در مطبع مصطفوی باهتمام

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی اعز العلم والعلماء واذل الجهل والجهلاء وبین فی محکم تنزیله قوله تعالی قل هل یستوی
الذین یعلمون والذین لا یعلمون وارسل رسوله محمدا صلی الله علیه وسلم حتی نشر العلم وحث الناس علی طلبه وذم من
لا یعلم حیث قال علیه السلام الناس صنفان عالم او متعلم وسائر الناس کالهمج لا خیر فیه ورغب فی طلبه اما بعد
چنین گوید جمع کننده این مسایل شیخ فقیه زاهد مسعود بن محمود بن یوسف سمرقندی غفر الله له ولاسلافه که تا مومنان
بطلب علم کردن علم فقه بحکم این حدیث فقال رسول علیه السلام اطلبوا العلم ولو بالصین قال رسول صلی الله
علیه السلام طلب العلم فریضة علی کل مسلم ومسلمة قال رسول علیه السلام من غبرت قدماه فی طلب العلم حرم
الله تعالی جسده علی النار قال رسول علیه السلام العلم عمارة القلوب والعمل کفارة الذنوب وقوله علیه
السلام من احب العلم والعلماء لم تکتب علیه خطیئة ایام حیاته لقوله علیه السلام من احب العلم والعلماء فهو رفیقی
فی الجنة اما اعتقاد باید داشتن که جمله علوم شرعیه اموختن فریضه است بعضی فرض عین است وبعضی فرض کفایت
وانچه فرض کفایت است چون بعضی بیاموزند وبجا آرند از گردن دیگران ساقط شود اما بوقت حاجت باز
فریضه شود چون جواب سلام وجواب عطسه ونماز جنازه وعیادت بیمار وامر معروف ونهی منکر وجهاد کردن
با کافران چون نفیر عام نباشد وانچه فرض عین است از گردن هیچ مخاطب بهیچ عذری ساقط نشود وان چهار علم
است اول علم توحید است دوم علم نماز سیوم علم روزه چهارم علم حیض ونفاس اما علم توحید اموختن فریضه است

تا بدانی که خدای عز و جل یکی است نه از روی عدد و پاکیست و منزه از صفات ناسزا و صفاتش **قوله تعالی**
قل هو الله احد الله الصمد فرزند کسی از کسی و نه کسی از وی نزاد **قوله تعالی** لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا احد خدای
تعالی منزه است از زن و فرزند و ورا شریک نیست چنانکه جهودان و ترسایان و مشرکان گفته اند **قوله**
تعالی و قل الحمد لله الذی لم یتخذ ولدا و لم یکن له شریک فی الملک و لم یکن له ولی من الذل و کبره تکبیرا خدای عز و جل
بکس نماند و کس بخدای تعالی نماند **قوله تعالی** لیس کمثله شیء و هو السمیع البصیر اول است اول او را بدایت نیست
و آخر است که آخرش نهایت نیست ظاهر است که کسی را در هستی وی شک نیست و باطن است که کسی را با چون و چرا با
وی کاری نیست **قوله تعالی** هو الاول و الآخر و الظاهر و الباطن و هو بکل شیء علیم خدای تعالی بر مکان نیست
و از مکان نیست و در مکان نیست و از جای نیست و فوق نیست و تحت نیست و چپ نیست و راست
نیست و مقدم نیست و موخر نیست هرگز نبود که او نبود و هرگز نباشد که او نباشد همواره بود و همواره باشد
خدای عز و جل بود و هیچ چیزی نبود و خدای عز و جل بماند و هیچ چیز نماند مگر انچه خدای تعالی خواست بجز آن خواست
قدیم خود و خواست خدای تعالی قدیم است مانند بهشت و دوزخ و لوح و قلم و عرش و کرسی و ارواح اما
خواست را نو پدید آورد چون دنیا نبود و نماند و عقبی نبود و بماند و بهر صفتی که خدای تعالی خود را ستوده است
ما بهمان صفت ایمان می آریم و بهر صفتی که خدای تعالی را انبیا و رسل علیهم السلام بدان صفت ستوده اند ما بهمان
صفت ایمان می آریم و هر ناسزای که جمله ناکسان گفته اند ما مومنان از آن بیزاریم و هر وهمی که به خاطر آید
که خدای عز و جل آنست و مانند آنست بدانکه خدای عز و جل جز آنست که خدای عز و جل آفریدگار آنست
و ما ایمان می آریم بجمله فرشتگان که ایشان آفریده شده اند و مطیع اند و ماموراند و معصوم اند از صغیره
و کبیره و بعضی را به بعضی فضل و فضیلت است چنانچه جبرائیل و عزرائیل و میکائیل و اسرافیل و ما را بکیفیت
و عدد و اسامی ایشان حاجت نیست و بعضی از ایشان عاصی شدند چنانکه عزرائیل توبه وی جایز
نیست و هاروت و ماروت عاصی شدند توبه ایشان جایز است و دیگر باید دانست که خواص مومنان
فاضلتر اند از خواص فرشتگان و خواص فرشتگان فاضلتر اند از عوام مومنان و عوام مومنان از اتقیا و صلحا
فاضلتر اند از عوام فرشتگان و ما ایمان می آریم بجمله کتابهای که خدای تعالی بانبیا علیه السلام فرستاده
است همه حق است و راست است و درست است و هیچ کتابی را بر کتابی فضل نیست از راه کلام اما
ما مامور بعمل کردن قران ایم و دیگر کتابهای عمل منسوخ است **محمد حسن** رحمة الله علیه گفته است که بجهة
در میان دو لب گراسته نشسته شده است چون ان بخوانی قرآن ادا کرده آید و از وی معنی معلوم
میشود و آن سه حالت است نشستن است و نشستگی و نشسته نشستن بفعل کاتب است نشستگی انچه پدید

و نبشته آنچه مفهوم آید حال مقام مصحف هست و آنچه در وی نبشته شده است مخلوق است قرآن کلام الله
تعالی هست قایم بذات باری تعالی نامخلوق است ما ایمان می آریم بجمله پیغامبران علیهم السلام که ایشان
بنده اند و آفریده شده اند و مطیع اند و ماموراند و معصوم اند از گناه صغیره و کبیره بعضی نبی اند و
بعضی مرسل اند و نبی آنکه وی را وحی یا بالهام آمده باشد و یا آوازی شنیده بود و یا خوابی دیده باشد که خواب انبیا همچو
وحی است و مرسل آن بود که جبرئیل علیه السلام نزدیک ایشان وحی آورده بود **قوله تعالی** وما کان
لبشر ان یکلمه الله الا وحیا او من وراء حجاب و بعضی را بر بعضی فضل است **قوله تعالی** تلک الرسل فضلنا
بعضهم علی بعض اما ما را بکیفیت و عدد و اسامی ایشان حاجت نیست ما ایمان می آریم بجمله پیغامبران
که اول ایشان آدم صلوات الله علیه است و آخر ایشان محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم و محمد رسول الله را بر همه فضل است
قال علیه السلام کنت نبیا و آدم بین الماء والطین و خوف خاتمت جایز است جمیع مومنان را جز انبیا علیهم السلام و مگر کسانی
را که بشارت داده شده اند به بهشت چنانکه عشره مبشره و آن کیانند حضرت ابوبکر و عمر و عثمان و
علی و سعد و سعید و طلحه و زبیر و ابو عبیده جراح و عبدالرحمن بن عوف رضی الله تعالی عنهم اجمعین و دیگر باید
دانست که بعد از وفات مهتر عالم علیه السلام خلیفه بحق ابوبکر صدیق رضی الله عنه بود و در وقت وی کسی
از وی فاضلتر نبود و بعد از وفات وی خلیفه بحق عمر رضی الله عنه بود و در وقت وی کسی
از وی فاضلتر نبود و بعد از وفات وی خلیفه بحق عثمان بود رضی الله عنه و در وقت وی کسی از وی
فاضلتر نبود و بعد وفات وی خلیفه بحق علی رضی الله عنه بود و در وقت وی کسی از وی
فاضلتر نبود و این همه در مدت سی سال بود و خلافت ابوبکر صدیق رضی الله عنه دو سال
بود و خلافت عمر رضی الله عنه ده سال بود و خلافت عثمان رضی الله عنه دوازده سال بود
و خلافت علی رضی الله عنه شش سال بود و بعد از آن ملک شد و امارت شد همچنانکه
خلافت ایشان بترتیب بود و فضل ایشان همچنین بود و امامت ایشان نیز بترتیب بود ◆

مسئله سوال گور حق است مومنان را از راه کرامت و کافران را از برای عقوبت
و عذاب گور حق است کافران را همیشه باشد و یا کافران را عذاب گور نی و عاصیان
در قبضه قدرت اویند اگر بیامرزد بر ایشان فضل کرده باشد میل نی و اگر عقوبت
کند بر ایشان عدل کرده باشد ظلم نی و برخاستن از گور بقیامت حق است **قوله تعالی**
افلا یعلم اذا بعثر ما فی القبور وحصل ما فی الصدور و رنگ روی از دو بیش نیست **قوله تعالی** یوم تبیض
وجوه و تسود وجوه و راه از دو بیش نیست فریق فی الجنة وفریق فی السعیر و سرای از دو بیش نیست

قوله تعالی ان الابرار لفی نعیم و ان الفجار لفی جحیم و وزن اعمال حق است قوله تعالی فاما من ثقلت
موازینه فهو فی عیشة راضیة و اما من خفت موازینه فامه هاویة و خواندن نامه حق است قوله تعالی
اقرا کتابک کفی بنفسک الیوم علیک حسیبا نامه مومنان بدست راست دهند قوله تعالی و اما من اوتی
کتابه بیمینه و کافرانرا بدست چپ بود قوله تعالی و اما من اوتی کتابه بشماله و بعضی را سینه شگافته دست
چپ ایشان بطرف پشت بیرون آرند و نامه بدست چپ بنهند قوله تعالی و اما من اوتی کتابه وراء ظهره
ایشان کافران باشند که هستی خدایرا منکر شده باشند و شفاعت رسول صلی الله علیه وسلم حق است
ولسوف یعطیک ربک فترضی و دیگر شفاعت حق است مر کسانی را که مقام ایشانرا شفاعت بود بامر خدا
تعالی قوله تعالی من ذا الذی یشفع عنده الا باذنه و صراط حق است و حوض کوثر حق است و بهشت
حق است و در آمدن در دوزخ حق است قوله تعالی و ان منکم الا واردها کان علی ربک حتما مقضیا
چون این آیه نازل شد رسول علیه السلام تنگدل شد و صحابه محترم رضوان الله علیهم اجمعین بسیار گریستند
وزاری میکردند تا این آیه دیگر نازل شد قوله تعالی ثم ننجی الذین اتقوا و نذر الظالمین فیها جثیا یعنی نجات
یابند متقیان و متقیان کیانند حق تعالی در کلام مجید خود میفرماید که متقیان آن بندگان اند که از شرک
پرهیز کرده باشند و رسول علیه السلام فرموده است یا علی للمتقین ثلث علامات یتقی جلیس السوء و یتقی
الکذب والغیبت و یدع شطر الحلال مخافة ان یقع فی الحرام رسول علیه السلام فرموده است یا علی
مر متقی را سه نشانی است اول پرهیز کند از همنشین بد دوم از دروغ گفتن و از غیبت کردن وسیوم
از لقمه با شبهه و از پاره حلال دست باز دارد از خوف آنکه در حرام افتد متقیان کسانی اند که از شرک پرهیز
کرده باشند قال علیه السلام ثمن الجنة قول لا اله الا الله و قال علیه السلام مفتاح الجنة لا اله الا الله
قال علیه السلام من قال لا اله الا الله خالصا مخلصا دخل الجنة اما یافتن بهشت بفضل مولی است و در
درجات است و یافتن درجات بعلم است و عمل است قوله تعالی والذین اوتوا العلم درجات قوله تعالی
جزاء بما کانوا یعملون اما دیدار پروردگار حق است قوله تعالی وجوه یومئذ ناضرة الی ربها ناظرة قوله
تعالی للذین احسنوا الحسنی و زیادة پس ببینیم مر خدا را عز و جل چنانچه نماید ما مومنان در بهشت باشیم و خدا تعالی
منزه است از زمان و مکان اما تقدیر نیکی و بدی همه از خدا تعالی است و بنده مختار است مجبور نی تا اگر
بنده طاعتی کند بفرمان خدای عز و جل بود و آن بتقدیر خدای عز و جل بود و اختیار بنده و برضی حق بود و اگر
بنده معصیتی کند آن بتقدیر خدا تعالی بود و اختیار بنده و برضی حق نی اما بشناسیم مر خدایرا انچنانکه
مارا شناسا گردانیده است بجود و اگر کسی گوید خدایرا چون شناسی گوئیم که بیچون و بیچگونه شناسیم چونی

وچگونگی ره نمی شود در آید و چونی و چگونگی در صفت پاک خدا تعالی عز و جل در نشاید اما خدا تعالی خالق است مخلوق
را رزق دهنده است مرزوق نیست و خدا تعالی عز و جل آمر است مامور نیست و خدا تعالی ناهی است منهی نیست و قادر است ما همه عاجزیم هر که خود
را بعاجزی شناخت خدا تعالی را بقادری شناخت **قال** النبی صلی الله علیه وسلم من عرف نفسه فقد عرف
ربه **فصل** ایمان زیادت و نقصان نپذیرد **قال** النبی صلی الله علیه وسلم الایمان لا یزید و لا ینقص
ایمان ما و ایمان جمله انبیا علیهم السلام یکی است از راه گروش اما از راه نور ایمان تفاوت بود اما ایمان اقرار است
بزبان و تصدیق بدل **قال** علیه السلام الایمان اقرار باللسان و تصدیق بالقلب اما معرفت بی تصدیق
ایمان نیست دلیل بر ابلیس علیه اللعنة که همه را میداند و تصدیق نمیکرد و اقرار بی تصدیق ایمان نیست
باتفاق اما تصدیق بی اقرار ایمان هست یا نی از امام اعظم ابو حنیفه رحمة الله علیه روایت است که ایمان نیست
و فتوی خواجه امام حسن منصور ماتریدی رحمة الله بر این است که ایمان نیست اما کرامیه گویند که چون بنده اقرار کرد
حاجت تصدیق نیست و خوارج گویند که بنده بگناه کافر شود و مرجیه میگویند که با ایمان معصیت زیان ندارد
همچنان با کفر طاعت سود ندارد و معتزله گویند چون بنده گناه کبیره بیارد از ایمان بیرون آید و بکفر اندر نیاید
جاودان در دوزخ بماند و منزل لا بین المنزلین گویند اما امام اعظم گوید که این مذهب باطل است چنانچه روایت میکند
عبد الله بن مسعود رضی الله عنه **قال** خط رسول الله صلی الله علیه وسلم خطا ثم **قال** هذا سبیل الله ثم خط
خطوطا عن یمینه و شماله **و قال** هذه سبل علی کل سبیل منها شیطان یدعو الیه و قرأ وان هذا صراطی مستقیما
فاتبعوه ولا تتبعوا السبل فتفرق بکم عن سبیله الآیة و بیرون آمده اند بسوی راه خود آن شیطان ذکره فی
المصابیح محی السنة ذکر ایشان در کتب از برای آن آورده اند تا سفینه راه حق از باطل معلوم شود
یعنی روایت میکند عبد الله بن مسعود رضی الله عنه گفت خط کرد رسول علیه السلام خطی راست پس گفت این راه
راست راه خدا تعالی پس خطها کرد خطها بسیار از راست او و چپ او و گفت سرور علیه السلام این است راههای
و بر سر راهی از این راهها شیطانی است میخواند شما را بجانب او و بخواند بر این آیت این است راه مستقیم
پس پیروی بکنید آن راه مستقیم را و پیروی مکنید راه های دیگر پس جدا میکند شما را از راه او این تا راه حق
از راه باطل معلوم شود مذهب سنت و جماعت آن است که بنده بگناه کافر نشود اما بخوار داشتن گناه کافر شود
و خوار داشتن گناه آن است که در شرع گوید و لغو گوید و غیبت کند و حرام خورد و مومنان را بیازارد و در دل
نشود هیچ ترسی و پشیمانی و متقاضی توبه کننده نباشد و بسا کسی که ایمان خود بباد داده باشد و بسا
خبر نبود و از اینجاست که امام اعظم ابو حنیفه رحمة الله علیه گفته است که اکثر ما یسلب الایمان عند النزع یعنی
بیشتر که ایمان ربوده شود در وقت نزع پدید آید چنان بود که آن وقت کس ایمان بباد دهند

که آن وقت همه کافران ایمان آرند اما آن آوردن ایمان ایشان را سود ندارد اما بشومی معصیتهای
بسیار و خواری و دشمنی گناهان ایمان بباد داده باشند و ایشان را آن وقت خبر شود که علم الیقین
عین الیقین شود بدانکه ایمان یکی است اما ایمان آرندگان بر انواع است یکی ایمان آنست که درینجا سود
داشت و در آنجا نیز سود دارد و آن ایمان مومنانست الحمد لله رب العالمین و یکی ایمان آنست که درین
جهان سود دارد و در آن جهان سود ندارد و آن ایمان منافقانست علیهم اللعنة چون درین جهان
ایمان آوردند زن و فرزندان و خون و مال ایشان در امان در آمد و تیغ از ایشان برخاست
و آن جهان در درکه اسفل جای ایشان است قوله تعالی ان المنافقین فی الدرک الاسفل
من النار و یکی ایمان آنست که این جهان سود نداشت و در آن جهان سود دارد و آن ایمان سحره
فرعون است که درین جهان ایمان آوردند فرعون علیه اللعنة ایشان را بکشت و ثمره آن ازین
جهان بایشان نرسید اما در آن جهان صد بهشت جای ایشان باشد و یکی ایمان آنست
که درینجهان هم سود ندارد و آنجهان هم سود ندارد و آن ایمان باس کافرانست و ایمان باس
ایمان نیست الا توبه باس توبه است هر که بحلال کرد نامی خدای عز و جل بحرام کرد نامی خدا تعالی ایمان داشت
وی مومن است و مستدل و مقلد فی و ایمان مقلد ایمان است بخبر آمده است که روزی رسول علیه السلام
در مسجد نشسته بود جوانی خوب رویی بر شبه اعرابی بیامد از در مسجد بر رسول صلی الله علیه و سلم سلام کرد و رسول
علیه السلام جواب سلام باز گفت گفت یا رسول الله دستوری باشد تا در آیم رسول علیه السلام فرمود در آی
در آمد و هر قدمی که میرفت از رسول علیه السلام دستوری خواست تا چنانکه قریب یافت پس گفت یا رسول الله
دستوری باشد که بنشینم رسول علیه السلام فرمود که بنشین بنشست چنانکه زانو اش بازانو رسول
علیه السلام می سود گفت دستوری باشد یا رسول الله تا سوال کنم رسول علیه السلام فرمود که بگو گفت
یا رسول الله ما الایمان و ما الاسلام و ما الاحسان یعنی ایمان چیست و اسلام چیست و احسان چیست قال
النبی صلی الله علیه و سلم الایمان ان تومن بالله و ملائکته و کتبه و رسله و الیوم الاخر و القدر خیره و شره من الله تعالی
و البعث بعد الموت و هو خالق کل شی رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که ایمان آنست که بگروی بخدای تعالی
و بفرشتگان وی و بکتابهای وی و پیغامبران وی و بروز قیامت آخر و بدانی که تقدیر نیکی و بدی همه از خدای تعالی است
و خدای عز و جل آفریدگار همه چیزهاست اما اسلام آنست قال النبی علیه السلام الاسلام ان تشهد ان
لا اله الا الله و اقام الصلوة و ایتاء الزکوة و صوم شهر رمضان و حج البیت ان استطاع الیه سبیلا و الغسل
عن الجنابة رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که بنا مسلمانی بر پنج چیز است اول کلمه شهادة بزبان

راندن دوم پنج وقت نماز گزاردن سیوم زکوة مال دادن چهارم روزه ماه مبارک رمضان داشتن پنجم حج
اسلام بجا آوردن چون استطاعت بود و دیگر واتیه آنست که چون جنابت رسد غسل آوردن اما احسان نسبت
قال علیه السلام الاحسان ان تعبد ربک کانک تراه فان لم تکن تراه فانه یراک رسول علیه السلام فرمود احسان
آنست که بپرستی خدای را عز و جل چنانکه گوئی مر خدای عز و جل را می بینی که اگر تو ویرا نمی بینی بدرستی و راستی
که خدای عز و جل ترا می بیند چون این سوالها کرد و گفت دستوری باشد یا رسول الله تا باز گردیم رسول
صلی الله علیه وسلم فرمود که بلی باز گشت و همچنان بتعظیم از مسجد بیرون رفت رسول صلی الله علیه وسلم فرمود
که یک کس بیرون روید و این سائل را طلب کنید یک کس بیرون رفت و آن سائل را بهیچ جائی ندید باز درآمد و
گفت یا رسول الله سائل را بهیچ جای ندیدیم رسول علیه السلام فرمود که بدانید که آن سائل اعرابی نبود برادرم
جبرائیل علیه الصلوة والسلام بتعلیم کردن شما آمده بود و بنا بر آن بود که در آن وقت نو عهدان بسیار بودند
اعرابی وار درآمدندی و از رسول صلی الله علیه وسلم بی ادب وار سوالها کردندی رسول علیه السلام گفت
که بتعلیم شما آمده بود تا بدانید که سوال چگونه باید کردن و اگر طالب علم پیش استاد خود بنشیند بداند که چگونه باید
نشست و اگر کسی از شما سوال کند که ایمان چیست و اسلام چیست و احسان چیست بدانید که جواب چگونه
باید گفتن چون در وقت رسول صلی الله علیه وسلم باموختن علم حاجتمند بودند اکنون درین وقت بطریق
اولی بود که باموختن علم محتاج باشند قال النبی صلی الله علیه وسلم الاسلام بدأ غریبا وسیعود غریبا کما
بدأ فطوبی للغرباء رسول فرمود علیه السلام که اسلام از اول غریب بود و باخر غریب خواهد شد پس جنگ باد
مر غریبان را اما مذهب سنت و جماعت آنست که آدمی فرشته را می بیند همچنانکه بجا ید دلیل بر حکایت جبرئیل
علیه السلام و دیگر آنکه روزی عبد الله بن عباس رضی الله عنه با پدر خویش نزدیک رسول صلی الله علیه
وسلم نشسته بودند چون از پیش رسول صلی الله علیه وسلم بیرون آمدند عبد الله از پدر سوال کرد که آن
چهارم با ما که بود پدرش گفت کسی نبود عبد الله گفت که بود پدرش در آمد از بنزدیک رسول علیه السلام
سوال کرد که یا رسول الله آن چهارم با ما که بود رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که دید گفت بسی عم
دید عبد الله رسول صلی الله علیه وسلم گفت مژده مر ترا که پسر تو فقیه خواهد بود که برادرم جبرائیل بود عم
پس معلوم آمد که آدمی فرشته را می بیند چنانکه بجا ید بیان ایمان کرده آمد اما علامت ایمان اید مومن چیست
قال النبی صلی الله علیه وسلم یا علی للمومن ثلث علامات الصلوة والصیام والصدقة رسول علیه السلام فرمود که یا علی
مر مومن را سه نشانست نماز گزاردن و روزه داشتن و صدقه دادن مراد ازین روزه روزه ماه رمضان
است و مراد ازین نماز نماز فریضه است و مراد ازین صدقه زکوة مال است اما علامت اسلام آید

مسلم چیست قال النبي علیه السلام المسلم من سلم المسلمون من یده ولسانه رسول علیه السلام فرمود که
مسلمان آنکه مسلمانان دیگر از دست وزبان وی در امان باشند علامت احسان ابد چیست ومحسن
چیست قال النبي علیه السلام یا علي وللمحسن ثلث علامات یبادر في طاعة الله تعالی ویجتنب من محارم
الله تعالی ویحسن الی من اساء الیه رسول علیه السلام فرمود یا علی مر محسن را نشانست پیش دستی کند
در طاعت خدا تعالی ودور باشد از نهی کردهای خدا تعالی ونیکوئی کند در حق کسی که در حق وی بدی کرده
باشد هر که این پنج خصلت که نبی الاسلام علی خمس را بجا رمی آورد وی مسلمان ابد باشد باید که بدین پنج
خصلت دیگر عمل کند تا با دولت ایمان از دنیا بیرون رود قال النبي صلی الله علیه وسلم افضل الاعمال عند
الله تعالی التواضع عند الدولت والعفو عند القدرت والسخاوة عند القلت والعطیة بغیر المنة والنصیحة
بین العداوة رسول علیه السلام فرمود که فاضلترین اعمال شما بحضرت خدا تعالی آنست که تواضع کند در وقت
دولت وعفو کند در وقت قدرة وسخاوت کند با چیز اندک وعطا کسی را که دهی وبر او منت ننهی وچون در میان
دو کس عداوتی بود در میان ایشان نصیحت کند وصلح انگیزد وچون بنده بدین منصب رسد مومن محسن
شود وعلامت محسن چیست قوله تعالی ان رحمة الله قریب من المحسنین تم قسم التوحید بحمد الله والتوفیق
والمنة والله الهادي والیه الرشاد باب اول در بیان مقدمه نماز ودر مناقب امام اعظم ابو حنیفه رحمة الله
ودر سبب ولادت او ودر رسیدن امانت رسول علیه السلام بحضرت امام اعظم رحمه الله تعالی واین باب مشتمل
بر چهار فصل ست فصل اول در بیان مقدمه نماز ابتدا کرده شد در نماز وشروع کرده آمد این کتاب صلوٰة
بتوفیق وتائیدات خدا تعالی قوله تعالی یا ایها الذین امنوا اذکروا الله ذکرا کثیرا وسبحوه بکرة واصیلا
وبصلوٰة رسول علیه الصلوٰة والسلام تقرب نمودن مثلا قوله تعالی ان الله وملائکته یصلون علی
النبي یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه وسلموا تسلیما بدانکه نماز بنا را ایمان است ونماز جفت ایمان است ونماز
شعار اسلام است ونماز فریضه است هم بآیة وهم باخبار وهم باجماع امت اما آیة اینست قوله تعالی
الذین یومنون بالغیب ویقیمون الصلوٰة وجای دیگر میفرماید واقیموا الصلوٰة وآتوا الزکات وجای دیگر
میفرماید اقیموا الصلوٰة ولاتکونوا من المشرکین وجای دیگر میفرماید قوله تعالی واقم الصلوٰة لدلوک
الشمس الی غسق اللیل وقرآن الفجر وجای دیگر میفرماید واقم الصلوٰة طرفي النهار وزلفا من اللیل
فسبحان الله حین تمسون وحین تصبحون واقم الصلوٰة لذکری تاویل این آیة را روایت میکند
خواجه امام زاهد فخر الدین از خواجه اجل سرخسی وی از خواجه امام شمس الدین حلوائی وی از قاضی
ابو علی نسفی وقاضی ابو علی نسفی رحمهم الله باسناد درست که وی راست تا برسول صلی الله علیه وسلم

که از رسول صلی الله علیه وسلم سوال کردند که اقم الصلوة لذکری را معنی چیست رسول علیه السلام فرمود که خداوند
عز وجل همه نماز را بر زبان جمله ذکر فرموده و جمله کتب ذکر فرموده و در قرآن مجید هیچ عبادتی را چندانی ذکر نفرموده
که هر نماز را و از اینجاست که مادر مومنان عایشه رضی الله عنها از رسول علیه السلام سوال کردند که از چه معنی که خدای عز وجل
نماز را در قرآن شریف بسیار ذکر کرده و هیچ عبادتی را این مقدار ذکر نفرموده مادر مومنان عایشه رضی الله عنها
را رسول علیه السلام فرمود قال علیه السلام من احب شیئا اکثر ذکره رسول علیه السلام فرمود هر که چیزی را دوست دارد
ذکر آن چیز بسیار کند چون خداوند عز وجل با کمال بی نیازی خود هر نماز را دوست داشت ذکر آن بسیار فرموده
را باید که با کمال نیازمندی خود نماز را دوست دارد و بگذارد تا بقیامت در نماز هیچ آیات بود که گفته آمد اما حدیث
قال النبی صلی الله علیه وسلم الصلوة عماد الدین فمن اقامها فقد اقام الدین ومن ترکها فقد هدم الدین رسول علیه السلام
فرمود که نماز ستون دین است هر که وی را بر پای داشت پس مستحق بر این دین خود را بر پای داشته باشد و هر که وی را ترک
او دین نیستی که دین خود را خراب کرده باشد قال علیه السلام الصلوة وجه دینکم فلا تشینوا رسول فرمود علیه السلام
که نماز روی دین شماست پس وی را زشت مکنید قال علیه السلام موضع الصلوة فی الدین کموضع الرأس
من الجسد رسول علیه السلام فرمود که جای نماز در دین همچو جای سر است مر تن را قال علیه الصلوة والسلام الصلوة للایمان
بمنزلة الرأس من الجسد رسول علیه السلام فرمود که نماز مر ایمان را بمنزله سر است مر تن را قال علیه السلام الصلوة معراج
امتی رسول علیه السلام فرمود که نماز معراج امت است قال علیه السلام الصلوة نور رسول علیه السلام فرمود که نماز نور
قال علیه السلام علم الایمان الصلوة قال علیه السلام المصلی مناجی ربه رسول علیه السلام فرمود که نماز گذارنده با خدا
خود راز گوینده است اما اجماع امت آنست که هیچ کس فرضیت نماز را منکر نشده است و هر که منکر شود کافر گردد
از برای آنکه خدای عز وجل هر نماز را بلفظ ایمان یاد کرده است قوله تعالی وما کان الله لیضیع ایمانکم ای صلوتکم
تا اگر ذمی همه خیرات بجا آرد چنانکه اگر روزه ماه رمضان دارد و حج اسلام رود و غزا آرد
و زکوة مال بدهد و ختم قرآن کند و مسجد و منبر بیارد و مناره و رباط بیارد شریعت حکم نکند باسلام
وی و جزیه از وی ساقط نشود و اگر این همه نکند اما همین که بصف جماعت درآید و خود را تشبیه کند
بجماعت گذارندگان شریعت حکم کند باسلام وی و جزیه اگر دهد از او ساقط شود و تا اگر پیران بیا
نکند و باز روگردان آرد والعیاذ بالله شریعت حکم کند بقتل او و گردنش را بزنند که ترک فریضه خدای
عز وجل کرده که نماز شعار اسلام است عن ابی بن کعب رضی الله عنه عن النبی علیه السلام انه قال
اول ما یحاسب به العبد بعد التوحید یوم القیامة الصلوة فان صلح فقد افلح وانجح وان فسد فقد
خاب وخسر ابی ابن کعب روایت میکند از رسول علیه السلام اول حسابی که حق تعالی

که خدای تعالی با بنده کند بعد از توحید روز قیامت نماز بود و هر که از عهده نماز بیرون آید امید بود
که حسابهای دیگر بر وی آسان شود و نجات یابد والعیاذ بالله اگر بعهده نماز اندر ماند حسابهای دیگر
بر وی دشوار شود و بماند در دوزخ **قوله تعالی** کل نفس بما کسبت رهینة الا اصحب الیمین فی جنات یتساءلون
عن المجرمین ما سلککم فی سقر قالوا لم نک من المصلین معنی این آیه را مفسران چنین گفته اند که هر نفس گرو
کرده شود بدانچه کسب کرده باشند یعنی بازداشته شود در دوزخ مگر اصحاب الیمین ای دست راست که
ایشان در بهشت باشند و آن بدکرداران را می خندند بدکرداران را که در دوزخ از ایشان سؤال کنند
ایشان گویند ما نبودیم از جمله نمازگذارندگان عبدالله بن عباس میگوید رضی الله عنه که دلیل میکند
که ایشان مومن بوده اند و مسلمان که بشومی بی نمازی و خواری بی نمازی بعذاب اندر گرفتار
شدند اگر کافر بودندی از کفر شکایت کردندی اکنون بی نماز کیست و خوار نماز کیست بعضی مشایخ گفته
اند که بی نماز کسی است که گاه نماز میگذارد و گاه میگذارد و بعضی مشایخ گفته اند که خوار نماز کسی است که کار
دنیا را بر دین مقدم دارد که پیغامبر علیه السلام فرمود که بنده باشد که در دوزخ هزار سال بماند از خوار نمازی بار
بعضی مشایخ گفته اند که خوار نماز کسی است که علم نماز نداند و بی نماز کسی است که علم طهارت نداند که
بنا نماز بر طهارت است عبدالله بن عباس گفته است که مراد از آن مجرمان بی نماز نهند
اما بعضی گفته اند که آنها کسانی باشند که بی توبه از دنیا بروند اما شیخ الاسلام برهان الدین
رحمه الله تعالی گفته است که آنها کافران باشند اما این آیه دلیل میکند که چون ایشان که
جواب نماز گویند ایشان اول مسلمان بوده اند نخستین سوال و جواب ایشان از
نماز بود اما از شومی گناهان بسیار و خوارداری نمازی و بی نمازی ایمان را باد
داده باشند و بی ایمان از دنیا بیرون رفته باشند والعیاذ بالله منها و از اینجا است
که امام اعظم ابوحنیفه رحمه الله گفته است که کودک مومن که بالغ شود همین نخستین چیزی
که بر وی فریضه شود نماز بود از برای آنکه تا مال نشود زکوة فریضه نشود و تا
استطاعت نبود حج فریضه نشود و تا ماه رمضان نیاید روزه فریضه نشود
و تا جنابت نرسد غسل فریضه نشود اما همینکه بالغ شد بر وی نماز فریضه شود و هر ایشان
که محمد حسن رحمه الله علیه گفته است که نخستین استاد من در ادب ابو یوسف القاضی
بود رحمه الله علیه و چنان بود که شبی با اول شب نماز خفتن گزاردم و باخر شب بالغ شدم
که بامداد برخواستم و غسل آوردم و نماز [illegible] ابوحنیفه رحمه الله [illegible] [illegible]

چو ابو یوسف بانگ زد بر من که ادب نگاه دار ای کودک و اشاره کرد سوی ابو حنیفه رحمة الله از وی سوال کردم و گفتم ای امام
مسلمانان چه گویی در حق کودکی که باول شب نماز خفتن گذارده باشد و بآخر شب بالغ شود قضا آن
نماز خفتن بروی بود یا نی امام اعظم رحمة الله علیه گفت که بود امام محمد حسن گفت برخاستم و بطرف مسجد ایستادم
و آن نماز خفتن را قضا کردم ابو حنیفه رحمة الله علیه بدنباله چشم در من نگاه کرد و گفت من درین کودک رشیدی
می بینم کردی روزی مقتدای عالمیان شود که نخستین مسئله از من سوال کرد و آن را یاد گرفت و بدان
عمل کرد ببرکات لفظ مبارک امام اعظم رحمه الله و همت استاد وی محمد حسن را خداوند عز و جل بمنصبی رسانید
که تا قیامت هر که میگوید محمد حسن میگوید **فصل دوم** در مناقب امام اعظم رحمه الله تعالی علیه آورده اند
که در زمان امام اعظم ابو حنیفه رحمة الله علیه سه کس از صحابه محترم بودند رضوان الله علیهم اجمعین یکی انس
بن مالک بود دوم رافع بن خدیقه بود و سیوم عبد الله بن جزء و ده کس از کبرای جمع وی بودند
چون ابو یوسف القاضی و محمد حسن شیبانی و بشر حافی قاضی و داود طائی و نوح بن مریم سهم الجامعی
و اسد بن عمرو یعقوب بن حفص و حسن زیاد و زفر و مالک رحمهم الله علیهم اجمعین مرویست که امام
اعظم ابو حنیفه رحمة الله شب بر دست راست بیاسودی چند مسئله وضع کردی چون بر دست چپ
گشتی همه را جوابها گفتی بامداد بمسجد آدینه کوفه آمدی اصحاب تفاسیر بدست راست وی بودندی نشسته
و اصحاب اخبار بر دست چپ وی بودندی نشسته و ده کس کبرای جمع وی بودند در پیش وی می بودند
نشسته امام اعظم رحمة مسئله آغاز کردی صاحب تفسیران بتفسیر بازگشتندی و اصحاب اخبار باخبار
بازگشتندی و کبرای جمع وی باجتهاد خود بازگشتندی و آنچه وی گفته بودی هم بآیة و هم باخبار و هم
باجماع امت ایشان راست شدی گفتندی ای امام مسلمانان این مسئله که شما وضع کردید هم بآیت هم
باخبار و هم باجماع امت راست آمد امام اعظم رحمة الله از شادی آن تکبیر گفتی و کبرای جمع وی بر موافق
وی تکبیر گفتندی و آواز تکبیر ایشان باهل کوفه رسیدی اهل کوفه را معلوم شدی که امام اعظم رحمة الله
مسئله وضع کرده است که هم بآیه و هم باخبار و هم باجماع امت راست آمده است ایشان نیز بر موافقت
ایشان تکبیر گفتندی و ازینجا است که امام شافعی رحمه الله گفته است که جمله عالمان در فقه عیال ابو حنیفه
رحمة الله علیه اند یعنی همه زیر دست وی اند ابن شریح رحمة الله علیه گفته است که روزی یکی شافعی
مذهبی خواست تا در حق امام اعظم رحمة الله طعنه کند شافعی مذهبی دیگر وی را منع کرد و گفت که شرم نداری
که در حق کسی طعنه میکنی که رسول صلعم در حق وی این تشریف فرموده است **قال** علیه السلام هو
سراج امتی معنی حدیث آنست که رسول صلعم فرمود که ابو حنیفه چراغ امت منست سه بار این الفاظ بزبان

مبارک رسول علیه السلام رفت خدای عزوجل ویرا چهار دانگ و نیم علوم مسلم او گردانید اگر چهار بار گفتی کل علوم ویرا
مسلم شدی و ویرا هیچکس خلاف نکردی اکنون اشکال آید که چهار دانگ و نیم علوم چگونه بود قال النبی علیه السلام
حسن السؤال نصف العلم سوال نیکو نیم علم است قال النبی صلی الله علیه وسلم العلم خزاین الله تعالی و مفتاحها
السؤال رسول علیه السلام فرمود که علم خزانهای پروردگار است و کلید وی سوال است اما جواب سخن شافعی
رحمة الله علیه که العلماء کلهم فی الفقه عیال ابی حنیفة رحمة الله تخریج وی آنست که مسئله از هشت تیر بیرون آمد
آنچه سوال است چهار تیر است و آن مر ابوحنیفه را مسلم است و آنچه جواب است چهار تیر دیگر است دو تیر دیگر
نیز ازین چهار تیر جواب مر ابوحنیفه را مسلم است و کسی مر ویرا خلاف نکرد پس چهار تیر سوال و دو تیر از جواب
که جمله شش تیر شود مر ابوحنیفه را مسلم آمده ماند دو تیر دیگر که دانگ نیم باشد مر ابوحنیفه را درین دو تیر خلاف کرده اند
و وی مر ایشانرا تصدیق نکرده است پس ازین دو تیر دیگر در میان ایشان قسمت کرده شده یک تیر مر ابوحنیفه را
مسلم شده و دیگر یک تیر مر جمله علما عالم را پس از هشت تیر هفت تیر مر ابوحنیفه را مسلم شد و یک تیر مر کل علما را
و یک از هشت قسم زنانرا باشد در میراث پس درست شد سخن شافعی العلماء کلهم فی الفقه عیال لابی حنیفة رحمة الله
علیه اما باید دانست که علم بر دو نوع است یک نیمه سوال است و یک نیمه جواب آنچه سوال است مر ابوحنیفه را مسلم
است و آنچه جواب است دو دانگ و نیم مر او را مسلم است و در دانگ نیم دیگر ویرا خلاف کرده اند و وی نیز
مر ایشانرا تصدیق نکرد اتفاقست که جمله سوالاتی که کرد امام اعظم ابوحنیفه نیکو کرده است پس یک نیم علم
ویرا مسلم شد بحکم حدیث رسول علیه السلام و دو باقی آن نیمه دیگر که جوابها گفت در دو دانگ و نیمش همه علما متفق اند
که همچنان است که امام اعظم گفته است رحمة الله علیه اما در دو دانگ و نیم دیگر بعضی قبول کرده اند میگویند جواب
همانست که وی فرموده است می آرند روزی در جمع امام اعظم ابوحنیفه رحمة الله دانشمندی اهل هرات برخاست و گفت
ای امام مسلمانان شما هرگز مسئله فرموده اید که گفتن آن از آن شما را پشیمانی افتاده باشد امام اعظم رحمة الله علیه
گفت بلی گفته ام و آنچنان بود که وقتی نزدیک من فتوی آوردند که زنی حامله وفات یافته است و فرزند در میان
بطن وی می جنبد گفتم من جواب آن نوشتم که پهلو چپ ویرا بشکافید و آن فرزند را بگیرید من نشنیدم آن فرزند
بقا یافت یا نی من باری فرمودم تا خبری بدان میت رسانیدند همان دانشمند گفت که مبادا هرگز شما را
درین پشیمانی آید که آن فرزند من بودم ببرکات لفظ مبارک شما خداوند عزوجل مرا بدین منصب رسانید نقل آورده اند
که چون مهتر عالم صلی الله و آله را بمعراج بردند شنید آنچه شنوانیدندش و دید آنچه نمودندش مناجات کرد الهی هر روزه کار را
در امتان پیشین مردی بوده است لقمان حکیم نام که حکمت بیان میکرد و مردمان فایده گرفتندی
اکنون در امت من که خواهد بود خطاب حضرت عزت در رسید که یا محمد در امت تو مردی خواهد بود

نام وی نعمان بن ثابت است و کنیت وی ابو حنیفه و مولد وی از کوفه باشد و وی علم بیان کند و هر که یک مسئله
از علم بیان کند نیست ما قصد مش پیش از آن شود که بیابانها پر از حکمت کند آنگاه رسول علیه الصلوة والسلام فرمود
بهو پیر التقی هنه بر این لفظ از زبان مبارک رسول رفت خداوند عز و جل چهار هزار تعلیم علوم و مسائل کردانید
بیان طریق که یاد کرده چون رسول علیه السلام از معراج باز آمد انس بن مالک رضی الله عنه طلب کرد و فرمود
یا انس سیاقی بن بعدی مثل نعمان بن ثابت فهو سراج امتی و کنیته ابو حنیفه یا انس بعد از وفات من مردی
خواهد بود نام وی نعمان بن ثابت باشد و کنیت وی ابو حنیفه و مولد وی از کوفه وی علم بیان کند و تو وی را
دیدار یابی سلام من بوی رسانی و امانت من بوی بسپاری روایت است که لقمه بگزید و بانس داد و دیگر روایت است که خرما
بگزید و بانس داد و دیگر روایت است که آب دهان مبارک خود در دهان انس کرد و آن امانت در دهان انس رضی الله عنه بود
تا بروزگار ابو حنیفه انس رضی الله عنه از رسول علیه السلام سوال کرد که یا رسول الله من این کودک را کجا یابم گفت که تو بر
خانه کعبه نشسته باشی و احادیث من بیان میکنی که کودکی نزدیک تو بیاید و بنشیند نام وی پرسی و کنیت وی پرسی سلام من
بوی برسانی و امانت من بوی بدهی **فصل در بیان ولادت** امام اعظم رحمة الله ولادت امام اعظم ابو حنیفه رحمة الله از آن
بود که روزی خواجه ثابت پدر امام اعظم رحمه الله بر لب آب نشسته بود ناگاه سیبی آب آورد خواجه را بدان سیب رغبت
افتاد خواجه آن سیب را بگرفت و پاره بخورد و خواجه را بخاطر آمد ندانی که این سیب از کجا است و ملک کیست و از باغ
کیست همچنین تصرف خاطر تو بخوری اگر بقیامت ترا از برای این گزیده سیب سوال آید چه جواب گوئی خواجه ثابت طهارت
تمام کرده آن نصف نیم گزیده را بگرفت و لب لب آن آب بالا میرفت تا بجائی رسید که این آب از آن باغ بیرون
می آمد خواجه ثابت در آن باغ درآمد مردی را دید که میگرد از وی سوال کرد که این باغ ملک شما هست گفت هست
گفت این سیب باغ شما هست گفت هست خواجه ثابت گفت من این سیب باغ تو گزیده خورده ام
ابرا لفروش تا بخورم حلال کن آن مرد باغبان دید که این مرد بزرگوار است سیمای صالحان دارد
مرد فرد یگانه زمانه است گفت نفروشم گفت من شرطی دارم اگر آن شرط بجا آری من ترا حلال کنم خواجه
ثابت گفت شرط چیست گفت دختری دارم بهر دو گوش کر و بهر دو چشم نابینا و بزبان گنگ و بهر
دو دست شل و بهر دو پای مفلوج اگر این دختر مرا بزنی قبول کنی من این گزیده سیب ترا حلال کنم
و اگر قبول نکنی بحل نکنم خواجه ثابت با خود تامل کرد که از برای گزیده سیب من چنین شخص را هیچگونه
بکردن کیم باز گفت که در دنیا وی را بگیر دن کنم بهتر از آن باشد که خصمی گزیده سیب را
بقیامت با خود برم خواجه گفت که چنین کنم دو گواه بیاوردند و عقد کردند چون شب در
آمد خواجه نماز خفتن گذارد و بخلوت جای رفت جوانی خوبروئی صاحب جمال نزدیک

نزدیک خواجه درآمد خواجه از وی تحاشی کردن گرفت جوان گفت ای خواجه چرا تحاشی میکنی که من یکسال حلال توام
خواجه گفت پدر تو چنین بمن گفته است جوان گفت همچنانست که پدر من گفته است اما آن سخن را تاویل است و تاویل
وی آنست که بهر دو گوش کرم تا از مادر در وجود آمده ام هیچ ناشنیدنی نشنیده ام و بهر دو چشم کورم تا از مادر در وجود آمده
ام غیر از شما و پدر و مادر دیگر کوا هیچ [illegible] ندیده ام و بزبان گنگم که تا از مادر بیامده ام هیچ ناگفتنی نگفته ام و بهر دو دست
شلم که تا از مادر بزاده ام هیچ نگرفتنی نگرفته ام و بهر دو پای لنگم که تا از مادر زاده ام بیرون ازین خانه بیرون نرفته ام انگاه جوان
از خواجه سوال کرد که شما را از عقل چند بهره است و شهوت چند خواجه گفت مرا ده تیر عقل و یک تیر شهوت جوان گفت مرا از عقل
چند و شهوت چند خواجه گفت عقل یک تیر و شهوت نه تیر جوان گفت من با وجود یک تیر عقل پای بر سر نه تیر شهوت
نهم و بعبادت حق مشغول شوم شکرانه این که خدای عزوجل مرا چنین جفت حلال میسر ساخت خواجه گفت که من
با کمال نه تیر عقل پای بر سر یک تیر شهوت نهم و بعبادت حق مشغول شوم که خدای تعالی مرا چنین جفت [illegible] ساخت
هر دو بعبادت حق مشغول شدند تا آخر شب ایشان را دخول افتاد بسبب آن دخول ایشان را فرزندی متولد شد ابوحنیفه
رحمة الله علیه پس ای پسر لقمه چنان باید داشت تا فرزند چون ابوحنیفه رحمة الله بود. **فصل در بیان سبب تسمیه امانت**
رسول علم آن بعد وفات رسول علم که هر سالی انس بن مالک رضی الله عنه بسفر قبله میرفتی و بر در خانه کعبه بیامدی
و نشستی و احادیث رسول علم بیان کردی ابوحنیفه رحمة الله خورد سال بود پدر وی را با خود بسفر قبله برد چون حج
سلام گذاردند ابوحنیفه رحمة الله انبوهی را دید بر در خانه کعبه از پدر پرسید که آن چه انبوهی است پدرش گفت یکی
است از یاران رسول علم عمر فراوان یافته است و سالها در خدمت حضرت رسالت پناه بوده است که هر سالی
می آید بر در خانه کعبه احکام شرع و احادیث رسول علم بیان میکند ابوحنیفه رحمة الله پدر را گفت مرا به بر تا ببینم پدر دیگر
وی را گفت مرا در میان کن تا وی را ببینم پدر وی را در میان کرد انس بن مالک را دید بدو لیکن سخن او را نمی شنید پدر
را گفت مرا در جمع انداز تا پیش او فرود آیم پدرش وی را در انداخت پیش انس رضی الله عنه فرود آمد انس نگاه
کرد کودکی را دید پیش خود انس رضی الله عنه احادیث رسول علم پیش خاطر آمد گفت تو چه کسی گفت من
یکی کودکم از مومنان گفت نامت چیست گفت نعمان بن ثابت گفت کنیت تو چیست گفت ابوحنیفه گفت
مولد تو کیست گفت از کوفه پس انس گفت که نعلهای من بگیرید و در هوا کنید نعلهای وی را گرفتند
و در هوا کردند گفت ای اهل عرفات و حاجیان شما گواه باشید که من امانت و سلام رسول علم بدین
کودک میرسانم و آن امانت بیرون کرد و بوی داد و بگیرد اینست انس رضی الله عنه با ابراهیم
نخعی داد و ابراهیم نخعی بحماد داد و حماد رحمة الله علیه نگاه داشت تا بزرگ
ابوحنیفه رحمة الله آنگاه بوی تسلیم نمود آورده اند که امام اعظم رحمة الله علیه منصور نخورد

تمیز داده بود که بعضی بسیار فتوی بغداد را بخطا میگرفتی و جواب باصواب میگفتی تا روزی فتوی آوردند
نزدیک حماد رحمة الله علیه حماد جواب نتوانست داد فرمود که آن کودک را طلب کنید تا این فتوی را جواب گوید
ابوحنیفه را طلب کردند حماد گفت ای کودک بسیار فتوی بغداد بازا که بر خطا گرفتی و جواب باصواب گفتی
اینک فتوی آورده اند این را جواب می باید داد ابوحنیفه گفت که ای استاد بزرگوار جواب گویم بشرط
آنکه منبری بنهید تا من برآیم بر آنجا سخنی گویم حماد رضی الله عنه فرمود تا منبری نهادند ابوحنیفه رحمه الله
برآمد و خطبه بلیغ کرد و استادان را دعا گفت آنگاه گفت که ای استاد بزرگوار آن امانت را که حضرت رسالت
از برای من داده است و آن امانت بشما رسیده است امروز در جمع برخیزید و کرم کنید و آن امانت را بمن
رسانید تا بهمت شما شادمانه گردم حماد امانت بوی داد و آن امانت را امام اعظم بخورد و در حال دریای علم
در باطنش بجوش آمد چنانچه آب بچشمه بجوش آید و آن از معجزه رسول عم بود و آن اثر باقی است تا بقیامت
و هیچ طالب علمی نبود که ویرا همین اثر این معجزه نبود که امروز یک خط سبق گیرد و روز دیگر دو خط گیرد و در روز
دیگر سه خط بگیرد و بدان علم بزرگ شود فائده بمسلمانان رساند آنگاه فتوی خواست فتوی بوی دادند و در
فتوی این بود نوشته که ایمان مخلوق است یا غیر مخلوق امام اعظم رحمه الله گفت که از آن روی که توفیق و
تاثیر خداوند است آن نامخلوق است از آن روی که تصدیق و اقرار ماست مخلوقست همه این جواب را
آفرین کردند و امام حماد در حال او نظر کرد امام اعظم مقتدای عالمیان شد **فصل چهارم** در عهد امام
اعظم رحمة الله علیه مردی بود که ویرا ابوجعفر منصور گفتندی و او از کسی چیزی نمیخواست و ویرا یاران داشتندی
تا از هر خانه دانگی بستانندی اسم ابومنصور از وی برداشتند و اسم دوانیقی بر وی نهادند یعنی دانگی و این
دوانقی مر ابوحنیفه را دشمن میداشت از بهر آنکه فرمان برداری وی نمیکردندی و این دوانقی خلیفه
ناحق بود از بهر آنکه فرزندان خلیفه بر جای بودند و لیکن وی بظلم خلافت را گرفته بود ابوحنیفه رحمة الله
در روزگار ابوجعفر دوانقی بود بر وی شدید شد که ابوجعفر دوانقی خلیفه بود و ابوحنیفه رحمة الله را
هر کاری که ابوجعفر فرمودی نکردی بنا بر آن بود که آن وقت وی هنوز خلیفه بحق نبود و بعد از آن
خلیفه بحق شد و ابوجعفر مر ابوحنیفه را گفت قضا را بگیر امام اعظم قضا را نمیگرفت بحکم حدیث رسول عم
من اعطی القضاء فقد ذبح بغیر سکین رسول عم فرموده است که هر که قضا را گرفت خود را کشت بی کارد و دیگر رسول
عم میفرماید قال عم ان فی النار طواحین لا یطحن فیها الا رؤس القضاة رسول فرمود که در دوزخ آسیا
سنگهائی است آتشین که سرهای قاضیان را آس کنند مراد از آن قاضیانند که در دنیا میل کرده باشند و حکم
شرع بر رسیده و حق را پوشیده و از حق تعالی نترسیده باشند و بحکم حدیث قضا نمیگرفت و ابوجعفر بر وی [illegible]

پیوسته شدید شده بود تا عالمان آن وقت مر دوانقی را گفتند که روزی جمع شویم و ابوحنیفه را به ظلم با قوادرا
اندکی کار فرمائی تا او بکند تا از وی خوشدل شوی تا روزی جمع شدند و مر امام اعظم را طلب کردند چون ابوحنیفه
بیامد دوانقی کاری وی پیش ابوحنیفه داشت امام این کار در ابگرفت و قلمی تراشید و در دست وی بنهاد و چون
آن قلم را بگرفت به نهال چشم در او به نگاه کرد یعنی ای امام مامور من شد کاری من کرد و گفت ابوحنیفه را نیکو
تراشیدی ابوحنیفه گفت به از این تراشم دست دراز کرد و قلم بگرفت و بر زمین نهاد و بشکست و گفت
تراشیدم تا مامور امر تو شدم اما روا نداشتم که تا بقلم تراشیده من ظلم نویسی پس ابوجعفر دوانقی شدید شد
وابوحنیفه را باز داشت و جلادی را که نام وی مهردانی بود او را فرمود که مر ابوحنیفه را چوب زن و وی
چوب بزد وابوحنیفه رحمة الله علیه روزی گفته بود که مرا مغ و جهود و ترسایان چوب نزنند و روزی
دیگر گفته بود که عوانی که توبه کرده بود خطر دارد که کافر شود ابوجعفر گفت که یافتم از ابوحنیفه حجتی که اجتهاد دشمن
دارد که وی را چوب نزنند ترسایان را طلب کرد و گفت باید که ابوحنیفه را چوب زنید گفتند هزار دینار بدهیم
وابوحنیفه را چوب نزنیم و جهودان را طلب کرد ایشان نیز همچنان گفتند و مغان نیز همچنان گفت بعد
از آن روزی عوانی توبه کرده را آوردند و گفتند که می باید که ابوحنیفه را چوب زنی در آمد وابوحنیفه رحمة الله
علیه را چندانی زد که از خود بیخود شد آن وقت بیرون آمد مر ابوجعفر را زمین بوسه کرد و چنین می ازند که تا
دو هفته بزدند چون هفته سیوم شد بیرون آوردند روی سوی مهردان کرد و گفت ای مهردان آخر
چه جنایت داریم باری چندانی بباید که جراحت نیکو شود آن وقت بزنید آن وقت دل مهردان بسوخت
و او را چوب نزد و بخانه در آورد و خبر با بوجعفر رسانیدند که مهردان او را چوب نزد ابوجعفر گفت مهردان را
باید که از پیش تخت من دور شود و مهردان گفت از پیش تخت تو دور شوم بهتر که از رحمت خدای عز و جل
بعد از آن ابوحنیفه رحمة الله را پیش خود در آورد و قدحی به از زهر بداد تا بخورد ابوحنیفه را معلوم شد
برخاست و روان شد ابوجعفر گفت که یا ابوحنیفه کجا میروی گفت آنجا که فرستادی اما تو باری چهل گز
تا بیائی چون بخانه در آمد حماد را که پسرش بود گفت که ای پسر چون گذشته شوم مرا در خانه بنهی چندانی که گفت
دکوی فروشند چون ابوحنیفه وفات یافت حماد همچنین کرد در خانه بنهاد و تشبیهی کرد که سر خاک وی رفت
باز میگشت پس آن مدعیان که بودند گفتند که ابوجعفر را نباید که از این پشیمانی آورد و بر ما شدید شود پس
تدبیر کردند که میرویم و خاک ابوحنیفه رحمة الله را بجا دیدیم و او را بکنیم و سنگی را در خاک بنهیم تا بجا آورند چون
برفتند خاک ابوحنیفه بجا و بدیدند ابوحنیفه را نیافتند سنگی را اندر آن خاک بنهادند و باز گشتند چون یک روز شد ابوجعفر
از آن کار پشیمان شد ایشان گفتند چرا پشیمان میشوی از بهر کسی که وی در خاک سنگ شده است او را عجب آمد و او را

واز سخاوت وی آن بود که روزی بسفر دریا میرفت بازرگانی جوانمردی نزدیک امام اعظم بیامد گفت
ای امام مسلمانان بدان و بدار که شما میروید من چند نقره وام کرده ام و خطها داده ام مر آن نقره حاصل نشده است
و امیدی بود از شما مرا حاصل نمیشود لحظه توقف کنید تا من آن نقرها را بیارم تا شما از قبل من بصاحب نقرها
را رسانید و خطها مرا ستانید و بیارید امام گفت همچنین کنم آن جوانمرد بطلب آن نقرها رفت باز امام در کشتی
نشسته بود کشتیبانان بی رضا امام اعظم ابو حنیفه رحمة الله کشتی را [illegible] کردند چون امام اعظم رحمة الله
بران دیار رسید بازرگان تنها [illegible] نقرها حاصل کرده نقرهای بوی داد وان خطها را گرفت و بیاورد چون
امام اعظم رحمة الله از ان بازرگانی باز آمد همان جوانمرد باز آمد و گفت ای امام مسلمانان لحظه توقف نفرمودی
تا من آن نقرها را بیاوردمی تا شما با خود بردی و وادی تا وام من گذارده شدی امام اعظم ابو حنیفه رحمة الله
گفت آن از تحیل من نبود از کشتیبانان بود که ایشان چاره نی او [illegible] باشند تا تو اندیشه مدار که من خطهای
ترا ستانیده ام و آورده ام چون خطها بیرون کرده بوی داد آن جوانمرد رفت و آن نقرها را بیاورد امام اعظم رحمة الله علیه
نگرفت آن نقرها را از وی و گفت من در کتاب مسئله چنین صحیح کرده ام که هر که وام کسی را بی اجازت وی
گذارد آن از وی تبرع بود و متبرع را حق طلب نبود و این نقرها مر شما را نشاید گرفتن که سرمایه خود را بیک مسئله
بباد داد این بود سخاوت امام اعظم ابو حنیفه رحمة الله و علمش آن بود که پیش از آنکه من وزیر شما نشده بودم شما
وزیری بود [illegible] ظالم و بر همسایگی من خانه بود و وی بطرف دیوار خانه خود چاه [illegible] کنده بود و هرچند روزی
نم بر سید او بسبب آن نم دیوار [illegible] میرفت وی [illegible] میگفت که [illegible] این دیوار [illegible] که مشترک است و من
رفع وی [illegible] بود [illegible] که این چاه چرا کنده ام میگفت که در ملک خود تصرف کرده ام با امام اعظم
رحمة الله علیه مشورت کردم امام اعظم رحمة الله علیه فرمود که تو نیز طرف دیوار خود [illegible] موازی چاه وی چاهی کن
و [illegible] ازان [illegible] سرایت کند [illegible] متغیر شود و چاه خود را نبازد و تو از ظلم وی خلاص یابی
واگر گوید چرا کردی تو نیز همان گوی که در ملک خود تصرف کرده ام همچنان کردم [illegible] متغیر شد آن چاه را
بانباشت من از ظلم وی خلاص یافتم این بود از علم امام اعظم رحمة الله علیه و از علمش آن بود که همسایگی
وی جهودی [illegible] بود و آن جهود علیه اللعنة [illegible] ویران شده و از ان [illegible] بطرف خانه امام اعظم رحمة الله علیه
سرایت کردی و ابو حنیفه رحمة الله [illegible] نهادی انچه سرایت کردی صبح هم بدست مبارک خود بیرون
انداختی روز را [illegible] نهادی انچه سرایت کرده بودی وقت نماز خفتن بدست مبارک خود بیرون انداختی
و ان جهود [illegible] را بدست مبارک گرفته بیرون می انداخت
آن جهود [illegible] از خانه بیرون آمده بود دید که امام اعظم ابو حنیفه رحمة الله علیه آنرا بیرون می انداخت

آن جهود گفت ای امام مسلمانان مانا که شما را در خانه مبرزی نیست گفت هست اما اگر آن نیز پرسیدی امام اعظم
رحمة الله با وی گفتی از غایت حلم خود که پیغامبر علیه السلام میفرماید اکرموا الجار ولو کان کافرا ما نگاه از خانه تو
سرایت میکند جهود گفت ویرا ست که همچنین است یا امروز واقع شده است امام گفت تحقیق از شما با نسبت
سالها می شد که من این واقعه را می کشیدم جهود گفت یا امام مسلمانان من شما را می آزمودم که در دین خود صبر
تحمل شما تا چه غایت است چون بر من روشن شد اکنون اسلام عرض کن که این دین تو جز دین حق نیست که
از برای جهودی چنین بزرگی سالها در رنج من بود و با وی نگوید امام اعظم ابو حنیفه رحمة الله اسلام
عرض کرد آن جهود اسلام آورد به برکات حلم امام اعظم رحمة الله و از راست گوئی وی آن بود که شما
در فلان وقت از من دیبا خواستید بدین گونه بدین صفت من از شما شش ماه امان خواستم با زرگانان را
و شام و همچنین فرستادم نتوانستم حاصل کردن با امام اعظم رحمة الله مشورت کردم وی گفت که مرا همچنین
دیبا نیست رفت و دیبا بیاورد دیدم که به از آن بود که شما خواسته بودید گفتم ای امام مسلمانان می باید که
این را بسر مایه بمن فروشید گفت همچنین کنم گفتم چه مقداری باید گفت یک دینار گفتم ای مسلمانان بر من
فسوس میکنی گفت والعیاذ بالله که با هیچ کافری فسوس نکنم خاصه بر برادر مسلمانان فاما من از این دیبا
ده خریده بودم نه را باز فروختم و این یکی مرا به یک دینار مانده است از من همان یک دینار گرفت نه کم گرفت و نه
زیاده این بود از راست گوئی امام اعظم رحمة الله و از تقوی وی آن بود که روزی بصحرا بیرون رفته
بودم و گرما گرم حجاز بود ما همه در سایه درخت آسودیم الا امام اعظم که وی همچنان در آفتاب نشسته بود
گفتم ای امام مسلمانان چرا در سایه این درخت نمی نشینی گفت مرا از خصم این درخت چیزی یافتنی است
نمی باید آسایش که رسول علیه السلام فرموده است کل قرض جر نفعا فهو ربوا هر که از غریم خود بهر وجهی که
چیزی نفع کند آن در معنی ربوا شود و مرا از خصم این درخت چیزی باید ستدن من در سایه درخت
وی بیاسایم تا ربوا در معنی نشود این بود از تقوی امام اعظم رحمة الله علیه و از زهد وی آن بود
که چون بسفر قبله رفت و حج اسلام بیاورد و آنگاه کلید خانه را از مجاوران درخواست کرد تا او را
شبی در کعبه گذارند مجاوران گفتند ای مسلمانان تا کلید این خانه را بکسی نداده ام اما حق شما بزرگ است
کلید خانه بوی دادند و در خانه را گشادند جمله خانه بمحاسن مبارک خود جاروب داد و پاک کرد آنگاه
میان دو ستون بایستاد و دو رکعت نماز شروع کرد و در رکعت اول پای چپ را بر پای راست نهاد
و یک نیمه قرآن را خواند و در رکعت دوم پای راست را بر پای چپ نهاد و قرآن را ختم کرد چون
چون نماز تمام کرد صبح دمید آنگاه گریست و مناجات کرد الهی ما عبدناک بذا العبد الضعیف حق عبادت

عبادتک ولکن عرفک حق معرفتک فبسبب نقصان خدمت لکمال معرفته فهتف هاتف من جانب البیت یا ابا حنیفه

قد عرفت فاخلصت المعرفة وخدمت فاحسنت الخدمة فقد غفرنا لک ولمن اتبعک وکان علی مذهبک الی
قیام الساعة یعنی مناجات کرد که الهی پروردگارا ابوحنیفه ترا بسزاوار شناختن بشناخت ولیکن بسزاوار پرستیدن
نتوانست پرستیدن تا هاتفی آواز داد از چهار کنج خانه کعبه که هم بسزاوار شناختی و هم بسزاوار پرستیدی
ترا آمرزیدیم و تا بقیامت هرکه بمذهب تو رود وی را نیز آمرزیدیم این بود از پدر امام اعظم رحمة الله قال
علیه السلام من استوی یوماه فهو مغبون رسول علیه السلام فرموده است هرکه امروز وی با دینه وی برابر است
وی مغبون است یعنی زیان کرده است و هرکه امروز وی کم از دینه است وی ملعون است و هرکه امروز
وی به از دینه است وی مرحوم است یعنی رحمت کرده شده است علما درین تأمل کرده اند که چه کار
کنیم که امروز ما به از دینه شود هرکسی چیزی اختیار کردند بعضی گفتند نماز گذاریم امروز دو رکعت نماز گذاریم
روز دیگر چهار رکعت باید گذارد و در روز دیگر شش رکعت باید گذارد و این را هم پایان ندیدند بعضی
گفتند صدقه دهیم این را هم پایان ندیدند و بعضی گفتند قرآن خوانیم این را پایان ندیدند و بعضی
گفتند روزه داریم گفتند هر روزه برابر است اتفاق علما بدین افتاد که همین علم آموزیم که امروز چیزی
بیاموزیم که دینه آموخته نباشیم پس امروز ما به از دینه بود نقلست که از امام اعظم رحمة الله
سوال کردند که این چه معنی است که همه عمر خود را در علم فقه صرف کردی در آموختن و استخراج مسایل وی
مبالغت نمودی و در علمهای دیگر نه گفت رسول علیه السلام فقه را دوست دارد من بدان سبب در علمهای
دیگر شروع نکردیم و دیگر در همه علمها که شروع کردم چون تأمل کردم در هر یکی آفتی دیدم اول در علم
طب شروع کردم که دوای تن آدمی و منفعت دنیا است چنانچه العلم علمان علم الابدان و علم الادیان
چون تأمل کردم گفتم که اگر بیماری بود که وی را قضا اجل نزدیک رسیده باشد هرچند که من وی را دارو دهم
هم هیچ منفعت نکند پس من عمر و مال خود را ضایع کرده باشم و دیگر آنکه طب حرفت ترسایانست مرا
ننگ آمد از حرفت ترسایان مبالغت کردن که هم کار حرفت ایشان من مخالف دین من باشند و دیگر در کسب دنیا
شروع کردم که کسب کردن هم سنت انبیا است علیه السلام قال النبی علیه السلام ان الله تعالی
یبغض الشاب الفارغ رسول علیه السلام فرمود که خداوند عز و جل خشم میگیرد جوان فارغ را و روزکار فسق گذراننده را
دشمن دارد قال النبی علیه السلام ان الله یبغض الصحیح الفارغ رسول علیه السلام فرمود که خداوند عز و جل تندرست فارغ را
دشمن دارد یعنی کسی باشد که تن پروری کند نه کار دنیا کند و نه کار آخرت و عمر خود را همیشه بغفلت گذراند من
چند سالی کردم و کسب حاصل کردم تا این در دکروه بیاشم چیزی دنیا در دست داشتم ولیکن دل را وحی تنها دیدم

قال علیه السلام حب الدنیا راس کل خطیئة و ترک الدنیا راس کل عبادت که دوستی دنیا راس همه خطاهاست و دیگر در علم اصول مبالغت نکردم که دروی نفزیدن و یا لغزانیدن هست ترسیدم که کار صعب هست از راه باریک لغزیدم و حب و دیگر در علم مناظره مبالغت نکردم که سرّ از رسیت دروی و خطا بود و همینها آورده اند که روزی امیر المؤمنین علی رضی الله عنه نزدیک رسول علیه السلام رفت بسوالی چون نزدیک رسول صلعم آمد آن سوال بروی پوشیده شد حضرت رسول صلعم بنور نبوت بدانست گفت یا علی تو اچه آورده امیر المؤمنین علی گفت یا رسول صلعم بسوال آمده بودم اما آن سوال از من پوشیده هست رسول علیه السلام فرمود یا علی در راه از تو چه در وجود آمد گفت یا رسول الله صلعم از من چیزی در وجود نیامده هست رسول صلعم فرمود یا علی نیک تامل کن چون تامل کرد گفت یا رسول الله صلعم در راه جهودی پیر پیش از من میرفت من از وی تعجیل در گذشتم رسول صلعم فرمود یا علی بی ادبی کرده برو از آن پیر بحلی بخواه امیر المؤمنین علی رضی الله عنه نزدیک آن پیر جهود آمد و از وی بحلی خواست پیر جهود گفت تو چه اچه کرده که از من بحلی میخواهی امیر المؤمنین علی رضی الله عنه گفت که من در راه تو تعجیل در گذشتم مرا رسول صلعم نزدیک تو فرستاده هست تا از تو بحلی خواهم پیر جهود گفت ترا بحلی کنم بشرط آنکه مرا نزدیک رسول علیه السلام بری تا علیه مبارک او ببوسم پس امیر المؤمنین علی رضی الله عنه جهودی را نزدیک رسول صلعم آورد چون نزدیک رسول صلعم رسید و گفت یا رسول الله صلعم مرا اسلام عرض کن که این دین تو چیز از دین حق نیست که از برای من چنین بزرگی را نزدیک من فرستادی تا از من بحل خواهد رسول علیه الصلوة و السلام بروی اسلام عرض کرد پیر جهود اسلام آورد و کلمه طیب بر زبان آورد ببرکت گفتن دم مبارک صلعم و قدم امیر المؤمنین علی رضی الله عنه چون دانستی که پیر جهود را نمی باید از دن پیر مسلمان بطریق اولی بوده و هر طالب علمی که عادت دارد پیراز از پیرا از علم و عمر خود برخوردار نیابد و دیگر در علم قرات مبالغت نکردم که هرچند مبالغت کنم قرا خواند مرا و دیگر در علم ادبی مبالغت نکردم هرچند مبالغت کنم ادیب خواند مرا و دیگر صحبت با کودکان نکردم زیرا که رسول صلعم فرموده هست که چند چیز دل را تباه کند صحبت کودکان و صحبت زنان صحبت توانگران و صحبت احمقان و جواب احمقان باز گفتن آورده اند که روزی جوانی پیر راه اندیک دید پیر گفت صدقت یا رسول الله صلعم الاحمق اسکتو سالار گفته هست رسول علیه السلام که جواب نادان خاموشی کردن هست جوان گفت احمق خود هزار بار توئی پیر گفت این در حق همه خاموشی باشیدن هست نزدیک تو آمده هست احمق من بودم که جواب تو باز گفتم جوان گفت چرا خاموش باشم اگر یکی گوئی هزار تو باز گویم پیر گفت اگر تو هزار گوئی من یکی باز نگویم پس امام اعظم رحمة الله تعالی علیه گفته هست که همه عمر در علم فقه مبالغت کردم که دروی همه نفع دیدم هیچ ضرری فی الحقیقت [illegible]

خود جواب گویم اگر خطا بیرون آید یک ثواب بود و اگر صواب بیرون آید دو ثواب بود و بیک روایت ده ثواب
بود پس همه عمر در همین علم شروع کردم که از خطای وی یک ثواب هست و از صواب وی ده ثواب هست قال
النبی علیه السلام لکل شیء عماد و عماد الدین الفقه قال النبی علیه السلام لکل شیء آفة و آفة الدین ترک الصلوة
رسول علیه السلام فرموده که هر چیزی را آفتی هست و آفت دین ماندن نماز است روی عن انس بن مالک انه
قال علیه السلام من صلی الصلوة الخمس فی الجماعة اعطاه الله تعالی اجر الف شهید انس بن مالک روایت کند
از رسول علیه السلام هر که این پنج نماز را بجماعت بگذارد خداوند عز و جل ثواب هزار شهید در دیوان وی
ثبت کند چهار خلیفه بحق چهار سخن گفته اند که برابر دنیاست و آنچه در دنیاست امیر المومنین ابابکر صدیق
رضی الله عنه گفت که هر که یک ختم قرآن کند بعدد هر حرفی که در قرآن هست خداتعالی امر فرماید تا بنام آن بنده
در بهشت کوشکی بنا کنند و اگر من توفیق یافتمی که هزار ختم قرآن کردمی و آن همه از من فوت شدی چندان
بر دل من رنج نرسیدی که یک تکبیر اول از من فوت شدی و امیر المومنین عمر رضی الله عنه گفته است که
هر که گرسنه را یا روزه داری را طعام دهد بعدد هر ذره که در آن طعام باشد خداتعالی امر فرماید تا بنام آن بنده
در بهشت کوشکی بنا کنند و اگر من توفیق یافتمی که همه گرسنگان و روزه داران عالم را طعام دادمی و آن
همه از من فوت شدی چندان بر دل من آن رنج نرسیدی که تکبیر اول از من فوت شدی و امیر المومنین عثمان
رضی الله عنه گفته است که هر که بدنه قربانی کند بعدد هر موی که بر آن بدنه باشد خداوند عز و جل امر فرماید تا
بنام آن بنده در بهشت کوشکی بنا کنند و اگر من توفیق یافتمی که جمله بدنگان عالم را قربان کردمی و آن همه از من
فوت شدی بر دل من آن رنج نرسیدی که یک تکبیر اول از من فوت شدی و امیر المومنین علی رضی الله عنه
گفته است که هر که کافری را در معرکه گاه کشد بعدد هر مویی که بر اعضای آن کافر باشد خداتعالی امر فرماید
تا بنام آن بنده کوشکی در بهشت بنا کنند و اگر من توفیق یافتمی که جمله کافران عالم را در معرکه گاه بکشتمی و
آن همه از من فوت شدی بر دل من چندان رنج نرسیدی که یک تکبیر اول بجماعت از من فوت شدی
بنابر آن اصل است که رسول صلعم فرموده است قال النبی علیه السلام تکبیرة الاولی خیر من الدنیا
و ما فیها رسول صلعم فرموده که تکبیر اولی به است از دنیا و آنچه در دنیاست پس معلوم است که
فضیلت نماز بی نهایت است مسئله بنا بر نماز بر افعال است یا بر اذکار ابوبکر اصم گفته است
که بنا بر نماز افعال است نه بر اذکار و جز قول وی آنست که خداوند تعالی می فرماید قوله تعالی
و اقیموا الصلوة و آتوا الزکوة بر پای دارید نماز را و بر پای داشتن نماز بتن تعلق دارد اما این مذهب
باطل است و مذهب اهل سنت و جماعت آنست که بنا بر نماز هم بر افعال است و هم بر اذکار و هم بآیت

وهم باخبار وهم باجماع امة اما آیة آنست قوله تعالی وربک فکبر وجای دیگر میفرماید قوله تعالی قد افلح
من تزکی وذکر اسم ربه فصلی این دو آیة در حق تکبیر اول است ونیز رسول عم فرموده است که تکبیرة الاولی خیر
من الدنیا وما فیها ودر حق قراءة میفرماید قوله تعالی فاقرؤا ما تیسر من القرآن اتفاق است که این امر خاصه است
در نماز هست زیرا که بیرون نماز قرآن خواندن فریضه نیست قال علیه السلام لا صلوة الا بالقرءة رسول عم
فرموده است که نماز نیست بی قراءة ورسول عم در مدة عمر خود بی قراءة وبی تکبیر اولی نماز نخوانده است وصحابه
رضوان الله علیهم اجمعین بی تکبیر اولی وبی قراءة نماز نگزارده اند پس معلوم شد که بنای نماز هم بر افعال است و
هم بر اذکار است وهم بآیة وهم باخبار وهم باجماع امت مسئله نماز فریضه بر کیست بر مومن عاقل وبالغ
وپاک وبر جنب نیست اما بر حایض ونفسا نیست بر دیوانه نیست وبر بیگانه نیست وبر مرده نیست وبر کودک
نیست همچنانست که اداء نماز بر ایشان نیست قضاء نماز نیز بر ایشان نیست وبر مومن زنده که اهل است
مر وجوب نماز را و نماز نگذارد وی از مرده بدتر است از برای آنکه اگر از مرده خیر نیاید شر هم نیاید جنب هم
اهل است مر وجوب نماز را اما موقوف است بغسل آوردن تا غسل نیارد نماز نتوان گذاردن همچنانکه
محدث را موقوف است به طهارت کردن مسئله به نارسیده نماز هست یا نی اگر کم از هفت سال است
بروی اتفاق است که نماز نیست وچون هفت ساله شود بروی نماز هست از راه استحباب اما از راه فرضیت نی
ودلیل بر حدیث رسول عم مروا صبیانکم بالصلوة اذا بلغوا سبعا واضربوهم علیها اذا بلغوا عشرا رسول فرموده
عم که کودکان خود را نماز فرمایید چون هفت ساله شوند اگر گذارند نیکو واگر نی بمانید واگر ده ساله شوند و
نماز نکنند بزنید ایشان را از برای آنکه نماز این از برای آن فرموده تا تن ایشان عادت گیرد رسول عم فرموده است
الخیر عادة والشر عادة والنفس معتادة رسول عم فرموده که خیر عادت است وشر عادت است وتن
آدمی خوی پذیر است خواجه ابو القاسم حکیم رحمة الله علیه گفته است که چوب تر را چون بجنبانی فرمان کند
وچوب خشک را بجنبانند فغان کند اگر نارسیده نماز گذارد وی را ثواب بود مادر وپدر وی را نیز ثواب بود
بحکم فرمودن واگر وی نماز نگذارد وی را وبالی نبود اما مادر وپدر وی را وبالی بود بحکم نافرمودن علما رحمهم الله
چنین گفته است که احکام شرع را سه چیز باید عقل وسماع واسلام تا اگر کافری در دار حرب اسلام آورد
ودلی برآمد واداء امر بجای نیاورد وقضاء آن اوامر گذشته بروی بود یا نی بقول زفر رحمة الله قضاء آن
اوامر بروی بود وبقول علماء ثلثه رحمهم الله بروی نبود اگر یک کس وی را خبر دهد که چون اسلام آوردی
اوامر را بجای آر وی نیاورد قضاء آن اوامر گذشته بروی بود یا نی اگر آن خبر دهنده معدل است
باتفاق بروی بود واگر معدل نیست بقول ابی حنیفه رحمة الله نبود وبقول ابو یوسف ومحمد رحمهم الله

بروی بود و اصلی است مر امام اعظم را رحمة الله درین باب که عدل خواهد بود و یا عدد فایده این خلاف چند
مسئله معدود پدید آید تا اگر مسلمانی خانه فروخت یکی آمد و همسایه وی را خبر کرد که همسایه تو خانه فروخت و وی
خاموش کرد بعد از آن شفعه میطلبد تواند یا نی اگر آن یک کس خبر دهنده عدل است اتفاق نتواند و اگر عدل نیست
بر قول امام ابوحنیفه رحمة الله تواند و بر قول ابو یوسف و محمد رحمهما الله نتواند دیگر بکر بالغه را ولی بشوی داد بی
اجازت وی یک کس وی را خبر کرد که ولی مر ترا بشوی داد و وی خاموش کرد بعد از آن خود را اختیار میکند
تواند یا نی اگر یک کس عدل است اتفاق نتواند و اگر عدل نیست بر قول امام اعظم رحمة الله تواند و بر قول
صاحبین نتواند دیگر مسئله عزل وکالت است یکی دیگری را وکیل کرد که فلان کار از برای من کن باز وی را معزول کرد
یک کس وی را خبر کرد که موکل تو ترا معزول کرد اگر آن خبر دهنده عدل است باتفاق معزول شود و اگر عدل نیست
بر قول امام اعظم رحمة الله معزول نشود و بر قول ابو یوسف و محمد رحمهم الله معزول شود دیگر عبد ماذون را
خواجه وی محجور کرد و یک کس دیگر وی را خبر داد که خواجه تو ترا محجور کرد محجور شود یا نی اگر آن خبر دهنده عدل است
اتفاق محجور شود و اگر عدل نیست بر قول امام اعظم رحمة الله محجور نشود و بر قول امام یوسف و محمد رحمهم الله
محجور شود دیگر جنایت عبد است غلام یکی مردی دیگر را کاردی زد همچنان که ارش لازم آید یک کس خواجه
وی را خبر کرد که غلام تو چنین جنایتی کرد خواجه غلام را آزاد کرد ارش بر که لازم شود اگر آن خبر دهنده عدل است
اتفاق است که ارش بر خواجه بود و اگر عدل نیست بر قول امام اعظم رحمة الله بر غلام بود و بر قول صاحبین
بر خواجه بود اگر خواجه غلام را آزاد نکرد درین باب خواجه مخیر است اگر خواهد غلام را بآن مجروح بدهد و اگر
خواهد ارش قبول کند **مسئله** اگر ذمی در دار اسلام اسلام آورد و مدتی برآمد و اوامر بجا می نیاورد
قضاء آن اوامر گذشته بر وی بود یا نی حسن زیاد رح گفته است که بقیاس دار حرب بر وی نبود اما ظاهر
روایت آنست که قضا بر وی بود زیرا که اینجا شنود که مومنان بانگ نماز میگویند و اقامت میگویند و نماز
بجماعت میگذارند و زکوة مال میدهند و غزا میروند و حج میروند و روزه ماه رمضان میدارند این
همه وی را در معنی سماع بود پس قضاء این اوامر بر وی بود **مسئله** اگر کافری به کفر از دنیا بیرون
رفت همچنان که عقوبت کفر بود وی را عقوبت باز ماندن از اوامر باشد یا نی بر قول شافعی رحمة الله باشد
که وی عمل را از ایمان میدارد و بر قول علماء ما رحمهم الله عقوبت کفر بود وی را اما عقوبت باز ماندن از اوامر نی
که ایمان اصل است و عمل فرع تا اصل نبود فرع نیز نبود و اعمال ایشان که صورت خیر دارد در معنی
سراب است قوله تعالی والذین کفروا اعمالهم کسراب بقیعة یحسبه الظمآن ماء همچنانکه عقوبت کفر بود
شان اتفاق است که عقوبت گناه کبیره بود ایشان را از برای آنکه طاعت جز از مومن جایز نیست اما ترک معصیت

ترجمه باید هست مسئله اگر مسلمان ردت آورد والعیاذ بالله عزوجل اعمال وی حبط شود یا نی بر قول
شافعی رحمة الله علیه تا بر ردت بمیرد اعمال وی حبط نشود و وی تاویل باین آیه میکند قوله تعالی ومن
یرتدد منکم عن دینه فیمت وهو کافر فاولئک حبطت اعمالهم اما علمای ما گفته اند که همین که ردة آورد اعمال وی
حبط شود قوله تعالی ومن یکفر بالایمان فقد حبط عمله وهو فی الآخرة من الخاسرین فایده این خلاف جای
پدید آید که مسلمانی نماز پیشین گذارد و ردة آورد والعیاذ بالله عزوجل هنوز وقت نماز پیشین باقی است وی
باز اسلام آورد آن نماز را باز گذارد یا نی بر قول شافعی رحمة الله باز نگذارد که اعمال حبط نشده است بر
قول علمای ما رحمهم الله باز گذارد که اعمال وی حبط شده است مسئله ردة از طرف زن فسخ است باتفاق
اما از طرف مرد بر قول امام اعظم رحمة الله علیه و ابو یوسف فسخ است و بر قول امام محمد رحمة الله طلاق است
جماعتی از نا اهلان در آخر نماز دیگر در آخر وقت دیگر اهل شدند چنانچه نارسیده رسیده شد یا زن از حیض پاک شد
یا از نفاس پاک شد یا دیوانه بهوش آمد یا کافر اسلام آورد قضاء نماز پیشین اندرو بر ایشان بود یا نی بر
قول علمای ما رحمة الله بر ایشان نبود از شافعی رحمة الله درین مسئله روایت است یک روایت آنست که اگر
طهارت ساختی میگنجید بر ایشان بود و یک روایت دیگر آنست که اگر یک رکعت نماز گنجید بر ایشان بود و یک روایت
دیگر آنست که اگر طهارت و تکبیر میگنجید بر ایشان بود و یک روایت دیگر آنست که اگر طهارت و تکبیر و یک رکعت نماز
میگنجید بر ایشان بود و یک روایت دیگر آنست که اگر طهارت و تکبیر و پنج رکعت نماز می گنجد بر ایشان بود چنانکه
چهار رکعت از نماز پیشین و یک رکعت از نماز دیگر یا یکی رکعت از نماز پیشین و چهار رکعت از نماز دیگر بنا بر آن
اصل است که شافعی رحمة الله وقت نماز پیشین را با وقت نماز دیگر همچون یکوقت نماز دارد و وقت
نماز شام را با وقت نماز خفتن همچون نماز یکوقت نماز میدارد و قصر و جمع روا دارد اما این مسئله مختلف است
میان کرخی و ابو القاسم و ابو العباس که ایشان هر دو از اصحابان شافعی اند رحمهم الله اما بر قول علمای
ما رحمهم الله قصر و جمع را روا نبود جز در عرفات که آنجا حاجیان را سنت است از برای اقامت سنت
را قصر و جمع کنند اما جای دیگر نشاید که نماز را از وقت ببرد و یا و نماز را آنجا گذارد که روایت میکند امیر المؤمنین
عمر رضی الله عنه از رسول صلعم من جمع بین صلوتین فی وقت واحد فکانما زنا مع امه سبعین مرة فی
الکعبة روایت میکند امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه که پیغامبر فرموده است صلعم که هر که جمع کند دو نماز را در
یکوقت گویا که زنا کرده است با مادر خود هفتاد بار در خانه کعبه و هر که یک بار با مادر خود زنا از روی وبال
چنان بود که هفتاد بار دختر خانه را بزنا بکارة زایل کرده است و هر که یک دختر خانه را بزنا بکارة
زایل کند از روی وبال چنان بود که هفتاد زن شوئی کرده را زنا کرده است و گفته یکبار زن شوئی

گردد زنا کند چون بی توبه از دنیا بیرون رود همین که در گور نهندش سه صد در از درهاء دوزخ بروی
گشاده شود و امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه روایت میکند از رسول علیه السلام اکبر الکبایر الجمع بین الصلوتین
فی وقت واحد رسول علیه السلام فرموده است بزرگترین کبایر نزدیک خدا تعالی آنست که دو وقت نماز را در یک وقت
گذارد مسئله اگر نارسیده در میان نماز رسیده شد اگر بحیض بود یا باحتلامی باتفاق نماز تباه شود و اما اگر بسال
رسیده شود بگذرد و نماز را تمام کند بر قول علما رحمهم الله تطوع شود فریضه باز گذارد و بقول شافعی فریضه
باز نگذارد و از فریضه نیابت گیرد مسئله علامت بلوغ پسران سه چیز است یکی خواب است یا آب منی یا کسی
از ایشان بار گیرد یا بسال رسیده شود و علامت بلاغت دختران چهار چیز است حیض است و احتلام است
و حمل است و حول مسئله چند سال باید تا حکم بلوغ ثابت شود بر قول صاحبین پانزده سال تمام شود و شانزدهم
در آید فرق میان پسر و دختر نیست و بر قول امام اعظم رحمة الله شانزده سال تمام شود که هفدهم
سال در آید دختر را حکم بلوغ ثابت شود و هفده سال تمام شود که هژدهم سال در آید پسر را اما بروایة صلوة
خواجه امام اجل سرخسی رحمة الله پسر را هژده سال تمام شود که نوزدهم در آید و بروایة شرح طحاوی رحمة الله
نوزده تمام شود و بستم اندر آید آنگاه حکم بلوغ ثابت شود **باب در بیان نارسیدگان** هر نارسیده که وی عاقل نیست
باتفاق اقوال و افعال وی را اعتبار نیست اما هر نارسیده که وی عاقل است اقوال و افعال او را اعتبار است
یا نی بقول شافعی اعتباری نیست و بر قول علما رحمهم الله اعتبار است فایده این اختلاف اینجا پیدا آید
که نارسیده کافر عاقل اسلام آورد اسلام هست یا نی بر قول امام شافعی اسلام وی اسلام نی و کفر وی کفر
نیست بر قول علما رحمهم الله اسلام وی اسلام است دلیل بر آنکه امیر المؤمنین علی رضی الله عنه که
وی هفت ساله بود که اسلام آورد اما کفرش کفر بود یا نی بر قول امام اعظم رحمة الله و ابو یوسف رحمهما الله
کفرش کفر بود چنانکه اسلامش اسلام بود و بر قول امام محمد رحمة الله اسلامش اسلام است اما کفرش کفر نبود که
اسلام در حق وی نفع است و کفر ضرر در حق نارسیده نفع روا داریم اما ضرر روا نداریم فایده این خلاف نیست که اگر کودک
نارسیده مرتد شود او را حبس کرده شود و اگر نارسیده فرزند کافر باشد در تابع مادر و پدر باشد و اگر در نارسیدگی بر همین حال
بمیرد روز قیامت مسلمان باشد چرا که کفر او را اعتبار نیست بر حسب اختلاف مسئله نارسیده را اقوال است افعال و
و احوال و اقوالش معتبر نیست جز در کلمه شهادت بر قول علما رحمهم الله تعالی و بر قول شافعی رحمة الله در کلمه
شهادت نیز معتبر نبود تا اگر نارسیده زن را طلاق دهد طلاق واقع نشود و اگر بنده آزاد کند آزاد نشود و اگر
سوگند خورد و بشکند کفارت لازم نیاید اما افعالش معتبر است تا اگر چیزی کسی را هلاک کند
تاوان وا شود تاوان بر که لازم شود تا اگر مال باشدش اتفاق در مال او بود و اگر مال نباشدش ولی ...

وبعضی مشایخ رحمهم الله گفته اند که آن خصومت را باقی دارند تا هرگاه که وی بالغ شود وآن خصومت برآورد
کند تاوان از وی ستانند **مسئله** در مال نارسیده زکوة واجب شود یانی بر قول شافعی رحمة الله
واجب شود ووجه قول وی آنست که عبد الله عمر و مادر مومنان بی بی عائشه رضی الله عنهما روایت میکنند
این حدیث را از رسول عم **قال** النبی عم حصنوا اموالکم بالزکوة وداووا امرضاکم بالصدقة رسول عم فرمود
که مال خود را در حصار ورارید بدادن زکوة وبیماران را دارو کنید بدادن صدقه ودیگر نیز شافعی رحمة الله میگوید
عشر وخراج ونفقه مادر وپدر ونفقه اقربان وی ونفقه زن در مال نارسیده واجب شود زکوة نیز
واجب شود بر قول عبد الله مسعود رضی الله عنه آنست که در مال نارسیده زکوة واجب شود ولیکن ولی
ووصی ایشان را نشاید که بدهند باید که مال را نگاه دارند وسال را حساب دارند تا هرگاهی که وی بالغ شود
گویند که این مقدار مال زکوة در مال تو لازم شده است تا وی خود بدهد واز عهده خود بیرون آید این
قول ابن ابی لیلی رحمة الله علیه گرفته است وبر قول عبد الله عباس وامیر المومنین علی رضی الله عنهما
در مال نارسیده زکوة لازم نشود ووجه قول ایشان آنست که خداوند عز وجل میفرماید **قوله تعالی**
اقیموا الصلوة واتوا الزکوة نخست نماز فرمود آنگاه زکوة چو بر نارسیده نماز نیست زکوة نیز نبود واین
قول را علما رحمهم الله گرفته اند **مسئله** اگر مسلمانی نارسیده را در خانه آورده است ولی جنازه
ولی وی را در خانه کار میفرماید نشاید که کار فرمودن حرام بود واگر استاد وی بیرستان استاد فرستد نارسیده را
بیرون طاقت وی کار فرماید اگر دران کار هلاک شود کل دیت بر ایشان لازم آید اگر نارسیده را کسی کار
فرماید بی اجازت ولی ووصی بر کار فرماینده اجرت لازم آید واگر از وی دیناری بنان وجامه در حق وی
صرف کند آن همه متبرع بود وی را حق طلب نبود اما نارسیده را حق طلب اجرت خود بود که اجرت خود طلب کند
واگر اجرت میدهد باید که وی را ندهد بولی وی دهد واگر وی را ولی نبود بقاضی دهد **مسئله** از دست نارسیده
وبنده مردمان آب نشاید خوردن از برای آنکه چون ایشان آب برگیرند آن حق ولی وخواجه ایشان بود
چون تو بی اجازت ایشان از آن آب خوری حرام بود **مسئله** چنانکه نارسیده را نان دادند
که به بیرستان ببر که از ان نان بخورد حرام بود از برای آنکه نان وی را دادند ملک او شد وا ورا بر ملک خود
تصرف نی باید که چون نان بیارد ودهند مباح کنند تا همان مقدار که وی خورد ملک وی بود واگر کسی دیگر
خورد وآنکس را نیز مباح بود واگر نارسیده بر سر درخت توت میخورد دیگری آمد وگفت بیفشان تا بخوریم
افشاند وافتاد وهلاک شد کل دیت بر فرماینده لازم شود واگر گفت افشان تا بخوریم افشانید و
افتاد وهلاک شد نیمه دیت بر فرماینده لازم شود واگر گفت افشان تا بخوری افشاند وافتاد وهلاک شد

بر فرمایند چیزی لازم نشود والله اعلم **باب دوم** در بیان الفاظ کفر که بر زبان رانند تا بدان
کفر لازم شود الله تعالی همه مومنان را از آن نگاهدارد که پرهیز کردن و زبان نگاهداشتن واجب است
چنان باید که مومن ایمان خود را همیشه نگاهدارد و عزیز دارد و ترسان و لرزان باشد پیوسته از زوال ایمان
بترسد و بر یافت نعمت ایمان همیشه شکر گوید مر خدای عز و جل را و شب و روز بخواهد تا ایمان بر وی نگاهدارد
از بهر آنکه عزیزترین چیزها مر مومن را ایمان است و آنکه هرچه بدو ایمان آوردن واجب است استخفاف و
بازی کردن بدان کفر است و بر وی هزل و فسوسها کردن و بر وجه نقص و عیب نکوهش کردن کفر است
از بهر آنکه ایمان آوردن بدان واجب است و آن را بزرگ داشتن واجب است ایمان آوردن بخدای و صفات او
و بنامهای او واجب است و ایمان آوردن به پیغامبران علیهم السلام و بقرآن و بوعدهای ایزد تعالی واجب است
چنانکه در اول کتاب یاد کرده است پس که خدای تعالی را با صفاتی از صفات او یا نامی از نامهای او را به
هزل فسوسها بر وجه نقصان عیب یاد کند کافر شود چنانکه اگر کسی گوید که اگر بدین کار رضا ندهی برو با خدای جنگ کن
این گفت هر که این گوید کافر شود بیشک اگرچه داند یا نداند که این کفر است و اگرچه قصدش بدین کفر باشد یا
نباشد و اگر مردی گوید با زن گوید نکاح تو باطل شود و کشتن بر وی واجب شود و هرچه طاعت کرده باشد همه از
مقبول گشته شود و اگر پیش از آنکه ایمان آرد بمیرد کافر بمیرد و جاودان بدوزخ باند و هرگز بیرون آمدن نباشد
چنانکه خدای عز و جل گفت **قوله تعالی** ومن یرتدد منکم عن دینه فیمت وهو کافر فاولئک حبطت اعمالهم
فی الدنیا والآخرة واولئک اصحاب النار هم فیها خالدون و اگر کسی گویند فلان کار کن گوید نکنم و اگر خدای عز و جل
مرا فرماید هم نکنم در حال کافر شود و اگر گوید بقیامت مرا اگر به بهشت فرستند من نروم و اگر گوید فلان قبله
من گردد پس روی سوی وی نکنم کافر شود و اگر کسی گوید رضا تو بهتر مرا از رضای خدا تعالی خواهم
کافر شود و اگر گوید از خداوند عز و جل بترس گوید نترسم یا گوید از خدا تعالی شرم دار گوید ندارم یا گوید ندانم
که این را خدای چرا آفریده است یا این را چرا یاد کرده است در حال کافر شود و گوینده مرتد شود و اگر گوید
کسی اگر با خدای بشان [illegible] یا گوید اگر فلان پیغامبر خدای استی من از وی کینه بکشم یا گوید اگر وی
پیغامبر استی من و را طاعت ندارمی یا گوید اگر وی خدای استی از وی کینه بستدمی یا گوید اگر وی
پیغامبر استی بقول وی رضا ندهمی این لفظها همه کفر است از بهر آنکه ایمان آوردن به پیغامبران فریضه است
و این کسی که گوید نیست ایمان آوردن پس کافر شود و اگر گوید شریعت است و یا گوید حکم خدا را [illegible]
گوید من حکم خدا چه دانم این کفر است و اگر گوید خدا داند که کرده ام او بسیار داند که کرده است و یا گوید که خدای داند
که ترا از فرزند خود دوست تر میدارم کافر شود از بهر آنکه دروغ میگوید که هیچکس بیگانه را از فرزند خود دوست تر

نداشته است و هر که خدای را بگواهی دروغ خواند کافر شود از بهر آنکه و من اشهد الله تعالی باطلا فقد کفر و اگر کسی گوید
غیب میدانی گوید میدانم کافر شود از بهر آنکه غیب را جز خدای تعالی کسی نداند اگر مردی گوید که خدا چهار زن حلال
کرده است مرا از آن گوید من این را نه پسندم یا گوید این نزدیک من ظلم است کافر شود از بهر آنکه فرمان
خدای را رد کرده و اگر گوید تا دو درم ندهی رضوان در بهشت نگشاید کافر شود و اگر گوید نماز کن گوید نماز کرده
خود یابم و یا گوید مرا نماز نمی بهره و یا گوید نماز کن گوید برای که کنم نه زن دارم و نه فرزند گوینده اینها کافر شود
و اگر کسی گوید خواه مسلمان باشد خواه جهودی نزد من هر دو یکیست این رضا دادن بود بکفر و هر که بکفر
رضا دهد کافر شود و اگر کسی گوید در دعا که خدایا ایمان از فلان کس بستان کافر شود و اگر کافری مسلمان شود
کسی گوید کاشکی مسلمان نشدی تا نخست میراث پدر برداشتی کافر شود و اگر کسی گوید که جهودی به از این کار کنی
این سخن کفر است و اگر کافری گوید ایمان بر من عرض کن تا بگردم گوید باش تا فردا یا گوید بر فلان رو گوینده
کافر شود و اگر کسی گوید تو مسلمان نیستی گوید نیستم کافر شود و اگر کسی کلاه مغی بر سر نهد و یا چیزی زرد در
بر گردن نهد و یا رشته سیه بمیان بندد و خود را بمغان و یا جهودان و یا ترسایان مانند کند بهر وقتی هزل و یا جد
کافر شود و اگر پیغامبر را افسوس کند چنانچه عیسی پیغامبر را علیهم [illegible] کنند می نماید که بیمار را به کنم یا مرده را زنده کنم
گوینده این سخن کافر شود و اگر گوید فلان دیگ قل هو الله احد را بجنت و یا گوید فلان قل هو الله احد را بپوست
باز کرد کافر شود از بهر آنکه استخفاف کردن باشد با کلام خدای عز و جل و اگر کسی گوید فلان کس یس را پوست
باز کرد از بسیاری خواندن را و یا مانند این سخنان هر چه گوید بدان هزل و فسوس خواهد هیچ خواستی ندارد
و غرض در دل نیز ندارد و بزبان گوید کافر شود از مسلمانی بیرون آید و از همه طاعتهای چنانکه موی از خمیر بیرون آید
نعوذ بالله من الکفر بعد الایمان و من الضلالة بعد الهدایة خدای عز و جل عصمت خویش را بما ارزانی دارد و توحید
و شهادت و معرفت ما نگاه دارد آمین و رب العالمین جواب و سوال جهود با رافضی روزی جهودی رافضی
گفت که مرا اسلام عرض کن رافضی گفت بر تو اسلام عرض کنم و لیکن بدانکه دین نه این دین است که عامه خلق
میدارند جهود گفت پس دین حق کدام است رافضی گفت آنست که علی پیغامبر بود نه محمد علیه السلام آن جهود
گفت که پس در بانگ نماز اشهد ان محمدا رسول الله و در اقامت و خطبها چرا میخوانند رافضی گفت
از بهر آنکه جبرائیل سوی محمد علیه السلام آمده بود جهود گفت چون علی پیغامبر بود جبرائیل سوی محمد چرا آمده
بود گفت راه غلط کرده بود جهود گفت جبرائیل چند بار آمده بود رافضی گفت بیست و سه سال جهود گفت
خدای عز و جل همه چیز را داند رافضی گفت داند جهود گفت جبرائیل یکبار راه غلط کرده بود چرا دلش نگه
تا باز بمراد است یا نه رافضی درماند [illegible] جهود را گفت نخست تو بر من اسلام عرض کن تا باز من بر مسلمان

کلمه بخشنست را فضی بدست جهود مسلمان شد بعد از آن جهود ایمان آورد خداوند بر نویسنده رحمت کناد
که نوشت **باب سیوم در بیان** دوازده مسئله آنکه نماز دوازده مسئله فریضه است که وی
نماز بوی باز بسته است هر که ازین دوازده مسئله یکی را بعمدا ترک کند نماز وی روا نبود و بعضی از بنده بعذری
ساقط شود اما نیست و وقت هیچ عذری ساقط نشود خواجه ابوحفص کبیر بخاری رحمة الله علیه گفته است که
هر که نام این دوازده مسئله نداند اگرچه بفعل بجا می آرد نمازش روا نبود وی اشتباه می آرد سه مسئله از
سه کتاب یکی از بیوع و یکی از نکاح و یکی از ایمان اما آنچه از بیوع است آنست که یکی مرد دیگر را گفت که یک خروار
گندم نو فروختم بهشت طلا سلم وی گفت من خریدم این بیع درست نبود از برای آنکه بیع سلم را شرطهاست
که صفتی ذکر کردن شرط است چنانکه بچه و چگونه و چه وقت و بچند بر اس المال در مجلس این بیع شرط
اتفاق است مکان تسلیم عدد درم و دینار بر قول امام اعظم رحمة الله شرط است و بر قول ابو یوسف
رحمة الله و محمد رحمه شرط نیست و آنچه از نکاح است آنست که یکی مرد دیگر را گفت که درین خانه زنی است فاطمه نام به
بچندین کابین بنکاح حضور مسلمانان بتو دادم زنی وی گفت من پذیرفتم این عقد درست نبود از برای آنکه
اسم غایب در مجلس شده است و از نام پدر و پدرش نیز شرط است و اسم حاضر در مجلس لغو است چون زن
در مجلس نباشد تا نام پدرش و جدش نگویند عقد درست نباشد و آنچه از ایمان است آنست که دو کس با یکدیگر
دوستی داشته اند سالها دراز پس ازین دو دوست یکی غایب شد آن دوست دیگر را سوال کردند
که آن دوست شما کجاست وی سوگند خورد که وی دوست من نیست بسوگند حانث شود یا نی اگر نام
وی بداند بسوگند حانث شود و اگر نام وی نداند بسوگند حانث نشود که کمال معرفت را دانستن نام
شرط است تا معرفت درست حاصل آید خواجه ابوحفص کبیر بخاری رحمه الله گفته است که چون در معرفت
دانستن نام هر یکی می باید تا درست آید اینجا نیز دانستن نام این دوازده که می باید تا نماز روا بود که رسول
علیه السلام فرموده است که ده چیز از جمله جفاهاست یکی آنکه هر کرا حدث رسد و طهارت نسازد جفا
کرده است و اگر طهارت ساخت و دو رکعت نماز تحیت وضو نگذارد جفا کرده است و اگر نماز گذارد و دعا
نگوید جفا کرده است و چون دعا گوید استدارها و رویه نکند جفا کرده باشد و چون بمسجد اندر آید و نماز نگذارد
تحیت جفا کرده است و چون مصحف باز کند قرآن ناخوانده فراز کند جفا کرده باشد و اگر مادر و پدر و استاد را بنام خواند
جفا کرده است و دیگر آنکه چون مومن پیش آید بر وی سلام نکند جفا کرده است و اگر بدعوتی خوانند وی اجابت
نکند جفا کرده است و دیگر آنکه چون نام من بشنود یا بوی گل یا بوی خوش بمشام وی رسد و صلوة نگوید جفا کرده است و
دیگر آنکه بر پای ایستاده بول کند جفا کرده است و دیگر آنکه دو کس با یکدیگر دوستی دارند و نام یکدیگر را نپرسند جفا کرده باشند

خواجه ابوحفص کبیر بخاری رحمة الله علیه گفته است که معلوم آید که کمال علم معرفت چیزی و دانستن نام آن چیز باید
تا معرفت درست آید پس دانستن نام این دوازده مسئله باید تا نماز روا بود و خواجه امام شرف لو آخری و خواجه
امام ظهیر الدین جندی رحمهما الله گفتند خواجه ابوحفص را وجه فقه درین مسئله آنست که هر که نام دوازده مسئله
نداند یعنی فرق نداند میان فریضه و واجب و سنت پس مبادا که اگر فریضه را اعتقاد فریضگی ندارد و وی مومن
نبود و هر که مومن نبود نمازش روا نبود اما ظاهر روایة آنست که چون مسلمانی بافعال بجا آرد نمازش روا بود و
نامهای نداند و این خواجه ابوحفص رحمة الله از شاگردان محمد حسن بود رحمة الله و خواجه ابوحفص و خلف
ایوب و خواجه ابوسلیمان جرجانی رحمهم الله هر سه پیش محمد حسن رحمة الله علیه تحصیل کردند و هرچه ایشان بجا آورندی
یاد گرفتندی خواجه ابوحفص بهفته یاد گرفتی و هرچه ایشان بسالی یاد گرفتندی خواجه ابوحفص بماهی یاد گرفتی
و هرچه ایشان در هفته یاد گرفتندی خواجه در روزی یاد گرفتی و ایشان درسهای می نوشتندی و خواجه
ابوحفص نمی نوشتی ایشان خواجه را گفتند چرا نمی نویسی خواجه گفت که علم چنان آموزم که مرا بر کاغذ نوشتن
و بکتاب حاجت نباید من بر سینه نویسم گفتند همچنانست که شما میفرمایید اما اگر شما را سرگرد آید و شما نوشته
نباشید مومنان را از شما یادگاری نماند خواجه گفت مرا بر را و آب دریاست اشان می ترسم که نباید که کشتی
آب در آید و کتب مرا تر کند اما چون خواجه را الحاح بسیار کردند خواجه نوشتن گرفت و کتابها می نوشت
چون ایشانرا اجازت فتوی شد از خدمت محمد حسن رحمة الله باز گشتند خلف ایوب رحمة الله به بلخ رفت
و خواجه ابوسلیمان جورجانی رحمة الله بسمرقند آمد و خواجه ابوحفص رحمة الله علیه بکشتی در نشست و بطرف فاخرا
بخاری روان شد چون بر زبان مبارک خواجه رفته بود آب در آمد و کتب خواجه تمام تر شد چنانکه امکان خواندن
نبود الفال علی ما جری والنوم علی ما تعبیر چون خواجه از آب بر آمد بلب آب فرود آمد و کسی را به بخارا می فرستاد و
حال خود را عرض کرد تا از شهر ساختگی آوردند از مداد و کاغذ و قلم خواجه جمله کتب را بیاد نوشت چنانکه الفی و وا
تقدیم و تاخیر نیفتاد الا مسئله بکروایت پنج مسئله که اختلاف افتاد میان خواجه ابوحفص و خواجه ابو
سلیمان جورجانی رحمهم الله **حکایت** آورده اند که در بخاری قحط سالی شده بود چنانکه خروار
گندم بصد درم نقره رسیده بود خواجه ابوحفص کبیر رحمة الله خزینه دار را طلب کرد و فرمود که مالها بیرون
آرید و گندم خرید و انبارها پر کنید خازن مالها بیرون آورد و گندم خرید و انبارها پر کرد اهل بخارا زبان طعن
دراز کردند که خواجه انبارداری خواهد کردن که هرگاه که قحطی واقع شد و تنگی در مردم افتاد و خواجه خازن را فرمود
تا در انبار گشاده ندو ندا در دادند که خواجه در انبار گشاده است و خروار گندم نود درم نقره میفروشد
اهل بخارا می آمدند و خروار گندم نود نقره میخریدند تا چندانی که خروار گندم نود درم نقره قرار گرفت

باز فرمود خواجه تا گندم خریدند باز انبارها پر کردند و در انبارها گشادند باز آن فروخت که بر هشتاد درم
نقره قرار گرفت وندا دادند که خروار گندم بهشتاد نقره میفروشند همچنین میخریدند و ده درم نقره
کم میکردند و باز می فروختند تا چندین که خروار گندم بده درم نقره قرار گرفت آنگاه خواجه خازن را طلب کرد
و گفت بیا تا به بینیم که سود ما چه مقدار است خزینه دار گفت که خزینه تهی شد که خروار گندم از صد درم نقره
بده درم نقره رسید خواجه خازن را گفت تو ندانسته که خزینهٔ آخرت است تا خزینهٔ آخرت را پر کردیم از سخاوت
وی یکی این بود و از تقوی وی آن بود آورده اند که چون فتوی خواجه در بخارا منتشر شد اهل بخارا از
خواجه درخواست کردند می باید ما را اندکی گوئی و وعظ کنی خواجه از ایشان سه روز امان خواست چون
بخانه آمد درین اندیشه بود که سخن از کجا آغاز کنم اهل خواجه از خواجه سوال کردند که یا خواجه در چه اندیشه
فرو نشسته گفت که اهل بخارا از من درخواست کرده اند می باید که مرا وعظ کنی و من سه روز امان خواسته ام نمیدانم
که از کجا آغاز کنم اهل خواجه گفت سهل است تا بعمل کن که حق سبحانه و تعالی فرموده است قوله تعالی یا
ایها الذین آمنوا لم تقولون ما لا تفعلون در این ثبات نامی خواجه گفت ای مستوره صالحه چون بحال من دین
نسق است بدانکه من در وقت خوردگی در کوشک مجوسی یک برگ گندنا خورده ام با تن تا بروم و از آن مجوسی بحلی بخواهم سخن
من در حق دیگران موثر افتد خواجه برخاست و بکوشک آن مجوسی رفت مجوسی پیر را دید نشسته بود سوال کرد
که این کوشک از آن کیست پیر مجوسی گفت که از آن من خواجه گفت پیش ازین از آن که بوده است مجوسی گفت
از آن پدر من خواجه گفت من در وقت خوردگی از آن کوشک گندنا برگی خورده ام مرا بحلی کن یا بفروش تا بخرم
مجوسی گفت فروشم اما بحل نکنم اما بخرتا بفروشم خواجه گفت چه مقدار می باید داد مجوسی گفت یکدرم نقره
خواجه گفت بدهم مجوسی گفت دو درم نقره خواجه گفت بدهم مجوسی گفت سه درم نقره خواجه گفت بدهم تا بده درم
نقره رسانید خواجه گفت بدهم مجوسی گفت شما امروز باز گردید تا من امشب با عیال خود مشورت کنم بامداد
بشما بفروشم خواجه باز گشت مجوسی بخانه رفت و عیال خود را گفت که این دین خواجه ابو حفص بجز دین حق
نیست که از برای یک برگ گندنا ده درم نقره میدهد عیال مجوسی گفت ترا مقصود چیست مجوسی گفت
مقصود من آنست که ازین مغی بیزار شویم که دین مغی جز باطل نیست و بدین خواجه در آئیم عیال وی گفت
که همچنان کنیم هر دو ایمان آوردند و اتباع ایشان را از آن حال خبر شد نزدیک ایشان آمدند گفتند شما
چرا ازین مغی برگشتید ایشان گفتند راه راست اینست می باید که شما هم ایمان آرید گفتند نزدیک خواجه
برویم و اسلام آریم نزدیک خواجه آمدند و بر در مسجد ایستادند خواجه در مسجد بود چون از مسجد بیرون آمد دید جماعتی صف کشیده
ایستاده و آن مجوسی پیر با اهل خود ایستاده است خواجه از ایشان سوال کرد که بچه آمده اید ایشان گفتند

با حصل تقوی را در او یافتیم اکنون اسلام می طلبیم اسلام عرض کن خواجه اسلام عرض کرد همه اسلام آوردند به برکات تقوی
خواجه ابوحفص آنگاه اهل بخارا باز درخواست کردند که یارا وعظ کن باز خواجه اجابت کرد آنگاه خواجه فرمود تا منبری نهادند
خواجه بر منبر برآمد تا ایشان را وعظ کند مسلمانی برخاست و سوال کرد که چه میفرمایی در حق کسی که دعای قنوت
نمیداند و قل هو الله احد نمیخواند در وتر از عهده بیرون آید یا نی خواجه گفت بیرون آید و بعد از آن خواجه را قصد
سفر از قبله افتاد چون به بغداد رسید در بغداد طوطی را دید که در قفص سورة قل هو الله احد و دعای قنوت را
درست میخواند چون خواجه ابوحفص آن حالت بدید آن مال را که با خود برده بود به حاجیان صرف کرد و گفت
ای یاران من در شهر بخارا بازمیگردم که مرا مهمی دیگر افتاد خواجه بازگشت چون بشهر بخارا رسید اهل بخارا را خبر شد که
خواجه آمد جمله استقبال خواجه بیرون آمدند و سوال کردند از خواجه که ای امام مسلمانان خیر هست که به سبک بازگشتی گفت
بلی خیر است مرا مهمی افتاد و بازگشتم پس بفرمود تا منبر نهادند خواجه بر منبر برآمد آنگاه خواجه گفت آن سائل که از من
سوال کرده بود که اگر مسلمانی دعای قنوت نداند و در وتر قل هو الله احد نخواند از عهده بیرون آید یا نی من گفته بودم
که آید آن مرد در میان شما هست یا نی آن شخص حاضر بود گفت هست خواجه گفت که آن نمازها که گذارده روا بود اما
اکنون جهد کن و دعای قنوت را بیاموزی تا در نمازی حیری خوانی که در محل باشد که من دیدم در شهر بغداد
طوطی در قفص سورة قل هو الله احد و دعای قنوت را درست میخواند پس طوطی که مخاطب و مکلف نیست و معنی قنوت نمیداند
بامید شاخی شکر جهد میکند و سورة قل هو الله احد و دعای قنوت می آموزد و تو که مومنی و عاقلی و مخاطبی و سعادتمندی
برامید بهشت و وعده دیدار خداوند و رستگاری قیامت چرا جهد نمیکنی و چند نمازی تا دعای قنوت بیاموزی که حیری
خوانی که در محل باشد طریق اولی بود این خواجه ابوحفص که ذره از نعمت و صفت او شنیدی با چنین زهد و تقوی
و علم و سخاوت میگوید که هر که نام این دوازده مسئله نداند اگرچه بفعل بجا می آرد نمازش روا نبود اما ظاهر روایت
آنست که نمازش روا بود چون بفعل بجا می آرد اما بدانکه ازین دوازده مسئله شش درون نماز است و شش بیرون
نماز آن شش که بیرون نماز است اول طهارت **قوله تعالی** یا ایها الذین آمنوا اذا قمتم الی الصلوة فاغسلوا
وجوهکم و ایدیکم الی المرافق وامسحوا برؤسکم وارجلکم الی الکعبین بفتح لام میخوانند معنی این آیت مفسران چنین گفته اند
که ملک قدیم و پادشاه حکیم میفرماید در حق طهارت که ای مومنان گزیده و گردن نهاده بر یگانگی خداوند چون
بر خیزید بنماز پیش بشوئید رویها خود را از سر موی تا زیر گوش دیگر بازوها را بشوئید تا از آرنج تا آرنج و بر سر مسح
آرید و پایها بشوئید تا شتالنگ اگر موزه پوشیده باشید مسح کنید اما خبر آنست **قال** النبی صلی الله علیه
وسلم لا یقبل الله الصلوة بلا طهور ولا صدقة من حرام ابدا **قال** علیه السلام لا ایمان لمن لا امانة له ولا
صلوة لمن لا وضوء له الوضوء مفتاح الصلوة والصلوة مفتاح الجنة رسول علیه السلام فرموده است که بنده چو خدا را

نماز بی طهارت و صدقه که از مال حرام بود ایمان نیست هر کرا امانت نیست و عهد او را دین [illegible] امانت نماز نیست
و نماز نیست هر کرا طهارت نیست و طهارت کلید نماز است و نماز کلید بهشت است دوم جامه پاک داشتن
فریضه است قوله تعالی یا بنی آدم خذوا زینتکم عند کل مسجد ای عند کل صلوة قوله تعالی وثیابک
فطهر این امر در حق رسول عم است اما قیاس این همه مومنان را جامه پاک داشتن فریضه است زیرا که امر رسول عم
امر است بر امتان و قال علیه السلام لا تجوز الصلوة الا فی ثوب طاهر رسول عم فرموده که نیست نماز روا مگر در جامه پاک
معلوم شد که سه چیز فریضه است چون جامه پاک داشتن فریضه است سیوم پاک داشتن جای فریضه است قوله تعالی
ان طهرا بیتی للطائفین والعاکفین والرکع السجود اما این امر در حق خانه کعبه است بقیاس این همه زمین مسجد را پاک داشتن فریضه
است قال علیه السلام جعلت لی الارض مسجدا و طهورا ایما ادرکتنی الصلوة تیممت و صلیت رسول عم
فرموده است که خدا تعالی زمین را مسجد من گردانیده است و وی پاک است هر جا که مرا نماز دریابد
اگر نیابنده آب باشم تیمم کنم و نماز گذارم چهارم شناختن وقت فریضه است قوله تعالی اقم الصلوة
لدلوک الشمس الی غسق اللیل وقرآن الفجر قوله تعالی اقم الصلوة طرفی النهار وزلفا من اللیل قوله
تعالی فسبحان الله حین تمسون وحین تصبحون و این سه آیت در حق شناختن وقت است و جدا
آنست قال علیه السلام افضل الصلوة عند [illegible] رسول عم فرمود که فاضلترین نماز آنست که در وقت
گذاری پنجم روی بقبله آوردن فریضه است قوله تعالی فول وجهک شطر المسجد الحرام قوله تعالی
فاینما تولوا فثم وجه الله قال علیه السلام طهر نفسک ثم اسبغ الوضوء واستقبل القبلة وقل الله اکبر
رسول علیه السلام فرموده است پاک گردانید تن خود را چنانکه خدا تعالی فرموده است و روی بقبله
آرید و بگوئید الله اکبر ششم نیت هر کدامی نماز کردن فریضه است قوله تعالی وما امروا الا
لیعبدوا الله مخلصین له الدین حنفاء بیشتر ائمه تفسیر برین اند که مراد از مخلصین نیت است از برای آنکه
تا نیت نبود اخلاص نبود قال علیه السلام الاعمال بالنیات ولکل امرء ما نوی رسول عم فرموده که کارها
به نیت است قال علیه الصلوة والسلام لا عمل لمن لا نیة له رسول عم فرموده که نیست عمل بی نیت و نیت
آن بود که بدل یاد کند و قصد با آن یاد کند که چه میگذارد و گذاردن نماز و آن اندیشه از وی باقصد نیت است
و باید که نیت نماز کند که آن نیت در دل او باشد چنانکه میان نیت و تکبیر اول هیچ چیز دیگر در دل او درنیاید و اگر چیزی
دیگر در دل او بیاید نیت باز گرداند بعد از آن تکبیر گوید و آن هفتم که در درون نماز است اول تکبیر است تکبیر
اول فریضه است قوله تعالی وربک فکبر قوله تعالی قد افلح من تزکی وذکر اسم ربه فصلی این دو آیه در حق تکبیر اول است قال
النبی علیه السلام تکبیرة الاولی خیر من الدنیا وما فیها رسول علیه السلام فرموده است

که تکبیر اول نیکوست از دنیا و آنچه در دنیاست دوم قیام فریضه است **قوله تعالی** وقوموا لله قانتین یا امر کم
نگاه داشتن و برپای داشتن این پنج نماز خاصه مر نماز وسطی را که خداوند عز و جل در حق وی دیگر بار تخصیص
فرموده است **قوله تعالی** حافظوا علی الصلوٰة والصلوٰة الوسطیٰ اما در صلوٰة وسطی مر علما را اختلاف است
خواجه امام زاهد فخر الدین رحمة الله گفته است که خداوند عز و جل بعلم قدیم خود دانسته است که علما را در وقت
استحباب نماز دیگر اختلاف افتد و صلوٰة وسطی نماز دیگر است و این قول امیر المومنین عایشه است رضی الله عنها
و فقه در وی آنست که دو نماز است مر روز را نماز بامداد و نماز پیشین و دو نماز است مر شب را نماز شام و نماز خفتن
پس صلوٰة وسطی نماز دیگر است اما شیخ الاسلام برهان الدین رحمة الله و خواجه امام منهاج الدین را در پس
میگوید روایت بیرون آورد از عبد الله عباس رضی الله عنه که صلوٰة وسطی نماز بامداد است و این قول را امام
شافعی گرفته است و فقه آنست در وی که دو نماز است روز را نماز پیشین و نماز دیگر و دو نماز است شب را
نماز شام و نماز خفتن پس صلوٰة وسطی نماز بامداد بود اما بقول زید بن ثابت و مادر مومنان عایشه صدیقه
رضی الله عنها صلوٰة وسطی نماز پیشین است و این قول را امام اعظم گرفته است رحمة الله و فقه در وی آنست
که دو نماز است روز را چهار رکعت نماز بامداد است دو سنت و دو فریضه و چهار رکعت نماز دیگر پس نماز
وسطی نماز پیشین است و ما ثابت میکردانم که صلوٰة وسطی نماز بامداد نیست دلیل بر آنکه در حرب خندق چهار
نماز از رسول عم فوت شد چون وقت نماز پنجم اندر آمد رسول عم آن چهار نماز را بترتیب قضا کرد و نماز پنجم را
در وقت گذارد و دعا هلاکت مر کافران را گفت که ما را از صلوٰة وسطی محروم کردند عن علی ابن
ابی طالب رضی الله عنه عن رسول الله صلعم یوم الخندق حبسونا عن الصلوٰة صلوٰة العصر ملاء الله بیوتهم
و قبورهم نارا و اتفاق است که در آن چهار نماز بامداد نبود ما را از فعل رسول عم چند مسئله معلوم شد یکی
آنکه ترتیب میان فریضه وقت و فرض قضا شرط است و نزدیک امام شافعی رحمة الله شرط نیست و دیگر
صلوٰة وسطی نماز بامداد نیست و دیگر آنکه هر کجا که دو امر پیش آید چنانکه نماز گزاردن و با دشمن حرب کردن
باید که حرب کردن را پیش دارند از نماز گذاردن زیرا که در آنجا اقامت سنت است از فعل رسول علیه السلام
و نجات اهل ایمان است و رسول عم فرموده است من قدم المقدم فهو فی الدارین مقدم و من قدم موخره فهو فی الدارین
موخر رسول عم فرموده است هر کار مقدم را مقدم داشتن را مقدم دارد خدا تعالی وی را در هر دو سرای مقدم
دارد و هر کار مقدم را موخر دارد خداوند تعالی در هر دو سرای وی را موخر دارد و ما این پنج وقت نماز را باین
ترتیب که میگذاریم ما این را آنچه دانیم بافعال و کردار انبیا را تقدم علیهم السلام خداوند این عالم را در
شش شبانروز آفریده است **قوله تعالی** ان ربکم الله الذی خلق السموات والارض فی ستة ایام

ثم استوی علی العرش ابتدا از روز یکشنبه کرد و ختم بروز آدینه کرد روز یکشنبه آسمانها و زمینها را آفرید و روز دوشنبه
آفتاب و ماهتاب و ستارگان فلک را بیافرید و اینها را در فلک مرکب کرد و در وی گردان کرد و روز سه شنبه
خلقان عالم را آفرید از جانوران و ساکنان زمین و همه ساکنان آسمانها و ساکنان دریاها و فرشتگان
آسمانها و زمینها و روز چهارشنبه آبهای عالم آفرید و دریاها را مسخر گردانید و رودها را روان گردانید
و چشمها پدید آورد و درختان را برویانید و نباتها را از زمین برآورد و روزیها را قسمت کرد و تقدیرها برساند
قوله تعالی وقدر فیها اقواتها فی اربعة ایام سواء للسائلین و روز پنجشنبه بهشت و دوزخ آفرید و فرشتگان
رحمت و فرشتگان عذاب و حوران و قصوران و غلمان و ولدان و روز آدینه بود که آدم علیهم السلام
را بیافرید و جان بقالب آدم مبارک علیه السلام اندر آورد و چون روح بدماغ آدم رسید بنشست و عطسه زد و توفیق یافت
چون گفت الحمد لله پس ما را معلوم آمد که عطسه نعمتی است و برا حمد لازم آمد و هم روز آدینه بود که ملایک را فرمان
آمد تا آدم را سجده آوردند قوله تعالی واذ قلنا للملائکة اسجدوا لآدم فسجدوا الا ابلیس و هم روز آدینه بود که آدم را
بهشت اندر آوردند و هم روز آدینه بود که حوا رضی الله عنها را از پهلوی چپ آدم علیه السلام در وجود آوردند و هم
روز آدینه بود که آن زلت بی قصد از ایشان در وجود آمد و هم روز آدینه بود که ایشان را از بهشت بدنیا
آوردند و تسبیح آدم علیه السلام این بود ربنا ظلمنا انفسنا وان لم تغفر لنا وترحمنا لنکونن من الخاسرین پس
ما را بسنت پدر باید رفت و هرکجا که نعمتی رسد الحمد باید گفت و هرکجا که زلتی در وجود آید استغفار باید گفتن و زحمت را
چون آدم علیه السلام را از بهشت بدنیا آوردند آدم علیه السلام در بهشت شب ندیده بود اینجا نماز شام اندر آمد و جهان تاریک شد
آدم علیه السلام اندیشمند شد گفت چه شاید بودن صبر کرد چون صبح دمید و عالم روشن شد ویرا معلوم گشت که این روز و شب است
رونده و آینده شکرانه این دو حالت را دو رکعت نماز گذارد و خداوند عزوجل از وی قبول کرد و بر ما فریضه گردانید
و آن دو رکعت فریضه بامداد بود پدر ملت ابراهیم خلیل الله چون بخواب دید که فرزند را قربان کن و خواب انبیا
علیهم السلام همچو وحی بود و ذبیح را برد تا آنجا که فرمان بود خداوند عزوجل بدله فرزند فدا فرستاد و گفت
قوله تعالی وفدیناه بذبح عظیم و چون از خوف نمرود علیه اللعنة نجات یافت و از خوف منجنیق خلاص یافت
و آتش را خداوند عزوجل بروی بوستان گردانید و از دست نمرود علیه اللعنة نجاة یافت شکرانه این
چهار حالت را چهار رکعت نماز گذارد خداوند عزوجل از وی قبول کرد و بر ما فریضه گردانید چهار رکعت
نماز پیشین و تسبیح او این بود الحمد لله قبل کل احد والحمد لله بعد کل احد والحمد لله علی کل حال واستغفر الله من
کل ذنب واتوب الیه چون بنده مومن گوید الحمد لله قبل کل احد امر آید از پروردگار مر کاتبان اعمال را که ویرا بعدد
هر چیزی که در آسمان آفریده شده است نیکی در دیوان وی ثبت کرده اند و چون گوید الحمد لله بعد کل احد امر آید

از خدای عز و جل مر کاتبان اعمال وی را که تا نیکی در دیوان وی ثبت گردانند که بعدد هر چیزی که در زمین آفریده
شده است نیکی بنام این بنده نویسید چون گوید الحمد لله علی کل حال امر آید از پروردگار مر کاتبان اعمال
وی را که شما ثواب این بنده مومن نتوانید نوشتن من دهم جزای وی چندانکه خواهم چون یونس پیغامبر
علیه السلام از خوف زلت نجات یافت و از ظلمت شکم ماهی و از ظلمت دریا نجات یافت و بشارة ایمان
قوم شنید شکرانه این چهار حالت را چهار رکعت نماز گذارد و پروردگار از وی قبول کرد و بر ما فریضه
گردانید چهار رکعت نماز فریضه دیگر و تسبیح وی این بود لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین
قال عیسی علیه السلام نماز شام گذارد چون انروز که ترسایان علیهم اللعنة با عیسی عم مجادله کردند و
ثالث ثلاثه گفتند آسمانها بحضرت پروردگار بنالیدند که ما را فرمان ده تا بر سر ایشان زنیم و زمینها می
خواست تا ایشان را فرو برد خطاب آمد که شما بر قرار باشید جزای ایشان من دهم آنچه خواهم عیسی عم
شکرانه آنرا که من بنده ام و پیغامبرم و مادر من بنده است پیغامبری و خداوند عز و جل مرا از مثل چنین
قول گفتن نگاه داشت شکرانه این سه حالت را سه رکعت فریضه نماز گذارد و پروردگار از وی قبول کرد و
بر ما فریضه گردانید سه رکعت نماز شام و تسبیح وی این بود و قل الحمد لله الذی لم یتخذ ولدا و لم یکن له شریک
فی الملک و لم یکن له ولی من الذل و کبره تکبیرا چون موسی علیه السلام از مدین بمصر میرفت و صفورا که دختر شعیب
پیغامبر عم بود وی را درد ولادت گرفته و هوا تاریک شد و گرگ در رمه موسی عم افتاد و ابر باریدن گرفت
و برق جستن گرفت و رعد غریدن گرفت و گرگ در رمه موسی عم افتاد هر چند موسی سنگ را بر این زد و آتش
پدید نیامد سختی و صلابت در وی ظاهر شد هر دو را بر زمین زد حق سبحانه و تعالی هر دو را با وی بسخن در آورد
گفتند ای پیغامبر خدای بر ما فرمانیست تا ترا آتش دهیم ما مامور بامر پروردگاریم موسی عم امید منقطع کرد و روی
گردانید نگاه کرد از دور بر طور سینا نوری بدید چنان گمان برد که نار است قدم در نهاد و روی بدان جانب
نهاد و دیگر روایت آنست که از آنجا که وی بود تا آنجا که نور بود سیصد فرسنگ بود خداوند تعالی آن راه را بر وی
کوتاه گردانید و در یک ساعت بدانجا رسانید نور دید بر درختی بر آمد تا بگیرد آن نور بپایان درخت آمد وی فرود
آمد تا بگیرد نور باز بر سر درخت رفت و در بعضی کتب آورده است که هفتاد بار نور از سر درخت بپایان درخت آمد
باز بر سر درخت میرفت موسی عم متحیر شد ندا ربانی انی انا الله لا اله الا هو بشنید از آنجا بازگشت با بشارت
پیغامبری هوا صافی شده بود و گرگ از رمه بیرون رفته بود و صفورا بار بر زمین نهاده بود شکرانه
این چهار حالت را چهار رکعت نماز گذارد خداوند عز و جل از وی قبول کرد و بر ما فریضه گردانید چهار رکعت
نماز فریضه خفتن و دعای وی در آن شب این بود رب اشرح لی صدری و یسر لی امری و احلل عقدة من لسانی

یفقهوا قولی و نماز وتر ختم نمازها است و رسول عم ختم پیغامبران است چون رسول عم از معراج باز آمدین

حدیث فرمود **قال** عم ان الله تعالی امدکم بصلوة الا و هی الوتر او تروا یا اهل القرآن فان الله تعالی
وتر یحب الوتر و جعل وقتها بعد العشاء الی الصبح رسول عم فرموده است که خدای تعالی نماز بر شما زیادت
کردانید و آن نماز وتر است و وتر طاق بود ای اهل قرآن نماز وتر گذارید که خداوند تعالی وتر است
وتر را دوست دارد و وقت وی بعد از نماز خفتن است تا صبحدم **بی بی** حفصه رضی الله عنها
که دختر امیر المومنین عمر بود رضی الله عنه و عیال رسول علیه السلام روایت میکنند از رسول
عم که هر که بعد از نماز وتر سه بار این تسبیح را گوید که توکلت علی الحی الذی لا یموت فسبحان الله
والحمد لله رب العالمین خدای خداوند عز و جل ثواب هشتاد ساله عبادت بنویسد در دیوان
وی ثبت کردانند آورده اند چون بنده مومن بقیامت آید و صد قبا سر از خاک تیره بیرون آید
براقی بیند نورانی بر سر خاک وی ایستاده وی را گوید که بر من نشین که من ثواب نماز بامداد توام
بر وی نشیند می بردش تا نزدیک آدم صلی الله علی نبینا و علیه السلام از آنجا در گذرد براقی دیگر
پیشش آیدش همچنین نورانی و گویدش که بر من نشین که من ثواب نماز پیشین توام بر وی نشیند می بردش
تا نزدیک پدر ملت ابراهیم خلیل الله عم از آنجا براقی دیگر پیشش آیدش از آن نورانی تر و گویدش بر من
نشین که ثواب نماز دیگر توام بر وی نشیند می بردش تا نزدیک یونس عم از آنجا براقی دیگر پیشش آیدش
همچنان نورانی و گویدش بر من نشین که من ثواب نماز شام توام بر وی نشیند تا می بردش تا نزدیک عیسی عم
از آنجا براقی دیگر پیشش آیدش همچنان نورانی و گوید بر من نشین که من ثواب نماز خفتن توام بر وی نشیند می بردش
تا نزدیک موسی عم از آنجا براقی دیگر پیشش آیدش همچنان نورانی و گوید بر من نشین که من ثواب نماز وتر توام
بر وی نشیند و می بردش تا نزدیک محمد رسول الله صلی الله تعالی علیه و سلم تا مقام شفاعت باید و دیگر در بهشت
مهمانی هاست روز اول مهمانی آدم عم باشد دوم روز مهمانی ابراهیم خلیل الله عم و روز سیوم مهمانی یونس عم و روز چهارم
مهمانی عیسی عم و روز پنجم مهمانی موسی عم روز ششم مهمانی از آن ابد الآبدین و دهر الداهرین رسول عم است مصطفی محمد
مجتبی صلی الله علیه و آله و سلم و این همه تشریف از آن بنده بود که پنج نماز را بوقت بجماعت گذارد و ابد الآبد مهمان انبیا مشرف
و مکرم گردد اللهم ارزقنا فی الدنیا و الآخرة هذه البشارة هر کرا خلعت باید خدمت کند و هر کرا بهشت باید طاعت کند اما این
نماز را بدین شام در رکوع و سجود میکنند ام فایده روی چیست خداوند تعالی فرشتگان هر آسمانی را بعبادتی معین کرده است فرشتگان
آسمان اول همه در قیام اند و فرشتگان آسمان دوم در رکوع اند و فرشتگان آسمان سیوم در سجده اند و فرشتگان آسمان چهارم در
قعده اند و فرشتگان آسمان پنجم در تسبیح اند و فرشتگان آسمان ششم در تهلیل اند و فرشتگان آسمان هفتم در تحمید اند

مومن چون دو رکعت نماز گذارد بدین قیام و رکوع و سجود و قعده و بدین تسبیح و بدین تهلیل و بدین تحمید خداوند
عزوجل بعدد فرشتگان آسمان هفت نیکی در دیوان وی ثبت کرداند و امام نجم الدین عمر نسفی رحمه الله در
خصایل آورده است که زمینها نیز بدین قیاس اند آنچه درختان و منارها در قیام اند و چهارپایان
در رکوع اند و خزندگان در سجود اند و دیوارها و کاهها و کوهها و تلها همه در قعده اند و مذهب سنت و جماعت
آنست که هر شی که هست در تسبیح است و همه مسبحه اند مر واجب الوجود را قوله تعالی وان من شیء الا
یسبح بحمده ولکن لا تفقهون تسبیحهم چون بنده مومن دو رکعت نماز گذارد و بدین قیام و رکوع و سجود و قعده
خدا تعالی امر فرماید تا بعدد هر چیزی که در زمینها آفریده شده است نیکی در دیوان وی ثبت کردانند
چون خانه کعبه را ابراهیم خلیل الله عم بنا کرد جبرئیل عم از پنج کوه سنگ می آورد و با سماعیل میداد و اسماعیل
با براهیم میداد تا کعبه را بنا کردند بنده مومن چون باین پنج نماز روی بکعبه آرد خدای عزوجل مثل آن
پنج کوه نیکی در دیوان وی ثبت کرداند و از ثواب جبرئیل امین و ابراهیم خلیل الله و اسمعیل ذبیح الله علیهم السلام
بالنصیب باشد قرائة فریضه است بآیة و اخبار و اجماع امة قوله تعالی فاقرؤا ما تیسر من القران اتفاق است
که این امر در حق نماز است که بیرون نماز قران خواندن فریضه نیست قال النبی علیه السلام لا صلوة الا
بالقراءة رسول عم فرمود که نیست نماز بیقراءة رکوع و سجود فریضه است قال الله تعالی یا ایها الذین آمنوا
ارکعوا واسجدوا واعبدوا ربکم وافعلوا الخیر لعلکم تفلحون خدای عزوجل میفرماید که ای گروندگان رکوع
و سجود آرید و پروردگار خود را بپرستید و افعال خیر کنید امید باشد که رستگاری یابید و در حق رکوع
رسول عم نهی فرموده است نهی النبی صلی الله علیه وسلم عن تسبیح کتسبیح الحمار رسول عم نهی فرمود که در رکوع
سر نیک فرو میارید همچنانکه بهایم چیزی از زمین میجوید قال علیه السلام اذا سجد العبد المومن سجدت کل عضو
منه فلیتوجه من اعضائه نحو القبلة ما استطاع رسول عم فرموده چون بنده مومن سجده آرد مر پروردگار
خود را باید که با همه اعضا آرد همچنانکه هیچ عضوی از اعضا روی از قبله تافته نبود تا بتواند قعده از نشستن
فریضه است قوله تعالی وقیل اقعدوا مع القاعدین قال النبی علیه السلام یا ابن مسعود اذا رفعت راسک
من السجدة الاخیرة وقعدت قدر التشهد فقد تمت صلوتک عبد الله مسعود رضی الله عنه روایت میکند از رسول
عم که فرمود ای پسر مسعود چون سر از سجده اخیره برآوری و قعده اخیره مقدار عبده و رسوله رسانیدی
نماز تو تمام شد خواه بنشینی خواه برو مسئله بیرون آمدن از نماز بفعل نماز گذارنده بقول ابی حنیفه
رحمه الله فریضه است و بقول صاحبین رحمهم الله فریضه نیست فایده این اختلاف در چند مسئله پدید آید
بعضی از مسائل آنست که اگر در میان نماز حدث پدید آید باتفاق نماز تباه شود و اگر بعد از نماز پدید آید یا تمام

نماز

نماز روا بود و اگر بعد از قراءة تشهد پیش از سلام پدید آید بر قول امام اعظم نماز تباه شود و چنان بود که در میان
نماز و بر قول صاحبین روا بود دلیل برین مسائل تا اگر مسلمانی نماز بامداد میگذارد و بعد از قراءة تشهد پیش
از سلام یاد شش آمد که نماز خفتن بر صفت یا وتر بر صفت یا آفتاب بر آمد درین هر سه صورة بقول ابی حنیفه رحمه الله
نماز پیش تباه شود و بقول ابو یوسف و محمد رحمه الله روا بود مسئله مسلمانی نماز فرض قضا دارد بوقت
ضحی میگذارد و بعد از قراءة تشهد پیش از سلام زوال راست استاده به قول امام اعظم رحمه الله نماز تباه شود
و بقول صاحبین نماز روا بود مسئله جماعتی نماز عید میگذارند بعد از قراءة تشهد پیش از سلام زوال راست
استاد به قول ابو حنیفه رحمه الله نماز تباه شود و بر قول صاحبین روا بود مسئله جماعتی نماز آدینه میگذارد
بعد از قراءة تشهد پیش از سلام وقت نو شد یعنی نماز دیگر در آمد بر قول امام اعظم رحمه الله نماز تباه شود و بر قول
صاحبین روا بود مسئله اگر مسلمانی را نماز پیشین بر ذمی است در وقت مستحب نماز دیگر قضا میگذارد و بعد از
قرارت تشهد پیش از سلام وقت مکروه نماز دیگر در آمد بر قول امام اعظم رحمه الله نماز تباه شود و بر قول صاحبین
نماز روا بود مسئله اگر تیمم بعد از قراءة تشهد پیش از سلام آب یافت بقول امام اعظم رحمه الله علیه
نماز تباه شود و بر قول ابو یوسف و محمد رحمهم الله نماز روا بود مسئله عریان بعد از قراءة تشهد پیش از
سلام جامه یافت بر قول امام اعظم رحمه الله نماز تباه شود و بر قول ابو یوسف و محمد رحمهم الله نماز روا بود
مسئله صاحب جرح سائل را بعد از قراءة تشهد پیش از سلام وقت نو شد بر قول امام اعظم رحمه الله
نماز تباه شود و بر قول صاحبین روا بود مسئله ماسح موزه را بعد از قراءة تشهد پیش از سلام مدت
مسح بسر آمد بر قول امام ابو حنیفه رحمه الله نماز تباه شود و بر قول صاحبین روا بود مسئله صاحب جبیره را
بعد از قراءة تشهد پیش از سلام جبیره افتاد و جراحت نیک شده بر قول امام اعظم رحمه الله نماز تباه شود و بر قول
صاحبین روا بود مسئله بیماری با یما نماز میگذارد و بعد از قراءة تشهد پیش از سلام صحت یافت و
قوت برخاستن یافت بر قول امام اعظم رحمه الله نماز تباه شود و بر قول صاحبین روا بود مسئله کسانی
که پوشیدن سر بر ایشان فریضه نیست بعد از قراءة تشهد پیش از سلام بر ایشان سر پوشیدن فرض شد
چنانچه دختر نارسیده رسید و یا کنیزک آزاد شد و همچنان بمقدار رکنی تاخیر کرد بقول امام ابو حنیفه رحمه الله
نماز تباه شود و بر قول ابو یوسف و محمد روا بود مسئله مسلمانی بعد از قراءت تشهد پیش از سلام
بخواب رفت و احتلام افتاد بر قول ابو حنیفه رحمه الله نماز تباه شود و بر قول صاحبین روا بود مسئله
بعد از قراءة تشهد پیش از سلام امی قاری شد بر قول امام اعظم رحمه الله نماز تباه شود و بر قول صاحبین
روا بود مسئله مردی نیت امامت زنان کرد بعد از قراءة تشهد پیش از سلام زنی آمد بوی اقتدا کرد

وسلوی امام نشست بر قول امام اعظم رحمة الله نماز تباه شود و بر قول صاحبین روا بود **مسئله** جماعتی
در کشتی نماز میگذاردند جماعتی دیگر از بیرون کشتی بر ایشان اقتدا کردند بعد از قرائت تشهد پیش از سلام
کشتی روان شد بر قول ابوحنیفه انهائی که بیرون کشتی اقتدا کرده اند نماز ایشان تباه شود و بقول صاحبین
نماز روا بود و درین جمله مسایل که گفتیم بر قول امام اعظم رحمة الله علیه نماز تباه شود و بقول صاحبین روا بود و بنا بر
اصل است که بیرون آمدن از نماز بفعل مصلی بر قول امام اعظم رحمة الله فریضه است و بقول صاحبین فریضه نیست
خواجه امام اجل سرخسی رحمة الله گفته است که این را که بیرون آمدن از نماز بفعل نماز گذارنده فریضه است باقی گویم
شرط روای نماز است نه فریضه نیست که فریضه چیزی بود که بنفس خود عبادة بود و چیزی که خنده قهقهه و حدث عمدا
از نماز بیرون آمده شود وی فریضه نشود **فقیه مسعود** مصنف این کتاب از خواجه امام قاضی حمزه زاهد و بعضی
از مشایخ رحمة الله گفته اند که احتمال آن دارد که در یک فعل دو صفت جایز آید چنانکه در یک شخصی دو صفت
جایز است همچنانکه یکی را هم مطیع توان گفت و هم عاصی بصورت **مسئله** چنان بود که مومنی در زمین
غصبی یا جامه غصبی نماز میگذارد و از ان روی که نماز میگذارد مطیع بود و از ان روی که در زمین غصبی است
یا در جامه غصبی است عاصی بود این مرد را هم مطیع توان گفتن و هم عاصی بدین صورت مسئله دیگر
مختلف فیه میان او و شافعی رحمة الله یکی را هم محرم توان گفتن و هم حلال چنانکه مردی پیش از موسم حج
احرام گیرد بقول علماء ما رحمهم الله علیهم روا بود و بقول شافعی تا بمیقات نرسد محرم نشود و دیگر را هم محدث
توان گفتن و هم با طهارت صورت مسئله چنان بود که مردی با طهارت باشد و دست بر اندام نهانی خود
نهاده باز فی را اپس دو که ویرا در عقد شاید بقول شافعی طهارت تباه شود و بر قول علماء ما رحمهم الله تباه
نشود و این مرد را هم محدث توان گفت و هم با طهارت یکی را هم جنب توان گفت و هم پاک صورت مسئله
چنان بود که مردی از بالا فرود جهد یا بار گران بر پشت گیرد یا چیزی بر پشت وی زنند که از وی آب منی
بی شهوت ظاهر شود بر قول شافعی رحمة الله غسل واجب شود و بر قول علماء ما رحمهم الله غسل واجب
نشود این مرد را هم جنب توان گفت و هم پاک یکی را هم بنده توان گفت و هم آزاد چنانکه غلامی بود
میان دو خواجه مشترک یکی ازین دو خواجه قسمت خود را آزاد کرد بر قول امام اعظم رحمة الله نیمی آزاد
شود و بر قول صاحبین کل آزاد شود این غلام را هم بنده توان گفت و هم آزاد اما بر قول امام اعظم
رحمة الله این مرد آزاد ناکننده را سه اختیار بود اگر خواهد وی نیز نیمه خود را آزاد کند تا بنده آزاد
شود و اگر خواهد نیم قیمت بنده از ان آزاد کننده بستاند و اگر خواهد غلام را کار فرماید تا چندانی که
نیم بهای خود را کار کند انگاه آزاد شود اما بقول صاحبین او را دو اختیار بود اگر خواهد از ان شریک

نیز تعیین غلام را شناسند اگر خواهد غلام را انکار فرماید چندانکه بنیه پای خود را انکار کند غلامی نبود از آزادیست یکی را
هم مقیم توان گفت و هم مسافر چنانکه غلامی بود در میان دو خواجه مشترک و هر دو خواجه مسافر اند یکی از آن
دو خواجه نیت اقامت کرد این غلام را هم مقیم بتبعیت خواجه مقیم توان گفتن و هم بتبعیت خواجه مسافر مسافر
هم توان گفتن یکی را هم خنثی توان گفتن و هم پیدا از چهره مسئله چنان بود که یکی در خانه خنثی باشد
مرد بیگانه با زنی عقد کرده بود و بدانجا شد در آمد بود و از بیرون آمد بدین خلوت ایشان فاسد باشد تا اگر آن
زن را قبل الدخول طلاق دهد عدت لازم نشود که آن خنثی را حکم بیداست اما شبه کابین مرد را لازم شود والله اعلم

باب چهارم در بیان واجبات نماز

در نماز واجبها است که بترک و تاخیر وی سجده سهو لازم شود چون
بفراموشی بود اما اگر بعمدا ماند نماز روا بود ولیکن بزه کار شود چنانکه اگر کسی با خر نماز سجده سهو بیاید و آن سجدها
سهو نقصان نماز را برابر کند ولیکن بزرگی گناه را قال علیه السلام خمس من الکبائر لا کفارة لهن الاشراک
بالله وعقوق الوالدین والفرار من الزحف والیمین الفاجرة وقتل المؤمن بغیر حق در روایت دیگر قتل نفس
بغیر حق رسول علیه السلام فرموده است که پنج گناه کبیره اند که برای در دنیا کفارت نیست شرک آوردن بعد از ایمان
و آزار مادر و پدر کردن و در حرب بکموش از دو کافر روی گردانیدن که غالب هلاکت نبود و سوگند بدروغ خوردن
یعنی یمین غموس و خون بناحق کردن بی جان که این پنج گناه کبیره را در دنیا کفارت نیست هر که در نماز واجبی
بعمدا ماند اگرچه در آخر نماز سجدها سهو بیارد آن سجدهای سهو نقصان نماز را برابر کند و از بزرگی گناه را
زیرا که گناه بقصد کرده است **مسئله** در فریضهای چهار رکعتی در دو رکعت نامعین قرائت
خواندن فریضه است اما در دوی اول واجب است **مسئله** فاتحه تمام الحمد سورت خواندن
واجب است و سورت با فاتحه ضم کردن واجب است بر قول علماء ما و بر قول مالک رحمه الله تعالی
فریضه است **مسئله** در نماز بلند خواندنی بلند خواندن واجب است و در آهسته خواندنی
آهسته خواندن واجب است این دو مسئله در حق امام آمد اما تنها گذارنده را در نماز نرم خواندنی
نرم باید خواند و در نماز بلند خواندنی مخیر است اگر خواهد بلند خواند و اگر خواهد نرم خواند **مسئله**
بلند خواندن در نماز بر سه نوع است فریضه و واجب و سنت اما سنت در حق نماز شب است باید که در تطوعها
نرم بسیار تنگ نخواند و نیک بلند نخواند میانه خواند بحکم حدیث مهتر عالم قال علیه السلام خیر الامور اوسطها
آورده اند که شبی رسول علیه السلام روزگار صحابه را مطالعه میکرد چون در حجره ابوبکر صدیق رضی الله عنه رسید وی نماز
بود و قرآن نرم میخواند رسول علیه السلام بنور نبوت دانست که وی در نماز است از آنجا برگذشت و بدر حجره عمر رضی الله عنه
رسید وی نیز در نماز بود و قرآن بلند میخواند رسول علیه السلام بنور نبوت دانست که وی در نماز است

از آنجا برگذشت بدر حجره بلال سید رضی الله عنه وی نیز در نماز بود و از سورت بسورت نقل میکرد چون بامداد
رسول عم نماز گذارد و بپشت مبارک بر مسند رسالت بازداشت و گفت یا صدیق دوش در نماز بودی و قرآن
نرم میخواندی گفت بلی یا رسول الله با ملک بی نیاز راز میگفتم رسول عم گفت همچنانست که تو میگوئی اما پاره
بلندتر خوان و این حدیث فرمود قال عم ارفع صوتک قلیلا رسول عم فرمود که پاره بلندتر خوان تا مستمعان
مولستی باشد و آنگاه گفت یا عمر تو نیز دوش در نماز بودی و قرآن بلند میخواندی گفت بلی یا رسول الله
دیو از امی راندم رسول عم فرمود که همچنان است اما پاره پست‌تر خوان تا خفتگان را ضرری نرسد یعنی
ایشان را بیدار نکنی قال علیه السلام اخفض صوتک قلیلا آنگاه فرمود یا بلال تو نیز دوش در نماز بودی
و از سوره بسوره نقل میکردی گفت بلی یا رسول الله از بوستان ببوستان نقل میکردم رسول عم
فرمود همچنانست که تو میگوئی اما هر سورتی که آغاز کردی آنرا تمام کن و آنگاه سورت دیگر آغاز کن قال علیه السلام
اذا فتحت سورة فاتمها بنحوها پیغامبر فرمود عم که هر سوره را که افتتاح کردی آنرا تمام کن آنگاه دیگری آغاز کن چون
رسول عم مر صدیق را فرمود که بلندتر خوان و مر عمر را فرمود که بلندتر خوان پس معلوم آمد که میانه باید خواندن
قوله تعالی ولا تجهر بصلوتک ولا تخافت بها وابتغ بین ذلک سبیلا و واجب در حق امام است باید که چندانی
بخواند که صف اول را بشنواند و فریضه در حق هر نمازگذاری آنست که چندانی خواند که نماز بوی روا آید و آن
مقدار که نماز بوی روا بود چند است و در شرح طحاوی و در صلوة خواجه امام بکر خواهرزاده ابو الحسن کرخی رح
روایت کرده که ادای حروف بسنده است حاجت صوت نیست و در بعضی از نسخها از خواجه ابو الحسن نوری
رحمة الله علیه همچنین روایه است که ادا حروف بسنده است حاجت صوت نیست می آرند که دو کس
از شاگردان امام اعظم رحمة الله درین مسله مباحثه کردند پیش بشر حافی باز گشتند بشر گفت که قاری
باید که چندانی بخواند که اگر مستمعی گوش بر دهان وی نهد بداند که چه میخواند اما صحیح و درست‌تر آنست که
خواجه ابو بکر فضل بخاری و فقیه ابو جعفر هندوانی و خواجه امام اجل سرخسی رحمهم الله گفته اند باید که
چندانی بخواند که خود بشنود یا دیگری را بشنواند و هرچه کم ازین بود آن همچنین بود که مجمجه باد من جنبانیدن
و بمجمجه نماز روا نبود مسئله ترتیب میان رکن و رکن واجب است مراعات ارکان بالاتفاق واجب است
چنانچه قیام پیش از رکوع و رکوع پیش از سجود و سجود پیش از قعده تعدیل ارکان بر قول ابو یوسف و شافعی
رحمهم الله فریضه است و بر قول ابو حنیفه و محمد رحمهم الله واجب است و وجه قول ابو یوسف و شافعی آنست
که رسول عم در مسجد نشسته بود که اعرابی درآمد و نماز گذارد و تعدیل ارکان بجا نیاورد چون نماز تمام کرد
رسول فرمود قم فصل فانک لم تصل برخیز نماز بگزار که تو نماز نگذاردی اعرابی آن نماز را باز گذارد

و هم تعدیل ارکان بجا نیاورد بار دیگر فرمودش که قم فصل فانک لم تصل اعرابی چون نماز تمام کرد آن نماز را
باز گذارد و تعدیل ارکان را بجای نیاورد رسول علیه السلام هم این حدیث فرمود همچنین تا سه بار فرمود چهارم بار اعرابی
عجز ظاهر کرد و گفت یا رسول الله من بیش ازین نمیدانم گذاردن رسول علیه السلام تعدیل ارکان در آموختش
بعد از آن نماز گذارد و تعدیل ارکان بجا آورد آنگاه رسول علیه السلام نمازش را پذیرفت پس معلوم آمد که
تعدیل ارکان فریضه است و عن جابر بن عبد الله الانصاری رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم
من صلی صلوة ولم یتم رکوعها وسجودها لا یجزئ صلوته جابر بن عبد الله الانصاری رضی الله عنه روایت
میکند از رسول علیه السلام که هر که نماز گذارد و رکوع و سجود تمام بجا نیارد نماز وی روا نبود پس معلوم آمد
که تعدیل ارکان فریضه است اما امام اعظم و امام محمد رحمهم الله گفته اند که آنچه رسول علیه السلام فرموده است
از راه فضیلت و کمال را نه از راه فرضیت را دلیل بر آنکه فرموده است قال علیه السلام لا صلوة
لجار المسجد الا فی المسجد رسول علیه السلام فرمود که نیست نماز همسایه مسجد را جز در مسجد قال علیه السلام لا صلوة
للمرأة انها [illegible] رسول علیه السلام فرمود که نماز نیست مر زن خشم گرفته را قال علیه السلام لا صلوة للعبد الابق
پیغامبر فرمود که نماز نیست مر بنده گریخته را قال علیه السلام لا صلوة فی الارض المغصوبة پیغامبر
فرمود که نیست نماز در زمین غصبی قال علیه السلام و لا صلوة فی الثوب المغصوب پیغامبر فرمود که
نیست نماز در جامه غصبی قال علیه السلام لا صلوة للمنفرد خلف الصفوف پیغامبر فرمود نماز نیست
مر آنکه در آخر صف تنها ایستد درین جمله احادیث این همه نماز گذارنده از عهده نماز بیرون آیند و
از فرضیت بر ایشان چیزی باقی نماند اما فضیلت و کمال نبودش که دیگران را بود اینجا نیز هر که نماز
گذارد و تعدیل ارکان بجای نیارد نماز وی روا بود اما آن فضیلت و کمال نبودش که تعدیل ارکان
بجا آورده باشد و دیگر آنکه رسول علیه السلام اعرابی را میدید تا نماز تمام میکرد و آنگاه میگفت که برخیز نماز گذار که تو
نماز نگذارده اگر نماز اعرابی ناروا آمدی رسول علیه السلام رنج و مشقت بر او روا نداشتی هم از ابتدا او را فرمود
که چنین گذار چون بیاموختش تا نماز تمام میکرد آنگاه فرمودش که نماز همچنین گذار پس معلوم آمد که تعدیل
ارکان فریضه نیست واجب است و دیگر حدیث قم فصل حدیثی مشهور است واجبی تقاضا کند و حدیث
جابر بن عبد الله حدیثی واحد است سنتی تقاضا کند و ما فریضه رکوع و سجود ثابت کرده ایم قوله تعالی
یا ایها الذین امنوا ارکعوا واسجدوا و تعدیل ارکان بدین حدیث اگر گوییم که تعدیل ارکان فریضه است زیادت
کرده باشیم حدیث را بر آیت و اینچنین نشاید و همچنانکه حدیث روایت میکنند ما نیز حدیث را روایت میکنیم
در حدیث آمده است که رسول علیه السلام در مسجد نشسته بود با صحابه کرام اعرابی در آمد و نماز گذارد و تعدیل

ایستاده شکرانه آنرا یکی سجده دیگر آوردند پروردگار عالم آن از ایشان قبول کرده و بر ما فریضه گردانید و این سوال
از امیر المومنین علی روایت کرده اند رضی الله عنه و او حکمتی چنین گفته است در دو سجده که در سجده اول که روی
عزیز را که بر خاک نهادی دلیل و اشارت است بر آنکه مرا از خاک آفریده است و سر برآوردن اشارت است که مرا
بر خاک داده و زنده ام و در سجده دوم اشارت است که بازگشت من بخاک بود بقول خدای عز و جل قوله تعالی
منها خلقناکم و فیها نعیدکم و منها نخرجکم تارة اخری بیت ای ز خاکت آفریده خاکیا بیدار باش ٭
خاک بودی خاک گردی ای عصیان هوشیار باش ٭ چون از نبی صلی الله علیه و سلم سوالی آمده است علما روا داشته
اند و حکمتها از دیگر بیرون آورده اند پیش جواب دیگر بیان داده اند و بعضی یاد کرده اند یکی حکمت آنست که مشرکان
مر معبود باطل خویش را یک سجده می آوردند مر موحدان را فرمان آمد که شما ایشان را مخالفت کنید که ایشان یک سجده
می آوردند و شما دو آرید تا عبادت شما از عبادت ایشان جدا شود و در رکوع یکی آمده است چه ایشان رکوع آرنده
نبودند تا همین یک سجده مومنان را مخالفت فعل ایشان باشد پس صفت دیگر حاجت نیفتاد مر مخالف را حکمت دوم
آنست که چون روز میثاق بلی گفتند فرمان آمد که دعوی راستی را سجده بیارید بعضی سجده آوردند و بعضی نه
چون آن اند کافران سر برآوردند دیدند که بعضی سجده نیاوردند شادی کردند یعنی توفیق سجده مر خدای عز و جل را شکر آوردند
باز بسجده رفتند آنکسانی که سجده اول نیاورده بودند بعضی از ایشان پشیمان شدند سجده دوم آوردند هر که سر دو آورد
مسلمان بود و مسلمان آمد چون بمیرد مسلمان میرد و هر که سر دو نیاورد کافر بود و کافر میرد و هر که اول آورد و دوم نی
مسلمان بود و بدبختی باز کافر میرد هر که اول نیاورد و دوم آورد کافر بود باز مسلمان شد چون روز میثاق دو سجده
دو سجده آوردند فرمان آمد که شما نیز هر دو سجده آرید تا عبادت حال موافق بود مر روز میثاق را شکر بود و نعمت ایمان را سبب بود
تعالی توحید را حکمت سیوم آنست که آدم معصوم مرسل را از بهشت بی نعمت بدنیا بهر محنت فرستادند سیصد سال بگریست و عذر
خواست و سجده بود و دعا میخواست که جبرئیل امین آمد و بشارت قبول توبه آورد و گفت سر برآر تا بشارت بشنوی آدم چون سر برآورد
بشارت شنید و باز بسجده رفت شکرانه آن حال را و دو سجده آورد یکی از جهت عذر را و یکی از جهت شکر را امت را فرمان شد که پدر را
موافقت کنید و در نماز دو سجده آرید حکمت چهارم آنست که اهل ملکوت اعلی با آرزوی مصطفی صلی الله علیه و سلم بود
وی را معراج بردند تا اهل آسمان وی را ببینند ملائکه در قیام و رکوع و سجود و قعده بودند و وی را دیدند و آنها که در سجده بودند فرمان آمد
که سر برآرید تا وی را ببینند سر برآوردند و او را دیدند چون بازگشت ایشان بسجده بعد بازگشتند همه را در یک فعل دیدند
ساجدان را با در سجده وی را فرمان آمد که ای محمد امت را بگو تا قیام و رکوع و قعده یکی آرند و سجده دو چنانکه ملائکه دیدی تا ثواب
عبادت همه ملائکه ایشان را کرامت کنم حکمت پنجم آنست که رکوع دعوی است که منقاد فرمان خداوندیم و
سجود گواهان دعوی و در شریعت چنانست که دعوی یکی بود و گواهان دعوی دو گواه اند در نماز حکمت همین است

حکمت ششم آنست که در رکوع خدمت است و در سجود قربت است قوله تعالی واسجد واقترب که قال النبی صلی الله علیه وسلم اقرب
ما یکون العبد من ربه اذا سجد و خدمت از بنده است مر خدای را عز وجل و قربت از خداست مر بنده را آنچه از بنده بود دیدنی
بسند گیرد از بهر اظهار بی نیازی مر او را آنچه از وی بود مر بنده را بود و گردانید از جهت اظهار بنده نوازی اما بعضی از علمای اصول
گفته اند که چون از ملک تعالی امر آمد مر ملایک را که سجده آرید مر آدم را بجهت امتثال ببودند و فرمان بجا آوردند و سجده کردند و ابلیس لعین
را معلوم شده بود که یکی از ایشان ملعون خواهد شد می ترسیدند و بر حذر می باشیدند چون سر از سجده برداشتند عزازیل را دیدند
ایستاده مانده شکرانه آن حال را یک سجده دیگر آوردند خداوند عز وجل از ایشان قبول کرد و بر ما فریضه گردانید این دو سجده
و آن سجده حق را بود یا آدم را خواجه امام زاهد فخر رحمه الله گفته است که آن سجده حق را بود و آدم بمعنی قبله بود و شیخ الاسلام
برهان الدین رحمه الله گفته است که آن سجده تحیت بود و بعضی از مشایخ رحمه الله گفته اند که آن سجده آدم را بود از برای
آنکه امر بود مر ملایک را از خداوند عز وجل باوردن سجده مر آدم را صلوة الله علیه که آدم را سجده آرید اما جواب فقهاء است
که خواجه امام اجل سرخسی رحمه الله گفته است که سجده تعبدی است محض و در وی حکمت نشاید طلبیدن دلیل بر آنکه اگر مسلمانی مر دیگری را
قیام آرد و رکوع آرد و حلال دارد کافر نشود اما اگر سجده آرد و حلال دارد کافر شود مسئله آوردن سجده مبارک
است و دلیل بر سجده ساحران فرعون که یک سجده بیاوردند خداوند را بی طهارت و بجامه نجس روی بقبله صد بهشت
یافتند و ترک سجده نامبارک است دلیل بر ابلیس علیه اللعنة که یک سجده نیاورد ملعون ابد شد و بعضی گفته اند آن
از ترک سجده نبود از ناکردن فرمان بود عمر بن عتبه رضی الله عنه گفته است که هر که یک سجده آرد مر خدای را تعالی وی را
بقیامت یک کافر را فدا دهندش تا در دوزخ اندازند و خود نجات یابد و برین سخن نظر میگوید که چون پدر ملت ابراهیم
خلیل الله صلوات الله علی نبینا و علیه خواب دید که فرزند را قربان کن ذبیح را بر زمین نهاد آنجا که فرمان بود ذبیح را نهد که
بر زمین نهاد آن صورت سجده بود نه حقیقت سجده خدای تعالی فدا فرستادش قوله تعالی وفدیناه
بذبح عظیم بنده مومن چون سجده آرد خدای عز وجل را اگر خداوند تعالی کافر را فداء دهندش بقیامت تا در دوزخ
اندازد و خود نجات یابد هیچ عجب نبود مسئله سجده بر خاک آوردن فاضلتر بود دلیل بر فعل ابدا صحابه عبد الله عمر
و فقیه امت عبد الله مسعود رضی الله عنهم که ایشان چون بسفر رفتندی پاره خاک با خود بردندی و در کشتی نشستندی و بر خاک
سجده می آوردندی از ایشان سوال کردندی که ای یاران رسول علیه السلام چه معنی است که بخاک تقرب می نمائید ایشان
گفتندی که ما از خاکیم و باز خاک خواهیم شد و این آیه را برخواندی قوله تعالی منها خلقناکم وفیها نعیدکم ومنها نخرجکم
تارة اخری بیت ای ز خاکت آفریده خاک باش بیدار باش ٭ خاک بودی خاک گردی در میان هوشیار باش ٭
معلوم شد که سجده بر خاک آوردن فاضلتر است مسئله در تطوع چهار و شش چهار رکعتی بر قول امام اعظم
رحمه الله و ابو یوسف بر سر دو رکعت نشستن واجب است و بر قول محمد و زفر و شافعی رحمهم الله سنت است

رضی الله تعالی عنه روایت میکنند که رسول علیه السلام در وی آخر فاتحه همچنان خواندی که رخساره مبارک علیه السلام چنانکه بیدی
وقتی بودی که ما را حرف با کلمه شنوانیدی چون این خبر بامام اعظم رسید فرمود که فعل اهل بیت رسول علیه السلام میل بترک
واجبی تقاضا کند و از اینجاست که حسن بن زیاد از امام اعظم رحمه الله روایت میکند که واجب است وجه قول ابو یوسف
آنست که در دلیست از صدیق محکی است از امیر المومنین عمر رضی الله عنه که ایشان گفته اند که ما در وی از فاتحه بطریق
دعا خواندی چون این خبر بامام اعظم رحمه الله رسید گفت ایشان که اصحاب اند و خلیفتان رسول علیه السلام اند کرده ایشان
صواب بود و فعل ایشان سنتی تقاضا کند و از اینجاست که ابو یوسف از ابو حنیفه رحمه الله روایت میکند که سنت
است وجه قول امام محمد رحمه الله تعالی آنست که از امیر المومنین علی و عبد الله مسعود رضی الله عنهما روایت است که
ایشان گفتند ما در وی آخر فاتحه را بطریق تسبیح خواندیمی چون این خبر بمحمد حسن رسید گفت اختیار قرار و اختیار صحیح
و اختیار ساکت اگر این واقعه امام را افتد در رکعت آخر فاتحه بخواند باید که بقول ابو یوسف رحمه الله تعالی عمل کند
سجده سهو را نیارد که اگر سجده سهو را بیارد مسبوقانی که در قفای وی باشند متابعت کنند بر قول ابو یوسف نماز
مسبوقان تباه شود و اگر متابعت نکنند و متابعت در غیر محل کرده اینجا بر مسبوق متابعت نبود و اگر تنها گزارد [illegible]
باید که بر قول حسن بن زیاد رحمه الله تعالی عمل کند و سجده سهو بیارد تا بیقین از عهده بیرون آید مسئله اللهم انا نستعینک
خواندن در وتر واجب است اما در قرائت قرآن وی در صحابه اختلاف است نزدیک امیر المومنین عمر و ابی بن کعب رضی الله تعالی عنهما
از قرآن نیست و در مصحف عبد الله مسعود رضی الله تعالی عنه آورده است که از قرآن است در معنی دو سورت اول سورت اللهم
انا نستعینک تا من یفجرک دوم سورت اللهم ایاک نعبد تا ملحق این هر دو را در مصحف خویش ثبت کرده اند عبد الله مسعود و ابی بن کعب و در شرح
طحاوی از امام محمد رحمه الله روایت است که جنب و حائض و نفسا را نشاید خواندن که در وی شبه قرآن است اما مطلق
قرآن نیست که نماز بوی روا آید پس شروع شد خواندن وی در وتر در رکعت آخر با اگر از قرآن بود [illegible]
و اگر از سهو نخواند سجده سهو لازم شود خواجه امام بکر خواهرزاده رحمه الله علیه گفته است که [illegible] در رکعات واجب است
مسئله تکبیرات نماز جنازه فریضه است و تکبیرات نماز عید واجب است سجده تلاوت بر قول علما رحمهم الله
واجب است و بقول شافعی سنت است سجده سهو بعضی از مشایخ رحمه الله گفته اند که سنت است زیرا که بترک
وی سجده سهو واجب نشود اما ظاهر روایت آنست که واجب است که [illegible] آن بود که [illegible]
از فریضه بگیرد وی نقصان از فریضه [illegible] مسئله قعده آخیره بمقدار تشهد فرض است
و قرائت تشهد [illegible] بقول علما ما رحمهم الله تعالی واجب است و بقول شافعی [illegible]
[illegible] فریضه است و لفظ سلام بقول شافعی فریضه است و بقول علما ما رحمهم الله
نه فریضه است واجب است [illegible] آنست که رسول علیه السلام فرموده است قال النبی علیه السلام [illegible]

التسلیم رسول علیه السلام فرمود که تکبیر اول حرام کننده کارهای دنیاست و سلام حلال کننده کارهای دنیاست
چون رسول علیه السلام تکبیر اول را بسلام فرمود پس همچون تکبیر آن فریضه است سلام نیز فریضه بود و آن اندر
آمدن نماز بود و این بیرون آمدن نماز اما علمای ما رحمهم الله گفته اند که ما فرضیت تکبیر اول را بآیت دانسته ایم
قوله تعالی و ربک فکبر و قد افلح من تزکی و ذکر اسم ربه فصلی این دو آیة در حق تکبیر اول اما سلام
را آیتی نیست حدیثی واحد است دلیل بر آنکه اعرابی بحضرت رسول علیه السلام اندر آمد و گفت یا رسول الله مرا
ادب طهارت و نماز بیاموز رسول علیه السلام آداب طهارت و نماز آموختش و چنین گفت که چون نماز گذاردی
و قعده آخر مقدار عبده و رسوله رسانی نماز تو تمام شد خواه بنشین خواه برو و اعرابی سوال کرد از رسول علیه السلام
که یا رسول الله از فرضیت چیزی باقی بر من ماند یا نی رسول علیه السلام فرمود که نی اگر لفظ سلام فریضه بودی
رسول علیه السلام در تبلیغ آن تقصیر نکردی و عن عبد الله بن مسعود رضی الله عنه عن النبی علیه السلام انه **قال** اذا رفعت رأسک
من السجدة الاخیرة و قعدت قدر التشهد فقد تمت صلوتک چون سر از سجده آخر برآوردی و قعده آخر مقدار
عبده و رسوله رسانیدی پس نماز تو تمام شد خواه بنشین خواه برو و نیز دانستیم که لفظ سلام واجب است اگر لفظ
سلام فریضه بودی رسول علیه السلام گفتی که لفظ سلام فریضه است مسئله سلام از نماز است یا نی خواجه امام بکر خواهرزاده رحمه الله
گفته است که سلام از نماز نیست دلیل بر آنکه هیچ رکنی را نیت علاحده شرط نیست و سلام را نیت علاحده شرط است
پس باید که از نماز نبود اما خواجه امام اجل سرخسی رحمه الله گفته است که سلام از نماز است دلیل بر آنکه بتاخیر وی سجده
سهو واجب میشود مسئله سلام چند است بر قول مالک رحمه الله یکی و بقول زهری رحمه الله سه و بقول علمای ما
رحمهم الله دو وجه قول مالک آنست که روایت میکند سهل ساعدی و مادر مومنان عائشه رضی الله عنها که رسول علیه السلام در نماز
یکروی سلام بیش نگفت علمای ما رحمهم الله گفته اند که سهل ساعدی خورد سال بود و مادر مومنان عائشه با زنان
بودی و سنت آن بودی که زنان در آخر صفها ایستادندی و بر روزگار بزرگان را عادت آن بودی که یکروی
سلام بلند گوئیدی از برای اعلام قوم را و یکروی سلام نرم گوئیدی اندی که رسول علیه السلام بلند گفت ایشان
شنیدندی و آنروی که نرم گفت ایشان نشنیدند چنین دانستند که رسول علیه السلام یکروی سلام گفت اما وجه قول
زهری رحمه الله آنست که چون بر مین سلام گفتی و بر یسار سلام گفتی به نیت امام پیش روی خود نیز باید
گفتن اما علمای ما رحمهم الله گفته اند که اجماع صحابه رضوان الله تعالی علیهم اجمعین آنست که سلام و پیش نیست
و بر اجماع صحابه عمل کردن فاضلتر بود و سلام شش صفت دارد سلام قرآنست سلام تحیت است سلام
واجب است سلام سنت است سلام نسیان است سلام ناسی است اما سلام قرآن آنست **قوله تعالی**
سلام قولا من رب الرحیم و سلام تحیت آنست که در التحیات میخوانیم که السلام علینا و علی عباد الله الصالحین

و سلام واجب آنست که بعد فراغ نماز دهی اما سلام سنت آنست که سلام دهی و سجده سهو بیاری اما سلام نسیان آنست
که سلام از فراموشی دهی این هر سه سلام قاطع نماز نیست تا اگر سلامی را یاد آید که از فریضه چیزی بر من باقی است
تواند که بنا کند تا هر ام که سخن دنیا نگفته باشد اما آنچه سلام ناسی است در معنی کلام الناس است آن قاطع نماز
است و محمد حسن رحمة الله بر این اصل مسایل بنا کرده است تا اگر سلامی نماز ظهر میگذارد و بر سه رکعت سلام داد
و بپنداشت انکه جمعه میگذارد یا سنتی دو رکعتی نمازش تباه شود نتواند که بر آن بنا کند مسئله مسلمانی
نماز شام میگذارد و بر دو رکعت سلام داد و بپنداشت انکه سنت میگذارد نمازش تباه شود نتواند که بر آن نماز بنا کند
مسئله مسلمانی وتر میگذارد و بر دو رکعت سلام داد و بپنداشت انکه تراویح میگذارد نمازش تباه شود نتواند
که بر آن نماز بنا کند مسئله مسافر نیت اقامت کرد نماز وی چهار شود و بر دو رکعت سلام داد و بپنداشت انکه
همچنان مسافر است نمازش تباه شود نتواند که بر آن نماز بنا کند مسبوق سجدهای سهو امام را متابعت کند
لیکن سلام را متابعت نکند و اگر سلام را متابعت کرد چنان دانست که همچنان می باید کردن نمازش تباه شود
نتواند که بر آن بنا کند آنچه سلام نمازی بود گفته آمد مسئله بیرون نماز سلام فاش باید داشتن بنا بر حدیث
رسول عم که ثواب سلام را با ثواب صدقه دادن و نماز شب گذاردن قرین کرد قال علیه الصلوة والسلام
افشوا السلام واطعموا الطعام وصلوا الارحام وصلوا باللیل والناس نیام تدخلوا الجنة بالسلام رسول عم فرمود
که فاش دارید سلام را در رویها و طعام بدهید و قرابتی پیوسته دارید و شب نماز گذارید وقتی که مردمان خفته
باشند با سلامت در آید در بهشت قال علیه السلام ابخل الناس من بخل بالسلام رسول عم فرمود که بخیل تر از مردمان
آنست که بسلام بخیلی کند قوله علیه السلام السلام ثم الکلام ثم الرفیق ثم الطریق مسئله بر زنان مسلمان نشاید
گفتن یا بر زنی که عقد وی بر تو حرام آید بود نشاید گفتن و اگر ایشان سلام گویند علیک واجب آید بر زنی که عقد وی بر تو حرام آید نبود بر وی سلام نشاید گفتن
و اگر ایشان سلام گویند علیک واجب نیاید آنهائی که عقد ایشان بر هر مردی حرام آید بود کیانند خدای عز و جل
در قرآن مجید فرموده است قوله تعالی حرمت علیکم امهاتکم وبناتکم واخواتکم وعماتکم وخالاتکم الی آخر الآیة
ایشان جمله یازده اند مادر است و دختر و خواهر و خاله و عمه و دختر خواهر و دختر برادر و دختر زن و مادر زن و زن پدر
و زن پسر بر اینها سلام باید گفت و اگر ایشان سلام گویند علیک واجب آید مسئله بر امردان سلام
نمی شاید گفتن و اگر ایشان سلام گویند علیک واجب نیاید مسئله در استحسان آورده است که اگر کسی بر کسی
بطمع چیزی سلام گوید علیک واجب نیاید مسئله توانگر را برای مال وی عزیز نشاید داشتن و سلام نشاید
گفتن که رسول عم فرموده است که هر که توانگر را برای مال وی عزیز دارد و سلام کند چهار دانگ دین خود را خراب
کرده باشد قال النبی صلی الله علیه وسلم من تواضع لغنی لاجل غناه ذهب ثلثا دینه و اگر توانگر سلام گوید

علیک واجب آید و اگر توانگر را سلام گوی بدین نیت باید گفتن اگر از تو کلان تر بود پروردگار را عبادت بیشتر
آورده باشد و اگر از تو خورد تر باشد بدین نیت سلام باید گفتن که معصیت از من کمتر کرده باشد مسئله
دیگر سلطان را وقت داد و قاضی را وقت قضا و مفتی را وقت فتوی نوشتن و خطیب را وقت خطبه خواندن
و عالم را در وقت علم درس کردن سلام نشاید گفتن و اگر کسی سلام گوید برایشان علیک واجب نیاید مسئله
اگر جماعتی فساد میکنند برایشان سلام گفتن شاید یا نی بر قول امام اعظم رحمه الله شاید و بر قول صاحبین نشاید
وجه قول ایشان آنست که این جماعتی عاصی اند مستوجب عدل و عقوبت پروردگار اند و سلام رحمت پروردگار
است پس برایشان نشاید گفتن اما امام اعظم رحمه الله گفته است که ایشان عاصی اند و سلام رحمت پروردگار
رحمت از برای عاصیان است وجه دوم آنست که چون برایشان سلام گوئی ایشان بجواب سلام
مشغول شوند در عین معصیت عبادت کرده باشند و سلام گوینده در معنی امر معروف کننده شود و سلام بر
شش وجه است بر پادشاه اطاعت است و بر عالمان توقیر است و بر والدین حرمت است و با اقربان
پیوستن رحم است و بر کودکان آموختن است و بر اهل خانه سنت است و خواجه امام زاهد فخر الدین رحمة الله علیه
حدیثی روایت کرده است باسنادی درست تا رسول علیه السلام که هر که از بامداد از خانه بیرون آید و هر که را ببیند مومن سلام
گوید خداوند عز و جل ثواب آزاد کردن بنده در دیوان وی ثبت کرداند و در وصایا امیر المومنین علی
رضی الله عنه آورده است که اگر یک بر یک مومن سلام گوید خداوند عز و جل ثواب ده بنده آزاد کردن در
دیوان وی ثبت کرداند و شیخ الاسلام برهان الدین گفته است که سلام گوینده را بیست ثواب دهند و علیک
گوینده را ده ثواب دهند بروی اشکال گوید که سلام گفتن سنت است و علیک گفتن فرض کفایت از چه
معنی است که مر سنت را ثواب بیشتر از فریضه بود و گفته اند که آن بنده ابتدا بخیر کرده است قال النبی
علیه السلام الدال علی الخیر کفاعله و در وصایا امیر المومنین علی رضی الله عنه همچنین آورده است مسئله
سلام چگونه باید گفتن بقول شافعی رحمه الله سلام علیکم و بقول علما ما رحمهم الله السلام علیکم و رحمة الله وجه قول
شافعی رحمه الله آنست که خدا تعالی میفرماید قوله تعالی سلام قولا من رب الرحیم اما علما ما رحمهم الله گفته اند
که سلام گفتن سنت الهی است که شب معراج خدا تعالی بی کام و بی زبان رسول علیه السلام گفت السلام علیک
ایها النبی و رحمة الله و برکاته اگر کسی زاید السلام علیکم گوید بتنوین یا بالف لام جواب لازم نشود اگر کسی گوید السلام علیکم
باجماع علیک واجب آید شیخ الاسلام برهان الدین رحمه الله گفته است که اگر کسی بر تو سلام گوید که السلام علیکم جواب باید
گفتن و علیکم السلام و رحمة الله و اگر وی گوید السلام علیکم و رحمة الله جواب باید گفتن و علیکم السلام و رحمة الله و برکاته و اگر وی
این جمله گوید السلام علیکم و رحمة الله و برکاته جواب باید گفتن و علیکم السلام و رحمة الله و برکاته و علی عباد الله

الصالحین و از این زیاده نکنند مسئله اگر دو کس بر یکدیگر سلام گفتند و سلام هر دو معا افتاد از علیک نیابت
دارد یا نی خواجه امام اجل سرخسی رحمه الله گفته که اگر تقدیم و تاخیر افتاده باشد از علیک نیابت
دارد و اگر برابر افتاده باشد نیابت ندارد مسئله جماعتی بجای نشسته اند یکی آمد و بر ایشان سلام گفت بر همه
علیک لازم شود و اگر یک کس جواب گفت از کردن همه ساقط شود و لیکن ثواب همان علیک گوینده را
بود و اگر یک کس را تعیین کرد و سلام گفت جواب بر همان کس لازم شود مسئله سنت سلام آنست که کلان
تر بر خورد تر گوید که پیغامبر علیه السلام بر صحابه سلام کردی و هیچکس از صحابه بر پیغامبر علیه السلام نتوانستی که در سلام
پیش دستی کردی هر که پیش گوید بهتر و دیگری سلام آن از وی افکندگی و شکستگی بود و هر که توقف کند تا دیگری
بر وی سلام گوید آن از وی تکبر بود و خویشتن بینی در حدیث آمده است که نشان آخر زمانه آنست که
تا یکدیگر را نشناسند سلام نکنند و شهری بر روستائی و سوار بر پیاده و خواجه بر غلام و بی بی بر کنیزک و استاد
بر شاگرد و هر که بجاه و نعمت زیاده باشد سلام بر آن کس بود که رسول علیه السلام فرموده است که من این ادب
را از پروردگار خود در آموختم که خداوند عز و جل در شب معراج بر من اول سلام فرمود که السلام
علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته مسئله چون بمسجد اندر آئی سلام بر قوم مسجد گفتن شاید یا نی مشایخ
بلخ رحمهم الله گفته اند که شاید فقیه ابو اللیث رحمة الله علیه گفته است که نشاید و مشایخ ماوراء النهر رحمهم الله
گفته اند که نشاید خواجه ابو بکر فضل بخاری رحمة الله علیه گفته است که اگر در مسجد قرآن خوانند یا ذکر و یا تسبیح
گویند یا علم درس کنند نشاید گفتن اما اگر سخن دنیا میگویند سلام شاید گفتن تا ایشان بجواب مشغول
شوند تا در عین معصیت عبادت کرده باشند و سلام گوینده در معنی امر معروف کننده شود مسئله
چون سلام گفتی دست باید دادن که دست دادن سنت است و لیکن کف در کف باید نهادن و سر
انگشتان نشاید گرفتن که تشبیه میشود بافعال رافضیان مسئله بحدیث آمده است از رسول علیه الصلوة
و السلام که چون دو کس یکدیگر سلام گویند و کف در کف نهند و جنبانند گناهان از ایشان همچنان
فرو ریزد که برگ از درخت ریزد و خواجه امام ظهیری اوزجندی رحمة الله علیه حدیثی روایت کرده است
باسناد درست تا رسول علیه الصلوة و السلام که چون دو کس بر یکدیگر سلام گویند و کف در کف یکدیگر
نهند و یکبار صلوة گویند از گناهان همچنان پاک شوند که گوئی همین ساعت از مادر آمده اند مسئله
چون سلام گفتی بر سر و بر روی و دست کشیدن و پیشانی قبله شاید دادن یا نی بقول ابو یوسف
رحمه الله شاید و بقول ابو حنیفه و محمد رحمهما الله نشاید وجه قول امام ابو یوسف رحمة الله علیه آنست
که چون جعفر طیار رضی الله عنه از حبش نزدیک رسول علیه السلام آمد رسول علیه الصلوة و السلام بر میان دو ابرو

وی قبله داد اگر روا نبودی پیغمبر عالم علیه الصلوة والسلام عمل نکردی و امام اعظم ابوحنیفه و محمد رحمهما الله
گفته‌اند که آن ابتدای اسلام بود باخر رسول علیه الصلوة والسلام نهی فرموده و آن منسوخ شده است والله اعلم باب
پنجم در بیان سنتهای نماز بدانکه موجب مذهب سنت و جماعت نیست که معنی مذهب راه و
سنت چیزی بود که بافعال و اقوال رسول علیه الصلوة والسلام ثابت شده باشد و صحابه کرام رضوان الله علیهم اجمعین
بران رفته باشند و جماعت جمیع مومنان باشند چنانکه امام اعظم ابوحنیفه رحمة الله علیه و صحابه وی رحمهم الله و امام شافعی
و اصحاب وی رحمهم الله اجمعین اینست مذهب سنت و جماعت پس بر سنتهای رسول علیه الصلوة والسلام مواظبت باید نمودن
حدیث قال النبی علیه الصلوة والسلام من واظب علی سنتی اکرمه الله تعالی باربع کرامات المحبة فی
قلوب البررة والهیبة فی قلوب الفجرة والسعة فی العیش والفقه فی الدین رسول علیه الصلوة والسلام
فرموده است که هرکه بر سنتهای من مواظبت نماید خداوند عز و جل وی را چهار چیز کرامت کند اول دوستی وی
در دل بزرگان دارد دوم هیبت وی در دل بدان دارد سوم روزی را بروی فراخ گرداند چهارم
وی را در دین فقیه گرداند قال علیه السلام رحمة الله علی خلفائی قیل من خلفائک یا رسول الله قال علیه السلام
الذین یحیون سنتی و یعلمونها فمن جاءه الموت و هو فی طلب العلم لیحیی به الاسلام بینه و بین الانبیاء درجة واحدة رسول
علیه الصلوة والسلام فرموده است که رحمت خدای تعالی عز و جل بر خلیفتان من باد سوال کردند از رسول علیه الصلوة
والسلام یا رسول الله خلیفتان شما کیانند رسول علیه الصلوة والسلام فرمود که ایشان اند که سنتهای مرا زنده دارند و بیاموزند
دیگران را پس هرکرا مرگ بیاید وی در طلب علم بود تا زنده کند بدان مسلمانی را میان او و پیغامبران یکی درجه است
و آن درجه نبوت است قال النبی صلی الله علیه وسلم من احیی سنتی قد امیتت فهو خلیفتی و خلیفة الانبیاء من قبلی
رسول علیه الصلوة والسلام فرموده است که هرکه سنتی از سنتهای من مرده زنده کند وی خلیفه من است و خلیفه
پیغامبران که پیش از من بوده اند قال علیه السلام من سن سنة حسنة فله اجرها و اجر من عمل بها الی یوم القیامة
و من سن سنة سیئة فله وزرها و وزر من عمل بها الی یوم القیامة رسول علیه السلام فرموده است که هرکه سنتی نهد در میان
امت من سنتی نیکو وی را ثواب بود تا قیامت و هرکه بر ایشان عمل کند وی را نیز ثواب بود و در ثواب هر دو
شریک باشند بی آنکه از ثواب ایشان چیزی کم شود و هرکه سنتی نهد در میان امت من سنتی بد وی را وبال بود
تا قیامت و هرکه بر ایشان عمل کند وی را نیز وبال بود و در وبال هر دو شریک باشند بی آنکه از وبال ایشان چیزی
کم شود قال النبی علیه الصلوة والسلام من اجاب سنتی فهو من الفائزین و من ترک سنتی فهو من الخاسرین رسول علیه السلام
فرموده است هرکه سنتهای مرا اجابت نماید وی از جمله رستگاران است و هرکه سنتهای مرا بگذارد وی از جمله زیانکاران است
و عن عائشة رضی الله عنها عن النبی علیه الصلوة والسلام انه قال من واظب علی سنتی اثنی عشر رکعة

فی کل یوم ولیلة بنی الله تعالی له بیتا فی الجنة یعنی مادر مومنان عائشه صدیقه رضی الله عنها روایت میکند
از رسول علیه السلام که هر که این دوازده رکعت سنت شبانروزی را بگزارد خداوند عزوجل بفرماید تا بنا کنند برای این
بنده در بهشت خانه بنا کنند و مراد از این خانه کوشک است **مسئله** هر که سنتهای
رسول علیه السلام ببیند بر خود و بجا آرد وی مومن است سنی و هر که بر خود ببیند اما بشومی غفلت نگذارد و بجای
نیاورد وی مومن عاصی بود و هر که ببیند و بر خود نه بیند وی مبتدع بود و هر که در اصل نه بیند وی کافر است
که رسول علیه الصلوة والسلام را بر خطا دانسته بود و هر که رسول علیه السلام را بر خطا داند وی مومن نبود
و بعاقبت هم در حق وی وعید منکر باید **قال** النبی علیه الصلوة والسلام من ترک سنتی لم ینل شفاعتی
رسول علیه السلام فرموده است که هر که سنتی را از سنتهای من ترک آورد از شفاعت من محروم و بی نصیب ماند
اما مراد ازین ترک ترک اعتقاد است نه ترک بافعال و افعال نیز نشاید ماندن که بشومی ماندن بفعل بود
که باعتقاد سرایت کند و هر که تارک بفعل بود وی صاحب کبیره بود و رسول علیه السلام وعده فرموده است در حق
صاحب کبیره گان که شفاعت از برای گناهکاران بندگان از امت من است **قال** علیه الصلوة
والسلام شفاعتی لاهل الکبائر من امتی رسول علیه السلام فرموده است که شفاعت من مر اصحاب کبائر را است
از امت من **مسئله** سنتهای رسول علیه الصلوة والسلام بر دو نوع است یکی آنست که
اگر بیاری ثواب یابی و اگر بجا نیاری بزهکار شوی و آن سنت موکده است چنانکه بانگ نماز و اقامت و نماز بجماعت
و سنتهای شبانروزی و سنتهای که در نماز است و مسواک و مسح موزه و بترک مسح موزه بزهکار نشود اما بجا و دیدن
مسح موزه بزهکار شود و مسح موزه جایز است ولیکن بآن عمل کردن فاضلتر بود و این سنت موکده است و دیگر
آنکه اگر بیاری ثواب یابی و اگر نیاری بزهکار نشوی چنانکه نماز تطوع و روزه تطوع و صدقه تطوع و نماز ضحی
و نماز شب و چهار رکعت پیش از نماز دیگر و مانند این **مسئله** هر چه در نماز سنت است بترک و
تاخیر وی سجده سهو واجب نشود و اگر چه بفراموشی بود و اگر بعمدا بماند بزهکار شود و هر سنتی که در ابتدا و آخر
صحابه متفق بوده اند انکار وی کفر بود و هر سنتی که در ابتدا صحابه مختلف بوده اند و با آخر متفق شده اند
انکار وی بدعت بود **مسئله** هر چه در نماز مردان را سنت است زنان را بدعت است و هر چه
زنان را سنت است مردان را بدعت است اما این در افعال باشد اما در اذکار همه برابر اند **مسئله**
تکبیر اول گفتن فریضه است و در وقت تکبیر اول دست برآوردن سنت است چون دست برآرد تا کجا برآرد
بر قول طاوس یمانی رحمة الله علیه تا بسر و بر قول مالک رحمة الله علیه برابر سر و بر قول شافعی رحمة الله
تا به کتف و بر قول علمای ما رحمهم الله تا بنرمه گوش و وجه قول مالک طاوس یمانی حضرت ظاهر شده اما وجه

شافعی رحمة الله علیه آنست که روایت میکند ابو حمید ساعدی و عبد الله عمر رضی الله عنهما که رسول عم
نماز کرده و وقت تکبیر اول دست تا بکتف برآورد و علما رحمهم الله گفته اند که روا بود که رسول علیه
الصلوة والسلام را ضعفی ظاهر شده بود یا خود را آسایش داده یا از برای تعلیم احکام را تا اگر کسی
در وقت تکبیر اول دست تا بکتف برآرد داند که بنماز اندر آمده میشود اما اگر کسی را که ضعفی نبود
باید که دست تا نرمه گوش برآرد که روایت میکند انس بن مالک و وائل بن حجر و براء ابن عازب
و ابو موسی الاشعری و مادر مومنان عائشه صدیقه رضی الله عنهم که رسول عم در وقت
تکبیر اول دست را تا نرمه گوش برآورد و امام اعظم ابو حنیفه رحمة الله علیه گفته است که هرگاه دو حدیث
معارض افتند تا بتوانیم بهر دو حدیث عمل کنیم چون بقول این هر سه عمل کنیم بهر سه قول عمل کرده
میشود چنانکه بقول مالک رحمة الله علیه سر انگشت برابر سر و بقول شافعی رحمة الله
ساعد دست تا بکتف و بقول علمای ما رحمهم الله کفها دست تا نرمه گوش و امام اعظم ابو حنیفه
رحمة الله گفته است که حدیثی بمن رسیده است مشهور و امیدوارم چنانکه فردا قیامت [illegible]
بنده بود که مستوجب عذاب و عقوبت شده باشد و فرشتگان عذاب ویرا سوی دوزخ برند
خطاب از حضرت عزت در رسد که دست از بنده من بدارید که ویرا در خزانه من طاعتی هست که ویرا از آن
خبر نیست فرشتگان دست از آن بنده باز دارند چون بنده نجات یابد مناجات کند که الهی پروردگارا آن
چه طاعت بود که مرا از این خبر نبود خطاب حضرت عزت در رسد که بنده از بندگان من در دنیا نماز میگذارد و در وقت
تکبیر اول دست تا بکتف برآورد و تو ویرا امر معروف کردی که دست تا نرمه گوش برآر این ثواب آن امر معروف است که ترا
ببرکات آن از آتش دوزخ نجات دادم پس معلوم شد که دست تا نرمه گوش برآوردن اولیتر بود **مسئله** در وقت
تکبیر اول دست برنهادن باید و شکستن و انگشتان [illegible] و کفها را سوی قبله و کف را از آزاد دارد و سنت آنست که
دست را برابر سر و سر برابر دست نهاد که اگر سر برابر دست آرد این سنت بود و اگر کسی کتف را بالای [illegible] خواجه
امام زاهد [illegible] رحمة الله علیه گفته است که در نماز اندر آمده نشود که آن [illegible] رکوع [illegible] شود و شیخ الاسلام
برهان الدین رحمة الله گفته است که اگر سر برکوع نزدیک تر است بنماز اندر آمده نشود و اگر بقیام نزدیک تر است بنماز اندر
آمده شود **مسئله** طحاوی رحمة الله علیه گفته است که در وقت تکبیر اول دست گشاده باید و شکستن و مراد آنست
گشاده داشتن انگشتان است چنانکه مشت نبندد و بهم سر نیارد و پشت فرو نیارد چون پای [illegible] برآرد و چون [illegible]
گشتن فرو دارد و فقیه ابو جعفر رحمة الله گفته است که گشاده داشتن انگشتان آن باشد که تکلف نکند چنانکه [illegible]
رحمة الله علیه گفته است که بدو جای تکلف باید کردن یکی در وقت رکوع انگشتان باز دارد و از زانو بگیرد و دوم در وقت سجده

تا هم از زانو بیرون بود و نیز هم از دستها بیرون بود و دیگر در سجده انگشتان بجهت شفقت دارد تا سر
انگشت روی سوی قبله بیاید بنا بر حدیث رسول علیه السلام قال النبی علیه السلام اذا سجد العبد المؤمن سجد کل عضو منه
فلیوجه من اعضائه نحو القبلة ما استطاع رسول علیه السلام فرموده است که چون بنده سجده آرد مر پروردگار را باید که باهمه
اعضا سجده آرد بلکه سوی قبله آرد و از اعضا خود تا هیچ عضوی از قبله تافته نشود تا تواند مسئله ما موی هم
ببست و یک سر سجده آوردن خداوند عز و جل از ده انگشت دست و ده سر انگشت پای و یک سر اصل و بعضی بیست
و سه سر نیز گفته اند یعنی دو سر زانو مسئله سه جای دست برهنه داشتن سنت است یکی در وقت تکبیر اول
دوم در وقت مناجات سوم وقتی که دست در دست برادر مسلمان نهد ابو یوسف القاضی رحمة الله علیه گفته
است که من این سه سنت را اقامت کردم پروردگار مرا سه چیز کرامت فرمود یکی آنکه در جهان خلایق عزیز شدم دوم آنکه
توانگر شدم سوم آنکه مقتدای عالمیان شدم مرویست که بعد از وفات امام اعظم ابوحنیفه رحمة الله علیه چند کس بودند
که علم را احیا کردند یکی از ایشان خواجه امام اجل سرخسی رحمة الله علیه بوده است در عهد ظالمی بود وی را بند کرده
و باوزجند فرستاد در راه چون وقت نماز در آمدی بندها را از خواجه گشاده شدی طهارت ساختی و اگر نیابنده
آب بودی تیمم کردی و بانگ نماز و اقامت گفتی چون نماز شروع کردی آن موکلان جماعتی سبزپوشان دیدندی
که بیامدندی و بخواجه اقتدا کردندی چون نماز تمام کردی خواجه موکلان را گفتی بیائید و این بندها را باز بر من نهید
ایشان گفتندی ای خواجه ما کرامت شما را دیدیم پس در حق شما پیش ازین معاملت نمیکنیم خواجه مر ایشان را گفتی
من مأمورم پروردگار را فرمان خداوند عز و جل را بجا آوردم تا روز قیامت در نمانم شما مأمورید مر این ظالم را
امر وی بجا آرید تا از ظلم وی خلاص یابید آن بندها را بر خود نهادی همچنین میرفتند چون بگورستان رشدان رسیدند
خواجه آنجا توقف بیشتر کرد خواجه را گفتند از چه معنی است که اینجا توقف بیشتر فرمودی خواجه گفت که درین
گورستان خواجه آسوده است که بر وی هیچ خطا ننوشته است خواجه را گفتند که خواجه غیب میگوی گفت و العیاذ بالله
اما بحکم حدیث رسول علیه السلام میگویم که این بنده بزرگ همیشه مربی علما بوده است و دانشمندان را تعظیم کرده است
چنانکه پیغامبر صلی الله علیه و سلم میفرماید قال النبی علیه الصلوة و السلام من احب العلم و العلماء لم تکتب علیه خطیئة فی ایام حیوته
رسول علیه السلام فرموده است که هر که دوست دارد علم و علما را بر وی هیچ خطا ننویسند تا دام که زنده بود و این خواجه
دوست دار علم و علما بوده است قال النبی علیه الصلوة و السلام المرء مع من احب رسول علیه الصلوة و السلام
فرموده است که بقیامت مرد با دوست خود خیزد چون خواجه باوزجند رسید و در آمد موذن اقامت گفت جماعت
بپای شد خواجه اندر آمد تا نماز گذارد و امام تکبیر گفت دست برداشتنی بود و خواجه نیز آنجا صفها آمد و ازدا و که تکبیر باز
کوع امام تکبیر باز گفت هم دست برداشتنی بود و خواجه باز گفت که تکبیر باز کوع هم دست برداشتنی بود و خواجه باز

گفت همچنین تا سه بار تا آنگاه بار چهارم امام روی باز گردانید و گفت بار ما گو شاید تما خواجه امام اجل شمس سرخسی [illegible]
گفت بار امام گفت که در تکبیر گفتن خلل هست گفت بلی دست در آستین میداری و تکبیر میگوئی امام گفت دست برآوردن
سنت است و اگر دست برنیارم به نماز اندر آمده نشود خواجه گفت در آمده شود و لیکن دست در آستین داشتن و تکبیر گفتن
سنت زنان است و مرا شک آید که سنی اقتدا کردن که بسنت زنان بنماز اندر آید مسئله در وقت تکبیر اول نخست دست
برآرد و یا تکبیر گوید آنگاه دست برآرد بر قول ابو یوسف رحمة الله علیه هر دو باید که برابر گوید و بر قول امام اعظم ابو حنیفه
و محمد رحمهم الله نخست دست برآرد آنگاه تکبیر گوید وجه قول ابو یوسف رحمة الله علیه آنست که چون هر دو چیز در
آمده میشود باید که هر دو برابر بود اما وجه قول امام ابو حنیفه و محمد رحمهم الله آنست که دست برآوردن نفی است
و تکبیر گفتن اثبات همچنانکه کلمه شهادت اول نفی است و آخر اثبات است و الله اکبر معنی چنان باشد که خداوند
عز و جل بزرگتر است از هر چه هست و باشد و عبادت و طاعت او بزرگ است از همه کارها چون تکبیر گفت دست زیر
گیرد یا آویخته دارد اوزاعی رحمة الله علیه گفته است که مخیر است خواهد پیش گیرد خواهد آویخته دارد و اگر آویخته دارد
رنج بتن وی بیشتر رسد ثواب نیز بیشتر یابد و دلیل بر حدیث رسول علیه الصلوة والسلام قال النبی علیه الصلوة والسلام
افضل الاعمال احمزها ای اشدها و اشقها علی البدن رسول علیه الصلوة والسلام فرموده است که فاضلترین اعمال آنست
که سخت تر بود بر تن یعنی چه از آن رنج بتن بیشتر رسد اما علما رحمهم الله گفته اند که دست آویخته داشتن عرف عادة
بیرون نماز است و لیکن دست پیش گرفتن بتعظیم نزدیکتر است و این سنت است دست در پیش گیرد و یا نهد بر قول شافعی رحمة الله
علیه پیش سینه نهد و بر قول مالک رحمة الله علیه در زیر ناف گیرد و بقول علمای ما رحمهم الله هم بنهد و هم بگیرد زیر ناف وجه قول
شافعی رحمة الله علیه آنست که خداوند عز و جل میفرماید فصل لربک و انحر مراد ازین و انحر آنست که در نماز دست بر سینه نهد اما علمای
ما رحمهم الله گفته اند که شافعی رحمة الله علیه تاویل این آیة را غلط کرده است تاویل این آیة اینست و الله اعلم فصل لربک صلوة
العید و انحر الجزور یعنی چون نماز عید کنی اشتر قربانی کن و این اختلاف را از صدر افتاده است که در ابتدای اسلام
ابو بکر صدیق رضی الله عنه در نماز دست بر سینه نهادی و بدل مناجات کردی که خداوندا سینه مرا از کینه پاک گردان که هیچ یکی را
از ایشان هیچ مقصودی بود نیت امیر المؤمنین ابو بکر صدیق رضی الله عنه آن بودی که ای بود دکان آنچه در سینه صفت
و آن ایمانست و معرفت است بر من نگهدار و امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه دست بر شکم نهادی و بدل مناجات
کردی که خداوندا باطن مرا از حرام نگاهدار و امیر المؤمنین عثمان رضی الله عنه دست بر فرج نهادی و نیت وی
آن بودی که ای بار خدایا فرج مرا از حرام نگاهدار و امیر المؤمنین علی رضی الله عنه دست بالای ناف داشتی و نیت
وی آن بودی که خداوندا علی را [illegible] بفضل خود [illegible] مناجات کردی که خداوندا دست [illegible]
[illegible] از دنیا آزاد گردان این همه در ابتدای اسلام بود در آخر رسول علیه الصلوة والسلام [illegible] فرمود

قال النبي عليه السلام ثلثة من سنن المرسلين صلوات الله عليهم اجمعين تعجيل الافطار وتاخير السحور ووضع اليمين على الشمال تحت
السرة في الصلوة رسول عليه الصلوة والسلام فرموده است که سه چیز از سنت پیغامبران مرسلان است در روزه
گشادن تعجیل کردن وتاخیر کردن در سحر خوردن ودست راست بر دست چپ نهادن در نماز در زیر ناف
دستها را زیر ناف بگیرد یا بنهد در شرح امالی از امام محمد رحمة الله علیه روایت است که بگیرد واین قول امام مالک رحمة الله
علیه گفته است ودر مسئله از ابو یوسف رحمة الله علیه روایت است که بنهد واین قول را امام شافعی گرفته است
ظاهر روایت است که در زیر ناف هم گیرد وهم بنهد وچون بگیرد چگونه بگیرد قاضی احمد زاهد رحمة الله علیه گفته است
که دو انگشت را حلقه گیرد وسه انگشت بر ساعد دست بنهد خواجه امام زاهد فخر رحمة الله علیه گفته است که سه انگشت را
حلقه گیرد ودو انگشت بر ساعد دست بنهد امام شیخ الاسلام برهان الدین رحمة الله علیه گفته است که بیکدست ابهام
او بیکدست بند دست را حلقه گیرد مسئله دست پیش گرفتن سنت قیام است یا سنت قراءة بر قول امام
اعظم ابو حنیفه وابو یوسف رحمهم الله سنت قیام است وبر قول امام محمد رحمة الله سنت قراءة است فایده این
خلاف جایی پیدا آید که در وقتی که سبحانک اللهم وبحمدک میخوانند یا تکبیرات نماز جنازه میگویند یا تکبیرات نماز عید
میگویند یا وقتی که دعاء قنوت میخوانند یا وقتی که سر از رکوع بر آرد دست پیش گیرد یا نی بر قول امام اعظم ابو حنیفه
وابو یوسف رحمهما الله دست پیش گیرد وبر قول محمد رحمة الله علیه پیش نگیرد مسئله انی وجهت
وجهی للذی خواند یا نی بر قول امام اعظم ومحمد رحمهما الله نخوانند که سنت لازم نیست وبر قول ابو یوسف
وشافعی رحمهما الله خواند که سنت لازم است اما چون خواند چه وقت خواند بر قول ابو یوسف رحمة الله پیش
از تحریمه خواند تا دلش در نماز حاضر آید واز شافعی رحمة الله دو روایت است بیک روایت پیش از تحریمه خواند بیک روایت
بعد از تحریمه خواند پیش از سبحانک اللهم مسئله سبحانک اللهم وبحمدک خواندن سنت لازم است وتسبیح جمله ملائکه
عرش است خداوند عز وجل عرش را بدین عظمتی بیافرید وبر کتف چهار فرشته نهاد فرشتگان بخود عجبی آوردند که عرش را
بدین عظمتی ما بر میداریم خطاب حضرت عزت در رسید که تحت خود نگاه کنید چون تحت خود نگاه کردند قدمها خود را از دو دید
هیچ رکوی قندیل در هوا دیدند که می جنبید خطاب حضرت عزت در رسید که ای بندگان عرش را شما نگاه میدارید
شما را که نگاه میدارد همه بلرزیدند چون بخود باز گشتند یکی گفت سبحانک اللهم وبحمدک دیگر گفت وتبارک اسمک دیگر گفت وتعالی
جدک آن دیگر گفت ولا اله غیرک چون بنده مومن ابتداء نماز سبحانک اللهم وبحمدک تا آخر بخواند خداوند عز وجل ثواب جمله
حاملان عرش در دیوان وی ثبت کرده اند وچون سبحانک اللهم تمام کند جل ثناؤک گوید یا نی بر قول امام اعظم وابو یوسف
رحمهما الله نگوید وبه قول امام محمد رحمة الله علیه روایت است که گوید واین جل ثناؤک در کتاب نیست که از برای اهل مدینه ساخته اند
شیخ الاسلام برهان الدین رحمة الله علیه گفته است که در فرضها نگوید اما در سنتها ونفلها بگوید مسئله ثنا

قرائت آغاز کند دعاء دیگر خواند یا نی بر قول شافعی رحمة الله این دعا را خواند که رب انی ظلمت نفسی ظلما کثیرا وعملت
سوءً فاغفر لی مغفرة من عندک فانه لا یغفر الذنوب الا انت اما علما رحمهم الله گفته اند که این دعا را خواندن درست
ولیکن در آخر قرائت تشهد خواند که روایت میکنند ابوبکر صدیق و ابوهریرة رضی الله عنهما که رسول علیه الصلوة والسلام
ما را این دعا در آموخت و وصیت کرد که آخر قرائت تشهد در هر نمازی این دعا را بخوانید تا هر مهمی که افتاده باشد خداوند
خداوند عز و جل آن مهم را بکفایت بکند مسئله اعوذ گفتن در نماز سنت است و در خواندن وی قرا را
اختلاف است هر کس چیزی اختیار کرده اند اختیار ابو عمرو و عاصم و ابن کثیر رحمهما الله اعوذ بالله من الشیطان الرجیم
بسم الله الرحمن الرحیم اختیار زاده الحفص فی طریق هبیرة اعوذ بالله العظیم السمیع العلیم من الشیطان الرجیم بسم الله
الرحمن الرحیم و اختیار نافع و ابن عامر و کسائی اعوذ بالله من الشیطان الرجیم ان الله هو السمیع العلیم بسم الله الرحمن الرحیم
و اختیار حمزه چون جمع باشند نستعیذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم و اگر تنها گذار باشد استعیذ بالله
من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم این همه که گفتیم روایت است از الصحیح آنست که مردی نزدیک کسائی اندر آمد
چنین خواند که اعوذ بالله من الشیطان الرجیم ان الله هو السمیع العلیم بسم الله الرحمن الرحیم کسائی گفت که ما یعنی تو را
که این اختیار نیست که من روزی پیش ابو یوسف القاضی رحمة الله علیه چنین خواندم وی مرا منع کرد و گفت چنین بخوان
که اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم که استاد من امام اعظم ابو حنیفه رضی الله عنه مرا چنین آموخت و امام اعظم
ابو حنیفه رحمة الله علیه گفت مرا استاد من حماد رحمة الله مرا چنین در آموخت و حماد رحمة الله علیه مرا گفت مرا استاد من ابراهیم نخعی
چنین در آموخت و ابراهیم نخعی رحمة الله علیه گفت که مرا استاد من علقمه رحمهما الله چنین در آموخت و علقمه رحمة الله علیه گفت
که مرا استاد من عبد الله مسعود رضی الله عنه چنین در آموخت و عبد الله مسعود رضی الله عنه گفت که مرا رسول علیه الصلوة
والسلام چنین در آموخت و رسول علیه السلام فرموده که مرا برادر جبرئیل همچنین می رسانید و جبرئیل علیه السلام
فرمود که مرا برادرم میکائیل علیه السلام همچنین می رسانید و میکائیل گفت که برادرم اسرافیل نیز
هم چنین رسانید و اسرافیل علیه السلام فرمود که من بر لوح محفوظ همچنین نوشته دیدم که اعوذ بالله
من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم این روایت در نماز بود اما بیرون نماز عادت باید
داشتن با اعوذ گفتن که فقیه مسعود جمع کننده این مسائل حدیثی روایت کرده است از خواجه
امام زاهد فخر الدین رحمة الله علیه و خواجه امام محمد رحمة الله علیه باسناد درست تا به رسول
علیه الصلوة والسلام که بنده مومن چون بامداد بر خیزد و ده بار بگوید اعوذ بالله من الشیطان
الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم خدای عز و جل فرشتگان فرستد تا آن بنده را نگه دارند و ایشان نگاه دارند
وان فرشتگان دیو را از دل آن بنده چنان رانند چنانکه در بادیه شتران تشنه را از آب وان

اعرابی آب خوردن آمد آن اعرابی با چوب دستی آن اشتر را از آب خوردن زد فرشتگان دیوان را از دل
وی همچنان رانند خواجه امام صفی الدین حمامی رحمة الله حدیثی روایت کرده است از رسول علیه
الصلوة والسلام که چون بنده مومن بامداد برخیزد دیوان در دل وی در افتند چنانکه زنبوران
در عسل در افتند چون ده بار بگوید اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم خداوند عز وجل
فرشتگان را فرستد تا دیوان را از دل آن بنده برانند چنانکه باد بزن عسال زنبور و مگس را از
عسل دور کنند و اعوذ گفتن قراءت مر قرآن را چنانست که طهارت در نماز است **مسئله** اعوذ گفتن
در نماز سنت قیام است یا سنت قراءة بر قول امام اعظم ابوحنیفه و محمد رحمهما الله سنت قراءة است و بر قول
ابو یوسف رحمة الله علیه سنت قیام است فایده این خلاف جائی پدید آید که مقتدی در قفای امام اعوذ گوید یا نی
بر قول امام اعظم ابوحنیفه و محمد رحمهما الله نگوید و بر قول ابو یوسف رحمة الله علیه میگوید که وی تبع ثنا را
میدارد اما چون مسبوق بقضا مشغول شود برخیزد بالاتفاق است که اعوذ گوید بر قول ابو یوسف رحمة الله
اشکال آید که اینجا بقضا امام گفته است اینجا باید که نگوید اما خواجه امام اجل سرخسی رحمة الله علیه گفته است
که مسبوق دو حکم دارد یکی حکم مقتدی و دیگر حکم منفرد آن وقت که مقتدی بود گفت اکنون که حکم منفرد گرفت
باید که بگوید چون اعوذ گوید پیش از قراءت گوید یا بعد از قراءة بعضی مشایخ رحمهم الله گفته اند که بعد از قراءة
گوید وجه قول ایشان آنست که حق تعالی میفرماید فاذا قرأت القرآن فاستعذ بالله من الشیطان الرجیم اما ظاهر روایة
آنست که پیش از قراءة گوید که اعوذ گفتن پناه گرفتن است بخدای عز و جل از شر شیطان پس نخست استعداد کار باید
ساختن آنگاه بکار در آمدن چنانکه نخست طهارة باید ساختن آنگاه بنماز در آمدن و مثل این بسیار است بسم الله گفتن
در نماز بر قول مالک رحمة الله علیه مستحب است و بر قول شافعی رحمة الله علیه فریضه است و بر قول علما ما رحمهم الله سنت است
وجه قول مالک رحمة الله علیه آنست که روایت میکند مادر مومنان عایشه صدیقه رضی الله عنها که رسول علیه الصلوة والسلام نماز را بالحمد
خواندی و بسم الله الرحمن الرحیم نخواندی پس مالک رحمة الله علیه گفته است که بسم الله اگر در نماز فریضه بودی یا سنت بودی
رسول علیه الصلوة والسلام بگفتی وجه قول شافعی رحمة الله علیه آنست که روایت میکند ابن عباس رضی الله عنهما که رسول علیه
الصلوة والسلام در نماز فاتحه خواند و ابتدا فاتحه را از بسم الله کرد و از اینجاست که شافعی رحمة الله علیه گفته است که بسم الله از
فاتحه است و فاتحه را هشت آیه است و خواندن فاتحه با بسم الله در نماز فریضه است و این از شافعی رحمة الله علیه قول است
اما صحیح قول وی آنست که فاتحه هفت آیه است اما بسم الله از فاتحه است ما علما رحمهم الله گفته اند که نفی نگوییم همچنانکه مالک
گفته است و اثبات نگوییم چنانکه شافعی گفته است ولیکن گوییم سنت است که روایت میکند انس بن مالک رضی الله عنه که
من در قفای رسول علیه الصلوة والسلام نماز کردم و در قفای کبار صحابه رضوان الله علیهم اجمعین نماز کردم

و شنیدم که ایشان در نماز بسم الله نرم گفتند و من نیز در قفای ایشان نرم گفتم و بعد از فراغ نماز احکام بیان کردند
و گفتند که بسم الله الرحمن الرحیم در نماز گفتن سنت و لیکن نگفتند که فریضه است پس اگر فریضه بودی در تبلیغ تقصیر
نکردی و دیگر آنکه بسم الله از فاتحه نیست و فاتحه هفت آیه است هشت آیه نیست دلیل بر آنکه روایت میکند
هم انس بن مالک رضی الله عنه که رسول علیه الصلوة والسلام فرموده است هر که هفت آیه فاتحه را خواند خدای عز و جل
بروی هفت طبق آسمان و زمین نیکی در دیوان وی ثبت گرداند و هفت در دوزخ بروی بسته گرداند و هشت
در بهشت بروی گشاده شود و هفت اندام وی برابر آتش دوزخ حرام گرداند چون رسول علیه الصلوة والسلام
فاتحه را هفت آیه فرموده هشت نی اگر بسم الله از فاتحه داریم هشت آیه شود و هشت را میانه نبود هفت باید
تا که آیه میانه بود که همچنین روایت میکند ابو هریرة رضی الله عنه عن النبی علیه الصلوة والسلام انه قال خبرا عن الله
تعالی ان الله تعالی یقول قسمت الصلوة بینی و بین عبدی نصفین اذا قال العبد الحمد لله رب العالمین یقول
الله تعالی حمدنی عبدی و اذا قال العبد الرحمن الرحیم یقول الله تعالی اثنا علی عبدی و اذا قال العبد مالک یوم الدین
یقول الله تعالی مجدنی عبدی و اذا قال العبد ایاک نعبد و ایاک نستعین یقول الله تعالی هذا بینی و بین عبدی
و لعبدی ما سأل پس معلوم شد که بسم الله از فاتحه نیست و گفتن بسم الله در نماز فریضه نی و لیکن باید که بگوید هر آینه
مسئله چون گوید نرم گوید یا بلند گوید بر قول شافعی رحمة الله علیه در نماز بلند خواندنی بلند گوید و در نماز نرم
خواندنی نرم گوید و بر قول علماء ما رحمهم الله به همه حالها نرم گوید و حجه قول شافعی رحمة الله علیه آنست که معاویه
رضی الله عنه مر صحابه را رضی الله علیهم اجمعین امامت کرد و بسم الله را نرم گفت بعد از فراغ نماز وی را ملامت کردند
که یا معاویه از نماز چیزی کم کردی گفت چه کم کردم گفتند بسم الله نرم گفتی شافعی رحمة الله علیه میگوید که اگر نرم
بایستی گفتن صحابه ملامت وی را نکردندی علماء ما رحمهم الله گفته اند که معاویه رضی الله عنه خاموش نکرد
جواب ایشان گفت که من در قفای رسول علیه الصلوة والسلام نماز گذاردم و در قفاء کبار صحابه رضوان الله
علیهم اجمعین نماز گذاردم و شنیدم که ایشان در نماز بسم الله نرم گفتند من نیز نرم گفتم و دیگر آنکه پسر
عبد الله مغفل رضی الله عنه مر صحابه را امامت کرد و بسم الله بلند گفت بعد از نماز پدرش گفت ای
پسر در دین محمدی این چه بدعت بود که تو کردی گفت چه بدعت کردم گفت بسم الله بلند گفتی گفت ای
پدر اتفاقا یعنی ناگاه بر من رفت بعد ازین نگویم بنابر آن بود که وی از جوانان صحابه بود که کبار صحابه
بوی اقتدا کرده بودند و وی را امامت کردن نخستین بود و پدرا هشت ایشان بروی فرو گرفت بروی
بسم الله رفته که بانگ گفت و اگر کسی را همچنین افتد بفراموشی بلند گوید باک نبود اما باید که بعد ا
گوید نه عقیده است عبد الله مسعود رضی الله عنه گفته است امام را باید که چهار چیز نرم گوید

اعوذ بالله و بسم الله و قرات تشهد و آمین و بروایتی ربنا لک الحمد مسئله بسم الله که بر سر سورتها میگویند
و مینویسند از سورتست یا فاصل کننده میان سورتین از اصحاب شافعی رحمة الله دو روایت است یک روایت
آنست که از سورة است و یک روایت آنست که فاصل کننده سورة است و بر قول علما ما رحمهم الله فاصل کننده
سورة است از سورة نیست دلیل بر آنکه سورة انا اعطینا را در همه مصحفها سه آیت مینویسند و بسم الله الرحمن الرحیم
باوی مینویسند پس اگر بسم الله از سورة بودی بایستی که چهار آیة نوشتندی و دیگر عبد الله عباس رضی الله
عنه از امیر المومنین عثمان بن عفان رضی الله عنه سوال کرد که یا امیر المومنین از چه معنی است که بر سر سورة برات
بسم الله ننوشتی گفت ای عم زاده رسول صلی الله علیه و سلم در آخر سورة یسئلونک عن الانفال آیتی مشتبه است
و بر من روشن نشد که اینجا فاصل کردنی است یا نی پس بسم الله ننوشتم که نباید که اینجا فاصل کردنی نباشد و من
فاصل کرده باشم چون جمع کننده قران بسم الله را فاصل کننده سورة فرموده است پس معلوم شد که فاصل کننده
سورة است نه از سورت اما اتفاق است که بسم الله از قران است قوله تعالی انه من سلیمان و انه بسم الله الرحمن
الرحیم آیة تمام است یا نی بر قول شافعی رحمة الله علیه آیة تمام است جنب و حائض و نفسا را نشاید خواندن و بر قول علما
ما رحمهم الله آیة تمام نیست تا از اینجا نخوانند که انه من سلیمان و انه بسم الله الرحمن الرحیم مسئله ابتدا قران خواندن را
نشاید یعنی جنب را نشاید که بنیت قرآن خواند اما ابتدا کارها را شاید خواندن چون نیت وی قرآن خواندن نبود
و ابتدای کارها را بسم الله باید گفت بنا بر حدیث رسول علیه الصلوة والسلام قال النبی علیه الصلوة والسلام کل
امر ذی بال لم یبدء بذکر الله فهو ابتر رسول علیه الصلوة والسلام فرموده است که هر کاری که با خطر بود که ابتدا وی
از ذکر نام وی نبود کار نبود آن کارها تمام بود مسئله در نماز بسم الله چه وقت گوید حسن زیاد از امام اعظم ابو حنیفه
رحمة الله علیه روایت میکند که در قیام اول گوید بسنده بود و ابو یوسف رحمة الله از امام اعظم رحمة الله علیه روایت میکند
که هر قیامی که نو شود باید که بگوید تا بیقین از عهده بیرون آید این رجا از محمد رحمة الله علیه روایت میکند که در میان
سورة و فاتحه هم باید که بگوید اما مشایخ رحمهم الله در وی فرقی گفته اند که اگر امام است و نماز بلند خواندنی است در همین
قیام اول گوید بسنده بود و اگر تنها گذار است یا نماز نرم خواندنی است باید که بهمه قولها عمل کند تا یابنده ثواب باشد و
اختیار شمس الائمة الحلوانی آنست که تنها گذار باید که با اول بگوید و میان سورة و فاتحه بگوید و بر سر هر قیامی
بگوید و این در نماز است اما در بیرون نماز عادت باید داشتن بسم الله الرحمن الرحیم بسیار باید گفتن که روایت میکنند
خواجه امام محمد طیار رحمة الله علیه که فردا قیامت امام و صد فنا اهل عرصات مستوجب عقوبت شده باشند و فرشتگان
عذاب ایشان را سوی دوزخ می برند پیران جوانان را گویند که شما پیش باشید که حال شما قوی تر بوده است و در عبادت
و جوانان پیران را گویند که شما پیش باشید که در دنیا شما مقتدیان ما بوده اید باز پیران زنان را گویند که شما پیش باشید

فریضه است اما عدد ذکر کرده است و چه قول علماء که فریضه میدارند آنست که قیام رکن است از نماز قرات
در وی فریضه است رکوع و سجود نیز رکنی اند از نماز گفتن تسبیحات نیز در ایشان فریضه بود که هم باید است
وهم بجز اما علماء رحمهم الله گفته اند که تا خواندن قراءة را در قیام بایست دانسته ایم قوله تعالی فاقرءوا
ما تیسر من القرآن اتفاق است که این امر در نماز است که بیرون نماز قرآن خواندن فریضه نیست آن نیز
بابه است لیکن تعین در نماز بامر رسول علیه الصلوة والسلام است چه دلیل کند که خواندن وی در هر رکنی فریضه
بود دلیل برانکه قیام رکنی است از نماز خواندن سبحانک اللهم وبحمدک در وی سنت است و قعده آخرین فریضه
قراءة تشهد خواندن در وی واجب است رکوع و سجود نیز رکنی است از نماز خواندن تسبیحات در وی سنت است
فریضه نی مسئله چون سر از رکوع برآرد سمع الله لمن حمده گوید و ربنا لک الحمد گوید یا نی نزدیک شافعی رحمة الله علیه
هر نماز گذارنده هردو باید که بگوید و حسن زیاد از امام اعظم ابو حنیفه رحمة الله علیه روایت میکند که تنها گذار هردو باید
که بگوید ابو یوسف از امام ابو حنیفه رحمة الله علیه روایت میکند که تنها گذار یکی گوینده بود مسئله چون
یکی گوید که امام گوید تا فاضلتر بود خواجه امام زاهد فخر رحمة الله علیه جامع صغیر و مبسوط را درس کرد روایت بیرون
آمد که ربنا لک الحمد گفتن فاضلتر بود و بر قول ابو یوسف و محمد رحمهم الله امام باید که هردو را بگوید و بر قول امام اعظم
ابو حنیفه رحمة الله علیه سمع الله لمن حمده گوید بسنده بود وجه قول ابو یوسف و محمد رحمهما الله آنست
که چون امام سمع الله لمن حمده گوید مقتدیان ربنا لک الحمد گویند اگر امام باز نگوید که ربنا لک الحمد پس وی
گوینده نا کننده شود و در تحت این وعید در آید قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا لم تقولون ما لا تفعلون و دیگر
انکه حال امام قوی تر از حال مقتدیان است دلیل برانکه نماز مقتدیان متعلق بنماز امام است و نماز امام متعلق بنماز کسی نی
پس حال امام قوی تر آمد از حال ایشان پس باید که ذکر وی بیشتر بود امام اعظم ابو حنیفه رحمة الله علیه گفته است که
چون امام سمع الله لمن حمده گوید مقتدیان ربنا لک الحمد گویند اگر امام باز گوید که ربنا لک الحمد پس گفتن امام بعد
از گفتن مقتدیان افتد پس در هر یک حال هم مقتدا بود و هم مقتدی روا نبود زیرا که موضع امامت نشود و رسول
علیه الصلوة والسلام دو حدیث فرموده است یکی در حق امور دنیا و یکی در حق امور احکام نماز و آنچه در حق دنیا
فرموده است اینست قال النبی علیه الصلوة والسلام لو ترک الناس و دعویهم لادعی الناس دماء قوم و اموالهم لکن البینة
علی المدعی و الیمین علی من انکر و قوله علیه الصلوة والسلام که البینة علی المدعی و الیمین علی من انکر این حدیث مشهور
است هر که منکر شود کافر شود و پیغامبر علیه السلام چنین فرموده است که هر بیماری که این حدیث را بر خواند
اگر در اجلش تعجیل بود ختم کاران بیمار مسلمان شود و اگر با جلش تاخیر بود خدای عز و جل وی را شفا دهد رسول
علیه السلام فرموده است که اگر این ادعیا نزد مانای به بگذرد عده بیمار گردند بجو نهار و بالهما البیان

پنهان دارند و پرستش کنند و این حکم از وقت داود پیغامبر علیه السلام بوده است و باقی است تا قیامت پس رسول علیه
الصلوة والسلام فرموده است که بر سر بالین هر بیماری که این حدیث بگویند خدای عز و جل آن بیمار را شفا دهد آنچه در
امور دنیا فرمود حکم آن تا قیامت باقی است و آنچه در حق نماز فرموده است حکم آن نیز باید که باقی بود که نماز طاعتی است
مشترک و متساوی میان امام و مقتدیان رسول علیه السلام خود قسمت کرده است میان امام و مقتدیان قال
النبی علیه الصلوة والسلام واذا قال الامام سمع الله لمن حمده فقولوا ربنا لک الحمد و از فقیه امت عبد الله مسعود رضی الله عنه
روایت آمده است که امام چهار چیز باید که نرم گوید اعوذ و بسم الله و آمین و قرات تشهد و بروایتی ربنا لک الحمد پس ضعیف اند
بروایتی فرموده است پس امام را نشاید که تکبیر گوید مگر در نماز آدینه که آنجا توقف بیشتر میشود تا بر قول امیر المومنین علی رضی الله عنه
عمل کرده شود و بدین روایت دلیل میکند که بر قول امیر المومنین علی رضی الله عنه امام باید که هر دو بگوید مسئله چون
بسجده رود آنچه بر زمین نهد دیگر است باید که نخست آنرا بر زمین نهد که نسبت همچنین است چنانکه زانو و دستها و بینی
و پیشانی ابن سیرین رحمة الله گفته است که نخست دستها نهد آنگاه زانو و بینی و پیشانی و این قول را مالک گرفته است
رحمة الله و حجت قول وی آنست که رسول علیه الصلوة والسلام همچنین بسجده رفته است اما علما ما رحمهم الله گفته اند که آن
در وقتی بوده است که رسول علیه الصلوة والسلام را ضعفی بوده است که خود را آسایش داده است یا خود از برای
بیان احکام کرده باشد تا اگر کسی را ضعفی بود همچنان بسجده رود نمازش روا بود اما اگر کسی را ضعفی نبود باید که آنچه بر زمین
نزدیکتر بود نخست آنرا بر زمین نهد مسئله در سجده دستها کجا نهد بروایت صلوة خواجه امام اجل شمس سرخسی رحمة الله
علیه برابر گوش نهد چنانکه در وقت تکبیر اول که اگر در گوش وی دری بود بر پشت دست وی افتد و بروایت صلوة
خواجه امام بکر خواهر زاده رحمة الله تعالی علیه دستها بیرون تر از گوش نهد تا زیر بازو کتف وی آزاد ماند تا فوت بر سر افتد
مسئله در سجده چشم باز باید داشتن که سنت است و فراز داشتن بدعت است و نظر بر نوک بینی باشد که بنده مومن بقیامت
سر از خاک تیره بر آرد نظرش بر نوک بینی بود و بیند که رویش از خاک تیره سفید انگیخته شده است یا سیاه بنده مومن چون این
سنت را اقامت کند خداوند عز و جل بقیامت وی را از خاک تیره سفید برانگیزاند و عبد الله مسعود رضی الله عنه
روایت میکند از رسول علیه الصلوة والسلام که رسول علیه الصلوة والسلام فرموده است که هر که در سجده چشم باز دارد
خداوند عز و جل چشم وی را از درد نگاهدارد روزی اعرابی بنزدیک عبد الله مسعود رضی الله عنه آمد و گفت که رسول
علیه الصلوة والسلام ما را فرموده است که هر که در سجده چشم باز دارد خداوند عز و جل وی را از درد چشم امان کرامت کند
عبد الله مسعود گفت بلی فرمان گفت من این سنت را اقامت کردم و هم درد چشم آمد عبد الله مسعود رضی الله عنه
[illegible] گفت [illegible] سجده [illegible]
[illegible]

مسئله در سجده پست نشاید خفتن چنانکه روباه خسپد که رسول علیه الصلوة والسلام نهی فرموده است
لان النبي نهى عن افتراش كافتراش الثعلب چنان باید که شکم از ران و ران از ساق و ساق از زمین آزاد بود که
روایت میکنند از ام المؤمنین عائشه صدیقه رضی الله عنها که رسول علیه الصلوة والسلام در سجده خود از زمین
چنان آزاد داشتی که اگر بره یا بزغاله از این طرف اندر آمدی راه یافتی که بطرف دیگر بیرون رفتی و در اذکار سجده شتاب
کاری نشاید کردن چنانکه مرغ دانه چیند که رسول علیه السلام از آن نهی کرده است نهی رسول صلی الله علیه وآله
وسلم عن نقر كنقر الديك قال عليه الصلوة والسلام العجلة من الشيطان والتأني من الرحمن رسول علیه السلام
فرموده است که شتابی کردن در کارها از کار دیو است و آهسته کاری در کارها از تاثیر رحمت پروردگار
است **مسئله** چون سر از سجده برآرد آنچه بقیام نزدیکتر است نخست آنرا باید که برآرد چنانکه پیشانی
و بینی و دستها و زانو و در میان دو سجده نشیند که هر دو پشت پای خود را بر هر دو کف پای نهد
که سنت این است و چون بقعده نشیند همچنان نشیند که سگ نشیند نهی رسول الله صلی الله علیه
وسلم عن اقعاء كاقعاء الكلب در قعده دستها را کجا نهد بعضی از مشایخ رحمهم الله گفته اند چنان باید کرد
سر انگشتانش با سر زانو برابر بود و بعضی گفته اند که از زانو لقدری دور نهد و دستها را بر روی ران نهند
باتفاق **مسئله** در قعده چشم در کنار خود داشتن سنت است چون سر از سجده دوم برآرد بقول
شافعی رحمة الله علیه اندک توقف کند آنگاه بقیام رود و بقول علما ما رحمهم الله هیچ توقف نکند زود بقیام رود وجه
قول شافعی رحمة الله علیه آنست که شما را اتفاق است با من که چون سر از سجده اول برآرد اندک توقف کند
و آنگاه سجده دوم رود اینجا نیز توقف باید کردن و آنگاه بقیام رفتن علما ما رحمهم الله گفته اند آنجا تاخیر
کردن از برای فصل کردن سجده از سجده است اما اینجا فصل کردن نیست زود باید که بقیام رود که روایت
میکنند ابوبکر صدیق و عمر خطاب رضی الله عنهما از رسول علیه الصلوة والسلام که رسول صلی الله
علیه وسلم فرموده است که چون سر از سجده دوم برآرد زود باید که بقیام برخیزد چنانکه کسی سنگ
تفشان برخیزد ولیس انهضي و نستقيم که تاخیر کردن روا نیست **مسئله** در قعده چگونه باید نشستن
بر قول مالک رحمة الله علیه هر دو پا را بیک رو کشد [illegible] بر زمین نشیند و بر قول علما ما رحمهم الله پای چپ را بگستراند
و بر وی نشیند و پای راست ایستاده کند و پنج [illegible] کند و سر انگشتان سوی قبله کند و بر قول شافعی رحمه الله
علیه قعده اول همچنین نشیند که علما ما رحمهم الله میگویند که اینجا به نشستن حاجت است قعده آخر را همچنان
نشیند که مالک میگوید که اینجا به نشستن حاجت است وجه قول ایشان آنست که روایت میکنند ابوحمید ساعدی و
عبدالله بن عمر رضی الله عنهم که رسول علیه السلام همچنان نشستی علما ما رحمهم الله گفته اند که رسول علیه الصلوة والسلام

معصوم بود از صغیره و کبیره که هرگز گناه نشده اما با وجود آن چندانی طاعت و عبادت زیادتی آورده بود
که اشتهای پای مبارکش ورم آورده بود نتوانست همچنین نشستن بضرورت همچنان نشسته اگر کسی را ضرورتی باشد
همچنان نشیند باکی نبود اما اگر کسی را ضعفی نبود نباید که همچنین نشیند که علما ما رحمهم الله گفته اند که روایت میکند ام
مومنان عائشه صدیقه رضی الله عنها که روزی رسول علیه الصلوة والسلام بحجره اندر آمد یکی از عیالان رسول
علیه الصلوة والسلام همچنین بقعده نشسته بود که پای چپ را گسترانیده بود و بروی نشسته و پای راست را
سیخ نهاده رسول علیه الصلوة والسلام وی را منع کرد که همچنین چرا نشستی که اینچنین قعده نشستن سنت
مردانست و سنت شما آنست که هر دو پا را بیک طرف بیرون فرستد و لیست بر زمین نشیند که بنا بر کار شما بر پوشیدگی
است و ما در باب اول گفته ایم که هرچه مردان را در نماز سنت است زنان را بدعت است و هرچه زنان را سنت است
مردان را بدعت است چون این را رسول علیه السلام سنت زنان فرموده مردان را بدعت بود [illegible] مسئله
قعده اخیره نشستن فریضه است قرات تشهد خواندن بقول علما ما رحمهم الله واجب است و بر قول شافعی رحمة الله
علیه فریضه است و در خواندن قرات تشهد مر صحابه را رضوان الله علیهم اجمعین اختلاف است و هیچ قول از اقاویل
ایشان ضایع نیست و هر قولی را عالمی اختیار کرده است قرات تشهد امیر المومنین عمر رضی الله عنه را مالک اختیار
کرده است و قرات تشهد عبد الله عباس رضی الله عنه را شافعی اختیار کرده است و قرات تشهد ابو موسی الاشعری
را رضی الله عنه اهل شام اختیار کرده است و قرات تشهد عبد الله مسعود رضی الله عنه را علما ما رحمهم الله اختیار کرده اند
و قراءة تشهد امیر المومنین عمر و عبد الله عباس رضی الله عنهما بی واو است و قرات تشهد ابو موسی الاشعری و عبد الله
مسعود رضی الله عنهما با واو خوانده و قرات تشهد امیر المومنین عمر رضی الله عنه را چنین خوانند که التحیات لله والصلوات
الطیبات النامیات المبارکات الزاکیات السلام علیک الی آخره و این قول را مالک گرفته است و قراءة تشهد عبد الله
عباس رضی الله عنه را همچنین خوانند که التحیات لله الصلوة الطیبات النامیات المبارکات اما لفظ زاکیات در وی مذکور
نبود و این قول را شافعی گرفته است رحمة الله علیه و قرات تشهد ابو موسی الاشعری رضی الله عنه چنین خوانند
که التحیات لله والصلوة والطیبات باقیها دیگر همچنین خوانند که ما میخوانیم و این قول را اهل شام گرفته است و قرات تشهد
عبد الله مسعود رضی الله عنه را همچنین خوانند که ما میخوانیم و این قول را علما ما گرفته اند رحمهم الله حنیفه رحمة الله علیه
گفته است که هیچ قرات تشهد معتبر از قرات تشهد عبد الله مسعود و ابو موسی الاشعری نیست و دلیل بر آنکه علی [illegible]
مر رسول علیه الصلوة والسلام را در خواب دید گفت یا رسول الله در خواندن قرات تشهد صحابه را اختلاف است
کدام قول گیریم رسول علیه الصلوة والسلام فرمود که قرات تشهد عبد الله مسعود را رضی الله عنه خوانید که [illegible] ابو حنیفه
رحمة الله علیه در مسجد نشسته بود سائلی اندر آمد و سوال کرد که بواو یا بی واو امام اعظم ابو حنیفه رحمة الله علیه فرمود که

بود این سائل گفت بارک الله فیک کما بارک فی الاولا چون این سائل بیرون رفت اصحاب ابوحنیفه که
حاضر بودند از امام اعظم ابوحنیفه رحمة الله علیه سوال کردند که ای امام مسلمانان ما را از سوال سائل عاجز
شدیم و از جواب شما امام اعظم ابوحنیفه رحمة الله علیه فرمود که وی سوال کرد که قرات تشهد با واو است یا بی واو
و او من جواب گفتم که با واو وی بر من دعا کرد گفت که خدا تعالی عز و جل بر شجر تو برکت کناد چنانکه بر درخت
زیتون برکت کرده است قوله تعالی من شجرة مبارکة زیتونة لا شرقیة ولا غربیة امام اعظم ابوحنیفه رحمة الله علیه
گفته است که مرا استاد من حماد قرات تشهد با واو تعلیم کرده است و حماد رحمة الله علیه گفت مرا استاد
من ابراهیم نخعی رحمة الله علیه قرات تشهد با واو تعلیم کرده است و ابراهیم نخعی گفت مرا استاد من علقمه
رحمة الله علیه گفت که مرا استاد من عبدالله مسعود قرات تشهد با واو تعلیم کرد و عبدالله مسعود رضی الله عنه
گفت که رسول علیه الصلوة والسلام دست مرا بگرفت و قرات تشهد با واو تعلیم کرد چنانکه کسی صورت
از قران در آموزد که الف و واو تقدیم و تاخیر نکرد آنگاه دست مرا گرفت و گفت چنانکه در قران کم و زیادت
نشاید کردن در قرات تشهد نیز کم و زیادت نشاید و رسول الله علیه الصلوة والسلام در حق عبدالله مسعود
رضی الله عنهما این تشریف فرموده است قوله علیه السلام رضیت لامتی بما رضی بها ابن ام عبد و چنین
باید که کسی قرات تشهد را کم و زیادت نکند و بعضی از مشایخ رحمهم الله گفته اند پیش از آنکه قرات تشهد آغاز
کند باید که این دعا بخواند بسم الله وبالله خیر الاسماء را اما ظاهر روایت آنست که ابتدا از التحیات کند که شب معراج رسول
علیه الصلوة والسلام ابتدا از التحیات کرد چون قرات تشهد را مقدار عبده و رسوله برساند انگشت برادر شهادت
یا نی خواجه امام زاهد فخر رحمة الله علیه حنیفه دین نگیرد روایت بیرون آمده بر اقوال امام اعظم ابوحنیفه و محمد رحمهم الله بنیاد
و دلیل میکنند که بر قول ابویوسف رحمة الله علیه بیاورد و ولی است چون بر آرد و چگونه بر آرد و فقیه ابوجعفر رحمة الله گفته است
که ابهام را با وسطی حلقه کند و سبابه را بر آرد و بعضی مشایخ گفته اند که عقد پنجاه و سه کند و اما این سنت علما متقدم است
متاخران با خبر نهی کرده اند و منسوخ شده بنابر آنکه این قول را رافضیان گفته اند چنانکه در ابتدا انگشتری بدست راست
راست داشتن سنت بود و رسول علیه الصلوة والسلام انگشتری در دست راست داشتی و صحابه رضوان الله علیهم
اجمعین در دست راست داشتندی چون رافضیان در آن غلو کردند سنیان در دست چپ کردند از برای نفی تهمت
ایشان را و دیگر آنکه شافعی مذهبیان عراق کوسه اسامی وار ساختندی چون رافضیان در آن غلو کردند ایشان
از آن ماندند همچنین طیلسان در مکه و شهرها طیلسان زدند و دیگر در ابتدای سفره داشتن سنت بود و رسول علیه الصلوة
والسلام سفره داشت ما شومی باحقیان علیهم اللعنة در میان آمد سفره داشتن بدنام شد سنیان بگر سنی
خو را ساختند از برای تهمت ایشان را این انگشت نیز بر آوردن در ابتدا بر او رافضی بود

اما چون یا انفشیان وران غلو کردند سفیان انهارا ماندند از برای نفی تهمت اینها نزاء و الله اعلم سنت علیهم
صلوة گفتن در نماز فریضه است یا سنت بقول شافعی رحمة الله علیه فریضه است و بر قول علما ما رحمهم الله سنت است
و حد قول شافعی آنست که بعد او بعد تشهد ثانی باید قوله تعالی ان الله و ملائکته یصلون علی النبی یا ایها
الذین آمنوا صلوا علیه و سلموا تسلیما قال النبی صلی الله علیه و سلم لا صلوة لمن لم یصل علی شافعی رحمة الله
علیه گفته است که آیة است و حدیث باید که فریضه بود و علما ما رحمة الله میگویند که صلوة گفتن باشد تا سنت است
ولیکن تعین در نماز با مر ثنا نیست علیه السلام آنچه رسول علیه الصلوة و السلام فرموده است از راه فضیلت و
کمال فرموده است دلیل بر آنکه فرموده است که نماز نیست همسایه مسجد را جز در مسجد قال النبی علیه الصلوة
و السلام لا صلوة لجار المسجد الا فی المسجد قال النبی علیه الصلوة و السلام لا صلوة فی الارض المغصوبة رسول
علیه السلام فرموده است که نماز نیست در زمین غصبی قال النبی علیه الصلوة و السلام لا صلوة للمرأة الناشزة
رسول علیه الصلوة و السلام فرموده است که نماز نیست مر زن خشم گرفته را و اگر ایشان نماز گذارند روا بود
این نیز همان حکم دارد تا اگر کسی نماز گذارد و صلوة نگوید نمازش روا بود اما آن فضیلت و کمال نبود که صلوة
نگوید و صلوة گفتن در مدت عمر یکبار فریضه است چنانکه کلمهٔ شهادت یکبار گفتن فریضه است بعد از آن سنت است
ولیکن باید که همیشه بگوید قال علیه السلام من صلی علی مرة لم یبق علیه من الذنوب ذرة رسول علیه الصلوة
و السلام فرموده که هر که یکبار بر من صلوة گوید باقی نماند بر وی از گناهان ذره ای مسئله جماعتی بیک جای
نام رسول صلی الله علیه و سلم میگویند یا می شنوند هر باری که میگویند یا شنوند صلوة بر رسول صلی الله علیه و سلم
گویند یا نی ابو الحسن کرخی رحمة الله علیه گفته است که سه بار گویند بعد از آن اگر نگویند بزه کار نشوند اما ظاهر روایة
آنست هر باری که گویند و یا شنوند باید که صلوة گویند زیرا که رسول علیه الصلوة و السلام چنین فرموده است قال علیه
الصلوة و السلام من سمع اسمی فلم یصل علی فقد جفانی رسول علیه السلام فرموده است که اگر نام من شنود و بر من
صلوة نگوید جفا کرده است بر من قال علیه الصلوة و السلام من شتمنی اورد و لم یصل علی فقد جفانی رسول
علیه السلام فرموده است که هر که او را وی گفت دشنام و بی سبب بر من صلوة نگوید پس بتحقیق جفا کرده است بر من خبر آمده است که
روزی رسول علیه الصلوة و السلام بر منبر بر آمد با صحابه باد خطبه کند چون قدم بر پایه اول نهاد گفت آمین و چون قدم
بر پایه دوم نهاد گفت آمین و چون قدم بر پایه سیوم نهاد گفت آمین و بنشست یکی از صحابه سوال کرد که یا رسول
الله صلی الله علیه آمین گفتن شما شنیدیم ولیکن دعا گوینده ندیدیم مهتر عالم علیه الصلوة و السلام فرمود که برادرم جبرئیل علیه السلام
حاضر آمده بود چون من قدم بر پایه اول نهادم گفت هر که دولت ماه رمضان دریابد و در روی چندان طاعت عبادت زیادتی
نیابد و گناه مزید شود خاکسار و نگونسار باد گفتم آمین چون قدم بر پایه دوم نهادم گفت هر که دولت حیات مادر و پدر را

دریابد و خدمت نکند ایشان را چندانکه ایشان از وی خشنود شوند خاکسار و نگونسار باد گفتیم آمین چون
قدم بر پایه سیوم نهادم گفت هر که نام تو بشنود و صلوة نگوید خاکسار و نگونسار باد گفتیم آمین **مسئله** در
هنگام نام رسول علیه الصلوة والسلام میگویند صلوة گفتن نشاید یا نی نرم شاید گفتن بلند نی از برای
آنکه ایشان را نیت عبادت نیست مراد ایشان گرمی هنگامه است چون تو نرم گوئی خداوند عز و جل ثواب عبادت
در دیوان تو ثبت گرداند **مسئله** حقیقت صلوة بر رسول علیه الصلوة والسلام گفتی و اولادش را نیز دعا
بگوئی چه در ملت ابراهیم خلیل الله علیه السلام بود و اولادش را دعا گوئی خداوند عز و جل را حمد و ثنا گوئی و آنگاه نخست خود را
دعا گوئی تا تو آمرزیده شوی و دعا تو حق بگران [illegible] آنگاه مادر و پدر را دعا گوئی و استادان را دعا گوئی
و بقیت مومنان و مومنات را و خسیت دنیا و خیر [illegible] بخواهی تا درجات عالیه یابی و از برگزیدگان حضرت ربانی گردی و هر که کمتر
ازین دعا گوید ثواب نمازش کمتر بود **قال** علیه الصلوة والسلام کل صلوة لم یدع فیها للمومنین والمومنات فهو خداج فهو خداج رسول
علیه السلام فرموده است که هر نمازی که در وی مومنین و مومنات را دعا نگوئی آن نماز ناتمام باشد آنگاه سلام دهی
یک روایت آنست که سلام دادن سنت است و یک روایت آنست که واجب است **مسئله** چون سلام دهد نیت کند
چه نیت کند محمد حسن رحمة الله علیه جامع الصغیر تصنیف کرد فصل [illegible] خاص فرشتگان بر خواص آدمیان عوام فرشتگان
بر عوام آدمیان یعنی سلام دهد بر فرشتگان و بر آدمیان چون کتاب صلوة التصنیف کرد فصل داد خواص آدمیان را بر خواص
فرشتگان چنانکه انبیا و عوام آدمیان را بر عوام فرشتگان چنانکه اولیا یعنی سلام دهد بر آدمیان و فرشتگان خواجه
امام اجل سرخسی رحمة الله علیه گفته است و اینها را بزبان گفتن حاجت نیست بدل نیت کند که سلام بر اهل اسلام بسنده
بود تا اگر بزبان گوید یاد آید که از نماز بر وی چیزی از فریضه باقی است نمازش تباه شود تواند که بر آن نماز بنا کند و
در آمدن بنماز که فریضه است چون بدل نیت کند روا می آید بیرون آمدن از نماز که فریضه نیست بدل نیت کند بسنده بود
چون سلام دهد ابتدا از راست کند **قال** النبی علیه الصلوة والسلام علیکم بالتیامن فان الله تعالی یحب التیامن فی
کل شیء حتی النعل والتمشط و بروایتی والترجل چون سلام دهد روی خویش بگرداندن نیز آمده است که سنت نیست که چون
رسول علیه السلام سوی راست سلام گفتی رخساره چپ مبارکش را دیدندی و چون سوی چپ سلام گفتی رخساره راست
مبارکش را دیدندی در هدایه شیخ الاسلام برهان الدین رحمة الله علیه آورده است بجانب روی که سلام دادی بجانب روی دیدند
طحاوی رحمة الله علیه گفته است که در وقت سلام گفتن چشم بر کتف داشتن سنت است اینست صفت نماز خاشعان
از امام اعظم ابوحنیفه رحمة الله علیه سوال کردند که صفت نماز خاشعان و تمامت خشوع در نماز چیست امام اعظم ابوحنیفه
رحمة الله فرمود که خاص میخواهید یا عام گفتند که یا امام المسلمین علم چیزی نیست که نگفتن تمام شود هر دو وجه را بگو
گفت عام آنست که چون بنده مومن نماز شروع کند بداند که پیش بسیار دید کیست و خاص آنست که چون نماز شروع کند دل وی

چنان مستغرق خدمت حضرت پروردگار شود که ویرا از هیچ چیزی دیگر خبر نبود و نماز بندگان چه در وی خاص الله و عام
اندر غیبت آیند و بهیبت بنشینند و باخلاص گذارند و بصدق بسپارند و بخوف باز گردند هیبت حضرت حق را تا خاشعان و
عام بعادت آیند و بغفلت نشینند و بکسل گذارند و بسهو بسپارند و با من باز گردند و وعده خاشعان اینست قال
الله تعالی قد افلح المومنون الذین هم فی صلاتهم خاشعون **مسئله** هر نمازی که با شرط وی سنت آورد چون از
زود برخاستن بگذاردن سنت است و دیگر مکان بدل کردن سنت است زیرا که پیغامبر علیه الصلوة والسلام
میفرماید **قال** النبی علیه الصلوة والسلام ایعجز احدکم اذا فرغ من الصلوة ان یتقدم او یتاخر رسول علیه السلام
فرموده است که چه عاجز آید یکی از شما که چون از نماز فارغ شود پیشتر رود یا پستر آید بنا بر آن اهل سنت که نو عهد
بودند و جمیع صحابه رضوان الله علیهم اجمعین و صحابه رضی الله عنهم چون فریضه گذاردندی بگذاردن سنت
برقرار استادندی از آن نو عهدان در آمدندی چنین دانستندی که ایشان فریضه میگذارند با ایشان اقتدا
کردندی چون ایشان را معلوم شدی که فریضه نمیگذارند سنت می گذارند خاطر ایشان مشوش شدی رسول
علیه السلام این حدیث فرمود که چون یکی از شما نماز تمام کند چرا عاجز آید که از نماز فارغ شود پیشتر رود یا پستر آید
و دیگر لطیفه آنست که دو مکان را گواه گردانیدن بود بر خود مر آوردن سجده مر پروردگار را جل جلاله و سنت است
که قوم پیشتر روند و امام پستر آید اما چون سنت برخاست باید که بر دست راست محراب استادن او تیز پیوند که امیر المومنین
علی و عبد الله مسعود رضی الله عنهما چنین گذاردندی و دو مکان گواه گردانیدندی بر خود با آوردن سجده مر پروردگار
را و هر نمازی که با شرط وی سنت نبود زود دست بدعا بردن و برخاستن سنت است که رسول علیه الصلوة والسلام
صادق القول از خلاف صادق است او علیه خبر میدهد قوله تعالی فاذا فرغت فانصب و الی ربک فارغب **قال**
بعد کل فریضه دعوة مستجابة رسول علیه السلام فرموده است که پس هر فریضه دعا مستجاب است **قال** علیه
الصلوة والسلام اذا فرغ العبد المومن من الصلوة یجب علیه ثلث الشکر علی التوفیق والعذر علی التقصیر والخوف عن
الرد رسول علیه السلام فرموده است چون بنده از نماز فارغ شود بر وی سه چیز واجب آید یکی شکر بر توفیق
دوم عذر بر تقصیر سوم خوف از رد الحمد لله علی التوفیق و استغفر الله علی التقصیر اعوذ بالله من الرد بعد از فریضه
این دعا خواندن واجب است **مسئله** دعا بر سه نوع است دعاء رغبت است و دعاء هیبت است و دعاء
خفیه است آنچه دعاء رغبت است باید که در وقت دعا کفهای دست گشاده دارد و برابر سینه دارد
و دستها از یکدیگر جدا دارد و ایمان خود را شفیع آرد و حاجت خواهد چشم را در آسمان ندارد که رسول
علیه السلام یکی را دید که بوقت دعا چشم بر آسمان میداشت وی را منع کرد که چنین مکن تا کسی در دل نه
پندارد که خدای عز و جل منزه از مکان و زمان و او را بمکان حاجت نیست تا خداوند عز و جل جای حاجت او

بزودی بدان که وآنچه دعا رغبت است کفهار دست بروی وارد و گوید اللهم انا نسالک الجنة وما فیها وآنچه دعای
خفیه است باید که پشت دستها را مشت کند و کفهای دست فرود روی وارد وانگشتان مسبحه را راست کند و در حاجت خود
بگوید نعوذ بک من النار وما فیها و این دعاها در صلوة خواجه امام منهاج است رحمة الله تعالی والله اعلم بالصواب **باب
ششم** در بیان نماز و چیزهای بازیافتی که در نماز بسیار بدیا بماند با وردن آن کراهیت است بنا بحدیث رسول علیه
الصلوة والسلام آورده در شرح طحاوی آورده که رسول علیه الصلوة والسلام یکی را دید که در نماز با موی روی خود بازی میکرد
رسول علیه السلام این حدیث فرمود که **قال** النبی صلی الله علیه وسلم لو خشع قلبه لخشعت جوارحه که اگر باطنش ترس کارستی ظاهرش
بقرارستی **طحاوی** رحمة الله علیه گفته است که چون تفحص کردند آنکس منافق بدید آمد پس نشاید مومنان را به نماز فعلی بجا آوردن
که مانند شود با فعال منافقان خواجه امام ابوالفخر رحمة الله علیه در کشف ورس کرده روایت بیرون آمد که یکی بریشه میسار
بازی میکرد در نماز رسول علیه السلام این حدیث فرمود که اگر باطنش ترس کارستی ظاهرش بقرارستی رسول علیه الصلوة بنوره
دانست که وی منافق است **مسئله** بباید دانست که انبیا علیهم السلام را چهار چیز نبود یکی احتلام دوم قهقه سیوم خامیازه
و این سه چیز از سبب خوردن است ایشان بسیار خوار نبوده اند که بسیار خوردن اسراف کردن است و اسراف کردن حرام است
چهارم جشناز زیرا که اینها هر یکی از فساد و جهالی نبود و انبیا علیهم السلام معصوم اند از گناه صغیره و کبیره **مسئله** اگر مسلمان را
در نماز خامیازه آید یعنی فازه آید باید که دهان استوار کند یعنی بعضی گفته اند که دست بر دهان نهند و بعضی گفته اند پشت دست
اما دست بر دهان نشاید نهادن زیرا که افعال اهل [illegible] است حسن زیاد از امام اعظم ابوحنیفه رحمة الله علیه روایت میکند که بدندان
زیر لب برا بگیرد و این دلیل است تا در نماز دست از موضع برداشته نشود و دست بر دهان نهادن سنت قولی است و در
پیش گرفتن سنت فعلی است و دهان استوار کند و فرو خورد تا آن مقدار که بتواند تا آن را گشاده ندارد که دیو در دهان وی
در رود اگر چه که وی در نماز بود هم شیطان دخل کند بنا بر حدیث رسول علیه السلام **قال** علیه السلام اذا تثاءب احدکم
فی الصلوة فلیکظم ما استطاع رسول علیه السلام فرموده است که چون فازه آید یکی از شما در نماز باید که فرو خورد تا بتواند
قال علیه الصلوة والسلام اذا تثاءب احدکم فی الصلوة فلیغط فاه فان الشیطان یدخل فی فمه رسول علیه السلام فرموده است
که چون یکی از شما را فازه آید در نماز باید که دهان را استوار کند تا دیو در نیاید که دیو دشمن فرزندان آدم است همچنان اندر آید که خون
اندر رگ وی رود **قال** علیه السلام ان الشیطان یجری فی عروق ابن آدم مجری الدم فضیقوا مجاریه بالجوع والعطش رسول
علیه الصلوة والسلام فرموده است که دیو دشمن فرزندان آدم همچنان در آید که خون در رگ تنگ پس تنگ کنید آن
راهها بر وی بگرسنگی و تشنگی یعنی روزه دارید خواجه ابوالقاسم حکیم رحمة الله علیه گفته است که شکم سیر میدان
دیو است و شکم تهی زندان دیو است تا مردی حلق زندگی وی است و آنچه گفته شعر وی [illegible] **مسئله** [illegible]
را در نماز آب بینی ظاهر شد گرفتن وی سنت است و بعضی گفته اند نگاه کردن هم سنت است ولیکن در سنت نماز

نگاه کردن هم سهو و جب است تا اگر حدث بود بنا بر نماز کرده و اگر نگاه نکرد و همچنان برگی گذارد و بعد از آن
معلوم شد که حدث بوده است نمازش تباه شود و نتواند که بر آن بنا کند و زمین مسجد را از آب دهان و بینی نگاه باید
داشتن تا بر زمین مسجد نچکد قوله علیه الصلوة والسلام ان المسجد لینزوی من النخامة کما تنزوی الجلد من النار رسول
علیه الصلوة والسلام فرموده است که زمین مسجد خود را از آب دهان و بینی چنان اندر کشد که چرم خام را بر آتش
اندازی منقبض چون و الشیخ نجم الدین عمر نسفی رحمة الله چنین میگوید که در بلغم بر آوردن تکلف با آستین گرفتن که بیرون آمد
فرمود که هر که بلغم بر آید در نماز وی از بهر حرمت مسجد را فرو خورد دلش منور شود و گناهانش آمرزیده گردد و حکایت
آمده است که چهل گام نزدیک مسجد آب دهان و بینی نینداختند از برای حرمت مسجد را از بزرگان الدین نقل کرده اند
که روزی شخصی از نزدیک مسجد میگذشت سگی را دید که بر دیوار مسجد بول کرد منع را در دل آمد که این سگ دیوار خانه
خدای را پلید کرده باشد تا این پلید بر بسته شود بیامد و دیوار مسجد را بستر شسته نقصان دیوار مسجد پدید آمد منع گفت
باشد تا این نقصان را برابر آب و خاک آورده گل کرد و نیکو کرد و در این بود که ناگاه کلاه منع از سر بیفتاد و جدا شد
و عجب در راست نگاه کرد هیچکس را ندید کلاه را دید که بر هوا میرفت منع را از آن حال عجب آمد تا هاتفی آواز داد که ای
بیچاره تو با این همه خود و بیچارگی پلیدی را بر دیوار خانه ما روا نداشتی با کبریای خود پلیدی و نجاست کفر را بر دل تو چگونه
روا داریم از خود بنده و یک مسلمانی آمده و سلام آورد بس کسی که در مسجد آید و خدای را عبادت کند و از قصد او نداند از
خواهد امید بود از کرم وی که گناهان وی بیامرزد و دیدار چون بیچگونه خود را روزی کند بنده فضیله مسئله
در نماز یمین و یسار خود نشاید نگاه کردن از برای آنکه هر بار که بنده نگاه کند دو باره نمازش بر باید قال علیه السلام
تلک خلسة یختلسها الشیطان من صلوة احدکم رسول علیه السلام فرموده است که هر باری نگاه کند دو باره از
نمازش بر باید اول بار بنده چون نگاه کند خطاب حضرت عزت در رسد که بنده من کرا می طلبی بار دوم چون نگاه کند
خطاب عزت در رسد که بنده من بهتر از من میطلبی و این تصور ندارد بار سیوم چون نگاه کند امر آید از پروردگار مر ملائکه را
که در پیچید این نماز را و بر روی وی باز زنید که از راه بی حرمت در خدمت ما آمده است و لی نمازی صفت
ما است این وعید در حق کسی بود که روی بر گرداند و نگاه کند اگر کسی پیش روی باید بنا به چشم نگاه باکی نبود اما
آداب نیز نبود که رسول علیه السلام چنین فرموده است قال علیه الصلوة والسلام ان الرحمة لواجهة العبد
ما دام فی الصلوة فاذا التفت اعرضت عنه رسول علیه السلام فرمود که اثر رحمت پروردگار روی بر روی بنده
است ما دام که در نماز بچیزی التفات نکند اما که همین که روی گرداند یا بچیزی التفات کند همچنان بود که روی از
اثر رحمت پروردگار گردانیده است قال علیه الصلوة والسلام لو علم المصلی من یناجی ما التفت رسول
علیه السلام فرموده است که اگر نماز گذارنده بدانستی که با که راز میگوید هیچ التفات نکنندی بعضی گفته اند

که مراد از آن التفات التفات دل است اما نابسر روایة آنست که مراد ازین التفات التفات چشم است از برای
آنکه هر کسی بما توی آن بود که چشم برود و دل را تواند بجای داشتن چون چشم بطرف برود دل نیز بر اثر وی برود
پس معلوم شد که مراد از آن التفات التفات چشم است خواجه ابو القاسم رحمة الله گفته است که دیده را
نگاهداری تا دل بجا ماندی و زبان را نگاهداری تا سر بجا ماندی و این سخن در صلوة خواجه امام حجاج علیه الرحمه
مذکور است **مسئله** پس قفا گره زدن کراهیت بود که خبر آمده است که حسن بن علی رضی الله عنهما نماز
میگذارد و گیسوان مبارک را در پشت مبارک گره زده بود و همچنان نماز شروع کرده بود و ابو هریرة رضی الله عنه بیامد
گیسوان وی را بگشاد حسین رضی الله عنه بدنباله چشم در روی بغضب نگاه کرد بعد از فراغ نماز ابو هریرة رضی الله عنه
گفت ای مهتر زاده در من بغضب نگاه مکن که من شنیده ام از جدش محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم که هر که
موی در پس قفا گره زند آن نشستگاه دیو شود و من روا نداشتم که چون تو مهتر زاده در نماز بوده بود در قفای تو
بود امیر المؤمنین حسین را خوش آمد و شادمان شد و ابو هریرة را دعای خیر کرد و این روایة در صلوة خواجه امام اجل
شمس سرخسی رحمة الله علیه است اما در صلوة خواجه امام بکر خواهرزاده رحمة الله علیه این روایة از رفیع بن رافع است
مسئله تارک سر ستردن و گرد برگرد موی ماندن و یا گرد برگرد سر ستردن تارک سر موی ماندن کراهت
است و دستار بر بعض سر بستن هم کراهیت بود و یعنی آورده اند که وقتی ابوبکر صدیق رضی الله عنه معاذ بن جبل را
نغدوی یعنی بسوی جنگ فرستاده بود گفت یا معاذ چون بفلان بار رسی با ایشان حرب کنی که ایشان رافضیان اند
معاذ جبل رضی الله عنه گفت یا امیر المؤمنین من ایشان را بچه شناسم گفت تارک سترده باشند و گرد برگرد موی مانده یا
گرد برگرد سترده باشند و تارک سر موی مانده یا دستار بر بعض سر بسته باشند و میانه سر را گشاده ماندن آن جمله نشانهای
رافضیان است پس نشاید مومنان را فعلی بجا آوردن که تشبه بود بافعال رافضیان و در حق دستار کراهیت جائی بود
که کل دستار را بر بعض سر در بندد و تمام تارک سر را گشاده دارد اما اگر اندک گشاده مانده شود یا فرجه مانده باک نبود که دستار
بندان را از آن فرجه اندک گشاده ماندن چاره نبود و سنیان سمرقند زورقی از برای آن ساخته اند تا آن کراهیت نخیزد
نه از برای صرفه دستار را **مسئله** دستار سپید باید بستن و دراز تر برای اقامت سنت را نه از برای تکبر و خواجگی و اگر چندانکه
دستار درازتر بود ثواب نماز بیشتر بود **قال** علیه الصلوة والسلام رکعتان بعمامة خیر من سبعین رکعة بغیر عمامة رسول علیه
السلام فرموده است دو رکعة نماز که با عمامه گذارد بهتر از آنست که هفتاد رکعت نماز بی عمامه گذارد و در **مناقب العلوم**
آورده است که دستار رسول علیه الصلوة والسلام که همیشه می بست دو نیم گز بود و دستار که روز عید می بست از ده
گز بود و مستحب است که دنباله دستار فرو گذاشتن میان دو شانه مقدار یک بلشت و بعضی گفته اند مقداری
که بنشینند دنباله دستار بر زمین رسد و بعضی گفته اند که مقدار یک مشت و فش دستار کوته باید

در میان و کتف **مسئله** چون دستار ویران شود بی ادب وار بر زمین نشاید زدن **قال** علیه الصلوة والسلام العمایم
تیجان العرب رسول علیه السلام فرموده است که عمامها تاجهای عرب است پس تاج برای حرمت وار بر زمین نشاید
زدن چنانکه ویران شده باشد باید که بنهد و ته از ته باز کند و نیکو در بندد و محمد حسین در کتاب سیر کبیر در باب العمایم آورده
است که دستار نشسته نشاید بستن که رسول علیه السلام فرموده است **قال** علیه الصلوة والسلام ان موجبا
الفقر تکویر العمامة جالسا رسول علیه السلام فرموده است هر که دستار نشسته در بندد واجب گرداننده باشد مر خود
درویشی را و همچنان که دستار نشسته نشاید بستن ازار پای نیز نشاید استاده پوشیدن که رسول علیه الصلوة والسلام
چنین فرموده است علیه الصلوة والسلام من تسرول قائما او تعمم قاعدا عاقبه الله تعالی ببلاء لا دواء له رسول علیه
السلام فرموده هر که ازار پای استاده پوشد و دستار نشسته بندد خداوند عز و جل عاقبت او را ببلا مبتلا گرداند که
که آن بیمار را هیچ دوا نباشد **روایت** میکنند که روزی امیر المومنین علی رضی الله عنه بغایت اندیشه مند گشت
با خود تامل کرد که این اندیشه من از چه سبب است چون من ازار پای استاده پوشیده ام و دستار را نشسته بسته ام پس
معلوم شد که نشاید **مسئله** دستار طیلسان کردن کراهیت بود محمد حسن رحمة الله علیه گفته است که رسول علیه السلام
والصلوة دستار طیلسان نکرده است و صحابه رضوان الله علیهم اجمعین دستار را طیلسان نکرده اند که عرب دان و معنی
طیلسان کردن آن بود که دستار را زیر گلو اندر آرد و بر روی دیگر باز آورد ای دستار بر سر بندد و پیچ دستار را زیر گلوی نهد
و از جانب دیگر می آرند آن در معنی معجر شود و رسول علیه السلام از آن نهی فرموده است **قال** النبی علیه الصلوة والسلام
نهی عن الاعتجار و رسول علیه السلام فرموده است که بدترین و شوم ترین مردان آنست که خود را بر زنان مانند کند چنانکه جامه
ابریشمی دارد یا پیراهن پیش جیب دارد یا ازار فراخ پایچه دارد رسول علیه السلام فرموده است که خداوند عز و جل بکلام
بی زبان بر پنج فرقه لعنت کرده است یکی بر مردی که خود را بزنان مانند کند و دیگر بر زنی که خود را با مردان مانند کند
و دیگر بر کسی که وعده خلاف کند و دیگر بر کسی که نابینا را سیم کند و ضرر رساند و دیگر بر کسی که زن نخواهد و کنیزک نخرد و مرد قدرت بود
و لیکن مرادش آن بود که فرزند تولد نشود و در **مسئله** با یکی جامه نماز روا بود یا نی اگر جامه بود که ستر عورت حاصل نیاید
روا نبود و اگر جامه بود که ستر عورت حاصل بیاید روا بود کراهیت بود یا نی **آورده** اند که ثوبان رضی الله عنه از رسول
علیه الصلوة والسلام سوال کرد که یا رسول الله با یکی جامه نماز روا بود یا نی رسول علیه السلام فرمود یعنی یا ثوبان که باید از شما دو جامه
ابجد احدکم ثوبین و از عبد الله عمر رضی الله عنهما سوال کردند که با یکی جامه نماز روا باشد یا نه عبد الله عمر رضی الله عنه فرمود
که شما با یکی جامه نماز بروید یا نه گفتند بلی گفتند پس قدر نماز باید که بیشتر از قدر بازار بود آنچه رسول علیه السلام فرموده
در حق درویشان صحابه فرمود و آنچه عبد الله عمر رضی الله عنه فرمود در حق توانگران صحابه فرمود اما در **صلوة** خواجه امام
[illegible] امام اعظم ابو حنیفه رحمة الله علیه روایت است که با یافت دو جامه بغیر ضرورت با یکی جامه نماز کند در آن علامت جفا

و با و جامه نماز گذاردن از نوع جفا است و با سر جامه نماز گذاردن از اخلاق کرامت محمد حسن رحمة الله علیه در کتاب
سند کبیر آورده است که هر که یا یافت دو جامه بضرورت با یکی جامه نماز گذارد و بعد التفتیش ساقط شود یعنی یا شیخ و
گواهی می در شرع نشنوند **مسئله** اگر شخصی جامه بر کتف نهد و نماز گذارد و یا دست در آستین نکند نماز میگذارد یا
قبا و میان بسته نماز میگذارد کراهیت بود یا نی در تجرید محمد حسن رحمة الله علیه آورده است که کراهیت بود و این اختیار
خواجه امام زاهد فخر است رحمة الله علیه اما اختیار شیخ الاسلام برهان الدین آن است که کراهیت نبود که ما بسیار بزرگان را
دیده ام که همچنین کرده اند کراهیت نگوییم اما گوییم که دستها در آستین کردن اولیتر بود آورده اند که قاضی امام صدر الدین
بخارایی در شهر سمرقند آمد به مسجد آدینه صار در آمد و یکی را که جامه بر کتف نهاده بود و نماز میگذارد گفت ای شیخ این
نوع مکن که کراهیت بود آن شیخ نماز تمام کرد گفت از کجا میگویی که کراهیت بود گفت من در نسخه دیده ام که این
نوع کراهیت بوده است اما بر من پوشیده شده است آن شیخ نزدیک امیر رفت و این حکایت کرد جمع امیر سوال کرد
که از کجا میگویی که تو مردی مناظری و این مسئله بفقه تعلق دارد گفت من در نسخه دیده ام اما بر من پوشیده شده است
ائمه سمرقند جمع آمدند در کوی جولاهگان به در سرای خواجه امام ابو الخطاب در کتاب خانه خواجه امام علی در تجرید
محمد حسن رحمة الله علیه در اوایل باب کراهیت آورده است که دست اندر آوردن اولیتر بود و این اختیار شیخ
الاسلام برهان الدین است رحمة الله اما خواجه امام ابو الفضل کرمانی رحمة الله علیه در تجرید خود آورده است که باید که
دست در آستین در آرد و میان کشاده نماز گذارد که جهودان جامه بر کتف نهاده نماز گذارند و ترسایان دست
اندر ساق ندی و میان را بر بندند پس سنیان را باید که دست در آستین در آرند و میان کشاده دارند تا هر دو گروه را
خلاف کرده باشند و اگر میان بسته نماز گذارد فضیلت حاصل آید چون به رکوع و سجود رود از اندام او ظهوری و اشتهار
حاصل شود پس باید که میان را کشاده دارد تا فضیلت حاصل آید **مسئله** در نماز چشم در سجده بازداشتن علامت
مومنانست و چشم فراز داشتن علامت جهودانست اگر کسی گوید که من چشم فراز میدارم حضور دل می یابم شیخ الاسلام
برهان الدین رحمة الله گفته است که آن چشم بسته حضور دل نیست غرور دل است از برای آنکه ترک سنت و با وجود آن باید
کسی را حضور دل کجا حاصل شود چنین **آورده اند** که مهتر عالم صلی الله علیه و سلم از غزوی بازگشته بود وقت نماز آمد
مهتر عالم علیه الصلوة و السلام این حدیث فرمود **قال** النبی صلی الله علیه و سلم رجعنا من الجهاد الاصغر الی الجهاد الاکبر یعنی
بازگشتیم از حرب خورد بسوی حرب بزرگ ترا با دشمن ظاهر حرب خورد تر فرموده و با دشمن باطن حرب بزرگ فرموده پس اول این حدیث
آن است که چون چشم باز دارد چشم به دو و دل نیز را اثر دوی برود جهد کند و چشم و دل را انجا باز آرد تا ثواب مجاهدان یابد و اگر چشم
فراز دارد ثواب مجاهدان نیابد **مسئله** در نماز دهان بسته داشتن کراهیت بود که آن علامت مجوس است علیهم اللعنة
چون ایشان با آتش که در آیند دهان بر بندند تا دم دهان ایشان با آتش نرسد پس نشاید مومنان را فعل مجوس آوردن که

که نسبه شود بافعال مجوس **مسئله** حاقن را در نماز آمدن کراهیت بود **قال النبی** صلی الله علیه
وسلم لا صلوة للحاقن رسول علیه السلام فرمود که نماز نیست مر حاقن را یعنی حاقن آن باشد که بول را بزور
نگاهدارد و اما اگر مسلمانی در میان نماز حاقن شده باشد باید که بدل بنید بشید که اعوذ بالله من الشیطان الرجیم
آن بلا دفع شود بزرگان تجربه کرده اند و همچنان یافته اند اما شیخ الاسلام برهان الدین رحمة الله گفته است که
نماز را بر اندازد و برود و استبرا دارد و باز طهارت سازد و نماز از سر گیرد تا بحضور دل نماز گذارد که وی در
فراغت جامی بود و دلش در نماز فاضلتر از آن بود که وی در نماز بود و دلش بفراغت جامی و حد حاقن الست
در نماز که پای بپای کرده و در سجود حق بجد که در نماز پای بپای کردن کراهیت بود **آورده اند** که نوح پیغامبر
صلوات الله علی نبینا و علیه ابلیس علیه اللعنة را دید گفت ای ملعون تو بچه کار ملعون شدی گفت بسه کار شدم یکی آنکه
در سجده چشم فراز داشتم دوم چون بقیام رفتمی قدمها بجای سجده نهادمی و سیوم در قیام پا بپا نهادمی
بلشم می این سه کار بود که بسه خصلت ملعون شدم تکبر و بخل و حسد تکبر آن بود که انا خیر منه در خود دیدم و از
حسد آن بود که خواست آدم شود می و از بخل آن بود که با او در این سجده بخیلی کردم یا ملعون شدم و دائم
و ان علیک لعنتی الی یوم الدین بر پیشانی من می نهادند **حکایت** خواجه محمد منکدر از جمله صحابه کرام بود پسری داشت
بسر چه نماز میگذارد و همه در نماز میگریست چون فرزند بسیار شد بپرسیدش ای پدر سوال کردند که در وقت نماز گذاردن
چندین چرا میگریستی پدر گفت ای پسر آنکه روزی بصحرا رفته بودم که با کرم خدا زجر البقره گندم کشت یکی خوشه
گندم یافتم بر گرفتم و در یکی کشت زار انداختم من نمیدانم که آن حق مستحق سید یافتی یا دیگری گفت هوشتا
زاری بود در میان آن دو کشت زار یکی خوشه گندم یافتم برگرفتم و در یک کشت زار انداختم من نمیدانم که حق مستحق سید
یافتی من یاری ضامن آن خوشه گندم شدم از آن میگریم و می ترسم که اگر فردا قیامت مرا از آن سوال آید چه جواب
دهم آنگاه پدر پسر کلانتر را سوال کرد که تو چرا میگریستی گفت من وقتی بکوچه زراعت بیرون رفته بودم در آن گلها شکفته
بود و بوی گل بمشام من رسید مرا خوش آمد استاده ساعتی از آن بوی گل بهره گرفتم از آن هم میترسم فردا قیامت امنا
و صدقنا مرا سوال آید که از ملک مردمان دیگران چرا بهره گرفتی من چه جواب گویم بعد از آن پسر خرد ترا سوال کرد که تو چرا
میگریستی گفت مدت عشرتی در نماز بیکقدم مقدار رکنی تاخیر کردم از آن میترسم که فردا قیامت اگر آن یکپای من سوال
کنند که برمن مقدار رکنی چرا تاخیر کردی من چه جواب گویم **مسئله** در نماز تشایه است و دهان زدن [illegible] آن گناه
[illegible] بزرگان است **آورده اند** که ابلیس علیه اللعنه چون از حضرت رانده شده است در میان دو ابرو [illegible] شده گر
تشایه [illegible] بجا آوردن که تشبیه شود بافعال معصیت بزرگان **مسئله** اگر مسلمان نماز میگذارد و در
[illegible] تسبیح میگوید و بانگشت حساب میدارد کراهیت بود بنابر قول امام اعظم رحمة الله علیه

کراهیت بود و بر قول ابو یوسف و امام محمد رحمهما الله کراهیت نبود وجه قول امام اعظم رحمة الله علیه آنست که رسول
علیه الصلوة والسلام یکی را دید که نماز میگذارد و سورتها را بانگشت حساب میکند فرمود تذنب ولا تحصی
وتحصی یعنی گناه میکنی و شمار نمیکنی و تسبیح میگوئی شمار میکنی اما وجه قول امام ابو یوسف و امام محمد رحمهما الله آنست
که رسول علیه السلام فرموده است اعدونها بالانامل فانهن مسئولات مستنطقات یوم القیامة رسول علیه الصلوة
والسلام فرمود که شمار کنید بانگشتان بهشتی که آن شمار بانگشتان نگاه میدهد شمار را و روز قیامت از سوالی کرده
شد یا بعضی گفته اند که همچنانست بر جای نهاده انگشت را استوار میدارد و می فشارد هم منصوص بجا حاصل آید
و هم کراهیت نخیزد و بعضی گفته اند که اگر برای آن حساب میکند تا زیاده خوانده نشود کراهیت بود اما اگر از
برای آن حساب میدارد تا کم خوانده نشود کراهیت نبود **مسئله** چون سنگریزه در جای سجده پاک کردن
کراهیت بود یا نی آورده اند که ابوذر رضی الله عنه بسجده رفت و جای سجده را پاک کرده در آن مبالغت
نمود رسول علیه الصلوة والسلام دید فرمود یا اباذر مرة او ذر یعنی یکبار پاک کن یا همچنان بگذار معاذ ابن جبل
از فاطمه رضی الله عنها روایت میکند که رسول علیه السلام فرمود که ماندن آن یکبار نزدیک من فاضلتر از
آنکه کسی اشتر سرخ موی بخرد و در راه رضای خدای عزوجل صدقه کند چنین آورده اند که روزی صدیق
رضی الله عنه با رسول علیه الصلوة والسلام بمسجد در آمدند تا نماز گذارند باران آمده بود و در ره گل و باران
باریده بود و پیش محراب تر و تری شده صدیق گفت یا رسول الله دستوری باشد تا تر و تری را پاک کنیم رسول
علیه السلام فرمود بگذار یا صدیق تا در میان آب و گل سجده آریم هر سه روز کار خود را پس معلوم شد که پاک نکردن
اولیتر بود **مسئله** چون سر از سجده بر آرد پیشانی را پاک کردن کراهیت بود یا نی از محمد رحمه الله علیه سوال
کردند گفت باکی نیست اما وی نیز گفت که مرا معلوم نیست که ماندن را گفت یا پاک کردن را از ابو یوسف رحمه الله علیه
سوال کردند گفت اگر سجده اول است فایده نیست و اگر سجده آخر است باکی نیست خواجه امام اجل شمس الائمه سرخسی رحمه الله
علیه گفته است که اگر چیزیست که دل را مشوش میدارد باید که پاک کند و تا بحضور دل نماز گذارد و دلیل برانکه رسول
علیه السلام در نماز خوی از جبین مبارک پاک کردند و جامه بر خود راست کردند و نعلین از قدم بیرون آوردند
و عبد الله عباس رضی الله عنه را از دست چپ بدست راست آورد اما اگر چیزی نیست که دل را مشوش
نمیدارد پاک نشاید کردن بحکم حدیث رسول علیه السلام قال علیه السلام اربع من الجفاء ان یبول قائما
و یمسح جبهته ولا یجیب المؤذن و ان یصلی فی الصحراء لیس بین یدیه سترة و ان یمسح جبهته قبل ان یفرغ من الصلوة
رسول علیه السلام فرمود که چهار چیز از جمله جفاست ایستاده بول کردن و بانگ نماز شنودن و جواب نا گفتن و در صحرا نماز گذاردن
بی ستره و پیشانی پاک کردن پیش از فارغ شدن از نماز **مسئله** اگر مصلی در نماز گریه کند [illegible]

شل کیک و پیش و مانند اینها چه کند محمد رحمة الله علیه گفته است که بکشد و ابو یوسف رحمة الله علیه گفته است که بمال
و شیخ الاسلام برهان الدین رحمة الله علیه گفته است که از سی تا چهل برساند امام اعظم ابو حنیفه رحمة الله علیه گفته است
در هر رکعتی که باشد تا خیر کند تا چندانی که بسجده رود و چون بسجده رود زیر خاک نهان کند زیرا که عبد الله مسعود
رضی الله عنه همچنین کردی و آیة این برخواندی قوله تعالی الم نجعل الارض کفاتا احیاء و امواتا مسئله نشاید
که کنده را بآتش اندازد که رسول علیه السلام نهی کرده است قال علیه السلام لا یعذب بالنار احدکم الا ربها
رسول علیه السلام فرموده است که عذاب نکند یکی از شما هیچ چیز را بآتش مگر خداوند عز و جل مسئله هر ذکری که
بر رکنی معین است آن ذکر باید که در میان رکن تمام کرده شود چنانکه قرائت را در قیام تمام کند و الف الله اکبر را از قیام
آغاز کند و حرف با و را اکبر را در رکوع تمام کند و سین سمع الله لمن حمده را از رکوع آغاز کند دال و ما بقی را در قومه تمام کند
و همچنانکه ربنا لک الحمد در قومه تمام کند و الف الله اکبر را از قومه آغاز کند و حرف با و را را در سجده تمام کند و الف
الله اکبر را از سجده آغاز کند و حروف با و را را در قعده تمام کند و قرائت تشهد را در قعده تمام کند و هر که پیش ازین
کند و یا کم ازین کند وی تعدی و ظلم کرده باشد و صفت ظلم استعمال کردن چیزی بود بغیر محل مسئله اگر مسلمانی
خرقه می افکند و بروی سجده می آرد کراهیت بود یا نی اگر خاک سوزان است یا ریگ سوزان است یا سنگ تفسان است
و یا خسک و خار است یا از برای صیانت داشتن دستار می افکند کراهیت نبود از برای آنکه امام اعظم ابو حنیفه رحمة الله
علیه همچنین کرده است اما اگر از برای تکبر و خواجگی میکند کراهیت بود مسئله مسلمانی بقعده می نشیند و کفهای پای
برهنه پیدا شاید که دست پیش کند و کفهای پای را بپوشد یا نی بعضی از مشایخ رحمهما الله گفته اند که باید که دست
پیش کند و کفهای پای بپوشد که بی ادبی کند کفهای پای برهنه در روی مومنان داشتن اما بعضی از مشایخ رحمهم الله
گفته اند که اگر در صف آخر است باک نبود گشاده ماندن و اگر در صف اول است یا در میانه است باید که دست را
پیش برد و کفهای خود را بپوشد که در قفای پای وی مردمان دیگر باشند بی ادبی بود و پای را گشاده ماندن اما شیخ
الاسلام برهان الدین رحمه الله گفته است که دست را در قعده و دستها بر زانو نهادن سنت است و دیده را در عقب پای
چشم در کناره داشتن سنت است باید که با هر [illegible] سنت عمل کند تا پاک شده باشد و یابنده ثواب شود در خبر است
که هر روزی که نود و [illegible] آید از پروردگار مر پنج فرشته را تا بپنج مکان ندا کنند یکی بر بام خانه کعبه گوید ای کسانیکه روی
از فریضهای خداوند عز و جل گردانیده اید روی از رحمت پروردگار گردانیده آید یکی بر بام روضه رسول علیه الصلوة و السلام
گوید ای کسانیکه روی از سنتهای رسول علیه السلام گردانیده آید روی از شفاعت وی گردانیده آید یکی بر بام مسجد
اقصی ندا کند گوید ای کسانی که [illegible] از شما هر است یکی فریضه و تطوع شما در محل قبول نیست و یکی
[illegible] ای کسانی [illegible] و لیکن نمی توانند و آن وقت می توانستند [illegible] ای کسانی

و خواجه ابو القاسم حکیم رحمة الله علیه گفته است باید که ادب نگاه دارد تا ابلیس قصد سنت وی نکند و سنت نگاه دارد
تا ابلیس قصد واجب وی نکند و واجب نگاه دارد تا ابلیس قصد فریضه وی نکند و فریضه نگاه دارد تا ابلیس قصد ایمان
وی نکند عبد الله مبارک مروزی رحمة الله علیه گفته است که اگر من بشنوم که بنده است که جمله کتب ما در سینه محفوظ دارد
مرا در دل هیچ غیرت نیاید اما اگر بشنوم که بشناسم و نشانهای بنده ایست که آداب و احکام نماز و احکام مسلمانی نگاه دارد
جهد میکنم و بروم و خدمت وی را دریابم خواجه ابو القاسم حکیم رحمة الله علیه گفته است که بهترین نامه من شنوانندت و ادب
نگاه دار تا از در نرانندت قال علیه الصلوة والسلام ادبنی ربی فاحسن تادیبی یعنی پیغامبر فرموده ادب آموخت مرا
پروردگار من پس نیکو آموخت ادب مرا و در امثال آمده است که حسن الادب یستر قبح النسب قال علیه الصلوة
والسلام اکرموا اولادکم و احسنوا ادابهم مسئله در نماز ادب و سنت نگاه باید داشتن که مهتر عالم علیه السلام
در وصایا امیر المومنین علی رضی الله عنه فرموده است یا علی ان اسرق الناس سرقة من یسرق من صلوته فقال
علی رضی الله عنه کیف ذلک یا رسول الله فقال علیه السلام الذی لا یتم رکوعه و سجوده فهو سارق صلوته محروق عند الله
و نیز رسول علیه الصلوة والسلام فرموده یا علی بدترین دزدان آن بود که از نماز خود دزدد گفت یا رسول الله که بود
که از نماز خود دزدد گفت که هر که نماز گذارد و رکوع و سجود تمام بجا نیارد وی دزد نماز بود که بر کند از دین خود بهره از حق
تعالی و دزدان دیگر از چیزی فانی می دزدند و وی چیزی باقی می دزدد و دزدان دیگر بر دنیا منیر نهند و وی بر دین
منیر نهد و دزدان دیگر ضرر با مردمان میرسانند و وی بخود میرساند و دزدان دیگر خزینه بندگان میشکنند و وی خزینه
رحمان میشکند و دزدان دیگر را خوف قطع بود و وی را قطیعت از رحمت بود لاجرم بدترین دزدان بحضرت پروردگار وی
است چون بنده نماز گذارد باید که نیکو گذارد و هم در خلا و هم در ملا که اگر در ملا نیکو گذارد و در خلا نیکو نگذارد وی مرائی
بود و مهتر عالم صلی الله علیه وسلم در وصایا امیر المومنین علی رضی الله عنه فرموده است قال النبی علیه السلام یا علی
للمرائی ثلث علامات یتم رکوعه و سجوده مع الناس و یقصر اذا صلی وحده و ینشط اذا مدح علیه و یذکر الله تعالی فی
الملاء و ینسیه فی الخلاء رسول علیه السلام فرموده است یا علی مرائی را سه علامات است چون با مردم جمع بود رکوع و سجود تمام
آرد و چون تنها گذارد چنان گذارد که مرغ دانه چیند و چون با مردم جمع بود و اگر باشد در کار نماز ثبات کند تا مردم بروی
ثنا گویند و چون تنها ماند فراموش کند اینست صفت مرائی و مرائی را هیچ جزا و ثواب نیست مسئله چون
بنده نماز گذارد باید که نیکو بگذارد و تمام ارکان را بجا آرد که خداوند عز و جل نماز را بلفظ جمع کیل یاد کرده و رسول علیه
الصلوة والسلام نیز نماز را بلفظ جمع کیل یاد کرده قال علیه الصلوة والسلام الصلوة مکیال من وفی وفی له و من طفف
طفف له و قد علمتم ما قال الله تعالی فی محکم تنزیله قوله تعالی ویل للمطففین الذین اذا اکتالوا علی الناس یستو
فون و اذا کالوهم او وزنوهم یخسرون رسول علیه السلام فرموده است که نماز همچون پیمانه است هر که راست بپاید

ثواب راست و راستی بماند تن بد شد و هر که کم بماید ثواب کم بماند تن بد شد درستی و راستی که معلوم شده است که
خداوند عز و جل در حق کم بمانندگان بد قرآن مجید وعید فرموده است قوله تعالی ویل للمطففین الذین الایة
و این ویل وادی است از وادیهای دوزخ که هر روزی جمله درکات دوزخ بحضرت خداوند عز و جل از بیت وی
بنالند و فقیه ابو اللیث رحمة الله علیه در تنبیه الغافلین چنین آورده است که بنده مومن چون نماز گذارد و نیکو
آن نماز با بشارت بود و نورانی و فرشتگان آن نماز را با آسمان می برند و نماز بر نماز گذارنده دعا نیکو میگوید
حفظک الله کما حفظتنی خداوند عز و جل ترا نگاه دارد چنانکه مرا نگاه داشتی و اگر نماز نیکو نمیگذارد آن نماز از ظلمت
بود و فرشتگان را کراهیت آید آن نماز را بر آسمان بردن نتوانند و آن نماز بر نماز گذارنده دعا بد گوید که ضیعک الله
کما ضیعتنی خداوند عز و جل ترا ضایع کند چنانکه مرا ضایع کردی و نشاید نماز را ضایع کردن و پس شهوت
رفتن که خداوند عز و جل در حق ضایع کنندگان نماز و روندگان پس شهوت وعید فرموده است قوله تعالی
فخلف من بعدهم خلف اضاعوا الصلوة و اتبعوا الشهوات فسوف یلقون غیا الا من تاب و امن و عمل صالحا چون
توبه کنند و عمل آرد صالح امید بود که خداوند عز و جل وی را نجات دهد قال علیه الصلوة والسلام من اقل ماله و
کثر عیاله و حسن صلوته و لم یغتب المسلمین فهو معی فی الجنة کهاتین و اشار الی السبابة والوسطی رسول علیه السلام
فرموده هر کرا مال اندک بود و عیال او بسیار بود و نماز نیکو گذارد و زبان خود از لغو و غیبت نگاه دارد پس آن مرد
با من در بهشت بود همچون این دو انگشت چسپیده یعنی سبابه و وسطی و این بشارت است بقرب و درجه و
زیادتی منزلت و یافتن مراد و گشادن ابواب سعادت زهی بنده سعادت که این اعمال صالح را بجا آرد تا
از این درجها محروم نشود و بالله العون والعصمة والتوفیق

باب در بیان طهارت

اعلم اسعدک الله فی الدارین که طهارت فریضه است بآیة و اخبار و اجماع امت و طهارت بر پنج نوع است دو نوع از کفر و بدعت است
الحمد لله رب العالمین که سه نوع است و وسطی و صغری و کبری بزرگ بود و آن توبه کردن است از معاصی و این کار شایسته
و امری بزرگ است مر بنده را از برای آنکه در هر دمی توبه کردن از معاصی فریضه است قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا توبوا
الی الله توبة نصوحا قال النبی علیه الصلوة والسلام التائب من الذنب کمن لا ذنب له و وسطی میانه بود و آن غسل
آوردن است از جنابت و آن هم فریضه است قوله تعالی و ان کنتم جنبا فاطهروا قال علیه الصلوة والسلام بلوا
الشعر و انقوا البشرة فان تحت کل شعرة جنابة رسول علیه السلام فرموده است که در جنابت بهر پوستی و بن هر موی آب
رسانیدن فریضه است که در زیر هر پوستی و بن هر موی جنابت است و صغری خورد تر بود و آن طهارت است از حدث و این
هم فریضه است هم بآیة و هم باخبار و هم باجماع امت آیه این است قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا اذا قمتم الی الصلوة
فاغسلوا وجوهکم و ایدیکم الی المرافق و امسحوا برؤسکم و ارجلکم الی الکعبین الایة و حدیث این است

قال علیه الصلوة والسلام لا یقبل الله تعالی صلوة بغیر طهور ولا صدقة من حرام ابدا قال علیه الصلوة والسلام لا ایمان
لمن لا امانة له ولا صلوة لمن لا طهور له مفتاح الصلوة الطهور والصلوة مفتاح الجنة رسول علیه السلام فرموده است
که نپذیرد خدای عز وجل نماز بی طهارت و صدقه را که از حرام بود و ابدا ایمان نیست هر کرا امانت نیست و هرکه را امانت
نماز نیست و نماز نیست هر کرا طهارت نیست و طهارت کلید نماز است و نماز کلید بهشت است اجماع است آنست که هرکه
فرضیت طهارت را منکر گشته است و هر که منکر شود کافر شود و اصحاب ظواهر گفته اند چنانکه داود و علی اصفهانی و اتباع ایشان
که هر باری که بنماز بخیزد طهارت باید ساختن زیرا که نص مطلق است و حدیث در وی علت نی و علما رحمهم الله گفته اند که نص
مطلق است اما حدیث در وی کلام مضمر است زیرا که در مصحف عبدالله مسعود رضی الله عنه همچنین آورده است قوله تعالی
یا ایها الذین امنوا اذا قمتم الی الصلوة من مضاجعکم وانتم محدثون فاغسلوا وجوهکم و این قراة عبدالله مسعود است رضی الله عنه
و در محراب همچنین خواندی و رسول علیه السلام در حق وی این تشریف فرموده است که هرکه خواهد که قرآن را همچنانکه نازل
شده است بخواند بر وی باد بقرات عبدالله مسعود رضی الله عنه این قراة عاصم است امام کوفه رحمة الله علیه و دیگر
معقول آنست که شفعی نماز است و هر رکعتی نماز پس اگر گوییم که هر باری که بخیزد طهارت سازد حرج شود و در دین حرج
نیست پس نماز را چه وقت گذارد و دلیل آنکه در حرب خندق چهار نماز از رسول علیه السلام فوت شد چون وقت نماز
پنجم آمد طهارت ساخت و آن چهار نماز را بترتیب قضا کرد و نماز پنجم را در وقت گذارد و امیرالمومنین عمر رضی الله عنه سوال کرد
یا رسول الله از شما امروز چیزی دیدم که پیش ازین ندیده بودم رسول علیه السلام گفت چه دیدی یا عمر گفت یا رسول
الله بیک طهارت پنج نماز گذاردید قال عمر رضی الله عنه یا رسول الله صنعت شیئا لم تکن صنعته قبل ذلک فقال
علیه الصلوة والسلام یا عمر عمدا صنعت لیلا تحرج امتی رسول علیه السلام گفت یا عمر از عمد گذاردم تا بر امتانم
حرج نشود و اگر هر نماز را طهارت میسازم می آرد نور بر نور است در روز قیامت قال علیه الصلوة والسلام
الوضوء علی الوضوء نور علی نور فی یوم القیامة قال علیه الصلوة والسلام الوضوء مما یخرج والفطر مما یدخل رسول علیه
السلام فرموده است که طهارت به بیرون آمدن چیزی و حدیث مطلق است قال علیه الصلوة والسلام لا وضوء
الا من حدث رسول علیه السلام فرموده که طهارت نیست مگر از حدث مسئله طهارت چهار چیز است شستن
فریضه است دست و روی و مسح سر و پای تا بکعب را حدی معلوم است حد روی از رستنگاه موی است تا به تیزی زنخ
و از بن نرمه گوش تا نرمه گوش دیگر مر زنان را و امرد را آب سیلان رسانیدن فریضه است چون موی روی
بر آمد از ابو یوسف رحمة الله روایت است که شستن بن گوش ساقط شود که به قول وی آنست که روی
نام چیزی بود که اگر کسی در نگرد ببیند چون موی روی حاجب شود مانع دیدن شود و نظر ناظر از وی
ساقط شد شستن نیز از وی ساقط شود اما امام اعظم ابو حنیفه و محمد رحمهم الله گفته اند که اگر حاجب ا

شستن فریضه بودی همچنان بودی که تو میگوئی اما چون شستن حاجب فریضه است آن حکم باقیست اگر ریش
کوش و آب سیلان نرساند طهارت درست بود و نماز روا بود اما در صلوة خواجه امام اجل سرخسی رحمة الله علیه
آورده است که درین قول ابو یوسف برغم است در صدر و صلوة قاضی امام ابو الحسن مروزی رحمة الله علیه
همچنین آورده که حسن بن زیاد از ابو یوسف رحمة الله علیه روایت میکند که ازان قول رجوع کرد و با امام اعظم ابو حنیفه
رحمة الله پیوست که آب سیلان رسانیدن فریضه است و امام معلی از ابو یوسف و ابو یوسف از ابو حنیفه
رحمهما الله روایت میکند که چون موی روی برآید شستن پوست بموی آید و این چنانی بود که موی روی انبوه بود
چنانکه اگر کسی بنگرد نتواند که پوست روی بیند اگر موی روی تنک و خالی بود چنانکه اگر کسی بنگرد پوست را تواند که ببیند
اکنون آب به پوست رسانیدن فریضه بود بر خلاف ابروان که ابروان خلقی است و موی روی عارضی است
موی لب را پست داشتن سنت است و دراز داشتن بدعت است و دراز نشاید داشتن که بشومی بدعت بود
که آب بحرفهای کناره لب نرسد طهارت درست نبود و نماز روا نبود **قال** علیه الصلوة والسلام من قص شاربه
اعطاه الله تعالی اربعة انوار نورا فی وجهه و نورا فی قلبه و نورا فی قبره و نورا فی یوم القیامة رسول علیه الصلوة
والسلام فرموده است هر که موی لب پست دارد خداوند عز و جل ویرا چهار نور کرامت کند یکی نور در روی و یکی نور
در دل و یکی نور در گور و یکی نور در روز قیامت و از ثواب چنان بود که هفتاد چندین است که بنده موی خریدستی و در راه
رضای خدای عز و جل همه را صرف کردستی **قال** علیه الصلوة والسلام من طول شاربه عوقب بالثلاث لم ینل
شفاعتی و لم یشرب من حوضی و سلط الله منکرا و نکیرا بالغضب رسول علیه الصلوة والسلام فرموده است که هر که
موی لب دراز دارد خداوند عز و جل ویرا سه عقوبت فرماید از شفاعت من بی نصیب ماند و از حوض من آب نخورد
و منکر نکیر را بروی بگمارد بغضب الا در حق موی لب پست داشتن وعده می فرماید **قال** علیه السلام والصلوة
من قص شاربه فکانما اعتق الف رقبة فی سبیل الله و در حدیث آمده است از رسول علیه السلام که چون بنده
مومن موی لب پست دارد و کلمه شهادة گوید این کلمه شهادت هفت آسمان را حجاب نکند همچنان میرود تا بساق
عرش چنانکه زنبور عسل غرنده می بود تا خطاب حضرت عزت در رسد که چرا ساکن نمی باشی مناجات کند الهی پروردگار
من چگونه ساکن باشم تا گوینده مرا نیامرزی امر آید از پروردگار که گوینده ترا آمرزیدم آنگاه ساکن شود تا اگر موی لب
دراز دارد و کلمه شهادت گوید آن کلمه گرد دهان او بر میگردد و بیرون نیاید تا که بان اعمال او را گوید
چرا بیرون نیائی تا ثواب ترا بنویسیم گوید چگونه بیرون آیم چون این پرده پلید در راه است و رسول علیه السلام
فرموده است که فردا قیامت ... اهل عرصات سجده ... کار ... تحیت ...
ایشان سجده نتوانند کرد ... [illegible]

موی لب دراز داشته اند آن موی‌های ایشان در زمین استوار شده باشد بچون نیز باد و ایشان را نافع باشند
از آوردن سجده تا اهل عصر صحابه فرق نتوانستند کرد میان ایشان و میان کافران و سید امام ناصر الدین رحمة الله علیه
در سیر کبیر آورده است که اگر در معرکه گاه مومنان با کافران کشته شوند مومنان را از کافران بهیچ طریق فرق کنند مومنان را
بچهار چیز فرق توان کردن بموی روی رنگ کرده و سنت فرج و موی لب پست بود و جامه سیاه تا اگر یکی را سنت فرج
نبود و موی لب پست بود وی را حکم کنیم باسلام وی و در گورستان مومنان دفن کنند و اگر موی لب وی دراز بود ولیکن
بسنت فرج بود وی را حکم کنیم باسلام وی آنجا که دفن کنند دستها با شستن فریضه است تا آرنج با آرنج زفر رحمة الله گفته است
که آرنج جدا است و حد در محدود در نیاید وی قیاس میکند با تیر روزه قال الله تعالی ثم اتموا الصیام الی اللیل اما علما
رحمهم الله گفته اند که این کلمه الی را در عرب استعمال کرده اند در خروج حد در معنی تا که یعنی تا شب چون شب اندر آید فعل
فاعل روزه گشاده شود زیرا که شب محل روزه نیست چنانکه رسول علیه السلام میفرماید قال علیه الصلوة والسلام اذا
اقبل اللیل و ادبر النهار فقد افطر الصیام رسول علیه السلام فرموده است که چون شب روی بشما آرد و روز پشت بشما آرد روزه گشاده شود
بی فعل فاعل علت نیاید زیرا که شب محل روزه نیست اما دست محل شستن است بی فعل فاعل شسته نشود و اگر این کلمه الی نبودی
قیاس آن بودی که دستها را تا ابط شستن فریضه بودی چنانکه ... میگویید اما از کلمه الی معلوم آید که دست را تا آرنج با آرنج
شستن فریضه است و این کلمه الی را در طهارت استعمال کرده اند در دخول حد در معنی که تا آرنج یعنی در خروج مسئله مسح سر فریضه است
قوله تعالی وامسحوا برؤسکم اما مسح سر چندین می باید آوردن بر قول شافعی رحمة الله سه باری باید کشیدن و بر قول علمای
ما رحمهم الله یکبار بسنده است حجة قول شافعی رحمة الله علیه السنت که در مجرد بن شجاع که از شرح حسن زیاد ساخته است روایت
... مسعود بن عفران رضی الله عنهما که رسول علیه السلام طهارت ساخت و مسح سر سه بار آورد و علمای ما رحمهم الله
... که فریضت طهارت را با آیه دانسته ایم و ترتیب طهارت بفعل رسول علیه السلام و اقاویل صحابه رضوان الله علیهم اجمعین
... روایت میکنند انس بن مالک رضی الله عنه که رسول علیه السلام بغزوه ای رفته بود و در صحرا خیمه زده بودند از دیم
طائفی چون وقت نماز اندر آمد رسول علیه السلام فرموده تا دامنهای خیمه را اندر خنتند و فرمود تا آب آوردند رسول علیه السلام
طهارت ساخت و صحابه رضوان الله علیهم اجمعین گرد بر گرد استاده بودند و طهارت ساختند و رسول علیه السلام مرتبت می نمود
چون بمسح سر رسید بسیار مبالغت کرد و هرگز نبودی که رسول علیه السلام طهارت ساختی و آرنج تا مبالغت نفرمودندی
... چنانست که زفر رحمة الله میگوید که آرنج جدا است و حد در محدود در نیاید چون رسول علیه السلام طهارت
تمام کرد صحابه رضوان الله علیهم اجمعین آن آب طهارت ساخته رسول علیه السلام بر روی خود میمالیدند از برای تبرک را
تا کسانی که دور بودند تری از روی از یکدیگر میگرفتند و بر روی خود می مالیدند و از اینجا است که محمد حسن رحمة الله علیه
گفته است که آب طهارت ساخته پاک است که اگر پلید بودی رسول علیه السلام ایشان را منع بکردی و دیگر روایت میکنند

عوف بن جحیفه رضی الله عنه که جابر بن عبد الله الانصاری چون بیمار شده بود و در آن بیماری بیهوش شد رسول علیه السلام
به بیمار پرسی وی رفته بود و آب خواست و طهارت ساخت و آب طهارت را بر وی او پاشید و در حال صحت یافت محمد رحمة الله علیه
میگوید که اگر این آب پاک نبودی رسول علیه السلام بر جابر نپاشیدی پس معلوم آمد که آب طهارت ساخته پاک است اما
ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهما الله گفته اند که اتفاق است که آب طهارت مکفر گناه است و رسول علیه الصلوة والسلام معصوم بود
از صغیره و کبیره طهارت سازنده همچون رسول علیه السلام نبود تا آب طهارت ساخته وی را پاک دارم و دلیل بر آنکه ابو طیبه حجام
رضی الله عنه رسول علیه السلام را حجامت کرد چون شیشه برگرفت رسول علیه السلام نگاه کرد و در شیشه چیزی خون ندید گفت
یا ابا طیبه چه کردی آنچه از تن من جدا شد گفت یا رسول الله روا نداشتم که بر خاک ریزم در میان جان خود جای کردم یعنی بخوردم
رسول علیه السلام گفت یا ابا طیبه آنچه کردی بر تو مباح کردم اما بعد از این نشاید که هیچ کس هیچ خون دیگری را
بخورد و در حال بوی مشک از دهان ابو طیبه روان شد و آن اثر در فرزندان وی باقیست تا قیامت
هر فرزندی که از نسل ابو طیبه بر آید از دهان وی بوی مشک آید چون خون رسول علیه السلام را به خبر
میخوردند او را منع نکرد اگر آب طهارت وی را در روی مالیدند نیز منع نکردندی هیچ عجب نبودی ابو همین
جماعت صحابه رضوان الله علیهم اجمعین روایت میکنند که رسول علیه السلام مسح سر یکبار آورده بود دیگر آنکه براء
ابن عازب رضی الله عنه از جمله مقربان حضرت رسالت پناه بود بعد از وفات رسول علیه الصلوة والسلام
بیمار شد صحابه رضوان الله علیهم اجمعین به بیمار پرسی وی رفتند وی سوال کرد که در میان شما
کسی نو عهد است یا نی گفتند بلی بیست براء بن عازب فرمود تا ایشان را طلب کردند بعد از آن آب خواست
و طهارت ساخت و هر عضوی را سه بار شست و مسح سر یکبار آورد و این طهارت ساختن از برای تعلیم ایشان
بود اگر سه بار بایستی در تبلیغ تقصیر رفتی و دیگر بعد از [illegible] رسول علیه السلام ابوبکر صدیق رضی الله عنه
به منبر مهتر عالم صلی الله علیه وسلم بر آمد تا صحابه را وعظی گوید خطبه و تبلیغ گفت [illegible] رضوان الله علیهم اجمعین
بسیار گریستند و زاری کردند بعد از آن گفت شاد شوید ای مومنان [illegible] طهارت ساختن
رسول علیه السلام خبر دهم جمع گفتند یا امیر المومنین ابابکر صدیق [illegible] طهارت ساختن رسول
علیه السلام شرح میداد و هر عضوی را سه بار فرمود شستن و مسح سر یکبار فرمود و دیگر روایت میکنند عمران
از ابان و ابان از امیر المومنین عثمان رضی الله عنه که در سجاده طهارت ساخت و هر عضوی را سه بار شست
و مسح سر یکبار آورد و بالا است کرد و گفت دیدید طهارت ساختن من گفتند بلی یا امیر المومنین گفت این
طهارت ساختن رسول علیه السلام که پیش از این بود [illegible] ابی عبد الله [illegible] رضی الله عنه روایت میکنند از امیر
المومنین علی رضی الله عنه [illegible]

یکبار آورد چون بالا است کرد گفت و دید طهارت ساختن من گفتند بلی یا امیرالمومنین گفت این بود طهارت
ساختن رسول علیه السلام بیش ازین نبود دلیل دیگر ازین باب روایت میکند مغیره بن شعبه رضی الله عنه که رسول علیه السلام
طهارت میساخت و من آب میریختم چون قدمهای مبارک بشست و باید دانست کرد با دامنش که مسح سر نیاورده ام یکی
دست ترکرد و یکدست عمامه گرفت و در هوا کرد و یکدست بر سر مسح آورد و اصحاب ظاهر ازدور دیدند تصور کردند که مگر
بر عمامه مسح کشید اما مغیره بن شعبه رضی الله عنهما روایت میکند که ایشان غلط دیدند آن دست که بعمامه بود دست
مسح نبود دست ماسح زیر عمامه بود پس روایات این چند مرد گرفتن فاضلتر از آن بود که روایت یکی زن را و در صلوة
خواجه امام خواهرزاده رحمة الله علیه از همان زن روایت کرد که از آن قول رجوع کرده و گفت رسول علیه السلام مسح سر
یکبار آورد پس معلوم آمد که یکبار بسنده بود و از هر چند بار مسح آرد بر قول مالک رحمة الله علیه همچنین سر را وی قیاس میکند با
عضای دیگر بر قول خواجه حسن بصری رحمة الله علیه بیشتر سر را مسح باید کشیدن که بیشتر را حکم کل است و بر قول شافعی رحمة الله
علیه چون سه تار موی ترشد بسنده بود و از مسح سر نیابت دارد و لیکن سه بار آب باید و سه بار اما علما رحمهم الله گفته اند
که چنان نگوییم که مالک میگوید همچنین سر و چنان نگوییم که شافعی رحمة الله علیه گفته است که سه تار موی ترشود و سه آب و [illegible]
چه اگر تابستان بود و گرما بود و اگر زمستان بود سرما بود و دماغ محل سمع و عقل و بصر است نباید که در دماغ سود زیان
خلل افتد و مسح بر تخفیف است و آسانی و قیاس چنانچه در تیمم و در مسح سر از علما رحمهم الله روایت است یک روایت مقدار سه انگشت
و یک روایت مقدار موی پیشانی و یک روایت مقدار چهار یک را که چهار یک را حکم کل است و در بعضی احکام چنان که [illegible]
در سفر چهار یک از جامه پاک بود و باقیها پلید و با آن جامه نماز روا بود چون ضرورت بود اینکه چهار یک را حکم کل
و اگر مقیم باشد در حضر چهار یکی از جامه نجاست خفیفه آلوده بود و با آن جامه نماز روا نبود اینکه چهار یک را حکم کل است
و اگر تیمم از چهار یک دست و یا یکی را ناخن چند یا چهار یکی از [illegible] لازم آید در نقصان چهار یکی را حکم کل است
و دیگر کعبه را چهار جهت است ما روی بیک جهت می آریم نماز روا می آید اینکه چهار یکی را حکم کل است و دیگر آدمی را چهار
جهت است یمین و یسار و قفا و پیشانی اگر یکی سوگند خورد که من فلان را ندیدم اگر ازین چهار جهت یکی را دیده باشد
سوگند حانث شود اینکه چهار یکی را حکم کل است چون ثابت شد که چهار یک را حکم کل است اکنون چهار یک آلت می باید
یا چهار یک محل که سر است بر قول ابوحنیفه و ابویوسف رحمهما الله تعالی علیهما چهار یکی سر دو می باید و بر قول محمد رحمة الله علیه
چهار یک آلت بسنده است و آلت مسح دست است و هر دست [illegible] ده انگشت است چهار یک از ده دو نیم بود [illegible]
ابن سماعه از محمد رحمة الله علیه روایت است که اگر کسی مقدار سه انگشت تر کند و بر سر نهد از مسح سرش نیابت دارد
و یک روایت دیگر از محمد رحمة الله علیه آنست که یک انگشت را سه بار تر کند و بر سه جای سر نهد از مسح سر نیابت دارد
خواجه امام محمد سلمه بلخی رحمة الله علیه گفته است که اگر یکی انگشت را تر کند و هر چهار پهلوی به سر گرداند از مسح [illegible]

مسئله اگر نخست مسح گوش کرده بعد و بهمان دست استعمال کرده مسح سر آورد از مسح سر کفایت دارد و یا نی بنگریم اگر مسح گوش
کردن را بسر پایهای انگشت آورده باشد و بر کفها دست تری باقی است از آن مسح سر آرد روا بود اما اگر بر کف دست تری
باقی نیست روا نبود اما اگر نخست مسح سر آورد و بهمان دست استعمال کرده مسح گوش و گردن آورد روا بود مگر از فریضه
بسنت و مستحب رود اما از سنت و مستحب بفریضه نرود **مسئله** در باب مسح سر از ابوحنیفه رحمة الله علیه سه روایت
است یکروایت یکی آب و بهمین سر و این قول امام مالک رحمة الله علیه گرفته است و یکروایت سه آب و سه بار و این قول را شافعی
رحمة الله علیه گرفته است و یکروایت یکی آب و بهمین مسح و این قول را علما رحمهم الله گفته اند و ترتیب مسح سر ابوحنیفه
رحمة الله علیه آنست که هر دو دستها را تر کردی و از هر دستی سه انگشت جدا کردی و بر پیش سر نهادی و پس بردی و باز
کفها و دست بر بعض سر آوردی و سبابه را در پیش گوش آوردی و ابهام را بپشت گوش مسح آوردی و تری که بر پشت [illegible]
باقی بودی بر گردن مسح آوردی تا هم بفریضه و هم بسنت عمل کرده بود و این بود ترتیب مسح ابوحنیفه رحمة الله علیه و محمد رحمة الله
علیه گفته است دستها را تر کند و میانه سر نهد و پیش آرد و باز پس برد **در صلوة** خواجه امام منهاج رحمة الله علیه از ابوهریره
رضی الله عنه روایت آورده است که وقتی که پیغامبر علیه السلام طهارت کردی انگشتان کهین را در باطن گوش کردی و بجنبانیدی
چنانکه کسی گوش خارد و خواجه حسن بصری رحمة الله علیه و بعضی از مشایخ رحمة الله علیه این قول گرفته اند و میگویند که این قول
احسن است اگر از آب تاک مسح کرد روا بود یا نی در **جامع الجوامع** از ابو یوسف روایت است که آب تاک بجوی آن [illegible]
است **مسئله** اگر مسلمانی بر کلاه یا بر دستار مسح می آرد بنیت مسح سر روا بود یا نی بعضی از مشایخ رحمهم الله گفته اند
که روا بود و قیاس بر مسح موزه و حجة قول ایشان آنست که روایت میکند بلال رضی الله عنه از رسول علیه الصلوة والسلام
که رسول صلی الله علیه وسلم طهارت ساخت و بر عمامه مسح آورد و این قول احمد حنبل است اما ظاهر روایة آنست که روا نبود از
برای آنکه آنجا مسح بر پشت پای موزه می باید و اینجا بر عین سر **قوله تعالی** وامسحوا برؤسکم و آنچه بلال میگوید رضی الله عنه
روایت میکند مغیره بن شعبه که رسول علیه الصلوة والسلام طهارت میساخت و من میدیدم چون قدمها را بشست دنبال است کرد یاد
آمدش که مسح سر نیاورده ام یک دست تر کرد و بیک دست عمامه را بالا کرد و در زیر عمامه بر سر مسح آورد و صحابه بسیار بودند و پیش رسول
علیه الصلوة والسلام ایستاده و بلال مؤذن بعد و دورتر بود ایستاده همی دید چنانچه گمان برد که دست [illegible] آنست که [illegible] ظاهر
روایة آنست که دست [illegible] آن بود که در زیر عمامه بر سر مسح آورد **مسئله** اگر زنی بر مقنعه مسح می آرد روا بود یا نی اگر مقنعه
تنک است و سپید چنانکه چهار یکی از سر پیش تر شود و از مسح کفایت دارد اما اگر ستبر است چنانکه تری بسر پیش نرسد یا [illegible] بود
چنانکه رنگ آب بیرون آید روا نبود که حکم آب مقید دارد و باب مقید مسح روا نبود **مسئله** رنگ چندین باید تا حکم
آب مقید دارد بر قول محمد رحمة الله علیه هر چه اندک آب متغیر شود حکم آب مقید دارد و بر قول ابو یوسف رحمة الله
علیه تا رنگ بر آب غالب نباید حکم آب مقید ندارد و فایده این اختلاف بجای پدید آید اگر [illegible] که [illegible] اند [illegible]

صلوة خواجه امام منهاج الدین رحمة الله از خواجه حسن بصری رحمة الله علیه روایت است که اگر مسح را یکپای موزه از پای
بیفتد مسح باطل نشود اما ظاهر روایة آنست که در سر همچنانست که در پای خواجه حسن بصری رحمة الله میگوید در پای
همچنانست که ابراهیم نخعی در سر میگوید مسئله اگر مسلمانی طهارت ساخت و مسح سر فراموش کرد یا خود نادانسته
است که مسح سر فریضه است و نماز گذارد حکم نماز گذاردن وی چه شود اگر روی پا لبسنت نشسته باشد نمازش روا نبود
واگر به بدعت نشسته باشد نمازش روا بود چون جایی یکی از سرش تر شده باشد حکایت روزی مر خواجه ابو حفص
رحمة الله نوبت تذکیر بود و آن روز باران بود و تری و بشریت خواجه را باران [illegible] که تذکیر نرود باز گفت که بر آن فهم
و این جمیع را لشکینم چون خواجه به منبر آمد باب طهارت آغاز کرد چون بمسح سر رسید گفت که مسح سر فریضه است پیر
روستایی برخاست و گفت ای امام مسلمانان مسح سر من هرگز فریضه ندانسته ام و نیاورده ام حکم نماز گذاردن من
چه بود خواجه گفت روا نبود پیر گفت من این مسئله را از امام دیه خود سوال کردم مرا همچنین جواب فرمود که شما فتوی
پس چه فرق باشد میان شما و امام دیه من خواجه گفت که پیش من طهارت ساز تا ببینم پیر پیش خواجه طهارت ساخت و روی را
به بدعت نشست همچنانکه جایی یکی از سرش تر شد خواجه گفت که اگر همه طهارت را همچنان ساخته همه نماز تو روا بود لیکن
بعد از این بکوش و از مسح سر بیار تا بتو عمل کرده باشی که مسح سر فریضه است خواجه امام ادیب مرغینانی رحمة الله را در جایی
که نوبت تذکیر بود باب غسل میگفت و آن مشایخ به مسائل فقه گفتند چون این مسئله گفت که اگر زنی از حیض و یا از نفاس
پاک شود و یا در جنابت باشد غسل آرد سر و تن بروی شستن بروی فریضه بود و اگر بن موی به اعضای وی خشک ماند غسل
مستقیم نبود چون نماز گذارد روا نبود زنی برخاست و گفت ای امام مسلمانان من هرگز نشنیده ام که زن از حیض و نفاس
پاک شود و یا بن آب رسانیدن فریضه بود من همین سر از تن می شستم و بن آب نرسانیده ام حکم کار من چگونه بود
خواجه گفت الصلوة اگر بدعت عمر و این فایده بحاصل آید که جاهل را از جهل رها نیدم مرا بسنده بود گفت ای زن عمر را
جاهلیت گذرانده تو بعد این همچنین عمل مکن که من فرموده ام تا خدای عز و جل از تو گذراند مسئله پای شستن فریضه
است تا کعب یا با کعب ها در که ای کعب مر علما را اختلاف است به قول امام اعظم ابوحنیفه رحمة الله و ابو یوسف کعب آن
استخوانست که بیرون آمده است و به قول امام محمد رحمة الله در زیر آن استخوان یک استخوان همین است کعب آنست و در فقه گفته است
که کعب همانست که امام اعظم ابوحنیفه و ابو یوسف رحمهم الله گفته اند اما آب رسانیدن بانجا فریضه است که محمد رحمه الله گفته است

باب ششم در بیان استنجا و آداب استنجا

چون خواهی که استنجا کنی اول بگو اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله
الرحمن الرحیم قال علیه الصلوة والسلام [illegible] کل من [illegible] والبول من مستقبل القبلة والبول فی الماء
الراکد والبول علی الرماد [illegible] رسول علیه السلام [illegible] است که [illegible] سبب فراموشی است [illegible] خورده موش [illegible]
در روی [illegible] قبل البول [illegible] ایستاده بول [illegible] بر خاکستر بول کردن [illegible] گذشتن مسئله

اگر مسلمانی روی سوی قبله نشیند و بول بقبله می اندازد چون یادش آمد باید که روی بگرداند که وی در بول انداختن بود
خداوند عز و جل گناهان وی را آمرزیده گرداند رسول علیه الصلوة والسلام فرمود که توانگری بی مال است و کشتن بیکار و
آمرزش بی توبه و پاکی بی آب سوال کردند یا رسول الله این چگونه بود رسول علیه السلام فرمود که توانگری بی مال آن بود
که مسلمانی بود که وی را از دنیا هیچ چیزی نبود چون یکبار بگوید سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر ولا حول ولا قوة الا
بالله العلی العظیم خداوند عز و جل از عرش تا ثری از نیکیها این بنده پر گرداند این است توانگری بی مال و کشتن بیکار
آن بود که اگر شیطان مومنی را در دل قصد وسوسه میکند باید که بلعنت وی مشغول نشود و کلمه لا حول ولا قوة الا بالله
العلی العظیم گوید که اگر بلعنت وی مشغول شود وی شاد شود و گوید که از ذکر منعش کردم لاجرم بکلمه لا حول ولا قوة الا
بالله العلی العظیم گوید همچنان بود که وی را کشته باشی بیکار و بزرگان دین چنین گویند که هر باری که بنده مومن لا حول
را تا آخر بر زبان راند هفتاد دیو بچه را سر از تن جدا شود و کشتن بیکار این است و آمرزش بی توبه آن بود که بنده مومن
روی سوی قبله نشیند به بول انداختن بقبله می رود یادش آید روی بگرداند وی در بول انداختن بود که خداوند عز و جل
وی را بیامرزد بی توبه آمرزش این بود و پاکی بی آب این بود که مسلمانی طهارت میسازد پیش از آنکه بطهارت مشغول شود
باید که بگوید بسم الله الرحمن الرحیم خداوند عز و جل هفت اندام وی را از گناهان پاک گرداند این بود پاکی بی آب چنانکه روی
سوی قبله نشاید بول انداختن روی سوی آفتاب بر آمدن نشاید یا نی از امام اعظم ابو حنیفه رحمة الله علیه در صحه و سکوه(?)
دو روایت است یکروایت شاید و یکروایت نشاید که بزرگان گفته اند و این قول درست تر است مسئله در راه
بول انداختن نشاید که بزرگان گفته اند که آن فرزند علامت بی نکاح است که بر راه بول اندازد از برای آنکه چون بر راه بول
اندازد گل شود و بر راه را حکم پاک است چون بی ادبی بول اندازد و مسلمانی در تاریکی بیرون آید پای [illegible] پایش بیالاید
و یا جامه اش بیالاید وی از آن گل پاک حمل کند همچنان نماز گزارد و نماز بیوا شود بقیامت عهده در گردن آن کس
بود که بر راه بول انداخته باشد قال علیه الصلوة والسلام اتقوا الملاعن الثلاث رسول علیه السلام فرموده
است که از جای لعنت بپرهیزید و کلوخ استنجا آماده دارید مسئله [illegible] بول انداختن که قطره ها
بر وی باز آید در زمین سخت نشاید بول انداختن که قطره ها بر وی باز آید و بزرگان عصای با سنان از برای آن خود داشته اند تا آنجای را
نرم کنند و اگر کسی در باغ و یا ظالمی قصد ایشان کنند و دفع کنند و اگر توانند بکشند بر درخت بالا نشاید بول انداختن [illegible]
[illegible] مسئله در تابستان در سایه بول نشاید انداختن که مسلمانان را بدان حاجت باشد و در زمستان در آفتاب نشاید بول انداختن
که مسلمانان را بدان حاجت [illegible] بول اندازد [illegible] نشاید انداختن و کلوخ استنجا آماده باید
داشتن حکایت آورده اند که خواجه ابو الحسن [illegible] قبله [illegible] کلوخ استنجا [illegible]
سوال کردند [illegible]

فردا قیامت آشنا و صد قفا شیئی عظیم بود که من سر از خاک تیره برآرم و خصم کلوخ استنجا خشک در دامن
من زند گفته‌اند خواجه راه حج را بطاعت میگذاری خواجه گفت زمین ماوراء النهر را بمعصیت ناقلود گواه کرده‌ام
و زمینهای عراق را بر خود بطاعت تا گواه کنم چون بفراغت جای خواهد اندر آمدن باید که آنجای این دعا
بخواند که اللهم انی اعوذ بک من الرجس النجس الخبیث المخبث من الشیطان الرجیم آنگاه پای چپ بفراغت جای در نهد
بعد از آن پای راست را و ازار بند را بدست چپ گشاید و بر پای چپ گراید تا سبکتر فارغ شود و چنان نشیند
که پهلوی چپ وی سوی قبله بود و آب دهان در آنجا نیندازد که سبب بوی دهان فراموشی است و لقمان حکیم
پسر خود را همچنین وصیت کرده است مسئله در فراغت جای سخن نشاید گفتن که فرشتگان را باید در آمدن حاجت
آید آورده‌اند از سلیمان پیغامبر صلوات الله علی نبینا و علیه هرگاه که بفراغت جای حاجت آمدی دو کرسی ساخته بود
یکی از زر و یکی از نقره هر دو بر سر بنهاده وقتی که میرزد و خواستی در آمدن فرمودی تا آن هر دو کرسی را بنهادندی
گفتی که ای مقربان حضرت الهی شما اینجا باشید که من قبول کردم که تا از اینجا بیرون نیایم هیچ سخن نگویم تا شما را باید این
حاجت نیاید و امیر المومنین عثمان رضی الله عنه نیز همچنین کردی مسئله در اندام نهانی خود بی عذری نگاه نشاید
کردن که امیر المومنین عمر رضی الله عنه گفته است که تا من اسلام آورده‌ام در اندام نهانی خود بی عذری نگاه نکردم
مسئله استنجا بدست چپ باید داشتن که بدست راست بی ادبی بود و حضرت امیر المومنین عمر رضی الله عنه گفته است
که تا من اسلام آورده‌ام پیش دست راست من اندام نهانی نیامده که دست راست من در دست رسول علیه السلام
در آمده بود بحکم بیعت و ما هم امید میداریم که دست راست ما بدست رسول علیه السلام در آید بحکم شفاعت
و دیگر سنت آنست که استنجا بدست چپ دارد مسئله استنجا چگونه باید داشتن در صلوة خواجه امام منهاج الدین رحمة الله
همچنین آورده است از ابو هریره رضی الله عنه روایت آمده است که کلوخ را در زمین بمالد و برابر نهد و بیارد تا میانه و باز
بر زمین بمالد و برابر نهد و بیارد تا میانه باز بر زمین بمالد باز بکرانه نهد و بیارد تا میانه و باز بر زمین بمالد و از سه کرانه
نهد و بیارد تا میانه یاد دارم که سه کلوخ تری می بیند در زمین بمالد و خود را خشک میکند و دیگر یاد دارم که در دل قصد معصیت
میدارد باید که توبه میکند و روی خود را بر خاک می مالد و چون کلوخ وی را پاک کرد وی نیز کلوخ را پاک کرده باشد تا کسی
دیگر را این کلوخ حاجت آید و برابر دل گرانی نیاید و کلوخ در چاه نشاید انداختن که چاه سنگ انباشته شود مسئله استنجا
بچها باید داشتن علما رحمهم الله گفته‌اند که جز سنگ و کلوخ نرم بچیزی دیگر نشاید استنجا داشتن بگیاه نشاید که علف ستور است و با چوب
خشک نشاید داشتن که غذای ستوران پریان است و بپنبه نشاید که جسته نشاید و بخرقه نشاید که سوختن را نشاید و بهیمه نشاید
که زیستن را نشاید و بچوب نشاید که سوختن را نشاید و بانگشت نشاید که سیاهی آرد و خشک نشاید بانی بر قول علما رحمهم الله
نشاید بر قول شافعی رحمة الله علیه شاید و چه قول شافعی رحمة الله علیه آنست که مراد ازوی ازالت نجاست است و آن بوی

حاصل می آید علما رحمهم الله گفته اند که نشاید که رسول علیه الصلوة والسلام فرموده است که انه رجس بحجام سه نشاید با حجام
و حجام ناپیوسته بر قول علما رحمهم الله نشاید و از شافعی رحمة الله دو روایت است یکی آنکه شاید و یکی روایت نشاید و هر
روایتها در صدر الصلوة مذکور است نخست نخجه و سنگ نیز اجماع نشاید که حجت افزاید **مسئله** عدد در کلوخ
استبرا شرط است یا نی بر قول شافعی رحمة الله شرط است بسه کلوخ باید و یا یکی کلوخ بسه پهلوی و بر قول علما رحمهم الله
عدد کلوخ استبرا شرط نیست اما پاکی شرط است و حجت قول شافعی رحمة الله علیه آنست که رسول علیه السلام شب دعوت پریان
سه تن جمع صحابه کرد و گفت که در میان شما کیست که در سری مقدار سپیدی ذره کبر نبود پس هر سه بار رسول علیه السلام اگر فرمود
که هیچکس سر بنا و برد ما بار چهارم رسول علیه السلام فرمود که خیز ای پسر مسعود عبد الله مسعود رضی الله عنه برخاست بنا بر آنکه
که در آن جمع ابوبکر و عمر و عثمان و علی رضوان الله علیهم اجمعین حاضر بودند نیز ایشان بودی که در صحابه رضوان الله علیهم اجمعین
کبر بودی اما هر کس خود را استحقاق آن نسدید و رسول علیه السلام بار بار با خیری ستوده بود و عبد الله مسعود رضی الله عنه را
هم علم بود و هم تواضع رسول علیه السلام فرمود که خیز ای پسر مسعود عبد الله مسعود را با خود برد رسول علیه السلام را بقضا
حاجت انسانی حاجت افتاد گفت ای پسر مسعود حجری بیار تا بادی استبرا آرم عبد الله مسعود رفت و یکی کلوخ و یکی
روث و یک استخوان و سنگ و یا دو سنگ و یک روث یا دو کان کلوخ و یک روث آورد و بر روایت دیگر آنست که دو
روث با یکی کلوخ آورد و آن روث باری آورد شافعی رحمة الله علیه گفته است که عبد الله مسعود فقیه است اگر دانستی که عدد
شرط بودی وی آن سه حجر را بیاوردی پس معلوم شد که عدد شرط است علما رحمهم الله گفته اند که اتفاق است که
رسول علیه السلام آن دو حجر را که سنگ و کلوخ است قبول کرد و آن یکی روث را رد کرد و گفت انه رجس و دیگر نخواست اگر عدد شرط بودی
رسول علیه السلام دیگر خواستی معلوم شد که عدد شرط نیست پاکی شرط است **مسئله** چون [illegible] از نجاست جای بیرون آید که
نخست پای راست بیرون نهد و این دعا بخواند الحمد لله الذی اخرج عنی ما یوذینی و امسک فی ما ینفعنی سبحانک غفرانک ربنا و الیک
المصیر هر که این دعا را عادت دارد که همچنین کند که درین وقت این دعا بخواند خدای تعالی عز و جل وی را از بیماری کلان نگاه دارد و اگر بدان رنج
درمانده شود خدای عز و جل صحت کرامت کند مصلی [illegible] از انگشت دست را و [illegible] تا پاک شود آنگاه دست در آب
جام در آرد عن ابی هریرة رضی الله عنه عن النبی علیه الصلوة والسلام قال اذا استیقظ احدکم من منامه فلا یغمسن یده فی
الاناء حتی یغسلها ثلاثا فانه لا یدری این باتت یده مصنف کتاب فقیه مسعود رحمة الله علیه گفته است لان الید آلة
التطهیر چون مسلمانی بکلوخ استبرا داشت باب استنجا کردن سنت است یا نی در صلوة خواجه امام اجل حسنی رحمة الله
از خواجه حسن بصری رحمة الله علیه روایت است که مردان را مستحب است و زنان را سنت که ایشان را الا [illegible]
در **صلوة** خواجه امام بکر خواهر زاده رحمة الله علیه آورده است که چون رسول علیه السلام
والصلوة از قضا حاجت انسانی فارغ شد بسنگ و کلوخ استبرا داشت و بآن مقدار بسنده کرد و با [illegible]

چهار اندام شست و نماز گذارد و ابوبکر و عمر رضی الله عنهما بکلوخ استبرا داشتندی و باب چهار اندام شستندی و نماز گذاردندی پس
معلوم شد که مجرد انها سنت نیست که اگر سنت بودی بعد از استبرا بسنگ و یا بکلوخ باب ایشان شستن ایشان عمل
کردندی [illegible] روایت آنست که مردان را سنت است و آن آیه که نازل شده است در حق مردان نازل شده است چون رسول
علیه الصلوة والسلام بمسجد قبا رسید جبرئیل علیه السلام آمد و این آیه آورد قوله تعالی فیه رجال یحبون ان یتطهروا والله
یحب المطهرین رسول علیه السلام فرمود تا اهل قبا را طلب کردند و از ایشان سوال کرد که در شما چه خصلت است
که در حق شما این آیه نازل شده ایشان ترسیدند و چنین دانستند که مگر آیه عذاب است رسول علیه السلام فرمود که مترسید
که آیه رحمت است گفتند یا رسول الله هیچ نمیدانیم مگر اینکه چون از قضاء حاجت انسانی فارغ میشویم بآب استنجا میکنیم رسول
علیه السلام فرمود که شما مستحق این رحمت و ثنا خداوند عز و جل بهمین باشید که خداوند عز و جل بر شما ثنا گفت مسئله
جنب را با جماع استنجا کردن فریضه است از برای آنکه از دو وجه خالی نیست یا بر سر آن موضع نجاست هست یا نیست اگر هست
زایل کردن نجاست فریضه است و اگر نیست جنب را بر پوستی و بن موی آب رسانیدن فریضه است قال علیه الصلوة والسلام
بلوا الشعر وانقوا البشرة فان تحت کل شعرة جنابة مسئله اگر نجاست کم از درمی بر جامه است و کم درمی بر تن چون جمع کنند
زیاده از درمی شود روای نماز باز دارد و اگر کم از درمی بود بر جامه و کم درمی بود بر موضع مخصوص اینها را جمع کند یا نی بر قول
امام اعظم ابوحنیفه و ابویوسف رحمهما الله جمع نکنند و بر قول محمد و زفر و شافعی رحمهم الله جمع نکنند مسئله مسلمانی در میان
دو فریضه مبتلا شد چنانکه ستر عورت فریضه است و زایل کردن نجاست فریضه است باید که نکنند کافران گوید که شما روی بگردانید که
من فریضه میکنم [illegible] کار خود را کند اگر روی ایشان بگردانند گناهکار نشوند و اگر ایشان نگردند گناهکار شوند مسئله
بدانکه استنجا کردن به انواع است فریضه است و واجب است و سنت است و مستحب است و احتیاط و بدعت و آنچه فریضه
است آنست زیاده از درمی بود و جنب و حائض و نفسا را فریضه است و آنچه واجب است نجاست برابر درمی بود و آنچه سنت است
نجاست کم از درمی بود و اگر شخصی بول انداز و سر اندام را شستن مستحب بود و اگر فنی یعنی باد بر آید که خطر تری میدارد استنجا
کردن احتیاط بود و هر چه با دو را نیست چنانکه فصد و قی و حجامت و مانند اینها استنجا کردن بدعت بود و بدعت چیزی بود که
در شریعت نبود و وی نو کرده باشد مسئله اگر چهار اندام شست بعد از آن بنا بر نیت استنجا کرد شستنها باطل شود یا نی
بر قول شافعی رحمة الله شستنها باطل شود که وی بسودن اندام را حدث دارد و بر قول علمای ما رحمهم الله جواب بر تفصیل است
اگر کسی استنجا بسنت کرده باشد از وی حدثی صادر نشود شستنها باطل نشود و اگر بدعت کرده باشد باطل شود مسئله
تسمیه گفتن در طهارت بر قول اصحاب ظواهر فریضه است و ایشان تمسک بدین حدیث میکنند قال علیه الصلوة والسلام
لا وضوء لمن لم یسم رسول علیه السلام فرموده است که طهارت نیست مر آنرا که نام خداوند عز و جل نگوید یعنی بسم الله الرحمن
الرحیم نگوید علمای ما رحمهم الله گفته اند که آنچه رسول علیه السلام فرموده است از راه فضیلت و کمال را فرموده است

نه از برای فرضیت را دلیل بر آنکه در حدیث دیگر فرموده است قال علیه الصلوة والسلام من توضأ و سمّی طهر جمیع
ومن توضأ ولم یسم طهر اربعة اعضائه رسول علیه السلام فرموده هر که طهارت سازد و بسم الله گوید جمله اعضاء وی از گناهان
پاک شوند و هر که طهارت سازد و بسم الله نگوید همان چهار عضو پاک شوند چون رسول علیه السلام هر دو را طهارت فرمود
و اثر را نفی نفرمود معلوم شد که بسم الله گفتن در طهارت فریضه نیست ولیکن باید بگوید و چون گوید چگونه گوید
پیش از استنجا کردن یا بعد از استنجا کردن بگوید بعضی از مشایخ گفته اند که پیش از استنجا کردن گوید دلیل میکنند که استنجا
از طهارت است اما ظاهر روایت آنست که استنجا از طهارت نیست دلیل بر آنکه خداوند عز و جل آیة طهارت
و موضع استنجا را ذکر نفرمود و اگر استنجا از طهارت بودی خداوند عز و جل در آیة موضع استنجا را ذکر فرمودی خواجه
امام شمس الائمة حلوائی رحمة الله علیه گفته است که از استنجا و بعد از استنجا بگوید تا اگر استنجا از طهارت بود در ابتدای
طهارت گفته باشد و اگر از طهارت نبود ابتدای طهارت وی هم از بسم الله بود قال علیه الصلوة والسلام کل امر ذی بال
لم یبدأ بذکر اسم الله فهو ابتر او قال فهو اقطع مسئله نیت در طهارت بر قول شافعی رحمة الله علیه فریضه است و بر قول
علمای ما رحمهم الله فریضه نیست و حجة قول شافعی آنست که رسول علیه الصلوة والسلام میفرماید انما الاعمال بالنیات و لکل
امرء ما نوی و لا عمل لمن لا نیة له علمای ما رحمهم الله گفته اند که نیت در چیزی فریضه که آن چیز بی نیت عمل نکند اتفاق است که آتش
بی نیت بسوزد و کارد بی نیت ببرد و آب بی نیت بشوید و پاک کند چون شستن با تیمم نیت حاجت نباشد که خداوند عز و جل آب را
پاک کننده آفریده است و نان بنفس خود سیر کننده نیست دلیل بر آنکه اگر کسی را بیماری جوع البقر باشد نان
تر بود و دیگر آب بنفس خود تشنگی را شکننده نیست بر آنکه اگر کسی را بیماری استسقا بود هر چند که آب خورد تشنه بود
خاک بنفس خود نگاه دارنده نیست خداوند عز و جل هر روزی قارون را فرو تر می برد و آتش بنفس خود سوزنده نیست
که ابراهیم را صلوات الله علی نبینا و علیه در آتش انداختند آن لعین خداوند عز و جل
این آتش را بوستان گردانید و دیگر سمندر جانوریست که در آتش می باشد از آتش جانور
که آتش میخورد و رسد و آب بنفس خود غرق کننده نیست که موسی صلوات الله علی نبینا و علیه با قوم خود از رود نیل
و دشمن ایشان فرعون و جمله قوم او در آب غرق شدند و هلاک گشتند پس برین دلالات معلوم شد که نفع رسانند
و ضرر رسانند خداوند است عز و جل مسئله استبرا نگاه باید داشت تا شایسته طهارت شوی طهارت نگاه
باید داشت تا شایسته نماز شوی و نماز نگاه باید داشت تا شایسته بهشت شوی بزرگان دین گفته اند هر که طهارت
پیش از وقت سازد نماز در وقت گذارد و هر که طهارت در وقت سازد نماز چه وقت گذارد قال علیه الصلوة والسلام عجلوا
بالصلوة قبل الفوت و عجلوا بالتوبة قبل الموت مراد ازین شتافتن طهارت است در حدیث آمده است هر که با
طهارت میرد شهید میرد و در حدیث دیگر آمده است هر که با طهارت بود در امان خدای تعالی عز و جل بود

از علما رحمهم الله روایت میکنند که قیاس قول مالک رحمة الله درست نیست طهارت آنرا که حاصل آید چگونه
که شوید روا بود و سفیان ثوری رحمة الله علیه گفته که اگر کسی بعضی از اعضا را بشوید و مر آب نماند [illegible]
بود و درست وجوی آب بود و از وی حدثی ظاهر نشده باشد چون آب آید اعضاء باقی را بشوید از عهده
بیرون آید و مذهب مالک آن بود که هرکجا که آب رسانیدن فریضه است دست با آب رسانیدن فریضه است و
بر قول علمای ما رحمهم الله دلک فریضه نیست چون آب رسیده باشد بود و وجه قول مالک رحمة الله علیه آنست که نجاست
حکمی قوی تر از نجاست حقیقی است دلیل بر آنکه با نجاست حقیقی کم از درم نماز روا بود و اگر آن نجاست را
بشوی دست مالیدن شرط است اینجا نیز همین حکم وارد و از برای آنکه اعضا که شستن وی در طهارت فریضه است
اگر پایان موی خشک ماند طهارت درست نبود و نماز روا نبود والی پس این قوی تر از آن بود و آنجا دست مالیدن
بشرط اولی بود و علمای ما رحمهم الله گفته اند وجه مالک رحمة الله علیه درست نیست از برای آنکه رسول علیه السلام [illegible]
بیقین فرموده است که احسن شعر موی را پاک بیقین فرموده است که فرمودن تا نجس و دیگر اگر نجاست [illegible]
آب شستن فریضه است و نجاست حکمی را بیک آب مستعمله آب را در دهان و در بینی کردن قول مالک رحمة
الله علیه فریضه است هم در طهارت و هم در جنابت و بر قول شافعی رحمة الله علیه در طهارت و در جنابت سنت است
و بر قول علمای ما رحمهم الله در طهارت سنت است و در جنابت فریضه است و بر قول شافعی رحمة الله علیه سه آب
شستن بار استعمال کردن سنت است و بر قول علمای ما رحمهم الله شستن آب شستن بار استعمال کردن سنت است وجه
وجه قول مالک رحمة الله علیه آنست که دهان حکم ظاهر دارد دلیل بر آنکه اگر روزه دار آب در دهان آرد و باز بیرون آرد
روزه تباه نشود و بینی را می توان دیدن اگر نجاست بود باید شستن اگر بینی پاک بود و ابوحنیفه رحمة الله علیه
در جنابت فریضه میداند و در طهارت نیز باید که فریضه بود وجه قول شافعی رحمة الله علیه آنست که دهان حکم باطن دارد
دلیل بر آنکه اگر روزه دار آب در دهان جمع آورد و فرو برد روزه تباه نشود و بینی را بجلیت نمی توان دیدن ابوحنیفه رحمة الله علیه
در طهارت آب در بینی کردن سنت میدارد و در جنابت نیز باید که سنت بود و علمای ما رحمهم الله گفته اند که دهان و بینی
حکم ظاهر و باطن از آن روی که روزه دار آب را به دهان اندر آرد و باز بیرون آرد روزه تباه نشود و حکم ظاهر دارد
از آن روی که روزه دار لب ها را جمع آورد و فرو برد روزه تباه نشود و حکم باطن دارد و چنانکه دهان باز کند حکم ظاهر دارد و چنانکه
دهان فراز کند حکم باطن دارد و ابن [illegible] اصمعی رحمة الله که ایشان از اهل لغت اند و درین فن صاحب کمال بوده اند گفته اند
که دهان و بینی از پوست است دلیل بر آنکه [illegible] که دهان [illegible] گوشت [illegible] دهان و بینی
و بینی محل موی است [illegible] در جنابت به یکبارگی [illegible] آب رسانیدن بحکم حدیث رسول علیه السلام قال تحت کل شعرة جنابة فبلوا الشعر وانقوا
البشرة فان تحت کل شعرة جنابة رسول علیه السلام [illegible] که هر کجا [illegible] آب رسانیدن فریضه است [illegible]

و دیگر [illegible] است دلیل بر آنکه محدث را قرآن ظاهر نشاید خواندن و در مسجد نیز نشاید آمدن اما جنب را
قرآن ظاهر نشاید خواندن و مسجد نشاید آمدن پس آنجا که قوی تر است فریضه داریم و اینجا که ضعیف تر است سنت
داریم مسئله آب در دهان و بینی چند بار می باید کردن بر قول شافعی رحمة الله علیه سه کف آب بسنده است هم دهان را
هم بینی را و بر قول علماء ما رحمهم سه کف علاحده دهان را باید و سه کف علاحده بینی را باید تا از عهده بیرون آید والله اعلم بالصواب

باب سی‌ام در بیان مسواک کردن بنا بر حدیث رسول علیه السلام قال النبي علیه الصلوة والسلام لعلي رضي الله عنه یا علي
علیک بالسواک فیه اربع وعشرون خصلة في الدین والبدن رسول علیه السلام فرمود که یا علی بر تو باد که مسواک
کنی که در وی بیست و چهار خصلت است در دین و تن قال النبي علیه الصلوة والسلام طیبوا افواهکم بالسواک فانها طریق
القرآن و اکرموا الحفظة [illegible] رسول علیه الصلوة والسلام فرموده است که پاک کنید دهانهای خود را
بمسواک که دهن طریق قرآن است و فرشتهها خود را اکرامی بجای آری بار نهادن بدرستی که دهن جای فرزندان است
و دیگر پیغامبر علیه الصلوة والسلام می فرماید قال النبي علیه الصلوة والسلام السواک مطهرة للفم ومرضات للرب ومفرحة
للملائکة ومسخط للشیطان رسول علیه السلام فرموده که مسواک پاک کننده دهانست و سبب رضای رحمن است و شادی
فرشتگان و سخط شیطان قال النبي علیه الصلوة والسلام اربع من سنن المرسلین صلوة الله علیهم اجمعین النکاح والحیاء
والطیب والسواک رسول علیه السلام فرموده است که چهار چیز سنت من است و سنت انبیا که پیش از من بوده اند
از مرسلان نکاح کردن و شرم داشتن و بوی خوش داشتن و مسواک کردن قال علیه الصلوة والسلام السواک یزید الرجل
فصاحة قال النبي علیه السلام رکعتان بالسواک افضل من سبعین رکعة بغیر سواک قال علیه الصلوة والسلام السواک
شفاء لکل داء الا السام قیل ما السام یا رسول الله فقال علیه السلام الموت رسول علیه السلام فرموده که مسواک کردن
شفای جمله بیماریهاست الا سام سوال کردند که یا رسول الله سام چیست گفت مرگ را گویند رسول علیه السلام
فرموده است که برادرم جبرئیل علیه السلام مرا در چهار کار چندانی مبالغه فرمود گمان بردم که بر امتانم فریضه شد
یکی در حق نیکو داشتن اهل پرده چندانی مبالغت فرمود که گمان بردم که طلاق بر امتانم حرام شد و دیگر در حق نیکو داشتن
همسایه چندانی مبالغت فرمود که گمان بردم که همسایه از همسایه میراث خواهد برد و دیگر در حق نماز شب چندان
مبالغت فرمود که من گمان بردم که پارسایان امتم نخسپند و دیگر در حق مسواک کردن چندان مبالغت فرمود
که گمان بردم که بر امتانم فریضه شد مسئله مسواک کردن سنت طهارت است یا سنت علاحده
بعضی گفته اند که سنتی علاحده است و بعضی گفته اند که سنت طهارت است اما ظاهر روایت آنست
که سنت علاحده است که روایت میکنند از مادر مؤمنان عائشه رضی الله عنها که رسول علیه السلام شب
مسواک زیر فراش داشتی و هر زمان مسواک کردی [illegible] مسواک کردن نشاید [illegible]

کردن روا باشد بعد از زوال بر قول مالک رحمة الله خشک شاید و تری و بر قول شافعی رحمة الله نه تر شاید و نه خشک

اما بر قول علما ما رحمهم الله هم تر شاید و هم خشک و جه قول شافعی رحمة الله علیه آنست **قال** النبی علیه السلام خلوف

فم الصایم اطیب عند الله تعالی من ریح المسک رسول علیه الصلوة والسلام فرموده است که بوی دهان روزه دار

بحضرت پروردگار قدر بیش از آن دارد که بوی مشک چون بنده مسواک کند آن بوی نماند و آن قدر نیز نماند

علما ما رحمهم الله گفته اند که خدای عز و جل منزه است از حاجت و بوی خوش و ما ماموریم با مر پیوسته مسواک کردن

حدیث مطلق است **قال** علیه الصلوة والسلام خیر الخلال للصیام السواک رسول علیه السلام فرمود که بهترین خلالها

روزه دار را مسواک کردن است شیخ الاسلام برهان الدین رحمة الله گفته است که اتفاق است که هر چیا ولی که نهفته تر

باشد پسندیده تر باشد بنده مومن چون روزه دار باشد آدمیان ندانند که وی روزه دار است تا نگویند اما فرشتگان

از بوی دهان وی معلوم نمایند که وی روزه دار است چون مسواک کند آن بو نماند فرشتگان نیز معلوم نکنند که وی روزه دار است

این پسندیده تر باشد دیگر بباید دانستن که رسول علیه السلام آخرین تسبیح چه گفت و آخرین دعا چه گفت و آخرین وصیت چه کرد

و آخرین فعل چه کرد بدانکه آخرین تسبیح این گفت سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر ولا حول ولا قوة الا بالله العلی

العظیم و آخرین این دعا گفت که اللهم هون علی سکرات الموت و بروایتی دیگر آمده است که چنین گفت اللهم هون علینا سکرات الموت

و آخرین وصیت این کرد که الصلوة و ما ملکت ایمانکم نماز را بجای دارید و زیر دستان را نیکو دارید و آخرین فعل مسواک کرد

که روایت میکند ما در مومنان عایشه صدیقه رضی الله عنها که رسول علیه الصلوة والسلام در سکرات الموت پشت مبارک

خود را بر سینه من نهاده بود که برادرم محمد بن ابی بکر رضی الله عنهما از در حجره اندر آمد مسواک در سر دستار بسته بود

رسول علیه الصلوة والسلام در آن مسواک نگاه کرد سوال کردم که یا رسول الله بر آن مسواک رغبتی هست رسول علیه الصلوة

والسلام اشارت کرد که هست آن مسواک از برادرم گرفتم و در دهان مبارک رسول علیه السلام کردم در دهان مبارک رسول

علیه السلام آب نمانده بود که مسواک تر شدی عایشه رضی الله عنها میگوید که من از آب دهان خود تر کردم و آنگاه به پیغامبر علیه السلام

دادم تا مسواک کرد رسول علیه السلام از دار فنا بدار البقا رحلت خرامید و جان بجانان تسلیم کرد و از اینجا هست که ما در مومنان

عایشه رضی الله عنها بر عیالان دیگر فخر کردی بدو فایده یکی آنکه آب دهان من در دهان رسول علیه السلام اندر آمد

و دیگر آنکه مهتر عالم علیه الصلوة والسلام جان مبارک در حجره من داد **نقل** آورده اند که ابراهیم نخعی رحمة الله علیه

هر چند چیزی میخواند و یاد میگرفت باز فراموش میشد تا شبی رسول علیه السلام را بخواب دید از احوال خود

بنالید و گفت یا رسول الله چیزی میخوانم یاد نمیماند رسول علیه السلام فرمود یا ابراهیم چند چیز را بجا آر یکی خوردن

اندک حسب و قرآن بسیار خوان و نماز بسیار کن و بهر نمازی طهارت میسازد و بهر طاعتی مسواک کن ابراهیم

نخعی رحمة الله علیه گفت چون از خواب بیرون آمدم و این وصیت رسول علیه السلام را بجا آوردم در میان اندک مدت کار

و از ایشان سه روایت است یکی روایت همه فریضه است و یکی روایت سه یکی و بروایت چهار یکی آمده است و از ابو یوسف
رحمه الله دو روایت است یکی روایت فریضه دارد کل را مسح کشیدن باید و یکی روایت فریضه نیست و محمد رحمة الله
علیه گفته است که مسح با غسل جمع نباید اما در کدامی موی روی مسح کند علما را اختلاف است خواجه امام ابو فضل کرمانی
رحمة الله گفته است که ما را از قول اول محمد رحمة الله علیه معلوم آمده است که موی روی آن موی زواید است که بر زنخ
است که وی گفته است که مسح با غسل جمع نباید زیرا انکه تا به تیزی زنخ آب رسانیدن فریضه است پس دانستیم که مراد
ازین موی روی آن موی است که بر زنخ است حکم موی سینه دارد و در طهارت موی سینه را شستن فریضه نیست
حسن بن زیاد از ابو حنیفه رحمهما الله روایت میکند که موی روی این موی است که بر زنخ است قال علیه الصلوة والسلام
المؤمن کالجمل الانف ان قید انقاد وان انیخ علی صخرة اناخ قاضی امام صدر رحمة الله علیه گفته است که این موی زواید
که بر زنخ است حکم سینه دارد و در طهارت موی سینه را آب رسانیدن فریضه نیست و بر قول شافعی رحمة الله تا بیخ
موی آب رسانیدن فریضه است مسئله خلال موی روی در شرح آثار از محمد رحمة الله روایت است که متوضی مخیر
دلیل میکند که مستحب نیست که اگر سنت بودی محمد رحمه مخیر نگفتی اما در صلوة خواجه امام اجل سرخسی رحمة الله از ابو یوسف
رحمة الله علیه روایت است که سنت است و وجه قول وی آنست که روایت میکند انس بن مالک رضی الله عنه
که رسول علیه السلام موی روی خلال میکرد چنانکه سرهای انگشتان مبارک از میان موی می‌نمود چنانکه دندانه
شانه از موی مینماید پس معلوم شد که سنت است و سنت آنست که از زیر برآورد اندرین انکه انس رضی الله عنه
از سر انگشتان حکایت کرد که اگر آن از زیر بایستی فرود آوردن انس بن مالک رضی الله عنه از پشت
دست حکایت کردی مسئله مسح گوش اتفاق است که سنت است مسح کردن بظاهر روایة مستحب است اما در مبسوط
شیخ الاسلام علی اسبیجابی رحمة الله علیه از امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه روایت است که سنت است و حدیث روایت
میکند قال النبی علیه الصلوة والسلام من مسح عنقه امنه الله تعالی من الغل یوم القیامة رسول علیه السلام
فرموده است که هر که بر گردن مسح آرد ایمن کرداند خدای تعالی وی را از غل روز قیامت قال النبی علیه الصلوة والسلام
من نفع مسلما بقدر خلال وجبت له الجنة پیغامبر فرموده است که هر آن کس که مسلمانی را بمقدار دندان خلیل نفع رساند بهشت او را
واجب شود چون پیغامبر علیه السلام این حدیث گفت صحابه شادمان شدند امیر المؤمنین علی رضی الله عنه گریان شد صحابه گفتند
یا علی چرا میگریی که پیغامبر علیه السلام چنین فرمود و حدیث بشارت فرمود گفت شما یکروی می‌بینید من بدو روی
می‌بینم چنانکه بمقدار دندان خلیل مسلمانی را نفع رسانی بهشت واجب شود و اگر چنانک بمسلمانی بمقدار دندان خلیل
ضرر رسانی ترسم که دوزخ واجب شود مسئله خلال انگشتان دست و پای بر سه نوع است فریضه و واجب و سنت
و آنچه فریضه است آنست که اگر انگشتان تنگ و یکی بدیگر چفسیده بود ایشان را خلال کردن فریضه بود و اگر چفسیده گرفته باشد

چون بهم یکدیگر پیچیده باشند آنرا خلال کردن واجب بود و اگر از یکدیگر جدا باشند آنرا خلال کردن سنت بود قال
النبی علیه الصلوة والسلام رحم الله المتخللین فی الوضوء والطعام رسول علیه السلام فرموده است رحمت خدا بر خلال کنندگان
باد هم در طهارت و هم در طعام قال علیه السلام خللوا اصابعکم قبل ان تخللها نار جهنم رسول علیه الصلوة والسلام
فرموده است خلال کنید انگشتان را پیش از آنکه به آتش دوزخ خلال کنند مسئله در طهارت ابتدا کردن
از دست راست سنت است قال النبی علیه الصلوة والسلام علیکم بالتیامن فان الله تعالی یحب التیامن فی
کل شیء حتی التمشط والتنعل در هر خدمتی که بر سوی ناف است آن خدمت را بدست راست کردن سنت است
و هر خدمتی که فروسوی ناف است آنرا بدست چپ کردن سنت است قال علیه الصلوة والسلام الیمین للوجه والیسار
للمقعد رسول علیه الصلوة والسلام فرموده است که دست راست مر روی راست و دست چپ مر مقعد را یعنی بهر
استنجا مسئله در طهارت تقصیر نشاید کردن در وصایا امیر المومنین علی رضی الله عنه آورده است که رسول علیه السلام
فرموده است هر که طهارت تمام کند و تقصیر نکند و اسراف آب نکند نیم ایمان را حاصل کند قال النبی علیه الصلوة
والسلام یا علی استقص علی اسباغ الوضوء فانه شطر الایمان واذا توضأت فلا تسرف فی الماء رسول علیه السلام فرموده است
که یا علی مبالغت کن در تمام کردن وضو که پاره ایمان است و چون طهارت سازی آب را اسراف نکنی قال
النبی علیه الصلوة والسلام یا علی اذا فرغت من طهورک فاقرأ انا انزلناه فی لیلة القدر مرة بعد غسل القدمین یکتب
الله تعالی لک بکل طهور عبادة خمسین سنة رسول الله علیه السلام فرموده که یا علی بر تو باد که چون از طهارت فارغ
شوی بخوان سوره انا انزلناه فی لیلة القدر یکبار بعد از آن که قدمها شسته باشی خدای عزوجل بر طهارتی برای تو پنجاه
ساله عبادت در دیوان تو ثبت گرداند قال النبی علیه الصلوة والسلام یا علی اذا فرغت من طهورک فخذ ماء جدیدا وامسح
بیدک قفاک وقل سبحانک اللهم وبحمدک اشهد ان لا اله الا انت وحدک لا شریک لک استغفرک واتوب الیک ثم النظر الی الارض
وقل اشهد ان محمدا عبدک ورسولک فانه من فعل هذا غفر الله تعالی له کل صغیرة وکبیرة رسول علیه السلام فرموده یا علی چون از طهارت
فارغ شوی آب نو گیر و به پشت دست مسح کن بر گردن و این تسبیح بگوی سبحانک اللهم وبحمدک اشهد ان لا اله الا انت وحدک لا شریک لک
واستغفرک واتوب الیک و بگو اشهد ان محمدا عبدک ورسولک بدرستی که هر که همچنین کند حق سبحانه و تعالی جمله گناهان خورد و بزرگ او را
بیامرزد مسئله خرقه داشتن در طهارت سنت است یا نه خواجه امام زاهد فخر رحمة الله علیه شیخه درس میکرد روایت بیرون آمد که
میمونه و عائشه و ام سلمه رضوان الله علیهم اجمعین که رسول علیه السلام غسل آورد ما خرقه داشتیم و دادیم تا تن خویشتن را خشک کند
قبول نکرد و خود را بدان خشک نکرد معلوم شد که سنت نیست و دیگر آنکه عطا رضی الله عنه غسل آورد درخواست که خود را
بخرقه خشک کند جابر بن عبد الله انصاری رضی الله عنه آنجا حاضر بود وی را منع کرد که خود را بخرقه خشک مکن پس ما هم [illegible]
داشتن الفاظ این روایت است که شاید گفتن که سنت است و تاویل آنکه خواجه امام زاهد فخر رحمة الله علیه گفته است از خواجه [illegible] رحمة الله علیه

روایت آمده است که اندیار کرم بوده که اگر بابندی تا تری بر اعضای ایشان خشک شدی ایشانرا از سرما ضرری رسیدی
و اگر بجهان با اعضای تر جامه بپوشیدندی اگر جامه ایشانرا تر شدی ایشانرا از سرما ضرر رسیدی اما اگر و باری بود
که هوای سرد بود اگر بمانند تا آن تری بر اعضای ایشان خشک شود ایشانرا از سرما ضرر رسید بنیستی گفتیم که شاید
و نیز روایت میکنند سعید بن قیس رضی الله عنه که رسول علیه السلام بحجره ما آمد و اگر جستیم کرباس غسل آوردیم تا وی بدان
برنگ معصفر کردیم پیش رسول علیه السلام داشتیم رسول علیه السلام آنجا در شب آن بجود در گرفت و خود را خشک کرد
چنانکه اثر رنگ وی بجای او بود در [illegible] بر شکم رسول علیه السلام باقی مانده بود و پس معلوم شد که خرقه و تن بستن سنت
هست و ابو حنیفه رحمة الله علیه گفته است که حدیثی بمن رسیده است مشهور و امیدوارم از حضرت رسول که فردا قیامت
آمنا و صدقنا چنین بود که پله طاعتش سبک آمده باشد و پله معصیتی بر پله طاعتش گران آمده بود و [illegible] عذاب
[illegible] روی زده باشند و بر انسوی دوزخ برند که ناگاه از هوای چون کاغذ پاره [illegible] آمده و در آن پله طاعتش
نشیند پله طاعتش بر پله معصیت بچربد آید چنانکه بنده نجات یابد پس این بنده مناجات کند که الهی و ربی [illegible]
این چه طاعت بود که مرا از آن خبر نبود خطاب حضرت عزت در رسید که این آن خرقه است که [illegible]
[illegible] نجات تو شد پس چیزی که سبب [illegible] بقیامت شاید [illegible] آب طهارت را بدست خود [illegible]
سنت است که رسول علیه الصلوة والسلام پیوسته آب طهارت بدست خود آوردی تا روزی رسول علیه السلام طهارت
میساخت چون وان [illegible] آمدند سوال کردند رسول علیه السلام بجواب ایشان مشغول شد انس بن مالک رضی الله عنه فرصت
یافت آب جام رسول علیه السلام برگرد و بنهاد چون رسول علیه السلام فارغ شد بطهارت حاجت آمد دست تا
جام دراز کرد تا آب جام بر گیرند آن جام را بدید گفت یا انس [illegible] آن جام را تو برکرده گفت بلی یا رسول الله علیه السلام
وی را دعا کرد گفت که خداوند عز و جل عمر ترا برکت کناد و مال تو و فرزندان تو و ترا بیامرزد و انس بن مالک رضی الله عنه
صد و بیست سال بقا یافت ببرکت دعای رسول علیه السلام و در مال او برکت شد چنانکه هر سالی خرماستانهای [illegible]
یکبار بار آوردی و خرماستانهای انس رضی الله عنه دو بار بار آوردی و در فرزندان انس خدای تعالی برکت کرد که
خواجه امام زاهد فخر رحمة الله گفته است که خداوند عز و جل مر عیال انس را رضی الله عنه یکی شکم دو [illegible]
بر و هشتاد و سه پسر داد و ایشانرا [illegible] می نهادندی و شیر [illegible] ایشان میخوردند تا آنگاه که [illegible]
[illegible] شدند آنگاه [illegible] ایشانرا داد خداوند عز و جل هشتاد و سه فرزند [illegible] رحمت خود ببرد و بزرگ
[illegible] از آن [illegible] شدند تا صد و بیست پسر راست شدند اما شیخ الاسلام برهان الدین رحمة الله علیه
گفته است که خداوند عز و جل مر عیال انس را رضی الله عنه ده پسر داده بود انس رضی الله عنه ده پسر را [illegible]
[illegible] بوده اند بعد از آن [illegible] دکان [illegible] آمدند تا صد و بیست پسر راست [illegible] انس رضی الله عنه

در بهشت بر من گشاده گردان آب نهم که بریزد بدل بیندیشد که بحرمت رسول عیان علیه السلام که بر ما در رحمت مکن
که نه ماه بار من کشیده است آب دهم که بریزد باید که بدل بیندیشد که عشره مبشره را به قیامت شفیع جرم من گردان
آب یازدهم که بریزد بدل بیندیشد که یعقوب و یوسف صدیق را با یازده برادران شفیع من گردان دوازدهم که بریزد
بدل بیندیشد که آنچه درین دوازده ماه که سال تمام است بحضرت ذو الجلال نخود از عمل من دیدی و نه پسندیدی
بفضل و کرم در گذار آب سیزدهم که بریزد بدل بیندیشد که از کافر مردم امان کرامت گردان آب چهاردهم که بریزد
بدل بیندیشد از کافر پدر و مادر امان کرامت گردان آب پانزدهم که بریزد و بدل بیندیشد که از آن هفت بران و بهشت
برسان و آنگاه برخیزد و خود را بپوشد و این دعا بخواند اللهم طهر جسمی من الذنوب وطهر قلبی من النفاق وحصن فرجی من الفجور
اللهم اجعلنی من التوابین واجعلنی من المتطهرین واجعلنی من عبادک الصالحین واجعلنی من الذین لا خوف علیهم ولا هم یحزنون
آنگاه چهار رکعت نماز کند و روی سوی قبله نشیند که این شرطی است از شرایط نماز و همچنانکه در نماز سخن گفتن
حرام است در طهارت نیز سخن گفتن حرام است و سبب فقر و فاقه و درویشی است و سلفه بستم آوردن و آوردن بلغم بزور
نشاید بجا آنجا که استبرا دارد و باید که خود را از الایش تمام پاک کند و آنگاه طلب آب آید مسئله در طهارت باید که آب اسراف
نکند و پریشان خرج نکند که رسول علیه السلام فرموده است که هر که در طهارت آب اسراف نکند و پریشان خرج نکند بحضرت
پروردگار هیچ بنده از وی پسندیده تر نبود و اگر پریشان خرج کند و اسراف کند خدای تعالی عز و جل در حق اسراف کنندگان
این وعید فرموده است مسئله قوله تعالی کلوا واشربوا ولا تسرفوا انه لا یحب المسرفین و هر عضوی را که میشوید دعا که در حق
آن عضو آمده است بخواند چون دستهای شوید گوید بسم الله الرحمن الرحیم و چون آب در دهن کند بگوید اللهم اعنی علی تلاوة
القرآن وارزقنی حلاوة ذکرک وشکرک وحسن عبادتک و چون آب در بینی کند گوید اللهم ریحنی من رایحة الجنة وارزقنی
نعیمها ولا تشمنی من النار چون روی بشوید بگوید اللهم بیض وجهی بنورک یوم تبیض وجوه اولیائک ولا تسود وجهی بظلمات یوم
تسود وجوه اعدائک چون دست راست شوید بگوید اللهم اعطنی کتابی بیمینی وحاسبنی حسابا یسیرا چون دست چپ شوید بگوید
اللهم لا تعطنی کتابی بشمالی ولا من وراء ظهری ولا تحاسبنی حسابا شدیدا و چون مسح سر کند بگوید اللهم اغشنی برحمتک وقنی من عذابک
وانزل علی من برکاتک و چون مسح گوش کند بگوید اللهم اجعلنی من الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه و چون مسح گردن کند
بگوید اللهم اعتق رقابنا و رقاب ابائنا وامهاتنا من النار واحفظنی من السلاسل والاغلال و چون پای راست بشوید بگوید
اللهم ثبت قدمی وقدمی والدی علی الصراط یوم تزل فیه اقدام المنافقین علی الصراط چون پای چپ بشوید بگوید اللهم اجعل اجعلنی
سعیی مشکورا وعملی عملا صالحا مقبولا و ذنبی ذنبا مغفورا وتجارتی تجارة لن تبور بفضلک وکرمک برحمتک یا عزیز یا غفور
خواجه چون از طهارت فارغ شود بگوید سبحانک اللهم وبحمدک اشهد ان لا اله الا انت وحدک لا شریک لک و استغفرک
ذنبا واتوب الیک واشهد ان محمدا عبدک ورسولک امام عمر نسفی رحمة الله علیه گفته است که

که ما را شک است که این چهار باجابت مقرون شود یا نی اما اتفاق است که کلمهٔ شهادت مکفر گناهان است که گناه هفتاد
ساله را بکیرد دلیل بر آنکه کافری باشد هفتاد ساله یکبار کلمهٔ شهادت بگوید خداوند عز و جل جمله گناهان وی را درگذارد
بنده مومن با وردن طهارت طاعت و ترک معصیت کلمهٔ شهادت گوید اگر خداوند عز و جل گناهان وی را درگذرد
هیچ از کرم او عجیب و غریب نبود و چون روی بشوید باید که آب بر پیشانی نهد و دست بر پیشانی نهد و فرود روی آرد
که از آن بنده صالح حضرت خضر صلوات الله علی نبینا و علیه روایت کرده اند که وی همچنین روی شوید و اگر دست
بر روی سوی پیشانی برد باکی نبود اما ترک سنت بود و آوردن بدعت و چون دستها شوید آب باید که از سر انگشت
دست به بن آرنج آرد و اگر از بن آرنج بسر انگشت دست برد طهارتش درست بود اما ترک سنت بود و آوردن بدعت بود
چون طهارت تمام کند یکبار انا انزلناه بخواند و آنگاه این تسبیح بگوید سبحانک اللهم و بحمدک اشهد ان لا اله الا انت
وحدک لا شریک لک استغفرک و اتوب الیک و اشهد ان محمدا عبدک و رسولک و آنگاه از آن فضالهٔ آب طهارت
بخورد و ایستاده خورد یا نشسته ظاهر روایت آنست که نشسته خورد اما فقیه ابو اللیث رحمه الله در فتاوی خود
آورده است که اگر ایستاده بخورد باک نبود که سه جای آب ایستاده خوردن کی نبود یکی بر سر چاه زمزم دوم بر سقایها
سیوم فضالهٔ آب طهارت خوردن دلیل بر آنکه امیر المومنین علی رضی الله عنه در رحبهٔ مسجد آدینه کوفه طهارت ساخت
و فضالهٔ آب طهارت را ایستاده خورد و این حدیث روایت کرد که هر که فضالهٔ آب طهارت را ایستاده بخورد خدای
عز و جل از علاج بیماری کرداند که جمله اطبا از معالجت آن عاجز آمده باشند دفع کرداند عقبه بن عامر الجهنی رضی الله عنه روایت
میکند که با من داشتن اشتران صدقات نوبت من بود گفتم بگاه تر بیرون روم تا نماز دیگر در عقب های رسول علیه
السلام نماز بگذارده بود و پشت مبارک بمحراب باز نهاده بود و این حدیث فرمود که هر کرا حدث رسد و طهارت
سازد و دو رکعت نماز گذارد خداوند عز و جل گناهان وی را آمرزیده کرداند گفتم اینست خوش حدیثی و با فتاب
آسان و امیر المومنین عمر رضی الله عنه گفت یا عقبه بگاه تر کجا بودی تا حدیث از این آسان تر و با بشارت تر شنیدی
گفتم یا عمر چه فرمودی گفت رسول علیه السلام چنین فرمود که هر که طهارت سازد بعد از آنکه طهارت تمام کرده باشد روی سوی آسمان
کند و به انگشت و دست بر کردن مسح آورد این تسبیح بخواند سبحانک اللهم و بحمدک اشهد ان لا اله الا انت وحدک لا شریک
لک و استغفرک و اتوب الیک و اشهد ان محمدا عبدک و رسولک خداوند عز و جل جمله گناهان خرد و بزرگ وی را بیامرزد گفتم
بخ بخ امت محمد را صلی الله علیه و سلم یعنی خوشی و راحت باد مر امت محمد علیه السلام را که این عالی تشریف است
بکو در جائی **مسئله** چون طهارت تمام کند آب چاه را چه کرده نهد از برای آنکه ابلیس علیه اللعنه هیچ وقت چنین
غمگین نشود که بنده مومن طهارت سازد از برای نعم وی را آب حمام را باز پر کنند که این استعداد ساختم تا هر گاه که مرا باز
حدث رسد بسبک طهارت سازم و آب حمام را سر پوشیده نهد مادام که آن آب بجا سر پوشیده باشد آن انعام

استغفار می‌کویند آن بنده را از حق عز و جل آمرزش می‌خواهند دیگر آنکه چون آب جام سرپوشیده بود از جمله جانوران زیره ضرر
رسانند در امان بود امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه گفته است که من یکروز چند معجزه دیدم از رسول علیه الصلوة والسلام
و آنچنان بود که روزی با رسول علیه الصلوة والسلام بصحرا آمدیم بیرون رفته بودیم و گرما کرما حجاز بود و تشنگی بر من
غالب شد گفتم یا رسول الله من تشنه شده ام رسول علیه السلام فرمود که برو سلام من بآن کوه برسان و بگوی که مرا آب
دهی یا بدر کیا انچه هیم بامر رسول علیه السلام رفتم و سلام رسول علیه السلام بآن کوه گفتم از هر سنگی آواز جواب سلام
باز شنیدم گفتم که مرا آب می باید تا بخورم بامر رسول علیه السلام آمده ام از آن کوه آواز بر آمد که یا علی برو سلام من برسول
علیه السلام برسان و بگوی که از آن روز باز که این آیه نازل شده است **قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا قوا انفسکم**
واهلیکم نارا وقودها الناس والحجارة چندان گریسته ام که در وجود من هیچ آب نمانده است بیامدم و این سخن با رسول علیه
السلام باز گفتم رسول علیه السلام بسیار گریست و هم صحابه رضی الله عنهم بگریستند چون پاره بیشتر رفتم رسول علیه السلام
بقضا حاجت آدمیان آمد فرمود یا علی برو سلام من بدان دو درخت برسان و بگو تا بیایید و مرا سایه داری کنند
تا من از قضا حاجت آدمیان فارغ شوم رفتم و سلام رسول علیه السلام بدان درختان رسانیدم از هر شاخی و برگی
جواب سلام رسول علیه الصلوة والسلام باز شنیدم گفتم که رسول علیه السلام فرموده است که بیایید و مرا سایه کنید
تا از قضا حاجت آدمیان فارغ شوم درختان از زمین بسیار بجنبیدند و در هوا شدند و بیخ و ریشه در زمین گشاده کرده
بیامدند تا نزدیک رسول علیه السلام شاخ در شاخ آوردند و برگ در برگ آوردند و سایه از بهر [illegible] کردند تا چندانی که
رسول علیه السلام از قضا حاجت انسانی فارغ شد و آنچه از رسول علیه السلام جدا شدی اندک بودی و بوی
مشک [illegible] شدی و زمین آنرا بخوردی چون رسول علیه السلام فارغ شد اشارت کرد آن درختان باز بجای خود باز رفتند
[illegible] بجای خود بجنبیدند انگاه رسول علیه السلام نزد تیمم کرد چون صحرا بود و آب حاضر نبود امیرالمؤمنین
[illegible] رضی الله عنه گفتم یا رسول الله اینک آب نزدیک است رسول علیه السلام گفت یا علی میدانی که مرا زندگانی
[illegible] اند یا نه [illegible] انگاه [illegible] گفتم یا رسول الله این توقف کردن شما بی حکمت نبود رسول
علیه السلام فرمود که ثواب ختم قرآن حاصل کردم [illegible] یا رسول الله درین لحظه چگونه ثواب ختم قرآن حاصل کردید رسول علیه السلام
فرمود [illegible] بار قل هو الله احد بخواندم انگاه رسول علیه السلام فرمود که هر که یکبار سوره قل هو الله احد بخواند از روی ثواب
چنان بود که گویی دو دانگ قرآن بخوانده است [illegible] بار بخواند چنان بود که چهار دانگ قرآن خوانده است و چون سه بار
بخواند چنان بود که کل قرآن را ختم کرده است انگاه رسول علیه السلام این حدیث فرمود که هر که را بلا رسد و وی بی طهارت باشد
[illegible] الا نفسه [illegible] قال علیه الصلوة والسلام من اصابت بلیه وهو محدث فلا یلومن الا نفسه [illegible]
[illegible] قال علیه الصلوة والسلام الملائکة یستغفر

للانسان دائم على الوضوء ولم يحدث رسول عليه السلام فرمود كه ملائكه مر آدمی را آمرزش خواهند تا مادام كه با طهارت
باشد و حدث نکند **حکایت** چنین آورده اند که جعفر طیار رضی الله عنه بحبشه میرفت در راه گذرش بر کلیسای رهبانان
نظر افتاد گفت بنگریم که رهبانان بر چه عمل است برفت و در کلیسا بکوفت آن رهبان ساعتی توقف کرد آنگاه در بگشاد و جعفر
جعفر طیار رضی الله عنه بدان کلیسا اندر آمد از آن رهبان سوال کرد که این چندین تاخیر چرا کردی بگشادن گفت ما در کتب
خود چنین خوانده ایم که هرگاه شما را با یکی از سلطانیان تعلق شود و اگر بی طهارت باشید طهارت سازید تا المی از ایشان
بشما نرسد من بی طهارت بودم گفتم باش تا طهارت سازم تا از ظلم وی المی بمن نرسد جعفر طیار رضی الله عنه گفت تو
مردی با صلاح بوده چرا دین اسلام قبول نکردی گفت پیغامبر شما فرموده است که الامور مرهونة باوقاتها کارها به وقت
موقوف است اکنون شما بیان کنید تا اسلام آرم آنگاه جعفر طیار رضی الله عنه احکام مسلمانی با وی بیان کرد آن
رهبان در حال اسلام آورد و برکات اقامت آن سنت بود **روایت** چون مهتر عالم از معراج باز آمد بامدادی بود
رسول علیه السلام بلال را رضی الله عنه را بدید گفت یا بلال در تو چه خصلت است که من آواز کفش ترا در بهشت دیدم یعنی
خیال ترا گفت یا رسول الله در من هیچ خصلت دیگری نیست الا آنکه چون مرا حدث میرسد طهارت میسازم و
دو رکعت نماز گذارم رسول علیه السلام فرمود که یا بلال بر همین عمل باش که خیریت دنیا و آخرت را در این می بینم

قال النبی علیه السلام خبراً عن الله تعالی من احدث ولم یتوضأ فقد جفانی ومن احدث وتوضأ ولم یصل رکعتین فقد
جفانی ومن احدث وتوضأ وصلی رکعتین ولم یدع فقد جفانی ومن احدث وتوضأ وصلی رکعتین ودعا ولم اغفر له
فقد جفوته ولست برب جاف رسول علیه السلام فرموده است که این خبر قدسی است که هر کرا حدث رسد و طهارت نسازد
بدرستی بر من که خداوندم عزوجل جفا کرده باشد و هر کرا حدث رسد و طهارت سازد و دو رکعت نماز
نمیگذارد بر من جفا کرده باشد و هر کرا حدث رسد و طهارت سازد و دو رکعت نماز گذارد و دعا
نگوید بر من جفا کرده است و هر کرا حدث رسد و طهارت سازد و دو رکعت نماز گذارد و دعا گوید
اگر خداوند عزوجل دعاء وی را اجابت نکند و وی را نیامرزد و این از حضرت عزت جفا باشد
و این جائز نیست و خداوند عزوجل جفا کار نیست و در این هیچ شکی نیست و نیامرزد وی را
بیامرزد و این حدیث بطریق وعده است نه بر طریق وجوب که اصلح بنده بر حق واجب نیست
و حکم حق بر بنده واجب است **حکایت** خواجه ابو منصور ماتریدی رحمة الله علیه آن وقتی
که از دار دنیا رحلت میکرد وی را عارضه شکم بود هفتاد بار وی را قضاء حاجت افتاد و هر باری که
بر وی طهارت ساختی و ... این ... که ... گفت ... دنیا ...
رفتم با طهارت بیایم ... **قال** النبی علیه الصلوة والسلام ... علی الوضوء ...

رسول علیه السلام فرمود هر که با طهارت بمیرد شهید بمیرد دیگر رسول علیه السلام فرمود که با طهارت نباشد جز مومن و همیشه
نباشد جز منافق باشد این عده و انیم این عید الطهارت بسازم خواجه چون از دنیا بیرون رفت یکی از مریدان خواجه را
بخواب دید که در عرصه عرصات ایستاده بود و صفها در برق از نور پیش وی ایستانیده اند خواجه از براقی به براقی سیر میکرد وی خواجه را
پرسید که ای ولی درگاه خدای این چه کدام عمل شماست خواجه گفت این جزای آن طهارت هاست که در وقت ساخته ام هر طهارتی را
براقی کرامت کرده اند جزای اعمال دیگر هنوز بمن نرسیده است **حکایت** خواجه امام اجل شمس رحمة الله علیه با طالبی
بند کرده بود و باو چند فرستاده خواجه را در چاهی باز داشتند خواجه در آن چاهی هزار تاه کاغذ از مسائل دینی املا میکرد
که هیچ حرفی خطا نبود و جزوی باوی نبود و طالب علمان آن شهر می آمدندی و از خواجه تعلیم گرفتندی و ایشان بر سر چاه
می نشستندی تا روزی آواز طالب علمی بسمع مبارک خواجه رسید خواجه سوال کرد که آن فلان کجاست که نیامده
گفتند جای ما که بطهارت ساختن رفته است آنکس اینجا حاضر بود گفت مولانا مخدوما من اینجا حاضرم مرا دیر آمد هنوز
بطهارت ساختن نرفته ام خواجه گفت عفا الله شرم نمیداری که بدین مقدار سرماوست از کار باز میداری سر بر وقت
طالب علمی در بخارا بودم مرا عارضه شکم بود شبی مرا چهل بار بتقاضا حاجت آدمیان حاجت آمد هر باری برفتمی و طهارت ساختمی
و خود را از میان فرو تر در رود بخارا بشستمی تا بخانه باز آمدمی مجمره من نخ البسته بودی مجمره بر سینه نهادمی تا بگداختی آنگاه
بدان چیزی اشتغال کردمی شما باین قدر سرماوست از کار آخرت باز میدارید ببرکات اقامت آن سنت بود که بعد از آن
وفات ابو حنیفه رحمة الله علیه چندین کس بودند که علم را احیا کردند یکی از ایشان خواجه امام اجل شمس الائمه بود رحمة الله علیه
چون اصحاب فتوی خواجه ابو بکر فضل بخاری به بلخ رسید نزدیک فقیه ابو جعفر هندوانی رحمة الله آوردند ابو جعفر
گفت وی کودک خرد سال است و لیکن حفظ بسیار دارد از کجاست که وی را اجازت فتوی داده اند با خود گفت که بروم روزگار
در این مطالع کنم بر جهاست به بخارا آمد و آن شب بخانه خواجه ابو بکر فضل فرود آمد آن شب خواجه ابو بکر فضل رحمة الله علیه
بفراش نرفت و همه شب بمطالع کتاب مشغول بود همین که خواب در چشم خواجه آمدی بر خاستی و بسبک طهارت ساختی
بیامدی و باز بکاری مشغول شدی و همچنین تا بامداد مطالعه میکرد چون روز شد فقیه جعفر رحمة الله علیه گفت که حق
و ثواب اینست که خداوند تعالی عز و جل این کودک را اصحاب فتوی داده است که همه شب بفراش نرفت و چون خواب
در چشم وی اثر کردی زود برخاستی و طهارت ساختی و بعلم مشغول شدی **مسئله** فقیه در باب طهارت جید
عبد الرحمن بن یزید الانصاری رضی الله عنه روایت میکند که وقتی بودی که رسول علیه الصلوة والسلام از طهارت دست
بکشیدی طهارت ساختی یعنی تیمم کردی وقتی شیخ وهب بن منبه رضی الله عنه به شام رفت یکی را
دید که بر کناره دریا ایستاده طهارت میساخت و آب اسراف میکرد گفت ای شیخ آب چرا اسراف میکنی گفت ای یار شیخ
در دریا اسراف کجا گفت من چنین دانسته ام که تو عالم شامی ندانستم که تو از جاهلان شام بوده

گفت بدانست که اعتبار شریعت راست نه خواست طبیعت را عبد الله عمر رضی الله عنه روایت کرد که وقتی بودی که مرا آب
چندانی بودی که هر عضو را یکبار شستمی پس آن طهارت نازک از دمی پس معلوم شد که چون آب زیادتی نیست شستن
زیادتی نیست و اگر در کسی جنابت است و آب چندانی است که بهم روغن در خود می مالد اعضای وی تر می شود
و بر قول ابو یوسف رحمة الله علیه از عهده جنابت بیرون آید و بر قول ابو حنیفه و محمد رحمه الله بیرون نیاید که آب
سیلان باید تا از عهده جنابتش بیرون آید حسن زیاد از ابو حنیفه رحمة الله روایت میکند که تاویل آنکه رسول
علیه الصلوة والسلام به چهار دانگ آب یکمن آب طهارت ساختی آنست که رسول علیه السلام معصوم بود از صغیره
و کبیره و از آلایش بسیار و ما را از صغیره و کبیره بسیار است و آلایش بسیار است ما را یک و نیم من آب باید بایسته
بود به نیم من استنجا را و نیم من دست و روی و مسح سر را و نیم من پایها را و این حکم در وقتی است که استنجا کند و اگر
استنجا نکند یکمن بسنده بود و نیم من دست و روی شوید و مسح سر بیارد و نیم من ته پایها را بشوید و اگر پای
موزه باشد نیم من بسنده بود دست و روی شوید و مسح سر بیارد و دست تر کند و بر موزه مسح کشد از عهده بیرون
آید

باب یازدهم در بیان غسل

بدانکه غسل فریضه است بآیة و اخبار و اجماع امت اما آیة است قوله تعالی
وان کنتم جنبا فاطهروا و اما خبر آنست قال النبی علیه الصلوة والسلام طهروا الشعر وانقوا البشرة فان تحت کل شعرة
جنابة رسول علیه السلام فرمود که در جنابتی بهر پوستی و بن هر موی آب رسانیدن فریضه است که زیر هر
موی جنابت است و اجماع امت آنست که هیچکس فرضیت غسل را منکر نشده است و هر که منکر شود کافر شود
و غسل بر یازده وجه است پنج از وی فریضه است و چهار سنت و یک واجب و یک مستحب و آن پنج که فریضه است خواب دیدن
و آب دیدن است یعنی احتلام و بهره گرفتن است یعنی آب شهوت مرد را و آب زن را و زن که از حیض پاک شود و یا از نفاس
پاک شود و مسئله اکسال و آن آنکه مجامع را انزال نشود اما چهار غسل که سنت است جمعه و عیدین و برای احرام
و عرفه و عاشورا و آنکه واجب است غسل میت است به قول علما رحمهم الله و بر قول شافعی رح سنت است و آنکه
مستحب است غسل نا رسیده است که بسال رسیده شود یا کافری که اسلام آرد غسل ایشان مستحب است مسئله
آب که از مردان ظاهر میشود بر چهار نوع است مذی و ودی است و منی است و بول است مذی و ودی و بول
غسل واجب نشود و طهارت تباه شود و ودی چیزی بود که در وقت پس از بول و یا بعد از بول کسی را که آب او
پدید آید تنک سپید و بر تنک سان و مذی چیزی بود که در وقت ملاعبت کردن پدید آید همچون سپیدی تخم مرغ
اجماع است که بآن غسل واجب نیاید چنانکه مردی با عیال خود بازی کند از وی تری ظاهر شود و این مسئله یاری
کردن و اقعه امیر المومنین علی بود رضی الله عنه که وی گفت که مرا این واقعه بسیار می افتاد و من شرم میبدیم
از رسول علیه الصلوة والسلام سوال کردن مقداد بن اسود را که شاگرد من بود فرمود که رسول علیه الصلوة

واگر محصن شود وصد تازیانه زنندش و بر قول علما رحمهم الله حکم زنا ندارد تا انزال نشود غسل هم واجب نشود
واگر ماه رمضان بود بعمدا روزه تباه شود و قضا واجب شود کفارت نی و بر قول شافعی رحمة الله علیه قضا و
کفارت لازم شود در مسئله خواجه امام اجل شمس [illegible] رحمة الله تعالی روایت میکند از امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه
باید که این قوم را بکشند و بر آتش اندازند و بسوزند تا شومی ایشان در دیگران اثر نکند و اگر سفیهی با سفیهی مراد حاصل
میکند والعیاذ بالله [illegible] شروع کردن حشفه غایب شدن هم بر فاعل و هم بر مفعول غسل واجب شود و اگر
روزه دار بود روزه تباه شود و هم قضا و هم کفارت واجب شود و شیخ الاسلام اسبیجابی رح گفته است که بر فاعل
غسل لازم شود و بر مفعول نی چنانکه التقاء ختانین [illegible] اما ما هر دو را [illegible] آنست که بهر دو غسل واجب شود اما
در عقوبت ایشان علما را اختلاف است بر قول ابو حنیفه رحمة الله علیه برکنده ترین جایها و شنائرا باز دارند
یا از بلند ترین جایها فرود اندازند تا در همانجا هلاک شوند و بر قول ابو یوسف و محمد رحمهما الله حکم زنا دارد و اگر
محصن باشند سنگسار کنند و اگر محصن نبود صد تازیانه بزنند هر یکی را اما عبد الله مسعود رضی الله عنه گفته است
که ایشانرا درین جهان عقوبت نکنند عقوبت ایشان بدان جهان خدای عز و جل چنانکه خواهد بکند **حکایت**
در عهد امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه کودک خورد اندر آمدند و یکی بنده را بنزدیک امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه
آوردند و خون پدر بر وی دعوی کردند امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه وی را سوال کرد که ای غلام چرا پدر ایشانرا
کشتی غلام گفت یا امیر المؤمنین من چنین شنیده بودم از رسول علیه السلام که هر که قصد لواطت کند اگر کسی وی را
بکشد خدای تعالی هر کشنده وی را ثواب غازیان کرامت کند و بر وی قصاص نبود وی قصد لواطت من کرد من
وی را کشتم امیر المؤمنین عمر گفت رضی الله عنه گواه داری که وی قصد تو کرده بود گفت یا امیر المؤمنین اگر آنجا
کسی حاضر بودی وی قصد من نکردی امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه گفت چون خون پدر ایشان اقرار کردی
و تو بر حال خود گواه نداری بر تو قصاص بود گفت [illegible] شریعت محمد رسول الله صلی الله
علیه وسلم با عبد الله مسعود رضی الله عنه آنجا حاضر بود گفت یا امیر المؤمنین لحظه در قصاص وی توقف کن
تا من بدانم آنگاه از ایشان سوال کرد که خاک پدر شما کجاست وی را نشانی دادند در حال برفت و لحظه بود
که باز آمد و گفت یا امیر المؤمنین این غلام را آزاد کن که دلیل میکند که راست میگوید گفت بچه دلیل میگوئی
من چنین شنیده از لب [illegible] رسول علیه الصلوة والسلام که هر لوطی که بی توبه از دنیا برود
چون وی را در خاک نهند از دست چشم مومنان غایب شود وی را در خاک نگذارند و بدوزخ برند رفتم و فرمودم تا خاک
پدر ایشان کشادند در آن خاک اثر عذاب دیدم و هیچ کالبد وی را ندیدم امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه غلام را آزاد کرد
و آنگاه گفت ای ابن مسعود اگر تو نبودی عمر هلاک شده بودی **مسئله** هر زنی که از خانه بیرون آید چهار دیو

مرد ویرا بیارایند بشهوة و بر آن امردی که از خانه بیرون آید هفتاد دیو ویرا در چشم خلقان بیارایند تا خلق را
بواسطهٔ ایشان در ضلالت افکنند معنی چیست که امرد را هفتاد دیو می آرایند و مر زنان را چهار را از بهر آنکه در زنان
یک گروه را میل بشهوت نیست و آن گروه مردانند باز در امردان هم زنان را میل است و هم مردان را از جهة اینمعنی
چهار دیو زنان را و هفتاد دیو امردان را عبد الله بن عمر رضی الله عنه روزی بدر حجره نشسته بود با جمعی از صحابه
رضی الله عنهم اجمعین امردی با هم سر موی پدید آمد عبد الله بن عمر زود برخاست و بحجره درآمد ساعتی توقف کرد آنگاه
آواز داد مر جمیع صحابه را رضی الله عنهم که این فتنه بر گذشت ایشان گفتند ما خبری از فتنه ندیده ایم گفت اینها امرد با هم
سر موی گذشت گفتند گذشت چون از حجره بیرون آمد از وی سوال کردند که در وی چه فتنه بود گفت من شنیدم
از پیغامبر علیه السلام هر که در امردی نگاه کند بچشم شهوة یا در گناه کبیره و یا قبله دهد از وی و بال چنان باشد که گوئی
هفتاد بار زنا کرده در کعبه یا با مادر خود و هر که با مادر خود یکبار زنا کند از وی و بال چنان باشد که با هفتاد دختر خانه زنا
کرده است و هر که با یک دختر خانه زنا کند از وی و بال چنان باشد که با هفتاد زن شوی کرده زنا کرده است و هر که با یک
زن شوی کرده زنا کند یکبار و بی توبه بمیرد چون ویرا در خاک نهند خدای عز و جل هفتاد در از دوزخ در گور وی گشاده
گرداند تا از هر دری عقوبت لون بلون بوی میرسد نعوذ بالله منها من ذلک مسئله نطفه را نشاید ضایع کردن
بعضی گفته اند که اگر زن رضا دهد بشاید و اگر رضا ندهد نشاید اما اختیار شیخ الاسلام برهان الدین رحمة الله علیه آنست
که نشاید ضایع کردن قیاس بفرزند و اگر کنیزک وی است شاید ضایع کردن تا ناقص ضایع نشود و اگر کنیزک او فرزند را
اختیار وی را بود و اگر کنیزک کسی دیگر در عقد وی است بقول ابو حنیفه رضا خواجه را بود در ضایع کردن آب و بقول
صاحبین رضا هم کنیزک را بود و اگر مرد را کنیزک است و مر این کنیزک فرزند آورد خواجه را نفی کردن شاید باقی اگر کنیزک
زاهد است و خانه باش نشاید نفی کردن و اگر بیرون رونده است نفی کند شاید و باکی نبود و فرزند همان حکم بود
که مادر را مسئله اکسال مختلف است میان مهاجران و انصاریان چون ابی ابن کعب و زید بن ثابت
و حذیفة الیمانی رضی الله عنهم اجمعین گفته اند که غسل واجب نشود و از مهاجران چون امیر المؤمنین عمر و کبار صحابه
رضوان الله علیهم اجمعین گفته اند که غسل واجب شود صحابه با یکدیگر مباحثه کردند انصاریان گفتند غسل واجب
نمیشود و مهاجران گفتند که غسل واجب میشود و این مسئله در عهد امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه واقع شده بود
عمر رضی الله عنه از انصاریان سوال کرد که بچه دلیل میگوئید که غسل واجب نمیشود ایشان گفتند که در وقت رسول
علیه السلام ما این فعل در وجود می آمد و ما طهارت میساختیم و در قفای رسول علیه السلام نماز میگذاردیم رسول
علیه السلام ما را هیچ منع نکرد امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه گفت که شما واقع خود را با رسول علیه السلام حکایت کرده بودید
یا نی ایشان گفتند نی گفت فعل شما [illegible] صاحب شریعت است احکام شریعت را نشاید و مکر را تردد کرد بعد

که فتوی از ایشان خواستندی و بنزدیک مادر مومنان عایشه صدیقه رضی الله عنها فرستادندی روایت آمده است که ابوموسی اشعری رضی الله عنه که از پیران صحابه بود بنزدیک مادر مومنان عایشه صدیقه رضی الله عنها فرستادند تا این مسئله از وی
کنند ابوموسی الاشعری در آمد و گفت یا ام المومنین صحابه را مسئله مشکل واقع شده است و مرا بخدمت شما فرستاده
اند و من شرم میدارم از شما سوال کردن گفت سوال کن چنانکه از مادر خواهر خود سوال کنی گفت چه گوئی در
مسئله اکسال که غسل واجب شود یا نه گفت شود و این حدیث روایت کرد **قال النبی علیه الصلوة والسلام**
اذا التقا الختانان وتوارت الحشفة وجب الغسل انزل او لم ینزل یعنی آن چون ختان مرد و ختان زن
بهم رسند و سر ذکر را ناپدید شود غسل واجب گردد آب فرود آید یا نیاید ابوموسی الاشعری رضی الله عنه بیامد و این حدیث روایت کرد محمد
جعفر صادق رضی الله عنه آنجا حاضر بود سر جوهرست وی این حدیث بشنید روایت کرد امیر المومنین عمر رضی الله عنه دره
برگرفت و گفت هر که بعد از این گوید که در مسئله اکسال غسل واجب نشود من او را بدین دره ادب کنم از امیر المومنین علی
رضی الله عنه سوال کردند که در مسئله اکسال غسل واجب شود یا نه گفت اگر این واقع کسی را بحرام واقع شود سنگسار
یا صد تازیانه زدن لازم شود یا نه گفتند شود گفت الله اکبر چون بحرام بود سنگسار کردن و صد تازیانه زدن لازم
میدارید چرا بحلال چنین آب ریختن نمیدارید و از علما خواجه ابوبکر سعید بلخی رضی الله عنه با انصاریان است که غسل
واجب نشود و محلل حلال نشود و بالی ظاهر روایت است که محلل حلال شود و خواجه امام زاهد رحمة الله علیه گفته است
حلال نشود که مشایخ و صحابه را اختلاف است در صحبت بدون وی از برای آنکه من وجه صحبت است و من وجه صحبت نیست
من کل وجه صحبت می باید تا بر شوهر اولی حلال شود **قوله تعالی** فان طلقها فلا تحل له من بعد حتی تنکح زوجا غیره
اما ظاهر روایت است که محلل حلال شود از برای آنکه چون حکمی از احکام شریعت ثابت میشود و آن غسل است و بحرام حد
لازم میشود و محلل نیز حلال شود **مسئله** صحبت ملک سبب حلال نیست باتفاق و صحبت بعقد موقوف سبب حلال نیست
باتفاق و صحبت صحیح و عقد فاسد سبب حلالی نیست باتفاق و عقد صحیح و صحبت فاسد سبب حلال است باتفاق و عقد صحیح
و صحبت با قصد سبب حلالی است یا نه این مسئله مختلف است میان مهاجران و انصاریان و جواب قول مهاجران است
که حلال شود و صحبت ملک آن بود که مردی کنیزک خود را بغلام و یکی خود داد و بزنی و این کنیزک بر شوی خود و طلاق شده
و دو طلاق بندگان چون سه طلاق آزاد است بجانه خواجه رفت و عدت گذشت خواجه با وی دخول افتاد این صحبت وی را
حلال بود و اما وی چنین صحبت بر شوی خود حلال نشود که این صحبت ملک است صحبت عقد موقوف آن بود که زنی بر شوی
طلاق شود و عدت دارد و غلام مرتی با خواجه بی اجازت خواجه وی در دخول افتاد این عقد موقوف بود با جازت خواجه و اگر
خواجه اجازت کند عقد بر جای باز ماند که دخول افتد بر شوی خود حلال شود و اگر خواجه تفریق کند فسخ شود و این زن بدان
دخول بر شوی خود حلال نشود که این صحبت بعقد موقوف است و صحبت صحیح و عقد فاسد آن بود که مطلقه ثلثه را در عدت عقد

کنند یا کی کو او عقد کند این عقد فاسد بود و اگر صحبت کرده باشند بدین صحبت بر شوی خود حلال نشود و عقد صحیح و صحبت فاسد آن بود
که عقد صحیح افتاده باشد ولیکن در حالت حیض دخول کرد و اگر چه این صحبت فاسد است ولیکن بر شوی خود حلال شود و اما اگر
عقد صحیح و صحبت ناقص افتاد چنانکه ختنه با ختنه رسیده باشد و حشفه غایب شده بیش از آنکه انزال افتادی ترک او کردند بر شوی خود
حلال شود یا نه این مسئله مختلف است میان مهاجران یا انصاریان و فتوی بر قول مهاجران است که حلال شود والله اعلم

باب دوازدهم در بیان غسل حائض زن از حیض یا از نفاس پاک شد آب غسل وی باید خریدن بهای آب بر زن بود و یا بر شوهر
بقول شداد بن حاکم و نصیر بن یحیی رحمه الله بر زن بود و بر قول فقیه ابو اللیث رحمة الله علیه بر مرد بود و قیاس بر فقهای دیگر
خواجه ابو الحسن رستمی رحمه الله میگوید که اگر حیض بعادت کم ده است بر مرد بود که وی را بمباشرت حاجت است و اگر حیض بعادت ده است
بر زن بود که وی را بمباشرت حاجت نیست اما طهارت آب زن با تفاق بر شوهر بود که بنجه نفقه بود و اما آب غسل او بیرون از جنابت که
بود بعضی مشایخ رحمهم الله گفته اند که بر مرد بود که لذت هر دو را حاصل آمده است و بعضی گفته اند بر مرد بود چنانکه آب طهارت
و این جمل درست نیست **مسئله** اگر حیض بعادت کم ده بسر ایام پاک شود شوی را با تفاق نشاید با وی مباشرت کردن تا غسل نیارد
و یا وقت نماز کامل بر وی بگذرد **مسئله** اگر حیض بعادت ده است پاک شده و روز نیت خود و پیش از غسل مباشرت شاید کردن یا نی بر قول
زفر رحمه الله نشاید و بر قول علمای ثلثه شاید اما مستحب آنست که نشاید **مسئله** بر صاحب عادتی که در اول ایام خون و وقت نماز الا بیش
ببیند باید که بنشیند تا اگر در وقت نماز دیگر پاکی یابد باید که طهارت سازد و آن نماز گذشته را قضا کند و این نماز وقتی بود و وقت بگذارد
همچنین باشد تا سه شبانروز هر کجا که الا بیش ببیند بنشیند و اگر پاکی یابد طهارت سازد و نماز گذشته را قضا کند و نماز وقتی را در وقت
بگذارد که این حیض را نشاید اما دم چون از سه شبانروز در گذرد بعد از آن هر کجا که الا بیش ببیند بنشیند هر کجا که پاکی ببیند
غسل آرد و نماز گذشته را قضا بکند اما نماز وقتی را در وقت بگذارد که این حیض را نشاید اگر صاحب عادة ده است
پاک باشد اگر اول وقت نماز است بنشیند چندانی که بغسل و نماز در وقت مستحب بکند زیرا که نماز در اول وقت
بوده دائم شود با آخر وقت واجب شود و احتمال آن دارد که با آخر وقت وی را دم باز آید اگر نشست و دم
باز نیاید غسل آرد و نماز گذارد و اگر در عشره دم باز آمد بنشیند اگر دم بر ده قرار گیرد همه حیض
بود وی را بدان نماز گذارده ثواب بود و بال نی و اگر نماز نگذارده بود قضا بر وی نی اما اگر
دم از ده در گذرد بر قول ابو حنیفه و محمد رحمهم الله غسل اول وی معتبر بود و نمازهای گذارده
وی روا بود و اگر نماز نگذارده بود قضا بر وی بود و بر قول ابو یوسف رحمه الله غسل اول
معتبر بود و نماز گذارده وی روا نی و اگر نماز نگذارده بود قضا بر وی نی بنا بر آن اصل است که
هر کجا با طهر فاسد ختم شود ابو یوسف رحمه الله ایام را حیض دارد و بر سر ده غسل فرماید و ختم بر طهر بداند
مسئله صاحب عادة ببین که ده وی تمام شود و بر چه اندک از وقت نماز باقی بود قضا آن

نماز بروی بود اگرچه وی در آلایش بود که اعتبار تمام شدن ده روز است نه آلایش را و ده وی در یازده تمام شود همان
وقت که دم دیده باشد بیشک از وی پیوسته بود همچنین سیوم و چهارم تمام شود و چهارم و پنجم و ششم و هفتم
و هفتم و هشتم و نهم و ده و در یازده تمام شود همان وقت که دم دیده باشد بیشک از وی پیوسته
بود **مسئله** صاحب عادت کم از ده بر عادت خود پاک شد غسل آرد و نماز گذارد و در عشره دم باز آید ببیند اگر دم
از ده اندر گذرد چنانکه گفتیم بعادتش غسل اول وی معتبر بود و نماز گذارده روا بود و اگر نماز نگذارده بود قضا بر وی واجب بود
اما اگر دم بریده قرار یافت موقوف بود بطهر درست یعنی پانزده شبانروز اگر طهر درست دید همه حیض بود و بر آن
نماز گذارده ثواب بود و بال نی و اگر نماز نگذارده بود قضا بر وی نبود اما اگر طهر فاسد شود یعنی کم پانزده
شبانروز آلایش دید چنانکه گفتیم بعادتش غسل اولش معتبر بود و نماز گذارده روا بود و اگر نماز نگذارده بود قضا واجب
بود بنابران اصل است که هر حیض را از دو طهر درست شرط است یکی ماقبل الحیض و یکی مابعد الحیض هر صاحب
عادتی که کم از ده بود مدت غسل وی هم از حیض وی بود باجماع اصحاب رضوان الله علیهم اجمعین یکی آنچنان
از سه چیز یکی چیز بود یا غسل آرد یا نماز بر وی وام شود یا تیمم یا ... در جایی که نا یابنده آب بود یا زیان خواند
آب هر کجا بیش یاد کنند مراد از آن بعد بود یعنی دوری هر کجا بیشک یاد کنند مراد از آن قرب بود یعنی نزدیک
اگر مردی مر زن خود را گفت که پیش از فردا تو طلاق در حال طلاق واقع شود که پیش از فردا این ساعت است و اگر
گوید بیشک از فردا تو طلاق موقوف بود تا بدان جزو آخر شب که مقارن سپیده بود آن ساعت طلاق شود
که بیشک از فردا آن ساعت است و اگر بنده خود را گوید که بیشک از مرگ من آزادی موقوف شود آزاد شدن وی
تا آن زمان که دم خواجه بآخر آید آنگاه آزاد شود که بیشک از مرگ آن زمان بود و اگر گوید که پیش از مرگ من تو آزاد
در حال آزاد شود که پیش از مرگ وی این ساعت بود **مسئله** اگر صاحب عادت کم از ده بر عادت خود پیشتر از صبح
پاک شد اگر از وقت چندانی باقی بود که غسل و تکبیر گنجد نماز خفتن بر وی بود و اگر از این دو یکی نگنجد قضاء نماز خفتن بر وی نبود
اگر صاحب عادت ده پیش از صبح پاک شود هر چند اندک از وقت باقی بود قضاء نماز خفتن بر وی بود **مسئله** صاحب
عادت کم از ده بر عادت خود پاک شد پیش از برآمدن آفتاب چنانکه وقت نماز چندانی بود که غسل و نماز در وقت گنجد
اگر غسل آرد یا نیارد و چون آفتاب برآید در احکام پاکان ثابت شود اما اگر در عدت رجعی بود حق مراجعت باطل شود و اگر منکوحه بود
صحبت حلال شود و قضا نماز بامداد بر وی بود اما قرآن نتواند خواندن و نماز نتوان گذاردن تا آنگاه که غسل نیارد اما اگر ...
از برآمدن آفتاب پاک شود چنانکه از این دو یک نگنجد غسل و نماز اگر غسل آرد در احکام پاکان ثابت شود و اگر در عدت رجعی بود حق
مراجعت باطل شود و اگر منکوحه بود صحبت حلال شود و قضا نماز بامداد بر وی نبود اما اینجا قرآن نتوان خواند و نماز نتواند گذاردن
اما آنکه چون پاک شد آفتاب برآمد و اگر غسل آرد حکم پاکان ثابت شود و اگر غسل نیارد موقوف بود تا آنزمان که وقت نماز دیگر در آید

و نماز پیشین بروی حرام شود آنگاه وی را حکم پاکان ثابت شود بنا بر همان اصل که گفته آمد که پاکی این بیمار از جهت رنگ
بود یا غسل یا وام نماز یا تیمم یا عبادتی جایی که نا یابنده آب بود یا زیان دارنده آب صاحب عادت کم ده بر عادت خود پاک
شد نا یابنده آب است یا زیان دارنده آب تیمم کرده وی را حکم پاکان ثابت شود یا نی بر قول محمد و زفر رحمة الله حکم
پاکان ثابت شود که تیمم بر قول ایشان قایم مقام غسل است جایی که نا یابنده آب بود اما بر قول ابوحنیفه و ابویوسف رحمهم الله
تا عبادتی با وی یار نکند حکم پاکان ثابت نشود و چنانکه نماز جنازه و سجده تلاوت و مانند اینها اگر از اینها یار گیرد
وی را حکم پاکان ثابت شود باجماع صاحب عادت کم ده بر عادت خویش پاک شد نا یابنده آب نیست و زیان دارنده
آب نی تیمم کرد و نماز جنازه گذارد روا بود زیرا که وی را تیمم می باید کرد که تا آن تیمم فریضه تواند گذاردن و وی بدین تیمم
نماز فریضه نمی تواند گذاردن لاجرم حکم پاکان ثابت نشود مسئله صاحب عادة کم ده بر عادت خود پاک شد
نا یابنده آب مطلق است با آب مشکوک غسل آورد حکم پاکان ثابت شود یا نی بر قول مالک و شافعی رحمهم الله
حکم پاکان ثابت شود که آب مشکوک بر قول ایشان پاک و پاک کننده است و بر قول علمای ما رحمهم الله جواب
است پاک است اما در پاک کنندگی وی شک است اگر در حدث رجعی بود گوییم پاک کننده است حکم پاکان ثابت شود
و تا حق مراجعت باطل شود اما اگر مشکوک جنب بود گوییم حکم پاکان ثابت نشود که ما را شک است در پاک کنندگی وی تا شوی
کرد و فراغش نکرد و تا فریضه بر ذمت فاسد نباید اما چون تیمم با وی یار کنند باجماع حکم پاکان ثابت شود مسئله
صاحب عادة کم ده بر عادت خویش پاک شد نا یابنده آب مطلق است نبیذ تمر غسل آورد بر قول ابوحنیفه رحمة الله علیه
حکم پاکان ثابت شود که نبیذ تمر همچون آب مطلق است در جایی که نا یابنده آب مطلق بود و بر قول ابویوسف و محمد
رحمهم الله نبیذ تمر حکم آب مقید دارد وی را حکم پاکان ثابت نشود اما اگر تیمم با وی یار کند بر قول ابوحنیفه و محمد رحمهما الله
حکم پاکان ثابت شود و بر قول ابویوسف رحمة الله موقوف است تا عبادتی را با وی یار نکند چنانکه نماز گذارد و یا
نماز جنازه و یا سجده تلاوت اگر عبادتی با وی یار کند اجماع حکم پاکان ثابت شود و بر قول ابوحنیفه رحمة الله علیه
و بر قول ابویوسف رحمة الله به تیمم با عبادة و بر قول محمد رحمة الله به تیمم قاضی حاکم و خواهر امام شمس الدین حلوانی رحمهم
امام ابوعلی نسفی رحمة الله علیه گفته که بقیاس قول ابوحنیفه رحمة الله می باید که وی را حکم پاکان ثابت نشود
انکشیف وجه بیان فعل رسول علیه الصلوة والسلام یعنی نبیذ تمر وضو ساخته بود در طهارت بود نه در غسل جنابت
قاضی امام علی اسبیجابی رحمة الله علیه گفته که بقیاس قول ابوحنیفه رحمة الله علیه حکم پاکان ثابت شود وجه فرق نبود میان
حدث و حدث جنابت چون در طهارت عامل است در جنابت نیز عامل بود ایشان گفته اند که فرق بسیار است
میان حدث و حدث جنابت از برای آنکه جنابت قوی تر است از حدث دلیل بر آنکه محدث قرآن ظاهر تواند خواند
و در مسجد تواند در آمدن و جنب ظاهر قرآن نتواند خواند و در مسجد نتواند در آمدن این فرق است میان حدث

که رسول علیه السلام فرموده هر که در روز جمعه غسل آرد و پیراهن و ستر حاجت نپاید ه باشد که خدای عز و جل همه گناهان
وی را آمرزیده کرده اند و چون خود را بپوشد باید که هفت بار آب نو گیرد و دست را تر کند و در سر مالد به نیت دفع درد سر
و هر باری که دست بر سر نهد این تسبیح بگوید حسبی الله کفی سمع الله لمن دعا لیس وراء الله المنتهی من اعتصم بحبل الله
نجا و من توکل علیه کفی سبحان الله من لم یزل قدیما خدای تعالی آن بنده را از درد سر و شقیقه نگاه دارد و مشایخ و علما
تجربه کرده اند و یافته اند و بمراد رسیده اند والله الهادی و غسل روز آدینه بر قول مالک رحمة الله علیه واجب است
و بر قول علما ما رحمهم الله سنت است وجه قول مالک رحمة الله علیه آنست که رسول علیه الصلوة والسلام فرموده اذا
که یکی از شما چون نماز آدینه حاضر آید بر شما باید که غسل آرد و امر از رسول علیه الصلوة والسلام واجب تقاضا کند علما ما
رحمهم الله گفته اند که سقف مسجد رسول علیه السلام پست بود و گرما گرمای حجاز بوده و در ابتدای اسلام صحابه از پوستها بره
پیراهن را جامه کرده بدی جامه ایشان خوی کرفند و بوی ناخوش روان شدی رسول علیه السلام فرمود تا غسل آرند تا
ایشان را گرمی نشود و آن بوی ناخوش روان نپاید اما ظاهر روایت آنست که سنت است سنت روز است یا سنت
نماز بر قول ابو یوسف رحمة الله علیه سنت نماز آدینه است و بر قول حسن زیاد رحمة الله علیه سنت روز آدینه فایده این
خلاف جائی پدید آید که پیش از صبح غسل آرد و بعد از صبح حدث رسیدش طهارت ساخت و نماز آدینه گذارد و با
جماع عمل نکرده باشد و اگر بعد از صبح غسل آرد و بهمان غسل نماز آدینه گذارد با جماع عمل کرده بود و اگر بعد از صبح
غسل آرد و لیکن حدث رسیدش طهارت ساخت و نماز آدینه گذارد بر قول حسن زیاد رحمة الله علیه عمل کرده باشد
و بر قول ابو یوسف رحمة الله عمل نکرده باشد و اگر پیش از صبح غسل آرد و بهمان غسل نماز آدینه گذارد و بقول
ابو یوسف رحمة الله عمل کرده بود و لیکن بقول حسن زیاد رحمة الله عمل نکرده بود و اگر بعد از نماز آدینه غسل آرد
بقول حسن زیاد عمل کرده بود و بقول ابو یوسف رحمة الله عمل نکرده بود و در نادر و نیاه از حسن زیاد رحمة الله
روایت است که باید که غسل وقتی آرد که بهمان غسل نماز آدینه گذارد تا بیقین از عهده بیرون آید با جماع عمل
کرده باشد **مسئله** بر زن غسل روز آدینه هست یا نی حسن زیاد میگوید رحمة الله علیه باید که بیارد اما آن
غسل مستحب است **مسئله** اگر زنی و شوی نارسیده اند ایشان را دخول افتاد غسل ایشان مستحب بود اگر نا طهارت
باشند مرد را طهارت تباه نشود و بهمان اندام خود در آلت شوید بسنده بود و زن را طهارت تباه شود و اگر مرد بالغ است و زن
نارسیده بر مرد غسل فریضه بود و بر زن مستحب و اگر مرد نارسیده و زن بالغه بر زن غسل فریضه بود و بر مرد مستحب است و اگر مرد
مسلمان است و بالغ و زن ترسا یا جهود غسل بر مرد فریضه بود و بر زن هیچ نی و لیکن بفرمایدش تا غسل آرد تا اگر
مسلمان شود عادت کرده بود غسل آوردن را و اگر شوهر رسیده است و زن دیوانه بر شوهر غسل فریضه بود
و بر زن هیچ نبود و اگر شوهر نارسیده است و زن دیوانه بر شوهر غسل مستحب بود و بر زن هیچ نبود **مسئله** چهار غسل

نیز مستحب است یکی غسل شب برات دوم غسل شب عاشورا سیوم غسل غسال چون از غسل میت فارغ شود چهارم غسل بعد از
حجامت این چهار غسل مستحب است **مسئله** علامت رسیده شدن دختران یکی از چهار چیز است حیض است و حمل
احتلام و بسال و علامت رسیده شدن پسران نیز از یکی چهار چیز است خواب بیند یا آب بیند یا کسی از وی بار گیرد یا
بسال رسیده باشد و اگر از ایشان این چیز نا ظاهر شده است غسل ایشان فریضه است و اگر بسال رسیده شده اند
غسل ایشان مستحب است چون دختران را پانزده سال تمام شود و در شانزده در آیند بر قول صاحبین حکم رسیدگی ثابت شود و پسران
نیز چون ایشان حکم همین است اما بر قول ابو حنیفه رحمة الله علیه دختران را هفده سال تمام شود و در هژده در آیند حکم رسیدگی ثابت شود
و پسران را هژده تمام شود و در نوزده در آید حکم رسیدگی ثابت شود و بروایت شرح طحاوی نوزده سال تمام شود و در بیستم در آید حکم رسیدگی
ثابت شود و کافری یا جنب اسلام آورد یا زنی کافره از حیض پاک شد یا از نفاس پاک شد بعد از ان اسلام آورد غسل بر ایشان
فریضه بود یا نی خواجه امام حسین رحمة الله علیه میگوید که فریضه بود غسل بر ایشان خواجه امام منهاج رحمة الله میگوید غسل جنب
فریضه بود و غسل حایض و نفسا مستحب و اگر مردی دیوانه است و زن بیهوش و بالغ غسل بر زن فریضه بود و بر مرد هیچ نبود
مسئله جنب را پلید نشاید گفتن آورده اند که حذیفه رضی الله عنه رسول علیه الصلوة والسلام را پیش آمد رسول علیه
السلام بر وی سلام گفت حذیفه رضی الله عنه جواب سلام باز گفت رسول علیه السلام خواست تا دست حذیفه بگیرد حذیفه رضی الله عنه
دست در کشید رسول علیه السلام فرمود یا حذیفه ترا چه داشت بر من که دست از من کشیدی گفت یا رسول الله من جنب ام
رسول علیه الصلوة والسلام این حدیث فرمود المؤمن لا ینجس رسول علیه السلام گفت مومن نجس نشود و سنت سلام آن بود
که کلان تر بر خورد تر سلام گوید شهری بر روستائی و سوار بر پیاده [illegible] کنیزک و استاد بر شاگرد و توانگر بر درویش
آنکه بجاه و نعمت بیشتر بود سلام بر وی نبشته بود که رسول علیه الصلوة والسلام فرموده است که من این دوبار از پروردگار
آموختم که شب معراج حق سبحانه وتعالی بکلام بی زبان بی [illegible] گفت که السلام علیک
یا ایها النبی ورحمة الله وبرکاته و دیگر باید دانستن که هیچکس در سلام گفتن بر پیامبر علیه السلام سبقت نتوانست کردن
زیرا که از اخلاق شریفه شریف پیغمبر عالم صلی الله علیه السلام این بود [illegible] دیگر چنین مذکور است
روزی رسول علیه الصلوة والسلام بصحرا بیرون آمده بود حذیفه رضی الله عنه تکیه کرده بود حذیفه رضی الله عنه خود را
کشید رسول علیه السلام فرمود یا حذیفه ترا چه داشت بر این گفت یا رسول الله جنب ام جنابت رسیده است
گفت رسول علیه الصلوة والسلام سبحان الله المومن لا ینجس چند بار گفته ام که مومن نجس نشود پس معلوم شد
که مومن را نجس نشاید گفتن **مسئله** جنب را چیزی شاید خوردن یا نی عبد الله عباس رضی الله عنه از رسول علیه الصلوة
والسلام سوال کرد که یا رسول الله جنب را چیزی خوردن شاید یا نی رسول علیه السلام این حدیث فرمود قال
النبی علیه الصلوة والسلام توضأ وکل یعنی گفت طهارت سازد و بخورد و بیاشامد مراد از آن طهارت وضو

دهان شستن نیست تا جنابت از ین هردو ساقط شود اما در **صلوة** خواجه امام اجل حسن رحمة الله آورده است
که سبب درویشی بیست و دو چیز است پگاه خفتن و بیگاه خواستن و شب جاروب رفتن و با خرقه جای روفتن و خاک
روبه و خاکستر را پیش در خانه توده کردن و نان ریزه را خوار داشتن و پوست سیر و پیاز سوختن **قال** علیه الصلوة
والسلام اکرموا الخبز فانه برکت السماء والارض هرکه نان ریزه را بردارد و بسم الله گوید و بخورد خدای عز و جل او را از
آتش دوزخ آزاد کند **قال** علیه السلام من اکل من الکسر کان له قصران فی الجنة و نماز از وقت بردن و مادر و پدر را بنام
خواندن و دستار بستن نشسته و ازار بپای ایستاده پوشیدن و جائی که طهارت سازد آنجا بول انداختن و دست
و روی را و جامه خشک کردن و در جنابت چیزی خوردن و شب برهنه برخواستن و بر آستانه نشستن **قال** النبی علیه
الصلوة والسلام من جلس علی اسکفة باب فلینتظر الهم الی سبعة ایام رسول علیه السلام فرموده است که هرکه بر آستانه
بنشیند گویا منتظر غمی را تا هفت روز یعنی غمی را **مسئله** شب برهنه نشاید برخاستن خاصه لیلة شب چهار
شنبه که رسول علیه السلام در وصایا امیر المؤمنین علی رضی الله عنه چنین فرموده است **قال** النبی صلی الله علیه وآله
وسلم یا علی ایاک وان تقوم لیلة الاربع قائما عریانا فانه ما یقوم احد عریانا لیلة الاربعاء الا ضرب الشیطان علی ظهره
فمنه الخلل و فساد البدن رسول علیه السلام فرمود که یا علی بر تو باد که شب چهارشنبه برهنه برنخیزی که هرکه شب چهار
شنبه برهنه برخیزد دیو زخم بر پشت آنکس زند که خلل و فساد از آن بود و عقل از وی زایل شود چنانکه در آن روز هیچ سخن
دینی فهم نکند و نیز تواند که سخن دنیا فهم کند و دیگر در جای ایستاده بول انداختن این جمله که مذکور شده درویشی آرد اما چهار
خصلت است که هرکه آنرا نگاه دارد هرگز درویش نشود **قال** علیه الصلوة والسلام من الطب علی اربع خصال المقیم
خط الوضوء قبل دخول وقت الصلوة و ترک کلام الدنیا بعد الوتر والدخول فی المسجد قبل الاذان والقیام قبل الصبح
مسئله جنب را جمله دعا ها شاید خواندن چنانکه کلمه شهادت و تکبیر و گوشتان و جواب بانگ نماز همان که مؤذن
گوید و جل جلاله و صلوات بر رسول علیه الصلوة والسلام این همه شاید گفتن و اگر نگوید بزهکار شود و در **شرح** الطحاوی
از محمد رحمة الله علیه روایت است که جنب و حایض و نفسا را نشاید که اللهم انا نستعینک خواندن زیرا که در وی شبهه قرآن است
و قرآن اند که و بسیا نشاید خواندن بر قول علما رحمهم الله اما بر قول مالک رحمة الله تعالی کم آیتی شاید خواندن از مالک
رحمة الله تعالی علیه روایة آمده است قرآن نشاید خواندن که بنده در هیچ حال از ذکر ممنوع نیست جنب را قرآن خواندن
پاکی نبود و بسم الله الرحمن الرحیم شاید گفتن یا نی بر قول شافعی رحمة الله علیه نشاید که آیتی تمام وارد و بر قول علما رحمهم الله
تمام نیست تا از یجا نخواند که انه من سلیمان و انه بسم الله الرحمن الرحیم خلف ایوب رحمة الله علیه گفته است که به همه حال جنب را نشاید
که بسم الله گفتن بدلیل آنکه اگر کسی قرآن را ختم کند و بهر سوره تنها بسم الله الرحمن الرحیم نگوید صد و چهارده آیه از
قرآن مانده باشد بدین دلیل میکند که وی تا شافعی یار است که آیتی تمام صد وارد و بر قول علما رحمهم الله اتفاق را

شاید که بسم الله الرحمن الرحیم گوید رسول علیه الصلوة والسلام فرموده است هر کاری که باغاز وی بسم الله نگویند
آن کار چون ناقص و ناتمام بود **قال** النبی علیه الصلوة والسلام کل امر ذی بال لم یبدء بذکر بسم الله تعالی فهو ابتر کرخی
رحمه الله قیاس کرده است حایض را بالجنب چنانکه قرآن خواندن جنب را اندک و بسیار نشاید حایض را نیز نشاید
خواندن طحاوی رحمه الله علیه گفته است که فرق است میان حایض و جنب از برای آنکه در میان ایشان
معلم کودکان باشند و النسا را بتعلیم دادن رسید کان حاجت آید و ایشان عاجز آیند از پاکی خود دلیل بر آنکه یکی را
جنابت رسید و غسل آورد حکم پاکان ثابت شود وی را و اگر نیابنده آب بود تیمم کند حکم پاکان ثابت شود و اگر
حایض بدریا ماند و یا زده فرو رود و برآید تا ایام وی بسر نشود وی را حکم پاکان ثابت نشود پس فرق آمد میان
جنب و حایض پس النسا را کم از آیتی شاید خواندن الجنب را نشاید خواندن چنانکه خواندن نشاید بودن
هم نشاید **قوله تعالی** لا یمسه الا المطهرون اگر مصحف در خریطه بود گرفتن شاید یا نی بقول علماء ما رحمهم الله
شاید بودن و از شافعی دو روایت است یک روایه شاید و یک روایت نشاید درست تر آنست که نشاید
و نوشتن قرآن جنب و حایض و النفسا را نشاید یا نی در **صدر** الصلوة از ابو یوسف رحمه الله تعالی روایت است
که لوح را از خود جدا نهد و نکافی بدست آرد و یا خرقه بدست پیچد و کم از آیتی نویسد شاید و بقول امام محمد رحمه الله نشاید
اگر مصحف با جلد است و شیرازه ناکرده است اجماع شاید بسودن و اگر جلد و شیرازه کرده است شاید یا نی خواجه امام علی
بزدوی رحمه الله علیه گفته است که نشاید بسودن قاضی امام علی اسبیجابی رحمه الله گفته است که شاید بسودن و اگر طومار
بود در غلاف و اگر کاواک بود و جنبان باجماع شاید داشتن و اگر بشکافت گرفته است خواجه امام علی بزدوی رحمه الله
گفته است که نشاید قاضی امام علی اسبیجابی رحمه الله گفته است که شاید **مسئله** کافر جنب را اتفاق است که مصحف
نشاید بسودن بقول امام ابو یوسف رحمه الله از راه کفر و بقول محمد رحمه الله از راه جنابت وجه قول محمد آنست که امیر
المومنین عمر رضی الله عنه در وقت که هنوز اسلام نیاورده بود شمشیر گرفته بود و میرفت تا رسول علیه السلام را هلاک کند در راه
گذرش بحجره خواهر افتاد و شوهر خواهرش اسلام آورده بود و سوره طه میخواندند امیر المومنین عمر در آمد تا ببیند که چه میخوانند سوال کرد
و گفت چه میخوانی گفت این کتابیست که بمحمد علیه السلام نازل شده است گفت بمن ده تا بنگرم خواهرش گفت ترا نشاید گرفتن
برو نخست غسل بیار تا بتو دهم رفت و غسل آورد و بیامد آنگاه خواهرش کتاب بوی داد پس معلوم شد که از راه جنابت نشاید
ابو یوسف رحمه الله گفته است که غسل النسا را اعتباری نیست دلیل بر آنکه اگر کافری جنب اسلام آرد غسل بروی نبود
پس معلوم شد که از راه کفر نشاید بسودن نه از راه جنابت اگر در کیسه است اگر کاواک است و جنبان باجماع شاید بسودن و اگر بشکافت گرفته
است خواجه امام علی بزدوی رحمه الله گفته است که بسودن نشاید خواجه امام علی اسبیجابی رحمه الله گفته است که بسودن شاید اگر درهمی بود بر وی
آیتی نوشته اند یا کلمه شهادة نوشته اند اجماع است که محدث و جنب و حایض و النفسا را نشاید گرفتن اگر آیتی نیست کلمه نیست شاید یا نی

بروایتی مبسوط نشاید و این اختیار خواجه امام زاهد صفار رحمة الله است و در جامع الصغیر آنست که نشاید و از محمد رحمة الله
روایت است که بسته را نشوید که شاید که کلیه که جنابت اند و نقش ساقط است و دلیل آنکه اگر اعضای دیگر را آب رساند
آن دست را آب رساند از عهده جنابت بیرون آید و بزرگان [illegible] کرده اند و کاتبان [illegible] سغدی و کافیها [illegible]
و کاردها اگر آلتیها را حدث رسیدی و کسی زخم آوردی ایشان آن کاف را در دست آورده ندی و آنگاه آن هم
گرفتندی و اگر ایشان را کسی زخم [illegible] نادره دادی [illegible] مکروه [illegible] و کار او دادندی آنگاه آن زخم را با کارد بریدندی
و در آب [illegible] ندی [illegible] کسی [illegible] و اگر [illegible] آن چوبی چیزی جوید بیابد منفعت بسیار داری مردان
راه خدای [illegible] چنین علما کرده اند در رضای خدای عز و جل [illegible] و اگر آستین [illegible] باقی بعضی گفته اند که
بنشاید اما ظاهر روایت آنست که نشاید که آستین جزوی است از وی اما اگر خطر هلاک میدارد چنانکه کسی دیگر [illegible] را
یا در آب افتد یا در آتش می افتد اکنون شاید که بگیرد **مسئله** در خانه که مصحف بود نشاید جفت شدن باید که مصحف
در خانه دیگر نهد یا او بر خود [illegible] و اگر خانه یکی بیش نیست باری زبر سر او نیز [illegible] **حکایت** آورده اند که ارسلان خان
غازی رحمة الله با حشم خود و شکار رفته بود و از حشم جدا افتاد به دهی در آمد خواجه آن ده وی را بشناخت بخانه خود برد
آورد و طعامی که بود پیش او نهاد چون از طعام خوردن فارغ شدند و وی را در خانه جای کرد چون بدان خانه اندر آمد مصحف دید
و مشکاة [illegible] از برای تعظیم آن مصحف را کوزه آب خواست و مصلی تا در آن شب حق تعالی را عبادت کرد چون
روز شد خواجه آن ده [illegible] سوال کرد که دوش [illegible] گفت چگونه [illegible] چون در این خانه مصحف بود خواجه گفت
مرا چرا نگفتی تا من مصحف را ازین خانه بیرون بردمی گفت عظیم [illegible] بودی که بخانه در آییم و در آن خانه مصحف بود و من [illegible]
مصحف را بیرون برد امام اعظم رضی الله عنه هرگز در بازاری که کاغذ فروختندی نرفتی و در آن بازار نرفتی و این تعظیم
مسلمانیست و در **حیرة الفقهاء** و محیط الفضلاء است آورده خواجه ابو حفص کبیر بخاری رحمة الله علیه گفته است
من وقتی که محدث بودمی ببازار [illegible] و فقیه ابو اللیث سمرقندی رحمة الله علیه گفته است که اگر [illegible]
کاغذ بود و برآن [illegible] آخرین مصحف بود و من محدث باشم مرا [illegible] اول انگیرم و امیر المومنین علی رضی الله عنه گفته است
که اگر [illegible] بود [illegible] مصحف بود و من محدث باشم [illegible] اول انگیرم
ابو منصور ماتریدی رحمة الله گفته است وقتی که من محدث بودمی [illegible] کاغذ [illegible] **مسئله**
اگر کسی را در جیب [illegible] بود نشاید [illegible] جای با خود بردن و اگر [illegible] بود نشاید [illegible] و اگر [illegible] درست بود هم نشاید
[illegible] اما اگر در زر بود کراهیت نبود **مسئله** اگر انگشتری بود و بر وی کلمه نوشته است نشاید در وقت استنجا
[illegible] در انگشت و [illegible] کراهیت بود و اگر کلمه نیست حرف است نوشته بعضی گفته اند که باکی نبوده اما ظاهر روایت آنست
که نشاید و دلیل آنکه خواجه امام عمر نسفی رحمة الله علیه بنشسته بود [illegible] بن عباس رضی الله عنهما [illegible] که تا زبان [illegible]

یعنی حرف و بران نام ابوجهل نوشته بودند و تیری انداختند نجم الدین عمر ایشانرا منع کرد که ایشان
را چرا نوشته اید ایشان گفتند که نام ابوجهل است نجم الدین عمر رحمة الله گفت که اعتبار نام را نیست اعتبار این حروف
راست دلیل بر آنکه بدان نام پروردگار و نام رسول علیه السلام توان نوشتن پس معلوم آمد که اعتبار حروف راست علما پاکیزه روزگار
تا کجا رعایت کرده اند و کار دین و شرع محمدی را بتعظیم بجا آورده اند مسئله کافر را در مسجد آمدن شاید یانی بقول علما رحمهم الله
شاید بقول شافعی رحمة الله نشاید حجت قول شافعی رحمة الله آنست که خدای عز و جل فرموده است قوله تعالی انما المشرکون
نجس اما علما ما رحمهم الله گفته اند که مراد از آن نجاست اعتقاد ایشان است نه نجاست ظاهر ایشان دلیل آنکه سور
خورده ایشان پاک است و جامه ایشان پاک و با جامه ایشان نماز رواست و اگر ایشان دست در آب اندک و آرند
آن آب نجس نشود و چون بر دست ایشان نجاست حقیقی نبود پس معلوم آمد که ایشان را بمسجد شاید اندر آمدن
دلیل بر آنکه رسول الله علیه الصلوة والسلام در مسجد نشسته بودندی که جهودان آمدندی و از رسول در مسجد سوال کردندی
و رسول علیه السلام سخن گفتندی و رسول علیه السلام ایشان را منع نکردی از در آمدن بمسجد و از اطراف ترسایان
آمدندی و بمسجد در آمدندی و با رسول علیه السلام سخن گفتندی و رسول علیه السلام ایشانرا منع نکردی از در آمدن بمسجد
از این جاست که علما بخارا و سمرقند روا داشتند تا عمارت مسجدها را استادان جهود و ترسایان کنند پس معلوم آمد که مراد
از آن نجاست اعتقاد ایشان است نی نجاست ظاهر ایشان مسئله جنب را در مسجد شاید در آمدن یا نی بقول
علما ما رحمهم الله نشاید در آمدن از شافعی رحمة الله دو روایت است در یک روایت شاید و در دیگر روایت
نی و اگر در مسجد راه گذر بود بقول شافعی شاید که از یک طرف در آید و بطرف دیگر بیرون رود و اگر مسجد راه گذر
با علما ما است که نشاید بر قول علما ما رحمهم الله بهمه حالها نشاید از برای آنکه وی مخاطب است باید و امر کی
او در غسل دیگر پاک داشتن زمین مسجد اما اگر در مسجد آب است و وی بآب حاجتمند است تا غسل آرد باید که تیمم
را بفرماید تا اندر آید و آب بیرون آرد و بوی دهد تا غسل آرد و اگر کسی نیست که امر کند باید که تیمم کند و آنگاه بمسجد اندر
آید تا آن مقدار که به بیرون آوردن آب بیرا تا جنب نشود و بر سکار نشود و اگر در مسجد آب روان است یا حوض است
در آنجا غسل آرد و طهارت سازد پاکی نبود اما بر لب حوض و جوی آنجا نشاید کردن که لب حوض و جوی که در مسجد است
حکم زمین مسجد دارد و آب آنجا باید است و امر است از حق سبحانه و تعالی بپاک داشتن زمین مسجد قوله تعالی ان طهرا
بیتی للطائفین والعاکفین والرکع السجود و این امر در حق کعبه است اما قیاس این زمین همه مسجدها را پاک داشتن فرض شد
مسئله اگر کسی را در مسجد خواب آید و احتلام افتد پس چه تدبیر کند علما گفته اند که اگر در مسجد [illegible] خود را
وقت بیرون [illegible] باید که [illegible] بیرون رود اگر [illegible] مسجد [illegible] تیمم [illegible] [illegible] بود [illegible]
نشود مسئله اگر جنب [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] نجاسته حکم شود

این مسئله ازین چند وجه خالی نیست اگر دهان شسته بود و آب فرو گرفته و در جامه دمیده باتفاق آب پاک بود و جامه پاک
بود و اگر دهان ناشسته باشد و آب به نیت دهان شستن در آورده باشد و در جامه دمیده باتفاق آب مستعمل بود و
جامه مستعمل اگر دهان شسته نیست و نیت دهان شستن نی و آب در دهان آورد و در جامه دمید اختلاف مشایخ است
قاضی اسبیجابی رحمه الله گفته است که آب مستعمل بود و جامه نیز مستعمل قیاس قول ابوحنیفه رح که اسقاط فرض یافتم اما سید امام
ابوشجاع رحمه الله تعالی گفته است که آب پاک بود و جامه پاک قیاس قول محمد رحمه الله علیه از برای آنکه قربت نیت نیست
و بعضی از آدمیان را دهان آلت است چنانکه مارا دست تا اگر کوزه آب در خم آب فرو افتد یا بنگان گرمابه در آخور گرمابه
افتد جنبی دست در آرد و برآرد چون بر دست وی نجاست حقیقی نبود آب خم و گرمابه پاک بود و دست پاک قیاس مسئله
چاه که جنبی استنجا کرد و آب دهان و بینی کرد و بطلب دلو و رسن بچاه فرو رفت و غوطه خورد و دلو و رسن برآورد آب پاک
بود و مرد پاک و دلو و رسن و چاه پاک چون بر اندامش نجاست حقیقی نیست جوابی که سید امام ابوشجاع گفت
پیش قاضی امام علی اسبیجابی گفتند وی گفت که سید امام ابوشجاع فقیه تر است و شاگردان وی زیرک تر اگر این را
پلید داریم حرج شود و در حق گازران و در حق رفوگران و مانند اینها که در شب برخیزند و در جنابت بوند و ایشان را
بآب دمیدن حاجت بود چنانکه دیگران را دست آلت است ایشان را دهان آلت است جوابی که قاضی امام علی اسبیجابی
گفته است قیاس قول ابوحنیفه رحمه الله علیه گفته است که اسقاط فرض یافتم و جوابی که ابوشجاع گفته قیاس قول محمد رحمه الله گفته که
نیت قربت نیست **مسئله** جنب آب در دهان آورد و بر دست ریخت و شست پاک شود یا نه در عیون از ابویوسف رحمه الله
روایه است که نجاست عینی را ببرد اما نجاست حکمی را بنگذارد که مستعمل نگوییم مفید گوییم در حق نجاست عامل بود اما در حق
طهارت نی و محمد رحمه الله تعالی گفته است که چون در حق نجاست عامل است در حق طهارت نیز عامل بود چه فرق بود میان حدث
و جنابت فایده این خلاف جایی پدید آید که اعضای دیگر را آب برساند و این دستها را آب نرساند بقول امام محمد رحمه الله از عهده جنابت
بیرون آید و بقول ابویوسف رحمه الله بیرون نیاید **مسئله** جنب تا چه غسل آرد بزهکار شود یا نی اگر یکوقت نماز بگذارد
بزهکار شود و اگر یکوقت نماز نگذرد بزهکار نشود که روایت میکنند از ام مومنان عایشه صدیقه رضی الله عنها که وقتی بودی
که رسول علیه الصلوة و السلام بغسل حاجت بودی بر فور غسل آوردی و وقتی بودی که گرد همه حجره برآمدی و آنگاه باخر شب
غسل آوردی این هر دو که کرد از برای تعلیم امت کرد **مسئله** ترتیب غسل رسول علیه السلام آن بود که روایت میکنند میمونه و
عایشه و ام سلمه رضی الله تعالی عنهن که وقتی رسول علیه السلام بغسل حاجت آمدی آب جام بدست چپ گرفتی و بر دست راست بریختی
آب بریختی و دست راست بشستی و باز آن آب جام بدست راست گرفتی و بر دست چپ بریختی و دست چپ بشستی آنگاه باز آب جام بدست راست
گرفتی و استنجا کردی بسنت وقتی که روزه دار نبودی وقتی که روزه دار بودی استنجا بسنت نکردی آنگاه دست بر زمین مالیدی
تا آن بیچ نماندی و خود آن بیچ نبودی که آنچه از رسول علیه السلام جدا شدی اندک بودی که بوی مشک روان شدی

وزمین آنرا بخوردی اما از برای تعلیم امت را کردی پس انگاه آب در دهان و بینی کردی و روی بشستی و دستها تا آرنج
با آرنج بشستی و مسح سر کشیدی و قدمهارا بشستی و بقیت آب را فرو بخوردی این بود ترتیب غسل رسول علیه الصلوات
والسلام اگر یکی از ما را بغسل حاجت آید باید که نخست آن دست را بشوید که بروی نجاست بود و اگر آب بر دست ریزد
و دست در دست مالد هر دو دست پلید شوند دست پلید دسته آبجام را گیرد و دسته آب جام نیز پلید شود و طحاوی
رحمة الله علیه گفته است که سه بار دست را بشوید و هر باری که دسته آب جام گیرد همانجا گیرد که بار اول گرفته است دسته آبجام
نیز پاک شود خواجه امام جلیل محمد بن حسن رحمة الله علیه گفته است که وی بار اول سه بار دیگر دست را بشوید و همانجا را بگیرد که بار
اول گرفته باشند پاک شود و این همه جای بود که آبجام آبخورده بود یا دسته غرالی بود که آن آب پلید را بباطن نبرد اما
اگر آب جام نو باشد یا غرالی بود نقشانی که آب پلید را بباطن برد بقول محمد رحمة الله به شستن پاک نشود و اگر خواهد
تا بدین بلا مبتلا نشود باید که آب بدهان اندر آرد و دهانرا بشوید و این آب را بیرون اندازد و آب نو گیرد و بر دست ریزد
و دستها را بشوید و انگاه استنجا کند بسنت وقتی که روزه دار نباشد و اگر روزه دار بود استنجا نکند و اگر کند روزه تباه
نشود یا نی خواجه امام شمس حلوائی رحمه مطلق گفته که روزه تباه شود که در اجناس ابو العباس ناطفی رحمة الله آورده است که از شیخ
ابو القاسم صفار رحمة الله سوال کردند گفت که روزه تباه شود و این روایت در جمع الجوامع ابو العباس رحمة الله علیه
فقیه مسعود رحمة الله که جمع کننده این مسایل است این مسئله را از خواجه امام احمد بزغری رحمة الله سوال کرد گفت تا بمقام حقنه
نرسد روزه تباه نشود خواجه ابو الحسن رستغفنی رحمة الله مطلق گفته است که روزه تباه نشود خواجه امام [illegible] رحمة الله گفته است که
کد مشتهای اجواب بر قول خواجه ابو الحسن رستغفنی رحمة الله گوییم که روزه تباه نشود تا آن روز[illegible] مسلمانان در فتنه نا روای نه افتد و
آینده تا را جواب بر قول خواجه امام شمس الائمة الحلوائی رحمة الله گوییم که روزه تباه شود تا مومن در کار خود احتیاط کند تا روز تا
پیش در فتنه نا روای نیافتد و یکی از بزرگان بخارا گفته است که من بیست سال شب ماه رمضان همه شبها استنجا بسنت کردمی تا روز تا
من در فتنه نا روای نیفتم اگر روزه دار پرده نهد تا حقنه رسید باتفاق روزه تباه شود قضا واجب آید کفارة نی و غسل واجب
نشود باتفاق و اگر با طهارت بود طهارت وی تباه شود یا نی امام محمد رحمة الله چنین یاد کرده است که اگر به حقنه برسد طهارت تباه شود
و اگر بحقنه نرسد طهارت باقی بود و اگر مردی روزه دار در احلیل روغن اندازد بقول ابو حنیفه رحمة الله روزه تباه نشود و بقول
ابو یوسف رحمه الله تعالی روزه تباه شود امام محمد رحمة الله درین مسئله مضطرب است یکروایت با ابو حنیفه است رحمة الله گفته روزه تباه نشود و یکروایت با ابو
یوسف است که روزه تباه شود و این مسئله گرد طب است از فقه نی و در طب ابو یوسف رحمة الله آنست که همچنانکه بول بیرون می آید روغن نیز اندر آید
ابو حنیفه رحمة الله گفته است که خداوند عز و جل اندام مرد را خم اندر خم آفریده است بر مثال جیم و آن بول که بیرون می آید بطریق
ترشح بیرون می آید همچنانکه جوی امکان آمدن دارد اما امکان باز در آمدن ندارد و این همه حکم جایی بود که از در آمدن هیچ حس
نیابد اما اگر حس بیابد که اندر آمد ابو حنیفه و محمد با ابو یوسف اند که روزه تباه میشود و اگر حس یافت که در نیامد

لیکن باقی روزه خاموش باشیدن لازم آید و اگر از راه گوش آب بدماغ رود حکم چیست بظاهر روایة روزه تباه شود خواجه
امام حسام شهید رحمة الله در جامع الصغیر خویش گفته است که روزه تباه نشود بر خلاف روغن که در روغن اصلاح
دماغ است وی بعمداً بود در روزه تباه شود اما از آب ضرر دماغ است وی بخطا و نسیان بود روزه تباه نشود اما ظاهر روایة
آنست که بهر دو صورت یعنی عمداً و فراموشی روزه تباه شود قضا واجب آید کفارت نی و باقی روزه خاموش باشیدن
لازم آید **مسئله** چون مسلمانی آب در دهان منی کند و روی بشوید و دستهای بشوید تا آرنج بارنج مسح سر کشند
یا نی ظاهر روایة آنست که انگشت حسن زیاد از ابوحنیفه روایت میکند که مستحب است ابن شجاع رحمة الله گفته است که
خلال انگشت کردن مستحب است و محمد حسن زیاد رحمة الله گفته است که اهل بیرده را محل به ده خلال کردن مستحب است اما بقول ابوحنیفه
و ابو یوسف رحمهما الله نشاید که الا ایشان زیادت شود و اگر حلقه است و یا انگشتری انها را گردانیدن شرط بود یا نی محمد رحمه الله
گفته است که گردانیدن شرط نیست که آب جوهری بالغایت لطیف است خود در آید فقیه ابو اللیث رحمة الله گفته است این جای
بود که حلقه گردان بود و انگشتری فراخ که آب اندر آید اما اگر سفت گرفته باشد در زیر آنها جنابت بیقین بود و در آمدن
آب بشک بود و در شریعت بشک حکمی ثابت نشود لیس باید که بگرداند تا بیقین از عهده بیرون آید در **صلوة** خواجه امام اجل
شمس رحمة الله از بعضی مشایخ رحمهم الله روایت است که اگر مسلمانی را حدث رسید و جنابت رسید باید که طهارت بسازد
از برای حدث را و غسل آید از برای جنابت را اما بقول شافعی رحمة الله است که وی ترتیب طهارت فریضه میدارد اما بقول
علما رحمهم الله حدث در حدث مداخل پذیرد تا اگر یکی را حدث رسد و جنابت رسد در روز آدینه باشد یا روز عرفه باشد یا روز عید
باشد چون یکی غسل آرد از عهده حدث و جنابت و غسل از روز بیرون آید و هم در **صلوة** خواجه اجل شمس رحمة الله
از بعضی مشایخ رحمة الله روایت است که موی زن دراز را تافتن شرط است سه بار چنانکه جاری اما ظاهر روایة آنست
که شرط نیست که چون آب بیخ موی رسید بسنده است و دلیل سوال ام سلمه رضی الله عنها و فتوی صاحب شریعت علیه السلام
که ام سلمه رضی الله عنها از رسول علیه السلام سوال کرد یا رسول الله موی زن دراز را تر کردن و تافتن شرط است یا نی رسول علیه
السلام فرمود که چون آب بن موی تو رسید بسنده باشد **قال** علیه الصلوة والسلام اذا بلغ الماء اصول شعره
را بسنده اجزاه این در حق زنان آید که ایشان را موی بافتها باشد یا زن بیوه که از خویشتن شرم دارد و پاکیزگی بود
که از بلی بدتر رسد فقیه مسعود رحمة الله که مصنف این کتاب است گفته است باید که هیچ زن موی زن دراز را بدان بیخ او برد
و آب به سر برد چون آب بیخ موی رسد بسنده بود و غسلش روا بود و عبد الله عمر رضی الله عنه مر اهل خود را سیاست
کردی هر موی زن دراز تر کردن چون این خبر به ام المومنان عائشه صدیقه رضی الله عنها رسید و بر وی استنکار نمود و گفت عبد الله
عمر رضی الله عنه چرا اهل خود را نمیگوید تا موی را ببسترند تا وی ازین مبالغت کردن باز رسد پس معلوم شد که چون آب
به پوست رسد بسنده بود و اگر ضرورت نبود تر کند تا با جماع عمل کرده بود و این در حق زنان است اما سادات و ترکان

مسئله جنب غسل آید بیرون از عهده بیرون آید تا یقین کنند ... باید که مردی ... را باشند ... [illegible]
[illegible] اگر در آب مستعمل ایستاده است این زمان از شستن فایده نبود و اگر نجاست [illegible] ... آب فرو ریزد ...
[illegible] ... برریزد چنانکه اعضای وی کثرت ریختن آب پاک شود و قدمهاش نیز پاک
[illegible] ... آب را اسراف نشاید کردن آورده اند که روزی رسول علیه الصلوة و السلام سعد رضی الله
عنه را دید که غسل می آورد و آب بسیار میریخت گفت یا سعد آب را اسراف میکنی گفت یا رسول الله در فریضه اسراف گنجد
گفت گنجد و اگر چه در آب رود روان باشی سعد رضی الله عنه سوال کرد و گفت یا رسول الله تقدیر آب غسل چند است
رسول علیه السلام فرمود که صاعی و صاع هشت رطل است و هر رطلی نیم من است پس صاع بوزن حجاز چهار من بود
گفت یا رسول الله این مقدار ما را بس نباشد رسول علیه السلام گفت کسی که موی بیش از شما است و عطا بیش از شما است
وی را بس می بود شما را چرا بس نمی آید زیادت ازین رخصت نداد حسن زیاد از ابو حنیفه رحمة الله روایت میکند که تقدیر آب
غسل چهار من است نیم من از وی نجاستی که باشد بشوید و نیم من استنجا کند و نیم من آب در وتان (؟) فنی کند و دست
وروی بشوید و مسح سر کشد و نیم من قدمها شوید و بقیت آب را بر خود فرو ریزد بعضی از مشایخ گفته اند که شستن نجا
در تقدیر آب غسل در نباید که از احدی نیست معلوم که اگر نجاست نامرئی است سه آب بشوید تا پاک شود و اگر نجاست
عینی بود چندان بشوید که عین وی برود و اگر لون آن پاک نبود که آن لون اثر بود و اثر عفو است اما این چهار من آب خاص
از برای غسل است والله اعلم بالصواب

باب چهاردهم در بیان آداب گرمابه رفتن بنا بر حدیث رسول علیه الصلوة و السلام

قال النبی صلی الله علیه و سلم نعم البیت الحمام و بئس البیت الحمام رسول علیه الصلوة و السلام فرمود نیک نعمتی
است خانه گرمابه و بد است این خانه گرمابه مشایخ رحمهم الله گفته اند که نیک نعمت کسی را بود که داند فرو رفتن و داند بر آمدن و بد کسی را
بود که نداند فرو رفتن و نداند بر آمدن قال النبی صلی الله علیه و سلم الحمام بیت الشیاطین قال علیه السلام من کان یؤمن بالله
و الیوم الآخر فلا یدخل الحمام من غیر مئزر قال علیه الصلوة و السلام من کان یؤمن بالله و الیوم الآخر فلا یدخلن حلیلته الحمام بغیر مئزر
وای امرأة فعلت کذلک هتکت ما بینها و بین الله تعالی من الستر و لا تزال فی سخط الله تعالی حتی تموت فان ماتت حشرها
الله تعالی یوم القیامة صماء بکماء مع الشیاطین فی النار رسول علیه السلام فرمود که هر که ایمان دارد بخدای عز و جل و بروز آخر نگذارد
زن خود را و یا زن پسر خود را بی مئزر بگرمابه و هر زنی که چنین کند یعنی بی مئزر در گرمابه رود بدر انداخته باشد آن پرده را که میان او و میان
الله تعالی بود و تا بمیرد در سخط خدای عز و جل بود و چون خدای عز و جل وی را حشر گرداند گنگ باشد و کر و با دیوان بند کنند و در دوزخ
در آرندش و عبد الله عمر رضی الله عنهما روایت میکند که رسول علیه الصلوة و السلام فرموده است که چون بگرمابه رود باید که مئزر
را با خود ببرد یکی بر چشم بندد و یکی بر میان و مراد از آن که گفت بر چشم بندد مراد چشم نگاه داشتن است تا بر عورت کسی
نظر نیفتد عبد الله عمر را دیدند در یکی گرمابه از گرمابهای شام دو مئزر فرو برده بود یکی بر چشم بسته بود و دیگری بر میان

عورتهای سوی دیوار گرمابه کرده بود و خود را می خارید و میر گفتند که ای یار رسول علیه السلام چرا چنین کردی گفت کی
میزر چشم بسته ام تا عورت کسی نبینم و یکی میزر بر میان بسته ام تا کسی عورت مرا نه بیند سلیمان فارس رضی الله عنه گفته است که
اگر خدای عز و جل امر فرماید تا مرا بر آسمان بر بند و فرو دانداز ند چنانکه ذره ذره شوم تا سیار بر زمین ریزم من این معامله کنند من
دوست تر از آن دارم که عورت خود را برهنه بکسی بنمایم یا عورت کسی را برهنه بینم گفتند ای یار پیغامبر علیه السلام ازچه
معنی است اینچنین عقوبت را اختیار میکنی گفت از دو وجه خالی نبود یا مستوجب این عقوبت باشم یا نباشم اگر مستوجب
این عقوبت باشم سزای خود را یافته باشم و سبب کفارهٔ گناهان من شود و اگر مستوجب این عقوبت نباشم سبب
درجات من شود و اما من طاقت لعن خدای عز و جل و دعای رسول علیه السلام ندارم **قال** النبی صلی الله علیه و سلم لعن الله
الناظرة و المنظور الیه رسول علیه السلام فرمود که لعنت خدای بر هنه کاینده و بیننده عورت باد و از خواجه ابو الحسن رستغفنی
رحمه الله سوال کردند که ما را آداب گرمابه در آمدن در آموز خواجه گفت رحمه الله که بعد از صبح گرمابه نشاید رفتن اما این نهی
استحباب است نه نهی فریضه تا اگر مومن را بعد از صبح جنابت رسد در آوردن غسل تاخیر نشاید کردن خواجه ابو حفص کبیر
بخاری رحمه الله گفته است من در سه مسئله فتوی دهم و لیکن بر آن عمل نکنم یکی در شفعه طلب کردن فتوی دهم و لیکن
خود بر آن عمل نکنم که از اول برادر مسلمانان بهلاک دنیا نیرزد دیگر بعد صبح گرمابه رفتن را فتوی دهم و لیکن بر آن عمل نکنم
که آن مروت نیست چرا که از گناهان خالی نیست و دیگر به نماز بنا کردن را فتوی دهم و لیکن بر این عمل نکنم که این کار سخت
دشوار است که خواجه ابو الحسن رستغفنی رحمه الله گفته است که بعد از صبح گرمابه رفتن از دو وجه خالی نیست یا از برای غسل فریضه
رود یا از برای موی ستردن رود اگر برای غسل فریضه رود خود را و اهل خود را فضیحت کرده بود بر اهل گرمابه و اگر از برای موی
ستردن رود نباید که موی سترنده را بسبب وی تکبیر اول فوت شود آن بغایت بی برکت و نامبارک موی ستردن بود
که بسبب وی تکبیر اول فوت شود و شیخ الاسلام برهان الدین رحمه الله چنین حدیثی روایت کرده است از
عبدالله پسر خواجه ابو حفص کبیر بخاری وی از پدر خود و پدر وی از محمد حسن و محمد از استاد خود ابو یوسف القاضی
و ابو یوسف از ابو حنیفه و ابو حنیفه از استاد خود حماد و حماد از استاد خود ابراهیم نخعی و ابراهیم نخعی از علقمه و علقمه
از عبدالله مسعود رضی الله عنه و عبدالله مسعود از سید عالم صلی الله علیه و سلم هر که او در دنیا یک تکبیر
اول از وی فوت شود بقیامت امنا و صدقنا و یرا چندانی حسرت و ندامت و رنج و مشقت بود که گوئی
چهل هزار بار بداون حساب جان مشغول شده ستی و چهل هزار بار سوال منکر و نکیر مشغول شده ستی و چهل هزار
بار بهول و فزع قیامت مشغول شده ستی این بنده را حسرت و ندامت زیادت از آن بود که یک تکبیر اول از وی
فوت شود بنا بر آن اصل است که رسول علیه السلام فرموده است **قال** علیه الصلوة و السلام تکبیرة
الاولی خیر من الدنیا و ما فیها رسول علیه السلام فرمود که تکبیر اول بهتر از دنیا است و آنچه در دنیا است

خواجه امام ابو القاسم حکیم سمرقندی رحمة الله گفته است که من سه پند را از اهل خود یاد گرفتم که سعادت دنیا و آخرت
در آن میدیدم یکی آنکه اگر چیزی که بخری از بقال محلت خود بخر نه سر کوی خود چرا که ایشان پای شکسته از
برای تو نشسته اند و دیگر آنکه وام از ایشان مکن تا خاطر تو پریشان نشود و دیگر آنکه چیزی که بسبب جنابت است
آنرا باخر شب موقوف دار تا اگر قضا اجل در رسد ترا در جنابت در نیابد زهی خاتونان با معنی که از صد خواجه
بی معنی در راه دین و انصاف زیاده اند و از خواجه نوح باوی سوال کردند که از چه معنی است که مادر و پدر مصلح اند
و فرزندان کلوخ انداز می آید گفت فساد از آن خربزه سر نو است گفتند خواجه این سخن چه معنی دارد گفت در
زمستان همسایگان شب بخانه یکدیگر روند و بر سر تنور نشینند و طبیعت ایشان گرم شود و خربزه بیارند تا
بخورند چون این خربزه بشکنند و مرد بیگانه با زن بیگانه دست در یک کاسه خربزه آرند و نظر مرد بیگانه بر پشت دست
زن بیگانه افتد در آن وقتی که به اهل خود استمتاع گیرد ابلیس علیه اللعنة آن خیال را در پیش خاطر می آرد از برای
آن معنی فرزندان کلوخ انداز آید و در وصایا امیر المؤمنین علی رضی الله عنه آورده است که رسول علیه
السلام فرمود که یا علی هر که در وقت آنکه از عیال خود استمتاع گیرد خواهر مر زن خود را در پیش خاطر آرد
فرزندی که از آن صحبت در وجود آید مخنث آید قال النبی علیه الصلوة والسلام یا علی ما سافر احد فی طلب الحرام
الا کان الشیطان قرینه ولا رکب الا کان الشیطان ردیفه ولا جمع مالا حراما الا کان الشیطان اکله ولا نسی احد
بسم الله تعالی عند الجماع الا شارکه الشیطان فی ولده و ذلک فی قوله تعالی واجلب علیهم بخیلک ورجلک
وشارکهم فی الاموال والاولاد الی آخر الآیة مهتر عالم علیه السلام فرمود که یا علی هر که بسفر رود و بطلب حرام بود
باوی قرین شود و اگر بر ستور نشسته باشد دیو در قفای وی نشسته باشد و اگر مالی از حرام جمع کند دیو
خورنده وی بود و مراد از دیو مردم بود یعنی مردمانی که مومنان را در شر و فساد اندازند و از جمعه و جماعت
باز دارند و دیگر وقتی که از عیال حلال خود استمتاع گیرد بسم الله الرحمن الرحیم نگوید دیو باوی قرین یعنی شریک
شود در وسوسه چنانکه خداوند عز وجل در کتاب مجید خود یاد کرده قوله تعالی واجلب علیهم بخیلک ورجلک
وشارکهم فی الاموال والاولاد الی آخر الآیة چون مسلمان بگرمابه خواهد اندر آمدن اگر بر دستش نجاست بود
نخست دست را بیرون گرمابه بشوید و آنگاه بگرمابه اندر آید بنا بر آنکه تا نباید که پاکی را پلید کند و اگر دست نا شسته
در گرمابه در آید اگر جامه در فوطه خشک دهد هر دو دست پلید بود و فوطه پاک و اگر خود فوطه تر دهد دستش به دست پلید
فوطه تر را بگیرد و تری از فوطه بدست سرایت کند پلیدی از دستش بفوطه سرایت کند فوطه پلید شود و اگر
بر دستش تری چندانی بود که جامه را و بچید جامه وی از آن تر شود و جامه پلید شود باید که دست را بدست
دیگر بمالد یا بر اندام مالد تا بحرارت اندام آن تری نماند و اگر خشک ماند بر دستش اثر آن بود و اثر عفو است و بعضی
از مشایخ رحمهم الله گفته اند اگر جنب را بگرمابه نشاید رفتن باید که نخست غسل آرد و آنگاه بگرمابه رود از تری فهم کرده بر اندام انفعال است

غفلت است و روی بذکر خدای عز و جل باید مشغول شدن تا غفلت برود و دیو گریزد و روشنائی دل بحاصل آید
قال النبی علیه الصلوة والسلام الذاکر فی الغافلین کالمقاتل فی الفارین رسول علیه السلام فرمود که ذاکر در میان غافلان
چون آن مرد تیغ زن است در میان گریزندگان مسئله در گرمابه سلام نشاید گفتن یا پای بگیرم که اگر برهنه باشند

سلام نشاید گفتن و اگر عورت پوشیده باشند شاید قال النبی صلی الله علیه وسلم ستتان مرفوعتان من الحمام السلام
والقیام چون از گرمابه بیرون آید پایها را بآب علاحده شستن شرط است یا نه حسن زیاد از ابوحنیفه رحمة الله روایت میکند
که شرط نیست و فقیه ابو اللیث و خواجه امام ابوبکر اسکاف رحمة الله بقول اختیار کرده اند اما تاویل آنکه از حسن زیاد رحمة الله
روایت است که اینجای بود که غسل پاک آورده بود و پا بر خشت پاک نهاده بود و برآمده بود و اما اگر پای در آب
مستعمل نهاده بود و آب مستعمل بروایت حسن زیاد پلیدی غلیظه است پس بالش بروایت حسن زیاد پلید شده باشد
و اگر پای در نعلین در آورد و آب پشت پای ریزد پای پاک شود و کف پای پلید اگر پا را در جامه خشک کند جامه
وی از آن تر شود و اگر پا را همچنین در پای افزار نهد و پای افزار تر شود و پلید شود و این همه بروایت حسن زیاد
آید رحمة الله پس باید که از گرمابه برآید قدمها را چنان شوید که پشت پای و کف پای پاک شود تا بیقین از عهده بیرون
آید چون از گرمابه برآید شکر لازم آید یکی از خانه آب و آتش بسلامت برآید و دیگر آنکه از زیر استره بسلامت
بیرون آمدم و جامها بسلامت یافتم در گرمابه اگر صورت بود نشاید در آمدن که کراهیت بود و در آن گرمابه نماز گزاردن
کراهیت بود و اگر بر در گرمابه صورت بود در آن گرمابه نشاید در آمدن یا نی دو روایت است یکی روایت شاید و یکی روایت نشاید
مسئله اگر مسلمانی از جنابت غسل آورد و معلوم شد که لمعه خشک مانده است تری از عضوی دیگر بگیرد و آن
را تر کند از عهده بیرون آید بر خلاف طهارت که اگر تری از اعضا دیگر گیرد و اعضای دیگر را تر کند از عهده بیرون
نیاید اما در جنابت از فرق سر تا بقدم حکم یکی اندام دارد و بعضی گفته اند که تری نگیرد ولیکن دست را از اندام
باید که بنگیرد همچنان بر اندام [illegible] بر آن جای همه و آن جای را تر کنند که آن تری را از آن عضو جدا کند مستعمل
شود با آب مستعمل آن جا را تر کند از عهده بیرون نیاید اما ظاهر روایت آنست که اگر اعضای خود جدا کند و جای دیگر
را تر کند از عهده بیرون آید اما در صدر الصلوة آورده است که اعضای طهارت آب شستن است
و از اول خاک [illegible] برای آن معنی که شستن این [illegible] است از آن [illegible] نیابت ندارد و شستن [illegible] پای ها
پای نیابت ندارد و شستن روی از مسح نیابت ندارد و از آن خاک [illegible] قیاس [illegible] مسئله اگر
مسلمانی از جنابت غسل آورد و معلوم شد که بگوشش نمی آب نرسیده است روایتی است که آب انگشت تر کند و بگوش
و گوشتین [illegible] اندر آرد و از عهده بیرون آید اما بعضی گفته است که چون نیست قربت اندر آرد و آب مستعمل شود
روا نبود باید که انگشت [illegible] در باطن گوش اندر آرد [illegible] آب بر آید [illegible] شما شد و انگشت

را بتابد و بیرون آید از عهده بیرون آید **فصل** خواجه امام منهاج الدین رحمة الله از ابوهریره رضی الله عنه
روایت است که وقتی رسول علیه الصلوة والسلام طهارت ساختی انگشتان لیله خود را در باطن گوش اندر آوردی
و جنبانیدی چنانکه کسی گوش خارد خواجه حسن بصری رحمة الله و بعض مشایخ رحم این قول را گرفته اند و میگویند که این
قول احسن است **مسئله** اگر مسلمانی از جنابت غسل آورد و از بن دندانش چیزی بیرون آمد آنرا آب رسانیدن
شرط بود یا نی شداد و حاکم و نصیر یحیی رحمهما الله گفته اند که آن اندک است عفو است فقیه ابو اللیث رحمة الله گفته است
که هرچه آن اندک است عفو است ولیکن چون بسیار شود آب رسانیدن فریضه شود و حد بسیاری آنست که
خواجه امام اجل حسن رحمة الله گفته است که اگر دندانی افتاده باشد و چیزی بجای آن دندان درمانده باشد
این بسیار بود و اندک نتوان گفت اما ظاهر روایة آنست که هرچه کم از نخود بود عفو است اما چون بنخودی برسد آنرا
آب رسانیدن فریضه بود خواجه امام حسام شهید رحمة الله گفته است که این اختلاف مشایخ است در میان دو
دندان است هرچه از کاواکی دندان بیرون آید آنرا آب رسانیدن فریضه بود اگر مسلمانی غسل آورد و بر پشتش
آبله بود و بکوفت و آب روان شد طهارت تباه شود ولیکن تحت وی را آب رسانیدن فریضه نبود اما اگر آبله کفته باشد
ولیکن پوستش نگشته است وی را آب رسانیدن فریضه بود که حکم ظاهر دارد اما اگر آبله کفته بود ولیکن نشگفته بود و غسل آورد
از عهده بیرون آید تحت وی را آب رسانیدن فریضه نبود **مسئله** در وقت غسل آوردن آبله کفته بود
و پوست وی از او فشنده است اگر آن پوست را بر کند آب رسانیدن شرط بود و اگر نکفته بود و پوست
وی از او گسسته است آب رسانیدن شرط نبود که حکم باطن دارد اما اگر آن پوست را بر کند آن سپیدی که از
زیر وی بیرون آید آنرا آب رسانیدن مستحب بود و اگر آن پوست در آب اندکافکند آن آب پلید شود یا نی فقیه ابو اللیث
رحمة الله در فتاوی خویش آورده است که اگر تنک بود چون پوست نخود پلید نشود اما اگر سطبر بود و چون ناخن از رطوبتی
خالی بود پلید شود **قال** النبی صلی الله علیه وسلم ما ابین من الحی فهو میت رسول علیه السلام فرموده که هرچه از زنده
جدا کرده شود وی مردار است و این روایتها در فتاوی مرغینانی است **مسئله** اگر با طهارت ناخن چیند ابن
جریر رحمة الله گفته است که طهارتها باطل شود اما ظاهر روایة آنست که دستها شستن مستحب است اگر غسل آورد و از
پای یا از بن ناخن چیزی بیرون آمد آنجا آب رسانیدن شرط بود یا نه شداد و حاکم و نصیر یحیی رحمة الله گفته است که آن اندک است
و اندک عفو است فقیه ابو اللیث رحمة الله گفته است که اگر چیزیست که آب را باز دارد آب رسانیدن فریضه بود و اگر چیزی بود که آب را
باز ندارد آب رسانیدن فریضه نبود و بعضی گفته اند که اگر این واقعه روستائی را افتد آب رسانیدن فریضه شود که اگر کار ایشان
با چیزی که آب را باز دارد با گل بود و اگر شهری را افتد آب رسانیدن فریضه بود که کار ایشان با خمیر بود و خواجه ابو الخیر رحمة الله گفته است
که بسیار شهری بود که کار ایشان چنانکه روستائی بود چنانکه کار با گل دارد و مانند ایشان چه بسیار شهری بود

مسئله اگر مسلمانی را در نماز شک افتاد که از من نقض طهارت شد یا نی باید که بنا باز نگردد تا وی بوی یابد یا آواز معلوم
نشود **قال** النبی صلی الله علیه وسلم ان الشیطان لیاتی احدکم فیقول احدثت فلا ینصرف حتی یسمع صوتا او یجد ریحه
رسول علیه السلام فرموده است که دیو را است که در میان ازار یکی از شما بدمد و وسواس اندر افکند که از تو حدث ظاهر شد باز
مگردید یعنی به بنا تا آواز یا بوی بر شما معلوم نشود

باب شانزدهم در بیان فساد طهارت

هر چه نادر است بقول مالک
رحمه الله حدث نیست چنانکه کسی را باد روان بود یا ریش روان بود یا سلسل بود یا کرم افتد یا سنگ افتد یا قی افتد و فصد
و حجامت این همه بقول مالک رحمه الله حدث نیست وجه قول مالک رحمه الله انست که خارج معتاد باید از مخرج معتاد تا بر
قول وی حدث بود اینها همه نادر است و در نادر حکم نی و بقول ما رحمهم الله این همه حدث است شافعی رحمه الله در مخرج
معتاد با علما است و در باقیها با مالک رحمه الله اصحاب ظواهر گفته اند هر که آتش پسوده خورد طهارت وی تباه شود
وجه قول ایشان انست که در عرب مایده بود و بران مایده گوشت اشتر بسیار بود و شیر اشتر بسیار و رسول علیه السلام
با جمعی از صحابه بران مایده حاضر بودند و جمله یاران از ان طعام خوردند لیکن رسول علیه السلام نخورد و چون همه طعام
خوردند رسول علیه السلام گفت هر که ازین طعام خورده است بر شما باد که طهارت سازید همه طهارت ساختند پس معلوم شد
که آتش پسوده خوردن طهارت را تباه کند و دیگر روایت میکند ابوهریره رضی الله عنه از رسول علیه السلام **قال**
النبی صلی الله علیه وسلم من اکل شیئا مما مسته النار فعلیه الوضوء رسول علیه السلام فرمود هر که آتش پسوده خورد بر وی باد که طهارت
سازد اما انجا که ابوهریره رضی الله عنه این حدیث روایت کرد عبد الله عباس رضی الله عنهما حاضر بود گفت یا ابا هریره
چگونه طهارت که باب گرم ساختیم این ما را باز گذاریم ابوهریره رضی الله عنه ساکت شد اشکال آید که ابوهریره رضی الله عنه
از خوردن حکایت میکرد و عبد الله عباس رضی الله عنه از خوردن نگفت از طهارت ساختن گفت جواب انست خوردن
فضا الطهارت در میان صحابه چنان مشروع بود که اثر السوال حاجت نیامدی احمد حنبل سنی رحمه الله گفته است که هر که گوشت
اشتر پخته بخورد طهارت تباه شود اما اگر چیزی دیگر پخته یعنی آتش پسوده بخورد طهارت تباه نشود و بقول علما رحمهم الله هیچ آتش پسوده
خوردن طهارت تباه نکند دلیل بر انکه روایت میکند ابوبکر صدیق رضی الله عنه که رسول علیه الصلوة والسلام بحجره ما آمده بود و ما شوربا
ساخته بودیم از گوشت سراج و رسول علیه السلام گوشت سراج را دوست داشتی شوربا و گوشت بخورد و هم چنان نماز
گذاردیم و رسول علیه السلام باز طهارت نساخت و ما را باز نفرمود تا طهارت ساختیم پس معلوم شد که آتش پسوده خوردن طهارت تباه نکند
و دیگر روایت میکند عبد الله زید انصاری رضی الله عنه که رسول علیه السلام با جمعی از صحابه بمسجد میرفت یکی از صحابه از حجره بیرون آمد
و آن خوان اشتر با گوشت پخته گرفته انرا پیش رسول علیه السلام داشت و رسول علیه السلام بگرفت پاره از ان جمع رود بار نبوی تسلیم کرد صحابه
رضوان الله علیهم اجمعین از برای تبرک پاره گرفتند و کسی پاره از ان جمع ندو همچنین نشسته نماز گذاردند رسول علیه السلام باز طهارت
نساخت و ما را نیز نفرمود که طهارت باز سازید و دیگر روایت میکند عکرمه انس بن فریت رضی الله عنه که من خرد بودم و در رسول علیه الصلوة والسلام

که بگوید آنچه مقصود وی باشد زود در کنار وی نهند و این نیز در دل حقیقت هیچ قدری ندارد و دلیل بر آنکه حکایت
خواجه ابو حفص حداد رحمة الله با مریدان خود جمعیتی کرده بودند ناگاه آهو آمد و سر بر کنار خواجه نهاد خواجه گرم شد و نعره زد
و بنا میه خود ضرب کرد خواجه چون بخود باز آمد از وی سؤال کردند که این چه حالت بود گفت این جمعیت با خوش بود و مرا اینجا
آمد اگر گوسپندی بودی بکشتمی دست و پا ساختمی تا این جمعیت با همچنین برقرار ماندی این ناگاه آهو آمد و سر بر کنار من نهاد و من
از آن گرم شدم گفتند این کرامتی شما بود خداوند عز و جل در حق شما فرستاده بود خواجه گفت شما ندانسته اید که هر که چیزی
خواست و آنچه مقصود وی بود بسبکی در کنار وی نهادند و برا از حضرت راندند و دلیل بر آنکه فرعون علیه اللعنة آنچه میخواست
بسبک آن مقصود وی بود در کنار وی نهادند و موسی صلوة الله علی نبینا و علیه چهل سال دعا گفت تا اثر اجابت ظاهر شد
و یکی دیگر آنست که بنده دعا گوید آنچه مقصود وی باشد بوی نرسد و لیکن خداوند عز و جل بلا شکف از آن بنده
بگرداند و دیگر آن بود که بنده دعا گوید آنچه مقصود وی باشد در دنیا بوی نرسد بقیامت در بهشت اضعاف
مضاعف بنده بخشند و درجات بسیار باید مناجات کند الها پروردگارا این درجات از کجاست و از کیست خطاب حضرت
در رسد که درجات تو بنده گوید خداوندا در دنیا از من عملی در وجود نیامده است که این جزای اعمال باشد خطاب حضرت عزت
در رسد که این جزا از آن بی مرادیها است که در دنیا دعا میگفتی مراد تو بتو نمیرسیدی این جزای آن بی مرادیهاست آنگاه
بنده تمنا برد که ای کاشکی در دنیا هیچ مقصود من بر نیامدی تا جزای آن اکنون بمن رسیدی که در دنیا فانی بود و بهشت باقیست
و بهر حال فلان دانسته که باقی به از فانی بود و در حق لقمه شبهه میفرماید قال النبی صلی الله علیه وسلم یا علی من اکل من الشبهات
اشتبهت علیه دینه و اظلم قلبه رسول علیه السلام فرمود یا علی هر که لقمه شبهه خورد دین خود لشبهه بود و دل وی تاریک شود
چنانکه عالم آخرت را نه بیند و کار عالم آخرت نسازد و این در حق منافقانست که ایشان در دین بشبهه بوده اند و بظاهر با مومنان
بوده اند و بباطن با کافران و دل ایشان تاریک بود که عالم آخرت را ندیدند و کار عالم آخرت را نساختند تا در تحت این وعید در آمدند
قوله تعالی ان المنافقین فی الدرک الاسفل من النار و در حق لقمه حرام میفرماید قال النبی علیه الصلوة والسلام
یا علی من اکل الحرامات قلبه و خاف دینه و ضعف یقینه و قلت عبادته و احتجب الله تعالی عنه رسول علیه السلام فرمود یا علی هر که
لقمه حرام خورد دل وی تاریک شود و دین وی کهنه شود و یقین وی ضعیف شود و از ترس دنیا از بهر کس حضری طمع کردن گیرد و عبادت
وی اندک بود و دعا وی اجابت نشود و در حق لقمه حرام میفرماید قال النبی علیه الصلوة والسلام من ترک ذرة من الحرام افضل
من عبادة الثقلین قال النبی علیه الصلوة والسلام کل لحم نبت من الحرام فالنار اولی به مسئله مس ذکر بقول شافعی حدث است و
علما ما رحمهم الله حدث نیست وجه قول شافعی رحمة الله آنست که روایت میکنند بسره رضی الله عنها از رسول علیه السلام
که فرمود من مس ذکره فلیتوضأ و فی روایة فعلیه الوضوء علما ما رحمهم الله گفته اند که رسول علیه السلام نه از بهر آن گفته باشد
که سخن اندام نهان پیش مردان گفتنی خاصه پیش زنی دلیل بر آنکه روایت میکنند قیس بن طلق از علی رضی الله

که رسول علیه الصلوة والسلام را سوال کردیم که یا رسول الله مس ذکر حدث است یا نه رخساره مبارک رسول علیه السلام سرخ
افروخت و چشم مبارک بر بساط افکند و گفت نی از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه سوال کردند که مس ذکر حدث است یا نه صلابت روی
اثر کرد و گفت شما را جواب سوال بس نمی آید که از من سوال میکنید چیست و بار را بساید و چه اعضا را دیگر بساید حدث نیست
اما بسودن وی حدث نیست یحیی بن معین رحمه الله تعالی گفته اند که سه حدیث از رسول علیه السلام نقل کردند که این از رسول
علیه السلام ثابت نشده یکی از آن حدیث مس ذکر است **مسئله** مس نسا بقول شافعی رحمه الله تعالی حدث است و بقول علمای ما
رحمهم الله حدث نیست حجت قول شافعی آنست که خداوند عز و جل میفرماید **قوله تعالی** او لامستم النساء فلم تجدوا ماء فتیمموا صعیدا
طیبا و این قول عبد الله بن مسعود و ابو هریره رضی الله عنهما است و از شافعی رحمة الله در مادر و خواهر و دختر دو قول است که ببسودن تن ایشان
طهارت تباه کند و بیک روایت نکند و احمد امام احمد حنبل رحمه الله گفته است که اگر کسی امامت کند باید که احتیاط بجا آرد که این اختلاف
ایشان حجت بر خلاف [illegible] و کرا اقوال علمای ما رحمهم الله مس نسا حدث نیست دلیل بر آنکه روایت میکند مادر مومنان عائشه صدیقه رضی الله
عنها که شب تاریکی بود و رسول علیه السلام نماز شب را دراز کرده بود قدمهای مبارکش از جهت سرما سرد و مرا از آن معلوم بود و من
بودم و قدمهای مبارکش را میمالیدم و رسول علیه السلام همچنان آن نماز تمام کرد اگر مس نسا حدث بودی رسول علیه السلام نماز را
تمام نکردی و دیگر روایت میکند میمونه یا ام سلمه رضی الله عنها که وقتی بود که رسول علیه السلام از عیال الا قبله گرفتی و همچنان
نماز گذاردی بی آنکه طهارت نساختی پس اگر مس نسا حدث بودی رسول علیه السلام طهارت نماز ساختی و دیگر آنکه امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه
صحابه رضوان الله علیهم اجمعین را امامت میکرد در میان نماز بود که از نماز بماند و رفت و طهارت ساخت و آمد و نماز را از سر گرفت
بعد از نماز صحابه وی را سوال کردند که از چه جهت بود که در میان نماز طهارت ساختی و از سر گرفتی گفت مرا دو کار پیش آمد یکی شرم
شما و یکی خوف خدای تعالی شرم شما را انگاشتم و خوف حق را پیش گرفتم و این چنان بود که مرا در حجره کنیزکی است جمیله از روی قبله
گرفتم و بیرون آمدم اندام من در حرکت آمد نماز شروع کردم در میان نماز حرکت اندام من شکست و از من تری ظاهر شد رفتم طهارت
ساختم و نماز از سر گرفتم و شرم شما را انگاشتم و خوف حق را پیش گرفتم ما را از فعل امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه چند مسئله
معلوم آمد یکی آنکه هر حدثی که وی را استبرا [illegible] حاجت آمد بر آن نماز نتوان بنا کردن و مذی و ودی غسل واجب
نشود و دیگر مس نسا حدث نیست که اگر حدث بودی امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه همچنان در ابتدای نماز شروع
نکردی پس معلوم آمد که مس نسا حدث نیست و تاویل آنکه ابو هریره و عبد الله بن مسعود رضی الله عنهما روایت کرده اند
مراد از آن مس جماع است دلیل بر آنکه خداوند عز و جل در آیة الظهار میفرماید **قوله تعالی** فتحریر رقبة من قبل ان یتماسا و
اتفاق است که مراد از این مس جماع است حکم از این بهین بود **مسئله** مباشرت فاحشه نیست که حسن زیاد از ابو حنیفه رحمه الله
روایت میکند که زن و شوهر برهنه و سینه بر سینه و ران بر ران آید و اندام مرد در حرکت آید و ظاهر بسود و لکن عاقبت شود تری ظاهر نشود بقول
ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهم الله طهارت تباه شود و بقول محمد تباه نشود **مسئله** ساق را از اندام ... یا دو ... ظاهر شود

خندیده بود و اعرابی درآمد که در بینائی او خلل بود [illegible] در چاه افتاد [illegible] که [illegible] آن چاه که
افتاد صحابه بعضی در نماز قهقهه خندیدند روایت میکند عقبه بن عامر جهنی و یا زید بن عامر الجهنی رضی الله عنهما که بعد
از نماز رسول علیه الصلوة والسلام این حدیث فرمود قال النبی علیه الصلوة والسلام الا من ضحک منکم
قهقهة فلیعد الوضوء والصلوة جمیعا در صلوة خواجه امام بکر خواهرزاده رحمة الله روایت میکند از ابو حنیفه
و او از منصور زادان و آن از معبد رضی الله عنه از رسول علیه الصلوة والسلام که رسول علیه السلام
همین حدیث فرمود که آنهائی که در نماز خندیده اند طهارت سازند و نماز از سر گیرند ابو حنیفه با صحاب خویش فتوی
دادند که خنده قهقهه در نماز حدث است ابراهیم نخعی مفتی کوفه بود با صحاب خویش فتوی دادند که خنده قهقهه در نماز حدث است
ابن سیرین که مفتی بصره بود با صحاب خویش فتوی دادند که خنده قهقهه در نماز حدث است شعبی که مفتی حجاز بود با صحاب
خویش فتوی دادند که خنده قهقهه در نماز حدث است ابن ابی لیلی و اوزاعی رحمة الله که مفتیان شام بوده اند با صحاب خود
فتوی دادند که خنده قهقهه در نماز حدث است پس حدث خنده قهقهه در نماز در معنی حدیث متواتر آمد پس نشاید در این شک
نه هیچکار شود [illegible] است چهار وجهی یکی وجه آنست که طهارت تباه کند نماز نی و یکی وجه آنست که نماز تباه کند
طهارت نی و یکی وجه آنست که نه نماز تباه کند و نه طهارت و یکی وجه آنست که هم نماز تباه کند و هم طهارت و آنچه طهارت تباه کند نماز را
خون [illegible] قی [illegible] پس حدث هم [illegible] طهارت تباه کند نماز را نی و آنچه نماز تباه کند طهارت نی سخن گفتن و چیزی
خوردن و عمل کثیر این جمله نماز تباه کنند اما طهارت نی و آنچه نه نماز تباه کند و نه طهارت تبسم است و عمل اندک و در سجده بخواب رفتن
و سلام [illegible] بر گردانیدن [illegible] پشت حدث تا مادام که در مسجد باشد چون معلوم شود که حدث نیست تواند
که بنا کند و اگر این واقعه در صحرا افتد و روی بگرداند [illegible] پشت [illegible] تا مادام که در صفها باشد چون معلوم شود که حدث نیست
تواند که بنا کند اما اگر از صفها اندر گذرد و معلوم شود که حدث نیست نتواند که بدان نماز بنا کند نماز تباه شود که در صحرا حکم
مسجد بآن مقدار بود که صف بود و اگر این واقعه در صحرا افتد و پیش صف رود تا مادام که از امام اندر نگذشته باشد چون
معلوم شود که حدث نیست تواند که بنا کند اما اگر از امام اندر گذرد نتواند که بنا کند و بعضی گفته اند که همچنین که پیش رود
نمازش تباه شود و بعضی گفته اند که تا از ستره نگذرد تواند که بنا کند که آن ستره حکم مسجد دارد و آنچه هم نماز تباه کند و هم طهارت
احتلام است و خنده قهقهه و بیهوشی اینها هم نماز تباه کند و هم طهارت اگر جماعتی نماز میگزاردند نخست امام قهقهه خندید باز
مقتدیان نماز همه تباه شود و طهارت همه تباه شود یا نی طهارت امام تباه شود و طهارت مقتدیان نی [illegible] بود و اگر نخست مقتدیان
خندیدند و باز امام نماز و طهارت همه تباه شود اما اگر بعد از تشهد [illegible] از سلام نخست امام خندید و باز مقتدیان نماز همه روا بود
و طهارت امام تباه شود و طهارت مقتدیان تباه شود اما اگر نخست مقتدیان خندیدند باز امام نماز همه روا بود و طهارت
همه تباه شود اما اگر امام بعد از تشهد [illegible] قهقهه خندید و در قضای [illegible] مسبوق القول ابو حنیفه رحمة الله مسبوق را نماز تباه شود

و بقول ابو یوسف رحمة الله و محمد رحمهما الله نماز ... و در فتاوی ابو حفص کبیر بخاری رحمة الله گفته است که لاحق نمازی که
رسانده که امام خوانده است بی فعل خود از ... آمد و خواجه ابو سلیمان جرجانی رحمة الله گفته است که لاحق چون نماز مسبوق است
چون قول ابو حنیفه رحمة الله مسبوق را نماز تباه شود لاحق را نیز باید که تباه شود اما ظاهر روایة آنست که بقول ابو حنیفه
رحمة الله مسبوق را نماز تباه شود اما لاحق را روا بود و جه قول ابو یوسف و محمد رحمهما الله آنست که نماز مقتدیان و مسبوقان
متعلق بنماز امام است چون نماز امام تباه نشود از آن مسبوق نیز تباه نشود اما ابو حنیفه رحمة الله گفته است که امام جای خود رسیده
است که نماز وی تمام شده است و برای بنا حاجت نیست اما مسبوق میان نماز وی است و برای بنا حاجت است پس گوییم
که اگر نماز تباه شود امام سلام داد و مقتدی پیش از سلام خویش بخندید نماز ایشان روا بود و طهارت ایشان تباه شود باقی اگر واجبی از
واجبات نماز بر وی باقی بود باتفاق اجماع است که طهارت تباه کرده و اگر واجبی از واجبات نماز بر وی باقی نبود بقول
ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهما الله طهارت تباه شود و بقول محمد و زفر رحمهما الله طهارت باقی بود بنا بر آن اصل است که مقتدی
بسلام خویش از نماز بیرون می‌آید یا بسلام امام اگر واجبی از واجبات نماز بر وی باقی بود باتفاق بسلام خویش و اگر واجبی از واجبات نماز
بر وی باقی نبود بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهما الله بسلام خویش و بقول محمد و زفر رحمهما الله بسلام امام **مسئله** اگر
در نماز در خواب رود و بخندد بعضی از مشایخ رحمهم الله گفته اند که نماز تباه شود و نه طهارت و بعضی گفته اند هم طهارت تباه شود و هم
نماز اما ظاهر روایة آنست که نماز تباه شود و طهارت نی از برای آنکه رسول علیه الصلوة و السلام فرموده است که خفته در نماز مرفوع القلم
است ای برداشته قلم است از اقوال وی و از افعال او در حق سخن گفتن در نماز مرفوع القلم نیست و این خنده وی کم از سخن گفتن نبود
گوییم که نماز تباه شود اما چون جنایت بر کمال نیست گوییم که طهارت باقی بود و اگر بعد از سجده در سهو بخواب رود و قهقهه
خندد هم نماز روا بود و هم طهارت باقی بود و در **عیون المسائل** آورده است که طهارت باطل شود و خواب بحدث نزدیک
تر از آنست که به بیداری و فتوی بر این قول است **مسئله** اگر مصلی را در نماز حدث رسید به بنا رفت و در راه
قهقهه خندید باتفاق طهارت سازد و نماز از سر گیرد و اگر طهارت ساخت و باز گردید و در راه قهقهه خندد ظاهر الروایة آنست
که طهارت سازد و نماز از سر گیرد و خواجه امام علی بزدوی رحمة الله در **جامع الکبیر** خویش آورده است که طهارت باقی بود و نماز
از سر گیرد و اگر طهارت ساخت و باز گردید و قهقهه خندد و یاد آمدش که در طهارت در مسح سر نیاورده ام و در فرق ناطقی آورده است
که طهارت سازد و نماز از سر گیرد و اگر طهارت سازد و باز گردد و رکنی گذارد آنگاه قهقهه خندد و یاد آید که در طهارت
در مسح سر نیاورده ام اتفاق است که مسح سر آرد و نماز از سر گیرد و اگر مقدار رکنی تاخیر کند و لیکن چیزی نگذارد
آنگاه قهقهه خندد و یاد آمدش که در طهارت در مسح سر نیاورده ام بقول ابو یوسف رحمة الله مسح سر آرد و نماز از سر گیرد بقول
ابو حنیفه و محمد رحمة الله طهارت سازد و نماز از سر گیرد و بعضی مشایخ گفته اند که بقول ابو یوسف رحمة الله طهارت سازد و نماز
از سر گیرد و بقول ابو حنیفه و محمد رحمهما الله مسح سر آرد و نماز از سر گیرد **مسئله** اگر در نماز جنازه قهقهه خندد طهارت باقی بود

ونماز را سر گیرد و اگر در سجده تلاوت قهقهه خندد طهارت باقی بود و سجده تلاوت باز آرد یا نی بقول ابو یوسف رحمه الله
باز نیارد و بقول محمد رحمه الله باز بیارد و بنا بر آن اصل است که سجده بنهادن سر تمام شود یا نی بقول ابو یوسف رحمه الله
بنهادن تمام بقول محمد رحمه الله بر داشتن سر مسئله اگر نارسیده در نماز قهقهه خندد طحاوی رحمه الله گفته است که نماز تباه شود
و نه طهارت خواجه ابو بکر سعید بلخی رحمه الله گفته است که هم نماز تباه شود و هم طهارت اما ظاهر روایت آنست که نماز تباه شود و طهارت نی
مسئله اگر مسلمانی در عمارت بر نشست ستور تطوع شروع کرد و قهقهه خندید بقول ابو یوسف رحمه الله طهارت تباه شود و بقول
ابو حنیفه و محمد رحمه الله طهارت باقی بود و بنا بر آن اصل است که در عمارت بر نشسته ستور تطوع مشروع هست یا نی بقول ابو یوسف
رحمه الله مشروع هست و بقول ابو حنیفه رحمه الله و محمد رحمهما الله نی اما اگر در صحرا بر نشسته ستور تطوع شروع کرد و قهقهه
خندید باتفاق نماز و طهارت تباه شود و اگر بضرورت فریضه شروع کرد بر ستور و در برابر او عمارت آمد و قهقهه خندید بقول
محمد رحمه الله علیه اشکال نباید که طهارت تباه نشود و بر قول ابو یوسف رحمه الله اشکال نباید که طهارت تباه شود و بر قول
ابو حنیفه رحمه الله اگر جواب بر قیاس گوییم که در میان نماز بامداد آفتاب بر آید و قهقهه خندید طهارت تباه شود و اگر جواب
بر قیاس گوییم که در میان نماز مدت مسح موزه بسر آید و قهقهه خندید طهارت باقی بود مسئله اگر سر وقتی نماز بامداد
بگذارد و در میان نماز بامداد آفتاب بر آمد و قهقهه خندید بر قول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهم الله طهارت تباه شود
و بر قول محمد رحمه الله طهارت تباه نشود مسئله سلام سهو از نماز بیرون آرد یا نی بر قول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهما الله
بیرون آرد موقوف بازگشتن و بقول محمد و زفر رحمهما الله بیرون نیارد و فایده این اختلاف در چند مسئله پدید آید
یکی آنکه سلام سهو داد پیش از آنکه بسهو بازگشتی یکی آمد و بوی اقتدا کرد بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمه الله درست نباید و بقول
محمد و زفر رحمهما الله درست آید سلام سهو داد پیش از آنکه بسهو بازگشتی مسافر بود نیت اقامت کرد و بجای که نیت اقامت
درست آید در حق این نماز عمل کند یا نی بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهما الله در حق این نماز عمل نکند و بقول محمد و زفر رحمهم الله
در حق این نماز عمل کند تا چهار گذارد و سلام سهو داد پیش از آنکه بسهو بازگشتی قهقهه خندید بقول ابو حنیفه و ابو یوسف و زفر
رحمهم الله طهارت تباه نشود و بقول محمد رحمه الله طهارت تباه شود و اشکال آید که در اول مسئله زفر با محمد است و درین یک مسئله
چرا با محمد نیست تنهاست و زفر با ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهما الله است اصلی است امام زفر را درین باب که زفر رحمه الله
با حجت میرود که هر جا که نماز تباه شود و طهارت نیز تباه شود و هر جا که نماز تباه نشود بقول وی طهارت هم تباه نشود اما اگر بسهو
بازگشت آنگاه یکی آمد و بوی اقتدا کرد اقتدا درست آید و اگر مسافر نیت اقامت کرد باتفاق درین نماز عمل کند و اگر قهقهه خندید بقول
علمای ثلثه رحمهما الله طهارت تباه شود و بقول زفر رحمه الله علیه طهارت تباه نشود و بنا بر آن اصل است که گفته شد باب نهم در بیان
احکام جرابها و انجوات مسح هست یا نی بر قول مالک رحمه الله اندک بسیار است و حدیث است صحیح قول علی است که رسول علیه السلام
وضو ساخت که القوم حدث از شافعی رحمه الله علیه و روایت آنست که مسح کرد بر جراب و بر نعلین

چون بدست راست خسپی اینها معلق مانند علت فزاید و دزدان در روی خسپند تا اگر کسی اشیا نزا فرو گیرد ایشان
قوت نتوانند کردن و جهودان نیز در روی خسپند و آدمی باید که ساعتی بر دست راست خسپد و ساعتی بر پستان و ساعتی
بر پهلوی چپ تا هر سه نوع عمل کرده باشد حکمت خواجه ابوالقاسم حکیم رحمة الله گفته است بنده را باید که بنیت خسپد
یک آنکه لحظه بخسپم تا مردان از بلای من باز رسند دوم آنکه لحظه بخسپم تا نفس من بیاساید و مرا آن قوت آید تا عبادت کنم دیگر
لحظه بخسپم کراماً کاتبین علیهم السلام بیاسایند **مسئله** اگر مسلمانی نشسته بخواب رود بر جای خفتنید و لیکن مقعد
بر زمین استوار نهاده است **طحاوی** رحمة الله گفته است که اگر آن چیز را بشکنند یا بکشند تصور آن دارد که وی افتد
طهارت تباه شود و ابن شجاع از اصحاب ما رحمهم الله روایة میکند که اگر در نماز خود را همچون قیام و رکوع تواند که بدارد و بیرون نماز
طهارت نیز تواند که بدارد تاویل آنکه طحاوی رحمة الله گفته است اینجا بود که مخرج از زمین ازاد بود اما اگر مخرج بر زمین استوار بود
هر چند نشسته بخواب رود طهارت تباه نشود دلیل بر آنکه حذیفة بن الیمانی رضی الله عنه روایة میکند که من در مسجد رسول علیه الصلوة
والسلام بخواب رفتم مرا بیدار نکرد مگر دست لطیف و آن دست مبارک رسول علیه السلام بود و چون چشم باز کردم جمال جهان
آرای رسول علیه السلام را دیدم گفتم یا رسول الله این خواب از من حدث بود یا نی رسول علیه السلام فرمود که نی پس معلوم شد
چون مخرج بر زمین استوار بود هر چند نشسته بخواب رود باکی نبود **مسئله** اگر مسلمانی نشسته بخواب رفت اگر مخرج
بر زمین استوار نهاده است بیافتد بیدار شد بجا باز آمد اتفاق طهارت تباه نشود و اگر بیافتد و افتاد و آنگاه بیدار شد بجا باز آمد اتفاق
طهارت تباه شود و اگر بیافتد بیدار شد و لیکن پهلو آنست خود را اشتن بر زمین آید بقول ابوحنیفه و ابو یوسف رحمهم الله طهارت
تباه نشود و بقول محمد رحمة الله تباه شود و بعضی از مشایخ گفته اند که بنگریم اگر نشست و ستادن بر زمین آمده است جواب بر قول محمد
رحمة الله گوییم که طهارت او تباه شود و اگر کفه نشستن بر زمین آمده است جواب بر قول ایشان گوییم طهارت تباه نشود **مسئله** اگر
مسلمانی در نماز یا در قیام یا در رکوع یا در سجود و یا در قعده بخواب رفت بقول مالک و شافعی رحمهم الله اشکال نیاید که طهارت
تباه شود بر قول علمای ما رحمهم الله طهارت تباه نشود ایشان بر علمای ما رحمهم الله حجت میگویند که شما اعتبار مخرج را می دارید
و اینجا مخرج ازاد است و علمای ما رحمهم الله گفته اند که ما بحدیث رسول علیه السلام عمل میکنیم **قال** النبی علیه الصلوة والسلام

لیس الوضوء علی من نام قائما او قاعدا او راکعا او ساجدا انما الوضوء علی من نام مضطجعا لانه اذا نام مضطجعا استرخت مفاصله
رسول علیه السلام فرموده است که نیست طهارت بر هر که در قیام بخواب رود یا در رکوع و یا در سجود و طهارت بر کسی است که خواب رود
پهلوی بر زمین نهاده که همین که پهلوی بر زمین نهاده شود مفاصل وی سست شود و گشاده شود **مسئله** اگر در سجده بخواب شد
بعمداً طهارت تباه شود یانی بقول ابو یوسف رحمة الله تباه شود و بقول محمد رحمة الله تباه نشود و جه قول ابو یوسف رحمة الله
آنست که در سجده بخواب رفتن الی اختیار طهارت تباه نشود که بضرورت است اما اینجا بخواب رفتن بعمداً است طهارت تباه شود که اختیار را

و محمد رحمة الله علیه گفته است که حدیث مطلق است **قال** النبی علیه الصلوة والسلام اذا نام العبد فی الصلوة فی السجود یباهی الله تعالی

ملائکته فیقول یا ملائکتی انظروا الی عبدی جسده فی خدمتی وروحه عند حضرتی رسول علیه الصلوة والسلام فرمود که بنده مومن
چون در سجده بخواب رود خدای عز وجل مباهات کند وخطاب فرماید بفرشتگان که بنگرید به بنده من که تن وی در خدمت منست
وجان وی بحضرت من امام محمد رحمة الله علیه گفته است که چیزی که محل مباهات خداوند عز وجل بود طهارت تباه نکند خواجه امام زاهد رحمة
الله علیه گفته است که بنگریم اگر سجده بسنت آورده است چنانکه شکم از ران وران از ساق وساق از زمین دور است
جواب بقول محمد رحمة الله گوئیم که طهارت تباه نشود واگر سجده بدعت آورده است که شکم از ران وران از ساق وساق
از زمین دور نیست جواب بقول ابو یوسف رحمة الله علیه گوئیم که طهارت تباه شود که این را خفتن گویند نه سجده **مسئله** اگر
مسلمانی بر ستور نشسته بخواب رفته وستور میرود تا مادام که بر زمین هموار میرود یا بر بالا طهارت تباه نشود اما چون که سر سوی
نشیب شود طهارت تباه شود که مخرج از پشت ستور آزاد شود واگر مسلمانی بر دیوار یا بر ملازم تکیه بخواب رود واگر مخرج بر آن جای
استوار بود طهارت تباه نشود واگر آزاد بود طهارت تباه بود **باب نوزدهم** در بیان قی بقول زفر رحمة الله علیه
اندک وبسیار قی حدث است وجه قول وی آنست که رسول علیه الصلوة والسلام فرمود القلس حدث وفرق نفرمود میان اندک وبسیار
ودر قول شافعی رحمة الله علیه اندک وبسیار قی حدث نیست وجه قول وی آنست که بروایت آمده است که رسول علیه الصلوة والسلام
قی آمد دهان بشست وگفت نیست طهارت از قی **قال** النبی علیه الصلوة والسلام هکذا الوضوء من القی وهو ما روی عن النبی علیه
السلام انه قاء فغسل فمه اما علما رحمهم الله گفته اند که آنچه زفر رحمة الله گفته است محمول است بر پری دهان وآنچه شافعی رحمة الله گفته
است محمول است بر کم پری دهان اما چون قی دهان پر شود طهارت تباه شود ودلیل بر آنکه روایت میکند زید بن علی رضی الله عنهما از رسول علیه
الصلوة والسلام **قال** النبی علیه الصلوة والسلام الوضوء عن کل دم سائل وعد الاحداث او دسعة تملأ الفم رسول علیه السلام
فرمود که طهارت ساز باید از خون روان واز قی پری دهان وحد پری دهان آنست که بیشتر دهان را بگیرد یا مقداری که سخن
گفتن را باز دارد یا نه تواند او را باز داشتن اما اگر اندک اندک بر می آید ووی بیرون می اندازد جزو اول را با آخر جمع کنیم اگر پری دهان شود
ومجلس یکیست وسبب یکی بالاتفاق است که طهارت تباه شود واگر مجلس دو است وسبب دو بالاتفاق است طهارت باقی بود واگر مجلس یکی بود
وسبب دو بقول ابو یوسف رحمة الله طهارت تباه شود وبقول محمد رحمة الله علیه طهارت باقی بود واگر مجلس دو بود وسبب یکی
بقول ابو یوسف رحمة الله علیه طهارت تباه نشود وبقول محمد رحمة الله تباه شود ودرین دو مسئله اول اتفاقست ودرین دو مسئله
آخر خلاف است بنا بر این خلاف بر آن اصل است که ابو یوسف رحمة الله اعتبار مجلس را دارد ومحمد رح سبب را
اعتبار دارد **مسئله** اگر مسلمانی را از دماغ خونی فسرده فرود آید اگر چه بپری دهان بود طهارت تباه نشود
واگر مسلمانی را از دماغ خون یا از بینی رنگی فرود آید نزدیک بعضی تباه شود ونزدیک بعضی تباه نشود وخون
فسرده فرود آید اگر از معده بلغم بیرون آید اگر بپری دهان باشد طهارت تباه نشود بالاتفاق واگر چه پر دهان بود نزدیک ابی یوسف
طهارت تباه شود ونزد ابو حنیفه ومحمد رحمه الله تباه نشود واگر چه پری دهان بود اما اگر با وی سرخی آمیخته بود اگر غالب

سرگین بود طهارت تباه شود و اگر غالب سپیدی بود طهارت تباه نشود و اگر بهره ور برابر است قیاس آنست که طهارت تباه
نشود و این اختیار خواجه امام زاهد فخر است رحمة الله علیه و استحسان آنست که طهارت تباه شود و این اختیار شیخ الاسلام
برهان الدین رحمة الله است مسئله از گلو نزله بر آید اگر پر دهان بود بقول ابو یوسف رحمة الله طهارت تباه شود و بقول
ابو حنیفه و محمد رحمهم الله طهارت تباه نشود و اگر سرگین با وی آمیخته بود هر چه اندک بود بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهم الله طهارت
تباه شود و بقول محمد رح تا آن سرگین سیلان نشود طهارت تباه نشود و این هم جایی بود که از فضا با وی چیزی بود اما اگر غذا
با وی چیزی بود باتفاق طهارت تباه شود مسئله اگر چیزی از گلو بر آید سیاه بسته همچنانکه صفراست یا خون بسته است
یا غذا سوخته است اگر کم بهر دهن بود چون شک است طهارت تباه نشود و اما باید که در آب اندازد تا ببیند اگر گشته شود
معلوم شود که خون است سوخته است طهارت تباه شود و اگر گشته نشود معلوم شود که خون نیست غذا سوخته است طهارة
تباه نشود فایده بزرگان گفته اند که درخت خلفه تر را بکوبد و آب وی را بگیرد و بخورد تا خدایتعالی عز و جل شفا دهد انشاالله
تعالی این مسئله از طب است از فقه نی مسئله اگر مسلمانی را قی آید کم بهر دهن طهارت تباه نشود و وانزا شوید یا نی
خواجه امام بکر اسکاف رحمة الله گفته است که اصل این مسئله را در نسخه‌های نیاورده اند اما در صلوة خواجه امام بکر خواهرزاده
از محمد رحمة الله روایت کرده است که اگر مسلمانی را در نماز قی آید کم از بهر دهان باید که بجامه کم کند و بگذارد و نماز تمام
میکند که نجس نیست اما ظاهر روایة آنست که پلید است و لیکن خفیف که کثیر فاحش نباید تا روائی نماز باز دارد مسئله اگر مسلمانی
آب خورده و متغیر ناشده باز آمد حسن زیاد رحمة الله گفته است که آن آب نجس نبود اما ظاهر روایت آنست که نجس بود که معده
خانه نجس است هر چه بوی رسد نجس شود مسئله اگر از خمر قی آمد کم از بهر دهن خواجه امام زاهد فخر رحمة الله گفته است که در
حال طهارة حکم قی دارد و لیکن در حال نجاست حکم میدارد چون کم از بهر دهن است طهارت تباه نکند و لیکن زیادت
از درمی بر جامه رسد روائی نماز باز دارد شیخ الاسلام برهان الدین رحمة الله گفته است که با همه حالهای حکم قی دارد تا
بهر دهان نشود طهارت تباه نشود چون بر جامه رسد تا کثیر فاحش نشود روائی نماز را باز ندارد در فواید ورد
خواجه ابو الحسن رستغفنی رحمة الله همچنین آورده است که از محمد حسن رحمة الله سوال کردند که مردی خمر خورد یا مرداری
خورد همچنین که معده وی فیست پر دهان باز آمد گفت اگر زیاده از درمی بجامه رسد روائی نماز باز ندارد و اگر ده با
اندک افتد پلید کند و اگر کم بهر دهان بود آب اندک را نجس نکند و اگر بر جامه رسد روائی نماز باز ندارد پس معلوم
آمد که در هر دو حال حکم قی دارد این مسئله دلیل است بر آنکه هر چه حدث نیست نجس نیست مسئله اگر مسلمانی را از گلو
جنبنده بر آید خواجه امام زاهد فخر رحمة الله گفته است که طهارت تباه شود از برای آنکه اصل درین باب آنست که حدیث در آن
آنست که سخن گفتن باز دارد و هر چند اندک جنبنده را که از گلو بر آید سخن گفتن باز دارد و هر چند اندک باشد یا بسیار یا شیخ الاسلام
برهان الدین رحمة الله گفته است که آن جنبنده خود حیوان پاک است تا نجس بروی است نجس است و آن کم از بهر دهن است پس طهارت ... قی بود

باب ششم در بیان قی فی الصوم قال النبی صلی الله علیه وسلم من قاء فلا قضاء علیه ومن استقاء فعلیه القضاء
رسول علیه الصلوة والسلام فرمود که هرکه قی آید روزه تباه نشود اما اگر قی آرد روزه تباه شود و اصل است ابو یوسف
درین باب که ابو یوسف رحمة الله اعتبار پر دهان را دارد و محمد رحمة الله فعل را فایده این خلاف در چند جا پدید آید تا اگر روزه
دار را قی آید پر دهان و اندازد باتفاق روزه تباه نشود و اما اگر قی آرد پر دهان و اندازد باتفاق روزه تباه شود و اگر قی
آید پر دهان وی باز بحلق فرو برد باتفاق روزه تباه شود و اگر قی آید پر دهان و از آن بعضی اندازد و بعضی باز برد باتفاق
روزه تباه شود و اگر قی آید پر دهان و خود باز رود بقول ابو یوسف رحمة الله روزه تباه شود و بر قول محمد رحمة الله روزه
تباه نشود و الصحیح حاشیه فی هذه المسئلة قول محمد رحمة الله جامع الصغیر الحسامی وغیره ولا یفسد فی قول محمد وهو الصحیح لانه
لا یمکن الاحتراز عن خروجه لا یمکن احتراز عن عوده فجعل عفوا در فتاوی قاضیخان اگر قی آید کم پر دهان و اندازد باتفاق
روزه باقی بود و اگر قی آید کم پر دهان خود باز رود باتفاق روزه تباه نشود و اگر قی آرد کم پر دهان و اندازد بقول
ابو یوسف رحمة الله روزه تباه نشود و بقول محمد رحمة الله اشکال نباید که روزه تباه شود و اگر قی آرد کم پر دهان و باز
برد بر قول ابو یوسف رحمة الله روزه تباه نشود بر قول محمد رحمة الله اشکال نباید که روزه تباه شود و اگر قی آید کم
پر دهان هیچ باز برد قول ابو یوسف رحمة الله روزه تباه نشود و بر قول محمد رحمة الله روزه تباه شود و بعضی مشایخ گفته
اند که قیاس و الصحیح فی هذه المسئلة قول ابو یوسف رحمة الله جامع الصغیر الحسامی لا یفسد عند ابو یوسف ان قل وهو الصحیح
کما فی الخلاصة جامع الرموز ولا یفسد فی قول ابی یوسف لان القلیل لیس بخارج فلا یتصور دخوله الصحیح فی هذه
قول ابو یوسف رحمة الله روزه تباه نشود و اما ظاهر روایة آنست که دو فصل یا هم هم برآوردن هم فرو بردن که این
آورده و برده را یعنی پر دهان آرد و گویم که روزه تباه شود و درین هیچ مسئله فصل اول اتفاق طهارت تباه شود و
درین هیچ مسئله آخر اتفاق طهارت باقی بود و روزه را برهان خلاف گفته آمد **فصل در بیان خلال** بعد الطعام
قال النبی صلی الله علیه وسلم رحم الله المتخللین فی الوضوء والطعام رسول علیه الصلوة والسلام فرمود که رحمت خدای
عزوجل بر خلال کنندگان باد در طهارت و در طعام **مسئله** اگر مسلمانی خلال کرد و بر سر خلال سرخی پدید یا میوه گزید و
بر آن میوه سرخی پدید یا با طهارت مسواک کرد و بر آن مسواک سرخی پدید درین همه صورتها باید که دست برد و تجربه کند اگر
سرخی سیلان شده باشد طهارت تباه شود و اگر سیلان نشده باشد طهارت تباه نشود و اگر با انگشت بردن معلوم نشود
که سرخی سیلان شده است یا نی آب دهان را حاکم سازد و اگر غالب سرخی بود طهارت تباه شود و اگر غالب سپیدی بود تباه نشود و اگر
برابر است قیاس است و استحسان قیاس نیست که طهارت باقی بود و این قول محمد است استحسان آنست که طهارت تباه شود و این قول ابو حنیفه
و ابو یوسف رحمهم الله **مسئله** اگر مسلمانی با طهارت است و در تنش در جلد یا جوال اند و از اندر خشش یا کارد یا سوزن یا خار اگر خون
برآید اگر سیلان سر جراحت شود طهارت تباه شود و اگر سیلان نشود طهارت باقی بود و اگر خون برآید و بر سر جراحت قرار گرفت معلوم نیست

که قوت رفتن دارد یا نی بعضی از مشایخ گفته اند که آنرا پاک کنند اگر دیگر برآید معلوم شود که قوت رفتن دارد طهارت تباه شود
و اگر دیگر برنیاید معلوم شود که قوت رفتن نیست طهارت تباه نشود و بعضی گفته اند که خاک بدانجا کنند اگر آن خاک گل تر نشود
معلوم شد که قوت رفتن ندارد طهارت باقی بود و اگر گل تر شود معلوم شد که قوت رفتن دارد طهارت تباه شود و بعضی
گفته اند آنچه گفته ایم این در حق نوک کارد و درفش و جوال دوز آید اما اگر خار یا سوزن اندر جلد برجه اندک سرخی خون برآید
طهارت تباه نشود از برای آنکه جراحت خار و سوزن اندک باشد و هرچه اندک بود سرخی برآید از سر جراحت رفته باشد
طهارت تباه شود اما در جامع الصغیر قاضی امام فخر الدین خان آورده است که حکم خار و سوزن و درفش و جوال دوز
یکی است که اگر سیلان نشود اگرچه از سر جراحت زیاده شده باشد طهارت تباه نشود اگر مسلمانی با طهارت
حجامت کند هیچ و بیرون چیزی ظاهر نشود طهارت تباه نشود و شیشه برآنجا نهاد و مکید بعد از آن که شیشه برگرفت
هم چیزی ظاهر نشد طهارت تباه نشود که آن خون که بیرون آمد بفعل مکنده بیرون آمد اما اگر بعد از آن که شیشه
برگیرد هرچه اندک زرداب ظاهر شود و از سر جراحت رود طهارت تباه شود که بی فعل برآمده است **مسئله** اگر مسلمانی
با طهارت است دیوچه برافکند دیوچه خون را مکید و بخورد بعضی گفته اند که طهارت تباه نشود که از باطن بباطن میرود اما بعضی
گفته اند که دیوچه و کنه را خاصیتی است که ایشان نخست ظاهر کنند سرخی را و آنگاه بگیرند بظاهر شدن سرخی طهارت تباه شود
بر خلاف پشه و مگس اگر مسلمانی را کنه چفسیده است و خون میخورد اگر کلان است حکم دیوچه دارد طهارت تباه شود و اگر
خورد است حکم پشه دارد طهارت تباه نشود و اگر مسلمانی را بر اندام جراحت است و کرم از وی می افتد یکان دو دو کان طهارت
تباه نشود و اگرچه بسیار افتد بخلاف اندام مخصوص که اگر یکی افتد طهارت تباه شود که کرم از محل نجاست می آید اگر دهان کرم
بجنبد طهارت تباه نشود تا آنگاه که بر دهان بر نیاید **مسئله** اگر یکی را بر اندام جراحت است و بخیه بر نهاده است اگر بر
سر جراحت طهارت باقی بود که آنچه الا پیش است در محل خویش است اما اگر بخیه زیادت از سر جراحت نهاده بود الا پیش از سر
جراحت برود طهارت تباه شود و اگر جراحت بود بر اندام باید که بخیه پاک بر نهد تا اگر بخیه پلید بر نهد اگر پلیدی وی از نجاست
غلیظه است و زیادت از درمی شود روای نماز را باز دارد و اگر از نجاست خفیفه است روای نماز را باز ندارد و اشکال می آید
که آن بخیه بر جراحت نیز پلید میشود و جواب آنست که پلید شدن بخیه بضرورت است اما بهم ابتدای بخیه پلید نهادن ضرورت نیست و اگر
خفا برچه پرده پلید نهاده اگر زیادت از درمی بود روای نماز را باز دارد چون خارج یا بین الداخل والخارج نهاده باشد همین اشکال آید که
آن پرده پلید میشود جواب همانست که گفتیم یعنی پلید شدن پرده بضرورت اما بهم از ابتدا پرده پلید نهادن ضرورت نیست اما اگر
پرده داخل نهاده بود اکنون نماز روا بود که آن داخل حکم باطن دارد والله اعلم **باب پنجم** در بیان حیض و استحاضه
بنا بر حدیث رسول علیه السلام فی منیه یکی رسول علیه السلام آمد و آن فاطمه بنت جحش بود یا فاطمه بنت قیس بود یا فاطمه بنت
جحش [illegible] اسحاق ایشان حاجت [illegible] گفت یا رسول الله من زنی ام که خون من از ایام [illegible] گذشته است من [illegible]

پاکی نمی بینم **قال** النبی علیه الصلوة والسلام لتلك المرأة وهی مستحاضة حيضتی والتجمی واستثفری وتوضئی وصلی وان قطر الدم علی الحصیر قطرا رسول علیه السلام فرمود آن زن مستحاضه را که ایام عادت را بنشیند و بعد از ایام غسل آرد و پرده نهد و بند و لجام بربندد و طهارت سازد و نماز گزارد اگرچه بیچکد خون بر بوریا آن زن سوال کرد که یا رسول الله آن قطرها که بر جامه می رسد عفو است یا نی رسول علیه السلام فرمود که نی گفت یا رسول الله من میشویم همین می ماند و لون وی یا رسول علیه السلام فرمود که بشوی و بشکنج و بمال و مبالغت کن چون همین می ماند و اگر لون ماند آن لون اثر است و اثر عفو است و ما را معلوم آمده است که صاحب جرح سائل را هر وقت نمازی طهارت باید ساختن همچنانکه رسول علیه السلام فرموده است در حق مستحاضه **قال** النبی علیه السلام المستحاضة تتوضأ لکل صلوة و مراد ازین هر وقتی نماز است همچنانکه در حدیث دیگر فرمود **قال** النبی علیه الصلوة والسلام المستحاضة تتوضأ لوقت کل صلوة رسول علیه السلام فرمود مستحاضه طهارت سازد مر هر وقت نمازی را شافعی رح حمل کرده است این کل صلوة را بیک فریضه و سنت تبع وی و علما رحمهم الله حمل کردند بیک وقت نماز از اول تا آخر ادا و قضا و سنت و تطوع هر چه گذارد روا بود و جراحت روان چندین باید تا حکم صاحب جرح سائل کرد و بقول مالک رحمة الله هیچکس صاحب جرح سائل نیست بر قول شافعی رحمة الله علیه هر چه هر چه از دو اندام مخصوص پدید آید صاحب جرح سائل است و هر چه ورای این موضع است با مالک است علما میگویند رحمهم الله هر چه از هر کجا که باشد که پدید آید و روان شود و یکوقت نماز بگیرد آن صاحب جرح سائل بود و مالک رحمة الله گفته است که کسی صاحب جرح سائل نیست از برای آنکه این همه نادر است و بر نادر حکم نیست اما بر قول علما رحمهم الله صاحب جرح سائل کسی بود که وی را بادر روان بود یا سلس البول بود و یا کرم افتد یا ریش روان بود چنانکه دو تاه بند را تر دارد در یکوقت نماز

مسئله هر صاحب جرح سائل و مستحاضه که پنبه یا پرده آلائش خود را تواند که در محل خود دارد ظاهر روایة و برا حکم اصحا بود امام نجم الدین عمر نسفی رحمة الله گفته است که صاحب جرح سائل که پنبه آلائش را در محل خود دارد و برا حکم اصحا بود اما مستحاضه را حکم اصحا نبود از برای آن معنی که چندان حیله کرد رسول علیه السلام آن زن مستحاضه را فرمود و به مستحاضه فرمود شیخ الاسلام برهان الدین رحمة الله گفته است که این بر خاص فهم کنند اما عام فهم نکنند اصل درین باب آنست که هر جراحتی را که بند بربندی اگر وی یکتاه را تر دارد و یکوقت نماز وی را حکم اصحا بود و اگر دو تاه بند را تر دارد در یکوقت نماز وی را حکم صاحب جرح سائل بود و صاحب پرده را نیز همین حکم است که یاد کردیم در حق صاحب جرح سائل یعنی اگر یکتاه پرده تر دارد حکم اصحا بود و اگر دو تاه پرده تر دارد در یکوقت نماز وی را حکم مستحاضه بود و طهارت صاحب جرح ناقص است یا کامل بقول شافعی ناقص است یک فریضه تواند گذاردن و سنت تبع وی و بقول علما رحمهم الله کامل است از اول وقت تا آخر وقت قضا و ادا و سنت و تطوع گذارد روا بود امامت کنند هم حالات خود را روا بود

مسئله طهارت صاحب جرح سائل باندر آمدن وقت تباه شود یا بیرون رفتن وقت بقول زفر رحمة الله باندر آمدن وقت و بقول ابو حنیفه و محمد رحمة الله به بیرون

رفتن وقت بر قول ابو یوسف رحمة الله علیه باید رآمدن وقت وهم بیرون آمدن وقت و فایده این خلاف چنان پدید آید که
که صاحب جرح سایل نماز بامداد گذارد با طهارة ناقص آفتاب برآمد با همان طهارت نماز ضحی میگذارد بقول زفر رح نماز روا
بود بقول علمای ثلثه رحمهم الله روا نبود اما اگر صاحب جرح سایل طهارت سازد از برای نماز ضحی یا وقت نماز پیشین درآید با همان
طهارت پیشین گذارد بقول ابو حنیفه و محمد رح روا بود و بقول ابو یوسف و زفر روا نبود و اگر طهارت ساخت از برای نماز عید
را وقت نماز پیشین اندر آمد بهمان طهارت نماز پیشین میگذارد بر قول ابو یوسف و زفر رحمهم الله روا نبود اما بعضی گفته اند که
قیاس قول ابو حنیفه و محمد رحمهم الله هم روا نبود از برای آنکه نماز عید را وقتی علاحده است اما ظاهر روایة آنست که نماز روا بود از برای
آنکه بحکم نماز ضحی است نماز عید را نیز همان بود از آنکه نماز ضحی را طهارت میسازد بهمان طهارت نماز پیشین میگذارد روا بود
نماز عید نیز همچنین بود مسئله صاحب جرح سایل نماز پیشین گذارد با طهارت ناقص هم در وقت نماز پیشین چون منقطع شد باز طهارت
ساخت در وقت نماز دیگر اندر آید و از وی چیزی ظاهر نشده است بهمان طهارت نماز دیگر میگذارد روا بود یا نی ظاهر روایة
آنست که روا بود و عیسی ابن ابان رحمة الله گفته است که روا نبود از برای آنکه طهارة صاحب جرح سایل باز آمدن وقت تمام
میشود و باز بیرون رفتن وقت و اینجا وقت بیرون رفت و وقتی اندر آمد اما ظاهر روایة آنست که روا بود از برای آنکه بوقت
نوشدن طهارت تباه شود که ناقص بود و این طهارت کامل است اگر نماز دیگر شروع کرد و در میان نماز جراحت سیلان شد عیسی
ابن ابان رحمة الله گفته است که وی بر نماز بنیت طهارت سازد و نماز را از سر گیرد اما ظاهر روایة آنست که سازد و نماز بنا کند
روا بود مسئله صاحب جرح سایل نماز پیشین گذارد با طهارت ناقص هم در وقت نماز پیشین خون منقطع شد
باز طهارت ساخت وقت نماز دیگر اندر آمد و از وی چیزی ظاهر نشده است باز طهارت ساخت و نماز دیگر شروع
کرد باتفاق شروع نماز دیگرش درست آمد در میان نماز جراحت وی سیلان شد عیسی ابن ابان رحمة الله گفته
است که بگذارد و نماز تمام کند ظاهر روایة آنست که طهارت سازد و بران نماز بنا کند بنا بر اصل است که
وی این نماز دیگر را بطهارت نماز پیشین میگذارد و یا بطهارت نماز دیگر عیسی ابن ابان رح گفته است
که بطهارت نماز دیگر اما ظاهر روایة آنست که بطهارت نماز پیشین میگذارد از برای آنکه طهارت نماز پیشین
وی کامل بوده است و این طهارت نماز دیگر نور علی نور بوده است مسئله صاحب جرح سایل را
در میان نماز وقت نوشد اگر بطهارت ناقص است اتفاق است که طهارت سازد و نماز از سر گیرد
و اگر بر طهارت کامل است عیسی ابن ابان رحمة الله گفته است که هم طهارت سازد و نماز از سر گیرد و اگر
همچنانکه متیمم در نماز آب یابد یا ماسح موزه را مدت مسح منتهی شد نماز ایشان تباه شود که اینجا نیز همین حکم
بود اما ظاهر روایة آنست که نماز روا بود که بوقت نوشدن طهارت تباه شود که آن طهارت ناقص بود اینجا
طهارت کامل است اگر بگذارد و نماز بگذارد و نماز تمام کند و در میان نماز جراحت سیلان شود عیسی ابن ابان

رحمة الله علیه گفته است که وقت نو شدن نماز بنا شود طهارت سازد و نماز از سر گیرد که وی در نماز نیست اما ظاهر روا
آنست که طهارت سازد و بران نماز بنا کند **مسئله** صاحب جرح سایل نماز نشستن بگذارد با طهارت ناقص هم در وقت
نماز نشستن خون منقطع شد باز طهارت نساخت و بگذشت و آن نماز تمام کرد و وقت نماز دیگر در آمد طهارت ساخت
و نماز دیگر شروع کرد و در میان نماز جراحت سیلان شد عیسی ابن ابان رحمة الله گفته است که بر گردد و نماز تمام کند و
ظاهر روایة اینست که طهارت سازد و بر نماز بنا کند از برای آنکه طهارت نماز دیگر از حدث است طهارة از حدث جراحت
جراحت را بشوید ندارد تا اگر مسلمانی طهارت سازد از برای حدث را در میان نماز جراحت شد طهارت سازد و بر نماز
بنا کند و اگر طهارت ساخت از برائی جراحت را در میان نماز حدث رسیدش طهارة سازد و بر نماز بنا کند که طهارت شد
جراحت را بشوید ندارد و طهارت جراحت حدث را بشوید ندارد و این نیز همان حکم دارد اما روایة جامع الکبیر نیست که بر
گردد و نماز تمام کند **مسئله** اگر طهارة سازد از برائی یکی جراحت را در میان نماز جراحت دیگر سیلان شود طهارت
سازد و بران نماز بنا کند و محمد حسن رحمة الله علیه این مسئله را در خون بینی نهاده است اما اگر طهارة سازد از برائی دو
جراحت را در میان نماز از یکی خون منقطع شود زفر رحمة الله گفته است که طهارة سازد و نماز از سر گیرد که این بنا قوی
بر ضعیف شود و روا نبود اما ظاهر روایة اینست که بر گردد و نماز تمام کند که بنا شده است بطریق اولی بود که این به است
مسئله صاحب جرح سایل نماز پیشین بگذارد با طهارت ناقص هم در میان نماز پیشین خون منقطع شد باز طهارت
نساخت و بگذشت و آن نماز را تمام کرد وقت نماز دیگر در آمد طهارت ساخت و نماز دیگر گذارد اگر پیش از فرو
رفتن آفتاب جراحت سیلان شود بهر دو نماز پیش روا بود و اگر بعد از فرو رفتن آفتاب سیلان شود نماز پیشین را باز گذارد
و نماز دیگر پیش روا بود اما اگر نماز پیشین تمام کرد آنگاه خون منقطع شد اگر پیش از فرو رفتن یا بعد از فرو رفتن آفتاب
جراحت سیلان شود بهر دو نماز وی روا بود اشکال آنست که در مسئله اول نماز پیشین را باز میگذارد و اینجا چرا باز نگذارد
جواب اینست که در مسئله اول در میان نماز خون منقطع شده است یکوقت کامل بر وی بگذشت و جراحت سیلان نشد و
وی حکم انتها گرفت از آن وقت خون منقطع شدن در حق بعضی از نماز را بالطهارة ناقص گذارده است باز گذارد
اما در مسئله دوم نماز تمام کرده است آنگاه خون منقطع شده است اگر پیش از فرو رفتن آفتاب یا بعد از فرو رفتن
آفتاب جراحت سیلان شود بهر دو نماز روا بود **مسئله** صاحب جرح سایل طهارت ساخت و خون منقطع شد
باید که طهارت باز سازد و اگر طهارت باز نساخت و بهمان طهارت نماز پیشین گذارد آن نماز وی موقوف است اگر
نماز دیگر را سیلان شود نماز پیشین روا بود و اگر نماز دیگر را جراحت سیلان نشود طهارت سازد و نماز پیشین را باز گذارد
و هر جا که چنین افتد که بعد از طهارت پیش از تحریمه خون منقطع شود و باز باید طهارت ساختن تا اگر وی را حدث رسید تواند که
بران نماز بنا کند و اگر اصحی بوی اقتدا کند اقتدا وی درست آید و اگر طهارة باز نساخت نماز شروع کرد اصحی بوی اقتدا کرد

واگر ویرا در میان نماز جراحت سیلان شود نماز وی روا بود و این اصح است اما نماز تباه شود اما اگر نماز تمام کرد وانگاه نماز
جراحت سیلان شود نماز بر دو روا بود مسئله اگر اول وقت مصلی صاحب جراحت بود و نماز گذارد بطهارت ناقصه
با آخر وقت خون منقطع شد طهارت سازد و آن نماز باز گذارد و اگر آخر وقت صاحب جرح بود و طهارت ساخت و نماز گذارد
وقت فوت شدن خون منقطع شد خواجه امام فخر زاهد رحمه الله گفته است که بر وی چیزی نبود که وی به فتوی عمل کرده است
شیخ الاسلام برهان الدین رح گفته که طهارت سازد و آن نماز را باز گذارد از برای آنکه آن نماز یکوقت کامل می
باید تا ویرا حکم صاحب جرح سایل شود و اینجا یکوقت کامل نشده پس وی حکم اصحا دارد و نماز را با طهارة ناقص
گذارده است و آن نماز را باز گذارد **باب** بست یکم در میان پرده نهادن پرده بر سه نوع است فریضه است و
واجب است و سنت اگر زن تر مزاج بود چنانکه بی پرده بقاء طهارة نباید پرده نهادن بر وی فریضه بود و اگر زنی
بود که یکوقت نماز بی پرده بقاء طهارة باید و یکوقت نماز بی پرده نهادن بقاء طهارة نمی باید پرده نهادن
بر وی واجب بود و اگر زن خشک مزاج بود که بی پرده بقاء طهارة بباید پرده نهادن بر وی سنت بود و این
سنت مادر مومنان عائشه صدیقه رضی الله عنها **مسئله** محل پرده سه است خارج است و بین الداخل والخارج
والداخل و نظیر وی چنان بود که لب و دندان و حلق پرده کجا نهد که اولیتر آن بود خواجه محمد سلمه بلخی رحمه الله گفته است
که داخل نهادن اولیتر بود اما ظاهر روایة نیست که اگر بخارج بقاء طهارة می باید بین الداخل والخارج نبرد و اگر بین
الداخل والخارج بقاء طهارة می باید بداخل نبرد و اگر بداخل بقاء طهارة باید وی حکم صاحب جرح دارد بر وقت
نمازی طهارة سازد و نماز گذارد **مسئله** پرده نهادن خارج چون نباید بیشتر بر و زیان ندارد و اگر پرده
بیفتاد اگر خشک است طهارة باقی بود و اگر تر است طهارة تباه شود **مسئله** اگر پرده نهاد بین الداخل والخارج خوب
نباید بیشتر بر و زیان ندارد و اگر پرده بر دارد یا بیفتد بر فور بر داشت اگر تر است طهارة تباه شود و اگر خشک بود طهارة
باقی بود **مسئله** اگر پرده نهاد بین الداخل والخارج داخل تر است و خارج خشک طهارة باقی بود اما هر چند اندک تری از
داخل بخارج سرایت کند طهارة تباه شود **مسئله** پرده نهاده شد بین الداخل والخارج ساعتی بر آید پرده بیفتاد اگر
تر بود طهارة تباه شود با جماع و اگر خشک بود ابو جعفر رحمه الله گفته است که طهارة باقی بود اما ظاهر روایة نیست که طهارة تباه
شود از برای آنکه خرقه را خاصیتی است که نم بخود گیرد و باز بحرارت اندام خشک شود بدین معنی طهارة تباه شود و پرده پلید بود که از
موضع مخصوص نجاست ظاهر شده است اگر با طهارة است پرده نهاد طهارة تباه شود یا نی بقول شافعی رحمه الله طهارة تباه
شود که وی لمس شدن اندام را حدث دارد و بقول علماء ما رحمهم الله جواب بتفصیل است اگر تری بانگشت وی سرایت کند
طهارة تباه شود و اگر سرایت نکرده باشد تباه نشود **مسئله** اگر زن پرده نهاد چون بر داشت بر پرده آب منی دید
اگر از خواب برخواسته است غسل واجب آید و اگر بیدار بود غسل واجب نیاید بباید دانستن که فرج دو است

یکی فرج ظاهر دوم فرج باطن فرج ظاهر را حکم نیست که بوقت غسل شستن آن فریضه بود به پهلوی گفته است
چپ و در فرج باطن حکم اینست و موضع بکارت در میان دو فرج است اما آن قسم که هم در کام نهد طهارت تباه
نشود تا تری بفرج بیرون نرسد و جواب رخ پرده مردان همین است مسئله اگر بکری بی پرده بقاء طهارة نمی خواهد
خواجه امام زاهد محمد رحمة الله گفته است که میان داخل و خارج نهد باید که نماز ابر حال خود گواه کند تا روزی که حاجت
آید حجت بود پرده نهد تا به بقاء طهارة نماز گذارد و شیخ الاسلام برهان الدین رحمه الله گفته است که نهاید که بسبب پرده
نهادن بکارت وی زایل شود وی آن ساعت نماز نباید که بران حال گواهی دهند وی پیش خصم خود خجل گردد
وی را حکم صاحب جرح داریم تا هر وقت نماز بی طهارة میسازد و نماز میگذارد تا آنگاه که صحت آید چه بکارت حق عبد
است و عبادت حق حق و شریعت حق عبد را مقدم دارد بر حق حق با مرحق مسئله روزه دار اگر پرده نهاد هم
رفت روزه تباه نشود یا نه اگر پرده را غایب کند چنانکه بجستن حاجت آید روزه تباه اما قضا واجب شود
کفارت نه اما اگر ریشه بران پرده بسته بود وان رشته ظاهر است میتواند که پرده را بجای خود باز آرد روزه
تباه نشود و محمد حسن رحمة الله در کتاب صوم خود آورده است که اگر روزه دار گوشت پاره را رشته بر بندد و سر
رشته را نگیرد و آن گوشت پاره را فرو خورد و آن گوشت بمعده وی رسد چون آن رشته را بکشند وان گوشت
را بر آرد روزه تباه نشود و این نیز همان حکم دارد چه فرق بود میان آنکه گوشت را فرو خورد و باز بر آرد و میان
آنکه زن پرده را غایب کند و بجای خود باز آرد مسئله اگر روزه دار پرده نهاد و غایب شد و با حقفه بخفت با جماع
روزه تباه شود و قضا واجب آید کفارة نی و با جماع غسل واجب نشود و اگر با طهارة بود طهارة تباه شود و باقی
اگر حقفه تر بود طهارة تباه شود و اگر حقفه خشک بود طهارة باقی بود و اگر زن از گرمابه بر آید پرده می نهد و با طهارة میباشد
بعد از آن پرده می نهد اگر تر مزاج است اتفاق طهارة تباه شود و اگر خشک مزاج است بر قول شافعی رح طهارة
تباه شود و بر قول علما ما رحمهم الله طهارة تباه نشود مسئله اگر مسلمی را در خصیه سنگ بود و از آنجا سنگ بیرون
آورده بول از راه مثانه از آنجا سرایت کند تا سیلان نشود طهارة تباه نشود بر خلاف آنکه مسلمی را در اندام
نهان جراحتی بود و خون یا ریم از آن جراحت میکند بسر اندام هر چه اندک ظاهر شود طهارة تباه شود که از آن موضع
خون و ریم سرایت میکند از نجاست اندک خالی نبود یعنی بول و از آن موضع هر چه اندک بول ظاهر شود طهارة تباه شود والله اعلم بالصواب
بست سیوم در بیان حیض مشروع است بآیت و اخبار و اجماع امت در رسول علیه السلام فرموده است که فلان ثلث دین تان از عایشه طلب کنید مراد
از آن احکام حیض است و رسول علیه الصلوة والسلام نیز بوده و دانست که زنان شرم دارند از وی سوال کردند بدین سبب اشارت بجانب
عایشه صدیقه رضی الله عنها کرد تا از وی چیزی دانست سوال کنند تا در دین تفقه شوند بدانکه آموختن علم حیض فریضه است هم بآیت و هم با خبار و هم با جماع
و هیچ علمی بدو چیزی تعلق ندارد الا احکام حیض قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا قوا انفسکم و اهلیکم نارا وقودها الناس والحجارة معنی این آیت آنست که

ای مومنان گرویده و گردن نهاده بیگانگی خدای عز و جل و برسالت انبیا نگاه دارید تن خود را و اهل خود را از آتش
دوزخ که افروزنده او سنگ است و آدمی و رسول علیه الصلوة والسلام فرموده **قال** النبی علیه الصلوة والسلام
کلکم راع وکلکم مسؤول عن رعیته رسول علیه الصلوة والسلام فرموده است که فردا قیامت هر امیر را سوال کنند از رعیت
وی و هر امیر شوهر است و زن رعیت وی خواجه ابو الحسن سقنعی رحمة الله در کتاب حیض آورده است که فردا قیامت
از ما در صدقا یک ان بود در شتاب شی چهار مرد در سوال اینچ چنانچه شوهر و پدر و برادر و پسر که این زن چهار
مرد را ایشان خواهند جستن و جز پیش ایشان نتوانند احکام مسلمانی آموختن با شوهر بود که ویرا مادر نبود و خواهر و دختر
و عیالان از منکوحات باشند و کنیزکان باشند چنانکه صورت دنیا در ذمه وی لازم بود آموختن احکام آخرت نیز بر وی
لازم بود از برای آنکه زنی باشد که در آلایش بود و لیکن حکم پاکان ثابت شده باشد عبادت را باز بیکار شود و
بسیار زنان بوند که آن زن آلایش ببیند و لیکن حیض بود و شوی گرد فراش گردد و فرزند بر فراش فاسد آید پس آموختن
احکام حیض فریضه است هم بر مرد و هم بر زن تا زن وقت عبادت داند و مرد وقت فراش و هم خواجه ابو الحسن سقنعی رحمة الله
گفته است که حیض در ایشان نهاده است عیب نی از برای آنکه اگر عیب بودی عیالان رسول علیه الصلوة والسلام حیض
نبودی پس زنی که اهل حیض بود و از اهل حمل بود و زنی که اهل حمل بود محل مباهات رسول علیه السلام بود **قال**
النبی علیه الصلوة والسلام تناکحوا توالدوا تکاثروا فانی اباهی الامم یوم القیمة ولو بالسقط و پیغمبر حتی السقط رسول علیه السلام فرموده
که نکاح کنید تا فرزند تولد شوند بسیار که من بقیامت مباهات کنم ببسیاری امت اگر چه هم از سقط باطل شده باشند
و خواجه ابو الحسن سقنعی گفته است که این حیض در ایشان از حکمت الهی است از برای آنکه ایشان ضعیف باشند
ملول شوند اگر ایشان را از عبادت خداوند عز و جل ملالت افزاید خداوند عز و جل رهایی روزی چند و سیلان
در ایشان نهاد و سبب آن عبادت از ایشان برگرفت تا ایشان روزی چند بیاسایند تا ایشان را ملالت نیفزاید
و دیگر مرد را مباشرت بسیار سبب نقصان عقل است و سمع و بصر خداوند عز و جل رهایی روزی چند دم سیلان
در ایشان نهاد و بسبب آن صحبت بر ایشان حرام گردانید تا چون زن شایسته صحبت شود مصطفی آید مرد شایسته
فراش شود بفراش آید در میان ایشان الفتی نو پدید آید بشکر نعمت منعم مشغول شوند که مزید نعمت در شکر است
قوله تعالی لئن شکرتم لازیدنکم و مزید نعمت آن بود که خداوند عز و جل ایشان را فرزندی دهد که خداوند عز و جل را بیگانگی
بشناسند و بوحدانیت یاد کنند و هم خواجه ابو الحسن سقنعی رحمة الله گفته است دیگر حکمت ایشان است که کار ایشان
بآتش یا شد و حرارت در ایشان غالب باشد و رهایی ایشان را بمنزله فصد و حجامت حاجت آید خداوند عز و جل رهایی
چند دم سیلان در ایشان نهاد و سبب آن مؤنت فصد و حجامت از ایشان برگرفت تا ایشان را دستش ناهی نیاید و دراز کشیدن
نخستین کسی که حیض دید مادر مومنان حوا دید رضی الله عنها چون از بهشت بیرون آمد و دل گرد و دیده ... الحال ... بدید و اثر ... فرزند ...

دری باقی باید تا بقیامت اما خواجه امام اجل سرخسی رحمة الله گفته است که این لفظ نشاید گفتن در حق باد رجوع و طعن کرده تا نیم
دو دیگر آنکه خداوند عزوجل بگناه دیگری دیگری را نگیرد **قوله تعالی** ولا تزر وازرة وزر اخری ما ایمان میداریم بدان درخت شیئی
اما مارا باکیفیت و اسامی آن حاجت نیست چنانچه خواجه ابونصر ماتریدی رحمة الله علیه گفته است که ما ایمان میداریم بجمله
پیغامبران اول ایشان آدم و آخر ایشان محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم اما باکیفیت و عدد و اسامی ایشان حاجت
نیست در عرب حیض نام لونی بود که از چیزی پدید آید همچنان از خار درخت مغیلان صمغ پدید آید عرب گویند حاضت الشجرة
و در دیار ما از درخت توت و سیب زرد آلو و سیم لون پدید آمدی عرب گوید حاضت الشجرة و از خرگوش لونی پدید آید
چنانکه از زبان عرب گویند حاضت الارنب و محمد حسن رحمة الله در کتاب صوم این حکایت آورده است که روزی اعرابی
نزدیک رسول علیه الصلوة آمد و خرگوش بریان هدیه آورده بود که رسول علیه الصلوة والسلام آنرا قبول کرد خواست
تا پاره از آن تناول کند اعرابی گفت یا رسول الله از وی لونی پدید می آید چنانکه از زنان رسول علیه السلام فرمود
لیس بشیء یعنی انچه نیست انگاه رسول علیه السلام آن اعرابی را گفت بیشتر آی تا خوری اعرابی گفت یا رسول الله من روزه
میدارم رسول علیه السلام گفت چه روزه میداری اعرابی گفت اول ماه و آخر ماه رسول گفت کجائی از روزه
من و از روزه برادرم داود پیغامبر علیه السلام اعرابی گفت یا رسول الله روزه شما کدام است و روزه داود علیه السلام
کدام رسول علیه السلام فرمود که روزه داود علیه السلام آن بوده است که یکروز بخوردی و یکروز روزه داشتی یا روزه
خوردی و دو روز روزه داشتی و روزه من روزه ایام بیض است و یکروز الست گفت بیشتر آی و بخور تا ترا روزه
بیاموزم که پیوسته روزه دار باشی گفت یا رسول الله آن کدام روزه است که من پیوسته روزه دار باشم رسول
علیه السلام گفت آن روزه ایام بیض است و آنگاه رسول علیه السلام از آن خرگوش تناول کرد و از آن یاران نیست
کرد و این حدیث فرمود **قال** النبی علیه الصلوة والسلام الهدایا مشترک تا معلوم آید که چون چیزی خوردنی
در میان جماعتی بیارند همه را از آن نصیب بود و آرنده را نیز نصیب باید کردن و از بده اگر بخورد باکی نبود از برای
آنکه رسول علیه الصلوة والسلام آن اعرابی را تکلیف بکرد بکشادن روزه و در هبه قبض شرط است باز رجوع نشاید کردن
قال النبی علیه الصلوة والسلام العائد فی هبته کالعائد فی قیئه رسول علیه السلام فرموده است که اگر کسی بخشیده خود را رجوع کند چنان
بود که قی کرده را باز خورد روزه ایام بیض سه روز صفی بود صلوة الله علیهم بینا و علیهم چون ابلیس از بهشت بیامد تن وی از گرد
غبار گرفت چنانکه شیخ الاسلام علی [illegible] میگوید آخر چند غبار گرفت تن بیامد جبرئیل علیه السلام آمد گفت امروز روزه دار تا
روز سیزدهم ماه بود و در روزه شد خداوند عزوجل دو دانگ اعضا وی را از گرد غبار پاک کرد [illegible] روز چهاردهم آمد گفت امروز روزه
دار روزه داشت خداوند عزوجل چهار دانگ اعضا وی را پاک کرد [illegible] روز پانزدهم روزه داشت خداوند عزوجل
کل اعضا وی را از گرد غبار پاک کرد [illegible]

بنده مومن عاصی کشد کار اگر این سه روز روزه دارد خداوند عز و جل وی را از گناهان پاک گرداند هیچ عجب نبود و در بعث
حیض نام لون بود که از زنان پدید آید از موضع مخصوص بوقتی معلوم و حد وی تمام اما در اقل و اکثر وی علما اختلاف
ست سعید بن مسیب رضی الله عنه گفته ست که هرچه اندک بیند حیض بود وی گفته ست که کسی علم حیض را از من بداند
و مالک رحمه الله گفته ست که یکساعت بیند حیض بود و وی قیاس کرده ست بنفاس و بقول شافعی گفته کمترش یک شبانروز
و میانه هفت شبانروز و بیشترش پانزده شبانروز و از ابراهیم نخعی رحمه الله دو روایت ست به یک روایت هفت شبانروز
و به یک روایت قیاس کرده ست بخویشاوندان پدرش حسن زیاد از ابوحنیفه رحمه الله روایت میکند که سه روز و دو
شب و مراد از وی سه شبانروز ست و بر قول ابو یوسف رحمه الله سه شبانروز کمترش و دو نیم شبانروز بیشترش که
بیشترک را حکم کل ست و دلیل بر آنکه اگر آب بر نجاست میکنند آب نجس بود و اگر غالب نجاست میکند و اینک بیشتر وی را
حکم کل ست اعضا که پوشیدن وی در نماز فریضه ست بیشتر از وی کشاده شود وی را کن همچنان نماز گذارد
روا وی نماز را باز دارد اینک بیشتر کسی را حکم کل ست اگر بیشترک از روز گذشته باشد نیت روزه کند درست
نیاید اینک بیشتر وی را حکم کل ست **مسئله** قربانی را بیشتر از گوش یا بیشتر از چشم با نقصان بود قربانی را نشاید اینک
بیشترک وی را حکم کل ست **مسئله** جزیه گذار بیشتر از سال بیمار بود جزیه از ذمه وی ساقط شود اینک بیشتر وی را حکم کل
مسئله فرزند بیشتر از مادر پدید آید حکم نفاس دارد اینک بیشتر وی را حکم کل ست **مسئله** کشته با مردار آمیخته بود و اگر
غالب کشته بود تحری جایز بود بقول علما رحمهم الله اینک بیشتر وی را حکم کل ست **مسئله** اگر در معرکه گاه کافران با
مومنان کشته شده اند اگر غالب مومنان باشند بر همه نماز گذارند و همه را بگورستان مومنان دفن کنند اینک
بیشتر وی را حکم کل ست **قال النبی** صلی الله علیه و سلم لقنوا موتاکم شهادت ان لا اله الا الله و اتفاق ست
که ان وقت که ایشانرا تلقین میکنند ایشان هنوز زنده اند و لیکن نزدیک اند بمردن رسول علیه السلام
ایشانرا مرده فرمود پس معلوم شد که هر کاری که نزدیک بود بتمامی وی حکم تمامی وی دارد و درین همه صورتها این بیشتر
ست وی را حکم کل ست اما ابوحنیفه و محمد رحمهم الله گفته ست که آن حکم ثابت شده ست اکنون اینجا احکام ثابت
می باید کردن و ان گذشتن عده ست و فرض ساقط می باید کردن و آن ترک عبادت ست اینجا بیشتر حکم کل ست
دلیل همین مسایل نجاست غلیظ نزدیک ست که زیاده بیدی شود و لیکن هنوز نشده ست با وی نماز
روا بود و اگر چندی وی طریق اولی بود اینک بیشتر وی را حکم کل نی **مسئله** اگر مسلمانی از جنابت غسل آورد بر اعضا وی یا پایان
موی خشک ماند از عهده جنابت بیرون نیاید اینک وی را حکم کل نی **مسئله** اگر نجاست خفیفه نزدیک ست که بقدر فاحش شود و
لیکن هنوز نشده ست با وی نماز روا بود و اگر چه بیشتر بود بطریق اولی بود اینک بیشتر وی را حکم کل نی **مسئله** اعضا که شستن
وی در طهارت فریضه ست اگر بران اعضا موی یا پایان موی خشک ماند طهارت درست نبود و نماز روا نبود اینک بیشتر را حکم کل نی

از شصت روز یک روزه قطع شود و روزها دی از سر افتد اینک بیشتر ویرا حکم کل یی **مسئله** اگر قتل خطا افتد چنانکه یکی تیر صید
رها کرده بر مومنی آمد هلاک شد دیت بر عاقله لازم شود و بروی کفارت واجب شود بنده مومن آزاد کند یا شصت روز پیوسته
روزه دارد اینجا طعام دادن نیاید است و اگر ویرا قدرت آزاد کردن بنده نیست بروزه کفارت میکند یکی کم شصت روز
روزه داشت و روز شصتم نیت از شب فراموش کرد و آن روزها قطع شود و کفارت از سر افتد اینک بیشتر ویرا حکم کل یی
مسئله اگر مسلمان یکروزه از ماه رمضان بر خود تباه کند بمباشرت بعد از وی قضا بود و کفارت لازم شود و بنده آزاد
کند یا شصت روز روزه دارد پیوسته و یا شصت مسکین را طعام دهد تا کفارت ساقط شود و اگر در بنده آزاد کردن نیابد
شصت روز پیوسته روزه دارد تا کفارت شود و یک کم شصت روز روزه داشت و روز شصتم بر بنده قادر شد آن یک کم شصت
روزه قطع شود بنده که آزاد کند اینک بیشتر ویرا حکم کل یی **مسئله** اگر مومنی کفارت ماه رمضان میداشت یکروز روزه از
ماه رمضان بر خود تباه کرده است بمباشرت عمداً مال ندارد و بروزه کفارت میکند یک کم از شصت روز روزه داشت
روز شصتم بر بنده قادر شد آن روزها قطع شود باید که بنده آزاد کند اینک بیشتر ویرا حکم کل یی **مسئله** اگر کسی مسلمانی گواه
داد و بنده بر چیزی که رجم لازم آید والعیاذ بالله قاضی گواهی ایشان بشنود و بر سه احد زنند اینک بیشتر ویرا حکم کل یی و
ایشان را هشتاد تازیانه زنند اگر یکی کم زنند حد ایشان تمام نزده باشد اینک بیشتر ویرا حکم کل یی **مسئله** اگر چهار کس گواهی
دهند قاضی گواهی ایشان بشنود و اگر محصن بود سنگسار کنند و اگر محصن نبود صد تازیانه زنند اگر یکی کم زنند حد تمام نزده باشد
بیشتر ویرا حکم کل یی **مسئله** اگر مومنی یکقطره خمر خورد ویرا حد لازم آید هشتاد تازیانه بزنندش اگر یکی کم بزنند حد وی نزده
باشند اینک بیشتر ویرا حکم کل یی **مسئله** اگر زنی روزه دار است بیشتر از فرو رفتن آفتاب ویرا حیض آمد آن روزه وی معتبر نبود
اینک بیشتر ویرا حکم کل یی **مسئله** طهر زنان را پانزده شبانروز است اگر پانزده شبانروز کم از ساعتی بعد طهرش درست نبود
اینک بیشتر ویرا حکم کل یی درین همه صورتها و آنچه بدین ماند بیشتر است ویرا حکم کل یی پس معلوم آمد که حیض از سه کم نیست
و از ده زیاده نی دلیل بر قول راویان معتبر و کمترش روایت میکند انس بن مالک رضی الله عنه و معاذ جبل و ابوامامت
الباهلی و مادر مومنان عایشه صدیقه رضی الله عنهم که رسول علیه السلام احکام حیض بیان میکرد که کمترش سه شبانروز
فرمود و بیشتر روایت میکنند امیر المومنین عمر رضی الله عنه و عثمان رضی الله عنه و علی رضی الله عنه و عبد الله مسعود و
عبد الله عباس و عثمان بن عاص الثقفی رضی الله عنهم اجمعین این شش و چهار برده تن روایت میکنند این حدیث را که
رسول علیه الصلوة والسلام احکام حیض بیان کرد و از سه شبانروز آغاز کرد و بده ختم کرد پس معلوم شد که حیض از سه کم نیست
و از ده زیاده نی بنا بر حدیث رسول علیه السلام **قال** النبی صلی الله علیه وسلم حیض النساء ثلثة ایام خیر لهن من حمی سنة و حمی حبلی
خیر لها من عبادة سنة و نفاس یوم خیر لهن من اربعین غزوة و مصة مص الصبی من ثدی امه خیر لها من عتق رقبة و تسبیحة
تسبیح الولد من لبن امه خیر لها من اربعین حجة و عمرة و ما من امراة تحیض الا کانت ایام حیضها کفارت لها مضی من ذنوبها

که لون حیض شش است سرخ است و سیاه و سبز است و تیره رنگ و سبز و تیرگی و زردی بجهه صفت باید تا حیض را شاید بعضی مشایخ
گفته اند که هر رنگ خاک و بعضی گفته اند که هر رنگ کاه و بعضی گفته اند که هر رنگ بوریا و بعضی گفته اند که هر رنگ ریم و دندان خواجه امام
ابوبکر اسکاف رحمه الله گفته است که هر رنگ ابریشم و خواجه امام زاهد بخاری رحمه الله گفته است که مراد از آن ابریشم خام است یا ابریشم که
رنگریزان رنگ کرده باشند شیخ علی دقاق رحمه الله گفته است اگر غالب سرخ دیده شود حیض بود و اگر غالب سپیدی باشد حیض نبود
خواجه ابومنصور ماتریدی رحمه الله گفته است که اگر در ایام عادت و هم طهر را باد میدارد و بعد حیض بسه حیض بود و اما اگر ما قبل ایام بود یا
ما بعد ایام بود حیض نبود اما ظاهر روایت است که این همه لون حیض بود دلیل آنکه از ابو منصور محمد بن سلام البلخی رحمه الله سوال
کردند که زنی در ایام حیض سبزی می بیند حیض بود یا نی گفت حیض بود همان که گیاهی خورده باشد تجربه کردند همچنان آمد پس معلوم
شد که بخوردن غذا لون دم متغیر گردد و مسئله اگر کلان سال الوان مختلف می بیند حیض باشد یا نی خواجه امام علی بزدوی رحمه
الله گفته است که اگر پیوسته می بیند حیض بود و اما اگر اندک و پیوسته بیند یا بریده و گسسته حیض نبود خواجه امام شمس [illegible] رحمه الله گفته
است که اگر در ایام بود و بعد حیض بسه حیض نبود و اما ما قبل ایام بود یا ما بعد ایام حیض نبود شیخ الاسلام برهان الدین رحمه الله گفته
است که اگر این مسئله مرد سوال کند گوییم که حیض است تا اگر در نماز است پس بکرد و نباید که فرزند بر فراش او [illegible] آید و اگر زن سوال کند
گوییم که حیض نیست تا از عبادت باز نماند و بزرگان گفته اند و اگر این زن معتده بود و حیض عادت [illegible] است سه ماه همچنین [illegible] عدت [illegible]
گذرد از برای آنکه از وی حیض خالی نیست یا اصل حیض نیست یا آیسه اگر اصل حیض است به سه حیض [illegible] و اگر آیسه است سه ماه گذرد و عدت او
بسه ماه گذرد اما اگر پنجاه ساله یا کم از پنجاه ساله یا زیاده از پنجاه سال الوان مختلف بیند حیض بود و چون بعد حیض [illegible] اما اگر حکم
ایاس داوندش اکنون حیض نبود و سال چند می باید تا حکم ایاس کنندش بقول عبد الله زعفرانی رحمه الله چون پنجاه ساله شود وی را
حکم ایاس کنند و بروایت ابو عصمه از محمد رحمه الله از پنجاه ساله تا پنجاه و پنج ساله و بروایت حسن بن زیاد از ابوحنیفه رحمهم الله از پنجاه تا پنج
سال تا شصت و امروز فتوی بر پنجاه و پنج ساله است و از نصیر بن یحیی رح سوال کردند که سال چند باید تا وی را حکم ایاس کنند
گفت هم چند سال من تجربه کرده ام سال وی را نه و سال [illegible] مدت انقطاع در پنجاه یا [illegible] است اما استادان قرار داده اند بر [illegible] طهر
طویل این شش ماه است بعد از شش ماه و سه ماه دیگر بنشیند عدت وی گذرد و بعد از آن اگر الوان مختلف بیند حیض نبود اما اگر [illegible] خالص بیند
اگر بعد حیض به سه حیض بود و اگر بعد [illegible] بسه روایت نوادر است که هم حیض نبود و این اختیار خواجه محمد بن مقاتل رازی است و ظاهر
روایت است که حیض بود و این اختیار خواجه محمد ابراهیم همدانی است و در نوادر این جامع از محمد حسن رحمه الله روایت است که اگر نود
ساله و چهار خالص بیند و بعد حیض به سه حیض بود فایده این اختلاف جایی پیدا آید که تا اگر در عدت رجعی بود حق مراجعت باقی بود
به محمد رحمه الله اشکال گفتند وی را چرا همچون تیمم نشمیداری که هرگاه تیمم آب یابد تیمم وی باطل شود و لیکن نماز [illegible] گذارده [illegible]
و محمد رحمه الله گفته است که حالت [illegible] طهارت همچون تیمم است که هرگاه تیمم آب یابد تیمم او باطل شود و این شبهه [illegible]
مسئله اعتبار لون حیض مر تری راست نه مر خشکی را فایده این اختلاف جایی پدید آید تا اگر [illegible]

سپید بود و خشک شده رنگین شد حیض بود اما اگر تر بود رنگین بود چون خشک شود سپید شود حیض بود تا اگر اول ایام حیض سپید
دید و آخر ایام سپید دید و در میان هیچ ندید این همه حیض بود تا اگر درین میانه نماز نا گذارده بود آن هم روا نشود و قضا بر
وی نی و اگر روزه فریضه داشته بود روا نبود و قضا بر وی باید چون روزه فریضه بود اما اگر روزه تطوع داشته بود در روا نبود
و قضا بر وی نبود و همچنان که با جامه پلید شروع نماز درست نباید شروع زن حایض در روزه نیز درست نباید والله اعلم **فصل** در بیان
دماء فاسده اگر حامله دم بیند بقول شافعی رحمه الله حیض بود و بقول علماء ما رحمهم الله حیض نبود و خون فاسد بود و اگر در اول ایام بلوغ
آلایش بیند و دیگر روز نه بیند بر قول شافعی رحمه الله حیض بود و بقول علماء ما رحمهم الله خون فاسد بود و اگر دم از ده روز اندر گذرد بر قول
شافعی رحمه الله علیه تا پانزده روز حیض بود و بر قول علماء ما رحمهم الله زیادت از ده خون فاسد شود و نفاس را دم از چهل روز اندر گذرد
بقول شافعی رحمه الله تا شصت روز نفاس بود و بقول علماء ما رحمهم الله خون از چهل زیادت فاسد بود **مسئله** اعتبار پاکی از
وقت نهادن پرده است و اعتبار حیض از وقت برداشتن پرده فایده این اختلاف جایی پیدا آید که زنی از حالت پاکی
کالای کرده نماز خفتن بگذارد و پرده نهاده بود و بامداد پرده برگرفت رنگین بود قضاء این نماز خفتن بر وی بود که از زمان
حکم حیض گرفت و اگر در حالت حیض نماز خفتن پرده نهاده و نماز خفتن بگذارد و بامداد پرده برگرفت سپید بود قضاء نماز
خفتن بر وی بود که معلوم شد که نماز خفتن نا پاک شده است که پرده نیالوده است و محمد رحمه الله حس را اعتبار دارد و ابو حنیفه و ابو
یوسف رحمهما الله ظاهر شدن را اعتبار دارند محمد رحمه الله قیاس کرده است بحس حدث تا اگر مستحاضه در نماز حس یابد که از وی
ظاهر شد بعد از فراغ نماز تجربه کند و ظاهر شده باشد اجماع است که آن نماز را باز گذارد و این نیز همان حکم دارد و ابو حنیفه
و ابو یوسف رحمهم الله گفته است که آن جا درست و برنا در حکم نیست اما اینجا اینست که اگر در مابین اینجا است پدید آید اینجا
اعتبار ظاهر شدن را بود دلیل بر آنکه زنی نزدیک مادر مومنان عایشه صدیقه رضی الله عنها آمد و گفت یا ام المومنین بیست که در
شب چراغ می نهند و خود را بروشنایی چراغ تجربه میکنند مادر مومنان گفت ما در وقت رسول علیه الصلوة والسلام این
رنج بر خود نه نهادیمی هرگاه که ظاهر شدی بنشستیمی و هرگاه که ظاهر نشدی نماز گذاردیمی پس چون فقیه امت عایشه صدیقه
رضی الله عنها که رسول علیه السلام در حق وی این تشریف فرموده که ثلثان دینتان طلب کنید از عایشه صدیقه و
مراد از آن احکام حیض است وی اعتبار ظاهر شدن را داشته نی حس را پس معلوم شد که اعتبار ظاهر شدن راست نه حس را
و محمد رحمه الله در چند مسئله باطن را حکم ظاهر داشته است یکی آنکه اصل [illegible] را [illegible] خلال کردن مستحب داشت دیگر آنکه
زنی خواب دید و آب ندید غسل واجب داشت و دیگر آنکه حس را اعتبار داشت باید این خلاف در چند مسئله پدید آید یکی آنکه
زنی در مذاکره طلاق حس یافت بعد از آن که شوی طلاق داد ظاهر شد این حیض از عدت نیابت دارد یا نی بقول محمد
رحمه الله علیه آن حیض از عدت نیابت ندارد و بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهم الله نیابت دارد و اگر کنیزک در مذاکره
بیع حس یافت در دست مشتری ظاهر شد آن حیض از استبرا نیابت دارد یا نی بقول ابو حنیفه و ابو یوسف

رحمهم الله نیابت دارد و بر قول محمد رحمة الله نیابت ندارد **مسئله** اگر زنی در نماز حیض یافت بعد از نماز ظاهر شد بر قول
محمد رحمة الله آن نماز وی روا نبود و بر قول ابوحنیفه و ابویوسف رحمة الله روا بود و یا زنی روزه داشت بیش از فرو رفتن آفتاب
حیض یافت بعد از فرو رفتن آفتاب ظاهر شد بر قول محمد رح روزه تباه شود و بر قول ابوحنیفه و ابویوسف رحمة الله معتبر بود
زنی محرمه در طواف حیض یافت بعد از طواف ظاهر شد بر قول امام محمد طواف وی معتبر نبود و بر قول ابوحنیفه و ابویوسف معتبر بود
یا ولی بکر نارسیده را بشوی داد وی حیض یافت اجازت وی شرط بود و یا نی بر قول محمد رحمة الله شرط بود و بقول ابوحنیفه و ابویوسف
رحمة الله شرط نبود و درین کل مسایل محمد رحمة الله حیض را اعتبار دارد و ابوحنیفه و ابویوسف رحمهم الله اعتبار ظاهر شدن را
دارند والله اعلم بالصواب **باب بیست پنجم در احکام عدت** عدت حق شرع است و روی هیچ بخشش نیست
و دانستن احکام عدت سبب آمرزش است حکایت آورده اند در بنی اسرائیل مردی بود وفات یافت و از وی زنی ماند زن خواست
تا بشوی دیگر خواهد یکی وی را گفت که بر تو عدت واجب است گفت چندین آنکس گفت من نمیدانم وحی آمد به پیغامبر آن زمان که
بشارت ده این بنده را بآمرزش که بنده از بندگان ما را از کبیره باز داشت پس چون دانستن مسئله عدت سبب آمرزش شد ما را
معلوم آمد که دانستن احکام عدت سبب آمرزش است عدت بر انواع است عدتی که بماه گذرد و عدتی است که بحیض گذرد و
عدتی است که بحمل گذرد و عدتی است که بموت گذرد و عدتی که بحیض گذرد و حیض بموت جمع آید عدت نارسیده و آیسه زنی
که هرگز حیض ندیده باشد عدت ایشان سه ماه گذرد چون آزاد باشند و اگر بنده باشند یکماه و نیم گذرد و عدت اهل حیض بدین
سه حیض گذرد چون آزاد باشند بدین دو حیض گذرد که امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه گفته است که ماه بتجربه بدیرد
اما حیض تجربه نشود و ام ولد را خواجه آزاد کند یا بمیرد خواجه آزاد شود و بر قول شافعی رحمة الله بر وی استبرا
واجب شود و بر قول علمای ما رحمهم الله عدت واجب است عدت اهل حمل بنهادن حمل گذرد که در وی نهاده
اند لو یکساعت اند **مسئله** آنست که شوی بر تخته تن شوی و زن در کنار شوی صورت این مسئله چنان
بود که زنی حامله باشد شوی وی وفات یافت و زن در زمان حمل بنهد عدت وی گذرد و حالی که کسی دیگر را
خواهد روا باشد **مسئله** عدت موت چهار ماه و ده روز گذرد وقتی که آزاد بود و اگر بنده بود دو ماه
و پنج روز گذرد و حیض در وی علت نی **مسئله** تبدیل عدت است که تبدیل عدت آن بود که مردی
زنی خواهد نارسیده و دخول افتد و طلاق دهد عدت وی سه ماه گذرد و ازین سه ماه چیزی باقی بود که اهل
حیض شود عدت وی سه حیض گذرد و ازین سه حیض چیزی باقی بود که شوی وی وفات یافت عدت وی چهار ماه
و ده روز گذرد مجموع عدت شانزده ماه و ده روز چیزی کم باید تا عدت وی گذرد و این جای بود که آزاد بود اما
اگر بنده بود و نارسیده و شوی وی را بعد از دخول طلاق دهد عدت یکماه و نیم ماه گذرد و ازین یکماه و نیم ماه چیزی
باقی بود که اهل حیض شد پس عدت وی به دو حیض باشد و ازین دو حیض چیزی باقی بود که خواجه وی را آزاد کرد

عدة وی بسه حیض کذرد از ین سه حیض چیزی باقی بود که شوی وفات یافت عدة وی بچهار ماه و ده روز کذرد و یازده
ماه کم پنج روز چیزی کم باید تا عدة وی کذرد این هم جای بود که طلاق رجعی بود اما اکر طلاق باین بود بر قول
علماء ما رحمهم الله بر همان دو حیض کذرد و بر قول شافعی رحمه الله سه حیض کذرد و تداخل عدة ست در مسئله عدة تداخل پذیرد
یا نی بقول علماء ما رحمهم الله تداخل پذیرد و بقول شافعی رحمه الله تداخل نپذیرد و صورت مسئله چنان بود که مردی بسفر
رود و از وی زن باند بعد از مدت زن ویرا خبر وفات شوی آورند وی عدة وفات داشت و شوی دیکر خواست مدتی بر
آمد شوی اول بسلامت باز آمد میان ایشان متارکه شود و متارکه ایشان را بقضای قاضی حاجت نبود و بر زن عدة
واجب شود و بر هر دو کابین لازم شود و میان نام برده و سر اکابین هر کدام کمتر بود آن لازم شود و بر هر دو شوی خانه و
جامه و نفقه لازم نشود از برای آنکه در حق شوی اول چون زن ناشزه ست و در حق شوی دوم عقد فاسد ست عدة
آن زن از چه وقت کذرد بر قول زفر رحمه الله از صحبت آخرین و بر قول علماء ثلثه رحمهم الله از وقت متارکه اما اکر این شوی
اول اکر ابتداء بعد وی نیز طلاق داد پس عدة این زن بچندین کذرد بقول شافعی رحمه الله عدة وی شش طهر کذرد
سه از شوی اول و سه از شوی دوم بر قول علماء ما رحمهم الله همان سه حیض عدة وی بکذرد از برای آنکه مراد از ین عدة
فراغ رحم ست و این بسه حیض حاصل می آید اکر یکی طهر دیده باشد و انکاه شوی اول طلاق داده باشد بر قول شافعی رحمه الله
پنج طهر دیکر عدة وی بکذرد و بر قول علماء ما رحمهم الله علیه همان سه حیض ببیند عدتش بکذرد و اکر دو طهر دیده باشد انکاه شوی
اول طلاق داد بر قول شافعی رحمه الله چهار طهر دیکر ببیند عدتش کذرد و بر قول علماء ما رحمهم الله همان سه حیض ببیند
عدتش کذرد و اکر سه طهر دیده بود و انکاه شوی اول طلاق داد اکنون سه حیض ببیند باتفاق عدتش کذرد و اکر در میان ایشان
فرزندان شده باشند آن فرزندان آن کراند که باشند اکر کم از شش ماه باشند بقول محمد رحمه الله از آن شوی اول بود
و اکر شش ماه یا بیشتر فرزند زاد فرزندان از آن شوی دوم باشند و بقول ابو یوسف رحمه الله هر چه کم دو سال ست
از آن شوی اول بود و هر چه دو سال ست یا بیشتر از آن شوی دوم بود و در بعضی این جا بر عکس این آورده
یعنی بقول محمد رحمه الله دو سال و بقول ابو یوسف رحمه الله شش ماه و بر قول ابو حنیفه هیچ اکر ده سال آمده باشند
آن فرزند از آن شوی اول بود بحکم حدیث رسول علیه السلام قال النبی علیه الصلوة والسلام الولد للفراش و
للعاهر الحجر فرزندانش از شوی اول بود که فراش او ست خواجه امام شرف الدین حسام رحمه الله گفته است که من
بسفر ترکستان رفتم در شهری ترکی از من این مسئله سوال کرد من جواب بر قول ابو حنیفه گفتم آن ترک از من برنجید
چون از ان سفر باز گشتم در نسخه مطالعه میکردم روایة رجوع یافتم از ابو حنیفه رحمه الله دریغ میخوردم که این روایة بازی
بمن رسیده بودی تا جواب بر آن قول کفتمی تا از من نرنجیدی عبد الکریم جرجانی از ابو حنیفه رحمه الله روایة میکند که
از ان قول رجوع کرد و کفت که فرزندان آن شوی دوم بوند و در تجنیس مذکور ست که فتوی بر این قول ست مسئله

طلاق فار است معنی فرار گریختن بود و معنی فار گریزنده بود و صورت مسئله چنان بود که مردی در مرض موت زن خود را
یکی طلاق باین داد یا سه طلاق رجعی که حق مراجعت باقی نمانده بود بقول شافعی رحمة الله آن زن از میراث محروم شود
وبقول علماء ما رحمهم الله از میراث محروم نشود و عدة واجب شود هرکدام که درازتر بود و یا چهار ماه و ده روز یا
که در وی سه حیض بود و یا سه حیض باید که در وی چهار ماه و ده روز گذرد تا اگر سه حیض بیند لیکن چهار ماه و ده روز نشده
باشد بنشیند تا چهار ماه و ده روز شود و اگر چهار ماه و ده روز شده باشد ولیکن سه حیض ندیده بود بنشیند تا
سه حیض بود این جای بود که عدة تمام نشده باشد که شوی وی وفات یافت اما اگر عدة وی گذشته باشد آنگاه شوی
وفات یافته باشد بقول علماء ما رحمهم الله از میراث نیز محروم شود و بر قول مالک رحمة الله تا شوی دیگر نخواهد از میراث
محروم نشود و ابوعبید قاسم سلام الکوفی رحمة الله گفته است که اگرچه شوی دیگر خواسته باشد از میراث نیز محروم نشود
واما این جای بود که این زن را بی اختیار وی طلاق داده بود اما اگر باختیار خود طلاق خواسته بود باجماع از میراث
محروم شود و اگر طلاق وی را بچیزی تعلیق کرده باشد که از آن چاره نبود چنانکه گفته باشد که اگر با مادر و پدر سخن گویی
تو طلاقی یا نماز گذاری تو طلاقی یا نان خوری تو طلاقی یا آب خوری تو طلاقی اگر زن این فعلها بوجود آید طلاق شود و از میراث محروم
نشود اما اگر چیزی باشد که از آن چاره باشد گذرد باشد چنانکه گفت اگر روی بنامحرم نمایی یا بیگانه سخن گویی یا
بی دستوری من از خانه بیرون روی تو طلاقی مانند اینها چون آن زن از افعال در وجود آید زن طلاق شود و
از میراث محروم شود در عدة بیع و بخشش درست نیاید از برای آنکه عدة حق شرع است لعنت بر اباحتی باد که ایشان گویند که
درست آید اما در سه چیز بیع و بخشش درست نیاید در عدة و در ربا و در زنا در این سه چیز بیع و بخشش درست نیاید استقاط
عدة بقول فرید رحمة الله درست آید و بقول علماء ثلثه درست نیاید و استقاط عدة آن بود که مطلقه ثلثه عدة داشت شوی
دیگر خواست و دخول افتاد و طلاق داد باز همان شوی دوم عقد کرد و باز این قبل الدخول طلاق داد بقول فرید رحمة الله
عدة ساقط شود در حال با شوی عقد کند روا بود اما بر قول علماء ثلثه رحمهم الله روا نبود تا عدة این شوی دوم
ندارد و عدة که واجب آید بعقد صحیح یا دخول واجب آید یا بموت یا بخلوت و موت و خلوة قایم مقام دخول است اما
حقیقت دخول نیست تا اگر طفل کهواره گی را ولی بشوی دهد و آنرا شوی وفات یابد بران طفل چهار ماه و ده روز
عدة واجب آید که موت قایم مقام دخول است اما حقیقت دخول نیست تا اگر مطلقه ثلثه عدة داشت و شوی دیگر
خواست و آن شوی قبل الدخول وفات یافت بران زن چهار ماه و ده روز عدة واجب شود ولیکن بر شوی
اول نخود حلال نشود که موت قایم مقام دخول است ولیکن حقیقت دخول نی اینجا حقیقت دخول می باید تا
بر شوی اول حلال شود مسئله اگر مطلقه ثلثه عدة داشت و شوی دیگر خواست ایشان را خلوت بود ولیکن مس با
شهوت نه قبل المس این زن را طلاق داد براین زن چند حکم ثابت شود یکی آنکه از بعد طلاق این شوی یکی

کم شود و بر شوی اول حلال نشود که خلوت قایم مقام دخول است اما حقیقت دخول نیست و بر زن عدة واجب شود و بر
مرد کابین و نفقه لازم شود و حق مراجعت باقی نبود اگر درین عدة وی را طلاق دیگر دهد آن طلاق دیگر واقع نشود و حرمت
مصاهرت ثابت نشود در حق دختران وی در حق مادران که بعقد دختران مادران حرام اند شوند اما بعقد مادران دختران حرام
اند نشوند تا نسایند و اگر این مرد را این زن چهارم بود وی را تا عدة نگذرد وی را بدان زن دیگر خواستن روا نبود و اگر خواهر وی را
طلاق او تا عدة وی نگذرد روا نبود و اگر آن مرد وفات یابد بر این زن چهار ماه و ده روز عدة واجب شود احتیاطا عقد باطل است
و عقد باطل نیست که مردی یکی از محارم خود را در عقد آرد و دخول افتد میان ایشان متارکه شود و متارکه ایشان را قضاء قاضی حاجت نبود
و بر قول ابوحنیفه رحمة الله بر مرد عقد لازم شود و بر زن عدة بود و از هر دو حد ساقط شود و بقول ابویوسف و محمد رحمهما الله
بر هر دو حد لازم شود اما اگر مرد زنی را شوی هست و شوی دیگر خواسته است و دخول افتاد میان ایشان متارکه شود و متارکه
ایشان را قضاء قاضی حاجت نبود اگر مرد میدانند این زن را شوی هست در بعضی نسخها آورده است که این همان خلاف
مسئله اول است که بر قول ابوحنیفه از هر دو حد ساقط شود و بر این زن عدة واجب شود و بر مرد عقد و بر قول ابو
یوسف و محمد رحمهما الله بر هر دو حد لازم شود اما ظاهر روایة آنست که درین مسئله بر زن عدة واجب شود و بر مرد
عقد باتفاق از هر دو حد ساقط شود اشکال آید که این عقد همچنان باطل است که در مسئله اول بقول ایشان بر هر دو
حد واجب میشود و درین مسئله چرا حد ساقط میکنند چون این عقد همانست و آن همان فرق آنست که در مسئله اول
محارم بسبب نسبی بر وی حلال نشود اما این زن بسبب شوی حلال شود دلیل بر آنکه آن شوی طلاق دهد بعد عدة دارد
این مرد را خواستن روا بود و این جایی بود که میدانند که این محارم وی است یا این زن را شوی دیگر هست اما اگر نمیدانند که
آن زن را شوی دیگر هست یا محرم است اشکال نیاید در هر دو صورت باتفاق بمجرد دخول میان ایشان متارکه شود و بر زن
عدة واجب و بر مرد عقر و باجماع از هر دو حد ساقط شود اما اگر عقد فاسد بود و دخول افتاد چنانکه از عدة چیزی
باقی بود که عقد کرده باشد یا دیگری یا بی گواه عقد کردند این عقد فاسد بود و ایشان را دخول افتاد میان ایشان متارکه شود
و متارکه ایشان را قضاء قاضی حاجت نبود و بر زن عدة واجب شود و بر مرد کابین میان نامبرده و مهر مثل هر کدام
کمتر بود و این جایی بود که حره بالغه بود اما اگر بنده بود و یا نارسیده بود میان نامبرده و مهر مثل هر کدام بیشتر بود
آن لازم شود زیرا که مرد نارسیده کسی او ست نیست و حق بنده از آن خواجه است مسئله اگر عقد فاسد افتاد
است خلوة صحیح قبل المس متارکه کردند اینجا بر زن عدة واجب نشود و بر مرد کابین نی که خلوة صحیح در عقد فاسد همچون خلوة
فاسده است در عقد صحیح مسئله اگر کافره از دار حرب گریخته بدار الاسلام آمد و اسلام آورد بقول ابوحنیفه رحمة الله بر وی
عدة واجب نشود و بقول ابویوسف و محمد رحمهما الله عدة واجب شود اما اگر زنی ذمیه اسلام آورده باید که شوی
وی را اسلام عرض کنند اگر اسلام آرد عقد میان ایشان باقی بود و اگر اسلام نیاورد قاضی

میان ایشان مناکحه کنند اتفاق برین است که عدت واجب شود اما اگر زن دیده را شوی وفات یابد یا طلاق دهد بقول ابو حنیفه
رحمه الله عدت واجب نشود و حالی شوی خواهد روا بود و بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله عدت واجب شود مسئله صحبت ملک
سبب حلال نیست باتفاق و صحبت عقد موقوف سبب حلال نیست باتفاق و صحبت عقد فاسد سبب حلال نیست باتفاق و عقد
صحیح و صحبت فاسد سبب حلالی هست باتفاق و عقد صحیح و صحبت ناقص سبب حلالی هست یا نی این مسئله مختلف است میان مهاجران
و انصاریان و جواب که قول مهاجران است که حلال شود و شرح این مسایل در باب غسل گفته آمده است والله اعلم بالصواب و الیه
المرجع و الیه المآب **فصل** در بیان طلاق اگر مردی زن خود را طلاق رجعی داد و بعد از مدت میگوید که مراجعت کردم و زن
میگوید که عدت مرا گذشته قول قول که بود هر که پیش گوید قول قول آنکس بود و اگر هر دو برابر گویند بر قول ابو حنیفه رحمه الله قول
قول زن بود و بر قول صاحبین رحمهم الله قول قول مرد بود و چند مدت و چه مقدار باید تا زن راست گوی دارند بر قول ابو حنیفه
رحمه الله شصت روز دو باکی پانزده روزی بود و سه حیض که ده روزی بود بر قول ابو یوسف سی و نه روز دو باکی که پانزده
روزی بود و سه حیض که سه گان روزی بود اگر مرد و یا زن بنده است طلاق رجعی داد و بعد از مدتی میگوید که مراجعت
کردم و کنیزک میگوید که عدت من گذشت قول قول که بود هر که پیشتر گوید قول قول آنکس بود و اگر هر دو برابر گویند قول
قول کنیزک بود و خواجه وی بود بر قول ابو حنیفه رحمه الله و بر قول صاحبین قول شوهر بود و چه مقدار مدت باید تا این کنیزک را
راست گوی دارند بر قول ابو حنیفه سی و پنج روز یک باکی که پانزده روزی بود و دو حیض که ده روزی بود و بر قول صاحبین
بیست و یک روز باکی پانزده روزی و دو حیض که سه گان روزی بود اگر مردی زن حامله را گفت اگر تو بار نهی تو طلاقی با
زن بار نهاد و طلاق شد بعد از مدتی مرد میگوید مراجعت کردم زن میگوید که عدت من گذشت قول قول آنکس بود که پیشتر
گفته بود و اگر هر دو برابر گفتند نزد امام اعظم ابو حنیفه کوفی رحمه الله قول قول زن بود و نزدیک صاحبین قول قول مرد
بود و چه مقدار مدت می باید تا زن راست گوی دارند بر قول امام اعظم دو روایت است یک روایت صد و پانزده روز چهل روز نفاس
و سه باکی که پانزده روزی بود و سه حیض که سه گان بود و بر روایت دیگر صد و بیست و پنج روز نفاس و سه باکی که پانزده روزی بود و سه
حیض که ده روزی بود و بر قول حسن بن زیاد هشتاد و پنج روز بیست و پنج روز نفاس و سه باکی که پانزده گان و سه حیض پنجگان
روز بود بر قول ابو یوسف شصت و نه روز پانزده روز نفاس بود و سه باکی پانزده گان سه حیض سه گان روز بر قول محمد پنجاه
و چهار روز یک ساعت و یک ساعت نفاس و سه باکی پانزده گان و سه حیض سه گان اگر زن بنده است و حامله شوهر گفت
اگر تو بار نهی ترا طلاق بر جوابی که در مسئله اول در آن نسبت اینجا هم نیز همان جواب مگر در آن صورت که هر دو برابر گفتند بر قول ابو
حنیفه رحمه الله قول خواجه بود و کنیزک و نزدیک ابو یوسف و محمد قول قول شوهر بود و چه مقدار مدت باید تا کنیزک را راست گوی دا
رند ابو حنیفه رحمه الله دو روایت است یک روایت هفتاد و پنج بیست و پنج روز نفاس و دو باکی پانزده گان روز و دو حیض سه گان
و بر روایت دیگر شصت و پنج روز بیست و پنج روز نفاس و دو باکی پانزده گان و دو حیض پنجگان روز

حسن رحمة الله علیه گوید هر چهار زن حرام شوند که یکی از ایشان اولیتر نیست اما شیخ الاسلام اجل برهان الدین میگوید که یکی حرام شود و لا
تعین مرورا ست از برای آنکه سوگند بر وی خورده است وی یکی بیش نیست مسئله مردی را چهار زن است یکی را طلاق رجعی داد نامعین
با هر چهار صحبت کرد آن نیز رجعت شود مسئله مردی را چهار زن است یکی را طلاق باین داد نامعین و ولایت تعین مرورا بود هر کدام
را که خواهد طلاق دهد پیش از آنکه تعین کرد اگر با سه مباشرت کرد آن یکی معین شود مر حرامی را مسئله مردی را چهار زن است یکی
را طلاق باین داد معین و فراموش کرد با هر چهار زن صحبت نکند از برای آنکه زن حرام است در میان ایشان باید که هر چهار را در عقد
آرد آنگاه با هر چهار صحبت روا بود مسئله مردی را چهار زن است یکی را سه طلاق داد نامعین و ولایت تعین مرورا بود و اگر با سه مباشرت
کند آن یکی معین شود یا سه را طلاق دهد آن یکی معین شود مر حرامی را یا سه گذشته شود آن یکی معین شود مر حرامی را و اگر زن چهار
یکی را سه طلاق داد معین و فراموش کرد در روایت شرح است که آن سه دیگر بیک طلاق دست باز دارد و آنگاه یکان یکان را در
عقد آرد و آن آخرین معین شود مر سه طلاق را و در روایة مبسوط است که یکی از ایشان را بر دو شوی حلاله خواهد و یا معین شود مر حرامی را
با سه دیگر مباشرت کند روا بود مسئله مردی را سه زن است یکی را گفت هر گاه ترا طلاق دهم با شما غانت طلاق آن دیگر را همین
صفت حاصل آنکه هر سه را همین گفت هر گاه که آن زن اول را طلاق دهد هر سه یک یک طلاق شوند چون دوم را طلاق دهد
اول یک طلاق شود و دوم و سیوم دو طلاق شوند اگر سیوم را طلاق دهد اول یک طلاق شود و دوم دو و سیوم سه طلاق شود
مسئله مردی را چهار کنیزک است یکی را آزاد کرد نامعین و ولایت تعین مرورا بود و اگر سه را بفروشد آن یکی معین شود آزادی را
و اگر با سه مباشرت کند آن یکی معین شود مر آزادی را و اگر معین آزاد کرد و فراموش کرد با هر چهار مباشرت نکند روا نبود که
یکی آزاد است در میان ایشان اگر هر چهار را در عقد در آرد و یا هر چهار دخول آرد روا بود و اگر بفروشد روا نبود که در میان ایشان
یکی آزاد است باید که بنزدیک قاضی رود تا قاضی حکم کند یکی را بآزادی و دیگر را اگر بفروشد روا بود و اگر مباشرت کند روا بود
مسئله مردی زن خود را گفت اگر ترا امروز مباشرت نکنم از من تو بطلاق باین زن را طلاق شود و یا نی بنگریم اگر نخست مرد را
انزال افتاده است طلاق شود و اگر نخست زن را انزال افتاده است طلاق نشود مسئله مردی گفت که اگر امروز با زن
مباشرت نکنم زن از وی طلاق و اگر هیچ وقت نماز نگذارد زن از وی طلاق و اگر امروز غسل آرد زن از وی طلاق
باید که نماز بامداد بگذارد در وقت و نماز پیشین بگذارد در وقت و نماز دیگر بگذارد در وقت باز بعد از نماز دیگر پیش
از فرو رفتن آفتاب دخول کند و بعد از فرو رفتن آفتاب غسل آرد و نماز شام و نماز خفتن بگذارد در وقت وی طلاق
نشود مسئله مرد مر زن خود را دو طلاق داد و این زن بیرون آمد و عده داشت و شوهر دیگر کرد و آن شوهر بعد از
وطی طلاق داد و بعد از عده شوی پیشین باز خواست این زن بیک طلاق زن وی بود و یا سه طلاق بقول ابو حنیفه
و ابو یوسف رحمه الله سه طلاق زن وی بود و بقول محمد رحمه الله بیک طلاق زن وی بود محمد رحمه الله میگوید
که حدیث در سه طلاق است نه در دو طلاق و یک طلاق نزد ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهما الله میگوید که آب نجاست

بسیار زنان میکنند بجاست اندک طریق اولی بود مسئله زنی است بر شوی سه طلاق است شوی حلاله میکنند این
زن میگوید من ترا برای آن میخواهم تا بر شوی خود حلال شوم این مرد نیز میگوید من ترا از برای آن میخواهم تا
بر شوی خود حلال شوی این عقد ایشان درست بود و بر شوی اول خود حلال شود یعنی بقول ابو یوسف رحمه الله این
عقد درست نبود و بر شوی اول حرام بود از برای آنکه همچون عقد متعه بود و بقول ابو حنیفه و زفر رحمهما الله روا بود و اما مکروه
بود و بقول محمد رحمه الله علیه عقد شوی حلاله روا بود اما بر شوی اول حلال نشود محمد میگوید رحمه الله که وی شتابی کرد او را به بایستی
باشیدن تا او را کسی بخواستی اگر آن کس نکردی انگاه شوی پیشین را انچه مستحقی روا بودی همچنانکه وارث قاتل مر مورث را
میراث محروم شود او را نیز عقد حلاله روا بود و بر شوی اول حلال نشود مسئله زن بر شوی سه طلاق است شوی حلاله نخواهد
بدل میدانند اما بر زبان نمیگویند این عقد ایشان روا بود اگر از شوی حلاله بیرون آید با شوی اول حلال شود و ثواب بسیار
شان بود پس اشکال آید که پیغمبر علیه الصلوة والسلام فرموده که لعنت بر حلاله کر و حلاله کن باد این در حق ایشان نباید در حق کسی آید
که گوید که زن مرا حلاله کن تا بر من حلال شود یا این مرد گوید که من زن ترا از برای آن میکنم تا بر تو حلال شود مسئله زنی بر شوی
سه طلاق شده است بی اجازه ولی کسی را میخواهد که هم کفو نیست در مجموع النوادر آورده است که حسن بن زیاد از ابو حنیفه رحمه الله تعالی روایت
میکند که عقد ایشان درست نبود و بر شوی اول حلال نشود مسئله زنی بر شوی سه طلاق است این مرد دست از این زن باز نمیدارد
و صحبت می افتد نشاید که این زن این مرد را دارو دهد تا هلاک شود یا نی خواجه ابو القاسم حکیم میگوید که نشاید دارو دهد که هلاک شود
و در فتاوی نجم الدین عمر نسفی آورده است که اختیار شیخ الاسلام ابو الحسن عطا بن حمزه و اختیار سید امام ابو شجاع
اینست که دارو دهد تا هلاک شود اما قاضی امام علی اسبیجابی رحمه الله میگوید که نشاید دارو دهد تا هلاک شود و این مسئله را
از آن مسئله دیگر گرفته است که محمد حسن مسئله گفته است در مبسوط در باب اکراه اگر پادشاهی زنی را بر زنا اکراه کرد اگر این زن
تمکین کند بزه کار نشود بر خلاف آنکه مردی را بر زنا اکراه کرد این مرد تمکین کند بزه کار شود از برای آنکه تمکین با مباشرت نیست بی اشتها
البته چون مشتهی شد اکراه نماند لاجرم نشاید این نیز این هم در فتاوی نجم الدین عمر نسفی آورده است که جواب سید امام
شجاع بهتر یک قاضی امام اسبیجابی گفته قاضی امام اسبیجابی گفت که سید امام ابو شجاع مرد بزرگ است و استاد آن بزرگ و او قول
وی بزرگتر بود که نشاید که دارو دهد و در فتاوی خواجه امام محمد سمرقندی آورده است که در مناقب ابو حنیفه رحمة الله علیه مبارک
از ابو حنیفه رحمه الله روایه کرده که زنی است که بر شوی سه طلاق است و آن مرد از زن دست باز نمیدارد و صحبت می افتد نشاید که
خود را القاضی برد یا این شوی را دارو دهد تا هلاک شود و در آخر کتاب استحسان آورده است که دو گواه عدل گواهی
دادند که تو شوی سه طلاق داد این زن شوی خود را القاضی برد که این شوی مرا سه طلاق داده است مرد گفت که من
نداده ام این زن را گواه خواستند زن نزدیک گواهان آمد گواهان گذشته شده بودند این زن از گواهان عاجز آمد
آن مرد را القاضی سوگند داد آن زن را نشاید که این مرد را تمکین کند اگر چیزی سیداره خود را از وی باز خرد

و بعضی مشایخ گفته اند که هشتاد و سال نشنید بعضی گفته اند که شصت سال نشنید اما بعضی مشایخ گفته اند که نود و یک قاضی برند
تا حکم الثبات کند قاضی گفته اما امیر المومنین علی رضی الله عنه میگوید که چندانی بنشیند که خبر آیدش که بلای هست که وی را بار خود بود
مسئله زنی را شوی غایب شد و کس عدل آمدند و گواهی دادند که ترا شوی گذشته شد این زن عدت داشت و شوی
خواست بعد از مدتی شوی حاضر شد پیش از آنکه قاضی تفریق کند ایشان خود متفرق شدند فرزندان که از آن بودند بقول ابو حنیفه
رحمة الله از آن شوی اول بوند قال النبی علیه السلام الولد للفراش و بقول ابو یوسف رحمة الله علیه کم دو ساله است
از آن اول بود و هرچه دو ساله است و زیادت از آن شوی دوم بود و بقول محمد رحمة الله علیه کم شش ماه است از آن شوی
اول باشد و هرچه زیادت از شش ماه بود از آن شوی دوم بود مسئله مردی اقرار کرد که ایشش با و زن بروی حرام
است عدت از آن شش ماه گیرند یا از اکنون که اقرار کرده است روایة کتاب طلاق آنست که از آن شش ماه گیرند و بقول
ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهما الله روایة کتاب اقرار آنست که از ساعت گیرند که اقرار کرده است و بقول امام محمد رحمة الله علیه
مسئله مردی دو زن را یکبار در یک عقد آورد روا بود و اگر دو زن را یکبار در عقد آورد و هر دو خواهران یکدیگر
اند هر دو عقد درست نبود از برای آنکه دو خواهر در یک عقد روا نبود و اگر قبل از دخول است ازین هر دو هر کدام را که خواهد
یکی را در عقد آورد روا بود و اگر دخول افتاده است تا عدت هر دو نگذرد نتواند که یکی را در عقد آرد و اگر یکی را عدت گذشت
و یکی را نی این یکی را عدت گذشته است نتواند که در عقد آرد اما اگر در عدت وی است تواند که وی را در عقد آرد از برای آنکه
عدت وی عقد وی را باطل نمیدارد و عقد دیگر از آن باز میدارد چنانکه ام ولد تا حیض نبیند نتواند که شوی خواهد و
و اگر خواهد در حال عقد آورد روا بود از برای آنکه عدت آن عقد وی را باز نمیدارد اما عقد دیگر از آن باز میدارد چنانکه زنی که شوی
طلاق داد و زن سه حیض دیده پنداشت که عدتش گذشت بیرون آمد و شوی خواست این عقد فاسد بود تا سه حیض نه بیند نتواند
که شوی خواهد تا یک حیض دیگر نبیند این شوی نه بیند شوی دیگر نتواند که خواهد اما اگر شوی اول خواهد روا بود از برای آنکه عدت
وی عقد وی را باز نمیدارد و عقد دیگر از آن باز میدارد مسئله اگر مردی دو زن را در عقد آورد و خواهران بودند و فراموش کرد هر دو
خواهران بیرون آمدند نمیداند که عقد کدام پیش است چه کند باید که بگوید که از هر دو یکی است ازوی طلاق اگر قبل از دخول است نیمی کابین
واجب شود و اگر نیمه این بگیرد از برای آنکه از یکی او منفیست و اگر دخول افتاده است کابین تمام واجب شود تا عدت
هر دو نگذرد نتواند که یکی را در عقد آرد مسئله مردی کنیزک خرید خواهر کنیزک بیرون آمد اگر با آن صحبت افتاده است با این
روا نبود و اگر با این صحبت افتاده است با آن نیز همچنین روا نبود و اگر با هر دو صحبت افتاده است تا یکی را از ملک خود بیرون نکند
با یکی صحبت روا نبود و اگر یکی را فروخت یا بخشید یا آزاد کرد تا یکی حیض نه بیند نتواند که با وی صحبت کند اگر این کنیزک را
آزاد کرد و یا بشوی داد و یا گذشت در حال تواند که با این صحبت کند مسئله مردی زنی خواست خواهر کنیزک بیرون آمد اگر با
صحبت افتاده است با این کنیزک روا نبود و اگر همچنین هر دو را بدارد روا بود و اگر با هر دو صحبت افتاده است تا یکی را از ملک بیرون نکنند با آن یکی صحبت روا نبود

واگر این کنیزک را فروخت یا بخشید یا صدقه کرد تا این کنیزک بخصی نه پیوندد با آن تن صحبت روا نبود و اگر آن کنیزک را آزاد کرد یا
بشوی داد یا گذشته شد در حال نتواند که با این تن صحبت کند مسئله اگر دو برادر دو خواهر در عقد آوردند چنانکه برادر کلان خواهر
کلان تر و برادر خورد تر خواهر خورد تر را بر عکس افتاد چنانکه خواهر کلان تر برادر خورد تر را افتاد و خواهر خورد تر برادر
کلانتر چون صحبت افتاد و دانستند آن وقت این مسئله از امیر المومنین علی رض سوال کردند فرمودند که برادر کلانتر کابین بدهد
و برادر خورد تر نیز بستد و برادر خورد تر نیز کابین بدهد و برادر کلانتر فرستد در فتوی از ابو حنیفه رحمه الله این مسئله سوال
کردند ابو حنیفه رحمه الله گفت که هر دو طلاق کنند چون قبل از دخول است عده واجب نشود و هر یکی خواهر را در عقد آرد تا کسی در میان
ایشان باقی نماند مسئله یکی از این زنان کابین چندین از شوی بستاند هر یکی را یک نیم کابین واجب شود و بستاند
یک کابین یک نیمی قبل از دخول طلاق داد و مر یکی کابین عقد دوم مسئله طلاق از جانب مرد است بقول شافعی رحمه الله
بقول علماء ما رحمهم الله از جانب زن است اگر زن آزاد بود طلاق وی سه است شوی وی هر که خواهد باشد و اگر بنده است طلاق وی
دو بود و بقول مالک رحمه الله اگر از این دو کس یکی بنده است طلاق ایشان دو بود مسئله وی از شهر غایب است زن وی
نفقه فرض میکند درست آید یا نی بقول زفر رحمه الله درست آید و بقول علماء ثلثه درست نیاید که حکم بر غایب روا نی جواب به
قول زفر است رحمه الله والله اعلم مسئله محرمات بر انواع است نسب است و رضاع و مصاهرت نسب چون مادر و دختر و خواهر
و خاله و عمه و برادر زاده و خواهر زاده آنچه بمصاهرت است آن پسر است و زن پدر و مادر عروس و دختر عروس و آنچه برضاع است
مادر شیر و دختر شیر و خواهر شیر و خاله شیر و عمه شیر و برادر زاده شیر و خواهر زاده شیر و زن پسر شیر و زن پدر شیر و مادر عروس شیر
و دختر عروس شیر مسئله اگر عمه را برادر در عقد آرد اگر مادری و پدری است یا پدری است روا نبود و اگر مادری است روا بود و اگر خاله
خاله را عقد وی آرد اگر مادر و پدری است یا مادری است روا نبود و اگر پدری است روا بود مسئله اگر مردی دختر کسی را بعقد آورد و زن وی را
در عقد آرد روا بود که عبدالله جعفر دختر امیر المومنین علی را در عقد آورده بود و زن وی را صحابه منع نکردند پس اگر روا نبودی صحابه
وی را منع کردندی مسئله مس حلال اجماع است حرمت مصاهرت ثابت شود بمس حرام بقول شافعی رحمه الله حرمت مصاهرت
ثابت نشود و بقول علماء ما رحمهم الله حرمت مصاهرت ثابت شود مسئله بسودن چندین میشاید قیاس است و استحسان قیاس
آنست که هر چند انگشت ساید حرمت مصاهرت ثابت شود و استحسان آنست تا آنگاه که اندام در حرکت نیاید حرمت مصاهرت ثابت نشود
مسئله اگر کسی است که وی را اندام بحرکت نمی آید چنانکه مجبوب یا ممسوح یا عنین یا زن خویش آید دل را اعتبار بود مسئله اگر بسودن
انزال شد حرمت مصاهرت ثابت نشود از برای آنکه داعی که در وی بود آن نماند مسئله مردی زن را قبله داد و میگوید که من وی را
بشهوت ندادم از وی شنوند حرمت مصاهرت ثابت شود و باقی در اجناس ناطفی آورده است که انزال از وی نشنوند و حرمت مصاهرت
ثابت شود که محمد حسن رحمه الله در جامع الکبیر آورده است حرمت مصاهرت بچهار چیز ثابت شود یکی مباشرت دیگر بقبله و سیوم بسودن و
چهارم نظر بشهوت بمو داخل فرج نگاه کند چون قبله یا مباشرت برابر یاد کرد لاجرم انزال از وی نشنوند حرمت مصاهرت ثابت شود

در عیون آورده است که مردی کنیزک خرید بخیار سه روز در مدت خیار کنیزک را قبله داد و گفت که بی شهوت بوده ام اینجا از وی نشنوند
و خیار از وی باطل شود و این نیز اینجا از وی نشنوند حرمت مصاهرة ثابت شود در مجموع النوادر آورده است که اگر کسی قبله داد
اگر بر سر او داد یا بر روی یا بر پیشانی انزال از وی نشنوند حرمت مصاهرة ثابت نشود و اگر بر دهان داد انزال از وی نشنوند حرمت
مصاهرة ثابت شود **مسئله** اگر دخترک نارسیده است وی قابل شهوتی نیست خطر آن میدارد که اگر کسی با وی صحبت کند هلاک شود
و کسی کار کرد هلاک نشد اینجا حرمت مصاهرة ثابت شود یا نی بقول ابو یوسف القاضی رحمه الله حرمت مصاهرة ثابت
شود و بقول ابو حنیفه و محمد رحمهما الله حرمت مصاهرة ثابت نشود فائده این مسئله آنجا پدید آید که این دختر کلان شود
شوی را دادند و پدر او خبر شد این دختر را این مرد بخواهد روا بود یا نی بقول ابو یوسف روا نبود و بقول ابو حنیفه و محمد رحمهما الله
روا بود **فصل رضاع** چندین باید که شیر خورد تا حکم رضاع ثابت شود بقول علماء ما رحمهم الله هر چند اینکه بخورد حکم رضاع ثابت
شود و بقول شافعی تا پنجبار نخورد حکم رضاع ثابت نشود **مسئله** مدت چندین می باید بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله دو سال
و بقول ابو حنیفه دو نیم سال و بقول امام زفر سه سال حسن بن زیاد و خصاف رحمهما الله میگویند که از شیر مستغنی شود حکم رضاع ثابت
نشود فائده این مسئله آنجا پدید آید که بچه دو سال شیر خورد و بعد از دو سال شیر کسی دیگر بخورد بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله
رضاع ثابت نشود و بقول ابو حنیفه و زفر و حسن بن زیاد و خصاف رحمهما الله حکم رضاع ثابت شود **مسئله** اگر دو نیم سال شیر
خورد و بعد از دو نیم سال شیر زنی دیگر میخورد بقول علماء ثلثه رحمهم الله حکم رضاع ثابت نشود و اگر سه سال خورد و بعد از سه سال
شیر زنی دیگر بخورد بقول علماء ثلثه و زفر رحمة الله علیه حکم رضاع ثابت نشود و بقول حسن بن زیاد و خصاف رحمهما الله حکم رضاع
ثابت شود **مسئله** اگر از شیر مستغنی شد بعد از ان از شیر کسی دیگر بخورد حکم رضاع ثابت نشود **مسئله** بچه شیر خواره را شیر در
بینی ریختند بحلق وی رفت حکم رضاع ثابت شود و اگر از شیر حقنه بریختند حکم رضاع ثابت نشود **مسئله** بچه شیر خوار از مرده
شیر خورد حکم رضاع ثابت شود که پیغامبر علیه السلام فرمود که حکم رضاع از چیزی ثابت شود که گوشت بروی پاینده و استخوان
از وی قوة گیرد و سخت کند خلاف آنکه با مرده مباشرت کرد اینجا حرمت مصاهرة ثابت نشود که اینجا ولد را ممکن نیست
مردی را دو زن شیر دار است و یکی مر دیگر را دو زن شیر خواره این دو زن شیر داران مرد آمدند و این دو زن شیر خواره این
مرد را شیر دادند چنانکه یکی زن مر یکی را و یکی زن مر یکی را مر این دو زنان شیر خواره بر شوی حرام شوند از برای آنکه برادر
خواهران شوند و این زنان که شیر دادن بودند ضامن کابین شوند یا نی ضامن کابین نشوند از برای آنکه بر یکی را فعل تمام
نیست مر فساد نکاح را که اگر یکی را شیر دادی و یکی را ندادی حرام نشدندی همچنانکه مردی در مرض موت دو زن را بود
گفت که هرگاه شما هر دو تن در این سرا بیایند شما طلاق بر دو و در این سرای آمدند هر دو طلاق شوند اما از میراث محروم نشوند
از برای آنکه بر یکی را فعل تمام نیست مر فساد نکاح را که اگر یکی در آمدی و یکی نی طلاق نشدندی همچنانکه اینجا طلاق شد
از میراث محروم نشوند اینجا نیز زنان بر شوی حرام شوند اما زنان ضامن کابین نشوند اما چون قبل از دخول است یکی در عقد آورد روا

مسئله مردی برادر زنی است زن شیر داده است و زن شیرخواره این زن شیرده را برادر شیرخواره خود را شیر داد هر دو حرام
شوند اگر این شیرده بنده باشد و ستوری شوی جماع کرده است کابین بر کردن مرد لازم شود و اگر این زن بعمد داده است این زن مفلس کابین
شود و اگر این زن این را شفقت داده است ضامن کابین نشود مسئله دو بچه از یکی حیوان شیری خورند حکم رضاع ثابت
نشود و اگر شیر حیوان با شیر آدمی آمیخته است بجای غالب و مغلوب را اعتبار است اگر غالب شیر آدمی است و داده اند حکم رضاع
ثابت شود و اگر غالب شیر حیوان است حکم رضاع ثابت نشود مسئله اگر دو زن شیر خود را بیامیخته یکی بچه را داده اند اکنون
حکم رضاع از کدام زن ثابت شود بقول ابوحنیفه و ابویوسف رحمهما الله غالب و مغلوب را اعتبار است غالب شیر که بود
حکم رضاع از آنکس ثابت شود و بقول محمد رحمة الله از این هر دو مسئله زنی شیر خود را جو خبیه و کرم کرده اند یا خورد
طعام بخشند و یا نان تر شربت کرده اند دیگری داده اند حکم رضاع ثابت شود یا نی بقول ابوحنیفه رحمة الله ثابت نشود و بقول ابویوسف
و محمد رحمهما الله حکم رضاع شود مسئله دختر شیرخواره را بغلام خود صبیه پدر او یا ولی و وصی بمرد داده و نی درست
بود این مرد را ام ولد است داده این غلام بچه را شیر داد عقد ایشان بر خیزد و حرام ابد شوند از برای آنکه خواهر برادر شوند
مسئله مردی ام ولد خود را با شیرخواره یکی را داد آن ولی نارسیده عقد را اجازت کرد عقد درست بود و ولی را
حق اجازت خواستن بود اما حق رد کردن نی خواستن اجازت کرد درست بود و اگر طلاق کند درست بود تا این نارسیده
بالغ نشود نتواند که رد کند و اگر این ام ولد را خواجه آزاد کرد و این ام ولد خود را اختیار کرد و خواجه نکاح میکند و سبب آید
خواجه را انگور رفت و شوی خواست از آن شوی [illegible] بچه شیر شد و برای شوی اول حکم رضاع باقی بود همان شوی یا دیگری شیر
داد بر شوی خود حرام ابد شود از برای آنکه [illegible] نکاح زن پسران بر پدران حرام ابد شود مسئله زن با شیر را شوی
طلاق داد و عدت گذشت و شوی دیگر خواست بخانه آن شوی دوم بچه یکی را شیر داد و حکم رضاع از شوی اول ثابت شود تا از
شوی دوم اگر حمل پذیرفته است و نهاده اجماع از شوی دوم و اگر حمل نپذیرفته است و نه نهاده اجماع از شوی اول است
اگر حمل پذیرفته اما نه نهاده بقول ابوحنیفه رحمة الله از شوی اول و بقول محمد رحمة الله از هر دو و بقول ابویوسف رحمة الله
اگر شیر متغیر شده است از شوی دوم و اگر شیر متغیر نشده است از شوی اول مسئله زن با شیر را شوی سه طلاق شده است عدت
گذشت و شیرخواره یکی را خواست ولی آن شیرخواره العقد را اجازت کرد درست بود که ولی را حق اجازت بود اما حق رد
نی این زن پشیمان شد و گفت چه کار بود که من کردم چون این زن این بچه را شیر داد عقد نماند میان ایشان این زن بیرون آمد
و شوی دیگر خواست از آن شوی بیرون آمد این شوی اول را میخواهد روا نشود بمجرد عقد زن پسر بر پدر حرام شود مسئله مردی
دو زن شیرخواره میدارد یکی زن اجنبیه آمد و هر دو را شیر داد هر دو زن حرام شوند مسئله مردی سه زن شیرخواره خواست
یکی زن اجنبیه آمد و هر سه را شیر داد و حرام شود یکی زن [illegible] مسئله مردی چهار زن شیرخواره خواست یکی زن اجنبیه آمد و هر چهار را شیر داد
هر چهار بر او حرام شوند والله اعلم

باب بیست و ششم در بیان استبرا

استبرا پاکی رحم است از [illegible]

دو روایت است یکی روا نیست و دیگر روایت رجعی بود و درست تر آنست که رجعی بود و اگر شوی مراجعت کند باید که عقد و
در آید باید که چنین بگوید که خود را به تو دادم بشرط آنکه امر من بدست من بود هرگاه که بخواهم پای خود را گشاده کنم به یک طلاق
بائن یا سه طلاقه درست بود و امر بدست وی بود هرگاه که خواهد تواند که پای خود گشاده کند روا بود و حق مراجعت باقی نبود ولیکن
چنانچه چون مرد زن را بگاه که خواهد زن از وی مطالبه کند باید که چنین گوید که خود را به تو دادم بشرط آنکه امر من بدست من بود
که هر وقت که بخواهم پای خود را گشاده کنم به یک طلاق بائن اکنون مرد او را قبول کردن تو حقی بود و این عقد درست است این درست بود
و وقت که خواهد تواند پای خود گشاده کند و برادر کردن مرو چیزی نبود و این را پیش از این گفته ایم تا که بنده خبر نشود و
شنیده در مثل کی بزرگان چنین گفته اند که کسلان را نصیب نیست و متابعت ثواب نی و لجوج را حیال نی و ملول را وفا نی و
حاسد را آسایش نی شیخ الاسلام برهان الدین رحمة الله گفته است که مسئله باللطیفه باید که مسئله چون میوه است و لطیفه
چون برگ اگر همه برگ بود دهقان بی برگ ماند و اگر همه میوه بود هیچ برگی میوه را از آفتاب نگاه ندارد پس مسئله چنان که میوه و لطیفه
هوا چون چنان با هوا لطیفه نیز از آن نزدیک بود که مرد در ملال آید والله اعلم بالصواب باب سی و ششم در بیان استمتاع در حالت حیض
صحبت حرام است با آیه و اخبار و اجماع امت اما آیه است قوله تعالی ویسئلونک عن المحیض قل هو اذی فاعتزلوا النساء فی المحیض
ولا تقربوهن حتی یطهرن فاذا تطهرن فأتوهن من حیث امرکم الله اما خبر است قال النبی علیه السلام من اتی امرأة
فی حالة الحیض او اتیها بغیر ما اتیها او اتی کاهنا فصدقه بما اخبره فقد کفر بما انزل علی محمد علیه السلام آمده است از رسول
علیه السلام که هر که در حالت حیض از میان حلال خود استمتاع گیرد یا از موضعی که نشاید آمدن بیاید و حلال دارد و یا گفته کاهن
را درست داند وی کافر است بدانچه خدای عزوجل به محمد علیه السلام فرستاده است کاهن منجم را گویند بهندوی جوتک
است و شیخ الاسلام برهان الدین رحمه الله گفته است که حرامی صحبت در حالت حیض همچون حرامی و حرمت بهای وی همچو
گوشت خوک است و بهای وی همچون می است این جائی بود که حیض اتفاقی بود و نادانی در وی علت نی خون که از فرج
آید سه قسم است خون نفاس و خون استحاضه و خون حیض مسئله اگر مسلمانی بغلبه شهوت در افتاد چه واجب شود در صلوة
خواجه امام سرخسی رحمه الله آورده است از دو دینار تا یک دینار صدقه بدهد بعضی گفته اند که از یک دینار تا نیم دینار صدقه دهد و این
قول شافعی رحمه الله گزیده است عبد الله عباس رضی الله عنه گفته است که اگر اول حیض بود دینار من خرما واجب شود که
صدقه کند و اگر آخر حیض بود دو من خرما صدقه بود و خواجه حسن بصری رحمه الله گفته است که بدنه قربانی کند چنانکه گاو وی
یا شتری یا گوسپندی بود در صدد و از محبر روایت است که مستحق تعذیر شود و شیخ قاضی امام حسن گفته است سی و شش تازیانه
بزنند پس چنانکه در شرف سلوک است شیخ الاسلام برهان الدین رحمة الله استحسان در سبیکر دیده است آنکه
سر دیگ توبه و استغفار جز وسیلت آنکه او ولی از ابی بکر صدیق رضی الله عنه سوال کرد که من خوابی دیده ام که بول من خون
شده است صدیق رضی الله عنه گفت خواب است اتبعه کنم اگر توبه کنی گفت بلی گفت تا که در حالت حیض صحبت کرده ای بحلال خود گفت

عز و جل آموختن احکام حیض بر وی واجب کرده است شیخ ابو القسم صفار گفته است هرگاه که ما را همی پیش آمدی این دعا بسیار خواندمی خداوند عز و جل
آن علم را کفایت کردی و فقیه ابو الجم حمیمی چون پیش آمدی گفتی احکام حیض نیست باید که این دعا بسیار بخواند تا خداوند عز و جل احکام آموختن بر وی
آسان گرداند و دعا اینست بسم الله الرحمن الرحیم اللهم سهل علینا بجودک و یسر علینا بکرمک یا اکرم الاکرمین و یا ارحم الراحمین **مسئله**
سبب مستحاضگی زنان چند چیزست یکی آنکه وقتی که نشاید رضا دهند و وقتی که بشاید رضا ندهند و وقتیکه رضا ندهند ایشان ظالم باشند تا
خداوند عز و جل فرشتگان را امر فرماید تا بر وی لعنت کنند تا آن وقت که شوی از وی خشنود نشود و دیگر آنکه در آوردن غسل تاخیر کنند و
غسل جایی آرند که چشم نامحرم بر ایشان افتد و غساله جای بریزند که آب جنب نشسته ریخته باشند و پرده نهانی با جایی نهند که
چشم نامحرم بر آنجا افتد اینست سبب مستحاضگی زنان و مستحاضه کسی بود که وی عالمه بود و یا شوی وی عالم بود اما اگر وی عالمه نبود
و یا شوی وی عالم نبود وی مستحاضه نبود و ضاله بود و فصل ضاله و احکام ضاله آخر کتاب حیض گفته شود ان شاء الله تعالی **مسئله**
حیض که تمام شود در ساعت تمام شود و در شبانه روزی بیست و چهار ساعت است یکساعت از دمیدن صبح سپید است تا وقت
بر آمدن آفتاب و یکساعت از فرو رفتن آفتاب است تا فرو رفتن شفق آن ابتدا از روزست و این ابتدا از شب اگر فقیه خواهد تا آن
ساعتها را معلوم کند باید که تجربه کند که در بین دو ساعت معلوم چندین تکرار کرده شود و چندین قرآن خوانده شود و یا چندین
تکبیر و تسبیح گفته میشود و یا چندین کسب کرده میشود و ساعتهای دیگر را همین تجربه بیرون آرد اگر زن خواهد تا ویرا ازین ساعتها
معلوم کرده باید که تجربه کند که در بین دو ساعت معلوم چندین نماز گذارده شود و یا چندین ذکر گفته شود و یا چندین دوک رشته
شود و ساعتهای دیگر را بر همین تجربه بیرون آرد و ده وی در یازده تمام شود و بدانوقت که وی دیده باشد بیشک از وی پیوسته
بود همچنین سه در چهار تمام شود و چهار در پنج و پنج در شش و شش در هفت و هفت در هشت و هشت در نه و نه در ده و
ده در یازده تمام شود و بدانوقت که وی دیده شود بیشک از وی پیوسته بود فایده این خلاف جای پدید آید که زنی را در وقت
زوال حیض آمد و وی صاحب عادت ده و بیست است روز یازدهم بیشک از وقت زوال ویرا حکم پاکان ثابت شود که اگر
زوال دیگر را ایم در زوال دیگر در گذشته باشیم و این تصور ندارد و صاحب عادت ده کم از ده را بهمین تجربه بیرون آرند وقت نماز
اندر آمد زنی را حیض آمد قضاء آن نماز بر وی بود یا نی روایت کند ابن شجاع و دیگر روایت کرخی رحمة الله آنست که بر وی
بود از برای آنکه در وقت اهل بود اگرچه گذاردن را اهل نماند و بقول شافعی رحمة الله اگر از وقت نماز چندانی گذشته است
که آن نماز را توانستی گذاردن و نگذارده است قضا بر وی واجب و اگر از وقت چندانی نگذشته است که بتوانستی آن نماز را گذاردن
قضا بر وی واجب نبود و بقول زفر رحمة الله اگر از وقت نماز چندانی باقی مانده است که آن نماز را در وقت
تواند گذاردن قضای آن نماز بر وی بود و اگر از وقت چندانی باقی مانده است که بعضی ادا میشود و بعضی
قضا پس قضاء آن نماز بر وی بود و بر قول علماء ثلثه هر چند اندک از وقت نماز باقی است قضا بر وی بود که نماز که
در کردن بنده وام شود با آخر وقت شود تا اگر در آن وقت زنی نابالغ بود بالغ شد و یا نفاس آمد یا حیض آمد یا

وی را نفاس آید یا حیض آید یا گذشته شود یا دیوانه شود قضاء آن نماز بر ایشان بود و اگر در آن وقت دیوانه بهوش آید یا نارسید
رسیده شود یا کافری اسلام آرد قضای آن نماز بر ایشان بود و اگر در آن وقت مقیم مسافر شود آن نماز را دو گذارد و اگر
مسافر مقیم شود چهار گذارد و اگر زن از حیض پاک شود و از نفاس پاک شود و حیض صاحب عادت ده بود و نفاس صاحب
عادت چهل بود قضا نماز بر وی بود اما اگر صاحب عادت کم از ده بود یا صاحب عادت کم از چهل بود قضاء آن بر وی بود چون
غسل و نماز تکبیر گنجد **مسئله** اگر زنی بعد از طهر درست پیش از تمامت پاکی الایش بیند بروایت کتاب الصلوة ننشیند و بروایت
نوادر نشیند و حسن زیاد از ابو حنیفه رحمة الله روایت میکند که اگر بقضاء المیعاد بیند نشیند و اگر بقضاء المیعاد بیند نشیند و خواجه امام
اجل سرخسی رحمة الله گفته است که آنچه ما قبل ایام است با ایام جمع کنیم اگر دم بر ده قرار گیرد بنشیند و اگر دم از ده افزاید کند روزه
نگیرند **قال** النبی علیه السلام من اطلب على اربع خصال لم يفترط الوضو قبل دخول وقت الصلوة والدخول في المسجد
قبل الاذان وترک کلام الدنیا بعد الوتر والقیام قبل الصبح رسول علیه السلام فرموده است هر که مواظبت نماید بر چهار
خصلت خداوند عز و جل وی را از دوزخی نگاه دارد یکی آنکه پیش از وقت نماز طهارت سازد دوم آنکه پیش از بانگ نماز در
مسجد آید سوم آنکه بعد از نماز وتر سخن دنیاوی نگوید چهارم آنکه پیش از صبح برخیزد و چهار پیغمبران مرسل چهار سخن گفته اند
که هر یکی به از دنیا است و آنچه در دنیا چیز است رسول علیه السلام فرموده است هر که زبان خود را از ناگفتنی نگاه دارد وی را
ثواب چنان بود که گوئی همه قرآن را خوانده است و بوی عمل کرده و ثواب حاصل آورده و موسی علیه السلام گفته است هر که از
یاری بد بپرهیزد از روی ثواب چنان بود که گوئی همه توریت خوانده است و بوی عمل کرده و ثواب حاصل کرده و عیسی علیه السلام
گفته است هر که مالک نفس خود شود از روی ثواب چنان بود که گوئی همه انجیل خوانده است و بوی عمل کرده و ثواب حاصل کرده
و داود علیه السلام گفته است هر که با دادای خداوند عز و جل قناعت کند از روی ثواب چنان بود که گوئی همه زبور خوانده است
و بوی عمل کرده و ثواب حاصل کرده پس فقیه باید که با دادای خداوند عز و جل قناعت کند و در جواب مسئله چیزی طمع ندارد
و تکبر نکند که آن حرام بود و چون زنی از وی سوال کند السوال وی را نیکو شنود و جواب نیکو دهد چنانکه ایشان را فهم شود که
رسول علیه السلام فرموده انهن ناقصات العقل والدین ایشان ناقص عقل و ناقص دین اند و در آن وقت که جواب مسئله گوید
تواضع بجا آرد و تکبر نکند که رسول علیه السلام فرموده است **قال** النبی علیه السلام من تواضع لله رفعه الله ومن تکبر
وضعه الله رسول علیه السلام فرموده است که تواضع کند از برای خدای عز و جل وی را بلند گرداند و هر که تکبر کند خداوند
عز و جل وی را پست گرداند و در وقت جواب گفتن مسئله تقوی بجا آرد و چشم نگاه دارد که والنظر الى المراة الاجنبية سهم من
سهام ابلیس ترجمه در روی زن بیگانه نگریستن تیری است زهر آلوده از تیرهای ابلیس **قال** علیه الصلوة والسلام من نظر الی
امراة اجنبية بشهوة صب في عينيه الآنك يوم القيمة ترجمه هر که بنگرد در روی زن بیگانه بشهوت ریخته شود در چشمهای او سرب
گداخته روز قیامت پس با زن بیگانه ننشیند که معصیت است مصطفی علیه السلام میفرماید من کان یؤمن بالله والیوم الآخر فلا یخل

بامراه لیسن علیها سبیل ترجمه پیغمبر علیه السلام فرموده هر که ایمان آرد بخدای تعالی و قیامت خلوة نکند با زنی که این زن حلال
نیست رسالة النکاح تصنیف قاضی ضیاء الدین سنامی رحمه الله تعالی **قال** النبی علیه الصلوة والسلام النساء حبایل
الشیطان ترجمه رسول علیه السلام فرموده است که زنان دام دیو اند پس متقی باید که تقوی بجا آرد تا بر خاطر وی خیری نکند که بناید
از راه برد و از خود جدا افکند نشاید **مسئله** است در حیض چهار وجهی که در امام المسائل گویند فقیه باید که نیکو تامل کند تا مسئله نیکو
معلوم آید و تصور مسئله چنان بود که صاحب عادت را ما قبل ایام حیض ادنی دیده که نشاید و در ایام حیض ادنی دیده که نشاید یا ما قبل ایام حیض ادنی دیده که
نشاید و در ایام حیض ادنی دیده که نشاید یا ما قبل ایام حیض ادنی دیده که نشاید و در ایام حیض ادنی دیده که نشاید یا ما قبل ایام حیض ادنی دیده
که نشاید و در ایام حیض ادنی دیده که نشاید انجا که ما قبل ایام حیض ادنی دیده که نشاید و در ایام حیض ادنی دیده که نشاید و یا قبل ایام حیض ادنی
دیده که نشاید و در ایام حیض ادنی دیده که نشاید و تصور بر دو بقول ابو حنیفه رح حیض نبود و انجا که ما قبل ایام حیض ادنی دیده که نشاید
و در ایام حیض ادنی دیده که نشاید بقول ابو حنیفه رحمه الله ایام حیض بود و انجا که ما قبل ایام حیض ادنی دیده که نشاید و در ایام حیض ادنی
دیده که نشاید اینجا باجماع حیض بود و این همه بر قول ابو یوسف رحمه الله حیض بود عادت و بر قول محمد رحمه الله همه حیض بود و انچه ما
قبل دیده است در حق عادتی موقوف بماند دیگر و بر قول ابو حنیفه رحمه الله در حق حیض موقوف بود و بماند دیگر و این همه جائی بود
که بعد از طهر و بیست و بیشتر دم بر دو قرار گیرد اما اگر دم از ده اندر گذرد یا طهر فاسد شود بقول ابو حنیفه و محمد رحمهم الله در کلهم بعادت
و چون طهر ما قبل و بیست دیده باشد بر قول ابو یوسف رحمه الله طهرش همین که دیده است و دم همان که بوده است عادت شود
و بقول ابو حنیفه رحمه الله تا دو بار موافق نه بیند بر خلاف اصل عادت وی منتقل نشود اما اگر دو بار موافق دید بر خلاف اصل
عادت وی منتقل شود بار سوم موافق اصل بیند باصل باز رود یا نی بعضی از مشایخ گفته اند که باصل باز رود و از برای آنکه دو بار
بدل بود چون اصل قادر شود بدل نماند اما صحیح آنست که همچنانکه دو بار موافق دیده است بر خلاف عادت منتقل شده است تا بار
دوم بار موافق اصل نه بیند عادتش منتقل نشود و باصل باز نرود و فائده این خلاف جائی پدید آید که صاحب عادت و بیست و پا
ده و پانزده دید بار سیوم بر بیست طهر دید و استمرار افتاد بقول انهائی که باصل باز برند این زن صاحب عادت بود و در همان ده و بیست
اما ظاهر روایة آنست که اول استمرار یکنخ روز حیض بود و بعد از آن صاحب عادت شود و در همان ده روز و پانزده روز اگر صاحب عادت ده
و پانزده دو بار ده و بیست دید بار سوم به پانزده طهر دید و استمرار افتاد بقول آنهائی که باصل باز برند صاحب عادت شود و در همان ده و پانزده
اما ظاهر روایة آنست که اول استمرار همچنان پانزده یا دهم یکنخ نماز گذارد و بعد از آن صاحب عادت شود در همان ده و بیست صاحب عادت
هشت ما قبل ایام دو دم دید و ما بعد دو دم یا ما قبل سه دم دید و ما بعد سه یا ما قبل دو دم دید و ما بعد سه یا ما قبل سه دم دید و ما بعد دو
[illegible] ابو حنیفه رحمه الله تعالی علیه روایة [illegible] روایة است یکی آنکه روایة که دم از ده اندر گذرد
حیض نبود و دیگر روایة که دم از ده اندر نگذرد حیض بود اگر جواب بدان روایة گوییم که هر ناقص را تبع کامل کرد حیض بود و دیگر
روایة که ناقص را تبع کامل کرد از حیض نبود صاحب عادت ده یکی دم دید و هشت طهر امام محمد از ابو حنیفه رحمه الله تعالی علیه روایة

میکنند که پرده حیض بود و اگر در بیشتر ایام حیض دید که کمترین حیض را بشاید چنانکه در ده سه و لیکن متفرقه دید چنانکه یکی اول
ایام دید و یکی میانه و یکی آخر یا دو در اول و یکی در آخر یا یکی در اول و دو آخر عبدالله مبارک مروزی و زفر رحمهم الله تعالی از
ابوحنیفه رحمه الله تعالی روایت میکنند که پرده حیض بود و اصلی هست ابویوسف را رحمه الله تعالی که هرگز تیرگی پیش از ایام را حیض ندارد و
میگوید که آن دم عرق است ما لسبب وی ایام را حیض دارد و وجه قول وی آنست که اصل وی صافی است و تیرگی فرع اصل بود
فرع نبود دلیل آنکه اگر وعا را تهی کنی نخست صافی ازوی پدید آید و باز تیرگی اما ابوحنیفه و محمد رحمهم الله تعالی گفته اند که هر گاه
وعا را از سر تهی کنی همچنان بود که تو میگویی که نخست صافی پدید آید انگاه تیرگی اما اگر وعا را از پایان تهی کنی نخست تیرگی
پدید آید انگاه صافی و خداوند عزوجل منفذ فرزند آدمی را از پایان آفریده است و روایت میکنند ام عطیه رضی الله تعالی عنها
که ما زردی و تیرگی با رسول علیه الصلوة والسلام بودیم همه تیرگی مرا حیض داشت و فرق نکرد میان صافی و تیرگی صورت
این مسئله چنان بود که عادت وی چهار ده طهر دید و ساعتی تیرگی در ایام را چیزی ندید و بعد از ایام ساعتی تیرگی دید بقول ابوحنیفه
و محمد رحمهم الله اندرو نماز کند و بقول ابویوسف رحمه الله ایام حیض شود و اگر عادت وی بعد از طهر ده است پیش از
ایام سه روز تیرگی دید در ایام را چیزی ندید و بعد از ایام ساعتی تیرگی دید بقول ابوحنیفه رحمه الله از [illegible] نماز کند و بقول
ابویوسف رحمه الله ایام حیض بود و بقول محمد رحمه الله آن سه روز تیرگی حیض بود اما اصلی دیگر هست مر ابویوسف را که ابتدا روا
بر طهر روا دارد بشرط آنکه یا قبل ایام یا بعد ایام حیض دم دیده باشد و هر جایگه که کم از پانزده شبانروز دیده باشد وی فاصل
نکند و ایام را حیض دارد و بر قول ابویوسف رحمه الله استشکال گفتند که این زن دوازده و سیزده که الایش می بیند چرا [illegible]
خون بقی [illegible] گفت اگر عادت پنج این بار شش دم بیند هر شش حیض بود و اگر چهار ده طهر دید و دم باز آمد حیض
همان پنج بیش شود پس معلوم شد که همچون خون بقی نیست که اگر همچون خون بقی بودی حیض وی همان شش [illegible]
دیگر هست ابویوسف را رحمه الله که یکبار بر خلاف عادت بیند عادت شود و اصل هست محمد را رحمه الله که هر چه در ایام عادت
آید از اعتبار دارد و اگر متساوی آید حیض دارد صورت مسئله چنان بود که عادت ده دو دم دید و شش طهر و دو دم
دید هیچ حیض نبود اما اگر سه دم دید و پنج طهر و دو دم پرده حیض بود و اگر یکی دم دید و دو طهر و یکی دم دید و پنج طهر و یکی دم
اگر چه در ده سه است پرده حیض ندارد برای آنکه یکی دم دید و دو طهر و یکی دم این چهار حیض بود چون پنج طهر دید و آخر
یکی دم دید این متساوی آمد پرده حیض بود و اصلی دیگر هست محمد را رحمه الله کم از عدد و زیادت از عدد روا دارد بطریق بدل
و هر کجا که بدل هر از انجا که بدل آید تا انجا که خانه حیض بود و نصاب طهر بیش اعتبار دارد و در ایام نصاب حیض اعتبار
دارد و صورت مسئله چنان بود که عادت وی پنج دم و بیست پنج این بار پانزده طهر دید و ده دم و بیست طهر و استمرار افتاد
و بقول ابوحنیفه رحمه الله ان ده روز که دید و بقول ابویوسف و محمد رحمهم الله ان ده روز حیض بود و عادت منتقل شود و بقول ابو
حنیفه و محمد رحمهم الله همان پنج و بیست پنج و بقول ابویوسف رحمه الله ده و بیست شود و اگر آن بیست طهر آخر را عادت دید بقول محمد رحمه الله پنج حیض بود

وبقول ابوحنیفه رحمة الله اول استمرار شانزده روز نماز گذارد از برای آنکه چون طهر فاسد شد تمامت پاکی نماز گذارد تا
بیست و پنج شود و از این چهار ده پنج بدو گردش و نهم ماه پاسی است شود و آنجا ده روز ماند اول استمرار شانزده روز نماز گذارد
و عادتش چه شود بقول ابوحنیفه و محمد رحمهم الله صاحب عادت شود و در همان شش و بیست و پنج بقول ابویوسف رحمه الله
اول استمرار یکروز نماز گذارد و صاحب عادت شود در پنج و پانزده اصل دیگر بیست محمد را رحمة الله کرا ندهم بطهر بیش از ده
و از طهرش بدم آرد بطریق طرح و جبر و محمد رحمة الله هم طرح روا دارد و هم هرجا که بدل باشد کم از عدد روا ندارد و لیکن
در عادت کم از عدد روا دارد و هرجا که بدل عدد باشد آنجا که ما حیض او بود و فساد طهرش باعتبار روا دارد و در ایام
نفساء باعتبار دارد و تا اگر در ایام ابتدائی نیابد که بعد حیض رسید با ابوحنیفه رحمة الله تمامت پاکی نماز فرماید
اختلاف مشایخ است ابوزید کبیر و ابوسهل غزالی رحمهم الله ایشان طرح روا دارند اما جبر روا ندارند و بدل کم از عدد
روا ندارند خواجه ابوحفص بخاری و خواجه محمد مقاتل رازی رحمهم الله ایشان طرح روا دارند و جبر روا ندارند و بدل
کم از عدد روا دارند صورت مسئله چنان بود که صاحب عادت ده و ده و بیست این بار بیست و پنج طهر دید و استمرار افتاد اتفاق است
پنج و ده حیض بود و هرجا که مجتهدان گفته که در ایام ابتدائی ماند که حیض را بشاید اجماع حیض بود و در استمرار عادتش بحال خود
هست تا اگر بیست و شش روز طهر دید چهار روز حیض بود و اگر بیست و هفت روز طهر دید سه روز حیض بود و اگر بیست و هشت
روز طهر دید و استمرار افتاد اینجا دو روز ماند و آن دو روز حیض را نشاید ابوزید کبیر و ابوسهل غزالی با ابوحنیفه اند که اول
استمرار بیست و دو روز نماز گذارد و صاحب عادت بود و در همان ده و بیست بر قول محمد رحمة الله اول استمرار ده روز حیض بود و پانزده
روز پاکی بود و حیض ده و هفت صاحب عادت شود و در همان ده و بیست و بقول خواجه ابوحفص کبیر و خواجه محمد مقاتل رازی رحمهم الله اول استمرار
هفت روز حیض بود و پانزده پاکی و حیض ده ده اما اگر بیست و نه طهر دید و استمرار افتاد بر قول محمد رحمة الله ده حیض بود و پانزده
پاکی و حیض دهم شش بود بر قول خواجه ابوحفص کبیر و خواجه محمد مقاتل رازی رحمة الله شش حیض بود و پانزده پاکی و حیض دهم
ده صاحب عادت بود و در همان ده و بیست باتفاق و اگر سی طهر دید و استمرار افتاد بر قول محمد رحمة الله ده حیض بود و پانزده پاکی و حیض
دهم پنج و بر قول خواجه ابوحفص و خواجه محمد مقاتل رازی رحمهم الله پنج حیض بود و پانزده پاکی و حیض دهم ده صاحب عادت بود و در همان
ده و بیست باتفاق و اگر سی و یک طهر دید و دم مستمر شد بقول محمد رحمة الله ده حیض بود و پانزده پاکی و حیض دهم چهار بر قول خواجه
ابوحفص کبیر و محمد مقاتل رازی رحمهم الله چهار حیض بود و پانزده پاکی و حیض دهم ده صاحب عادت بود و در همان ده و بیست و اگر سی و دو روز
طهر دید و استمرار افتاد بقول محمد رحمة الله ده حیض بود و پانزده پاکی و حیض دهم سه بقول ایشان سه حیض بود و پانزده پاکی و حیض
ده صاحب عادت بود و در همان ده و بیست باتفاق و اگر سی و سه طهر دید و استمرار افتاد و اینجا دو روز ماند و دو روز حیض را نشاید باتفاق
که اول استمرار هفده روز نماز گذارد و صاحب عادت بود و در همان ده و بیست بر اصل ابوزید کبیر و ابوسهل غزالی رحمهما الله تخریج کرده اند
تا ماجرای ایشان معلوم شود و صورت مسئله چنان بود که صاحب عادت پنج و بیست این بار بیست و پنج طهر دید و استمرار افتاد آن پنج روز حیض بود

هفت و شش حیض بود از برای آنکه پنجم دم هست و ابتدا ایام سه و طهر ابتدا ار بر طهر روا بدار و در این
بار هشت روز حیض دارد و بعد از آن عادت صاحب عادت شود در ده و بیست ها و نفاس چهل اصلی را بر گیرد یا ای
بقول مشایخ بلخ رحمهم الله بگیرد و بقول مشایخ سمرقند بگیرد و صورت مسله چنان بود که صاحب عادت سه
دم ها و طهر ها مختلف دید ولیکن همه درست ده بار آخرین موافق اصل دید و استمرار افتاد بر قول مشایخ
بلخ رحمهم الله عادت دم و طهر آخر را بگیرد و بنا کنند و بقول مشایخ سمرقندی رحمة الله سه دم و طهر آخر را بگیرد
بنا کنند و ابو عثمان رحمة الله اول ترین آخرین را اعتبار دارد و خواجه ابراهیم همدانی رحمة الله اوسط
را عادت را اعتبار دارد و صورت مسله چنان بود که صاحب عادت پنج دم دید و بیست طهر و شش دم دید
و هفده طهر چون دو بار شش دم دید حیض وی شش بود و عادت چه شود بر قول ابو عثمان رحمة الله
شش و هفده شود و بر قول خواجه محمد ابراهیم همدانی رحمة الله شش و پانزده شود که این اوسط است
اما اگر مبتدیه سه دم دید و پانزده طهر و چهار دم دید و شانزده طهر و پنج دم و هفده طهر و استمرار افتاد و اتفاق
هر دو اینجا چهار و شانزده طهر شود از برای آنکه ابو عثمان را درین عمل نیست اما اگر پنج دم دید و هفده طهر
و چهار دم دید و شانزده طهر و سه دم و پانزده طهر و استمرار افتاد بر قول ابو عثمان رحمة الله سه و پانزده
شود و بر قول خواجه محمد ابراهیم همدانی رحمة الله چهار و شانزده شود که این اوسط است بنا بر حدیث رسول
علیه السلام قال النبی علیه الصلوة والسلام خیر الامور اوسطها و رسول علیه السلام فرموده نیکوترین کارها
میانه کار هست مبتدیه ده دم دید و چهارده طهر و استمرار افتاد اتفاق صاحب عادت ده و بیست شود
و اگر ده دم دید و پانزده طهر و استمرار افتاد و اتفاق صاحب عادت ده و پانزده شود و اگر بچهل شد بالغه
و فرزند آورد و چهل دم دید و پانزده طهر و استمرار افتاد و صاحب عادت شود در نفاس چهل و ده و پانزده
و اگر شانزده طهر دید ده و شانزده شود و اگر هفده طهر دید ده و هفده شود و اگر هژده طهر دید ده و هژده شود
و اگر نوزده طهر دید ده و نوزده شود تا بیست حکم همین است اما اگر بیست و یک طهر دید و استمرار افتاد بر
قول ابو عثمان رحمة الله ده و بیست و یک شود بر قول خواجه محمد ابراهیم همدانی رحمة الله ده و بیست و یک
شود و اگر بیست و دو طهر دید و استمرار افتاد بر قول ابو عثمان رحمة الله ده و بیست و دو می شود بر
قول خواجه محمد ابراهیم همدانی رحمة الله هشت و بیست و دو شود و اصلی است خواجه محمد
ابراهیم را رحمة الله تعالی که تا می تواند دور در ماه میکند تا اگر بیست و هفت طهر دید
و استمرار افتاد بر قول ابو عثمان رحمة الله ده و بیست و هفت شود و بر قول خواجه محمد ابراهیم
همدانی رحمة الله تعالی سه و بیست و هفت شود اما اگر بیست و هشت طهر دید و دو دم مستمر شد

باتفاق ده و بیست و هشت شود چنانکه یازده دم دید و پانزده طهر و استمرار افتاد و ابو علی دقاق
رحمه الله تعالی گفته است ده و شانزده شود و ظاهر روایة ده و بیست شود والله اعلم بالصواب

باب بیست و هشتم در بیان انتقال عادة

انتقال عادت آن بود که صاحب
عادتی دمها و طهرها مختلف دید ولیکن هم درست و راست و استمرار افتاد و بقول ابو یوسف رحمه الله
تعالی همین دم و طهر آخر را بگیرد و بدینها بنا کند و مشایخ بر قول محمد رحمه الله مسئله تخریج کرده
اند باید که سه دم و سه طهر آخر را بگیرد و اوسط اعداد را نگاه کند که اگر موافق اصل باشد این را بماند
باز سه دم و طهر دیگر را بگیرد و اوسط اعداد را نگاه کند اگر موافق اصل باشد معلوم شود که عادتش منتقل
نشده است بطریق بنا فرود آید و آنچه در ایام بد حیض دارد و در استمرار عادتش همان که
بوده است و اگر در ایام حیض چیزی بیاید اول استمرار حیض دارد بر همان عدد ولیکن طهرش
بود نه بران عدد و اگر بار دیگر همچنین بیند عادتش همان جعلی بود تا دو بار موافق نبیند بر خلاف اصل
عادت منتقل نشود و صورت مسئله چنان بود که صاحب عادة ده و بیست این بار سی طهر دید و ده دم
و بار دیگر پانزده طهر و ده دم و بیست طهر و استمرار افتاد این بیست اوسط هست و موافق اصل
این را بمان همین جای سه دم و سه طهر دیگر را بگیرد چنانکه پانزده طهر دید و ده دم و سی طهر و ده دم
و بیست طهر و استمرار افتاده این بیست نیز اوسط هست و موافق اصل معلوم آمد که عادتش منتقل
نشده است پس بطریق بنا فرود آییم و چون سی روز طهر دید آن دهگانه دم را طهر دیده است
و این دهگانه دم که بعد از سی روز دیده است آن از طهر وی هست و طهر وی ده پیش نماند و وی پانزده
دیده پنج از خانه حیض طهر دیده حیض وی از پنج پیش نماند و وی ده دم دید پنج از خانه طهر
دم دیده بود و طهر وی پانزده مانده وی بیست دیده پنج از خانه حیض را طهر دیده باشد
حیض وی پنج ماند اول استمرار پنج روز حیض بود باجماع بعد از آن صاحب عادت شود
در همان ده و بیست اگر آن بیست طهر آخر را بیست و پنج دید اول استمرار باجماع ده روز
حیض بود و طهرش چه بود و بقول ابو عثمان رحمه الله ده و پانزده و بقول خواجه محمد ابراهیم
همدانی رحمه الله بیست و پنج که این بیست و پنج اوسط هست که فرود سوی سی است
و بر سوی پانزده اما اگر همین صاحب عادة سی طهر دید و ده دم و پانزده طهر و ده دم و پانزده دم
و ده دم و چهل طهر و استمرار افتاد اول استمرار ده روز حیض بود باجماع عادتش چه شود و بقول ابو عثمان رحمه الله
ده و پانزده شود و بقول خواجه محمد ابراهیم همدانی رحمه الله ده و سی شود و این سی اوسط است بر سوی پانزده و فرود

سوم و چهل اگر مبتدئه سه دم دید و پانزده طهر و چهارم دم و شانزده طهر و پنج دم و دید و هفده طهر و استمرار افتاد
باتفاق چهار و شانزده شود اما اگر پنج دم دید و هفده طهر و چهارم دم و شانزده و سه دم و پانزده طهر بقول ابو عثمان
رحمه الله سه و پانزده شود و بر قول خواجه محمد همدانی رحمة الله چهار و شانزده شود اما مبتدئه سه دم دید و پانزده طهر و چهار
دم دید و شانزده طهر و استمرار افتاد بر قول ابو یوسف رحمة الله چهار و شانزده شود و بر قول ابو حنیفه و محمد رحمهم الله از اول استمرار
شانزده روز نماز گذارد و بعد از آن صاحب عادة شود در همان سه و پانزده از جهة معنی سبقت که ابو حنیفه رحمهم الله اول استمرار
شانزده روز نماز فرماید اصلی است که هرچه مبتدئه ببیند عادة وی همان شود چون سه دم دید و پانزده طهر عادة وی سه و پانزده
شود این بار چهارم دم دید یکی از نفاس طهر را دم دیده باشد طهر وی چهارده ماند وی شانزده دید دو روز از نفاس حیض را طهر دیده باشد
پس اینجا یکروز ماند دیگر در حیض نتیجه پس اول استمرار شانزده روز نماز گذارد و بعد از آن صاحب عادة شود در همان سه و پانزده
محمد اینجا بدل نبود از برای آنکه از آنجا که بدل نبود تا آنجا که خانه حیض نقصان طهرش را اعتبار دارد و در ایام نقصان حیضش را
اعتبار دارد و اینجا بر خود نیست ابو عثمان اینجا استیناف کند سه و پانزده کند فصل در بیان عادة حیض و عادة حیض بر
پنج نوع است چنانکه مبتدئه دو بار موافق دید و استمرار افتاد و یا موافق و مخالف دید و استمرار افتاد و یا موافق و مخالف و
موافق دید و استمرار افتاد و یا دو بار موافق موافق دید و یکی مخالف و استمرار افتاد و یا سه مخالف دید و استمرار افتاد صورت
مسئله چنانچه دو که مبتدئه دو بار سه و پانزده دید و استمرار افتاد باتفاق سه و پانزده بود و اگر سه دم دید و پانزده طهر و چهار
دم دید و شانزده طهر و استمرار افتاد بقول ابو یوسف رحمة الله چهار و شانزده شود و بقول ابو حنیفه و محمد رحمهم الله تعالی
از اول استمرار شانزده روز نماز گذارد و بعد از آن صاحب عادة شود در همان سه و پانزده و اگر سه دم دید و پانزده طهر و
چهارم دم دید و شانزده طهر و سه دم دید و پانزده طهر و استمرار افتاد باتفاق سه و پانزده شود و اگر دو بار سه دم دید و پانزده
طهر و بار سیوم چهارم دم دید و شانزده طهر و استمرار افتاد بر قول ابو یوسف رحمة الله چهار و شانزده شود و بقول ابو حنیفه
و محمد رحمهما الله اول استمرار شانزده روز نماز گذارد و بعد از آن صاحب عادة شود در سه و پانزده اگر سه دم دید و پانزده
طهر و چهارم دم دید و شانزده طهر و پنجم دم دید و هفده طهر و استمرار افتاد بقول ابو عثمان و خواجه محمد ابراهیم همدانی رحمهم الله
چهار و شانزده شود اما اگر پنج دم دید و هفده طهر و چهارم دم دید و شانزده طهر و سه دم دید و پانزده طهر و استمرار افتاد
بر قول ابو عثمان رحمة الله سه و پانزده شود و بر قول خواجه محمد ابراهیم همدانی چهار و شانزده شود و اگر مبتدئه سه دم
دید و پانزده طهر و استمرار افتاد و اتفاق صاحب عادة در سه و پانزده شود و اگر سه دم دید و پانزده طهر و یکی دم دیگر طهر و استمرار
افتاد و اتفاق سه و پانزده شود و اگر سه دم دید و پانزده طهر و دو دم دید و یکی طهر و استمرار افتاد و بقول ابو یوسف سه و پانزده شود
کرد وی ختم بر طهر را دارد و بقول ابو حنیفه و محمد رحمهم الله سه و بیست و هفت شود که ایشان ختم بر طهر روا ندارند اگر مبتدئه چهارم
دم دید و شانزده طهر و استمرار افتاد باتفاق چهار و شانزده شود و اگر چهارم دم دید و شانزده طهر و یکی دم دید و دو طهر و استمرار افتاد و اتفاق چهار

و شانزده شود و اگر چهار دم دید و شانزده طهر و دو دم و دو طهر و استمرار افتاد بقول ابو یوسف رحمه الله چهار و شانزده شود
گردد ختم بر طهر شده است زیرا که از ابی حنیفه و محمد رحمهم الله تعالی چهار و بست و شش بود که ایشان ختم بر طهر روا ندارند حیض عادة
سه و بست هفت پیش از ایام دوازده دم دید و ایام را هیچ ندید و در دو دم پیش از ایام دوازده دم دید و ایام را هیچ
ندید بعد از ان دم مستمر شد ابو یوسف رحمه الله تعالی ازین دوازده روز سه روز اول بگیرد و حیض دارد سه و پانزده
کند و محمد رحمه الله تعالی این سه روز را بدل نهد و حیض دارد سه و پانزده کند و لیکن چون دو بار در ایام نیاید با ابو حنیفه
یار شود و دور در ماه کند حیض سه و پاکی بست و هفت بر قول ابو یوسف رحمه الله اشکال آید که در میانه هژده روز طهر
هست چه ای یکبار دیدن عادة میکند اینجا چرا سه و پانزده میکند این هژده روز طهر درست است و لیکن با دم استحاضه آمیخته
است در معنی طهر فاسد بود همچنانکه دم فاسد نصب عادة نشاید طهر فاسد نیز نصب عادة را نشاید والله اعلم فصل در بیان
شفع و وتر شفع جفت بود و وتر طاق بود هر گاه پیش از ایام جفت بود ایام حیض شود و اگر پیش از ایام طاق بود ایام حیض نشود
ابو یوسف رحمه الله تعالی اول استمرار حیض دارد بهمان عادة و لیکن طهر شش را ان عادة و محمد رحمه الله تعالی بدل نهد و لیکن چون
در ایام بیاید از انکه بدل داده باشد نماز را قضا فرماید و ابو حنیفه رحمه الله تعالی موقوف دارد صورت مسئله چنان بود که صاحب
عادة سه و بست هفت پانزده طهر دید و یکی دم و یکی طهر همچنین مستمر شد بقول ابو یوسف رحمه الله تعالی سه و پانزده شود و محمد رحمه الله تعالی
بدل نهد این سه روز را حیض دارد و ابو حنیفه رحمه الله تعالی نماز فرماید اگر خواهی تا ایام معلوم آید زوائد دوازده است دم و طهر دو دو را
در شش ضرب کن دوازده شود ختم مضروب بر طهر آید ایام حیض شود و محمد رحمه الله تعالی از انکه بدل داده بود نماز را قضا فرماید اگر خواهی تا
دور دوم معلوم شود زوائد دوازده است و دور یکی چهل و دو شود دو دم و طهر دو دو است در او ضرب کن چهل و دو شود ختم
مضروب طهر آید ایام حیض شود و اگر پانزده طهر دید و دو دم و یکی طهر همچنین مستمر شد بقول ابو یوسف رحمه الله تعالی سه و پانزده شود
و بقول عبد الله زعفرانی رحمه الله سه و نیم ساعتی حیض بود و بست هفت کم ساعتی طهر و بقول ابو سهل غزالی رحمه الله تعالی چهار و بست و
شش شود و بقول محمد رحمه الله تعالی پنج حیض بود و بست پنج طهر اگر خواهی تا ایام معلوم آید زوائد دوازده است و دو دم و یکی طهر است سه را
در چهار ضرب کن دوازده شود ختم مضروب طهر آید و ابتدا ایام دم است و لیکن ختم بر طهر ایام حیض نشده اگر خواهی تا دور ایام
دوم معلوم آید زوائد دوازده است و دور سی و چهل و دو شود دو دم و یکی طهر سه است سه را در چهارده ضرب کن چهل و دو شود ختم
مضروب هم طهر آید و ابتدا ایام دم است لیکن ختم بر طهر ایام حیض نشده چون دو بار در ایام نشد محمد رحمه الله ازانکه بدل داده
باشد اصالت کند و دور در ماه شود و بقول ابو حنیفه و محمد رحمهم الله حیض وی پنج و پاکی بست پنج شود و بر قول ابو سهل غزالی
رحمه الله چهار و بست و شش شود و بر قول عبد الله زعفرانی رحمه الله سه و نیم ساعتی حیض بود و بست و هفت کم ساعتی پاکی بود
و اگر همین صاحب عادة شانزده طهر دید و یکی دم و یکی طهر همچنین مستمر شد بقول ابو یوسف رحمه الله سه و شانزده شود و محمد رحمه الله این
سه روز را بطریق بدل حیض دارد و ابو حنیفه رحمه الله تعالی تا مدت پاکی نماز فرماید اگر خواهی تا ایام معلوم آید زوائد دوازده است دو دم و طهر و دو دو

هرجا که فساد طهر از ایام بود تمامت پاکی نماز گذارد و اگر در ایام بود حیض را بنشاید باتفاق همان بنشیند و اگر حیض را نشاید
ابو یوسف رحمه الله تعالی استیناف کند و بر دم و طهر پیشین بنا کند و محمد رحمه الله تعالی طرح و جبر کند و ابو حنیفه رحمه الله تعالی نماز
فرماید صورت مسئله چنان بود که صاحب عادة ده و بیست پانزده دم دید و پانزده طهر دید و استمرار افتاد اول استمرار چهار روز نماز گذارد
و اگر شانزده دید سه روز نماز گذارد و اگر هفده دید دو روز نماز گذارد و اگر هژده دید یک روز نماز گذارد و اگر نوزده روز دید آن یک
باین نوزده و بیست شود دم و محل ست اول استمرار ده روز حیض بود و اگر بیست دید نه روز حیض بود و اگر بیست و یک دید هشت روز حیض بود
و اگر بیست و شش روز دید سه روز حیض بود و اگر بیست و هفت دید این بیست و هفت با این یک بیست و هشت شود در اینجا دو روز ماند دو
روز حیض را نشاید ابو یوسف رحمه الله تعالی استیناف کند و بر دم و طهر پیشین بنا کند و محمد رحمه الله طرح و جبر کند و ابو حنیفه
هیچ این دو روز نماز گذاردن فرماید صاحب عادة ده و بیست چهارده طهر دید و یک دم و دوازده طهر و استمرار افتاد ازین [illegible] ده
پنج طهرش و هم تا طهرش تمام شود و در ایام هفت روز ماند که از طهر دیده باشد سه روز حیض بود بر قول ابو حنیفه و محمد رحمهم الله
و بر قول ابو یوسف رحمه الله ایام حیض شود و اگر این دوازده را سیزده دید چون از سیزده پنج طهرش هم ایام هشت روز
ماند که از طهر دیده است اینجا دو روز ماند دو روز حیض را نشاید بقول ابو یوسف رحمه الله ایام حیض شود و بقول محمد رحمه الله
طرح و جبر کند و ابو حنیفه هیچ تمامت این دو روز نماز گذاردن فرماید صاحب عادة ده و بیست چهارده طهر دید و یک دم
و پانزده طهر و استمرار افتاد ازین پانزده شش بطهر دهیم تا طهرش تمام شود و در ایام نه روز ماند این نه روز باتفاق حیض بود و
بقول ابو یوسف رحمه الله تعالی ده پانزده شود و این ده را که ابو یوسف رحمه الله حیض [illegible] ابو حنیفه و محمد رحمهم الله تعالی نماز فرمایند
ده و بیست کند چون ابو یوسف رحمه الله تعالی ایام پنج روز آخر را حیض میدارد از چه معنی ست که ده و پانزده میکند آن
پنج دم ست با دم استی صحیحه است و اینجا که طهرش فاسد نصب عادة را نشاید دم فاسد نیز نصب عادة را نشاید
صاحب عادة ده و بیست پانزده دم دید و پانزده طهر و نه دم و نوزده طهر و استمرار افتاد در روایة کتاب اینست که نه و
نوزده شود بر خلاف آنکه [illegible] پانزده دید و پانزده طهر و استمرار افتاد یا حمل [illegible] شد حمل و یکدم دید و پانزده طهر و استمرار افتاد
ابو علی دقاق رحمه الله گفته است که ده و شانزده شود اما ظاهر روایة اینست که ده و بیست شود اما اینجا نه و
نوزده میشود از برای آنکه این نه دم صحیح است در میان دو طهر اول فاسد است نصب عادت را نشاید که طهر زیاد
دم استحاضه نماز گذارد است اما طهر آخر صحیح است و بقول ابو حنیفه و محمد رحمهم الله اول استمرار شش روز
نماز گذارد و بعد ازان صاحب عادة شود و در ده و بیست و بر قول ابو یوسف رحمه الله نه و نوزده
شود و اگر آن نوزده طهر آخر را چهارده دید آن چهار روز که باقی مانده است باتفاق قضا کند
و بر قول ابو حنیفه و محمد رحمهم الله آن باقی ایام حیض بود و آن پنج روز است و بر قول ابو یوسف رحمه
الله ایام حیض شود و اگر آن غسل [illegible] روز بود ابو یوسف رحمه الله بر سر چهار روز

غسل فرماید و ازین چهارده پنج روز را یا شش بدو نه روز نماز قضا فرماید و اول استمرار یازده روز دیگر
نماز فرماید بعد ازان صاحب عادة شود در ده و بیست باتفاق صاحب عادة ده و بیست چهارده طهر دید
و بیست دم و چهارده طهر و استمرار افتاد ازین بیست دم شش طهرش و هیچ تا طهرش تمام شود و در ایام دو
روز ماند و دو روز حیض را نشاید بقول ابو حنیفه و محمد رحمهم الله تعالی طهارت سازد و تمامت پنجاه روز
نماز گذارد و صاحب عادة شود در همان ده بیست و ابو یوسف رحمه الله ایام را حیض دارد و اگر ان احتیاطی
نیاورده باشد بر سر چهارده غسل فرماید و ازین چهارده هشت یا شش دیده شش روز نماز قضا فرماید و اول
استمرار چهارده روز نماز فرماید بعد ازان صاحب عادة شود در همان ده و بیست باتفاق صاحب عادة ده و بیست
چهارده طهر دید و بیست دم و پانزده طهر و استمرار افتاد بقول ابو حنیفه و محمد رحمهم الله تعالی طهارت سازد و پنجاه روز
نماز گذارد و صاحب عادة شود در همان ده و بیست و ابو یوسف رحمه الله تعالی اول استمرار ده روز حیض دارد و بعد
ازان صاحب عادة کند در همان ده و بیست صاحب عادة ده و بیست پانزده طهر دید و دو دم و سیزده طهر و استمرار
افتاد ابو یوسف رحمه الله تعالی ازین سیزده هشت روز را باین دو روز ده روز حیض دارد و اول استمرار ده روز
نماز فرماید و صاحب عادة کند در ده و پانزده و محمد رحمه الله تعالی علیه و جبر کند و ابو حنیفه رحمه الله تعالی تمامت
پاکی نماز فرماید اگر ان سیزده آخر را پانزده دید ابو یوسف رحمه الله تعالی استیناف کند و بر ان دم طهر متین بنا کند
بر ده و بیست و محمد رحمه الله تعالی طرح و جبر کند و ابو حنیفه رح تمامت پاکی نماز فرماید اشکال آمد که ابو یوسف رحمه الله
تعالی یکبار که برخلاف عادة می بیند عادة کند و پانزده طهر درست است از چه معنی است که ده و بیست میکند این پانزده
طهر درست است ولیکن با دم استحاضه آمیخته است که در میان دو روز بدم فاسد نماز گذارده است پس این طهر فاسد
بود و طهر فاسد نصب عادة را نشاید که بعد از ایام حیض بود و طهر اول بعد از ایام حیض است ولیکن در میان دو
روز باده فاسد نماز گذارده است لاجرم ان طهر فاسد بود و نصب عادة را نشاید و از طهر دیگر سیزده روز
باقی مانده بود و اگر ان سیزده را ده دم دید و پانزده طهر و استمرار افتاد این ده بقول ابو یوسف و محمد رحمهم الله حیض بود
از سیزده ده بروی هشت ماند چون پانزده طهر دید هفت روز ایام حیض را طهر دیده باشد و انجا سه روز ماند ان سه
روز باتفاق حیض بود و عادة وی چه شود بقول ابو یوسف رحمه الله ده و پانزده شود و بقول ابو حنیفه و محمد رحمهم الله
ده و بیست شود اگر پانزده آخر را شانزده دید چون دو بار در ایام ندید محمد رحمة الله از اگر بدل داده
بود اصالت کند بقول ابو حنیفه و محمد رحمهم الله ده و بیست شود و بقول ابو یوسف رح ده و شانزده
شود اما اگر ان شانزده آخر را بیست دید اکنون صاحب عادة شود در ده و بیست باتفاق و
بقول ابو یوسف رحمة الله این بیست آخر را بر قول ابو حنیفه و محمد رحمة الله ان بیست اول را

که اگر این بیست آخر را اعتبار داریم بقول ایشان یکبار دیدن عادة میگردد باشد و بقول ایشان یکبار که بر
خلاف عادة شد عادة منتقل نشود صاحب عادة ده و بیست دوازده دم دید و پانزده طهر و استمرار افتاد اول شهر
سه روز نماز گذارد و اگر دوازده دم دید و هژده طهر و استمرار افتاد ان دو باین هژده بیست شود دم در محل بیست
اول استمرار ده روز حیض بود و اگر سیزده دم دید و بیست و سه طهر و استمرار افتاد سیزده و بیست سه سی و شش شود
اول استمرار چهار روز حیض بود و اگر سیزده دم دید و بیست و چهار طهر سی و هفت شود اول استمرار سه روز
حیض شود و اگر چهارده دم دید و بیست و چهار طهر سی و هشت شود دو روز ماند دو روز حیض را نشاید ابو یوسف
رحمه الله تعالی را استیناف کند و بر طهر پیشین بنا کند و محمد رحمه الله تعالی طرح و جبر کند و ابو حنیفه رحمه الله تعالی
تمامت پاکی نماز فرماید صاحب عادة پنج و بیست پیش از ایام یکی دید و یکی طهر و همچنین مستمر شد دم و طهر دو
بیست و دو را در پنج ضرب کنی ده شود ختم مضروب بر طهر آید نه روز حیض بود اشکال آید که یکروز پیش از ایام است
چرا نه روز حیض میشود زیرای آنکه انچه پیش از ایام دیده است ناقص است و انچه در ایام دیده است کامل و کامل
ناقص را تبع خویش کند و انچه بعد از ایام است باجماع حیض بود و این جایی بود که دم بر ده قرار گیرد و طهر درست
بیند اما اگر دم از ده اندر گذرد یا طهر فاسد شود بقول ابو یوسف رحمه الله تعالی هم از ابتدا از پنج نه شود و بر
قول ابو حنیفه و محمد رحمهما الله این بار سه روز حیض بود بدان سبب که ابتدا و انتها بر طهر رود از بعد از ان
صاحب عادة کنند و در همان بیست و پنج والله اعلم **فصل** در بیان واقعات صاحب عادة نه روز
پیش از ایام یکروز دم دید به نشیند اگر دم بر ده قرار گیرد و طهری درست بیند بر ده حیض بود و اگر دم از ده اندر
گذرد یا بعد از ان طهر فاسد شود بر قول ابو یوسف هم از ابتدا نه روز حیض بود و بر قول ابو حنیفه و محمد رحمهم
الله ایام حیض بود و صاحب عادة هشت پیش از ایام دو روز دم دید به نشیند باتفاق صاحب عادة هفت پیش
از ایام سه روز دم دید بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله به نشیند و بقول ابو حنیفه رحمه الله نه نشیند اما اینکه ما قبل
دیده است اگر ما بعد بیند اجماع به نشیند بشرط آنکه دم از ده اندر نگذرد و طهر درست بیند اما اگر دم از ده
اندر گذرد یا طهر فاسد شود رد کنیم بعادتش که اصل درین باب آنست که بر حیض را دو طهر درست شرط است یکی ما قبل
دیگر ما بعد صاحب عادة نه پیش از ایام یکروز تیری دید بقول ابو یوسف رحمه الله نه نشیند و بقول ابو حنیفه و محمد رحمهم
الله به نشیند اگر صاحب عادة هشت پیش از ایام دو روز تیری دید بقول ابو یوسف نه نشیند و بقول ابو حنیفه و محمد
رحمه الله نشیند اگر صاحب عادة هفت پیش از ایام سه روز تیری دید بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهما الله نه نشیند و
بقول محمد رحمه الله به نشیند انچه ما قبل دیده است اگر ما بعد بیند اتفاق نشیند اینجایی بود که دم بر ده قرار گیرد و طهری درست
بیند اما اگر دم از ده اندر گذرد یا طهر فاسد شود رد کنیم بعادتش که بر حیض را دو طهر درست شرط است یکی ما قبل یکی ما بعد

ده وبست پانزده طهر دید و ده دم و پانزده طهر و استمرار افتاد بعضی مشایخ گفته اند که ده و پانزده شود همچنانکه دم را دو بار
برخلاف عادة ببیند عادة منتقل شود و چون طهر را دو بار برخلاف عادة ببیند عادت منتقل شود و بعضی مشایخ گفته
اند که این زن نقل عادة نیافتست از برای آنکه دم را یکبار برخلاف عادة دیده است و یکبار برخلاف عادة ببیند عادة منتقل
نشود اما صحیح آنست که صاحب عادة ده و پانزده شود و قیاس ابو حنیفه رحمه الله اگر صاحب عادة پنج وبست پانزده طهر
دید و ده دم وبست طهر و استمرار افتاد بقول ابو حنیفه رحمه الله روز ایام حیض بود و بقول ابو یوسف و محمد رحمهم الله ده
روز حیض بود و عادتش چه شود بقول ابو حنیفه و محمد رحمهم الله پنج وبست شود و بقول ابو یوسف رحمه الله ده وبست
شود و اگر سفیده طهر دید و هشت دم وبست طهر و استمرار افتاد بقول ابو حنیفه رحمه الله پنج روز ایام حیض بود و بقول ابو
یوسف و محمد رحمهم الله هشت روز حیض بود و عادتش چه شود بقول ابو یوسف رحمه الله هشت وبست شود و بقول ابو
حنیفه و محمد رحمهم الله پنج وبست شود اما اگر سزده طهر دید و هفت دم وبست طهر استمرار افتاد هفت روز حیض بود
باتفاق و عادتش چه شود بقول ابو حنیفه و محمد رحمهم الله همان پنج وبست و بقول ابو یوسف رحمه الله هفت وبست
و اگر بست طهر دید و ده دم و پانزده طهر و استمرار افتاد ده روز باتفاق حیض بود و عادتش چه شود بقول ابو حنیفه و محمد
رحمهم الله پنج وبست شود و بقول ابو یوسف رحمه الله ده و پانزده شود و اگر بست طهر دید و ده دم وبست طهر و استمرار
افتاد این ده روز باتفاق حیض بود و عادتش چه شود بقول ابو یوسف رحمه الله ده وبست شود و محمد رحمه الله طرح و جبر کند
و ابو حنیفه رحمه الله تمامت طهر نماز فرماید والله اعلم باب سی ام در بیان نقصان دم و طهر و این بساعت معلوم آید
در شبانروز بست و چهار ساعت است بزرگان تجربه کرده اند یکساعت از دمیدن صبح سپیده است تا وقت بر
آمدن آفتاب و یکساعت از وقت فرو رفتن آفتاب است تا وقت فرو رفتن شفق آنچه در روز است و این
استدارست چنانکه یاد کردیم و تجربه کند بر کسی بدان چیز که وی را میسر شود و اگر فقیه خواهد تا ساعتها را دیگر را بتجربه معلوم
کند باید که تجربه کند که در میان دو ساعت معین چندین قرآن خوانده میشود و یا چندین ذکر و تسبیح گفته میشود و یا چندین
تکرار کرده میشود ساعتها دیگر را همچنین تجربه بیرون آرد و بر قول منجمان ابتدای روز از وقت بر آمدن آفتاب است
اما این قول ماخوذ نیست و صحیح نیست که گفته شده است اول صبح روز وقتی که روز پانزده ساعت است و شبها نه ساعت
زنی را مقارن سپیده دم دم پیدا آمد و هم مقارن بر آمدن آفتاب دم منقطع شد حیض وی نه شبانروز بود و
یکساعت و اگر روز بست کم مقارن سپیده دم باز آمد طهر وی بست شبانروز باشد کم یکساعت و اگر در شب آنگاهی
که بست کم بود مقارن فرو رفتن آفتاب دم باز آمد طهر وی نوزده شبانروز بود و چهارده ساعت و حیض وی نه شبانروز
و یکساعت کم بود و طهر وی بست شبانروز بود و پانزده ساعت و این ساعت ها آنچه گفته اند تا اگر
صاحب واقعه را دم مستمر شود و همین اصل بنا کند اگر در وقتی که روز ها پانزده ساعت بود و شبها نه

ساعت زنی را مقارن فرو رفتن آفتاب دم پدید آمد و روز دوم مقارن برآمدن آفتاب دم منقطع شد حیض
وی ده شبانه روز بود و ده ساعت روز یازدهم مقارن برآمدن آفتاب دم باز آمد طهر وی هفده شبانه روز
بود و اگر مقارن سپیده دم باز آمد طهر وی هفده شبانه روز کم ساعتی بود و اگر شبانگاه هفدهم مقارن فرو رفتن
آفتاب دم باز آمد طهر وی شانزده شبانه روز بود و چهارده ساعت و حیض وی ده شبانه روز بود و ده ساعت
دورش در بیست و شش شبانه روز بود والله اعلم **باب سی یکم در بیان نورس** اگر پنج ساله
دم بیند باتفاق حیض نبود و اگر شش ساله دم بیند ظاهر روایة حیض نبود و ابو نصیر محمد بن سلام البلخی رح
گفته است که چون بی سببی و بی علتی بود حیض بود چون بعد وی حیض برسد اگر هفت ساله دم بیند اصح مشایخ
گفته اند که حیض بود که چون بعد وی حیض برسد که رسول علیه السلام فرموده است که فرزندان را نماز فرمایید چون
هفت ساله شوند چون هفت ساله را نماز فرمود دلیل میکند بلوغ و اگر هشت ساله دم بیند بعضی مشایخ گفته اند که
قیاس هفت ساله حیض بود و اگر نه ساله دم بیند بشیر بن غیاث از ابو حنیفه رحمة الله علیه در غیر اصول نقل میکند
که نشیند از برای آنکه پاکی بیقین است و حیض بشک و بشک نماز نشاید ماندن حسن زیاد و خواجه ابو حفص
و محمد سلام البلخی از ابو حنیفه رحمة الله روایت میکنند که بنشیند که اگر بعد وی حیض رسد حیض بود و بر حائض نماز نیست
و اگر بعد وی حیض نرسد وی نارسیده بود و بر نارسیده نماز نیست وی بهر دو حال یابنده نماز نیست حکایت
خواجه ابو مطیع البلخی رحمه الله تعالی را یکی دختر بود در نه سالگی بالغه شد ویرا بشوی دادند وی هشت ماه را دختری آورد
و این دختر نیز در نه سالگی بالغه شده ویرا بشوی دادند وی نیز هشت ماه را فرزندی آورد و این دختر وی ده ساله بود که جده
شده نبیره در کنار گرفت خواجه میگفت ای دختر بچه ما را فضیحت کردی که تو در ده سالگی جده شدی اگر نورسی سه
دم دید و سه شبانروز کم ساعتی طهر دید و ساعتی دم دید این سه شبانروز و ساعتی حیض بود اشکال آید بر
قول محمد رح که آنچه در ایام غالب آید آنرا اعتبار کند و اینجا طهر غالب است چرا حیض میدارد جواب آنست
که همچنانکه سه شبانروز کم ساعتی دم حیض را نشاید سه شبانروز کم ساعتی طهر نیز فصل را نشاید اگر ساعتی دم
دید و سه شبانروز کم ساعتی دم و ساعتی طهر این هم حیض بود اگر ساعتی دم دید و سه شبانروز طهر و ساعتی دم
بقول ابو حنیفه و محمد رحمة الله حیض نبود و بقول ابو یوسف رحمة الله حیض بود و اگر ربعی دم دید و سه شبانروز
کم ربعی طهر و ربعی دم این هم حیض بود و اگر ربعی دم دید و دو نیم شبانروز طهر و سدس دم بقول ابو حنیفه
و محمد رحمهم الله حیض نبود و بقول ابو یوسف رحمة الله حیض بود و اگر ربعی دم دید و سه شبانروز طهر و ربعی دم
بقول ابو حنیفه و محمد رحمهم الله حیض نبود و بقول ابو یوسف رحمة الله حیض بود نورسی روز پنجشنبه وقت برآمدن
آفتاب دم دید و روز چهارم پیش از برآمدن آفتاب دم دید و روز هفتم مقارن برآمدن آفتاب دم دید و سوم هم

فصل در دیده است که در روز تا آنها بعد از روز بود ... حیض دیده ... آفتاب برآمدن

بیان ضرب ابو یوسف رحمة الله ... و بیست ... و محمد رحمة الله بدل ده و ابو حنیفه رحمة الله ...

صورت مسئله چنان بود که ابتدا یکی دم و یکی طهر دید و همچنین مستمر شد دم و طهر دو است دو را در پنج ضرب
کن ده شود ختم مضروب بر طهر آمد هم از اول نه روز حیض بود و اگر خواهی تا دور دوم معلوم آید دم و طهر
دو است دو را در پانزده ضرب کنی سی شود ختم مضروب بر طهر آمد ماه دوم با ماه اول برابر آمد این زن
صاحب عادت شود بقول ابو حنیفه رحمهم الله در نه و یک و بیست و بقول ابو یوسف رحمة الله در ده و بیست شود
و اگر دو دم دید و یکی طهر و همچنین مستمر شد دم و طهر سه است سه را در سه ضرب کنی نه شود ختم مضروب بر طهر
آمد و عشره بر دم است ماه اول ده روز حیض بود و اگر خواهی تا دور دوم معلوم آید دم و طهر سه است سه را
در ده ضرب کن سی شود ختم مضروب بر طهر آمد و ماه اول با ماه دوم برابر آمد صاحب عادت شود در ده
و بیست باتفاق اگر دو دم دید و دو طهر و دو دم و دو طهر همچنین مستمر شد دم و طهر چهار است چهار را در دو ضرب
کنی هشت شود ختم مضروب بر طهر آمد و لیکن ختم عشره بر دم است ماه اول ده روز حیض بود اگر خواهی تا دور
دوم معلوم آید دم و طهر چهار است چهار را در هشت ضرب کنی دو دم سی و دو شود ابتدای ایام دو روز طهر آمد
و ختم مضروب نیز دو روز طهر بود ماه دوم شش روز حیض بود اگر خواهی تا دور سیوم معلوم آید دم و طهر
چهار است چهار را در پانزده ضرب کن شصت شود ماه سیوم با ماه اول برابر آمد این زن صاحب عادت
شود یک دور حیض دهی ده و یک دور شش و بهر دو حال پاکی بیست و دو و اگر سه دم دید و سه طهر و سه دم
و سه طهر و همچنین مستمر شد ماه اول نه روز حیض بود تا اگر خواهی تا ماه دوم معلوم آید دم و طهر شش است شش را در پنج
ضرب کن سی شود ختم مضروب بر طهر آمد ماه دوم با ماه اول برابر آمد این زن صاحب عادت شود بقول ابو حنیفه
و محمد رحمهم الله تعالی در نه و بیست و یک و بقول ابو یوسف رحمة الله در ده و بیست اگر سه دم دید و چهار طهر
و سه دم و چهار طهر و همچنین مستمر شد ماه اول ده روز حیض بود و اگر خواهی تا ماه دوم معلوم آید دم و طهر
هفت است هفت را در چهار ضرب کنی بیست و هشت شود آمد باز سه گانه دم از سه دور ... تا دور
تمام شود و ماه دوم هشت روز حیض بود و اگر خواهی تا ماه سیوم معلوم آید دم و طهر هفت است هفت در نه ضرب
کن شصت و سه شود و ماه سیوم ... روز حیض بود و اگر خواهی تا ماه چهارم معلوم شود دم و طهر هفت است
هفت را در سیزده ضرب کنی نود و یک شود ماه چهارم نه روز حیض بود و اگر خواهی تا ماه پنجم معلوم آید دم
و طهر هفت است هفت را در هفده ضرب کنی صد و نوزده شود ماه پنجم نه روز حیض بود و لیکن نه چنانکه ماه
چهارم و اگر خواهی تا ماه ششم معلوم آید دم و طهر هفت است هفت را در بیست و دو ضرب کنی صد و پنجاه و چهار شود

دلیل بر قول مالک رحمه الله تعالی آنست که در بعضی اخبار چنین روایت کرده اند و بقول شافعی رحمه الله تعالی کمترش یک
شبانروز است و بیشترش شصت شبانروز و بقول علمای ما رحمهم الله بیشترش چهل روز است بنا بر آن اصل است
که نفاس قایم مقام چهار حیض است چون بیشتری حیض بقول شافعی رحمه الله پانزده شبانروز است پس بیشتر
نفاس شصت شبانروز بود و بیشتر حیض بقول علمای ما رحمهم الله ده شبانروز است و بیشتر نفاس چهل شبانروز
بود و کمترش آنچه ببیند و دیگر روایت میکند مادر مومنان عایشه صدیقه رضی الله عنها که رسول علیه السلام فرمود که
نفسا بنشیند تا چهل سپیده و دیگر روایت میکند عبد الله ابا بکر رضی الله عنه که رسول علیه الصلوة و السلام فرموده است
که نفسا نماز نگذارد در چهل سپیده و مراد از چهل شبانروز است و از ابو یوسف رحمة الله روایت آمده است
که کمترش نفاس پانزده شبانروز است اشکال آید که نفاس قایم مقام چهار حیض است و کمترین حیض بقول علما
ما رحمهم الله سه شبانروز است پس کمترین نفاس بایستی که دوازده شبانروز بودی از ابو یوسف رحمة الله دو
وجه است یکی وجه آنست که بیشتری حیض بقول علما رحمهم الله ده شبانروز است وی کمترین نفاس را پانزده
شبانروز دارد تا فاصل شود و فرق بود درمیان حیض و نفاس وجه دیگر آنست که کمترین حیض بقول ابو یوسف
رحمة الله سه شبانروز است کم ربعی و چهار ربع یکروز بود پس کمترین نفاس پانزده شبانروز است و اگر حامله در
ایام آلایش دید بقول شافعی رحمة الله حیض بود و بقول علما ما رحمهم الله حیض نبود دم فاسد بود اما اگر حمل بشک
است اکنون بنشیند اگر آن شک بیقین شود طهارت سازد و آن نمازها را قضا کند و اگر حمل ظاهر شد اگر صورت
پدید آمده باشد نفاس بود و اگر صورت پدید نیامده باشد نفاس نبود و آن آلایش را حکم چیست اگر در ایام حیض
بود حیض بود اگر بعد از دو ایام بود هم حیض بود اما اگر بعد از ایام اول بود و پیش از ایام دوم بود بر قول
ابو یوسف رحمة الله دو حیض بود و اگر دم مستمر شد این دم و طهر آخر را بگیرد یعنی پیش از چهل و هم از اینجا
استیناف کند حیض همان که بوده است و طهر همان که دیده است عاده کند و اگر کسی گوید که طهر حمل نقض عادت را
نشاید این طهر حمل نیست اصلی است ابو حنیفه [illegible] را که در هر نفاس که در هر جا که کم چهل شبانروز پاکی ببیند وی
فاصل نکند هر چهل را نفاس دارد بقول ابو یوسف و محمد رحمهم الله پانزده شبانروز پاکی ببیند فاصل کند و اول را
نفاس دارند و آخر را حیض مبتدیه فرزند آورد و دوم مستمر شد بقول شافعی رحمة الله یک شبانروز نفاس بود
و پانزده پاکی و پانزده حیض وجه قول شافعی رحمة الله آنست که در کمترش نفاس را یقین نیست و در بیشترش شک
و هر کجا که شک با یقین جمع آید مر شک را غلبه کند شک را بباید ماندن و یقین باید گرفتن که در شریعت با شک
حکم ثابت نشود اما علمای ما رحمهم الله گفته اند که چون دم از چهل درگذشت آن شک نماند یقین شد که چهل نفاس
بود و بیست طهر و ده حیض و صاحب عادت شود در نفاس چهل و در حیض ده و بیست طهر اما اگر فرزند آورد و

وپنج دم دید وچهارده طهر و ده مستمر شد بر همین خلاف بود واگر فرزند آورد وپنج دم دید وپانزده طهر و دم مستمر
شد بقول ابوحنیفه چهل نفاس بود وبیست طهر و ده حیض وبقول ابویوسف ومحمد رحمهم الله پنج اول نفاس
بود وپانزده طهر و ده حیض واگر فرزند آورد وپنج دم وپانزده طهر واستمرار افتاد بقول ابوحنیفه رحمة الله
بیست وپنج نفاس بود وپانزده طهر و ده حیض بقول ابویوسف ومحمد رحمه الله پنج اول نفاس بود وپانزده طهر
وپنج حیض تا اگر پانزده آخر را چهارده دید بقول ابوحنیفه رحمه الله چهل نفاس بود وبیست طهر و ده حیض
وبقول ابویوسف ده پنج اول نفاس بود وپانزده پاکی وازین چهارده طهر پنج را با آن پنج دم ده حیض
داد واگر این غسل احتیاط بیاورده باشد بر سر چهارده غسل آرد وازین چهارده پنج با ماسبق ده هم
و هر روز نماز قضا فرمائیم دور اول استمرارش روز نماز فرمائیم بعد از آن صاحب عادت شود در ده
وپانزده وبقول محمد رحمة الله پنج اول نفاس بود وپانزده طهر وپنج حیض واول استمرار آن یک روز نماز
گذارد وصاحب عادت شود در پنج وپانزده مبتدیه فرزند آورد وساعتی دم دید وچهل کم دو ساعت
طهر وساعتی دم بقول ابوحنیفه رحمة الله همه چهل نفاس بود وبقول ابویوسف ومحمد رحمهما الله آن یک ساعت
نفاس بود وباقیها طهر اگر زنی بود در نفاس صاحب عادت سی این بار فرزند آورد وبیست دم دید
وده طهر و ده دم دید همه چهل نفاس بود اما اگر دم از چهل درگذشت یا بعد از آن سوی طهر فاسد شود
از ابوحنیفه رحمة الله دو روایت هست یک روایت آنست که بیست نفاس بود واین قول محمد رحمة الله گرفته است
که وی ختم بطهر روا نداشته و دیگر روایة آنست که سی نفاس بود واین قول ابویوسف رحمة الله گرفته است
که وی ختم بر طهر روا داشته واگر زنی دو فرزند آورد بقول ابوحنیفه رحمة الله وابویوسف رحمهما الله نفاس از وقت
آمدن فرزند اول بود وبقول محمد رحمة الله از وقت آمدن فرزند دوم بود اما عدتش از وقت آمدن فرزند
دوم گذرد باتفاق واگر سه فرزند آورد بر همین خلاف بود واگر زنی را فرزند در بطن هلاک شد وپاره
پاره می آید بیشتر بیاید حکم نفاس ندارد واگر زنی از راه ناف فرزند آورد واز رحم آلایش می بیند نفاس
بود اما اگر از راه دبر آلایش بیند نفاس نبود ولیکن شوی پرهیز کند و گرد فراشش نگردد و وقت
نماز با آخر آمد و زنی فرزند پدید آید روایت میکند خواجه ابوبکر سعید بلخی از نصیر بن یحیی از
محمد رحمة الله که مغاکی کنند و دیگچه دران مغاک نهند و سر آن فرزند دران دیگچه
نهند و وی را طهارت دهند واگر تصور طهارت دادن ندارد تیمم دهندش تا در آن وقت
آن نماز بگذارد با ایما، واگر دران حالت نماز را ترک کند و بر خود نه بیند بعضی گفته
اند که کافر شود اما ظاهر روایت آنست که کافر نشود وفتوی برین هست واگر بر خود ده بینید

وبگذارد و مومنه بود و عاصیه پس معلوم شد که بمجرد پدید آمدن سه حکم نفاس ندارد و نماز را ماندن امکان
نیست و اگر زنی روز نخستین ماه رمضان فرزندی آورد و بعد از آن پنج نیم ماه فرزند دیگر آورد ما را
معلوم آمد که پانزده روز از ماه رمضان نفاس بوده است و پانزده روز پاکی اگر روز نخستین ماه رمضان
اندکی پاکی دید و غسل آورد و نمازها بگزارد و روزها داشت پانزده اول را قضا روزها بروی بود و پانزده
آخر را قضا نمازها بروی بود اما اگر پانزدهم ماه رمضان را بسببی از اسباب غسل آورده پانزده اول را
قضا روزها بروی بود اما نمازها لی و پانزده آخر را روزها و نمازها روا بود و اگر غسل نیاورد و نماز نگزارد
و روزها نداشت کل ماه رمضان را روزها بروی بود و پانزده آخر را نمازها بود والله اعلم

فصل در بیان اخبار

زنی فقیه را خبر داد که سه بار ده ده و پانزده دیده ام و دم مستمر شده
است و پیش ازین حیضها و طهرها مختلف دیده ام و لیکن هم درست دیده ام صاحب عادة نشود در ده
و پانزده باتفاق و اگر خبر داد که پیش ازین با دم استحاضه نماز گذارده ام خواجه امام حسام شهید رحمه الله
گفته که در جعفر خواجه امام علی بزدوی رحمه الله همچنین آورده است که اگر همچنین ده و پانزده دم دیده باشد
و روی در بیست و پنج شود حکم کنیم که سی و سه روز با دم استحاضه نماز گذارده بود چون از سی و سه روز
یک دور بروی هشت روز نماند از پانزده طهر هفت بدان هشت نهی پانزده شود آنجا هشت روز نماند از ده
دم هفت بدان هشت نهی پانزده شود آنجا از حیض وی سه روز نماند از پانزده طهر هفت بدان سه نهی
ده شود طهر وی هفت روز ماند از ده دم هفت بدان هشت نهی پانزده شود نیز از حیض وی سه با روز ماند
از طهر آخرین هفت بدان سه نهی ده شود از طهر وی هشت روز ماند اول استمرار و هفت روز نماز گذارد
خواجه امام حسام شهید رحمه الله گفته است که بعد از آن ضاله شود و این مسئله مشکل است بدان سبب که اگر همچنین
ده و پانزده شود چون از ده دم هفت بطهرش و هم سه روز ماند و سه روز حیض میشاید و اصلی است
که هر کجا ضاله در مدت اضلال دمی بیند در میان دو طهر درست و دم و طهر آخر نصب عادت را نشاید طهر اول
شک است که بعد از دم حیض است یا بعد از دم استحاضه اگر بعد از دم استحاضه بود نصب عادت را نشاید و اگر
بعد از دم حیض بود نصب عادت را نشاید اما طهر آخر باتفاق است که بعد از دم حیض است نصب عادت
را نشاید و این مسئله مشکل است

مسئله تاریخ سال بر پانصد و هفتاد و هشت است زنی را
روز نخستین ماه رمضان دم پدید آید روز چهارشنبه و دم مستمر شد و وی صاحب عادة ده و بیست
است سال پانصد و هشتاد و یک و روز دوشنبه روز نخستین ماه ربیع الآخر نزد یک فقیه آمد و گفت
که مرا خبر ده که من در حیضم یا در پاکی محمد شیبانی آن عالم ربانی رحمة الله گفته است که اگر فقیه را بجواب

این مسئله حاجت آید باید که سالهای ماه کند و ماهها را روز کند و روزها را هفته کند و نقصان برد و کامل
کرد تا جواب مسئله بیرون آید و معلوم شود و از آن تاریخ تا این مدت وقت که خبر داده است سی و یک ماه است
سی و یک را در سی ضرب کنی نهصد و سی شود و یکروزه ماه ربیع الآخر نهصد و سی و یک شود و پانزده روز نقصان
ماهها بیرون برد نهصد و شانزده روز ماند مر او را هفتهها می باید و آن شش روز که پدید آمدن آن دم روز
چهارشنبه است و خبر دادن روز دوشنبه و این مدت شش روز است نهصد و ده روز هفتهها را است
بیرون و آن شش روز نیز پدید آمدن دم روز چهارشنبه بوده است و خبر دادن بدین روز دوشنبه و
اینمقدار شش روز است نهصد و شانزده روز شود پس معلوم شود که پانزده روز کم آمده است
نهصد روز دو بار شش راست بیرون ده روز حیض نهصد و ده روز شود و امروز که خبر داده است
شش است از آن یکی وی و اگر همین صاحب عادت خبر میدهد که من درین میان مدت بیست روز طهر
دیده ام و میدانم که چه وقت دیده ام ولیکن نمیدانم که صحیح است یا فاسد سال بر پانصد و هشتاد و
دو روز ماه نخستین ماه رمضان روز آدینه ابتدای طهر من بوده است این مقدار بیست و چهار ماه است
و بیست و چهار را در سی ضرب کنی هفتصد و بیست شود مر او را هفتهها می باید و سه روز نیز پدید آمدن دم روز
چهارشنبه بوده است و ابتدای طهر روز آدینه و این مدت سه روز است هفتصد و هفت روز هفتهها
راست بیرون و آن سه روز هفتصد و ده روز شود پس معلوم آمد که ده روز کم آمده است ششصد
و نود روز دو بار است بیرون دو حیض بود هفتصد شود و ده روز ماند از طهر وی چون نابیننده
دیده است و بیگانه حیض را طهر دیده باشد ابو یوسف رحمة الله استیناف کند و اول استمرار ده روز
حیض دارد و بر دم طهر پیشین بنا کند و ابو حنیفه و محمد رحمهم الله اول استمرار بیست روز طهر باید
و صاحب عادت کند در همان ده و بیست تمام است حیض وی ده شبانروز کم سه ساعت و طهر وی
پانزده شبانروز ده ساعت دو دوره و طهر وی در بیست و پنج شبانروز شود و هفت ساعت
بیسال پانصد و هشتاد روز نخستین ماه رمضان روز آدینه دیدم پدید آمد و مستمر شد سال
بر پانصد و هشتاد و یک روز نخستین ماه ربیع الآخر روز دوشنبه فقیه را خبر داد که بنگر که من در
حیض ام یا در پاکی از آن تاریخ اکنون که خبر داده است هفت ماه است هفت را در سی ضرب کنی دویست
و ده شود و یکروزه ماه ربیع الآخر دویست و یازده شود مر او را هفتهها می باید و چهار روز نیز پدید
آمدن دم روز آدینه است و خبر دادن زن روز دوشنبه و این مقدار چهار روز است دویست و
چهار روز هفتهها راست بیرون و آن چهار روز که پدید آمدن روز آدینه بوده است و خبر دادن

زن روز دوشنبه و این مقدار روز هست و بیست و هفت روز شود پس معلوم آمد که چهار روز
کم آمده است از دو بیست و دو روز و هشت ساعت دور پاکیش راست میرود چهار شبانروز
و شانزده ساعت ماند از حیض وی روز یکشنبه هفتم ماه ربیع الآخر پنج ساعت از روز بگذرد وقت
غسل وی آید و این جای بود که حیض و پاکی را یاد دارد اما اگر حیض و پاکی را یاد ندارد و هیچ نداند وی
ضابط بود و نماز و عبادت نشاید ولیکن نشاید قربان اگر درین میان ده روز پاکی یابد بقول ابو حنیفه
و محمد رحمهم الله قربان نشاید و بقول ابو حنیفه رحمة الله نشاید که وی ختم بر طهر روا دارد ولیکن ایشان ختم
بر طهر روا ندارند و اگر پانزده روز طهر بود اجماع قربان نشاید کردن و این از سه وجه خالی نیست یا میداند که در
شبانروزی چه وقت غسل آورده است یا شک در میان آن دو نماز است یا هیچ نمیداند اینجا که میداند که در روز
چه وقت غسل آورده است بر روز همان وقت غسل آرد و از عهده بیرون آید و در شبانروزی یکی غسل بیارد
و این خلیفه را قاضی جمال الدین حاکم رحمة الله گفته است و اگر شک در میان دو نماز است چنانچه نماز پیشین و نماز دیگر
نماز پیشین را تاخیر کند چندانی که آخر وقت شود چنانکه غسل و نماز در وقت بگنجد غسل آرد و نماز پیشین گذارد
و نماز دیگر را بر همین قیاس کند در شبانروزی دو غسل بیارد بسنده بود و اگر هیچ نمیداند خواجه امام اجل خسرسی رحمة الله
گفته است که در شبانروزی پنج غسل آرد در هر وقت نمازی یک غسل آرد و از عهده بیرون آید و در حیض خواجه امام علی
بزدوی از ابو یوسف و ابو سهل غزالی رحمة الله روایت است که بر پنج نماز را غسل آرد ولیکن در آن غسل دوم
نماز اول را گذارده است باز گذارد که احتمال آن دارد که آن غسل پیش از پاکی افتاده باشد پس غسل حیض
افتاده باشد معتبر نبود و نماز گذارده روا نبود پس آن نماز را باز قضا کند و نماز نا قضا را بیک غسل هر چند که گذارد
روا بود ولیکن چون ده روز نمازها قضا کند در آن ده روز دیگر این نمازها هم را باز قضا کند و هر سجده
تلاوت که در آن ده آن آورده بود همه را باز آرد که اندرین ده روز یکی ده پاکی وی بود از برای آنکه
نماز با یقین بر وی است و شک است که وی در پاکی است یا نی و هر طواف کعبه که در آن ده آورده است
درین ده همه باز آرد اما فریضها وقتی باز نگذارد از برای آنکه از دو وجه خالی نیست یا در حیض بود یا در
پاکی اگر در پاکی بود خود نمازش روا بود و اگر در حیض بود بر حایض نماز نبود و همچنین فریضه گذارد و سنتی
و قراءة چند خواند بقول ابو حنیفه رحمة الله یک آیة خواند بسنده بود خواه دراز خواه کوتاه و بقول ابو یوسف
و محمد رحمهم الله یک آیة دراز خواند یا سه آیة کوتاه بسنده بود و اما خواجه امام زاهد فخر رحمة الله گفته است که فاتحه خواند
تا نمازش روا بود و چون از نماز فارغ شود حکم حایض دارد **فصل سی سیوم در بیان**
مساله ضاله آنست که حیض وی سه شبانروز بود و ماه رمضان آید و نمیداند که در روی در ماه آ...

ولیکن نمیداند که حیض اول ماه بست یا میانه یا آخر و دم مستمر شد باید که کل ماه رمضان روزه دارد
و از ماه شوال شش روز پیوسته روزه دارد از عهده بیرون آید این جای بود که حیض وی
شش شبانروز بود و اگر چهار شبانروز بود هشت روز روزه دارد و اگر پنج شبانروز بود ده روز روزه
دارد و اگر ده شبانروز بود بیست روز روزه دارد و از عهده بیرون آید فقیه ابو جعفر گفته است
که اینجا می بود که حیض وی از شب بود اما اگر حیض وی از روز بود و ده وی در یازده تمام شود از ماه شوال
بیست و دو روز روزه دارد و از عهده بیرون آید و اگر نه شبانروز چهار تمام شود پس هشت روز پیوسته از
ماه شوال روزه دارد و اگر چهار باشد چهار روز وی در پنج تمام شود پس ده روز پیوسته روزه دارد و
و اگر صاحب عادت ده بود و وی در یازده تمام شود از ماه شوال بیست و دو روز پیوسته روزه دارد
از عهده بیرون آید باقی را بر همین قیاس بیرون آرند و اگر هیچ نمیداند حکم کنیم بر اقل طهر و اکثر حیض اقل
طهر پانزده شبانروز است و اکثر حیض ده شبانروز حکما گوییم اول ماه ده روز نا روا آمد و پانزده روز
روا آمد کل ماه رمضان روزه داشت قضا پانزده روز بر وی آمد محمد حسن رحمة الله گفته است که چون
پیوسته ماه رمضان روزه میدارد از ماه شوال بیست روز روزه دارد و از عهده بیرون آید اینجا
بود که ابتدا حیض وی از ماه رمضان بود اما اگر پنج روزه از آخر ماه شعبان بود و پنج از اول ماه رمضان
بیست روز ماه رمضان روزه دارد و پانزده روا آمد و پنج نا روا آمد پانزده که نا روا کل ماه رمضان
روزه داشت قضا پانزده روز بر وی بود ابتدا ماه شوال طهر وی بهست پانزده روز ماه شوال روزه
داشت چهارده روا آمد و یکی نا روا از برای آنکه روز عید روزه روا نبود باز آمد ده کانه نا روا است
و پنج روز از ماه شوال روزه داشت و قضا یک روز بر وی تا یک روز دیگر روزه دارد از عهده بیرون
آید اینجا می بود که حیض وی از شب بود اما اگر از روز بود ده وی در یازده تمام شود حکما گوییم که اول ماه
رمضان یازده روز روزه نا روا آمد و چهارده روا آمد یازده نا روا کل ماه رمضان روزه داشت
قضا شانزده روزه بر وی بود بیست روز از ماه شوال روزه داشت چهارده روا آمد و شش نا روا
آمد باز آمد یازده نا روا است روز روزه داشت قضا دو روزه دیگر بر وی بود تا سی و سه روزه
شود تا بیقین از عهده بیرون آید اینجا می بود که ابتدا حیض از اول ماه رمضان بود اما اگر پنج روز
از آخر ماه شعبان بود و شش روز از اول ماه رمضان بیست روز از اول ماه روزه داشت چهارده
روا آمد و شش نا روا آمد و یازده نا روا کل ماه رمضان روزه داشت و قضا شانزده روز بر وی
بود از ماه شوال پانزده روز روزه داشت و چهارده روا آمد یکی نا روا باز آمد یازده نا روا و آن بیست

و شش شود دو روز ماند بیست و شش روز از ماه شوال روزه داشت و قضا دو روزه بروی بود
دو روز دیگر روزه دارد تا بیست و هشت روز شود و از عهده بیرون آید اینجای بود که پیوسته ماه
رمضان روزه دارد اما اگر پیوسته ماه رمضان روزه ندارد و سی و بشش روز روزه دارد از عهده
بیرون آید از برای آنکه یازده اول نا روا آید باز چهارده روا آید باز یازده نا روا سی و شش روز
روزه داشت و قضا دو روزه بروی بود دو روز دیگر روزه دارد از عهده بیرون آید و اگر این
قضا وی در ماه ذو الحجه افتد پس آن چهار روز ایام تشریق نا روا آید چهل و دو روز روزه دارد از عهده
بیرون آید **باب سی چهارم در اضلال حیض** هر کجا احتمال در آمدن حیض دارد بطهارت
شک نماز گذارد و هر کجا بیقین بود بنشیند و اگر احتمال بیرون رفتن حیض دارد بغسل نماز گذارد
و اگر هم از ابتدای این شک هست همان تدارک که با ما قبل کرده است با بعد همان کنند و اگر برابر
بود یکی از یکی اولیتر بود صاحب عادتی طهر طویل دید و دم پدید آمد بنشیند اگر بعده قرار گیرد و طهری
درست بیند همان دم و طهر و عادت شود و اگر دم از ده اندر گذرد و بیاید اندکه ده روز در ماه
هست ولیکن نمیداند که حیض من سه است یا چهار غسل آرد و هفت شبانروز نماز قضا کند و بیست و شش
روز بیقین نماز گذارد دیگر روز بطهارت شک نماز گذارد و دو روز بیقین بنشیند دیگر روز دیگر
بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد اینجای بود که حیض وی از شب بود اما اگر از روز بود و
وی در چهار تمام شود و اگر چهار بود در پنج تمام شود و اگر پنج بود در شش تمام شود چون این عمل کرد و جهد
ششم چهار غسل آرد یکی از برای نماز بامداد یکی از برای نماز پیشین و یکی از برای نماز دیگر و یکی از رو رفتن
آفتاب یکی از برای نماز شام فایده این خلاف جائی پدید آید که آفتاب فرو رفتن غسل آرد حدث
رسیدش بطهارت نماز شام گذارد روا بود و اگر سه را در پنج گم کرد شک در دو روز است دو
روز بطهارت شک نماز گذارد و یک روز بیقین بنشیند و غسل آرد و دو روز دیگر بطهارت شک نماز
گذارد و غسل آرد و اگر سه را در شش گم کرد این متساوی هست و یکی از یکی اولیتر نیست سه روز
بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و سه روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و اگر سه
را در ده گم کرد این مسئله از چند وجه خالی نیست یا متفرق است یا شک در هر سه است یا شک در اول
است یا میانه یا آخر و اگر متفرق است سه روز بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و هفت روز بغسل
و اگر شک در هر سه است هر سه روز بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و بهر ده باز غسل آرد
و اگر شک در اول است و آخر یا ری سه روز بطهارت شک نماز گذارد و غسل و چهار بیقین نماز گذارد

و سه روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و چهار بیقین نماز گذارد و سه روز دیگر بطهارت
شک نماز گذارد و غسل آرد و از عهده بیرون آید و اگر شک در سه میانه بیست سه روز میانه را بیقین
نماز گذارد و یکروز بطهارت شک نماز گذارد و دو روز بیقین بنشیند و غسل آرد و یکروز بطهارت
شک نماز گذارد و غسل آرد و سه روز بیقین نماز گذارد و از عهده بیرون آید و اگر چهار را در پنج کم کرد
شک در یکروز بیست یکروز بطهارت شک نماز گذارد و سه روز بیقین بنشیند و غسل آرد و یکروز دیگر بطهارت
شک نماز گذارد و غسل آرد و اگر چهار را در شش کم کرد شک در دو روز بیست و دو روز بطهارت
شک نماز گذارد و دو روز بیقین بنشیند و غسل آرد و دو روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و اگر
چهار را در هفت کم کرد شک در سه روز بیست سه روز بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و یکروز
بیقین بنشیند و غسل آرد و سه روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و یکروز بیقین بنشیند
و غسل آرد و سه روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و اگر چهار را در هشت کم کرد و این متساوی
ست و یکی از یکی اولیتر نیست چهار روز بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و چهار روز دیگر هم بطهارت
شک نماز گذارد و غسل آرد و اگر پنج را در شش کم کرد شک در یکروز بیست و یک روز بطهارت شک
نماز گذارد و چهار روز بیقین بنشیند و غسل آرد و یکروز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و اگر پنج
را در هفت کم کرد شک در دو روز بیست دو روز بطهارت شک نماز گذارد و سه روز بیقین بنشیند و
غسل آرد و دو روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و اگر پنج را در هشت کم کرد شک
در سه روز بیست سه روز بطهارت شک نماز گذارد و دو روز بیقین بنشیند و غسل آرد و سه روز
دیگر بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و اگر پنج را در نه کم کرد شک در چهار روز بیست چهار روز
بطهارت شک نماز گذارد و یکروز بیقین بنشیند و غسل آرد و چهار روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و
غسل آرد و اگر پنج را در ده کم کرد و این متساوی ست و یکی از یکی اولیتر نیست پنج روز بطهارت شک
نماز گذارد و غسل آرد و پنج روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و اگر شش را در هفت
کم کرد شک در یکروز بیست یکروز بطهارت شک نماز گذارد و پنج روز بیقین بنشیند و غسل آرد و یکروز
دیگر بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و چهار روز بیقین بنشیند و غسل آرد و یکروز بطهارت
شک نماز گذارد و غسل آرد و اگر شش را در هشت کم کرد شک در دو روز بیست دو روز بطهارت
شک نماز گذارد و چهار روز بیقین بنشیند و غسل آرد و دو روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و بنشیند
غسل آرد و اگر شش را در نه کم کرده شک در سه روز بیست سه روز بطهارت شک نماز گذارد و سه روز بیقین

وغسل آرد و سه روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و اگر شش را در ده کم کرد و شک در چهار
روز هست چهار بطهارت شک نماز گذارد و دو روز دیگر بیقین نشیند و غسل آرد و چهار روز دیگر بطهارت
شک نماز گذارد و غسل آرد و اگر شش را در یازده کم کرده شک در پنج روز هست پنج روز بطهارت شک
نماز گذارد و یک روز بیقین نشیند و غسل آرد و پنج روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و اگر شش
را در دوازده کم کرد این برابر است و یکی از یکی اولیتر نیست شش روز بطهارت شک نماز گذارد
و غسل آرد و شش روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و اگر هفت را در هشت کم کرد شک
در یک روز هست یک روز بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و شش روز بیقین نشیند و غسل آرد و یک روز
دیگر بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و اگر هفت را در نه کم کرد شک در دو روز هست دو روز بطهارت
شک نماز گذارد و پنج روز دیگر بیقین نشیند و غسل آرد و دو روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد
و اگر هفت را در ده کم کرد شک در سه روز هست سه روز بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و چهار روز
بیقین نشیند و غسل آرد و سه روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و اگر هفت را در یازده
کم کرد شک در چهار روز هست چهار روز بطهارت شک نماز گذارد و سه روز بیقین نشیند و غسل
آرد و سه روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و اگر هفت در دوازده کم کرد شک در پنج روز هست
پنج روز بطهارت شک نماز گذارد و دو روز بیقین نشیند و غسل آرد و پنج روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد
و غسل آرد و اگر هفت را در سیزده کم کرد شک در شش روز هست شش روز بطهارت شک نماز گذارد
و یک روز بیقین نشیند و غسل آرد و شش روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و اگر هفت را در
چهارده کم کرد این برابر است و یکی از یکی اولیتر نیست هفت روز بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد
و هفت روز دیگر هم بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و اگر هشت را در نه کم کرد شک در یک روز هست
یک روز بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و هفت روز بیقین نشیند و غسل آرد و یک روز دیگر بطهارت
شک نماز گذارد و غسل آرد و اگر هشت را در ده کم کرد شک در دو روز هست دو روز بطهارت شک
نماز گذارد و شش روز بیقین نشیند و غسل آرد و دو روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد
و اگر هشت را در یازده کم کرد شک در سه روز هست سه روز بطهارت شک نماز گذارد و پنج روز بیقین
نشیند و غسل آرد و سه روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و اگر هشت را در دوازده روز
کم کرد شک در چهار روز هست چهار روز بطهارت شک نماز گذارد و چهار روز بیقین نشیند و غسل آرد و
چهار روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و اگر هشت را در سیزده کم کرد شک در پنج روز هست

پنج روز بطهارت شک نماز گذارد و سه روز بیقین بنشیند و غسل آرد و پنج روز دیگر هم بطهارت شک نماز گذارد
و غسل آرد و اگر هشت را در چهارده کم کرد شک در شش روز است شش روز بطهارت شک
نماز گذارد و دو روز بیقین بنشیند و غسل آرد و شش روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و غسل
آرد و اگر هشت را در پانزده کم کرد شک در هفت روز است هفت روز بطهارت شک نماز گذارد و یکروز
بیقین بنشیند و غسل آرد و هفت روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و اگر هشت را در شانزده
کم کرد این برابر است و یکی از یکی اولیتر نیست هشت روز بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و هشت
روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و اگر نه را در ده کم کرد شک در یکروز است یکروز
بطهارت شک نماز گذارد و هشت روز بیقین بنشیند و غسل آرد و یکروز دیگر بطهارت شک نماز گذارد
و غسل آرد و اگر نه را در یازده کم کرد شک در دو روز است دو روز بطهارت شک نماز گذارد
و هفت روز بیقین بنشیند و غسل آرد و دو روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد
و اگر نه را در دوازده کم کرد شک در سه روز است سه روز بطهارت شک نماز گذارد و شش روز
بیقین بنشیند و غسل آرد و سه روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و اگر نه را در سیزده
کم کرد شک در چهار روز است چهار روز بطهارت شک نماز گذارد و پنج روز بیقین بنشیند و غسل آرد
و چهار روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و اگر نه را در چهارده کم کرد شک پنج روز است
پنج روز بطهارت شک نماز گذارد و چهار روز بیقین بنشیند و غسل آرد و پنج روز دیگر بطهارت شک نماز
گذارد و اگر نه را در پانزده کم کرد شک در شش روز است شش روز بطهارت شک نماز گذارد
و سه روز بیقین بنشیند و غسل آرد و شش روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و اگر نه را
در شانزده کم کرد شک در هفت روز است هفت روز بطهارت شک نماز گذارد و دو روز بیقین
بنشیند و غسل آرد و هفت روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و اگر نه را در هفده
کم کرد شک در هشت روز است هشت روز بطهارت شک نماز گذارد و یکروز بیقین بنشیند و غسل
آرد و هشت روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و اگر نه را در هژده کم کرد این
مساوی است و بعضی از بعضی اولیتر نیست نه روز بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و نه
روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و اگر ده را در یازده کم کرد شک در یکروز است
یکروز بطهارت شک نماز گذارد و نه روز بیقین بنشیند و غسل آرد و یکروز دیگر بطهارت شک نماز
گذارد و غسل آرد و اگر ده را در دوازده کم کرد شک در دو روز است دو روز بطهارت شک

نماز گذارد و هشت روز بیقین بنشیند و غسل آرد و دو روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد
و اگر ده را در سیزده گم کرد شک در سه روز هست سه روز بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد
و هفت روز بیقین بنشیند و غسل آرد و سه روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و اگر ده
را در چهارده گم کرد شک در چهار روز هست چهار روز بطهارت شک نماز گذارد و شش روز بیقین
بنشیند و غسل آرد و چهار روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و اگر ده را در پانزده گم کرد
شک در پنج روز هست پنج روز بطهارت شک نماز گذارد و پنج روز بیقین بنشیند و غسل آرد و پنج روز دیگر بطهارت
شک نماز گذارد و غسل آرد و اگر ده را در شانزده گم کرد شک در شش روز هست شش روز بطهارت
شک نماز گذارد و غسل آرد و چهار روز بیقین بنشیند و غسل آرد و شش روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد
و غسل آرد و اگر ده را در هفده گم کرد شک در هفت روز هست هفت روز بطهارت شک نماز گذارد و سه
روز بیقین بنشیند و غسل آرد و هفت روز دیگر هم بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و اگر ده را
در هژده گم کرد شک در هشت روز هست هشت روز بطهارت شک نماز گذارد و دو روز بیقین بنشیند
و غسل آرد و هشت روز دیگر هم بطهارت نماز گذارد و غسل آرد و اگر ده را در نوزده گم کرد شک
در نه روز هست نه روز بطهارت شک نماز گذارد و یک روز بیقین بنشیند و غسل آرد و نه روز دیگر
هم بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و اگر ده را در بیست گم کرد این متساوی هست و یکی از یکی
اولیتر نیست ده روز بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و ده روز دیگر هم بطهارت شک نماز گذارد
و غسل آرد و اگر ده را در سی گم کرد این مسئله از چند وجه خالی نیست یا مستغرق هست یا شک
در هر دهی هست یا شک در ده میانه هست یا شک در ده اول هست یا از میانه تا آخر یا در آخر یا در اول
و آخر و اگر مستغرق هست ده روز بطهارت شک نماز گذارد و بغسل و بیست روز دیگر غسل
آرد و اگر شک در هر دهی هست هر ده روزی بطهارت شک نماز گذارد و باز بر سر هر دهی غسل
آرد و اگر شک در ده اولی هست یا میانه هست ده اول را بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و ده
میانه را هم بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و ده آخر را بیقین نماز گذارد و اگر شک در ده
میانه هست یا ده آخر ده اول را بیقین نماز گذارد و ده میانه را بطهارت شک نماز گذارد و غسل
آرد و ده آخر را هم بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و اگر شک در ده میانه هست ده اول را
بیقین نماز گذارد و ده میانه را بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و ده آخر را بیقین نماز گذارد و غسل
آرد و اگر ضابطه این شک ساقط کند حیض من پنج هست و پاکی من پانزده یا حیض من ده و پاکی بیست پانزده

با حیض من و ده هست و پاکی بیست بار می پنجر ده بیقین بنشیند و غسل آرد و پنج روز دیگر بطهارت
شک نماز گذارد و غسل آرد و ده روز بیقین نماز گذارد و بیست و پنج روز دیگر بطهارت
شک نماز گذارد و بر سر هر پنجی غسل آرد و پنج روز دیگر بیقین نماز گذارد و سی و پنج روز
دیگر بطهارت شک نماز گذارد و بر سر هر پنجی غسل آرد و پنج روز دیگر بیقین نماز گذارد و ده
روز دیگر هم بطهارت شک نماز گذارد و بر سر هر پنجی غسل آرد و پنج روز دیگر بیقین
نماز گذارد چون صد شود بدان قیاس که وی پنج روز بود و پانزده و یا ده و پانزده
بدور اول باز رود که بیست را با بیست و پنج موافقت خمس هست خمس بیست چهار
بود و خمس بیست و پنج پنج بود اگر خمس بیست و پنج را در بیست ضرب کنی صد شود و اگر
خمس بیست را در بیست و پنج ضرب کنی همان صد شود و بس چون بصد بر سد بدور اول
باز رود بدان قیاس که حیض وی ده و بیست بود و در وی در سی شود چون
بسیصد بر سد بدور اول باز رود از برای آن معنی که سی را با صد موافقت بعشر هست
عشر سی سه بود عشر صد ده اگر عشر صد را در سی ضرب کنی سیصد شود و اگر عشر سی را
در صد ضرب کنی همان سیصد شود چون سیصد بر سد بدور اول باز رود و فقها میدانند که دهم
هر ماهی با دم بوده ام و پانزدهم هر ماهی با دم بوده ام و بیست و پنج هر ماهی با دم بوده ام
و در صورت اول نه روز بطهارت شک نماز گذارد و یکروز بیقین بنشیند و نه روز بغسل
نماز گذارد و در صورت دوم پنج روز بیقین نماز گذارد و نه روز بطهارت شک نماز گذارد
و یکروز بیقین بنشیند و نه روز بغسل نماز گذارد و در صورت سیوم پانزده روز بیقین
نماز گذارد و نه روز بطهارت شک نماز گذارد و یکروز بیقین بنشیند و اگر میدانند که در
در ماه هست پنج روز دیگر بغسل نماز گذارد و فقها میدانند که دهم هر ماهی پاک بوده ام و
پانزدهم هر ماهی پاک بوده ام و بیست و پنج هر ماهی پاک بوده ام آن روز که پاک
بوده هست بیقین نماز گذارد و آن پاکی ها را بغسل نماز گذارد و صاحب عادت طهر طویل دیده ام
بدید بنشیند اگر دم چند قرار گیرد و طهری درست بیند همان دم و طهر را گیرد و عادت کند
و اگر دم از ده اندر گذرد و میداند که حیض وی سه هست ولیکن نمیداند که طهر وی پانزده و یا شانزده
غسل بیارد و هفت شبانروز نماز قضا کند و هشت روز بیقین نماز گذارد و یکروز بطهارت
شک نماز گذارد و دو روز بیقین بنشیند و غسل آرد و یکروز بطهارت شک نماز گذارد

وغسل آرد و روز دوم چهارده روز بیقین نماز گذارد و دو روز بطهارت شک نماز گذارد و دیگر
بیقین بنشیند و غسل آرد و دو روز دیگر بطهارت شک نماز بگذارد و بر سر هر یکی غسل آرد و در سیوم سیزده
روز بیقین نماز گذارد و سه روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و دو روز دیگر بطهارت شک نماز
گذارد و بر سر هر یکی غسل آرد و در چهارم دوازده روز بیقین بنشیند نماز گذارد و سه روز بطهارت
شک نماز گذارد و غسل آرد و چهار روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و بر سر هر یکی غسل آرد و در
پنجم یازده روز بیقین نماز گذارد و سه روز بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و پنج روز دیگر
بطهارت شک نماز گذارد و بر سر هر یکی غسل آرد و در ششم ده روز بیقین نماز گذارد و سه
روز بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و شش روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و بر سر هر
یکی غسل آرد و در هفتم نه روز هم بیقین نماز گذارد و سه روز بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد
و هفت دیگر هم بطهارت شک نماز گذارد و بر سر هر یکی غسل آرد و در هشتم هشت روز بیقین نماز
گذارد و سه روز بطهارت شک نماز گذارد و هشت روز دیگر هم بطهارت شک نماز گذارد و بر سر هر یکی
غسل آرد و در نهم هفت روز بیقین نماز گذارد و سه روز بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و نه
روز دیگر هم بطهارت شک نماز گذارد و بر سر هر یکی غسل آرد و در دهم شش روز بیقین نماز گذارد
و سه روز بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و ده روز دیگر هم بطهارت شک نماز گذارد و بر سر
هر یکی غسل آرد و در یازدهم پنج روز بیقین نماز گذارد و سه روز بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد
و یازده روز دیگر هم بطهارت شک نماز گذارد و بر سر هر یکی غسل آرد و در دوازدهم چهار روز
بیقین نماز گذارد و سه روز بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و دوازده روز دیگر هم بطهارت
شک نماز گذارد و غسل آرد و بر سر هر یکی و در سیزدهم سه روز بیقین نماز گذارد و سه روز
دیگر بطهارت شک نماز بگذارد و غسل آرد و سیزده روز دیگر هم بطهارت شک نماز گذارد و
بر سر هر یکی غسل آرد و در چهاردهم دو روز بیقین نماز گذارد و سه روز بطهارت شک نماز
گذارد و غسل آرد و چهارده روز دیگر هم بطهارت شک نماز گذارد و بر سر هر یکی غسل آرد و در
پانزدهم یک روز نماز بیقین گذارد و سه روز بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و پانزده روز
دیگر هم بطهارت شک نماز گذارد و بر سر هر یکی غسل آرد و در شانزدهم سه روز بطهارت شک
نماز گذارد و غسل آرد و شانزده روز دیگر هم بطهارت شک نماز گذارد و بر سر هر یکی غسل آرد
و در هفدهم دو روز بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و هفده روز دیگر هم بطهارت شک نماز

گذارد و بر سر هر یکی غسل آرد و در هر ده هم یک روز بطهارت شک نماز گذارد و بر سر هر یکی
غسل آرد و چون هفتاده به سه در اول یازده و پانزده روز بیقین نماز گذارد و یکروز بطهارت
شک نماز گذارد و دو روز بیقین بنشیند و غسل آرد و یکروز بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد
و بر همان قعده که گفته آمد و اگر صاحب عادتی ده و بیست طهر دید طویل و استمرار افتاد و عدد
یاد میدارد و لیکن مکان یاد نمیدارد و ضاله شد از روی مکان اگر آن طهر که دیده است بیست و یا
سی بود و یا چهل و پنجاه شود و نصب عادت را شاید اما اگر ده روز چیزی ندید و بعد از ان استمرار افتاد
اول استمرار ده روز حیض بود و بیقین بنشیند و غسل آرد و بیست روز بیقین نماز گذارد و بر قول ابو یوسف
رحمة الله ده روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و بعد از ان ضاله شود بر قول ابو حنیفه و محمد رحمهم الله
چون دو روز هیچ ندید عادت منتقل شود و صاحب عادت شود در همان ده و بیست والله اعلم

باب سی و پنجم در بیان اضلال نفاس

و اضلال نفاس آن بود که زنی فرزند
آورد و دم مستمر شد بنشیند اگر دم بر چهل قرار گیرد و از ان سیو می طهر درست بیند همان
عادت شود و اگر دم از چهل اندر گذرد و میداند که نفاس وی کم از چهل است و لیکن نمیداند
که چندین است کمترین نفاس گیرد و غسل آرد و چهل شبانروز نماز قضا کند و فریضها وقتی را غسل
کرده نماز ها قضا را بیک غسل هر چند که خواهد گذارد روا بود و لیکن چون ده روز نماز قضا کند
و بعد ده دیگر این نماز ها را باز قضا گذارد که ازین دو هر یکی پاکی وی بود و هر سجده تلاوت
که در ان ده آورده بود درین ده باز آورد و فریضها وقتی را باز گذاردن قضا حاجت نیست
یا در حیض بود یا در پاکی اگر در پاکی بود نمازش روا بود و اگر در حیض بود نماز بر وی نبود
و اگر زنی حامله صاحب است و در حیض صاحب عادت ده و بیست یا مبتدیه را سقط ناقص شد
و دم مستمر شد نمیداند که صورت پدید آمده است یا نی ده روز بیقین بنشیند و غسل
آرد و بیست روز بطهارت شک نماز گذارد و ده روز دیگر بیقین بنشیند و غسل آرد
و بعد از ان بیست روز بیقین نماز بگذارد و ده روز می نشیند تا آنگاه که صحت یابد
اگر حامله پنج دم دید و سقط ناقص شد و نمیداند که صورت پدید آمده است یا نی
و دم مستمر شد پنج روز بیقین بنشیند و غسل آرد و بیست روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد
و ده روز دیگر بیقین بنشیند و غسل آرد و پنج روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد

و پانزده روز بیقین نماز گذارد و پنج روز بیقین بنشیند و پنج دیگر بغسل نماز گذارد تا صحت نیاید همچنین
میکند صاحب عادت ده و بیست ده دم دید و سقط نایب شد و نمیداند که صورت پدید آمده
هست یا نی و دم مستمر شد باری غسل بیارد در حال و بیست روز بطهارت شک نماز گذارد
و ده روز بیقین بنشیند و غسل آرد و ده روز بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و بعد
ازان از هر سی ده روز بیقین نماز گذارد و بیست روز بطهارت شک نماز گذارد و به سر
هر دهی غسل آرد تا صحت یابد همچنین کند زنی هست حیض وی هفت شبانروز بود و پاکی بیست
و سه شبانروز سقط نایب شد و نمیداند که صورت پدید آمده هست یا نی و دم مستمر شد
هفت روز بیقین بنشیند و غسل آرد و بیست و سه روز بطهارت شک نماز گذارد و هفت
روز بیقین بنشیند و غسل آرد و سه روز بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و بیست روز
بیقین نماز گذارد و سه روز بطهارت شک نماز گذارد و چهار دیگر بیقین بنشیند و غسل آرد
و بر همین ترتیب و قیاس میرود تا انگاه که صحت یابد زنی فرزند آورد و دم مستمر شد
اگر نفاس و پاکی و حیض یاد میدارد کار آسان بود آنچه نفاس وی هست بنشیند و غسل آرد
و پاکی را نماز گذارد و حیض را بنشیند و اگر هیچ نمیداند بر فتیه کار آسان بود و بران ضعیفه
دشوار بود زیرا که هر وقت نماز وی غسل آرد و اگر پاکی و حیض را یاد میدارد و لیکن نفاس را
یاد نمیدارد هم فائده نبود تا نفاس را یاد ندارد و پاکی حیض را بدان نتوان بنا کردن و اگر نفاس
یاد میدارد و لیکن پاکی و حیض را یاد ندارد نفاس را بنشیند و غسل آرد و پانزده روز بیقین
نماز گذارد و سه روز بطهارت شک نماز گذارد و بعد ازان ضاله شود و اگر نفاس
را یاد میدارد و میداند که پاکی وی پانزده شبانروز بود و هست نفاس را بنشیند و غسل آرد و
و پانزده شبانروز بیقین نماز گذارد و سه روز بیقین بنشیند و هفت روز بغسل نماز گذارد و
بیست روز بیقین نماز گذارد و سه روز بطهارت شک نماز گذارد و چهار ده روز بغسل نماز
گذارد و یک شبانروز بیقین نماز گذارد و بعد ازان ضاله شود زنی که عادتی این هست و وی
ضاله هست و نفقه ندارد که بدان کفارت کند بروزه کفارت میکند سه روز روزه
دارد پیوسته و ده روز بخورد و باز سه روز پیوسته دیگر روزه دارد و از عهده بیرون
آید زنی ضاله هست و حداکثر عادة ده و بیست و بر وی کفارت ماه رمضان هست
و وی از بنده آزاد کردن و طعام دادن عاجز هست بروزه کفارت میکند دو روزه

روزه دارد و کفارت ماه شود و آن جای بود که حیض وی از شب است اما اگر حیض وی از روز بود و ده وی در
پانزده تمام شود لیکن نبود روزه سه روز نا روا آید باز آید پانزده نا روا سه و پانزده چهارده شود صد و چهارده روز روزه
دارد از عهده کفارت بیرون آید و اینجای بود که دم و طهر را یاد داشته باشد اما اگر هیچ یاد نمیدارد حاکم بر اقل طهر و اکثر حیض
اقل طهر پانزده شبانروز است و اکثر حیض ده شبانروز و بیست و پنج شبانروز تمام شود و صد روز روزه دارد
از عهده بیرون آید و اینجای بود که حیض وی از شب بود اما اگر از روز بود و ده وی در پانزده تمام شود و از صد روز چهار
روز نا روا آید باز آید پانزده نا روا صد و پانزده روز روزه دارد از عهده بیرون آید مستمره سه دم دید و سه سال طهر
و استمرار انقطاع و اعادت شود تا اگر مطلقه شود سه سال و نه روز باید تا عدتش بگذرد و این احکام عدتش را شاید لیکن طهر
طویل نصب عادت را نشاید اگر زن طهر طویل دید و دم مستمره شد و شوی وی را طلاق داد وی حیض و پاکی خود را هیچ
نمیداند عدت وی بچند گذرد و چه مدت باید بر قول عبدالله زعفرانی رحمة الله صد و بیست و یک روز کم ساعتی باید تا
عدت وی بگذرد و بروایت حاکم جلیل ابو محمد رحمه الله هفت ماه و ده روز کم یکساعت باید که تا عدت وی بگذرد و
ابوسهل غزالی رحمه الله گفته است که هفت ماه و ده روز کم چهار ساعت باید اختلاف مشایخ است سیزده ماه و ده روز
کم چهار ساعت باید تا عدت وی گذرد و خواجه محمد ابراهیم میدانی رحمة الله گفته نوزده ماه و ده روز کم چهار ساعت
و این اختیار شیخ الاسلام برهان الائمه است و بر قول ابوعصمه سعد ابن معاذ مروزی رحم هرگز عدت وی نگذرد زنی را دم پدید آمده و مستمر
شود و شک باشد که وی حامله است یا نی و اگر حامله بود شک است که سقط غایب شده است یا نی و اگر سقط غایب شده
است شک است که صورت پدید آمده است یا نی ده روز بیقین بنشیند و غسل آرد و بیست روز بطهارت شک نماز گذارد
و ده روز دیگر بیقین بنشیند و غسل آرد و بیست روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و همچنین ده روز بیقین می نشیند و
غسل آرد و بیست روز دیگر نماز گذارد همچنانکه صاحب عادة بوده است والله اعلم **فصل** در استمتاع جانبی بود
کرد زوجه و مملوکه صحبت و دواعی حلال بود و جای بود که صحبت حلال نبود اما دواعی حلال بود و جای بود که صحبت
و دواعی حرام بود چنانکه مردی کنیزک خرید از پدر خود یا از پسر خود که موطوءه ایشان بوده است صحبت و دواعی حرام بود
اما استخدام حلال بود و اگر مردی کنیزک خرید معلوم شد که دختر کنیزک وی است و با مادرش دخول کرده با این کنیزک
صحبت و دواعی حرام بود و پس اما استخدام را شاید و اگر مادر کنیزک وی پدید آید و با دخترش دخول کرده بود حکم
همچنین بود مردی کنیزک خرید صابیه بقول ابوحنیفه رحمة الله حکم کتابیه دارد و بقول ابویوسف و محمد رحمهم الله حکم حربیه دارد
و اگر مردی کنیزک مشرکه خرید استخدام را شاید اما صحبت و دواعی حرام بود و اگر یکی حیض دید و اسلام آورد اکنون صحبت و
دواعی شاید اگر مردی کنیزک خرید و کنیزک دیگر هم دارد معلوم شد که این خواهر کنیزک وی است اگر با کنیزک اول
دخول کرده است با این دوم صحبت و دواعی نشاید و اگر مردی دو کنیزک خرید و با هر دو دخول کرد لیکن

معلوم شد که هر دو خواهر یکدیگر اند با هر دو دخول و دواعی نشاید کردن تا آن وقت که یکی را از ملک خود زائل نکرداند اگر
یک را آزاد کند یا گذاشته شد یا شوی داد در حال با این کنیزک دیگر دخول شاید کردن و اگر فروخت یا بخشید تا استبرا
کنیزک نکند وی را با این کنیزک دخول نشاید کردن اگر مردی را زنی هست کنیزک خرید معلوم شد که خواهر زن وی است با زن
صحبت و دواعی شاید کردن ولیکن با این کنیزک صحبت و دواعی نشاید کردن وی را مردی را کنیزک هست زنی خواست
معلوم شد که خواهر کنیزک وی است اگر با کنیزک دخول کرده است وی را با هر دو صحبت و دواعی نشاید کردن تا یکی را
از ملک خود زائل نکند با آن دیگر صحبت و دواعی نشاید کردن چون یکی را از ملک خود زائل بکند با آن دیگر وی را صحبت و دواعی
حلال بود مردی کنیزک خود را بشوی داد و بر شوی خود دو طلاق شد و طلاق بندگان چون سه طلاق آزاد بود
بنکاح خواجه آمد تا عدت شوی دارد وی را با آن کنیزک صحبت و دواعی نشاید کردن تا عدت شوی نگذرد چون عدت شوی گذشت
خواجه با وی دخول کرد شوی این کنیزک کنیزک را خرید وی را با این کنیزک صحبت و دواعی نشاید کردن که آن صحبت که خواجه را
افتاده است صحبت ملک بود و صحبت ملک سبب حلال نیست باتفاق صحبت عقد صحیح باید تا بر وی حلال شود باید که کنیزک
را بشوی دهد و آن شوی را با وی دخول افتد و طلاق دهد و عدتش گذرد آنگاه وی را با وی دخول شاید کردن
مردی را زنی هست و زنی دیگر خواست و دخول افتاد بعد از دخول معلوم شد که خواهر زن وی است میان ایشان
متارکه شود و متارکه ایشان به اقتضای قاضی حاجت نبود و بر زن عدت واجب شود و بر مرد کابین میان نام برده
و سزای کابین هر کدام که کمتر بود تا عدت وی نگذرد وی را با زن خود صحبت و دواعی نشاید کردن مردی بسفر رفت مدتی
بیامد زن وی را خبر وفات شوی دادند زن عدت داشت و شوی دیگر خواست و دخول افتاد بعد از مدتی شوی اول
بسلامت آمد میان ایشان متارکه شود و متارکه ایشان به اقتضای قاضی حاجت نبود و بر زن عدت واجب شود و بر مرد
کابین میان نام برده و سزای کابین هر کدام که کمتر بود تا عدت وی نگذرد شوی اول را با وی دخول و دواعی نشاید
کردن مظاهر و معتکف و محرم را صحبت و دواعی نشاید حایض و نفسا را صحبت نشاید که حرام بود اما دواعی شاید بعضی
مشایخ مولی را قیاس کردند بمظاهر چنانکه مظاهر را صحبت و دواعی نشاید مولی را نیز نشاید از برای آنکه مولی قوی تر است
از مظاهر دلیل بر آنکه اگر مولی چهار ماه دخول نکند زن وی بر طلاق میشود یک طلاق باین و اگر مظاهر ده سال
صحبت نکند زن بر وی طلاق نشود و بعضی مشایخ قیاس کرده اند بحایض و نفسا چنانکه حایض و نفسا را صحبت حرام
بود و دواعی حلال بود و دواعی نیز همان حکم بود مولی باید که سوگند را بشکند و کفارت یمین کند تا زن بر وی حرام نشود روزه
دار را صحبت نشاید کردن اما دواعی شاید یا نی اگر جوان است نشاید و اگر پیر است شاید دلیل بر آنکه در کسی از صحابه ابن عباس
رضی الله عنه سوال کردند که روزه دار را دواعی شاید یا نی یکی را فرمود شاید و یکی را فرمود نشاید آن یکی گفت که دین من همان است
که دین وی از چه معنی مرا میفرمائی که نشاید و وی را میفرمائی که شاید گفت وی مردی پیر است و شهوت وی ضعیف است

اما تو جوانی شهوت تو قوی باشد ترا نشاید که در خفتن شوی والله اعلم مسئله هر زنی را که حیض آید نماز نتواند گذاردن ولیکن از ذکر
ممنوع نیست باید که غافل نباشد و بگوید الحمد لله علی کل حال و استغفر الله من کل ذنب و اتوب الیه خدای عز و جل امر فرماید تا
برای نویسندش از آتش دوزخ و از عذاب خود ایمن کرداند و از صراطش بگذراند و بهشت رساند رسول علیه الصلوة
فرموده است هر آن زن حایض که هر وقت نماز هفتاد بار استغفر الله گوید خدای عز و جل ثواب هزار رکعت نماز پذیرفته
در دیوان وی ثبت کرداند و هفتاد گناه کبیره وی را بیامرزد و هفتاد درجه بهشت وی را کرامت کند بعدد هر مویی که بر اعضای
این زن بود امر فرماید تا شهرستان بنام آن بنده بنا کنند و بعدد هر حرفی که در استغفار هست بقیامت خدای عز و جل
وی را نوری عطا کند و بعدد هر رگی و بر اعضای وی ثواب حج و عمره در دیوان وی ثبت کرداند و چون از حیض پاک شود
و غسل آرد دو رکعت نماز کند و در هر رکعتی یکبار فاتحه و سه بار قل هو الله احد بخواند خدای عز و جل وی را از جمله گناهان
کبیره و صغیره پاک کرداند و تا آن وقت که حیض دیگر نیایدش بر وی هیچ گناه ننویسند و بهر رکعتی ثواب شهیدی در
دیوان وی ثبت کرداند و بعدد هر مویی که بر اندام وی بود خداوند عز و جل وی را از نوری کرامت کند و اگر همچنین از
انکه وی را حیض آید شهید میرد تا بدانی که رنج هیچ نیکوکاری ضایع نیست شیخ الاسلام برهان الدین صاعدی روایت کرده است
باسناد درست که مهتر عالم علیه الصلوة و السلام هر آن زن بگریه از دنیا بگذرد و هیچ مرد نامحرم وی را ندیده باشد وی شهید
بود تم کتاب الحیض والله اعلم **باب سی و ششم در بیان طهارت از نجاست** بدانکه تن و جامه
پاک داشتن فریضه است بآیة و اخبار و اجماع امت **مسئله** نجاست چندین باید تا روای نماز را باز دارد بقول
شافعی رحمه الله هرچه اندک نجاست وی بر تن و یا بر جامه بنشیند آنکه وی را چشم دریابد روای نماز باز دارد و بقول
وی آنست که نص مطلق است **قوله تعالی** وثیابک فطهر و علما رحمهم الله گفته اند که نص مطلق است ولیکن بجای
اندک عفو است و عفو اندک را هم بآیة دانستیم و هم بفعل رسول صلی الله علیه و آله و سلم و هم بفتوی امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه
آیة آنست که خداوند عز و جل آیة طهارت فرستاد و موضع استنجا را ذکر نکرد و اجماع است که موضع استنجا از نجاست اندک
خالی نبود اگر نجاست اندک عفو نبودی خداوند عز و جل موضع استنجا را ذکر فرمودی و فعل رسول علیه الصلوة و السلام
آن بود که نماز شروع کرده بود و صحابه اقتدا کرده بودند که در میان نماز قدمها را از نعلین ها بیرون آورد و صحابه رضوان الله
علیهم اجمعین چنین گمان بردند که مگر فریضه شد ایشان نیز قدمهای از نعلین بیرون آوردند بعد از فراغ نماز رسول علیه الصلوة والسلام
از ایشان سوال کرد که شما را چه داشت برین که در نماز نعلینها از قدمها بیرون آوردید ایشان گفتند که شما چون نعلینها را از قدمها بیرون
آوردید ما چنین گمان بردیم که فریضه شد ما نیز قدمها از نعلینها بیرون آوردیم رسول علیه السلام فرمود که من نماز شروع کردم در نماز
برادرم جبرائیل علیه السلام مرا خبر کرد که در زیر نعلین تو کنه سپرده شد من بدین معنی قدمها را از نعلینها بیرون
آوردم ما را از فعل رسول چند مسئله معلوم شد یکی آنکه با نجاست اندک نماز رواست

که اگر روا نبودی رسول علیه السلام آن نماز را از سر گرفتی و بی وی سر فرق اولی است که اگر پلیدی طریق اولی نبودی
رسول علیه الصلوة والسلام نعلین بها انداختی از قدم مبارک بیرون ننهادی و روی عمل اندک مفسد نماز نیست و آن از رسول
علیه الصلوة والسلام ترک نفضل بود از برای بیان احکام را بود و فتوی امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه آن بود که از وی
سوال کردند که نجاست چند باید تا روای نماز باز دارد گفت هم چندان ناخن من ناخن وی با هیچ درم سهیلی بود
و درم سهیلی به هیچ کی گفته است و تو که شافعی رحمة الله نجاست اندک بیز نبود و پاک تر عفو است و دلیل
بر آنکه بود که شافعی رحمة الله آب منی را پاک میدارد و از آن موضع که آب منی می آید از اول اندک خالی نبود
پس معلوم شد که نجاست اندک بیز و پاک تر عفو است و قدم امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه چنان بود که در عهد آن حضرت
صدقات را به معالجت حاجت آدمی قدم مبارک خود را هم دادی و آب بان خود به پشت ایشان کردی تا
که قدم ایشان آن قدر بود ناخن کم از آن نبود و کیفیت گفته است خواجه امام زاهد بخاری رحمة الله در کتاب
بیان کرده است تا اگر یکی را یک دست بیرون کند لی بهائی [illegible] واجب شود و هر انگشتی را [illegible] نقره لازم
شود و هر پنجی را سی صد و سی سه درم و دو دانک نقره واجب شود مگر انگشت ابهام را که وی را دو بند است هر یکی را
پانصد نقره واجب شود و این معلوم شد که چهار انگشت بیست مشت را فراز کنند و چهار فراز کنند و چهارم
بر دو دست و پشت چندین باشد گفته است آن مقدار بود که خواجه امام اجل شمس الائمه سرخسی رحمة الله گفته است که اعتبار
کلان ترین درم هر زمانه را است ابراهیم نخعی رحمة الله گفته است که چون به درمی رسد روای نماز را باز دارد
و شعبی رحمة الله گفته است که چون زیادت از درمی شود روای نماز را باز دارد و فتوی بر این قول است نجاست بعضی
بر تن است و بعضی بر جامه چون جمع کنند زیادت از درمی شود روای نماز باز دارد و اگر بعضی بر موضع مخصوص است
و بعضی [illegible] روای آن جمع کنند الی القول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهما الله جمع نکنند و بقول محمد و زفر و شافعی رحمهم الله
جمع کنند اگر بعضی غلیظه است و بعضی خفیفه جمع کنند اگر غالب غلیظه بود خفیفه تبع وی بود و اگر غالب
خفیفه بود غلیظه تبع وی بود و اگر هر دو برابر بود خواجه امام زاهد بخاری رحمة الله گفته است که قوت غلیظه زیادت است
خفیفه تبع وی بود و شیخ الاسلام برهان الدین رحمة الله گفته است که غلیظه را اگر به خفیفه بشوی خفیفه شود
هم ابتدای همه را خفیفه داریم آنچه گفتیم در حق نجاست تنک است اما اگر نجاست ستبر بود و از ابتدا غلیظه داریم
چون به درم سنگی رسد روای نماز باز دارد اگرچه در پهنای کم از درمی شود که در حق نجاست تنک طول
عرض وی را اعتبار است و در حق نجاست ستبر اعتبار وزن وی را است آنچه حکم نجاست غلیظه بود گفته آمد خفیفه را
حکم چیست یعنی خفیفه سبکتر بود از ابو حنیفه رحمة الله بار اول سوال کردند جواب نگفت بار دوم سوال کردند
جواب نگفت بار سیوم سوال کردند گفت کثیر فاحش باشد روای نماز باز دارد گفتند کثیر فاحش چند باشد

گفت مقدار ربع و مراد ازان ربع چهار یکی جامه عربی است اما در **فتاوی** عرقیان آورده است که
مراد ازان چهار یک جامه ضروری است یعنی ازار از ابو یوسف رحمه الله دو روایت است یک روایت گرد بر گرد و یک روایت
بدست در بدست و از محمد رحمه الله دو روایت است یک روایت قدم در قدم و یک روایت چهار یک موضع آن که برهنه شده
باشد **مسئله** موی آدمی را حکم چیست بقول شافعی رحمه الله موی آدمی که جدا شود پلید باشد نماز گزارده شود
روای نماز را باز دارد و وجه قول وی آنست که رسول علیه الصلوة والسلام فرموده است ما ابین من الحی فهو میت که هر چه از زنده
جدا کنی وی مرده است اما محمد گفته است که سنت است اعتبار نیست اما چون پاره سنگی برسد روای نماز را باز دارد و خواجه
امام منصور ماتریدی رحمه الله فتوی بر قول امام محمد رحمه الله داده نماز ناشر با موی در دعا نماز روا نبود اما بقول ابو حنیفه
و ابو یوسف رحمهم الله روا بود و اگر در آب اندک افتد آب اندک نجس نکند اما بعضی حرام شود باتفاق اگر مسلمانی را گوش از وی جدا
شده باشد و با وی است همچنان نماز میگذارد روا بود یا نی در **عیون** ابو یوسف رحمه الله روایت است که نماز
رواست و اگر دندان از وی جدا شده است و با وی است نماز میگذارد محمد رحمه الله گفته است که چون پاره سنگ برسد
روای نماز باز دارد و بقول ابو یوسف رحمه الله اگر دندان وی است هر چند که بود نماز با وی روا بود و اگر دندان کسی
دیگر است چون پاره سنگ برسد روای نماز باز دارد که فرق است میان دندان وی و دندان دیگری و آن فرق را معلوم
نیست **مسئله** آب دهان آدمی را حکم چیست در صلوة شیخ الاسلام علی اسبیجابی از سلیمان فارسی رضی الله
عنه روایت است که نجس است اما ظاهر روایت آنست که پاک است دلیل بر آنکه رسول علیه الصلوة والسلام یا عمار [?]
که جامه را نمازی میکرد رسول علیه الصلوة والسلام گفت یا عمار جامه را از چه نمازی میکنی گفت از آب دهان و بینی
گفت تو نه دانسته که آب دهان شما و آب بینی شما و آب چشم و آب گوش شما و خوی شما پاک است چنانکه آب در آنجا شما است
چون رسول علیه الصلوة والسلام پاک فرمود معلوم آمد که پاک باشد و لیکن پاک کننده نباشد و دیگر بسا وقت بودی که
صحابه در نماز آب دهان و بینی را بجامه گرفتندی و برکنه [?] نشستندی و نماز تمام کردندی و رسول علیه الصلوة والسلام ایشان را
منع نکردی پس معلوم آمدی که پاک است اما آب دهان خفته را حکم چیست در جمیع الجوامع ابو العباس صفانی از ابو نصر محمد بن
محمد سلام البلخی رحمه الله روایت است که اگر خشک شود لون و بوی بگرداند نجس بود که از لعاب گرم است اما ظاهر روایة
آنست که پاک بود و اختیار فقیه ابو اللیث رحمه الله بر اینست که پاک است که در **تحفة الملوک** بعضی آورده است که آب دهان خفته
و آب گرم میانه بول چیغز و خون ماهی پاک است و خوی آدمی پاک است از ان جنب و حایض و نفسا و محدث بشرط آنکه بر اندام او
نجاست حقیقی نبود دلیل بر آنکه بسیار وقت بودی که صحابه رضوان الله علیهم اجمعین محدث بودی و گرمای گرمای حجاز بودی اندام
ایشان از گرما خوی کردی و در جامه ایشان رسیدی و ایشان جامه را نمازی نکردی و رسول علیه السلام نفرمودی ایشان را
که جامه را نمازی کنید پس معلوم آمد که پاک است و دیگر آنکه روایت میکنند از ام المؤمنان عایشه صدیقه رضی الله عنها که گفت

شاید خوردن واگر مرغ بچه مادر خفه است بقول ابو حنیفه رحمه الله نشاید خوردن و بقول ابو یوسف رحمه الله شاید خوردن
و در عیون از محمد رحمه الله دو روایت است یکی آنست که اگر موی است کرده است جواب بقول ابو یوسف رحمه الله
گوییم که شاید خوردن واگر موی است نکرده است جواب بقول ابو حنیفه رحمه الله گوییم که نشاید خوردن و در بعضی نسخها
بر عکس گفته اند که اگر از گوسپند بره چه پدید آید یا از ماده گاو گوساله پدید آید یا از مرغ بیضه پدید آید آن بچها که بزهاست نصیر
بن یحیی الله ابو حنیفه رحمهم الله تعالی روایت میکند که پاک است بشرط آنکه عین نجاست نبود بر وی فقیه ابو اللیث رحمه الله
میگوید که پلید بود و گفته اند که نجاست می آید از گوسپند مرده پنیر مایه بگیرند یا از مرغ مرده بیضه بگیرند یا از گاو مرده
شیر بگیرند بقول شافعی رحمه الله این همه مردار بود و بقول ابو حنیفه همه پاک بود و بقول ابو یوسف و محمد رحمه الله پلید بود واگر
چیزی بود که تصور شستن دارد چون بشویند ابو یوسف و محمد رحمهم الله با ابو حنیفه اند که پاک بود واگر در شیر پشک افتد خلف
ابن ایوب رحمه الله گفته است که اگر سبک بر گیرند چنانکه آن پشک در شیر سرایت نکند پاک بود و شاید خوردن و شیخ الاسلام
علاء الدین رحمه الله گفته است که اینجا بود که پشک درست بود که وی را پرده است مانع نجاست شود که پس نجاست بشیر
سرایت نکند اما اگر شکسته شود و شیر پلید شود و از گوسپند مرده چیزها شاید منفعت گرفتن بر قول شافعی رحمه الله تعالی از هیچ چیز وی
نشاید منفعت گرفتن وجه قول وی آنست که رسول علیه السلام فرموده است که منفعت مگیرید از مردار از هیچ چیز قال النبی
صلی الله علیه وسلم لا ینتفع من المیت بشیء و بقول علما رحمهم الله از پشم و پیلک و پوست و شاخ و سم منفعت باید گرفتن و در یکی
دو روایت است از ینها شاید منفعت گرفتن وجه قول علما رحمهم الله آنست که رسول علیه الصلوة والسلام از حجره بیرون آمد
گوسپندی دید مرده انداخته سوال کرد که این گوسپند از آن کیست گفتند از آن میمونه است گفت چرا منفعت نمیگیرید از
پشم و پیلک و پوست و شاخ و سم وی و در یکی دو روایت است که فرموده یا پیلی اما از پیه مردار اجماع است که منفعت نشاید
گرفتن که محمد حسن رحمه الله گفته است که اگر پیه مردار را در بن کشتی مالند ترسم که بشوند استعمال آن حرام کشتی غرق شود
و آن مومنان هلاک شوند که رسول علیه الصلوة والسلام فرموده است که ترک یک ذره حرام گرفتن فاضلتر از عبادت ...
در پایان است قال النبی علیه السلام ترک ذرة من الحرام خیر من عبادة الثقلین مالک رحمه الله تعالی گفته است در پشم
پیلک شاید و از باقیها نشاید حاصل الامر در پشم و پیلک با علما است رحمهم الله تعالی و در باقیها با شافعی رحمه الله
تعالی است در وقت بسمل کردن حیوان روی سوی قبله داشتن مستحب است اگر روی سوی قبله نکند روا باشد اما ترک
استحباب کرده باشد تسمیه گفتن بقول شافعی رحمه الله شرط نیست و بر قول علما رحمه الله شرط است فایده این خلاف
بجائی پدید آید که مسلمانی حیوانات را بسمل کرد و بعمد تسمیه نگوید بقول شافعی رحمه الله شاید خوردن و بقول علما رحمهم الله
نشاید خوردن اما اگر تسمیه را فراموش کرد بقول علما رحمهم الله شاید خوردن و بقول مالک رحمه الله نشاید خوردن
علما رحمهم الله مسایل گفته اند که فراموشی مسلمانی نماز تباه نکند و خوردن فراموشی روزه تباه نکند و تسمیه فراموشی

ذبح حیوان را حرام نشود و بقول مالک رحمة الله بعمد فراموشی کار را تباه کند و خوردن فراموشی وزره را تباه کند و تسمیه فراموشی حیوان را
حرام کند از حلقوم حیوان را چندین بریدن فریضه است بقول ابوحنیفه رحمة الله حلقوم و یک رگ خون بریدن فریضه است و
بر قول ابو یوسف رحمة الله علیه سه رگ بریدن بالتعیین فریضه است و بقول محمد رحمة الله هر چهار رگ را بیشتر بریدن فریضه است و بر قول
مالک رحمة الله هر چهار رگ را تمام بریدن فریضه است اگر حیوانی بیمار است وی را بسمل کردند شاید خوردن یا نی بقول ابو حنیفه
رحمة الله اگر روز زیستی شاید خوردن و بقول [illegible] رحمة الله اگر بیشتر روز زیستی شاید خوردن و بقول محمد رحمة الله از آن زمان بسمل
کنند حیات با وی بود بسمل کنند شاید خوردن و مختار این است اگر حیوانی تازه را بسمل کردند طپید ولیکن خون نرفت شاید خوردن
که عهد ابو حنیفه رحمة الله این مسئله واقع شد از وی سوال کردند گفت شاید خوردن همانا که برگ جیلان خورده باشد و خون تن
فسرده تجربه کردند همچنان آمد حیوانی است در زندگی وی شک است وی را بسمل کردند خون نرفت لیکن نطپید ظاهر روایت
نشاید خوردن که از مرده خون رود و بعضی مشایخ گفته اند اگر چشم باز کرد نشاید خوردن و اگر چشم فراز کند شاید خوردن و
و بعضی گفته اند که اگر پای کرد کرد شاید خوردن و اگر دراز کرد نشاید خوردن و بعضی گفته اند اگر موی درشت کرد شاید
خوردن و اگر موی نرم کرد نشاید خوردن و بعضی گفته اند اگر شکم بر آید نشاید خوردن و اگر فرو نشست شاید خوردن اما جواب این
مسئله این است که اگر فرو نشیند شاید خوردن ظاهر روایت این است که اگر خون بشرفه رفته است شاید خوردن و اگر خون بشرفه
نرفته نشاید خوردن حیوانی را بسمل کردند و وی همچنان می طپید پاره از وی جدا کردند شاید خوردن که وی را آن طپیدن
مکلفی است اما اگر جراحت کردند حیوان را می طپید پاره از وی جدا کردند نشاید خوردن قال النبی صلی الله علیه وسلم
ما ابین من الحی فهو المیت هر چه کرده شود از زنده وی مرده است و اگر حیوانی را نخیره حلقوم وی را خطا شده است چنانکه
ذبح نمانده است اگر چه حیات با وی بود بسمل کنند نشاید خوردن چون محل ذبح بر قرار نمانده باشد اما اگر پاره ای از نخیره خطا شده
باشد و حیات با وی بود بسمل کردند شاید خوردن اگر دو حیوان را از یکدیگر بسته است تسمیه گفت و یکبار کارد کشید اگر
هر دو را بر بسمل کرده شوند هر دو را شاید خوردن و اگر تقدیم و تاخیر افتاد آنکه نخست بسمل کرده باشند آن را شاید خوردن و
آنکه تاخیر بسمل کرده باشند نشاید خوردن و اگر دو حیوان بسته است جدا بر یکی تسمیه گفت بسمل کند بدل افتاد و این را
ماند و آن دیگر را بسمل کرد و تسمیه گفت آن را نشاید خوردن باز آمد و این حیوان دیگر را بسمل و چنین در این است که آن تسمیه
باطل نشده است و دیگر را نیز تسمیه گفت این دیگر را نیز نشاید خوردن که مجلس متبدل شده است و تسمیه نمانده است التسمیه
همین که بسم الله گوید بسنده بود و اگر حیوانی را بر بست تا بسمل تسمیه گفت از آن کارد چید بر افتاد و شش آن کارد
را نهاد و کارد دیگر گرفت و آن حیوان را بسمل کرد شاید خوردن که تسمیه حیوان افتاده است نی
کارد بر خلاف تیر اگر بر تیر تسمیه گفت تا صید زند از آن تیر افتاد و شکست آن تیر را ماند و تیر دیگر گرفت
و تسمیه نگفت بر صید زد و صید بدان تیر هلاک شد نشاید خوردن که تسمیه بر تیر افتاده است نه بر صید

اگر حیوانی را از بینایا از در از دو نیم زد و تسمیه گفت نشاید خوردن هیچ یک بی ضرورت شود و بود اما اگر ضرورت زده تا بسمل کردن
ضرورت شاید خوردن اما اگر بی ضرورت است و تسمیه گفت و دو نیم زد بعضی از مشایخ رحمهم الله گفته‌اند اگر نیم سر پیش‌تر
بود و حیات با وی بود و بسمل کند آن نیم پیش شاید خوردن و اگر نیمه پس‌تر زیاده بود و هر دو نیمه را نشاید خوردن و اگر برابر است
قیاس آنست که شاید خوردن و استحسان آنست که نشاید خوردن اما ظاهر روایت آنست که چون بضرورت زده
باشد هر دو حال را نشاید خوردن اگر گوسفندی در عمارتها وحشی شد بر تیر تسمیه گفت و زد و افتاد و هلاک شد نشاید خوردن
که گرفتن وی در عمارت متعذر نیست اما اگر در صحرا وحشی شد بر تیر تسمیه گوید و بزند بدان زخم هلاک شود شاید خوردن که
گرفتن وی در صحرا بضرورت متعذر است اما اگر گاو و شتر در عمارتها وحشی شد بر تیر تسمیه گوید و بزند و بدان زخم
هلاک شود و شاید خوردن که گرفتن آنها در عمارتها ضرورت متعذر است از برای آنکه شتر بگزد و گاو بزند اگر حیوانی در چاهی
افتد یا در جوی افتاد که امکان بسمل کردن نبود بر تیر تسمیه گوید و بزند جراحت شود و بدان زخم هلاک شد شاید خوردن اما اگر زخم
در سلاح آید یا در سم یا در دم اگر از آن جراحت خون سیلان شود شاید خوردن این همه جائیست که تسمیه زده باشد اگر تسمیه عمدا
نگفت و زد و هلاک شد بقول شافعی رحمة الله شاید خوردن و بقول علماء ما رحمهم الله نشاید خوردن اما اگر بفراموشی تسمیه نگفت
بقول همه شاید خوردن بخلاف مالک رحمة الله علیه کشته محدث و جنب و نفسا و حائض و جهود و ترسا شاید خوردن لیکن
تسمیه بود اما اگر ترسا گوید بسم الله باسم عیسی نشاید خوردن و اگر جهود گوید بسم الله باسم عزیر نشاید خوردن اگر مسلمان گوید بسم الله
باسم محمد صلی الله علیه وسلم نشاید خوردن که رسول علیه الصلوة والسلام در دو جای نهی کرده است نام مخلوق با نام خالق
ضم کردن یکی در وقت بسمل کردن حیوان دوم در وقت که جواب عطسه گوید کشته ختنه ناکرده شاید خوردن باقی از عبدالله عباس
رضی الله عنه روایت آمده است که نشاید خوردن اما ظاهر روایت آنست که شاید خوردن کشته محرم را که صید کرده باشد
نشاید خوردن که ایشان را نهی کرده شده است از صید کردن و کشته مست بیخبر نشاید خوردن که عقل وی زایل شده باشد
کشته دیوانه را نشاید خوردن و کشته چهارپائی شاید خوردن یا نی بقول ابوحنیفه رحمة الله علیه شاید خوردن و بقول ابو یوسف و
محمد رحمهم الله نشاید و کشته مع ملحد و کافر حربی را و اباحتی را نشاید خوردن مسئله اگر حیوان جلاله که نجاست میکرد
و گوشت وی و شیر وی می باید خوردن ولی مکروه بود و محمد حسن رحمهم الله گفته که بر پشت وی بار بردن هم کراهیت بود در
امام محمد رحمة الله روایت است که خوی وی پلید بود و از بعضی پشت وی بار کردن کراهیت بود اما اگر مسلمانی حیوان جلاله
را بند چه حیوان که نجاست میکرد و نجاست میخورد حتی بد بو بود و اگر بره الشمه سگ یا می پرورد گوشت و شیر
وی مکروه بود مرغ خانگی که غالب کرد نجاست کرد و بیضه وی و گوشت وی مکروه بود اما این حسن العلف که
و بشند پاک شود [illegible] الحلال و گاو را بیست روز و گوسپند را ده روز و مرغ را سه روز و بعضی روایت
آنست که شتر را [illegible] گاو را ده روز و گوسپند را [illegible] روز و مرغ را یکروز علف [illegible]

واگر سگی را با بزی گشنی داده و بچه پدید آمد آن بچه را خوردن شاید یانی به حکم اگر بز را ماند شاید خوردن و اگر سگ را ماند
نشاید خوردن و اگر هر دو را می ماند در سر رها کنند اگر با بزان آمیزد شاید خوردن و اگر با سگان آمیزد نشاید خوردن
و اگر با هر دو همی آمیزد علف دهند پیش او اگر رغبتش گیاه باشد بز باشد و اگر رغبتش بنان و استخوان باشد سگ شود و اگر بهر
رغبت باشد آب دهند پیش اگر آب بلب خورد بز باشد و اگر آب بزبان خورد سگ باشد و اگر بهر دو بخورد زنندش اگر
بانگ بز کند بز باشد و اگر بانگ سگ کند سگ باشد و اگر بهر دو بانگ کند بکشند اگر روده پدید آید شاید خوردن که بز باشد
و اگر روده پدید آید گوشتش را در آب نهند اگر تنگ نشیند گوشت بز باشد و اگر بر روی آب بر آید گوشت سگ بود و اصلیت
کرابه هر دو لیدرا بتنگ بز و الله اعلم باب سی ام در بیان صید صید کردن شروع است بآیة و اخبار و اجماع
امت و مباح است آیه اینست قوله تعالی واذا حللتم فاصطادوا و خبر اینست که رسول علیه السلام مر عدی
حاتم را علم صید تعلیم میکرد گفت چون تیر رها کنی بگو بسم الله چون سگ رها کنی بگو بسم الله اصلیست مر زفر را رحمة الله
علیه که وی رسیدن را اعتبار دارد و علماء ثلثه کشادن را اعتبار دارند فایده این خلاف جای پدید آید که مسلمانی
بر تیر تسمیه گفت و بر صید رها کرد پیش از آنکه تیر بصید رسیدی ردت آورد والعیاذ بالله تیر بر صید آمد و بدان زخم جفت
بقول زفر رحمة الله نشاید آن صید را خوردن و بقول علماء ثلثه رحمهم الله شاید خوردن کافری تیر بر صید رها کرد
پیش از آنکه تیر بصید رسیدی اسلام آورد و تسمیه گفت تیر بر صید آمد و صید جفت بقول زفر رحمة الله شاید خوردن
و بقول علماء ثلثه نشاید خوردن محرمی بر تیر تسمیه گفت و بر صید رها کرد پیش از آنکه تیر به صید آمد حلال شد آنگاه تیر بر صید آمد
و افتاد و هلاک شد بقول زفر شاید خوردن و بقول علماء ثلثه نشاید خوردن و اگر حلالی بر تیر تسمیه گفت و بر صید رها کرد پیش
از آنکه تیر بصید رسیدی محرم شد آنگاه تیر بر صید آمد و افتاد و هلاک شد بقول زفر رحمة الله نشاید خوردن و بقول علماء ثلثه
رحمهم الله شاید خوردن اگر مسلمانی بر تیر تسمیه گفت و بر صید زد صید افتاد و هلاک شد شاید خوردن چون جراحت
کرده بود اما اگر بر تیر تسمیه گفت تا بر صید زند از آن تیر بر افتاد شکن آن تیر را نهاد و تیر دیگر گرفت و باز تسمیه گفت و بر صید زد
صید افتاد و هلاک شد نشاید خوردن که تسمیه آن تیر اول قرار گرفته بود مسلمانی بر تیر تسمیه گفت و رها کرد تا بر صید
رسید تیر بر جای دیگر آمد و از آنجا جدا شد و باز بر صید آمد بدان زخم هلاک شد نشاید خوردن که چون تیر بر جای دیگر
آمد آن تسمیه بماند همچنانست که بی تسمیه زده است پس نشاید خوردن و اگر مسلمانی بر تیر تسمیه گفت و بر صید آمد و افتاد
بر شخصی و پاره شاخ یا در آب افتاد و یا در آتش افتاد و یا کسی آنجای خفته بود آنجا رسید صید خفته بود نشاید خوردن که ما را شک است
که بزخم وی خفته است یا بدان مسائل که گفتیم و آن خفته را حکم صید است نزدیک امام اعظم ابو حنیفه رحمه الله تا اگر کسی
آنجا صید را بودی و آن صید را بسمل نکردی بایستی خوردن این بر بیان حکم دارد اما شیخ الاسلام علاء الدین
رحمة الله گفته است که بنجای بود که زخم اندک بود و شک بود که بدان زخم خفته است یا نی و اگر زخم درشت زده با

چنانکه یقین شده باشد که بدان زخم وی خفته است شاید خوردن و اگر مسلمانی بر تیر تسمیه گفت و بر صید زد و تیر از آن صید گذشت و بر صید دیگر افتاد و هر دو افتادند و هلاک شدند و هر دو را شاید خوردن بر خلاف آنکه بر جراحی آمد از وی گذشت و بر صید آمد و صید افتاد و هلاک شد آن صید را نشاید خوردن اما اگر بر خوک آمد و از خوک گذشت و بر صید آمد و صید هلاک شد شاید خوردن از برای آنکه خوک وحشی است و صید هم وحشی اگر مسلمانی بر تیر تسمیه گفت و بر صید راست کرد و انداخت وآن تیر شکم کرد و بر صیدی آمد و بدان زخم هلاک شد نشاید خوردن و اگر مسلمانی بر تیر تسمیه گفت و بر صید زد و صید را از وحشی بیرون آورد و دیگری بر تیر تسمیه گفت و بر همین صید زد و صید هلاک شد این بالاتفاق نشاید خوردن حسن بن زیاد از ابوحنیفه رحمه الله روایت میکند که زننده تیر دوم ضامن شود اما اگر دو کس تیر برابر بر صید رها کردند به تسمیه لیکن تیر یکی پیش بر صید آمد و صید از وحشی بیرون آمد و آن تیر دیگر بر همین صید آمد و صید بدان زخم هلاک شد این صید را حکم چیست شاید خوردن یا نی بقول زفر رحمه الله نشاید خوردن از برای آنکه درین صید دو چیز جمع آمد یکی حل و یکی حرمت و هر کجا که حل با حرمت جمع شود اعتبار حرمت را بود اما بقول علماء ثلثه رحمهم الله شاید خوردن بر خلاف مسئله اول که حسن بن زیاد از ابوحنیفه رحمه الله روایت میکند که زننده تیر دوم ضامن میشود که آنجا زننده تیر دوم مخاطب است صید اندکه خود از وحشی بیرون آمد و برای شاید زدن چون زد و هلاک شد نشاید خوردن که وی هلاک کرد صید را دلیل بر آنکه پیش تیر اول وی را از وحشی بیرون آورد و تیر دوم در معنی زکوة میشود نشاید خوردن ظاهر روایة آنست که صید از آن زننده تیر دوم بود و ملک زننده تیر اول بود و مختار آنست و فتوی بر آنست که نشاید خوردن اگر بر تیر تسمیه گفت و بر صید زد و لیکن صید از وحشی بیرون نیامده است و یکی بر تیر تسمیه گفت و بر همین صید زد و صید بزخم وی هلاک شد شاید خوردن و صید از آن زننده تیر دوم را بود اما اگر دو کس تیر تسمیه گفتند و بر صید رها کردند و هر دو تیر برابر بر یکی صید آمد و صید بدان زخم هلاک شد شاید خوردن و این صید میان هر دو کس قسمت شود

فصل

سگ صیدی چندی باید تا معلم شود و گشته از وی حلال شود بقول ابوحنیفه رحمه الله دو کس از استادان آن حرفت بگویند که این سگ معلم شده است کشته از وی حلال شود شاید خوردن و بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله صید را سه بار بگیرد و نخورد و بخصم سپارد و معلم شود کشته از وی حلال شود و صید سیوم را شاید خوردن اما محمد رحمه الله گفته است که آن سیوم را نشاید خوردن چهارمی را شاید خوردن مسلمانی بر سگ تسمیه گوید و بر صید رها کند تا مادام که سگ در طلب و جست و جوی آن صید باشد چون بگیرد کشد و بزخم وی هلاک شود شاید خوردن اما اگر صید را گم کنند و نا امید شود و روی بگرداند ناگاه باز صید را بیند باز گردد و آن صید را بگیرد و بزخم وی هلاک شود نشاید خوردن اما اگر سگی دیگر با تسمیه وی یار شود و هر دو بگیرند و بکشند از ایشان هلاک شود هم شاید خوردن یا کسی مسلمان به تسمیه مدد دهد کش یا یهودی یا ترسای به تسمیه مدد دهد کش و بکشند شاید خوردن اما اگر سگ جاهل یار وی یار شود و یا مجوسی

ویا هر بی هر دو بدست به تسمیه بگیرد و به زخم وی هلاک شود لنشاید خوردن بر خلاف اهل ذمه که ایشان به تسمیه
مدد دهند و بگیرد و به زخم وی هلاک شود لنشاید خوردن اگر بر سگ تسمیه گفت و رها کرد واین سگ می شنید
و باز میرود و چون بگیرد و هلاک کند نشاید خوردن یا نی بگیرم اگر این سگ باموز لبسته اند واین تعلیم از وی نز
گرفته است نشاید خوردن که علم یوز یکسین گرفتن است اما اگر از صید نا امید می شود و می شنید یا ماندگی افکند چون
بگیرد و بر زخم وی هلاک شود نشاید خوردن اگر بر سگ تسمیه گفت و رها کرد واین سگ صید گرفت دیگری بی [بر سگ تسمیه گفت]
و رها کرد این سگ دیگر آمد و همین صید را گرفت و هلاک شد بر زخم ایشان نشاید خوردن بر خلاف تیر که آنجا زننده تیر دوم مخاطب
است صید را که یکی زده است و بیرانی نشاید زدن و اما سگ مخاطب نیست تا داند که یکی گرفته است و بیرانی نشاید گرفتن اگر
مسلمانی بر سگ تسمیه گفت و رها کرد و سگ صید را گرفت و نگاه داشت تا چندانی که خصم آمد و بخصم سپرد آنگاه پاره از آن
صید بر کند و خورد و صید را نشاید خوردن اما اگر صید را گرفت و پاره از آن بر کند ولیکن نخورد و نگاه داشت تا خصم [آمد]
چون صید را بخصم سپرد آنگاه آن پاره را بخورد و هم نشاید خوردن اما اگر صید را گرفت پاره از صید بر کند و خورد
وآنگاه باقی را بخصم سپرد لنشاید خوردن بر خلاف باز و باشه که صید را بگیرند و بخورند و آنچه بخصم سپارند شاید
خوردن که علم باز و باشه رفتن و باز آمدن است و علم سگ گرفتن و ناخوردن دیگر آنکه سگ بچوب ریاضت پذیرد [ولیکن] باز
و باشه بچوب ریاضت نپذیرد و اگر سگ صید ناکرده است و آخرین صید را خورد بقول ابوحنیفه رحمة الله این صید را
وآنچه بر زخم وی هلاک شده است همه را نشاید خوردن و بقول ابو یوسف و محمد رحمهم الله این صید را نشاید خوردن اما باقیها
را که پیش از این صید کرده شاید خوردن ابوحنیفه رحمه الله گفته است که تا معلوم شد که وی به تمیز خود گرفته است [یا بیچ]
بجای خود وا ما خیاو مدلیش نشاید خوردن و اگر شتاری از مردار آمیخته است اگر غالب شتار بود بقول علما رحمهم الله تحری
کند جایز بود و بر قول شافعی رحمة الله تحری جایز نبود و اگر صیادی دام زد جانوران اگرفت جانوران دام را در هوا [گرفته]
و بردند جانوران ملک وی نشوند تا اگر کسی دیگر آن جانوران را بگیرد حرام نبود و برا اما اگر جانوران را گرفت و بسمل میکند
و بر هر یکی تسمیه علاحده گفتن شرط است تا اگر یکی را بعد از تسمیه نگوید و بسمل کند و در میان آنها دیگر انداز و همه را نشاید خوردن
و چون تحری کند یکی را برگیرد و بیرون انداز که مردار نیست و باقیها را شاید خوردن و بقول شافعی رحمة الله علیه
اگر تحری کند همه را نشاید خوردن که نزدیک او اگر تسمیه عمدا نگوید هم روا است و بقول علما رحمهم الله نشاید خوردن
چون تحری کند و یکی برگیرد و بیرون انداز که مردار نیست باقیها را شاید خوردن و اگر صیادی دام زد و جانوران را گرفت
چند صید از دست وی جستند و رفتند آنها که جستند هیچ یک از ملک وی باشند تا اگر کسی دیگر آنها را بگیرد و حلال [نبود]
و باید که وی مباح کند تا اگر کسی دیگر بگیرد و برا حلال بود و اگر مسلمانی جانوران میخرد و آزاد میکند جانوران از
آزاد کننده بیرون نشوند که آزادی در جانوران و دیگر حیوانات که ایشان غیر ناطق اند درست نیاید و همچنان در ملک وی

باشند اما اگر کسی دیگران جانوران را بگیرد در احرام بود و بعضی از مشایخ رحمهم الله گفته‌اند که هر دام که کسی ازان جانوران جانور بنهد
خورند تا بقیامت عهده در کردن آزاد کننده بود و باید که چون آزاد کند مباح کند تا عهده در کردن وی نبود و اگر کسی
دیگر بگیرد در حرام نبود و کبوتر بیابان را گرفتن کراهیت نبود و کبوتر مسجد را گرفتن کراهیت بود و کبوترخانه دیگر انداز گرفتن حرام
بود و اگر کبوتر بیابان آمد و در کبوترخانه دیگر بیضه نهاد و بچه برون آورد اگر در کبوترخانه بر بندند و آن کبوتر در خانه ملک
وی شود اما ماه لم که سر کبوترخانه باز باشد که بیرون میرود و می‌آید ملک کس نشود اگر از کبوترخانه دیگران آید و در کبوترخانه دیگر بیضه نهد و بچه
آرد و آن کبوتر و بچه ملک نشود همچنان ملک آن خداوند کبوترخانه اول بود و هر چند که وی علف می‌دهد بدین ملک وی نشود و
بدان علف دادن چیزی واجب نشود و اگر کبوترخانه با کبوتران بفروشد اگر کبوترخانه باز بود و کبوتران بیرون بودند
چنانچه وی از تسلیم کبوتران عاجز باشد بیع در کبوترخانه درست آید در کبوتران نه از برای آنکه بیع در چیزی درست آید که وی از تسلیم
آن عاجز نبود و وی از تسلیم کبوتران عاجز است اما اگر کبوتران آمده در کبوترخانه کنند و در بندند بیع در همه درست آید هم در کبوتران و هم
در کبوترخانه اما اگر عدد کبوتران ذکر کرد تا نشمرد بقول ابوحنیفه مشتری را نشاید که تصرف کند و بقول ابو یوسف و محمد رحمهم الله
شاید تصرف کردن و اگر چیزی بخرد که عدد متقارب است چنانچه جوز و اگر چهار مغز یا گوز یا بادنجان و بیضه مرغ و مانند اینها و عدد
این جمله ذکر کرد بقول ابوحنیفه رحمه الله نشاید که مشتری تصرف کند تا نشمرد و بقول ابو یوسف و محمد رحمهم الله شاید اما اگر بیع مجازفه
باتفاق تصرف شاید کردن اگر مسلمانی از بازار کرباس خرید بر آنکه این کرباس ده گز است ولیکن گز نکرد و بخانه آمد گز کرد یازده گز
آمد آن یک گز از آن خرنده بود که بیع بر کرباس افتاده است و گز در جامه صفت است بعضی گفته‌اند که این در حق وی ستاند آید که آن
یک گز را بیرون از علم وی بشد وی باطل شود و در کرباس این نباید اما ظاهر روایة آنست که در همه چیزها در آید و اگر ده گز کرباس
خرید و گز کرد ده گز چیزی کم آمد مشتری میتواند که آنرا طلب کند اما مخیر بود خواهد همچنان رضا دهد خواهد بها باز رد کند و بها
باز گیرد و اگر کاله خرید کیلی یا گزی یا وزنی تا کیلی را کیل نکند و وزنی را وزن نکند بیع روا نبود اما اگر بیع مجازفه گفته بود
بود باجماع آنچه حکم حیوان بود گفته آمد

باب بیست و هشتم در بول و روث حیوان

روث حیوان را حکم چیست بقول
ابوحنیفه پلیدی غلیظه است و بقول ابو یوسف و محمد رحمهم الله پلیدی خفیفه است و زفر رحمه الله گفته است که اگر حیوانی بود که گوشت
وی را خورند خفیفه است و روث غیر ماکول اللحم غلیظه است و بقول مالک رحمه الله هر حیوانی که گوشت وی را خورند در روث وی نجاست نیست
است و در تجرید خواجه ابوالفضل کرمانی این قول را از زفر رحمه الله گرفته است و وجه قول ابوحنیفه آنست که رسول علیه الصلوة والسلام
در شب دعوت پریان عبدالله مسعود را گفت ای پسر مسعود چیزی آر که بدان استنجا کنم عبدالله مسعود یک سنگ آورد و یک کلوخ و یک روث
خر یا دو کلوخ و یک روث آورد باری رسول علیه السلام آن روث را رد کرد و گفت انه رجس رسول صلعم فرمود که این نجس است و در وی
میان غلیظه و خفیفه تسلیم غلیظه بود ابو یوسف و محمد رحمهم الله گفته‌اند که همچنان است اما آنکه وی با وی معامله است گفته‌اند تا روث در شهرها
انداز تلبیس بسیار است میان اگر در بیع پلیدی غلیظه داریم چون زیادت از درمی شود روا نماند باز دار و درین حرج شود و در دین حرج نیست

پس چون خود داریم تا جرح نشود که بلوی رونده عام است اگر غلیظ داریم جرح شود و زفر رحمة الله گفته است که اگر گوشت آن
حیوان را خورند چنانست که ابو یوسف و محمد رحمهما الله گفته اند اگر گوشت آن حیوان را نخورند چنانست که ابو حنیفه رحمة الله علیه
گفته است وجه قول مالک رحمة الله آنست که از فرزه اهل مدینه افکنده اشتر آنست و دیگر آنکه جوانان صحابه رضوان الله
علیهم اجمعین بیکدیگر میزدند رسول علیه الصلوة والسلام ایشانرا منع نمیکرد پس معلوم آمد که پاک است و علما رحمهم
الله گفته اند که جوانان صحابه رضوان الله علیهم اجمعین شوخ بودند و رسول علیه الصلوة والسلام رحمت
عالمیان بود چون ایشان از ره شوخی بیکدیگر میزدند و بازی میکردند چون خشک بود بجامه ایشان چیزی نمیرسید
نمیگفته لیکن بدین سبب رسول علیه الصلوة والسلام ایشانرا منع نمیکرد و در مجموعه خواجه امام ابو الفضل کرمانی رحمة الله
آورده که نزد مالک است رحمة الله و اگر سرگین ستوران را بیع میکنند روا بود یا نی بقول شافعی رحمة الله روا نبود و
بقول علما ما رحمهم الله روا بود و اگر افکنده آدمی را بیع میکنند باجماع روا نبود اما اگر پاره خاک بروی افکنند و بر آن
خاک بیع کنند باتفاق روا بود و بول حیوان را حکم چیست هر حیوانی که گوشت وی را نخورند بقول محمد رحمة الله پاک است
و بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهما الله پلیدی خفیفه است وجه قول محمد رحمة الله علیه آنست که صحابه عرینه را نزدیک
رسول الله علیه الصلوة والسلام از بهر اسلام آوردند و عرینه قبیله از قبایل عرب است هوای مدینه ایشانرا ناساز
وار آمد بیماری آماس ایشانرا پیدا شد رسول علیه الصلوة والسلام فرمود که ایشانرا بنزدیک اشتران صدقات برید
و شیر اشتر با بول اشتر بدهید تا صحت یابند محمد رحمة الله علیه گفته است که اگر پاک نبودی رسول علیه الصلوة والسلام
نفرمودی تا ایشانرا بول اشتران دادندی اما ابو حنیفه رحمة الله و ابو یوسف رحمهما الله گفته اند که ابو هریره رضی الله عنه
روایت کرد که رسول علیه الصلوة والسلام شیر اشتر فرمود راوی غلط کرد بول بوی یاد کرد و اگر ثابت شود که رسول علیه
السلام بول فرمود رسول علیه السلام بنور نبوت دیده آنست که چون ایشان صحت یابند باز ردت آرند بروند اگر رسول علیه
الصلوة والسلام پلید را در پلیدی استعمال فرمودی عجب نبودی دلیل بر آنکه چون صحت یافتند باز ردت آوردند و پاسبان
اشتران صدقات را کشتند و شتر بخستند چون خبر برسول علیه الصلوة والسلام رسید یکروایت آنست که سعد وقاص را رضی الله عنه بطلب
ایشان فرستاد و یکروایت آنست که امیر المؤمنین علی رضی الله عنه را بطلب ایشان فرستاد تا ایشانرا گرفتند و آوردند رسول
علیه الصلوة والسلام فرمود تا ایشانرا مثله کردند دستها و پایها و گوش و بینی ایشان را ببرن کردند و جمله اعضای
ایشانرا بیرون کردند آنگاه ایشانرا در یک در چاهی سوزان انداختند و سوختند تا در میان آن هر پنج هلاک شدند و
آن وقت مثله کردن مباح بود بعد از آن رسول علیه السلام نهی فرمود از مثله کردن هیچ خطبه نکردندی رسول علیه السلام
که در آن خطبه مثله کردن را نهی نکردندی و دیگر حدیث مطلق است قال النبی علیه الصلوة والسلام استنزهوا من البول فان عامة
عذاب القبر منه و فرق نفرمود میان بول آدمیان و بول حیوان و دیگر آنکه سعد بن معاذ رضی الله عنه وفات یافت رسول علیه السلام

به نماز وی بسر انگشتان پای میرفت گفتند یا رسول الله از چه معنی که قدم تمام بر زمین نمی نهید گفت چندین فرشته بنماز جنازهٔ سعد آمده اند من می ترسم که اگر قدم را درست بر زمین نهیم نباید که بر پر فرشته آید و در پیش آفتاب غباری بودی از بسیاری فرشتگان که بنماز جنازهٔ سعد آمده بودند چون سعد رضی الله عنه را بخاک دفن کردند و خاک بگور در آوردند و خاک را راست کردند یکی ز یاران دید اثر تغیر در رخسارهٔ مبارک رسول علیه الصلوة والسلام ظاهر شده آنگاه رسول علیه الصلوة والسلام گفت قولوا سبحان الله صحابه رضوان الله علیهم اجمعین سوال کردند که این چه حال هست یا رسول الله رسول علیه الصلوة والسلام فرمود که سعد مردی مالدار بود و اشتران بسیار داشت و جامهٔ خود را از بول ایشان نگاه نمیداشت چون ویرا بخاک دفن کردیم خاک ویرا بخود در گرفت و چنان فشار دش که استخوان پهلو راستش بچپ آمد و استخوان پهلو چپش براست رفت پس معلوم شد که پلید هست اما بقول محمد رحمة الله پاک هست بضرورت و بیضرورت شاید خوردن و بقول ابو یوسف رحمة الله بضرورت شاید خوردن و بیضرورت نشاید خوردن دلیل بر آنکه رسول علیه الصلوة والسلام صحابه عرنیین را فرمود تا بضرورت دادند که بخورند و بقول ابو حنیفه رحمة الله بضرورت و بیضرورت نشاید خوردن که حدیث مطلق هست قال النبی علیه الصلوة والسلام ان الله تعالی لم یجعل شفاءکم فیما حرم علیکم رسول علیه السلام فرمود که خدای عز و جل نیافریده است شفا در آنچه حرام کرده هست بر شما آنچه گفتیم حکم بول حیوان بود و شیر حیوان را حکم چیست شیر اسپ بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله پاک هست شاید خوردن را از ابو حنیفه رحمة الله دو روایت آمده است بیک روایت مکروه هست نشاید خوردن و بیک روایت شاید خوردن شیر خر بقول مالک پاک هست شاید خوردن و بقول علماء ما رحمهم الله پاک هست اما نشاید خوردن همچنانکه شیر آدمی پاک هست خوردن آن نشاید اما هر جنس که بر جامه رسد روای نماز باز ندارد و اشکال آید که شیر آدمی شاید خوردن و طفلان را ناخوردنی چیزی دلیل نابوده نیست دلیل بر آنکه بسیار چیز پاک بود و لیکن نشاید خوردن خاک پاک هست و لیکن خوردن حرام هست خرد و انواع ریزه هوای که گوشت ایشان را خورند پاک هست و لیکن نشاید خوردن و شیر خر نیز همین حکم دارد و پاک هست و لیکن نشاید خوردن و اگر بر جامه نجاست غلیظه کم از درمی بود نماز وی روا بود و لیکن نشاید خوردن و شیر سگ را حکم چیست در صلوة مبسوط خواجه امام اجل سرخسی رحمة الله آورده هست که در نوادرات از محمد رحمة الله روایت هست که آب دهان و بینی و آب چشم و خوی سگ پلید هست همچون شیر سگ اینها را البتیر اضافت از برای آن کرده تا کسی را در شیر وی قیل نیاید و اگر سرگین لاشه یا مردار در نمکستان نمک شود بر قول ابو یوسف رحمة الله همچنان پلید شود و بقول محمد رحمة الله پاک بود و اگر آب پلید را و خاک پلید را گل کنند از محمد رحمة الله روایت هست که آن گل پاک هست وجه قول وی آنست که اسم و صفت وی دیگر شود و حکم وی نیز دیگر شود و چنانکه انگور

محمد رحمه الله تعالی پلید است و خشیشه در صلوة خواجه امام اجل شمس الائمه حلوانی رحمه الله و کرخی و طحاوی از ابوحنیفه و ابو
یوسف رحمهم الله روایت میکنند که هرچند بر جامه بسیار رود نماز روا دارند و دلیل میکنند که [illegible]
بول شپرک را حکم چیست از محمد رحمه الله تعالی سوال کردند قال هیچ شئی گفت آن چیزی پلیدست دلیل میکنند که
پاک است بر محمد رحمه الله تعالی استحال گفتند که وی جانوریست چنانکه جانوران دیگر چه معنی است که افکنده
وی را در کتاب خزانه تفصیل بول آمده است جواب وی آنست که در وی چند خصلت است که در هیچ جانوری نیست
اول آنکه خنده چنانکه آدمی دیگر سخن چنانکه آدمی و وی را حیض آید چنانکه زنان را و وی را ولادت بود چنانکه آدمی
و وی را نفاس آید چنانکه آدمی را و وی فرزند خود را شیر دهد چنانکه آدمی و وی را در زیر یکی بال پستان پدید است و
در زیر یکی بال پستان پر آب تا هرگاه که وی را آب حاجت آید هم از زیر بال خود آب خورد و هرجا که رود فرزند خود را
با خود برد و هرجا که نشیند پیش نتواند برداشتن ازین سبب بول پاک گردد و خزانه فی مسئله مسلمانی نماز گذارده
است بر جامه خود نجاست دید زیاده از درمی نمیداند که کدام وقت رسیده حکم نماز گذارده چه شود
بعضی از مشایخ رحمه الله گفته اند که اگر پیش جامه است یکروزه نماز قضا کند و اگر در پس جامه است سه روزه
نماز قضا کند بعضی گفته اند که اگر پیراهن است یکروزه نماز قضا کند و اگر پیراستر است سه روزه نماز قضا کنند اما
صحیح آنست که اعطا از ابوحنیفه رحمه الله روایت میکند که اگر تر است و تابستان یکروزه قضا کند و اگر خشک
است و تابستان یکروزه نماز قضا کند و اگر تر است و زمستان یکروزه نماز قضا کند و اگر خشک است و
زمستان سه روزه نماز قضا کند قیاس بر مسئله چاه اگر موش در چاه یابند مرده و آماسیده آن موش را که
کشند و کل آب را برکشند بقول ابوحنیفه رحمه الله هر که از آن آب طهارت ساخته است جامها و نمازی کند
و سه روزه نماز قضا کند و اگر آماسیده نیست یکروزه نماز قضا کند اما بعضی گفته اند که ابوحنیفه رحمه الله ازین
قول رجوع کرده است و گفته است که در چاه غیب است این حکم باقیست اما اینجا عین است تا یقین نشود و از هیچ نمازی را قضا
نکند و این قول ابو یوسف و محمد رحمه الله گفته اند و بعضی مشایخ گفته اند که نگریم که این نجاست است خون است یا منی
یا منی اگر خون است بنگریم که وی را با خون چه وقت معامله بوده است از آن وقت نماز را قضا کند و اگر [illegible]
بنگریم که وی را بقضا حاجت چه وقت کار کرده بوده است از آن وقت نماز را قضا کند و اگر منی است بنگریم که
وی را صحبت [illegible] وقت افتاده است از آن وقت نماز را قضا کند و اگر معلوم نیست که صحبت چه وقت افتاده
است از خواب آخرین نماز را قضا کند که خواب محل احتلام است احتمال اندارد که خواب دیده باشد و وی را
احتلام افتاده باشد و فراموش کرده باشد و اگر در جامه موش وقت خشک شده حکم نماز با گذارده
شود و نماز را از چه وقت قضا کند ظاهر روایت آنست که اگر جامه سوراخ است از وقت سوراخ شدن جامه نماز را قضا [illegible]

واگر بر جامه سوراخ نیست از وقت بخته نهادن نماز را قضا کند اما در ذخیرة الفقهاء آورده است که موش
را نگیرند و در جای دیگر در جامه باز دارند تا مادام که موش زنده بود نماز را گذارده روا بود که با موش
زنده نماز روا بود و چون موش بمیرد اکنون نماز را قضا کند تا چندانی که موش خشک شود چون خشک
شود در معنی دباغت شود و پیش بر وی چیزی نبود اما خواجه امام حسام شهید در فتاوی خویش آورده
است که پوست موش بخشک شدن دباغت پذیرد ولیکن گوشت موش بخشک شدن دباغت نپذیرد
جواب همانست که اگر بر جامه سوراخ است از وقت سوراخ شدن جامه نماز را قضا کند و اگر بر جامه سوراخ نبود
از وقت بخته نهادن قضا کند اگر کشته موش به گندم آرد شد یا در عصیدها پخته شد فقیه ابو اللیث رحمة الله
گفته است که تا از نجاست لون وی و مزه نگردد نجس نشود که در وی ضرورت است اما ظاهر روایت آنست
که نجس شود اما اگر در شیر یا در روغن افتد خواجه امام زاهد فخر رحمة الله گفته است که این جواب فقیه ابو اللیث
اینجا نباید که در شیر و در روغن این ضرورت نیست تا هرچه اندک اندر افتد نجس شود با نافه مشک تو نماز
روا بود قال النبی علیه الصلوة والسلام ما ابین من الحی فهو المیت رسول علیه الصلوة والسلام
فرموده است که هرچه از زنده جدا شود وی مرده است از خواجه ابو الحسن رستغفنی سوال کردند که با نافه
مشک نماز روا بود یا نی گفت اگر دباغت داده اند روا بود و اگر دباغت نداده اند نماز روا نبود گفتند
که دباغت وی چیست گفت از جرم کران سوال کنید سوال کردند گفتند چون خشک شود پاک شود و چون
باز تر شود پلیدی باز آید یا نی از ابو حنیفه رحمة الله دو روایت است اختیار خواجه امام حسام شهید و خواجه
امام اجل شمس رحمهم الله آنست که باز آید شیشه ایست و روی آب پلید است و سر شیشه زیاده از درمی است
اگرچه سرا و را بموم استوار کنند چنانکه از وی چیزی سرایت نکند با آن شیشه نماز روا نبود اما اگر سر شیشه
کم از درمی بود و استوار کنند چنانکه از وی چیزی سرایت نکند با آن شیشه ظاهر روایت نماز روا نبود از محمد
رحمة الله روایت آمده است که روا بود اگر درمی بود یکروی وی پاک و یکروی پلید با آن درم نماز
روا بود خلاف ابراهیم نخعی رحمة الله اما هرچه اندک که بروی دیگر سرایت کند با وی نماز روا نبود
بالاتفاق مگر آنکه زیاده از درمی بود اگر بیضه مرغ از مرغ جدا شود و در آب اندک افتد پلید شود یا نی
ظاهر قول ابو حنیفه رحمة الله آنست که پلید نشود و فقیه ابو اللیث رحمة الله گفته است که اینجا یی بود که از نجاست
چیزی بر وی نبود و خشک شود اگر از نجاست چیزی بر وی بود پلید شود با تخم مرغ با غنده نماز روا بود
که نجاست در محل است اگر تخم مرغ چوچه شود با وی نماز روا بود که با مرغ زنده نماز روا بود اگر چوچه درون
تخم مرغ بمیرد خواجه امام زاهد فخر رحمة الله گفته است که روا نبود که با مرغ مرده نماز گذارد و شیخ الاسلام

گفته است که روا بود که نجاست در محل است اگر مرغ در بغل آورد با وی نماز گذارد روا بود و اگر آن
مرغ در بغل وی بمیرد و رکنی همچنان گذارد نمازش با آن مرغ مرده روا نبود و اگر در کم رکنی از خود جدا
کرده روا بود و اگر مقدار رکنی همچنان تاخیر کرد و لیکن چیزی نگذارد بقول ابو یوسف رحمه الله نمازش
تباه شود که وی تاخیر را همچون گذارده دارد و بر قول ابو حنیفه و محمد رحمهم الله تواند که از خود جدا کند و باقی
نماز تمام کند و در بعضی نسخهای برعکس این گفته اند در صدد و در صلوة آورده است که با مرغی که حلق
وی از خون بسمل آلوده بود و یا با شهیدی که جامه وی از خون شهادت آلوده بود و یا با بچه که فرق
نداند میان پاکی و پلیدی اینها اگر با اینها نماز گذارده بود نداند ابو یوسف رحمة الله روایة آمده است که نماز
روا نبود باز گذارد و بقول محمد رحمة الله روا بود تا اگر کبوتر در آب پلید غلطیده و بر نماز گذارنده نشسته است
یا بچه که جامه اش نجس بود بر نماز گذارنده نشیند اگر از اول نماز تا آخر نماز بر نماز گذارنده بود بقول محمد رحمه
نماز روا بود که نجاست در محل خود است دلیل بر آنکه رسول علیه الصلوة والسلام نبیره بود از امامة بنت
ابو العاص رضی الله عنه که چون رسول علیه الصلوة والسلام و سجده نماز شروع کردی چون بسجده رفتی
بیامدی و بر پشت رسول علیه الصلوة والسلام نشستی و چون در قعده نشستی بیامدی و بر کنار رسول علیه
الصلوة والسلام نشستی و ویرا جدا نکردی رسول علیه الصلوة والسلام از خود و اتفاق است که جامه بچه ریزه از
نجاست خالی نبود پس اگر روا نبودی رسول علیه السلام ویرا از خود جدا کردی و این جایی بود که بچه کلان
بود که خود برود و خود آید اما اگر بچه خورد بود چنانکه ویرا اگر بر نماز گذارنده نهند وی بخود نتواند باز رفتن
تا باز بجهه نگیرندش در معنی مرغ مرده شود اگر رکنی با وی نماز گذارد نمازش تباه شود و اگر کم رکنی از خود جدا
کند نماز روا بود و اگر مقدار رکنی تاخیر کند و لیکن چیزی نگذارد بقول ابو یوسف رحمة الله نمازش تباه شود و
بر قول ابو حنیفه و محمد تواند که از خود جدا کند و باقی نماز تمام کند و بعضی این مسئله برعکس این گفته اند اگر دندان
آدمی در گندم آرد شد آن آرد را نشاید خوردن و نشاید فروختن که جزوی از اجزای مردار خورده شود
شیخ الاسلام برهان رحمه الله گفته است که در شریعت تحری جائز است تحری کند و دلش بر هر کجا که قرار گیرد
و از آنجا پاره را بر گیرد و باقیها را شاید خوردن و فروختن و همچنانکه شمس الائمه حلوای رحمة الله گفته است
که بجز خرمن کوفتند و خر در آن خرمن بول انداخت آن گندمها را نشاید خوردن اما تحری کند و پاره
از وی بر گیرد و باقیها را شاید خوردن اگر غزاة بر قلعه قادر شدند در آن قلعه یکی مومن است و یا یکی ذمی
است جزیه گذار شریعت دستوری ندهد بکشتن ایشان که نباید که آن مومن یا آن ذمی در آن میان کشته
شود اما اگر در آن میان یکی بیمار بود و گذشته شد یا یکی در میان دست و پای اسپان هلاک شد یا یکی خود را

از آن قلعه در فرو انداخت و اگر بحکم شریعت حکم کنند بر آن که آن امانتی وی بود و یا فقیها حکم کنند به
کشتن مسئله اگر گوشت ماهی با مردار آمیخته است و غالب گوشت ماهی است بر قول علما رحمهم الله
تحری جایز است مسئله مردی را چهار زن است یکی را سه طلاق داده معین فراموش کرد که کدام را
طلاق است با هر چهار زن دخول خویش نشاید کردن شیخ الاسلام علی اسبیجابی رحمه الله گفته است که هر چهار
را یکی طلاق دهد باز دارد و باز ماند تا عدت ایشان بگذرد و یکان یکان را در عقد آرد چون سه زن را در
عقد آرد چهارمی را حکم شود به سه طلاق مسئله اگر در صحرا قبله پوشیده است تحری کند در وی به هر کدام طرف
که آرد و نماز گذارد روا بود و اگر بر جامه نجاست رسیده است زیاده از درمی ولیکن نمیداند که کدام جای است
تحری کند و یکی جایی را زیادت از درمی بشوید از عهده بیرون آید چون در مصورها تحری جایز است این
جائی تحری نیز جایز است تحری کند و پاره از آن را در برگیرد و یا فقیهان را شاید خورد و اگر آب پلید بر خنور ریختند
و نان اندر بستند حکم آن تا هیچ شود و اگر بر سفال تری باقی بود تا نان پلید شود و اگر تری بر سفال باقی نبود
پلید نشود و اگر شیربرنجی بسته یا در روغن فسرده نجاست افتاد همان را است که نجاست افتاده باشد برگیرند
و یا فقیهان را شاید خوردن و حد بستگی و فسردگی آن مقدار است که از آن شیربرنجی یا از آن روغن پاره برگیرد بلحظه
باید تا آن جایگی هموار شود اما اگر روغن مایع بود و پلید شود حکم آن چیست در صدر الصلوة از ابو یوسف رحمة
الله روایت است که بشستن پاک شود و بقول محمد رحمه الله پاک نشود و روغن را اگر مایع باشد چگونه شوید
باید که آن روغن را بعد اندک کنند و آب پاک اندر ریزند و جنبانند و مانند تا آبها بنشیند و روغن بر سر
آب آید و تا بیره بود بعد آنچه را آنگاه تا بیره بعد آنچه را بکشایند تا آبها بیرون رود و چون بر روغن سه تا بیره
را استوار کند سه بار همچنین کند بقول ابو یوسف پاک بشود مسئله اگر موش بشیربرنجی یا بر روغن یا بشیر
درآید و زنده بیرون رود آنها مکروه بود باید که صدقه دهد که مستحق بود که مستحق را مکروه نشاید خوردن و اگر
وی مستحق بود وی را نیز باید خوردن خواجه امام زاهد بخاری رحمه الله گفته است که اگر شیر گرم بود پلید شود که وی را خاصیتی
است که چون بشیر گرم اندر آید بول اندازد پس پلید شود شیخ الاسلام برهان الدین رحمه الله گفته است
که پاکی اینها بیقین است و بول انداختن بشک و در شریعت بشک حکمی ثابت نشود و اگر در حبوبات یا مر
نجاست افتد همان نجاست را برگیرد و یا فقیهان را شاید خوردن و اگر حبوبات بی سر است بر فور همان جا را
برگیرند یا فقیهان را شاید خوردن و اگر بلحظه توقف شد نشاید خوردن که حبوبات را خاصیتی است که آب
از زیر بر سر آرد همچنانکه از زیر بر سر آرد از زیر نجاست را بزبر برد پس پلید شود نشاید خوردن و
بعضی گفته اند که این در حق حبوبات گاو می آید که آب از زیر بر سر آرد اما اگر حبوبات گوسفندی بود این نباید

همانجائی که حجی بهت افتاده باشند برگیرند باقیها را شاید خوردن والله اعلم باب سی و نهم در بیان اشربت
می و مویز و می منصف و نبیذ تمر مست کننده پلید است غلیظه تا اگر زیادت از درمی بر جامه رسید روای نماز
بازدارد و اگر آب انگور پاک را در جامی پاک کنند تا مادام که در جوشش بود بقول ابوحنیفه رحمة الله و بیکروایته
از ابویوسف رحمة الله پاک بود و بقول محمد رحمة الله و بیکروایته از ابویوسف و زفر و شافعی رحمهم الله
پلید بود و اگر جوشش استاده بود ولیکن کفک نه نشانده بود و بقول ابوحنیفه رحمة الله پاک بود و بقول
ابویوسف و محمد رحمهم الله پلید بود و چون کفک نشانده اجماع پلید بود و هر سرکایی که مزه تلخ دارد بقول
ابوحنیفه رحمة الله حکم می دارد در پلیدی هر نبیذی که از حبوب سازند بر قول ابوحنیفه رحمة الله و بیکروایته از ابو
یوسف رحمة الله پاک بود به شرطا آنکه سرکاهش پاک دارند و بقول محمد و بیکروایته از ابویوسف رحمهم الله پلید است
در هر چیزی که بلهو و طرب خورند حرام بود خمر می گرچی بود سرکه شود آنچه تهی است پلید بود و یا پاک فقیه ابو اللیث
رحمة الله گفته است که اگر سر خم بسته است آنچه تهی بود پاک شود زیرا که بخار پلید پلید است و بخار پاک
پاک بود و این مسئله در زواید محمد است رحمة الله اما اگر سر خم گشاده بود آنچه تهی بود پلید بود و چون سرکه برگیرند
روایت کتاب مبسوط آنست که از سر خم برگیرند که از پایان خم را نایزه نهند و سرکه از آنجا گیرند که اگر از سر خم گیرند
سرکه به پلیدی خم سرایت کند سرکه پلید شود اما بعضی مشایخ گفته اند که دافع می سرکه است تا اگر مسلمانی را
جامه بود قیمتی و بر آن جامه خمر رسید اگر بشوید پاک نشود باید که پاره سرکه بر آنجا کند چون آن ترش شود پا
شود و اگر در خانه دیگ بقلیه می پزند کنیزک با نون ببند است سرکه خمر فروریخت دیگ و حبوب و چوب پلید شود
بعد از آن معلوم شد که خمر است پاره سرکه فروریزند و جوشند و چون ترش شود پاک شود و این نیز همان حکم
دارد و چون سرکه بخم سرایت کند خم نیز بتبع سرکه پاک شود و اگر می سرکه شود بقول علمای ما رحمهم الله سرکه پاک
شود و اگر می سرکه شود بقول علمای ما رحمهم الله پاک شود و از شافعی رحمة الله دو روایت است بیکروایته پاک شود
و بیکروایته نی اگر می را سرکه کردند بقول علمای ما رحمهم الله پاک شود و بر قول شافعی رحمة الله پلید بود مسئله
جام مایع پاک از دیگ پلید باید بردن پلید را از دیگ پاک نشاید بردن که مستعمل نجاست شود همچنانکه
موش را نزدیک گربه نشاید بردن گربه را نزدیک موش نشاید بردن مردار را نزدیک سگ نشاید
بردن اما سگ را نزدیک مردار شاید بردن اگر مومن پدر ترسا است ویرا بکلیسا نشاید بردن اما از
کلیسا شاید آوردن و اگر موش در می افتاد و مرد و موش را کشیدند آن می سرکه شد در پاک شدن وی
دو روایت است بیکروایته پاک نشود و درست تر آنست که پاک شود که پلیدی می قوی تر از پلیدی موش است دلیل
بر آنکه اگر موش بچاه اندر افتد و بمیرد موش را برکشند بیست دلو آب برکشند پاک شود و اگر از می قطره در چاه حکم

کل آب را باید کشیدن تا پاک شود پس پلیدی‌های قوی‌تر از پلیدی موش آمد چون پلیدی می پاک میشود پلیدی موش
بطریق اولی پاک شود اما اگر شیره موش افتاده و مرد آن موش را برکشیدند آن شیره می شد و آن می سرکه شد
همچنان بود از برای آنکه اصل وی پلید شده است آن سرکه را نشاید خوردن اما بیع وی روا بود بشرط آنکه عیب
وی را ظاهر کنند اگر موش در می افتد بمیرد و بیاماسد آن موش را برکشندآن می سرکه شود همچنین پلید بود اما بیع
وی روا بود بشرط آنکه عیب وی را ظاهر کنند و اگر آب پلید در می ریزند آن می سرکه شود و اگر پلیدی آب از
از جنس می بود پاک شود و اگر از جنس دیگر بود پاک نشود و ظاهر روایت پاک شود آب گفته سرکه می شود
خواجه محمد مقاتل رازی رحمة الله گفته است که پاک نشود و ظاهر روایت پاک شود مسئله می بسیار را
در سرکه ریزند در حال ترش شود شاید خوردن اما قطره می در خم سرکه چکد امام ابو الحسن رستغفنی ره
گفته است که تا شش ماه نشود آن سرکه نشاید خوردن که مدت رسیدن سرکه شش ماه است و ما را شک است
که آن قطره می سرکه شده است یا نی اما این تفاصیل خواجه ابو الحسن رستغفنی کرده است در جامع از ابو یوسف
رحمة الله روایت است که چون بوی و مزه می نیاید در حال شاید خوردن و اگر در سرکه غژم انگور انداختند
و آن غژم انگور می شد آن سرکه پاک بود که آن می در سرکه نیست اما اگر دست اندر آورد و آن غژم را فشارد
دست پلید شود و اگر از سرکه بوی یا مزه می آید سرکه نیز پلید شود و بعد از آن دست به خنور سرکه دیگر اندر آورد
و برآورد از خنور سرکه سیوم به قول ابو حنیفه رحمة الله و یک روایت از ابو یوسف رحمة الله دست پاک برآید
و به قول محمد رحمة الله و یک روایت از ابو یوسف هم پلید برآید بدان روایت که بقول ابو یوسف هم پاک برآید آب مقید
را در حق نجاست عامل دارد و بدان روایت که پاک برنیاید در آب اندک بر ریختن را شرط دارد و اگر از آن
سرکه بوی می آید سرکه پلید شود و اگر دست پلید در یک جام آب اندر آورد و برآورد و یکی از آن جام دیگر اندر
آورد و برآورد و سیوم اندر آورد و برآورد از آب جام سیوم بر قول ابو حنیفه و محمد هم دست پاک برآید
و به قول ابو یوسف هم پاک نیاید مسئله اگر ماهی را در می قدید کردند ترش شد اگر غالب می بوده باشد نشاید
خوردن که معلوم نشد که این می سرکه شده است و اگر غالب ماهی است نشاید خوردن که احتمال آن دارد که آن
ماهی ترش شده باشد چون می در وی مغلوب است هرگاه که انگور در خم ریزند باید که خورده سگ و شگال را بر توده
انگور ریخته اند که پلید بود و اگر توده انگور نهاده باشند سگ آمد و پاره از آن خورد و یا شگال آید و پاره از آن
خورد باید که آن باقی پس خورده ایشان بردارد آنگاه باقی انگور را بکوبند اگر بر توده انگور خمر پلید انداختند باران
آمد و تر شده و از نم تری با انگور رسید و انگور تر شد آن انگور پلید بود تا نشویند نشاید کوفتن اگر جماعتی در
چرخشت انگور میکوبند ایشان را خمر [illegible] پلید شود و کل آن شیره

اگر جماعتی در چنین خشت انگور میکوبند اگر کسی بحاجتی بیرون آید باید که پای را بر زمین پاک نهد تا شیره را پلید
نکند در روقتی که بول انداز و بهوش وارد تا قطره پایش بر پا نچکد و اگر پایش بیالاید نشوید و آنگاه بچرخ اندر
آید و اگر یکی را بر پای جراحت بود انگور میکوبد بقوت وی اندک اندک از آن جراحت وی چیزی سرایت کند
شیره پلید نشود اما اگر ریش دارد همین که قدم نهد آن ریش وی کفد خون روان شود در ریش وی است چون
دران شیره از آن جراحت چیزی سرایت کند شیره پلید شود و چون شیره پلید شود و بسیار بود تدارک آنست
که حوض کنند ده در ده و گچ اندوده کنند و شیره پاک اندر ریزند چندانی که اختلاف مشایخ برخیزد و آنگاه
آن شیره پلید را در آن آب روانی وی ریزند چون بدان حوض اندر آید و با آن شیره پاک بیامیزد همه پاک
شود و اگر شیره اندک بود باید که بسیار بود آن چه جست نشینند و اندکی اندکی از آن شیره پلید میریزند چنانکه
غالب از آن شیره پاک بود پاک شود سگ را بسمل کنند پوست تر وی نماز روا بود و گوشت وی را در بغل
آرد و بدان نماز گذارد روا بود و اگر آن گوشت در آب اندک افتد پلید کند یا نی ظاهر روایة آنست که پلید
نشود و نصیر بن یحیی رحمه الله گفته است که پلید شود که از نجاست اندک خالی نبود چون نجاست اندک در
آب قلیل افتد آب اندک پلید شود چون سگ را بسمل کنند تسمیه گفتن شرط است یا نی جواب امام زاهد
فخر رحمه الله گفته است که شرط نیست تسمیه چیزی را گویند که بسبب حلالی وی شود و سگ به تسمیه گفتن حلال
نشود اما شیخ الاسلام برهان رحمه الله گفته است که تسمیه گفتن شرط است که هر حیوانی که گوشت وی را خورند
تسمیه گفتن حلالی ویست و هر حیوانی که گوشت وی را نخورند تسمیه گفتن سبب دباغت وی است اگر مصلّی
سگ بچه را در بغل آورده نماز گذارد بعضی مشایخ گفته اند که اگر چشم ناگفته بود و دهن و دهان وی کم
از درمی بود روا بود و اگر چشم گشاده بود و دهن و دهان وی زیادت از درمی بود روا نبود اما در صدر
صلوة خواجه امام اجل سرخسی آورده است از محمد که روایت است که هر چه پس خورده وی پاک است با وی
نماز روا بود بی کراهیت و هر چه پس خورده وی مکروه بود با وی نماز روا بود با کراهیت و هر چه پس خورده وی
پلید است با وی نماز روا نبود و سگ بچه نهان بود و سگ بچه نهان و عوان نهان و عوان بچه نهان مسلمانان سگ
در گردن رسن بسته است و رسن در دست گرفته نماز میگذارد نماز روا بود یا نی اگر آن رسن که بر گردن سگ
است می جنبد نماز روا نبود و اگر نمی جنبد روا بود و اگر دستار بود که یک سر پاک و یک سر پلید و آن سر پاک
بر سر بسته است و آن سر پلید را بر زمین انداخته نماز گذارد روا بود یا نی اگر آن سر پلید جنبد نماز روا نبود
و اگر نجنبد روا بود و مسئله اگر گاه نرسیت که وی را اگر پاسی بود یکسر پاک و یکسر پلید آن سر پاک را بخود در
پیچیده است و نماز میگذارد و سر پلید را بر زمین انداخته نماز روا بود یا نی اگر آن سر پلید جنبد

روا نبود و اگر بجنبند روا بود و اگر سگ جامهٔ مصلائی را بدندان گرفت جامه پلید شود یا نه بعضی
مشایخ گفته اند که اگر بخشم گرفته باشد پلید نشود که وقتی که بخشم گیرد در دهان وی آب نماند و اگر
ببازی گرفته باشد پلید شود که هرگاه ببازی گیرد دهان وی از تری خالی نبود اما این مسئله
ظاهر است اگر جامه تر شده باشد پلید شود و اگر تر نشده باشد پلید نشود مسئله موی سگ برکنده
با جماع پلید بود که از رطوبتی خالی نبود تا اگر با نماز گذارنده زیادت از درم سنگ بود روا نبود نماز باز
دارد و اگر در آب اندک افتد آب اندک نجس بود اما موی سگ ذبح کرده پاک شده است تا اگر از وی
مصلی سازد و بروی نماز گذارد روا بود بشرط آنکه بر موی نجاست نبود و اگر سگ تر خود را افشاند
از آن تری بر جامه مصلائی رسد حکم آنجامه چه شود بظاهر روایة جامه نجس نشود و بعضی مشایخ گفته اند
که بنگرم که آن سگ از چه تر شده است اگر از باران ژاله تر شده است پاک بود که آب بر روی موی گذشته
باشد و اگر از باران ریزه تر شده باشد آب به تحت موی وی رسیده باشد پلید بود و اگر در آب روان
رفته باشد پاک بود یا نه اگر بر روی آب رفته باشد پاک بود که آب موی وی را فرو خوابانیده باشد بر رو
موی وی گذشته باشد و اگر فرو رویه آب رفته باشد آب بر پوست وی رسیده باشد پلید شود این قول
حسن بن زیاد است که وی سگ را بعینه پلید دارد و خواجه امام زاهد فخر رحمه الله و فقیه ابو اللیث و فقیه ابو جعفر
رحمهم الله فتوی بر قول حسن زیاد رحمه الله داده اند که سگ پلید بعینه است اما ظاهر روایة السنة که سگ
پلید بغیره است دلیل بر آنکه اگر سگ با آب اندک اندر رفت و بر بساطی دویده اگر دهان وی در آن آب
اندر نمانده باشد آن بساط پلید نشود و این اختیار شیخ الاسلام برهان الدین است و محمد رحمه الله
بیع سگ بچه روا داشته اند بروی اشکال گفتند که وی منتفع نیست چرا بیع او را روا داشته اید
گفت اعتبار زمانه ثانی راست که چون وی کلان شود معلم شود و کشتار وی حلال شود بدین معنی بیع
وی روا بود پس معلوم آمد که پلید بغیره است و خوک پلید بعینه دلیل بر آنکه اگر سگ را بسمل کنند بر
پوست وی نماز روا بود و با گوشت وی نماز روا بود و اگر خوک را بسمل کنند بر پوست وی نماز
روا نبود و گوشت وی در بغل آری نماز روا نبود پس معلوم آمد که سگ پلید بغیره است و خوک پلید
بعینه است اما بر نخچیری که گوشت وی را نخورند وی را بسمل کنند بر پوست وی نماز روا بود و چنین دیگر جانوران
نخچیری مانند آن نماز روا بود اما اگر خود بمیرد بر پوست وی همچنان تر نماز روا نبود و اگر از نشان
پلید وی از نخچیری مانند زیادت از درمی بود روا نبود نماز باز دارد تا مادام که پوست وی تر بود [illegible]
وی روا نبود تا آنگاه که خشک نشود و حرمت همین قیاس میدان مسئله استخوان مردار خشک

پاک است بشرط آنکه بر وی گوشت مردار و رطوبتی نبود دلیل بر آنکه چون کافران علیهم اللعنة بر پیشانی مبارک
رسول علیه السلام مجروح کردند فرمودند تا استخوان مردار خشک آوردند و کوفتند و بیختند و بر پیشانی مبارک
رسول علیه السلام کردند و چیزی بربست و مسح میکشید و نماز میگذارد پس معلوم آمد که پاک است **مسئله**
استخوان پیل بر قول محمد رحمة الله چون استخوان خوک است چون بدرم سنگ رسد روای نماز باز دارد و
بر قول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهم الله پاک است در صلوة خواجه امام اجل سرخسی رحمة الله آورده است که
رسول علیه الصلوة والسلام دو دستوانه عاج خریده از برای فاطمه رضی الله عنها پس اگر پلید بودی
رسول علیه السلام نخریدی استخوان سگ بر قول حسن زیاد رحمة الله چون استخوان خوک است و استخوان
خوک چون بدرم سنگ رسد روای نماز باز دارد موی خوک را حکم چیست بروایت شرح قول محمد پاک است
و بر قول ابو یوسف رحمة الله پلید است و بروایت جامع بر قول ابو یوسف رحمة الله پاک است و بر قول
محمد پلید است در صلوة امام اجل سرخسی رحمة الله از هر دو روایت که پاک است و از ابو حنیفه رحمة الله دو
روایت است بیک روایت پاک و بیک روایت پلید و در بعضی نیز دو روایت است بیک روایت روا بود و بیک روایت
روا نبود و اما استعمالش باتفاق بیک روایت شاید از راه ضرورت نه از راه حلال **باب چهلم در بیان**
دباغت پوست آدمی دباغت نه پذیرد از راه کرامت پوست خوک دباغت نه پذیرد از راه نجاست
در صلوة خواجه امام سرخسی رحمة الله از ابو یوسف رحمة الله روایت است که پوست خوک بدباغت پاک شود
اما ظاهر روایت آنست که پوست خوک پاک نشود و پوست مار دباغت نپذیرد از راه تنگی پوست پیل بدباغت
پاک نشود بر قول محمد اما بر قول ابو حنیفه و ابو یوسف بدباغت پاک شود و پوست سگ بر قول حسن زیاد رحمة
الله بدباغت پاک نشود و اما ظاهر روایت بر قول ابو حنیفه و ابو یوسف آنست که هر دو بدباغت پاک شوند
هر حیوانی که گوشت وی را خورند وی مردار شود بقول مالک رحمة الله پوست وی بدباغت پاک نشود و حجت قول
وی آنست که رسول علیه الصلوة والسلام میفرماید لا تنتفع من المیتة بشیء یعنی منفعت مگیرید از مرده بچیزی
و هر حیوانی که گوشت وی را نخورند اگرچه وی را بسمل کنند بر قول شافعی رحمة الله پوست وی بدباغت پاک
نشود و بر قول علماء ما رحمهم الله هر خامی که از مردار بود بدباغت پاک شود و دباغت بر دو نوع است کسبی
است و خشکی است کسبی خود معلوم است و خشکی آن بود که خام مردار خشک شود پاک بود چنانکه می سرکه شود
پاک شود بر وی نماز روا بود و بشرط آنکه بر وی گوشت مردار بسیار نبود که گوشت مردار بخشک شدن
پاک نشود و اگر آن خام تر شود پلیدی باز آید یا نی بقول ابو حنیفه رحمة الله دو روایت است اما اختیار
خواجه امام حسام شهید و خواجه امام اجل سرخسی رحمهما الله آنست که باز آید اما بعضی روا بود بنا بر

حدیث رسول علیه الصلوة والسلام که فرمود خام مردار خشک شود پاک شود و هر حیوانی که گوشت ویرا
خورند وی مردار شود و بر قول شافعی رحمة الله پوست وی بخشک شدن پاک نشود تا آنگاه که ویرا خوش
ندهند و بقول علماء ما رحمهم الله خام مردار خشک شود پاک شود همچنانکه می سرکه شود پاک شود پس معلوم
شد که خشک شود پاک شود و بیعش روا بود **مسئله** مسلمانی را حیوانی مردار شد دیگری پوست
آن حیوانی را میکند تا بگیرد مالک را حق منع بود که بوی ندهد اما اگر تر همچنان میفروشد روا نبود باید که
چیزی محل بیع بود بدان پوست بندد و بدان چیز بیع کند و آنگاه آن پوست آن حیوان را تبع آن چیز بوی دهد
روا بود و اگر هر دو را بیک بیع و بیک ثمن فروشد اجماع بیع باطل شود و بها حرام و بر قول ابو یوسف و محمد
رحمهم الله اما اگر هر یکی را بها تعین کند ولیکن بیک بیع فروشد بقول ابو حنیفه رحمة الله بیع باطل شود
و بها حرام و بر قول ابو یوسف و محمد رحمهم الله آنچه محل بیع بود بیع حلال بود باقی حرام بود اگر دو بنده خرید
یکی از او بیرون آمد یا دو مسلوخ خرید یکی مردار پدید آمد یا دو خم سرکه خرید یکی خم می پدید آمد اگر هر دو را بیک
بیع و بیک ثمن خریده باشد اتفاق بیع باطل بود و بها حرام و اگر هر یکی را بها تعین کرد ولیکن بیک بیع
کرد بر قول ابو حنیفه رحمة الله بیع باطل شود و بها حرام و بر قول ابو یوسف و محمد بیع آنچه محل بیع بود حلال
بود و آنچه محل بیع نبود حرام اما اگر هر یکی را بها تعین کرد و جدا بیع کرد آنچه محل بیع بود باتفاق حلال بود
و آنچه محل بیع نبود باتفاق حرام بود و اگر مسلمانی از قصاب گوشت خرید یکی ویرا میگوید که گوشتی که تو
خریده مردار است اگر گوینده صاحب غرض است یا مفسد قول وی مصدق نبود اما اگر صاحب غرض نبود
و متدین بود قول وی مصدق بود آن گوشت را نشاید خوردن و بیع روا نبود و نتواند بقصاب رد
کردن که قصاب مرداری ویرا منکر است باید که ببیک پنهند **مسئله** اگر جماعتی طعام میخورند یکی را
گویند بیا طعام خوری دیگری ویرا گفت مرو از آن طعام مخور که در آن طعام ایشان مردار است یا در شیره
ایشان می است اگر صاحب غرض است یا مفسد است قول وی مصدق نبود اما اگر صاحب غرض
نیست و متدین است قول وی مصدق بود نشاید از این طعام خوردن اما اگر یکی میگوید که درین
طعام مردار است و در آن شربت می است و یکی میگوید که نیست با دل خود تحری کند دلش بر هر چه قرار
گیرد آن کند اگر یکی بنده و یکی آزاد یک طرف است و یکی بنده و یکی آزاد از یک طرف است همچنین تحری
کند اما اگر دو بنده از یک طرف است و دو آزاد از یک طرف آن کند که آزادان گویند که گواهی بنده کان
مقبول نیست اما اگر مسلمانی یکی از دیگری اسب خرید یا بخشیدش یا برای مباح کرد یا میراث ویرا رسید
بیع در طعام و کنیزک این نیز آید یکی عدل خبر داد که این ملک آنکس نبوده است که بتو داده است و ویرا

شاید که تصرف کند بر خلاف مسئله اول که اینجا در نفس حرام گواهی میدهد و درین مسئله سبب حرامی دلیل
بر آنکه اگر همچنان بود که وی میگوید و ان خصمش هم وی حلال کند حلال شود و اینجا هیچ سببی بر وی
حلال نشود و چون در نفس حرامی گواهی دهد در دیانت گواهی یک کسی مقبول بود اما اینجا دو باید تا گواهی ایشان
مقبول بود **باب چهل یکم در بیان شستن نجاست** بنابر فتوی صاحب شریعت است زنی
بنزدیک صاحب شریعت اندر آمد و گفت یا رسول الله من زنی ام که خون من بدین ایام من گذشته است و
پیش پاکی نی ایام رسول علیه الصلوة والسلام این حدیث فرمود **قال النبی علیه الصلوة والسلام**
لتلک المراة وهی مستحاضة احتشی والجمی واستثفری وتوضئی وصلی وان قطر الدم علی الحصیر قطرا رسول علیه
الصلوة والسلام فرمود ان زن مستحاضه را که ایام عادت را بنشین و بر سر ایام غسل کن و پرده بنه و بند
بر بند و لگام بر بنه و آبدست کن و نماز کن اگر چه قطرها دم بر بوریا می چکد باز ان زن سوال کرد یا رسول
الله ان قطرها که بر جامه میرسد عفو است یا نی رسول علیه الصلوة والسلام فرمود که نی ان زن گفت یا
رسول الله می شویم عین وی میرود و لون وی می ماند فرمود بشو و بشکنج و بمال و مبالغت کن چون عین
وی برود و لون وی ماند ان لون اثر است و اثر عفو است و محمد حسن رحمة الله بر فتوی صاحب شریعت مسئله
ها بنا کرده است یکی الست که حنا را باب پلید تر کنند و در دست بندد تا ما دام که حنا بر دست بود پلید بود
و چون حنا را از دست بیرون کنند ان رنگ که بر دست ماند چون دست را بشویند پاک شود ان رنگ که بر دست ماند
است اثر است و اثر عفو است و دیگر انکه باب پلید جامه را رنگ کنند آن جامه را نی زنی کنند تا ما دام که رنگ آب میرون
آید پلید بود چون پیش رنگ آب بیرون نیاید جامه پاک شود و ان اثری که بر جامه ماند عفو است **مسئله** اگر مسلمانی
را در بهاران روث حیوان بر جامه رسید او بشست عین وی برفت ولیکن لون وی نرفت ان لون اثر است
و اثر عفو است دیگر مسلمانی پلید در زمین پلید نمناک نشست جامه اش از ان نم گرفت باد بر وی در نیچه خشک
شد ان جامه پاک شود که ان نم اثر است و اثر عفو است دیگر مسلمانی را بر جامه روغن پلید رسید کم از درمی او را
بشست سرایت کرد و زیاده از درمی شد ان پاک بود که اثر است و اثر عفو است دیگر مسلمانی استنجا کرد از
دستش بوی می آید دست پاک بود که آن اثر است و اثر عفو است **مسئله** اثر چه باشد همچنانکه مسلمانی را جامه
در گرما بر وی گرم شد ان اثر افتاب است عین افتاب نی و جامه بر مسلمانی سرد شد در زمستان ان
اثر یخ و برف است عین یخ و برف نی اینها همه اثر است و اثر عفو است بقول شافعی رحمة الله لون نجاست
است همچون عین نجاست تا اگر مسلمانی را بر جامه نجاست رسید بشست عین وی برفت ولیکن لون
ماند بقول شافعی رحمة الله تا ان لون بر جامه بود بر وی نماز روا نبود و بقول علمای ما رحمهم الله چون

عین وی رفت آن لون اثر ہست و اثر عفو ہست اگرچہ ان لون بہ تیزی میرود نجاست بر دو نوع ہست مرئی و نامرئی و در شستن نجاست نامرئی شافعی را دو روایة ہست یکی روایة چندانی بشوید که دلش قرار گیرد و روایة دیگر اینست که یک آب بشوید بسنده بود و پاک شود دلیل بر انکه نجاست حکمی قوی تر از نجاست حقیقی ہست از برای آن معنی که شما با نجاست کم از درمی نماز روا میدارید و برین اعضا که شستن ایشان اندر طهارة فریضه ہست اگر بر مویی خشک ماند طهارة درست نبود نماز روا نبود پس معلوم آمد که نجاست حکمی قوی تر از نجاست حقیقی ہست این را یک آب بشوید بسنده بود و انرا یک آب بشوید نیز از عهده بیرون آید و علماء ما رحمهم الله گفته اند که تو بقیاس میگویی و ما بحدیث رسول علیه السلام عمل میکنیم که در طهارت هر عضو را یکبار شستن فریضه ہست عن ابو هریرة رضی الله عنه عن النبی علیه الصلوة والسلام انه توضا مرة فقال هذا وضوء لا یقبل الله تعالی الصلوة الا به ثم توضا مرتین وقال هذا وضوء من یضاعف له الاجر مرتین ثم توضا ثلث مراة فقال هذا وضوئی و وضوء الانبیاء من قبلی فمن زاد علی هذا او نقص فقد تعدی وظلم ابو هریرة رضی الله عنه روایة میکند از رسول صلی الله علیه وآله وسلم رسول علیه الصلوة والسلام طهارت ساخت و هر عضو را یکبار شست و فرمود که این طهارتی ہست که خدای تعالی هیچ نماز بی این طهاره نپذیرد و چون دوبار شست فرمود هر که دوبار بشوید هر عضو را دو چندان ثواب دهندش که بار اول را چون سه بار شست فرمود که این طهارة من و طهارة انبیا که پیش از من بوده اند پس هر که زیادة کند برین یا کم کند پس هر آینه وی تعدی و ظلم کرده باشد و دیگر انکه تو که شافعی میگویی که اگر سگ بتفوز در آب جامه اندر آرد و آن جامه را هفت آب باید شست و بار هشتم در خاک مالیدن پاک شود و بتفوز سگ نامرئی ہست و نامرئی را هفت آب شستن فریضه میفرمایی پس شافعی گفت که من بحدیث رسول علیه السلام عمل میکنیم که رسول علیه السلام فرموده ہست که سگ بتفوز ابجامه یکی از شما آرد هفت بار شوئید و بار هشتم در خاک مالید و علماء ما رحمهم الله گفته اند که ان در ابتدا اسلام بوده است که عرب با سگان موانست بید اشتند و سگان را در خانه راه میدادند و آن سگان بتفوز اب جامهاء ایشان می آوردند و اب جامهاء ایشان را پلید میکردند رسول علیه السلام این حدیث فرمود از برای زجر ایشان تا سگان را از خانها بیرون کردند روایة میکند عقبة بن عامر الجهنی رضی الله عنه که رسول علیه الصلوة والسلام فرموده ہست که سگ بتفوز اب جامه شما ارد سه بار شوئید پاک شود که اگر گربه بتفوز ارد یکبار شوئید پاک شود این حدیث که تو روایة میکنی مقدم ہست و این حدیث که ما روایة میکنیم موخر ہست موخر مقدم را منسوخ کند و بر قول علماء ما رحمهم الله نجاست نامرئی را سه آب شستن فریضه است انچه حکم نجاست نامرئی بود گفته آمد نجاست مرئی را حکم چیست چندانی باید شست که عین وی برود

اگرچه لون وی ماند ان لون اثر بست واثر عفو بست و بر قول شافعی لون نجاست بمچون عین وی ست
تا لون نجاست نرود پاک نشود واگر در کم سه آب عین وی رفت باید که بسه آب برساند که این کم
از نجاست نا مرئی نبود فقیه ابو جعفر رحمته الله گفته است که بعد ازان که عین وی برود باید که سه آب
دیگر شوید که این در معنی نجاست نامرئی بود واگر ازان اب بر جامه مسلمان رسد چند باید که تا
روای نماز باز دارد بنگرم اگر نجاست غلیظه است زیاده از درمی واگر خفیفه است کثیر فاحش باید
تا روای نماز باز دارد واگر ان جامه دوم را نماز می میکند چند آب بشوید تا پاک شود اگر آب اول
رسیده است سه اب شوید واگر اب دوم رسیده است دو اب شوید تا پاک شود واگر اب سیوم رسیده
است یک آب بشوید پاک شود این روایه در شرح است روایه جامع صغیر انست که تا شوینده
بود اختیار خواجه امام اجل سرخسی رحمته الله انست که برای که رسیده بود سه اب شوید تا بیقین از عهده
بیرون آید مسئله تافتن شرط هست یانی بر قول ابو یوسف رحمته الله شرط نیست و بر قول ابو حنیفه
و محمد رحمهم الله شرط است اختیار خواجه امام زاهد نجز رحمته الله آنست که اگر حوض کلان بود یا جوی
روان بود هر باری که دران جای آن جامه را مالد قایم مقام تافتن بود تا بار آخر جامه را برآورد و
بتابد از عهده بیرون آید و این روایه شرح است اگر جامه را تافتند و در وی آب ماند برانداختن
خشک شد پاک شود واگر قوی تر آمد آنجامه را باز تافت ابی که ازان جامه بیرون آید ظاهر روایه انست که آن آب
پلید بود و در روایه جامع الکبیر آنست که پاک بود و فتوی بر آنست و این هم جائی بود که جامه را از نجاست شویند
اما اگر جامه را از ریم شویند ان آب پاک بود و پاک کننده باشد باتفاق واگر جامه را در خنور تنک نمازی میکنند
قیاس آنست که پاک بر نیاید و این قول شافعی است استحسان انست که پاک بر اید و این قول علماء ما است
رحمهم الله وجه قیاس آنست که نجاست اندک را در اب اندک اندر آری اب اندک نجس شود و ازان اب نجس
جامه چگونه پاک بر اید و وجه استحسان انست که پاک بر اید هم بقول رسول علیه الصلوة و هم به فعل رسول علیه
السلام و هم بحکم ظاهر قول رسول علیه السلام که گفت انست چون اب جامه تا پلید شود سه اب شویند پاک شود
و فعل رسول علیه السلام آنست که رسول علیه السلام را قی آمد و دهان بشست و گفت اینست طهارت از
قی چه فرق بود میان انکه نجاست اندک را در اب اندک اری یا اب اندک را در نجاست اندک آری و حکم
ظاهر انست که نجاست عینی را بشوئی تا عین وی کم میشود حکم وی نیز کم میشود چون جامه را در اب اندک خواهی
نمازی کردن باید که جامه را بتابد و فرو فشاند و در طشت بنهد و اب اندر ریزد چندانی که مستغرق شود
خواجه امام سرخسی رحمته الله گفته است که تافتن مستغرق کار روا نباید که این اولیه است و کار روا تافتن

وان بود که جامها یکی پس دیگری در چیده بود آب در او از طشت و یکبار بتابد و فقه دردی است که اگر یکان یکان برآرد و بیرون
سوی طشت تابد تا پلک آبی که از ان جامه فرو دود و ان آب مستعمل شود ازان اب مستعمل جامه پاک بر نیاید
اما ظاهر روایه آنست که همچنان یکان یکان از طشت بیرون آرد و بتابد چون جامها تمام تافته شود باقی آبی
که در ان طشت مانده باشد بیرون بریزد طشت را باز تازی کردن حاجت نیست باز جامها را فرو خفته
در طشت بنهد و باز آب اندر ریزد و چندانی بریزد که آب مستغرق شود یکان یکان باز بتابد چون سه بار
همچنین کرد بار سیوم انجا مها پاک برآید و طشت را و دست را تازی کردن حاجت نباید و اگر این واقعه در
جامها افتد چنانچه جامه پلید را در یکی آب جامه اندر آرد و برآورد و بتابد و باب جامه دوم اندر آورد و برآورد
و بتابد و باز در آب جامه سیوم اندر آورد و برآورد و بتابد از ان جامه سیوم دست و جامه پاک برآید ولیکن
آب پلید بود آب جامه اول را بیرون ریزد و سه آب شوید آب جامه دوم را بیرون بریزد و دو آب شوید آب
جامه سیوم را بریزد و یک آب شوید بسنده بود ولیکن قیاس آنست که بشستن حاجت نباید دلیل بر این مسئله چاه
اگر موش در چاه افتد و مرد ان موش را از ان چاه بر کشند و بیست دلو آب بر کشیدن لازم شود چون نوزده دلو
بر کشند چاه همچنان پلید بود و دلو و رسن و دست هم پلید بود و چون بیستم دلو بر کشیدند چاه و رسن و دلو همه پاک
شود اینجا نیز همان حکم بود و در تافتن جامه اعتبار قوت جامه راست یا قوت تابنده را اگر جامه قوی است
اعتبار قوت تابنده را بود و اگر جامه ضعیف است اعتبار قوت جامه راست اگر جامه تر پلید را در جامه خشک
پاک در پیچد جامه خشک از ان جامه نم کشیده پلید شود یا نی فقیه جعفر رحمة الله گفته است که اگر جامه پاک
را فشار دهی یعنی بتابی چیزی چکد پلید شود و اگر چیزی نچکد پلید نشود که ان اثر است و اثر معفو است و اگر بر موزه
خشک نجاست سطبر رسید و خشک شد او را در خاک مالیدند و بر قول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهم الله
پاک شود و بقول محمد و زفر و شافعی رحمهم الله پاک نشود و اگر بر موزه تر نجاست سطبر رسید و خشک نشد
او را در خاک مالیدند چندانی که روی موزه سپیدی پذیرفت از ابو یوسف رحمة الله روایة آمده است
که پاک شود ظاهر روایة نیست که پاک نشود و اگر بر موزه خشک آب پلید رسد خواجه امام ابوبکر فضل بخاری رحمة
الله گفته است که پاره خاک یا ریگ تر بر انجا ریزد تا گل شود و در معنی نجاست سطبر شود خشک شود و در زمین مالد
پاک شود بر قیاس قول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهم الله اگر کسی استنجا میکند از ان آب بر موزه وی رسید
پلید شود اما اگر بر موزه میزند و میکند و بعضی از مشایخ گفته اند که همچنانکه موضع استنجا پاک شود و [illegible]
وی موزه نیز پاک شود خواجه امام اجل شمس [illegible] رحمة الله گفته است که آب اول استنجا پلید است و آب
آخرش مستعمل نه مستعمل پلید را پاک نکند شیخ الاسلام برهان الدین رحمة الله گفته است که چرا مستعمل پلید

پاک نکند امنیم جائی بود که اب بر موزه میزند و میکند روا اما اگر آب در تری پای موزه قرار گیرد اب اول نجس
پلید هست پس چون آب اول قرار گرفت بر جائی که بر انجا رسد هم پلید شود و تبع آن اب پلید چون موزه پلید
شود تا نشویند پاک نشود و چون شویند چگونه شویند اگر این موزه نخست آب تا پاک بباطن نبرده هست سه بار
اب بریزد و دست بمالد پاک شود و اما اگر اب پلید بباطن ببرده هست سه بار شستن بار خشک کردن باید تا پاک
شود و حد خشک شدن ان بود که هر بار که بشویند ابرا بمالد چندانکه هیچ چیزی نچکد سه بار همچنین کنند تا پاک
شود و اصلی هست محمد رحمة الله را که هر چه تقصیر تافتن ندارد بشستن پاک نشود اما در صید و در صلوة از
محمد رحمة الله روایة آمده هست که در پای افزار ضرورت هست گوییم که پاک شود بشستن مسئله در
سبوی نو اب پلید کردند و باز تهی کردند سه بار باید که باب پاک بشویند بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمه الله
پاک شود و بقول محمد رحمه الله پاک نشود مسئله در خم نو خمر کردند و باز تهی کردند تا مادام که لون و بوی
و مزه باقی بود اجماع آن خم پلید بود و چون لون و بوی و مزه نماند سه بار بشویند بقول ابو حنیفه و ابو یوسف
رحمهم الله پاک شود و بقول محمد پاک نشود و اگر در سبوی اب خورده خمر کردند و باز تهی کردند تا مادام که
لون و بوی و مزه باقی بود باتفاق پلید بود و چون لون و بوی و مزه نماند سه آب بشویند باتفاق پاک شود
و اگر خشت پخته آب نا رسیده را نجاست رسید از وی را شسته اند آن زوی که شسته اند نماز میکنند ازین
بر قول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهم الله روا بود و بر قول محمد رحمة الله روا نبود که بازی باجماع نماز روا نبود
که وی در بعضی نجاست سطر شود باطن وی از نجاست خالی نبود و اگر بوریا کهن پلید شود سه آب بشویند به
قول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهم الله پاک شود و بقول محمد رحمة الله پاک نشود اما خواجه امام ترحس رحمة الله
و امام برهان الدین رحمة الله در تجرید آورده هست که هر بار که بشویند سنگی گران بران بوریا بنهند تا در پی
تافتن شود سه بار همچنین کنند پاک شود باتفاق اگر بوریا نو پلید شود سه بار بشویند باتفاق پاک شود
از برای آن معنی که درین اصطلاحی هست که نجاست را بباطن نبرد مسلمانی حجامت کرد و انجا که شسته نشاند
از ان خون پلید شود و باید که سه بار خرقه نمازی تر کنند و در انجا مالند و باز نمازی کنند سه بار همچنین کنند پاک
شود باجماع که در وی ضرورت هست مسلمانی را از دهان خون آمد یا قی آمد دهان را سه بار یک دو اب دهان
بیرون اندازد پاک شود بر قول ابو حنیفه رحمة الله و ابو یوسف رحمهم الله و بقول محمد پاک نشود و اگر بچه شیر انداخت
و پستان مادر را در دهان گرفت پستان پلید شود و سه بار بلیسد از بر قول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمة الله
پاک شود و بر قول محمد رحمة الله پاک نشود مسئله پستان ماده گاو از روش ؛ گاو پلید شد و گوساله سه بار
بلیسد بر قول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهم الله پاک شود و بقول محمد رحمة الله پاک نشود و اگر از بول گاو

پلید شد سه بار کوساله بکمید اجماع پاک شود و بقول محمد رحمه الله بول کاو پاک است و بقول ابو حنیفه
و ابو یوسف رحمهم الله چون سه بار بکمید پاک شود مسئله حبوب در آب پلید تر شد بر قول ابو حنیفه
و ابو یوسف رحمهم الله چون سه بار بشوید پاک شود و بقول محمد رحمه الله پاک نشود و اگر از بول حیوان
پلید شد که گوشت وی را خورند سه آب بشویند باجماع پاک شوند و اگر حبوب در آب پلید آماسید اکنون
هر چند که بشویند پاک نشود یعنی بشستن پاک نشود اما از شیخ امام ناصر الدین رحمه الله یکی روایت آمده است
در ملتقط که سه بار خشک کند و در آب پاک نهند تا همچنان آب پلید بباطن برده است سه بار آب پاک به
باطن برد پاک شود و اگر حبوب در بول حیوان آماسید که گوشت وی نخورند بر قول محمد رحمه الله پلید نشود
بی آنکه بشویند پاک بود و بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهم الله پلید شود و بشستن پاک نشود مسئله
اگر گندم را نشاسته نهادند آن آب که در وی ریختند نجس بود و بباطن برد تدارک وی آنست که آن
را بیرون ریزند و آب پاک در ریزند و بجنبانند نشاسته را و نشاسته را بکوبند و بمالند تا ته نشیند آنگاه آن آبها
پلید را بیرون ریزند و باز آب پاک اندر ریزند و بجنبانند و مانند تا ته نشیند باز آن آبها پلید را بیرون ریزند
و باز آب پاک در ریزند و جنبانند و مانند تا ته نشیند آنگاه آبها را بیرون ریزند سه بار همچنین کنند پاک شود
که در وی ضرورت است مسئله اگر ستوری دانه خورده باز انداخت آن دانه بشستن پاک نشود اما بکارند
پاک بر آید مسئله روغن فسرده پلید شد آن روغن را با آب گرم سه بار بشویند بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهم
الله پاک شود و بر قول محمد رحمه الله پاک نشود و روغن مایع را پیش ازین گفته شد که چگونه بشویند تا پاک شود
اگر روغن مردار در چرم مالیده شد و آن چرم اثر بباطن برد اجماع است که بشستن پاک نشود و اما اگر روغن
پلید را در چرم مالیدند و چرم بباطن برد باید که آن چرم را در آب پاک نهند چندانکه همچنین که روغن
پلید بباطن برده است روغن پاک بباطن برد چون سه بار همچنان کنند و هر باری که از آب برکشند بتابند تا بجای
پاک شود مسئله اگر روئینه جام یا آهن جام پلید شود اگر خشک شود خاک اندر مالند پاک شود و اگر تر باشد
خرقه خشک نمازی سه بار اندر مالند پاک شود و اگر تیغ و یا کارد در آب پلید داوند با وی نماز روا نبود
باجماع که در معنی نجاست سطبر شود و چون بدرم سنگ رسد روای نماز باز دارد و استعمال نشاید کردن
یا فی خواجه امام زاهد بخر رحمه الله گفته است که استعمال نشاید کردن و شیخ الاسلام برهان رحمه الله گفته
است که شاید از برای آنکه وی را اصلاحی است که در جائی مالی آن پلیدی که بر وی باشد بیرون رود و پاک
شود و آن نجاست در باطن وی است بر رفتن وی بسیار رود و اگر بار وی چیزی پلیدی برسد آن پلیدی را بباطن
نبرد و خواجه امام زاهد بخر رحمه الله گفته است که از ابو یوسف رحمه الله روایت است که همچنانکه آب پلید داوند

و وی به باطن برده است سه بار بالش اندر ریزند تا آب پاک چنند تا پاک شود و اگر دسته کارد پلید شود
تا نشویند پاک نشود **مسئله** اگر سر گوسفند را رواس در آتش در آورد خون ها بسوخت پاک شود پاکی چهار
چیز است آب و آتش و خاک و کارد پاک شود اما چیز نیست اوستادان این حرفت گفته اند که سه بار حاجت
نیست یکبار بتابند آن آب پلید را از باطن بیرون آرد بسنده بود و الله اعلم **باب چهل و دوم در
بیان پس خورده** پس خورده بر پنج نوع است یکی پاک است باتفاق و یکی پلید است باتفاق مکروه است
و مشکوک است و در یکی علما را اختلاف است آنچه پاک است پس خورده آدمی است از آن پاک و محدث و جنب
و حائض و نفسا دلیل بر آنکه روایت میکنند مادر مومنان عائشه صدیقه رضی الله عنها که وقت بودی که
من در حیض بودمی و از آن آب جام آب خوردمی رسول علیه الصلوة والسلام از آن آب جام هم از آنجا
که من خورده بودمی آب خوردی از برای تواضع ما را **قال النبی** علیه الصلوة والسلام من شرب من
سور اخیه المسلم غفر الله تعالی له پس خورده کافر پاک است که مراد از آن آیه که خداوند عز و جل فرموده است
در قرآن مجید انما المشرکون نجس نجاست اعتقاد ایشانست نه نجاست ظاهر پس خورده ستورانی که گوشت
ایشان را خورند پاک است بشرط آنکه در دهن ایشان نجاست نبود پس خورده جانوران ریزه هوایی که گوشت
ایشان را خورند پاک است بشرط آنکه تفوز ایشان پاک بود و پس خورده خوک پلید است باتفاق پس خورده
حشرات ساکنان زمین چنانکه مار و کژدم و گربه و موش و مانند اینها مکروه است پس خورده مرغ خانگی که گرد
نجاست گردد مکروه است بشرط آنکه بر تفوز ایشان نجاست نبود و پس خورده بچه که فرق نداند میان پاکی و پلیدی
دست در آب اندک آرد آن مکروه است **مسئله** پس خورده گربه بقول ابو حنیفه و محمد رحمهم الله مکروه است و
ابو یوسف رحمه الله پاک است و حجه قول وی آنست **قال النبی** علیه الصلوة والسلام الهرة لیست بنجس
رسول علیه السلام فرموده است که گربه نجس نیست که وی طواف کننده خانهای ماست و خانهای شما و دیگر
روایت میکند قتاده رضی الله عنه که رسول علیه الصلوة والسلام طهارت میساخت گربه بیامد و گربه را با آب
رغبتی بود رسول علیه السلام آب جامه را بگردانید تا گربه از آن آب جامه آب خورد و رسول علیه السلام از آن آب
طهارت ساخت و دیگر آنکه در پیش مادر مومنان عائشه صدیقه رضی الله عنها کاسه حریصه بود گربه بیامد و لقمه
در آن کاسه آورد و پاره از آن حریصه خورد مادر مومنان عائشه صدیقه رضی الله عنها باقی را خورد پس معلوم
آمد که پاک است اما ابو حنیفه و محمد رحمهم الله گفته اند که رسول علیه الصلوة والسلام فرموده است الهرة سبع رسول
علیه السلام گفت که گربه درنده است قیاس آن بودی که پس خورده وی پلید بودی همچنانکه پس خورده سگ اما
ما را بحدیث عقبه بن عامر الجهنی رضی الله عنه معلوم آمده است که مکروه است که وی روایت میکند که رسول علیه

الصلوة والسلام فرموده است که سگ بتفوزد در آب جامه شما آنرا سه بار بشوئید و اگر گربه در آرد یک آب بشوئید
اگر پس خورده وی پلید بودی سه آب فرمودی شستن و اگر پاک بودی یک شستن نفرمودی پس
معلوم آمد که مکروه است این همه جائی بود که بتفوزد وی پاک بود و نجاست نخورده باشد اما اگر نجاست خورده
باشد و دهان ناشسته در بتفوزد در آب جامه آورد و اجماع پلید بود اما اگر نجاستی خورده باشد و دهان
لیسیده بر قول ابو حنیفه رحمة الله مکروه بود و از ابو یوسف رحمة الله دو روایة است به یکی روایة پاک بود
و بیکی روایة پلید و بقول محمد و زفر و شافعی رحمهم الله پلید بود و پس خورده جانوران و پرنده هوائی که گوشت ایشان را
نخورند چنانکه باز و باشه و چرغ و شاهین و مانند ایشان باجماع مکروه است امام کرخی گفته است که کراهیت از
راه گوشت ایشان است طحاوی گفته است که کراهیت از راه فعل ایشانست مسئله پس خورده اسپ
بر قول ابو یوسف و محمد رحمهما الله پاک است از ابو حنیفه رحمة الله دو روایة است یکی روایة پاک است و بیکی روایة
مکروه پس خورده اشتر پاک است بشرط آنکه در دهان وی نشخوار نبود و اگر در دهان نشخوار بود پلید بود حکم سرگین
وی دارد و مکروه چیست ابو حنیفه گفته است که هر کجا دو حدیث است یکی در روائی و دوم در ناروائی مکروه
بود و محمد رحمة الله گفته است که هر کجا ده جز روائی آید و یکی ناروائی آن یکی ناروائی ترجیح دارد بران ده
جز روائی این مکروه بود و شیخ ابو القاسم صفار رحمة الله گفته است هر کجا غالب پاکی بود آن مکروه بود
مسئله بایافت آب مطلق با آب مکروه طهارة روا بود اما با آب مطلق طریق اولی بود و پس خورده سگ بر قول
مالک رحمة الله پاک است و بر قول علماء ما رحمهم الله پلید است وجه قول مالک رحمة الله آنست که حرامی سگ
بنص قاطع نیست و بحدیث متواتر نی و در وی ضرورت است همچنانکه در گربه علماء ما رحمهم الله گفته اند آن
ضرورت که در گربه است در سگ نیست از برای آنکه گربه زیر خوان بر آید و از سوراخ کلیدان اندر آید
اما سگ نتواند آنجا آمدن و دیگر آنکه عقبه بن عامر الجهنی رضی الله عنه روایة میکند که رسول علیه الصلوة والسلام
فرمود چون سگ بتفوزد در آبجامه آرد آنجامه را سه بار بشوئید تا پاک شود رسول علیه السلام فرموده است
که سگ بتفوزد در آب جامه شما آنرا سه آب بشوئید آن آب جامه و بار هشتم در خاک مالید باز باخر فرمود که
چون سگ بتفوزد در آب جامه شما آنرا سه آب بشوئید پاک شود و چون گربه بتفوزد در آب جامه شما آنرا به یک
آب بشوئید پس معلوم آمد که پس خورده سگ پلید است که سه آب فرمود شستن و از آن گربه مکروه که
یک آب فرمود پس فرق آمد میان سگ و گربه پس خورده نخچیرات بیابان که گوشت ایشان نخورند بر قول
شافعی رحمة الله پاک است و بقول علماء ما رحمهم الله پلید وجه قول شافعی رحمة الله آنست که اعرابی
بنزدیک رسول علیه السلام در آمد و گفت یا رسول الله ما در بیابانها می باشیم و ما را ابد انها باشد

نخجیرات می آیند و از آن آب میخورند ما چه کنیم رسول علیه السلام فرمود آنچه ایشان خورند ایشانرا و آنچه ماند
شمارا پس معلوم آمد که پاک است علماء ما رحمهم الله گفته اند که اعرابی از زاهدان حکایت کرده میشد در بادیه
آبدان باشد که جمله قافله را آب دهد و هنوز زیاده آید از ده در ده زیادت باشد و اگر سگ بخورد در آنجا
اندر آرد پلید نشود اما اگر سگ بخورد در آب اندک آرد پلید شود و چه فرق باشد میان سگ اهلی و
وحشی آب دهان خر و استر بروایت حسن زیاد از ابو حنیفه رحمة الله پلیدی غلیظه است زیادت از درمی
بر جامه رسد روای نماز باز دارد و بعضی گفته اند که این در حق ماده در باب ایشان آید که دهان وی از
سرگی خالی نبود و ابو یوسف رحمة الله از ابو حنیفه روایت میکند که پلیدی خفیفه است کثیر فاحش باید
تا روای نماز باز دارد اما اختیار ابو یوسف رحمة الله اینست که هرچند بر جامه رسد روای نماز باز ندارد
و بقول محمد و مالک و شافعی رحمهم الله پاک است پس خورده خر و استر بقول مالک و شافعی رحمهم الله پاک
و پاک کننده است و بر قول علماء ما رحمهم الله پاک است ولیکن شک در پاک کنندگی است و وجه قول شافعی
آنست که روایت میکند عبد الله عباس رضی الله عنه که رسول علیه الصلوة والسلام فرموده است که پس
خورده خر و استر پاک و پاک کننده است و وجه قول مالک رحمة الله اینست که روایت میکند الجبر بن غالب
یا غالب ابن الجبر رضی الله عنه که پدر من درگذشت و از وی خران ماندند از رسول علیه الصلوة والسلام
سوال کردم که پدر من وفات یافت و خران گذاشت چه کنم قال النبی صلی الله علیه وسلم واله کل من سمین
مالک یعنی بخور از فربه ترین مال خود و مالک و شافعی رحمهم الله گفته اند که خر در ابتدا حلال بوده و اکنون
علف پاک میخورد پس خورده وی پاک و پاک کننده بود علماء ما رحمة الله گفته که رسول علیه الصلوة والسلام
عین وی را نفرموده است خوردن بهای وی را فرموده است همچنانکه گویند که فلان زر خورد و یا خانه خورد و
یا ملک خورد عین آن چیز را نخورده باشد فروخته باشد و بهای وی را خورده باشد این نیز همان حکم دارد و اگر
ثابت شود که رسول علیه السلام عین وی را فرموده است بدین حدیث که عبد الله عمر رضی الله عنه روایت
میکند آن منسوخ شده است عبد الله عمر رضی الله عنهما روایت میکند که رسول علیه السلام در غزو خیبر
ده حکم فرمود یکی از آنها این بود که گفت گوشت خر اهلی و استر بر شما حرام شد دلیل بر آنکه چون خیبر بگرفتند
صحابه رضوان الله علیهم اجمعین دیگها بر نهاده بودند و گوشت خر اهلی و استر میجوشانیدند رسول علیه
السلام فرمود گوشتهای ایشان بسگان دهید و آن دیگها بشوئید چنانکه از پس خورده سگ شوئید و علماء ما
رحمهم الله گفته اند که تعارض در حدیث افتاد دلیل بر آنکه ابن عباس رضی الله عنهما میگوید که پلید است
پس همچنان مشکوک ماند ولیکن شک در پاک کنندگی وی است ابو طاهر دباس گفته است که مرا معلوم نیاید

کہ مشکوک چیست باید دانستن کہ آب مشکوک در حق طہارت قوی تر از آب مقید ست و آب مقید در
شستن نجاست قوی تر از آب مشکوک ست فائدہ این خلاف جائی پدید آید کہ مسلمانی در سفر بود
و با وی آب مشکوک بود وی محدث و بر جامہ وی نجاست زیادہ از درمی ست باید کہ باب مشکوک
طہارت سازد و با تیمم با وی یار کند و جامہ را بدان آب مشکوک شوید و نماز گذارد و بعد ازان چون
باب مطلق رسد نماز گذاردہ با جماع روا بود و جامہ را باز شوید یا نی بقول مالک و شافعی رحمہم اللہ
باز نشوید و بقول علمای ما رحمہم اللہ باز شوید اگر مسلمانی را آب مطلق ست چندانی کہ طہارت را بس کند
پارہ آب مقید با وی آمیخت و طہارت ساخت روا بود و اگر آب چندانی نبود کہ طہارت را بس آید با وی آب
مقید پارہ یار کرد و طہارت ساخت روا نبود کہ در مسئلہ اول آب مطلق چندانی ست کہ طہارت را بس می آید
از آب مقید در معنی زواید شود و زواید را اعتبار نیست اما در مسئلہ دوم آب مطلق چندانی نیست کہ طہارت را
بس آید آب مقید با وی یار کند ہمچنان شود کہ گوئی یک عضو را باب مقید شست و آب مقید در حق طہارت
عامل نیست اگر در سفر ست و با وی آب مقید ست وی محدث و بر جامہ اش نجاست زیادہ از درم
بدان آب مقید طہارت نسازد و تیمم کند اما جامہ را بدان آب شوید و نماز گذارد چون باب مطلق رسد
نماز گذاردہ روا بود جامہ را باز شوید یا نی بقول ابو حنیفہ و ابو یوسف رحمۃ اللہ باز نشوید و بقول محمد و
زفر و شافعی رحمہم اللہ باز شوید بنا بران اصلست کہ آب مقید ست بر قول ابو حنیفہ و ابو یوسف رحمہم اللہ
عاملست در حق نجاست و در حق طہارت عامل نیست و بر قول محمد و زفر و شافعی رحمہ اللہ عامل نیست ہم
در طہارت و ہم در نجاست اوزاعی رحمۃ اللہ گفتہ ست کہ آب مقید در ہمہ چیز ہا عامل ست تا کہ نام آب برند
و از وی آب پدید آید در جوامع از ابو یوسف رحمۃ اللہ روایت ست کہ حکم جوی روان دارد از ان آب
طہارت روا بود و آب مقید بر دو نوع ست یکی بہ فعل بندہ مقید شود و یکی بہ نفس خویش مقید ست
آنچہ بنفس خویش مقید ست آب میوہ ست چنانکہ آب خربوزہ و آب میوہ دیگر اینہا بہ نفس خود مقید اند
و آنچہ بہ فعل بندہ مقید میشود شوربا و گلاب و جلاب و آب باقلا و آب کامہ و زرنگاب و زردکاب و آب
باقلی و مانند اینہا بفعل بندہ مقید میشود و بقول ابو یوسف رحمۃ اللہ تا رنگ بر آب غالب نیاید
حکم آب مقید ندارد و بقول محمد رحمۃ اللہ ہر چند اندک آب متغیر میشود حکم آب مقید دارد و آب از خاک
خشناک متغیر شود و بقول امام شافعی حکم آب مقید دارد و بر قول علمای ما رحمہم اللہ حکم آب مقید ندارد
مسئلہ اگر با شیر یا شیر ملی یا روغن و عسل نجاست شوید در پاک شدن وی دو روایت ست صحیح آنست
کہ پاک نشود و نبید خمر بقول ابو حنیفہ رحمۃ اللہ ہمچو آب مطلق ست جائی کہ نایابندہ آب مطلق بود وی

قول ابو یوسف حکم آب مقید دارد و محمد رحمه الله گفته است که مرا معلوم نیست که مطلق است یا مقید باوی طهارة
سازد و تیمم باوی یار کند از عهده بیرون آید و جه قول ابو حنیفه رح آنست که شب دعوة پریان عبد الله بن
مسعود در خدمت رسول علیه الصلوة والسلام بود رسول علیه الصلوة والسلام را بقضاء حاجت آدمیان
حاجت آمد چون فارغ شد رسول علیه السلام عبد الله مسعود را گفت ای ابن مسعود چیزی داری که بدان طهارة
سازم گفت نی مگر نبیذ تمر قال النبی صلی الله علیه و آله وسلم تمرة طیبة وماء طهور رسول علیه السلام فرمود
خرما پاک و پاک کننده است رسول علیه السلام از آن نبیذ طهارت ساخت پس معلوم آمد که همچون آب مطلق
است جایی که نیابنده آب بود اما ابو یوسف رحمه الله گفته است که شب دعوة پریان پیش از نازل شدن آیة تیمم
بود و بنازل شدن آیة تیمم این فعل منسوخ شد محمد رحمه الله گفته است که شب دعوة پریان دو بار بوده
است یکی پیش از نازل شدن آیة تیمم بود و یکبار بعد از نازل شدن آیة مرا معلوم نیست که فعل رسول علیه
السلام پیش از نازل شدن آیة تیمم بود یا بعد از نازل شدن آیة تیمم باید که از وی طهارة سازد و تیمم
باوی یار کند تا بیقین از عهده بیرون آید اگر نبیذ تمر را جوشانیدند و مسکر شد بر قول ابو حنیفه رحمه الله
همچنان حکم باقیست و بقول ابو یوسف رحمه الله خوردن شاید طهارت را نشاید و بر قول محمد رحمه الله
هیچ چیز را نشاید در جمیع الجوامع ابو العباس معانی از ابو حنیفه رحمه الله سه روایة است در نبیذ تمر و این اختلاف
روایات از سوال سایل افتاده است یکی از ابو حنیفه رحمه الله سوال کرد که نبیذ تمر داریم ولیکن غالب آب است
گفت بدان طهارة سازد و نماز گذارد و دیگر سوال کرد که نبیذ تمر دارم ولیکن با آب شیرین برابر است گفت با
وی طهارة سازد و تیمم باوی یار کن و نماز گذار دیگر سوال کرد که نبیذی دارم که ولیکن غالب در وی شیرینی است
گفت از آنجا بدارد تیمم کن و نماز گذار نوح بن مریم الجامعی از ابو حنیفه رحمه الله روایة میکنند که از آن قول
رجوع کرده است و گفت که حکم آب مقید دارد و این قول را ابو یوسف رحمه الله گرفته است و این همه جایی
بود که مسکر نشده باشد اما اگر مسکر شده باجماع حرام بود والله اعلم **باب چهل و سوم**
در بیان آب مستعمل آب مستعمل بر سه نوع است یکی پاک و پاک کننده است باتفاق و یک پلید است
باتفاق و در یکی علما را اختلاف است آنچه پاک و پاک کننده باتفاق آنست که میوه را اگر شویند یا جامه را از ریم شویند
و یا خنور را از طعام شویند یا ناو جل و یا کلند را از گل شویند این آب مستعمل گویند ولیکن پاک و پاک کننده است
باتفاق و آنچه پلید است باتفاق آبی که باوی استنجا کرده شود و یا نجاست شسته شود آن آب پلید بود باتفاق
و آنچه علما را در وی اختلاف است که آبی که چهار اندام شویند تا ما دام که بر اعضا ادمی است پاک و پاک کننده است
در حق همان عضو چون از آن عضوی او جدا شود و از آن حکم چیست بروایة جامع الصغیر آنست که تا جایی

قرار نگیرد مستعمل نشود و این اختیار مفتیان ثوری ست اما ظاهر روایة آنست که چون از اعضاء آدمی جدا شود مستعمل
شود و آنرا حکم چیست حسن زیاد از ابو حنیفه رحمهم الله روایة میکند که پلیدی غلیظ ست زیاده از درمی بر
جامه رسد روا نمی نماز باز دارد و عافی قاضی از ابو حنیفه رحمة الله روایة میکند که پلیدی خفیفه ست کثیر فاحش باید
تا روا نمی نماز باز دارد و این قول را ابو یوسف گرفته ست و زفر از ابو حنیفه رحمة الله روایة میکند که پاک ست ولیکن
پاک کننده نی و این قول را محمد رحمة الله گرفته ست و شافعی را درین باب دو روایة ست بیکروایة پاک ست و پاک
کننده و بیکروایة با محمد رحمة الله ست پاک ست و پاک کننده نی اصحاب امالی از ابو یوسف رحمة الله روایة کردند
که ابو یوسف رحمة الله ازان قول رجوع کرد و گفت که آن آب هرچند بر جامه رسد روا نمی نماز باز ندارد و این هم جائی
بود که طهارة از حدث سازد اما اگر از نور علی نور میکند همان اختلاف علمای ثلثه بر قرار ست اما بر قول زفر و شافعی
رحمهم الله آن آب پاک و پاک کننده بود و از برای آنکه آب مستعمل شود باسقاط فرض شود و به نیت قرب شود و اگر
اسقاط فرض بنیت قربت هست دلیل بر آنکه هر بار که میشوید یابنده ثواب میشود قال النبی علیه الصلوة والسلام
الوضوء علی الوضوء نور علی نور فی یوم القیمة رسول علیه الصلوة والسلام فرموده ست که طهارة بر طهارة نور
بر نور ست در روز قیامت مسئله چیزی که زاد و ری در آب ست در آب اندک هلاک شود چنانچه مار و ماهی
و چغز و پشه و مانند اینها آن آب نجس شود و از ابو یوسف رحمة الله روایة آمده ست که بنگریم اگر مار را
پا و چنگ باید که وی را جراحت کنند اگر سرخی ظاهر شود معلوم شود که خاکی ست آب اندک را نجس کنند و اگر سرخی
ظاهر نشود پلید نشود که مار و چغز آبی بود که خاکی نبود اما ظاهر روایة آنست که این تفاصیل که کرده است
ابو یوسف کرده ست و حاجت نیست هر چه زاد و بود در آب ست در آب اندک هلاک شود آن آب را نجس نکند
اگر ماهی در آب اندک هلاک شود شاید خوردن یا نی بنگریم اگر سرش در آب ست و دم در خشکی نشاید خوردن اگر
عکس هست شاید خوردن اگر ماهی در آب اندک بمرد شاید خوردن یا نی بر قول شافعی رحمة الله آب پاک بود
و ماهی حلال و بر قول علمای ما آب نجس شود ماهی مردار ظاهر روایة آنست که آب پاک بود و ماهی مردار و آن آب
خوردن را و طهارة کردن را شاید اما اگر ماهی در انجا پوسیده باشد متغیر شده آن آب طهارت را شاید و لیکن
خوردن را نشاید که جزوی از اجزا مردار خورده شود و اگر ماهی در آب یافت یکی نیم در آب و یک نیم در خشکی
مرده اگر یافتی مرده ست باتفاق شاید خوردن و اگر فی الآب مرده ست بر قول علمای ما رحمهم الله طهارت را
شاید و خوردن را نی اگر از ماهی زنده چیزی جدا کردند شاید خوردن اگر ماهی یافتی مرده ست نیم در آب ست
و نیم در خشکی شاید خوردن یا نی اگر سرش در آب ست و تنش در خشکی بر قول علمای ما رحمهم الله شاید و بر قول
شافعی رحمة الله نی و اگر سرش در خشکی بود باتفاق شاید خوردن و در ولایت گیلان ست که می اندازند

که از موت ماهی گویند اگر در ماهی سلم می بندد بعدد درست نباید بوزن درست آید بشرط آنکه صفتش بیان
کند در ماهی خشک سلم بندد و همین حکم دارد بعدد روا نبود بوزن روا بود چون صفت ظاهر کند اگر ماهی را
در آب بسببی هلاک کردند بر قول ابو یوسف رحمة الله نشاید خوردن و بر قول محمد رحمة الله شاید خوردن
اگر ماهی را از آب بر انداختند و می طپید پاره از وی جدا کردند شاید خوردن که وی طپیدن مجازیست
وی را ذبح حاجت نیست اگر ماهی در حوض محفوظ شد یا در آب روان فرو شد درست نباید بیع کردن در
چیزی درست آید که وی به تسلیم آن عاجز نبود که وی از تسلیم وی عاجز است اما اگر در حوض خرد در آورده است
یا در خم آبی در آورده چنانکه از تسلیم وی عاجز نیست اکنون بفروشد روا بود و شرط آنکه چون ملک وی شده
باشد اگر صیاد شست انداخت و ماهی گرفت و همچنان در آب است بدیگری و ماهی دیگر آمد وی این ماهی را
فرو خورد و آن ماهی نیز اندر ماند این ماهی دوم از آن فروشنده بود یا از آن خرنده بنگریم که اگر رشته شست
را بمشتری تسلیم کرده بود از آن مشتری بود و اگر رشته شست را بمشتری تسلیم نکرده باشد از آن فروشنده
بود اگر یکی دام در آب انداخت ماهی آمد و اندر ماند دیگری آمد و آن ماهی را گرفت خصم دام را حق طلب بود
یا نی آن خداوند دام اگر از برای ماهی گرفتن انداخته باشد حق طلب بود خصم دام را و اگر از برای تر شدن انداخته
است حق طلب نبود و اگر دام را بر درخت انداخته است جانوری آمد اندر ماند دیگری آمد آن جانور را گرفت
خصم دام انداخته را حق طلب بود یا نی اگر خداوند دام از برای جانور گرفتن انداخته بود حق طلب بود و اگر
برای خشک شدن بر انداخته بود حق طلب نبود و اگر در ملک یکی جانور بچه بر گرفتند خداوندان ملک را
حق طلب نبود از برای آنکه جانور بچه ملک نبود بخلاف زنبور عسل در ملک یکی عسل نهاد و آن عسل از آن
خداوند ملک بود از برای آنکه زنبور عسل از آن عسل را نتواند بردن اگر کسی دیگر خنوری نهاد و زنبور در آن خنور
عسل نهاد و آن عسل از آن خداوند خنور بود و از آن خداوند ملک نی و اگر سیلاب در ملک یکی اندر آید و لای نهاد
خداوند ملک را شاید که تصرف کند این نیز همان حکم دارد و اگر در ملک یکی تخم مرغ یافت اگر تخم مرغ وحشی بود از آن
یابنده بود و اگر خانگی بود از آن خداوند ملک بود چون از مرغ وی بوده باشد اگر بر سر یکی سیم پاشیدند در
دامن یکی افتاده دیگری آمد آن سیم را از دامن وی بر گرفت وی را حق طلب بود یا نی اگر دامن از برای سیم گرفتن
باز کرده است وی را حق طلب بود و اگر از برای سیم گرفتن باز نکرده است حق طلب نبود و اگر وی را قصد آن نبوده
که بر چیند آنچه در دامن وی می افتد وی را حق طلب نبود اگر یکی دیگری را سیم داد که بر سر فلان نثاش وی بعضی
از آن سیمها را بر سر آن فلان نثاشید و بعضی را باز داشت از برای خود آن سیم دهنده را حق طلب بود تا
آنچه گرفته باشد از وی باز ستاند بر خلاف آنکه اگر یکی را لوزینه یا بادام یا مویز داد تا بر سر فلان نثاش

وی بر سر فلان بعضی را پاشید و بعضی را خورد آنچه خورده باشد احتراز حق طلب نبود و هرچه زاده وی در آب است در غیر
آب هلاک شود چنانکه در شیر یا روغن و مانند این آنچیز پلید شود یا نی در صلوة خواجه امام بکر خواهرزاده رحمة
الله آورده است که درین مسئله مشایخ خراسان را با مشایخ عراق رحمهم الله در پیش خانه کعبه مباحثه افتاد و
مشایخ خراسان گفتند که آنچیز پلید شود که در محل نیست و مشایخ عراق گفتند که پلید نشود چون این مباحثه ایشان
بلند شد محمد حسن رحمة الله بر طرفی استاده بود و نماز میگذارد گفتند مصنف کتاب درینجا حاضر است لحظه توقف
کنید تا نماز تمام کند از وی سوال کنیم چون محمد حسن رحمة الله نماز تمام کرد از وی سوال کردند که ابی در
غیر آب هلاک شد آنچیز پلید شود یا نی محمد حسن گفت پلید نشود مشایخ خراسان گفتند که چون در محل نیست
چرا پلید نشود محمد حسن رحمة الله گفت چه گوئید اگر اینها در اندک میرند آب اندک پلید شود یا نی گفتند نی
گفت اگر آن آب را در شیر یا روغن ریزید پلید شود یا نی گفتند نی گفت الله اکبر چه فرق باشد میان آنکه
وی در آب اندک بمیرد و میان آنکه آن آب اندک را در انجا بریزی یا وی خود آنجا بمیرد اصل درین مسئله
آنست که هرچه زاده وی در آب است و ویرا خون روان نیست پلید کننده خون روان است مشایخ خراسان
چون نصیر بن یحیی و خواجه محمد سلمه بلخی جواب برای خود گفتند که نجس شود و مشایخ عراق چون عبدالله بلخی
و خواجه محمد مقاتل رازی رحمهم الله جواب بر قول محمد گفتند که نجس نبود و مسئلها هرچه را زاده وی در در خاک
است که خون روان نیست چنانکه کژدم و خبزدوک و مانند اینها اگر در آب اندک میرند نجس نشود بر قول
علمای ما رحمهم الله اما مکروه بود در شیر یا در روغن و مانند اینها میرند آن چیز مکروه بود اگر مستحق نیست
صدقه دهد و اگر مستحق است خود خورد که مستحق را مکروه نشاید خوردن در بر قول شافعی رحمة الله پلید شود
اگر مگس یا زنبور ریزه در آب اندک افتد یا در طعام هلاک شود در بر قول شافعی رحمة الله نجس شود و بر قول
علمای ما رحمهم الله نجس نشود و حجت قول شافعی رحمة الله آنست که ایشان جانورانی پرنده است چنانکه
جانوران دیگر علمای ما رحمهم الله گفتند که این قیاس است که تو میگوئی و ما را بحدیث رسول علیه الصلوة
والسلام معلوم شده است که پلید نشود و قال النبی علیه الصلوة والسلام اذا وقع الذباب فی طعام
احدکم فامقلوه ثم انقلوه فان فی احد جناحیه داء و فی الاخری دواء و انه یقدم الداء علی الدواء
واگر در طعام سوزان افتد ویرا غوطه دهند اتفاق است که بمیرد پس اگر پلید بود رسول علیه الصلوة
والسلام نفرمودی تا ویرا غوطه دهند پس معلوم شد که نجس نشود هرچه در محل خویش بمیرد پاک بود چنانچه
کرم سرکه در سرکه بمیرد و کرم گوشت در گوشت و کرم میوه در میوه و مانند اینها والله اعلم **فصل**
در بیان حوض و مسائل آن آب چندین باید تا در وی طهارة روا بود در قول مالک رحمهم الله

الله هرچه اندک آب بود در وی طهارت روا بود تمسک بدین حدیث میکند قال النبی صلی الله علیه واله وسلم
خلق الماء طهورا لا ینجسه شیء الا ما غیر طعمه ولونه او ریحه رسول علیه الصلوة والسلام فرموده است که خداوند
عز وجل آب را پاک و پاک کننده آفریده است وی نجس نشود به چیزی مگر که مزه وی یا رنگ وی و یا بوی وی
بگردد و بر قول شافعی رحمة الله چون آب به قلتین برسد پیش نجاست برندارد یعنی دویست و پنجاه
من و حجت قول وی آنست که رسول علیه السلام فرموده است قال النبی صلی الله علیه واله وسلم اذا
بلغ الماء قلتین لا یحتمل خبثا رسول علیه السلام فرمود چون آب به دویست و پنجاه من برسد پیش نجاست
برنگیرد و علماء ما رحمهم الله گفته اند که رسول علیه الصلوة والسلام ضعف وی را صفت فرموده است نه
قوت وی را چنانکه گویند این بنا ضعیف است بنای دیگر برندارد و یا این ستور ضعیف است این بار را برندارد
و یا مال فلان کس اندک است اسراف وی را برندارد که اگر رسول علیه الصلوة والسلام نیز همچنین فرمود که دویست و
پنجاه من آب اندک است پلیدی برندارد و دلیل بر آنکه در سفری از امیر المؤمنین علی و عبد الله مسعود رضی
الله عنهما سوال کردند که میدانیم چیزهایی که طهارت را بشاید و لیکن خوردن ما را میشاید ایشان
گفتند که آن آب را نگاه دارید تا بخورید و تیمم کنید و نماز گذارید پس اگر در آب اندک طهارت روا بودی ایشان
فرمودندی تا در آن آب طهارت ساختندی و آن آب را خوردندی و از عبد الله عباس رضی الله عنهما
سوال کردند که غسل می آریم و آن غسالها در آن جامها می چکد گفت از آن قطرها پرهیز کنید و در ما عفو
است و قطرها هیچ باران ژاله بود که در آب استاده برفتد آید چنانکه در حوض و دریا کسی بر ما نشد ایشها و
فیها بر آرد و ذره هیچ باران ریزها بود که درین جامها اید و قصه برنیارد و از خواجه حسن بصری رحمة الله
سوال کردند که ما غسل می آریم و از آن غسالها قطرها در آب جامها می چکد وی گفت که من اگر هم پروردگار
امید بیش از آن میداریم که آن قطرها را آب ما در گذارد که در وی ضرورت است اما علماء ما رحمهم الله گفته
اند که قیاس آن بودی که در آب استاده طهارت و غسل روا نبودی بحکم حدیث رسول علیه السلام قال
النبی علیه السلام لا یبولن احدکم فی الماء الراکد ولا یغتسلن فیه من الجنابة رسول علیه السلام فرموده است
که در آب استاده بول نیندازید و غسل میارید چون رسول علیه السلام غساله را با بول برابر فرمود از اینجا است
که حسن بن زیاد از ابو حنیفه رحمة الله روایت میکند که آب مستعمل پلیدی غلیظ است زیاده از درمی بر جامه
رسد روا نمی نماز را باز دارد و این حدیث ما را حجت است بر مالک و شافعی اما علماء ما رحمهم الله از برای
تخفیف از ان کشتی چیزی اختیار کرده اند مسئله دو قلتین آب است سگی آمد و از یکی خورد و در دیگری بول
انداخت در آنجا که آب خورده است طهارت روا بود که کم شده است که دو ده آنجا که بول انداخته است طهارت

روا بود که زیاده شده است بقول علماء ما رحمهم الله از برو و طهارت روا نبود مسئله حوض چندین باید که تا دروی
طهارت روا بود در روایة میکند خواجه ابو حفص کبیر بخاری از ابو حنیفه رحمة الله حوض باید که این رنگ آب
ریزند این نیمه رنگ آب بدان طرف سرایت نکند یا این طرف طهارت سازد و آن نجنبد آن آب بسیار
بود و در وی طهارت و غسل روا بود و در نوادر از ابو حنیفه رحمة الله روایة است که این نیمه غسل برو و آن
نیمه نجنبد این آب بسیار بود و در وی طهارة و غسل روا بود و این قول ابو یوسف رحمة الله گرفته است در شرح
طحاوی ابو الحسن کرخی از ابو حنیفه روایت میکند که این نیمه دست بحرکت جنبانند آن نیمه نجنبد یا این نیمه نجاستی
ریزد و آن نیمه را سرایة نکند این آب بسیار بود و طهارت و غسل در وی روا بود و در شرح از محمد رحمة الله روایة
است که این نیمه طهارت سازد و آن نیمه نجنبد آن آب بسیار بود و در وی طهارة و غسل روا بود و در شرح
اسبیجابی رحمة الله آورده است که اعتبار جنبیدن برای آب را نیست اعتبار آن جنبیدن راکه ان نیمه آب بلند
تر برآید ای جنبیدن نه را اعتبار است از خواجه ابو بکر فضل بخاری رحمة الله سوال کردند که حوض است هفت
در هشت ای شصت و چهار گز بود در وی طهارت روا بود یا نی این گفت من باری نسازم اگر شما سازید
شما را منع نکنم خواجه ابو الفضل کرمانی از مشایخ ما رحمة الله روایة میکند که اگر حوض است شش در شش ای
سی و شش گز باشد بالای آن آب دو گز کم چهار یکی در وی طهارت روا بود چون ضرورت بود که تقدیر گرفته
اند در وی شش تر از من آب است خواجه ابو مطیع بلخی گفته است که حوض باید پانزده در پانزده ای دو صد
و بست و پنج میباشد تا در وی طهارت روا بود و اگر بست در بست ای چهار صد می باشد من در دل خود
کراهیت نیابم از خواجه محمد سلمه بلخی رحمة الله سوال کردند که حوض چندین باید تا طهارت در وی روا بود گفت من
این مسئله را از محمد حسن سوال کردم که حوض چندین باید تا در وی طهارة روا بود گفت حوض باید همچند مسجد
من و مسجد محمد رحمة الله از اندرون هشت در هشت بود و از بیرون دوازده در دوازده ای یکصد و
چهل چهار میباشد ما را معلوم نباید که اندرون مسجد فرمود یا بیرون ابو عصمه معاذ مروزی رحمة الله گفته
است که من این مسئله را از محمد رحمة الله سوال کردم همچنین جواب گفت که همچند مسجد من اندرون مسجد
محمد رحمة الله هشت در هشت بوده و بیرون مسجد دوازده در دوازده ما را معلوم نشد که اندرون مسجد
فرمود یا بیرون مسجد علماء ما بر تنه مسجد حکم کردند که چون ده در ده شود طهارة و غسل روا بود بنا بر
حدیث رسول علیه السلام خیر الامور اوساطها این همه جایی بود که حوض چهار سو باشد اما اگر حوض
مدور بود سید امام ابو القاسم شهید رحمة الله گفته است که سی و شش ذرع گز میباشد در وی طهارة
و غسل روا بود اما خواجه امام زاهد فخر رحمة الله گفته است که بست و هفت گز کم چهار یکی باید تا در وی

طهارت و غسل روا بود یکی از فقها گفته است که میخی در زمین فرو برند و دوازده گز رسن را دو تاه کنند و در
سر آن میخ افکنند و پرگار کرد بر گرد دیگر دانند که مقدار ده در ده شود اما کدام گز را اعتبار است بر چه حوض
قدیم قدیم است بگز قدیم و بر چه نو شود بگز زمان مجتهد اما ظاهر روایت آنست که رسن گرد بر گرد وی بکشند
و بر صحرا ز هموار چهار سو کنند اگر ده در ده شود طهارت در وی روا بود اینها که گفته شد طول و عرض آن بود
خواجه امام حسام شهید رحمه الله گفته و چهل و هشت گز باید تا در وی طهارت باجماع روا بود و مسئله
بالای آب چندین باید تا در وی طهارت روا بود بعضی از مشایخ رحمهم الله گفته اند که در وی را بر مغاک
بوشند بسنده بود و بعضی گفته اند که مشت آب برگیرد پشت دستش بالا تر نشد بسنده بود فقیه ابو جعفر
رحمه الله گفته است که سبوی بی تکلف پر شود آن آب بسیار بود جواب ظاهر اینست در حوض نجاست عین است
از وی طهارت سازند از آن نجاست چندین مسافت باید تا طهارت روا بود مختار شیخ الاسلام برهان
الدین رحمه الله آنست که ده گز مسافت باید تا طهارت روا بود و اختیار خواجه امام اجل سرخسی رحمه
الله بر آنست که هشت گز بسنده است اختیار خواجه امام اجل ابو الفضل کرمانی رحمه الله از مشایخ ماوراء
النهر روایت میکنند که یک گز مسافت بسنده بود و یک بدست ای یک بلشت نیز روایت آمده است
از خواجه امام بکر خواهرزاده رحمه الله سوال کردند گفت این طرف حوض را ماند و آن طرف دیگر طهارت سازد
اما مختار قاضی امام صدر بخاری رحمه الله آنست که حوض ده در ده حکم دریا دارد تا از نجاست لون
و بوی و مزه نگردد در وی هر کجا طهارت سازد روا بود و دست جنبانیدن شرط نیست یا نی بر قول
مشایخ عراق دست جنبانیدن شرط است و این اختیار خواجه امام اجل سرخسی است و بر قول مشایخ
خراسان دست جنبانیدن شرط نیست و این اختیار قاضی امام صدر است رحمه الله اگر حوض
است بالایی دارد اما پهنا ندارد و حکما پلید شد آب اندر آمد و گسترده و ده در ده شد ابو القاسم احمد رحمه
الله گفته است که تا آب بیرون نرود پاک نشود و فتوی بر اینست اگر بارگین ای مغاک است در وی پاره آب
نجس یا در وی نجاست است آب اندر آمد و پر شد اگر چه صد در صد شود تا بیرون نرود پاک نشود که هر جزوی
از آن آب پاک چه آن آب پلیدی میرسد پلید میشود تبع آن آب پلید تا بیرون نرود پاک نشود و اگر خواهند
تا بیرون نا رفته پاک شود باید که جایی اندر آمدن آب را ده در ده تنور اشتند و دیواره بر آرند تا انجایی که دیواره
نهاده باشند از آن آب پاک آید و قرار گیرد و ده در ده شود و بعد از آن اگر با آن آب نجس آمیزد همه پاک بود اگر
حوض بود ده در ده در وی آب پاک است هر چند آب پلید اندر آید تبع آن آب پاک پاک شود مگر از نجاست
لون و بوی و مزه گرداند پلید شود اما اگر در حوض پاره آب پلید بود هر چند آب پاک اندر آید به تبع آن آب

پلید شود تا بیرون نرود پاک نشود حوضی است ده در ده آب وی کم ده در ده شد نجاست عینی اندر افتاد و تغیر
شد هرچند آب پاک اندر آید و بیرون رود تا عین نجاست در وی بود همچنان پلید بود چون عین نجاست
را برگیرند و پاره آب دیگر بیرون رود پاک شود محمد حسن رحمة الله گفته است که اگر قطره می در دریا چکید و زیره
دست وی لون یا بوی یا مزه نمی آید من دران دریا طهارة نسازم مالک رحمة الله گفته است که اگر قطره می
در دریا چکید و آن دریا موج برآرد و بسبب نم آن موج گیاه روید و ازان گیاه گوسپندان بخورند من گوشت
آن گوسپند را نخورم اگر حوض ده در ده کمی کمی شد ای نقصان پدید شد و حکما پلید شد آب اندر آید
و بیرون رفت چندی باید که بیرون رود تا پاک شود فقیه ابو جعفر رحمة الله گفته است که سه چندان آب
که در وی است بیرون رود پاک شود و بعضی مشایخ گفته اند که همان مقدار آب که پلید بوده است بیرون رود
پاک شود خواجه امام ابوبکر سعید بلخی رحمة الله گفته است بمجرد آنکه آب بیرون رود پاک شود و جواب فتوی برینست
و آن آب که بیرون میرود پاک است تا اگر در وی طهارت سازد روا بود و اگر آن آب از طرف دیگر برگشت و
باز بهمین حوض اندر آمد آن باز پلید نشود اما اگر از همان طرف که آب بیرون رفته است راه نیافت تا بیرون
رود باز گشت و باز بهمین حوض اندر آمد پاک نشود و اگر ازان طرف که آب اندر آمده است بیرون میرود
هم پاک نشود اگر آب رفته بیرون باز گشت و بحوض اندر آمد اختیار خواجه زاهد فخر رحمة الله بدین بود
که پلید نشود و اختیار شیخ الاسلام برهان الدین برین که باید که اندکی جدا شود که باز نیاید شیخ الاسلام
برهان الدین گفته است که آنجا که راه نیابد تا بیرون رود باید که گلندی زنند تا صفا کی شود و اب انقطاع
پذیرد پاک شود و اگر ازان ابهاء حوض باز اندر آید پلیدی باز نیاید و اگر ازان طرف که آب اندر آمده است باز بیرون
رود پاک نشود و اگر حوض بود با مشرعه آب برآمده باشد و بیشتر مشرعه ها را گرفته چنانکه آب استعمال کرده
بیرون نمیرود دران مشرعه طهارت میساز در روا بود یا نی از نصیر یحیی سوال کردند گفت لا خیر فیه و هر کجا که
که این لفظ آید دلیل آن کند که روا بود اما ناساختن اولیتر بود که نشاید طهارت ساختن چو اگر بیرون
مشرعه طهارت سازد اگر درای مشرعه ده در ده شود شاید طهارت ساختن و اگر درا مشرعه ده در ده
نبود حکم همان مشرعه دارد که روا نبود ظاهر روایة آنست که اگر مبالغت کند و آب مستعمل را بیرون برد
دران مشرعه طهارت روا بود و اگر آب مستعمل را بیرون نبرد روا نبود و اگر حوض بود ده در ده ولیکن سر
حوض را عرق در افکنده اند ای بآن حوض نی یا کاه یا چوب یا مانند وی انداختند و سر حوض کم ده در ده
شده است سر حوض حکما پلید شد چون آب فرو نشیند و ده در ده شود مختار خواجه امام زاهد فخر رحمة الله
و بسیاری از مشایخ دیگر رحمهم الله آنست که پاک شود مسئله اگر حوض است ده در ده در پهلوی

وی حوض دیگرست هم ده در ده و هر دو یکی شدند و کم ده در ده شدند و حکم پلید شدند آب اندر
آمد و یکی حوض پر شد و بیرون رفت و در آن حوض دیگر اندر آمد و آن حوض دیگر پر شد و بیرون رفت هر
دو حوض پاک شوند اما اگر حوض اول پر شد و بیرون رفت و بحوض دوم درآمد و آن حوض دوم پر شد و آب
از حوض دوم راه بیرون رفتن نیافت باز همین حوض اول اندر آمد حوض اول پاک شود ولیکن حوض
دوم پاک نشود اگر حوضیست سر وی ده در ده و پایان وی کم ده در ده تا مادام که این آب کم ده در ده
است در وی طهارت ساختن روا بود و از وی نیز روا بود اگر در وی نجاست افتد پلید نشود و چون آب
کم ده در ده رسید از وی طهارت روا بود اما در وی روا نبود هر چند که در وی نجاست اندک افتد
پلید شود مسئله حوضیست سر وی کم ده در ده و پایان وی ده در ده تا مادام که آب کم ده در ده است
از وی طهارت روا بود اما در وی طهارت روا نبود هر چند که اندک نجاست افتد پلید شود و اگر حوضیست
ده در ده راست ستونی فرو بردند تا مشرعه سازند در آن حوض طهارت روا نبود اگر نجاست اندک
اندر افتد نجس شود از برای آنکه چون ده در ده راست بود آن مقدار که ستون فرو بردند از ده در
ده کمتر شد پس در وی طهارت و غسل روا نبود بعضی گفته اند که اگر آدمی فرو جهد آن آدمی جایی گیرد
در حوض طهارت روا نبود اما ظاهر روایت آنست که روا بود از برای آنکه آدمی متحرک است وی جایی
نگیرد اما ستون متحرک نیست وی جایی گیرد و اگر حوضیست ده در ده راست در وی گیاه برآید یا چغزواره
گرفت چنانکه می جنبانند زیر وی آب نمی جنبد در وی طهارت روا نبود اما اگر چغزواره است که
می جنبانند آب زیر وی می جنبد اکنون طهارت روا بود و اگر حوضی بود چهار در چهار آب اندر می آید
و بیرون میرود در وی طهارت روا نبود اما سید امام ناصرالدین در ملتقط خویش آورده است که روا بود
و اگر جایی آب اندر آمدن و یا بیرون رفتن طهارت سازد باجماع روا بود اما اگر حوض سه در سه بود در
وی طهارت روا بود بشرط آنکه آب مستعمل کرده وی را بیرون برد و اگر پنج در پنج بود باتفاق در وی طهارت
روا نبود مگر آنجا که آب اندر می آید و آنجا که بیرون میرود و اگر حوضیست که دو طرف وی یازده در یازده
و دو دیگر نه در نه است طهارت روا نبود که کم یک گز صد بود و اگر دو طرف دوازده در دوازده است و دو
طرف هشت در هشت است روا نبود که نود و شش گز بود و اگر یک طرف دوازده گز بود و یکطرف یازده
و یکطرف نه و یکطرف هشت روا نبود چرا که هشت را در دوازده زنی نود و شش شود و اگر نه را در
یازده زنی صد کم یک گز شود روا نبود و اگر چشمه بود کم ده در ده در وی طهارت و غسل روا نبود مگر آنجا
که آب بیرون میرود طهارت آرد و یا غسل آرد روا بود و اگر حوضیست روی آب یخ تنک بسته است چنانکه

اب رامی جنباند که ان یخ میجنبد در وی طهارت روا بود اگر یخ سطبر ست ولیکن یخ از بر روی آب ازا
ست در وی طهارت روا بود که در معنی حوض پوشیده شود واگر یخ در زیر آب ست در وی اب ده در
ده کشاده بود روا بود اما اگر یخ بر آب چفسیده ست وی را سوراخ کردند در آن یخ روشن بود طهارت روا بود
یا نی ظاهر روایة طهارت روا نبود اما خواجه ابوحفص کبیر بخاری و عبد الله مبارک مروزی رحمة الله گفته ست
که روا بود که یخ از آب ست و آب از یخ در انجا طهارت روا بود خواجه ابو الحسن رستغنی گفته ست که مادر ان
یخ روشن رنگ آب بخستم و مبالغت کردم آن رنگ آب نا پیدا شد اگر کسی همچنین طهارت با مبالغت سازد
روا بود اما ظاهر روایة انست که روا نبود که همچون گرداب رود ولیکن باز اید اگر یخ را بر روی آب شکسته اند
اگر روی آب بمقدار ده در ده کشاده بود طهارت روا بود اگر کوفته ست روا نبود واگر یخ را سوراخ کردند
روشن پدید شد پلید شود واگر سوراخ روشن پلید شود جای دیگر سوراخ کنند ان آب پاک بود واگر آن
سوراخ نیز پلید شود جای دیگر سوراخ کنند آن آب پاک بود تا اگر همه روی یخ را سوراخ کنند و همه پلید شود
بجمله ابشکسته آب پاک بود واگر یخ را شکسته و در روی حوض پاره یخ ماند یا تخته در روی حوض ماند و اختند روی
اب کم ده در ده شد در وی طهارت روا بود یا نی اختلاف مشایخ ست اما ظاهر روایة انست که چون اب را
به جنبانی آن یخ یا تخته را به جنباند در وی طهارت روا بود اما اگر کرانها یخ را شکسته و میانه بر قرار ست در
وی طهارت روا بود یا نی اگر کشادگی ده در ده بود در وی طهارت روا بود واگر ده در ده نبود در وی طهارت
روا نبود این قول بعضی مشایخ ست بعضی دیگر گفته اند که روا بود اما اختیار مفتی روا بود واگر مسلمانی بر
برف استنجی میکند یا چهار اندام میشوید اگر سیلان شود روا بود واگر سیلان نشود روا نبود اما اگر از
جنابت غسل می آرد همچون بروغن خود را چرب کند بر قول ابو یوسف رحمة الله از عهده جنابت
بیرون آید و بر قول ابو حنیفه و محمد رحمة الله از عهده جنابت بیرون نیاید از برای انکه جنابت قوی تر از حدث
ست دلیل بر انکه محدث را قران ظاهر شاید خواندن و مسجد شاید اندر امدن پس این قوی تر آمد جایی که
ضعیف تر ست تا آب سیلان نشود روا نمی آید انجا که قوی تر بود طریق اولیتر بود و ابو یوسف رحمة الله گفته
ست که خداوند عز و جل در طهارت غسل فرموده ست قوله تعالی فاغسلوا وجوهکم و در غسل آب
سیلان باید و در جنابت طهر فرموده ست قوله تعالی وان کنتم جنبا فاطهروا و طهر را باب رسیده کند
بود اگر کشادگی جوی که بیرون حوض بود یک گز پهنا و صد گز درازی یا دو گز پهنا و پنجاه گز درازی در وی
طهارت روا بود یا نی بظاهر روایت روا نبود ابو نصر محمد بن سلام البلخی رحمة الله گفته ست که روا بود
و خواجه ابو سلیمان جورجانی رحمة الله گفته ست که هر کجا که یک عضو را شوید ده گز این طرف و ده گز از طرف

آب مستعمل شود خواجه ابو حفص کبیر بخاری رح و عبد الله مبارک رح گفته است که هرچه روی آب را یک
دیگر ضرب کنی ده در ده شود در وی طهارت روا بود خواجه امام ابوبکر طرخانی رحمة الله گفته است که اگر
کشادگی بود از هم رفتند تا آنجا را در وی طهارت روا نبود و اگر آب اندک بود استاده در وی طهارت
روا نبود اما از وی طهارت روا بود و بر قول مالک رحمة الله در وی طهارت روا بود اما اگر نفوذ آن دارد
که روان کند در وی طهارت سازد روا بود و اگر آن آب از جائی دیگر قرار گیرد پاک بود که آب روان پلیدی
بر ندارد تا از نجاست لون و بوی و مزه نگرداند **مسئله** حد روانی آب چندانی باید تا در وی طهارت روا
بود بعضی گفته اند که کاه و برگی را ببرد اما ظاهر روایه آنست که آب استعمال کرده وی را ببرد در وی طهارت
روا بود و اگر ده کس نشسته اند طهارت میکنند میان ایشان مسافت چند باید تا طهارت ایشان روا
بعضی گفته اند تیرگی آب ان به این نرسد طهارت روا بود ظاهر روایه آنست که تیرگی را اعتبار نیست اگر آب مستعمل
آن پایین نه رسد طهارت روا بود و اگر یک آب میرود در وی آب نمیرود طهارت در وی روا نبود و مسافت
چندین باید تا یکی زیر دست وی طهارت سازد وی را نیز روا بود در صلوة خواجه امام ابو زید آورده است
که اینجا رنگ آب بریزد بدان نجاست سرایت نکند ان دیگر را طهارت روا بود اما ظاهر روایه آنست که اینجا نجاست
شود بدان دیگر سرایت بکند وی را طهارت روا بود **مسئله** حوض است با مشترکان آب بر آید و سنگ
گرفته نصیر یحیی رحمة الله از ابو حنیفه رحمة الله روایه میکند لا خیر فیه در وی خیر نیست اما این که گفتم جائی
بود که فم و رجیه با جماع طهارت روا بود **مسئله** بیرون مشترکان طهارت ملیسازد اگر ده در ده
نیست روا بود و اگر ده در ده نیست روا نبود در گرداب طهارت روا بود یا نی از ابو حنیفه رحمة الله سوال کردند
گفت لا خیر فیه و هر کجا این لفظ لا خیر فیه آید دلیل کند که نا ساختن اولیتر بود بعضی از مشایخ گفته اند که اگر گرداب
کلان بود که آب استعمال کرده وی را بیرون برد روا بود اما ظاهر روایه آنست که اگر چه گرداب کلان بود در وی
طهارت نسازد اما اختلاف مشایخ نباید و اگر آب غالب بر نجاست میگذرد آب نجس بود و اگر غالب آب
پاکی میگذرد و لیکن لون متغیر شده است و بوی و مزه می آید هم نجس بود اما اگر از ان آب لون یا بوی یا مزه
نمی آید آب پاک بود اگر بر روی نجاست لاشی نهاده بود اکنون نجس نشود از برای آنکه آب بر بالای میگذرد
بر نجاستی اگر چه آن لاشی تنک باشد اگر استخوان است در آب و آب بر وی میگذرد اگر بر وی رطوبتی
نبود آب پاک بود و اگر رطوبتی است چنانکه گوشت و مانند آن اگر بالای آب سه انگشت بود و یک انگشت
بر مردار میگذرد و انگشت بر پاکی آن آب پاک بود از برای آنکه آب غالب بر پاکی میگذرد پاک بود و اگر
پای است کل بام پاکی است و بیش ناودان پلید بود اجماع آن آب ناودان پلید بود و اگر کل بام بر پلید است

وبیشتر ناودان پاک ظاهر بروایة آنست که آب ناودان پلید بود خواجه امام ابوبکر اسکاف گفته است که پاک بود
بشرط آنکه از نجاست لون وبوی ومزه نیاید واگر یک نیمه بام پلید است ویک نیمه پاک وبیشتر ناودان پلید
آب ناودان پلید بود واگر بیشتر ناودان پاک بود آب ناودان پاک بود واگر از دریچه خانه آب ریختند وبر جامه
مسلمانی رسید باید که سوال کند که این آب پاک است یا پلید اگر گویند پاک است بر پاکی حمل کند واگر گویند پلید
است بر پلیدی حمل کند واگر جواب نگویند خواجه امام شمس الدین حلوایی رحمه الله گفته است که اگر این واقعه
در بخاری بود جواب گوییم که پلید بود از برای آنکه در بخاری خانها تنگ است آن آب پلید را از دریچه‌ها
بیرون اندازند واگر در سمرقند است جواب گوییم که پاک بود که در سمرقند خانها فراخ است آب پلید
را از دریچه بیرون نیندازند جواب درست تر آنست که این صاحب واقعه مر جامه خویش را نگاه دارد واگر
لون نجاست یا بوی نجاست یابد باید که بشوید خواجه منهاج رحمه الله بکویی برمیگذشت از طاقچه آب انداختند
در جامه وی رسید خواجه سوال کرد که این آب پاک است یا پلید زن آواز داد که پلید است ای حاکم ای جان
من خواجه منهاج گفت تنها جامه من پلید نکردی دلم نیز پلید کردی واگر بر جامه کس آب پلید انداختند
نقصان جامه تاوان دار شود یانی اگر شستن نقصان پذیرد تاوان دار شود واگر نی نی والله
اعلم بالصواب **باب سی ودویم فی الشرب** بنابر حدیث رسول **قال النبی** علیه السلام افضل
الصدقات الثلاث الماء والنار والملح رسول علیه السلام فرمود که فاضلترین صدقها سه چیز است
آب وآتش ونمک **قال النبی** علیه السلام الناس شرکاء فی الثلاث فی الماء والنار والکلاء رسول علیه
السلام فرموده است که آدمیان را در سه چیز شرکت است در آب وآتش وگیاه **قال النبی** علیه السلام
صاحب الدابة القطوف امیر علی الرکوب رسول علیه السلام فرمود که خداوند ستور ضعیف امیر است بر کاروان
حکایت آورده اند که ابویوسف رحمه الله با هارون رشید رحمه الله روزی بجایی میرفتند ابویوسف
رحمه الله بر درازگوش سوار بود وهارون رشید رحمه الله بر اشتر قوی نشسته بود مر چار بار هارون
رشید رحمه الله را توقف میبایستی کردن تا ابویوسف رحمه الله وی را می یافت هارون رشید گفت
ای امام مسلمانان خر را تیزتر نمیرانی ابویوسف گفت شما بر ستوری نشسته اید که نارانده میرود ومن
بر ستوری نشسته ام که رانده نمیرود ولیکن من بر شما امیرم هارون رشید گفت بچه دلیل گفت بحدیث
رسول علیه السلام **قال النبی** علیه السلام صاحب الدابة القطوف امیر علی الرکوب هارون رشید
از آن مرکب خود فرود آمد گفت که نیکو شود که امیر بر ستور ضعیف بود ورعیت بر ستور قوی آن مرکب خود را با
ابویوسف رحمه الله داد وعبدالله مسعود رضی الله عنه گفته است اهل النهر الاسفل امیر علی اهل النهر الاعلی

عالم بود و بعضی گفته اند معنی چنان بود که پایان آبکیان امیر اند بر سر آبکان اعلی تا آن وقت که سیراب کرده نشود
واگر حوض هست و کوزه آب و جوی روان از کدام طهارة ساختن او لیتر بود واگر عالم هست از حوض طهارت
سازد وی را اولیتر باشد واگر عامی است از جوی روان وی را اولیتر باشد واگر زاهد هست از کوزه طهارت
سازد تا بداند که چه مقدار آب خرج میکند این در دیار سنیان آید اما اگر در دیار مبتدعان باشد باید که در
حوض طهارت سازد از برای زعم ایشان زانکه مبتدعان در حوض طهارت روا ندارند واگر مسلمانی در ملک
خود حوض کند و آب اندر روان آب ملک وی نشود و نتوانند عام را باز داشتن که ازین حوض آب میبرید اما
بتواند گفتن که ملک اندر میائید اگر جائی دیگر آب نمی یابند ضرر عام لازم آید عام توانند که وی را جبر کنند که
آب جامهای ما را پر کن و بما ده یا ما را اجازت ده تا در ملک تو در آئیم و آب جامها پر کنیم اگر این خداوند حوض
ایشان را جای دیگر نشانی میدهد اگر آنجا میروند ضرر نمیرسد باید که آنجا روند و آب پر کنند تا خصومت نشود
اگر بر رفتن آنجا ضرر میرسد وی را جبر کنند تا آب جامهای ایشان پر کند و بدیشان دهد اما اگر آب را در خنوری
کرد چنانکه در خمی یا در کوزه اکنون ملک وی شود همچون ملکهای دیگر تا اگر کسی بی اجازت وی خوردن
کس را حرام بود و اگر این آب بفروشد روا بود که ملک وی شده هست از دست نارسیده و بنده
مردمان آب نشاید خوردن از برای آنکه ایشان چون آب پر کنند آن حق ولی و خواجه ایشان شود اگر
بی اجازت ایشان خوری حرام شود و مسافران در راه آب یافتند از برای خوردن روا بود چنانکه
سقایه و مانند آن در وی طهارت روا شود و با یافت آن آب وی را تیمم نماز روا بود اما اگر ابدانی بود یا
ده درده در وی طهارت روا بود **مسئله** اگر پدر هست و پسر در سفر و بر دو در مخمصه افتاده اند از تشنگی آب
یافتند چندانی که یک کس را بس بود یا گرسنه بودند غذا را یافتند که یک کس را بس آید آن آب را یا غذا را آنکه
خورد در استحسان آورده هست که پسر خورد که خدمت پدر بر پسر لازم هست پس وی میخورد تا قوت آید پس
پدر را بر گردن نهد و بمنزل برد تا اگر حرمت پدر نگاه داشت و خود نخورد و پدر را داد تا بخورد بیچون خود
سعی کرده باشد و نشاید بیچون خود سعی کردن **قوله تعالی** ولا تلقوا بایدیکم الی التهلکة **قال**
النبی علیه السلام ابدا بنفسک ثم بمن یعول رسول علیه السلام فرموده هست که نخست از خود آغاز کن
آنگاه از کسی که در عیال تست واگر در سفر آب مباح یافتند یکی ایشان را تمکین نداد شاید که با وی حرب
کنند و بستانند و بخورند اما اگر در ملک وی هست و خطر هلاک شدن دارد روا از حرب بهر وجه دیگر که تواند
باید که بستانند و در طعام نیز همین حکم بود با سیم قرض بستانند و بخورند تا نجات یابند واگر مسلمانی
در مخمصه افتاده هست از گرسنگی گوشت خوک یا مردار که باید نشاید خوردن بقدر حاجت تا

نجات یابد وآن ویرا مباح بود حلال نی واگر دو کس در مخمصه افتاده اند از گرسنگی میگوید مر آن دیگر را که پاره گوشت
از ران من بیرون کن و بخور تا نجات یابی نشاید که همچنان کند که وی خود در شرف ای نزدیکی هلاک افتد
که سبب هلاک در حق دیگر بلیتیه شود و اگر مسلمانی در مخمصه افتاده است در تشنگی و با وی می است بخورد
یا شهادت اختیار کند و می نخورد و بقول شافعی رحمة الله شهادت اختیار کند و می نخورد و بر قول
علما رحمة الله شاید که بخورد و آن ویرا مباح بود حلال نی **مسئله** در زمین مباح جوی میبرد بر قول ابو
حنیفه رحمة الله بی اجازت امام نشاید و بر قول ابو یوسف و محمد رحمة الله شاید و بقول ابو حنیفه رحمة الله
جوی را حریم نبود و این اختیار خواجه ابو سلمان جورجانی و بر قول ابو یوسف و محمد رحمة الله جوی را حریم بود
و این اختیار طحاوی است رحمة الله حریم جوی چندین بود بر قول محمد رحمة الله دو چوی چندانکه جوی و
بر قول ابو یوسف رحمة الله بر روی جوی چند جوی قائده این خلاف جائی پدید آید جوی می کند ولا بر لب
جوی می نهد یا بر لب جوی درخت می نشاند یا بطلب آب بر لب جوی میرود شاید یا نی بر قول ابو حنیفه رحمة
الله نشاید و بر قول ابو یوسف و محمد رحمة الله شاید و عمارت جوی اصل بر همه شرکا بود و چون بعمارت اندر
آمدند بر کسی تا کجا عمارت کنند بر قول ابو حنیفه رحمة الله بر کس تا ملک خویش و بروایة کتاب شرب بر کسی تا کوه
خود و کوه آن تخته را گویند که بر سر حوض بود که از آن راه آب در ملک وی رود و بعضی از مشایخ رحمة الله
که بر کسی تا حد ملک خود و بر قول ابو یوسف و محمد رحمة الله همه شرکا تا پایان جوی عمارت کنند که همچنانکه
آب را اندر آمدن حاجت است به بیرون رفتن نیز حاجت است و مسلمانی در ملک خود کوه را بر زیرد است
یا زبردست می نهد بروایة کتاب شرب نشاید و بعضی از مشایخ رحمة الله گفته اند که شاید که همچنانکه در
ملک خود در خانه را هر کجا که نهد روا بود تواند این نیز همان بود و اگر بلند تر و یا پست تر میکند روایة کتاب
شرب است که نشاید و این اختیار خواجه امام شمس الدین حلوائی است اما خواجه امام اجل سرخسی رحمة الله
گفته است که شاید از برای آنکه اگر کوه پست و آب کلان آید کوه وی زیر لا ماند و آب در ملک وی نرود
و اگر کوه وی بلند باشد و آب باریک بود در ملک وی در نیاید پس همه جا لهای ویرا بلند کردن و پست
کردن حاجت آید شرکا را با وی بدین مقدار خصومت نشود اما اگر کوه را بیشتر میبرد یا پس تر میبرد اجماع
است که نشاید از برای آنکه اگر کوه را بیشتر برد جوی تنگ شود و آب در کوچه یا شرکا را ضرر شود و اگر پستر
آرد کرد آب نشود آب در ملک وی بیشتر در رود شرکا را ضرر شود نشاید اگر کوه را تنگ میکند یا فراخ هم
نشاید و اگر سوراخ کوه یکی است و دو میکند بی شرکا یا دو است یکی میکند اجماع نشاید و اگر از
شرکا و یک کس جوی را بند میکند بی اجازت شرکا دو دیگر نشاید و اگر شرکا دیگر اجازت کردند به بند

از وی گرداب شود در ملک وی میشتر نکویم ولا نشاید زد و شرکا را ضرر شود و نشاید که جوی انباشته
بخشت پخته یا چوب نشاید تا جوی انباشته نشود و اگر یکی از شرکا بر روی جوی پل همی زد بی اجازت
امام و شرکای دیگر نشاید و اگر شرکا یا امام اجازت کردند پل بلند و محکم باید برای آنکه این پل بر دست
کوه وی بود یا زیر دست کوه وی اگر بر دست کوه وی بود چون آب کاران آید آب در کوچه افتد سبب
آنکه آب دم دهد و اگر زیر دست کوه وی بود چون آب بسیار آید آب دم دهد و در کوچه افتد در ملک وی آب
بیشتر اندر آید شرکا را ضرر رسد پس بهمه حالها بلند و محکم باید و اگر امام از جوی شرکا یک تیر آب صاف
یعنی خاص صاف کرد نقصان آن همه بر شرکا بود و آن باقی آب میان شرکا قسمت بود مسئله اگر آب
مباح را در جوی غصبی برد آب نشاید خوردن از آنجوی بر دارد و بخورد روا بود مسئله اگر آب غصبی را
در جوی مباح میبرد از آن آب نشاید خوردن اما نشاید بردن مسئله اگر آب غصبی را در جوی شرکا و ملک
خود میبرد از آن آب نشاید خوردن که آن آب غصبی است و اگر بر جوی غصبی آسیا نهاد و در آن آسیا آرد نشاید
کردن که آب آن آسیا غصبی است مسئله اگر زمین است از جوی آبادیان آب میخورد زمین خراجی بود عشری نی
و هر زمین که آب آسمان میخورد آن عشری بود خراجی نی و اصل آنست که عشری بر غله واجب شود و خراجی
بر ذمه مسئله اگر مسلمانی را از زکوة مال ده ساله است و صدقه فطر و قربانی و حج بالهلاک شد زکوة
از وی ساقط شد اما صدقه فطر و قربانی و حج بر وی بود زیرا که صدقه فطر و حج و قربانی بر ذمه واجب شود
زکوة بر مال مسئله اگر زمین است عشری یکبار غله کاشته یکبار واجب شود و اگر دو بار کاشته دو بار واجب
شود و اگر نکاشته است چیزی واجب نشود و اگر زمین خراجی است یکبار غله کاشت یکی واجب شود و اگر دو
بار کاشته همان یکی واجب شود و اگر هیچ نکاشته همان یکی واجب شود مسئله اگر یکی زمین یکی را غصب
کرد و غله کاشت آنجا هیچ واجب نشود که مدها را نشاید که همه را بخورد و رنج تخم بردارد و باقیها صدقه کند
و اگر یکی را ملک است آب را دعوی میکند اگر آب در جوی بود قول وی مصدق بود که آب در جوی یکجا
بود که مدعی در ملک و اگر آب در جوی نبود از دو وجه خالی نبود یا جوی را دعوی میکند یا آب را اگر جوی را
دعوی میکند دو گواه عدل باید و اگر آب را دعوی میکند ملکیت گواه وی است اگر دو کس گواهی دادند که
در آب یکی در ملک باجماع گواهی برود و بشنوند اگر یکی در یکروزه آب گواهی دهد و یکی در دو روزه [illegible]
ابو حنیفه رحمة الله گواهی مرد و نشنوند و بقول ابو یوسف و محمد رحمة الله گواهی آنکه در یکروزه گواهی [illegible]
بشنوند که از دو یکی بیرون می آید و اگر مدعی دو روزه آب دعوی میکند و شرکا [illegible]
ملک ایشان صلح کنند و اگر ملک دعوی کنند شرب اندر آید و اگر شرب را دعوی میکند ملک نشاید [illegible]

سکنی دعوی میکند ملک اندر نیاید واگر دعوی ملک میکند سکنی اندر آید واگر مسلمانی را ملکی هست در پهلوی
ملک خود ملکی دیگر خرید که ان ملک را ازین جوی حق آب خود نیست آب ازین ملک خود بدان ملک میبرد
نشاید اگرچه شرکا اجازت دهند که نباید که بعد از وفات وی ورثهٔ وی آنرا ملک کنند از جوی شرکا همه را
حق انجو بود و دیگر که پاره موشی بود انبوه و آب باریک که اگر ان پاره انجو برد و آب انقطاع پذیرد
و پاره کا و کله را گویند اکنون نشاید واگر بر لب جوی شرکا ملکی خرید که ان ملک را ازین آب جوی شرکا
حق انجو نیست نشاید که دلو آب نهد اگرچه شرکا اجازت کنند که نباید که بعد از وفات وی ورثهٔ وی آنرا
ملک کنند برابی که مباح بود چنانکه دجله و فرات و جیحون و سیحون و مانند اینها امام بر آب آسیا می نهد شاید یا
نی اگر بر آب گذر کشتی را تنگ میکند نشاید واگر گذر کشتی را تنگ نمیکند هم نشاید واگر بسازد عام را حق منع بود
اما اگر مشرعه ساخت و آب دران مشرعه درآورده ملک وی نشود و میفروشد حرام بود واگر ازین آب
خرابی پدید آید عمارت وی بر عامه خلق نبود بر بیت المال بود واگر بیت المال نبود بر عامه خلایق بود واگر ازین آب
در پهلوی ملک یکی لاد نهد و بطرف دیگر رود انخداوند ملک را نشاید که آنرا تصرف کند یا نی بر قول ابوحنیفه
رحمة الله بی اجازت امام دران لاد تصرف نشاید کردن و بقول ابو یوسف و محمد رحمة الله شاید واگر در زمین
مباح جوی نو میبرد شاید یا نی اگر پایان انجا ضرر میرسد باجماع نشاید واگر پایان انجا ضرر نمیرسد بر
قول ابوحنیفه رحمة الله بی اجازت امام نشاید و بر قول ابو یوسف و محمد رحمة الله شاید واگر شرب بعاریت
میدهد یا عاریت میگیرد شاید اگر دو شریک باشند یکی بعاریت رضا میدهد و یکی نی نشاید بعاریت
گرفتن اما اگر هر دو رضا دهند یکی باز رجوع کرد رجوع ان در حق هر دو عمل کند واگر شرب میخرد یا میفروشد
تا جوی درست آید که بملک شرب اندر آید اما اگر شرب تنها میخرد بر قول مشایخ سمرقند درست نیاید و
بر قول مشایخ بلخ درست آید واگر شرب را کابین زن میکند اگر جائیست که بعضی روا دارند خلع درست
و سمان واجب آید واگر جائی بود که بعضی روا ندارند عقد درست آید و سزا کابین لازم آید واگر شرب را
بدل خلع کند اگر جائی بود که بعضی روا دارند خلع درست آید باجماع واگر جائی بود که بعضی روا ندارند
خلع درست آید اما انچه دستی گرفته باشد باز دهد واگر شرب بنده مکاتب میکند اگر جائی بود که
بعضی روا دارند درست آید واگر جائی بود که بعضی روا ندارند درست نیاید و دیت لازم خطا را شرب
صلح میکند اگر جائی بود که بعضی روا دارند درست آید واگر جائی بود که بعضی روا ندارند درست نیاید
دیت لازم آید واگر قتل بعمد از شرب صلح میکند یکی از وارثان اگر جائی بود که بعضی روا دارند درست
آید واگر جائی بود که بعضی روا ندارند قصاص ساقط شود و دیت واجب آید از برای آنکه شبهت هست

واصل درین باب آنست که چون از ورثه یکی بر چیزی صلح کند قصاص ساقط شود و از برای اکثر جنایات
تجزیه پذیر نیست **مسئله** اگر بیماری شرب وصیت میکند بر مسکینان نامعین درست نیاید و گر بر
یکی مسکین نامعین وصیت کرد هم درست نیاید و اگر بر یکی مسکین معین وصیت میکند درست آید
بشرط آنکه از ثلث مالش بیرون [آید] **مسئله** اگر بیمار گذشته شد و ویرا وام است و از وی ترکه شرب ماند
اگر جایی بود که بعضی شرب را بفروشند وام وی بگذارند و اگر جایی بود که بعضی را نفروشند خواجه امام اجل
سرخسی رحمة الله گفته است که ملکی را نگاه کنند که آن ملک را حق آبخور نبود و تصور آن دارد که آن آب را آنجا
برند آنگاه آن ملک را بخرند و این شرب را بدانجا برند آن ملک قیمت گیرد آنگاه آن ملک را باز فروشند آنچه
قیمت آن بود بدهند و آنچه باقی ماند وام ویرا بگذارند و در مسکین معین نیز همین بود یعنی همچنین کنند
و اگر جوی شرکا را بعمارت حاجت آمد و یکی از شرکا غایب است شرکاء حاضر عمارت کردند بر وقت که آن شریک
حاضر آید آنچه نصیب وی رسد شرکا را از وی حق طلب بود و اگر حاضر بود و یاری مندی نکرد هم حق طلب بود
که بستانند و اگر یکی بیشتر داده و وی آنچه ویرا می رسد کمتر داده است آن باقی را از وی حق طلب بود **مسئله**
در زمین مباح چشمه میرند بر قول ابو حنیفه رحمة الله بی اجازت امام نشاید و بر قول ابو یوسف و محمد
رحمة الله شاید و آنچه ویرا بانصد گز حریم بود باتفاق تا کس دیگر در حریم وی بی اجازت وی نتواند
عمارت کردن اما کاریز را حریم نبود و اگر جماعتی در زمین مباح کاریز بریدند و بمرغزاری بیرون آوردند
تا زراعت کنند اصل مرغزار نتوانند که ایشانرا منع کنند که این مرغزار مباح است و ایشان نیز
نتوانند که آب ایشانرا ندهند که آن آب نیز مباح است اما اگر ملک یکی کاریز بریدند و آب بیرون
آوردند خداوند ملک را حق منع بود که گوید که در ملک من تصرف مکنید و ایشانرا بحیله باشد خواه
املاک را بخرند خواه همچنان کاریز را بمانند و ایشانرا نکنند آن کاریز را خداوند ملک چیزی
واجب نیاید که در ملک دیگران تصرف کرده اند و اگر زمین مباح را عمارت میکند بر قول ابو حنیفه
رحمة الله بی اجازت امام نشاید و بر قول ابو یوسف و محمد رحمة الله شاید که اگر این زمین مباح
در جوار ملک یکی است چه مقدار مسافت باید تا ویرا عمارت شاید کردن میانه آواز برآرند بفریاد
تا بر کرانه ملک وی ایستد و آواز دهد تا آنجا که آواز وی رود نشاید ویرا عمارت کردن که همچنانکه ویرا
بعمارت و زراعت کردن حاجت است ستوران ویرا هم بچرا حاجت است **مسئله** اگر نزدیک شهر
بادیه زمینها مباح است نشاید که زراعت کنند که کاروانرا فرود آمدن حاجت بود و در ستوران ایشانرا نیز علف
حاجت بود اگر زمین مباح است چند باشد که دیگرانرا از زراعت کنند باید که میانه آواز بر آید تا آواز دهد همچنین اگر

بشوند بمانند یا فیها زراعت کنند و اگر در زمین مباح یکی نشانی کرد تا عمارت کند و آنکس عاجز شد کسی دیگر را نشاید که عمارت
کند تا بانی سه سال بر قول امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه تا سه سال نیز نشاید کسی دیگر را نشاید که آنجا عمارت کند باید که سه سال بماند
اگر آنکس هیچ عمارت نکند شاید اکنون کسی دیگر را شاید که عمارت کند اما ظاهر روایت نیست که همین که وی غایب شد کسی دیگر را نشاید که
عمارت کند بعضی از مشایخ رحمهم الله گفته اند اگر دیوار چیده باشد یا خشت اش کرده باشد بر قول امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه
عمل بکنند تا سه سال بماند اما اگر خطی کشیده باشد بظاهر روایت عمل کنند و اگر مسلمانی در زمین زراعت کرد بپنداشت که این زمین
مباح است غله رسید و بر گرفت آن زمین را خصم پدید آمد نتواند که بیشتر از غله از وی مطالبه کند اما اگر زمین را نقصان کرده باشد
اکنون تاوان نقصان زمین لازم شود و اگر غله رسیده باشد و لیکن هنوز نگرفته باشد همین حکم دارد و بیشتر از غله لازم نشود و اگر غله
نشسته و لیکن هنوز نیامده باشد یا بر آمده است و لیکن هنوز بزرگ نشده است خصم پدید آمد تخم وی بدهد و زمین هیچ دیگر
و اگر غله بزرگ شده است و لیکن نرسیده است خصم زمین نتواند که تخم وی بوی دهد و زمین بگیرد اما تواند که وی را جبر
کند که زمین را در حال خالی کند تا وی آن زمین را از وی باجارت گیرد تا آنکه غله برسد و وی غله خود بگیرد آنگاه زمین را بخصم تسلیم کند
و اگر در زمین مباح نهالی نشانند یا لخ یا نی یا کلک و مانند آن ملک نشاننده را بود که کسی دیگر بی اجازت وی در آنها تصرف
نکند که وی را حرام بود بر خلاف آنکه یکی در ملک گیاه بر آمد این خداوند ملک چند این گیاه را تیمار کند و آن آب دهد ملک وی نشود و
همه مردمان را در آن گیاه شرکت بود و وی نتواند که کسی دیگر را منع کند که از این گیاه بدرود و ببرد و لیکن تواند منع کردن که در ملک وی
اندر نیاید و ایشان نیز نتوانند که خداوند ملک را جبر کنند که گیاه بدرو تمامی ما را ده تا در ملک تو در نیاییم اما گیاه را که بشناسند یا
اکنون ملک کارنده بود و بی اجازت وی نشاید درودن که حرام بود و اگر آن گیاه را فروشد وی را حلال بود و اگر یکی با این خصم
گیاه را باجارت بست بر آنکه یکماه ستور من از این گیاه تو خورد و غلام من یکماه کار تو کند یکماه ستور من از آن گیاه خورده شد و غلام
یکماه کار وی کرد بعد از آن خصم غلام تواند که کار کردن غلام خود را از وی مطالبه کند و خصم گیاه تواند که قیمت گیاه از وی باز ستاند
که اجارت در استهلاک بسته اند و اجارت در استهلاک درست نباید و اگر زمین است مشترک میان سه کس تقسیم کنند و بر گرفتند و دو
شریک قسم خود را نیز بر یک شریک دیگر امانت نهادند و رفتند بعد از آن یکی از این شریکان آمدند و از این شریک خود قسمت خود
طلب میکردند وی میگوید که یکی از این دو شریک را که من قسم تو دادم و قسم از آن دیگر نیز باجازت وی بتو دادم و ایشان انکار
نمی کنند تو از وی مصدق نبود و ایشان بتوانند که قسم وی از خود بستانند و اگر در زمین مباح چاه میکنند بر قول ابو حنیفه رحمه الله
بی اجازت امام نشاید بر قول ابو یوسف و محمد رحمهما الله شاید و این چاه را حریم بود باتفاق بر قول ابو حنیفه رحمه الله اگر
آب است میکشند یا شتر میکشند چهل گز بود و بقول صاحبیه اگر آب بدست بر کشند چهل گز بود و اگر بچهار پای بر میکشند
شصت گز بود و اصح اما آن از ابو یوسف رحمه الله روایت میکنند که حریم چاه بر چند رسن چاه بود تا اگر رسن چاه شصت گز
بود حریم وی نیز شصت گز بود و اگر رسن چاه هفتاد گز بود حریم وی نیز هفتاد گز بود و اگر رسن چاه چهل گز بود حریم وی

نیز حیل کرده بود نباید و این خلاف چاهی است باید که کسی دیگر درین حریم وی چاهی کند و یرا حق منع بود و اگر کسی دیگر
آمد و در حریم وی چاهی کند وی مخیر بود خواهد آنچه را انباشته کند و خواهد همچنان کنده ماند بخشد او نه چاه اول
چاه کننده را چیزی از اجرت واجب نشود که بدهد و اگر کسی آمد و در آن چاه افتاد و مرد و اگر در چاه اول افتاده بود بر
وی چیزی نبود و اگر در چاه ثانی افتاده بود کل دیت بر کننده چاه دوم لازم آید و اگر کسی از بیرون حریم وی چاهی
کند و یرا حق منع نبود و اگر چه آب چاه وی بدان چاه سرایت کند و اگر مسلمانی چاهی خرید عیبی پدید آمد تواند که رد کند
اما اگر بعد از آنکه عیب پدید آید در وی آب برکشیده باشد و خرج کرده نتواند که رد کند اما اگر دلوی برکشید آنگاه عیبی پدید
آمد تواند رد کردن و اگر چاهی خرید عیبی پدید آمد چاه آب فرو خورد نتواند که رد کند و اگر باز برآورد نیز نتواند که رد کند
زیرا که همچنان می باید که رد کند که قبض کرده است و وی از همچنان رد کردن عاجز است اگر چاهی خرید بخیار
سه روز آب فرو خورد و باز آب آید هم نتواند که رد کند از برای آنکه همچنانکه می باید که تسلیم کند که قبض کرده
است چه این بار نتواند تسلیم کردن از برای آنکه آب زیادت برآمده است یا کم و اگر چاهی خرید بخیار سه روز و درین مدت
خیار موشی درین چاه اندر افتاد و بمرد و موش را برکشیدند و بیست دلو نیز برکشیدند و بیرون ریختند بعد از آن عیب
ره میکند که عیب ظاهر شد تواند که رد کند هم چنانکه مسلمانی بنده خرید بخیار سه روز و درین مدت خیار بنده را
تب آمد و باز صحت یافت تواند که رد کند این نیز همان حکم دارد و اگر چاهی خرید بخیار سه روز و درین مدت خیار از چاه
آب برکشید و خرج کرد بعد از آن عیب پدید آمد. تواند که رد کند یا نی بنگرم اگر از برای طهارت ساختن یا از برای
خوردن برکشیده است تواند که رد کند اما اگر برای زراعت برکشیده است نتواند که رد کند و اگر چاهی است میان
دو کس مشترک شریک قسمت نشود را فروخت چاه را نامید و لیکن مدخل را نامید آن مشتری در چاه شریک شود اما در مدخل
شریک نشود اما اگر مدخل نامید وی همچون شریک اول شود والله اعلم بالصواب باب ۲۳ فی المسایل البیر و در
اسناد ابرای جمیع بیر درین دو فصل بعقل برای خویشتن کار انشایه کردن خواجه امام زاهد فخر رحمة الله حدیثی روا
کرده است باسناد درست تا پیغمبر علیه السلام که هر که در بیمه تا رنا اقتدا بعقل کند ضاله و گمراه کرده و مرکب است از
خلق جلیل خوار کرده و محمد حسن رحمة الله گفته است که از اول رای ما با ابو یوسف رحمه الله آن بود که چاه باندر افتادن
نجاست پلید نشود قیاس آخور گرمابه که آخور گرمابه را تا نیزه روان بوده است و دست پلید در می آرند و آب بر می دارند
آن آب پلید نمی شود و اگر در چاه نیز نجاست افتد پلید نشود اما چون اقاویل صحابه بما رسید ما رای خود را ماندیم و با
اقاویل صحابه رضوان الله علیهم عمل کردیم که چاه باندر افتادن نجاست نجس شود و اما به تهی کردن پاک شود و در
معتزله علیهم اللعنة گویند که چاه باندر افتادن نجاست پلید شود و بیش تهی کردن پاک نشود و آنچاه را باید انباشته
و چاه دیگر کنند و بر قول شافعی رحمة الله که چون آب بدو بیست لیچاه من برسد اوی پلید نا پدید آرد مکصید نیم

و باز بالای آب نگاه کنند چنانکه همان تیره را فرو برند و بنگرند که چندین کم شده است برده و دلو [illegible]

باز تیره را فرو برند و بنگرند که چند کم شده است برده و دلو که برمیکشند بنگرند که چندین کم شده [illegible] همان

تیره می برند چون تیره نماند چاه را حکم شود بپاکی و دیگر روایت دیگر نیست که رنگ آب بریزند [illegible]

چندانی که اثر رنگ در چاه نماند پس چاه را حکم شود بپاکی و شیخ الاسلام عین الدین رحمة الله [illegible]

ابو یوسف است رحمة الله و بر قول محمد رحمة الله از دویست دلو تا سیصد دلو برکشند تا پاک شود [illegible]

نامرئی بود گفته آمد اما نجاست مرئی را حکم چیست گفت بدانکه از مرئی نجاست [illegible]

که محکم بدان از کاف اول مراد کنه است مانند وی و از کاف ثانی کنجشک مانند [illegible]

مرغ است و بط و مانند وی آدمی است سگ گوسپند و مانند وی [illegible] مرئی را قدر [illegible]

که خورد و تر در [illegible] تا اگر کنه در چاه افتد و بمیرد آن کنه را برکشند [illegible] دلو برکشند پاک [illegible]

کنه در چاه افتد بمیرد و بر دو [illegible] برکشند و بیست دلو آب برکشند پاک شود و اگر کنه یا موش بچه [illegible] را

برکشند و همان بیست دلو آب برکشند و اگر کنه یا موش کلان باد و موش در چاه افتد همین حکم [illegible] و ایشان را برکشند و

همین بیست دلو آب برکشند پاک شود و اگر سه موش در چاه افتد و بمیرند موشان را برکشند [illegible] و بروایت شرح طحاوی [illegible]

بیست دلو آب برکشند پاک شود و بروایت صلوة خواجه امام اجل سرخسی رحمة الله [illegible] دلو آب برکشند پاک شود و چهار

موش را همین خلاف است اما چون پنج موش در چاه افتد و بمیرند موشان را برکشند [illegible] چهل دلو آب برکشند [illegible]

و اگر شش موش شود و بروایت صلوة خواجه امام اجل سرخسی رحمة الله کل آب چاه برکشیدن لازم شود تا پاک شود

و بروایت شرح طحاوی همان چهل دلو آب برکشیدن پاک شود تا نه همین خلاف [illegible] و اگر ده موش [illegible] افتند

بمیرند موشان را برکشند و کل آب را برکشند باتفاق پاک شود بنا بر آن اصل [illegible] خواجه امام اجل سرخسی [illegible]

سه موش را همچنان گربه دارد یعنی حکم گربه دارد و شش را حکم سگ دارد تا اگر دو موش [illegible] چاه افتادند [illegible]

موشان را برکشند و بیست دلو از آن یکی چاه برکشیدند و در آن چاه دیگر ریختند از این چاه [illegible] همین [illegible]

برکشند پاک شود و اگر سه موش در سه چاه افتادند و مردند موشان را برکشیدند و آب آن دو چاه دیگر را برکشیدند

در آن یک چاه دیگر ریختند از این چاه بروایت در صلوة خواجه امام اجل سرخسی رحمة الله همان چهل دلو آب برکشند [illegible]

شود و بروایت شرح طحاوی رحمة الله همان بیست دلو آب برکشند پاک شود و چهار موش را همین خلاف [illegible]

اگر چهار موش در چهار چاه افتادند و مردند موشان را برکشیدند و آب آن سه چاه را در یک [illegible] ریختند [illegible]

بود و اگر پنج موش در پنج چاه افتادند و مردند موشان را برکشیدند و آب آن چهار چاه را برکشیدند [illegible] در چاه

پنجم ریختند از این چاه پنجم چهل دلو آب برکشند باتفاق پاک شود و اگر شش موش در شش چاه افتادند [illegible]

موشانرا برکشیدند و آب آن هیچ چاه برکشیدند و درین چاه ششم ریختند ازین چاه هفتم بروایت شرح طحاوی
رحمة الله چهل دلو برکشند پاک شود و بروایت صلوة خواجه امام سرخسی رحمة الله کل آب چاه هفتم را برکشند پاک شود
تا نه همین خلاف است اما اگر ده موش در ده چاه افتادند و مردند موشانرا برکشیدند آب آن نه چاه و دیگر را برکشیدند و در این
چاه دهم ریختند آب این چاه دهم کل باید کشیدن باتفاق تا پاک شود مسئله اگر دو موش در چاه افتاد یا در چاه یافتند
آن دو موش را برکشند و کل آب چاه را برکشند تا پاک شود و اگر موش با گربه در چاهی یافتند مرده هر دو را برکشند و چهل دلو
آب برکشند تا پاک شود از برای آنکه خورد و ترد و کلا سر تداخل است اما اگر یکی ازین دو را جراحت بود کل آب باید
کشیدن تا پاک شود مسئله اگر در چاهی موش یافتند اما سیده آن موش را برکشند و کل آب چاه را نیز باید کشیدن تا
پاک شود و بر قول ابو حنیفه رحمة الله جامها را اگر از آن آب شسته باشند نمازی کنند و سه روزه نماز قضا کنند و هر
طعامی که از آن آب پخته باشند بر سگان دهند و بر قول ابو یوسف و محمد رحمة الله علیهما حاجت نیست تا یقین نشود
که چه وقت افتاده است اما چون یقین شود که چه وقت افتاده است از آن ساعت چاه را حکم کنند به پلیدی و
ابو یوسف رحمة الله گفته است که از اول با من همچنان بود که ابو حنیفه رحمة الله اختیار کرده است اما روزی
بصحرای بیرون رفته بودم دیدم که از چنگال جانوری چیزی در چاه افتاد و هم در زمان برکشیدند موش دیدم اما سیده
از آن قول رجوع کردم گفتم که موش اکنون در افتاده است و اما سیده است اگر من موشانرا بفرمایم که سه روزه نماز
قضا کنند و طعامی که از آن آب پخته باشند بسگان دهند این حرج شود و در دین ما حرج نیست قوله تعالی
وما جعل علیکم فی الدین من حرج اما این چاهی بود که چاهی بود سر کشاده چنانکه در خانه نبود و اگر موش یافتند
در چاه مرده و لیکن نه اما سیده این موش را برکشند و بیست دلو برکشند چاه پاک شود بر قول ابو حنیفه رحمة الله جامها
نمازی کنند و یک روزه نماز قضا کنند و طعامی که از آن آب پخته باشند بسگان دهند و بقول ابو یوسف و محمد رحمة
الله علیهما حاجت نیست از آن زمان که موش یافتند چاه را حکم کنند به پلیدی مسئله اگر دو گربه در چاه افتادند
و مردند ایشانرا برکشند و کل آب چاه را برکشند تا پاک شود اصل درین باب آنست که هر چیزی را چهل آب برکشیدن
واجب شود چون دو شوند کل آب برکشیدن لازم آید مسئله چاهی که وی را بیست دلو کشیدن لازم آمده باشد حکم
دلو باید همان چاه و اگر آن چاه را دلو نبود دلوی باید صاعی بود و آن چهار من بود وزن دو صد و شانزده مثقال
شود و اگر دلوی ساختند که هشتاد من بود وزن چهار هزار و سه صد و شصت مثقال شود یکی دلو بر
کشند ظاهر روایت پاک شود اما امام زفر گفته است که بیست دلو برکشند پاک شود که نص بعدد ثابت شده است در
نافع از حسن بن زیاد رحمة الله همچنین روایت است که بیست دلو برکشند تا پاک شود که عدد و شرط است که نص بعدد
ثابت شده است مسئله چاهی را که بیست دلو برکشیدن لازم شده باشد بنورده برکشیدند و هشتم را

از روی آب آزاد کردند لیکن هنوز در کار واکی چاه است یکی آمد و تعجیل کرد و از آنجاه آب برکشید بر قول محمد رحمة الله
آب پاک بود و بر قول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمة الله پلید بود و اگر کبوتر کلان در چاه افتد و بمیرد کبوتر برکشند
بروایت صلوة امام اجل شمس حسن رحمة الله چهل دلو برکشند پاک شود و بروایت شرح طحاوی رحمة الله شصت دلو برکشند
پاک شود مسئله چاهی که در وی بیست دلو برکشیدن لازم آمده است در پهلوی این چاه چاهی پاک است یکی دلو از
چاه پلید برکشیدند و در آن چاه پاک ریختند از آن چاه اول نوزده دلو دیگر برکشند پاک شود و از چاه دوم بیست دلو بر
کشند پاک شود و اگر یکی دلو برکشید و بیرون ریخت و دلو دوم را درین چاه پاک ریخت از چاه اول هژده دلو برکشند
پاک شود و از چاه دوم نوزده دلو برکشند پاک شود و اگر دو دلو را از چاه اول برکشیدند و بیرون ریختند سوم را درین چاه
پاک ریختند از چاه اول هفده دیگر برکشند پاک شود و از چاه دوم هژده دلو برکشند پاک شود و اگر سه دلو از چاه اول
برکشیدند و بیرون ریختند و دلو چهارم را در چاه پاک ریختند از چاه اول شانزده دلو دیگر برکشند پاک شود و از چاه
دوم هفده دلو برکشند پاک شود و اگر چهار دلو بیرون ریختند و پنجم دلو در چاه پاک ریختند از چاه اول پانزده دلو بر
کشند پاک شود و از چاه دوم شانزده دلو برکشند تا اگر از چاه اول نه دلو برکشیدند و بیرون ریختند و دهم را در چاه
پاک ریختند بروایت خواجه ابو حفص کبیر بخاری رحمة الله از چاه اول ده دلو برکشند تا پاک شود از چاه دوم همان ده
دلو برکشند پاک شود و بروایت خواجه سلیمان جوزجانی رحمة الله از چاه اول ده دلو برکشند تا پاک شود و از چاه دوم
یازده دلو برکشند پاک شود و بنا بر آن اصلی است که خواجه امام ابو حفص کبیر رحمة الله ده دلو با آن یکی ریخته فرموده و خواجه
سلیمان جوزجانی یازده با آن یکی ریخته فرموده اصل درین باب آنست که ریخته را حساب دارد و باقی را حساب دارد تا
اگر از چاه پلید نوزده دلو برکشیدند و بیرون ریختند و بستم را در چاه پاک ریختند چاه اول پاک شود و از چاه دوم یکی
دلو برکشند پاک شود مسئله در پهلوی چاه پلید چاه پاک میکنند چندین مسافت باید خواجه ابو حفص کبیر رحمة
الله گفته است که هفت گز مسافت باید و خواجه ابو سلیمان رحمة الله گفته است که پنج گز مسافت بسنده بود و این
اختلاف از مکان افتاده است که در بخارا زمینهای ایشان با نجاست و بالم بدان معنی هفت گز فرموده و در سمرقند
زمینها سخت است بدین معنی پنج گز گفت و اگر چاه نجاست را چاه پاک میکنند چون طول و عرض و برابر کنند برابر و از آنجا
لون و بوی و مزه نیاید چاه پاک شود و آبی که برآید و پاک بود و اگر آب چاه پلید شد و آب فرو خورد و باز برآید اگر چاه تر بود
که آب برآید بالاتفاق آن آب پلید بود و اگر چاه خشک شده است و باز آب برآید ظاهر روایت اینست که آن آب پاک بود
نصیر بن یحیی رحمة الله گفته است که پلید بود و اگر سرگین در چاه افتاد و لا شد بعد از آن آب آنچاه فرو خورد و باز برآمد اگر
چاه تر بود با جماع آن آب که برآید پلید بود و اگر چاه خشک بود بظاهر روایت آن آب پاک بود و این قول ابو حنیفه
و محمد است و بر قول ابو یوسف رحمة الله تعالی پلید بود مسئله چاهی است که در وی کل آب برکشیدن لازم آمده است

ده دلو برکشیدند در چاه آب نماند چون آب برآید پاک بود اما اگر چاهی بود که از وی بیست دلو آب برکشیدن لازم آمده باشد
بعضی برکشیدند آب نماند بعضی گفته اند که چون آب برآید پاک بود زیرا که اینجا که کل آب لازم می آید همان مقدار که آب بیست
برکشند پاک شود که در چاه چیزی آب نماند اینجا طریق اولی بود و اما ظاهر روایت نیست که چون آب برآید چند دلو برکشند که بیست
دلو تمام شود که نص بعدد ثابت شده است پس عدد باید تا پاک شود و آنجا که کل آب برکشیدن لازم می آید بعضی می گویند
چیزی نمی ماند چون آب برآید پاک میشود و از برای این معنی است که بنص کل ثابت شده است کل آن بود که در وی چیزی نماند بحکم
نص چیزی دیگر لازم نمیداریم حکم میکنیم بپاکی و اینجا عدد بنص ثابت شده است بعدد فرمائیم تا حکم پاکی ثابت شود مسئله
اگر گاو یا بز پلید در چاه افتد ابو یوسف رحمه الله گفت یکی دو معفوست دلیل میکند که چون بیشتر شود نجس شود و اگر
پشک در چاه افتد از محمد رحمه الله سوال کردند گفت یکی و دو معفوست دلیل میکند که چون سه شود چاه پلید شود بعضی
مشایخ رحمهم الله گفته اند که تا بسیار نشود پلید نشود و حد بسیاری آن بود که هیچ دلوی بی پشک بر نیاید و این روایتیست
از ابو حنیفه رحمه الله است و خواجه محمد مقاتل رازی رحمه الله گفته است که تا چهار یک روی آب چاه نگیرد آب نجس نشود
و این هم جائی بود که پشک خشک بود درست اما اگر تر بود یا شکسته یا از آن خر بود یا از آن گاو یا از آن اسپ بالاتفاق
پلید شود بخلاف مالک رحمه الله که مالک رحمه الله گفته است که چاه بافتادن نجاست پلید نشود و اگر بول ستوری
که گوشت وی می خورند در چاه رفت بر قول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمه الله کل آب را برکشند تا پاک شود و بر قول محمد
رحمه الله پلید نشود و اگر جنب بطلب دلو و رسن بچاه فرو رفت و غوطه خورد تا دلو و رسن برآرد و بر اندامش نجاست
حقیقی نیست و آب در دهان و بینی کرده است غوطه زده دلو و رسن برآورده بر قول ابو حنیفه رحمه الله آب چاه
پلید بود و مرد پلید و بر قول ابو یوسف رحمه الله مرد بحال خویش و آب بر حال خویش و بر قول محمد رحمه الله مرد پاک
بود و آب پاک بعضی گفته اند که بر قول ابو حنیفه رحمه الله مرد را پلیدی نجاست است و بعضی گفته اند که پلیدی
جنابت است انها که گفته اند که پلیدی نجاست است بر قول ایشان ظاهر تواند خواندن و مسجد تواند درآمدن
اما اگر خوی کند و جامه وی از آن خوی تر شود جامه اش پلید شود و این وقت که در جنابت بودی خوی کردی
جامه وی پلید نشدی و اگر آنوقت ای در وقت جنابت هر عضو را یکبار شستی از عهده بیرون آمدی اکنون
هر عضو را باید که سه بار بشوید تا از عهده بیرون آید و آنهائی که پلیدی جنابت دارند قرآن ظاهر نتواند خواند
و در مسجد نتواند درآمدن و اگر خوی کند جامه اش پلید نشود و اگر غسل آرد و هر عضو را یکبار بشوید از عهده بیرون
آید و بعضی از مشایخ گفته اند که قیاس قول ابو حنیفه رحمه الله آب پلید بود و مرد پاک از آنکه آب تا بر اعضا آدمی
باشد پاک کننده بود و در حق همان عضو و در جنابت از فرق سر تا قدم حکم یک اندام دارد تا مادام که در
چاه است همچنان بود که آب بر اعضا وی چون از چاه برآید آب از اعضا وی جدا شود و مرد پاک بود و آب پلید

وجه قول ابو یوسف رحمة الله اینست که در آب اندک بر ریختن شرط دارد چون بر ریختن نیافتیم مرد از عهده جنابت بیرون نیاید
پس آب پلید نشود و محمد رحمة الله نیت قربت را اعتبار دارد چون نیت قربت نیست آب پاک بود و مرد پاک اگر بر اندام فرو
رونده نجاست حقیقی بود بیک چاه فرو رفت و غوطه خورد و بطلب دلو و رسن و برآمد و بچاه دوم رفت و غوطه خورد و برآمد
و بچاه سیوم فرو رود و غوطه خورد و برآید از چاه سیوم بر قول ابو حنیفه و محمد رحمة الله مرد پاک برآید و آبها پلید و بر قول
ابو یوسف آبها پلید بود و مرد پلید بنا بر همان اصل است که ابو یوسف در آب اندک بر ریختن را شرط دارد **مسئله** اگر یعنی
جنب بطلب دلو و رسن بچاه فرو د آید و غوطه خورد و دلو و رسن برآورد و بر اندام وی نجاست حقیقی نیست آن آب پاک
بود از برای آنکه نیت قربت از وی درست نیست و ایشان محتاج نیستند بآوردن غسل **مسئله** اگر مسلمانی یا جنابت
بطلب دلو و رسن بچاه فرو رفت و غوطه خورد و دلو و رسن برآورد ظاهر روایت آب پاک بود و طحاوی رحمة الله گفته است که
آب مستعمل شود و اگر آب مستعمل در چاه رفت در منتقی از ابو حنیفه رحمة الله روایت است که اگر آب غسل است صد دلو برکشند تا پاک
شود و اگر آب طهارت یعنی اگر طهارت اندام شسته بود چهل دلو برکشند تا پاک شود و از محمد رحمة الله روایت است که اگر طهارت اندام
شسته نیست بیست دلو برکشند پاک بود و اگر غساله است چهل دلو برکشند و اگر آب مکروه در چاه رفت حسن زیاد از ابو حنیفه
رحمة الله روایت کرده است که دلو چند برکشند پاک شود و مختار خواجه امام زاهد فخر رحمة الله اینست که ده دلو برکشند
پاک شود و اگر آب مشکوک در چاه ریختند حسن زیاد از ابو حنیفه رحمة الله روایت میکنند که دلوی چند برکشند پاک شود مختار
خواجه امام زاهد فخر رحمة الله آنست که بیست دلو برکشند پاک شود اما در شرح از محمد رحمة الله روایت است که کل آب چاه را
برکشند نه از روی حکم پلید شده است از برای آنکه تا پاک کننده شود و الله اعلم بالصواب و الیه المرجع و المآب
صلی الله علی خیر خلقه محمد و آله اجمعین الطیبین الطاهرین و علی المهاجرین و الانصار و التابعین الابرار و الاولیاء
و الاخیار و علی جمیع الانبیاء و المرسلین اللهم ارزقنا شفاعتهم یوم لا ینفع مال و لا بنون تمت هذا الکتاب

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین الحمد لله الذی وعد الجنة للمتقین بکرمه ومنه وفتح باب التوبة علی المذنبین بفضله ورحمته والصلوة علی خیر البریة محمد وآله واصحابه المهاجرین والنصرة وسلم تسلیما کثیرا کثیرا

باب اول

در بیان مسح موزه و در بیان چیزهائی که بروی مسح روا بود و در مسح صاحب جرح سائل و در بیان جبیره وآن باب مشتمل است بر چهار فصل

فصل اول در بیان مسح موزه

در خبر آمده است از مصطفی صلی الله علیه وسلم که مردی سوال کرد که یا رسول الله صلی الله علیه وسلم مسح میداریم از سلاحهای خریم گفت موزه خر بار دوم و سیوم سوال کرد مصطفی صلی الله علیه وسلم همین جواب داد میگفت که موزه خر پس معلوم آمد که موزه سلاح است همچون سلاحهای دیگر موزه نیز سه نوع است سیاه است وسفید است و سرخ است سیاه داشتن سنت است و سرخ داشتن رخصت است وسفید داشتن بدعت است بدانکه مسح بر موزه سنت است و قائم مقام فریضه است امام کرخی رحمة الله گوید هر که منکر شود ترسم که کافر شود اما ظاهر روایة آنست که کافر نشود ولیکن مبتدع گردد بدانکه مسح جائز است بامر رسول و بفعل رسول علیه الصلوة والسلام و راوی مسح موزه مغیره بن شعبه رضی الله عنه حدیث روایة میکند که رسول علیه السلام جبه داشت از برده چادر شامی سیاه تنگ آستین و دستهای مبارک را در آستین آورده بود و زیر دامن بیرون آورده و طهارت ساخت و من آب می ریختم چون بقدمهای مبارک رسید بر پشت پای موزه مسح آورد و من سوال کردم که یا رسول الله صلی الله علیه وسلم قدمهای مبارک نشستند رسول علیه السلام فرمود هذا امر ربی

چنین ... بکار من مراد جابر عبد الله انصاری رضی الله عنه مسح موزه را نسخ میداد و صحابه رضوان
الله علیهم اجمعین انکار کردند که یا جابر چه میگوئی که این فعل رسول علیه الصلوة والسلام پیش از نازل شدن سوره
مائده بود یا بعد از نازل شدن سوره مائده وی گفت من خود بعد از نازل شدن سوره مائده اسلام آورده
ام صحابه رضوان الله علیهم اجمعین خاموش کردند مراد رضوان الله علیهم آن بود که اگر این فعل رسول علیه السلام پیش
از نازل شدن سوره مائده بودی نه بنازل شدن سوره مائده این فعل منسوخ شده بودی چون وی میگفت من خود
بعد از نازل شدن سوره مائده اسلام آورده ام صحابه رضوان الله علیهم اجمعین را این اشکال نماند و بعضی از سنیها
این روایت از جابر بن عبد الله البجلی است رضی الله عنه که از مادر مومنان عائشه صدیقه رضی الله عنها سوال
کرد که چه میگوئی در روائی مسح موزه وی گفت من پشت پای خود را بریده دوستر آن دارم که بر پشت
پای مسح کشیدن و سائل در سوال مبالغت کرد مادر مومنان اشاره کرد به امیر المومنین علی گفت از امیر المومنین
علی رضی الله عنه سوال کن که در سفرها با رسول بیشتر بوده است از امیر المومنین علی رضی الله عنه سوال کرد گفت من
دیدم در غزوی که رسول علیه الصلوة والسلام بعادة از خیمه بیرون آمد بر پشتهای پای مبارک خود مسح کشیده بود
چنانکه نشان انگشتان مبارک رسول صلی الله علیه وسلم بر پشتهای پای موزه رسول علیه السلام پیدا بود چون
این خبر بمادر مومنان عائشه صدیقه رضی الله عنها رسید روایت میکند شریح بن هانی رضی الله عنه که عائشه از آن
قول رجوع کرد و فتوی داد بروائی مسح موزه از عبد الله عباس رضی الله عنه سوال کردند که چه میگوئی در مسح موزه
گفت من مسح بر پشت خر کرده روا دارم نه بر پشت پای موزه بنا بر آن بود که ویرا از فعل رسول علیه
الصلوة والسلام خبر نبود و چون ویرا خبر شد روایت میکند عطا بن ابی رباح که وی از آن قول رجوع کرد
و فتوی داد بروائی مسح موزه عبد الله بن عمر رضی الله عنهما سعد را و پدر خود که طهارة می ساخت چون بقدمها
رسید بر پشت پای موزه مسح کرد گفت یا سعد قدمها را نمیشوئی گفت برادر پدر خود سوال کن عبد الله از پدر
خود سوال کرد که چه میگوئی در حق کسی که طهارت سازد قدمها را نشوید بر پشت پای موزه مسح کند گفت
کرا دیدی گفت سعد را و پدرم گفت عم تو از تو فقیه تر است اشکال آید که سعد برادر امیر المومنین عمر رضی الله عنه
نبود از چه معنی است که گفت عم تو از تو فقیه تر است در دینی و در فقه بود یکی آنکه خدای عز و جل میفرماید انما المومنون
اخوة دیگر آنکه جبرائیل علیه السلام بیامد گفت یا رسول الله خداوند عز و جل فرشتگان آسمانها را بایکدیگر
برادری داده است تو صحابه رضوان الله تعالی علیهم بایکدیگر برادری ده رسول علیه الصلوة والسلام صحابه
را رضوان الله علیهم بایکدیگر برادری داد و سعد را با امیر المومنین عمر رضی الله عنه برادری داد بر همین معنی گفت که
عم تو از تو فقیه تر است روایان مسح موزه امیر المومنین عمر و عثمان و امیر المومنین علی و عبد الله مسعود و

سعد و مغیره بن شعبه و جریر رضوان الله علیهم اجمعین روایت میکنند که مسح موزه جایز است بامر رسول و فعل
رسول مقیم را یک شبانروز و مسافر را سه شبانروز از وقت رسیدن حدث تا روز چهارم همان وقت که وی را
حدث رسیده باشد و نزدیک امام مالک آنست که مقیم را مسح روا نیست که وی را ضرورت نیست و مسافر
را حد پیدا نیست دلیل بر این حدیث صفوان بن عسال رضی الله عنه که از رسول علیه الصلوة والسلام سوال کرد که
بخواب یا بحدث موزه از پای بیرون آرم یا نی رسول علیه السلام فرمود که نی مگر از جنابت پس معلوم آمد
که مسافر را تا جنابت نرسد و برا بحد مسح روا بود و خواجه حسن بصری رضی الله عنه گفته است که مقیم مسافر را
تا جنابت نرسد حد پیدا نیست دلیل بر آنکه معاذ جبل رضی الله عنه از رسول علیه الصلوة والسلام سوال کرد که بر
موزه یک شبانروز مسح کنیم رسول علیه الصلوة والسلام فرمود بلی گفت دو شبانروز کنیم رسول علیه السلام
فرمود بلی گفت سه شبانروز کنیم رسول علیه السلام فرمود بلی معاذ جبل رضی الله عنه خاموش کرد خواجه حسن
بصری رحمة الله علیه گفته است دلیل میکند که هر چند معاذ جبل رضی الله عنه سوال کردی رسول علیه الصلوة
والسلام فرمودی که بلی پس معلوم آمد که مقیم را و مسافر را حد پیدا نیست هر چند بر موزه مسح کنند روا بود
علما گفته اند که معاذ جبل از علماء صحابه بود رضی الله عنه پیدا نیست که مسافر را زیاده از سه شبانروز
مسح روا نیست تا سه شبانروز رسانیدی و خاموشی کرد رسول علیه السلام زیادت از آن نفرمود دیگر آنکه
چندین کس از صحابه رضوان الله علیهم اجمعین روایت میکنند که مسح موزه جایز است بامر رسول و بفعل رسول
علیه السلام مقیم را یک شبانروز از وقت رسیدن حدث تا روز دیگر همین وقت که حدث رسیده باشد و
مسافر را سه شبانروز از وقت رسیدن حدث تا روز چهارم همان وقت که حدث رسیده باشد بقوله

علیه السلام یمسح المقیم یوما ولیلة والمسافر ثلثة ایام ولیالیها ذکره فی المصابیح خواجه حسن بصری رضی الله عنه
گفته است که من سه هزار کس را از صحابه دریافتم هفتاد کس از بدریان را دریافتم و بدیدم که ایشان
در مسح موزه چندان مبالغت میکردند که گمان می بردم که بر پشت پای برهنه روا بود اما این جا خود
نیست در روافض علیهم اللعنه آنند که بر پشت پای برهنه مسح روا بود اما ظاهر روایت نیست
که روا بود ابو الحسن کرخی رحمة الله گفته است هر که موزه را منکر شود خطر کفر دارد و در روافض منکرند ابو
حنیفه رضی الله عنه گفته است که از اول بر من روشن نبود مسح موزه از پس آقاویل صحابه رضوان الله
علیهم اجمعین بمن رسید مسح موزه بر من از آفتاب روشن تر شد من در سال شانزدهم بودم و سال
بر نود و شش از هجرت رسول علیه الصلوة والسلام که من با پدر خود بسفر قبله رفتم و روزگار رفتاد
را رضی الله عنه دریافتم بروی سلام گفتم جواب باز گفت و از من سوال کرد که از کدام جائی گفتم از جای

عراقی گفت از جای که درین مسئله متفرقه شدند و هوا و بدعت گرفتند گفتم کلا و حاشا از ایشان نیم اعتقاد من آنست که بعد
از وفات ختم انبیا علیه السلام این دو شیخ را بر همه فاضل دانم چنانکه ابوبکر و عمر رضی الله عنهما و آن دو داماد را
میان جان دوست دارم چنانکه عثمان و علی رضی الله عنه و در صحابه رضوان الله علیهم اجمعین طعنت نکنم و نبیذ خرما
حلال دانم و لیکن نخورم و قرآن را مخلوق نگویم و بنده را بگناه کافر نگویم و مسح موزه را جایز دانم گفت ای کودک
احسن الله که بر همین باش که راه راست گرفته تا بقیامت نجات یابی باب دویم در بیان چیزی که مسح
روا نبود بدانکه موزه کرباس خواجه احمد المغربی رحمة الله فتوی داده بود در موزه کرباس مسح روا نبود و بردم در آن
روا نبود بچارق و پاتابه بر بسته مسح نبود اما مفتی به اختیار خود جواب گوید که روا بود عهده گردن وی بود و شیخ الاسلام
برهان الدین رحمة الله گفته است که درین مسئله جواب مطلق گفتن که روا یا نا روا یکی دریغ رد شد طهارت تجاهل
و دیگر بر چارق و پاتابه مسح کشیدن که در وی اختلاف مشایخان بسیار است و بر لالک پاتابه نبند
ظاهر روایت آنست که مسح روا بود اما شیخ الاسلام علاء الدین رحمة الله گفته است که روا نبود که بر بسته
و دوخته تا روا بود بر وی مسح کشیدن بر موزه نمدی ترکی مسح روا بود باتفاق بر موزه نمدی و غندی
مسح روا بود باتفاق بر جورب بی نعل رغندی مسح روا باتفاق در معنی موزه کرباسی شود بر جورب تنک بخته
بی نعل مسح روا بود و یا فی بر قول ابو یوسف و محمد رحمهم الله روا بود دلیل آنکه ابوموسی اشعری و مغیره بن شعبه رضی الله عنهما
روایت کرده اند که رسول علیه السلام بر جورب مسح کشید ابو حنیفه رضی الله عنه گفته است که جورب بی نعل مسح روا
نبود که با وی سفر نتوان کرد چون پاتابه شود و آنچه ایشان روایت کرده محمول است بآنکه جورب بخته طری با نعل
بوده است که در فی الحصاء ند بر جورب بخته بی نعل روا بود خواجه محمد سلمة البلخی رحمة الله گفته است که من بسفر
رفتم و در یافتم روزگار ابو حنیفه در بیماری آخرین بود و این مسئله از وی سوال کردم گفت اول فتوی داده بودم
که روا نبود اما اکنون فتوی دادم که روا بود و این روایت قول امیر المومنین عمر است و امیر المومنین علی و سعد و ابن
مسعود و مغیره بن شعبه رضی الله عنهم اجمعین موزه بچه صفت باید داشتن تا بر وی مسح روا بود موزه باید درست و
پاک چندانکه کعب اپوشیده تا بر وی مسح روا بود و دریدگی بچه صفت باید تا روا نی مسح را باز ندارد و مجرد از
مالک رحمة الله روایت است که هر چند دریدگی بود روای مسح را باز ندارد و همچنین از سفیان ثوری روایت
که هر چند دریدگی بود روا مسح باز ندارد و در مبسوط از عطا رحمة الله همین روایتست که هر چند دریدگی بود روا مسح باز ندارد از
شافعی رحمة الله روایتست که هر چند اندک دریدگی بود روای مسح باز دارد از برای آنکه آنچه گشاده شده است شستن
آن فریضه شود و بعضی شستن و بعضی مسح کشیدن روا نبود اما علما رحمهم الله گفته اند چنان نگوییم که مالک و سفیان
ثوری و عطا رحمهم الله گفته اند که بحقیقت پای برهنه روا داشته باشیم و چنان نگوییم که شافعی رحمة الله

کفته است که موزه موزهان از دریدگی اندک خالی نبود و گوئیم که سه انگشت بر یکی پای دریدگی بود فرو سوی
کعب روا مسح را باز دارد و دریدگی هر دو پای را جمع نکنیم تا اگر دو انگشت بر یکی پای دریده بود و یکی
انگشت بر یکی پای روا مسح باز ندارد و سه انگشت بر یکی پای فرو سوی کعب دریده بود تا روا مسح را باز
دارد و دریدگی سه انگشت دست باید یا سه انگشت پای بر روایت زیادات سه انگشت پای بر روایت مبسوط
سه انگشت دست در جواز مسح موزه اعتبار آلت است یا محل الکرخی رحمة الله گفته است که اعتبار محل راست
وی قیاس میکند بر روایت زیادات ابو الحسن قدوری رحمة الله گفته است که اعتبار آلت راست و وی قیاس میکند
بر روایت مبسوط در جواز مسح موزه اعتبار پوشیدن راست یا رسیدن حدث را ابو الحسن کرخی رحمة الله گفته
اعتبار پوشیدن را ابو الحسن قدوری گفته است که اعتبار حدث را فائده این خلاف جای پدید آید که اول
قدمها را بشوید و موزه پوشد و انگاه باقی اعضا دیگر بشوید بدین طهارت بر قول علما ما رحمهم الله نماز
گذارد روا بود بر قول شافعی رحمة الله روا نبود اگر بعد از آن وی را حدث رسید بدین موزه مسح روا بود
یا نی ابو الحسن کرخی رحمة الله گفته است روا نبود که آن وقت که موزه پوشیده است طهارة وی کامل نبوده است
ابو الحسن قدوری رحمة الله علیه گفته روا بود که آن وقت حدث رسیده است وی را طهارت کامل بوده و فتوی بر این
قول است که روا بود و اگر مقیم طهارت سازد و موزه پوشد و مسافر شود مسافرانه مسح تمام کند و اگر مقیمانه کشیده
و انگاه مسافر شود و موزه بیرون آرد و پایها را بشوید و اگر بعضی مقیمانه کشیده و انگاه مسافر شود بر قول شافعی مسح
مقیمانه تمام کند و بر قول علما ما رحمهم الله بنا کند و مسافرانه تمام کند اگر مسافر طهارت سازد و موزه پوشد و مقیم شود
و مقیمانه تمام کند و اگر یک شبانروز کشیده و انگاه مقیم شد و موزه را بیرون آرد و قدمها را بشوید اگر بعضی مسافرانه
کشیده و مقیم شد هم مقیمانه تمام کند اما شافعی رحمة الله مسح کشیدن را اعتبار دارد و اگر در حضر حدث رسید و لیکن
مسافر شد انگاه طهارة سازد و مسح کشید مسافرانه تمام کند و اگر مسح در حضر کشیده است مقیمانه تمام کند و نیز بر قول
شافعی هم در پوشیدن موزه ترتیب شرط است چنانکه در طهارت ترتیب شرط میدارد بر قول علما ما رحمهم الله ترتیب
شرط نیست فایده این خلاف جای پدید آید که طهارت ساخت و پای راست را بشست و موزه پوشید و انگاه
پای چپ بشست و موزه پوشید بدین طهارت نماز گذارده بر قول علما ما و شافعی رحمهم الله نماز روا بود و بر قول
مالک و زفر رحمهما الله روا نبود و چون حدث رسید شد و بر قول علما ما رحمهم الله بران موزه مسح روا بود و بر قول شافعی هم بر موزه
مسح روا نبود و اگر خواهد تا باتفاق بر آن موزه مسح روا بود باید که طهارت تمام کند و انگاه پوشد تا باتفاق بر آن موزه مسح
روا بود و شافعی رحمة الله گفته است که همچنانکه مسح موزه بر پشت پای موزه سنت است بر کف پای موزه جایز
است بر قول علما ما رحمهم الله بر کف پای موزه مسح جایز نیست وجه قول شافعی رحمة الله آنست که

میکند مغیره بن شعبه رضی الله عنه که رسول علیه السلام مسح میکشید علی الخفین و بعضی علما رحمهم الله گفته اند که صاحب صحاح محمد بن اسمعیل
این روا کرده است و اگر ثابت شود مراد از وی پشت پاست و بر کشیدن سوی ساق زیر مل موزه با هر دو روایت عمل کرده
باشد بدین وجه قول علما هم گفته اند که بر کف پای جایز نیست نیست که امیر المومنین علی رضی الله عنه گفته است که اگر دین برای
ما بودی قیاس آن بودی که بر کف پای موزه مسح بایستی کشیدن نی بر پشت پای موزه اما رای خود را ماندیم و بفعل رسول علیه الصلوة
والسلام عمل کردیم که محل مسح پشت موزه است نی کف پای موزه و علما گفته است که مسح سه بار نمی باید کشید چنانکه غسل نا ظاهر روایت
نیست که یکبار بسنده است که بنا بر مسح بر تخفیف است و ثانی قیاس بر تیمم و اگر مسح موزه سه بار بایستی نقش پشتهای پای مبارک رسول
نشان انگشتان مبارکش باقی نمانده بودی اگر مسلمانی بر سر یا بر پای موزه یا بر بندی چیزی مسح میکند بسر انگشتان اگر در پی آب و سیلان
نرسد باتفاق روا نبود اگر در پی آب سیلان رسد بعضی گفته اند روا بود و خواجه امام حسام الدین اندوستی گفته است که اگر چه در پی آب سیلان
رسیده روا نبود و در بعضی نسخها چنین آورده است که ظاهر روایت آنست که روا نبود تا تمام انگشتان ننهند اما اگر سه انگشت تر کرده و از نهادها
یا در از نهادن مسح موی شود و کشیدن مستحب است اگر پیش موزه مقدار سه انگشت تهی است بدان تهی مسح کشیدن روا نبود و اما اگر پای را آنجا برده
مسح کشند روا بود و اما اگر پای بجای خود باز دارد و مسحش باطل شود و اگر نخست پای ها شسته و موزه پوشیده و استنجا کرده است که از وی حدث
ظاهر شود درین اتفاق است که موزه بیرون آرد و قدمها را بشوید اگر قدمها را شسته و موزه پوشید و چهار اندام تمام کرد آنگاه
استنجا کرد بعد از آن شستها را باطل شود طهارت سازد بر آن موزه مسح کشد روا بود و ابتدا مسحش از زمان استنجا از شست نکرده است بر قول علما
ما رحمهم الله شستها باطل نشود و ابتدا مسحش از زمان حدث رسیدن بود و اگر موزه اسپنها یا دراز و دریده است چون پای می نهند و در
فراز میشود و بر میگردد فراخ میشود بیرون پای نهادن که در زیر از میشود مسح باطل شود و اما اگر چیزی بر بسته است بر موزه که زیر بار
نمیشود ظاهر روایت بر انجا مسح روا بود و اما شیخ الاسلام علاء الدین رحمة الله گفته است که مسح باطل شود که این بر بسته است و جمله حق باید
تا بر وی مسح روا بود و اگر ابره موزه درشت بود و آستر نیز درشت اکنون مسح روا بود و اگر ابره درشت بود و آستر تا درشت
بسر آن موزه مسح روا بود اما اگر ابره دریده است و آستر درشت اگر آستر و منتی بود یا سحابان مسح روا بود و اگر آستر کرباس بود
روا نبود و اگر از دریدگی موزه آب اندر می آید امام نجم الدین نسفی رحمه الله در خصایل آورده است که هر چند اندک اندر آید مسح باطل
شود اما در واقعات فقیه ابو اللیث و در فتاوی خواجه امام بکر فضل بخاری رحمة الله آورده است هر چند اندر آید مسح باطل نشود
و خواجه امام زاهد فخر رحمه الله گفته است که اگر از بن پای چندانی اندر آید که کل آن پا بیش تر شود پای دیگر مسح باطل شود زیرا که یکجا
مسح و یک پای غسل و مسح با غسل جمع نباید و شیخ الاسلام برهان الدین هم گفته است که اگر یک پای بچندانی اندر آید که بیشتر از پا بیشتر
تر شود آن پای دیگر را مسح باطل شود که در زیادات روا نیست که همچنان که غسل کل مسح را باطل کند و غسل بعضی نیز مسح را باطل
کند بر وی اشکال گفته اند که چون روایت زیادات اینست که غسل بعضی مسح را باطل کند پس توجیه بیشتر را اعتبار میکنی گفتند زیرا که
دفع حرج که الآن اندکه را اعتبار دارم و آن حرج شود و درین ما حرج نیست ما مسح موزه را از پای بیرون آورده باشد سبب افتاد

قدم بر افتاد مسحش چه مقدار باید تا مسحش باطل شود و بر قول ابو حنیفه رضی الله عنه تا پاشنه بمحل گفت نرسد مسح باطل نشود و بر قول ابو یوسف تا اکثر بیشتر
از پشت پایش و در پشت پای موزه بود مسحش باطل نشود و بر قول محمد تا پایش در محل مسح مقدار سه انگشت بود مسح وی باطل نشود و بر قول
شافعی تا پایش در محل ساق مسح موزه بود مسحش باطل نشود و بر قول عطا و خواجه حسن بصری رحمهما الله اما اگر مسح کرد یکپای موزه را
از پایش بیفتد مسحش باطل نشود و بر قول علما رحمهم الله باطل شود می باید که آن پای موزه دیگر را از پای بیرون آرد و هر دو
قدم را بشوید و آنگاه موزه پوشد و از ابراهیم نخعی رحمة الله در این مسئله سه روایت است یکی روایت آنست که حماد از نخعی رحمهما الله روایت
میکند همچنانکه بیفتد که علما رحمهم الله گفته اند و دیگر روایت دیگر آنست که ابن ابی لیلی از حکم و حکم از نخعی رحمه الله روایت میکند که همچنان
کند که عطا و خواجه حسن بصری رح گفته اند و دیگر روایت آنست که حسین بن عماره از حکم و حکم از نخعی رحمه الله روایت میکند که از پای موزه
دیگر را بیرون آرد و طهارت تمام سازد و آنگاه موزه پوشد تا بیقین از عهده بیرون آید نزدیک ایشان بموزه بیرون آوردن
طهارت تباه شود مسئله از جنابت رسید غسل آورد و موزه پوشید یاد آمدش که آب در دهن و بینی نکرده ام اگر پیش از آنکه حدث رسیدش
آب در دهن و بینی کرد و آنگاه حدث رسیدش طهارت ساخت و اتفاقا وی را برین موزه مسح روا بود و اگر حدث رسیدش و آنگاه آب
در دهن و بینی کرد بر قول علما رحمهم الله بدین موزه مسح روا نبود و بر قول شافعی رحمه الله روا بود و اگر از جنابت غسل آورد
و موزه پوشید بعده معلوم شدش که لمعه خشک مانده است اگر حدث رسیدش آنگاه آن لمعه را تر کرد به اجماع بران موزه مسح روا
نبود و اگر پیش از آنکه حدث رسیدش آن لمعه را تر کرده آنگاه حدث رسیدش بر قول علما رحمهم الله بران موزه مسح روا بود و بر قول
شافعی رح روا نبود و اگر ماسح را مدت مسح باقی است وی را جنابت رسیدش و نا یابنده است تیمم کرد و نماز گذارد و حدث رسیدش آب
یافت چندانی که طهارت را بس آید وی را بران موزه مسح روا نبود دلیل حدیث صفوان بن عسال رضی الله از رسول صلی الله علیه واله
وسلم سوال کرد یا رسول الله بجواب و بحدث موزه های بیرون آرم یا نی رسول علیه الصلوة والسلام فرمود که نی مگر از جنابت
معلوم شد چون برسیدن جنابت قدمها شستن فریضه شد مسح روا نبود و اگر جنابت رسیدش و نا یابنده است تیمم کرد و موزه پوشید
حدث رسیدش آب یافت چندانی که طهارت را بس آید بران موزه مسح روا نبود و اگر جنابت رسیدش و آب هست چندانی که طهارت
را بس آید طهارت ساخت و قدمها شست و موزه پوشید آنگاه تیمم کرد از برای باقی جنابت را حدث رسیدش آب یافت چندانی
که طهارت را بس آید بعضی گفته اند که وی را بران موزه مسح روا بود اما ظاهر روایت آنست که روا نبود که آن وقت که موزه
پوشیده است جنابت باقی بوده است اگر جنابت رسیدش طهارت ساخت و قدمها شست و تیمم کرد از برای باقی جنابت آنگاه
موزه پوشید حدث رسیدش آب یافت چندانی که طهارت را بس آید اتفاقا وی را برین موزه مسح روا بود که آن وقت که
موزه پوشیده است وی را از جنابت چیزی باقی نمانده بود و طهارت وی کامل بود و اگر آب یافت چندانی که غسل را بس آید
و بعکس غسل بیاورد و باز نا آب تیمم کرد و نماز گذارد و حدث رسیدش آب یافت چندانکه طهارت را بس آید وی را بران موزه مسح روا نبود
که بیافتن آن آب که غسل را بس آید وی را قدمها شستن فریضه شود و اگر طهارت ساخت و موزه پوشید حدث رسیدش طهارت ساخت بدین موزه مسح کند و آنگاه

سرموزه پوشیده حدث رسیدش طهارة ساخت پیش از آن سرموزه میکشد روا نبود که مسح بر پشت پای موزه قرار گرفته است
نی بر سرموزه اما اگر هر دو را بر طهارت کامل پوشیده است و حدث رسیدش بر قول امام شافعی بر سرموزه مسح روا نبود که موزه بدل
است از پای و سرموزه بدل است از موزه بدل بر بدل نشود روا نبود اما بر قول علمای ما رحمهم الله روا بود که در معنی موزه
دوتا باشد و دلیل بر آنکه عبدالرحمن بن لیلی روایت میکند که با عمر رضی الله عنه بیرون رفته بودیم نماز شام آب خواست و طهارة ساخت
و بر سرموزه مسح کشید و گفت چنین دیدم از رسول علیه الصلوة والسلام که چنین کرد و مسح کشیدن بدل از شستن پای نیست که با
عذر است پای شستن مسح روا است و بدل با حال توانایی بر اصل روا نبود معلوم شد که مسح کشیدن بدل از شستن پای نیست اگر یک پای
سرموزه از پای بیرون آید بیفتد و بر قول زفر رحمه الله بر آن یک پای سرموزه دیگر مسح باقی بود و اگر بر پشت پای این موزه کشد روا بود از علمای
ثلثه رحمهم الله دو روایت یکی روایت این است که بر پشت پای موزه مسح کشد بر پشت پای سرموزه مسح کشد باز و این قول اختیار ابو یوسف
است و یک روایت دیگر آن است که از پای سرموزه دیگر بیرون آرد و هر دو پشت پای موزه مسح کشد و این اختیار محمد است
اگر موزه دریده است و سرموزه درست بر سرموزه روا بود و بر موزه بود و اگر سرموزه دریده و موزه درست بر سرموزه
مسح روا نبود و بر موزه مسح روا بود و اگر موزه با چیدان پوشیده است بر چیدان مسح روا نبود که محل مسح پشت پای موزه
است نه جای آنکه چیدان اما اگر انگشتان بر پشت پای چیدان نهاده است و کف دست بر پشت پای موزه چون مقدار سه انگشت
از پشت پای موزه تر شود از مسح نیابت دارد و بشرط آنکه پشت پای چیدان پاک بود و اگر پشت پای چیدان پلید بود
چون دست بر تری نهاد تری از دستش بر پشت چیدان سرایت کند دستش پلید شود و دست پلید را بر پشت موزه بر کشد
پشت پای موزه پلید شود تا موزه نشوید با وی نماز روا نبود اگر چاروق بموزه بند بر دوخته اند برای مسح کشد
روا بود اگر بر دوخته نیست بر چاروق مسح روا نبود باید که دست بزیر چاروق اندازد و بر پشت پای موزه مسح کشد
تا روا بود و باتفاق اگر موزه و سرموزه بر طهارة کامل پوشیده است حدث رسیدش طهارة ساخت و دست بساق
سرموزه فرو میکشید تا بر موزه مسح کشد روا نبود باید که بر سرموزه مسح کشد یا سرموزه را بیرون کند و بر موزه مسح کشد
تا از عهده بیرون آید باب دویم در بیان مسح صاحب جرح سایل این مسئله از چند وجه خالی نیست یا در وقت طهارت
ساختن میرود و در وقت موزه پوشیدن نمیرود و یا در وقت موزه پوشیدن میرود و در وقت طهارة ساختن نمیرود
و یا دو وقت نمیرود یا هر دو وقت میرود بر قول زفر رحمه الله در همه حالها حکم اصحا دارد و بر قول شافعی در همه حالها حکم صاحب
جرح دارد و شافعی رحمه الله مسح سلس را حدث ندارد و بر قول علمای ما اگر بر طهارة کامل پوشیده است حکم اصحا دارد و اگر بر طهارة
ناقص پوشیده است حکم صاحب جرح دارد فایده این خلاف جایی پدید آید که صاحب جرح سایل موزه پوشیده است و بر طهارة
ناقص و در نماز حدث رسیدش طهارت سازد و چون موزه مسح کشد و بدین نماز بنا کند اما اگر در میان نماز وقت نو شد
موزه بیرون آرد و باتفاق طهارة سازد و نماز از سر گیرد اما اگر بر طهارت کامل پوشیده است چنانکه در هر دو وقت نمیرود

و در میان نماز وقت تو شد وی بر همان طهارت کامل است و بر گذارد و نماز تمام کند و اگر وقت تو شد و جراحت سیلان شد طهاره
سازد و بالاتفاق بدین موزه مسح کشیدن روا بود و درین نماز بنا کند عیسی بن ابان رضی الله عنه گفته است که نماز از سر گیرد و ظاهر
روایت آنست که بر آن نماز بنا کند مسئله اگر بر دست جراحت است طهارت ساخت و جبیره بر بست و مسح کشید و موزه پوشید تا با وی بود
جراحت باقی است مدت مسح موزه باقیست بر وی و مسح روا بود اگر پیش از آنکه مدت مسح موزه وا آید وی جراحت نیکو شد حکمش چیست خواجه
زاهد فخر الدین رحمة الله گفته است که همچنانکه شستن آن لمعه فریضه شود قدمها شستن نیز فریضه شود و شیخ الاسلام برهان الدین گفته
که این جای بود که وی را درین میان حدث رسیده باشد و وقتی بدین موزه مسح کشیده باشد اما اگر بر همین طهارت بود که موزه پوشیده
باشد همان لمعه را تر کند بسنده بود و اگر جراحت بر پاست طهارت ساخت و جبیره بر پشت پای مسح کشید و پای نیکو را شست و موزه
پوشید تا مادام که جراحت باقی است مدت مسح باقیست و برا بر آن موزه مسح روا بود چنانکه مدت مسح آمد وی جراحت نیکو شد اتفاق
است که همچنانکه شستن آن لمعه فریضه است شستن قدمها نیز فریضه شود اگر بر پای وی جراحت است و طهارت ساخت و جبیره بر پشت پای مسح کشید و آن
پای نیکو را شست و آن پای نیکو را موزه پوشید حدث رسیدش بران موزه مسح روا نبود از برای آنکه مسح جبیره قائم مقام شستن است یکی پا
غسل شود و یک پای مسح و مسح با غسل جمع نباید اما اگر طهارت ساخت و جبیره بر پشت اگر مسح جبیره فراموش کرد و هر دو پا موزه پوشید بعد
از آن حدث رسیدش طهارت ساخت و بران موزه مسح روا بود و یافتی از ابو حنیفه رضی الله عنه دو روایت هست در بران روایت که مسح جبیره را فریضه
دارد روا نبود اما بدان روایت که مسح جبیره را فریضه ندارد روا بود اما ظاهر قول ابو حنیفه رضی الله عنه آنست که روا نبود اگر یکی
را انگشتان پای نیست و لیکن پشتهای پای برقرار است بران موزه مسح روا نبود زیرا که محل مسح پشت است نه انگشتان اما اگر یکی
را پای کل نیست بران پای دیگر مسح روا بود و غسل نیز اما اگر فرود سوی کعب هر چند اندک باقی بود از شستن فریضه بود یا
پای دیگر مسح روا نبود از برای آنکه یکی پای غسل شود و یکی پای مسح و مسح با غسل جمع نباید اگر طهارت ساخت با آب مطلق و موزه پوشید
و حدث رسیدش چرا که باید طهارت سازد بدان موزه مسح روا بود و اگر طهارت ساخت با آب مکروه موزه پوشید چون حدث رسیدش
چرا که باید طهارت سازد بدان موزه مسح روا بود و اگر طهارت ساخت با آب مشکوک و موزه پوشید و نماز گذارد و حدث رسیدش با آب
مشکوک یافت اتفاق وی را بران موزه مسح روا بود اما اگر با آب مشکوک طهارت ساخت و موزه پوشید حدث رسیدش نبیذ تمر یافت بر
قول ابو حنیفه رحمة الله بران موزه مسح روا نبود و بر قول ابو یوسف رحمه الله نبیذ بدان آب تمر عمل نکند و تیمم کند و بر قول محمد رحمه الله آن
موزه را بیرون کند به نبیذ تمر طهارت سازد و تیمم با وی یار کند تا از عهده بیرون آید اگر طهارت ساخت به نبیذ تمر و موزه پوشید پس حدث
رسید آب مشکوک یافت بقول ابو حنیفه رحمه الله بران موزه مسح روا بود و بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله باید بیرون کند آن موزه که
بشوید و مسح بر قول ایشان روا نبود و اگر به نبیذ تمر طهارت ساخت موزه پوشید حدث رسیدش آب رسید مر یافت قاضی حکیم و خواجه امام
ابو علی نسفی رحمهم الله گفته اند که قیاس قول ابو حنیفه رضی الله عنه بدین موزه مسح روا نبود که موزه بدل است از پای و نبیذ تمر بدل
است از آب پس بدل بر بدل روا نبود قاضی امام علی اسبیجابی رحمة الله گفته است که روا بود قیاس قول ابو حنیفه

ما در چه و اسماء اهل صدیق با من بود فراموش کرده ام رسول صلعم به آنجا فرود آمد و کسی را بطلب آن
بفرستاد و ایشان دیر آمدند چون صبح دمید خطران داشتند که آفتاب برآید نماز از وقت برود و دل مبارک
مشغول بود و صحابه رضوان الله علیهم اجمعین تنگدلی کردن گرفتند که صبح دمید ما را آب نیست تا طهارت
سازیم و نماز با جماعت از وقت برود ما بقیامت چه عذر آریم صدیق رضی الله عنه بدر خیمه مادر مومنان
آمد و گفت ای دختر این چه سهو بود که بر تو رفت و صبح دمید صحابه رضوان الله علیهم اجمعین تنگدلی میکنند
که اگر ایشان را نماز از وقت برود تو بقیامت چه جواب گویی مادر مومنان عائشه صدیقه رضی الله عنها
گریان شد سر بسجده نهاد و سر بحضرت فرستاد و مناجات کرد و گفت ای مسبب الاسباب سببی
بساز که بندگان ترا نماز از وقت فوت نشود تا من بقیامت اندر نمانم در حال جبرئیل علیه السلام
آمد و این آیت آورد قوله تعالی او لامستم النساء فلم تجدوا ماء فتیمموا صعیدا طیبا و برسول علیه السلام
بخواند و رسول علیه السلام بر صحابه رضوان الله علیهم اجمعین بخواند همه شاد شدند آنگاه
تیمم کردند و نماز گزاردند بعد از آن یاری بود که ویرا اسید بن حضیر میگفتندی مردی با فصاحت
و بلاغت بود با بسیار صحابه رضوان الله علیهم اجمعین بدر خیمه مادر مومنان آمده رضوان الله
عنها و پیش خیمه فرو انداخته بود و بعبادت مشغول شده بود شکرانه آن حالت را که خدا عز و جل
ویرا چنین لطیفی فرموده بود وی مدح گفت خالزاده صدیق را رضی الله عنه که چه مبارک
خانواده است این خالزاده صدیق رضی الله عنهم اجمعین که هر اندیشه که بر خاطر مبارک
ایشان رسیده است سبب تخفیف امت بوده است و اگر این اندیشه بر خاطر مبارک ایشان
راه نیافتی مسافران را که در سفرها نماز ایشان فوت شدی رسول علیه السلام مر صحابه را
تیمم تعلیم میکرد و گفت دو ضربت است یکی مر روی را و یکی مر دستها را قال النبی علیه السلام التیمم
ضربتان ضربة للوجه وضربة للذراعین بر قول شافعی رحمة الله بر هر دو طهارت نیت شرط است
و هم بر آب و هم بر خاک و بر قول زفر رحمة الله بر هر دو نیت طهارت شرط نیست هم بر آب و هم بر خاک بر قول علماء
ثلثه رحمهم الله در آب نیت نیست و در خاک نیت شرط است بر قول ابو حنیفه و محمد رحمهما الله نیت نماز می باید و بر قول ابو یوسف رح
نیت عبادت کردن بسنده است و ابو الحسن کرخی رح میگوید تیمم که برای تطوع کرده بود بدان تیمم فریضه روا بود و او را
گفته است که به تیمم تطوع روا نبود اما این روایت نیست که روا بود و بعضی از مشایخ رحمهم الله گفته که به تیمم
سجده تلاوت روا نبود اما این روایت نیست که روا بود مالک رحمهم الله گفته است که نایابنده آب را
استنجا نشاید کردن اما این روایت نیست که شاید که از عبد الله عمر سوال کردند که نایابنده آب را

ف قول حضرت عمر رض

ف حضرت ابوهریره رض

استماع شاید گرفتن یا نی گفت من نمیگیرم و اگر شما بگیرید شما را منع نکنم که پاکی نبود و مسلمانی را نیست
رسید وی نا یابنده آبست چون تیمم کند حکم پاکان ثابت شود یا نی بر قول امیر المومنین عمر و عبد الله
بن مسعود حکم پاکان ثابت نشود و وجه قول ایشان آنست که آیه در حق طهارت نازل شده است
نی در حق جنابت اما ظاهر روایت آنست که تیمم عامل است هم در طهارت و هم در جنابت دلیل بر تیمم
روایت میکند ابو هریره رضی الله عنه که اعرابی از رسول صلی الله علیه و سلم سوال کرد که ما در زمینی می
باشیم که یکماه و دو ماه بر آید که آب نیابیم در میان ما زن از حیض پاک شود و ما را جنابت رسد و زن
از نفاس پاک شود چه کنیم رسول علیه السلام فرمود که علیکم بالارض یعنی بر شما باد از زمینیان مراد از آن تیمم
است حدیث دیگر فرمود که التیمم وضوء المسلم و لو الی عشر حجج ما لم یجد الماء گفت تیمم طهارت مرد مسلم
است اگرچه ده سال آب نیابد و اینها که گفتیم دلیل این است که جنب به تیمم از جنابت بیرون آید رسول
علیه السلام در غزوی عمار یاسر را دید که بر خاک می غلطید رسول علیه السلام فرمود یا عمار ترا چه
داشت برین غلطیدن گفت یا رسول الله مرا جنابت رسیده است رسول علیه السلام فرمود التیمم ضربتان
ضربة للوجه و ضربة للذراعین دیگر آنکه رسول علیه السلام عمر عاص را بر سر جمعیتی از صحابه امیر کرده بود
و بغزوی فرستاد چون از غزوی باز گشتند رسول علیه السلام از آن سوال کرد که ای امیر شما
چگونه بوده است با شما و چگونه معاملت کرد گفتند یا رسول الله نیکو امیر بود اما روزی ما را در جنابت امامت
کرد رسول علیه السلام فرمود تا وی را طلب کردند گفت ای پسر عاص ترا چه داشت برین که صحابه را در جنابت امامت
کردی گفت یا رسول الله هوا سرد بود و مرا جنابت رسیده بود اگر غسل می آوردم خطر هلاکت بودی
بدین آیه عمل کردم قوله تعالی و لا تلقوا بایدیکم الی التهلکة تیمم کردم و نماز گذاردم و رسول علیه السلام
[illegible] و شادمان شدند و گفت ای پسر عاص فقیه شده و آن نماز را نفرموده که گردان معلوم شد
که تیمم عامل بوده است هم در طهارت و هم در جنابت دیگر آنکه نوبت پاس داشتن اشتران که از برای
صدقه بود رسید به ابو ذر رسیده بود رسول علیه السلام بامدادیگاه بمطالبه اشتران صدقات بیرون رفته
بود ابو ذر رضی الله عنه در پس اشتری پنهان شد رسول علیه السلام فرمود که یا ابا ذر ترا چه داشت
برین گفت یا رسول الله من در جنابتم رسول علیه السلام را کنیزکی بود حبشیه با وی آب بود رسول علیه السلام
فرمود که آن آب را با بو ذر ده با بو ذر داد در پس اشتری در آمد و غسل در آورد و آنگاه آمد بر رسول علیه
السلام سلام گفت رسول علیه السلام فرمود که یا ابا ذر اگر بار دیگر همچنین افتد ترا و تو نیابنده آب باشی
تیمم کن و نماز گذار پس معلوم آمد که تیمم عامل است در طهارت و هم در جنابت کردن اگر در جنابت است

یکی در خاک طلطیده از عهده جنابت بیرون نیاید اگر بر دو دست و روی خویش غباری نشسته است و نیت
کند و دست در دست مالد بر دو دست و بر روی مالد از عهده جنابت بیرون آید مسئله تیمم آب
یافت سلمه بن عبد الرحمن گفته است که تیمم باطل نشود از برای آنکه تیمم طهارة کامل است و برا حدث باید
تا باطل شود و یافتن آب حدث نبود شافعی رحمه الله گفته است که اگر در نماز است نماز وی تباه نشود
این نماز را تمام کند و طهارة سازد و نماز را باز گذارد و در شرح طحاوی مذکور است اما اگر بیرون نماز
بود تیمم باطل شود اما ظاهر روایة این است که اگر در نماز است یا بیرون نماز چون آب یافت نماز وی تباه
شود و تیمم باطل بود لقوله تعالی فلم تجدوا ماء فتیمموا صعیدا طیبا بر جای تیمم روا بود بر قول شافعی رحمه الله خاک
پاک روییده باید تا بر وی تیمم روا بود و حجه قول وی آن است که خدای عز و جل صعیدا طیبا طلب فرموده
است بر قول ابو یوسف رحمه الله بر خاک و ریگ روا بود بر چیزی دیگر روا نبود در صلوة خواجه امام
اجل سرخسی آورده است که امام ابو یوسف رحمه الله از ریگ رجوع کرده است یعنی همین بر خاک روا
بود در صلوة خواجه امام بکر خواهرزاده رحمه الله از ابو یوسف روایة است که بر دیوار تیمم روا نبود و از محمد
رحمه الله روایت است که جایی بود که دیوار گچ بود و بر وی هیچ غباری نبود اما اگر غباری بر وی بود
از آن غبار تیمم کند روا بود و بر قول ابو حنیفه رضی الله عنه بر چیزی که اجزا زمین بود چنانکه گچ و آهک و زرنه
و سنگ و زرنیخ و سنگ سرمه سفال جامها و مانند اینها بر این همه تیمم روا بود و در شرح طحاوی از قدوری روایت میکند
که بر سفال جامها با ابو حنیفه رحمه الله روایت که روا بود و این جایی بود که سفال جامه درست بود اما اگر
سفال جامه را شکسته کوبند و از وی غباری خیزد و از آن غبار تیمم کنند روا بود و بعضی از مشایخ رحمهم الله
گفته اند که نمک کانی بقیاس قول ابو حنیفه رضی الله عنه تیمم روا نبود و در فتاوی خواجه امام ظهیر الدین اسحق
آورده است که بر نمک کانی تیمم روا نبود و بر نمک کوهی روا بود اما قاضی امام صدر رحمه الله گفته است که بر
نمک روا نبود از برای آنکه اصل در این باب این است که هر چه را با آب اندازی تا خیر شود بر وی تیمم روا نبود سنگ
آنکه خاک در آب تا خیر نشود اما لاشی شود نمک تا خیر شود اما نمک لاشی نشود خاک در آب تا خیر نشود و
و سنگ کانی تیمم روا نبود که اینها در زمین امانت است قیاس اینها نمک کانی تیمم روا نبود که وی نیز در
زمین امانت است دلیل آنکه از وی غبار نمی آید اما این جایی بود که بر اینها غباری نبود اما اگر بر اینها
غباری بود و از آن غبار تیمم کنند نماز گذارند روا بود و بر نمک شوره تیمم روا نبود و آنکه از وی بیرون آید در آن
طهارة روا نبود و بر چوب و بر چوب و خاکستر تیمم روا نبود این جایی بود که بر اینها هیچ غباری نبود اما اگر غباری
بود و از آن غبار تیمم کنند روا بود و دلیل بر آنکه امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه جماعتی از اصحاب را به غزوی فرستاد

بود وصیت میکرد ایشان را که نماز ها را در راه از وقت نبرند و اگر آب نیابند تیمم کنند و اگر خاک نیابند
دستها بر جامها زنند یا بر جامهای ستوران زنند غباری که خیزد از آن غبار تیمم کنند و نماز گذارند اما اگر آب
و خاک نیابند گل بود از آن گل تیمم کنند و از امام اعظم ابو حنیفه رضی الله عنه روایت آمده است که از آن
گل تیمم کنند اما اصح آنست که از آن گل تیمم نکنند که بچون مثله کرده شود و ابو یوسف و محمد میگویند باید که پاره از آن
گل بر عضوی خود بمالد تا خشک شود تا خشک شد از دست بمالد غباری که خیزد از آن غبار تیمم کند و نماز گذارد
و اگر برف است تنها میکند و یا چهار اندام میشوید اگر سیلان شود روا بود و اگر سیلان نشود روا نبود و اگر از جنابت
غسل می آرد اگر سیلان شود روا بود باتفاق از عهده جنابت بیرون آید و اگر سیلان نشود و لیکن بچون
روغن چرب میشود بر قول ابو یوسف رحمة الله از عهده جنابت بیرون آید و بر قول ابو حنیفه و محمد رحمهما الله
از عهده جنابت بیرون نیاید از برای آنکه جنابت قوی تر از حدث است دلیل بر آنکه محدث را قرآن ظاهر شاید
خواندن و مسجد شاید اندر آمدن اما جنب را قرآن ظاهر نشاید خواندن و مسجد نشاید اندر آمدن اینجا که ضعیف
است آب سیلان میباید اینجا که قوی تر است بطریق اولی بود و امام ابو یوسف رحمه الله گفته است که در طهارت خداوند
عز و جل غسل فرموده است قوله تعالی فاغسلوا وجوهکم و ایدیکم الی المرافق غسل را آب سیلان باید و در جنابت طهر
فرموده قوله تعالی و ان کنتم جنبا فاطهروا و آب پاک کننده است چون رسیده باشد بود که طهر یافته تیمم تا کجا باید
کنانیدن بر قول اوزاعی و مالک و اعمش و شافعی رحمه الله تا ساعد دست وجه قول ایشان اینست که
خداوند عز و جل در آیت سرقه میفرماید قوله تعالی السارق والسارقة فاقطعوا ایدیهما و اتفاق است که دست
راست دزد را از ساعد دست بیرون کنند دست را تا آنجا نیز تیمم کنند روا بود و بقول زهری رحمه الله تا کتف
میباید وجه قول وی آنست که خداوند عز و جل در آیت طهارت شستن دست احدی حد کرده تا کجا شوید
اما در تیمم ذکر دست کرد و لیکن حد پدید نکرد تا به کتف دست است پس تیمم تا کتف باید کردن علما را
رحمهم الله گفته اند که خاک قائم مقام آبست چون در طهارت آب تا آرنج میباید شستن تیمم که طهارت خاک
نیز تا آنجا باید کردن تیمم چگونه میباید کردن ابو حنیفه رضی الله عنه درس تیمم میگفت ابو یوسف رحمه الله
حاضر بود گفت ای استاد بزرگوار ما را بقول معلوم نمی آید بفعل بنمای ابو حنیفه رضی الله عنه دستها
مبارک را از آستین بیرون آورد بر زمین زد و پیش برد و باز پس آورد و بالا برد و آنگه یکبار بیفشاند اما
از اصحاب امالی از ابو یوسف و محمد رحمه الله روایت میکنند که دو بار بیفشاند تا ولیکن آن بود که خاک بیشتر
بوده باشد و روی را تیمم کرد بار ضربه نزد و انبر برد و دستی به انگشت جدا کرده و نخست دست
چپ را بر سر انگشتان دست راست نهاد تا آرنج آورد باز بکف دست را انگشتم دست فرود

آرد دست دیگر را هم بدین ترتیب که گفتیم تیمم کرد واین بود ترتیب ابو حنیفه رضی الله عنه خواجه
امام اجل سرخسی رحمه الله گفته است که این را فقها دانند اما عام ندانند دست بسته است اندر
عالم از عهده بیرون که دست مالیدن بندگی است وبندگی کردن دست مستعمل نشود واستیعاب
شرط است یا نی حسن زیاد از ابو حنیفه روایت میکند که مستحب است واین اختیار قاضی امام صدر است
وخواجه امام اجل سرخسی روایت میکند که مستحب است وفقیه ابو اللیث رح گفته است که شرط است دلیل
برآنکه محمد حسن رح گفته است که هر که تیمم کند وانگشتری دارد باید که انگشتری بیرون آرد وآنجا دست رساند
پس معلوم آمد که استیعاب شرط است درجمله استیعاب بجا آرد که بروی نبود فاضلتر از آن بود
که استیعاب بروی بود وروی بجا نیارد برقول شافعی رحمه الله تیمم طهارت ناقص است یکی فریضه
تواند گذاردن وسنت تبع وی بعد از آن تیممش باطل شود وبرقول علماء ما رحمهم الله طهارت کامل
است تا آن وقت که حدث نرسدش یا آب نیابد یا بیمار بود وصحت نیابد هرچند نماز گذارد روا بود قال
النبی صلی الله علیه وسلم التراب طهور المسلم ولو الی عشر حجج ما لم یجد الماء رسول علیه السلام فرمود که
خاک پاک کننده مومن است اگرچه ده سال آب نیابد وبرقول شافعی رحمه الله دست نجاست ساییدن
شرط است وبرقول علماء ما رحمهم الله دست رسیده بسنده است با یافت آب تیمم طاعت بی بدل میگذارد
چنانکه نماز عید نماز جنازه برقول علماء ما رحمهم الله هم از ابتدا با یافت آب با تیمم نماز عید گذارد روا
بود خواجه امام بکر خواهرزاده رح گفته است که جنازه برقول علماء ما رحمهم الله خطر فوت باید بود تا روا بود
واگر نه طهارت سازد وآنچه با امام باید بگذارد وآنچه فوت شده باشد مسبوقانه آرد واگر به تیمم نماز عید شروع
کرده است وحدث رسیدش باز به تیمم بنا کند اتفاقا روا بود واگر بطهارت آب شروع کرده است وبرا حدث
رسید باز با آب بنا کند اتفاق روا بود واگر باز به تیمم بنا کند برقول ابو حنیفه روا وبرقول ابو یوسف ومحمد
رحمهما الله روا نبود از برای آنکه شروعش درست آمده است برود طهارت سازد وباقی نماز را [illegible] تمام
شیخ ابو حنیفه رضی الله عنه گفته است که تیمم از برای ضرورت روا داشته اند اینجا هم ضرورت است خطر جان است
وخطر مال است خطر فوت عبادت که روز عید روز رفته است اما اگر بطهارت خاک شروعش کرده است
حدث رسیدش با آب بنا کند ظاهر روایت روا نبود امام صدر در صلوة قاضی امام ابو الحسن مروزی رحمه
الله است که قول ابو حنیفه وابو یوسف رحمهما الله روا بود وبنا همچون ابتدا چنانکه هم از ابتدا برقول
ایشان اقتدا متوضی به متیمم روا می آید وبنا نیز روا بود ومقیم در نماز جنازه یا در نماز عید امامت کند و
متوضیان اقتدا برقول ابو حنیفه وابو یوسف رحمهما الله روا بود وبرقول محمد رحمه الله روا نبود ومسلمانان را در کارها

جنابت رسیده و هوا سرد هست وی سیم گرمابه ندارد و هیزم ندارد تا آب گرم کند و اگر بآب سرد
غسل می آرد خطر هلاکت تن میدارد بر قول ابو حنیفه رحمه الله بتیمم نماز گذارد روا بود و بر قول ابو یوسف و
محمد رحمهم الله روا نبود و خواجه ابو الحسن رستغفنی گفته است که اگر در دیاری است که نخست سیم گرمابه می
ستانند و انگاه می مانند تا فرود در رود جواب بر قول ابو حنیفه گویم به تیمم نماز روا بود و اگر در دیاریست که
نخست سیم نستانند جواب بر قول ابو یوسف و محمد گویم که روا نبود اگر وی بگرمابه فرو در رود و بر آید
ویرا از برای سیم گرمابه باز ندارد و نفقه آنرو بر گرمابیان واجب آید و اگر مسلمانی را در حصار تنها
باز داشته اند آب نمیدهند تا طهارت سازد و لیکن جای پاک و خاک پاک هست و تیمم کند و نماز ها
گذارد و اگر هم در انجا وفات یابد باتفاق بروی چیزی نبود و اگر خلاصی یابد قیاس این است که آن نمازها
که به تیمم در انجا گذارده است قضا نکند استحسان این است که قضا کند اما اگر آب دهندش و طهارت سازد
ولیکن بندی دارد که ایستاده نتواند گذاردن نشسته بگذارد و اگر در انجا وفات یابد بروی چیزی
نبود باتفاق و اگر خلاصی یابد باتفاق این نماز را قضا کند و اگر جائی باز داشته اندش که جای پاک نیست
و خاک پاک نیست و آب نمیدهندش وقت نماز اندر آید بر قول ابو یوسف هیچ تشبه کند بر قول ابو حنیفه رحمه
توقف کند و بروایت خواجه ابو حفص بخاری رحمه الله محمد حسن با ابو حنیفه است که توقف کند بروایت
ابو سلیمان جرجانی رحمه الله محمد حسن با ابو یوسف است هیچ که تشبه کند و بیماری است که ویرا آب بود
ندارد و لیکن قوة طهارت ساختن نمیدارد ویرا به تیمم نماز روا نبود باید که کسی را مزدور گیرد
تا ویرا طهارت دهد اگر چیزی بدارد و مسئله یکی بنده دارد و اگر بیمار زنست و بنده غلام باید که غلام
را بفروشد و کنیزک بخرد تا حال وی برقرار بود و دین وی در حصار بود و اگر این کنیزک چون ویرا
طهارة دهد همین چهار اندام دهد و استنجا نکند از انکه زن را از زن فرود سوی ناف بر سوی زانو
نشاید دیدن مرد را فرود سوی ناف بر سوی زانو نشاید دیدن همچنانکه نشاید دیدن نشاید بسودن
چنانکه مادر از دختر و دختر از مادر بی بی را از کنیزک و کنیزک را از بی بی و اگر بیمار مرد است طهارة
دهنده وی غلام وی را همین چهار اندام دهد استنجا نکند همچنانکه زن را از زن سوی ناف بر سوی
زانو نشاید دیدن مرد را هم نشاید دیدن چنانکه پدر را از پسر و پسر را از پدر همچنانکه نشاید دیدن و
نشاید بسودن اگر بیمار زنست و طهارة دهنده وی مرد بیگانه شوی ویرا از فرق سر تا بقدم نشاید دید ویرا
دیدن نشاید که ویرا استنجا کند و اگر بیمار مرد است طهارة دهنده ی زن وی یا کنیزک وی از فرق سر تا
بقدم نشاید ویرا دیدن هم بسودن و استنجا دهندش و اگر بیمار ندارد کسی که داشته وی بر وی

بود طهارة دادن نیز بروی بود و اگر همچنان کسی نیز ندارد و لیکن متبرعی دارد و بر قول ابو حنیفه رحمه الله وی را
بیافت آب متبرع تیمم روا بود و بر قول ابو یوسف و محمد رحمهما الله روا نبود و اگر بیماری دارد خورده است
وی را آب زیان میدارد و دارو عمل نمیکند وی را به تیمم نماز روا بود و اگر بیمار را آب زیان نمیدارد و لیکن حرکت
طهارة ساختن بیماری او را زیاده میکند وی را به تیمم نماز روا بود و در جمله طهارة تیمم ضرورة است اگر آب گرم
زیان دارد و آب سرد عمل کند اگر آب سرد زیان دارد و آب گرم عمل کند و اگر نفس آب زیان دارد به تیمم نماز روا
بود بر قول علماء ما رحمهم الله بر چه بیماری وی را زیاده کند به تیمم نماز روا بود بر قول شافعی رح خطر
جان باید که یا خطر تن تا به تیمم نماز روا بود و اگر بیماری را جنابت رسید و وی را آب زیان میدارد تیمم کند و
نماز گذارد و اگر حدث رسیدش طهارة سازد و نماز گذارد که آب اندام درست را زیان ندارد اما کاو
جملا زیان دارد اما ظاهر روایة آنست که از طبیب پرسد اگر طبیب حاذق مسلمانی گوید که آب ترا زیان میدارد
اکنون به تیمم نماز روا بود و اگر بیماری را تیمم دهند و نیت بر بیمار بود و بعضی از مشایخ گفته اند تیمم دهند تا با
که سه ضربه زند یکی مردی را و دو مر دستهاء را چون از بیماری صحت یابد جنابت باز آید لیکن نماز ها گذارده
روا بود مسئله اگر مسلمانی را بر اندام جراحت است آب زیان میدارد وی را به تیمم نماز روا بود و دلیل به فتوی
صاحب شریعت که رسول علیه السلام جماعتی از صحابه را بغزوی فرستاده بود در میان ایشان یکی
بیماری آبله کرده بود وی را جنابت رسید از امیر لشکر سوال کرد گفتش که غسل آرد وی غسل آورد هلاک شد
چون خبر به رسول علیه السلام رسید گفت بکشتند شما را خدای عز و جل همچنانکه آن مومن را کشتید
چرا نفرمودید که تیمم کردی و اگر ندانستید چرا سوال نکردید پس معلوم آمد که در جهل را شفا سوال است
آن بر چه را که نیکو بود آب رسانیدن شرط است باقی بر قول علماء ما رحمهم الله شرط نیست بر قول شافعی
شرط است بهر طریقی که تواند چنانکه به پر مرغ و به مانند وی آب رسانیدن و بر قول علماء ما رحمهم الله
اعتبار غالب و مغلوب راست اگر غالب جراحت است چون تیمم کرد از برای جراحت آنچه نیکو بود شستن وی
ساقط شود و اگر غالب نیکو بود از اشوید آنچه مجروح بود ساقط شود و اگر هر دو برابر است بر قول شافعی
رحمة الله آنچه نیکو بود بشوید و تیمم کند از برای باقی جراحت و از علماء ما رحمهم الله دو روایة است
یک روایة اینست که خاک به آب جمع نیاید درست تر از آن اینست که چنان کند که امام شافعی میگوید تا به یقین
از عهده بیرون آید این جایی بود که وی را جنابت رسیده بود اما اگر محدث بود طهارة سازد و اگر طهارة
وی را زیان میدارد تیمم کند و اگر تیمم زیان میدارد ابو الحسن کرخی رحمة الله گفته است که طهارة از وی ساقط
شود همچنان نماز گذارد ظاهر روایة اینست که تأخیر کند تا گاه که صحت یابد آن نماز را قضا کند و اگر یکی را

اندام مجروح است سه نیکو شافعی رحمه الله گفته است که ان سه نیکو را شوید و تیمم کند از برای باقی جراحت
و بر قول علماء ما رحمهم الله چون آن سه نیکو را شوید شستن باقی ساقط شود زیرا که اندام مجروح است
و یکی نیکو شافعی رحمه الله گفته است که ان نیکو را شوید و تیمم کند از برای سه مجروح بر قول علماء ما چون تیمم
کرد از برای ان سه مجروح شستن ان نیکو ساقط شود و اگر دو مجروح و دو نیکو بر قول شافعی هیچ ان دو نیکو
شوید و تیمم کند از برای ان دو مجروح از علماء ما رحمهم الله دو روایه است یکی روایه اینست که خاک با آب جمع نباید
اصح این است که چنان کنند که شافعی رحمه الله گفته است تا بیقین از عهده بیرون آید این جای بود که یابنده آب بود
و اگر نایابنده آب بود و جراحت بر سر و پای بود تیمم کند که تیمم را در سر و پای محلی نیست اگر دو مجروح است دستها را تیمم
کند و اگر دستها مجروح است روی را تیمم کند و اگر روی و دو مجروح است کرخی هیچ گفته است که طهارت از وی ساقط شد
همچنان نماز گذارد اما ظاهر روایه اینست که توقف کند بر وقت که صحت یابد آن نمازها را قضا کند اما در حق تیمم سه اعضاء
بیش محل تیمم نیست دو دست و یکی روی اگر دو دست نیکو است و روی دردمند آن دو نیکو را تیمم کند و یکی عفو بود و اگر
دو دردمند است و یکی نیکو نیکو را تیمم کند و یا هر سه دردمند است تیمم نکند و تشبه نماز گذارندگان کند یا نی کرخی
رحمه الله نیکو تشبه کند اما ظاهر روایه اینست که تشبه نکند و تاخیر کند تا چون آب یابد مسح سر کند و یا پایها
را در آب در آرد نماز کند مسلمانی را اگر یکی پای مجروح است و آب زیان (?) میدارد شیخ الاسلام برهان الدین
رحمه الله گفته است همچنانکه شستن از یکی پای از وی ساقط شود شستن ان سه عضو دیگر ساقط شود نه تیمم نماز
گذارد روا بود و اگر مسلمانی ضربتی زد و تیمم کرد دیگر بهمان جای ضربت میزند تا تیمم کند ظاهر روایه اینست که
روا بود اما در صدر صلوة امام شافعی رحمه الله روایه است که روا نبود و اگر ضربتی زد تا تیمم کند پیش استعمال کردی (?)
وی را حدث رسید ان ضربت باطل شود یا نی قاضی امام ابو شجاع رحمه الله گفته است که ضربت باطل شود زیرا که رسول
علیه السلام ضربت را از تیمم فرموده است چنانکه مومنی طهارت بسیار و بعضی اعضاء را شسته وی را حدث رسید
ان شستنها باطل شد این همان حکم دارد اما سید ابو شجاع رحمه الله گفته است که ضربت باطل نشود چنان بود که دستها
شسته و آب نوگرفت پیش از انکه آب را استعمال کردی وی را حدث رسید دست محدث شود اما آب پاک
بود تا اگر بان آب دستها شوید روا بود و اگر مومنی را در صحرا باز داشته اند و آب نمیدهند لیکن جای
پاک هست و خاک پاک هست تیمم کرده نماز گذارد و اگر در همانجا گذشته شود و بر وی هیچ چیزی نبود و اگر خلاص
یابد قیاس اینست که نمازها را باز قضا کند این قول ابو حنیفه رض است و استحسان اینست که قضا نکند این
قول ابو یوسف و محمد است اما ابو حنیفه رضی الله عنه را از ان قول رجوع کرده است و گفته که باز داشته همچون
نایابنده آب است پس نماز گذارد روا بود و چون وقت یابد تحقیق تا به تیمم نماز روا بود چنانکه آب نزدیک

است ولیکن اگر آنجا میرود که آبست یا زرکانست کالای ویرا از دمیبرد یا باوه بانست کالا ویرا از دمیبرد یا
شبانست کوسپند ویرا از دمیبرد یا برآب نخجیرست که اگر وی آنجا میرود ویرا زخمی زند اکنون ویرا
بتیمم نماز روا بود بر قول شافعی رح آب طلب کردن شرط ست یمین و یسار با بالا و پستی و نشیب نگاه
کند اگر آب نبود آنگاه تیمم کند نماز گذارد و بر قول علمای ما رحمهم الله آب جستن شرط نیست مگر که سبزی بلند
یا درختی بیند غالب گمانش آن بود که آنجا آبست باید که برود و اگر آب بود طهارت سازد و اگر آب نبود
تیمم کند نماز گذارد و اگر با یارش آبست ولیکن بوی نمیدهد ویرا به تیمم نماز روا بود و اگر آب فروشند
ولیکن ویرا سیم نیست تا بخرد ویرا به تیمم نماز روا بود اگر سیم دارد بچندی خرد خواجه حسن بصری رح گفته
است که اگر همه دنیا ملک من شود و آن همه را خواهد از من مرا چندانی آب دهد که طهارت را بس آید من بدهم
و آب بستانم و طهارت سازم اما ابوحنیفه رضی الله عنه گفته است که مال مومن را حرمت است چنانکه خون
ویرا قال النبی علیه السلام مثل مال المومن کمثل دمه آنچه بیکدرم ارزد به یک و نیم فروشند باید که بخرد و
طهارة سازد و نماز گذارد اما اگر چیزی بیکدرم ارزد و دو درم بخواهند نشاید خریدن تیمم کند و نماز
گذارده روا بود و در سفر زن از حیض پاک شد یا از نفاس پاک شد آب میفروشند آب خریدن بر مرد
بود یا بر زن تا زن غسل آرد شد اوحاکم و نصیر یحیی رحمة الله گفته است که بر زن بود ویرا بعبادت
حاجت است فقیه ابواللیث رح گفته است که آب خریدن بر مرد بود چنانکه نفقها و دیگر امام خواجه ابوالحسن
رستغفنی رحمه الله گفته است که اگر این زن در حیض صاحب عادة ده است بر زن بود یا در نفاس صاحب عادة
چهل است آب خریدن بر زن بود ویرا بعبادة حاجت است و اگر در حیض صاحب عادة کم از ده است یا در نفاس
صاحب عادة کم از چهل آب خریدن بر مرد بود که بقول ویرا حاجت است در صحرا مسافت چندی باید که
ویرا تیمم روا بود بر قول محمد رح اگر مقیم باشد دو میل اگر مسافر باشد یک میل حسن زیاد رح گفته است
که آب در پیش است وی آنجا میرود دو میل و اگر آب بر یمین است یا بر یسار است یا بر قفا یک میل اما
ظاهر روایت اینست که هر کجا که بود یک میل بسنده بود و سه میل یک فرسنگ بود و فرسنگ دوازده هزار
قدم بود از وی تا آب چهار هزار قدم بود تیمم کند نماز گذارده روا بود و اگر اول وقت نیابنده است
تیمم کند نماز گذارد و آخر وقت یابنده آب شد بر قول مالک رح طهارة کند و آن نماز را باز گذارد
بر قول علمای ما رحمهم الله باز نگذارد که بفتوی عمل کرده است اما تیممش باطل شود و اگر یکمیل آبست
ولیکن اگر آنجا میرود وقت فوت میشود نمازش از وقت میرود بر قول زفر رحمه الله ویرا به تیمم نماز روا
بود که وی اصل وقت آخر اعتبار دارد و بر قول علمای ثلثه رحمهم الله روا نبود بعضی گفته اند که آنجا تیمم کند نماز گذارد چون آب

رسد طهارت سازد و آن نماز باز گذارد تا بهره و قول غسل کرده باشد متیمم امامت می کند متوضیانرا
بر قول ابو حنیفه و ابو یوسف رح روا بود و بر قول محمد رح روا نبود اما اگر متوضی در قفای امام آب دید بر
قول ابو حنیفه و ابو یوسف رح نمازش تباه شود و بر قول رحمه الله نمازش تباه نشود و محمد میگوید که وی
نماز نیست اگر در سفر است و محدث بر جامه اش نجاست زیاده از درمی آب زیاد و یافت چندانیکه ازین دو یکی را
بس آید طهارت را شستن نجاست را آن آب را بنجاست صرف کند یا بطهارت جواب حماد
استاد ابو حنیفه رضی الله عنه آن است که آن آب را بطهارت صرف کند که مسافر را نماز بجامه
نجاست روا بود و ابو حنیفه انجا حاضر بود گفت ای استاد بزرگوار دستوری هست تا این مسئله را جواب
دیگر گویم حماد رحمه الله گفته که بگو ابو حنیفه گفت آن آب را بنجاست باید که صرف کند چون آب را بنجاست
صرف کند نجاست را زایل کرد تا یابنده آب شد تیمم کند نماز گذارد تا با وطهارت نماز گذارده باشد حماد گفت
که نیکو گفتی ای فرزند و چنین گفته اند که نخستین مسئله که استاد را خلاف کرد همین مسئله بود و اگر در سفر است و
متیمم بر جامه اش نجاست زیاده از درمی است آب یافت چندانی که ازین دو یکی را بس آید آب را بنجاست صرف
کند تیمم وی باطل شود یا نی از ابو حنیفه رضی الله عنه دو روایت است یک روایت اینست باطل شود دیگر
روایت اینست که باطل نشود و جماعتی از مسلمانان بر سر چاهی رسیدند و بود و رسن نیافتند دیگر آنست اگر ایشان
می یابند تا ایشان آب بر کنند انگاه دلو و رسن از ایشان نخواهند آب بر کنند و طهارت سازند وقت نماز از
نمی یابند نماز ایشان از وقت میرود و ایشان را تیمم نماز روا بود و بر قول ابو حنیفه رح و بر قول ابو یوسف و محمد رحمهما الله
روا نبود و اگر ایشان گویند که شما صبر کنید تا ما آب بر کشیم دلو و رسن بهم تا شما نیز آب بر کشید اکنون باتفاق ایشان
تیمم نماز روا بود و بر قول ابو حنیفه اگر جماعتی عریان باشند و جماعتی با جامه نماز می گذارند و اگر ایشان باشند تا ایشان
نماز گذارند از ایشان جامه خواهند نماز ایشان از وقت میرود و ایشان را همچنان عریان نماز روا بود
بقول ابو حنیفه رح بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله روا نبود و اگر ایشان میگویند که شما صبر کنید تا ما نماز گذاریم و شما را
جامه دهیم اکنون باتفاق ایشان عریان نماز روا بود و اگر مسلمانی طهارت ساخت و موزه پوشیده مسافر شد
و سه شبانروز نایابنده آب بود و تیمم میکرد و نماز می گذارد و بعد از آن آب یافت چندانی که طهارت را
بس بود و بر ایران موزه مسح روا نبود از برای آن که مدت مسح مسافر سه شبانروز است و آن منقضی
گذشته است و اگر مدت مسح باقی بود و طهارت ساخت و برین موزه مسح کشید و نماز شروع کرد و در میان
نماز مدت مسحش بسر آمد وی نایابنده است آن نمازش تباه شود و تیمم کند نماز از سر گیرد اما اگر تیمم در نماز آمده
است در میان نماز مدت مسحش بسر آمد و نایابنده است نمازش تباه نشود و بر گذرد و نماز را تمام کند

کند که تیمم را در سر پای محل نیست این مسئله در تجنیس اسماعیل زاهد حسن شنیده و شنیدنی است رحمه الله مسئله اگر مسلمانی
تیمم کرد و نماز گذارد و یاد آمدش که در بار وی آبست این مسئله از چند وجه خالی نیست یا این آب را در
بار وی دیگر کسی نهاده است وی را اکنون معلوم شد باجماع نماز گذارده روا بود و اگر آب خود نهاده
است ولیکن بشک است که آب مانده است یا نی باجماع از سر باز گذارد که نهادن به یقین و نا ماندن
آب جنک در شریعت بشک حکمی ثابت نشود و اگر آب خود نهاده است ولیکن فراموش کرده است بقول
ابو یوسف رحمه الله طهارت سازد و آن نماز باز گذارد که نفیس ترین چیزی در سفر است نادر بود که وی را کسی
فراموش کند پس نادر در حکم نیست چنانکه آب در پیش ستور آویخته وی در قفای ستور نهد و این نماز را باتفاق باز
باید گذارد این نیز همان بود که اما بر قول ابو حنیفه و محمد رضی الله عنهما نماز گذارده روا بود که نسیان
در آدمی مرکب است قال النبی علیه السلام النسیان مرکب مع الانسان و خطا و نسیان از احد تعالی
مرفوع کرده است قوله تعالی ان نسینا او اخطانا بدین معنی گویم که نماز گذارده روا بود چنانکه آب او آویخته
در پیش ستور بود وی بر ستور نشسته می بیند همین جایی فراموش است جایز بود اینجا نیز جایز بود و بدین
مسئله دلیل میکند که ابو یوسف را آب جستن شرط بود و اگر عریان نماز گذارد و یاد آمدش که وی را در بار
جامه است این نماز باتفاق باز گذارد و در جامع الصغیر منهاج الشریعه آورده است که اصح روایت
که همان خلاف که در آب است و در عریان همان است و اگر بر موی کفارت یمین است و وی را بنده بود
فراموش کرد و به روزه کفارت کرد یاد آمدش که وی را بنده است باتفاق بنده باید آزاد کردن و آن
روزه تطوع شود و اگر متیمم بر ستور نشسته بخواب رفت ستور از آب گذشت آنگاه وی را خبر دادند که از
آب گذشتی بقول امام ابو یوسف را تیمم باطل نشود و بقول ابو حنیفه و محمد رحمهما الله تیمم باطل شود
اقوال خفته را اعتبار نیست تا اگر در خواب زن را طلاق دهد یا بنده آزاد کند یا کلمه کفر گوید زن را طلاق
نشود و بنده آزاد نشود و گوینده کفر کافر نشود و اگر مسلمانی در نماز بخواب شد و قرآن میخواند نماز وی
بان قرآن خواندن روا نبود و افعال خفته را اعتبار است تا اگر در خواب پای دراز کرد و چیزی را بشکست
تاوان دار شود و اگر بر گشت و در زیر پهلوی وی بچه هلاک شد دیت بر وی واجب آید مردی زن خواست
بخانه در آمد و در آن خانه یکی خفته بود و بیرون آمدند و این مرد زن را طلاق داد و بر زن عدت واجب
نشود و به مرد نیمه کابین واجب شود از بهر آنکه بود خفته خلوت صحیح نبود و اگر مردی صید را زد و آن صید
در پهلوی خفته افتاد و آن صید حلال شود پس دانستیم که افعال خفته را اعتبار است اگر کافری تیمم
کرد از برای آوردن اسلام و اسلام آورد بقول ابو یوسف رحمه الله بدان تیمم نماز گذارد روا بود

و بقول ابو حنیفه و محمد رحمه روا بود مسئله اگر مومنی تیمم کرد و ردت آورد و العیاذ بالله باز اسلام آورد
این تیمم وی بقول زفر رحمه باطل شود و بقول علماء ثلثه رحمه باطل نه شود وجه قول زفر رحمه آنست که
طهارت اصل است و تیمم فرع چون به آوردن ردت طهارت اصل باطل میشود و تیمم فرع است بطریق اولی بود که
باطل شود و وی گفته است و اعمال وی حبط میشود و علماء ثلثه رحمهم الله گفته اند به آوردن ردت عین عمل باطل
نشود و ثواب عمل باطل شود و عمل بود بی ثواب دلیل بر آنکه یکی جماعتی را امامت میکرد و نماز میگذارد امام را
ردت آورد و العیاذ بالله وقت باقیست باز اسلام آورد وی آن نماز را باز گذارد و لیکن قوم باز نگذارند
پس اگر عین عملش باطل شدی قوم را نیز بایستی گذاردن و اگر طهارت بودی که ردت آوردی باز اسلام
آوردی باجماع طهارت باطل نه شدی و این نیز همان بود مسئله اگر متیمم نماز میگذارد و کافری گفت است
و از آب یعنی آب بگیر باید که این نماز را تمام کند و آنگاه آب خواهد اگر آب دهندش طهارت سازد
و این نماز باز گذارد و اگر نه دهندش تیمم وی باقی بود اما اگر مومن گفت و از آب نمازش تباه شود و آب
خواهد و اگر دهندش طهارت سازد و نماز گذارد و اگر نه دهندش باز تیمم کند و نماز گذارد که در آب گفتن مومن
یا همچون یافتن آب است و ندادنش همچون ریختن آب هر گاه متیمم آب یابد تیممش باطل شود و هر گاه آب نیابد تیمم
کند و نماز گذارد و اگر متیمم میان نماز سراب دید و آنجا رفت معلوم شد که سراب است نمازش تباه شود و
تیمم باقی بود که روی برگردانیدن وی بقصد بر انداختن نماز بوده است بی بنا همچنین نماز میگذارد
و روی گردانید به پنداشت آنکه مسح سر نیاورده است یا درش آمد که آورده است باز روی گردانیده به پنداشت
آنکه بده مسحش ... آمده معلوم شد که نیامده است یا زن نماز میگذارد و روی گردانید به پنداشت آنکه
وی را حیض آمده معلوم شد که نیامده است یا بر جامه زیاده از درمی خون دید و چنین دانست که نجس است
است معلوم شد که نیست یا روی بگردانید به پنداشت آنکه فاتحه نخوانده است یا دانستش که نیست در این همه
صورتها نماز روا نبود که روی گردانیدن بقصد بر انداختن نماز است بی بقصد بنا و اگر متیمم در میان نماز
سراب دید و نماز تمام گذارد و آنجا رفت سراب بود و نماز گذارده روا بود و تیمم باقی بود و اگر دو آب جام است
یکی پاک و یکی پلید و لیکن نمیداند که پاک کدام است و پلید کدام وی را باین هر دو جام طهارت روا نبود و باشد
این هر دو آب جام تیمم روا بود و در هر دو آب جام تحری جایز نبود و بعضی مشایخ گفته اند هر دو آب جام
طهارت کند و مسح آرد اما اصح آنست که هر دو آب جام را در ریگ یکی آمیزد اما این وجه ماخوذ نیست که احتمال آن
دارد که نخست باب پاک طهارت سازد و بار دوم باب پلید پس اعضایش پلید شود و عبد الله مبارک و
شافعی رحمهما الله گفته اند که هر آب جام طهارت میسازند و نماز میگذارند روا بود قاضی خان در فتاوی

آورده است که هردو آب جام را و ریکدیگر آمیز و بیقین شود که هردو آب پلید شد وی تیمم کند نماز بگذارد
روا بود اما اگر سه آب جام بود یکی پلید دو پاک اکنون تحری جایز بود و تحری کند و یکی آب جام را حکم
به پلیدی آزان دو آب جام دیگر طهارت سازد روا بود و اگر جاجی آب بیزکی می آرد بیافت آن آب
تیمم روا نبود و بعضی گفته اند که چون وقت نماز اندر آید باید که آن آب بدیگری فروشد وی تیمم کند نماز
گذارد آن کس باز آن بیع را بوی اقالت کند وی نیز تیمم کند و نماز گذارد روا بود و بعضی گفته اند که آن را ایکیره
کند به دیگری هردو را بر آن آب دستی نماند و هردو تیمم میکنند و نمازی گذارد و اما اصح آنست که آن آب را آلنگر
یا زعفران مصد کند تا آن آب از طهارت زایل شود و تیمم کند نماز بگذارد روا بود و اگر آب بسیار است
ولیکن خوردن را باید تیمم کند نماز گذارد روا بود اما خواجه ابو الحسن رستغی رحمه الله گفته است که جوبچه
کند و در آخر جوبچه مغاکی کند سرشک را در آن جوبچه روان کند و در آن آب روان طهارت سازد
آن آبها پاک و پاک کننده بود اما خواجه امام نجم الدین حسن رحمه الله گفته است که آبها را خاک
بخورد گیرد و آب وی ضایع شود و اگر لطیفی بود دانا باید که جوبچه روان کند و از آن آب روان طهارت
سازد و آن آبها که ان طشت جمع آید برگیرد و بخورد که آن آب پاک کننده است **مسئله** متیمم آب یافت و
طهارت ساخت لمعه خشک ماند و آب تیممش باطل شود یا نه اگر آب را بسبیت خرچ کرده است چنانکه آب در
دهان و بینی کرده است و هر عضو را سه بار شسته است تیممش باطل شود که آب بسیار بوده است و اگر این آب را
بفریضه خرچ کرده است چنانکه در دهن و بینی نکرده است و هر عضوی را سه بار شسته است و تیمم
باطل نشود که آب چندانی نبوده است که طهارت را بس بود و بیافتن آن آب تیمم باطل نشود و اگر آب بسیار دارد
ولیکن خوردن ستوران میباید و جو و آن آب تیمم کند روا بود اما خواجه از محمد رحمه روایت آمده است که با آن
آب طهارت سازد در جایی و آن آب مستعمل را بگیرد و ستور را آب مستعمل شاید دادن و اگر وی محتاج شود
وی را نیز شاید خوردن جماعتی از متیممان آب مباح یافتند چندانی که یک کسی را طهارت بس آید و اگر همه تیمم را
از حدث کرده اند تیمم همه باطل شود که یکی از یکی اولی نیست و اگر همه تیمم از جنابت کرده اند تیمم همه باقی بود
و اگر بعضی از حدث کرده اند و بعضی از جنابت تیمم آنها که از حدث کرده اند باطل شود و تیمم آنهایی که از
جنابت تیمم کرده اند باقی بود و این جایی بود که بیرون نماز باشند و اگر در نماز باشند که آب یافتند چندانی
که یککس را طهارة بس آید و اگر همه تیمم از حدث کرده اند نماز همه تباه شود و تیمم همه باطل شود اگر همه تیمم
از جنابت کرده نماز همه روا بود و تیمم همه باقی بود و اگر بعضی تیمم از حدث و بعضی از جنابت کرده اند امام تیمم و
تیمم که از حدث کرده است باقی بود نماز امام و آنهایی که از حدث کرده اند روا نبود و تیمم ایشان باقی بود و نماز و تیمم

ایشانی که از حدث کرده اند باطل شود و اگر این را بهمه یک کس دهند تا وی طهارت سازد و دیگران
تیمم کنند و نماز کنند روا بود و اگر جماعتی از متیممان یکی آب بخشید بقول ابوحنیفه رضی الله عنه این بخشش درست
نیاید بر سبیل مشاعی که تجزیه نپذیرد بقول ابوحنیفه رضی الله عنه این بخشش درست نیاید و بقول ابو یوسف
و محمد رحمهما الله درست آید و اگر این آب چندانی بود که همه را طهارة بس آید و تیمم همه باطل شود و اگر طهارة
بس نیاید تیمم همه باقی بود و اگر ایشان همه آب را قبول کردند بیک کس بخشند بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله
اشکال نیاید که تیمم آن یکی باطل شود و از ابوحنیفه رح دو روایة بیکی روایة باطل شود قیاس بیع فاسد
افتاد قبض و تسلیم افتاد ملک ثابت شود و تا اگر بدیگری بفروشد درست آید اما ابو العباس ناطفی که در قبه سرو
با محمد حسن رح آسوده است از ابوحنیفه رحمه روایة کرده که تیمم آنکس باطل نشود که این بخشش بقول ابوحنیفه
رضی الله عنه در اصل درست نیست پس تیمم باطل نشود و اگر جماعتی در صحرا آب یافتند پرسیدن شرط نیست تا پاکی
بقول عمرو بن عاص رضی الله عنه شرط است و بقول امیر المومنین عمر رضی الله عنه شرط نیست بنا بر آن بود که
وقتی در صحرا آب یافتند عمرو عاص رض گفت یا صاحب الحوض اخبرنا و امیر المومنین عمر رضی الله عنه گفت یا
صاحب الحوض لا تخبرنا بنا بر آن بود که آن آب بچشم عمرو عاص رضی الله عنه اندک مینمود و بی تحیران پلید بود و آن آب
بچشم امیر المومنین عمر رضی الله عنه بسیار مینمود و بی تحیران پلید نبود و دران آب طهارت ساختند معلوم نشد
که در وی طهارت ساختند یا از وی اگر یک کس خبر داد اگر مصلح بود اگر چه زن بوده باشد یا بنده قول وی
مصدق بود اگر صاحب غرض بود یا مفسد یا نارسیده یا کافر قول ایشان مصدق نبود و اگر پوشیده حال بود
حسن بن زیاد از ابوحنیفه رضی الله عنه روایة میکند که قول وی مصدق نبود که حکم مفسدان دارد
خواجه امام اجل سرخسی رحمه گفته است که حکم مصلحان دارد قول وی مصدق بود و اگر این جماعت
دو فریق شدند بعضی گفتند که این آب پاک است طهارت ساختند و بعضی گفته اند که این آب پلید است
تیمم کردند اقتدا ایشان به یکدیگر روا نبود باید که متیمم مر متیممان را امامت کند و متوضی مر متوضیان را
امامت کند اگر یکی باب مطلق طهارة ساخته است امامت کند هر دو گروه بوی اقتدا کنند روا بود و اگر
امام را حدث رسید وی را دریابد البته بی نمازی نبود و نشاید که ازین دو گروه کسی را خلیفه کند نماز
همه تباه شود باید که متوضی مر متوضیان را پیش رود و متیمم مر متیممان را پیش رود و اشکال آید که نماز یکی
است و امام دو چگونه بود و امام یکی ادا است ولیکن حقیقة یکی بیش نیست بر آن قیاس که آب پلید
و مر متیممان را نماز روا نبود و بر آن قیاس که آن آب پلید بود متوضیان را نماز روا نبود حقیقة امام یکی
بیش نیست چون امام از ... باید که هر دو گروه متابعت نکنند و بنشینند چندانکه ایشان نماز تمام کنند و آنگاه

و باقی نماز را لاحقانه تمام کند اگر این دو طایفه هم شش نماز گذارده اند انگاه آب مطلق دیدند طهارة ساختند
اکنون اقتدا ایشان بیکدیگر درست نیاید اما اگر شش نماز گذارده اند و انگاه اب مطلق دیدند طهارة
ساختند اکنون اقتدا ایشان بیکدیگر درست آید ولیکن باید که امامت انکسانی کنند که متیمم بوده
باشند از برای آنکه بدان قیاس آب پاک بوده باشد و نماز ایشان نارواآمده ولیکن چون شش
نماز ایشان نارواآمد ترتیب ایشان ساقط شود و اگر بدان قیاس آن آب پلید شده باشد پس جامها
متوضیان از ان اب پلید شده باشد بدین معنی باید که امامت انها کنند که متیمم بوده باشند اگر
متیمم در میان نماز اب مشکوک یافت باید که برگذرد و نماز تمام کند که شک هست در پاک کنندگی وی در
شریعت بشک حکم ثابت نشود اما چون نماز تمام کند از ان اب طهارة سازد و ان نماز را باز گرداند بقول
علماء ما رحمهم الله بقول شافعی رحمه الله باز نگرداند اگر هم از ابتدا آب مشکوک هست بقول شافعی و
مالک رحمه بدان اب مشکوک عمل کند و نماز گذارد و بقول علماء ما رحمهم الله از ان آب طهارة سازد و
تیمم با وی یار کند و بقول زفر رحمه الله بر هر دو باید که در یک طهارة جمع آید و ترتیب شرط دارد و بقول علماء
رحمهم الله بر هر دو باید که در یک نماز جمع آید و ترتیب شرط نیست فایده این خلاف جائی پدید آید که باب
مشکوک طهارة ساخت و نماز گذارد و ویرا حدث رسید و تیمم کرد همین نماز را باز گذارد و بقول زفر رحمه
الله روا نبود و بقول علماء ثلثه روا بود اما اگر نخست تیمم کرد و باز باب مشکوک طهارة ساخت و نماز گذارد
و بقول علماء ثلثه رحمهم الله روا بود و بقول زفر رحمه روا نبود اما اگر باب مشکوک طهارة ساخت و تیمم باز
کرد و با وی اکنون باتفاق بدین طهارة روا بود اگر باب مشکوک طهارة ساخت و تیمم با وی باز کرد
و نماز گذارد و بعد از ان باز باب مطلق رسید طهارة باز نساخت باز نا یابنده اب مطلق شد با وی
اب مشکوک هست باید که باب مشکوک عمل نکند زیرا که بان قیاس که اب مشکوک پاک کننده بود میان
اب مطلق طهارة تباه نشود و اگر بدان قیاس که پاک کننده نبود پس تیمم وی باطل شده باشد پس
تیمم کند و نماز گذارد روا بود مسئله اگر اب مشکوک و نبید تمر و خاک یافت بکدام عمل کند و بقول
مالک و شافعی رحمهما الله باب مشکوک و بقول ابو حنیفه رضی الله عنه بنبید تمر و بقول ابو یوسف آب
مشکوک و خاک بقول محمد رحمه الله بر سه عمل کند و تیمم در میان نماز نبید تمر یافت بقول ابو حنیفه رح
نمازش تباه شود و بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله بر گذرد و نماز تمام کند و بقول محمد رحمه بدان نبید تمر
طهارة سازد و آن نماز را باز گذارد مسئله مومنی روز نخستین ماه رمضان مسافر شد در راه نماز نگذارد و
روزها داشت و روز عید مقیم شد و معلوم شد که مر از روز نخستین ماه رمضان جنابت رسیده بود روزه هایش همه

روا بود و نماز بار دوا اگر همه را ناپاینده آب بوده است و تیمم کرده است و نماز گذارده روا بود و اگر
همه را پاینده آب بوده است چندانی که غسل را بس آید و بطهارت کرده نماز گذارد و نماز باز گذارد
و اگر بعضی را پاینده آب بوده است و بطهارت نماز گذارده است و بعضی را ناپاینده آب بوده است و
تیمم نماز گذارده است آنچه را ناپاینده آب بود و تیمم نماز گذارده است روا بود و آنچه را پاینده آب بوده است
و آب چندانکه غسل را بس بودی وی بطهارت آن نماز را تمام کرده است آن نماز ناروا بود باز قضا کند
اگر پاینده آب بود و تیمم کرد و نماز گذارد و باز حدث رسیدش آب یافت چندانکه طهارت را بس آید و طهارت
ساخت نماز گذارد و آن نماز نیز روا بود هر نماز که ناروا بوده است باز قضا کند از عهده بیرون آید و
اگر در سفر است و برا جنابت رسیده است اندک آب یافت بیاید لمعه لمعه را تر میکند چون آخرین
لمعه را تر کند و بقول علماء ما رحمهم الله از عهده جنابت بیرون آید بقول مالک شافعی رحمهما الله از عهده بیرون
نیاید مسئله اگر جنب است با وی چندان آب است که طهارت را بس آید بقول شافعی رحمه الله بدان آب
طهارت سازد و تیمم کند از برای باقی جنابت بقول مالک و علماء ما رحمهم الله آب جمع کردن فائده نبود
و تیمم کند نماز گذارد چون حدث رسیدش بآن آب طهارت سازد و بدان نماز بنا کند و هر جا بطهارت خاک
به نماز اندر آمده باشد بآب بنا کردن روا نبود الا درین مسئله که تیمم وی از جنابت است و جهار اندام
شستن وی از بهر حدث پس طهارت تیممش قوی‌تر آید و طهارت حدث ضعیف بود و اگر این آب چندانی
بود در خود وی مالد اعضاء وی همچون روغن چرب بیشود بقول ابو یوسف رحمه الله از عهده جنابت بیرون
آید و بقول ابو حنیفه و محمد رحمهما الله از عهده جنابت بیرون نیاید مسئله اگر متوضی جماعتی متیمم را امامت
میکند امام را حدث رسیدش یکی از متیمم را خلیفه کرد بقول محمد نماز همه تباه شود و بقول ابو حنیفه
و ابو یوسف رحمهما الله روا بود مسئله اگر متوضی نماز میگذارد وی را حدث رسید بنا رفت آب
نیافت تیمم کرد همانجا آب یافت طهارت ساخت و بر نماز بنا کند روا بود اما اگر تیمم کرد و باز گشت
و در راه آب یافت قیاس این است که نماز تباه شود و این قول محمد است استحسان آنست که طهارت
سازد و بنا کند روا بود و این قول ابو حنیفه و ابو یوسف است اما اگر بجائی نماز آمد و آنگاه آب یافت
باتفاق نماز تباه شود مسئله اگر متیمم را در میان نماز حدث رسید میتواند که همانجا بدان بنا کند اگر
به دیگر جا اند نماز تباه شود مسئله اگر جنب است و با وی آب چندانکه غسل را بس آید طهارت ساخت
باقی ایش بریخت تیمم کرد از برای باقی جنابت و نماز شروع کرد درین نماز قهقهه بخندید آب یافت
چندانکه غسل را بس آید و بقول ابو یوسف رحمه الله این ستهارا باز نشوید بقول ابو حنیفه و محمد باز شوید

بنا بران اصل ست وی این نماز را بطهارت آب میگذارد و یا بطهارت خاک بقول ابو یوسف بطهارت خاک و
بقول ابو حنیفه و محمد رحمهما الله بهر دو طهارت شروع کرده ست چون قهقهه خندید هم تیممش باطل و هم وضوش
مسئله یکی دیگری را تعلیم تیمم میدهد اگر بر دو را نیت نمازی نیست هر دو را بران تیمم نماز روا نبود و اگر
بر یکی را نیت نمازی هست هر دو را بدان نماز روا هست اگر یکی را نیت نمازی بود نمازش روا بود و
انرا که نیت نماز نبود نمازش روا نبود اگر یکی را تیمم جنابت رسید غسل آورد لمعه خشک ماند پس از ان تیمم
کرد از برای جنابت باقی وی را حدث رسید و تیمم کرد و نماز گذارد آب یافت اگر این آب چندانی بود
که بر دو را بس آید هم لمعه را و هم طهارة را تیمم در حق هر دو باطل شود و اگر چندانی که هر دو را بس
نمی آید نی لمعه و نی طهارة را تیمم در حق هر دو باقی بود لیکن آن آب را بلمعه صرف کند تا جنابت بسکه شود
اگر آب چندانی بود که ازین دو یکی را بس آید لمعه را یا طهارت را آب را بلمعه صرف کند و تیمم در حق طهارت
باطل شود یا نی بروایة زیادات باطل شود و این قول محمد ست رحمه بروایة مبسوط باطل نشود و این
قول ابو یوسف رحمه بدان روایت که تیمم باطل شود آب در حق لمعه مستحق صرف ندارد و بدان
روایت که باطل نشود آب را در حق لمعه مستحق صرف داند مسئله اگر جنبی هست یکی مرده و زنی از حیض
پاک شده و ایشان را چندانی آب هست که یکی را بس ست آب را که خرج کند اگر میت را در ان حق بود اتفاق
بر میت صرف کند و اگر میت را در آن آب حقی نیست بعضی گفته اند بمیت صرف کند وی را بغسل پاک بعالم
آخرة فرستند که وی را غسل آخرین ست اما خواجه امام سرخسی رحمه الله گفته ست که غسل میت واجب
است و غسل جنب فریضه بدان آب باید که مرد جنب غسل آرد میت را تیمم دهند و زن تیمم کند و مرد
امامت کند و زن بوی اقتدا کند و بر میت نماز گذارند و بخاک دفن کنند اگر این حق کسی ست
از ایشان وی اولیتر بود که بغسل آرد مسئله زمین پلید شود و خشک شود پاک شود و بقول شافعی رحمه
پاک ... ان زمین نه نماز روا بود نه تیمم ابن النخاس تحقیق رحمه از علماء ما رحمهم الله روایة میکنند که هم نماز روا بود
و هم تیمم اما ظاهر روایة اینست که نماز روا بود و تیمم روا نبود و اشکال آید که نماز روا ست چرا تیمم روا نبود
از برای آنکه تیمم را صعیدا طیبا باید و ان زمین از نجاست اند که نماز روا ست و اگر نجاست اند که
ور آب اند که اقتدا اب اند که را بخشش کنند بدین معنی تیمم روا نبود مسئله زمین پلید شود چون شوی
پاک شود و دلیل بر آنکه در مسجد رسول علیه السلام اعرابی بر خاست بول انداخت صحابه وی را منع کردند
رسول علیه السلام فرمود منع مکنید صحابه خاموش کردند چون اعرابی فارغ شد و گفت خدای مرا رحم
و محمد را رسول علیه السلام گفت ای اعرابی چرا تنگ گرفتی چیزی که خدای عز و جل بر ما فراخ کرده ست چرا

آنرنش نجاستی وگفت یا رسول الله شما را چیزی نگفتید وایشان گفتند اشکال آید که امر ست بپاک داشتن
زمین مسجد **قوله تعالی** الطهرا بیتی للطائفین والعاکفین والرکع السجود چرا رسول علیه السلام ویرا
منع نکرد درین تاویل ست یکی آنکه اگر اعرابی را منع کردی وی شروع کرده بود در باطن وی علتی
افزودی دیگر آنکه اعرابی نو عهد بود نبایستی که بکیش خود باز رفتی دیگر از برای بیان احکام تا اگر زمین
نجس شود دانند که شستن پاک میشود دلیل آنکه رسول علیه السلام فرمود تا مشک آب آوردند و آن
زمین را سه بار شستند این جایی بود که زمین بلند بود و اگر زمین مغاک بود باید که سه بار آب بریزند
میمانند تا فرو میخورد باز آب بریزند بار سیوم پاک میشود که در معنی تافتن شود و اگر زمی در ریگ آب خوار ست
شرط پاک ریختن آب سه بار ست و اگر زمین سخت ست با همواری آب در نمیخورد واندک بسیار پاک شدن
واین زمین دشوار بود و اگر بتعجیل می باید زمین را اکر دهند روی زیر و زبر کنند و اگر بمانند هر در
ایام خشک شود پاک شود **وقال** علیه السلام ذکوة الارض یبسها اگر تر شود پلیدی باز آید یا نی از
ابوحنیفه رحمه دو روایت بعضی گفته اند که اصح آنست که باز آید بعضی گفته اند اصح آنست باز نیاید و اگر نجس
تا سه گز پاک شود باید که کلندی بزنند و برگردانند و از روی زبر او را زیر کردانند و زیر او را زبر کنند

فصل در بیان پاک داشتن جایی فریضه است هم بآیت و هم بخبر و اجماع امت ایت اینست **قوله تعالی**
ان طهرا بیتی للطائفین والعاکفین والرکع السجود این امر در حق خانه کعبه است اما مسجدهای دیگر درین فصل
در آیند اما خبر قال النبی علیه السلام جعلت لی الارض مسجدا وطهورا اینما ادرکتنی الصلوة تیممت وصلیت
واجماع امت اینست که هیچکس از فضیلت جایی پاک منکر نشده است و نشود و هر که منکر شود کافر گردد
واگر بجایی پاک نماز میگذارد و گرد بر گرد وی نجاست ست نماز روا بود و با کراهیت اگر بجای هر دو
قدم کم از درمی نجاست ست بعضی از مشایخ گفته اند که نماز روا بود که قیام بیکقدم معتبر اند قدم دیگر
در معنی زوائد شود و زوائد را اعتباری نیست لیکن بجایی و که یکقدم را بر زمین نهند و یکقدم از او رفعه
چون هر دو قدم بر زمین نهند هر دو را جمع کنی زیاده از درمی شود در یکرکن جمع آید بظاهر روایت نماز
تباه شود که مستعمل نجاست شود اما اگر قدم بر کم درمی نجاست بود یکقدم بر جایی پاک بود نماز روا بود و
اگر زیر قدمش کم درمی و کم درمی بجای سجده چون هر دو در یکرکن جمع آید زیادت از درمی شود نماز
تباه شود اما اگر پیش از آنکه سر بسجده نهادی و قدمهای بجایی پاک نهند و سجده آورد و هر جای
آورد روا بود و این جایی که نجاست غلیظ بود و اگر نجاست خفیفه بود روا بود و اگر جمله جمع کنی زیاده
از درمی شود **مسئله** اگر کسی سجده آورد و معلوم شد که جایی سجده پلید بود پس سجده را بجایی

قضا کند و بقول ابو یوسف رحمه الله روا بود و بقول ابو حنیفه و محمد رحمهما الله روا نبود که اشکال آید که ابو یوسف رحمه الله
سجده نهادن سر تمام میدارد از چه معنی هست که رکن بر جای پلید آورد آن سجده را بر جای پاک قضا میکند
و تواند کردن از برای آنکه وی سجده را بنهادن سر جا بر تمام میدارد که آنجا صالح باشد آوردن سجده را
اما اینجا صالح نیست آوردن پس سجده پاک جای قضا کند روا بود اما اگر نماز تمام کرد آنگاه معلوم شد
که جای سجده وی پلید بوده است بر قول صاحبین رحمهما الله نمازش تباه شود و از ابو حنیفه رضی الله عنه روایت
آمده است که نماز روا بود از برای آنکه سجده بنوک بینی معتبر آمد و نوک بینی کم از درمی است نماز تباه نشود اما
این جای بود که بضرورت همین نوک بینی نهاده باشد اما اگر پیشانی نهاده بود و پیشانی زیاده در است باتفاق
نماز تباه شود و ابتدا بن عمر از ابو حنیفه رضی الله عنه روایت میکند که از آن قول رجوع کرد و گفت که نماز تباه شود
و بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله اشکال نیاید که نماز تباه شود آنجای بود که نجاست غلیظ بود اما اگر نجاست
خفیفه بود بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهم الله و بیک روایت از محمد رحمهم الله روا بود و دیگر یک روایت محمد رحمه الله آنست
که چهار یک آن موضع را اعتبار دارد که بر آن جای رسیده باشد و اگر از بول حیوانی پلید شد که
گوشت وی را خوردن رواست اتفاق نماز روا بود از برای آنکه قول محمد رحمه الله اشکال نیاید که هر حیوانی
که گوشت وی میخورند بقول محمد رحمه الله بول وی پاکست و بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهما الله پلید است و لیکن
خفیفه کثیر فاحش باید یا روا می نماز باز دارد و این کم کثیر فاحش است چه فرق بود میان آنکه کم
کثیر فاحش بر جامه بود تا به روی بر آنجای سجده آرد و اگر نجاست زیر دست است نماز روا بود یا لی
بقول زفر رحمه الله روا نبود و بقول علما ثلثه رحمهم الله روا بود مسئله اگر نجاست در زیر زانو است
روا بود یا لی بقول زفر رحمه الله روا نبود و بر قول علما ثلثه رحمهم الله روا بود و بیک روایت آنست که روا نبود
لیکن درست آنست که روا نبود و این بنا بر آنست که دست زانو بر زمین نهادن رکن اصلی است یا لی بقول
زفر رحمه الله هر دو رکن اصلی است و بر قول علما ثلثه دست نهادن رکن اصلی نیست در زانو دو روایت آمده است
یک روایت اینست که رکن اصلی است و بیک روایت فی صحیح اینست که رکن اصلی است که اگر در سجده زانو بنهد و سجده
یعنی رکوع شود در رکوع از سجده نیابت ندارد مسئله و اگر مسلمانی نماز میگذارد و جای سجده پلید است
آستین را و یا دامن را بجای سجده می آرد روا بود یا لی قاضی امام علی اسبیجابی رحمه الله میگوید روا بود
که هیچ چنان مصلی بود اما ظاهر روایت آنست که روا نبود اما اگر دستها را بر زمین پلید نهد و بر پشت دست خود
سجده آورد روا نبود باتفاق اگر زمین با گیاه و یا سنگریزه پلید شد چنانکه زمین بخشک شدن پاک شود
گیاه و نیز سنگریزه به تبع وی پاک شود یا لی قاضی امام علی اسبیجابی رحمه الله میگوید اگر گیاه است که در دست نمی آید

به تیغ زمین پاک شود اگر در دست می آید به تیغ پاک نشود امّا ظاهر روایت آنست که فرق نیست کیف
ما کان پاک نشود مگر که باران آید یا آب روان بر وی بگذرد تا پاک شود اگر در زمین پلید گیاه بر آید و خشک
شود گیاه بر وی همان نجاست بجا ماند بر وی نماز میگذارد روا نبود اگر خشتی است یک روی
پاک است و دیگر روی پلید بر آن روی پاک نماز میگذارد روا بود یا نی در فواید خواجه امام ابو حسن
رستغفنی روایت است که روا بود امّا ظاهر روایت آنست که روا نبود اگر این را دو کنی
دو نشود و آن موئیها را جدا کنی نشتر شود پس بران پوست نماز روا نبود در فتاوی
نقامی آورده است که هر چه را دو کنی دو شود اگر یکی پاک شود و دیگر پلید بر آن روی پاک نماز گذارد
روا بود و صورت وی چگونه همچون تخت و خشت پخته و مانند آنها گفته است که روا بود قیاس
آنکه و هر چه را دو کنی دو شود شیخ الاسلام برهان الدین رحمة الله گفته است که پوست را دو کنی دو
نشود آن موئیها را از وی جدا کنی و نشتر شود پس بدان پوست نماز روا نبود اگر جامه است
دو تا یک روی پاکست و یکی پلید آن روی از روی پلید را بر زمین می نهد افکند و بدان روی
پاک نماز میگذارد بقول محمد روا بود و بقول ابو یوسف رحمه الله روا نبود امّا بعضی گفته اند که این اختلاف
در حق جامه نکنده ناکرده آید اگر جامه نکند کرده بود باید که باتفاق روا نبود که حکم یکی دارد و امّا بعضی
گفته اند که اختلاف در حق جامه نکنده کرده آید که اگر ناکنده بود باتفاق روا بود که حکم دو جامه
دارد اگر جامه است دو تا بر یک روی نجاست رسیده کم درمی بر روی دیگر سرایت کرده است باتفاق
بر وی نماز روا بود یا نی ظاهر روایت روا نبود امّا خواجه امام زاهد فخر رحمه الله گفته است که در نوادر ابو یوسف
رحمه الله روایتست که روا بود قیاس آنکه حکم یک جامه دارد اگر یک روی نجاست زیاده درمی رسیده است و کم
درمی دیگر سرایت کرده است بران روی که کم درم است نماز گذارد بقول محمد رحمة الله روا بود و بقول
ابو یوسف رحمة الله روا نبود امّا باتفاق با وی نماز روا نبود اگر نهالی است آبره و استر پاک و آگنده پلید
بران نهالی اتفاق نماز روا بود بشرط آنکه سختی زمین به پیشانی برسد اگر جای نماز یعنی مصلی نماز تنک
است که بر هر چه افگنی عین آن چیز از وی بنماید آن جای نماز را بر زمین پلید می افگند و بدانجای نماز
گذارد روا بود یا نی مختار خواجه امام زاهد فخر رحمه الله روانیست که روا بود مختار شیخ الاسلام
برهان الدین رحمة الله اینست که روا نبود مسئله تن بهمگیهای نماز سه نماز امامت کرد چنانکه نماز پیشین
و نماز دیگر و نماز شام بعد از نماز شام بدین جامه سجده نجاست یافت زیاده از درمی قیاس آنست
که هر که اقتدا کنند وی با قوم خویش نمازها را بگذارد و امّا خواجه زاهد فخر رحمه الله گفته است که ظاهر روایت

که امام نماز شام با قوم خویش باز گذارند و این اختیار خلف ابو بست رحمه الله ابراهیم رستم رحمه الله
گفته ست که امام نماز دیگر و شام با قوم خویش باز گذارد در مسجد بادی بوریا و مصلا افگندن
کراهیت بود در فتاوی کرخی ست اگر بر بوریا مسجد مصلی اندازد و نماز بگذارد مکروه بود و
مشایخ ماوراء النهر رحمهم الله مکروه داشته اند و گفته اند که بطریق مبتدعانست سجده بر
خاک آوردن فاضلتر بود قال النبی علیه السلام الصلوة علی ما یلیه الارض افضل و ازینجا
ست که مشایخ ماوراء النهر بر روی بوریای مسجد مصلی کراهت داشته اند مصلی افگندن
هم آن طریق مبتدعان میشود و سجده بر خاک آوردن فاضلتر بود دلیل بر آنکه زاهد صحابه
عبد الله عمر و فقیه ست عبد الله مسعود رضوان الله علیهم اجمعین ایشان چون سفر در یار رفتندی
خاک بر جود بر دندی و در کشتی ریختندی و بر خاک سجده آوردندی ایشان را گفتندی که ای
یاران رسول علیه السلام از چه معنی ست که بخاک تقرب می نمایید ایشان گفتندی ما از خاکیم
و باز بخاک خواهیم شد و این آیة بر خواندندی قوله تعالی منها خلقناکم و فیها نعیدکم و منها
نخرجکم تارة اخری بروایة آمده ست که روزی ابو بکر صدیق رضی الله عنه در خدمت رسول
علیه السلام بمسجد اندر آمد تا نماز گذارد باران باریده بود و پیش محراب تر شده گفت یا رسول
الله دستوری باشد تا آن آب و گل را پاک کنم گفت بگذار یا صدیق تا در میان آب و گل سجده
آریم مر بر روی کار خود را ببین معلوم شد که سجده بر خاک آوردن فاضلتر بود فصل در بیان
کراهت مکان اگر بر بام کعبه نماز میگذارد بر قول شافعی رحمه اگر ستره میدارد روا بود بی کراهت
و بر قول علمای ما رحمهم الله نماز روا بود لیکن با کراهت بود که ازین نوع بود که بر بام کعبه بر آمدن
ادب نبود اگر مسجدی بود که در پیش آن مسجد گلخن یا گرمابه بود یا جای طهارت اگر دو دیوار ست در
میان باتفاق کراهت نبود و اگر دیوار یکی بود خواجه امام فخر میگوید که کراهت بود و شیخ الاسلام
برهان الدین میگوید که کراهیت نبود که سبب کراهیت قرب نجاست ست چون حجاب در
میان باشد کراهت از میان برخاست اگر در گلخن نماز میگذارد باتفاق کراهت بود و در مسجدی که
پیش محراب او گلخن بود و دران مسجدی نماز میگذارند کراهیت بود و در گرمابه نماز گذاردن
کراهت بود و یا نی اگر بیرون آید وقت و جماعت فوت شود کراهت نبود اگر بیرون آید وقت
و جماعت فوت نشود کراهت بود و خواجه امام اسماعیل زاهد رحمه از جهة رخصت خلقان از
سر و خانه احتراز کردی و بگرمابه در آمدی و با خادمان در گرمابه نماز گذاردی اگر در سا کواره در گرمابه

نماز گذارد روا بود یا نی دو روایت ست یک روایت کراهیت بود و یک روایت کراهیت
نبود جایی که در پیش نماز گذارنده آتش برافروخته بود کراهیت بود اما اگر شمع بود یا
مشعل یا قندیل کراهیت نبود در خانه که صورت بود در ان خانه نماز گذاردن کراهیت
بود جبرائیل علیه السلام بر در حجره رسول علیه السلام آمد آواز داد که یا رسول الله رسول
علیه السلام گفت یا اخی جبرائیل چرا اندر نمی آیی گفت یا رسول الله در حجره شما صورت ست
چگونه اندر آیم روایت خواجه امام بکر خواهرزاده رحمه اینست که نجاشی پیری هدیه فرستاده
بود از برای رسول علیه السلام بران سپر صورت اسپ و مرد بود و دیگر روایت که خود پاک شد
و دیگر روایت اینست که رسول علیه السلام پاک کرد در روایت امام خواجه امام اجل سرخسی رحمه
اینست که نجاشی پرده و هدیه فرستاده بود بران پرده صورت بود رسول علیه السلام خواست تا
الصورت را ببرد آمد جبرائیل علیه السلام گفت یا رسول الله ران در زیر قدم افکنند تا
در معنی اهانت شود آنگاه جبرائیل علیه السلام بحجره اندر آمد و گفت یا رسول الله در خانه
که صورت و سگ بود ما و یاران من اندر ان هیچ اندر نمی آیند خواجه امام زاهد فخر رحمه گفته ست
که فرشته رحمت در نیاید اما از فرشته عذاب خالی نبود خواجه امام اجل سرخسی رحمه گفته است
که کراهیت جایی بود که این صورت بر دیوار یا بر سقف خانه یا در پیش نماز گذارنده بود و گشاده
اما اگر در زیر قدم باشد در معنی اهانت شود کراهیت نبود خواجه امام بکر خواهرزاده رحمه گفته
ست که چون صورت در خانه بود کراهیت بود صورت بچه صفت باید تا کراهیت بود صورتی باید
که اگر جان به تن وی اندر آرند تصور زیستن دارد اما اگر تصور زیستن ندارد کراهیت نبود
چنانچه سر بی تن و تن بی سر بود کراهیت نبود اما اگر یکی دست و یا یکی پای و یا یکی گوش و
یا یکی چشم بود کراهیت بود و اگر جان بتن اینها اندر آرند تصور زیستن دارد مسئله
اگر طوق بود بر گردن کراهیت بود که بعضی از جانوران را بر گردن هست بعضی از مشایخ
گفته اند اگر صورت ریزه بود کراهیت نبود که بر انگشتری دانیال پیغمبر علیه السلام صورت شیر
بود و بر انگشتری انس بن مالک رضی الله عنه صورت مگس بود و بر انگشتری ابو هریره عنقود
نبود ریزه بود پس معلوم آمد که صورت ریزه بود و مکروه نبود اما ظاهر روایت اینست که ان در
ابتدای اسلام بوده است اما اکنون کراهیت بود رسول علیه الصلوة والسلام فرمود
ان اشد العذاب یوم القیامة للمصورین بعضی بزرگان چنین گفته اند در ان خانه که

می بود یا آلت فساد بود چنانکه نرد یا شطرنج یا در خانه وی جرس بود و در آنخانه فرشته در نیاید
و در آن خانه نماز گذاردن کراهیت بود خواجه امام زاهد فخر رحمه الله حدیثی روایت کرده است که
درست تا سید عالم علیه السلام که هر کاروانی که جرس بود در آن کاروان هیچ برکت نبود در سلخ خانه
نماز گذاردن کراهیت بود و در گورستان نماز گذاردن کراهیت و آن فعل جهودان است که ایشان گور
پیغمبر خود قبله ساخته بودند نماز میگذاردند در راه گذر عامه نماز گذاردن کراهیت بود و چون گذرندگان
را ضرر شود و اگر ضرر نرسد چنانکه گوشه ایستد و نماز گذارد کراهیت نبود و اگر راه ملک ذمی در راه
گذارد اولیتر بود و اگرچه در راه مشرکان را شرکتی هست اگر در ملک مومنی اندر باید که هیچ ضرری
نرساند که عبد الله مبارک مزدوری پیش امام اعظم ابوحنیفه رضی الله عنه تحصیل کرده بود و دید اجازه
فتوی شد ابوحنیفه رحمه الله وی را گفت که ای پسر چون بخراسان روی سه پند از من بر ایشان بگوی
یکی آنکه زن سه طلاق را در خانه ندارند دوم آنکه پای در ملک کسانی بی دستوری خداوند ملک
ننهند سیوم آنکه خلیلی از ملک مردمان بی اجازه خداوند ملک نشکند که هر که این گناه را خوار دارد
بترسم که بشود می آن معصیت آنکه از عبادة بار تنهای هفتاد ساله وی از سبب خوار داشتن
این گناه باطل شود آنگاه این حدیث روایت کرد قال علیه السلام اصغر الذنوب عند الله تعالی اکبر عند الناس
واکبر الذنوب عند الله تعالی اصغر الناس لا صغیرة مع الاصرار ولا کبیرة مع الاستغفار رسول علیه السلام فرموده
است که گناه بحضرت آمرزگار خورد بود و چون نزدیک بنده بود بزرگ بود و گناه به نزدیک حق تعالی بزرگ
بود و چون نزدیک بنده بود خورد بود و گناه خورد همچنان خورد نماند چون بر آن اصرار کنند و گناه بزرگ نماند
چون توبه استغفار کنند تا چیز نشود **باب چهارم در بیان ستر عورت** ستر عورت
فریضه است به آیت اخبار آیة اینست که قوله تعالی یا بنی آدم خذوا زینتکم عند کل مسجد ای استروا
عورتکم عند کل صلوة قوله تعالی و ثیابک فطهر این امر در حق رسول علیه السلام است اما قیاس این
همه امت را جامه پاک داشتن فریضه است حدیث اینست قال النبی علیه السلام لا یجوز الصلوة للحائض
یعنی خمار از مالک رحمه الله روایت آمده است که ستر عورة فریضه نیست چنانکه از عطا رحمه الله روایت آمده
است که اگر بنفاد قطره خون بر جامه رسد روای نماز باز دارد و از شافعی رحمه الله روایت آمده است
که متروک التسمیه حلال است اما اینها از ایشان خلافست لی اختلاف ظاهر روایت اینست که متروک
التسمیه عمدا حرام است زیاده از درمی چون بر جامه رسد روای نماز باز دارد و ستر عورة فریضه
است کرخی رحمه الله گفته است که مردان را عورة غلیظه سه است و بروایتی چهار و زنان را دو و می قیاس

کرده است و عورة عورة غلیظ را نجاست غلیظ عورة خفیفه را نجاست خفیفه اما ظاهر روایة
اینست که قیاس وی درست نیست از بهر آنکه اندام مخصوص که عورت غلیظ است کم درمی
است یا برابر درمی نجاست غلیظ کم از درمی است یا برابر درمی نجاست غلیظ کم از درمی
و برابر درمی روای نماز باز ندارد پس باید عورت کشاده نماز روا داشته باشیم
ظاهر روایت اینست که هر عضوی که اگر عورت است چهار یکی از وی کشاده شود روای نماز
باز دارد و فرق میان خفیفه و غلیظه نیست و چون بعضی از برهنگی غلیظ بعضی از خفیفه بود
جمع کنیم چون برامیر چهار یکی خوردترین عورة غلیظ شود روای نماز باز دارد از عورت غلیظ چند
می باید تا روای نماز باز دارد بقول ابو حنیفه و محمد رحمهما الله چهار یکی کشاده شود روای نماز باز
دارد و بقول ابو یوسف رحمه الله کم از نیمه یا کشاده شود روای نماز باز دارد و زیاده از نیمه
کشاده شود روای نماز باز دارد و در نیمه دو روایت است یک روایت اینست که روای نماز باز
دارد دیگر روایت آنست که باز ندارد و جواب فتوی بر قول ابو حنیفه و محمد رحمهم الله کشادگی
کشادگی بسیار در مدت اندک همچون کشادگی اندک است در مدت بسیار صورت مسئله
چنان بود که کم چهار یکی از عورت کشاده شود از اول نماز تا آخر نماز همچنان کشاده نماز روا بود
که کشادگی اندک در مدت و بسیار است و کشادگی بسیار در مدت اندک آن بود که زیاده چهار یکی
از عورت کشاده شود و در کم رکنی پوشیده شود و باتفاق نمازش روا بود اما اگر رکنی همچنان
گذارد نمازش تباه شود و اگر مقدار رکنی تاخیر آرد ولیکن نماز نگذارد بقول ابو یوسف رحمه الله
نماز تباه شود و بقول ابو حنیفه و محمد رحمهما الله روا بود و در بعضی نسخها بر عکس این گفته اند این
همه بر قول علمای ما رحمهم الله آید بقول شافعی رحمة الله هر چه اندک از عورت کشاده شود روای
نماز باز دارد و شافعی رحمة الله گفته است که ناف عورت است از برای آنکه پیوسته بعورت است و
مانند عورت است بر قول علمای ما رحمهم الله عورت نیست اندامی علاحده بر شکم است و دلیل میکنند
بر آنکه رسول علیه السلام بر ناف حسین بن علی رضی الله عنه قبله داد اگر ناف عورت بودی رسول علیه السلام بر
ناف قبله ندادی پس دانستیم که ناف از عورت نیست زانو بقول شافعی رحمه الله عورت نیست وی میگوید که زانو
پیوسته بساق است و ساق عورت نیست اما علمای ما رحمهم الله گفته اند که عورت است از برای آنکه پیوسته
بران است و ران عورت است و رسول علیه السلام مرغزالی را دید که زانو کشاده بود فرمود که مقدار او بود گفت غطّ
رکبتک و فانها عورت اگرچه مسئله واحد است ولیکن واجب العمل است زانو بنفس خویش عورت است یا تابع

ران طحاوی رحمه الله گفته است که بنفس خود عورت است اما ظاهر روایت اینست که تبع ران عورت
تا از ران چیزی گشاده نشود روای نماز باز ندارد و در استحسان از خواجه ابوبکر فضل بخاری رحمه
الله روایتی اینست که زیر ناف عورت نیست تا آنجا که موی است گشاده کی موی ناف تا بجدی موی عورت
نیست وجه قول وی اینست که امیر المومنین عمر رضی الله عنه ازار بند فرود سوی ناف داشتی اگر عورت بودی
وی ازار بند فرود سوی ناف نداشتی اما ظاهر قول علماء ما رحمه الله این است که عورت است و علماء
ما رحمه الله گفته اند که امیر المومنین عمر رضی الله عنه مرد لحیانی بود ازار بند وی از زیر سوی ناف نه بایستی
فرو سوی ناف افتادی و این نیز وقتی بود که پیراهن بودی اما اگر وقتی بود که پیراهنی نبودی از زیر سوی
ناف داشتی ظاهر روایت اینست که از ناف فرو سوی و از زانو زیر سوی عورت است مرد را از مرد
نشاید دیدن چنانکه پدر را از پسر و پسر را از پدر و خواجه را از غلام و غلام را از خواجه هم چنانکه دیدن
نشاید بسودن نیز نشاید چنانکه حکم مردان را از مردان دانستی زنان را نیز از زنان بدان
چنانکه مادر را از دختر و دختر را از مادر و کنیزک را از بی بی و بی بی را از کنیزک **مسئله** ذکر
و خصیتین و محل سفره و خصیه همه عورت غلیظ است و باقی از ناف تا زانو عورت خفیفه است زنان را
روی و کف دست عورت نیست در حق نماز و احرام اما از فرق تا قدم جمله عورت خفیفه است و پشت
دست پا نیز گفته است که عورت در ساق از ابو یوسف رحمه الله روایتی است که عورت نیست اما ظاهر
روایت اینست که عورت است در پشت پای عورت از محمد رحمه الله دو روایت است یکی روایت اینست که
عورت است و دیگر روایت اینست که عورت نیست **مسئله** زن در وقت تکبیر باید که دستها در آستین
دارد و پا در ازار پاچه تا نماز باتفاق روا بود موی زاید در حق نامحرم عورت است باتفاق و در
نماز و احرام عورت نیست باقی خواجه امام زاهد فخر رحمة الله میگوید که عورت نیست شیخ الاسلام
برهان الدین رحمه الله میگوید که عورت است تا اگر گشاده شود از وی چهار یکی روایتی نماز باز دارد
و پستان به نفس خویش عورت است یا تبع سینه است اگر خشکیده است تبع سینه است و اگر او نیز
عورت است علاحده مراهقه را مستحب آن بود که سر پوشیده نماز گذارد اما اگر بسال رسیده
شود در میان نماز نمازش تباه نشود و کنیزکان را مستحب نیست که سر برهنه نماز گذارند که امیر المومنین عمر
رضی الله عنه کنیزکان خویش را دید که سر پوشیده نماز میگذارند فرمود تا سر برهنه نماز کنند گفت خود را
مانند آزادان میکنند منع کرد شما را پس ما شنیدیم که سر برهنه نماز گذاردن کنیزکان را مستحب است اگر کنیزک را
در میان نماز خواجه آزاد کرد اگر کم رکنی است سر نا پوشیده نمازش باتفاق روا بود و اگر رکنی سر برهنه

نماز میگذارد باتفاق نمازش روا بود واگر مقدار رکنی تاخیر کرد وانگاه سر پوشید بر قول ابو یوسف رحمه الله
نمازش تباه شود و بر قول ابو حنیفه و محمد رحمهما الله تباه نشود واگر کنیزک مشترک یکی خواجه آزاد کرد
در میان نماز بر قول ابو حنیفه رحمه الله سر برهنه نماز کند و بر قول ابو یوسف و محمد رحمهم الله سر پوشیده
نماز کند اگر مدتی نماز با سر برهنه کرده است بعد از آن معلوم شد که ویرا خواجه آزاد کرده است آن نمازها
باز کند اردیافی بعضی گفته اند که هر چه کم از شش نماز است باز بکند اره و هر چه زیاده ازین است باز نکند اره اما
ظاهر روایة اینست که از وقت آزادی تا زمانی که معلوم شده است همه را باز کند ارد تا از عهده بیرون آید والله اعلم

باب بیست و پنجم در بیان استحسان امر است از خدای تعالی قل للمؤمنین یغضوا من ابصارهم ویحفظوا فروجهم

ذلک ازکی لهم ان الله خبیر بما یصنعون وقل للمؤمنات یغضضن من ابصارهن ویحفظن فروجهن خطاب است
مر محمد علیه السلام را که بگوی ای محمد مردمان امت خود را تا چشمها خود را بپوشند و فرجها خود را نگاه دارند از نابایست
بیگانه و بگو یا محمد مر زنان امت خود را تا چشمها از خود را نگاه دارند از نگاه کردن نامحرمان و فرجها از خود را نگاه
دارند از زنا و عصیان در همه اوامر و نواهی زنان تبع مردانند مگر درین آیه چنانکه مردان را نهی کرده زنان را
نیز نهی کرد تا بدانی که هیچ چیز بهتر از نگاه داشتن فرج و چشم نیست مسئله زنانی که حرام آمدند همچون
مادر و خواهر و عمه و خاله و مانند اینها مواضع زینت ایشانرا نشاید دید و مواضع زینت ایشان
سر است تا سینه که حسن و حسین رضی الله عنهما بخانه خاله خود ام کلثوم رضی الله عنها در آمدند ام کلثوم
رضی الله عنها سر شانه میکرد با ایشان سخن میگفت پس دانستیم مواضع زینت محارم را بشاید دیدن
هر چه را بشاید دیدن بشاید بسودن که محمد بن المنکدر خدمت مادر خود میکرد و ایشان دو برادر
بودند و آن برادر عبادت میکرد و محمد بن منکدر مر برادر را گفت که من یک شب خدمت مادر خود با بسیار
شبها عبادت تو برابر نکنم از برای آنکه خدمت مادر فریضه است و این خدمت که تو میکنی تطوع است
و هیچ تطوع مکرر بفریضه نرسد و خدمت مادر آن بود که دست و پای مالیدن و سر مادر را شستی و آب جهانیدن
مادر بسته شستی و طعام در بخشی پس دانستم که هر کرا بشاید دیدن بشاید بسودن مگر آنکه از مواضع زینت چنانکه ان
سر تا سینه و از دست تا کتف و پای تا زانو اینها را باید دیدن چون خطر شهوت بود مادر را از خطر برهنه نشاید دیدن و خواهر را
و مادر برهنه نشاید دیدن کنیزک زنی را و بیبی را از کنیزک زنان تا بزانو باتفاق نشاید دیدن و بسودن و خود
از زانو تا زیر سوی ناف باتفاق نشاید دیدن و بسودن مسئله خادم گرمابه را از ناف تا زانو نشاید مالیدن زیرا
شوی و شوی را از زن نشاید دیدن کنیزک را از خواجه و خواجه را از کنیزک نشاید دیدن محل مخصوص را نشاید دید
یا بی عائشه صدیقه رضی الله عنها میگوید که نشاید و لیکن ادب بود که هرگز من سیه عالم را ندیدم و ام سید عالم علیه السلام

مرا ندیده است اما عبد الله بن عمر رضی الله عنه میگوید که نشاید دیدن تا بمباشرت رغبت نشود تا باشد که فرزند متولد
شود اگر زنی بود که عقد وی بر وی حرام آید بود محل زینت شاید دیدن چنانکه سر تا بسینه دست تا بازو دیگر
و پای تا زانو چون خطر شهوت نبود از شافعی رح روایت آمده است و از ما در خواهر پشت و شکم شاید
دیدن ظاهر روایت آنست که نشاید دیدن از کنیزکان محل زینت شاید دیدن از سر تا بسینه و دست
تا بازوی و پای تا زانو چون خطر شهوت نبود اگر خطر شهوة بود نشاید دیدن که محمد حسن رحمه الله علیه گفته
که سوی مملکی بشهوة نگاه کند بر بکار شود و از خواجه امام محمد مقاتل رازی رحمه الله روایت آمده است که از کنیزکان
پشت و شکم شاید دید ظاهر روایت اینست که نشاید دیدن مسئله از زنان بیگانه جها شاید دیدن بر
قول امیر المومنین علی و عبد الله عباس رضی الله عنهما محل خاتم و کحل شاید دیدن زنان را نشاید از خانه بیرون آمدن
بانی عایشه رضی الله عنها میگوید اگر کسی میدارد که مصالح دینی و دنیوی راست میدارد و بیرون آمدن
نشاید و اگر کسی نمیدارد که مصالح وی راست دارد و یرا با موختن علم حاجت است اکنون بیرون آمدن شاید
در میان صحابه این مسئله واقع شد که زنرا با موختن علم شاید بیرون آمدن یا فتوی نبشتند و نزدیک ام
مومنان عائشه صدیقه رضی الله عنها فرستادند وی جواب گفت اگر کسی فقیه دارد چنانکه پدر را
یا پسر یا شوی یا برادر نشاید که بیرون آید ایشان بیاموزند و نگاه ایشان را بیاموزانند و اگر ازینها ندارد
شاید که بیرون آید بشرط آنکه چادر خلقانی در پوشد و کلمه زیر چادر افگند و عصابه بر بندد و قدر است
را خم دهد و لوک موزه بر بندد و چیزی در دهان اندازد که سخن او درست بیرون نیاید و عصا در دست گیرد
باین صفت شاید بیرون آمدن عبد الله رض گفته که زن بدین صفت بیرون رود باکی نبود که در چادر و موزه وی
نگاه کردن نشاید از بهر نفرت را عایشه رضی الله عنه فرمود اگر نظر شهوت نباشد شاید اگر نظر شهوت باشد روا نباشد
و عمرو بن العاص رض گفت هر کاری که آخر آن توبه لازم آید من هم از ابتدا آن کار نکنم و با زنان نامحرم سخن نرم و گرم
نشاید کرد در حدیث آمده است هر که با زنان نامحرم سخن نرم و گرم گوید یا جان دو دوست گوید لعنت خدای بر سر
ایشان باران شود و هر که شراب خورد و توبه ناکرده بمیرد شراب وی حمیم دوزخ شود و صفت شراب آن حمیم چنان
بود که چون لولی رسد گوشت پوست از وی فرو ریزد و چون بخورد و هر چه در شکم اعضا باطنش بود در آرد
اندر هر که زن نامحرم را بشهوة ببیند فردا قیامت آمنا و صدقنا و از انگشت دوزخ در دست وی نهند و صفت
آن انگشت چنان بود که اگر ذره از آن انگشت بر کوه ها از وی زمین فتد همه آب شوند و در حدیث دیگر آمده است که نگاه
کردن در زنان نامحرم تیری است بر هر نامی آلوده از تیرهای آن ملعون مطرود که دشمنان دیگر تیر بجان زنند
و تیر سوی شیطانی بر ایمانی زند که رسول علیه السلام فرموده است هر زنی که از خانه بیرون آید و براجها رویها نماید

واگر مردی بیرون آید وی را هفتاد دیو همراه باشند زیرا که بوی هر دو فریق را نظر است و خبر آمده است که عبد الله عمر رضی الله عنه بر در حجره ایستاده بود که امردی بر گذشت ولی حجره اندر رفت و در بر بست و در حجره دو دیده و بیهوش افتاد و چون بهوش باز آمد گفت که آن فتنه بر گذشت گفتند کدام فتنه گفت که این امردی که می گفتند که تو وی را فتنه میگوی گفت من شنودم از لب و دندان مبارک پیغامبر که بدین ملوک زادگان الفت مدارید که در ایشان شهوت هست و چنانکه در زنان و هر که ایشان را بشهوت بساید از راه و بال همچنان بود که هفتاد بار با زن زنا در خانه کعبه کرده است هر که با مادر خود یکبار زنا کند از روی وبال همچنان بود که هفتاد دیگر زنان کرده است و هر که با یکی بکر زنا کند از روی وبال چنان بود که هفتاد زن شیبه زنا کرده باشد و هر که با یک زن شیبه زنا کند وی بی توبه از دنیا بیرون رود چون وی را در خاک نهند شصت دریچه از دوزخ در گور وی گشایند و هفتاد هزار مار و کژدم در وی گمارند چنانکه یکی هر یکی را نماند این حدیث روایت کرده قال النبی صلی الله علیه وسلم اتقوا من ابناء الملوک فان فیهم شهوة کشهوة النساء چنین گفته اند هر زنی را که در رحم و یا در مجامعه کنند و چو بها بربندند و چهار کس سر کردن گیرند و از خانه بیرون آرند نخست آن چهار کس در دوزخ روند و انگاه آن زن و هکذا آمده است هر زنی که بی دستوری شوی از خانه بیرون آید وی در لعنت خدای تعالی شود تا انگاه که باز در خانه آید و اگر بدستوری شوی بیرون آمده باشد وی و شوی وی در لعنت خدای باشند هر دو تا انگاه باز در خانه خود اندر آیند مشایخ گفته اند اگر مردی از طرف شهری اندر آید و جمله شهر را بر تیغ بکشد و بطرف دیگر بیرون رود و درین آدمیان چندان نقصان پدید نیاید که زنی از راست از طرف شهر اندر آید بطرف دیگر بیرون رود از برای آن معنی را که آن همه کشتگان بهشت روند قال النبی صلی الله علیه السلام السیف الذنوب وی نیز در بهشت است که توبه کند خداوند عز و جل وی را به بهشت برد اما آن زن آراسته که از طرف شهری اندر آید و بطرف دیگر بیرون رود وی در دوزخ رود و هر که بنظر شهوت در روی نگاه کند وی نیز در دوزخ رود آن نقصان در حق دین زیاده از ان باشد در زنان بیگانه نشاید نگاه کردن مگر چند جای که گواهی پدید آید که اگر گواهی ندهد مال مومن حبط شود و نگاه کردن روا بود اگرچه خطر شهوة بود اما هم ابتدا اگر گواه نیاید شد اگر پیر کند تا اگر کسی دیگر گواه نشود که محرم وی باشد دیگر وقتی که قاضی حکم کند شاید دیدن اگر هر چند خطر شهوة بود دیگر وقتی که زنی خواهد خواستن شاید که بیند اگر چند خطر شهوة بود دیگر وقتی که کنیزک خواهد خرید شاید دید اگر چند شهوت باشد و از خواجه محمد مقاتل رازی رحمها الله روایت آمده است که کنیزک را شاید بسودن ظاهر روایت این نیست شاید بسودن وی از زنان بیگانه اجماع است که سلام نشاید گفتن اگر ایشان سلام گویند علیک واجب نباید در استحسان آورده است اگر کسی یکی را بطمع چیزی سلام کند علیک واجب نباید اگر کنده به می سلام دهند

دیده درا خطر شهوة بود علیک واجب آید دلیل بر آنکه کننده پیری بر رسول علیه السلام سلام گفت رسول
علیه السلام جواب سلام وی باز گفت تواضع کردش صحابه سوال کردند یا رسول الله این کننده چه کس بود
گفت که کننده پیر زن عهد خدیجه در حجره خدمت میکرد مادران حسن عهد اینجا آورده‌ام قال النبی علیه السلام حسن
العهد من الایمان اما جواز بیعت که دست در دست آن کننده پیر نهاده اگر کسی گوید که دست بر دست آن کننده پیر
نهاده بود پیر رسول علیه السلام اقرار کرده باشد دلیل بر آنکه اعرابی آمدند با رسول علیه السلام و مت بیعت میکردند
رسول علیه السلام دست بر دست مردان ایشان می نهاد و بیعت میکرد و چون نوبت بر زنان رسید فرمود
تا کاسه آب آوردند و رسول علیه السلام دست در آن کاسه آب اندر آورد و گفت از شما هر کدام دست درین کاسه
آب اندازد و همچنان باشد که دست در دست من نهاده باشد چون رسول علیه السلام با کمال نبوة و اثر عصمت دست
بر دست زنی بیگانه ننهاد ما را بطریق اولی بود که ننهیم اگر مردی را بر اندام نهانی جراحت باشد جراح را بقدر
حاجت شاید که بیند تا معالجت کند و اگر جراحت است اگر تصور عقد دارد باید که جراحت را در عقد خود از داء
تصور عقد ندارد چنانکه مجروح را جبار زن است یا جراحه را شوی بود باید که زن مجروح را تعلیم کند تا
معالجت کند اگر تعلیم کرد و این معالجت نتوانست کرد اکنون بقدر حاجت شاید که بیند و معالجت کند و اگر
زنی را بر اندام نهانی جراحت است جراحه شاید که وی را ببیند معالجت کند اگر جراح است اگر تصور دارد مجروحه
را در عقد خود آرد و اگر مجروحه را شوی بود یا جراح را جبار زن بود باید که شوی وی را تعلیم کند تا معالجت کند
و اگر معالجت کردن نتواند جراح را شاید که مجروحه را بقدر حاجت ببیند اگر بالغ را ختنه حاجت آید موی عانه
را بقدر حاجت شاید که بیند تا وی را ختنه کند اشکال آید که ختنه کردن سنت است و ستر عورت فریضه است جواب
اینست که ختنه کردن سنت است ولیکن شعار اسلام است اگر نومسلمانی را ختنه میکنند شاید که بقدر حاجت
کشاید و سنت را بجا آرد که شعار اسلام است پیری را ختنه کردن چند سال باید که ختنه نشاید کردن از
ابو حنیفه رضی الله عنه سوال کردند گفت لا ادری و باقی مسائل در باب دیگر بجای وی گفته شود ان شاء الله
تعالی از ابو یوسف رحمه الله سوال کردند گفت چون هفت ساله شود وقت ختنه کردن آید از برای آنکه رسول علیه
السلام فرموده که فرزندان خود را نماز فرمایید چون هفت ساله شوند دلیل میکند به بلاغت دیگر ایشان را با
استنجا و شستن حاجت آید و محمد رحمه الله گفته است چون ده ساله شود وقت ختنه کردن وی شود از برای آنکه
رسول علیه السلام فرموده است که اگر ده ساله شوند نماز نکنند بزنید ایشان را بسبب میکند به بلاغت دیگر
معلوم شد که چون ده ساله شوند ضرب شاید رسانیدن که ده ساله را ضرب شاید [illegible] اگر نارسیده را
ختنه کردند آن پوست باز فرو آمد باز ختنه کردن حاجت باید از برای آنکه اقامت سنت یافتیم اگر نارسیده بمیرد [illegible] جنازه [illegible]

ختنه کردند و برای فرج اصل چیزی بریدند تا رسیده مرد کل دیت بر ختنه کننده لازم آید اگر با جازت وی
کرده است نیم دیت واجب شود و اگر نارسیده را با جازت وی ختنه کردند و از فرج از اصل چیزی بریدند
نارسیده زیست و بالغ شد ولیکن فرزند تولد نمیشود حکومت عدل واجب شود حکومت عدل آن بود که کسی را
غلام بود با موی سیاه یکی موئهاء این غلام را برکند و این موئها باز برآیند ولیکن سپید بنگرند اگر این
غلام را با موی سیاه بچند خریدندی و اگر چند نقصان میشود بسبب موی سپید از حکومت عدل خواهند
همان مقدار موی برکننده ستانند این نیز همان بود که این زمان نارسیده بنده وی بودی بچند خریدندی و با این
نقصان بچند خرند آن مقدار که نقصان کند از موی سترنده بستانند اگر یکی طفلی را زبان برید همین حکومت
واجب شود از برای آنکه ما را شک است که این طفل سخن گوی شدی یا نی بچگان نارسیده را برهنه شاید دیدن هرچه
دیده و سال یا سه ساله است اما اگر چهار ساله یا پنج ساله بود نشاید دیدن پس کار آنکه جامه نان بردن نشاید یا نی
اگر با پدری باشد نشاید و اگر با مادری باشد نشاید اما دختر کار آنکه جامه مردان نشاید بردن اگر بیماری را حقنه
حاجت آید اتفاق است که شاید ریختن بقول ابو یوسف از برای آنکه تا قوت کیش زیاده شود و بقول شافعی تا قوة
شهوة زیاده شود احمد حنبل سیجار رحمه الله که امام بغداد است گفته که دارو نشاید خوردن که بو کل را زیان دارد
و شک است که دران دارو فائده است یا نی اما اصح است که شاید خوردن که خواجه منشا عزی رحمه الله گفته
است که رسول صلی الله علیه وسلم موصلی سیاه خورد و حجامت کرد پس معلوم آمد که دارو فائده است از نی حقنه ریختن
اجماع است که نشاید اگر ریختند و مست شد بعضی گفته اند که قیاس قول محمد بر مسئله رضاع حد لازم شود
اما صحیح نیست که حد لازم نشود از شیره خور می سازند در فتاوی سمرقندیان آورده است که نشاید خوردن
بعضی گفته اند که نشاید اگر از خون بینی بر پیشانی فاتحه بنویسند در فتاوی واقعات و بستان ابو اللیث رحمه الله
آورده است که نشاید به بیماری نقصد دارو بخورد و هلاک شد بزهکار نشود که ما را شک است که دارو وی فایده
کردی یا نی اگر مخمصه افتاده است که از گرسنگی مرده مردار یا گوشت خوک بخورد بزهکار شود آنچه او بقدر حاجت
خورد مباح بود و بیرا حلالی نی اگر یکی را اکراه کردند که بخورد و اگر نی ترا بکشیم شاید که نخورد تا نجات یابد و آن ما
مباح بود و حلال نی و اگر اکراه کردند که گوشت خوک خورد و اگر نی ترا بکشیم شاید که خورد تا نجات یابد و اگر اکراه
کردند که فلان برادر مسلمان را دشنام ده و اگر نه ترا بکشیم اتفاق است که شهادت را اختیار کند برادر
مسلمان را دشنام ندهد و اگر اکراه کردند کلمه کفر گوی و اگر نه ترا بکشیم بقول زفر رحمه الله شهادت اختیار
کند و کلمه کفر نگوید و بقول علماء ثلثه رحمه الله علیهم شاید که بگوید تا خلاص یابد دلیل بر آنکه رسول علیه السلام
از مکه بمدینه هجرة کرد کافران مکه یاران رسول علیه السلام را میگرفتند که بگذرید از رسول علیه السلام برگردید و اگر نه

شمارا بکشم چون کار بجا در رسید عمار یاسر رسید رضوان الله علیهم اجمعین ایشان شهادة اختیار کردند و کفر
بر زبان نراندند چون کار بعمار یاسر رسید رضی الله عنه وی کلمهٔ کفر گفت و نجات یافت و گریخت و بمدینه
رفت و بنزدیک رسول علیه السلام آمد چون چشم وی بر جمال جهان آرای رسول علیه السلام افتاد رسول ع
بروی سلام گفت وی جواب سلام رسول علیه السلام باز گفت رسول علیه السلام گفت که یا عمار چگونه گذشتی
گفت یا رسول عظیم بر گذشتم نگذاشتند تا نگفتم کلمهٔ کفر گفت در آن زمان دل خود را چگونه یافتی گفت و هولناک
یافتم گفت یا عمار اگر باز دیگر همچنین افتد سر زبان گوی تا نجات یابی پاک نبود با یکی جامه نماز گزارند
روا بود یا نی اگر جامه بود که ستر عورت بحاصل می آید روا بود و اگر ستر عورت بحاصل نیاید روا نبود
اما کراهیت بود یا نی ثوبان رضی الله عنه از رسول علیه السلام سوال کرد که یکی جامه نماز روا بود یا نی گفت
یا ثوبان که باید ار شما دو جامه زیرا که ایشان فقیر بودند از عبدالله عمر رضی الله عنه سوال کردند که با یکی جامه
نماز روا بود یا نی وی گفت شما با یکی جامه بازار روید گفتند نی گفت باید که قدر نماز بیشتر از رفتن بازار
بود آنچه رسول علیه السلام فرمود در حق درویشان صحابه بود و آنچه عبدالله عمر گفت رضی الله عنه در حق توانگران
صحابه بود رضی الله عنهم اجمعین اما در صلوة خواجه امام منهاج الدین از ابو حنیفه رحمة الله روایة است که با یافت
دو جامه بضرورت با یکی جامه نماز گذاردن علامت جفا است و با دو جامه نماز گذاردن دفع جفا است و با سه
جامه نماز گذاردن از اخلاق کرامت است و هر جامه که نیکوتر بود آن از برای نماز باید داشتن ابن شجاع از
مشایخ ما رحمهم الله روایت میکند اگر مومنی با یکی تا جامه پیراهن نماز میگذارد و اگر گریبان سلک و یا بسته یا محاذی
وی کلان بود کراهیت نبود اما اگر محاسن خورد است و اگر گریبان فراخ چنانکه چشم وی در رکوع بر
عورت وی افتد روا نبود اما شیخ الاسلام برهان الدین رحمة الله گفته است که جامه باید که چشم کسی دیگر بر عورت
وی نه افتد اما اگر چشم وی بر عورت وی افتد نماز تباه نشود که عورت وی در حق وی عورت نیست لیکن
احتیاط باید کردن و چشم خود را از عورت خود نگاه باید داشتن

باب ششم در بیان جامه پاک

جامه پاک کردن فریضه است هم بسنه و هم بحسر اما آیة قوله تعالی وثیابک فطهر وقوله خذوا زینتکم عند کل مسجد
اگر مسلمانی از بازار جامه خرید پرسیدن شرط است باقی قیاس آنست که پرسیدن شرط است استحسان آنست که
پرسیدن شرط نیست اگر جامه گفت که این جامه را بشوی و همچنان ناشسته نماز گذارد بان جامه اگر جامه پاک
است نماز گذارده روا بود و اگر پلید باشد نماز تا گذارده باز گذارد و معلوم شد که جامه پلید بوده است که کسی جامه
پاک را نفرماید شستن و اگر جامه خرید و نپرسید بان جامه نماز گذارد و در دنیا معلوم شد که این جامه پلید بوده است هر نماز که
بان جامه گذارده را باز گذارد و اگر در دنیا وی را معلوم نشد باخرة معلوم شد خواجه امام زاهد رحمة الله گفته است

که ثواب نمازگذارندگان نبود و نقص و عقوبت بی نمازان بروی محل کشیده است و بفتوی مفتیان اما شیخ الاسلام برهان الدین رحمة الله گفته است که عقوبت بی نمازان نبود و لیکن از ثواب خالی نبود و از برای آنکه در نماز قرآن خوانده باشد و ذکر و تسبیح گفته باشد اگر ثواب نمازگذارندگان نبود و لیکن ثواب قرآن خواندن و ذکر و تسبیح گفتن باشد و جامه که بروی کم در می نجاست بود نمازش روا بود یا نی بقول علماء ما رحمهم الله روا بود و بقول شافعی رحمة الله روا نبود اما اگر جامه را بشوید جماعت فوت میشود باید که جامه را بشوید و نماز تنها گذارد و اگر می شود فوت میشود وقت و جماعت اکنون بجماعت نمازگذارد روا بود و اگر نماز شروع کرد پس معلوم شدش که بر جامه نجاست کم درمی است اگر جامه است که بی تکلف از وی جدا میشود باید که از خود جدا کند باقی نماز را تمام کند و اگر جامه متکلف بحاجت آید بیرون کردن وی را بیرون کند نماز از سر گیرد اما اگر نماز گذارد و آنگاه معلوم شدش که بر جامه وی کم درمی نجاست بوده است بقول علماء ما رحمهم الله نمازش روا بود در سفر با جامه پلید نماز روا بود و چون ضرورت بود اما به یافت آب قدرت شستن با جامه پلید نماز روا نبود و اگر گذارد حلال دارد و بعضی از مشایخ گفته اند که کافر شود اما ظاهر روایة اینست که کافر نشود اما گناه کبیره در دیوان وی بنویسند و مسلمانی دیگر را میگوید که نماز گذارد میگوید که جامه من پلید است بار دیگر گفت تو همچنان نماز گذار هر دو یابی که بود در گردن من بود مشایخ گفته اند که اگر بت پرست از بت پرستی توبه کند وی را دیگری گوید تو همان بت پرستی کن عهده در گردن من وی را چندین وبال بود این کس را نیز همچنان وبال بود و اگر جامه که پلید شده است یا دو از درم ونمیداند که کجا است و نجاست نامرئی است تحری میکند تا وقتی که هر کجا که قرار گیرد آنجا را از یاد دست از درمی بشوید از عهده بیرون آید که در شریعت تحری جایز است دلیل بر آنکه غازیان در حرب بر قلعه قادر شدند در آن قلعه یکی مومن بود دیگری ذمی است جزیه گذار شریعت نفرماید تا اهل قلعه را تمام کشند تا بیاید که امانتی در آن میان کشته شود اما اگر یکی در میان دست و پای ایشان هلاک شود یا بیماری بود که شته تا یکی از قلعه بیرون شریعت حکم کند که ان امانتی آن بود با قصاص را شاید کشتن اگر سلام نیارند دیگر آنکه قاضی امام اسبیجابی گفته است که مرد را چهار زن است یکی را سه طلاق معین داد و بروی پوشیده شد که کدام را داده است باید که هر چهار را بیک طلاق دست باز دارد و ماند تا عدت هر چهار ایشان بگذرد بعد از آن یکان یکان را در عقد آرد و چون سه را در عقد آرد و چهارم را حکم سه طلاق بود و دیگر شمس الائمه حلوائی رحمه الله گفته است که اگر بحر خر من گو فتند و خردان بول کرد و آن همه گندم را الشاید خوردن چون حاشی کنند تحری کنند و پاره بر کیم نشو بیندازند با قیمها را شاید خوردن همچنان نا شسته ماند و اگر گشتها را با مردار آمیخته باشد و لیکن غالب گشتها بود و بقول علماء رحمهم الله تحری

جایز بود و چون همه در بعضی صورتها تحری جایز است اینجا نیز باید که تحری جایز بود و دلیلش آنکه جایی که قرار گیرد یاد
دری انجا راست شوید جامه حکم کند شود و بیاید که خواجه امام اجل سرخسی رحمه الله گفته است که این روایه تحری
از محمد در دو جامه است در یکی جامه نی خواجه امام زاهد فخر رحمه الله گفته است که این همه اختلاف مشایخ نیست
اما روایه اجل کریم که کل جامه را شوید تا به یقین از عهده بیرون آید اگر دو جامه است و یکی پاک دیگری پلید
و ندانیم که کدام پاک است و کدام پلید و تحری کرد و با یکی ازین دو جامه نماز را گذارد و بعد ازان تحریش بگشت
آن جامه را ماند و آن جامه دیگر گرفت و بدان جامه نماز گذارد و باز تحری وی بگشت گفت پاک همان اول است و
هر نمازی که بآن جامه اول گذارده است روا بود و هر نمازی که با جامه دوم گذارده است تا روا بود که یقین
شود زیرا که آن جامه اول پلید بوده است اکنون هر نمازی که بآن جامه اول گذارده است روا نبود و هر نمازی
که با جامه دوم گذارده است روا بود اگر دو جامه و بر یکی کم درمی نجاست غلیظ است و بر یکی کم کثیر فاحش نجاست
خفیفه کم کثیر فاحش ظاهر روایه مخیر بود چون ضرورت بود اما بر قول ابراهیم نخعی رحمه الله بآن جامه که
نماز گذارند که کم کثیر فاحش نجاست خفیفه زیرا که در نجاست غلیظ القول وی درمی را اعتبار دارد
اگر یکی نجاست جامه غلیظ زیاده درمی است بر یکی نجاست خفیفه کثیر فاحش چون ضرورت بود مخیر است
با هر کدام که خواهد گذارد یکی از یکی اولی نیست اگر یکی جامه نیم است و یکی جامه چهار یکی پلید بآن جامه گذارد
که یکی پلید است اگر یکی جامه کل پلید است و یکی چهار یکی پاک بآن گذارد که چهار یکی پاک است و اگر یکی پلید است
و یکی کم چهار یکی پاک ظاهر روایه مخیر بود و لیکن اولیتر آن بود که بآن جامه گذارد که کم چهار یکی پاک بود تا نجاست
سبکتر این همه جایی بود که ضرورت است تا اگر ضرورت نبود تا نجاست زیاده از درمی نماز روا بود اگر مردی
در سفر و وی را یک جامه است و کل پلید است اگر خطر سرماست یا خطر سرما اتفاق که با همان نماز گذارد با قیام
و رکوع و سجود اما اگر خطر سرما و گرما نیست بقول محمد و زفر و شافعی رحمه الله با همان نماز گذارد با قیام و
رکوع و سجود ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهما الله دو روایه است بیک روایه نماز گذارد و بایما اصح نشسته که
همچنان نماز گذارد که محمد شافعی رحمهما الله گفته اند تا با جماع از عهده بیرون آید تا جامه اهل فساد نماز روا
بود با کراهیت با جامه اهل ذمه با پیراهن و قبای ایشان نماز روا بود و لیکن کراهیت بدین سبب اما در پایجامه باید
که اهل ذمه نا مختار اند جامه خود را از خمر نگاه دارند و مار از ایشان نماز روا بود و با کراهیت و با پایزار ایشان
نماز روا بود با کراهیت بدین سبب که ایشان استبرا ندارند اما ظاهر روایه نیست که استبرا ندارند ایشان
بشک است پاکی جامه به یقین و در شریعت بشک حکمی ثابت نشود دلیل بر آنکه از ابو حنیفه رضی الله عنه سوال
کردند که با پایزار مغ نماز روا بود یا نی گفت روا بود سائل گفت شما نگذارید گفت من باز از شما نمیگذارم چنین گوید سائل ابو یوسف

بود رحمة الله گفت امی استادی بزرگوار ما انکار فرمایند که خود بکنند ابو حنیفه رضی الله عنه گفت هر آنچه علما
فتوی دهند ولیکن ایشان بتقوی عمل کنند مردرا جامهٔ ابریشمی داشتن حرام است و با وی نماز گذاردن مکروه است
بنابر اصل است که روزی علیه السلام از حجره بیرون آمد بر یک دست ابریشم نهاده بر یک دست زر این حدیث
فرمودند این محرمان علی ذکور امتی و حل لاناثهم گفت اینها حرام کرده شده است بر مردان امت من و
حلال کرده شده است و بر زنان امت من بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله در حرب جامهٔ ابریشم باید پوشیدن
و بقول ابو حنیفه رحمه الله نشاید بردن حرب با جماع نشاید پوشیدن این جامهٔ بود که تار و پود هر دو ابریشم بود
تار بود ابریشم اگر پود ریسمان بود مرد را پوشیدن حرام نبود و با وی نماز گذاردن مکروه نبود نماز گذاردن مرد را ابریشمی ار بسته و داشتن
حرام بود نماز بکراهیت بود بحدیث آمده است که هر مردی که ازار بند ابریشمی دارد وی توبه از دنیا بیرون رود
در خاک نهندش افعی بیاید در وی بپیچد وی را عقوبت میکند و همین حکم ابریشم دارد بر نهالین و
بالشت ابریشمی و بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهم الله شاید خفت بقول محمد رحمه الله نشاید خفت اگر دستار را
ابریشمی بود و چهار انگشت بازی باید یا فراز مدتی شیخ الاسلام برهان الدین رحمه الله با پسران خود
درین مسئله مباحثه کردند اتفاق ایشان بدان افتاد که چهار انگشت بازی باید کلاه زر مغرق و ابریشمی
داشتن حرام است و با وی نماز گذاردن مکروه بود به کلاه سردار بدی نماز گذاردن و بقول ابو حنیفه رحمه الله
مکروه نبود و بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله مکروه بود اما شیخ الاسلام برهان الدین رحمهما الله گفته است در
هدایه مکروه نبود خلاف دیگر مکروه است هر مردی که جامهٔ ابریشمی دارد و میتواند که از خود جدا کند اگر نکند گناه
کبیره در دیوانش مینویسند که دوام بر فعل حکم ابتدا دارد اما اگر مردی جامه پوشیده سوگند بسه طلاق
خورد که بیش ازین هرگز جامه نپوشم سبک باید که آن جامه بیرون کشد تا اگر چندانی تاخیر کند که سه بار آن
جامه را از خود بتوانستی کردن باز پوشیدن زن بر وی سه طلاق شود که دوام است بر قول حکم ابتدا
دارد اگر مردی در خانه نشسته گفت اگر بیش ازین هرگز درین خانه باشم زن از وی سه طلاق سبک باید
بیرون آید اگر مردی در خانه نشسته گفت اگر بیش ازین هرگز درین خانه باشم زن از وی سه طلاق
سبک باید بیرون آید و اگر در خانه چندان تاخیر کند که سه بار توانستی بیرون آمدن و باز دران خانه با
زن از وی سه طلاق سبک باید بیرون آید اگر دران چندان تاخیر کند که سه بار توانستی بیرون
آمدن و توانستی اندر آمدن زن بر وی سه طلاق شود که دوام بر فعل حکم ابتدا دارد اگر مردی
بر ستوری نشسته است سوگند خورد بسه طلاق که بیش ازین هرگز برین ستور نه نشینم سبک فرود
آید اگر چندانی تاخیر کرده است که سه بار توانستی که ازان ستور فرود آید باز در نشستی زن بر وی

شده طلاق شود که دوام بر فعل حکم ابتدای دارد در جام زرین و جام سیمین چیزی خوردن حرام بود قال النبی صلی الله علیه
وسلم من شرب فی اناء الفضة فکانما یجرجر فی بطنه نار جهنم اما شاید داشتن برای اظهار نعمت پرورده رایچون سیال
و تمام شود در کوزه بد بود و اگر کاسه آب هست و بر انقره کوفته اند از آن آب وی اجماع نشاید خوردن از میانه وی
بقول ابو یوسف رحمه الله نشاید خوردن بقول ابو حنیفه رضی الله عنه شاید خوردن و انگشتری یشم و بلور کردن
و گوگرد آهن و ترنج و زیر نشاید داشتن که کراهیت بود در صلوة شرح طحاوی آورده هست که آن علامت اهل
نار است و بعضی از مشایخ گفته اند که انگشتری عقیق شاید داشتن قال النبی صلی الله علیه وسلم علیکم بخاتم عقیق
اما شیخ الاسلام برهان الدین رحمه گفته هست که نشاید داشتن که بر رسول علیه السلام چنین فرموده هست تختموا بالعقیق
یعنی این خاتم را بران سنگ سرخ مهر کنید ظاهر جواب آنست که انگشتری عقیق را نشاید داشتن که کراهیت بود
و اما انگشتری نقره شاید داشتن یک مثقال و مراد از آن مثقال یکدرم سنگ هست روزی نعمان بشیر رضی الله عنه
نزدیک رسول علیه السلام آمد و انگشتری آهن در انگشت کرده رسول علیه السلام فرمود یا نعمان مرا از تو بوی
دوزخیان می آید بیرون رفت و انگشتری را بیرون کرد و انگشتری ترنج در دست کرد و اندر آمد رسول علیه السلام
فرمود یا نعمان مرا از تو بوی بت پرستان می آید باز بیرون رفت و انگشتری زرین کرد و اندر آمد رسول علیه السلام
فرمود یا نعمان بهشت نارسیده انگشت بهشتیان گرفتی یا نعمان گفت یا رسول صلی الله علیه وسلم پس چه انگشتری
دارم رسول علیه السلام فرمود که از نقره کن بمقداری مثقال یکدرم سنگ هست و این هزاری برای اقامت سنت راست
و باید داشتن یا از برای حاجت چنانکه خلیفه را و قاضی را ایشان را بمهر حاجت آید برای زینت ایشان را نشاید داشتن
و اگر از برای اقامت سنت را میدارد و نگینه سوی کف دست باید داشتن اگر یکی انگشتری نزدیک دیگر امانت
نهاد انگشتری باستعمال آهن کشد ضامن شود یا اگر در انگشت لیلکرده هست ضامن شود از برای زینت کرده است
و اگر در انگشت دیگر کرده هست ضامن نشود اگر از برای محافظت را کرده هست این جای بود که اندر دبود و اما الامین
زن بود در هر کدام انگشت که باشد چون هلاک شود ضامن شود که ایشان را از انگشتری در آورد الی در هم انگشت
زینت هست و اگر انگشتری نزدیکی گرو نهاد و انگشتری هلاک شد به مقدار مال که انگشتری را گرو کرده هست ساقط شود
چنان بروی چیزی لازم شود تا اگر انگشتری را که بهای او ده درم هست بیکدرم گرو نهاد و از بهای انگشتری
بدان یکدرم مقاصه شود آن نه درم دیگر گرو گیرنده ساقط شود از برای آنکه آن نه درم دیگر نزدیک وی امانت
هست و این ضامن نشود چون محافظت را التقصیر نکرده هست اگر انگشتری یکدرم از سودی از دوهی گرو نهاده بده
درم و انگشتری هلاک شد و هی یکدرم از آن ده که گرو نهاده هست باید که بهای انگشتری مقاصه شود آن نه درم
دیگر حق طلب آید تا از خصم انگشتری بستاند اگر انگشتری نزدیک یکی گرو نهاد و بر[۱] اگر و چیزی دیگر نباید انگشتری بهان

دین اولی گرو بود تا اگر هلاک شود همان اعتبار که دین گرفته است المقدار شود و آنچه باز دوم ستده است گرو گیرنده
حق طلب بود و اگر خواهد تا گرو شرط و باید که انگشتری را از گرو گیرنده باز گیرد و آنگاه آنچه خواهد بستاند و آنگاه
انگشتری نزد یک وی گرو نهد تا کل گرو شود و اگر انگشتری نزدیک یکی گرو نهاد و آنکس گفت که اگر فردا این مال من
نیاری انگشتری بمن فروختی گفت فروختم این بیع درست نبود تا هرگاه که آن مقدار وادی را بوی تسلیم کند تا وی که انگشتری
خود را طلب کند باید که چنین گوید که مرا وکیل کردی که اگر فردا این مال نیاری فروشم و مال خود بگیرم تا او بدو انگشتری
وی را وکیل کند درست آید اگر روز دیگر مال وی را نیارد تواند که انگشتری را بفروشد مال خود بگیرد و اگر خود خرید یا رسید
خود فروشد یا بهنده فروشد روا نبود باتفاق و اگر کسی بفروشد که گواهی وی را در حق او بشنوند قول ابو حنیفه رح
روا نبود و بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله روا بود و اگر با جنبی ما جی فروشد روا بود باتفاق اگر پیش از آنکه بان
خرید اگر بهمان بار خرید یا زیاده روا بود باتفاق و اگر کمی از آن بها خرید بقول شافعی رحمه الله روا بود و بقول
علما رحمهم الله روا نبود دلیل بر آنکه زید بن ارقم رضی الله عنه وی را کنیزک بود بهشتصد درم فروخت پیش
از آنکه بهای قبض کردی ششصد درم باز خرید چون این خبر با در مومنان عایشه صدیقه رضی الله عنه
رسید گفت با زید باز گرد از این چه خریدگی و فروختگی که اگر از بیع باز نگردی نه پذیرد خدای عز و جل
هیچ نماز پیرا که قضا رسول علیه السلام گذارد و هیچ عمره ترا که در خدمت رسول علیه السلام رفته با تیغ
و هیچ حجه ترا نه پذیرد زید از این بیع باز گشت و بعضی از زید بن ارقم رضی الله عنه روایت کرده
اند مالک رحمه الله این هر دو مبیع فاسد بود و بقول شافعی رحمه الله هر دو بیع روا بود و بقول
علما رحمهم الله اول روا بود و دوم فاسد بود و اگر مومنی در خواب است دیگر انگشتری
وی را از انگشت وی بیرون کرد باز در انگشت وی آورد هلاک شد ضامن شود که خواب همان است بعضی گفته
اند اگر بطریق غصب بیرون آورده است ضامن شود و اگر بطریق بازی بیرون آورده است تاوان دار
نشود اما انگشتری را از انگشت وی بیرون کرده است وی بیدار شده وی در انگشت وی در
آوردی باز بخواب رفت و انگشتری هلاک شود تاوان دار نشود اما انگشتری را از انگشت وی
بیرون آورد وی بیدار شد باز وی در انگشت وی باز نکرد وی باز در خواب رفت وی انگشتری
را با زبان انگشت وی باز اندر آرد و انگشتری هلاک شد اکنون ضامن شود که ای جواب نماند و اگر کسی
چیزی یافت حکم لقطه دارد چون برگرفت باید که ندا کند اگر کسی چیزی گم کرده است من یافت از آن کیست
اگر خصم پدید آمد و نشان وی داد بوی تسلیم کند و اگر خصم پدید نیاید باید که نگاه دارد تا خصم پدید آید اگر این چیز در دست وی
هلاک شود تاوان دار نشود و چون بر طریق امانت برگرفته است اگر بطریق غصب برگرفته باشد

ضامن شود اگر بر گرفت و نزدیک دیگر امانت نهاد و در دست آنکس هلاک شد این ضامن نشود اما نزد
بقول ابو حنیفه رضی الله عنه تاوان دار شود و بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله تاوان دار شود و اگر غلام خود
را بند بر نهاده است دیگری آمد بی اجازت وی بند از پای وی برداشت این غلام بگریخت بقول ابو یوسف و
ابو حنیفه رحمة الله علیهما ضامن نشود و اگر ستوری بملک یکی در آمده است و زیان میکند خداوند ملک خود بیرون
کرد و ستور هلاک شد اگر بکرانه ملک آورده است و رها کرده ضامن نشود و از ملک خود دورتر رانده است ضامن
شود و اگر این ستور را چوبی زد و ستور افتاد و هلاک شد اگر بر جایی زده که عرف است ضامن نشود و اگر بر جایی
زده است که عرف نبود ضامن شود اگر یکی ستور بر جائی بسته است دیگری کشاده و جایی دیگر بست هلاک شد
اگر بوقت کشادن سر ان ریش که بر گردن ستور رسیده است و چیده است بالاتفاق ضامن شود و اگر سر
رسن بسته است بعضی گفته اند که ضامن شود و اگر ستور خود را از زین بازگونه بر نهاده است دیگری آمده زین
بر گرفت و راست نهاد و زین هلاک شد ضامن شود و اگر آخر یکی را کشاده ستوران بیرون رفتند هلاک
شدند بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهما الله ضامن نشود و بقول محمد رحمة الله ضامن شود و اگر کسی کبوترخانه یکی را
کشاد کبوتران رفتند بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهما الله ضامن نشود و بقول رحمهما الله ضامن شود اما اگر یا خیک شیر
یا خیک روغن یکی را کشاد و سر نهاد و روغن رفت اگر شیر یا روغن مایع است بالاتفاق ضامن شود
و اگر شیر یا بسته است و روغن فرسوده است بهر و را یام میگدازد و میرود بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمة الله
ضامن نشود و بقول محمد رحمهما الله ضامن شود و اگر غمازی یکی را غمز کرد و بسبب غمز وی آن مظلوم را چیزی
زیان شد آن مظلوم و بقیا از آنچه وی را زیان شده است تواند رجوع کردن یا نی بقول ابو یوسف و ابو حنیفه
رحمهما الله تواند و بقول محمد رحمة الله تواند و فتوی بر قول محمد است رحمة الله از برای زجر غماز را آورده اند
هر که مسلمانی را غمز کند و آن مسلمان بسبب وی و انگی زیان شود بقیامت خداوند عز و جل آن دانگانه در
قعر دوزخ پدید آرد و روی غماز را سوی بهشت و پشتش را سوی دوزخ کند و نعمتهای بهشت را
ببیند و آتش دوزخ بوی ضرر رسد و خصم بر لب دوزخ چسپک زده که مرا چرا غمز کردی خداوند عز و جل
وی را بینائی دهد و آن دانگانه را در قعر دوزخ ببیند و خطاب حضرت عزت در رسد که فرود رود و آن
دانگانه را بخصم سپارد تا نجات یابی هزار سال انجهان باید که تا فرود رود و آن دانگانه را بر آرد تا
بخصم خود سپارد چون تمام بر آید آن دانگانه از دستش بیفتد بقعر دوزخ و بار بهمان قعر دوزخ رود
وی باز فرو رود و باز بر آرد و همچنین تا سه بار از دستش بیفتد بقعر دوزخ وی باز بیرون آرد سه هزار
سال انجهان ماند تا آن دانگانه را بر آرد و بخصم خود سپارد و نجات یابد این جای بود که اگر گناه کسی

دانسته باشد و با ایمان از دنیا رفته باشد و اگر این گناه ندانسته و بی ایمان از دنیا بیرون رفته باشد والعیاذ بالله ابدالاباد در دوزخ بماند نعوذ بالله منها ذلک الحال والله الموفق باب هفتم در بیان شناختن وقت فریضه بآیت و اخبار و باجماع امت اینست قوله تعالی اقم الصلوة الی غسق اللیل قوله تعالی اقم الصلوة طرفی النهار و زلفا من اللیل قوله تعالی فسبحان الله حین تمسون وحین تصبحون الآیة اما خبر اینست قال النبی صلی الله علیه وسلم افضل الصلوة عند مواقیتها قوله تعالی علیه السلام النبی جبرئیل عند البیت مرتین الی اخر الحدیث و اجماع امت اینست که هیچکس شناختن وقت فریضت را منکر نشده و هر که منکر شود کافر شود و فرز راسته علامت هست اصبح کاذب و صبح صادق و برآمدن آفتاب صبح کاذب علامت روز دارد و لیکن حکم شب دارد تا اگر درآن وقت نارسیده رسیده شود یا کافری اسلام آرد و یا دیوانه هوشیار شود یا زن از حیض یا از نفاس پاک شد این نماز خفتن بروی بود اگر در آن وقت زن را حیض یا نفاس آید یا دیوانه آن نماز خفتن بروی نبود اگر دران زمان مقیم مسافر شود این نماز خفتن دو گزارد و اگر مقیم شد آن نماز خفتن را چهار گذارد و اگر ماه رمضان بود و در آن زمان سحری خورد یا استمتاع کیرد روزه تباه نشود و اگر شب عید بود و دران زمان بنده خرید یا فرزندی آید پس صدقه بود پس معلوم آمد که علامت روز دارد و لیکن حکم شب دارد و علامت صبح کاذب اینست که شکر دار برآید برمثال دم گرگ پریشان تا میان آسمان برآید باز ناپدید شود و علامت صبح صادق اینست که تبوت دار برآید از کرانها آسمان پدید آید صبح صادق کرانها آسمان سپید شود بهر زمانی سپیدی زیاده شود و سیاهی در زیر خود گیرد همچنانکه ماکیان چوزه را در زیر خود گیرد و آن سپیدی سیاهی را در زیر خود میگیرد و بهر زمانی نوری زیادت میشود بزرگان گفته اند صحبت یار نیک همچون صبح صادق است تا می شود نوری زیادت میشود و صحبت یار بد همچون شفق است تا می شود ظلمت زیاده میشود چون صبح صادق برسید وقت نماز بامداد در می آید بقول شافعی اول وقت گذارد و بقول علماء ما رحمهم الله وقتی گذارد که نماز ش یار روا نبود تواند که دو رکعت نماز با قراءت معتبر در وقت مستحب گذارد و حجت قول شافعی اینست که جبرئیل علیه السلام نماز بامداد آورد و اول وقت بود که امامت کرد و گذارد دیگر روایت مادر مومنان عایشه صدیقه رضی الله عنها که رسول علیه السلام وقتی نماز بامداد گذاردی که از مسجد بیرون آمدی هیچ یکدیگر را نشناختی پس معلوم آمد که اول وقت گذارده اند و علماء ما رحمهم الله گفته اند که جبرئیل علیه السلام برای نماز بامداد دو بار آمده است یکبار اول وقت امامت کرد و یکبار آخر وقت و آنگاه فرمود الصلوة ما بین هذا الوقتین گفت درین میان دو وقت نماز بامداد شما است اول وقت گذاردن روا بود و آخر وقت گذاردن اولیتر تاویل آنکه مادر مومنان عایشه صدیقه رضی الله عنها روایت میکنند آن وقتی بودی که جماعت زنان مشروع بود از برای آنکه صحابه اندک بود رسول علیه السلام و بدان سبب پگاه تر گذاردی تا چشم نامحرم بر ایشان نیفتد لیکن چون صحابه بسیار شدند جماعت زنان منسوخ شد ابوبکر صدیق رضی الله عنه روایت میکند که رسول علیه السلام فرمود که نماز بامداد در آخر وقت گذارد چندان ثواب یابد که اول وقت قال النبی صلی الله علیه وسلم اسفروا بالفجر فانه اعظم للاجر اگر در میان نماز بامداد آفتاب برآید بر قول شافعی رحمة الله فی الحال تمام کنند فریضت باطل شود و می میگوید که آفتاب بنده مامور است برآمدن و ما بنده ایم و مامور نماز گذاردن نماز و می بندگی خود میکند ما بندگی خود میکنیم بقول محمد رحمة الله در اصل تحریمه بماند و بقول ابوحنیفه و ابویوسف رحمة الله در تحریمه

رکعتی کرده باشد تاخیر کند تا آفتاب از حد کراهیت بیرون رود و سپس کند رد باقی نماز تمام کند بقول ابوحنیفه رضی الله عنه تطوع شود و از ابو یوسف رحمه
الله دو روایت است یکی روایت از فریضه نیابت دارد و دیگر روایت تطوع شود و فریضه باز گذارد و چون زوال باز گذرد و باتفاق وقت نماز پیشین
اندر آید زوال چه وقت اندر گذرد در یک روایت است که روی سوی قبله ایستد تا مادام که آفتاب برابر روی چپ بود زوال نه است ایستاده
باشد چون در میان هر دو ابرو آید زوال راست ایستاده باشد چون برابر روی راست آید زوال اندر گذرد و در روایت صلوة کشوفی است
که در مقابله آفتاب چوبی در زمین فرو برد تا مادام که سایه در کمی بود زوال نی ایستاده باشد چون سایه با چوب برابر باشد زوال ایستاده
است چون سایه زیاده از چوب شود زوال در گذرد و باتفاق وقت نماز پیشین اندر آید بقول شافعی رحمة الله اول وقت گذارد و
بقول علماء ما رحمهم الله اگر تابستان بود آخر وقت گذارد و اگر زمستان بود اول وقت گذارد و از مالک رحمة الله روایت است وقت نماز
پیشین گذارد بعد از آن هم وقت نماز دیگر قیاس فقه و جمعه چنانکه حاجیان در عرفات میکنند اما ظاهر روایت قول علماء ما رحمة الله
تا سایه هر چیزی برابر آن چیز نشود وقت نماز پیشین بیرون نرود و سایه اصلی کدام است چون آفتاب برآید و سایه کم میشود چون بجای
رسد که بیش و کم نشود آن سایه اصلی است هرچه اندک سایه اصلی بر گذشت در روی بسوی مشرق نهاد وقت نماز پیشین در آید و حجه
قول شافعی اینست که خدای عز و جل میفرماید والسابقون الاولون قوله تعالی وسارعوا الی مغفرة من ربکم و رسول عم فرموده است که
اول وقت نماز گذاردن خوشنودیست و آخر وقت گذاردن عفو است و اتفاق است که خوشنودی فاضلتر از عفو است و دیگر قتاده رضی الله عنه
روایت میکنند که رسول علیه السلام نماز پیشین وقتی گذاردی که سرها ما بسوختی پس معلوم آمد که اول وقت گذارده اند علماء ما رحمهم الله گفته
است آنچه قتاده رضی الله عنه روایت میکنند دلیل صحرا میکنند که در عمارتها سرها سوختن نه بدیرد و اتفاق که مسافر روزی نماز اول وقت
گذاردن اولیتر بود تاویل از دلیل اینست که از مبالغت در کارها در کاریست در نماز نی و آنچه حدیث گفت که از اول وقت گذاردن
خوشنودیست و آخر وقت عفو است و این جای گویم که گناهی بود و اتفاق است که تاخیر نماز گناه نیست دلیل بر آنکه بلال رضی الله عنه نماز
پیشین را بانگ نماز گفت و خواست تا قامت گوید رسول گفت علیه السلام زمانی صبر کن صبر کرد بار بیرون آمد که قامت گوید رسول
علیه السلام گفت زمانی صبر کن و انگاه این حدیث فرمود قال النبی علیه السلام ابردوا بالظهر فان شدة الحر من فیح جهنم پس معلوم
شده آمد که اگر تابستان بود آخر وقت گذاردن اولیتر بود و نماز وقت نماز پیشین هرچه وقت بیرون رود دیگر روایت از ابوحنیفه رضی الله
عنه اینست که سایه هر چیزی هر چند وی ورا سایه اصلی وان لطیفه که نماز پیشین اندر آمده است و انگاه نماز پیشین بیرون رود و نماز دیگر
اندر آید و این ابویوسف محمد رحمهما الله گرفته اند اما ظاهر قول ابوحنیفه رضی الله عنه آنست که سایه هر چیزی دو چندان شود ورای سایه اصلی که
نماز پیشین اندر آمده است که وقت نماز بیرون رود اما وقت نماز دیگر در آید باز بقول ابویوسف و محمد شافعی یکی روایت از ابوحنیفه رحمة الله
در آید اما صحیح قول ابوحنیفه نیست که سایه هر چیزی دو چندان شود ورای سایه اصلی وقت نماز دیگر اندر آید بنا بر آن اصل است
که در میان این هر دو نماز وقت مهمل است یانی بقول ابی حنیفه رضی الله عنه نیست و بقول ابو یوسف و محمد رحمهم الله نیست چون وقت نماز
دیگر اندر آید بقول شافعی رحمة الله اول وقت گذارد و بقول علماء ما رحمهم الله اگر تابستان بود آخر وقت گذارد و اگر زمستان بود

اول وقت گذارد و جه قول شافعی رحمة الله این است از آنکه در حدیث که در حق نماز پیشین گفته است و جواب آنست که گفته شده است
و دیگر میگوید انس بن مالک رضی الله عنه روایت میکند که در قفای رسول علیه السلام نماز گذاردیم و گوشت شتر خریدیم و خانه بردیم
پخته شد پس معلوم شد که اول وقت گذاردن او نیز بود علمای ما رحمهم الله گفته اند که روا بود که گوشت شتر پخته بود و سبک پخته شدی
دلیل ما آنکه روایت میکند مادر مومنان عایشه صدیقه رضی الله عنها که رسول علیه السلام نماز دیگر وقتی گذاردی که آفتاب در روزنهای حجره افتاده
بودی و خانه رسول علیه السلام یک بنا بود تا آفتاب پست فرو نرفتی آفتاب در روزنهای حجرات ایشان نیفتادی سوال اگر نماز دیگر را وقت
مکروه کدام است جواب آنکه در قول ابوحنیفه رضی الله عنه آفتاب بالا که چنانچه بر سر منارها و بر سر درختان چنانکه کلاه بر سر باشد
برسد و مانند اینها در زرد شود وقت مکروه نماز دیگر آن زمان است و این قول ابو یوسف و محمد رحمة الله گرفته اند دیگر روایت امام شافعی
رحمة الله بر این است و یک روایت شافعی اینست که در شبانروز در وقت مکروه نیست و این روایت ابو یوسف و محمد رحمهما الله گرفته اند از قول
امیر المومنین علی عبد الله مسعود رضی الله عنه اما قول صحیح ابو حنیفه رضی الله عنه آنست که آفتاب همین قرص باشد که در روی نظر کنی چشم
خیره نشود وقت مکروه نگران زمانست در آن وقت چه باشد گذاردن بقول شافعی رحمة الله ادا روا بود و قضا روا بود و بقول حسن بن زیاد
رحمة الله نه ادا روا بود نه قضا روا بود و بقول علمای ما ادا روا بود و قضا روا نبود خواجه حسن رضی الله عنه گفته است که ادا روا
بود و لیکن اگر آن نماز را کسی بمن فروشد نخرم از برای آنکه رسول علیه السلام فرموده است قال النبی صلی الله علیه وسلم تلک صلوة
المنافقین بلفظ البیبه بار فرمود اما این جایی بود که هر باری نماز دیگر را تاخیر کند دران زمان گذارد که اما ... بعضی وقتی از مومنی فوت شود
یا فراموش کند اگر آن را دریابد گذارد در تحقیق این وعید در نیاید که رسول علیه السلام فرموده است که چون تحریمه نماز را آفتاب افتاد اگر ...
چهار رکعت آن با آفتاب گذارد همچنان بود که در آفتاب گذارده است از راه ثواب و همچنین که وقت مکروه نماز دیگر را دانستی وقت مکروه نماز
بامداد همچنان نیست در آن سرخی که پیش از برآمدن آفتاب است وقت مستحب آنست نماز بامداد است مسئله چون آفتاب فرو رود وقت نماز
شام اندر آید باتفاق است که در گذاردن نماز شام تاخیر نشاید حدیث قال النبی صلی الله علیه وسلم لا یزال امتی بخیر ما لم یوخروا المغرب
الی اشتباک النجوم و از شافعی رضی الله عنه روایت آمده است که نماز شام گذاری پس فور نماز خفتن گذاری روا بود و بقول علمای ما
رحمهم الله تا وقت نماز شام بیرون نرود وقت نماز خفتن اندر نیاید نماز خفتن روا نبود تا سرخی شفق باقی است باتفاق وقت نماز
شام باقی است چون آن سرخی ناپدید شد یک روایت از ابو حنیفه رضی الله عنه آنست که وقت نماز خفتن اندر آید و این قول ابو یوسف و محمد
... گرفته اند و این قول امیر المومنین علی عبد الله مسعود است رضی الله عنهما و دیگر روایت ابن عباس رضی الله عنهم اجمعین اما قول صحیح ابو
حنیفه رضی الله عنه آنست که تا آن سپیدی باقی است وقت نماز شام باقیست چون آن سپیدی ناپدید شود وقت خفتن اندر آید
و این قول ابوبکر صدیق رضی الله عنه و مادر مومنان عایشه صدیقه رضی الله عنها یک روایت از عبد الله عباس رضوان الله علیهم اجمعین
خلیل بن احمد بصری رحمة الله گفته است که تجارب کرده ام به تجربه کردم و دانستم تا آن سپیدی ناپدید شدی و انجا ...
علیه السلام فرموده است قال النبی علیه السلام لولا ان اشق علی امتی لامرتهم بتاخیر العشاء الی ثلث اللیل تا دو دانگ شب وقت مستحب

خفتن است و تا نیم شب وقت مباح بعد از آن وقت مکروه بقول شافعی تا نیم شب مستحب نماز خفتن است و بعد از آن وقت مهمل اما بعد از نماز
خفتن است تا صبح بد و وقت مستحب نماز وتر است **قال** علیه السلام واجعلها وقتها بعد العشاء الی الصبح ابوبکر صدیق رضی الله عنه نماز
خفتن گذاردی و عمر رضی الله عنه تاخیر کردی تا آخر شب گذاردی رسول علیه السلام هر دو را منع نکرد و گفت یا صدیق بر گذارده باول شب
میگذاری تا اگر قضا اجل در رسد تا یاری و تر گذارده باشی و گفت یا عمر رضی الله عنه وتر را تا تاخیر میکنی تا آخر شب میگذاری تا بها
گذاردن وتر شب ای بیدار بیداری چون هر دو را منع کرد پس معلوم شد بعد از نماز خفتن تا صبح بد و وقت مستحب نیست مر وتر را **مسئله**
عصر و عشا را بتعجیل باید گذاردن که خداوند حق نماز دیگر و دیگر بار تخصیص فرموده است **قوله تعالی** حافظوا علی الصلوة والصلوة الوسطی
وقوموا لله قانتین خواجه امام زاهد فخر رحمه الله گفته است مراد ازین نماز دیگر است از برای آنکه خداوند عز و جل بعلم قدیم خود دانست
که علما را در وقت مستحب دیگر اختلاف است از آن دیگر باره تخصیص فرموده و دیگر آنکه بتعجیل باید گذاردن تا وقت مکروه نیفتد تا تحت این وعید
نیاید **قال** علیه السلام تلک الصلوة المنافقین و از شافعی رحمه الله روایت آمده است که در شتا نیز در صبح وقت مکروه نیست
چون وقت نماز خفتن اندر گذاردن نماز خفتن اندر آید در گذاردن نماز خفتن تعجیل باید کردن از برای آنکه اگر تابستان کوتاه بود
مومنان اگر بی بستر و کهنه و کیک بکرد و خواب گیرد اگر زمستان بود و هوای سرد تر بود که برای آیندگان را مراعات باید کردن و اینکه کار ان
بایستن تا سبب انبوهی جماعت شود **فصل** یازدهم در شناختن اوقات مکروهات تطوعات چون صبح دمید هیچ تطوع نشاید گذاردن
جز سنت نماز بامداد گذارد و اگر مستحب باقی بود قضا گذارد اما تطوع نشاید گذاردن دلیل بر آنکه امیر المومنین عمر رضی الله عنه نماز
بامداد گذارد و طواف کعبه و خواست تا تحیت خانه کعبه رسول علیه السلام وی را منع کرد و گفت درین زمان هیچ تطوع نشاید گذاردن
و در وقت بر آمدن آفتاب قضا روا نبود و اما محل نبود و تطوع مشروع نی که روایت میکنند عن ام المجتبی [illegible]
که رسول علیه السلام فرمود که بر وقت بر آمدن آفتاب قضا روا نبود و اما محل نبود و تطوع مشروع نی در روز عید پیش از نماز
عید هیچ تطوع نشاید گذاردن اگر قضا بود که ترتیب ساقط نشده باشد که از نمازگاه بیرون رود و نماز قضا کند اگر نماز
گاه اندر آید و آنگاه خواجه محمد مقاتل رازی رحمه الله گفته است که در آن زمان ما نیز او در خانه ما نماز روا نبود اما ظاهر روایت
که روا بود ولیکن اولیتر آن بود بعد از آن گذاردن و روایتی امیر المومنین علی کی را دید که در نمازگاه عید نماز میگذارد و دیگر روایت
این است که وی را منع کرد و دیگر روایت این است که گفته کسی نیست که وی را منع کند من در تا و جل این آیه میترسم قوله تعالی ارأیت الذی ینهی عبدا
اذا صلی چون آن شخص نماز تمام کرد و گفت یا امیر المومنین من ندانستم که آن نبردم خداوند عز و جل خود را باور دن طاعت عقوبت کند
یا امیر المومنین علی رضی الله عنه گفت که تو بنشنیدی میگوئی اما من بیقین میگویم که هر که مخالفت رسول علیه السلام کاری کند باید
ثواب نشود و گفته امیر المومنین علی رضی الله عنه امر رسول صلی الله علیه وسلم نبودی و در وقت زوال نماز قضا روا و اما محل
و تطوع مشروع نی امیر المومنین عمر رضی الله عنه گفته است که ما را رسول علیه السلام منع کرد از وقت زوال نماز مرده بخاک دفن کردن
مراد از آن نماز جنازه گذاردن است بعد از نماز دیگر مشروع نیست که عبدالله عباس رضی الله عنه روایت میکند که رسول علیه السلام

ما را منع کرد که بعد از نماز دیگر تطوع بگذارند اما اگر وقت مستحب باقی بود نماز قضا گذاردن روا بود در وقت فرو رفتن آفتاب قضا نماز روا
نبود و تطوع منسوخ نی اما روا بود چون آفتاب فرو رود و هم تطوع نشاید گذاردن که تاخیر نماز شام شود قال النبی علیه السلام
لا تزال امتی بخیر ما لم یؤخروا المغرب الی اشتباک النجوم در وقت خطبه کردن تطوع نشاید گذاردن اما اگر قضا بود که ترتیب ساقط نشده
باشد شاید گذاردن کراهیت نبود باب ششم در بیان روی بقبله آوردن خواجه امام زاهد فخر الدین رحمة الله معرفت قبله در سر
گردانیده از این آیه کرد قوله تعالی وما خلقت الجن والانس الا لیعبدون مراد از تاویل انس آدمیست مر نا گرویدگان را که دیدن و گرویدن
به پرستش پرستش مومنان نماز است در نماز روی بقبله آوردن فریضه است و هم بآیة هم بخبر و هم باجماع امت اما آیة قوله تعالی
فول وجهک شطر المسجد الحرام وحیث ما کنتم فولوا وجوهکم شطره اما خبر قوله علیه السلام الطهر کما امر الله تعالی استقبل القبلة و قل
هو الله اکبر چاقمر انداز و بعین کعبه آوردن فریضه است مر اقبا نمر اروی بجهت آوردن فریضه بقول شافعی رحمة الله میان مشرق و مغرب
است ای تمسک بدین حدیث میکنند قال النبی صلی الله علیه وسلم القبلة ما بین المشرق والمغرب علما گفته اند که رسول صلی الله علیه
وسلم این حدیث را در حق اهل مدینه و اهل العراق ما بین المشرق والمغرب فرمود دیگر آنکه رسول علیه السلام فرموده است که یاجوج ماجوج از
مشرق بیرون آیند و بجانب مغرب آیند پس معلوم شد که قبله میان مشرق و مغرب نیست محرابها را صحابه رضوان الله علیهم اجمعین بنا کرده اند
سعید بن عثمان ابو خوارزم و قطیفه ابن مسلم با بسیاری از صحابه رضوان الله علیهم اجمعین تابعین بوده اند بروی مرو و خراسان بلخ و ترمذ و سمرقند
بخارا و فرغانه چنانکه دوش و فرخند سوگند بکنند و زدیق دیار عرب اطلاق کاشغر و بلاساغون رضی الله عنهما محرابها را راست کردند و نخستین
مسجدی که در انجا را بنا کردند مسجد خواجه امام زاهد صفار رحمة الله در شهرستان سعید بن عثمان رحمه الله بنا کردند نخستین مسجد که در شهر سمرقند
بنا کردند مسجد دروازه چین است از قطیفه بن مسلم رحمة الله بنا کرده است مسجد کلاه دوز ان خصها سیوم مسجد دروازه آهنین هم چنین بر کرده
که شهر که میگرفتند محرابها راست میکردند گروه ایشان بر صواب بوده است و از دیار ما گرفته تا نیاب لنبقر قبله روند بنات النعش بر پشت راست
ایشان بود و کوه چکانکشان بر قفاء ایشان بود و قطب بر چهار سوی ایشان بود و همچنین حلوان از انجا روی بمغرب بر ستان فرود
تا بلخ راست ایشان بسوی قبله آید از ینجاست که در دیار ما نشاید که حنفی مذهب در محراب شافعی مذهبان نماز گذارند از برای آنکه ایشان
قبله میان مشرق و مغرب میگویند چون بروی محراب ایشان آری رخ راست سوی قبله نشود روا نبود و هر که محرابی بود که راست افتاده بود
مهندسان و محاسبان که درین علم بضاعت داشته اند تقدیر گرفته که محراب شافعی مذهبان نه از فرسنگ سوی کعبه افتاده است و محراب حنفی مذهبان
نماز می گذارد سی فرسنگ بر سوی کعبه افتاده است از ینجاست که محراب حنفی مذهبان نماز گذاری چهار دانگ درست است باید ماندن از آنکه
تابستان دو دانگ درست جیب گرفته اند تا روی به قبله راست اگر مسجد بنا میکنید و محراب راست میکنید و اگر در وقت محل باد دام بود یاد
گشته باید که نماز دیگر روی سوی قبله ایستد چنانکه آفتاب و ابرو فرود آید برابر روی راست محراب بنا کنند و اگر در وقت آفتاب بحمل بود
یا وقت آفتاب بمیزان بود بنگرند که آفتاب کجا فرو میرود و بر همان محراب بنا کنند که درین دو فصل آفتاب یقین برابر کعبه فرو میرود اما اگر وقت
دیگر است باید که بمسجد جامع روند بنگرند که آفتاب کجا فرو میرود دیگر بر همان تجربه محراب بنا کنند که در یک شب بسی تفاوت نبود که اینجا نبود

تا هم از ابتدا او مسجدی بنا کنند اما اگر مسجدی خراب را عمارتی میکنند محراب همان جای که بنا کنند که بوده است که محرابها را اصحاب بنا کرده‌اند
ایستان بر صواب بود بر قول علما ما رح قبله میان دو مغرب است یکی مغرب تابستان یکی مغرب زمستان تابستان بر طرف چپ کعبه بود و در
زمستان بر طرف راست کعبه و درین دو میان هر کجا که روی روا بود اما اولیتر آن بود که چهار دانگ دست راست را ماند و دو دانگ دست چپ
کرد تا روی به قبله راست آید کعبه تمام عرصه است اما تمام بنا بقول شافعی رحمهما الله تمام بر دو بر قول علما ما رح عرصه است نه تمام بنا و محمد
حسن رحمه الله گفته است اگر کسی کعبه را فرو کرد تا بهتر از آن برآرد بر قول امام شافعی رحمه الله تا انجا خیمه نزنند نماز روا نبود و بقول علما
ما رح روا بود و کعبه را ابراهیم خلیل الله علیه السلام بنا کرد جبرائیل علیه السلام از پنج کوه سنگ می آورد با اسماعیل میداد و وی با ابراهیم علیه السلام
میداد تا خانه کعبه بنا کردند و اگر کسی کعبه را فرو کرد تا بهتر از آن برآرد تا آن سنگها بجای خود برند ما را روی بجهت باید آوردن ظاهر روایة
انست که از عرش تا ثری بناء کعبه است آفاقی را روی بجهت آوردن فریضه است و اگر روی بجهت آورد و نیت حطیم کرد از محمد حسن رح روایة
است که روا بود اما ظاهر روایة آنست که روا نبود و اگر آفاقی روی بجهت آورد و نیت مقام ابراهیم کرد روا بود اما ظاهر روایة روا نبود
خواجه امام ابوبکر عباس رض گفته است که اگر این کسی بسفر قبله رفته مقام ابراهیم علیه السلام را دیده است روا نبود و اگر ندیده است روا بود
و مسئله معلوم شد ما را که اعتبار بسمت است اگر آفاقی روی بجهت کعبه آورد و نیت بیت المقدس کند روا نبود هر کسی که محراب معین بود در روی بجهت
آورد و نیت کعبه شرط است یا نه حسن زیاد از ابو حنیفه رحمه الله روایة میکند که مستحب است چون روی بجهت آورده است بسنده است عبدالله
جرجانی رحمه الله گفته است همچنانکه روی بجهت آوردن فریضه است نیت کعبه نیز فریضه است خواجه محمد مقاتل رازی رحمه الله در شرح قدوری
روایة کرده است که این خلاف در میان علما در نیست چون روی بجهت آورد بسنده است در نماز تنها نابینا و غریب را تحری روا بود یا نه
امام علی اسبیجابی رحمه الله گفته است که روا نبود از برای آنکه اگر روز بود ببیند و اگر شب بود سوال کند و بر انشان بیند و اگر کسی نبود دست
برد معلوم شود که محراب کجا است سید امام ابو شجاع رحمه الله گفته است که روا بود از برای آنکه اگر شب بود سوال کند بگوی که ایشان
دشمنش و بر آنچه معلوم شود اگر دست برد احتمال دارد که اگر دیوار چیزی بود و بر دستش خلد مجروح شود و اگر دیوار گزنده باشد
بر دستش زخمی زند یا محراب محیط بود دست برد معلوم شود مسجد بود یا نی قبها هر کجا دست زند چنین داند که محراب است پس به تحری
گذارد روا بود که در صلوة الفاح و خواجه امام ابوالفضل کرمانی در شرح قدوری از محمد رحمه الله روایتست که اگر کسی در مکه به تحری نماز
گذارد روا بود شرط آنکه در آن محلت غریب بود که نص مطلق است قوله تعالی فاینما تولوا فثم وجه الله اما ظاهر روایة اینست که در مکه به تحری نماز روا
نبود حاضر از روی تعیین قبله آوردن فریضه بود اگر در صحرای قبله پوشیده است و دلیل اصحی بی تحری نماز گذارد روا بود اما اگر کسی از آن
دیار بود اگر سوال ناکرده به تحری گذارد روا نبود و اگر به تحری نماز گذارد و در نماز اصابت پدید آید که روی بدان طرف آرد باقی نماز تمام
کند چنین گفته‌اند که قبله شش است یکی بیت المعمور که قبله فرشتگان است و دیگر بیت المقدس قبله پیغامبران است و دیگر عرش که قبله
حاملان عرش است دیگر کرسی که قبله کروبیان است دیگر کعبه قبله ماست دیگر قبله تحری است دیگر قبله بیماران است گفته‌اند و اگر
تحری نماز شروع کرد یک رکعت گذارد باز تحریش گشت روی بطرف دیگر آورد و دیگر رکعت دیگر گذارد و باز تحریش گشت اگر این چهار رکعت

نماز را بچهار طرف نگذارد روا بود و بقول علماء ما بیخ بقول شافعی رحمة الله بسه طرف روا بود سوی برآمدن آفتاب روا نبود اگر بار
چهارم از طرف اول باز آید و بعضی گفته اند که روا نبود و ظاهر روایت اینست که روا بود و اگر جماعتی به تحری نماز گذارند در میان نماز اصابت
پدید آید امام روی بگردانید سوی قبله آورد امام اگر پس شد و مقتدیان پیش باید که امام پیش مقتدیان برود و اگر نرود نماز همه تباه شود
که کار دیگران کرده است مقتدیان را باید که در قفای امام آیند و آنها که بطرف دست راست امام اند طرف دست راست امام آیند و آنها که
بطرف دست چپ امام اند فرود آیند و باقی نماز تمام کنند و اگر همچنان رکنی گذارند امام پس مقتدیان پیش نماز مقتدیان تباه شود و اگر
در کم رکن در قفای امام آیند نماز همه روا بود و اگر مقتدی در رکنی همچنان تاخیر کردند و لیکن نگذاردند نماز شان تباه شود و بقول
ابو یوسف رحمة الله و بقول ابو حنیفه و محمد رحمهما الله تواند که در قفای امام آیند و باقی نماز تمام کنند و در بعضی نسخها برعکس این گفته
اند و اگر جماعتی به تحری نماز گذاردند و امام سلام داد انگاه اصابت پدید آمد و در قفای وی لاحق است و مسبوق مسبوق را باید که روی
به قبله آرد و باقی نماز را تمام کند لاحق را نماز تباه شد از برای آنکه لاحق حکما در قفای امام است و برا همچنانی باید کرد از آنکه امام
گذارده است اگر روی گردانید امام را خلاف کرده باشد و اگر همچنان گذارد و روی بغیر قبله روا نبود و جماعتی در تاریکی نماز گذار
چون نماز تمام گذاردند و روشنائی در آوردند و هر کسی رو بطرفی آورده بودند همه را نماز روا بود مگر دو کس یک کس که امام را به
خطا دانسته باشد و دیگر کسی که از امام پیش افتاده باشد و اگر قبله پوشیده است از گذارد نماز گذارد و اگر اصابت در همین جائی پدید
آید که روی گذارده است یا غالب گمانش آن بود که قبله اینجا است نمازش روا بود و اگر اصابت جائی دیگر پدید آید یا غالب آن بود که اصابت
جائی دیگر است نمازش روا نبود و اگر قبله پوشیده است بشرود نماز شروع کرد بعضی گفته اند که شود درست نباید اما ظاهر روایت
اینست که درست آید و اگر در نماز اصابت همین جائی پدید آید و نمازش روا بود و اگر در میان نماز اصابت جائی دیگر پدید آید و بر قول
ابو حنیفه و محمد رحمة الله نمازش تباه شود همچنانکه متیمم در نماز آب یابد یا ماسح موزه را مدت مسح بسر آید نمازش تباه شود و این همه
حکم دارد و بقول ابو یوسف رحمة الله روی بقبله آورد و باقی نماز تمام کند روا بود و اگر بتحری یک رکعت نماز میگذارد و در میان نماز
بی آنکه تحریش بکشتی روی بگردانید و یکرکعت معلوم شد که قبله اصابت همین جائی پدید آمد که تکبیر گفته است بقول ابو یوسف رحمة الله
روا بود از برای آنکه مراد از تحری اصابت است همین پدید آمد و بقول ابو حنیفه و محمد رحمة الله نمازش تباه شود از برای آنکه تحری کرد
شریعت حکم کرده است طرف به قبله چون بی تحری روی برگردانید هم چنان بود که روی از قبله برگردانیده است و این مسئله آنست که در خطا
صواب آید هم خطا بود و مصلی را در ظن وی اینست که جامه من نجس است یا روی بغیر قبله است یا بی طهارت است یا نماز پیش از وقت
است هم چنان نماز میگذارد و بعد از آن معلوم شد که جامه وی پاک است و روی بقبله است و با طهارت است یا نماز در وقت است
نماز روا نبود که وی بمعصیت نماز اندر آمده است عبادت بمعصیت ادا کرده نشود و این مسئله در صلوة شرح
طحاوی است در کتاب تحری اما بعضی [illegible] گفته اند که روا بود چنانکه بر جامه امام زنگ ببیند چنین پنداشت
که مگر نجاست است یا چنین پنداشت که آنچه امام خواند خطا است و نماز نا روا است

واین نماز وی ناروا است معلوم شد که اگر امام خواند صواب است که جامهٔ امام پاک است نماز روا بود و آن کسان پیروی را اعتبار نیست
واین اختیار شیخ الاسلام برهان الدین است و این مسئله را دیگر همین قیاس است مومنی نماز میگذارد و چنین میداند که کعبه نام بنا است
نیست بنا کرده است اگر چه روی بجهت آورده است روا نبود که کعبه نام عرصه است نه نام بنا ؛ باب نهم در بیان نیت کردن نماز
نیت فریضه است ثابت باختیار اجماع امت این است قوله تعالی وما امروا الا لیعبدوا الله مخلصین له الدین مفسران این آیه تقریر چنین اند که مراد از
اخلاص نیت است تا نیت نبود اخلاص نبود و حدیث این است قال النبی صلی الله علیه وسلم انما الاعمال بالنیات ولکل امرء ما نوی قال النبی
صلی الله علیه وسلم لا عمل لمن لا نیة له اجماع این است که هیچکس فریضیت نیت را منکر نشد هر که منکر شود کافر گردد بقول شافعی رحمه الله
نیت جمله صفات نماز را باید که بدل بداند و چند نیت به جنابه کند و رکعت نماز با مداد و فریضه وقتی اقتدا با امام و نیت کعبه مقارن امام تکبیر گوید تا
در نماز آمده شود در صلوة خواجه امام بکر خواهرزاده رحمه الله روایت است که همچنانکه تکبیر گفتن فریضه است نیت کردن بزبان نیز فریضه است اما
ظاهر روایت آنست که نیت کردن بزبان فریضه نیست ازین گفته است یا از شافعی رحمه الله دو روایت دیگر روایت آنست که بدل
می اندیشد و بزبان میگوید در صلوة خواجه امام بکر خواهرزاده از شافعی رحمه الله روایت است که همچنان تکبیر گفتن بزبان فریضه است نیت
کردن نیز بزبان فریضه است اما ظاهر روایت قول شافعی آنست که نیت بزبان فریضه نیست از برای آنکه بقول شافعی مقارن امام تکبیر
گفتن در صلوة خواجه امام اجل حسن از ابو یوسف و محمد روایه است هر دو سست بود و یک روایت دیگر آنست که بدل نیت کند بزبان تکبیر گوید
که نیت محل دل است بزبان گفتن حاجت نیست تعیین نماز شرط است چنانکه نماز بامداد را نماز بامداد و نماز پیشین را نماز پیشین نماز
دیگر را نماز دیگر نماز شام را نماز شام و نماز خفتن را نماز خفتن عید را نماز عید و تر را نماز وتر نماز آدینه را نماز آدینه و قضا را نیت نماز قضا او را
آنست اداء نیت او از قضا نیابت ندارد و نیت قضا از ادا نیابت ندارد و بعضی گفته اند نیت قضا از ادا نیابت دارد در صلوة خواجه
امام اجل سرخسی از ابو یوسف و محمد رح روایت است اگر با گمان نماز نشستن و بقصد نماز گذاردن بر نجاست و طهارت ساخت و در راه هیچ غافل
شده مسجد آمده بر همان قصد چون تکبیر گوید بر همان قصد نماز آمده شود بقول ابوحنیفه رح نیت بترک از تحریمه می باید پیوسته تحریمه باشد اگر
در آن اثنا آن لطیفه غایب شود که از قصد نماز گذاردن فراموش نیت است و اگر آن لطیفه اگر غایب نشود اعتبار روا داریم حرج شود و در
ما یعنی حرج نیست که حد حضور آنست که اگر کسی از وی سؤال کند که چه میگذاری بی تامل گوید که چه میگذارم کرخی گفته است که اگر در
خواندن سبحانک اللهم وبحمدک و تبارک اسمک تا داند که نیت نکرده است نیت کند روا بود اما ظاهر روایت آنست که نیت پیش از تحریمه
می باید تا روا بود و در نیت علما سخن گفته اند که دانستن نیت بود اما ظاهر روایه آنست که دانستن علم بود اما چون قصد ادای نماز کند
و نیت شود و نیت محل دل است تا اگر مسئله نماز پیشین میگذارد و بر زبان گفت دیگر رفت یا هم نماز پیشین بود و اگر نماز دیگر میگذارد
و بر زبان گفت نماز پیشین رفت یا هم نماز پیشین رفت اینهمان نماز دیگر بود اگر نیت ادا کرد قضا بود آید یا نیت قضا کرد ادا بود آید در جواب
فتوی خواجه امام علی بزدوی رحمه الله آورده است که قضا از ادا روا و ادا از قضا نیابت دارد خواجه امام حسام شهید رحمه الله گفته است
که اگر نیت ادا کند قضا را بود آید نیابت ندارد اما اگر نیت قضا کند ادا بود آید نیابت دارد از برای آنکه لفظ قضا بود مراد

اندوی ادا **قوله تعالی** فاذا قضیت الصلوة فانتشروا فی الارض اینجا لفظ قضا است و مراد از وی ادا خواجه امام زاهد
فخر رحمه الله صلوة خواجه امام اجل شمس الائمه سرخسی میکرد روایت بیرون آمد این جای بود که قصد وی ادا گزاردن بود بزبانش لفظ
قضا برود یا قصد وی قضا گزاردن بود بزبانش ادا برود و اگر قضا را مطلق نیت ادا کند یا ادا را مطلق نیت قضا کند و قضا
و قضا از ادا روا و ادا از قضا نیابت دارد و مسلمانی اگر نماز پیشین بروی است و ایدست و شک میکند و نمیداند که وقت مستحب
نماز دیگر باقی است یا نی نماز پیشین را باید که قضا کند نماز دیگر گذارد چون وقت نماز شام آید و آن نماز پیشین را باز قضا کند
و آنگاه نماز شام گذارد که احتمال آن دارد که نماز پیشین در وقت مکروه قضا کرده باشد پس نا روا آمده باشد باز قضا کند
تا بیقین از عهده بیرون آید خواجه امام زاهد فخر الدین رحمه الله گفته است دو فرض مختلف همچون دو وقت مختلف است دو وقت
مختلف همچون دو فرض مختلف است دو فرض مختلف آن بود که از یک روز دو نماز برو مانده است نماز پیشین و نماز دیگر
نیت کرد چهار رکعت نماز ولیکن نگفت که چهار رکعت نماز پیشین یا چهار رکعت نماز دیگر از هیچ نیابت ندارد که نیت کرامی
نماز فریضه است این دو فرض مختلف است اما دو وقت مختلف آن بود که مسلمانی را قضا نماز گذشته برو بیست
قضا قضا میکند نیت کرد که چهار رکعت فریضه نماز پیشین ولیکن نمیگوید که کدام نماز پیشین روا نبود که نیت کند این
نماز فریضه است چون نیت کند چگونه کند و بقول مشایخ بخارا اولین نماز که برمن است و یا نخستین نمازی که برمنست و
بقول مشایخ سمرقند نه دیگرین نمازی که برمنست یا آخرین نمازی که برمن است شیخ الاسلام برهان الدین رحمه الله گفته است
کرا ولی ترآلست میداند که چه نماز قضا میکند تکبیر گوید چنان نماز اندر آمده باشد که آن از وی نیت است خواجه امام حسام شهید رحمه الله
گفته است در جامع الصغیر خویش که چنین گوید که اولین نمازی که برمن است اولیتر بود خواجه امام سرخسی رحمهم الله میگوید از این سه لفظ
هر کدامی که بگوید روا بود خواجه امام علی بزدوی رحمه الله میگوید و اگر نیت مطلق کند روا بود اگر روزا به است و نمیداند که وقت نماز
باقیست یا نی چگونه نیت کند گفت باید که میخواهم تا بگذارم چهار رکعت فریضه نماز پیشین امروزینه اگر وقت باقیست از وقت نیابت دارد
اگر وقت بیرون رفته بود از قضا نیابت دارد اگر مسلمانی نماز پیشین گذارد و شک افتادش که نماز پیشین من روا آمده است یا نی
آن نماز را باز میگذارد باید که گوید میخواهم تا بگذارم چهار رکعت نماز پیشین که برمن است اگر آن نماز روا آمده بود این
نماز از قضا نیابت دارد و اگر آن نماز روا نیامده باشد این نماز از ادا نیابت دارد و اگر وقت مکروه نماز دیگر گذارد شک افتادش که
نماز دیگر روا آمده است یا نی باید که نیت کند که میخواهم تا بگذارم چهار رکعت فریضه نماز دیگر امروزینه از بهر آنکه در این وقت قضا منسوخ
نیت و تطوع فی نماز شروع کند و در دو ذنابه یعنی قرآن خواند چنانکه در اول خواند در دوم نخواند در سیوم خواند و در چهارم نخواند
اگر آن نمازش روا نیامده باشد این از آن نیابت دارد اگر روا آمده بود این نماز نه از قضا نیابت دارد نه از تطوع و اگر وقت نماز
بیرون رفت شک افتادش که این نماز گذارده ام یا نی محمد رحمه الله میگوید من گمان نبرم که وقت نماز برمومن گذرد و وی نماز گذارده بود
اگر نماز گذارده احتیاط کرده بود اگر سنت چهار را مطلق نیت نماز میکند روا بود یا نی قاضی امام صدر الدین گفته است نیابت دارد و خواجه

امام اجل سرخسی رحمة الله علیه است که نیابت ندارد و جه قول قاضی صدر الدین رحمة الله آنست که اگر دو رکعت تطوع گذارد
بر نیت آنکه شب است معلوم شد روز بوده است آن از سنت نماز بامداد بود و اینجا همین بود خواجه امام اجل سرخسی رحمة الله
گفته است که فرقست میان این مسئله و آن مسئله زیرای آنکه چون صبح دمید هیچ تطوع گذاردن جز سنت نماز بامداد نیست ضرورت است
گویم که نیابت دارد اما اینجا وقت فراخست و تطوع مشروع ثابت است نکند نیابت ندارد و بر جمله مقتدی را نیت شرط است
نیت کدام نماز و نیت متابعت امام و نیت کعبه امام را تنها گذارد و نیت شرط است نیت کدام نماز و نیت کعبه **باب دهم**
در بیان تکبیر اول تکبیر اول فریضه است با آیت و اجماع امت و اخبار بر خلاف معتزله که ایشان میگویند بنا نماز بر افعال است فی بر
اذکار و حجه قول ایشان آنست که خدای عز و جل میفرماید قوله تعالی و اقیموا الصلوة بر پای دارید نماز را بر پای داشتن نماز زمین تعلق دارد اما
این مذهب باطل است مذهب سنت و جماعت اینست که بنا نماز هم بر افعال است و هم بر اذکار هم بآیت و هم باخبار و ما هم باجماع است
اما آیت اینست قوله تعالی قد افلح من تزکی و ذکر اسم ربه فصلی قوله تعالی و ربک فکبر این هر دو آیت در حق تکبیر اول است و خبر اینست قال
النبی صلی الله علیه و سلم طهر نفسک کما امر الله تعالی و استقبل القبلة و قل الله اکبر یعنی بگوید الله اکبر و اجماع امت آنست که هیچکس
فرضیت تکبیر اول را منکر نشده است هر که منکر شود کافر گردد تکبیر اول شرط است یا رکن بقول شافعی رحمة الله رکن است و بقول علماء ما
رحمهم الله شرط است فایده این خلاف جائی پدید آید که اگر مصلی دو رکعت نماز تطوع گذاردن و بران دو رکعت دیگر بنا کند بقول
شافعی رحمة الله درست نباید بقول علماء ما رحمهم الله درست آید تکبیر اول از نماز است یا نی بعضی گفته اند که از نماز نیست همچنانکه
در از خانه نیست ولیکن جائی در نیست میوه از درخت نیست لیکن میوه بی درخت نیست آب از حوض نیست لیکن بی حوض
نیست خواجه امام فخر رحمة الله شیخه درس میکرد روایت بیرون آمد که بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمة الله تکبیر اول از نماز
نیست و شرط است و بقول محمد رحمة الله از نماز است و رکن است فائده این خلاف جائی پدید آید که مصلی نماز پیشین
میگذارد و در میان یاد آمدش نماز بامداد همین است بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمة الله تحریمه از فرضیت باطل شود اما در حق
تطوع باقی شود و بقول محمد رحمة الله در اصل تحریمه نماند اما صحیح از قول محمد رحمة الله اینست که هر کجا که فساد پذیرد در رکن دارد
بنا حاجت آید شرط دارد تکبیر اول بچه سنت لفظ گوید که در نماز آمده شود بقول مالک رحمة الله همین بلفظ الله اکبر و بقول شافعی رحمة الله
الله اکبر یا الله الاکبر این دو لفظ هر کدام که گوید به نماز اندر شود در صلوة خواجه امام اجل سرخسی رحمة الله از ابو یوسف رحمة الله روا
که چهار لفظ به نماز اندر آمده شود الله اکبر یا الله الاکبر یا الله الکبیر یا الله کبیر این چهار لفظ هر کدام که گوید به نماز اندر آمده باشد و بقول
ابو حنیفه رحمة الله هر نامی که از نام خدای تعالی گوید در نماز در آمده شود از محمد رحمة الله دو روایت است یکی روایت با ابو یوسف رحمة الله اسم
صفات تمام باید تا در نماز آمده شود چنانکه الله اکبر یا الله اجل یا الله اکبر یا الله احصی یا الله اعظم یا الله جلیل دیگر روایت با ابو حنیفه
رحمة الله که اسم معتمد بسنده است شیخ الاسلام برهان الدین رحمة الله در صلوة خواجه منهاج الدین رحمة الله درس میکرد روایت بیرون
آمده شود اگر مصلی کلمه شهادت گوید به نیت تکبیر اول بقول ابو حنیفه و محمد رحمة الله به نماز اندر آمده شود دیگر اثبات نفی کلمه نفی بود و

اثبات که الا الله ست برین روایت دلیل میکنند که محمد با ابوحنیفه رحمة الله ست که یا بستم منیا به نماز اندر آمده شود و اگر اللهم اغفر لی گفت به نیت تکبیر اول باجماع در آمده نشود و اگر اللهم گفت و قطع کرد در نماز آمده شود یا نی این اختلاف ست میان کوفیان و بعض بصریان میگویند که در نماز نشود که میم اللهم در معنی لا ست لا کلمه نفی ست بکلمه نفی در آمده نشود و بصریان میگویند که در نماز آمده شود که میم اللهم در معنی یا ست تا اگر کسی نیت تکبیر اول گوید یا الله بقول ابوحنیفه رضی الله عنه در نماز آمده شود و اگر تازی نمیداند پارسی در نماز آمده شود یا نی بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله در آمده نشود در جامع الصغیر خانی خواجه امام حسام الدین شهید ابوبکر جصاص در صلوة خواجه منهاج الدین عیسی کبیر رحمه الله روایت میکنند یا قدرت عربی اگر پارسی گوید در نماز آمده نشود والله اعلم بالصواب

باب یازدهم در بیان قرائت فریضه

است بآیت و اخبار و اجماع امت بر خلاف معتزله که ایشان میگویند که بنا نماز بر افعال ست نه بر اذکار و هم بر افعال هم بآیت و هم باخبار آیت اینست قوله تعالی فاقرءوا ما تیسر من القرآن اتفاقست که این امر در نماز است که بیرون نماز قرآن خواندن فرض نیست و حدیث اینست قال النبی صلی الله علیه وسلم لا صلوة الا بقرأت القرآن بقول شافعی رحمه الله خواندن فاتحه در نماز فریضه است و حجه قول وی آنست قال النبی علیه السلام لا صلوة الا بفاتحة الکتاب علماء ما رحمهم الله گفته اند که تعیین نیست که ورای فاتحه چیزی دیگر خواندن فریضه نمیداری چون چیزی دیگر خواندن نمیداری فاتحه خواندن نیز فریضه نبود و بقول مالک رحمه الله سورت با فاتحه ضم کردن فریضه است علماء ما رحمهم الله گفته است که بسیار کس بود که فاتحه درست کنند و سورت درست ندانند یا سورت درست دانند و فاتحه درست ندانند ما میگوئیم فاتحه یا سورت و اگر بیش ازین چیزی خواند که صفت نماز بود نمازش تباه شود خواندن فاتحه در نماز بحدیث واحد است ما بنص قرآن عمل کنیم قوله تعالی فاقرءوا ما تیسر من القرآن آنچه گفتیم فرضیت را اینست و لیکن استحباب را آنچه هر چند که خواند شاید دلیل آنکه روایت میکنند ابوهریره سلمی بن ... که رسول علیه السلام در نماز بامداد تقدیر صد آیت خواند در روایت مورق عجلی رضی الله عنه که رسول صلی الله علیه وسلم در نماز بامداد سورت قاف و الذاریات چندانی بخواند که من هر دو را یاد گرفتم دیگر روایت میکنند عبدالله مسعود رضی الله که رسول علیه السلام در نماز بامداد الم الکتاب تنزیل و تبارک الذی بیده الملک خواندی همچنین تقدیر هفتاد سورت روایت میکنند از بیشتر خواندی و در هیچ رکعتی ورای فاتحه دو سورت نخواندی و از پایان آغاز نکردی دیگر روایت میکنند ابوهریره رضی الله عنه که رسول علیه السلام در نماز بامداد دو سورت هل اتی علی الانسان و المرسلات و اذا السماء انشقت و السماء ذات البروج خواندی و بقول عبدالله عباس رضی الله عنه در نماز روز قرأت جهر نیست و حجه قول وی آنست قال النبی علیه السلام صلوة النهار عجماء را ما مراد ازین نرم خواندن است نه تا خواندن از برای آنکه در ابتدا در نمازها در قرأت بلند خواندن مشروع بود کافر مکیان بیامدندی و بر در مسجد رسول علیه السلام حشر گیری کردندی که ایشان مشوش شدندی جبرائیل علیه السلام آمد و این آیت آورد و لا تجهر بصلوتک و لا تخافت بها و ابتغ بین ذلک سبیلا بعد ازان نرم خواندن مشروع شد دلیل بر آنکه هم از عبدالله عباس رضی الله عنه روایت است که رسول علیه السلام در نماز آدینه و سورت الجمعه و اذا جاءک المنافقون بسیار خواندی و نماز آدینه نماز روز است

نعمان بن بشیر رضی الله عنهما روایت میکند که وقتی بودی که ما را در یکروز دو عید آمدی نماز روا است نماز عید و نماز جمعه و رسول علیه
السلام در هر دو سبح اسم ربک الاعلی الذی و هل اتیک حدیث الغاشیه خواندی و ابو سعید خدری رضی روایت میکند که رفقای
رسول علیه السلام نماز پیشین میگذاردیم رسول علیه السلام از قیام فرود آمد و سجده تلاوت آورد باز قیام رفت و از قرات خبری نخواندند
آنگاه برکوع رفت بعد از فراغ نماز ما را معلوم شد که سوره تنزیل خوانده دیگر روایت میکند خباب بن الارت که رسول علیه السلام در نماز
نرم خواندی قرات قرآن چنان نرم خواندی که رخساره مبارک می جنبید که وقتی بودی که ما را حرفی یا کلمه شنوانیدی در صلوة خواجه امام
رحمه الله آورده است که علیه السلام در نماز شام سوره الم نشرح خواندی اما این در وقتی بود که اینها تمام نشده بود و سورتها معین
نشده چون سورتها اینها معین گشت حاجتی آمده از معاذ بن جبل رضی الله عنه پیش رسول علیه السلام بنالیدند که مردمان
تیج می بینیم وی در نماز خفتن قرات دراز میخواند رسول علیه السلام معاذ را طلب کرد و این حدیث فرمود و تعالی ... یا معاذ و این ایت والسماء
والطارق والشمس وضحیها ابوبکر صدیق رضی عنه در نماز بامداد سورة البقره خواند چون نماز تمام کرد امیر المؤمنین عمر رضی گفت یا خلیفه رسول
علیه السلام نزدیک بود که آفتاب بر آمدی ابوبکر رضی الله عنه گفت که اگر آفتاب بر آمدی ما را غافل نیافتی در نماز یافتی امیر المؤمنین عمر رضی
در نماز بامداد سورت یوسف خواند چون بدین آیه رسید قوله تعالی وابیضت عیناه من الحزن فهو کظیم گریان شد نتوانست خواند
و نشستن برکوع رفت و امیر المؤمنین عمر رضی ابو موسی اشعری را بشهر بصره فرستاده بود و با سیری وی برا وصیت کرد که بخوان در نماز بامداد طوال
مفصل و در نماز پیشین اوساط مفصل و در نماز شب قصار مفصل مشایخ رحمهم الله گفته اند که طوال مفصل از حجرات است تا عبس و اوساط
مفصل از عبس والفجر و قصار مفصل از والضحی است تا آخر و بعضی گفته اند که طوال مفصل از حم تبارک الذی تا والفجر و اوساط از والضحی است تا
لم یکن و قصار مفصل از لم یکن است تا آخر قرات مسافر را در نماز بامداد اولیتر آن بود که اذا السماء انشقت والسماء ذات البروج
والسماء والطارق و سبح اسم و هل اتیک خواند و اینها استحباب است فریضه یا آنچه خواند روا بود دلیل بر آنکه رسول علیه السلام در نماز
بامداد قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس خواند بنا بر آن بود که وقتی جماعت زنان مشروع بود رسول علیه السلام نماز بامداد
شروع کرد آواز گریستن کودک بگوش رسول علیه السلام رسید بنور نبوت دانست که مادرش اقتدا کرده است آن نماز را بر خود
کوتاه کرد در رکعت اول قل اعوذ برب الفلق خواند و در رکعت دوم قل اعوذ برب الناس خواند و بعد از آن فرمود و صل بالقوم
صلوة اضعفهم فان فیهم الضعیف والکبیر والمریض والضعیف والسما و ذوالحاجه محمد بن الحسن رضی الله عنه گفته است که قرآن خواندن در نماز
بر دو نوع است فریضه است که آنچه از حد کراهیت بیرون آید استحباب اما در عدد آیه در رکعت علما را اختلاف است بقول خواجه حسن بصری
رضی الله در یک رکعت قرآن خواندن فریضه است و حجت قول او آنست که خداوند عز و جل میفرماید قوله تعالی فاقرؤا ما تیسر من القرآن
این امر تکرار اقتضا نکند مالک رحمه الله در سه رکعت قرآن خواندن فریضه است که بیشتر را حکم کل است و بقول شافعی رح در چهار
رکعت فاتحه خواندن فریضه است و بقول علما ما رحمهم الله تا در دو رکعت خواندن قرآن فریضه است اما در عدد آیه علما را اختلاف
است بقول ابوحنیفه رحمه الله یک آیه خواند فریضه است خواه دراز خواه کوتاه بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله یک آیه دراز

سورت کوتاه خواندن فریضه است بقول شافعی رحمه الله و در چهار رکعت فاتحه با سم الله خواندن فریضه است وجه قول ابوحنیفه رضی الله
عنه اینست که یک آیه قرآن خواندن مقدر است دلیل بر آنکه حایض و نفسا و جنب را نشاید خواندن پس در هر رکعتی یک آیه خواندن
بسنده است و ابو یوسف و محمد رحمهما الله گفته است که قرآن معجزه است خواننده را باید که چندانی بخواند که عاجز آیند تا روا بود و اگر
تازی نمیداند بپارسی میخواند روا بود بشرط آنکه در معنی تفاوت نکند و اگر تازی میداند بپارسی میخواند بقول ابوحنیفه رحمة الله
علیه روا بود و بقول ابو یوسف و محمد رحمه الله روا نبود از برای آنکه ما ماموریم بخواندن نظم و معنی با از خواندن نظم عاجز بیاید بمعنی روا بود
اما ابوحنیفه رح گفته است که ما ماموریم بخواندن ازین دو یکی ولیکن لازم نیست که آیه بنظم خوانند از هر دو کدام خوانند روا بود از برای آنکه
از قرآن معنی را اعتبار است دلیل بر آنکه خداوند عز و جل میفرماید **قوله تعالی** وانه لفی زبر الاولین **وقوله تعالی**
ان هذا لفی زبر الاولین وقوله تعالی ان هذا لفی الصحف الاولی صحف ابراهیم و موسی شک نیست که در زبر و در صحف بلفظ عرب نبود خداوند
عز و جل میفرماید که قرآن در زبر مهاست پس معلوم آمد که معنی را اعتبار است از برای معنی قرآن از قراءت است در جامع الصغیر خواجه
امام حسام شهید ابوبکر جصاص در صلوة خواجه مهاج عصار کبیر از ابوحنیفه رحمة الله اینست که روایت میکند که ازان قول رجوع
کرده است و گفت که با قدرت عربی بپارسی خواندن روا نبود اما ظاهر روایه قول ابوحنیفه رحمة الله اینست که روا بود از برای آنکه
بعربی نداند بپارسی بخواند روا بود باتفاق پس اگر پارسی از قرآن نبودی پس هیچ حال روا نبودی ثابت شد بعربی همان است
قرآن که محال بود بپارسی از قرآن نبود بعربی از قرآن بود و دیگر آنکه اهل عجم نامه نبشتند نزدیک سلمان فارسی رضی الله عنه
فرستاده که مرا سوره فاتحه خبر است سلمان فرموده که تا ترجمه کردند بزبان ایشان فرستاد پس سلمان ترجمه بزبان ایشان
روا داشت ابوحنیفه رضی الله عنه از ایشان معنی را اعتبار داشت دلیل بر آنکه بپارسی روا داشت همچنین آورده است که این مسئله
در شرح جامع الصغیر خواجه امام حلوانی رح همچنین آورده است آنچه صد آیه است بیرون آرد فاتحه دوراهی وی سه آیه و اجماع است
که در نماز بامداد در رکعت اول قراءت دراز تر خواند و در رکعت دوم کوتاه تر در آن نماز ها دیگر بقول محمد رحمه الله همچنان خواند
که در نماز بامداد و بقول ابوحنیفه و ابو یوسف رحمه الله برابر خواند آنچه مستحب است حسن بن زیاد رحمه الله از ابوحنیفه رح عنه روایت
میکند که صد آیه خواند در نماز بامداد و بروایت جامع الصغیر شصت آیه خواند بروایه مبسوط چهل آیه بعضی از مشایخ رحمهم الله
گفته اند که اگر مسجد حی و جمع بیکجا حضر امام خویش خوان جمع رضا دهد صد آیه بخواند و اگر مسجد بر راه گذر است چهل آیه بخواند خواجه
امام زاهد فخر رحمه الله عنه گفته است اگر شبها زمستان است شبها دراز بود و روز کوتاه صد آیه بخواند و اگر شبها و روزها برابر باشد
شصت آیه خواند اگر تابستان بود و شبها کوتاه بود و روزها دراز چهل آیه در نماز پیشین از چهل تا سی خواند و در نماز شام فاتحه
خواند و سه آیه و بعضی گفته اند که پنج آیت خواند در نماز خفتن از بیست تا پانزده خواند آنچه گفتیم استحباب است و فرضیت را آنچه خواند
روا بود اگر قراءت از کراسه میخواند و بقول شافعی رحمه الله روا بود بیک روایت بقول امام اعظم ابوحنیفه رحمة الله علیه روا نبود و
بقول ابو یوسف و محمد رحمه الله روا نبود و روایت اینست عالم متعلم شود بدین معنی تا زنهار نشود و اگر از محراب میخواند و اگر مصحف است

نعمان بن بشیر رضی الله عنهما روایت میکند که وقتی بودی که مارا در یک روز دو عید آمدی نماز روا است نماز عید و نماز جمعه و رسول علیه
السلام در هر دو سبح اسم ربک الاعلی الذی و هل اتیک حدیث الغاشیه خواندی و ابو سعید خدری رض روایت میکند که در قفای
رسول علیه السلام نماز پیشین میگذاردیم رسول علیه السلام از قیام فرود آمد و سجده تلاوت آورد باز قیام رفت و از قرائت جهری نخواند
آنگاه برکوع رفت بعد از فراغ نماز مارا معلوم شد که سوره تنزیل خوانده دیگر روایت میکند خباب بن الارت که رسول علیه السلام در نماز
پیشین خواندی قرائت قرآن چنان نرم خواندی که ریش مبارک می جنبید که وقتی بودی که مارا حرفی یا کلمه شنوانیدی در صلوة الظهر امام محمد
رحمه الله آورده است که علیه السلام در نماز شام سوره الم ص خواندی اما این در وقتی بود که اینها ابتر نیست نشده بود و سورتها معین
شده چون سورتها اینها معین شد جماعتی آمدند و از معاذ بن جبل رضی الله عنه پیش رسول علیه السلام بنالیدند که مردمان کاسب
هیچ می بینیم وی در نماز خفتن قرائت دراز میخواند رسول علیه السلام وی را طلب کرد و این حدیث فرمود و افتان انت یا معاذ اقرأ والسماء
والطارق والشمس وضحیها ابو بکر صدیق رض در نماز بامداد سورة البقره خواند چون نماز تمام کرد امیر المومنین عمر رض گفت یا خلیفه رسول
علیه السلام نزدیک بود که آفتاب بر آمدی ابو بکر رضی الله عنه گفت که اگر آفتاب بر آمدی ما را غافل نیافتی در نماز یافتی امیر المومنین عمر رض
در نماز بامداد سورت یوسف خواند چون بدین آیت رسید قوله تعالی وابیضت عیناه من الحزن فهو کظیم گریان شد نتوانست خواندن
و نشستن بی رکوع رفت و امیر المومنین عمر رض ابو موسی اشعری را جایی فرستاده بود و با امیری وی را وصیت کرد که بخوان در نماز بامداد طوال
مفصل و در نماز میانه اوساط مفصل و در نماز شب قصار مفصل مشایخ رحمهم الله گفته اند که طوال مفصل از حم احقاف است تا عبس و اوساط
مفصل از عبس تا والضحی و قصار مفصل از والضحی است تا آخر و بعضی گفته اند که طوال مفصل از حم تبارک تا والفجر و اوساط از والفجر است تا
لم یکن و قصار مفصل از لم یکن است تا آخر قرآن مسافر را در نماز بامداد اولیتر آن بود که اذا السماء انشقت والسماء ذات البروج
والسماء والطارق و سبح اسم و هل اتیک خواند و اینها استحباب است فریضه با فاتحه خواند روا بود دلیل بر آنکه رسول علیه السلام در نماز
بامداد قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس خواند بنا بر آن بود که وقتی جماعت زنان مشروع بود در رسول علیه السلام نماز بامداد
شروع کرد و آواز گریستن کودک بگوش رسول علیه السلام رسید بنور نبوت دانست که مادرش اقتدا کرده است آن نماز را بر خود
کوتاه کرد در رکعت اول قل اعوذ برب الفلق خواند و در رکعت دوم قل اعوذ برب الناس خواند و بعد از آن فرمود و صل بالقوم
صلوة اضعفهم فان فیهم الضعیف والکبیر والمریض والضعیفة والنساء و ذو الحاجة محمد بن الحسن رضی الله عنه گفته است که قرآن خواندن در نماز
بچند نوع است فریضه است که [illegible] کراهیت بیرون از استحباب اما در عدد آیه در رکعت علما را اختلاف است بقول خواجه حسن بصری
رضی الله در یک رکعت قرآن خواندن فریضه است و حجت قول او آنست که خداوند عز و جل میفرماید قوله تعالی فاقرؤا ما تیسر من القرآن
این امر تکرار را اقتضا نکند بقول مالک رحمه الله در بیشتر رکعت قرآن خواندن فریضه است که بیشتر را حکم کل است و بقول شافعی رح در چهار
رکعت فاتحه خواندن فریضه است و بقول علمای ما رحمهم الله تا در دو تا معین خواندن قرآن فریضه است اما در عدد آیه علما را اختلاف
است بقول ابو حنیفه رحمه الله [illegible] آیه خواند فریضه است خواه دراز خواه کوتاه بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله یک آیه دراز

سه آیت کوتاه خواندن فریضه است بقول شافعی رحمه الله و در چهار رکعت فاتحه با بسم الله خواندن فریضه است وجه قول ابوحنیفه رضی الله
عنه اینست که یک آیه قرآن خواندن معتبر است دلیل بر آنکه حائض و نفسا و جنب را نشاید خواندن پس در هر رکعتی یک آیه خواندن
بسنده است و ابویوسف و محمد رحمهما الله گفته است که قرآن معجزه است خواننده را باید که چندانی بخواند که عاجز آیند تا روا بود و اگر
تازی نمیداند بپارسی میخواند روا بود بشرط آنکه در معنی تفاوت نکند و اگر بتازی میداند بپارسی میخواند بقول ابوحنیفه رحمة الله
علیه روا بود و بقول ابویوسف و محمد رحمه الله روا نبود از برای آنکه ما مامورهم بخواندن نظم و معنی تا از خواندن بنظم عاجز نباید یعنی روا نبود
اما ابوحنیفه رح گفته است که ما مامورهم بخواندن ازین دو یکی ولیکن لازم نیست که آیه بنظم خواند از هر دو کدام خواند روا بود از برای آنکه
از قرآن معنی را اعتبار است و دلیل بر آنکه خداوند عز و جل میفرماید **قوله تعالی** وانه لفی زبر الاولین **وقوله تعالی**
ان هذا لفی زبر الاولین وقوله تعالی ان هذا لفی الصحف الاولی صحف ابراهیم و موسی شک نیست که در زبور و در مصحف بلفظ عرب نبود خداوند
عز و جل میفرماید که قرآن در زبرهاست پس معلوم آمد که یعنی را اعتبار است از برای معنی قرآن اند قرائت است در جامع الصغیر خواجه
امام حسام شهید ابوبکر جصاص در صلوة خواجه مهاج عصار کبیر از ابوحنیفه رحمة الله نیست که روایت میکند که ازان قول رجوع
کرده است و گفت که با قدرت عربی بپارسی خواندن روا نبود اما ظاهر روایة قول ابوحنیفه رحمة الله اینست که روا بود از برای آنکه
بعربی نداند بپارسی بخواند روا بود باتفاق پس اگر پارسی از قرآن نبودی پس هیچ حال روا نبودی ثابت شد بعربی همان اند
قرآن که محال بود بپارسی از قرآن نبود بعربی از قرآن بود دیگر آنکه اهل روم نامه نبشتند نزدیک سلمان فارسی رضی الله عنه
فرستاده که مرا سوره فاتحه خبر است سلمان فرموده که تا ترجمه کردند بزبان ایشان فرستاد پس سلمان ترجمه بزبان ایشان
روا داشت ابوحنیفه رضی الله عنه از ایشان معنی را اعتبار داشت دلیل بر آنکه بپارسی روا داشت همچنین آورده است که این مسئله را
در شرح جامع الصغیر خواجه امام حلوائی رح همچنین آورده است آنچه جدا از کراهیت بیرون آرد فاتحه و ورای وی سه آیه و اجماع است
که در نماز بامداد در رکعت اول قرائت درازتر خواند و در رکعت دوم کوتاه نیز در ان نمازها دیگر بقول محمد رحمه الله همچنان خواند
که در نماز بامداد بقول ابوحنیفه و ابویوسف رحمه الله برابر خواند آنچه مستحب است حسن زیاد رحمه الله از ابوحنیفه رح عنه روایت
میکند که صد آیه خواند در نماز بامداد بروایت جامع الصغیر شصت آیه خواند بروایة مبسوط چهل آیه بعضی از مشایخ رحمهم الله
گفته اند که اگر مسجد حی و جمع بیگانه خیر از امام خویش خوان جمع رضا دهد صد آیه بخواند و اگر مسجد براه گذر است چهل آیه بخواند خواجه
امام زاهد فخر رحمه الله عنه گفته است اگر شبهای زمستان است شبها دراز بود و روز کوتاه صد آیه بخواند و اگر شبها و روزها برابر باشد
شصت آیه خواند اگر تابستان بود و شبها کوتاه بود و روزها دراز چهل آیه در نماز پیشین از چهل تا سی خواند و در نماز شام فاتحه
خواند سه آیه و بعضی گفته اند که پنج آیت خواند در نماز خفتن از بیست تا پانزده خواند آنچه گفتیم مستحب است و فرضیت را آنچه خواند
روا بود اگر قرات از کراهیت میخواند و بقول شافعی رحمه الله روا بود بیک روایت بقول امام اعظم ابوحنیفه رحمه الله علیه روا نبود و
بقول ابویوسف و محمد رحمه الله روا نبود روایت اینست عالم مقیم شود و بدین معنی نماز تباه شود و اگر از محراب میخواند اگر بجای

میخواند همین خلاف است و اگر دو جهت میخواند چنانکه امروز را حفظ است و بقول ابوحنیفه رحمه الله روا بود ولیکن مکروه است که این
سبب بود که دیر یا در حالت قیام چشم بجای سجده دوختن سنت است و چشم بمحراب میدارد بدان سبب بود که در حالت قیام چشم بجای
سجده داشتن سنت است و چشم بمحراب میدارد بدان سبب کراهیت بود و اگر در نماز توریت خواند یا انجیل خواند یا زبور خواند نماز روا بود
ولیکن تباه نشود تا از قرآن چیزی یاد آید و خواند و نماز روا بود و اگر چیزی از قرآن یاد نیامد پس از آن احترام کند ظاهر روایة نمازش تباه شود و بعضی
گفته اند اگر چیزی خوانده است که معنی وی با معنی قرآن راست می آید روا بود و قیاس قول ابوحنیفه و محمد رحمهما الله از قرآن معنی را
اعتبار داشته اند و ابویوسف رحمه الله و مثل و نظیر را دلیل برآنکه ابوحنیفه رضی الله عنه بپارسی روا داشت چه پارسی چه عربی هر چه باشد
اگر در نماز قرآن را به روایة میخواند و کراهیت بود و ترک سنت بود و آوردن بدعت **قال النبي صلى الله عليه وسلم من قرأ القرآن**
منكوسا انفي في النسا منكوسا ونه روایتی منکوسا آمده است بعضی مشایخ رحمهم الله گفته اند باژگونه خواندن آن بود از
پایان سورت آغاز کند بسر سورت برآید اما این در شعر آید که ایشان در لغت کامل باشند همچنین کشید اما در دیار ما باژگونه خواندن آن بود
که در رکعت اول سورتی فروتر خواند و در رکعت دوم برتر ازین خواند این جایی بود که بهتر خواند اگر لیفرا موش چنین خواند کراهیت نبود
اگر لیفرا موش آغاز کند یا پس ابتدای این سورت برتر است باید که همین را تمام کند مگر بدان سورت کامل نباشد اکنون باید که ماند و سورتی
خواند که بدان کامل بود که **مسئله** اگر هر دو را میخواند ولیکن سورت در میان ماند اگر سورت شش آیه میشود کراهیت نبود در بعضی نسخ
بود اما اگر سورت کوتاه بود یعنی کم از شش آیه میشود کراهیت بود اگر یک سورت در میان ماند و سورت دیگر میخواند کراهیت بود و اما یعنی
اگر سورت دراز است که مقدار شش آیه است یا زیاده از شش آیه اتفاق کراهیت نبود و اگر سورت کوتاه است یا دراز است یعنی کم از
شش آیه است خواجه امام زاهد فخر رحمه الله میگوید که کراهیت بود اما شیخ الاسلام برهان الدین رحمه الله گفته است که کراهیت نبود
نشاید که یکی سورت در خود سازد و بجز سته در نماز بخوانند که یعنی در تفضیل نهاده شود سورت را بر سورت دیگر نوع کراهیت بود مگر
که سورتها دیگر کامل نبود اگر به سورتها در دیگر خواند تا خلق ایشان بسر گذارده شود که خواند تا سورت خواند به بالتس سورت دیگر نیت
باید که همین را تمام کند اما اگر برین سورت کامل نبود باید که این سوره را ماند و سورت دیگر خواند که بدان سورت کامل بود
اگر در رکعت اول کوتاه خواند و در رکعت دوم دراز تر خواند اگر یک آیه است یا دو کراهیت نبود اگر سه آیه است کراهیت بود و دلیل
سبح اسم و هل اتیک حدیث الغاشیه که این فعل رسول علیه السلام ثابت شده است اشکال آید بقول ابوحنیفه رحمه الله که وی یک
آیه قرار معتبر میدارد از چه معنی است که اینجا دو آیه عفو میدارد قول وی اینست که یکی دو آیه عفو است بدان معنی که اندک است
قرآن خواندن نتواند که خود را نگاه دارد و بر بیشتر کند و اصل است ابوحنیفه رضی الله عنه را که هر کجا اقاویل صحابه رضوان الله
علیهم باید رای خود ماند با اقاویل صحابه رضی الله عنهم اجمعین عمل کند در نوادر خواجه امام بکر خواهرزاده رضی الله عنه مسعود رضی الله عنه روایت
که در نماز بامداد سورت بنی اسرائیل خوانده و سجده خواند سورت تمام کرد و در رکوع بدان فعل کرد چون اینجا دو آیه است
عفو است و اینجا نیز باید که عفو کنند لبود اگر امام اگر قراءت فاضله آید اگر زیاده کراهیت بسر ان نرفته باشد و اتفاق سنت که

نشاید استفتاح دادن دلیل بر آنکه عبد الله عمر رض امامت میکرد نماز شام را فاتحه خواند چیزی دیگر یاد نیامده است نافع
در قفای وی گفت بود اذا زلزلت الارض زلزالها عبد الله عمر رض گرفت و نماز تمام کرد کراهیت بیرون رفته است از قفا
امام آن بود که زود تر برکوع رود خواجه امام حسام رحمة الله علیه را امامی بود که از بعد کراهیت بیرون رفته بود از قرآت
عاجز آمد که ویرا باستفتاح حاجت آمده بود زود برکوع رفت بعد از نماز تفحص بوده است فیمنی بیرون کرده از خود
و امام را داد که نماز را بعلم تمام کرد اگر امام از بعد کراهیت بیرون رفت و ویرا باستفتاح حاجت آید و مقتدی استفتاح
داد و امام گرفت خواجه امام حسام شهید رحمة الله گفته است که نماز همه تباه شود که استفتاح دادن بی حاجت است
اما ظاهر روایت اینست که اگر امام حد آیة خوانده باشد چون از قرأت آیة خواندن عاجز آید مقتدی را استفتاح
دهد امام گیرد و یا نگیرد نماز روا بود که در صلوة خواجه امام اجل سرخس رحمة الله آورده است که رسول علیه
السلام در نماز بامداد سورة قد افلح چون باخر سورة رسید یعنی بر رسول علیه السلام پوشیده شد این
آیة را مانده بامنی دیگر رفت و نماز تمام کرد بعد از فراغ نماز گفت بود در میان ابی بن کعب رضی الله عنهما
گفتند بلی یا رسول الله صلی الله علیه وسلم گفتند چرا بر من احسان نکردی و یعنی چرا استفتاح نکردی گفت من
چنین دانستم که این آیة منسوخ شده است گفت اگر این آیة منسوخ شده بودی من شما را اعلام کرده بودی
و در صلوة خواجه امام بکر خواهرزاده رحمه الله آورده است که رسول عم در نماز بامداد سورة تبارک الذی خوا
چون بقصه موسی علیه السلام رسید آیتی بر رسول علیه السلام پوشیده شد آن آیت را مانده
آیتی دیگر گرفت نماز تمام کرد بعد از فراغ نماز گفت بود در میان شما ابی بن کعب رضی الله عنه
گفتند بلی یا رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت بر من چرا احسان نکردی یعنی چرا استفتاح ندادی گفت
یا رسول الله صلی الله علیه وسلم من چنین گمان بردم که این آیة منسوخ شده بودی و بر من شما را خبر دادی
پس معلوم آمد اگر بسبک از قرأت خوانده باشد از قرآن عاجز آید و مقتدی استفتاح کند نماز روا بود اگر امام گیرد یا نگیرد
از برای آنکه حدیث مطلق است که امیر المومنین علی رضی الله عنه روایت میکند قال النبی علیه السلام اذا استطعمک
الامام فاطعمه ای استفتحک فافتحه و فرق نبود در میان اندک و بسیار اگر امام بی آنکه از قرأت عاجز آمدی در محراب خاموش گرد
مقتدی استفتاح کرد اگر امام گیرد یا نگیرد روا بود که سبب اصلاح نماز خود میطلبد اگر غیر مقتدی لقمه داد امام بگرفت نماز همه تباه شود
اگر مقتدی لقمه داد امام گرفت اگر مقتدی را معلوم آمد که خود بی طهارت بوده است نماز همه تباه شود از برای آنکه مشهود وی در نماز داشت
نیامده است پیش از پیدا آمدن از نماز استفتاح داده باشد و امام گرفته و پس نماز همه تباه شود و اگر نارسیده
استفتاح داد امام بگرفت نماز روا بود از برای آنکه استفتاح نارسیده نماز است اگر معلوم شد که نارسیده بی طهارت بوده
است یا بنجاسه نجس بوده است بعضی گفته اند که جایز نباشد در حق نارسیده عفو ظاهر روایت اینست که

که عفو است در هر دو صورت نماز تباه شود و در نماز بضرورت از سورت بسورت دیگر نقل کردن نشاید آورده اند از رسول علیه السلام
که شبی روزگار صحابه را رضوان الله علیهم مطالعه میکرد چون بدر حجره ابابکر صدیق رضی رسید وی در نماز بود و قرآن نرم میخواند
از آنجا گذشت بدر حجره امیرالمؤمنین عمر رضی الله عنه رسید وی در نماز بود و قرآن بلند خواند از آنجا نیز درگذشت چون بدر حجره بلال
رسید رضی الله عنه وی در نماز از سورت بسورت نقل میکرد رسول علیه السلام چون نماز بامداد تمام کرد گفت یا صدیق رضی الله عنه
دوشین در نماز بودی و قرآن را نرم میخواندی گفت بلی یا رسول الله صلی الله علیه وسلم آنکه نماز را میگفتم رسول علیه السلام
گفت بجانست **قال** النبی ارفع صوتک قلیلا و آنگاه گفت یا عمر رض دوشین در نماز بودی قرآن را بلند خواندی گفت بلی
یا رسول الله صلی الله علیه وسلم بوانرا میرانیدم **قال** النبی صلی الله علیه وسلم اخفض صوتک قلیلا و آنگاه گفت وی یا بلال
دوشین در نماز بودی و از سورت بسورت نقل میکردی گفت یا رسول الله صلی الله علیه وسلم از بوستان نقل میکردم **قال** النبی
علیه السلام اذا افتتحت سورة فاتمها هر سورت را که شروع کنی آن سورت را تمام کن آنگاه سورت دیگر رو و اگر بضرورت از سورت نقل
کردن مقتدی استفتاح دهد و اگر امام کبیر و تا تکبیر نماز روا بود دلیل بر آنکه خواجه امام زاهد رحمة الله در نماز بامداد سورة هل اتی علی الا
نسان میخواند و بر آیه ... مقتدی استفتاح داد و نگرفت باز دیگر واقع افتادش که از سورت بسورت نقل کرد استفتاح دادندش نگرفت
چون نماز تمام کرد سوال کردند که این نماز را باز گذاریم گفت اگر باز بایستی گذاردن من تمام نکردمی **مسئله** قرآن خواندن فریضه است بخلاف
سنت **مسئله** در نماز رکن اصلی سه است قیام و رکوع و سجود و قرآت رکن اصلی نیست یعنی اگر جایی است که قرآن فریضه است رکن اصلی است
و اگر جایی است که قرآن خواندن فریضه نیست رکن اصلی نیست اما اگر مسلمانی نماز بامداد میگذارد و بعد از آنکه قعده متغیر کرد یاد آمدش که
در یک رکعت قرائت نخوانده ام نمازش از فریضه باطل شود و در حق تطوع باقی نماند پس معلوم شد که رکن اصلی است **باب دوازدهم** در بیان
ادای حروف ... که بعضی در قرآن خوانند هر که قرآن خواند باید که ادای حروف مراعات و وقف بجای آرد تا بتاویل آیت عمل کرده شده
قوله تعالی ورتل القرآن ترتیلا مراد از این آیه امیرالمؤمنین علی رض گفته است که ادای حروف و مراعات وقوف است ابوحنیفه و محمد رحمهما الله
الله تعالی معنی را اعتبار دارند و ابو یوسف رحمة الله مثل و نظیر و از شافعی رحمة الله روایت آمده است هر که در نماز خطا خواند نمازش
تباه شود اگر سورت خطا خواند نمازش تباه شود بقول علما رحمهم الله فاتحه یا سورت هر کدام که خطا خواند نمازش تباه شود بعضی مشایخ
رحمهم الله گفته اند ... که بعد از وی خطا بود و اگر سین را صاد گوید نماز تباه نشود و بعضی از مشایخ قرب مخرج را اعتبار داشته اند
تا اگر میخواهد حرفی گوید بر زبانش حرفی دیگر رفت و لیکن از همان مخرج خیزد که آن حروف گوی میخواست گفتن و لیکن تفاوت نمیکند نماز
روا بود و بعضی مشایخ قرب مخرج ساخته اند چنانکه خلیل ابن احمد بصری رحمه الله ساخته اند الهمزة والهاء والتاء والعین من مخرج
واحد والباء والیاء والفاء والمیم من مخرج واحد والتاء والطاء والدال والظاء والثاء من مخرج واحد والذال والثاء
والظاء من مخرج واحد والجیم والشین والصاد من مخرج واحد والحاء والغین من مخرج واحد والراء واللام والنون من مخرج واحد والزاء
والسین ... من مخرج واحد والواو واللام والالف والیاء من مخرج واحد والقاف والکاف من مخرج واحد ابوحنیفه و محمد

رحمهما الله از قرآن اعتبار معنی را داشته اند و ابو یوسف رحمه الله مثل و نظیر را معنی مثل آن لفظ در قرآن یافته شود اگر این آیة
فیها فاکهة و ما غسل و رمان لقاح بخواند بقول ابو حنیفه و محمد رحمهما الله روا بود که معنی با معنی قرآن است و بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله
نماز تباه شود و اگر در نماز غلط از و چنین دانست که در نمازش فاتحه از قرآن نیابت دارد یا نی خواجه امام زاهد فخر رحمه الله گفته است از قرآن
نیابت ندارد چنانچه در نماز فاتحه خواند بنیت دعا نشاید ثبت اگر در نماز نیت یاد آید ش که در نماز هست قراءت نیابت ندارد و این
نیز چنان بود شیخ الاسلام برهان الدین رحمه الله گفته است باید که در مسئله دو روایت است همچنانکه خطیب در منبر آمده تا خطبه کند
و بر عطسه آمد و گفت الحمد لله و در وقت بسمل کردن حیوان عطسه آمد و گفت الحمد لله از جهة گفتن از خطبه و این از تسمیه گفتن حیوان نیابت
دارد یا نی ابو حنیفه رحمه الله را دو روایت است و اینجا نیز باید که دو روایت بود مسلمانی حرف را درست نمیتواند گفت
چنانکه ترکی الحمد لله را الحمد الله میگوید یا هندوی میگوید باید که او را فرمایند محمد و احمد و محمود رحمهم الله میگویند اگر ایشان درست
میگوید فرماید تش تا اثر نیز گوید اما اگر همه را و یکسان میگوید خواجه امام زاهد فخر رحمه الله گفته است که آیتی نگاه کنند که در آن آیة این
حروف نبود و ویرا تعلیم کنند تا او در نمازها میخواند شیخ الاسلام برهان الدین رحمه الله گفته است که سه آیت باید نگاه کنند یا سورتی
در آن این حروف نبود و ویرا تعلیم کنند تا در نمازها همان خوانده شود اگر آیتی نیاید که در آن این حروف نبود اکنون ضرورت شد بقدر
حاجت خواندن روا بود اگر مقتدای بود یا امام تکبیر گوید هیچ دیگر نخواند خاموش باشد هرگاه که امام سلام دهد یا امام سلام گوید که تنها
گذارده است بقدر حاجت قرآن خواندن بعد از آن چیزی نخواند چنانکه سبحانک اللهم و بحمدک و تسبیحات رکوع و سجود و دعا و قنوت و قرائت
تشهد و مانند اینها که بی اینها نماز روا می آید اگر چیزی خواند نماز تباه شود و سبحانک اللهم سین است اگر صاد گوید نمازش تباه شود و تبارک
السمک را البیک گوید نماز تباه شود و مختار شیخ الاسلام برهان الدین و خواجه امام بزدوی شیخ الاسلام رحمه الله برین است که نماز تباه شود
اعوذ بالله دال است اگر دال گوید روا بود من الشیطان طا است اگر تا گوید نماز تباه شود الحمد حای است باید گفت و الحمد میگوید
ظاهر روایت نماز تباه شود خلیل ابن احمد المغربی رحمة الله علیهما گفته است که روا بود که هر دو قریب مخرج را اعتبار دارد و ایاک
نستعین هر دو را تشدید اصل آمده است که آن تشدید را ترک دهد یا بر قوق نهد نماز تباه الصراط اگر این صاد سین
یا زی گوید روا بود اگر طا را تا خواند ظاهر روایت نمازش تباه شود الصراط اگر بعضی از مشایخ گفته اند روا بود و الذین ذال است
اگر دال گوید نمازش تباه شود انعمت علیهم گوید و نمازش را ظاهر روایت تباه شود خلیل ابن احمد المغربی رحمه الله گفته است که روا بود
اما الضالین را اگر دال گوید و اختلاف است خواجه ابن سلمه البلخی رح گفته است روا بود خواجه مطیع رحمه الله گفته است نماز تباه شود
شیخ الاسلام رحمه الله گفته است که فتوی خواجه امام شهید در کتاب جامع منست که روا بود خواجه امام علی بزدوی رح گفته است روا بود
ابو حنیفه و محمد رحمهما الله قرآن را معنی اعتبار داشته تا اگر کسی در نماز قرآن را عجمی میخواند نماز روا بود بشرط آنکه معنی را تفاوت
نکند این است و این و این اختیار عمل است و این تشدید دارد و ظاهر روایت نماز روا نبود یا بعضی گفته اند که اصح آنست که یا مثل
نظیر او در قرآن هست قوله تعالی ولا امین البیت الحرام قل اعوذ ذال است اگر دال گوید نمازش [illegible] قل اعوذ

برب الناس اگر کسی سین را صاد گوید نماز تباه شود و نیز صدور الناس اگر این صاد را سین خواند نماز تباه شود و من الجنت والناس میخواند قل اعوذ برب الفلق را برب الفلک خواند نمازش تباه شود و من شر النفاثات را النفاثات خواند یا دال را تا خواند یا سین را صاد گوید در همه صور تها تباه شود هر کجا من خواند نماز تباه شود و در قل هو الله احد دال را تا گوید یا صاد را سین گوید یا هر دو انی که در قل الله احد است یکی را تا گوید نمازش تباه شود نیت را که تا یا بیت اگر با دال خواند یا سین سیصلی صاد گوید یا صاد را سین خواند یا ذال الحطب را دال خواند یا طا خطب را تا خواند یا سین من مسد را صاد خواند و درین همه صور تها نماز تباه شود و دار جا را اگر ذال را دال خواند یا صاد نصر الله را سین گوید یا بد خلون را یخلون گوید درین همه صورتها نماز تباه شود و استغفر این عین را اگر خا گوید اختلاف المشایخ است توابا را اگر طا بگوید نماز تباه شود کان بکسره است نوع است کاف اکبر است و کاف کوزه کاف کا مواره در شب نیک نگوید و نوم نیک نگوید میانه گوید اگر به قاف یا با اکبر مدارد نماز روا نبود اهل نحو گفته خطر کفر بود سبحان ربی العظیم اگر این سین را صاد گوید یا ظا عظیم را ذال گوید یا زا گوید نماز تباه شود اگر سبحان ربی العظیم نمیتواند گفتن سبحان ربی الکریم یا سبحان ربی الاعلی گوید روا بود سمع الله لمن حمده این ها را باید که سید الکند اختلاف مشایخ است و اگر حمده گوید نماز روا بود و اگر حمد گوید نماز تباه شود التحیات لله اگر این تا را طا گوید یا دال نماز تباه شود اگر صاد و الصلوات را سین گوید اختلاف مشایخ است ظاهر روایت آنست که نماز تباه شود اگر صاد اللهم صل را سین خواند اگر بعده اولی بود نماز تباه شود و اگر قعده بود از نماز بیرون آرد اگر سین اللهم انا نستعینک را صاد خواند نماز تباه شود اگر غین نستغفرک را خا خواند اختلاف مشایخ است اما ظاهر روایت آنست که نماز تباه شود و تمی تباه است اگر سین خواند یا ان تشدید که برا یا ک نعبد است ترک کند یا آن تشدید را بر نون نهد یا صاد و لک نصلی را سین خواند یا سین و نسجد را صاد خواند یا سین یعنی را صاد خواند درین همه صورتها نماز تباه شود بالکفار ملحق ملحک گوید نماز روا بود که از عرب بسیار جای آمده که قاف را کاف صرف کنند قطع کلمه بقول قراء مفسد نماز است و بقول فقها مفسد نماز نیست که قراء سمرقند را با خواجه امام فخر زاهد رحمه الله درین مسئله مباحثه افتاد ایشان گفتند که قطع کلمه مفسد نماز است خواجه امام زاهد فخر رح گفته است که اگر کسی همه قرآن حرف حرف کلمه کلمه در میان نماز خواند نماز روا بود بعضی مشایخ گفته اند که اگر قطع افتد که از وی معنی بگردد نماز تباه شود چنانچه الحمد میخواند ال گفت قطع افتاد یا التحیات میخواند ات گفت و قطع افتاد از بهر معنی بگردد نماز تباه شود اگر قل گفت قطع افتاد قل کلمه تمام است نماز تباه شود و باز از سر آغاز کند یا باقی تمام کند خواجه امام اجل سرخسی رحمه الله گفته است که باز از سر آغاز کند خواجه امام منهاج الدین گفته است که باقی تمام کند و وقف تا جایگاه بقول قراء مفسد نماز است و بقول فقها مفسد نماز نیست ز یکان او طلب کاک امام نجم الدین عمر نسفی رحمه الله درین مسئله مباحثه افتاد که الا من تولی و کفر گفت و وقف کرده کان ادیب کاک رحمه الله گفت که نماز تباه شود نجم الدین عمر نسفی رحمة الله گفت که تباه نشود مباحثه ایشان شد نجم الدین عمر نسفی گفت اگر این فتوی واقع شود فتوی بنهر دیک تو آنند نه نزدیک من گفت نزدیک تو گفت من جواب نوشتم که تباه نشود که قرآن خواند

باید که ادا حرف و مراعات وقف بجای آرد تا بنا دلیل آیت عمل کرده شود قوله تعالی ورتل القرآن ترتیلا مراد از ترتیل این ادا حروف است و مراعات وقوف است
که نازل شد بلفظ قریش نازل شد عرب از اطراف می آمدند و آنچه سید الشعند بلفظ قریش یاد گرفتند و بعضی را توانستند خواندن چون رسول علیه السلام
عجز و بیچارگی ایشان دید غمناک شد مناجات کرد جبرئیل علیه السلام آمد بشارت آورد و قرآن بلفظ خویش خواند بشرط آنکه معنی تفاوت نکند اعراب بلفظ
خویش خواندن گرفتند تا کامل شدند و آنگاه بلفظ قریش خواندن گرفتند طحاوی رحمه الله در مشکل الآثار آورده است که اگر کسی در نماز قرآن را بلفظ
ایشان خواند روا بود و لیکن اولیتر آن بود که بلفظ ایشان نخواند که نوع منسوخ میدارد و اگر بیرون نماز خواند باکی نبود قال النبی صلی الله علیه
وسلم انما انزل القرآن علی سبعة احرف رسول علیه السلام فرمود که قرآن بهفت قرآن نازل شده است و قرآن که نازل شد صحابه رضوان الله
تعالی اجمعین بنبشتند هر کسی آیت سورة بمقدار که حاضر بودندی و آنچه نازل شدی که رسول علیه السلام ایشان خواندی بنوشتندی
اما در عهد رسول علیه السلام نسخه بدین ترتیب نبشته نبود و لیکن قرآن همچنین مستور ترتیب که نیز هم خوانده اند و قراء صحابه همین ترتیب یاد گرفتند و سید
رسول علیه السلام فرموده است که هر که خواند تا قرآن را همچنانکه نازل شده است ادا کند بروی باد قراءت عبدالله مسعود و قراءت امام
عاصم است امام کوه محمد حسن رحمه الله گفته است که اگر کسی در نماز چیزی خواند که در مصحف امام نبود و لیکن با معنی قرآن است بود بقول ابو حنیفه و محمد رحمهما الله
روا بود و بقول ابو یوسف رحمه الله اگر مثل در نظر او در قرآن بود روا بود تا اگر حکیم را علیم خواند یا حکیم را قدیم خواند یا بصیر را قدیم بخواند
مرویست از عبدالله مسعود و از ابو ذر رضی الله عنهما که مثل و نظیر وی در قرآن هست جایز بود ابو الاسد بخاری رحمه الله که در زاد در قرات
انصاری تصنیف است گفته که قطع کلمه و وقف بجایگاه نماز تباه شود چنانکه الحمد را بار خواندن اگر آل گفت قطع نماید و یا التحیات خواند ابتدا گفت
قطع افتاد و یا آیت آنکه سی می خواند کلمه نفی گفت قطع افتاد یا شهد الله می خواند کلمه نفی گفت قطع افتاد و یا الله من تولی و کفر گفت و قطع افتاد
وقف کرد درین همه صورتها ابو الاسد بخاری گفت که نماز تباه شود و ظاهر روایت نیست که نماز تباه نشود خواجه امام اجل [illegible] گفته است که هر
شروع کنی و تمام کنی نخست با قراءت شود و بقطع وی نماز تباه نشود چنانکه شخصی چون از رسول گفت و قطع یا کلمه می باید خواندن بیخ چون الرسول
گفت و قطع کرد و از آیا کلمه اعاذ کرد قاضی ابو [illegible] بخاری رحمه الله امام بود اینجا وقف کرد وی آن نماز را نگذارد اما امام را از امامت معزول کرده
لت الیهود عزیر گفت و وقف کرد عزیر ابن الله اعاذ کرد نماز تباه شود اگر نبی الله گفت نماز تباه نشود و قالت النصاری المسیح ابن الله می باید خواند و قالت النصاری
المسیح گفت و وقف کرد ابن الله گفت وقف کرد نماز تباه شود اگر نبی الله گفت نماز تباه نشود اگر ابن الله ذلک قولهم گفت و وقف کرد یا فراسم گفت نماز تباه
نشود و در نماز قرآن خواندن نرم نرم شاید کردن باتفاق بیرون نماز بقول شافعی نشاید بقول علما ما شاید چه بقول شافعی رحمه الله سنت که چون زمزمه
کند ادا حرف و مراعات وقف نتواند بجا آوردن پس بنا دلیل این آیة عمل نتوان کردن قوله تعالی ورتل القرآن ترتیلا علما رحمهم الله گفته اند که
رسول علیه السلام از غزوه باز گشته بود با فتح و ظفر و غنیمت بسیار چون به مدینه رسید عبد الله مغفل رضی الله عنه سورة انا فتحنا الصوت بن خواند رسول
علیه السلام فرمود که زینوا القرآن باصواتکم الحسن ... نشاید قرآن خواندن بیرون نماز نه باده است بروی عمل کردن فرض است رسول علیه السلام
فرموده است که هر که بیرون نماز قرآن خواندن هر حرفی ده حسنه و ... ثواب ... ثبت کرده اند و اگر در نماز خواند هر حرفی ...
سی ثواب باید اگر ظاهر خواندن بود در کسه خواندن اولیتر بود که قرآن بر وی خواندن چه با خیر شش بهره که چشم و زبان و گوش ... ل

واگر دیده وبه دی نخواند سه چیز تن بهره گیرد وزبان وگوش وبلند خواندن اولیتر بود یا نرم خواندن اگر جماعتی باشند واستماع
کنند بلند خواندن اولیتر بود واگر استماع نکنند نرم خواندن اولیتر بود تا بزه کار نشود تا حق خواندن قران داده شود وچند می باید
خواندن تا حق قران گذارده بود بعضی گفته اند که ماهی یک ختم کند تا حق قران گذارده شود فقیه ابو اللیث رحمه الله گفته است که
در سالی دو ختم کند حق قران گذارده شود اما ظاهر روایت نیست که شبانروز دویست آیه از قران نخواند حق قران گذارده
نشود در گرمابه انتی نشاید خواندن در گرمابه عاریتی شاید یا نی اگر گرمابه نارسیده بود نشاید اگر از زنان مانع بود شاید که در گرمابه
خصوصی با جماع نشاید قرآن خواندن واگر گرمابه خصوصی انجز خصم پیدا نیست باید که قاضی خود وبهار ضمان کنند که هر گاه که خصم وی
پدید آید من بهار را از عهده بیرون آیم انگاه دروی قران خواند صندوق سیاره دان وقف عام را نشاید که بخانه اند نهند
ویکی ندهد واگر در مسجد گرمابه بود واگر عمارت پذیر بود باید که عمارت کنند واگر عمارت پذیر نبود اولیتر آن بود که او را در خرقه پاکی پیچد و
در خاکی دفن کنند چنانکه مومنانرا بتیمم مصحف شاید گرفتن یا نی اگر تیمم بود که فریضه بوی تواند گذاردن شاید واگر فریضه نتواند گذاردن
نشاید گرفتن گرد در خانه که مصحف بود در آن خانه نشاید خفتن اما اگر خانه همان یکی بیش نبود ضرورت بود باید که او را برسر آویزد تا بزه کار
نشود واگر خفته قرآن میخواند همان یکی بیش نبود ضرورت بود باید که او را برسر آویزد تا بزه کار نشود واگر خفته قران میخواند شاید یا نی
واگر تن وجامه وی پاک بود شاید قدر پای را گرد کند واگر نشسته خواند اولیتر بود واگر ره روان قران خواندن شاید یا نی بعضی
اصحاب بعض گفته اند نشاید بعضی گفته اند که نرم شاید ولیکن بلند نشاید بعضی گفته اند هم بلند وهم نرم شاید خواندن شیخ الاسلام
برهان الدین رحمه الله گفته است که از اصحاب ما روایتست بیک روایت خواندن دیگر روایت نخواندن لیس خواندن اولیتر بود ولیکن نرم خواندن
اولیتر بود ولیکن نرم خواندن بلندی شیخ الاسلام علاء الدین رحمه الله گفته است که اگر در حمار نهاست نرم خواند واگر در صحرا بود
بلند خواند پاکی نبود چنین که طهارت روا بود شیخ الاسلام برهان الدین رحمه الله گفته است یکی قران خواندن بی طهارت روا بود ولیکن
بطهارت اولیتر بود و مسجد اندر آید بطهارت شاید اما بطهارت اولی بود واگر آنساعت طهارت نتواند ساختن اولیتر آن بود که باری
تیمم کند از برای آنکه محمد حسن رحمه الله گفته است که مستحب نبود بی طهارت در مسجد آمدن جواب سلام گفتن بی طهارت روا بود اما با طهارت
اولیتر بود **مسئله** خفتن بی طهارت روا بود یا نی اگر از زنان طهارت نبود خفتن بی طهارت شاید اما با طهارت اولیتر بود واگر طهارت نتواند
ساختن تیمم کند اولیتر از آن بود که تیمم نکند **مسئله** بر قران خواندن و بر موذنی کردن اجر گیرد حرام بود و بقول علماء ما
وشافعی رحمهم الله گفته است حرام نبود بر کتابت و ادب کسب آموختن اجر گیرد حلال بود باتفاق اما اگر چیزی است که بفسق تعلق دارد چنانکه
آموختن مطربی ومانند آن بر اینها اجر گیرد حرام بود **باب سیزدهم** در بیان رکوع وسجود کردن رکوع وسجود فریضه است بقدر قرار اما بر قول
اینها الی بقدر قرات تسبیحات بر قول اینها که تسبیح گفتن در رکوع وسجود فریضه دارند بقدر تسبیحات گفتن فریضه است وسجده فریضه است
و بقول شافعی رحمه الله وسجده رکن اصلی دو است بینی وپیشانی تا اگر از زمین یکی باختیار برنهد بقول شافعی رحمه الله نماز نشود روا بود
و بقول علماء ما رحمهم الله رکن اصلی در سجده پیشانی نهادنست و بینی نهادن مستحب است تا اگر پیشانی ننهد و بینی نهاد ظاهر روایت است

که روا نبود از ابوحنیفه از ابوحنیفه روایة آمده است که روا بود از برای آنکه سجده بنوک بینی معتبر می آید دلیل بر آنکه اگر پیشانی مجروح
بود به بینی سجده آرد روا بود اگر بینی نیز مجروح بود هیچ سجده آرد روا نبود که تشبیه این کتاب شود و دیگر آنکه استخوان بینی با پیشانی پیوسته
است دلیل بر آنچه انجیر از دماغ جدا میشود از دماغ بینی بیرون میشود پس معلوم شد که در حال ایروی نشستن حکم بروی دارد و در حال سجده حکم
سر اما اسد بن عمرو از ابوحنیفه رحمة الله روایت میکنند که از آن قول رجوع کرده و گفت بنوک بینی سجده آرد و پیشانی با حتما رسید معتبر نباشد که
سر بسجده نهاد و قدمها را از زمین از او کرد روا بود برای آنکه هر دو را در یک رکن جمع یافتیم بعد از آن اگر قدمها از او کرد روا بود
اما اگر از ابتدا قدمها از زمین نهاد که در شرح طحاوی آورده است که روا بود و بروایت فروق ناطقی آورده است که روا
نبود و این قدوری است شیخ الاسلام برهان الدین گفته است که چون ظاهر نیست که روا نبود بنا بر حدیث قال علیه السلام امرت ان
اسجد علی سبعة اعضاء الی ان الیدین و الرکبتین و القدمین و الرجل خواجه امام زاهد رحمه الله گفته است که گفتیم ما را جواب روایت
شرح طحاوی رحمه الله گوییم که روا بود تا ویلش آنکه بر دو کانچه سجده آورده است او یک پشت پا لیکن بر دو کانچه بود و انگشتان پایها را دارا اگر
پا لیکن مطلق از اد بود روا نبود این ما را جواب بروایت فروق ناطقی گوییم که روا نبود و تا احتیاط کنند تا نمازش در قید باروا می بقید اگر
در سجده قدم بقدم دیگر برگردانیده است شیخ الاسلام برهان الدین رحمه الله گفته است که روا نبود که روایت کتاب اینست وضع
القدمین علی الارض فرض فی السجدة اگر مسلمانی را بینی و پیشانی مجروح است بقول شافعی رحمه الله قیام و رکوع ادا کند و سجده
با یما آرد و بقول علماء ما رحمهم الله چون سجده ساقط شد قیام و رکوع نیز ساقط شود همچنان که با یما نماز گذارد روا بود و مسلمانی را
عارضه است که اگر ایستاده نماز گذارد با قیام و رکوع و سجود و بقاء طهارت نمی یابد اگر نشسته میگذارد بر رکوع و سجود و بقاء طهارت
نمی یابد نشسته گذارد برکوع و سجود و اگر نشسته میگذارد با رکوع و سجود و بقاء طهارت نمی یابد اگر با یما نماز میگذارد بقاء طهارت می یابد و ظاهر
روایت اینست که حکم صاحب جرح دارد و هر وقت نماز طهارت سازد و با قیام و رکوع و سجود نماز میگذارد روا اما شیخ الاسلام برهان الدین
رحمه گفته است که با یما گذارد روا بود و اگر در دهان جراحت است قران بخواند چون روان میشود خواجه امام زاهد رحمه الله گفته است
که قران نخواند از برای آنکه بی قرائت روا می آید دلیل بر آنکه امی و مقتدی و گنگ در فریضه چهار رکعتی در دو اخرین
بی قرائت روا می آید اما در هیچ جا نیاورده است که بی طهارت نماز روا بود اما شیخ الاسلام برهان الدین رحمه الله گفته است
که بقدر حاجت قرائت خواند که در زیادات روایت است که آنجا با یما نماز میگذارد آن اشارت از وی بدل است از قیام و رکوع
و سجده اما در قرائت بدل نیست پس بقدر حاجت خواند این جا خواند که بخواند چون روان میشود و اگر خاموش کند بسم نمی ایستد و اگر
خاموش میباشد می ایستد هر چند که خواند روا بود که اصلی است و در صلوة مختصر القباح خواجه امام ابو الفضل کرمانی و در شرح قدوری
همچنین آورده است که هر جرحی صاحب جرح روان شود آن جرح وی بهدت نیست از پیشانی چند سند با سجده معتبر آید سجده بعضی
از مشایخ گفته که مقدار نوک بینی که ابوحنیفه رحمه الله سجده بنوک بینی معتبر میدارد خواجه امام زاهد رحمه الله گفته است که ابوحنیفه
رحمه از آن قول رجوع کرده است آن حکم معتبر نماند مقدار ثلثی یا ربعی از پیشانی بنهد و سجده معتبر بود اگر سجده بجا می آید که

سر بدانجا مسح کند روا نبود و اگر بر پیچ دستار سجده می آرد چنانکه پیشانی از زمین از او بیننا بدر روا بود و باتفاق اگر بر نهالین یا بر دوی
عفص یا بر توده ریگ یا بر توده ارزن یا بر برگ عفص سجده آرد نماز روا نبود چون سختی زمین بر پیشانی وی نرسد از برای آنکه در معنی
انبار نشود و اگر سختی زمین بر پیشانی رسد روا بود مسئله اگر آستین می افکند یا دامن و برآنجا سجده می آرد بقول شافعی رحمه الله روا نبود
که مصلی غیر مصلی باید تا روا بود و بر قول علما رحمهم الله روا بود و بر قول علما رحمهم الله روا بود و اگر بر پیچ دستار می آرد چنانکه سختی زمین
بر پیشانی وی می رسد بقول شافعی رحمه الله روا نبود و بقول علما روا بود که عبد الله عمر رضی الله عنه و این مسکانه را دید که پیچ دستار را بر پیشانی
بسته بود و بدان جای سجده می آورد و مر او را منع نکرد و معلوم شد که روا بود والله اعلم بالصواب باب چهاردهم در بیان قعده اخیره
قعده اخیره نشستن فریضه است ثابت و اخبار آیت این است قوله تعالی فاقعده وامع القاعدین از مالک رحمه الله روایت است که قعده اخیره نشستن
فریضه نیست و حجت قول وی این است که رسول علیه السلام فرموده است اذا قلت هذا او فعلت هذا فقد تمت صلوتک چون رسول علیه السلام
فرمود یا نخواندن فریضه نیست نشستن نیز فریضه نبود و این روایت در مختلف چون مجیز فرمود معلوم شد فریضه نیست و این روایت در
مختلف است در باب مالک اما ظاهر روایت این است که قعده اخیره نشستن فریضه است اما شرط است رکن نیست دلیل بر آنکه بی قعده نماز میشود و لیکن تمام
نی یا اگر قعده اخیره نشست بر رکعت زواید برخاست و این رکعت زواید سجده مقید کرد و این نماز فریضت باطل شود لیکن در حق تطوع باقی بود
پس معلوم آمد که بی قعده نماز شد که بتطوع اندر آمده است و لیکن تمام نی که از فریضت باطل شده و قعده همچون سجده نیست که اگر قعده
همچون سجده نبودی بایستی که رکعت زواید را بقعده رسانیده و آنگاه نماز تمام شدی پس معلوم شد که قعده همچون سجده نیست چون سر از
سجده آخر بر دارد و چه مقدار نشیند تا قعده معتبر شود ابو سعید بردعی رحمه الله گفته است که مقدار کلمه شهادت نشیند تا قعده معتبر شود
ظاهر روایت آن است که مقدار عبده و رسوله نشیند تا قعده معتبر شود دلیل بر آنکه عبد الله مسعود روایت میکند از رسول علیه السلام اذا رفعت
راسک فی السجدة الاخیرة وقعدت قدر التشهد فقد تمت صلوتک رسول علیه السلام فرمود ای پسر مسعود چون سر از سجده اخیره بر داری
و قعده اخیره را مقدار عبده و رسوله رسانیدی نماز تو تمام شد خواجه امام ابوبکر اسکاف رحمه الله خواندن هر کس را اعتبار دارد و فرق نی
میان تعجیل و آهسته خواندن و امام جلال شمس رحمه الله خواندن مستوی را اعتبار دارد تعجیل نیک نی و آهسته نی میانه خواندن و اختیار شیخ الاسلام
برهان الدین رحمه الله این است که هر چگونه که خوانده بود و ظاهر روایت این است که اعتبار خواندن مستوی راست و این اختیار خواجه امام زاهد
فخر رحمه الله است مسئله اقتدا رسیده با نارسیده درست نبود اما اقتدا نارسیده با رسیده درست بود و هم با فعال و هم با قوال صورت مسئله
این است چنانکه التحیات مقدار تشهد رسانیده و مقتدی هنوز بقدر تشهد نرسیده است امام سلام داد اگر مقتدی نیز سلام دهد نماز وی روا بود و لکن
مقتدی بقدر تشهد رسید سلام داد و پیش از آنکه امام بقدر تشهد سلام داد نماز وی تباه شود چه بنا نماز مقتدی بر نماز امام است و نماز امام تمام نیست
پس نماز مقتدی نیز تمام نبود فایده خلاف جای پدید آید که امام شیخ بتعجیل خواند پیش از آنکه مقتدیان بعبده و رسوله رسیده بودی وی سلام
داد و ظاهر روایت نماز همه تباه شود خواجه امام ابوبکر اسکاف رحمه الله گفته که نماز همه روا بود از برای آنکه در نماز هیچ رکنی مقدار نیست که قعده
اخیره چون بقعده اخیره و بعبده و رسوله رسانید قعده معتبر شد نماز تمام شد بعد از آن از حرمت نماز بود باز در هر رکنی که باشد هر چه

از فریضه نیابت دارد قعده اخیره را چون بسجده رسوله بیاید فرض موجود شد بعد از ان تطوع بود ولیکن در حرمت فرضیت بود تا آنکه همین فریضه را کسی بوی اقتدا داد بود پس معلوم شد که قعده اخیره مقدار است **مسئله** باز گشتن بقراءت تشهد قعده را بر گیرد یا نی این مسئله بر چهار وجه است یکوجه آنست که قعده معتبر هست التحیات تمام خواند در خواب شد چون بیدار شد باز آغاز کرد پیش از آنکه بقدر تشهد رسیدی سلام داد باتفاق این قعده بر اندازه نشود و نمازش روا بود که نشستن فریضه یافتم و خواندن واجب یافتیم و خواندن باز دیگر تطوع شود تطوع فریضه را واجب را بر نیندارد اما اگر مقدار قعده در رسوله نشست و لیکن هیچ نخواند در خواب چون بیدار شد سلام داد بقول علما رحمهم الله روا بود و بقول شافعی رحمه الله روا نبود وجه سیوم آنست که التحیات آغاز کرد پیش از آنکه بقدر تشهد رسیدی در خواب شد چون بیدار شد التحیات از سر آغاز کرد پیش از آنکه بقدر تشهد رسیدی سلام داد خواجه امام زاهد فخر رحمه الله میگوید که هر دو را جمع میکنیم اگر بقدر تشهد برسد روا بود و اگر نرسد روا نبود و اگر باز از سر آغاز کرد خواجه امام زاهد نجم رحمه الله صلوة خواجه امام اجل شمس رحمه الله درس میگوید در روایت بیرون آمد که قعده نشکند در ظاهر روایت بر گیرد خواجه امام ابو جعفر کبیر بخاری رحمه گفته است که در نوادر از محمد رحمه الله روایت یافته ایم که قعده بر گیرد تا اگر تمام نا کرده سلام دهد نمازش تباه شود و هم مقتدی را افتد جواب بر روایت نوادر گوییم که قعده بر نگیرد که مسلمانان کاسب باشند و امام قراءت دراز میخواند و در خواب رود و بیدار شود از سر آغاز کند پس گوییم که قعده بر نگیرد تا اگر تمام نا کرده با امام سلام دهد روا بود و اگر با امام مقدار قعده در رسول نشست و در خواب شد هیچ نخواند امام سلام داد وی با امام سلام داد و بقول علما رحمهم الله روا بود و بقول شافعی رحمه الله روا نشود اگر امام سلام داد وی از سلام امام بیدار شد بایستی که با امام سلام دادی وی نداد وی بسلام امام از نماز بیرون نیاید از بهر آنکه واجبی از واجبات نماز بر وی است و آن قراءت تشهد است آغاز کرد و قعده بر گیرد یا نی شیخ الاسلام برهان الدین رحمه الله صلوة خواجه امام بکر خواهر زاده درس میکرد در روایت بیرون آمد و بقول ابو یوسف رحمه الله قعده بر نگیرد و بقول محمد رحمه الله بر نگیرد همچنانکه باز گشتن بسجده تلاوت قعده بر می گیرد و آن واجب است باز گشتن بقراءت تشهد نیز قعده را بر گیرد و این نیز واجب است اما ابو یوسف رحمه گفته است که اگر باز گشتن بسجده تلاوت گوییم و قعده نیز بر گیرد نماز السجدة تمام کرده باشیم و نماز ان سجده تمام کرده شروع نیست پس بضرورت گوییم که قعده بر گیرد دیگر آنکه سجده مقدم است قعده موخر است هر گاه که از موخر بمقدم باز گردد مقدم موخر را بر گیرد اما اینجا نشک است نشستن یا خواندن مقارن است هر گاه که از موخر بمقدم باز گردد و مقدم موخر را بر گیرد اما اینجا نشک است نشستن یا خواندن مقارن است که قعده بر گیرد یا نی گوییم که قعده بر نگیرد دلیل **مسئله** طلاق مردی راز نی حامله است گفت اگر بسیار ی ترا یکطلاق شود و اگر دختر آورد دو طلاق و اگر هر دو آورد و اگر نخست پسر آورد بعد دختر آوردن پسر یکطلاق شود با آوردن دختر دیگر طلاق نشود از برای آنکه نهادن حمل یا کند شدن عدت مقارن است و گوییم که طلاق دیگر واقع نشود و اینجا نیز خواندن با نشستن مقارن است گوییم که قعده بر گیرد و اگر این زن هر دو را در تاریکی آورد و معلوم نیست که نخست پسر آورد یا دختر جواب فقها آنست که نخست پسر آورده است تا بیش از یکطلاق واقع نشود اما دیانة واجب بدان گوییم که نخست دختر آورده است

تا دو طلاق واقع شود که باب فراش است و باب احتیاط اما اگر سه فرزند آورد چنانکه یک یک آورد اکنون هر سه طلاق واقع شود لیکن
با آوردن فرزند سیوم عدتش بگذرد اگر کسی خواهد درحال روا بود ولیکن دخول نشاید تا از نفاس پاک نشود بیرون آمدن از
نماز بفعل نمازگذارنده بقول ابو حنیفه فریضه است و بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله فریضه نیست چیزهای است که اگر در نماز
پدید می آید اتفاق نماز تباه میشود و اگر بعد از نماز پدید می آید اتفاق روا بود و اگر بعد از قرائت تشهد پیش از سلام پدید آید
بقول ابو حنیفه رضی الله عنه نو شدن آن چیز بعد از قدر تشهد همچون نو شدن آن چیز بود که پیش از قدر تشهد نماز تباه شود
بقول ابو یوسف رحمه نو شدن ان چیز بعد از تشهد پیش از سلام همچون نو شدن آن چیز بود که بعد از سلام نماز روا بود و فایده
این در چند مسئله پدید آید اگر نماز بامداد میگذارد بعد از قرائت تشهد پیش از سلام آفتاب برآمد یا وقت آمد که نماز جمعه بر نیست یا وتر
بر نیست بقول ابو حنیفه رضی الله عنه نماز در هر سه صورت تباه شود و بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله نماز روا بود که نماز ضحی میگذارد یا نماز
عید میگذارد و بعد از قرائت تشهد پیش از سلام زوال است ایستاده شد و بقول ابو حنیفه رضی الله عنه نماز تباه شود و بقول
ابو یوسف و محمد رحمهما الله روا بود جماعتی نماز آدینه میگذارند بعد از قرائت تشهد پیش از سلام وقت نو شد و بقول ابو حنیفه رضی الله
عنه نماز تباه شود و بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله روا بود اگر نماز پیشین بوده وقت مستحب نماز دیگر تمام میکند بعد از قراءة تشهد از سلام
وقت مکروه نماز دیگر اندر آمد بقول ابو حنیفه نماز تباه شود و بقول ابو یوسف و محمد روا بود متیمم بعد از قرائت تشهد پیش از سلام آب یافت
یا امی قاری شد یا عریان جامه یافت بقول ابو حنیفه نماز تباه شود و بقول ابو یوسف و محمد روا بود یا مسح موزه را بعد از قرائت تشهد
پیش از سلام مدت مسح بسر آمد یا موزه بقدر سه انگشت دریده شد بقول ابو حنیفه نماز تباه شود و بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله روا بود اگر بعد
قرائت تشهد پیش از سلام بخواب شد یا احتلام افتاد پس بقول ابو حنیفه نماز تباه شود و بقول صاحبین نماز روا بود اگر بعد از قرائت تشهد پیش از سلام
بیهوش شد یا عورت کشاده شد یا عورت پوشیده فریضه شد یا بر جامه اش نجاست انداختند زیاده از درمی و درین همه صورتها که
گفتیم بقول ابو حنیفه رحمه الله نماز تباه شود و بقول ابو یوسف و محمد روا بود صاحب ترتیب مسائل را بعد از قرائت تشهد پیش از سلام وقت
نو شد بقول ابو حنیفه رحمه الله نماز روا بود و بقول ابو یوسف و محمد روا بود و صاحب ترتیب را بعد از قرائت تشهد پیش از سلام چیزی بفتاد
جراحت نیکو شد یا زن را بعد از سرد شد حیض آمد یا بیماری با بیمار نماز میگذارد صحت یافت یا در صحرای تحری نماز میگذارد صحت یافت یا
یا در صحرای تحری نماز میگذارد و لاحق را قبله پدید آمد درین همه صورتها که گفتیم بقول ابو حنیفه نماز تباه شود و بقول ابو یوسف و محمد
روا بود مردی نیت امامت زنان کرده است بعد از قرائت تشهد پیش از سلام زن آمد اقتدا کرد بپهلوی امام نشست بقول ابو حنیفه
نماز همه تباه و بقول ابو یوسف و محمد روا بود اگر جماعتی در کشتی نماز میگذارد و جماعتی دیگر بیرون کشتی بر خشکی بر ایشان اقتدا کردند بعد از
قرائت تشهد پیش از سلام کشتی روان شد بقول ابو حنیفه رحمه الله تنها که بیرون کشتی اقتدا کرده اند نماز ایشان تباه شود و بقول ابو یوسف
و محمد رحمهم الله روا بود درین همه صورتها بقول ابو حنیفه رحمه الله بیرون آمدن از نماز گذارنده فریضه است و بقول ابو یوسف و محمد
فریضه نیست **باب پانزدهم** در بیان نماز وتر نماز وتر بباید دانستن که واجب شدن وتر بنص قاطع نیست و بحدیث متواتر شهرت است و اگر

بنص قاطع بودی یا بحدیث متواتر بودی و فرض عین بودی یا همچنانکه فریضهای دیگر اما در صلوة خواجه امام اجل شمسی رحمة الله
روایت میکند از خارجه بن حذافه رضی الله عنه در صلوة خواجه بکر خواهرزاده رحمة الله روایت میکند ابو نصیره رضی الله عنه که رسول
علیه السلام از معراج آمد این حدیث فرمود و قال النبی علیه السلام ان الله تعالی زادکم صلوة الا وهی الوتر اوتروا یا اهل القرآن
فان الله تعالی وتر یحب الوتر وجعل وقتها ما بعد العشاء الی الصبح و از ابوحنیفه رضی الله عنه در وتر سه روایت است یک روایت
اینست که حماد بن زیاد از ابوحنیفه رضی الله عنه روایت میکند که وتر فریضه است ابو یوسف بن خالد التیمی از ابوحنیفه رضی الله عنه
روایت میکند که وتر واجب است اسد بن عمرو نوح بن مریم الجامعی از ابوحنیفه رضی الله عنه روایت میکند که وتر سنت است
عبدالله بلخی رحمة الله میگوید ما بهر سه قول عمل میکنیم از آن روی سنت میگذاریم اگر فوت میشود قضا فرماییم گوییم که فریضه است
و از آن روی که واجب شدن وتر بنص قاطع نیست و بحدیث متواتر نی اگر کسی فریضه وتر را منکر شود کافر شود گوییم که واجب است
از آن روی که در وقت تبع فریضه است وتر را بانگ نماز و اقامت علیحده نیست و در هر سه رکعت قرآن خواندن فریضه است و گوییم که
سنت است اما ظاهر قول ابوحنیفه رضی الله عنه آنست که فریضه است و بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله سنت است و وتر را بقول امام مالک
رحمه الله سه رکعت گذارند بدو قعده و سلام و در صلوة کستقوانی از شافعی رحمه الله دو روایت است که طاق گذارند از یک رکعت تا یازده
رکعت چنانکه یکی سه پنج و هفت و نه یازده و سیزده و بقول علماء ما رحمهم الله سه رکعت گذارند بدو قعده و یک سلام که روایت میکند
عبدالله عمر رضی الله عنه از مادر مومنان عائشه صدیقه رضی الله عنها که رسول علیه السلام سه رکعت وتر گذاردند و قعده و یک سلام قراءة
در وتر فرضیت را آنچه خواندند بود استحباب آنست که خواجه امام ابو الفخر رحمه الله تبع درس میکرد روایت میکرد از مادر مومنان عائشه صدیقه
رضی الله عنها که وقتی بودی که رسول ع م در رکعت اول سبح اسم ربک خواندی و در رکعت دوم انا انزلناه در رکعت سیوم قل یا
ایها الکافرون و وقتی بودی که در رکعت اول قل یا ایها الکافرون و در رکعت دوم اذا جاء و در رکعت سیوم تبت خواندی
و در رکعت دوم اول انا انزلناه و اذا زلزلت الارض و الهیکم خواندی و در رکعت دوم قل یا ایها الکافرون اذا جاء و تبت
خواندی و در رکعت سیوم قل هو الله احد قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس وقتی بودی که در رکعت اول انا انزلناه خواندی
و در رکعت دوم قل یا ایها الکافرون و در رکعت سیوم قل هو الله احد اینها استحباب است و فریضه را آنچه خواندند روا بود و بقول حنفیان
رحمه الله اللهم انا نستعینک در وتر در ماه رمضان در ده آخر خوانند بعد از آن هم در نماز بامداد خوانند در قومه رکعت دوم که پیغامبر
علیه السلام در رکعت آخر خوانده است علماء ما رحمهم الله میگویند که در حرب علی و زکوان جماعتی از صحابه شهید شدند پیغامبر علیه السلام
جهل با بر اذیت ایشان خواند این دعا را چون خلاصی یافتند پیش نخواندند و بقول علماء ما رحمهم الله در وتر خوانند سوره اللهم انا
نستعینک خواند و یا اللهم اهدنا از حسن بن علی رضی الله عنهما روایت آمده است که ما را جد ما اللهم اهدنا بتعلیم کرد باید که اللهم اهدنا خو
امیر المومنین علی و ابی بن کعب رضی الله عنهما گفته اند که رسول علیه السلام ما را اللهم انا نستعینک تعلیم کرد باید که اللهم انا نستعینک
خواند و اگر کسی هر دو میداند هر دو را خواند اللهم انا نستعینک خواند خواندن واجب است اللهم اهدنا خواندن سنت است و در ماه

رمضان نرم خواند یا بلند خواجه ابوحفص صعکروزی و خواجه ابوبکر فضل بخاری رحمة الله گفته اند که امام نرم خواند که در معنی
دعاست خواجه ابوحفص بخاری رحمة الله گفته است که بلند خواند از برای آنکه در زمانه ما غفلت غالب است تا اگر کسی نداند
و در فتاوی امام بدل یاد گیرد و مسئله مقتدی خواند یا نی بقول ابو یوسف بخواند پیش از آنکه آغاز کند صلوة گویند و بقول محمد رحمهما
الله نخواند که صحابه رضوان الله علیهم اجمعین در قراءة وی اختلاف است از آن روی که قراءة بود و مقتدی را خواندن نبود
بود از آن روی که دعاست خواندن وی سنت است اصلیت بر کسی بحقی یا سنتی جمعه باید ترک سنت به از آوردن بدعت بود اما
اجماع است که امام اللهم اید نا خواند بلند نیک نخواند و نرم نیک نی میانه بخواند چنانکه صف اول بشنوند مقتدی خواند یا نی
بقول ابو حنیفه و محمد رحمهما الله نخواند و بقول ابو یوسف روایه آمده است که هر جا که امام وقف کند کلمه [illegible] که آمین گفتن
است شاید گفتن **باب شانزدهم** در بیان نمازها سنت روی عن عائشة رضی الله عنها عن النبی صلی الله علیه وسلم من
ثابر علی اثنتی عشرة رکعة فی کل یوم ولیلة بنی الله تعالی له بیتا فی الجنة مادر مومنان عائشه صدیقه رضی الله عنها روایت میکند
که رسول علیه السلام فرموده هر که این دوازده رکعت سنت شبانروزی نگاه دارد و بگذارد خدای تعالی امر فرماید تا بنام
او شده در بهشت خانه بنا کنند مراد از آن خانه کوشک است خاصه در حق سنت نماز بامداد که رسول علیه السلام بار تخفیف فرموده
قال النبی علیه السلام رکعتا الفجر خیر من الدنیا وما فیها جمله تطوعات را بخانه گذاردن اولیتر بود بنا بر حدیث رسول علیه السلام
لا صلوة فی المسجد الا المکتوبة بیشت نماز در مسجد مگر آنکه فریضه است چون صبح دمید قاضی احمد زاهد رحمة الله گفته است باید که
سنت نماز بامداد گذارد شکرانه آنکه خداوند عز وجل مرا از شب تاریک رهانید بروز روشن رسانید در اسلام نگاه داشت
خواجه امام زاهد فخر رحمة الله گفته است که تاخیر کند که نزدیک تر فریضه گذارد قال النبی صلی الله علیه وسلم المنتظر الصلوة فی الصلوة
منتظر نماز همچنان بود که در نماز از راه ثواب حسن بن زیاد رحمة الله از ابو حنیفه روایت میکند که سنت نماز بامداد در معنی واجب است
از برای آنکه وی را خصوصیتی است که سنتهای دیگر را نیست دلیل آنکه سنتهای دیگر بی ضرورت نشسته گذارد یا بر ستور روا بود
و سنت نماز بامداد را بی ضرورت بر ستور گذارد و یا نشسته گذارد روا نبود و بعضی مشایخ گفته اند که نماز را قضا کنند باید که
سنت نماز بامداد را قضا کنند که در معنی واجب است فاما ظاهر روایة اینست که سنت است و سنت را قضا نیست اگر
سنت نماز بامداد گذارد معلوم شد که صبح ندمیده است اتفاق باز گذارد و اگر معلوم شد که تحریمه در شب افتاده است
یا قیام در روز هم باز گذارد و اگر شک است در شب افتاده است یا در روز هم باز گذارد و اگر چهار رکعت تطوع گذارد
معلوم شد که دو رکعت در شب افتاده است و دو رکعت در روز سید امام ابو شجاع رحمة الله گفته است که آن دو رکعت
در سنت بامداد نیابت دارد ظاهر روایة نیابت ندارد و اگر دو رکعت گذارد به پنداشت آنکه شب است معلوم شد که روز بود سنت
و اتفاق از نماز سنت بامداد نیابت دارد محمد حسن گفته است که سنت نماز بامداد جایی گذارد و اگر اقتدا کند درست نباید یعنی بخانه گذارد
اولیتر بود لقوله علیه السلام لا صلوة فی المسجد الا المکتوبة اگر به مسجد آید و جماعت بر پای شده است در گوشه ایستد و سنت گذارد

فقیه امت عبدالله مسعود رضی الله عنه همچنین کردی اگر جماعت بر پای شد و جماعت به مسجد اندرون اندری از مسجد بیرون گذاردی که
جماعت به مسجد بیرون اندری به مسجد بیرون اندر مسجد اندرون اندری از مسجد بیرون گذارد و اگر جماعت به مسجد بیرون اندرون
در مسجد بیرون اند و در مسجد اندرون گذارد و اگر مسجد یکی باشد بگوشه ایستد و سنت گذارد و قرآن نرم خواند چنانکه امام را
مشوش نگرداند و اگر مسلمان به مسجد اندر آید جماعت بر پا شده بود و اقتدا اگر دریابد سنت گذارد و اگر رکعت اول است اتفاق است
که سنت گذارد و اگر رکعت دوم است و اقتدا کند فریضه گذارد و بعد از فریضه سنت گذارد یا نی بقول شافعی بگذارد و بر قول علماء ما
رحمهم الله بگذارد تا آنگاه آفتاب بر نیاید بعد از بر آمدن آفتاب چون گذارد از سنت نیابت دارد یا نی بقول ابو حنیفه و ابو یوسف از
سنت نیابت ندارد و بقول محمد نیابت دارد و اگر در مسجد در آمد بشنید که امام در رکعت اول است یا دوم به سنت شروع کرد معلوم شد
که امام در رکعت آخرین است سنت را اتمام کند و آنچه از فریضه دریابد بگذارد و اگر سنت را بر انداخت آفتاب برآید سنت را قضا نکرد
و اتفاق از سنت نیابت دارد و اگر نماز بامداد میگذارد و یک رکعت از فریضه فوت میشود اتفاق است که سنت بگذارد اما اگر سنت نماز
بامداد میگذارد و امام را در قعده اخیره خواهد یافتن ظاهر روایت سنت بگذارد و در فریضه اقتدا کند اما فقیه جعفر رحمه الله گفته است
که سنت گذارد و اگر امام را در نماز بامداد در قعده اندر یافت بقول امام رحمه الله سنت گذارد از برای آنکه تشریفی که رسول علیه
السلام در حق تکبیر اول فرموده است در حق سنت نماز بامداد همچنان فرموده است قال النبی صلی الله علیه وسلم رکعتی الفجر خیر من
الدنیا و ما فیها چون تکبیر اول را فوت کرده است باری سنت نماز بامداد فوت کند و ثواب سنت حاصل کند اما ابو حنیفه رحمه الله
گفته اند که فقط اقتدا کند بحکم حدیث رسول علیه السلام اذا اتیتم الصلوة فاتوها و انتم تمشون ولا تاتوها و انتم تسعون علیکم بالسکینة والوقار
ما ادرکتم فصلوا و ما فاتکم فاقضوا پس بحکم حدیث فریضه اقتدا کند و چون آفتاب برآید سنت را گذارد و سنت بود یا نی در صلوة
خواجه امام اجل سرخسی رحمه الله روایت است که بقول محمد از سنت نیابت دارد و بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهما الله نیابت
ندارد و این جایی بود که سنت را شروع نکرده بود اما اگر سنت را شروع کرده بود و بر خود تباه کرد و جماعت گذارد و بعد از نماز
بامداد وقت مستحب باقی بود و بقول شافعی رحمه الله آن سنت را قضا کند و بقول علماء ما رحمهم الله چون آفتاب بر آید آنگاه قضا
کند و حجت قول شافعی رحمه الله آنست که شروع کرد بر خود تباه کرد این بر وی قضا شد و چون قضاهای دیگر و اگر بعد از
نماز بامداد وقت مستحب باقی بود و قضا گذارد روا بود و این نیز همان بود علماء ما رحمهم الله گفته اند قضاهای دیگر
را خداوند عز و جل بر وی فریضه کرده است و این به نفس خود بر خود فریضه کرده است پس فرق بود
میان این قضا و آن قضا پس چون آفتاب بر آید و آنگاه این سنت را قضا کند دلیل بر آنکه امیر المومنین
عمر رضی الله عنه نماز بامداد گذارد و طواف کعبه آورد و تحیت بر وی واجب شد خواست تا تحیت بیارد
رسول علیه السلام وی را منع کرد یا عمر درین زمان نشاید گذاردن چون آفتاب بر آید بگذار و اگر
سنت و فریضه هر دو فوت شده باشد یا زوال راست ایستاده باشد هر دو را قضا کند و اگر

واگر جماعتی را هم سنت و هم فریضه فوت شده باشد باید که بانگ نماز گویند و سنت گذارند و اقامت گویند و فریضه را بجماعت گذارند
و قرائت بلند خوانند که در وادی سیطان رسول علیه السلام بخواب ماندند و نماز ایشان فوت شد چون آفتاب برآمد همه بیدار شدند
طهارت ساختند رسول علیه السلام قرائت بلند خواندن معلوم شد که بلند خواند پس معلوم شد که چون سنت و فریضه هر دو فوت شده
باشد باید که بانگ نماز گویند و سنت گذارند و اقامت گویند فریضه بجماعت گذارند و قران بلند خوانند چون زوال در گذشت مسلمانی
چهار رکعت نماز تطوع گذارد و از سنت نماز پیشین نیابت دارد یا نی قاضی صدر الدین رحمه الله گفته است که از سنت نیابت دارد
همچنانکه دو رکعت نماز گذارد به پنداشت آنکه شب است معلوم شد که صبح دمیده بود آن از سنت نماز بامداد نیابت دارد این نیز همان
خواجه امام اجل شمس سرخسی رحمه الله گفته است که از سنت نیابت ندارد که فرق است میان این مسئله و آن مسئله سنت نماز بامداد از برای
آنکه چون صبح دمید هیچ تطوع دیگر نشاید گذاردن الا سنت نماز بامداد پس بضرورت گوییم که از سنت نماز بامداد نیابت دارد اما
اینجا تطوع گذاردن مشروع است پس باید که سنت را نیت کند تا نیابت دارد و اگر نماز پیشین جماعت برپای شد جماعتی که سنت را
مانده فریضه را اقتدا کنند چون فریضه گذارد اتفاق است که هر شش رکعت سنت را گذارد و تحیت دو گذارد یا چهار بروایت جامع
الصغیر و قول محمد رحمه الله تحیت چهار گذارد و آنگاه دو و بقول ابو یوسف تحیت دو گذارد و آنگاه چهار بروایت مبسوط بقول ابو
یوسف تحیت چهار گذارد و آنگاه دو و بقول محمد تحیت دو گذارد و آنگاه چهار بعضی مشایخ گفته اند اگر روزها تابستان بود روزها
دراز بود نخست چهار گذارد و آنگاه دو و اگر روزها زمستان است روزها کوتاه بود تحیت دو گذارد و آنگاه چهار بعضی مشایخ
گفته اند که اگر مردی متدین است که آن دو رکعت را خواهد گذارد و آن چهار رکعت نیز خواهد گذارد و تحیت دو گذارد و آنگاه
چهار اگر مردی کاهل بود که آن دو گذارد و آن چهار رکعت را نخواهد گذارد نخست چهار گذارد و اگر نخست دو گذارد و وقت پیشین
رفت آنگاه چهار رکعت از دو از سنت نماز دیگر نیابت دارد و آن سنت را نیت قضا بکند که نیت را قضا نیت و نیت وقتی بکند که
وقت وی پیش از فریضه بود و نیت سنت امروزینه کند سنت بود یا نه ظاهر روایت آنست که سنت بود اما در صلوة خواجه امام بکر
خواهرزاده از ابو حنیفه روایت آمده است که سنت نبود از برای آنکه چیزی سنت بود که رسول علیه السلام آن سنت را پیوسته گذارد
بعد از فریضه رسول علیه السلام یکبار گذارد بعد از آن میگذارد فایده این خلاف جای ظاهر شود و آن چهار رکعت سنت را
پیش از فریضه میگذارد و شفیع را شفع خبر داد بدش هر چهار رکعت نماز را تمام کند و شفعه طلب کند تواند اگر بعد از فریضه میگذارد
از شفعه خبر داد بدش اگر به سه رد و سلام دهد شفعه طلب کند اتفاق تواند اگر چهار به تمام کند ظاهر روایة تواند که شفعه طلب کند
بدان روایت ابو حنیفه رضی الله نتواند این جای بود که سنت را شروع نکرده بود اما اگر سنت را شروع کرده و جماعت برپای شد
و جامع الکبیر از محمد رحمه الله روایت است نشاید که هیچ نمازی را بر خود تباه کند مگر فریضه را که تنها شروع کرده بود و جماعت
برپای شد بر انداز د و اقتدا کند تا بهتر بگذارد خواجه امام شمس الائمه سرخسی رحمه الله گفته است که از اول رای من با محمد بود اما استاد من
شمس الائمه حلوائی از استاد خود ابو علی نسفی رحمه الله روایت میکند با سناد درست تا به پیغمبر عالم قال النبی صلی الله علیه

وسلم اذا اقیمت الجماعة فلا صلاة الا المکتوبة یعنی چون جماعت برپای شد نماز نیست مگر آنکه فریضه شده است این حدیث بمن
رسید از آن قول رجوع کردم باید که برانداز و اقتدا کند و اگر یک رکعت گذارده بود که جماعت برپای شد یک رکعت دیگر گذارد
و بر سر دو سلام دهد و اقتدا کند و اگر سیوم [illegible] است که جماعت برپای شد و همانجا سلام دهد و اقتدا کند و اگر سه رکعت
برخاسته که جماعتی برپای شد بعضی گفته اند ایستاده سلام دهد ظاهر روایت اینست که بنشیند و سلام دهد بسبب آنکه از نماز
آمده بود ظاهر روایت همانجا سلام دهد و اقتدا کند خواجه امام اجل شمس الائمه رحمه الله گفته است باز گردد و قعده آرد از برای آنکه آن قعده
آن وقت فریضه نبود اکنون فریضه شد بقول ابوحنیفه و ابویوسف رحمهما الله واجب انه فریضه نیابت ندارد و اگر سه رکعت نماز گذارده است
باید که تمام کند که بیشتر را حکم کل است آنگاه فریضه را اقتدا کند اگر سنت را شروع کرد و سر خود را کرده فریضه گذارد بعد از فریضه اتفاق
اتفاق است که سنت شش رکعت را گذارد و در فتاوی خواجه امام زاهد عتابی آورده است از خواجه امام ابوحفص بخاری که این خلاف
ابوحنیفه و محمد رحمهما الله با ابویوسف در تطوعات چهار رکعتی است در سنت نی تا اگر سنت چهار رکعتی است را قطع کند و اتفاق
قضا چهار رکعت واجب شود که سنت تمام کرده گذارد و چهار نی بقول ابوحنیفه و محمد رحمهما الله بروی قضا دو رکعت بود و بقول
ابویوسف رحمه الله قضا چهار رکعت بود و اگر سیوم و سلام داد و اقتدا کند بعد از فریضه باید که بقول ابوحنیفه و محمد رحمه الله
بروی چیزی نبود و بقول ابویوسف رحمه الله چهار رکعت بروی قضا بود سنتهای نماز آدینه چند رکعت است بر قول عبدالله
مسعود رضی الله عنه هشت رکعت است چهار پیش فریضه و چهار بعد از فریضه و این قول را ابوحنیفه و محمد رحمه الله گرفته اند
بر قول امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه ده رکعت است چهار پیش از فریضه و بعد از فریضه دو بار چهارها در یا تا برین عمل نکنند که رسول
علیه السلام نهی کرده است بعد از فریضه تطوع گذاردن که مانند شود بفریضه بر قول امیر المؤمنین علی رضی الله عنه ده رکعت است
چهار پیش از فریضه و بعد از آن چهار با شش و این قول را ابویوسف رحمه الله گرفته این ده رکعت سنت روز است یا سنت نماز
بقول ابویوسف رحمه الله سنت روز آدینه است و بر قول ابوحنیفه و محمد رحمهما الله این سنت نماز آدینه نیست فایده این خلاف
جای پدید آید که بعد از فریضه این چهار را گذارد و آن دو را نی و بقول ابویوسف رحمه الله نیز گنهکار شود و بقول ابوحنیفه
محمد رحمهما الله نیز گنهکار نشود و بعضی مشایخ گفته اند که یک شنبه باید که گذارد و یک شنبه نگذارد از برای آنکه افضل در گذاردن
این دو رکعت غلو کرده اند [illegible] رغم ایشان یکشنبه گذارند اما در دیار ما نباید بود در دیار ایشان آید در دیار
ما گفته گذاردن که رسول علیه السلام فرموده است هر که آن دو رکعت نماز گذارد و در هر رکعتی فاتحه بخواند سه بار قل هو الله احد
یکبار قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس [illegible] حق جل و علا [illegible] گناهان او را [illegible] که بگذارم دو رکعت
سنت وقتی تا اگر سنت روا بود از روز نیابت دارد و اگر نماز بود [illegible] سنت نماز شام دو رکعت است [illegible]
اما سنت نماز خفتن بظاهر روایت دو رکعت است الا روایت میکنند از [illegible] عایشه صدیقه رضی الله عنها و عبدالله عمر که رسول
علیه السلام دو گذارده و چهار گذارده اما [illegible] نیست که همیشه گذارد یا در وقتی چهار گذارد و وقتی دو و اولیتر آن بود که

چهار کذارد و هم دو اولیتران بود که تحت چهار کذارد و بازده اولیتران بود که دران چهار رکعت اول فاتحه خواند و ایة الکرسی
سه بار و در رکعت دوم فاتحه سه بار قل هو الله احد و در رکعت چهار رکعت نماز کذارد خدای عزوجل ثواب شب قدر در دیوان
او ثبت کرداند قال النبی صلی الله علیه وسلم من صلی اربع رکعات بعد العشاء کان له ثواب لیلة القدر و در سنتهای شبها
و روزی فرضیت آنچه خواند روا بود و اما مستحب اینست که قلها خواند از برای آنکه خواجه امام محمد رحمة الله روایة کرده است
که رسول علیه السلام در سنت نماز بامداد قل یا ایها الکافرون قل هو الله احد خوانده است و در چهار رکعت نماز پیشین چهار قل
خوانده است و در دو رکعت نماز پیشین معوذتین خوانده است و در دو رکعت نماز شام چنان خوانده است که در دو سنت بامداد
در دو رکعت سنت نماز خفتن چنان خواند که در دو رکعت سنت نماز پیشین به حدیث آمده است هر که در سنتها این سورتها
خواند خدای تعالی عزوجل وی را از درد دندان از درد قولنج نگاه دارد و هر سنتی که در ابتدا اصحابه متفق بوده اند انکار وی کفر بود
و هر سنتی که در ابتدا اصحابه مختلف بوده اند یا آخر متفق شده اند انکار وی بدعت بود والله اعلم باب سیزدهم در بیان آنچه
طهارة و نماز را تباه کند از خنده قهقهه و اعمال دیگر چون گفتن سخن مانند آن در صلوة مسله چهار وجهی یکی وجه اینست که هم نماز
تباه شود و هم طهارة و همچون خنده قهقهه و احتلام بیهوشی و حدث عمدا و یک وجه دیگر اینست که نه طهارة تباه شود و نه نماز همچون خنده
تبسم و سلام و فراموشی و عمل اندک و روی گردانیدن بر گمان حدث مادام که در مسجد بود و اگر صحرا بود تا مادام که در میان صف بود و
نه نماز تباه شود نه طهارة و اگر پیش سو می رود تا مادام از امام اندر نگذشته باشد چون معلوم شود که حدث نیست تواند که باقی نماز
تمام کند یک وجه دیگر اینست که طهارت تباه شود و نماز نی همچون خون بینی و قی پری دهن و حدث ناگهان و یک وجه اینست
که نماز تباه شود و طهارة نی همچون سخن گفتن و چیزی خوردن و عمل بسیار کردن و راه رفتن و اگر جماعتی نماز میکذارند امام و قوم
بخندید اگر همه برابر بخندیدند همه را نماز و طهارة تباه شود و اگر نخست امام خندید نماز مقتدیان نماز و طهارة تباه شود و
مقتدیان را نماز تباه شود اما طهارة تباه نشود و این همه جایی بود که پیش از تشهد خندیدند و اگر بعد از تشهد خندیدند پیش از سلام
باتفاق نماز تباه نشود اما طهارة تباه شود یعنی بر قول زفر رحمة الله تباه نشود و بر قول علمای ثلثه رحمهم الله تباه شود و اگر امام
بعد از تشهد پیش از سلام بخندید مقتدیان بعضی لاحق اند بعضی مسبوق بر قول ابو حنیفه رحمة الله نماز مسبوقان تباه شود و بر قول ابو
یوسف و محمد رحمهما الله تباه نشود و لاحقان را تباه شود یعنی ابو سلیمان جرجانی رحمة الله میکوید تباه شود بقیاس قول ابو حنیفه رحمة الله
خواجه امام حفص کبیر بخاری رحمة الله میکوید لاحقان اگر نماز بجایی رسانند که امام کرده است بخنده امام لاحقان از نماز بیرون آیند
اگر امام سلام داد مقتدیان بخندیدند پیش از سلام خود طهارة ایشان تباه شود یعنی بقول محمد و زفر رحمهما الله طهارة تباه نشود و بر
قول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمة الله تباه شود و این جایی بود که بر مقتدیان چیزی از واجبی باقی نبود اگر واجبی از واجبات نماز باقی بود
قهقهه خندیدند باتفاق طهارة تباه شود و این مسئله بنا بر آنست که مقتدی بسلام خود از نماز بیرون آید یا بسلام امام بر قول محمد و زفر
رحمهما الله بسلام امام بر قول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهما الله بسلام خود و اگر بیمار سیده در نماز قهقهه خندید طحاوی رحمة الله میکوید

که نماز و طهارة تباه شود و ابوبکر سعید بلخی رحمة الله میگوید که نماز تباه شود و طهارت نی که وی مخاطب نیست و اگر مصلی نی در نماز و در حق وی
سخن گفتن در نماز مرفوع القلم نیست و خنده کم از سخن گفتن نیست نماز تباه شود و خواب شد قهقهه خندید نماز تباه شود اما طهارة
تباه نشود و اگر در نماز جنازه قهقهه خندید نماز تباه شود اما طهارة نی که نماز جنازه دعاست حقیقت نماز نی اگر مصلی در سجده
تلاوت می آید سر بسجده نهاد و قهقهه خندید طهارة تباه نشود و آن سجده بر انداخته شود و یا نی بر قول ابوحنیفه و ابویوسف رحمهما الله
بر انداخته نشود و بر قول امام محمد رحمة الله بر انداخته شود و این بنا بر آنست که سجده به نهادن سر تمام میشود و یا بر داشتن سر بر قول ابوحنیفه
و ابویوسف نهادن سر و بر قول محمد رحمة الله بر داشتن سر اگر مصلی اندرون خیمه یا بیار نماز میکند و بر پشت مستور بر قول ابویوسف
رحمة الله روا بود و بر قول ابوحنیفه و محمد روا نبود و اگر اندرون ریض به پشت مستور نماز شروع کرد و قهقهه خندید بر قول ابویوسف
رحمة الله طهارة تباه شود و بر قول ابوحنیفه و محمد رحمهما الله طهارة تباه نشود و اگر بیرون ریض به پشت مستور نماز بیمار میگذارد
باتفاق روا بود و اگر قهقهه خندید نماز و طهارة تباه شود و اگر بیرون ریض نماز شروع کرد اندرون ریض آمده و قهقهه خندید و بر قول
ابویوسف رحمة الله هم نماز تباه شود و هم طهارة تباه شود و بر قول ابوحنیفه و محمد رحمهما الله طهارة تباه نشود و اینها در حق تطوعات
بود و در حق فریضه نی سخن گفتن در نماز اند که بضرورت بفراموشی بقول شافعی رحمة الله مفسد نماز نیست و بقول علماء ما رحمهم الله
مفسد نماز هست و حجة قول شافعی رحمة الله اینست که رسول علیه السلام نماز چهار رکعت بر سر دو سلام داد بفراموشی یاری
بود نام او ذوالیدین بود گفت یا رسول الله نماز کوتاه کردند یا خود بر شما کوتاه شد رسول علیه السلام فرمود که نی من خود کوتاه
کردم و نی بر من کوتاه شد انگاه رسول علیه السلام از ابوبکر پرسید شما چه میگویید گفتند همچنانست که ذوالیدین میگوید رسول
علیه السلام برخاست و باقی نماز تمام کرد و سجده سهو ارد و شافعی رحمة الله گفت سوال ذوالیدین رضی الله عنه اندک بود و جواب
رسول علیه السلام بضرورت سوال رسول علیه السلام اندک بود جواب ابوبکر و عمر رضی الله عنهما بضرورت رسول علیه السلام
باقی نماز تمام کرد پس معلوم شد که مفسد نماز نیست علماء ما رحمهم الله گفته اند که این اندک نبود سه مجلس سخن بود سوال ذوالیدین جواب
رسول علیه السلام سوال و جواب ابوبکر و عمر رضی الله عنهما اما این در وقتی بود که سخن گفتن در نماز مباح بود و دلیل بر آنکه سخن گفتن
در نماز حرام شد یکی از صحابه در نماز عطسه داد یاری بود نام او معاویه بن ابی الحکم السلمی رضی الله عنه گفت یرحمک الله در نماز بعد از نماز
رسول علیه السلام گوش وی را گرفت بلطف بر کشید و گفت برخیز و این نماز را باز گذار که در نماز تو گفتی و دیگر آنکه عبد الله مسعود رضی الله عنه از حبشه
نیامده و جماعتی بر پا شده بود و اقتدا کرد و سلام گفت کسی جواب وی باز نگفت چه بود صحابه را که سلام مرا جواب نگفتند بنا بر آن بود که وی وقتی
بحبشه رفته بود و سخن گفتن در نماز مباح بود اکنون که وی باز آمد سخن گفتن حرام شده بود چون نماز تمام کردند رسول علیه السلام گفت
ای پسر مسعود خیز و این نماز را باز گذار که خدای تعالی عز و جل حکمی از احکام شریعت تو گردانیده است و آن سخن گفتن است که در نماز
حرام شده است قال النبی صلی الله علیه و سلم ان صلوتنا هذه لا یصلح فیها شیء من کلام الناس انما هی التسبیح والتهلیل و تلاوت القران
بباید دانستن که پیغامبر از ادای عبادة سهو رفته است و در تبلیغ رسالت هیچ سهو نرفته است چون ثابت شد که سخن گفتن در نماز اند

که انها از فساد خالی نیست وانبیا معصوم اند از صغیره وکبیره **حکایت** آورده اند روزی هارون رشید عطسه زد وابو یوسف حاضر
بود گفت یرحمک الله چون ابو یوسف بیرون رفت منازعان بدگوئی کردند که شمارا بکاف کتابت ذکر کرد فی عبها حرمت این سخن
بسمع ابو یوسف رسید وقتی دیگر هارون رشید رحمه الله باز عطسه زد ابو یوسف گفت بکاف سنت یا عبها حرمت هارون رشید گفت
بکاف سنت که سنتی را اهمال کردن نسبت فاضله بود قال النبی صلی الله علیه وسلم من احیی سنتی قد امیتت فهو خلیفتی وخلیفه الانبیاء من قبلی
اگر نماز میگذارد ودر نبشته نگاه میکند وفهم میکند وبعضی گفته اند که قیاس قول محمد رحمه الله بمثله ایمان نماز تباه شود تا اگر کسی سوگند
خورد که من نامه فلان کس نخواهم آن فلان نامه فرستاده وی نامه گرفته است ونگاه میکند وفهم میکند بقول محمد رحمه الله سوگند حانث
شود از برای آنکه بنای ایمان بر عرف است واین را فهم کردن خواندن خوانند فی خواندن اما ظاهر روایت اینست که خلاف ایشان در ایمان
معتبر است اما در صلوة این خلاف در نیاید که اگر اندیشه دل را اعتبار بودی نماز همه نارو ابودی که بسیار چیزها در نماز بخاطر
آید که نمازگذارندگان از رفع آن عاجز باشند نماز روا بود اگر کسی نامه نویسند باید که ان نامه را در خرقه پاک نمازی پیچید یا اگر
برای انجا بسم الله الرحمن الرحیم نبشته باشد یا آیه از قرآن نبشته باشد اگر حیف یا محدثی گیرد زیر بکار نشود قوله تعالی لا یمسه الا المطهرون
اگر نماز میگذارد ومادر وپدر را او آواز داد وندش وبعضی مشایخ گفته اند که اگر فریضه میگذارد نماز تمام کند واگر تطوع میگذارد
برانداز د جواب ایشان گوید بعضی گفته اند اگر مادر وپدر رسیده اند که در نماز است برنه اندازد واگر نمیدانند براندازد اما اصح اینست اگر
تطوع میگذارد ومادر وپدر نمیدانند که وی در نماز است جواب ایشان گوید واگر میدانند وی در نماز است نماز را تمام کند انگاه جواب
ایشان گوید اما اگر فریضه میگذارد واگر دانند که وی در نماز است یا ندانند باید که نماز تمام کند انگاه جواب ایشان گوید قال النبی صلی الله
علیه وسلم لا طاعة للمخلوق فی معصیة الخالق اما اگر کسی هلاک میشود چنانکه در آب یا آتش می افتد اتفاق است که آن نماز براندازد وآن
کس اخلاص کند اگر چه آن نماز از وقت برود واگر چه آنکس ذمی باشد اما اگر چیزی هلاک میشود ظاهر روایة اینست که اگر یک درم نقره
برسد شاید که نماز براندازد که خدای تعالی از آن نماز بی نیاز است وبنده بدان درم نیازمند است وحاجتمند بعضی گفته اند اگر دانگی
نقره باشد شاید که اندازد وآنرا اخلاص کند این فتوی است والتقوی آنست که خواجه حسن بصری رضی الله عنه گفته است که از نماز دنیاوی
نشاید و برخود نماز تباه کردن دلیل آنکه یکی از صحابه را اسپی قیمتی بود نماز شروع کرد دزد در آمد واسپ را گشاد ببرد وآن صحابی میدید
نماز برخود تباه نکرد بعد از فراغ نماز ورا گفتند که چرا به فتوی عمل نکردی وگفته مرا شرم آمد که برای دنیا برخود نماز تباه کردمی اصل
اندرین باب اینست که هر کجا که دو حق آید حق عبد را مقدم باید داشت نماز برای امانت حق حق مقدم داشتن حق عبد یا مرحق را
که خداوند عز وجل بی نیاز است وبنده نیازمند است وحاجتمند قال النبی صلی الله علیه وسلم من قدم المقدم ومن قدم المؤخر فهو فی
الداربن مؤخر اگر در نماز نام پروردگار شنود جل جلاله گفت نماز تباه نشود واگر نام رسول علیه السلام شنود صلوة گفت اگر مراد او
جواب گوینده است بقول ابو حنیفه ومحمد رحمه الله نماز تباه شود وبقول ابو یوسف رحمه الله روا بود واگر یکی نماز میگذارد
ودیگری ویرا خبر بد میدهد وی لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم گفت بقول ابو حنیفه ومحمد رحمهما الله نماز تباه شود چون

مرادش بلاد دارنده بود و بقول ابو یوسف رحمة الله نماز روا بود اما اگر وسواس جنس خاطر آمدش لا حول و لا قوة الا بالله
گفت نماز تباه شود و در تجنیس شیخ الاسلام برهان الدین رحمة الله آورده است که اگر وسواس دنیاوی نیست نماز تباه
نشود و اگر وسواس آخرت است نماز تباه نشود اما اگر امام در محراب گفت الیس ذلک بقادر علی ان یحیی الموتی مقتدی گفت بلی
اختلاف مشایخ است بعضی گفته اند نماز تباه شود بعضی گفته اند که نماز روا بود اما اگر امام گفت یا ایها الذین امنوا مقتدی
گفت اللهم لبیک مختار خواجه امام زاهد فخر رحمة الله آنست که نماز روا بود و مختار شیخ الاسلام برهان الدین رحمة الله آنست
که نماز تباه شود اما اگر در نماز آیة عذاب خواند مقتدی از بیم و هیبت آه گفت یا یارب گفت بلکه نیست بهار باشی تمام
تباه نشود اما اگر درد در آمدش آه گفت یا رب گفت یا یاد آمدن غائبی خبر دادندش گفت الحمد لله درین همه صورتها
و بقول ابی حنیفه و محمد رحمهما الله نماز تباه شود و بقول ابو یوسف رحمة الله روا بود و اگر مسبوق با امام بفراموشی سلام
داد و فاتحه خواست که برخیزد و فاتحه خواند بعد ازان یاد آمدش که از فریضه چیزی بر من باقیست بقول ابی حنیفه و محمد رحمهما الله
نماز تباه شود و بقول ابو یوسف رحمة الله تواند که باقی مسبوقانه تمام کند اگر سلام بفراموشی داد و [illegible] المتقون
استغفر الله السمیع البصیر اعوذ بالله من الرجیم خواند و آیة الکرسی خواند و لیکن هیچ درست خواند چون یاد آمدش که از فریضه چیزی
بر وی باقی است اجماعست باقی نماز تواند که تمام کند اگر سلام بفراموشی داد و دعا آخرین گفت [illegible] فارسی و لیکن
هم درست گفت چیزی می خواست که جز از حق نتوان خواست چنانکه گفت خدایا مرا بیامرز و مادر و پدر مرا [illegible] یاد آمد تواند که
باقی نماز تمام کند و یا جماعت اگر بخواهد خود فرود دمید بقول ابو حنیفه و محمد رحمهما الله نماز تباه شود و بقول ابو یوسف رحمة
الله نماز روا بود و اگر بر دست خود دمید بخود فرو مالیدن الاتفاق نماز تباه شود و این گل کشیده شود اما اگر چیزی خواست
که از غیر حق نتوان خواستن چنانکه گفت مرا زن ده یا خانه ده یا زر ده نماز تباه شود و بعضی از مشایخ گفته اند که نگریم
بجز لفظ گفته نیست اگر بلفظ روزی گفته است چنانکه گفت مرا روزی کن یا نقره روزی کن تواند که بدان نماز تمام کند
که روزی جز از رزاق نتوان خواستن اما ظاهر روایة اینست که نماز تباه شود چنانکه یکی باد در نماز بشارت دادند که
فلان غائب آمد الحمد لله یا از مصیبتی خبر دادندش گفت انا لله و انا الیه راجعون نماز تباه شود که در معنی کلام الناس شود
و اینجا نیز همان شود قال النبی صلی الله علیه و سلم اقتلوا الاسودین و لو کنتم فی الصلوة رسول علیه السلام فرمود که بکشید این دو سیاه
و اگر هر چند در نماز باشند مراد ازان مار است و کژدم و اشکال است که کژدم سپید است رسول علیه السلام چرا او را سیاه فرمود
درین تاویل است یکی آنکه فعلش بد است دلیل بر آنکه بر انگشت مبارک رسول علیه السلام زخمی زد رسول علیه السلام فرمود
لعن الله العقرب دیگر آنکه مار سیاه است رسول علیه السلام ویرا به تبع مار سیاه فرموده است دیگر آنکه کژدمان در عرب سیاه باشند بمجرد
ظاهر شدن نشاید کشتن یا نی بعضی از مشایخ گفته اند تا قصد نکند نشاید کشتن ظاهر روایة بمجرد ظاهر شدن شاید کشتن که حدیث مطلق است
و دیگر دلیل آنکه ابو حنیفه رضی الله عنه در مسجد نماز میکرد ماری از سقف مسجد فرو آمد و کل جمع نماز خود تباه کردند متفرق شدند الا ابو حنیفه ان

پای را بسته نعلین متفرق زده و در سه رکن پای راست شد نماز تمام کرد پا را تمام کرد در صلوة خواجه امام اجل سرخسی رحمه الله آورده است
که بر کشیدن ان پا را شمرده می آید و در صلوة خواجه امام بکر خواهر زاده رحمه آورده است که مفسده می آید سنگ ای که بر کمر نهند
ایشان را جمعیه در هم سنگ است پس معلوم آید که بمجرد ظاهر شدن گشتن بسته و است و از اینجا است با موزه نماز گذاردن و النعلین
و نعلین در پیش نهادن سنت است تا اگر گزنده پیدا آید تا قدم با موزه بر وی نهند و آن گزنده را هلاک کند با نعلین بزند و
هلاک کند و بعضی از مشایخ اصل کار را اعتبار داشته اند چنانکه هر کاری که بیرون از نماز است آن کار یکدست باید کردن در نماز از آن
دست کند نماز تباه نشود چنانکه تکمه افکندن در میان گشادن و کلاه بر سر نهادن و مانند اینها و اگر کاری است که بیرون نماز اینکار باید بدو
دست باید کردن اگر چه در نماز چنین کند بیکدست کند نماز تباه شود چنانکه تکمه در افکندن میان بربستن و مانند اینها و بعضی گفته اند
اگر یکبار (?) یا یکبار و سه بار در نماز تباه شود اما ظاهر روایت است که نماز تباه شود اگر در یکرکن سه جای یا متفرق خارد نماز تباه شود و بعضی
گفته اند که تباه نشود و اما اگر یک جای را خارید و باز دست بجای خود برده و نهاد و باز گرفت و جای دیگر خارید و باز دست بجای خود باز نهاد و هم چنین
همچنین کند نماز تباه نشود و اگر در نماز کمان کشید یا جامه نماز تباه شود و اگر سنگ بر گرفت و بر صید زد در عیون المسایل و در فتاوی خواجه
امام حسام الدین شهید از محمد رحمه الله روایت است که نماز تباه نشود و خواجه امام فخر رحمه الله گفته است که این تاویل است چون (?)
سنگ گیرد و چون بقیام برود و بر صید اندازد نماز تباه نشود و هم در عیون از محمد رحمه الله روایت است که اگر کسی در نماز پیراهن پوشد یا پیراهن
بیرون کند نماز تباه نشود و اما این تاویل است اگر عریان بود که پیراهن پاید نماز تباه شود و اگر بیرون کردن بیرون عریان نشود نماز
تباه شود و اگر عریان نیست بیرون کردن جامه عریان نشود و این تاویل است تا هر که تحمل بجا آرد چنانکه در یکرکن پیراهن را در سر افکند
و در رکن دیگر یکی دست اندازد و در یکرکن دست دیگر اندازد روا بود اما خواجه امام اجل سرخسی رحمه الله گفته که هر فعلی که از نماز
کرده شده در وجود آید که کسی که بیند چنین گمان برد که وی در نماز نیست خفتن او را قبله داد و اگر وی تمکین میکند نماز وی تباه شود و اگر
تمکین نکرد یا قبله نهاده بوده داد نماز تباه نشود و اگر زن در عدت رجعی است شوی در نماز است در باطن فرج زن نگاه کرد و دید مراجعه
شود و خواجه امام بکر خواهر زاده رحمه الله گفته است که نماز تباه شود این اختیار فقیه ابو اللیث و نصیر یحیی رحمهم الله فتوی بر این است خلاف
روایت تباه نشود و در مبسوط شیخ الاسلام علی اسبیجابی از ابو یوسف رحمه الله روایت است که نماز تباه شود بخلاف آنکه در باطن فرج
خویشتن (?) نگاه کند یا از آن دختر زن ببیند حرمت مصاهرت ثابت شود و در نماز تباه شود چون بشهوت نگاه کرده باشد اگر مردی
زن خود را طلاق رجعی داد و در نماز شد و زن بیامد مر این مرد را قبله داد رجعت ثابت شود و باقی اگر مرد رضا داد نماز تباه شود و اگر
برضا نبود نماز تباه نشود و اگر مردی کنیزک خرید بخیار سه روز در مدت خیار کنیزک آمد و خواجه را قبله داد خیار باطل شود و باقی همچنین
خلاف است اگر زن در نماز است مرد آمد و زن را قبله داد رجعت ثابت شود و نماز تباه شود و در رضا زن حاجت نباشد و کنیزک همچنین حکم
دارد و بچه پستان مادر را در نماز چهار یک گشاده کرد و یکی همچنان گذارد و بقول ابو حنیفه و محمد نماز تباه شود و بقول ابو یوسف رحمه
تا قصد زیاده از سه بار یا (?) روایت است اگر زن در نماز است بچه آمد پستان مادر شیر خورد خواجه امام بکر خواهر زاده

رحمه الله گفته است که نماز تباه شود از برای آنکه اگر ازین شیر بچه دیگر را دادی حرمت رضاع ثابت شدی چون حکم از احکام شرع ثابت شود
نماز نیز تباه شود و دیگر آنکه شیر دادن عمل کثیر است و اصح اینست اصلی است که هرچه روزه تباه کند نماز را تباه کند و بسیار چیزی باشد که
نماز را تباه کند و لیکن روزه را تباه نکند اگر روزه دار در نماز علک خاید نماز را تباه شود و بعضی گفته اند که اگر زن علف خاید بود
روزه نیز تباه شود که از وی یک چیزی بحلق رود و ظاهر روایت اینست که اگر یقین شود که چیزی بحلق رفته است روزه تباه
شود و اگر فی الجمله تباه نشود که روزه به یقین است و بحلق رفتن بشک و در شریعت بشک حکم ثابت نشود و اگر در کاواک
دندان چیزی مانده است در نماز زبان بر دندان تا از او بیرون آرد خواجه امام زاهد فخر رحمة الله گفته است که چون بسیار شود و بمعنی علک
خاییدن شود نماز تباه نشود و اگر بمقدار نخودی از کاواک دندان بیرون آید بحلق فرو رفت هم نماز تباه شود و هم روزه چون
یاد دارد اگر روزه یاد ندارد نماز تباه شود اما روزه تباه نشود و اگر کم از نخودی بود نه نماز تباه شود نه روزه اما اگر بخاید
و بحلق برد نماز تباه شود و روزه باقی بود اما اگر اندک از کاواک دندان بیرون می آید و بحلق میرود خواجه امام زاهد فخر رحمة الله
گفته است که اگر جزو اول را با آخر جمع کنیم چون برابر نخودی شود و هم نماز تباه شود و هم روزه و اگر آخر بعد از سجده در سهو به
بحلق رفت نماز روا بود و لیکن روزه تباه شود و شیخ الاسلام برهان الدین رحمة الله گفته است که این جایی بود که در یک
رکنی بود اما اگر در هر رکنی اندک اندک می آید بحلق میرود نه نماز تباه شود نه روزه اگر در نماز سر بسجده نهاد و دو گنجدی در
دهان آورد و بحلق برد نماز و روزه تباه شود اما اگر گنجدی میخاید و الگاه بحلق برد نماز تباه شود و روزه تباه نشود اما در نوادر
در صوم از ابو حنیفه رضی الله عنه روایتست که اگر بحلق از آن گنجدی اثری مییابد روزه نیز تباه شود و اگر قرآن میخواند
از دهانش آب بیرون می آید و بر لبش قرار گرفت چنانکه از لب فرا گردی و آب بیرون سوی بماندی و بر لبش خشک شدی آن آب
را بحلق برد یا باران یا برف درست بحلق او رفت روزه تباه شود و بر خلاف پشه و مگس که در دهان روزه دار فرو رود و بحلقش رود روزه
تباه شود که در وی ضرورتست اما در برف و باران ضرورت نیست تا دهن باز نکند باران بحلقش نرود و اگر برف یا باران در دهانش
رفت و با آب دهن او آمیخت و اگر غالب آب دهانش باشد بحلقش نماز و روزه تباه نشود و اگر برف یا باران غالب بود نماز و روزه تباه شود و این
جایی بود که روزه دار بود اما اگر شب بود نماز شب تباه شود و اگر بعد سجده در سهو پیش از سلام بحلق رفت نماز روا بود چون
نماز تمام بود و اگر پیش ائمه نماز شیر بعضی خورده است در نماز اثر آن شیر تلخی در حلق مییابد یا مسواک کرده است تلخی مسواک در حلق او
یا اسبابان خشک آرد در حلق مییابد یا دارو کوفته است اثر آن در حلق مییابد یا نمک کوفته اثر آن می یابد نماز و روزه روا
بود که این همه اثر است و آن عفوست و الله الموفق باب سی و دوم در بیان ترتیب و اتصال و صلوة ترتیب در افعال
نماز بقول امام زفر رحمة الله فریضه است چنانکه قیام پیش از رکوع و سجده پیش از رکوع معتبر بود اما فایده این خلاف جایی بود
که چون چیزی از نماز مانده بود و چون یاد آمدش هرچه بعد از وی معتبر بود بقول امام زفر رحمة الله تا نخست آن اول ادا کند بقول
علمای ثلثه رحمهم الله معتبر بود و آنچه مانده است بیارد و از سجده بیرون آید ترتیب میان لاحق و مسبوق بقول امام زفر رحمة الله

عشا بیاد داشت آن فوایت وقتی میگذارد روا بود که از قضاء آن بعضی فایده نیست و بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله اگر چه گنجد از فوایت قضا
کند چون وقت تنگ شود و آنگاه وقتی گذارد و سومی را نماز خفتن است و بیست نماز بامداد میگذارد و بحکم تنگی وقت هنوز وقت مستحب
باقیست خفتن را شروع کرد در میان نماز خفتن آفتاب بر آمد باتفاق نماز بامداد روا بود و نماز خفتن را باز گذارد و اگر نماز خفتن
بعبده رسول را سانند آفتاب بر آمد بقول ابو حنیفه رضی الله عنه نماز بامداد روا بود و نماز خفتن را باز گذارد و بقول ابو یوسف
و محمد رحمهما الله نماز خفتن است و روا بود نماز بامداد باز گذارد و چون بعبده رسول رسانند آفتاب بر آمد باجماع هر دو نمازش روا
بود بقول ابو حنیفه رضی الله عنه نماز بامداد اول بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله نماز بامداد دوم این جائی بود که بعد گذارد
اما اگر نماز خفتن است و بیست بفراموشی نماز بامداد گذارد چون بعبده و رسول رسانید و برا یاد آمدش که نماز خفتن بر من است نماز
بامداد را سلام داد و نماز خفتن شروع کرد چون بمقدار بعبده و رسول رسانید آفتاب بر آمد و بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله
هر دو نمازش روا بود در روایت کتاب اینست که قیاس ابو حنیفه رضی الله عنه هر دو نمازش تباه شود از برای آنکه نماز بامداد را چون
بعبده و رسول رسانید و برا یاد آمد که نماز خفتن بر من است این نماز فساد پذیرفت که ابو حنیفه رضی الله عنه بیرون آمدن از نماز
بفعل نماز گذارنده فریضه دارد اما بر روایت الست که قیاس قول ابو حنیفه رضی الله عنه نماز بامداد روا بود از برای آنکه
هم از ابتدا بیاد داشت نماز خفتن بحکم تنگی وقت نماز بامداد گذارده بودی روا بودی اکنون بفراموشی گذارده است بطریق اولی روا بود
که روا بودی اکنون که بحقیقت شد که وقت تنگ بوده است که نماز خفتن نگنجد و نیز بقول ابو حنیفه رضی الله عنه فریضه است و هم
نگنجد اگر یک شبانروز نماز مانده باشد ترتیب ساقط نشود که هر کجا وتر با فریضه بهم آید و تبع فریضه گرفته شود اما اگر یک شبانروز نماز
مانده باشد یکی چنانچه وتر قضا شده باشد بعد از آن یک شب و روز قضا شده باشد وتر علاحده بقول ابو حنیفه رضی الله عنه
ترتیب ساقط شود و بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله ساقط نشود و بنا بر آن اصل است که وتر بقول ابو حنیفه رضی الله عنه فریضه است و
بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله فریضه نیست تا اگر در میان نماز بامداد یاد آمد که وتر بر من است و بقول ابو حنیفه رضی الله عنه تباه شود و بقول
ابو یوسف و محمد رحمهما الله تباه نشود و اگر نماز خفتن گذارد و سنت و وتر گذارد و بعد از آن معلوم شد که نماز فریضه نا روا افتاده است
فریضه و سنت را باز گذارد باتفاق و وتر را بقول ابو حنیفه رضی الله عنه باز گذارد و بقول ابو یوسف و محمد باز گذارد و نظر قول ابو حنیفه
رضی الله عنه اینست که نماز خفتن گذارد و یاد آمدش که نماز شام بر من است و اجماع است که همان نماز شام را قضا کند از عهده بیرون
آید این نیز همان حکم دارد مسلمانی را نماز پیشین است و بیست از وقت مستحب نماز دیگر چندانی باقی است که چهار رکعت نماز بگنجد طحاوی
رحمه الله گفته است که در وقت مستحب نماز دیگر بگذارد چون آفتاب فرو رود نماز پیشین را قضا کند و آنگاه نماز شام گذارد و این قیاس
بر قول محمد است رحمة الله که وی مستحب وقت را اعتبار دارد و بقول ابو حنیفه و ابو یوسف در وقت مستحب نماز دیگر پیشین را قضا
کند و آنگاه نماز دیگر را گذارد که وی اصل وقت را اعتبار دارند اگر در وقت مستحب نماز دیگر بیاد داشت نماز پیشین نماز دیگر شروع
کرد و قرائت دراز خواند چندانی که وقت مکروه نماز دیگر اندر آمد و صلوة امام بکر خواهر زاده آورده است که بگذرد و نماز را تمام کند

چنانکه حاجیان از عرفات بیرون آیند و در راه نماز تمام گذارند و آن نماز شام موقوف بود چون پیش از صبح بمزدلفه اندر آمدند آن نماز شام
را باز گذارند و بر فور نماز خفتن گذارند اما اگر صبح دمید و آنگاه بمزدلفه اندر آمدند باتفاق آن نماز شام بروایتی باز آید این نیز همچنان
بود که اما ظاهر روایت که تحریمه نو کند و نماز دیگر باز گذارد چنانکه مومنی دختر مجوسی را در نکاح آورد روا بود و چون آن دختر اسلام
آورد باتفاق عقد بروایتی باز نیاید این نیز همچنان باشد باید که تحریمه نو کند و نماز دیگر باز گذارد چون از نماز دیگر و در دو نماز
پیشین را قضا کند و آنگاه نماز شام گذارد و اگر نماز دیگر بفراموشی شروع کرد و قراءت دراز خواند تا در وقت مکروه نماز دیگر اندر
آمد وی را یاد آمد که نماز پیشین بر من است بگذارد و نماز دیگر تمام کند باتفاق شروعش بفراموشی درست افتاده است اکنون وی را
یاد آمد امکان قضا کردن آن نیست پس گذارد و نماز دیگر را تمام کند از نماز دیگرش نهایت دارد و اگر در وقت مکروه که نماز دیگر یاد
یاد داشت نماز پیشین دیگر شروع کرد بحکم تنگی وقت دو رکعت بگذارد آفتاب فرو شد عیسی بن ابان گفته است که نمازش تباه
شود از برای آنکه یاد داشت نماز پیشین نماز دیگر وی را بحکم تنگی وقت روا میداشتیم اکنون آن وقت تنگ نیست باید که نماز پیشین را
قضا کند و نماز دیگر را آنگاه نماز شام گذارد اما ظاهر روایت آنست که روا بود از برای آنکه صحابت کنیم و نماز دیگر را که بعضی
از وی روا بود و بعضی قضا فصلی از آن بود که من کل وجه قضا اگر در وقت مکروه نماز دیگر شروع کرد دو رکعت گذارد و آفتاب فرو
رفت و یکی آید همین نماز دیگر را بروی اقتدا کند قیاس آنست که روا نبود از برای آنکه اعتبار تحریمه راست دلیل آنکه رسول علیه السلام
فرموده است که چون تحریمه در آفتاب اقتدا کرد بر چهار رکعت باقی آفتاب گذارد روا بود همچنانست که در آفتاب گذارده پس بحکم
حدیث وی ادا کرده بود و آنکه بوی اقتدا کند قضا گذارده بود و ابتدا قضا گذار یا ادا گذارد درست نیاید اما ظاهر روایت آنست که قضا
درست آید که آنچه امام با آفتاب گذارده است ادا بود و آنچه فی آفتاب گذارده بود قضا و مقتدی قضا گذارده است و اقتدا قضا کننده
به قضا گذار درست آید و اگر مقتدی را یاد آید که نماز پیشین بر من است نماز وی تباه شود که شروع وی در وقت مستحب افتاده است
که نماز پیشین بر وی نیست و آنراست و نشک که وقت مستحب نماز دیگر باقی هست یا نه باید که نماز پیشین را قضا کند و نماز دیگر گذارد
چون وقت نماز شام اندر آید نماز پیشین را باز قضا کند و آنگاه نماز شام گذارد که احتمال اندارد که قضا نماز پیشین وی در وقت
مکروه افتاده باشد و این بار دوم از آن قضا نهایت دارد و اگر از آن قضا در وقت مکروه افتاده باشد این بار دوم از آ
قضا ها گذشته نهایت دارد و اگر در وقت مستحب نماز دیگر شک افتاده که نماز دیگر گذارده ام یا نی باید که چهار رکعت نماز دیگر
نزدیکترین نمازی که بر من است نیت کند و بگذارد تا اگر گذارده بود این بار دوم از قضایش نهایت دارد و اگر نگذارده باشد
نهایت از نفل دارد و اگر در وقت مکروه نماز دیگرش شک افتاده است که نماز دیگر گذارده ام یا نه چهار رکعت نماز دیگر وقتی شروع
کند و در رکعت اول قراءة خواند و در رکعت دوم نخواند و در رکعت سوم خواند و در رکعت چهارم نخواند اگر بر آن قیاس اگر
نگذارده باشد این از ادایش نهایت دارد و اگر گذارده باشد این تطوع نشود که بعد از نماز دیگر تطوع مشروع نیست اگر وقت
نماز نماز دیگر تطوع مشروع نیست اگر وقت نماز دیگر بیرون رفت وی شک افتاد که نماز دیگر گذارده ام یا نی هیچ گفته است

که بروی چیزی نبود که من هرگز گمان نبرم که وقت نماز بر مسلمانی بگذرد وی نماز نگذارد اما خواجه محمد امام زاهد بخاری رحمه الله
گفته است که در زمانه ما غفلت غالب است باید که نماز دیگر قضا کند تا اگر گذارده باشد این بار دوم از قضا نایب نیابت
دارد و اگر سه نماز ماند و یکی گذارد بحکم تنگی وقت باز سه نماز دیگر ترتیب ساقط شود که فوائت شش شد گذاردن یکی
ضرورت است که وقت تنگ بود و اگر در نماز شک افتادش که پیش از آن نمازی دیگر بر من است یا نه چون نماز تمام
کرد و یقین شد شک که آن نماز بر من است آن نماز را قضا کند در عیون المسایل از ابو یوسف رحمه الله روایت است که آن نماز
وقتی را باز گذارد و اگر در نماز یاد آیدش که پیش از این شش نماز یکی نماز بر من است بحکم حدیث ازین نمازش از فرضیت
باطل شود و در حق تطوع باقی بود ولیکن نفقه روا بود از فرضیت نیابت دارد از برای آنکه اگر شش نماز ماندی ترتیب ساقط
شدی و اینجا بفراموشی گذارده است بطریق اولی بود که ترتیب ساقط شود و مراد از تاویل این حدیث برای ثواب است نه از راه
حقیقت اگر بیاد داشت و یکی نماز پنج نماز را گذارد و این پنج نماز موقوف بود بگذاردن و یکی نماز در اصل یکی نماز است که گذارد این
پنج نماز را بروایتی باز آرد یکی نماز است که گذارد این پنج نماز را فاسد کند بر قول ابن ابو حنیفه رضی الله عنه اید بر قول ابو یوسف
و محمد رحمهما الله این نباید آن نماز یکه این پنج نماز را بروایتی باز ارد و نماز ششم است چون گذارد بقول ابو حنیفه رض آن پنج نماز بروایتی باز آید
بر وی همان یکی نماز بود و بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله این پنج نماز و آن یکی هر شش قضا باید کردن و آن یکی نماز که این پنج نماز را فاسد کند
فکر پیش از آنکه نماز ششم گذارد وی آن مانده را قضا کند و بر قول ابو حنیفه رض این پنج نماز نیز فاسد شود باتفاق هر شش نماز را قضا کند اگر
شش نماز ماند ترتیب ساقط شد پیش از آنکه نماز هفتم را گذارد از آن شش یکی قضا کند ترتیب باز آید یا نی اختلاف مشایخ عصر است نجم الدین
عمر نسفی رحمه الله گفته است که ترتیب باز نیاید دلیل بر آنکه حوض پلید شد آب اندر آمد سر زن رود پاک شود و آن آب از طرف دیگر باز همی
حوض اندر آید آن پلیدی باز نیاید و آن نیز همان حکم دارد که ترتیب ساقط باز نیاید خواجه امام زاهد بخاری رحمه الله گفته است که ترتیب ساقط
میشود در یک سه حکمت و محکمت و یکی معلق آن دو که محکم است شش نماز ماند ترتیب ساقط شود هفتم گذارد روا بود و این محکم است چون هم
نماز گذارد در قضا کردن آن شش نماز مخیر است هر کدام که قضا کند از عهده بیرون آید این نیز محکم است این معلق است پیش از آنکه نماز هفتم
گذاری از آن شش نماز یکی را قضا کرد پنج نماز ماند ترتیب باز آید اختیار شیخ الاسلام برهان الدین رحمه الله ترتیب دلیل بر مسئله جامع الصغیر
که اگر موضعی یکی که یکشبانروز نماز مانده است روز دیگر باهر یکی از آن نماز مانده قضا میکند هر کدام که گذارد قضا روا بود اما سخن دارد
در صفت اگر نخست ادا میکند از آنگاه قضا روا بود اما روا نیست و چنانکه بیاد داشت پنج نماز دینه بامداد امروزینه گذارد روا نبود فاسد شد شش
باز نماز بامداد دینه را قضا کند بروی همان پنج نماز ماند وقت نماز پیشین اندر آمد نخست نماز پیشین امروزینه میگذارد روا نبود اگر بگذاردن یکی نماز دینه
باز نیاید که نماز پیشین پیشینی گذارد و روا نبود اتفاق است که روا نبود پس معلوم آمد که بگذاردن آن یکی نماز ترتیب باز نیاید و اگر نخست قضا میکند از آنگاه
آنگاه ادا تا قضا روا بود از ادا تا نماز پنجگانه روا بود از برای آنکه نخست نماز بامداد دینه قضا کند از نماز های دینه بروی چهار نماز ماند با یاد داشت
[illegible] چهار نماز دینه یاد داشت امروزینه گذارد روا نبود باز نماز پیشین [illegible] نخست نماز پیشینه [illegible] بروی از قضا دینه سه نماز ماند با یاد داشت آن

سه نماز پیشین امروز چه میکند لیکن روا نبود نماز دیگر شد نماز دیگر دینه را قضا کرد بروی آن نماز دینه و نماز ماند بیاد و در وقت ان دو نماز دیگر
امروز دیگر گذارد روا نبود نماز شام شد نماز شام دوشینه را قضا کند بروی یکی نماز ماند بیاد در وقت آن نماز شام را گذارد روا نبود نماز
خفتن شد نماز نخست نماز خفتن دوشینه را قضا کند از قضا دینه بروی چیزی نماند نماز خفتن امشب را ادا کند روا بود و این اشکال آن بود که او
چهار نماز در میانه نماز روا آمده است چرا ترتیب باز نمیدارد آن چهار نماز فاسد است و یاد داشت و فاسد وقتی روا بود و شش نماز
ماند ترتیب ساقط شود و بار چند گذارد تا صاحب ترتیب شود طحاوی رحمة الله گفته است که یکی باز گذارد صاحب ترتیب شود خواجه اجل
رحمة الله گفته است که شش نماز گذارد صاحب ترتیب شود مسافر در سفر نماز شام را دو گذارد یا مقیم در حضر چهار گذارد حکم
نماز ها چه شود طحاوی رحمة الله گفته است که از هر ده نماز یکی چهار روا بود و شش نماز روا بود و بقول ابو یوسف محمد رحمهما الله [illegible]
شام تا آن نماز شام شش نماز را قضا کند بعد از ان همین نماز ها را [illegible] قضا کند بسنده بود و بقول ابو حنیفه رحمة الله همین
نماز ها شام را قضا کند بسنده بود مسئله را یاد آمد که از یک شبانروز نماز دو رکعت کمی مانده ام یا یکی نماز از یک شبانروز مانده ام
و لیکن نمیداند که کدام نماز است خواجه محمد مقابل رازی رحمة الله گفته [illegible] چهار رکعت نماز گذارد و بر سر دو بنشیند و بر سر
چهار بنشیند از عهده آن بیرون آید از برای انکه اگر دو رکعت مانده بود بر سر دو نشسته و اگر سه رکعت مانده بود بر سر سه رکعت
نشسته اگر چهار رکعت مانده بود بر سر چهار نشسته اما این چه باشد [illegible] از برای انکه نیت کدامی نماز [illegible] است سفیان ثوری
رحمة الله گفته است که سه نماز گذارد و علاحده ای فریضه یکی دو رکعت و یکی سه رکعتی یکی چهار رکعتی یکی بقول ابو یوسف محمد رحمهما الله
کند یاد نیست که کدام نماز فریضه آن نماز گذارد از عهده بیرون آید بقول ابو حنیفه [illegible] نماز قضا کند تا به یقین از عهده بیرون آید اگر
یاد آمدش که از دو شبانروز دو نماز مانده ام میداند که نماز پیشین و نماز دیگر ولیکن نمیداند که نخست کدام را نماز مانده ام باید که نخست نماز
پیشین را قضا کند و نماز دیگر را قضا کند و نماز پیشین را باز قضا کند آن قیاس که ترتیب مانده باشد این نماز پیشین دوم را قضا کند از قضا کنده نیت
نیابت دارد و اگر یاد آمدش که ترتیب نمانده باشد نماز پیشین ای در عمر خود اول قضا [illegible] نیابت دارد و اگر یاد آمدش که از سه شبانروز
نماز مانده ام میداند که نماز پیشین است و نماز دیگر و نماز شام و لیکن نمیداند که کدام پیشین نخست مانده است آن سه نماز را بهمان ترتیب قضا
کند چنانکه پیشین و انگاه نماز شام را گذارد و آن سه نماز را بهمان ترتیب قضا کند چنانچه پیشین و دیگر و پیشین اگر یاد آمدش که از چهار شبانروز
چهار نماز مانده ام میداند که نماز پیشین است و نماز دیگر و نماز شام و خفتن ولیکن نمیداند که کدام را پیش مانده ام ان هفت نماز بهمان ترتیب قضا
چنانچه پیشین و دیگر و پیشین و شام و دیگر و پیشین انگاه نماز خفتن گذارد و ان هفت نماز را باز بهمان ترتیب قضا کند چنانکه پیشین
و دیگر و پیشین و شام و پیشین و دیگر و پیشین هفت نماز را [illegible] اگر یاد آمدش که از پنج شبانروز پنج نماز مانده ام و میداند
که پیشین است و دیگر و شام و خفتن و نماز بامداد ولیکن نمیداند که کدام را پیش مانده است ان پانزده نماز را بهمان
ترتیب قضا کند چنانکه پیشین و دیگر و پیشین و شام و پیشین و دیگر و پیشین و خفتن باز پیشین و دیگر و پیشین و
شام و پیشین و دیگر و پیشین در جمله دو نماز را سه گذارد و سه را هفت گذارد و چهار را و

پانزده و شیخ ابی بکر و اتیه ابو حنیفه گفته است که هیچ مسافر روز نماز و بیست و پنجم ز بود و پنجم شبانه روز قضا کند از عهده بیرون آید
واگر یاد آید پس که در یک شبانه روز نماز و یک رکعت قرائت نخوانده ام و این در مطلق نماز است سنتها و نماز باید داد و وتر را باز گذارد
و باقیها را روا بود و اگر یاد آید پس که در فریضه ها در یک رکعت قرائت نخوانده ام نماز باید داد و وتر باز گذارد و باقیها روا بود و اگر یاد آید پس که
در فریضه ها در یک رکعت قرائت نخوانده ام نماز باید داد و وتر باز گذارد و باقیها روا بود و اگر یاد آید پس که در دو رکعت قرائت را نخوانده ام
نماز چهار رکعتی یک رکعتی روا بود و باقیها را باز گذارد و اگر یاد آید پس که در سه رکعت قرائت نخوانده ام نماز باید داد و روا بود و باقیها باز گذارد
و اگر یاد آید پس که چهار رکعت قرائت نخوانده ام نماز تا و چهار رکعتی را باز و باقیها روا بود **باب نود و سوم در بیان بانگ نماز**
نماز سنت است بآیه و اخبار و اجماع امت آیه اینست قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا اذا نودی للصلوة من یوم الجمعة فاسعوا الی
ذکر الله و ذروا البیع ذلکم خیر لکم حدیث اینست قال النبی صلی الله علیه وسلم من صلی معه الا بلا ایک و دیگر رسول فرموده علیه السلام
هر که هفت سال موذنی کند و از کس طمع ندارد و بقیامت خدای عز و جل میان وی و آتش دوزخ هفت خندق پیدا آرد هر خندقی
هفت بار چند دنیا و دیگر رسول علیه السلام فرموده است عبد الله ام مکتوم را چهار مسجد بانگ نماز خوان و اجماع امت
که هیچ کس بانگ نماز را منکر نشد از برای آنکه هیچ جماعتی بی بانگ نماز و اقامت نگذارند و اگر کسی نماز را بی بانگ نماز و اقامت
بگذارند مومنان را اندر نماند همچنین رسیده است از استادان و شاگردان و از پدران بفرزندان این چه خوشتر باشند که موذن
به بالای مناره برآید خدای عز و جل بیگانگی یاد کند و اقرار کند برسالت رسول علیه السلام گواهی دهد از بهر است گفته اند که بانگ
نماز شعار اسلام است گرفتن بدی است و سبب سعادت سبب ضلالت است و شقاوت تا اگر محلتی بود که نماز بجماعت کنند
بانگ نماز اقامت نگویند و امام را شاید که با ایشان حرب کند و بقول محمد شمشیر و تیر و نیزه و تیغ چنانکه با کافران جنگ کنند و بقول ابو یوسف رحمة
الله بسنگ و چوب و کلوخ نیست تر ین عقوبت هلاک کنند شان زیرا که بانگ نماز شعار اسلام است سبب ترک آن بانگ نماز خواجه امام زاهد بخاری رحمة الله
در صلوة خواجه امام اجل سرخسی رحمة الله در سبب دیگر در روایت بیرون آمد از ابو حنیفه که ابو هریره مادر مومنان عایشه صدیقه رضی الله
عنها روایت میکنند که روزی تغیر چهره رسول علیه السلام ظاهر شده بود و علقمه بن مزید رضی الله عنه گفته که من تیر کرد گشتم و آن اثر تغیر
را در چهره رسول علیه السلام دیدم گمان بردم که از برای حاجت دنیا است ملال داشتم در حجره گفتم بیرم رسول علیه السلام دیدم و او را
راحت بلندی حاصل شود چون بحجره رفتم ستم داشتم اندرین اندیشه بخواب رفتم آینده را دیدم که وی گفت زنهار گمان نبری که اثر
تغیر در چهره رسول علیه السلام از برای دنیا است اما از برای آنست چون جماعت بر پای میشود بعضی صحابه را جماعت فوت میشود
خواست رسول علیه السلام اینست که چیزی نشانه شود که صحابه را جماعت فوت نشود و از خواب بیدار شدم و رفتم و آن خواب را بر رسول علیه
السلام حکایت کردم رسول علیه السلام گفت همچنانست که تو میگویی صحابه رضوان الله علیهم اجمعین بشنیدند و هر یکی چیزی اختیار کردند
و بعضی گفتند که ناقوس زنیم رسول علیه السلام گفت نشاید که آن علامت نصاری است بعضی گفتند که شیپور زنیم رسول علیه السلام
فرمود که آن علامت یهودیانست و بعضی گفتند حربات زنیم رسول علیه السلام گفت نشاید که آن علامت اهل هوا است بعضی گفتند

کر آتش کنیم رسول علیه السلام فرمود که آن علامت مجوسیان است و بعضی گفته اند که طبل زنیم رسول علیه السلام فرمود که آن علامت اهل ترسا
ست نشاید بعضی گفتند که علم زنیم رسول علیه السلام فرمود که نشاید که بعلم اعلام حاصل نیاید بر هیچ قرار نگرفت باز گشتند بامداد عبد الله بن
زید انصاری رضی الله عنه بنزدیک رسول علیه السلام آمد و گفت یا رسول الله من دوش خوابی دیدم که دو فرشته از آسمان فرود آمدند با
جامهای سبز و بر دیوار مدینه ایستادند و روی سوی قبله آوردند یکی بانگ نماز گفت و یکی اقامت و من یاد گرفتم رسول علیه السلام گفت
گفت بگو تا بشنوم او گفت و برا رسول علیه السلام تصدیق کرد و گفت بلال را تعلیم کن که آواز وی رونده تر است وی بلال را تعلیم کرد
که امیر المومنین عمر رضی الله عنه در آمد و گفت یا رسول الله دوش من همین خواب دیده ام و لیکن انصاری بر من سبقت کرد بروایت
خواجه امام اجل سرخسی رحمه الله نه کس این خواب را حکایت کردند بروایت خواجه بکر خواهر زاده رحمه الله سیزده کس حکایت کردند چنانکه عبد الله
انصاری حکایت کرده بود و کم زیاده از ان لی امام محمد جعفر صادق رضی الله گفته است که بانگ نماز حکمی از احکام شریعه بخواب کسی ثابت نشود و
بانگ نماز سنتی از سنن اسلام است وی بخواب کسی ثابت نشود دیگر بخواب انبیا و خواب انبیا همچون وحی است رسول علیه السلام مر بلال را امر کرد تا بانگ نماز
گوید بنا بر ان اصل است که در شب معراج رسول علیه السلام بانگ نماز را جبرئیل شنیده بود چون بمسجد اقصی رسید جبرئیل علیه السلام بانگ نماز
و اقامت گفت رسول علیه السلام ارواح انبیا را امامت کرد دو رکعت نماز گذارد سلام تمام کرد و در رکعت اول الم و بر کیف و در رکعت
دوم لایلاف خواند معراج رسول علیه السلام حق است هر که تا مسجد اقصی منکر شود کافر شود که بنص قاطع است قوله تعالی سبحان الذی اسری
بعبده لیلا من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی الذی برکه هر که از ان منکر شود کافر شود تا انجا که حدیث رسول علیه السلام فرموده است و
علما رحمهم الله ذکر کرده اند مبتدع شود نخستین کسی که معراج پیغامبر علیه السلام تصدیق کرد ابابکر صدیق رضی الله عنه بود و اول کسی که انکار کرد
ابو جهل علیه اللعنه بود و مذهب سنت و جماعت اینست که معراج رسول علیه السلام حق است تا انجا که رسول علیه السلام حدیث فرموده و علما ذکر
کرده اند ابن عمر رضی الله عنه گفته است که از رسول علیه السلام که همچنین بانگ نماز را امیر المومنین عمر رضی الله عنه شنوده بود و در وقتی که هنوز اسلام
نیاورده بود و آن از کرامت وی نبود برای آنکه کسی که اسلام نبود کرامت نبود و آن از اثر معجزه رسول علیه السلام بود که خدا تعالی عز و جل
اثر این نکان ظاهر میکرد اند تا اینها سبب آشنائی بود دلیل بر آنکه امیر المومنین عمر رضی الله عنه شمشیری بر گرفته بود میرفت تا رسول
علیه السلام را هلاک کند براه دید جماعتی میخواستند تا گاوی را بیفکنند نمیتوانستند امیر المومنین عمر رضی الله عنه گفت عجب کاری است چندین
کس یک گاو را نمیتوانند افکندن خداوند عز و جل گاو را بسخن آورد گفت عجب این نیست عجب آنست که تو قصد فاضلترین آدمیان و
خلاصه برگزیدگان کرده گاو گفت لا اله الا الله محمد رسول الله چون عمر از وی درگذشت آهوی را دید قصد گرفتن آهو کرد آهو
دید پا بیستاد و روی بر گردانید و گفت ای عمر تا چه با نور ضعیف پس نتوانی آمدن با پیغامبر آخر الزمان چگونه خواهی برآمدن که وی معصوم
بر حق است و گفت لا اله الا الله محمد رسول الله دیگر آنست چون عمر رضی الله عنه جمال مبارک رسول علیه السلام را دید گفت یا رسول الله حجه
بیاید گفت رسول علیه السلام بگو اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا عبده و رسوله عمر آواز برآورد و گفت لا اله الا الله محمد
رسول الله سخن گفتن گاو و غیره از اثر معجزه رسول علیه السلام بود که خداوند عز و جل نکانکا اظهار میکرد میکند تا اینها سبب آشنائی

بود دلیل بر آنکه امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه شمشیر را بینداخت و نزدیک رسول علیه السلام آمد و اسلام آورد و معجزه انبیا حق
است و کرامت اولیا حق است و هر کرامتی که اولیا را بود از اثر معجزه وی که از امت وی بود و پیغامبر علیه السلام همچنانست مرسل است
و در روضه آسوده است و به موت پیغامبری منسوخ نمیشود و در بانگ نماز علما را اختلاف است بقول مالک رحمة الله دو در
کلمه الله اکبر قطع کند چنانکه الله اکبر گفت قطع کند و باز الله اکبر گوید چنانکه ظاهر روایة در کلمه شهادت و با آخر بانگ نماز گوید لا اله
الا الله والله اکبر و اهل مدینه این قول را گرفته اند بقول شافعی رحمة الله در بانگ نماز ترجیع گوید و بر قول علما ترجیع نگوید ترجیع
آن بود که شهادتین را دو بار نرم و دو بار بلند واجب قول شافعی رحمة الله اینست که ابو محذوره بانگ نماز را ترجیع گفته و
رسول علیه السلام شنود او را منع نکرد و علماء ما رحمهم الله گفته اند که ابو محذوره رضی الله عنه مؤذن مکه بود چون بمدینه رفت
او با ابو محذوره رضی الله عنه حاضر بودند و هنوز اسلام نیاورده بود وی از ایشان شرم داشت چون بشهادتین رسید نرم
گفت رسول علیه السلام بلطف گوش وی را گرفت و برکشید و گفت بلند گوی بلند آغاز کرد و راوی غلط کرد چنین دانست که ترجیع کرد
و ظاهر روایة اینست که ترجیع نگفت و کسانیکه بانگ نماز را روایة کرده اند ترجیع روایة نکرده رسول علیه السلام در شب معراج ترجیع
شنود مسئله در بانگ نماز مناجات است و مناجات ذکر حق است و منادات نداء خلق است مادام که در ذکر حق باشد روی باید که سوی
قبله دارد چون بمنادی خلق رسد باید که روی برگرداند لیکن قدم نگرداند مگر بر مناره باشد که آنجا ضرورت است و هر گاه که بانگ
نماز گوید باید که بر بالا برآید و انگشتان بگوش اندر آرد تا آواز وی دورتر شنوند تا هر کجا آواز برود آن چیز وی را آمرزش خواهد که
روایة میکند حذیفه رضی الله عنه که رسول علیه السلام بلال را همچنین تعلیم کرد و گفت آواز تو بهر چه رسد آنچیز ترا از حق آمرزش خواهد مذهب
سنت و جماعت آنست که هر شی تسبیح اند قوله تعالی وان من شیء الا یسبح بحمده ولکن لا تفقهون تسبیحهم شیخ ابو القاسم صفار رحمه الله
گوید در بانگ نماز خواندن خلق است چنانچه حی علی الصلوة و حی علی الفلاح و باقیها ذکر حق است که بانگ نماز مناداتست و باقی
ذکر حق است اما ظاهر روایة اینست که اول تا آخر همه بانگ نماز است روی عن النبی صلی الله علیه وسلم انه قال من سمع اسمی فی الاذان
و وضع ابهامیه علی عینیه فانا طالبه فی صفوف القیامة وقائده الی الجنة در جواب بانگ نماز علما را اختلاف است خواجه امام [illegible]
رحمة الله گفته است که مؤذن گوید حی علی الصلوة مستمع بگوید اللهم اجعلنی من اهل الصلوة چون مؤذن گوید حی علی الفلاح مستمع گوید اللهم
اجعلنی من اهل الفلاح اما ظاهر روایة اینست چون مؤذن گوید حی علی الصلوة مستمع باید که بگوید لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم و چون
مؤذن گوید حی علی الفلاح مستمع باید که بگوید ما شاء الله کان وما لم یشأ لم یکن شیخ الاسلام برهان الدین رحمه الله گفته است تا مادام که
شنیده مؤذن در ذکر حق است دیو رمنده است چون ندای خلق رسد دیو باز آید باید که شنونده کلمه لا حول گوید و در ذکر حق است دیو رمنده
است چون ندا از خلق رسد دیو باز آید چون کلمه لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم تا ما شاء الله کان وما لم یکن گوید دیو گریخته رمیده باشد
و در بانگ نماز بامداد الصلوة خیر من النوم میگفتند نزدیک رسول علیه السلام را در حجره توقف بسیار افتاد بلال رضی الله عنه در حجره رسول
علیه السلام آمد گفت الصلوة خیر من النوم یا رسول الله [illegible] عایشه رضی الله عنها را از آن غیرت آمد و در خشم شده آمد و گفت [illegible] باشد

که بر در حجرهٔ رسول علیه السلام این سخن بیارد گفتش رسول الله چه وقتی غافل بوده است یا غافل است و همه شب در عبادت بوده است
رسول علیه السلام گفت بگذار یا عایشه که خوب سخن گفت بلال و این اگر دانیده ام میان موذنان امت خود تا بقیامت در بانگ نماز
در بامداد میگویند که الصلوة خیر من النوم چون موذنان گویند الصلوة خیر من النوم مستمع گوید صدقت و بررت اللهم نبهنا عن نوم
الغافلین در بانگ نماز قوت زیادتی نشاید کردن که امیر المومنین عمر رضی الله عنه موذنی را دید در بانگ نماز قوت زیادتی میکرد گفت
ای شیخ هوشدار چی نار گهان کردن توحید بیار زیرا که این اصل است که کلمهٔ شهادت را اول هست و آخر هم باید که از اول هم
آغاز کند تا باخر قوت باقی ماند تا آن بجای آخر را پیدا کند که بجای آخر را پیدا کنند و لا مشود و لا کلمهٔ نفی است خطا شود در بانگ نماز
ترنم نیز هم نشاید کردن که روزی موذنی نزدیک عبدالله بن عمر رضی الله عنه آمد و گفت ای ابا عبد الرحمن من ترا دوست میدارم
از برای خدا عز و جل عبدالله عمر رضی الله عنه گفت من باری ترا دوست نمیدارم دشمن میدارم از برای خدا عز و جل گفت چرا
گفت از برای آنکه در بانگ نماز ترنم میکنی بر موذنی اجرت میگیری و گفت من ازین برده و توبه کردم گفت من نیز ترا دوست گرفتم عثمان
بن مظعون رضی الله عنه گفته است که مرا رسول علیه السلام آخرین وصیت این کرد نماز بر ضعیف ترین قوم تمام کنی و بر موذنی
اجرت نگیری موذن محترم و پارسا باید تا قوم را دو حرمت لازم آید یکی حرمت موذن یکی پارسایی تا اگر موذن حقیر بود و
فرومایه دیگران بچشم حقارت در وی نظر کنند و برا زبان ندارند اما ایشانرا زبان دارد موذن خوش خوی بود و بی طمع اگر کسانیکه
به مسجد نزدیک باشند گویند که بانگ نماز بلند میگویی و الصلوة بسیار میگویی بیگاهان ما بیدار میشویم گوید بعد ازین نرم گویم و الصلوة
الصلوة اندک گویم و اگر کسانیکه از مسجد دور باشند گویند که بانگ نماز نرم گویی و الصلوة الصلوة اندک میگویی ما را جماعت فوت میشود گوید
بعد ازین بلند گویم و الصلوة الصلوة بیشتر گویم اگر بیگاه آیندگان گویند که قامت دیر میگویی ما را خواب میگیرد گوید بعد ازین بیگاه تر
گویم و اگر بیگاه آیندگان گویند که قامت بسکر میگویی ما را جماعت فوت میشود گوید بعد ازین دیرتر گویم هر چند که همچنین کند بسبب آن نیز ثواب
بیشتر شود هر چند همه چه ثواب ایشانها مقدار بود قال النبی صلی الله علیه و سلم الدال علی الخیر کفاعله رسول علیه السلام فرموده
است که فردا قیامت ما و صدقا موذنان امت من سرخروی و بلند گردن باشند نه چنانکه حقیقت گردن ایشان درازتر بود اما
از بسیاری ثواب که ایشانرا دراز تر بود در همه سرخروتر باشند و گردن بلندتر بلندای از خوشی بلند و هر بانگ نماز بنده و مولی روا بود
با کراهت اشکال آید که بلال از اول بنده بود و باخر مولی اما کسی این فعل رسول علیه السلام جز ای نرسید آن از برای جواز بود و دلیل
بر آنکه و در یوسف نزدیک امیر المومنین عمر رضی الله عنه آمدند وی از ایشان سوال کرد که امامان کیانند گفتند امامان ما مولایان
مااند و موذنان ما بندگان ما امیر المومنین عمر رضی الله عنه فرمود بهترین کار را بخورد تر بین کسان بگذاشته اید و ایشانرا
منع کرد و پس معلوم آمد که بانگ نماز گفتن ایشان مکروه بود و بانگ نماز گفتن نابینا روا بود و لیکن غیر ایشان اولی
تر بود و اشکال آید که عبدالله مکتوم چشم پوشیده بود آنهم از برای جواز بود و وی مقارن بینا بانگ نماز گفتی و
این هم از اثر معجزهٔ رسول علیه السلام بودی و دیرا خوردگی بود که دوست در ابکر غنی و به مسجد از دور آمدی و آن

خورد که او وفات یافت وی از رسول علیه السلام دستوری می خواست تا نماز بحجره گذارد رسول علیه السلام ویرا دستوری نداد رسنی بستند
از در حجره وی تا در مسجد رسول علیه السلام از حجره بیرون آمدی و دست بدان رسن زدی و بمسجد آمدی وقتی منافقان بران رسن چیزی بستند
همین که عبد الله مکتوم رضی الله عنه پیشانی بران آورد مجروح شد همچنان به پیشانی مجروح نزدیک رسول علیه السلام همچنان دید خاطر مبارک
رسول علیه السلام ازان در رنج شد گفت حاجتی داری بخواه تا دعا گویم تا خدای تعالی عز و جل حاجت تو روا گرداند گفت دعا گوئید تا خدای تعالی
چشمهای مرا روشن گرداند تا جمال جهان آرای شما را ببینم رسول علیه السلام خواست تا بران دعا کند جبرئیل علیه السلام و گفت بران دعا مگوئید که
خدای عز و جل میفرماید که من تقدیر چنان کرده ام که وی در شکم مادر نابینا شده است از مادر همچنان نابینا آمده است در دنیا نابینا باشد
و از دنیا همچنان نابینا رود و در عقبی است نابینا حشر نابینا حشر کرده شود چون ذو الجلال بار دهد بینایی دهم تا بهمین چشم بار کند دیدار بیچون بیچگونه
ما را ببیند عبد الله گفت یا رسول الله من بدین نابینائی رضا دادم این دعا مگوئید وعده دیدار بهشتیان راست خدای عز و جل منزه از مکان
و زمان است عبد الله چشم پوشیده بود وی موذن ابراهیم نخعی بود و ویرا گفت که اول وقت بانگ نماز میگوئی و آخر وقت هم میگوئی میانه
وقت گوئی معلوم شد که نابینا بانگ نماز گوید روا بود ولیکن جز وی بطریق اولی بود و اگر نارسیده است نزدیک رسیدن یا محدث یا جنب
یا مست یا دیوانه یا زن بانگ نماز گفتند ظاهر روایت همه را باز گویند ابو یوسف رحمه الله گفته است که بانگ نماز مست و دیوانه را باز گویند
و باقیها مستحسن است یا وار ابو حنیفه رحمه الله روایت میکنند بانگ نماز نارسیده که نزدیک رسیدن است و بانگ نماز محدث معتبر بود و باقیها
باز گویند اگر یکی موذن دو مسجد را بانگ نماز گوید و دو نماز را گزارده بود و آن نماز بامداد از نماز دیگر است که بعد ازین در دو نماز تطوع مشروع
نیست چون یک مسجد بانگ نماز گوید و نماز گزارد چون مسجد دیگر رود بانگ نماز گوید اگر بجماعت گزارد و این بار دوم تطوع شود و بعد ازین او را
تطوع مشروع نیست و اگر نگزارد و گوید تا کننده شود در تحت این وعید در آید قوله تعالی یا ایها الذین امنوا لم تقولون ما لا تفعلون
اگر یک مسجد را دو کردند دو موذن علیحده باید اگر یکی بانگ نماز گفت دیگری آمد و بانگ نماز آغاز کرد نشاید که ویرا منع کنند اگر ویرا اعلام کنند
که بانگ نماز گفته اند باید که خاموش نکند که تکرار بانگ نماز مشروع است دلیل بر مسجد جامع مومنی مسجد بنا کرد تا در وی جماعت بگذارند
حکم مسجد نگیرد اما اگر در ملک خود مسجد بنا کرد هر چند در وی جماعت گذارند حکم مسجد نگیرد تا آنگاه که در شاه راه کند که محراب ساختن
حکم مسجد نگیرد تا اگر یکی را دو خانه است یکی را باید که محراب کند و در آن خانه نماز گزارد وقتی که نماز میگذارند حکم مسجد دارد وقتی که نماز نمیگذارند
حکم مسجد نگیرد تا اگر جنب یا حایض یا نفسا در آید حکم مسجد ندارند و بر بیکار نشود که محراب ساختن حکم مسجد نگیرد تا در شاه راه را بیرون نکند تا اگر
در بنها در بناها و مدرسه ها و مسجد ها باشد هر گاه که آن نیم و بناها یا مدرسه ها بفروشد آن مسجد ها در بیع در آید معلوم شد که بکشیدن محراب
حکم مسجد نگیرد تا در شاه راه را بیرون نکند و اگر زیر مسجد است زبر خانه حکم مسجد دارد و اگر زیر خانه است و زبر مسجد حکم خانه دارد نه مسجد در مسجد
زراعت و سبزی ها کارند و مانند وی نشاید کردن که زمین مسجد جز برای سجده مر خداوند عز و جل بچیزی دیگر مشغول نشاید
داشتن و در مسجد درخت نشاندن نشاید مگر خواجه امام حسام شهید رحمه الله گفته است که در آنجا را نشاید زمینها که آنجا را نیز گم است
و درختها را درخت ... آب دادن حاجت نیست و در تمر قند نشاید که آن درختان را آب دادن حاجت است نباید که تکرار تنها مسجد خرابی پذیرد

اگر در مسجد مصحف بنویسند اگر به بهای نویسد نشاید و اگر از برای همان مسجد وقف بنویسد شاید و اگر در مسجد و بر ستان مسجد
نشاید و اگر بیفتد و اگر مسجدی خرابی پذیرفت و ورثه را ملک کنند بقول محمد شاید و بقول ابو یوسف نشاید و اگر بانگ
نماز گفت معلوم شد که روی بغیر قبله بود هست بانگ نماز باز نگوید که مراد از ان اعلام بود و آن حاصل آمده است اگر نشسته بانگ نماز
گوید روا بود با کراهیت و اگر بی‌ستور نشسته بانگ نماز گوید اگر بضرورت است روا باشد بی کراهیت و اگر بی ضرورت است بعضی گفته اند کراهیت بود
بعضی گفته اند روا بود دیگر اهیت جواب ظاهر این است اگر در بانگ نماز حدث در رسید و اگر آب نزدیک است برود و طهارت سازد و بیاید باقی
بانگ نماز را تمام کند روا بود و اگر آب دور است کسی را خلیفه کند تا باقی تمام کند و اگر کسی نیابد
باقی را تمام کند روا بود و لیکن نشاید بی طهارت گفتن که در حدیث آمده است هر که بی طهارت بانگ نماز گوید شومی آن در
ایشان کرم عوج شود دیگر روایت سال بد شود و اگر در اقامت حدث رسید و اگر کسی هست باید خلیفه کند و اگر کسی نیابد
و طهارت کند و بنا کند اگر آب دور هست برود و طهارت سازد و از سر آغاز کند و نشاید که تمام کند که قوم در حق وی بدگمان شوند که بانگ
نماز بی طهارت گفته است و اگر بآخر بانگ نماز بیاید و اندیشد که یکی کلمه را از اول مانده ام آن کلمه را گوید و آنچه بعد از وی گفته باشد باز گوید
و اگر در بانگ نماز بیهوش شد یا دیوانه شد یا گنگ شد یا بمرد و العیاذ بالله ان بانگ نماز باز گوید و اگر در مسجد یکبار نماز جماعت
گذارده اند و باز دیگر جماعت میگذارند کراهیت بود یا نی اگر اینها باز از اول گذارده اند کراهیت نبود
است و اگر این جماعت آن سه کس با ایشان بوده اند کراهیت بود و ابو یوسف گفته است که اگر با امام دو کس باشند کراهیت
نبود و محمد رحمة الله گفته است که اگر امام در محراب رود و تر ایستد کراهیت نبود و امام ابوحنیفه کوفی رضی الله عنه گفته است که
در بانگ نماز و اقامت هست اگر یک کس تنها نماز شروع کرد و دیگری بوی اقتدا کرد کراهیت نبود این هم جائی بود که مسجد محله بود اما
اگر مسجد راه گذر بود چنانکه مردمان میروند و میآیند اگر ده بار بانگ نماز و اقامت گویند و جماعت گذارند کراهیت نبود
و امام هم بانگ نماز و قامت نشاید گفتن و اگر اجازت کرد روا بود چه وقتی بلال رضی الله عنه حاضر نبود چنانکه رسول علیه السلام
فرمود که تا بانگ نماز گوید بلال آمد خواست تا قامت گوید رسول علیه السلام بگذارد یا بلال که برادر رسول الله رضی الله عنه بانگ نماز گفته
اقامت وی بگوید معلوم شد که بی اجازت مؤذن هم و با امام هم بانگ نماز نشاید گفتن و دیگر آنکه هر که بانگ نماز گوید اقامت نیز همان کس گوید
مگر آنکه وی امام مصلی باشد کسی دیگر را اجازت کند تا قامت گوید باکی نبود و اگر وقت نماز در آید و ایشان حاضر نیند و باجازت
هر که بگوید روا بود و اگر بانگ نماز چون قامت گوید و قامت را همچون بانگ نماز گوید باز گوید تا مومنان در غلط نه افتند
نماز پیش از وقت بانگ نماز نشاید گفتن چنانکه پیش دیگر شام و خفتن و اگر گفت انگاه معلوم شد که پیش از وقت بوده است
و بعد از ان وقت اندر آید باز گوید و اگر پیش از وقت گفته است بزهکار نشود اما اگر عمدا پیش از وقت بانگ نماز گفت
بعضی گفته اند و بزهکار نشود و بعضی گفته اند که بزهکار شود اما چون وقت اندر آید بانگ نماز باز گوید باتفاق و اگر بانگ
نماز بامداد ثلث آخر شب گفت بقول ابو یوسف و شافعی رحمهما الله روا بود و بقول ابوحنیفه و محمد رحمهما الله روا نبود

قول ابو یوسف و شافعی رحمهما الله اینست که بلال رضی الله عنه بانگ نماز پیش از صبح میگفت رسول علیه السلام وی را منع نمیکرد و ابو حنیفه و محمد رحمهما الله
گفته اند که رسول علیه السلام در حق بانگ نماز بلال رضی الله عنه فرموده است لا یغرنکم اذان بلال میفرماید شما را بانگ نماز بلال
بنا بر آن اصل بود که اصحابه رضی الله عنهم سحر خود را بهر وقت قسم کرده بود بعضی باول شب بیدار گشتندی و بعضی بیاسودندی تا الوقت
که بلال بانگ نماز گفتی و آنها که اول شب بیدار گشتندی و تهجد کردندی و آنها که خفته بودندی برخاستندی بعبادت مشغول شدندی
و روزه داران سحر خوردندی معلوم شد که بشب روا بود دلیل بر آن که رسول علیه السلام فرمود که بانگ نماز بوقت بانگ نماز عبد الله
بن ام مکتوم است رضی الله عنه که وی مقارن سپیده دم بانگ نماز گفتی و بعد از وفات رسول صلعم بلال رضی الله عنه بکوهها همی
برفت و میگریست میگفتی کاشکی مادر بلال مرا نزادی از بسیاری ملامت که رسول علیه السلام کرد وی را از بانگ نماز پیش از صبح
گفتن پس معلوم شد که این قول در ابتدای اسلام بود و بعد از آن منسوخ شد بقول منسوخ عمل نشاید کرد که بانگ نماز مسجد پیش از صبح بگوید
وی آید جواب بر وی نبود که آن عبادت نیست و دلیل بر آنکه چون قضاء هر بانگ نماز را باز باید گفتن و اگر بگوید نمازی که بی بانگ نماز
باشد مشروع نیست و اگر نماز را قضا میکند بقول علماء رحمهم الله هر نمازی را قامت گوید به قول شافعی رحمه الله یک بانگ نماز بگوید و باقی را همه
قامت بسنده است و حجه قول وی اینست که رسول علیه السلام در وادی شیطان بانگ نماز را ماند بانگ نماز گفت و قامت گفت علماء رحمهم الله
گفته اند که در وادی شیطان رسول علیه السلام را بانگ نماز فوت شده بود آنرا بانگ نماز و قامت فرمود گفتن دلیل بر آنکه در حرب خندق
چهار نماز از رسول علیه السلام فوت شد چون وقت پنجم در آمد آن چهار نماز را به ترتیب فرمود تا بانگ نماز و قامت میگفتند و قضا میکردند
نماز پنجم را در وقت گذاردند و محمد حسن رحمه الله گفته که هر که نماز را قضا کند باید که چنان کند که ادا فوت شده است یعنی با بانگ نماز و قامت و در
مسجد همین فریضها را قضا کند بسنده بود و سنتها را قضا نیست قال النبی صلی الله علیه وسلم من صلی باذان و اقامة صلی معه امثال الجبال
من الملائکة و من صلی بغیر اذان و اقامة یصلی معه الملکان رسول علیه السلام فرمود هر که نماز قضا کند و بانگ نماز و قامت بگوید همان دو
که کاتبان اعمال وی باشند بوی اقتدا کنند و اگر بانگ نماز و وقت گوید خدای عزوجل مثل کوهها فرشتگان فرستد تا بآن بنده اقتدا کنند فرشتگان
مناجات کنند که الهی پروردگارا ما معصومیم از صغیره و کبیره و این بنده آلوده گناه است با بوی چگونه اقتدا کنیم خطاب عزت اندر رسد فرشتگان را
که با رگناه از کردن بنده برگیرد خطاب آید که ثواب نماز ناگذارده بیفت بوی بخشید که حاجتمند است پس خطاب عزت در رسید که بنده من پاک
از گناهان شد شما بکنید بوی اقتدا کنید چون نماز گذارندان فرشته مناجات کنند و الهی پروردگارا فرمان چیست باز این بار گناه را برگیرد لن
وی هم خطاب عزت در رسد که کریم مطلق منم و کرم صفت منست از کرم من روا نبود که بار گناه از کردن ضعیفی برگیرم و باز بگردن
وی نهم گناهان را بدوزخ انداز تا بسوزد تا بنده من بقیامت بحضرت من که آید نشبه جماعت را چندین ثواب است تا حقیقت جماعت را
چندین ثواب بود و این جماعی بود که وقت فوت شده باشد اما اگر جماعت فوت شده است همین قامت بسنده بود دلیل بر آنکه عبد الله
مسعود رضی الله عنه یک نماز را با علقمه و اسود که جماعت فوت شده بود در حجره جماعت میکردند و نگفتند عبد الله را که بانگ نماز گوییم وی گفتی همین
قامت گوئید بسنده بود و قال النبی صلی الله علیه وسلم اذان الحی یکفینا مستحب این بود یکی بود و قولی از برای آنکه چون بسودن دو شنوند

مومنان در غلط افتند اگر دو مسجد بود در جوار یکدیگر و در یک مسجد بانگ نماز آغاز شد این موذن باید که تاخیر کند تا وی بانگ نماز کند آن نیز جواب بانگ نماز میگوید آنگاه وی نیز بانگ نماز آغاز کند اگر بانگ نماز مسجد دیگر را جواب گوید که بانگ نماز مسجد حی وی آغاز کرده نه باید که وی آنرا ماند و جواب بانگ نماز حق خود را گوید که آن درست است و این در جواب مسئله سنت اینست که موذن در بانگ نماز و قامت در مسجد باشد در میان بانگ نماز و قامت چند تاخیر کند چون صبح دمید بانگ نماز گوید باید که قامت وقتی گوید که اگر نماز بامداد و نا روا افتد تواند که دو رکعت نماز با قراءت معتبره در وقت مستحب گزارد چون نماز پیشین را زوال گذرد بانگ نماز گوید و مقدار چهار رکعت تاخیر کند آنگاه قامت گوید چون وقت نماز دیگر در آید بانگ نماز گوید و مقدار چهار رکعت تاخیر کند و آنگاه قامت گوید خواجه امام شمس سرخسی گفته است که مراد از تاویل این آیت قوله تعالی ومن احسن قولا ممن دعا الی الله وعمل صالحا وقال اننی من المسلمین قول احسن مراد بانگ نماز است و عمل صالحا چهار رکعت نماز پیش از نماز دیگر چون وقت نماز شام اندر آید بانگ نماز گوید بقول شافعی به مقدار دو رکعت نماز تاخیر کند و آنگاه قامت گوید و بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله تعالی مقدار که خطیب در میان دو خطبه تاخیر کند و هیچ نیز ازان مقدار تاخیر کند و قامت گوید و بقول ابو حنیفه رضی الله عنه میان بانگ نماز گفتن تاخیر نکند و بر فور قامت گوید چون وقت نماز خفتن در آید بانگ نماز گوید و مقدار چهار رکعت نماز تاخیر کند و آنگاه قامت گوید امام کار را مراعات کند آینده کار را بباید تا سبب انبوهی جماعت شود بر وغن چراغ مسجد درس و سبق میگوید پیش از نماز خفتن شاید که تا دو دانگ شب که وقت مستحب نماز خفتن است بعد از نماز نشاید که وقف به نمازست است و اینها از بهر مصلحت جماعت است نشاید گفتن از وقف مسجد روغن و بوریا بر دوی میخرد نشاید مگر که وقف بران چیز کرده باشد و اگر بجا اینها وقف نکرده اند روایت اصل اینست که نشاید اما الکون فتوی بران است که شاید خریدن از برانکه خلق از خیرات کردن غافل شده اند در میان بانگ نماز و قامت الصلوة نشاید گفتن یا حی علی الفلاح بقول محمد نشاید گفتن دلیل آنکه عبد الله عمر رضی الله عنه با سالم مسجد اندر آمد تا نماز گزارد بیرون رفت و الصلوة الصلوة گفت عبد الله عمر رضی الله عنهما گفته جزای بسته تا برویم ازینجا که بدعتی بیرون آورده اند که پیش ازین نشنیده ام این روایت در صلوة خواجه امام اجل شمس سرخسی است اما در صلوة خواجه امام بکر خواهرزاده رحمة الله آورده است که عبد الله عمر رضی الله عنه با مجاهد بود و چنین گفت معلوم شد که الصلوة الصلوة نشاید گفتن اما ابو یوسف رحمة الله گفته است که شاید گفتن دلیل بر آنکه بلال رضی الله عنه بدر حجره رسول علیه السلام آمد و گفت السلام علیک یا رسول الله الصلوة و مراد درین فصل و مسئله معلوم آمد یکی آنکه سلام پیش از کلام است قال النبی صلی الله علیه وسلم السلام قبل الکلام دیگر روایت میکند موسی بن ابراهیم القیسی رضی الله عنه بدر حجره رسول علیه السلام آمد الصلوة الصلوة گفت پس معلوم شد که الصلوة الصلوة شاید گفتن مستحب است که موذن بدر خانه مفتی و قاضی و امیر بود الصلوة الصلوة شاید که گوید که ایشان بمصالح خلق مشغول باشند تا ایشان را خبر شود به جماعت بیرون آیند حکایت آورده اند که وزیر هارون رشید نزد یک قاضی ابو یوسف آمد گواهی داد ابو یوسف رحمه الله گواهی او رد کرد هارون رشید ابو یوسف را طلب کرد و گفت چرا گواهی وزیر را نشنودی گفت من روزی پیش شما بودم وزیر کاری فرمودندی گفت بنده شما ام از وجه تعالی یا راست گفت اینست یا دروغ اگر راست گفت گواهی بنده مقبول نیست و اگر دروغ گفت فاسق باشد گواهی فاسق

مشغول بی هارون رشید گفت اگر گواهی من در هم شنوی گفت بلی گفت چرا گفت از برای آنکه تو بجماعت بیرون نمی آمی و گفت بمصالح
خلق مشغول ام ابو یوسف رحمة الله این حدیث فرمود رسول علیه السلام قال النبی صلی الله علیه وسلم لا طاعة للمخلوق فی معصیة الخالق
پس معلوم آمد که چون حق حق آمد عباد منقطع شود بعد از آن خلیفه فرمود تا بر در سرای وی مسجدی بنا کردند مودنی منصب کرد تا هر
پنج وقت نماز را بانگ نماز و قامت میگفت و هارون رشید بجماعت می آمد خواجه امام ابو منصور ماتریدی رحمة الله گفته اگر بدانی که بانگ
طبل جماعتها انبوه شدی فرمانی تا هر پنج نماز را بدر بار مسجد طبل زدندی حاضر نماز بامداد را که از زمان مومنان بر صفت شنیدند اگر در خانه
قرآن میخواند و از بانگ نماز آمد خواهد جواب بانگ نماز گوید خواهد قرآن خواند امام شمس الائمه حلوانی رحمة الله گفته است که اگر بانگ
نماز مسجد حی ولیت مصحف فراز کند جواب بانگ نماز بگوید اگر بانگ نماز مسجد حی وی نیست مخیرست اما روایة فتاوی منیت هرجا
که فتاوی مذکور شود عبارت از آن علما سمرقند است فتاوی اینست که بهر دو حال مجیبرا سست اما اگر سخن دنیا میگوید که بانگ نماز برآید احتمام
است که ماند و جواب بانگ نماز گوید تا از تحت این وعید در نیاید قال النبی علیه السلام من تکلم فی وقت الاذان خیف علیه من زوال الایمان
چون بانگ نماز برآید اگر راه روان بود بایستد و اگر ایستاده باشد بنشیند و اگر نشسته باشد به چیز و هیچ بتعلیم نیز دیگر باشد آن کند
و پیش از آنکه جواب بانگ نماز آغاز کند این دعا بخواند اللهم یا اهل الکبریاء والعظمة ویا منتهی الجبروت والعزة یا ولی العون والقدرة
یا مالک الدنیا والآخرة سمعناه واطعنا غفرانک ربنا والیک المصیر خواجه امام زاهد فخر الدین گفته است که قاضی عاصم را رحمة الله تعالی بند کرده
میخواست تا روز دیگر الی بدو رسانید وی دران اندیشه بخواب رفت در خواب آینده را دید گفت چون فردا دید نخستین بانگ نماز که
بگوشش افتد تو این دعا بخوان انگاه جواب بانگ نماز گوی تا خلاص یابی پنجمان کرد چو نفیر دمید نخستین که بانگ نماز که بگوش وی آمد سوار
کرد این چنین پیوسته گفتند ان ظالم از روی افتاد گردنش بشکست آمدند و از آنجا که خواجه را محبس کرده بودند بیرون آوردند خواجه امام
زاهد فخر رحمة الله شیخ الاسلام برهان الدین ام بیاورت خواجه امام بکر عماد رحمة الله رفتند وی حدیث روایة کرد هر که را همی پیش
آمد و در گوشش راست او بانگ نماز گویند و در گوش چپ وی قامت گویند خدای عز وجل آن هم را بکفایت کرداند و دیگر در حدیث آمده است
که هر که را خوی بد بود در گوش وی بانگ نماز گویند قال علیه السلام من ساء خلقه فاذنوا فی اذنه مصلیانی در مسجد قرآن میخواندند و بانگ را
میکنند بانگ نماز برآمد مخیر است خواهد قرآن خواند یا تکرار کند و خواهند جواب بانگ نماز گویند از برای آنکه جواب بانگ نماز بر وی نیست که
وی حاضر است بانگ نماز برای غایبان است جواب نیز بر ایشان بود و بعضی گفته اند که جواب بانگ نماز گوید که این فوت نشود باز قرآن
خواند تا هر دو ثواب حاصل شود قرآن خواندن و تکرار کردن را ماند و جواب بانگ نماز گوید تا علام در حق وی بی اعتقاد نشوند و چون
جواب بانگ نماز گوید انگاه کار خود مشغول شود اگر سخن دنیا میگوید که احتیاط است که بماند جواب بانگ نماز گوید تا در معصیت عبادت
کرده باشد و در مسجد سخن دنیوی نشاید گفتن بحدیث آمده است که هر که در مسجد سخن دنیا گوید آن مسجد بر فرشتگان کنده شود و از
بوی بد گیرد چنانکه فرشتگان از آن مسجد فرار شوند گرفتن از بوی دهان ایشان بیرون روند مناجات کنند که انها پروردگار اینها کار
تو را از خانه تو بیرون کردند خدای عز وجل قسم یاد کند بعزت و جلال من پروردگارم که بگمارم بر ایشان جماعتی از خاصان

بر هم بر آمد ایشان را از خانهای دوستان بیرون کنند چنانکه شما را از خانه من بیرون کردند قال النبی علیه السلام من تکلم بکلام الدنیا
فی المساجد امتلئت المسجد وخرجت الملئکة فقالوا ربنا وسیدنا ومولانا ظهر ناعبادک من یعیک فیقول الله سبحانه وتعالی بعزتی وجلالی
ولاسلطهم اقواما من جانب المشرق لیخرجوهم من بیوتهم کما اخرجوکم من بیتی قال النبی صلی الله علیه وسلم من تکلم فی المساجد بکلام
الدنیا احبط الله تعالی عمله اربعین سنة قال النبی صلی الله علیه وسلم المساجد اسواق الاخرة سکانها تجارها وکل تاجر یربح
قدر بضاعته طوبی لمن تاجر مع الله رسول علیه السلام فرموده است که مسجدها بازارهای آخرت است ساکنان وی چون بازرگانانند
هر کسی سود کند بقدر مایه خود چنانکه آن بازرگانی که با خدا کنند قال علیه السلام المسجد بیت کل تقی چون مسجد اندر آیی تعجیل نشاید کردن بیرون
رفتن قال علیه السلام المومن فی المسجد کالسمک فی الماء والمنافق فی المسجد کالطیر فی القفص رسول علیه السلام فرموده است که مومن در
مسجد چنان بود که ماهی در آب و منافق در مسجد چون مرغ در قفص است خواجه امام زاهد فخر رحمة الله گفته است که بحدیث آمده است هر که
پیش از بانگ نماز به مسجد حاضر آید ثواب صد و بست و پنجاه نماز بدو برفته در دیوان وی حمد استغفار ثبت کرده اند و اگر وقت بانگ نماز آید
ثواب بست و پنج نماز بدو برفته در دیوان ثبت کرده اند اگر وقت قامت آید ثواب یکی نماز یابد و اگر پس از امام سر برداره و سر
فرو دارد هیچ ثواب ننویسند خواجه امام ابو القاسم حکیم گفته است که وقت نماز بشارت مومنان است و بانگ نماز اعلام مومنان
است و قامت را ایستادن علامت کاهلانست که کاهلی عادت کرده باشند و رسول علیه السلام در وصایای امیر المومنین علی
رضی الله عنه فرموده است قال النبی صلی الله علیه وسلم یا علی ان للکسلان ثلث علامات یتوانی فی طاعة الله تعالی حتی یفرط حتی
یضیع ویوخر الصلوة حتی تفوت عن اوقاتها رسول علیه السلام فرموده است یا علی مر کاهل را سه علامت است ناتوانی کند در
طاعتهای خداوند تا متفرق کند و چون متفرق کند ضایع کند و نماز را تاخیر کند از وقت ببرد قال النبی صلی الله علیه وسلم
اذا اتی احدکم المسجد فلیقلب نعلیه فان کان بهما اذی فلیمسحهما علی الارض فان الارض لهما طهور رسول علیه السلام فرموده که چون یکی از شما
مسجد خواهد آید باید که قدمها باید که نعلین خود بنگرد اگر نجاستی رسیده بود در زمین بمالد از برای آنچه زمین پاک کننده مر او را اگر چه
نعلین بود باید که بر زمین بمالد برای اقامت سنت است دلیل بر آنکه امیر المومنین علی رضی الله عنه پاپوش که پاک بوده بود در زمین
مالید آنگاه در مسجد در آمد نماز گذارد و ما را معلوم شد اگر چه قدمها پاک بود در زمین باید مالیدن از برای اقامت سنت آنگاه به مسجد
اندر آیی چون مسجد اندر آیی نخست پای راست در مسجد باید نهادن قال النبی علیه السلام علیکم بالیمین فان الله یحب التیامن
من فی کل شیء حتی التنعل والترجل سفیان ثوری رحمة الله اول سفیان زاهد گفتندی وقتی به مسجد در آمد فراموش نخست
قدم چپ در مسجد نهاد باز قدم را بیرون آورد و گفت کافر شده که به مسجد اندر آمدن فراموش کرده خود را سفیان ثوری نام کرد
بعضی گفته اند که پای چپ پیش نهد بر آینه بپیشیر گناهی از وی در وجود آمده بود حاتم عاصم گفته من از زوال ایمان خود آنگاه
ترسیدم پای چپ نخست در مسجد نهم که تا از شومی معصیت من با من بود و من چنین بی ادبی در وجود نباید باید که استغفار از پای راست
کنند و بعضی گفته اند که ما قبل از وی معصیت در وجود نیامده باشد از وی تقصیر چنان در وجود آمد که نخست پای چپ در مسجد اندر آید

رمضان میداد و حج می آرد و چهار نماز را در قضای شما میگذارد ولیکن نماز خفتن بجماعت نمی آید رسول فرمود علیه السلام هو فی النار
هو فی النار تا سه کرت همین بگفت این سایل همین سوال میکرد رسول علیه السلام همین جواب میداد و دیگر رسول علیه السلام فرموده است که از
اول رای من آن بود که چون اصحاب را فرمودمی تا هیزم جمع کردندی بلال رضی الله عنه گفتی تا بانگ نماز و اقامت گفتی هر که بجماعت
حاضر نیامدی فرمودمی تا وی را با خانه وی بسوختندی الا این از برای آن فرمودم تا مومنان بر گذاردن نماز جماعت حریص شوند نه
هیچ کسی را باتش عقوبت کردمی که رسول علیه السلام رحمت عالمیان بود قوله تعالی وما ارسلناک الا رحمة للعالمین قال النبی علیه
السلام یعذب بالنار احد الا ربه و در حدیث دیگر آمده است که هر نماز تاریکی را بجماعت گذارد او مومن است حقا و لا تعرف خیانة
تنشو قوله علیه السلام الا من نام عن صلوة العتمة و لم یصلها و قال الملائکة لا نامت عیناک و لا قرة حیبک الله بین الجنة والنار کما
حسبنا و در حدیث دیگر آمده است که هر که نماز ناکرده چند آتش بر آید و از وی تا با آتش یک ثلث مانده هر ساعت که آن آتش می نالد که
خداوندا مرا فرمانده تا وی را هلاک کنم خطاب عزت در رسد که ای آتش تو بر قرار باش که بنده من توبه کند و من بکرم خود از وی درگذرم و در
خانه را ببست بیستند و چراغ را نیا شد و سرهای آب جام را بپوشند در جمعه رحمت عالمیان منافقان بودند و ایشان مخالفان بودند
سخن وی را بجان سمع کردند و ایشان که منافقان بودند از سر مجاز شنودند بر زبان دل اندر دل راه ندادند چون از رسول علیه السلام
این چهار سخن شنیدند و چهار منافقان یکجا جمع شدند گفتند که محمد را بیازمائیم و یکی از ایشان نماز ناکرده بخفت و یکی در خانه گشاده
رها کرد و یکی چراغ را ببست نکرد که افروخته گذاشت و یکی میزد سر جام را نپوشیدند آن نماز ناکرده خفته بود برخاست و زمین بکاوید
برآید منافق و همگان جمله بسوختند و آن یکی که در خانه گشاده مانده بود دزدی در آمد تا رخت منافق ببرد دید چون رختها از خانه بیرون
بیرون آورد و منافق از خواب بیدار شد برخاست تا دزد را بگیرد دزد کارد بروی زد منافق هلاک شد و آن یکی که چراغ وی افروخته
رها کرده بود چون بیدار و عین سوخته موشی بیامد بفرمان خدا عز و جل فتیله را از چراغ بعد از آن بیرون گرفت و گرد خانه میگردانید
تا هر چه در خانه بود جمله در گرفت منافق و همگان جمله بسوختند و آن یکی که سر آب جام را گشاده مانده بود خدا عز و جل گنگی
بروی گماشت و گزدم را فرمانداد تا بر لب جام بنشیند منافق خواست تا آب از آب جام خورد گزدم نیشی بر لب منافق زد
در حال سوخ در حال بیاماسید و هلاک شد و یکروایت دیگر آنست که ماری بیامد از آن آبخورد زهر در آن آب انداخت چون
منافق از آب خورد بیاماسید و هلاک شد و چون روز روشن شد از چهار کرانه آواز بر آمد تا رسول الله علیه السلام از آن
حال خبر کردند خواست تا نماز جنازه ایشان برود که جبرئیل علیه السلام آمد و گفت یا محمد خدای تعالی میفرماید که نماز جنازه
ایشان مرو که هر چهار منافق بودند حدیث تو تصدیق نکردند قول تو بجا نیاوردند جزای ایشان در دنیا این بود و در عقبی جای
ایشان دوزخ است و مقام ایشان درکه اسفل قوله تعالی ان المنافقین فی الدرک الاسفل من النار اگر کسی از فوت
بجماعت مسجد دیگر رود کراهیه نبود اما اگر وقت نماز در آید و بجماعت دیگر رود کراهیه بود اگر از برای علم آموختن رود رخصت
است کراهیه نبود و اگر در روز آدینه بیشتر مسجد و پیش از زوال شاید و اگر بعد از زوال رود کراهیه بود که نماز آدینه برود می

لازم است دران حال الا اگر به مسجد حی وی جماعت فوت شده مسجد دیگر رود تا جماعت گذارد شاید یافی ابراهیم نخعی رحمة الله
گفته است که شاید که من این مسجد بروی لازم است عابد سفی رضی الله عنه گفته است که شاید خواجه حسن بصری گفته است که چه
کسانند بدریاران در یافتم دیدم که ایشان از مسجد حی خود جماعت فوت شده بود ایشان نعلینها در انگشت افگنده بودند
میرفتند مسجد بار دیگر جماعت میطلبیدند پس گفت ابو حنیفه موافق فعل صحابه است معلوم اند که شاید فقیه ابو اللیث رحمة الله
گفته است که اگر به مسجد اندر نیامده است شاید و اگر به مسجد در آمده است نشاید قال النبی علیه السلام لا یخرج من المسجد بعد النداء
الا منافق او رجل یخرج فو الحاجة یرید الرجعة رسول علیه السلام فرموده است که بیرون نرود از مسجد بعد از
بانگ نماز مگر منافق یا خداوند حاجت نیت وی آن بود که باز در آید و این در حق کسی بود که سنت گذارده بحاجت از مسجد بیرون
آمده بود تا آن وقت که قامت گویند باز در مسجد اندر آید بعضی مشایخ گفته اند که اگر سنت مسجد آورده است شاید و اگر نیاورده
است نشاید که حق این مسجد بر وی لازم شده است ظاهر روایت است که بعضها در مسجد حی خود گذارد فاضلتر از آن بود که
به مسجد دیگر رود بجماعت بگذارد رسول علیه السلام فرموده است که هر که چهل شبانروز نماز بجماعت نگاه دارد چنانکه هیچ تکبیر
اول از وی فوت نشود خدای عزوجل امر فرماید تا وی را دو برات دهند یکی بیزاری از نفاق و یکی بیزاری از فراق رسول
علیه السلام فرموده است که هر که این دو نماز تاریکی را بجماعت نگاه دارد وی مومن است حقا و هر که نگاه ندارد وی منافق است
حقا قال النبی صلی الله علیه وسلم ان اثقل الصلوة علی المنافقین صلوة العشاء و صلوة الفجر رسول علیه السلام فرموده که
هر که نماز خفتن گذارد و در مسجد بنشیند چندانکه جمعه بیرون رود خدای عزوجل امر فرماید فرشتگان را با علمی از نور در پیش وی
برند چون بخانه رود با طهارت بخسپد آن فرشتگان آن علم را بر سر بالین وی بنهند و تا روز این بنده را از حق آمرزش خواهند
چون بامداد برخیزد و طهارت سازد به مسجد روان شود همان علم از نور در پیش وی میبرند تا به مسجد چون نماز گذارد و در مسجد چندان
بنشیند که آفتاب برآید و دو رکعت نماز گذارد و از مسجد بیرون آید همان علم در پیش وی میبرند و اگر نماز گذارد به تعجیل بیرون رود
دیوان علم چنانچه در پیش وی میبرند و روشنی در پیش خاطر وی آرند و پیرا از درویشی میرسانند چنانکه خدای عزوجل میفرماید قوله
تعالی الشیطان یعدکم الفقر و یامرکم بالفحشاء و بخل و حسد را در پیش سینه وی می آرند تا بدانچه در طاعت بروی بسته شود
و در بار معصیت بروی گشاده شود تا شب و روز کسب میکند هیچ برکتی نیابد **باب [illegible]** در بیان امامت در مذهب
سنت جماعت امام شرط است بخلاف معتزله علیهم اللعنة محمد رحمة الله گفته است که مراد ازین امام خلیفه اسلام سلاطین که از
وی باشند و این که سلطان شرط است از بهر آنست که حدود و احکام را از بهر اقامت حدود مشروع است از بهر نگاه داشتن دین ها
و از بهر نصرت اسلام و از بهر لشکر فرستادن برای کافران از بهر غنائم بخش کردن میان غازیان اختلاف است که غنائم که دار
حرب قسمت میکنند یا بدار اسلام بقول شافعی رحمة الله بدار حرب به قول علمای ما رحمهم الله بدار اسلام و از بهر قهر کردن
متغلبان و دزدان و از بهر قبول شهادة گواهان از بهر روای نماز جمعه و عیدین و تزویج نارسیدگان و از بهر قطع کردن دست

ظالمان از مظلومان و ملحدان علیهم اللعنه گویند که امام معصوم باید و رافضیان نیز چنین گویند که اولاد علی باید از بنی هاشم باید اما مذهب
و جماعت اهل السنت که امام معصوم شرط نیست و از فرزندان علی نیز حاجت نیست اما باید که قریشی بود که فرماید که الائمة من قریش اما باید
که به شریعت و احکام و اقامت حدود و دستورها قادر بود و فاضل‌ترین قوم حاجت نیاید و در ایشان همه نیکویی و فضیلت نشاید کردن قوله
علیه السلام اصحابی کالنجوم فبایهم اقتدیتم اهتدیتم و از ایشان ده کس بشارت داده شده اند به بهشت اول ابوبکر و عمر و عثمان و علی اجمعین
و سعد و سعید و طلحه و زبیر و عبدالرحمن بن عوف و ابوعبیده جراح رضی الله تعالی علیهم اما امامت از اخلاق انبیا است هر که به اخلاق انبیا
باشد بهتر بود وی به امامت و لیکن بود که تا رسول علیه السلام حاضر بود وی به مجلس دیگر امامت را نشایستی در صلوة تقدیم امام اصل شرعی است
آورده است وقتی رسول علیه السلام به مصلحتی بیرون رفت و اشارت فرمود مر عبدالله ام مکتوم را تا امامت کرد یکبار و یکبار دیگر [illegible]
را رضی الله عنه یکبار دیگر عبدالرحمن بن عوف را رضی الله عنهما امامت میکردند بر غیبت رسول علیه السلام و لیکن با حضور رسول علیه السلام
از وفات رسول علیه السلام امامت صدیق کرد رضی الله عنه و بعد از وفات ابوبکر رضی الله عنه امامت عمر کرد رضی الله عنه بعد از وفات عمر رضی الله عنه
امامت عثمان کرد رضی الله عنه بعد از آن وفات عثمان علی کرد رضی الله عنه همچنانکه خلافت ایشان به ترتیب بود امامت ایشان هم به ترتیب بود در نماز
تا در مسجد گذارند و نماز ایشان امامت کنند هر که عالم‌تر بود وی امام کند و اگر در علم همه برابر باشند هر که قرآن خوان‌تر بود وی امامت کند
و اگر در علم و قرائت برابر باشند هر که به سال کلان‌تر بود وی کند و اگر همه برابر باشند هر که از همه خوب‌روی‌تر بود او کند مراد از روی نیکو نماز
نیکو گزاردن است قوله تعالی سیماهم فی وجوههم من اثر السجود و اگر این همه برابر باشند در مومنان عائشه صدیقه رضی الله عنها روایت
آمده است هر که سر کلان‌تر بود امامت کند که هر سری که کلان‌تر بود در آن سری مغز بیشتر بود اما این روایت نیست هر که به نسب کاره‌تر
تر و عالم‌تر بود و امامت وی کند قال النبی صلی الله علیه و سلم من صلی خلف امام عالم فکانما صلی خلف نبی و من صلی خلف امام تقی فکانما صلی خلف نبی
رسول علیه السلام فرموده است که هر که با امام عالم اقتدا کند چنان بود که من اقتدا کرده باشد و هر که امام متقی اقتدا کند چنان بود که با پیغمبر
اقتدا کرده باشد پس معلوم شد که عالم از عابد فاضل‌تر بود و دلیل بر این قال النبی صلی الله علیه و سلم العلماء ورثة الانبیاء و قال النبی صلی الله علیه و سلم
علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل پس تقدیم عالم اولی‌تر زیرا که نماز به علم حاجتمندتر از آن بود که به قرائت دلیل بر آنکه بی قرائت روا می‌آید دلیل کرامی و
مقتدی و لکن در دو رکعت آخرین در فریضه چهار رکعتی اما بی علم نماز روا نباشد مسئله امامت نابینا روا بود اما غیر وی اولی‌تر بود اشکال
آید که عبدالله ام مکتوم و عتبان بن مالک هر دو چشم پوشیده بودند رسول علیه السلام ایشان را امامت کردن فرموده است از برای بینایان
و احکام روا بود تا بدانید که امامت ایشان روا است دلیل بر آنکه عبدالله عباس رضی الله عنه با آخر عمر نابینا شده بود [illegible]
و دیگر گفتند که ما را امامت کن گفت من شما را چگونه امامت کنم که با وی از شما را حاجت آید بر آنکه مرا در محراب راست کنند و محمد حسن رحمه الله
است که نابینا مرد از نجاست بود هم نگاه دارد و بینا به حقیقت پس غیر از ایشان طریق اولی‌تر بود امامت بنده و [illegible]
سعید و موسی ابن [illegible] رضی الله عنهما روایت میکنند که [illegible] روایت کرده اند که
[illegible] امامت کند [illegible] امامت کن [illegible] امامت کردم

پس معلوم آمد که امامت ایشان روا بود ولیکن کراهیت بود و امامت اعرابی نادان و ولد الزنا هر دو بکراهت روا بود ولیکن با کراهیت امامت
کسی که جماعت رضا ندهند با امامت وی اگر مانع شرعی بود کراهیت بود و اگر مانع طبعی بود کراهیت نبود امامی که وی را اجرت معین بود امامت
وی کراهیت بود و امام را طمع نباید داشت قال النبی علیه السلام شرف المؤمن قیامه باللیل وعزه استغناؤه عن الناس امامت فاسق بقول مالک
روا نبود وجه قول وی آنست که رسول علیه السلام فرموده است الامام ضامن وگواهی فاسق در دنیا نپذیرند و نشنوند وی ضامن آخرت را
نشاید اما بر قول علماء ما رحمهم الله روا بود که رسول علیه السلام فرموده است صلوا خلف کل بر وفاجر نماز گذارید پس هر نیکی و بدی و این حدیث از
برای بیان [illegible] روا است اما اگر نیک یابی بهتر اقتدا کنی امامت مبتدع روا بود یا نی و اگر بدعتش حکم بکفر ندارد روا بود با کراهیت و اگر حکم بکفر دارد
روا نبود [illegible] ابوحنیفه رضی الله عنه روایت است که امامت اقتدی و غالی و مجسمه روا نبود و از محمد رحمه الله روایت است که امامت قدری و جهمی
روا نبود [illegible] امامت معتزلی روا بود یا نی در صلوة کشف الوالی آورده است که معلی ابوحنیفه رضی الله عنه با ابویوسف و محمد رحمهم الله درین مسئله مباحثت
کردند [illegible] اتفاق برین اتفاق کرده روا نبود و اگر کسی معدوم مرتبی می‌گوید و اعتقاد وی بران بود امامت را نشاید و هر نمازی که در قفای وی
گذارده باشی همه باز باید گذارد که اصل است که هر نمازی که در قفای وی نماز نشاید گذاردن هر نمازی که در قفای وی گذارده باشی
[illegible] باز باید کرد و اعاده از برای آنکه اصل است که هر نمازی مکروه بود آن نماز را باز گردانیدن اولی‌تر بود و اگر امام اقرار کرد که [illegible]
[illegible] است آن نماز گذارده روا بود از برای آنکه از دو وجه خالی نیست یا بدعتش حکم بکفر دارد یا ندارد و اگر بکفر دارد چنانکه بعضی [illegible]
خود را تشبه کرد و بجماعت گذارندگان شریعت حکم کرد به اسلام وی پس امامت وی روا نبود اما اگر اقرار کرد که مع بود و هست [illegible]
نماز گذارده روا بود و اشکال آید که جهود و ترسا را بسیار [illegible] است اما این در حق جماعت نشاید همین که بسبب جماعت [illegible]
و خود را تشبه کرد و بجماعت گذارندگان شریعت حکم کنند باسلام وی نماز گذارده روا بود اما اگر اقرار کرد که بی طهارت بود [illegible]
وی بخشش بود و هست با قرار [illegible] خوانده است اما اگر امام متعدی است وی [illegible] نماز را باز گردانند اگر متعدی نیست
و با طمع است و یا صاحب غرض است قول وی تصدیق نبود و نماز گذارده روا بود امامت الشیخ [illegible] و فاقد و
شیخ منحنی که قیام وی همچون رکوع بود روا نبود مگر که هم سالان خود را امامت کند روا بود و کسی که
فرق ندارد میان فریضه و سنت و نماز را امامت وی روا نبود و نماز با عدد و نماز پیشین را که آنچه فریضه
فریضه گذارد و وی سنت گذارد قوی شود بر ضعیف روا نبود مسئله چیزی که اقتدا را باز دارد
دیوار است و راه و جوی و صف زنان قال النبی صلی الله علیه وسلم لیس مع الامام من کان بینه وبین الامام
حائط او طریق او نهر و مراد از حائط دیوار است و حسن زیاد رحمه الله گفته است که دیوار اقتدا را باز
دارد اما ظاهر روایت آنست که دیوار اقتدا را باز ندارد که حال امام بر مقتدیان پوشیده بود و اگر حال
امام بر مقتدیان پوشیده نبود اقتدا را باز ندارد دلیل برآنکه در جوف کعبه اما بمقام ابراهیم [illegible] مقتدیان
کعبه را چون حلقه انگشتری درمیان گیرند و نماز گذارند چون حال امام بر مقتدیان پوشیده شود نماز

همه روا بود و در مسجد های جامع تکبیران تکبیرات بلند میگویند که مقتدیان را معلوم میشود نماز تا همه روا می آید راه چندان باید تا اقتدا را با
دارد طحاوی رحمه الله گفته است که خروار گاه و یا خروار هیزم بی تکلف برود اقتدا را باز دارد و خواجه امام اجل شمس الائمه سرخسی رحمه
الله گفته است که گردون بی تکلف برود اقتدا را باز دارد و شیخ ابو القاسم صفار رحمه الله گفته است که بمقدار صفی اقتدا را باز
دارد و فایده این خلاف جایی پدید آید که در صحرا صف نماز میکنند بعد از فراغ نماز معلوم شد که دو صف میانه را جای پلید
بوده است صف آخر را نماز تباه نشود از برای آنکه صف میانه را نماز روا بود و مقدار صفی و فاصل شد اقتدا را باز دارد
پس صف آخر را نماز تباه شود و نجم الدین عمر نسفی رحمه الله در حصاید آورده است که بمقدار دو صف باید تا اقتدا را باز
دارد و جوی چندین باید تا اقتدا را باز دارد طحاوی رحمه الله گفته است که جوی باید از وی چندین بحیله حاجت آید خواجه
امام اجل سرخسی رحمه الله گفته است که جوی باید بزرگ که در وی زورق بی تکلف بر وی برود تا اقتدا را باز دارد اگر بر روی جوی پل است و امام
از آن روی جوی است و یکی از مقتدیان بر پل و مقتدیان دیگر از این روی جوی اقتدا کرده اند و بقول مالک رحمه الله روا بود
بقول علمای ما رحمهم الله روا نبود و اگر دو کس بر پل ایستاده اند باقی مقتدیان از این روی جوی اقتدا کرده اند بقول ابو یوسف و
مالک رحمهما الله روا بود و بقول ابو حنیفه و محمد روا نبود و اگر سه کس بر پل ایستاده اند باقی مقتدیان از این روی جوی ایستاده
اند و اقتدا کرده اند باتفاق نماز همه روا نبود و صف زنان اقتدا را باز دارد قال النبی صلی الله علیه و سلم خیر صفوف الرجال اولها
و شرها آخرها و خیر صفوف النساء آخرها و شرها اولها اخروهن من حیث اخرهن الله امام را نیت امامت زنان شرط نیست و
بقول زفر رحمه الله گفته است که بقول وی در طهارت آب چنانکه نیت نیست امام را نیز امامت مردان و زنان شرط نیست و بقول علمای ما
رحمهم الله و شافعی رحمه الله نیت امامت مردان شرط نیست یا فی ظاهر الروایة شرط نیست خواجه امام ابو حفص کبیر بخاری رحمه الله
گفته است که شرط است امام چون نیت امامت زنان کرده بود و بعده زن آمد به پهلوی او ایستاد و اقتدا کرد بقول علمای ما رحمهم الله نماز تباه
شود و بقول شافعی رحمه الله نماز همه روا بود از برای آنکه شما نماز مردان بسبب زنان تباه میدارید چون نماز زن را تباه نمیدارید
از مردان بطریق اولی بود که تباه نشود و علمای ما رحمهم الله گفته اند در زن خبر آمده است که امر هم در آن است که جنابت مردان را است
از برای آنکه امر مردان است که بایشان را با آخر صفها ایستانند چون مرد زن را به آخر صف نه ایستانند پس نماز امام تباه شود و نماز
همه تباه شود تا اگر مرد در نماز است و زنی آمد به پهلوی وی اقتدا کرد مرد اشارت کرد که پستر رو زن نرفت هیچ تا که اقتدا کرد و
در تجرید محیط آورده است که نماز زن تباه شود و از آن مرد نی که وی عملی در نماز زیاده از این نتواند کردن اگر امام نیت
امامت زنان کرد زنی آمد در میان صف مردان اقتدا کرد بقول شافعی رحمه الله نماز کسی تباه نشود بقول علمای ما رحمهم الله نماز سه
کس تباه شود و یمین و یسار یکی و از قفا و اگر دو زن باشند و بقول ابو حنیفه و محمد رحمهما الله چهار کس را نماز تباه شود یکی یمین و یسار و دو
در قفا و بقول ابو یوسف رحمه الله یمین و یسار و دو در قفا هم چنین دو در آخر صفها نماز تباه شود و اگر سه زن باشند و الا بقول
ابو حنیفه و محمد یمین و یسار همچنین سه تا آخر صفها نماز تباه شود و از ابو یوسف رحمه الله دو روایت است یکی روایت با آنکه

ومحمد رحمه الله برابر است و دیگر روایت دیگر آنست که بحکس را نماز تباه شود یعنی ویسار و سه کس را در قفا اگر زن در فرض مختلف اقتدا کرده بود روایت
باب الاذان نماز تباه شود و این قیاس قول ابو حنیفه و ابو یوسف است رحمهما الله بروایت باب حدث نماز تباه نشود و این قیاس قول محمد است رحمه الله
بنابراین اصل است که هرکجا که تحریمه از فرضیت باطل شود و در حق تطوع باقی ماند و اگر امینه اقتدا کرد حکم بالعهد دارد و مراسقه اقتدا
کرده بود حکم بالتعان دارد و اگر در میان مرد و زن ستونی حایل بود نماز روا بود و اگر مردی نماز تنها میگذارد و زنی آمد و پهلوی وی تنها
شروع کرد محمد رحمه الله در باب صلوة کعبه آورده است که مکروه بود و اگر صف زنان بر بالاست مردان بر زیر مختلف مشایخ است
و بعضی گفته اند که روا بود از برای آنکه اگر ستونی حایل میشود روا است اینجا نیز همین بود و چه فرق بود میان آنکه حایل از پهنا بود یا از
دراز و بعضی گفته اند که روا نبود از برای آنکه آنجا ستون حایل است مرد یا زن برابر است اما اینجا زنان بر بالا اند مردان در زیر تا اگر
زنان از بالا فرو افتند در میان مردان افتند پس نماز از مردان که پیش زنان شوند تباه شود و دلیل بر مسئله ایمان بعضی گفته اند که نماز آنها
که در زیر آن رخنه باشند که زنان بالا اقتدا کرده اند روا نبود از برای آنکه آنجا ستونی حایل است مرد یا زن برابر اما اینجا زنان در میان
میشوند دلیل بر آنکه اگر از آن بالا زنی فرو افتد در میان مردان افتد پس مردان را که پس زنان شوند نماز ایشان تباه شوند و دلیل بر مسئله
ایمان مردی سوگند خورد که در خانه فلان در نیایم و در آن خانه درختی است شاخهای بیرون آمده چهد کرد بشاخ آن درخت بر آید بجایی که
اگر از آن شاخ بشکند وی در آن خانه اندر بیفتد در سوگند حانث شود اینجا نیز نماز آن مردان که پس زنان شوند تباه شود اما اگر بر بام خانه
برآید اگر جانب عراق است سوگند بکردن نیاید و جانب ما وراء النهر سوگند بکردن آید که بام از خانه است و دلیل بر آنکه اگر معتکف بر بام مسجد برود اعتکاف
باطل نشود اما فقیه ابو اللیث رحمه الله گفته است که سوگند بکردن نیاید بنا را ایمان بر عرف است این را بر آمدن نخوانند در آمدن ای اگر در میان
مسجد رخنه است زنان در آن رخنه ایستاده اند و اقتدا کرده اند مردان بیرون رخنه پس ایشان با امام اقتدا کرده نماز مردان روا نبود
که در صحرا اقتدا میکنند از هرچند دور که اقتدا کنند بقول شافعی رحمه الله روا بود که وی مکان را اعتبار دارد و بقول علمای ما رحمهم الله مقدار صفی در میان
صفی فاصل شود اقتدا را باز دارد و اگر در مسجد جماعت میگذارند و بر پیوسته این هر یکی را دریچه ایست از آنجا مسجد خانه است از امام
آن خانه یا از رواق آن خانه یا از درجه مسجد اقتدا کنند و بقول شافعی رحمه الله روا نبود که وی مکان را اعتبار دارد و بقول علمای ما رحمهم الله
اختلاف مشایخ است امام بکر اسکاف رحمه الله گفته است روا نبود از برای آنکه مقتدی باید که بجای ایستد که اگر امام بر اشتباه شود که با وی رجوع کند
امام خواجه امام بکر سعید بلخی رحمة الله گفته است که روا بود چون حال امام بر مقتدی پوشیده نبود جواب ظاهر اینست اگر حوض است امام از این طرف
حوض ایستاده و مقتدیان از آن طرف دیگر اقتدا کرده اند در جامع الصغیر کرخی رحمة الله آورده است که اگر گرد بر گرد حوض یکران اقتدا کرده اند
روا بود که انها همه انها شوند و اگر بر لبها حوض دیگران اقتدا کرده اند انها که از آن طرف حوض باشند اقتدا ایشان درست نبود و در شرح
سیاکی رحمه الله آورده است که این جایی بود حوض در صحرا بود اما اگر در چهار دیوار بود حکم یک مکان دارد هرکجا که اقتدا کنند روا بود اگر
امام بر بالا بود و مقتدیان بر پشت که اینجا بود که آن تشبه اهل کتاب شود آورده اند که صدیقه رضی الله عنها صحابه را امامت میکرد
وی بر بالا ایستاده بود و جمعه بر پستی سلمان فارسی رضی الله عنه دامن وی را گرفت و بر پستی آورد و بعد از نماز صدیقه رضی الله عنها گفت

شنیده ام از رسول علیه السلام که این نوع تشبه اهل کتاب میشود خواجه رضی الله عنه گفت هزار رحمت خدا بر تو باد
که این حدیث بمن نرسیده بود اکنون بمن رسید چون حذیفه رض بمن رفت عمار یاسر را دید که امامت میکرد و بر بالا استاده بود
و جمعه بر پستی حذیفه رضی الله عنه دست او گرفت از بالا بر پستی آورد و بعد از نماز عمار یاسر رض گفت با حذیفه ترا چه داشت بر این حذیفه
گفت که سلمان فارسی رض حدیث روایت کرده است که این نوع تشبه با اهل کتاب میشود عمار یاسر رض گفت هزار رحمت خدا عز و جل
بر تو باد و بر سلمان فارسی رض که این حدیث بمن نرسیده بود و بمن رسید بالا چند باید تا کراهیت بود و در رح گفته است بالای سر باید تا کراهیت
بود خواجه امام اجل سرخسی رح گفته است که بالای بود در رفتن بروی بحیله حاجت آید کراهیت بود از برای آنکه اگر بالای سجده در
بودی اقتدا به امام در نماز تباه شدی و در مسند شدی و این کراهیت بتر جای بود که امام تنها بر بالا بود و کل جمع بر پستی اما اگر کسی
با امام بالا باشد و کراهیت نبود بلکه در مسجد جامع از آن خالی نباشد که بر بالا و پستی باشند امام را و کاری محراب ایستادن کراهیت بود و آن تشبه
اهل کتاب میشود خواجه امام حسام شهید رح گفته است که اگر دیوار مشترک بود با همسایه مسجد دو نوع کراهیت بود یکی آنکه تشبه با اهل کتاب میشود دیگری
دیواری که همچنین مشترک بود با همسایه مسجد و عضوی از اعضا امام بر دیوار مشترک بود و این نوع نیز کراهیت بود زیرا آنکه در ملک دیگران سجده
آورده باشد اگر امام بر پستی بود و جمعه بر بالا بعضی گفته اند که کراهیت نبود و این کتاب اهل کتاب میشود اما ظاهر روایت نیست که کراهیت
لازم شود که اهانت امام شود اگر امام با بعضی مقتدیان در پستی اند و بعضی مقتدیان بر بالای در پستی راه نیست نماز همه روا بود
بی کراهیت اما اگر در پستی راه است و بعضی مقتدیان بر امام ایستاده اند خواجه ابو بکر اسکاف رح گفته است روا نبود زیرا آنکه
مقتدی باید که جای بیند که اگر امام را حدث رسد تواند که خلیفه کند خواجه امام ابو سعید بلخی رح گفته است چون حال امام
بر مقتدیان پوشیده نیست نماز روا بود جواب ظاهر آنست که روا بود و اقتدا شافعی مذهب بحنفی مذهب روا بود باتفاق
و اقتدا حنفی مذهب بشافعی روا بود بشرط آنکه امام را چهار چیز نبود یکی آنکه در ایمان خود به شک نبود انا مؤمن ان شاء الله نگفته
بود و قبله بمشرق و مغرب نگردیده و در آب اندک طهارت نساخته باشد و بر جامه وی آب منی نبود و طهارت که قی
کرده باشد یا فصد یا حجامت کرده باشد یا همان طهارت نماز نگذارده باشد هرکه از اینها نبود و اقتدا درست آید
و اگر نمیدانند که نجاست یافی نماز روا بود که اینها مشکل است و پاکی بیقین و در شریعت بشک حکم ثابت نشود و اشکال
آید که شافعی مذهبان وتر را بسیده میگذارند این اقتدا را باز ندارد از برای آنکه وتر بقول ابو یوسف و محمد رح سنت است
و بقول ابو حنیفه رح فریضه است و اگر نارعایت افتد ترتیب را باز ندارد که شافعی رح صاحب ترتیب نیست و شافعی
مذهبی بحنفی مذهبی اقتدا کرد بر جامه امام کم درمی نجاست است و بقول شافعی رح روا نبود و بقول علما رحمهم الله
روا بود و اگر حنفی مذهبی بشافعی مذهبی اقتدا کرد و بر جامه امام نجاست کم از درمی است و بقول شافعی رحمه الله
روا نیست و بقول علما رحمهم الله روا بود و اگر حنفی مذهبی بشافعی مذهبی اقتدا کرد در نماز بامداد و امام در قومه
رکعت دوم دعاء قنوت برامی خواند بقول ابو حنیفه و محمد رحمهما الله قومه رکعت دوم دعا قنوت می خوانند

بقول ابو یوسف رح قومه را متابعت کند و هم دعاء قنوت را بقول ابو حنیفه و محمد رح قومه را متابعت کند ولیکن دعاء قنوت را متابعت نکند و بقول
شافعی رح دعاء قنوت در وتر هم و در نیمه آخر ماه رمضان خواند باقی همه در نماز بامداد خواند در قومه رکعت دوم وجه شافعی رح آنست که رسول علیه السلام همچنین خوانده است علمای ما
رحمهم الله گفته اند که در غزوه علی و ذکوان بود و بعضی از صحابه دستگیر شدند رسول علیه السلام والصلوة برای خلاصی ایشان
یک ماه بامداد در قومه رکعت دوم قنوت خواند چون ایشان خلاصی یافتند عبد الله مسعود رضی الله روایت می کند
که بیش رسول علیه السلام در نماز بامداد دعاء قنوت نخواند پس این فعل منسوخ شد بفعل منسوخ عمل نشاید کردن اگر فرض
متنفل اقتدا کند و بقول شافعی رحمه الله روا بود و بقول علمای ما رح روا نبود اقتدا فریضه گذار و متطوعه گذار در قول
شافعی روا بود و بقول علمای ما رحمهم الله روا نبود وجه قول شافعی رح آنست که معاذ جبل رض در قفای رسول
علیه السلام نماز گذاردی و باز بمسجد خود رفتی وی امامت کردی پس آنچه پس رسول علیه السلام گذارده بود فریضه بود
و آنچه امامت کردی تطوع پس اگر اقتدا فریضه گذار بمتطوع گذار روا نبودی معاذ هم چنان نکردی و علمای ما رح گفته اند
که معاذ جبل رض از علمای صحابه بود وی دانستی که اقتدا فریضه گذار بتطوع گذار روا نبود آنچه در قفای رسول علیه السلام
گذاردی تطوع اقتدا کردی و بشرط امامت و ادب را سوختی چون بمسجد خویش آمدی فریضه را امامت
کردی دلیل بر آنکه رسول علیه السلام بمکه رفت سال هشتم که بفتح مکه رفت یا بزیارت کعبه فریضه چهار رکعتی را
امامت کرد [illegible] و قال النبی صلی الله علیه وسلم اتموا صلوتکم یا اهل مکة فانا
قوم سفر رسول علیه السلام فرمود که تمام کنید شما نماز خود را ای اهل مکه که ما مردمان مسافریم پس از فعل رسول علیه السلام
این مسئله معلوم شد یکی آنکه اقتدا مقیم بمسافر درست و اقتدا فریضه گذار بمتطوع گذار روا نیست اگر روا بودی
رسول علیه السلام نماز را چهار تمام کردی تا ایشان هر چهار رکعتی را متابعت کردندی دیگر آنکه مسافر را نماز دو گذاردن
اولیتر است دیگر آنکه رسول علیه السلام با جمعی از صحابه رضوان الله علیهم اجمعین نماز گذارده بود که اعرابی آمد و نماز
شروع کرد رسول علیه السلام گفت کیست که برین اعرابی صدقه کند صدیق رضی الله عنه برخاست و گفت من یا رسول الله
بوی اقتدا کن صدیق رض بوی اقتدا کرد نماز گذارد و اگر اقتدا فریضه گذار بمتطوعه گذار روا بود صدیق رض
امامت کردی و اعرابی اقتدا کردی پس معلوم آمد که اقتدا فریضه بمتطوع گذار روا نیست که اگر امام نماز
می گذارد و مقتدی نماز بامداد اقتدا کند بقول شافعی رح روا بود و بقول علمای ما رح روا نبود و اگر نماز جنازه می گذارد
مقتدی نماز پیشین اقتدا کند و بقول علمای ما رح روا نبود و شافعی را درین مسئله دو روایت است درست آنست که روا نبود
هر فساد یکه بعد از نماز امام را پدید آید بقول شافعی رح انفساد در حق نماز مقتدیان نکند و بقول علمای ما رح و هر فساد یکه امام را بعد از نماز پدید آید
بقول شافعی امام را باید که نماز باز گذارد و مقتدیان نماز روا بود و بقول علمای ما رح نماز همه تباه شود هر فساد یکه در نماز امام پدید آید انفساد در حق نماز مقتدیان
عمل کند و بقول شافعی رح عمل نکند بالاتفاق سنت که مقتدی در قفای امام سورت نخواند اما فاتحه خواند یا نه بقول شافعی رحمهم الله خواند

دلیل ما آنکه روایت میکند عبادة بن صامت رضی الله عنه که در قفای رسول علیه السلام کسی قراءت خواند که رسول علیه السلام نماز تمام
کرد گفت کسی قراءت خواند گفتند بلی یا رسول الله گفت میپیچیدم اندر مگر فاتحه معلوم شد که فاتحه نشاید خواندن علما رحمهم الله گفته اند نشاید
خواندن از برای آنکه آن در ابتدای اسلام بوده است آخر منسوخ شد و دلیل بر آنکه کسی در قفای رسول علیه السلام قراءت خواند
رسول علیه السلام بعد از فراغت نماز فرمود قال النبی علیه السلام مالی انازع فی القراءة بدین لفظ که فرمود رسول علیه السلام معلوم شد که
نشاید خواندن قال النبی علیه السلام انما جعل الامام اماما لیؤتم به فلا تختلفوا علیه اذا کبر فکبروا واذا قرأ فانصتوا واذا قال الامام ولا الضالین
فقولوا آمین الحدیث قال النبی علیه السلام من کان له امام فقراءة الامام قراءة له در صلوة مسعودی امام سرخسی آورده است که چهل کس از
صحابه رضوان الله علیهم اجمعین روایت میکنند که آتش در دهان کردیم دوست تر از آن داریم که در قفای امام قراءة خوانیم و در صلوة
خواجه امام بکر خواهرزاده هشتاد کس از صحابه رضوان الله علیهم اجمعین روایت میکنند هرکه در قفای امام قراءت خواند مستحق عذاب
دوزخ شود و عذاب الیم مبتلا شود و از سعید وقاص رضی الله عنه روایت آمده است که هرکه در قفای امام قراءت خواند نماز وی تباه شود
واقتدا مقیم به مسافر در وقت و بیرون وقت روا بود اما اقتدا مسافر به مقیم روا بود در جائی که در وقت است همه نمازها اقتدا روا بود و اگر
بیرون وقت است دوگانی و سه گانی روا بود اما فریضه چهارگانی روا نبود زیرا که فرض مختلف شد اقتدا را باز دارد و صفت مختلف اقتدا
را باز دارد از برای آنکه چو وقت بیرون رفت بر مسافر مقرر شد قضا دو و بر مقیم مقرر شد قضا چهار مقیم را بر سر دو نشستن واجب
بود و مسافر را فریضه پس بنا قوی بر ضعیف روا نبود و اگر امام را در دوی آخرین یافت اینجا امام را قعده فرض بود مقتدی را قعده
و فرض هم روا نبود از برای آنکه مقیم را بدین دوی آخر قراءت خواندن سنت است و مسافر را فریضه هم بنا قوی بر ضعیف شود روا
نبود و اگر امام در دوی اول قراءت نخوانده است امام را قراءة قعده فرض بود دوی را قراءت و قعده فرض هم روا نبود از برای
چون امام در دو رکعت اول قراءت نخوانده است چون در دوی آخر قراءت خواند ملحق بدو رکعت اول شود چنان شود که گوی امام
در دوی آخر قراءت نخوانده است در جمله بیرون وقت اقتدا مسافر را به مقیم در فریضه چهار رکعتی روا نبود و اگر دو کسی جماعت میگذارند
ایشان را شک افتاد که امام کیست اگر مقتدی تاخیر ایستاده است امام آن بود که پیشتر بود و اگر برابر ایستاده اند بعضی گفته اند که امام آن
بود که بطرف چپ بود از برای آنکه سنت نیست که مقتدی به طرف راست امام ایستد خواجه امام زاهد رحمة الله گفته است که این را قضا باشد
ولیکن عام ندانند او لیقران بود که هر دو نماز باز گذارند و اگر این شک بعد از نماز افتاد نماز هر دو روا بود بشرط آنکه هر دو دعوی
امامت کنند اگر هر دو دعوی مقتدی میکنند قراءت نخوانده باشند نماز شان روا نبود که اگر بر سر دو نشستن شک افتاد ندانند
که امام کیست که هر دو مسافر اند نماز هر دو روا بود که این شک بعد از نماز بود ولیکن بشرط آنکه هر دو دعوی امامت کنند و اگر هر دو مقیم اند نماز از
گیرند و اگر یکی مقیم است و یکی مسافر است نماز هر دو روا بود بشرط آنکه امامت مقیم را داریم از برای آنکه بآن قیاس که امام مسافر باشد چون بر سر
دو نشست نماز وی تمام شد و اگر در دوی آخر مقتدی خود را استا کند وی را زیان ندارد و اگر بآن قیاس که امام مقیم شد تا اقتدا امام نماز
وی چهار شده بود به بعضی امام مقیم را داریم جماعت نماز گذارند و امام غائب شد بعضی گفته اند که امام نماز پیشین گذارد تا نماز پیشین را اقتدا کردم و بعضی گفته اند

اند که امام نماز دیگر گذارده و ما نماز دیگر را اقتدا کردیم روا نیست زیرا که وقت معلوم نی بعضی از مشایخ گفته اند که نماز هر دو گروه روا
بود از برای آنکه هر گروهی امام را اصابت میدارند خواجه امام زاهد فخر رحمة الله گفته است که دو فرض در یک تحریمه درست نیاید چنانکه
یکی بر دیگری دعوی کرد وی سوگند خورد که بتو رسانیده ام و آن دیگری سوگند خورد که من نیافته ام از وی و کسی یکی سوگند خورد دروغ خورد
ولیکن ما را معلوم نیست که کدام دروغ خورده و اگر مصلی نیابنده آب است آب مشکوک یافت طهارت ساخت و تیمم با وی یار کرد نماز
گذارد باتفاق این نماز وی روا بود ولیکن ما را معلوم نیست که نماز وی با آب مشکوک روا آمده است یا تیمم اینجا نیز فریق کلی برای نماز روا
نیست ولیکن معلوم نیست که کدام فریق را روا آمده است و کدام را نا روا هر دو گروه نماز بار گذارند و تنها گذارند و اینها که نماز دیگر با جماعت
گذارند باید که همچنین نیت کنند که نزدیکترین نماز دیگر که بر من است اگر بار اول نماز روا آمده باشد بار دوم از قضا گذشته نیت بار
اگر بار اول روا نیامده باشد بار دوم از آن نیت دارد این هم جائی بود که امام را نیابند و اگر او را یابند سوال کنند تا معلوم شود
جماعتی مقیمان و مسافران را یکی امامت کرد و بر سر دو سلام داد و رفت و مقتدیان را اعلام نکرد که من مسافرم یا مقیم و مقتدیان را اشتباه
افتاد که امام مقیم بود یا مسافر آن نماز را چگونه تمام کنند برخیزند و دو رکعت نماز بیارند و سلام دهند باز برخیزند و چهار رکعت
دیگر نیت نزدیکترین نماز کنند و بگذارند اگر امام مقیم بود نماز وی تباه شود و نماز مقتدیان نیز تباه شود و فریضه ایشان از دوم بود
اگر امام مسافر بود و چون بر دو سلام داد نماز وی تمام شد مقتدیان چون دو دیگر آوردند نماز ایشان نیز تمام شد این چهار
دیگر از قضا و دیگر نیابت دارد و بعضی گفته اند که اگر این واقعه در صحرا افتاده بود حکم کنیم که امام مسافر بوده است که اگر در عمارت بودی
نماز از سر گیرند که نادر بود در عمارت تنها امام مسافر امامت کند مردی سوگند خورد که امامت نکنم تنها نماز شروع کرد جماعتی آمدند و بوی
اقتدا کردند و بعضی گفته اند که اگر شرایط امامت بجا آرد سوگند حانث شود و اگر شرایط امامت بجا نیارد سوگند حانث نشود شیخ الاسلام
علاؤ الدین رحمة الله گفت چون دانست که بوی اقتدا کرده اند وی امام ایشان شود و اگر شرایط امامت بجا آرد و اگر نیارد در نماز تمام کنند
سوگند حانث شود و اگر بر این اندازد سوگند حانث نشود مصلی نماز بلند خواندنی را تنها شروع کرد در یک رکعت نرم خواند رکعت
دوم برخاست جماعتی آمدند بوی اقتدا کردند درین رکعت باید که قراءة بلند خواند وی در آن قراءت مخیر بود خواه آهسته خواه بلند خواندی
و اگر خواه آهسته نرم خواندی اما درین رکعت بروی لازم شد بلند خواندن پس درین رکعت بلند خواند و اگر بغیر سهو نرم خواند سهو
لازم شود و اگر بعمد نرم خواند گنهکار شود و اگر نماز پیشینی امامت کرد و بعد از آن وی را معلوم شد که بر جامه وی نجاست بود
بیش از قدر درم بر جامه نشسته این نماز را باز گذارد و به مسجد آمد تا جمع را خبر دهد تا نماز را باز گذارند و نماز دیگر را جماعت
بر پا شده بود و امام آن مقتدیان وی یکی امامت میکرد اقتدا در وی بوی روا بود یا نی خواجه امام زاهد فخر رحمة الله گفته است اگر
امام فقیه است و میداند که آن نماز وی نا روا است و بر او یعنی فراموشی است و بر او بوی اقتدا روا بود و اگر وی بر خطا میداند
بوی اقتدا درست نشود شیخ الاسلام برهان الدین رحمة الله گفته است که اصابت امام و مقتدی هر دو یکی باید تا روا بود دلیل آنکه متوضی پیش
متیمم اقتدا کند و بر قفای امام این متوضی ایستاده متوضی را نماز تباه شود و متیمم را روا بود و این نیز همان حکم دارد و مقتدی در قفای امام

بر طرف راست امام ایستد دلیل برآنکه رسول علیه السلام نماز شب میکرد عبد الله عباس رضی الله عنهما برآمد و
بر طرف چپ رسول علیه السلام اقتدا کرد رسول علیه السلام وی را از طرف چپ بطرف راست آورد باز بطرف چپ
اقتدا کرد باز وی را رسول علیه السلام بطرف دست راست آورد همچنین تا سه بار بعد از فراغ نماز وی را گفت که ای ابن عباس
چه داشت ترا بدین گفت یا رسول الله کرا زهره باشد از مخلوقات که بطرف راست شما ایستد رسول علیه السلام را این سخن با
ادب خوش آمد گفت خدای تعالی عز و جل ترا در دین فقیه کرداند ببرکات لفظ مبارک رسول علیه السلام بود که عبد الله عباس
رضی الله عنه سه بار تفسیر قرآن پیش رسول علیه السلام بخواند مسئله مقتدی چگونه ایستد و بقول محمد رضی الله عنه چنان ایستد
که سر انگشتان نزدیک تا کعبه امام باید که برابر باشند و بقول ابو حنیفه و محمد و ابو یوسف رحمهما الله باید که امام را برابر ایستد و اگر
مقتدی دو شدند بقول عبد الله مسعود رضی الله عنه یکی یمین امام ایستد و یکی بر یسار دلیل برآنکه وی را جماعت فوت شده بود
با علقمه و اسود در حجره جماعت میکرد یکی را بر یمین ایستانید و یکی را بر یسار در آنکه سر سجده او در ندی چنان بود
که نون در میان لنا و این بنا بر آن بود که عبد الله مسعود رضی الله عنه ببالا ضعیف تر ایشان بود و ایشان ببالا قوی تر
بودند بدین مسئله ما را معلوم آمد که اعتبار قدمها راست تا اگر سر مقتدی پیش از امام افتد چون قدمها پیش از امام نبود نماز
روا بود و اگر قدم مقتدی پیش از امام بود روا نبود اما ظاهر روایة السنة که چون مقتدی دو شوند در قفای امام ایستند
که روایت میکند انس بن مالک رضی الله عنه که رسول علیه السلام در حجره جده عائشه ملیکه رضی الله عنهما خواست تا نماز شروع
کند مرا و یتیم را در قفای خود ایستانید جده ملیکه را در قفای ما ایستانید معلوم شد هرگاه که مقتدی دو شوند در قفای امام
ایستند و زنان را رسیده نیاز است که زنان در آخر صفها ایستند مقتدی تکبیر اول در چه وقت گوید بر قول ابو حنیفه رضی الله عنه
مقارن امام و حجت قول وی است که خدای عز و جل میفرماید قوله تعالی فاسعوا الی ذکر الله فاسعی در نماز آمدن است حق تعالی آمدن تا نماز
عباد فرمود گشت میان امام و مقتدیان شرکت نیست و لقا قضا کند در صلوة خواجه امام اجل سرخسی از ابو یوسف رحمه الله روایت است و اگر مقارن
امام تکبیر گوید روا نبود و محمد رحمه الله گفته است که من استاد خود را خلاف کنم اما احتیاط آنست چون امام برای اکبر رسد مقتدی الله اکبر
آغاز کند ثواب تکبیر اول چه وقت حاصل آید بقول ابو حنیفه رضی الله عنه مقارن تکبیر امام تکبیر گوید ثواب تکبیر اول حاصل آید و بقول ابو یوسف
و محمد رحمهما الله تا دانم که امام سبحانک تمام خواند اندر یابد و تکبیر گوید ثواب تکبیر اول حاصل شود و قاضی ابو جعفر استروشنی رحمه الله گفته
است که در فاتحه خواندن اندر یابد ثواب تکبیر اول حاصل شود و قاضی شیخ الاسلام علی اسبیجابی رحمه الله گفته است که امام را در رکعت اولی
اندر یابد ثواب تکبیر حاصل شود بنا بر دل نیست مردی بود که با امام مقارن تکبیر گفته باشد وی را ثواب تکبیر اول صحیح مهره نباشد باز
مردی بود که امام را بالقعده اخیره اندر یابد و لیکن ثواب تکبیر اول حاصل کند چنانکه فرشتگان تکبیر اول ان بدل گنج رسد خدای تعالی ثواب تکبیر
اول در دیوان ثبت کرداند حکایت خواجه حسن بصری رضی الله عنه یا بد و عی تحریمه مانده بود و ابلیس علیه اللعنه آمد خواجه را بیدار میکرد
که حضر تا تکبیر اول فوت نکنی خواجه بیدار شد ابلیس علیه اللعنه را دید گفت ای ملعون تو هم این میخواهی که هیچ مومنی نماز تحریمه نکند امروز از چه معنی

است که ما را امید ایکردی تا تکبیر اول فوت نکنم ابلیس علیه اللعنه گفت که در مدت عمر یک تکبیر تو فوت شده بود و بر دل تو چندان رنج شده
بود که خدای عز و جل ثواب هزار تکبیر اول در دیوان تو ثبت کرد امید بازان بترسم که نباید که باز تکبیر اول از تو فوت شود و تو باز بزاری
و تضرع و کریستن آغاز کنی خدای عز و جل باز چندان ثواب در دیوان تو ثبت کرداند باری بیدار کنم تا تکبیر ثواب همین تکبیر اول حاصل کنی
شیخ الاسلام برهان الدین رحمه الله حدیثی سوالیه کرده است که مسعود ابوحفص خواجه ابوحفص کبیر بخاری رحمه الله وی از پدر خود خواجه
ابوحفص از استاد خود خواجه محمد حسن رحمه الله بحکایتی استاد درست تا به رسول علیه السلام بر که اگر در دنیا تکبیر اول فوت شود فردای
قیامت ترا چندان حسرت و ندامت و رنج و مشقت بود که چهل هزار بار روی بدادن جان مشغول شده ستی چهل هزار بار سوال
منکر نکیر مشغول شده ستی و چهل هزار بار بهول و فزع قیامت مشغول شدی ان بنده را بقیامت چندین حسرت و ندامت و رنج
و مشقت بود و هر که در دنیا یک تکبیر اول نماز وی فوت شود بقیامت حسرت و ندامت رنج و مشقت وی از آن زیاده بود بنا بر این اصل
است که قال النبی صلی الله علیه و سلم تکبیرة الاولی خیر من الدنیا و ما فیها اگر الله گفتن مقتدی با الله گفتن امام برابر افتاد و اگر گفتن مقتدی
پیش از اکبر امام افتاد و با الله اکبر امام افتاد و با الله در قیام گفت و اگر در رکوع بقول ابوحنیفه رضی الله عنه در هر دو صورت در نماز آیده شود
چون نیت وی اسم تنها بود که اقتدال ابو یوسف و محمد رحمهما الله در نماز آیده نشود که اسم و صفت در قیام باید تا شارع شود و اگر تکبیر گفتن
مقتدی پیش از تکبیر گفتن امام افتاد در نوادر خواجه امام اجل شمس حسن رحمه الله گفته است که خشتین مسئله این آورده است که حسن روایت از ابوحنیفه رضی الله
عنه روایت میکند که در هیچ آیده نشود و این قول امام محمد و زفر رحمهما الله گرفته اند اما روایت صحیح ابوحنیفه رضی الله عنه اینست که ابو یوسف
از ابوحنیفه روایت میکند که به تطوع در آیده شود که نماز دو صفت دارد فرضیتی و تطوعی اگر تحریمه از فرضیت باطل شود در حق تطوع
باقی بود در صلوة خواجه امام منهاج الدین رحمه الله آورده است که هیچ اندر آیده نشود و فائده این خلاف جائی پدید آید که در آن نماز
قهقهه خندید بروایت ابو یوسف رحمه الله از ابوحنیفه رضی الله عنه طهارة تباه شود بروایت حسن زیاد رحمه الله از ابوحنیفه رحمه الله باقی بود و این جای
بود که امام متابعت باقی قراءت نخوانده باشد نکرده بود اما در رکعتی امام را متابعت کرد و آنگاه قهقهه خندید باتفاق طهارة باقی بود که در جای
انفراد و اقتدا امر مقتدی در رکعتی نماز بیرون نماز خندیده بود طهارة تباه نشود و این خلاف نیز جائی بود که با اهل اقتدا کرده بود اما اگر با اهل اقتدا
با اهل کرده باشد چنانکه صحیح بصاحب جرح سایل یا بالغ نارسیده یا مرد بزن یا امی بگنگ یا قاری با عامی آنگاه قهقهه خندید اینجا باتفاق
طهارة تباه نشود که اقتدا درست نیامده است فرق است که اینجا اهل است مر امامت را اینجا اهل نیست از برای آنکه اهل امام اینست اینجا
مر امامت را و در روایتی اینست که اقتدا درست آید یا نه اما اینجا اقتدا درست نیاید که امام اهل نیست اگر امام سهو باز گشت یکی آمد
بوی اقتدا کرد و معلوم شد که بر امام سهو نبوده است مقتدی آن نماز را تمام کرد بقول شافعی رحمه الله از فریضه نیابت دارد و بقول ابو یوسف
رحمه الله به تطوع شود و بقول محمد رحمه الله هیچ نشود و مسئله نماز پیشین قضا میکند دیگری آمد و نماز دیگر بوی اقتدا کرد جواب صحیح ابو
حنیفه رحمه الله آنست که به تطوع در آیده شود و بر خلاف شد اول که اینجا امام من کل وجه در نماز نبود و اینجا من کل وجه در نماز است و
نماز دو صفت دارد فرضیتی و تطوعی اگر تحریمه به فریضه درست نیاید در تطوع درست آید اگر در صفها و آخر تنها اقتدا کنند آخر

سلام دهد باید که نیت امام کند بهر سوی که امام بود اما اگر در قفای امام بود بقول محمد رحمه الله بر دو روی نیت امام کند هم بطرف
دست راست هم بطرف دست چپ و بقول ابوحنیفه و ابو یوسف رحمهما الله همین که بطرف دست راست نیت امام کند بسنده بود
بر نماز یکه برابر وی سنت است نه و برخاستن بگذاردن سنت است و بدست راست و اگر نماز یکه برابر وی سنت نیست در
قفا مسبوق فی رو و پشت بمحراب گردانیدن سنت است مادر مومنان عائشه صدیقه رضی الله عنها روایه میکند که رسول علیه
السلام دادی این مقدار تاخیر کردی که اللهم انت السلام ومنک السلام گفتی و انگاه روی گردانیدن عبد الله عباس رضی الله
عنه گفته است که اگر زیادت ازین تاخیر کند بدعتی بود و در دین کرده است ابراهیم نخعی از خواجه حسن بصری رحمه الله روایت میکند
که اگر امام روی زود تر بگرداند سنگ بیاکاها نند تا روی بگرداند چون روی گرداند چگونه گرداند و چگونه نشیند بروایت خواجه
امام اجل سرخسی رحمه الله پشت بمحراب نهد و بروایت صلوة خواجه امام بکر خواهر زاده رحمه الله منحرف نشیند دست چپ وی
سوی محراب آید و خواجه امام زاهد فخر رحمه الله گفته است که اگر درس سبق خواهد گفتن پشت بمحراب نهد و اگر نخواهد گفتن منحرف نشیند
آورده اند که مجاهد بکوفه آمد نزدیک حکیم بن عیینه گفت بنزدیک فقیه شما رویم و نماز گذاریم بمسجد ابراهیم نخعی رحمه الله آمدند
و ابراهیم نخعی رحمه الله چون سلام نماز داد پشت بمحراب نهاد مجاهد گفت فقیه خطا کرد حکم بن عیینه گفت ابو یوسف واز ابو حنیفه
رحمهما الله روایه میکند با کی نیست باب بست و دویم در بیان مسبوق بدانکه نماز کنندگان بر هفت نوع است منفرد است و
مدرک است ولاحق است و نایم است و محدث است و مسبوق است و مشکوک است لاحق و نایم و محدث در سه یکی حکم است بر ایشان
قراءة و سهو نیست که ایشان حکما در قفاء امام اند مسبوق و مشکوک بخلاف ایشانست که بر ایشان قراءة است و سهو است اما
منفرد تنها گذارنده بود و مدرک آن بود که از اول نماز تا آخر نماز متابعت کرده باشد و لاحق آن بود که با امام اقتدا کرده بود و
بچیزی مشغول شده باشد امام بی وی چیزی گذارده بود و نایم آن بود که با امام اقتدا کرده بود و خواب رفته بود و امام بی وی
چیزی گذارده بود و محدث آن بود که با امام اقتدا کرده بود وی را حدث رسیده باشد وی بیرون رفته باشد امام بی وی
چیزی گذارده باشد مسبوق آن بود که امام رکعتی از نماز گذارده باشد و آنگاه وی اقتدا کند و مشکوک آن بود که بیاید امام را
در رکوع یابد اقتدا کند وی در شک افتاده بود امام برآمدن بود و بشک بود که آن رکعت دریافته شد یا نی لاجرم باخیر آن
رکعت را بیارد تا نمازش تمام شود و در ابتدای اسلام مسبوقانه پیش از فراغ نماز امام اوردندی و آنگاه متابعت کردندی معاذ
جبل رضی الله عنه بیامد مسبوق شد انچه یافت با مصطفی صلی الله علیه وسلم آورد و آنچه مسبوق شده بود بعد از نماز آورد رسول
علیه السلام گفت یا معاذ ترا چه واداشت بدین که مسبوقانه بعد از نماز آوردی گفت یا رسول الله حتی [illegible] شما را بقولی خلاف نکرده
ام نه پسندیدم که بفعل آن خلاف کردمی رسول علیه السلام از معاذ خوشدل شده گفت سن لکم معاذ سنة فاستنوا بها پس
فریضه شد که مسبوقانه بعد از نماز آریم بفعل معاذ یا مر رسول علیه السلام اشکال آید که ایشان چه دانستندی که امام چه گذارده
است تا ایشان نخست آن را اوردندی و آنگاه متابعت کردندی آن در وقتی بود که سخن گفتن در نماز مباح بوده است مسبوقانه پیش از امام

آوردن مباح بود از دیگری سؤال کردندی که امام چه گذارده است انگس وی را اسلام کردی نخست مسبوقانه گذاردی و آنگاه متابعت
کردی چون سخن گفتن در نماز حرام شد مسبوقانه پیش از تمامت نماز امام آوردن حرام شد مسئله موافقت است متابعت است
و مخالفت است موافقت برابری کردن بود و مخالفت پیش بود یا قبل باتفاق حرام است قول زفر رحمة الله مقدار رکنی نماز تباه شود
چنانکه پیش از امام در رکوع رود یا پیش از امام در سجده رود و این مخالفت یا قبل است قول علماء ثلثه رحمهم الله نماز تباه نشود و لیکن
بزه کار شود و مخالفت یا بعد اگر بضرورت است باتفاق بزه کار نشود چنانکه جای سجده تنگ بود و نتواند سجده آوردن چه کند دیگران سجده
ارند آنگاه وی سجده آرد و اگر بقصد میکند بزه کار شود متابعت نیز باید یا موافقت بقول ابوحنیفه رحمة الله در تکبیر اول موافقت کند
و در باقی متابعت و بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله در همه حالها متابعت و بعضی گفته اند در همه حال اگر موافقت کند و
ثواب جماعت گذارکان نیابد فقیه مسعود رحمة الله از خواجه امام رکن الدین ادیب مختار رحمة الله حدیثی روایة کرد که ایند
گان نماز بر پنج نوعست یکی هفتاد ثواب و یکی پنجاه و یکی بیست است یکی را یکی را هیچ نیست آنرا که هفتاد است موافق امام است و آنرا که
پنجاه است مودن است و آنرا که بیست است متابعت کننده است و آنرا که یکی است موافقت کننده آنرا که هیچ نیست مخالفت کننده است
مخالفت کننده کیست آنکه پیش از امام سر فرود آرد و بر آرد و متابعت کننده آنست که پس و پی امام است و موافقت کننده آنست که
افعال او برابر افعال امام است مسئله مسبوق آنچه با امام میگذارد اول نماز ویست یا آخر نماز ویست شافعی رحمة الله میگوید که
اول نماز مسبوق است چه هر چیز را که اول بود آخر بود و علماء ما رحمهم الله میگویند که مسبوق را دو حکم است آنچه با امام گذارد و از راه
تکبیر تحریمه و قعده اول نماز ویست مسبوقست و از راه قرات قنوت و سهو آخر نماز مسبوق است از برای آنکه اگر اول نماز وی را هم
پس مسبوقانه پیش از تمامت نماز امام آورده بود و این حرام است بدین معنی که گفتیم از راه تحریمه و قعده اول نماز ویست از راه قرات
و قنوت و سهو آخر نماز ویست مسئله قعده اخیره امام بر مسبوق فریضه است یا نی قول زفر رحمة الله عین قعده فریضه است و بقول علماء ثلثه
رحمهم الله عین قعده فریضه نیست با آخر قعده فریضه لیکن نشاید مسبوق را که پیش از تمامت نماز امام بقضاء مسبوقانه برخیزد است تا
اگر مسبوق قعده اخیره را متابعت نکرد همچنین که سر از سجده بر آورده به مسبوقانه برخاست قول زفر رحمة الله بحکم برخاستن
نماز وی تباه شود و بقول علماء ثلثه رحمهم الله اگر پیش از تشهد امام سر بسجده نهاد نماز وی تباه شود و اگر بعد از تشهد امام چندانکه
قرات خوانده است که روا بتی نماز بودی بازنشسته و آنگاه بسجده رود نماز وی تباه نشود اگر قیام آورد و لیکن قرات بجا نیاورده نماز وی تباه شود
یا نی اگر مسبوق بیکرکعت است باید در رکعت نماز وی تباه شود و اگر سه رکعت مسبوق است نماز وی تباه نشود بشرط آنکه در دوی آخر قرات
خوانده باشد مسئله مسبوق سلام امام را ایا باید یا نی عیسی بن ابان رحمة الله میگوید اگر نماز یست که پس آن سنت نیست سلام را بپاید اگر
نماز یست که پس وی سنت است نپاید اما ظاهر روایة آنست که در هر دو حال بپاید چون بپاید چه خواند بعضی مشایخ گفته اند تا از قدر تشهد
خواند خاموش باشد خواجه ابوبکر رازی رحمة الله میگوید که التحیات تا عبده و رسوله خواند چون وی بقدر تشهد در رسید امام سلام دهد ابن شجاع
از محمد رحمة الله روایة میکند باید قدر تشهد خواند در چه کلمه شهادت را تکرار کند تا امام سلام دهد هشام ابن رستم از محمد رحمة الله

روایتی میکنند با بقدر تشهد خواند و هرچه در قرآن ربنا است خواند تا امام سلام دهد خواجه امام سرخسی رحمه الله گفته است که بر مسبوق متابعت
امام واجب است در جایی که مفسد نماز وی نبود و این خواندن تا باخر مفسد نماز نیست تا باخر خواندن و این اختیار را با اختیار شمس الائمه
رحمه الله اینست که تا بقدر تشهد خواند باز از سر آغاز کند و این قول عبد الله بلخی گرفته است خواجه محمد سلمه بلخی رحمه الله میگوید تا بقدر
تشهد خواند در صلوة گوید تا امام سلام دهد خواجه امام سرخسی رحمه الله میگوید التحیات را نیز باید که متابعت کند و این اختیار خواجه
امام زاهد فخر رحمه الله است اما شیخ الاسلام برهان الدین رحمة الله میگوید اگر بعد از تشهد صلوة دعوات درست میدانند تا باخر
خواند و اگر درست نمیدانند تا بقدر تشهد خواند و کلمه شهادت تکرار کنند تا هم ذکر بود و هم مذکور مسئله پیش از نماز کننده نشاید
گذشتن که در حدیث آمده است قال النبی صلی الله علیه وسلم لو علم المار بین یدی المصلی ما علیه من الوزر لوقف اربعین گذارنده
پیش نماز گذار را اگر بداند که وی را چندین وبال است بنشیند چهل خواجه امام زاهد فخر مسنجه در شرح میگوید در روایتی دیگر آمده از ابو
انصاری رحمه الله میگوید که ندانستم رسول علیه السلام مراد ازین چهل چه خواست چهل سال یا چهل روز یا چهل ساعت اگر چهل
ساعت خواسته بود هم بسیار بود و اما ابی کعب رضی الله عنه میگوید که گذرنده پیش نماز گذار بداند که وی را چندین وبال است بنشیند
فرو رفتن را دوست تر دارد وی از آنکه پیش از نماز گذارنده بر گذرد وی اکنون کجا گذرد تا وبال نباشد ظاهر روایت مسافت
چندین باید که پیش نماز گذار بر گذرد تا بزهکار نشود ظاهر روایت آنست که از جای سجده از آن سوی تر بگذرد و بزهکار نشود خواجه امام
ابوبکر بخاری رحمة الله میگوید اگر نماز گذارنده خاشع نشسته بر کجا گذرد بزهکار نشود فقیه ابو اللیث میگوید اگر مقدار دو صف یا سه
گذرد بزهکار نشود و این همه که گفتیم در صحرا آید اما در مسجد بر کجا که گذرد بزهکار شود که مسجد حکم یکی مکان دارد و مسجد او دینه حکم
دارد و یا نی خواجه امام بکر [illegible] ادهم رحمة الله گوید اگر نماز گذارد و در آخر صفها است و گذرنده در اول صفها است امید
دارم که خدای عز و جل [illegible] گذرد این تعمیل میکنند که بزهکار نشود شیخ الاسلام برهان الدین رحمه الله میگوید که روز [illegible]
روزا بنوی است اگر [illegible] پیش [illegible] رود بزهکار نشود و در حدیث آمده است که گذرنده پیش نماز را باز دارید اگر
باز نایستد بزنید که آن دیو است و باز داشتن بدو طریق است یکی بقول و یکی بفعل بنا بر حدیث رسول علیه السلام من اراد ان یمر بین
یدی المصلی ادرا ما استطع فان لم یمتنع فاقتلوه فانه شیطان قول آنکه سبحان الله میگوید نیست آنکه من در نمازم
نیست آنکه باز کرد و فعل اینست اشارت کند اگر اشارت را با تسبیح یار میکند در مبسوط آورده است که کراهیت است چه یکی از دو
کفایت است ابو سعید خدری رضی الله عنه نماز می گذارد خلیفه زاده درخواست که پیش نماز وی گذرد ابو سعید اشارت کرد
خلیفه زاده باشارت وی التفات نکرد و باز نه استاد و ابو سعید رضی الله عنه مشتی بر دوش وی فکند خلیفه زاده [illegible]
آمد و ابو سعید [illegible] گرد و آن حال بپدر حکایت کرد پدر ابو سعید را خلیفه طلب کرد و گفت فرزند مرا چرا زدی ابو سعید گفت فرزند
ترا نزده ام من [illegible] را زده ام خلیفه خشمناک شد و گفت هم فرزند مرا زدی و هم دیوش خوانی ابو سعید این حدیث را از رسول
علیه السلام روایت کرد که گذرنده پیش نماز را باز دارید اگر باز نایستد بزنید که آن دیو است سخن بحکم حدیث رسول علیه السلام

دیوبازده باشم فرزند ترا بی خلیفه را خوش آمد ابو سعید را حسد داد و فرزند خود را ادب کرد اگر نماز گذارنده در پستی است در
در گذرنده بالا اگر نزدیک بود بر بسجار شود و اگر دور باشد بر بسجار نشود و اگر نماز گذارنده بالا است و گذرنده بر پستی باین
خلاف است که گفتم اگر نماز گذار زن است باید که بپشت دست بر دست زند قال النبی علیه السلام التسبیح للرجال والتصفیق
للنساء اما بقول عمل نکند که آواز زن عورت است و سبب فتنه است قوله علیه السلام المرأة عورة وقولها فتنة و در صلوة خواجه امام اجل

شمس الائمه ابوهریره رضی الله عنه روایت میکند از رسول علیه السلام مرور الثلاث بین یدی المصلی یقطع الصلوة فالمرأة والحمار والکلب
در صلوة خواجه امام بکر خواهرزاده از عبد الله بن زبیر رضی الله عنه روایت است که نماز تباه شود و در بعضی نسخها آورده اند که بگذشتن
سه چیز نماز تباه کند درازگوش و سگ و عورة یعنی زن اما ظاهر روایة آنست که نماز تباه نشود قال علیه السلام مرور الشیء بین یدی
المصلی لا یقطع الصلوة ابوهریره رضی الله عنه بعراق رفته بود مصطلح چون از عراق باز آمد نزدیک عایشه رضی الله عنها در آمد عایشه رضی
الله عنها گفت یا ابا هریره اهل عراق بر چه باشی گفت یا مادر مؤمنان چنین میگویند که گذشتن خر و سگ و زن نماز را تباه کند عایشه
رضی الله عنها گفت یا ابا هریره عیالان پیغامبر علیه السلام را با خر و سگ برابر کردی گفت یا مادر مؤمنان من از خود نمیگویم عروه
رضی الله عنه روایت میکند عایشه رضی الله عنها گفت اهل عراق اهل نفاق اند قول ایشان مردود است ما خود دیده ایم که بسیار
شبها بودی پیغمبر علیه السلام بحجره چون جنازه خفته بودی چون پیغامبر علیه السلام بسجده آمدی پاهای را گرد کردی چون بقیام رفتی پاهای
را دراز کردی پیغمبر علیه السلام را اگر در پیش استم که [illegible] ام سلمه را دو فرزند بود از خصم دیگر یکی پسر و یکی دختر پسر را عمر نام
و دختر را زینب نام بود رسول علیه السلام در نماز بود که هر دو قصد کردند تا پیش نماز رسول علیه السلام گذرند رسول علیه السلام
اشارت کرد عمر بایستاد در تست بگذشت و باز نه ایستاد رسول علیه السلام بعد از نماز فرمود که این زنان اهل فتنه اند زینهار تا در فتنه
افکنند و آن نماز را باز نگردانید پس دانستیم که گذشتن زنان نماز را تباه نکند در صلوة خواجه اجل شمس الائمه رحمه الله ابن عباس رضی الله عنهما
میگوید که پدرم را خری بود وقتی رسول علیه السلام در صحرا نماز میکرد او در آن درازگوش پیش نماز رسول علیه السلام بگذشت
پیغمبر علیه السلام آن نماز باز نگذارد در صلوة خواجه امام بکر خواهرزاده روایت است از حیان بن مجارق رضی الله عنه که من از شتر ام
آمدم اقتدا کردم خری با پیش پیغمبر علیه السلام بر بگذشت پیغمبر علیه السلام نماز تمام کرد و آن نماز را اعاده نکرد پس دانستیم که گذشتن
درازگوش نماز را تباه نکند دیگر گفتیم که گذشتن سگ نماز را تباه نکند که روایت میکند سعد بن وقاص رضی الله عنهما که رسول
علیه السلام در صحرا روز آدینه نماز دیگر میکرد سگ سیاهی پیش نماز رسول علیه السلام بر گذشت سعد بدعا کرد آن سگ
بسر سه گام نرفته جایی نرفته بود که بیفتاد و بمرد رسول علیه السلام گفت که دعا کرد آن سگ را سعد گفت من کردم یا رسول

الله رسول علیه السلام گفت چه دعا کردی گفت این دعا کردم سبحانک لا اله الا انت یا حنان یا منان یا بدیع السموات والارض یا

ذو الجلال والاکرام اللهم اقتل هذا الکلب آنگاه گفت یا سعد او چه دعا امروز بست من نخواستی جبرئیل امین صلوة الله علیه در
رسید و گفت یا محمد این دعا که سعد گفت در حق هلاک سگ اگر در حق کافران کردی خدا عز وجل همه کافران را هلاک کردی

ودر روز آدینه ساعتی هست که در آن ساعت هر دعایی را که مومنی گوید آن دعا را ایشان مستجاب شود ولیکن آن ساعت بعد از نماز
دیگر هست بزرگان گفته اند هر که خواهد که آن ساعت را دریابد که از اول وقت تا آخر روز به دعا گذارد و پیغمبر علیه السلام نماز را باز نگذارد
عمل بر آن حدیث منسوخ است پس دانستیم که گذشتن از پیش گذارندگان نماز را تباه نکند که حدیث مطلق آمده است قال النبی علیه السلام
مرور شیء بین یدی المصلی لا یقطع الصلوة ابو یوسف رحمه الله گفته است که از حدیث یاد داشتی از منسوخات و آن حدیث ابو هریره
رضی الله عنه روایت کرده اند شاید از آن باشد که عمل بروی منسوخ است مسئله مسبوق اگر بعض فقها مسبوقانه برخیزد از جماعت که اعوذ
گفتن گوید اشکال آید و بر قول ابو یوسف رحمه الله که یکبار در حال متابعت گفته است بار دیگر چرا گوید در صلوة خواجه اجل سرخسی
رضی الله عنه از ابو یوسف روایت میکند که نمازگذار را دو حالت است یکی حالت انفراد و یکی حالت اقتدا میگوید باید که در حالت انفراد
نیز گوید تا در دو حالت عمل کرده شود و نیز قول ابو حنیفه و محمد رحمهم الله اشکال نیاید که ایشان اعوذ را سنت قیام ندارند سنت قرائت
میدارند مسبوق قرائت اکنون میخواند پس اعوذ گوید مسئله مسبوق سبحانک اللهم و بحمدک خواند یا نی در نوادر داود ابن رشید رحمه الله
روایت است که خواجه امام زاهد نجم رحمه الله میگفت در درس میکرد روایت بیرون آمد از خواجه امام بکر فضل بخاری که از محمد رحمه الله
روایت میکند که خواندن امام مقتدی را نیابت ندارد باید که مسبوق خواند اما ظاهر روایت آنست که نخواند مسئله مقتدی اگر
امام را در نماز یافت اقتدا کرد و تکبیر گفت سبحانک اللهم و بحمدک خواند یا نی این مسئله بر پنج نوع است یا امام در قیام است نماز بلند میخواند
یا نرم خواندنی یا در رکوع است یا در سجود یا در قعده اگر در قیام است و نماز نرم خواندنی بالاتفاق خواند اگر در رکوع است بالاتفاق نخواند
اگر در سجده است یا در قعده اختلاف مشایخ است بعضی گفته اند که بخواند که آن سجده و قعده از نماز وی نیابت ندارد و بعضی گفته اند که نخواند
که بر وی متابعت امام واجب است سبحانک اللهم سنت است و اقامت واجب اولیتر از اقامت سنت و اختیار خواجه امام زاهد نجم
الدین رحمه الله آنست که بخواند که اختیار شیخ الاسلام برهان الدین رحمه الله آنست که نخواند و اگر امام را در قیام یافت و نماز بلند
خواندنی ظاهر روایت نخواند که گوش فرا داشتن قرآن واجب است و خواندن سنت شیخ الاسلام برهان الدین در نوادر صلوة خواجه امام
بکر خواهرزاده را در درس میکرد روایت بیرون آمد از ابو بکر خصاص رحمه الله میگوید که خواندن این نیز کبیر بخاری رحمه الله میگوید که
روایت خواندن نیافته ام بکر یکی روایت عبد الله ابن مبارک رحمه الله میگوید که خواجه امام زاهد نجم صلوة خواجه اجل سرخسی درس
میکرد روایت بیرون آمد هر کجا که امام وقف کند وی کلمه گوید تا هم خوانده تسبیح بود و هم گوش دارنده قرائت اما ظاهر روایت آنست
که نخواند که خواندن تسبیح سنت است و شنیدن قرائت فریضه اقامت فریضه اولیتر از اقامت سنت اگر مقتدی امام را در قیام یافت
الله گفت امام به رکوع رفت وی اگر گذشت و آنگاه به رکوع برفت اتفاق از گفت دریافته شود و اما اگر به رکوع نرفت تنها مشغول شد امام
سر از رکوع برآورد و آنگاه وی به رکوع رفت بقول ابو حنیفه رکعت دریافته شود و بقول ابو یوسف و محمد دریافته نشود و اسم و وصف تکلم باید تا
نماز اندر آید شود و مقتدی آمد و امام را در قیام یافت و تکبیر گفت امام به رکوع رفت بایستی که وی نیز به رکوع رفتی و نرفت وی
بخواندن سبحانک اللهم مشغول شد امام سر از رکوع برآورد و آن رکوع را الا حقانه می آرد یا دو که در قیام با امام مشارکت

افتاده بود اگر امام را در رکوع یافت تکبیر گفت بایستی برکوع رفتی نرفت بخواندن سبحانک اللهم مشغول شد امام سر از رکوع برآورد
آنگاه برکوع رفت آن رکعت یافته شود یانی زفر رحمه الله میگوید که یافته شود اما ظاهر روایت آنست که دریافته نشود و وجه قول زفر
رحمه الله بیست قوله علیه السلام من ادرک الامام فی الرکوع فقد ادرکها اما وجه قول علماء ثلثه رحمهم الله دریافتن آن بود که مشارکت
افتد مقتدی را با امام در رکوع در نوادر صلوة خواجه امام بکر خواهرزاده آورده است که ابن ابی لیلی و خواجه محمد مقاتل رازی و
عبدالله بلخی رحمهم الله اجمعین بر قول زفر فتوی دادندی که آن رکعت دریافته شود اما ظاهر روایت اینست که دریافته نشود که
در نماز رکن اصلی سه است قیام است و رکوع و سجود و چون امام دو رکن بجای آورده است بیشتر را حکم کل است پس رکعت دریافته نشود
تاویل حدیث جائی بود که امام را در رکوع بیابد و یرا با امام در رکوع مشارکت افتد اگر مقتدی را در قیام با امام مشارکت افتاده
تکبیر گفت در قیام لاحق شد و در هیچ رکنی مشارکت نا افتاد آن آورده او سجده شود اکنون بعد از فراغ نماز امام تواند که بران نماز
بنا کند یا نی اختیار ابو الحسن کرخی رحمه الله آنست که تواند و اختیار ابوجعفر رحمه الله آنست که نتواند اگر امام را در سجده یافت
تکبیر گفت قیام و رکوع آورده بسجده رفت و اگر این سجده اول است و نماز و یرا فاسد نکند و از نماز وی نیابت ندارد و این رکعت یافته
نشود و از برای آنکه قیام فریضه است و دو سجده متابعت امام آورده پس گوییم که نماز تباه نشود که وی یکی رکوع زیادتی آورده است
انما دون رکعت بود نماز تباه نشود اگر امام را در میان دو سجده یافت و اقتدا کرد قیام و رکوع آورده سجده را با امام آورد اگر
نیت متابعت امام کرده است یا نیت سجده دوم کرده است نماز وی روا بود مگر بر روایت محمد که با آوردن یک سجده زیادتی نماز
را تباه گرداند در اصل نسخه بر خلاف این ذکر کرده است اما اگر نیت سجده اول کرده است یا هیچ نیت نکرده است نماز تباه شود
که یک رکعت نماز آورده پیش از تمامت نماز امام اشکال آید در الضرورت که نیت نکرده است ظاهر و غالب مومن آن بود که نخست
سجده اول آرد و آنگاه سجده دوم اگر این سجده آخر است اگر نیت متابعت امام کرده است یا نیت سجده آخر کرده است یا
هیچ نیت نکرده است باتفاق آن نماز وی نیابت ندارد و نماز وی تباه نشود و اگر نیت سجده اول کرده است نماز وی تباه شود چه
وی مسبوق است یک رکعت نماز از فراغ امام آورد لاجرم نمازش تباه شود اگر امام را در قعده اول دریافت تکبیر گفت باتفاق
سبحانک اللهم خواند آنگاه بنشیند و اگر خواند و نشست و امام برخاست وی نیز برخیزد و یا التحیات خواند اگر آغاز نکرده است باتفاق
برخیزد و اگر آغاز کرده است خواجه امام زاهد فخر الدین رحمه الله میگوید که برخیزد و امام را متابعت کند که متابعت امام واجب
شیخ الاسلام برهان الدین رحمه الله میگوید که التحیات ذکر است از اذکار نماز چون آغاز کرد باید که تمام کند اگر امام را در قعده
آخر دریافت تکبیر گفت تا خواند امام سلام داد وی همانجا باید که مسبوقانه تمام کند و اگر ثنا خواند همین که نشست امام سلام
داد وی باتفاق التحیات آغاز نکند و اگر آغاز کرد و امام سلام داد و همین خلاف است که گفتیم و اگر مسبوق در سه رکعت مسبوق است
یک رکعت مشکوک است این نماز را چگونه کند و بعضی گفته اند که سه رکعت مسبوقانه آرد و قعده با مشکوکانه آرد و قعده ها واجب باید بحث جمع نماید بعضی گفته اند چهار رکعت آرد
بچهار قعده و در سجدها قرآن خواند مشکوکانه آخر آرد چهار قعده را از برای آنکه چون یک رکعت بیارد و آن تقدیر که مشکوکانه دریافته بود و این قوم وی مسبوق دو دیگر بیارد

و به نشیند اگر مشکوکانه دریافته نبود این دوم وی شود دیگر بیارد و بنشیند و اگر مشکوکانه دریافته نبود در رکعت فاتحه و سورت بخواند
و به نشیند و در دیگر رکعت فاتحه و سورت خواند قعده بجا آورده رکعت آخر را فاتحه خواند یا نی بعضی گفته اند که مخیر است خواهد خواند خواهد
نخواند و در مبسوط قاضی امام علی اسبیجابی آورده است که ابوحنیفه نخواند که از راه تحریمه مقتدیست در قفای امام قرآن خواندن بدعت
است باز این که تنها گذارده است تنها گذارد در روی آخر قرآن خواندن سنت است و هر کجا سنت یا بدعت جمع آید ترک سنت به از
آوردن بدعت بود و خواجه امام منهاج الدین سمرقندی میگوید ناخواندن اولیتر بود و شیخ الاسلام برهان الدین رحمه الله گفته است
که بخواند از برای آنکه مسبوق را دو حکم است یکی حکم مقتدی و یکی حکم انفراد از آن رو که حکم انفراد دارد آن دو رکعت قرائت خواند
اگر در این رکعت دیگر خواند سنت بود و از آن روی که مقتدی خواند بدعت بود و اصلی است هر کجا سنتی یا بدعتی جمع آید که سنت به از آوردن
بدعت بود و اگر یک رکعت مسبوق است و یک رکعت مشکوک باید که نخست مسبوقانه آرد و بار مشکوکانه و قعده اگر نخست مشکوکانه آرد
یا هر دو را یک قعده آرد و نماز تباه نشود و درین مسئله نیت شرط است شیخ الاسلام برهان علاء الدین رحمه الله گفته است درین مسئله
اگر نخست مشکوکانه کند آن از مسبوقانه نیابت دارد که آن قوی تر است اما ظاهر روایت آنست که نیت شرط است نخست نیت مسبوقانه
کند و آنگاه نیت مشکوکانه که اگر آن رکعت را با امام اندریافته شود و بار دوم منقطعه شود بر وی فرض باقی است و آن رکعت مسبوقانه است
نماز تباه شود و بدین معنی که گفتم که نخست مسبوقانه کند و آنگاه نیت مشکوکانه بدو قعده آرد از عهده بیرون آید اگر نماز بامداد میگذارد چون به رکوع
رفت پشیمانی بر او افتاد و پس گفت بار دیگر دوم قراءة دراز تر خوانم بازگشت و قراءة درازتر خواند و رکوع باز آورد معتبر رکوع اول بود یا رکوع
دوم به روایت نوادر معتبر رکوع دوم بود که را اثر وی با سجده است ظاهر روایت آنست که معتبر رکوع اول بود که ادای فریضه واجب است یافتم بار دوم
منقطع شود و تطوع فریضه را بر تکبیر نافله این خلاف جایی پدید آید که اگر این واقعه امام را افتد و یکی آمد و درین رکوع بوی اقتدا کرد
ظاهر روایت این رکعت دریافته نشود و در روایت نوادر یافته شود چه روایت نوادر آنست که رکوع معتبر آن بود که در عقب وی سجده
بود و در عقب این رکوع سجده است پس دریافته شود و جه ظاهر روایت این است که رکوع معتبر آن بود که بعد از قراءة معتبر بود و اینجا قراءة
اول معتبر افتاده است پس این رکعت از رکوع اول بود که ادا فریضه واجب یافتم بار دوم تطوع شود و تطوع فریضه را بر تکبیر و لیس دریافته
نشود و اگر این واقعه در رکعت دوم افتاد و یکی آمد و درین رکعت بوی اقتدا کرد بروایت اصل به دو رکعت مسبوق بود و بروایت نوادر به یک
رکعت مسبوق بود و اکنون این دو رکعت مسبوقانه چگونه آرد و اگر دو به دو قعده آرد با جماع روا بود و اگر دو به یک قعده می آرد روا نبود در
بروایت اصل روا بود و اگر امام ریاد آمد که من دو سجده از رکعت اول ماندم امام از آن یک رکعت نماز آورد و این مسبوق متابعت کرد ظاهر
روایت یک رکعت نماز دیگر بروی بود و بروایت نوادر بروی چیزی نبود و بعضی از مشایخ گفته اند که بروایت نوادر آن رکعت نیز
بروی بود از برای آنکه چون دو سجده از رکعت اول مانده است چون این رکعت دوم آورد این سجدها ملحق برکعت اول شود و این
قیام و رکوع دوم که وی اقتدا کرده است بر انداخته شود پس این رکعت را در نیافته باشد باید که دیگر رکعت مسبوقانه بیارد تا با جماع از عهده
بیرون آید و اگر فریضه چهار رکعت است یک رکعت مسبوق است یک رکعت و مشکوک یک رکعت لاحق است یک رکعت نایم و چون امام از نماز

سلام دهد برخیزد و نخست لاحقانه آرد و قعده پس از آن یگانه آرد و قعده پس از مسبوقانه و قعده پس از مشکوکانه آرد و قعده اگر
تا یگانه و مسبوقانه و لاحقانه را یک رکعت آرد روا نبود و لیکن اولیتر آن بود که پس از یک رکعت قعده آرد تا قعده اول و آخر را امام
متابعت کرده باشد اما اگر مسبوقانه و یا مشکوکانه یک قعده آرد و یا مشکوکانه نخست آرد و پس از مسبوقانه درین بر وجوه
نماز تباه شود و اگر مسبوقانه را پیش از لاحقانه آرد بقول ابو حنیفه رحمة الله نماز تباه شود و بقول علمای ثلثه رحمهم الله روا بود مر
کجا که لاحقانه یکبارانه را آرد و تغییر از ترتیب سهو آرد که ایشان حکما در قفای امام باشند در قیام ولی لاحقانه بر لاحقانه لازم نیست
و همین قیام را است کردنده بود لاحقانه را خبر دادند که امام یک سجده از رکعت اول مانده است و در رکعت آخر آورده است
و قعده اول آورده است و این لاحق باید که این سجده را در محل آرد و لیکن قعده اول بیارد اشکال آید که بر لاحق واجب است که همچنان آرد
امام آورده است و امام این سجده را در رکعت آخر آورده و وی قصد رکعت اول آورده و این خلاف امام شود خلاف است اما خلاف
خیر است اما اگر در فریضه چهار رکعتی میگذارد و بر سر دو نشست و رکعت سیوم برخاست و برا یاد آمد که یکی سجده مانده امام فرود آمد و آن سجده
ادا کرد و آن قعده را باز آرد یا نی بنگریم اگر سجده از رکعت اول مانده است قعده را باز نیارد و اگر از رکعت دوم مانده است باز آرد که در محل
است جماعتی نماز میگذارد امام بر سر دو نشست مقتدیان بر چنین دانستند که مگر امام بر خطا نشسته است ایشان برخاستند معلوم شد که
بخطا مقتدیان برخاستند باز گردند و امام را متابعت کنند اگر چه رکعت سیوم لاحق نشوند چه دو واجب مانده اند یکی متابعت
امام و یکی قعده اول خاستن ایشان بقیام بدعت است و در سیم فریضه از قیام سیوم بقعده اول نشاید باز گشتن مگر درین صورت نماز
چهار رکعتی یک رکعت مسبوق شد یک رکعت مشکوک که بخواب شده چون بیدار شد خود را در قعده یافت امام فرض است آن نماز وی احتمال دارد و احتمال
اندارد که قعده اول با امام بود و وی یک رکعت مسبوق بود یک رکعت مشکوک شد با امام و احتمال اندارد که مشکوکانه بر آن چنین شود نماز چهار رکعتی مسبوق است که
بخواب شد چون بیدار شد خود را در قعده یافت امام فرض است این نماز وی [illegible] سجده سیوم آید در چهار رکعت قرات خواند و اگر امام را در قعده اول
یافت قعده اگر و نشست و بخواب شد با وی بیدار شد خود را در قعده یافت امام سلام داد در فرض این نماز احتمال دارد و احتمال اندارد که قعده اول
امام بود وی یک رکعت مسبوق بود یک رکعت نایم احتمال اندارد قعده آخر امام بود وی سه رکعت مسبوق احتمال اندارد که مسبوقانه آورده باشد
و قعده خواب رفته باشد و احتمال اندارد که نایمانه آورده باشد و قعده بخواب رفته چون این احتمالها دارد و برخیزد چهار رکعت نماز گذارد
بهر قعده و بر شفعی دل نیت کند که نزدیکترین شفعی که بر سنت است از سجده سهو نیاید اگر جماعتی نماز پیشین میگذارد با امام بر سر دو نشست یکی بخواب شد امام
اندر رکعت دیگر گذارد و سلام داد و بگذارد از سنت بر جای مقتدی بیدار شد امام را در محراب دید ایستاده چنین گمان برد که امام فریضه میگذارد
وی ماند در رکعت دیگر با امام گذارد بعد از آن معلوم شد که امام سنت گذارده است اگر بر استقبال کرده باشد نماز وی تباه شود و اگر نیت متابعت
امام بود و اگر نیت متابعت نکرد و لیکن موافقت اقتدا بر امام بر گمان فرود آمدن نماز وی تباه نشود مسئله در فریضه چهار رکعتی چهار سجده پیش امام
امام آورده بقول ابو حنیفه رحمة الله نماز وی تباه شود بر قول علمای ثلثه رحمهم الله نماز وی تباه نشود و اگر پیش از سلام امام یا بعد از سلام امام آن چهار سجده
بیارد نماز وی روا بود و اگر آن سجده را نیارد و سلام دهد نماز وی تباه شود و اگر فراموشی سلام دهد چون یاد آمدش پیش از آنکه سخن گوید [illegible] سجده و قعده را

سلام دهند سلام ایشان بود و اگر بعده بازگشت نماز لاحق روا بود و مقتدیان را نماز تباه شود و امام بقعده فرض نه نشست و در رکعت زواید برخاست
بقول امام شمس سبوقان را متابعت کردند قیام و رکوع آوردند اگر سر بسجده نهند نماز همه تباه شود و اگر سر بسجده نه نهند و بقعده باز آیند نماز
روا بود و اگر امام بقعده فرض نه نشست بقعده تطوع برخاست بجهد برخاستن نماز همه تباه شود که در آمدن تطوع بی تحریمه صحیحه درست نیاید اگر امام
بقعده فرض نشست در رکعت زواید برخاست بقول امام شمس مسبوقان را متابعت کردند نماز مسبوقان تباه شود و امام را روا بود و اگر امام
باز گردد وقضا آن بر وی نبود چون بقول امام شمس برخاسته است اگر امام قعده فرض نشسته بقعده تطوع برخاست مسبوقان ویرا
متابعت کردند نماز مسبوقان تباه شود و اگر امام باز گردد و قضا در رکعت بر وی بود چون بقعده تطوع برخاسته است مسبوق بقضای مسبوقانه
را برخاسته است و مسبوق قایم و امام سجده مقید کرد امام سجده باز گشت اگر سجده صلبی بود نماز مسبوق تباه شود که وی نماز خود را وقتی جدا کرده است
که از فرض بر امام چیزی باقی بوده است و اگر سجده تلاوت بود در روایت نوادر است که نماز مسبوق تباه شود از برای آنکه از امام نماز خود وقتی جدا کرده
که بر امام چیزی از فرض باقی بود اما ظاهر روایت است که نماز روا بود وی وقتی نماز خود را جدا کرده است که بر امام فرض چیزی باقی نبوده است دلیل
بر آنکه اگر امام الزمان سلام دادی نماز ایشان روا بودی پس بردن آن سجده تلاوت قعده در حق امام بر انداخته شود اما در حق مسبوق
انداخته نشود اما اگر سجده سهو باز گشت اگر قیام و قراءت مسبوق بعد از قعده معتبر امام بود نماز روا بود و اگر بعد از قعده معتبر امام بقضا
بود نماز تباه شود و اگر برابر افتاده بود همین حکم دارد مسئله مسبوق به مسبوق اقتدا کرده امام بر انتظار روا بود مقتدی را نماز تباه شود
و دیگر دو مسبوق اند و یکی مسبوقانه خود را با قدرت قیام در رکوع نشسته و در رکوع و سجود یکی بایما آرد و آنکه نشسته اقتدا کرده است برکوع و سجود
نماز نشین تباه شود و آنکه بایما آورده است باقی مسبوقانه خود را تمام کند روا بود از برای آنکه با قدرت قیام و رکوع نشسته نماز نشود تطوع اما با
قدرت قیام در رکوع ایما معتبر نیست بخلاف بیمار که ایما از وی معتبر بود و ایما از صحیح معتبر نشود و ان اشارت از وی عمل است که سقط است پس تواند
باقی نماز خود را تمام کند اگر مسبوق بقضای مسبوقانه برخاسته یکی آمد بوی اقتدا کرد درست نیاید که وی حکم مقتدی دارد و باب بیست سیوم در
بیان سجده سهو علما را اختلاف است سجده سهو پیش از سلام باید آوردن یا بعد از سلام و بقول مالک رحمه الله اگر نقصان است در نماز
پیش از سلام و اگر زواید است بعد از سلام اما این سوال و جواب ایشان در پیش هارون رشید بود و ابو یوسف رحمه الله آنجا حاضر بود
گفت اگر مسئله را پر در واقعه سهو چه وقت آرد امام مالک ساکت شد جواب نتوانست گفتن اما بقول شافعی رحمه الله سهو پیش از
سلام باید آوردن وجه قول ایشان آنست که روایت میکنند عبد الله بحینه رضی الله عنه که رسول علیه السلام سجده سهو پیش از سلام آورد
و بقول علمای ما رحمهم الله سجده سهو بعد از سلام می باید آورد که روایت میکنند عبد الله مسعود و مادر مومنان عائشه صدیقه رضی الله عنهما
که رسول علیه السلام سجده سهو بعد از سلام آورد و ثوبان رضی الله عنه روایت میکند قال النبی علیه السلام لکل سهو سجدتان من غیر زیادة و نقصان
بعد السلام قال النبی صلی الله علیه وسلم سجدتان تکفیان لکل سهو فی الصلوة و تاویل آنکه عبد الله بحینه رضی الله عنه روایت میکند آن بود که
رسول علیه السلام سلام داده بود سهوا و وی که در آمده رسول علیه السلام را در سجده دید چنین گمان برد که سجده سهو پیش از سلام آورد خطا کرده
آنست که سهو بعد از سلام آورد باید دانستن که انبیا را بعبادت سهو رفته است اما در تبلیغ رسالت سهو نرفته است اگر بر مومنی سهو است قرار تشهد را

تا کجا خواند اگر امام است تا عبده و رسوله خواند و یکروی سلام دهد از برای اعلام قوم و اگر تنها گذارد مخیر است خواند یا نه و سهو لازم دو
خواند یا نه در روی بعضی گفته اند که تنها یکروی سلام دهد اولیتر بود و در خواندن قرائت تشهد نیز مخیر است خواند بار اول تا عبده و
رسوله خواند بار دوم تا آخر خواند و خواند بار دوم تا عبده و رسوله و اگر بار اول تا آخر خواند بار دوم بعد از خاموشی تا سیوم آخر خواند سهو
واجب نشود که اصل اینست که هر چه بتغییر وی سهو واجب شود بتأخیر وی سهو واجب شود و هر چه بتأخیر وی سهو واجب نشود بتغییر وی
سهو واجب نشود چنانکه تسبیحات رکوع و سجود نرم می باید گفتن وی بلند گفت یا امام را سمع الله لمن حمده بلند می باید گفتن وی
نرم گفت یا اعوذ یا بسم الله را نرم می باید گفت وی بلند گفت و مانند اینها سهو واجب نشود و اگر در سنت نماز بامداد بر سر دو
بنشست و بعد از خاموشی برخاست باز گردد و سهو آرد و اگر سنت دوگانی نماز پیشین یا شام بود او مخیر بود خواهد باز گردد خواهد باز نگردد
در هر دو حال سهو واجب آید اگر در سنت نماز خفتن سیوم برخاست بعد از خاموشی اگر باز گردد سهو واجب آید و اگر نی نباید که سنت نماز
خفتن چنانکه دو مشروع است چهارم هم مشروع است سلام سهو از نماز بیرون آرد یا نی بقول محمد و زفر رحمهما الله بیرون نیارد و بقول
ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهما الله بیرون ارد موقوف بباز گشتن فائده این خلاف جایی پدید آید که سلام سهو داد پیش از آنکه بسجده سهو باز گشتی
یکی اقتدا بوی کند اگر بقول محمد و زفر رحمهما الله درست آید و بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهما الله درست نیاید سلام سهو داد پیش از آنکه
بسجده سهو باز گشتی مسافر نیت اقامت کرد نیت اقامت وی بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهما الله درین نماز عمل نکند و بقول محمد و زفر رحمهما الله
کند سلام سهو داد پیش از آنکه بسجده سهو باز گشتی قهقهه خندید بقول ابو حنیفه و ابو یوسف و زفر رحمهم الله طهارت تباه نشود و بقول محمد رحمه الله
طهارت تباه شود و اشکال اینجا که زفر رحمه الله دران دو مسئله با محمد رحمه الله بود از چه معنی است که درین مسئله با ابو حنیفه و ابو یوسف
رحمهما الله یار شده است اصل این است که زفر را رحمه الله در خنده قهقهه که هر جا که نماز تباه کند طهارت تباه کند اما اگر بسجده سهو باز گشت
یکی آمد بوی اقتدا کرد باتفاق درست آید و اگر مسافر نیت اقامت کند باتفاق درین نماز عمل کند و اگر قهقهه خندید بقول علمای ثلثه رحمهم الله
طهارت تباه شود بنا بر همان اصل که گفته اند بقول زفر تباه نشود و باز گشتن بسجده سهو قعده را بر گیرد یا نی از ابو یوسف رحمه الله روایت آمده
است که قعده بر گیرد و ظاهر روایت آنست که قعده بر نگیرد فائده خلاف جایی پدید آید که سهو آرد و آن قعده را باز نه آورد در ظاهر روایت نماز
روا بود و بدان روایت ابو یوسف رحمه الله روا نبود سلام داد تا سهو نیارد نتواند که بیارد و اگر سلام داد تا سجده تلاوت نیارد و نتواند که
ارد که سجده سهو وقتی تواند آوردن که از وقت مستحب مقدار رکنی باقی بود تا اگر سلام سهو داد پیش از آنکه بسجده سهو باز گشتی نماز بامداد را آفتاب
برآمد یا نماز دیگر را وقت متغیر شد درین هر دو صورت سجده سهو نتواند آوردن اگر در نماز شک افتاد قاضی امام صدر الدین رحمه الله گفته
است که تا الشک به یقین نشود سجده شک سهو واجب نیاید قاضی امام علی اسبیجابی رحمه الله گفته است چون شک در نماز است سهو واجب شود
مگر شک در سهو است سهو واجب نشود تا اگر مسافر در نماز شک افتاد و لیکن اتمام نماز را همچنان شک تمام کرد قاضی امام صدر الدین گفته است که سهو واجب
نشود از برای آنکه گذاردن نماز به یقین است او سهو شک و در شک حکم ثابت نشود و قاضی امام علی اسبیجابی رحمه الله گفته است چون شک در نماز است سهو
واجب شود اما اگر شک در سهو است سهو واجب نشود که مسائل بر حال محمد حسین بود و او از قرائت بزرگ بود در ... کامل بود و محمد حسن رحمه الله ...

خاطر نیکو داری هم در یک علم نیکو شوی در علمهای دیگر شروع نمیکنی تا از عمل بهره مند باشی کسائی رحمة الله گفت هر که در یک علم نیکو شود در علمها
دیگر دیر از آن علم رو می دهد و محمد را گفت تو نعت نیکو میدانی یک مسئله از فقه سوال کنم جواب بگوی گفت سوال کن و گفت در سهو آنچه سهو
باشی گفت فی محمد رحمة الله گفت سجده و دلیل میگوی گفت المصغر لا یصغر یعنی را خورد کنی از آن خورد تر نتوان گفتن چون سهو گفتی در و
سهو دیگر نتوان لازم دانستن کسائی در عهد حمزه بود و حمزه رحمة الله از قراء بزرگ بود و در عهد وی چون وی نبود چون خبر کسائی
بحمزه رسید حمزه رحمة الله گفت سهل باشد کاری بافتند و کسائی کلیم باف بود چون خبر بکسائی رسید برخاست و نزدیک حمزه رفت رحمهما الله چون
چشم حمزه رحمة الله بر کسائی افتاد وی را گفتند که کسائی اینست گفت ای پسر از قرآن چیزی یاد داری برخوان کسائی را گفت و آغاز کرد
سورت الر تلک آیات الکتاب الحکیم اکان للناس عجبا و الر کتاب احکمت این هر دو سورت بآیت متشابه اند یکی آیت ازین سورت می خواند و یکی
از آن سورت که همچنین هر دو سورت را تمام کرد یکی الف و واوی تقدیم و تاخیر نکرد و حمزه را از آن خوش آمد کسائی گفت ای استاد بزرگوار ما بافنده
ایم لیکن چنین پسری داشتم بیابان بود که کسائی رحمة الله آدم علیه السلام را بخواب دید آدم علیه السلام وی را گفت ای پسر از قرآن چیزی یاد داری
برخوان سوره طه آغاز کرد چون بدین آیت رسید و قوله تعالی و عصی آدم ربه فغوی این آیت را نخواند ثم اجتبیه آغاز کرد آدم علیه السلام گفت ای پسر
از قرآن چیزی ماندی گفت این آیت زلت شما بود شرم داشتم از خواندن این آیت آدم علیه گفت ای پسر دهان باز کن آب دهان خود در وی
کرد در دهان کسائی که در حال بوی مشک از دهان او روان شد چنانکه در هر محفلی که کسائی قرآن خواندی بوی مشک از آن محفل روان شدی
جهر گاه تا آبدان آدم علیه السلام وی وارث علم انبیا شد خواجه امام بکر خواهرزاده رحمة الله گفته است که یاد داشت سه رکعت واجب است تا اگر
مسئلۀ را در نماز جمعه سجده نهاد رفت وی را در راه شک افتاد که من چه گذارده ام چون بجای نماز آمد که یاد آمدش چه مقدار گذارده
ام خواجه امام بکر خواهرزاده رحمة الله گفته است که سهو واجب شود و ظاهر روایت اینست که سهو واجب نشود اگر نمازگذارنده را به در سجده
مشغول شده وی در نماز قراءة نمیتواند خواندن هر چند تاخیر کند تا ان مشغول مانده تا وی قراءت تواند خواندن سهو واجب نشود که این
تاخیر بعذر است و بعجز قراءت سهو واجب نشود و اگر در نماز شک افتادش که در آن نماز پیش ازین نماز فرائض می گذارده ام از من چیزی
سهو رفته است یا نی هر چند که تاخیر کند سهو واجب نشود که شک آن نماز درین نماز عمل نکند اما اگر درین نماز شک افتادش تحری
میکند و میگذارد و همچنان نماز را تمام کرد و بعد از آن معلوم کرد که بر وی سهو چیزی نرفته است خواجه امام بکر خواهرزاده هم گفته است
که سهو لازم نشود و ظاهر روایت اینست که سهو لازم نشود اما اگر درین نماز شک افتادش هم مقدار رکنی تاخیر کرد سهو واجب شود
مقدار رکنی آنچه دانسته اند بقول ابو حنیفه رضی الله عنه این مقدار تاخیر کند که اللهم صل علی محمد و علی آل محمد تواند گفتن سهو لازم شود و
بدین تو است و بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله این مقدار تاخیر کند بقرا موضعی که از عبده و رسوله تا انک حمید مجید تواند خواندن سهو لازم
شود قاضی محمد محسن ماتریدی رحمة الله گفته است اگر این مقدار تاخیر کند که اللهم صل علی محمد تواند گفتن سهو لازم شود فقیه ابو اللیث
سمرقندی رحمة الله گفته است اگر مقدار رکوع معتبر یا سجده معتبر تاخیر کند سهو لازم شود اگر در نماز نرم خواند بی بلند [illegible]
نماز بلند خواند بلند نرم آغاز کند ظاهر روایت هر چه اندکی خواند سهو لازم شود و در روایت نوادر آمده که نماز نرم خواند بلند آغاز کند [illegible]

صل علی گفت یادش آمد باقی تمام کرد سهو واجب نشود از برای آنکه آنچه بفراموشی خوانده اندک است و باقی بعمد خوانده است سهو لازم
نشود و اگر اللهم صل علی محمد گفت یاد آمدش باقی تمام کرد قاضی ابو محسن ماتریدی رحمه الله گفت سهو لازم شود و سید امام ابو شجاع
رحمه الله گفته است که سهو لازم نشود که من هرگز از خود نیابم که کسی سجده من صلوة گوید من بروی سهو لازم دارم و قاضی امام ابو الحسن
رحمه الله گفته است که بالصلوة گفتن سهو لازم نمیداریم سهو بدان لازم داریم که بچیزی مشغول مانده است که بروی نیست و آن تاخیر قیام
میشود و اگر در دو ی آخر سورت با فاتحه ضم کند بفراموشی در صلوة صدر و قاضی محسن فرغندی و در منتقی از ابو حنیفه رحمه الله روایتیست که سهو
لازم شود و ظاهر روایه سهو لازم نشود و اگر در دو ی آخر فاتحه نخواند حسن زیاد از ابو حنیفه رضی الله عنه روایتیست که سهو لازم شود و ظاهر
روایه سهو واجب نشود و اگر در قعده آخر قرارت تشهد دوباره خواند یا سه باره سهو لازم نشود اما اگر سلام را فراموش کرد و لیکن دعاها
میخواند یا [illegible] دعا میخواند سهو واجب نشود که آن قعده محل ثنا است اما اگر سلام را فراموش کرد و او را در وی بود و ش از قرآن آغاز
کرد یا خاموش کرد و بعد از آن یاد آمدش سهو واجب شد و در سهوی که در وی اختلاف کرده است السهو ابیاره و در سهوی که در وی اختلاف
مشایخ است السهو ابیاره اگر بوقت برخاستن نشست اگر الیه اقرب است بازگردد است سهو واجب آید و اگر نزدیکتر به دو نشست بفراموشی
بر رکعت سیوم برخاست چه مقدار باید تا سهو لازم شود خواجه امام ابو بکر فضل بخاری رحمه الله گفته است اگر بقیام نزدیکتر است سهو لازم شود
اگر بقعده نزدیکتر است سهو لازم نشود اما ظاهر روایه آنست که دستها و زانوها از زمین برداشته کند سهو لازم شود اما اگر زانوها از زمین آزاد
نشده است و لیکن دستها برداشته است خواجه امام ابو بکر رحمه الله گفته است که سهو لازم شود از برای آنکه از زمان دستها نهادن بر زمین
برداشته اند اعتبار نیست این اختلاف مشایخ در وجوب سهو بود اما بازگردد یا نی بعضی گفته اند اگر بقیام نزدیکتر است باز نگردد و اگر بقعده نزدیکتر است
باز گردد و این قول ابو یوسف است رحمه الله و بیشتر احکام کل دارد و بقول ابو حنیفه و محمد رحمهما الله اگر قیام را مقرر کرده است باز نگردد و اگر قیام را مقرر نکرده است
باز گردد که خواجه امام اجل شمس رحمه الله آورده است که رسول علیه السلام در نماز چهار رکعتی بر سر دو نشست بر رکعت سیوم برخاست سبحان الله گفتند باز نگشت
و باز دیگر همچنین اتفاق افتادش سبحان الله گفتند باز نگشت و رسول علیه السلام هم سبحان الله گفت ایشان متابعت کردند بعد از فراغ نماز سوال
کردند که نماز همان بود و آن چه معنی است که آن بار باز گشتند این بار باز نگشتند که رسول علیه السلام فرمود که آن بار قیام مقرر نکرده بودم باز گشتم
اما این بار قیام مقرر کرده بودم باز نگشتم پس معلوم شد که هر کجا قیام مقرر کرده باشد باز نگردد و اگر قیام مقرر نکرده باشد باز گردد و سبحان الله گفتن
مقتدی را جایگاه بود زیان ندارد و نماز تباه نکند و اگر نماز شام باید و رکعت مسبوق شد یک قعده آید یا دو قعده این مسئله واقعه مسروق و جندب بود
ایشان شاگردان عبد الله مسعود بودند رضی الله عنه ایشان هر دو نماز شام را یک رکعت مسبوق شدند مسروق دو قعده آورد و جندب یک قعده بعد
از فراغ نماز ایشان در این مسئله مناظره شد مسروق گفت آنچه من آوردم بهتر است جندب گفت آنچه من آوردم بهتر است بر عبد الله مسعود رضی الله عنه
باز گشتند عبد الله مسعود رضی الله عنه گفت که هر دو نیک آورده اید اما اگر این واقعه مرا افتد همچنان آرم که مسروق آورد یعنی بدو قعده آرم بعضی
گفته اند که چون تقلید است عبد الله مسعود رضی الله عنه گفت که هر دو نیک کردید پس اگر بفراموشی آن هر رکعت را یک قعده آرد سهو لازم نشود اما ظاهر
روایتیست که لازم شود که قعده اولی واجب است که بترک آن تاخیر واجب سجده سهو واجب شود و اگر عمدا ماند جهل بود و بجهل سهو واجب نشود جماعتی نماز

میگذارد امام بر سر دو نشست مقتدیان بجهة برخطا دیدند و لقیام سیوم برخاستند و امام قعده معتبر کرده بود بقیه سیوم برخاست
مقتدیان معلوم شد که امام بر سر دو نشسته بوده است باید که باز گردند و قعده دارند اشکال اینکه فریضه است و قعده اولی واجب از
فریضه بواجب چرا باز کرد جواب قیام فریضه است لیکن چون پیش از امام آورده است معتبر نبود و ایشان بدان قعده لاحق اند و
لاحق را واجب است که نخست آن آرد که امام پیش وی آورده است و انگاه متابعت کند و اگر امام بر سر دو نشست و بقیام سیوم برخاست
یکی از مقتدیان را یاد آمد که من قراءة تشهد نخوانده ام باید که باز گردد و قراءة تشهد خواند و انگاه متابعت کند بنا بر همان اصل است
وی همان قراءة تشهد لاحق لازم است که نخست لاحقانه ادا کند و انگاه متابعت کند اگر بر امام سهو است لاحق را باید که سهو امام را
متابعت نکند و اگر کرد نمازش تباه نشود و لیکن از سهو نیابت ندارد و با خر لاحقانه همانجا که امام سهو آورده است وی نیز همانجا
برخلاف مسبوق که بقضای مسبوقانه برخاست قیام و رکوع آورد و امام سهو باز گشت باید که مسبوق نیز باز گردد و سهو امام
را متابعت کند و آن قیام و رکوع را باز آرد و اگر باز نگشت یا سر بسجده نهاده است که امام بسهو باز گشت بنگریم
اگر قیام و قراءت وی بعد قعده معتبر امام افتاده است روا بود و اگر پیش از قعده معتبر امام افتاده است یا برابر نمازش
تباه شود و اگر بعد از قعده معتبر امام برخاسته است و سر بسجده نهاده امام بسهو باز گردد و اگر متابعت کند نیز نمازش
تباه شود و اگر مسبوقانه را تمام کرده باشد و قعده را معتبر کرده اگر امام بسهو باز گردد وی متابعت کند نمازش تباه نشود و اگر تمام
از قعده معتبر خویش سهو امام را متابعت کرد نمازش تباه شود مسبوق سهو امام را متابعت نکرد و برای مسبوقانه سهو افتاده
با خر نماز دو سجده سهو آرد نقصان تدارک گیرد و اگر سهو امام را متابعت کرد وی را در مسبوقانه سهو افتاد باز سهو آرد
که آن از برای متابعت امام بود و این بار دوم واجب شد از برای ترک واجب سهو امام را متابعت نکرد و برای در
مسبوقانه سهو نیفتاد آن سهو امام را آرد و بائی قیاس آنست که نیارد و باستحسان بیارد و اگر مسبوق پنداشت که بر امام
سهو نیست و امام سهو آورد وی متابعت کرد نمازش تباه شود و اگر پنداشت که بر امام سهو نیست و امام سهو آورد
وی متابعت کرد بعد از آن معلوم شد که بر امام سهو نبوده است و بعضی گفته اند که نماز مسبوق تباه نشود چون وی
ندانسته است ظاهر روایت نمازش تباه شود که سید امام ابو شجاع و بعضی از مشایخ رحمهم الله گفته اند که در نوادر صلوة
خواجه امام بکر خواهر زاده رحمة الله آورده است که در حال اقتدا تا دون رکعت نماز تباه نکند اما در حال انفراد اقتدا مقدار
رکنی نماز تباه کند دو سجده هر دو رکن بود نماز تباه شود و اگر مسبوق بفراموشی با امام سلام داد و نماز تباه نشود و اگر سخن و بنا
نگفته باشد تو اند که بنا کند و باقی مسبوقانه را تمام کند سهو واجب شود یا نی اگر پیش از امام سلام داده باشد یا برابر امام
سهو لازم نشود و اگر بعد از سلام امام سلام داده باشد سجده سهو لازم شود که چون امام سلام داد وی حکم انفراد گرفت
انگاه سلام بفراموشی داد سهو لازم شود **فصل** در بیان شک در نماز عبد الله بن عمر رضی الله عنه سوال کرد از رسول علیه السلام
قال النبی صلی الله علیه وسلم فلیعد الصلوة عبد الله بن مسعود رضی الله عنه از رسول صلعم سوال کرد که یا رسول الله صلعم مرا در نماز

شک می افتد قال النبی صلعم فلیتحر الی الصواب عبدالرحمن بن عوف رضی الله عنه سوال کرد که یا رسول الله مرا در نماز شک می افتد
قال النبی صلعم فلیبن علی الاقل بنا کن بر کمترین و از امام اعظم رحمة الله نقل کرده اند اگر کسی را بار اول شک افتد باید که همچنان
کند که عبدالله عمر رضی الله عنه فرموده که نماز را از سر گیرد و اگر بار دوم افتد همچنان کند که پیغمبر علیه السلام عبدالله مسعود رضه
را فرموده که تحری کند و صواب گیرد و اگر شک بسیار میرود همچنان کند که عبدالرحمن بن عوف را رضی الله عنه فرموده که کمترین
بنا کند ابوحنیفه رضی الله عنه گفته است که دو رکعت نماز که بعلم تمام کنی فاضلتر از این بود که هفتاد بار آن نماز تباه کنی و از سر
گیری از برای آنکه هر باری که آن نماز را بر اندازی باز از سر گیری احتمال آن دارد که در هفتاد و یکم همان شک باز افتد خواجه
امام زاهد فخر رحمة الله گفته است که هر که از جای رسد هر بار که آنجا رسد باز بترسد هر کجا که فریضه با بدعتی جمع آید آوردن بدعت
بهتر از ترک فریضه بود هر کجا که بدعتی با واجبی جمع آید آوردن آن بدعت به از ترک واجب بود هر کجا که سنتی با بدعتی
جمع آید ترک سنت به از آوردن بدعت بود هر شکی که بعد از فراغ افتد آن شک را اعتبار نبود تا بیقین نشود هر کجا که دو چیز
روا می آید و یک چیز ناروائی آن یک چیز ترجیح دارد بر آن دو چیز روائی بحکم حدیث قال النبی صلعم ما اجتمع الحرام والحلال
الا قد غلب الحرام علی الحلال یعنی جمع نشود حرام و حلال مگر که غلبه کند حرام بر حلال ابوذر رضی الله عنه سوال کرد که یا رسول الله
من در نماز حضور دل نمی یابم گفت پیش از آنکه در نماز شروع کنی بگوی که اللهم انی اعوذ بک من تفرقة القلب بزرگان دین
چنین گفته اند که هر که خواهد تا دل خود را در نماز حاضر یابد باید که طهارت خود را از نقصان نگاه دارد و جامه خود را از نجاست
اندک نگاه دارد و زبان را از غیبت و لغو نگاه دارد و حلق را از حرام و شبهه نگاه دارد و دل خود را از حسد نگاه دارد و سینه را از
کینه نگاه دارد و در قیام چشم را بجای سجده دارد و پیش از آنکه تحریمه بندد این دعا بخواند اللهم انی اعوذ بک من تفرقة القلب
تا دل خود را در نماز حاضر یابد این دعا را ابوذر است و رسول علیه السلام فرموده است که هر که خواهد که پیغمبر عیسی علیه الصلوٰة
والسلام پدید بیند وی یاد کند تا دل او در نگاه کند و اگر دو کس پهلوی یکدیگر نماز میگذارند و هر دو یک نماز میگذارند یکی را
شک افتاد که من چه گذارده ام باید که آن دیگر را بدل نگاه میدارد که چه میگذارد و هر چه آن می گذارد وی گذارد و اگر آن تاخیر نماز
سهو آرد وی نیز سهو آرد و اگر آن سهو نیارد وی نیز سهو نیارد و اگر در رکوع یاد آمدش که قرات نخوانده ام باید که باز گردد
و قرات خواند چون فریضه دو رکعت بود یا تطوع یا وتر اگر فریضه چهار رکعتی بود اولتر آن بود که باز گردد قرات خواند تا واجبی
اقامت کرده باشد و آن رکوع را باز آرد و اگر باز نگشت نماز روا بود بشرط آنکه در آن دو رکعت دیگر قرات خوانده باشد و اگر در
رکوع یاد آمدش که قرات نخوانده ام باز گشت قرات خواند و برکوع رفت یا دانست که فاتحه نخوانده ام باز گشت و فاتحه خواند و برکوع
رفت یا دانست که سوره با فاتحه ضم نکرده ام باز گشت و سوره با فاتحه ضم کرد و رکوع باز آورد و اتفاق معتبر این رکوع چهارم بود تا اگر
کسی در این رکوع وی اقتدا کند این رکعت دریافته شود و اگر سنت یا تطوع چهار رکعتی میگذارد و سهو در نشست دوم [illegible] رکعت
[illegible] قیام و رکوع آورد یا دانست که سه سجده [illegible] امام بقول ابوحنیفه باز گشت [illegible] بود و بقول ابو یوسف باز گشت [illegible]

بقول محمد و زفر و شافعی ره بازگشتن فریضه بود و اگر بازگشت و نماز تمام کرد بقول ابوحنیفه و ابو یوسف رحمهما الله روا بود و بقول محمد
و زفر و شافعی هم روا نبود و استادان متاخران گفته اند باید که باز گردد و نماز را بر وجهی تمام کند که باتفاق روا بود و بهتر آن بود که مختلف اگر
بازگشت و قعده آورد آن قیام و رکوع برانداخته نشود و بر قول ابوحنیفه و ابو یوسف رحمهما برفور دو سجده آرد تا نمازش سه رکعت شود و
و بر قول محمد و زفر و شافعی ره برانداخته شود تا اگر باز نیارد و بقول ایشان نماز تباه شود باید که آن قیام و رکوع را باز آرد تا بیقین از عهده
بیرون آید و اگر فریضه چهار رکعتی میگذارد و بر سر دو نشسته بر رکعت سیوم برخاست قیام و رکوع آورد و در رکوع یاد آمدش که بر سر دو نشسته ام
اتفاق است که باز نگردد و اگر باز گردد و قعده آرد اتفاق است این قیام و رکوع برانداخته نشود تا اگر برفور دو سجده آرد نمازش سه رکعت شود
برخیزد دیگر رکعت نماز دیگر گذارد تا نمازش تمام شود و اگر دو سجده نیاورد و دو رکعت آورد و بهتر آن قیام و رکوع اول بود یا قیام و رکوع دوم
شود در روایت نوادر بهتر قیام و رکوع دوم بود که بر اثر وی سجده است اما ظاهر روایت قیام و رکوع اول بود و فایده این خلاف جایی پدید
آید اگر یکی آمد در این رکوع بوی اقتدا کرد در روایت نوادر این رکعت دریافته شود و اما ظاهر روایت این رکعت دریافته نشود و اگر قیام
آورد و قعده و قیام آورد و دو سجده قیام آورد و دو رکوع و قیام و دو سجده این همه یک رکعت نماز بود برخیزد و باقی نماز خود تمام کند و
اگر نماز بامداد میگذارد در قیام شک افتادش که این رکعت اول است یا رکعت دوم باید که تحری کند اگر دلش بر رکعت اول قرار گیرد رکعت اول
بود و اگر بر دوم قرار گیرد رکعت دوم وی بود و اگر بر هیچ قرار نگرفت دو رکعت نماز بگذارد و بر هر قعده با آخر سجده سهو آرد و از عهده بیرون آید
و اگر یک قعده آرد نماز وی تباه شود و اگر دو رکعت بر دو قعده آورد معلوم شدش که آن دوم بود و این سیوم [illegible]
[illegible] یک رکعت نماز دیگر گذارد تا آن دو رکعت فریضه بود و این دو تطوع اشکال آید که بعد از نماز بامداد تطوع مشروع نیست [illegible]
مشروع نیست که [illegible] کنند و این در سلک اقتدا [illegible] است و اگر رکعت دیگر نیاورد و آن یک رکعت نماز وی باطل شود که [illegible] عن النبی صلعم
انه نهی عن البتیرا [illegible] امام بکر خواهرزاده رحمه الله گفته است که آن رکعت دیگر را گذارد برای آنکه نماز وی بحالتی است که اگر سلام دهد
روا بود از برای آنکه بر سر دو نشسته و اگر آن رکعت دیگر گذارد تطوع شود و بعد از آن بامداد تطوع گذاردن بدعت است و اصلی است [illegible]
[illegible] سنت به از آوردن بدعت اما روایت محمد [illegible] روایت اصل عمل کردن فاضلتر بود از آنکه سهو با آخر نماز مشروع نیست
و این آخر فریضه نیست که یک رکعت تطوع گزارده است و این آخر تطوع نیست که یک رکعت نماز بود باید که یک رکعت نماز دیگر گذارد و سهو آرد تا آن رکعتی نماز
باطل نشود نماز وی با نقصان سهو ماند و بقول شافعی ره این نماز تباه شود از برای آنکه وی تکبیر اول از رکن دارد نقصان سلام
با فریضه و این هر دو نیافتم بقول علمای ما رحمهم الله نماز روا بود و سهو لازم شود و چون سهو در نقصان تطوع را برگیرد با نقصان
فریضه را بر قول ابو یوسف رحمه الله نقصان قطعی را که بی تحریمه علاحده گذارده است بر قول محمد نقصان هر دو را یک تحریمه گذارده
است اگر در نماز بامداد در قیام شک افتادش که این دوم است یا سیوم نیت اتفاق است که این رکعت را بنیارد
که اگر از دو نماز درستش تباه شود و مشایخ بلخ گفته اند که قیام و رکوع و قعده آرد تا اگر سیوم بود بر سر دو نشستن
یافتم ولیکن احتمال اندارد که دوم بود آن قیام و رکوع موقوف بود بعد از قعده برفور دو سجده آرد و قعده دو سجده از

عهده بیرون آید مشایخ سمرقند گفته اند که این را فقها دانند عام ندانند باز گردد و قعده آرد اگر بران قیاس که سیوم بود
بر سر دو نشستن یافتم و نماز تمام شد ولیکن احتمال ندارد که دوم است پس وی یک رکعت نماز بیش نیاورده است برخیزد
یک رکعت نماز دیگر گذارد و دو سجده سهو تا از عهده بیرون آید مسئله برقرار در قیام شک افتادش که اول است
یا سیوم من اتفاق است که این رکعت را نیارد که اگر آرد نمازش تباه شود مشایخ بلخ گفته اند که قیام و رکوع
و قعده آرد اگر بران قیاس که سیوم بود بر سر دو نشستن یافتم ولیکن احتمال ندارد که اول وی بود برخورد دو سجده آرد
و یک رکعت نماز قعده و سهو تا از عهده بیرون آید مشایخ سمرقند گفته اند باز گردد و قعده آرد اگر از سیوم باز گشته باشد
بر سر دو نشستن یافتم و اگر از اول باز گشته بود وی هیچ نیاورده باشد پس دو رکعت نماز بیک قعده آرد از عهده
بیرون آید مسئله برقرار در قیام شک افتادش که اول است یا دوم یا سیوم اتفاق است که رکعت را نیارد که اگر آرد نمازش
تباه شود مشایخ بلخ گفته اند که قیام آرد و رکوع و قعده و دو سجده و قعده و یک رکعت نماز و سهو تا از عهده بیرون آید مشایخ
سمرقند گفته اند که باز گردد و قعده آرد و اگر از سیوم باز گشته بود بر سر دو نشستن یافتم اگر از دوم باز گشته بود وی یک رکعت
نماز آورده بود و اگر از یکی باز گشته وی هیچ نیاورده باشد دو رکعت نماز گذارد و قعده و سهو آرد از عهده بیرون
آید و اگر فریضه سه گانی میگذارد شک افتادش که اول است یا دوم یا سیوم باید که سه رکعت نماز گذارد بسه قعده
و سهو آرد از عهده بیرون آید اگر نماز چهارگانی میگذارد و در قیام شک افتادش که اول است یا دوم مشایخ عراق
گفته اند که این رکعت را بیارد و دو رکعت دیگر آرد و قعده بنابران اصل است که مشایخ عراق در فریضه چهار رکعتی بر
دو نشستن سنت دارند آنگاه یک رکعت نماز دیگر گذارد و سهو آرد از عهده بیرون آید ظاهر روایت آنست که بر سر
دو نشستن واجب است باید که چهار رکعت نماز گذارد و بچهار قعده و سهو و نماز تمام کند و اگر در فریضه چهار رکعتی شک افتادش
که اول است یا دوم است یا سیوم یا چهارم چهار رکعت بچهار قعده آرد و باخر سهو آرد از عهده بیرون آید مسئله
برقرار شک افتادش که اول است یا سیوم اتفاق است که این رکعت را آرد و قعده نیارد از برای آنکه یا اول است
یا سیوم و وی هر دو جای قعده آوردن بدعت است پس یک رکعت دیگر آرد و قعده و دو رکعت دیگر آرد بیک قاعده و سهو
آرد از عهده بیرون آید مسئله برقرار در قیام شک افتادش که چهارم است یا پنجم اتفاق است که آن رکعت
را نیارد که نمازش تباه شود مشایخ بلخ گفته اند که قیام آرد و رکوع و قعده اگر پنجم بود بر سر چهارم نشستن یافتم
و اگر چهارم بود قیام و رکوع و قعده بود برخورد و سجده آرد و قعده و سهو از عهده بیرون آید مشایخ سمرقند گفته
اند که باز گردد و قعده آرد و اگر از پنجم باز گشته بود بر سر چهارم نشستن یافتم و اگر چهارم بود وی سه رکعت
نماز بیش نیاورده بود برخیزد و یک رکعت نماز دیگر گذارد از عهده بیرون آید مسئله برقرار در قیام شک
افتادش که سیوم است یا پنجم اتفاق است که آن رکعت را نگذارد که نمازش تباه شود مشایخ بلخ گفته اند که قیام آرد و رکوع

که جماعت بپای شد هم برانداز و با امام اقتدا کند اما اگر هر دو رکعت گذارده است و بقعده برسانید که جماعت برپای شد الیون نشیند
تمام کند و اقتدا کند اگر نماز چهارگانی پیشین یا دیگر را تنها شروع کرد و جماعت برپای شد برانداز و اقتدا کند و اگر یک رکعت گذارده است
که جماعت برپا شد یک رکعت دیگر گذارد و اقتدا کند و اگر بر سر دو نشسته است که جماعت برپای شد سلام دهد و اقتدا کند و اگر قیام
سیوم برخاست که جماعت برپای شد ظاهر روایة آنجا سلام دهد و اقتدا کند اما خواجه امام اجل شمس الائمه حلوانی رحمه الله گفته است
که باز گردد و قعده آرد از برای آنکه آن قعده فریضه بود و اکنون فریضه شد و اجب است فریضه نیابت ندارد و چنانکه مسافر بر سر دو
نشست و یک رکعت زواید برخاست بفراموشی رکوع و قیام آورد و پس یاد آید که بر سر دو نشسته بود اگر سجده ننهد نمازش
تباه نشود و اگر بازگردد و بقعده نمازش روا بود اما اگر در رکوع نیت اقامت کرد چهار شد اگر بر سر دو ننشیند نمازش روا بود ولیکن
که آن قیام و رکوع باز آرد و آن قیام و رکوع آن وقت تطوع بوده است اکنون فریضه شده و تطوع از فریضه نیابت ندارد
و این نیز همان بود اما اگر سه رکعت گذارده است که جماعت برپای شد بعضی گفته اند که آن یکی را نشسته آرد تا این چهار رکعت
تطوع شود و فریضه را اقتدا کند اما ظاهر روایت این است که بیشتر را حکم کل است چون بیشتر آورد آن رکعت دیگر ایستاده آرد
و اقتدا نکند اگر دو رکعت تطوع گذارد و سهو افتادش آورد بدان دو رکعت دیگر بنا کند ظاهر روایت روا بود اما خواجه امام اجل شمس
الائمه حلوانی رحمه الله گفته است درست نباید اگر نماز شام را تنها شروع کرد و جماعت برپای شد برانداز و اقتدا کند و اگر یک رکعت گذارده است
که جماعت برپای شد برانداز و اقتدا کند و اگر دو رکعت گذارده است که جماعت برپای شد برنینداز که بیشتر را حکم کل است
نماز تمام کند و اگر تمام کرد نشاید که اقتدا کند یا نی بعضی گفته اند که نشاید که اقتدا کند که سه یکی از دو متنفل شود و اگر با امام سلام دهد
تطوع سه رکعت روا نیست و اگر امام نشیند وی برخیزد و یک رکعت دیگر گذارد و مخالفت امام شود و این مسئله از ابو حنیفه رضی الله
عنه سوال کردند گفت اقتدا نکند بلکه فقیهی گوید تمام کردن چون با امام بر سه نشیند و امام سلام دهد وی برخیزد و یک رکعت دیگر
گذارد و بر این چهار رکعت تطوع شود و اگر امام بر سه نشست و یک رکعت زواید برخاست بفراموشی اگر مقتدی تطوع گذارده بود که
بوی اقتدا کرده است و بر او متابعت کند نمازش تباه شود و اشکال آید که امام را تطوع است و بر او همان چرا و بر او نماز تباه نمیشود
از برای آنکه امام مجال است که اگر این تطوع را بر خود تباه کند قضا بر وی نیست اگر این تطوع گذارد بر خود تباه کند بر وی قضا بود
پس بناء وی بر ضعیف شود نماز وی تباه شود و اگر امام بر سه نشست و یک رکعت زواید برخاست بفراموشی تطوع
گذارد وی را متابعت کرد و بر او نماز تباه نشود و قیام و رکوع آورده اند اگر سر بسجده ننهد نماز ایشان تباه نشود و اگر یاد آمدش بقعده
باز آید نماز روا بود و اگر سر بسجده نهاده باشد نمازش تباه شود همین فریضه گذارد همین نماز شام را امامت کند روا بود و چنین
تطوع گذارد بوی اقتدا کند درست آید چون امام بر سه سلام دهد وی برخیزد و یک رکعت دیگر گذارد و این چهار رکعت وی را
تطوع شود و اگر تطوع گذارد بفریضه گذارد اقتدا کرد و در نماز پیشین و بر خود تباه کرد با شروع کرد و اگر نیت همان نماز کرد یا نیت متابعت
امام کرد یا نیت هیچ نکرد چون گذارد و از عهده اول بیرون آید و بر وی چیزی تباه شود اما اگر نیت تطوع دیگر کرد و گذارد و بقول محمد رحمه

رحمه الله علیهما روا بود و قضاء پیشین بروی بود و بقول ابوحنیفه و ابویوسف رحمهما الله ازان اول نیابت دارد و بر وی چیزی نبود اما اگر تنها گذار تطوع
شروع کرده بود و برخود تباه کند و باز شروع کرد ولیکن نیت آن پیشین نکرد این چهار رکعتش نیابت دارد و باتفاق آن نماز پیشین را که برخود تباه
کرده است قضا بروی بود و بر تطوع را که تنها شروع کند و برخود تباه کند و نذر را نیست باید تا از عهده بیرون آید و اگر تطوع گذار بفریضه گذاری
اقتدا کرد و در نماز چهار رکعتی امام در دو ی آخر قرات نخواند تطوع گذار را نماز روا بود و محمد رحمه الله گفته که پیش ما تطوعی را قرات
روا نبود و الا درین مسئله از برای آنکه نماز این تطوع گذار متعلق است بنماز امام چون نماز امام روا می آید ازان مقتدی نیز روا بود اما اگر در چهار
رکعت امام قرات نخواند بعضی گفته اند که نماز تطوع گذار تباه شود از برای آنکه امام را در دو ی آخر قرات خواندن سنت است تطوع گذار را فریضه
بنا ر قوی بر ضعیف نشود روا نبود و اما ظاهر روایت روا بود از برای آنکه آنجا که نمی خواند روا می آید آنجا که خواند طریق اولی بود که روا آید
اگر تطوع گذار بفریضه گذار اقتدا کرد و نماز پیشین نماز گذارده هر دو مسافر شده اند و هنوز وقت باقی است معلوم شد ایشان را که شروع در نماز
شان درست آمده است ولیکن امام قراءة خفا خوانده است و نماز تباه شده است بر فریضه گذار قضا دو رکعت بود و بر تطوع گذار قضا چهار
بود و اگر همین فریضه را باز امامت کند و همین تطوع گذار بوی اقتدا کند روا بود و قیاس نشست ابویوسف رحمه الله روایت میکند بر خلاف خود اصل
خود در قضا دو و استحسان نشست محمد رحمه الله روایت میکند بر خلاف اصل است در قضا چهار چون امام بر سر دو سلام دهد وی برخیزد و دو رکعت
نماز دیگر نماز گذارد چنانکه اقتدا مقیم به مسافر مقیم نماز خود را چگونه تمام کند و این نیز همان بود اگر امام بر سر دو نشست و بی گفت زاید
بر نماست نظر موسی اگر مقتدی تطوع گذاری وی را متابعت کند نمازش تباه شود و اگر فریضه چهار رکعتی میگذارد بر سر چهار نشست
برکعت پنجم برخاست نظر موسی تطوع گذاری بوی اقتدا کند محمد رحمه الله گفته است که اگر این تطوع گذارد که بنا در این باطل تحریمه اول است و اگر
بر خود تباه میکند بر وی چیزی لازم نشود از برای آنکه اگر امام برخود تباه میکند چیزی بروی نبود حکم مقتدی همان بود و ابویوسف رحمه الله گفته است
که اگر تمام کند و تمام کند و اگر برخود تباه کند قضاء دو رکعت بر وی بود مسئله نماز تطوع گذاردن دو دو اولیتر بود یا چهار بر قول
ابوحنیفه رحمه الله چهار و بر قول ابویوسف و محمد رحمهما الله در شب دو دو و در روز چهار نماز تطوع هر چند گذارد و بیک تحریمه روا آید اما چند رکعت گذارد
تا کراهیت نبود در روز شش رکعت بیک تحریمه کراهیت نبود و اگر در روز تطوع میگذارد هشت رکعت بیک تحریمه و سلام مکروه بود اما در شب
مکروه نبود و بعضی گفته اند که شب تا هشت و روز تا شش مکروه بود در وقت نهی تطوع یا تحیت مسجدی ادا کند بقول شافعی رحمه الله در مکه شاید
و در جای دیگر نشاید یکروایت او آمده است که در شبانروز وقت مکروه نیست و از ابویوسف رحمه الله روایت آمده است که در مسجد جامعه نشاید
در جای دیگر نشاید بر قول ابوحنیفه و محمد رحمهما الله هیچ جای نشاید در وقت نهی نماز شروع کرد و برخود تباه کرد یا در روز نهی روزه
شروع کرد و برخود تباه کرد بر قول زفر رحمه الله بر وی قضا درست نباید و بر قول علماء ثلثه رحمهم الله قضا درست آمده بود اما اگر وفا
کردی بزهکار شدی چون برخود تباه کرد و بقول ابوحنیفه رضی الله عنه در روزه قضا لازم نشود که نهی مقارن عمل است تا چون صبح دمید
برخیزد وی از روزه است پس نهی مقارن عمل آید قضا بر وی نبود اما نماز نهی مقارن نماز نیست تا رکعت نشود نماز نشود
بسجده شده و قضا لازم شود و اگر مسلمانی نماز تطوع شروع کرد و برخود تباه کرد قضا دو رکعت باشد یا چهار اگر دو شروع کرده است

قضا دو واجب نشود و اگر چهار شروع کرده و بر قول ابو یوسف رحمه الله قضا چهار و بر قول ابو حنیفه و محمد رحمهما الله
قضا دو و اگر زیادت از چهار شروع کند و بر خود تباه کرد و بر قول ابو حنیفه رحمة الله و محمد رحمه الله قضا دو و
بشر از ابو یوسف رحمة الله روایت میکند هر چند نیت کرده است همان مقدار واجب آید این سماعه
از ابو یوسف رحمة الله روایت میکند که قضا چهار بیش واجب نشود چه بر ما خدای عز و جل زیادت
از چهار فریضه نکرده است و اگر مسلمانی نماز شروع کرد و بر پنداشت آنکه بر من است معلوم شد که بر وی نبود است اما
تمام کند آن نماز را یا بر اندازد اگر بعد از بامداد است یا بعد از نماز دیگر بر اندازد و اگر در اوقات دیگر است بر اندازد
تمام کند اگر بر انداخت بر قول زفر رحمة الله قضای آن نماز بر وی بود و بر قول علمای ثلثه رحمهم الله قضای آن نماز
بر وی نبود و اگر در قیام نیت کرد که این نماز را تطوع تمام کنم بعد از آن بر انداخت باتفاق قضای آن نماز بر وی
بود و اگر یک امام شش رکعت نماز تطوع شروع کرد یکی آمد بوی اقتدا کرد و بر سر دو سلام داد و در رفت
امام بشفع دوم برخاست دیگر آمد بوی اقتدا کرد دو گذارد و سلام داد و در رفت امام بشفع سیوم برخاست دیگر
آمد بوی اقتدا کرد دو گذارد و یا امام سلام داد و بدین مقتدیان بر هر کسی چند واجب شود و بر قول ابو یوسف رحمه الله
هر کسی نماز خود را تمام کردند رفتند بر کسی چیزی نبود و بر قول محمد بر اول هیچ واجب نشود و بر دوم
قضا دو واجب نشود و بر سیوم قضا چهار واجب شود که بنا این شفع آخر بر آن چهار رکعت اول است
که امام گذارده است این همه جای بود که هر کسی دو میگذارد و هیچ و اگر شروع میکند بر خود
تباه میگردند اکنون چه واجب آید بر هر یکی بر اول قضا دو واجب آید و بر دوم چهار و بر سیوم شش اگر
مسلمانی یک رکعت شروع کرد و بر خود تباه کرد و بر قول زفر رحمة الله بر وی نبود و بر قول علمای ثلثه
قضا دو رکعت بر وی بود و اگر سه رکعت نماز تطوع شروع کرد بر خود تباه کرد بر قول ابو حنیفه و محمد
رحمهما الله قضا دو رکعت لازم شود و بر قول ابو یوسف رحمة الله قضا چهار رکعت لازم شود و اگر مسلمانی
دو رکعت نماز تطوع شروع کرد یک رکعت ایستاده میگذارد و یک رکعت نشسته بر قول ابو حنیفه رحمة الله
روا بود و بر قول ابو یوسف رحمة الله و محمد رحمة الله روا نبود و اگر چهار شروع کرد دو رکعت ایستاده میگذارد و دو رکعت
نشسته باتفاق روا بود و اگر تطوع چهار رکعتی را بیک قعده می آرد روا بود یا نی بر قول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهما الله روا
بود سهو لازم آید بر قول محمد و زفر رحمهما الله روا نبود قضا دو رکعت بر وی بود و اگر سه رکعت بیک قعده می آرد روا بود یا
بعضی گفته اند که بقیاس چهار روا بود اما ظاهر روایت آنست که روا نبود که نماز تطوع سه رکعت بیک قعده مشروع نیست اگر
رکعت بیک قعده می آرد روا بود یا نی اگر سه بر شش است باتفاق روا نبود بقول ابو حنیفه و ابو یوسف قضا شش رکعت بر وی بود و بقول محمد قضا
دو رکعت بر وی بود و اگر هشت دو آرد و یا چهار دو روا بود باتفاق اما این چهار روا بود یا نی بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهما الله روا بود

بر قول محمد و زفر رحمهما الله روا نبود قضاء دو رکعت بر وی بود و اگر بر سر چهارم نشست و باز بر سر دو بقول ابو حنیفه و ابو یوسف
روا بود و سهو لازم شود و بقول محمد رحمه الله روا نبود قضاء دو رکعت بر وی بود زیرا که نزدیک امام محمد قعده فرض است
در باب تطوعات مسئله السنت در صلوة هشت وجهی که در وی اعتقاد الصلوة میخوانند اصل این است ابو حنیفه رحمه الله تعالی تحریمه را
اعتبار دارد و قیام را تا آنکه در رکعت اول و ثانی قرآن خواند یکی رکعت قرآن نخواند و ابو یوسف رحمه الله شروع را اعتبار دارد و محمد
رحمه الله تمامت شفع اول را اعتبار دارد تا شروع کرد در شفع ثانی درست آید قیاس این اختلاف جایی پدید آید که مسلمانی
چهار رکعت نماز میگذارد تطوع اگر در هر چهار قرآن خواند باتفاق روا بود و اگر در هر چهار نخواند باتفاق روا نبود و بر وی قضاء
دو بود یا چهار بر قول ابو حنیفه و محمد رحمهما الله قضاء دو بود و بر قول ابو یوسف رحمه الله قضاء چهار اگر در دو اول خواند
و در دو آخر نخواند باتفاق قضا نبود اگر در دو آخر خواند و در دو اول نی هم باتفاق قضاء دو بود و این دو رکعت
آخر نماز بود یا نی بقول ابو یوسف رحمه الله نماز بود و بقول ابو حنیفه و محمد رحمهما الله نماز نبود و در سه رکعت خواند و در رکعت آخر
نخوانده است باتفاق دو رکعت لازم آید اگر در یکی رکعت اول خواند در سه دیگر نخواند بر قول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهما الله
قضاء چهار بر قول محمد رحمه الله قضاء دو اگر در اول خواند در دوم نخواند در سیوم خواند در چهارم نخواند بر قول ابو حنیفه و ابو
یوسف رحمهما الله قضاء چهار بود و بر قول محمد رحمه الله قضاء دو بود و اگر در اول نخواند و در دوم خواند و در سیوم نخواند
در چهارم خواند یا در رکعت اول و در یکی رکعت آخر نخواند در میان دو رکعت نخواند بقول ابو حنیفه و ابو یوسف قضاء چهار لازم آید
و بقول محمد دو اگر در رکعت اول نخواند و در دوم خواند در سیوم و چهارم نخواند بر قول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهما الله قضاء
چهار رکعت لازم آید و بقول محمد دو مسئله اگر در شفع اول نخواند در شفع دوم در رکعت سیوم خواند در چهارم نخواند ظاهر
روایت بر همین خلاف است و بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهما الله قضاء چهار لازم آید و بقول محمد رحمه الله قضاء دو اگر در
دو رکعت آخرین خواند و قضاء دو واجب شود یا چهار از ابو حنیفه رحمه الله قیاس است و استحسان باستحسان چهار واجب شود و بقول
محمد است رحمه الله و بقیاس دو واجب شود و این قول ابو یوسف است رحمه الله اما خواجه امام زاهد فخر رحمه الله مختصر را در
میکرد روایت بیرون آید محمد بن الحسن جامع الصغیر را تصنیف کرد و بر ابو یوسف عرض کرد و چون درین مسئله رسید نقل کرد
از ابو حنیفه رحمه الله گفت قضاء چهار واجب شود و ابو یوسف رحمه الله گفت من همچنین املا نکرده ام حیران گشت
محمد رحمه الله گفت ای استاد بزرگوار شما همچنین املا کردند و لیکن بر خاطر شما پوشیده شده است علی بن الجعد از
بشر بن الولید رحمه الله روایت میکند و بشر بن الولید از ابو یوسف از ابو حنیفه رحمه الله که قضاء دو واجب شود در این
مسئله قیاس است و استحسان قیاس آن که ابو یوسف روایت میکند بر خلاف اصل خویش قضاء دو و استحسان آنست
که محمد رحمه الله روایت میکند بر خلاف اصل خویش قضاء چهار چه دانا ایشان برحمت کشد که این بنده ضعیف کتابها علم ضایع کرده تو
دعا رحمه یاد دارد باب بیست و پنجم در بیان نذر شرح است آیت در بیان اجماع امت است آیة السنت

دارد و در زمستان که روزها کوتاه است سی روز روزه و اشتها در تابستان که روزها دراز است خورد و بقول ابو حنیفه و
ابو یوسف رحمهما الله نیابت دارد و بقول محمد رح نیابت ندارد و اگر نذر کرد که فلان کار بکند نخست کفاره کرد آنگاه آن کار کرد
کفارت باز باید کرد تا از عهده بیرون آید که کفارت بعد از وجود آن کار واجب شود که این عبادت مالی است پیش آوردن نیابت
ندارد باتفاق و اگر نذر کرد که در روز نهی روزه دارد یا در وقت منهی نماز گذارد این نذر بقول ائمه ثلثه رحمه الله درست نیاید و بقول علماء ما
رحمهم الله درست آید و لیکن کامل لازم نشود و اگر همان روز دارد روزه را با همان وقت گذارد نماز را باتفاق از عهده بیرون آید که بر
خود ناقص واجب کرده است و اگر زنی نذر کرد که فردا مرا روزه دارد و بیرا حیض آمد چون از حیض پاک شود یک روز روزه دارد
از عهده بیرون آید اگر نذر کرد که در حالت حیض روزه دارد این نذر درست نیاید که نذر کرد در فریضه و در معصیت درست نیاید که
فریضه را خداوند عز و جل فریضه گردانیده است و معصیت را حرام کرده است قال النبی علیه السلام لا نذر فی معصیة الله تعالی اگر
دو کس نذر کردند که دو رکعت نماز گذاریم درین نماز به یکدیگر اقتدا کنند درست نیاید اگر دو کس طواف کعبه اوردند بخت بر ایشان واجب
شد بیکدیگر اقتدا کنند درست نیاید و اگر دو کس نماز تطوع شروع کردند بر خود تباه کردند انرا بیکدیگر اقتدا کردند درست نیاید که هر یکی را
وجوب مختلف است اگر یکی نذر کرد که من دو رکعت نماز گذارم دیگری نذر کرد که من همان گذارم که وی هر دو اقتدا هر دو بیکدیگر درست
آید اگر یکی نذر کرد که دو رکعت نماز گذارم و دیگری سوگند خورد که دو رکعت نماز گذارم اقتدا ناذر بحالف درست نیاید اما اقتدا حالف
بناذر درست آید فرق میان ناذر و حالف آنست که بسوگند شرط بر واجب شود و بنذر همان نماز لازم شود پس بناء قوی بر ضعیف شود
روا نبود اما اقتدا حالف بناذر درست آید که اینجا بناء ضعیف بر قوی شود درست آید و آنجا که اقتدا ناذر بناذر درست نمی آید
بنا بر همین است که بنذر نماز واجب آید پس بسبب مختلف شود چون فرض مختلف شود روا نبود و دلیل اینکه یکی نذر کرد که دو رکعت نماز
گذارد آن دو رکعت که اول نذر کرده است گذارد آن دو دیگر را که بر آن بنا کند درست نیاید با جماعة چون بنا درست نیاید اقتدا
نیز درست نیاید و اگر دو کس سوگند خوردند که دو رکعت نماز گذاریم و اقتدا ایشان بیکدیگر درست آید از برای آنکه بسوگند نماز واجب
نشود شرط بر واجب شود چنان شود که تطوع گذار بتطوع گذاری اقتدا کرده است باین معنی درست آید بیمار نذر کرد که اگر صحت
یابم چنانکه یک رکعت نماز ایستاده گذارم یک درم صدقه دهم اگر دو رکعت نماز ایستاده گذارم دو درم صدقه دهم و اگر سه رکعت
نماز ایستاده گذارم سه درم صدقه دهم و اگر چهار رکعت نماز ایستاده گذارم چهار درم صدقه دهم صحت یافت و چهار رکعت نماز ایستاده
گذارد ده درم واجب آید که صدقه دهد از برای آنکه هر لفظی نذری علاحده است اگر نذر کرد که نماز تمام گذارم بی طهارت یا
بجامه پلید یا بی قراءت یا روی بغیر قبله بقول ابو یوسف رح درست است این نذر و لیکن کامل واجب شود و بقول محمد رح بی طهارت
درست نیاید و در باقیها درست آید و کامل واجب شود و اگر نذر کرد چهار رکعت نماز گذارم به دو قعده بیک سلام به دو قعده دو سلام
گذارد روا نیست روا است اما اگر نذر کرد چهار رکعت نماز گذارم به دو قعده به دو سلام بیک سلام گذارد نیابت دارد اگر نذر کرد که یک ماه روزه
دارم سی روز روزه دارد خواهد پیوسته خواهد گسسته از عهده بیرون آید اما اگر نذر کرد که یک ماه پیوسته روزه دارم اکنون یک ماه

پیوسته واجب شود و اگر نذر کرد که روزهای روزه دارم بقول ابوحنیفه رضی الله عنه ده روزه واجب آید و بقول صاحبین هفت
روز واجب آید اگر نذر کرد که ماهها روزه دارم بقول ابوحنیفه رضی الله عنه ده ماه واجب آید و بقول صاحبین دوازده ماه
واجب آید اگر نذر کرد که سالها روزه دارم بقول ابوحنیفه رضی الله عنه ده سال واجب آید بقول ابویوسف رحمه الله و محمد رحمهما
الله باقی واجب آید اگر نذر کرد ادینها روزه دارم بقول ابوحنیفه رحمه الله ده ادینه لازم شود و بقول ابویوسف و محمد رحمهما الله
ادینهای باقی عمر واجب آید اگر نذر کرد که ادینهای این ماه روزه دارم بعضی گفته اند که بنگریم که در آن ماه چند ادینه آید روزه دارد
از عهده بیرون آید و بعضی گفته اند از ادینه اید که مراد از آن هفته بود باقی ماه روزه دارد اگر نذر کرد که امسال روزه دارم
و بعضی سال گذشته است و باقی سال روزه دارد از عهده بیرون آید اگر نذر کرد که امروز یکماه روزه دارم در آن ماه هر
چند آید روزه دارد و از عهده بیرون آید اگر نذر کرد که امروز فردا روزه دارم اگر چیزی نخورده است و زوال نرسیده
بایستاده است امروز روزه دارد و از عهده بیرون آید که چیزی خورده است یا وقت نیت روز گذشته بروی چیزی لازم
نشود اگر نذر کرد که فردا امروز روزه دارم دیگر روز روزه دارم دیگر روز روزه دارد و بر چیز دلیل بر مسئله طلاق مردی زن
خود را گفت که امروز فردا تو طلاق در حال واقع شود و اگر گوید فردا امروز تو طلاق روز دیگر چون صبح دمید طلاق واقع شود
دیگر مسئله اجارت است یکی دیگر را گفت که اگر امروز کار من کنی دو درم و اگر فردا کنی یکدرم بقول زفر در هر دو حال اجر
مثل عمل واجب شود و بقول ابویوسف و محمد رحمهما الله در هر دو جای نام برده لازم شود و بقول ابوحنیفه رحمه الله در لفظ
اول نام برده لازم شود و در لفظ دوم اجر مثل عمل بر خلاف آنکه گفت که اگر این موزه ترکی دوزی یکدرم و اگر تازی
دوزی دو درم اکنون هر کدام که دوزد واجب شود که عمل معلوم است و اجر معلوم اگر نذر کرد که اول آخر ماهی روزه
دارم پانزدهم و یک شانزدهم هر ماهی روزه دارد و از عهده بیرون آید اگر نذر کرد کذا کذا روزه دارم یازده روز
روزه دارد و از عهده بیرون آید که کذا و کذا گفت بیست و یک روزه واجب شود اگر نذر کرد که ابد روزه دارم باقی
عمر لازم آید و اگر نذر کرد که ایام روزه دارم سه روزه واجب آید اگر نذر کرد که حین روزه دارم در روا اختلاف است رضوان
الله علیهم اجمعین امیرالمؤمنین ابوبکر صدیق رضی الله عنه گفته که حین ابد مراد از وی باقی عمر بود قوله تعالی الا رحمة
منا و متاعا الی حین و امیرالمؤمنین عمر رضی الله عنه گفته است حین آید و مراد از وی چهل سال بود قوله تعالی هل اتی
علی الانسان حین من الدهر امیرالمؤمنین عثمان رضی الله عنه گفته است که حین آید که مراد از وی شش ماه بود قوله
تعالی تؤتی اکلها کل حین باذن ربها و امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه که حین آید مراد از وی بامداد و شبانگاه
بود قوله تعالی فسبحان الله حین تمسون و حین تصبحون اما فتوی بر شش ماه است اگر نذر کرد که ده
روزه دارم شش ماه لازم شود و اگر الدهر گفته است باقی عمر لازم آید از ابوحنیفه سوال کردند همین که دهر
چیست گفت لا ادری یعنی نمیدانم چند مسئله سوال کردند جواب همین لا ادری گفت کیفیت اشیا در باب دیگر گفته شود ان شاء الله تعالی

اگر نذر کرد که دو گوسفند قربان کنم یکی در بهای دو قربان کند نیابت ندارد که از وقت دم می باید اگر نذر کرد که ده گوسفند صدقه کنم
یکی در بهای دو صدقه کند نیابت دارد و اگر نذر کرد دو برده آزاد کنم یکی در بهای دو آزاد کند نیابت ندارد عتق رقبه می باید
و اگر نذر کرد که دو بنده صدقه کنم یکی در بهای دو صدقه کند نیابت دارد و اگر نذر کرد دو رکعت نماز گذارم با جامه پلید و بی
طهارت و روی بغیر قبله این نذر درست نبود دو رکعت نماز بروی لازم شود با جامه پاک و با طهارت کامله و روی بقبله
و بر قول محمد رحمه الله نذر بی طهارت درست نبود و آن دیگرها درست بود ولیکن کامل لازم شود و این چنین نذر نشاید کردن
که بی طهارت نماز گذارد و حلال دارد کافر شود و اگر با جامه پلید نماز گذارد و حلال دارد کافر شود یا نی خواجه امام حسام الدین
شهید فقیه ابو اللیث رحمه الله میگویند که کافر شود اما امام حسام حسن سعدی رحمه الله میگوید که کافر نشود که رخصت
یافته ام که در صحرا با جامه پلید نماز گذارد روا بود و چون در حال اضطرار روا بود در حال اختیار نیز کافر نشود مسئله اگر
مردی نذر کرد که من یتیمی را جامه کنم اگر کسی را جامه کند که پدر نیست و مادر نی از عهده بیرون نیاید و اگر مادر نیست و پدر [illegible]
اینجا اگر جامه کند از عهده بیرون آید اگر بلوغ نزدیک است او را جامه دهد از عهده بیرون نیاید اگر نذر کرد که طالب علم را
جامه کنم اگر کسی را جامه میکند که اصول میخوانند یا تفسیر میخوانند یا از حدیث از عهده بیرون نیاید اگر کسی را جامه میکند که فقه
میخوانند از عهده بیرون آید باب بیست و ششم در بیان فضیلت تطوع قال النبی علیه السلام من صلی صلوة الفجر
و جلس حتی تطلع الشمس ثم قام صلی کان له ثواب نبی من انبیای بنی اسرائیل رسول علیه السلام فرموده است هر که نماز بامداد
گذارد و در مسجد بنشیند چندانی که آفتاب برآید برخیزد و نماز گذارد و خدای عز و جل ثواب پیغمبری از پیغمبران بنی اسرائیل
در دیوان وی ثبت کرد اندر رسول علیه السلام فرموده است که سه چیز با سه چیز جمع نیاید اول گناه با توبه جمع نیاید
قال علیه السلام التائب من الذنب کمن لا ذنب له دوم توانگری با زنا جمع نیاید قال النبی صلی الله علیه وسلم الزنا
یورث الفقر سوم درویشی با نماز ضحی جمع نیاید قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم [illegible] لا فقر مع الصلوة الضحی و لا
غنا مع الزنا خواجه ابو القاسم حکیم رحمه الله گفته است که با چند چیز را با چند چیز یافتم اول صحت تن در [illegible] یافتم
قال النبی صلی الله علیه وسلم صوموا [illegible] و غفلت را در بسیار خوردن یافتم علم حکمت را در شکم تهی یافتم در رضا [illegible]
در مخالفت هوای نفس یافتم و برکت روزی در نماز ضحی یافتم بهشت را دری است که نام وی باب الضحی است بنده مومن چون
در دنیا عادت دارد نماز ضحی گذاردن چون بقیامت سر از خاک بر آرد آن در بکشند [illegible] بر من گذر که طریق تو [illegible]
نماز ضحی بر رسول فریضه بوده است اما بر ایشان سنت اگر گذاری ثواب یابی اگر نگذاری گنهکار نشوی که رسول علیه السلام چنین
فرموده است که سه چیز بر من فریضه شده بر شما نی نماز ضحی و قربانی و نماز وتر در عدد رکعات وی علما را اختلاف است از دو
رکعت تا دوازده رکعت آمده است اما ظاهر روایت چهار رکعت است خواندنی در وی آنچه خوانده فرضیت ندارد [illegible]
مستحب است که در رکعت اول والشمس خوانده و در رکعت دوم واللیل و در رکعت سوم والضحی در رکعت چهارم الم نشرح

خواند و کذارده وی مجربست بجهت تیسیر کذارد و تیسیر ثواب باید که از مشرق تا مغرب کیرد خواجه امام زاهد فخر رحمة الله کفته است که اکر
کسی این صورتها اندر دو ری اول در هر رکعتی یکبار فاتحه و پنج بار قل هو الله احد خواند و در دوی آخر یکبار فاتحه و یکبار قل اعوذ
برب الفلق و قل اعوذ برب الناس خواند هر که نماز بامداد در مسجد بنشیند چندانکه آفتاب برآید برخیزد و دو رکعت نماز کذارد
در هر رکعتی یکبار فاتحه و پنج بار قل هو الله احد خواند خدای عز و جل ثواب هفتاد ساله عبادت در دیوان وی ثبت کرداند و هفتاد
ساله معصیت از دیوان وی محو کرداند قال النبی علیه السلام من قال فی کل یوم مائة مرة لا اله الا الله الملک الحق المبین
کان له امانا من الفقر و الناس من وحشة القبر و استجلب الغنا و استقرع به باب الجنة رسول علیه السلام فرموده هر که در روزی صد بار
کوید لا اله الا الله الملک الحق المبین خدای عز و جل ویرا از درویشی برهاند و بتوانکری رساند و از عذاب کور ویرا برهاند و به
بهشت رساند اللهم انا نسألک الجنة و ما فیها قال النبی صلی الله علیه وسلم من صلی اربع رکعات قبل العصر کان له جنة من النار
رسول علیه السلام فرموده است که هر چهار رکعت نماز کذارد پیش از نماز دیکر خدای عز و جل ویرا اسیر آتش نکرداند و چندانی ثواب
دهد که کوئی بهشت کس را از فرزندان اسماعیل علیه السلام در دست کافران اسیر بودندی وی سبب نجات ایشان
بود سنی اکرچه من در میان ایشان بودمی در روی این حدیث ام حبیبه است رضی الله عنها و امام سعید ابو بشیر رحمة الله
حدیثی روایت کرده است باسناد درست تا برسول علیه السلام هر که این چهار رکعت نماز کذارد پیش از نماز دیکر خدای تعالی
عز و جل ثواب دوازده ساله عبادت در دیوان وی ثبت کرداند خواندنی دروی مستحب آنست که در هر رکعتی یکبار فاتحه
و سورة العصر خواند و کذاردن این نماز سبب بقای ایمان است حکایت آورده اند خواجه امام حسن بصری رحمة الله حجاج را
بخواب دید بحیوتی سیل را سیده بوده است و بوی ناخوش از وی میرفت خواجه از وی سؤال کرد که تو چه کسی کفت من حجاجم
خواجه کفت خدای عز و جل با تو چه معامله کرد کفت از برای هر قتلی که بناحق کرده بودم یکبار باز کشتند از برای سعید جبیر
رضی الله عنه هفتاد بار باز کشتند خواجه کفت حال ایمان تو چیست با خود برده کفت برده ام خدای عز و جل مرا امرزیده
کفت بچه خصلت ایمان با خود بردی کفت تا امیر ایشان بودم ستر پاره ایشان را با من داشتم بحکم کلامی ایشان را نبوده
بیرون در نقد عیار ایشان چیزی کم و زیاده نکردم و در عیالان ایشان بخیانت نظر نکردم و در روزه فساد نکردم که نماز را
بر عصبیت یکدیکر است تا بیاید که نمازی از من فوت شود و چهار رکعت نماز پیش از نماز دیکر را نکاه میداشتم و پیوسته کذاردم
از وتره سخن دنیا نکفتم ببرکات این خصلتها ایمان با خود بردم و چهار رکعت نماز پیش از نماز دیکر را چنان نکاه داشتم
که وقتی بیابان از مسجد اندر آمدم موذن امامت کفت مر نماز دیکر را حجاج کفت زمانی صبر کن تا من چهار رکعت نماز بکذارم
موذن کفت من ترا نمی مانم که جمع من آمده اند تو از جمع من نیستی که وقت آن نیست و نماز فریضه کذار حجاج کفت لحظه با صبر کن
تا صد دینار بتو دهم موذن کفت نخواهم کفت دویست دینار بتو دهم موذن کفت نخواهم کفتند یا صبر کن تا چهار صد دینار
دهم کفت نخواهم کفت بیا تا چهار هزار دینار بدهم موذن کفت قبول نکنم و کفت ای امیر من خدا پرستم امیر پرست نیستی

موذن قال گفت حجاج را انابت بود چون از نماز فارغ شدند جمعه موذن را وداع کردند و زن و فرزندان تعزیت داشتند درین
بود که قاصدان حجاج آمدند و موذن را نزدیک حجاج بردند حجاج موذن را بنواخت و لطف بسیار کرد در حق وی گفت ای موذن تو مرد خدا
بوده که زبان نگردی از سخن سعیدی بگیر این چهار هزار دینار را در مصالح خود صرف کن موذن گفت نمیگیرم که بقا این سر یافته ام ترک زر
یافته ام سبب بستن سعید بن جبیر این بود که حجاج را امر معروف و درشت میکرد چنانکه وقتی حجاج دست در آستین تکبیر گفت وی در قفای حجاج
بود گفت ای ظالم با بندگان خدای عز و جل ظلم میکنی و در خدمتش تقصیر میکنی دست از آستین بیرون آر و تکبیر گفت هر گاه که حجاج نماز میگزاردی
نگاه کردی سعید بن جبیر را رضی الله عنه در قفای خود و دیدی دست از آستین بیرون آورد و گفتی ای استاد تاج سوزان خم نعلین تو
در گوش من است و آنگاه تکبیر گفتی چون ظلم حجاج بسیار شد وی پیش نتوانست انجا قرار گرفتن بگریخت و بولایت ماوراء النهر آمد و مدتی باشید
چون باز گشت بولایت خود رفت نزدیک حجاج نرفت چون خبر بحجاج رسید که سعید بن جبیر آمد و نزدیک تو نیامد قاصدان فرستاد تا وی را نزدیک
حجاج بردند وی را پرسید که تو کجا رفتی گفت از ظلم تو گریختم گفت چه نام است گفت سعید نام است گفت تو سعید نه شقی گفت فردا پدید آید
که جزای اعمال هر یکی بدهند گفت باکی نیست **قوله تعالی کل نفس ذائقة الموت** گفت رویش از قبله بگردانند گفت باکی نیست **قوله
تعالی** ولله المشرق والمغرب فاینما تولوا فثم وجه الله گفت خاک در روی اندازید گفت باکی نیست **قوله تعالی** منها خلقناکم
وفیها نعیدکم ومنها نخرجکم تارة اخری چون سعید جبیر را کشتندی قرآن ختم میکرد بسورة قاف رسیده بود بدین آیت **قوله تعالی**
واستمع یوم ینادی المنادی من مکان قریب که سر وی را جدا کردند آن سر بریده باقی قرآن را ختم کرد و حجاج بعد از کشتن سعید جبیر
چهل روز زنده یافت شوریدگی در اندرون وی افتاد دست بر دست میزد و میگفت ای سعید جبیر من کی گناه وی کردم اطبا جمع آمدند بحکیم نگفتند
اندر علاج کردن گوشت پاره رشته بربستند بوی فرو دادند تا فرو برد چون بعد روز رسید لحظه توقف کردند و آن رشته بر کشیدند و آن گوشت
پاره بر آمد گرد آن سیاه و در آن گوشت پاره استوار شده بود و گفتند که خدای عز و جل ترا اندرون بیخ عقوبت میکند بدست باید که
نمیباشد حجاج با چندان ظلم از چهار رکعت نماز پیشین نماز دیگر را نگاه داشت خداوند عز و جل ایمان وی نگاه داشت بنده مومن هر اورین
طاعت و غیرت معصیت بچهار رکعت نماز را نگاه دارد و عادت دارد در گذاردن خدای عز و جل ایمان بروی نگاه دارد در هیچ شبی بود خواجه امام
زاهد فقیه مصنف تو خواجه امام اجل بو حسن در سخن میکرد این روایت بیرون آمد که هر که بعد از نماز شام دو رکعت نماز گذارد و در هر رکعتی یکبار فاتحه یکبار
آیة الکرسی و یکبار شهد الله و پنج بار قل هو الله احد یکبار قل اعوذ برب الفلق و یکبار قل اعوذ برب الناس بخواند خدای عز و جل آن
بنده را از دزدان جان تا در آمدن جان جمله دشوارها بروی آسان کرداند و این نماز را و این خوانند مر بهشت را دریست که آنرا
باب الاوابین نامند بنده مومن چون برین عادة داشته باشد این نماز را گذاردن چون فردا قیامت از خاک تیره سر بر آرد ندا
ندا کنند که ای دوست خدا بر من گذر کن طریق تو بر بهشت و بعد از آن دو رکعت نماز دیگر بگذارد در هر رکعتی یکبار فاتحه پنج بار قل
یا ایها الکافرون برخواند هر که این دو رکعت نماز عادت گیرد گذاردن خدای عز و جل آن بنده را از سختی تاریکی نگاه دارد از تاریکی
گور و تاریکی عرصات و تاریکی صراط و بهشت رساند شیخ الاسلام برهان الدین حیدر بلخی [illegible] علیه السلام

هر که بعد از سنت نماز شام و شش رکعت نماز بیارد و به قعده و به سلام خدای تعالی او را ثواب دوازده سال عبادت کرامت
کند فقیه مسعود رضی الله عنه حدیثی روایت کرد از بزرگان که در رکعت اول در هر رکعتی بعد از فاتحه شش بار قل هو الله احد
بخواند و مسعود بین یکبار و عده و تبارک را یکان است و در دو رکعت دیگر در هر رکعتی بعد از فاتحه چهار بار قل یا ایها الکافرون
و عده بر وی روشنائی گور است و در دو رکعت در هر رکعتی بعد از فاتحه آیة الکرسی یکبار و یکبار شهد الله و چهار بار قل هو الله
احد یکبار مسعود بین آن نماز را او این میگویند گذارنده او را از وقت جان دادن تا وقت گذشتن بر پل صراط
از همه بلاها رو دشوار در امان شود مر بهشت را دری که آن را از زمین میگویند قصر دار و قیامت آن در زند اکنون که ای
ولی خدا بر من گذر کن که طریق تو بر سنت در نماز تطوع قیام دراز فاضلتر بود یا رکوع و سجود دراز بقول محمد رحمه الله قیام
دراز فاضلتر بود از برای آنکه در روی و فرض ادا کرده میشود و بقول ابو یوسف رحمه الله اگر نماز گذارنده قیام دراز عا
دارد و در رکوع و سجود دراز وی را فاضلتر بود اگر رکوع و سجود دراز عادت دارد دیر اقیام دراز فاضلتر بود تا ریح بین و
بیشتر رسد ثواب بیشتر یابد عن عائشة رضی الله عنها عن النبی علیه السلام انما اجرک علی قدر تعبک و نصبک
در نماز تطوع قراءت بلند خواندن مستحب است دلیل بر آنکه رسول علیه السلام شبی روزگار صحابه مطالع فرموده چون
بدر حجره صدیق رضی الله عنه رسید و در نماز بود و قرآن نرم میخواند چون بدر حجره عمر رضی الله عنه رسید و نیز در نماز
در نماز بود و از سورت بسورت نقل میکرد چون رسول علیه السلام نماز بامداد گذارد و پشت مبارک مسند رسالت نهاد
گفت یا صدیق دوش در نماز بودی و قرآن نرم میخواندی گفت بلی رسول الله ملکی بی نیاز را میگفتم گفت همچنان
و لیکن پاره بلند میخواند قال النبی علیه وسلم ارفع صوتک قلیلا انگاه گفت یا عمر تو نیز دوش در نماز بودی قرآن
بلند میخواندی گفت بلی یا رسول الله دیوان را میراندم گفت که همچنان است لیکن پاره نرم میخوان خفض صوتک
قلیلا و انگاه گفت یا بلال تو نیز دوش بودی و از سورت بسورت نقل میکردی گفت بلی یا رسول الله از بوستان
به بوستان نقل میکردم و گفت همچنان است لیکن سورت را شروع کردی آن را تمام کن و انگاه سورت دیگر آغاز کن
و ناحق وی گذارده باشی قال النبی علیه السلام اذا فتحت سورة فاتمها در صلوة خواجه امام اجل سرخی رحمه الله
از خواجه رضی الله عنه روایت است که رسول الله علیه السلام شبی از شبها خواست تا نماز بر تطوع شروع
کند من بستوری خواستم تا اقتدا کنم رسول علیه السلام مرا اجازت کرد اقتدا کردم رسول علیه السلام در رکعت اول
سورت و البقره خواند به رکوع رفت در رکوع هم چندان تاخیر کرد که در قیام کرده بود چون سر از رکوع برآورد
در قومه چندانی تاخیر کرد که در رکوع کرده بود چون بسجده رفت در سجده چندانی توقف کرد که در قومه کرده بود
چون سر از سجده برآورد در میان دو سجده چندانی توقف کرد که در سجده کرده بود چون بسجده دوم
بازگشت در سجده دوم چندانی توقف کرد که در میان دو سجده کرده بود چون

چون بقیام رفت سورهٔ آل عمران خواند و رکعت دوم را برهمین ترتیب تمام کرد صبح دمید حذیفه گفت که شبی برمن از آن
دشوارتر و خوشتر نگذشته بود بر هر کجا که رسول علیه السلام قران میخواند قراءت همی خواند دعا رحمت میکفت پس معلوم شد که
در نماز تطوع قران بلند خواندن و دعا خواندن مستحب است خواجه امام زاهد فخر رحمة الله حدیثی روایت کرده است باسناد تا
تا رسول علیه السلام که هر که بعد از وتر دو رکعت نماز گذارد و در هر رکعتی یکبار فاتحه یکبار شهد الله بخواند و زینجا خوا
که الذین یقولون ربنا امنا فاغفرلنا ذنوبنا وقنا عذاب النار و در آخر آیت وانا علی ذلک من الشاهدین بر این نماز سنت
بقاء ایمان است و نماز را بخانه گذاردن اولیتر است قال النبی علیه الصلوة والسلام لا صلوة فی المسجد الا المکتوبة و اگر طالب
علم نیت حفظ گذارد خدای عز وجل او را حفظ بخشد در حدیث آمده است که چون شب درآید و خلایق آرام گیرد و درهای
آسمان گشاده شود فرشتگان ندا کنند که بخیزید ای مومنان که در حضرت ربوبیت تعالی است کسی حاجت دارد بحضرت پروردگار
دست بردارد و همچنان بود که روز حضرت خداوندی بخیری مشغول بود معراج رسول علیه السلام نیم شب بود و مناجات مومنان نیم شب
اولی تر باشد چون ثلثی از شب بگذرد باز ندا کنند که بخیزید ای بندگان خدای عز وجل در حق بعضی از بندگان خدای عز وجل
تشریف میفرماید قوله تعالی تتجافی جنوبهم عن المضاجع یدعون ربهم خوفا وطمعا ومما رزقناهم ینفقون چون سحر اندر آید
باز ندا کنند که بخیزید ای بندگان خدای تعالی در حق بعضی از بندگان این تشریف میفرماید الصابرین والصادقین والقانتین
والمنفقین والمستغفرین بالاسحار چون صبح دمید باز ندا کنند که بخیزید ای مومنان که وقت روز بازار خود برباد دادید تا
روز بازار چهارم بر باد نشود و آن تکبیر اول است که به از دنیا و آنچه در دنیاست قال علیه السلام تکبیرة الاولی خیر من الدنیا
وما فیها اگر مومنی در آن زمان بخواب مانده و تکبیر اول فوت شود بزهکار نشود و دلیل بر آنکه رسول علیه السلام در وادی شیطان
بخواب ماند نماز بامداد از ایشان فوت شد چون آفتاب شد بر آمد آنگاه بیدار شدند همه طهارت ساختند و رسول علیه السلام
فرمود تا بانگ نماز و قامت گفتند فریضه را بجماعت قضا کردند پس معلوم شد که اگر مومنی بخواب تکبیر اول ازوی فوت شود
بزهکار نشود اما اگر بانگ نماز و قامت شنود از پهلو به پهلو گردد و برنخیزد رسول علیه السلام فرمود که در آن سه وقت آسمانها
و زمینها بنالید بحضرت خداوند عرش و جنبش آید یکی وقتی که کسی نهمی زانی عذری بکر ماند و دیگر وقتی که زانی از زنا غسل آرد
دیگر وقتی که تکبیر اول مومنی فوت شد چنانکه نماز را از وقت برد زمین بنالد خداوندا مرا فرمان ده تا وی را فرو برم که
رتبه رزق تو میخورد و تکبیر اول فوت میکند آسمانها بنالید که خداوندا مرا فرمان ده تا بر سر وی خود را زنیم فرمان آید از خدای
عز وجل شما ساکن باشید که بنده من است باشد که توبه کند و قضا کند از وی درگذرم بیامرزم اگر چنین بنده را خداوند
عز وجل بیامرزد فضل کرده باشد و اگر عقوبت کند که عدل کرده وما ظلم فی باب بیست و ششم در بیان سجده تلاوت
به تلاوت مشروعیت هم ثابت و هم بخبر اما آیت الست که چون آیت سجده خوانی سجده واجب شود اما خبر قوله علیه السلام السجدة
علی من قرأها وعلی من سمعها وعلی من تلاها و فی روایت علی من جلس لها سجده تلاوت بقول شافعی سنت است و بقول علمای ما

رحمهم الله واجب است و واجب شدن سجده تلاوت بنص قاطع است چون جبرئیل علیه السلام این سجده آوردی و بر رسول علیه السلام
برخواندی رسول علیه السلام بر صحابه خواندی رسول علیه السلام سجده آوردی صحابه رضوان الله علیهم اجمعین به موافقت رسول علیه
السلام سجده آوردندی پیری بود پاره خاک برگرفت و بر پیشانی نهاد و گفت چه فرق بود میان آنکه پیشانی بر خاک نهم یا خاک بر
پیشانی بگشوی این مخالفت ایمان بباد داد بی ایمان از دنیا رفت و در عدد آیات سجده علما را اختلاف است بقول شافعی رحمه الله
پانزده است و این آیت یا ایها الذین آمنوا ارکعوا واسجدوا واعبدوا ربکم وافعلوا الخیر لعلکم تفلحون آیت سجده دارد بقول مالک
رحمه الله سجده یازده است و این سه آیه را که در مفصل یک آخر است آیت سجده ندارد چنانکه والنجم واذا السماء انشقت واقرأ سوره
علما را رحمهم الله آیت سجده چهارده است در آوردن سجده تلاوت علما را اختلاف است بقول شافعی رحمه الله قیام دارد و تکبیر
و سجده و نیت و قعده آرد و سلام دهد و بقول مالک رحمه الله نیت باید و تکبیر گوید سجده و قعده آرد و سلام دهد و بقول علما رحمهم الله
همین نیت و سجده آرد بسنده بود و اگر قیام کند و تکبیر گوید مستحب بود و اگر نه تم قیام می آرد و بعضی گفته اند که روا نبود و اما ظاهر
روایت آنست که روا نبود و آن شش مسئله که بیرون نماز فریضه است در سجده تلاوت فریضه است طهارت و جامه پاک و
جای پاک ساختن وقت روی بقبله آوردن و نیت و اگر مجلس یکی است و آیت یکی و مکان یکی هر چند که خواند یا شنود یکی
سجده آرد از عهده بیرون آید و اگر خواند سجده آورد بعد از آن هر چند این آیت باز خواند دیگر واجب نشود چون مکان همان بود
دلیل آنکه عبد الله سلمی رضی الله عنه استاد شهزادگان حسن و حسین رضی الله عنهما بود ایشان آیت سجده خواندندی وی سجده آوردی
بعد از ان ایشان تکرار میکردندی وی می شنودی و سجده دیگر بنیاوردی از برای آنکه قرآن خواندن و عبادت سجده آوردن
طاعت در طاعت عبادت تخفیف رود بر خلاف کفارت ماه رمضان تا اگر مسلمانی یکروزه از ماه رمضان بر خود تباه کند
بمباشرت عمداً آخر یکی کفاره کند و بقول علما رحمهم الله از عهده بیرون آید بقول شافعی رحمهم الله از هر چه یا کل و شرب بود
کفارت لازم نشود هر چه مباشرت بعمد بود هر روز دیگر کفارت علاحده واجب شود و اگر دو روزه را از دو ماه رمضان
بر خود تباه کرد بعضی گفته اند که تداخل پذیرد یا یکی کفارت کند ساقط شود و ظاهر روایت آنست که خواجه امام اجل
گفته است که حرمت دو ماه شکسته است ایشان وقت مختلف بود و کفارت لازم شود و اگر بر کسی روزه ماه رمضان بر خود تباه کند
و بمباشرت عمداً و هر روزی را بنده آزاد کرد و بآخر معلوم شد که همان بنده اول بوده است و باقیها آزاد بودند بقول شافعی
رحمه الله بس است و نه بنده دیگر آزاد کند تا از عهده بیرون آید و بنزد دیگر علما ثلثه یکی واجب آید و اگر معلوم شد که پانزدهم بنده بوده
است باقی آزاد و برین خلاف است و اگر معلوم شد که آخرش بنده بوده است و باقیها آزاد بودند بقول شافعی رحمه الله بس است و نه
بنده دیگر آزاد کند تا از عهده بیرون آید و بقول علما رحمهم الله چیزی دیگر لازم نشود و اگر مجلس یکی است و آیت و لیکن در میان
عمل کند و آیت که چنانکه آیت سجده خواند و سجده آورد و لقمه نان خورد جامی آب خورد یا جواب سلام گفت یا مهری کرد یا
بیدار شد در همان آیت را باز خواند و سجده دیگر لازم نشود اما اگر عمل کثیر کرد چنانکه آیت سجده خواند سجده

و مانده گشته اند و طعام خورد یا بیع کرد یا عقد کرد و یا خلعی کرد یا پهلو بر زمین نهاد و خفت و بیدار شد و همان آیت باز خواند و سجده دیگر لازم
شود که این عملها مجلس دیگر شود و مسجد جامع ظاهر روایت حکم یک مکان دارد تا اگر یکی به بنیاد نشست حدث روی برگرداند پیش از آنکه از مسجد
بیرون رفتی معلوم شد پس حدث نبود تواند که باقی نماز خود تمام کند خواجه امام حسام شهید رحمة الله گفته است که هر سرای حکم علاحده دارد
نیز همان بود تا اگر جای آنکه یا نجانه و گنجینه و یا بستان هر یکی حکم علیحده دارد یکی بر کرسی خانه یا نجانه یا گنج خانه یا بستان سری یا خانه بر در سرای آیت
سجده خواند و سرای دیگر اندر آمد همان آیت را باز خواند سجده دیگر واجب شود ظاهر روایت و واجب نشود و اگر در صحرای که یاس فتی جهد
یا کریاس بیت یا خرمن میگوید و آیته سجده میخواند بعضی گفته اند که حکم یک مکان دارد یک سجده واجب شود ظاهر روایت آنست هر باری که
میخواند سجده دیگر لازم میشود و اگر جماعتی نشسته اند یکی قرآن میخواند چون بآیت سجده رسید بلند خواند یا آهسته اگر میدانند که همه با طهارت
اند و میدانند که سجده بیارند بلند خواند و اگر میداند که بی طهارت اند و سجده نیارند نرم خواند اگر بلند خواند بر ایشان سجده واجب شود
هر وقت که آن سجده را بیارند ادا بود نه قضا مسئله سجده که است صلبی و تلاوت و سهو و سجده شکر عبادتست یا نی بر قول
ابو حنیفه نیست و بر قول محمد عبادتست و بر قول ابو یوسف دو روایت است یکروایت با ابو حنیفه است و یکروایت با محمد عبادتست اگر
خواهد باتفاق عبادت شود آیته سجده خواند و سجده بیارد باتفاق عبادت شود اگر آیت سجده تنها میخواند کراهیت بود از ما قبل
آیت سجده یا ما بعد وی چیزی یاد کند تا کراهیت نبود اما اگر یکی نشسته است و می شنود و هر وی یکسجده واجب شود اگر آن
نشسته میخواند دیگر کرباس می تند یا بت کند می شنود بر آن نشسته همان یکسجده واجب شود بر آن دیگر هر باری که می شنود دیگر
واجب میشود اگر درختی است که بیخ وی یکی است ولیکن دو شاخ بر آمد و خواند از این شاخ فرود آمد و باز بر دیگر بر آمد و همین آیت خواند سجده
واجب شود اما اگر بیخ نزدیکی و شاخها است از شاخی بشاخ میرود و همان آیت را باز میخواند اختلاف مشایخ است هر که نماز نیست بر وی سجده
نیست چنانکه مر حایض و نفسا و دیوانه و بیگانه نارسیده خفته اما اگر اینها خوانند کسی که اهل باشند شنود بر آنکس واجب شود اما خواجه منهاج الدین
رحمة الله عقل را اعتبار دارد تا اگر از نارسیده یا از دیوانه یا از خفته شنود ظاهر روایت سجده واجب شود خواجه امام منهاج الدین رحمة الله
گفته است که واجب نشود و اگر از طوطی شنود و شنونده اهل است و بعضی گفته اند که سجده واجب شود ظاهر روایت آنست که سجده واجب
نشود اگر مقتدی در قفاء امام آیت سجده خواند امام و مقتدیان دیگر شنوند و بقول محمد رحمه الله سجده واجب شود ولیکن بعد از نماز
ارند و بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمه الله واجب نشود و اگر کسی از بیرون نماز شنود بقول ابو حنیفه و ابو یوسف دو روایت است اما
بقول محمد رحمه الله واجب شود و اشکال آید از حایض و نفسا می شنود سجده لازم میشود و از مقتدی می شنود از ابو حنیفه و ابو یوسف
رحمهما الله چرا دو روایت است فرق آنست حایض و نفسا ایشان منهی اند و ایشان را کلم آیت رخصت است که خوانند اما مقتدی
محجور است از خواندن قرات همچنان که عصمه محجور سعی کند که با شر آکند درست نباید خواندن و مقتدی نیز معتبر نبود و بر شنونده سجده واجب
نشود اصلی است که منهی از تصرفات شرعی بمذهب علمای ما رحمهم الله تقریر است و بمذهب علمای ما رحمهم الله تقریر است و بمذهب امام
شافعی رحمه الله فسخ است صورت مسئله چنان بود که هر حکمی پیش از نهی بود بعد از نهی آن حکم معتبر بود بوصف عقاب چون حکم شرع

نافذ بود خواندن وی معتبر بود بر شنونده سجده لازم شود و حکم مجنون من کل الوجوه نافذ نیست پس خواندن وی معتبر نبود و سجده بر شنونده لازم نشود و فرق میان مجنون و صبی آنست که صبی حق شرع است و حجر حق عباد بر وی هیچ حکم مرتب نداریم تا ضرر بعید نرسد اما صبی حق شرعیست بر وی حکم مرتب داریم از برای آنکه ضرر بشرع باز نگردد باید که نخواند تا بدو کار نشود مقتدی نیز قرائت خواند معتبر نبود بر شنونده سجده واجب نشود و هر سجده که در نماز واجب شود بیرون از نماز ادا و نیابت ندارد و هر سجده که بیرون نماز واجب شود در نماز ادا و نیابت ندارد و کامل از کامل نیابت دارد باتفاق کامل از ناقص نیابت دارد باتفاق ناقص از کامل نیابت ندارد باتفاق ناقص از ناقص نیابت دارد در وقت بیرون وقت اختلاف مشایخ است صورت مسئله چنان بود که در وقت مستحب خواند و هم در وقت مستحب بجا آورد یا در وقت مستحب دیگر آورد باتفاق نیابت دارد و اگر از وقت مستحب خواند در وقت مکروه ادا آورد نیابت ندارد باتفاق و اگر در وقت مکروه خواند در وقت مستحب آورد نیابت دارد باتفاق و اگر در وقت مکروه خواند بر فور آورد نیابت دارد باتفاق اگر در وقت مکروه خواند بر فور آورد نیابت دارد باتفاق اما اگر در وقت مکروه خواند نیاورده وقت مستحب بگذشت هم نیاورده باز در وقت مکروه آورد و بعضی گفته اند که بقول زفر رحمه الله نیابت دارد بقول علماء ثلثه رحمهم الله نیابت ندارد و بعضی گفته اند که بقول زفر رحمه الله نیابت ندارد اما نزد ایشان نیابت دارد و اگر آیت سجده را بهجی کند سجده واجب نشود اگر آیت سجده را بپارسی میخواند بقول ابوحنیفه رحمه الله سجده واجب شود و بقول ابویوسف و محمد رحمهما الله واجب نشود چون بداند که آیت سجده است و اگر نداند که آیت سجده است ادا واجب شود هم بر خواننده و هم بر شنونده مسئله سنت آنست که نخست خواننده آرد آنگاه شنونده و برا متابعت کند و اگر شنونده بداند که این آیت سجده است مستحب بود خواننده و برا اعلام دهد هر وقت که آن سجده ادا کند روا بود و قضا نبود مسئله اگر مستمعان بشنوند نرم خواند یا بلند اگر میداند که نفرت مینماید بلند خواند و اگر نفرت نمینماید بلند نخواند نرم خواند مسئله اگر آیت سجده را نمیخواند میگذارد نشاید و اگر آیت سجده را یقین کرده است و سوره مبان آیت را نمیخواند که آیت بود که بفصل نهادن بود و معنی را بر آیت دیگر وا چنین نشاید اگر در سجده تلاوت قهقهه خندید یا حدث بعمد آورد بقول ابویوسف رحمه الله آن سجده را باز نیارد و بقول محمد رحمه الله باز آرد و در آن صورت که حدث بعمد آورده است و طهارت سازد و آنگاه سجده باز آرد در قهقهه خندیدن طهارت باقی بود سجده آرد بسنده بود بنا بر آن اصل است که سجده بنهادن سر تمام شود یا برداشتن سر بقول ابویوسف رحمه الله بنهادن سر تمام شود بقول محمد رحمه الله برداشتن سر سجده است مسئله صلبی و تلاوت و سهو و سجده شکر قربت است یا نی بقول ابوحنیفه قربت نیست و بقول ابویوسف و محمد رحمهما الله قربت است و اگر خواند باتفاق قربت شود باید که آیت سجده را نخواند سجده آرد باتفاق قربت شود در سجده تلاوت دعا خواندن نیامده است چون سجده آرد تسبیح گوید و حاجتی که دارد خواهد خدای عزوجل روا کرداند اما در سجده استفتاح این دعا آمده است

اللهم لک سجده و بک امنت فارحم ذلتی و فاقتی سجد لک سوادی و بیاضی و امن بک فؤادی یا عظیم اغفر لی الذنب العظیم فانه لا یغفر الذنوب العظیم الا الرب العظیم اگر چهار رکعت نماز گذارد و در چهار رکعت سوره بخواند که در وی آیت سجده است و در هر چهار رکعت همان یک سوره خواند و قیاس آنست که یکی سجده واجب شود و این قول ابو یوسف است استحسان آنست که چهار سجده واجب شود و این قول محمد است رحمه الله وجه قیاس آنست که آیت یکی است و مکان یکی نماز یکی پس سجده واجب شود وجه استحسان آنست که قراءة در هر رکعتی مستحب است و هر رکعت بقراءة و حاجتمند در کتاب هجین آورده است که ابو یوسف رحمه الله در سه مسئله از استحسان رجوع کرده و بقیاس آمد یکی درین مسئله که گفته اند دیگر آنکه مردی زن خواست و کابین نهاد بستی نهاد و از برای مهر و این زن را قبل از دخول طلاق گفت متعه واجب شود و متعه چادر و پیراهن و مقنعه باشد و ام المؤمنین عائشه صدیقه رضی الله عنها گفتی و ازاری بدان افزوده است آن پیراهن و مهر را پس متعه شود یا نی قیاس آنست که نشود و این قول ابو یوسف رحمه الله استحسان آنست که شود و این قول محمد است رحمه الله مسئله دیگر آنست که غلام یکی دیگری را کار زد چنانکه ارش لازم شود خواجه غلام مخیر است خواهد غلام بایشان دهد و خواهند ارش قبول کنند پیش از آنکه این را اختیار کردی مجروح وفات یافت هم چنان اختیار بود یا نی قیاس آنست که باقی نبود این قول ابو یوسف است استحسان آنست که باقی بود و این قول محمد است رحمه الله و ارش نقصان جراحت را گویند **مسئله** اگر بقعده فرض ننشست یک رکعت زوایده برخاست و آیت سجده خواند و فرود آمد و سجده کرد و یاد آمدش که قعده فرض ننشسته ام بعضی گفته اند که نماز وی تباه شود که بروی فرض باقی است و وی واجبی کامل آورد و ظاهر روایة رواست که آن سجده ما فوق رکعت است

مسئله اگر بیرون نماز آیت سجده خواند و سجده نیاورده و نماز شروع کرد و همان آیت را در نماز خواند و سجده آورد ظاهر روایت هر دو از وی ساقط شود و در روایت نوادر اینست که آن سجده از نمازش نیابت دارد آنکه پیش از نماز شروع کرده و همان آیت در نماز خواند و سجده نیاورد و نماز شروع کرد بعد از ان در نماز همان آیت را خواند و سجده آورد ظاهر روایة از هر سه سجده نیابت دارد و در نوادر آنست که از جانبش نیابت دارد و آن نماز از وی ساقط شود آنکه پیش از نماز خوانده است بروی بود اگر در نماز آیت سجده خواند دیگری بیرون نماز هم آیت را خواند و می شنود بروی سجده دیگر واجب نشود و سنت تمام کند و آنگاه ارد با امام اقتدا کند اگر امام خواند سجده آورد وی آن سجده را با امام آورد و اگر نیت متابعت امام کرده است نمازش تباه شود و اگر نیت متابعت امام نکرده است سجده فرود آمد و آن سجده را آورد باتفاق از ان سجده نیابت ندارد و ظاهر روایت نمازش تباه نشود و مکر یک روایة محمد گوید بیک سجده زیادتی آوردن نماز تباه دارد باید که چون سنت را سلام دهد آن سجده را بسپارد و آنگاه با امام اقتدا کند اگر وی آن سجده آورده و اقتدا کرد و امام آن سجده را اکنون آورد باید که امام را متابعت کند از برای آنکه آن سجده که وی آورده است از برای واجب شدن سجده بود و اکنون از برای متابعت امام آرد اما اگر بعد از سنت نیاورد و با امام اقتدا کرد و امام اکنون آورد وی متابعت کرد از وی نیابت دارد و اگر نیاورد و با امام اقتدا کرد و امام آورده است از وی ساقط شود اما در محیط و در چاه آورده است که اگر همان رکعت را دریافته است که امام آورده است از وی ساقط شود اما در رکعت دیگر اقتدا کرده است از وی

بعد از فراغ نماز آن سجده را باید آوردن تا بیقین از عهده بیرون آید مسئله اگر در نماز آیت سجده خواند و میلانی آورد به نیت سجده
قیاس آن نیست که نیابت دارد و استحسان آنست که نیابت ندارد خواجه امام زاهد فخر رحمه گفته است که بنگریم اگر این میلان به نیت رکوع آورده است
از سجده نیابت دارد از برای آنکه رکوع رکن اصلیست و در وی نیت علیحده شرط نیست اما شیخ الاسلام برهان الدین رحمه گفته است که
این خلاف قیاس و استحسان در میلان خالی نیست در رکوع اصلیست که آیت سجده خواند و در رکوع تداخل میکنند قیاس نیابت دارد
فتوی بر آنست و استحسان نیابت ندارد و این نیز جایی بود که آیت سجده خواند و بر فور بر رکوع رود یا بعد از وی یک آیت یا دو آیت
دیگر خواند بر رکوع رود اما اگر بعد از وی سه آیت دیگر خواند سجده علیحده واجب شود اشکال آمد بر قول ابو حنیفه رحمه که وی یک
آیت را معتبر میدارد و اینجا چرا دو آیت را عفو میدارد و اصلیت ابو حنیفه رحمه را هر کجا احادیث یا اقاویل صحابه یابد وی قول خود را اندر
باید که بدان عمل کند از نوادر صلوة خواجه امام بکر خواهرزاده رحمه در باب سجده تلاوت آورده است که عبد الله مسعود در نماز بامداد
سورهٔ بنی اسرائیل خواند آیت سجده خواند سورت را تمام کرد و در رکوع تداخل کرد پس معلوم شد که دو آیت عفو است اما در رکوع یا در
خود نیت کند نیابت ندارد حسن زیاد از ابو حنیفه رحمه روایت میکند که جایی که سجده را در رکوع تداخل میکنند آن در سجده تداخل
شود و در رکوع نی از برای آنکه سجده بسجده ماننده تر از آن بود که رکوع بسجده و رکوع صورت رکوع دارد اما حکم قیام دارد دلیل بر آنکه
اگر امام را در رکوع اندریابد آن رکعت دریافته شود دیگر رکوع بیرون نماز عبادت نیست در نماز عبادت است اما سجده تلاوت در نماز
و بیرون نماز عبادت است حسن زیاد از ابو حنیفه رحمه روایت میکند اگر در نماز آیت سجده خواند و تصور آن دارد که فرود آید سجده آرد
بقیام رود و از قرات چیزی بخواند آنگاه بر رکوع رود باید که در رکوع تداخل نکند فرود آید و سجده آرد و بقیام رود و از قرات چیزی خواند
مقدار سه آیت یا بیشتر آنگاه به رکوع رود دلیل بر آنکه ابو سعید خدری رضه روایت میکند که ما در قفای رسول عم نماز پیشین
میگزاردیم رسول عم از قیام فرود آمد و سجده آورد و باز بقیام رفت و از قرات چیزی خواند آنگاه بر رکوع رفت بعد از فراغ
نماز یاران را معلوم شد که سورهٔ الم تنزیل خوانده بود و دیگر روایت میکند عبد الرحمن ابن ابی لیلی رضه که امیر المؤمنین عمر رضه در نماز بامداد
سورت و النجم خواند و سورت تمام کرد و فرود آمد و سجده آورد و باز بقیام رفت و اذا زلزلت الارض خواند آنگاه بر رکوع رفت ابن
سیرین روایت میکند که عبد الله عمر رضه در نماز بامداد سورت سجده خواند و فرود آمد و سجده آورد و بقیام رفت و از قرات چیزی
خواند و آنگاه بر رکوع رفت پس معلوم شد که چون در نماز آیت سجده خواند تصور آن دارد باید که فرود آید و سجده آرد و بقیام رود و از
قرات چیزی خواند آنگاه بر رکوع رود تا متابعت رسول عم کرده باشد و متابعت صحابه رضه کرده باشد مسئله سجده وقتی تواند
آوردن که از وقت مستحب مقدار رکنی باقی بود و در حرمت نماز بود تا اگر نماز بامداد را بفراموشی سلام داد یادش آمد که من آیت سجده
خوانده ام و سجده نیاورده ام آفتاب بر آمد سجده نتواند آورد و اگر مسبوق برای قضاء مسبوقانه برخاست و سر بسجده نهاد امام
بسجده تلاوت باز گشت این مسبوق نتواند که متابعت کند بآخر مسبوقانه خود نتواند بیارد و بر خلاف سهو که سهو بآخر مسبوقانه نتواند آوردن
مسئله اگر در نماز آدینه میکنند و چون سلام داد امام را یاد آمد که من آیت سجده خوانده ام و سجده نیاورده ام

وقت نوشتن نتواند کرد اداء آن مستحب آن بود که در نماز آدینه و نماز عید آیت سجده نخواند و اگر خواند باید که در رکوع تداخل آرد که اگر سجده
علیحده آرند مقتدیان مشوش شوند خطر اندر دو که نماز ایشان تباه شود **مسئله** در نماز بلند خواند فی الامام آیت سجده خواند و در رکوع تداخل کرد
به امام نیت شرط است بر مقتدیان ظاهر روایت شرط نیست خواجه امام مهاجر رحمة الله گفته است نیت شرط است **مسئله** اگر امام در نماز [illegible] خواند
آیت سجده خواند و سجده آورد و مقتدیان در سجده را متابعت کردند یکی رای امام نماز تمام کرد باید که ایشان را خبر کند که من آیت سجده خوانده ام
تا ایشان آن سجده آرند و قعده دارند نماز ایشان روا بود اما اگر ایشان با امام سلام دادند اگر امام نخست سجده اصلی آورده روا بود نماز ایشان
اگر امام نخست سجده تلاوة آورد و آنگاه صلبی را نماز مقتدیان تباه شود **مسئله** اگر بر نخست این آیة سجده خوانده فرود آمد و بر زمین سجده
آورد روا بود و اگر بر زمین همان آیة را باز خواند سجده دیگر لازم نشود و اگر بر زمین آیة سجده خوانده و سجده بر نخست آورد نیابت دارد **مسئله**
اگر بر ستور آیة سجده خواند و بر همان ستور سجده آورد روا بود و اگر بر زمین فرود نیابت دارد اما اگر بر زمین آیة سجده خواند و سجده او در بر ستور
نیابت ندارد اگر بر ستور آیة سجده خواند و سجده نیاورد و بر زمین آمد هم سجده نیاورد و باز بر ستور نشست و آن سجده را ادا آرد در روایت شرح
بقول زفر رح نیابت دارد و بقول علماء ما رح نیابت ندارد و بر روایة صلوة خواجه امام اجل سرخسی رح و بقول زفر نیابت ندارد و بقول علماء ما رح
نیابت دارد و اگر بر ستور نشسته است سجده را تکرار میکند و ستور میرود هر باری که خواند سجده علیحده لازم شود و اگر بر ستور نماز میگذارد و یک
آیة سجده را تکرار میکند در نماز هر چند که خواند یکی سجده واجب شود که حکم یک مکان دارد و اگر دو کس بر ستور نماز میگذارند و یکی آیة سجده را دو بار
در نماز خواند و یکی آیة سجده را دیگر یک بار خواند و هر دو خواندن یکدیگر شنودند بر آنکه دو بار خوانده است واجب شود و یکی
سبب خواندن و یکی بسبب سماع و بر آنکه یک بار خوانده است با دو سجده واجب شود و یکی خوانده و دو دیگری که شنوده است و آنچه نخوانده
واجب شده در نماز ادا کنند و آنچه سماعی بود بیرون نماز ادا کنند و در کشتی آیت سجده میخوانند کشتی میرود هر چند که میخوانند یکی سجده واجب
شود که کشتی حکم خانه دارد چون آیة یکی بود هر چند که خواند یکی سجده واجب جماعتی ختم قرآن میکنند ایشان را چند سجده لازم شود
بر قول مالک رح یازده سجده واجب شود و بر قول شافعی رح چهارده سجده لازم شود و بر قول علماء ما رح چهارده سجده لازم اما در
حصایة نجم الدین عمر نسفی رح آورده است که بقول شافعی رح آیة سجده همان چهارده است خلاف وی با علماء ما در آنست که وی
در سوره الحج دو جای آیة سجده دارد و در سوره ص آیة سجده ندارد و بر قول علماء ما رح در سوره ص آیة سجده است در سوره الحج
آیة سجده یکیست اگر جماعتی قرآن میخوانند و جماعتی نشسته اند و لیکن نمیشنوند و بعضی گفته اند بر ایشان سجده لازم شود **قال النبی** صلعم
السجدة علی من سمعها و علی من تلاها و بروایتی علی من جلسها ظاهر روایت آنست که تا نخوانند یا نشنوند سجده لازم نشود والله اعلم
بالصواب **باب بیست و ششم** در بیان حدث در نماز حدث عمد بالاتفاق بنا را باز دارد و حدث ناگهانی بنا را باز ندارد یا بقول شافعی رح
نتواند که بر آن نماز بنا کند و جه قول وی آنست که بنای نماز بر طهارت است چون طهارت نماند نماز نماند اما در صلوة خواجه بکر خواهر زاده رح
از شافعی رح روایتست تواند که خلیفه کنند و دلیل میکنند که تحریمه باقی دارد که خلیفه کردن روا میدارد و بقول علماء ما رح تواند بنا کردن
بحدیث که [illegible] شافعی میکند [illegible] عن عایشة رضی عن النبی صلعم انه قال من قاء او رعف فی صلوته فلینصرف و لیتوضا و لیبن علی صلوته

والله اعلم اصل درین باب آنست که اگر به پنداشت چیزی روی گردانید که اگر چیز حقیقت شدی نتوانستی که بر آن نماز بنا کند

چنانچه پنداشت مسح سر نکرده ام یا مدت مسح بر آمد یا زن پنداشت که حیض آمدش چون ظاهر شد که چیزی نبوده است نتواند که

برین نماز چیزی بنا کند اگر حقیقت شدی نتوانستی که بنا کند پس پنداشت انهم نتواند اگر پنداشت که خون بینی پدید آمد

روی گردانید معلوم شد که نبوده است مادام که در مسجد بود تواند که برین نماز بنا کند و اگر در صحرا بود تا مادام که در صف

بود تواند اگر به پنداشت ان روی گرداند تواند که بنا کند صورت مسئله چنان بود که پنداشت حدث رسید روی

گرداند معلوم شد که حدث نیست تواند باقی نماز خود را تمام کند تا مادام که در مسجد بود و اگر جای قرار پلید بود برگرفت تا

نجس بود برگرفت نماز تباه شود و اگر مقدار رکنی حامل بود مستعمل نجاست شود و اگر یک قدم از مسجد بیرون نهاد

آنگاه معلوم شد که حدث نبوده است بعضی از مشایخ گفته اند که اگر پیش مسجد پست بود نتواند که باقی نماز تمام کند از برای

آنکه بیشتر اعضای وی از مسجد بیرون آمده باشد اگر پیش مسجد بلند بود و تواند که بنا کند از برای آنکه اکثر اعضای

وی در مسجد بود و شیخ الاسلام برهان الدین رح گفته است که بهر دو حال تواند که باقی نماز خود تمام کند دلیل بر مسئله ایمان

چنانکه مردی سوگند خورد که در خانه فلان در نیایم بفراموشی یک قدم در نهاد و یاد آمدش قدم را بیرون آورد سوگند بشکند

نباید که این را در آمدن نخوانند اینجا نیز بیرون آمدن نخوانند اگر امام به پنداشت حدث روی گردانید دیگری را خلیفه کرد معلوم شد

که حدث نیست نماز تباه شود که این استخلاف بی حاجت است اگر امام پنداشت حدث روی گردانید تا خلیفه کند معلوم شدش که حدث

نیست از ابو حنیفه رض روایت آمده است که محراب بگیرد و باقی نماز تمام کند اما ظاهر روایت نماز تباه نشود که استخلاف بحدث

بخلاف قیاس ثابت شده است بروی چیزی بر دیگر بنا نتواند کردن اگر بعجز قرائت میکند اگر فرضیت را خوانده است نماز تباه شود

باجماع و اگر فرضیت را نخوانده است روا نبود و نماز تباه شود بقول ابو یوسف و محمد رح بقول ابو حنیفه روا بود و اگر بخوف حدث خلیفه

کند بقول ابو یوسف و محمد رح روا بود بقول ابو حنیفه نماز تباه شود و اگر بچیزی باز گردد که چیز یقین شود نتواند که بدان چیز نماز تباه کند

و یا روی بگرداند به پنداشت آنکه مسح سر نیاورده ام یا دامنش که مسح سر آورده ام یا به پنداشت آنکه مدت مسح بسر آمد معلوم شد که

که بسر نیامده است یا زن روی بگرداند به پنداشت آنکه وی را حیض آمد معلوم شد که نیامده است اگر به پنداشت آن روی گرداند هم نتواند بنا کردن

چنانکه اگر روی بر گرداند یا روی گرداند برخلاف آنکه قابله بر نیست معلوم شد که بروی چیزی نیست یا بر جامه بوی دید پاره [illegible]

دانست که نجاست است روی بر گرداند معلوم شدش که نجاست نیست یا روی بر گرداند به پنداشت آنکه بی طهارت است معلوم شدش که با طهارت

است [illegible] نماز تباه شود نتواند که بنا کند که روی بر گردانیدن بقصد بیرون شدن نماز است نه بقصد بنا هیچ موزه را در میان نماز مدت

مسح [illegible] را وقت نشد نماز ایشان تباه شود اما اگر در نماز حدث رسید و ایشان هر دو به بنا میروند [illegible]

[illegible] نشد یا مسح را مدت [illegible] اگر موزه [illegible] بی تکلف بیرون آید تواند که موزه بیرون کند طهارت سازد و برین نماز بنا کند بعضی گفته اند

که قیاس این مسئله [illegible] تواند که طهارت سازد و بر نماز بنا کند ظاهر روا نتواند بنا کردن اگر مسح موزه بود که بیرون کردن بتکلف حاجت آید

نمازش تباه شود و نتواند بنا کردن و اگر طهارت تمام کرده بالا رفت گرد آنگاه مدت مسحش بسر آمد نمازش تباه شود و اگر طهارت
تمام کرده پیش از آنکه بالای پا رسد گردی مدة مسحش بسر آمد و اگر موزه الیست که بتکلف از پای بیرون می آید آن لطیفه عفو است باید که موزه
بیرون آرد و قدمها را بشوید بر نماز بنا کند و اگر موزه الیست که بیرون کردن وی را بتکلف حاجت آید کثیر شود نمازش تباه شود
و اگر طهارت ساخت و موزه پوشید و مسافر شد سه شبانروز نیابنده آب بود تیمم کرده نماز گذارد بعد از آن آب یافت چندانی که
طهارت را قبل آید وی را ایدان موزه مسح روا نبود زیرا که مدة مسح سه شبانروز است اگرچه برین موزه مسح نکشیده است و لیکن از مدت منقضی
پس بدین موزه مسح روا نبود و اما اگر مدت مسح باقی است طهارت ساخت مسح کشید نماز شروع کرد در میان نماز مدت مسحش بسر آمد وی
نایابنده آب است نمازش تباه شود تیمم کند و نماز از سر گیرد و اما اگر به تیمم در نماز آمده است که در نماز مدت مسحش بسر آمد برگذرد و نماز تمام کند که
تیمم را در سر و پای عمل نیست و این مسئله در تجانیس استعمل زاهد حسن ثبت و سمعی رح است و در بعضی نسخها همچنین آورده است که در سر کسی
که حدث رسید آن رکن بر انداخته شود مگر قیام که وی در قرات معتبر کرده باشد تا اگر کسی را خلیفه کند آن خلیفه بر قوی به رکوع رود و در رکوع
وی نیز از بنا باز آید و رکوع کند روا بود و اما شیخ الاسلام برهان الدین رح گفته است که این وجه ماخوذ نیست از برای آنکه اگر کسی را در رکوع
حدث رسد وی نیت اتمام رکوع سر برآورد اجماعیت نماز تباه شود پس اگر رکن بر انداخته شود بایستی که نمازش تباه نشدی و اینجا نماز
تباه شود و اگر کسی آمد و امام را در رکوع یافت اقتدا کرد پیش از آنکه به رکوع رسید امام را حدث رسید سر برآورد وی را خلیفه کرد این خلیفه
باید که به رکوع رود و آن رکوع از ارکان نیابت دارد و اما از رکوع خلیفه نیابت ندارد از برای آنکه رکوع امام اول را معتبر افتاده است
اما انتقال از رکنی به رکنی با طهارت کامل شرط است امام اول از بنا باز آید باید که به رکوع رود و از رکوع بقومه رود تا رکنی به رکنی با طهارت کامل نقل
کرده باشد اگر در نماز حدث رسید به بنا رفت و در راه قهقهه خندید اتفاق است که طهارت سازد و نماز از سر گیرد و اگر طهارت ساخت و باز گشت
آنگاه در راه قهقهه خندید ظاهر روایت طهارت سازد و نماز از سر گیرد خواجه امام علی بزدوی رح گفته است که طهارت باقی بود نماز از سر گیرد
و اگر طهارت ساخت و باز گشت و در راه قهقهه خندید یا او آمدش که در طهارت دوم مسح سر نیاورده ام در فروق ناطفی رح آورده است
طهارت سازد و نماز را از سر گیرد و اگر بجای نماز آمد و رکنی گذارد و آنگاه قهقهه خندید یا او آمدش که در طهارت دوم مسح نکرده ام اجماع است
که مسح سر آورد و نماز از سر گیرد و اگر مقدار رکنی تاخیر کرد و لیکن چیزی نگذارد و قهقهه خندید یا او آمدش که در طهارت دوم مسح سر نیاورده ام
بقول ابو یوسف رح مسح سر آورد و نماز از سر گیرد و بقول ابو حنیفه و محمد رح طهارت سازد و نماز از سر گیرد و در بعضی نسخها بعکس این
گفته اند حدث بر دو نوع است سمعی و سماوی و این قول ابو حنیفه و محمد است و بر قول ابو یوسف رح هر دو یکیست سماوی آن بود که سر
بسجده نهاد خاری در پیشانی او خلد و خون روان شود یا بسر فرا از وی حدثی ظاهر شود یا برکوع رود و درست نیا باشد پس بیکبار
خون روان شود یا عطسه زد نفخی از وی ظاهر شود در همه صورتها بقول ابو حنیفه و محمد نتواند بنا کردن و بقول ابو یوسف رح تواند
بنا کردن در نماز اگر ش از خون حدث الا بدا اگر جامه است بی تکلف یا بتکلف از وی جدا نشود زیادت از درمی آلوده شود و اگر جامه سر
زود اجلهاست از خود جدا کند و باقی نماز تمام کند تجسس است ان جامه شد قول اشود اما اگر جا اصل بود بشوید و بنا کند اما اگر کسی بجای

بروی انداخت تا نجاست کم در می بود و شوید نمازش تباه بود واگر در نماز وی را از بینی خون آمد خود را نجم داد تا از ان خون بجامه اش
نرسد مدد پذیرفت و خون زیاده شد در بعضی حدث بجا شود تباه شود واگر در نماز حدث رسیدش در رکنی به بنا رفت روا بود واگر
رکنی همچنان با حدث گذارد نمازش تباه شود واگر مقدار رکنی تاخیر کرد و لیکن چیزی نگذارد و بقول ابو یوسف رح نمازش تباه شود
و بقول ابو حنیفه و محمد رح تواند که طهارت سازد و بنا کند در بعضی نسخها بر عکس این گفته اند اگر در نماز حدث رسید بر آب بذل آورد
چنانکه به بنا رفت در راه آب پیش آورند که آن آب ملک وی بود یا بنده بود و آن آب را نگرفت و طهارت نساخت یا بمشرعه مسجد
خویش بنا یافتن این مشرعه را ماند و بمشرعه دیگر رفت نمازش تباه شود واگر در نماز حدث رسیدش در مسجد آب است در آب جامه نشاید که
در آن مسجد استعمال کند باید که آب جامه را از مسجد بیرون برد و طهارت سازد روا بود واگر آب جامه را با خود در مسجد اندر آرد نماز
تباه شود که عمل کثیر شود واگر تا آنجا بیرون مسجد بنشاید و نزد می برد بعضی از مشایخ گفته اند که آنچه شستن است بیرون مسجد بشوید
و مسح سر را باب بدارد تا آب جامه را بحاجت به مسجد اندر آورده شود آنگاه مسح بر سر آرد و از عهده بیرون آید مسئله اگر در نماز
حدث رسیده به بنا رفت و در راه قرآن میخواند اگر فریضت را خواند چنانکه در قیام حدث رسیده باشدش نمازش تباه شود واگر آن قرآن
میخواند فریضه نیابت ندارد چنانکه در رکوع یا در سجده یا در قعده حدث رسیده باشد نمازش تباه نشود تواند که بنا کند زیرا که
این محل قرآن خواندن نیست واگر به بنا رفت و هر عضو را سه بار بشوید بعضی گفته اند که نمازش تباه شود از برای آنکه در طهارت
هر عضو را یکبار شستن فریضت بار دوم و سوم سنت پس عمل کثیر شود نمازش تباه شود ظاهر روایت روا بود که اقامت سنت از
تمام طهارت پس عمل کثیر نشود و آب دهان و بینی کردن همین خلاف است گفته اند اگر دعا طهارت میخواند روا بود واگر خطا خوا
نمازش تباه شود چون طهارت تمام کند نماز همانجا تمام کند یا باز بمسجد آید واگر در قفا امام حدث رسیده است و امام هنوز تمام
در نماز است اتفاق است که باز بمسجد آید و آنچه امام بی او گذارده است و نخست امر الاحقا نه گذارد و هر کجا امام را اندر
یابد متابعت کند و آن قیام در از امام بر لاحق لازم شود وی همین قیام راست کند بسنده بود واگر تنها گذارست یا امام نماز تمام
کرده است خواجه ابو حفص کبیر بخاری رح گفته است که بمسجد آید و باقی نماز یک مکان تمام کند خواجه ابو سلمان بجانی رح گفته
است که باقی نماز همانجا تمام کند از برای آنکه رفتن ضرورت است و لیکن باز آمدن ضرورت نیست خواجه ابو حفص کبیر بخار
گفته است که من بسکار فتوی داده ام و لیکن این عمل نکرده ام یکی در شفعه طلبیدن فتوی داده ام و لیکن این عمل نکرده ام
دیگر از دل مسلمان بهلاک دینار سه دو دیگر بعد از صبح نگزارد به رفتن را فتوی داده ام و لیکن این عمل نکرده ام دیگر بنماز بنا کرد
را فتوی داده ام و لیکن این عمل نکردم اگر امام را حدث رسیده به بنا رفت و کسی را از مقتدیان صف اول خلیفه نکرد و پیش
از انکه از مسجد بیرون رفتی یک کس خود پیش رفت از مقتدیان روا بود واگر امام نیز از آخر صف کسی را خلیفه کرد و بر که
پیش محراب گیرد امام وی بود واگر هر دو برابر محراب گرفتند هر کرا جمع متابعت کنند امام وی بود واگر هر دو را جمع متابعت کردند اگر با
هر دو جمع بود یا کم بهر دو جمع نماز همه تباه شود واگر با یکی کم جمع امام آن بود که با وی جمعیت نماز آن گروه دیگر تباه شود واگر با یکی جمع

بالکلی نرباده وار جمیع نمازها بر روایت نماز همه تباه شود و بر روایت نوادر امام آن بود که با وی زیادت جمیع اند و اگر امام را حادث رسید یکی را
خلیفه کرد این خلیفه نیت تحریمه نو کرد و اگر در رکعت دوم است با امام شوند در مسجد است نیت وی را اعتبار بود که وی شوند مقتدی است
اما اگر رکعت اول است و امام از مسجد بیرون رفته است نیت وی معتبر است نماز امام و هر که از مقتدیان نیت تحریمه نو کرده باشند روا بود
هر که نیت تحریمه نو نکرده باشد نماز وی تباه شود اما اول را نیز نماز تباه شود و اگر امام را حدث رسید و از بیرون مسجد صف ا
ایستاده از ان صف یکی را بمسجد اندر کشید و خلیفه کرد اگر این خلیفه حالی امامت قبول کرد امام از مسجد بیرون رفت نماز همه
روا بود و اما خلیفه همچنان بود که تا محراب نکیرم و خلیفه نشوم پیش از انکه روی محراب گرفتی امام از مسجد بیرون رفت و از صف
گذشت نماز همه باتفاق تباه شود و اگر پیش از انکه امام اول از صف گذشتی وی محراب گرفت بقول ابوحنیفه و ابویوسف رحم
نماز همه تباه شود بقول محمد رح روا بود دو مسئله است که بقول ابوحنیفه رض روا است و بقول ابویوسف و محمد رح روا نیست دو مسئله است که
بقول ابویوسف رح روا است و بقول ابوحنیفه و محمد رح روا نیست و دو مسئله است که بقول محمد رح روا است و بقول ابوحنیفه و ابویوسف رح
روا نیست ان دو مسئله که بقول ابوحنیفه رض روا است و بقول ایشان روا نیست انست که مسلمانی را کم از شش نماز بر وی بود
از وقت نماز چندان باقی است که از ان قضاها بعضی میگذارد و بعضی نه بقول ابوحنیفه رض با یاد داشت ان قضاها وقتی گذارد روا بود
و بقول ابویوسف و محمد رح انچه از قضاها گنجد گذارد چون وقت نماز تنگ بود و انگاه وقتی گذارد روا بود دیگر انکه با یاد داشت
یکی نماز پنج نماز گذارد و این پنجها موقوف بود بگذاردن یکی نماز هر ان ششم است چون گذارد بقول ابوحنیفه رض این پنجها از همه وا
باز آید و بر وی همان یکی نماز بود پس بقول محمد رح بر وی باز نیاید و این انست دو مسئله که بقول ابوحنیفه رض روا است و بقول ابویوسف
و محمد رح روا نیست انست که مسلمانی در نماز سهو سجده نهاد و معلوم شدش که جای سجده پلید بوده است ان سجده بجای پاک قضا میکند و بقول
ابویوسف رح روا بود و بقول ابوحنیفه و محمد رح روا نبود و دیگر انکه مسلمانی در میان نماز بامداد آفتاب بر آمد و بقول محمد رح اصلا در تحریمه نماند
بقول ابوحنیفه و ابویوسف رح در هر رکنی که باشد تا خیر کند چندانکه آفتاب از حد کراهیت برود بر گذارد نماز تمام کند و بقول امام اعظم ابوحنیفه
رض تطوع شود فریضه باز گذارد و بقول ابویوسف فریضه را نیابت دارد این دو مسئله بقول ابوحنیفه و محمد روا نیست و بقول ابویوسف
روا است و ان دو مسئله که بقول محمد رح روا است و بقول ابوحنیفه و ابویوسف رح روا نیست انست که مسلمانی امامت میکند وی را
حدث رسید در مسجد کسی را خلیفه نکرد بیرون مسجد صفی ایستاده اند و بیرون آمد و از ان صف یکی را خلیفه کرد و بمسجد اندر فرستاد و
بقول ابوحنیفه و ابویوسف رح نماز تباه شود و بقول محمد رح روا بود دیگر انکه نماز چهار رکعتی میگذارد و قعده فرض نه نشست و بر رکعت
زوائد بر خاست بفراموشی سر بسجده نهاد وی را حدث رسید یاد امدش که قعده فرض نه نشسته ام برود طهارت سازد و باز اید قعده
ارد بقول محمد رح روا بود و بقول ابوحنیفه و ابویوسف رح روا نبود اما اگر در سجده دوم یاد امدش یا در سجده دوم حدث رسیدش
و بقول محمد رح در اصل تحریمه نماند و بقول ابوحنیفه و ابویوسف تحریمه از فرضیت باطل شود اما در حق تطوع باقی بود تا اگر یک رکعت
دیگر گذارد این شش رکعت تطوع شود و اگر این تطوع شش رکعت بیک قعده ارد با این را بر خود تباه کند و بقول ابوحنیفه و ابویوسف رح

قضای دو رکعت بر وی لازم شود و بقول محمد رحمه الله بر وی نماز فجر لغو بود که گذارده بشنده بود امام را حدث رسید کسی را خلیفه نکرد و از مسجد بیرون رفت نماز مقتدیان
تباه شود باتفاق و نماز امام بظاهر روایت تباه نشود و طحاوی رحمه الله گفته است که تباه شود و اگر امام را حدث رسید بنا باز گشت پیش از آنکه از مسجد بیرون رفته
جماعتی اندر آمدند و با امام اقتدا کردند و بقول ابو یوسف رحمه الله روا نباید و بقول طحاوی رحمه الله درست آید که وی هنوز در نماز است یکی از ایشان را خلیفه کرد و این خلیفه
نمیداند که امام چه گذارده است اگر در قضای وی مقتدیان مدرک باشند باید که وی را اعلام کنند بفعل امام این قعده گذارده است وی باقی نماز امام را تمام
کند و وی و بقضای مسبوقانه برخیزد و اگر همه مسبوق اند باید که وی سجده و قعده آرند و همه وی را متابعت کنند انگاه وی اشارت کند تا ایشان بنشینند و وی
برخیزد و یک رکعت نماز دیگر گذارد و بنشیند و انگاه مقتدیان برخیزند و آن رکعت را گذارند باز اشارت کند تا ایشان بنشینند تا ایشان برخیزند و دیگر
رکعت نماز دیگر گذارند حاصل اگر نماز چهار رکعتی است چهار رکعت نماز بچهار قعده گذارند بهمین ترتیب که نخست امام میگذارد و انگاه مقتدیان و در هر
چهار رکعت نماز قرات خوانند از برای آنکه ایشان لاحق اند یا مسبوق اگر مسبوق اند قرات فرض بود و اگر لاحق باشند قرات خواندن زیان ندارد
پس قرات خوانند و اگر نماز دو رکعتی بود دو رکعت بدو قعده آرند همان ترتیب که گفته آمد نخست امام گذارد و انگاه مقتدیان اگر جماعتی آمدند
امام را در قیام یافتند و اقتدا کردند امام را حدث رسید یکی از ایشان را خلیفه کرد خلیفه نمیداند که امام چه گذارده است اگر مدرکان باشند باید که
وی را خبر دهند بفعل که امام چه گذارده است و اگر مدرکان نباشند همه این رکعت را بیارند و قعده آرند امام اشارت کند تا ایشان
بنشینند و وی برخیزد و دیگر رکعت گذارد و قعده آرد و مقتدیان برخیزند و آن رکعت نماز را که امام آورده بیاورند بر همان ترتیب که در مسئله
اول گفته آمد باقی نماز را تمام کنند اگر امام را در قعده اندر یافت و اقتدا کرد و نشست و امام را حدث رسید وی را خلیفه کرد و این خلیفه نمیداند
که قعده اول است یا قعده آخر اگر مدرکان نباشند باید که وی را بفعل خبر دهند و اگر کسی مدرک نیست باید که این قعده را معتبر کند و برخیزد
و چهار رکعت نماز گذارد بدو قعده و در هر چهار رکعت قرات خواند بهمان ترتیب که نخست امام میگذارد و انگاه مقتدیان تا از عهده بیرون
آیند و اگر در فریضه چهار رکعتی امام در دوی آخر قرات نخوانده و در دوی آخر یکی آمد و وی اقتدا کرد وی را حدث رسید این مسبوق را خلیفه کرد اگر این خلیفه
درین دو رکعت و در یکی رکعت قرات نخواند نماز همه تباه شود چون وی باقی نماز امام را تمام کرده و بقضاء مسبوقانه برخاست اگر در دوی مسبوقانه
در یک رکعت قرات نخواند نماز تباه شود و اگر امام اول از بنا باز آید در آن دو رکعت قرات نخوانده است درین دو رکعت دیگر نخواند باین لاحق
است این چهار رکعت فریضه است که در هر چهار رکعت قرات نخواند نماز وی تباه نشود و اگر مسافری بمقیم اقتدا کرد امام را حدث رسید وی را
خلیفه کرد این خلیفه اگر بر سر دو نشیند نماز وی روا بود که متابعت امام نماز وی چهار رکعت شود و قعده اول واجب شود بترک وی نماز تباه نشود از
برای آنکه وی خلیفه در تمام کردن باقی نماز امام است چون امام اول بود اگر امام بر سر دو نشستی روا بود که اگر وی نیز بر سر دو نه نشیند روا بود اگر
مقیم بمسافر اقتدا کرد و امام را حدث رسید این مقیم را خلیفه کرد و بر سر دو نشیند و اگر نه نشیند نماز وی تباه شود که خلیفه در تمام کردن باقی نماز امام است
اگر امام بر سر دو نه نشستی نماز تباه شدی اگر وی نیز بر سر دو نه نشیند نماز وی تباه شود این مسئله است که اگر مقیم بر سر دو نه نشیند نماز وی تباه شود و اگر مسافر بر سر دو نه نشیند
نماز روا بود و اگر امام را حدث رسید مسبوق را خلیفه کرد و دست بر پیشانی نهاد که سجده صلبی بر وی است و دست بر دهان نهاد که سجده تلاوت بر وی است و دست بر سینه
نهاد که سهو بر وی است این خلیفه را باید که سجده صلبی و تلاوت کند و قعده آرد و یکی از مدرکان را خلیفه کند بسلام و سهو وی سهو را

متابعت کند لیکن سلام را متابعت نکند بقضای سهو قانه برخیزد و اگر نماز تنها می گذارد در رکعت آخر را سر از سجده اول بر آرد کسی آمد
بوی اقتدا کرد وی را حدث رسید وی را خلیفه کرد و سجده امام آورد بنا بر قیاس آنست که نیاورد زیرا که سجده را باید آورد که نماز کسی
بدان تمام شود و این نماز وی محسوب بود و اینجا هر دو نیت اما استحسان آنست که آرد که فریضه نیت استحبابست دیگر آنکه سهو قانه بعد از
تمامت نماز امام او را دون فریضه است پس وی سجده را آرد تا حکما نماز امام تمام شود تا وی سهو قانه را من کل وجه بعد از تمام
نماز امام آورده بود چون امام از بنا باز آید السجده و قعده را آرد تا از عهده بیرون آید اگر امام را حدث رسید مسبوق را خلیفه
کرد امام را یاد آمد که نمازی برذمت که ترتیب ساقط نشده است وی را نماز تباه شود خلیفه مقتدیان را روا بود که وی را وقتی یاد آمده است
که وی مقتدی شده است و فساد نماز مقتدی در نماز امام عمل نکند مسبوق باقی نماز امام را تمام کند که یکی از مدرکان را خلیفه کرد سلام
وی بقضای سهو قانه برخاست وی را نیز یاد آمدش که نمازی برذمت ترتیب ساقط نشده است وی را نیز نماز تباه شود مقتدیان نیز روا
بود که وی را وقتی یاد آمده است که نماز مقتدیان تمام شده است و وقتی که حکم تنها گذاردن گرفته است بجمیع نماز وی تباه شود
نماز مقتدیان نه اگر امام را بعد تشهد حدث رسید مسبوق را خلیفه کرد خلیفه باقی نماز امام را تمام کرد و یکی از مدرکان را خلیفه کرد سلام وی
بقضای سهو قانه برخاست سهو قانه را سجده تنها داد امام اول را یاد آمدش که من یک سجده از رکعت اول مانده ام نماز تباه شود
اگر امام نماز چهار رکعتی میگذارد و در رکعت دوم برخاست یکی آمد بوی اقتدا کرد و امام را حدث رسید وی را خلیفه کرد که این خلیفه
رکعت سوم را او را دو در رکعت چهارم برخاست یکی آمد بوی اقتدا کرد وی را حدث رسید این مسبوق را خلیفه کرد این خلیفه رکعت
چهارم سر از سجده آخر او را یاد آمدش که نمازی برذمت که ترتیب ساقط نشده است نماز همه تباه شود اگر نمازی یاد نیامد اگر
حدث رسیدش اگر در مسجد آب است طهارت سازد و بنا کند نماز همه روا بود و اگر از مسجد بیرون رفت و کسی را خلیفه نکرد نماز مقتدیان تباه
شود و وی را روا بود اگر پیش از آنکه از مسجد بیرون رفتی آن سه امام باز آمدند یکی از ایشان را خلیفه کند روا باشد وی قعده آرد یکی از
مدرکان را خلیفه کند بسلام آنگاه آن سه امام نماز خود تمام کنند و نخست لاحقانه آرند و آنگاه سهو قانه امام اول یک رکعت گذارده است و سه
رکعت لاحق است امام دوم یک رکعت گذارده است و یک رکعت مسبوق است و دو رکعت لاحق است و امام سوم یک رکعت گذارده است و دو رکعت
مسبوق است یک رکعت لاحق اگر امام اول را خلیفه کرد و امام دوم و سوم در یک رکعت متابعت نکند امام دوم در رکعت سوم متابعت
کند و امام سوم در رکعت چهارم متابعت کند چون وی سلام دهد ایشان برخیزند و هر کسی باقی نماز خود تمام کنند پس امام دوم
یک رکعت سهو قانه بود و وی را امام سوم دو رکعت امام را حدث رسید از امامت معزول شود یا نه اگر در قفاروی مقتدیان اهل اند
تا یکی کسی را خلیفه نکند یا یک کس خود پیش نرود از امامت معزول نشود اگر امامت دیگر مقتدی اهل امامت را امام را حدث
رسید حکم نماز مقتدی چه شود در صلوة خواجه امام منهاج خلیل ابو حنیفه رح روایت می کند که مقتدی را نماز تباه شود و حسن زیاد از
ابو یوسف رح روایت می کند که بحدث رسیدن امام مقتدی امام میشود و امام مقتدی تا اگر در مسجد آب باشد طهارت سازد و از
مقتدی خود را متابعت کند روا بود که وی متعین شده است امامت را تا اگر در مسجد آب نبود گو بدای مقتدی تو در پی امن رو

که معین شده است امامت را و دیگر را نماز روا بود و آن امام را نماز تباه شود اگر جماعتی سنت نماز میگذارند یکی از مقتدیان قاری است غیر مقتدی
گذارا اهل است مر امامت را باقی امی است و لیکن مصاحب جرم مسایل نارسیده و تطوع گذارد امام را حدث رسید گفت ای قاری تو اندر آی از آنروی
که آن قاری متعین شده است امامت را نماز وی از آن مقتدیان روا بود و امام اول را نماز تباه شود و اگر امام مسافر است و در رفقای
وی یک مسافر است اهل امامت را باقی مقیمانند و لیکن اهل اند مر امامت را یک رکعت گذارند وقت فوت شد امام را حدث رسید گفت ای
مسافر تو اندر آی از آن روی که مسافر از آن متعین شده است امامت را نماز وی و از آن مقتدیان روا بود و امام اول را
نماز تباه شود و اگر مقیم را خلیفه کرد روایت کتاب آنست که نماز همه تباه شود از برای آنکه هم از ابتدای بیرون وقت اقتداء مسافر
بمقیم در فریضه چهار رکعتی نماز روا نبود و در انتها خلافتش نیز درست نباید شیخ الاسلام برهان الدین رح گفته است که روا بود که
این خلیفه در تمام کردن باقی نماز امام است دلیل بر آنکه اگر این امام مقیم بر سر دو نه نشیند نمازش تباه شود از برای آنکه اگر امام اول بر سر دو
نه نشستی نمازش تباه شدی خلیفه را حکم همین بود پس معلوم بود که خلیفه در تمام کردن باقی نماز همچون امام اول است اگر خود مسافر
خلیفه کردی و این خلیفه نیت امامت کردی نیت اقامت در حق وی عمل کردی و در حق مقتدیان عمل نکردی تا اگر بر سر دو
نه نشستند نماز همه تباه شود و بسیار جا بود که در ابتدا روا نبود و لیکن در انتها روا بود دلیل بر آنکه خطیب خطبه گفته است و برو حدث
رسید کسی را خلیفه کرد بامامت که وی خطبه نشنوده است روا نبود اما اگر جمعه برپای شد امام را حدث رسید کسی را خلیفه کرد بامامت که
خطبه نشنوده است روا بود اینک از ابتدا بامامت وی روا نبود و در انتها خلافت وی درست می آید اگر امام نماز چهار رکعتی را در رکعت
اول یکی از سجده اول بر آورد و یکی آمد بوی اقتدا کرد و برو حدث رسید این مسبوق را خلیفه کرد و این خلیفه را بایستی که آن سجده را
آوردی نه آورد در رکعت دوم امام از سجده اول بر آورد و یکی آمد بوی اقتدا کرد و برو حدث رسید این مسبوق را خلیفه کرد این
خلیفه را بایستی که آن سجده دوم را آوردی نه آورد در رکعت سیوم امام از سجده اول بر آورد و یکی آمد بوی اقتدا کرد و برو حدث
رسید این مسبوق را خلیفه کرد این خلیفه را بایستی که آن سجده دوم امام را آوردی نه آورد در رکعت چهارم امام سر از سجده
اول بر آورد و یکی آمد بوی اقتدا کرد و برو حدث رسید این مسبوق را خلیفه کرد این خلیفه که امام پنجم است باید که چهار سجده را
بیارد و یکی از مدرکان را خلیفه کند بسلام وی بقضای مسبوقانه برخیزد و پیش از آنکه وی آن چهار سجده آورد وی آن چهار امام
باز آمدند در کدام سجده وی را متابعت کنند و کدام نکنند که هر سجده که لاحقانه ایشان بدان تمام شود باتفاق متابعت کنند
و هر سجده که در مسبوقانه خواهد آمدن متابعت کنند یا نی اختلاف مشایخ است و این اختلاف از راه استحباب است نه از راه فرضیت
خواجه امام ابوحفص کبیر بخاری رح گفته است استحباب آنست که متابعت کند ابوسلیمان جوزجانی رح گفته است استحباب آنست که متابعت
نکند و در فریضه چهار رکعتی امام را در قعده اخیره یاد آمد که چهار سجده از چهار رکعت مانده ام و برو حدث رسید مسبوق را خلیفه کرد
که بهر چهار رکعت مسبوق است روا بود وی چهار سجده آرد و قعده از مدرکان یکی را بسهو و سلام خلیفه کند وی سهو را متابعت
کند و آنگاه بقضای مسبوقانه برخیزد و اگر لاحقی را خلیفه کند که بهر چهار رکعت لاحق است خواجه امام حسام شهید رحمه الله

ننشسته روا بود که محمد رحمه در یک رکعت مستحسن داشته است که دلیل میکند در دو سه وچهار روا بود و خواجه امام اجل سرخسی رحمه گفته است که محمد رحمه در یک
رکعت مستحسن داشته است چه دلیل کند که در دو وسه وچهار همان بود از برای آنکه اینجا یکبار امام شود و بعد از آن مقتدی اما اینجا چهار بار امام شود
و بار مقتدی چه خلل که پیر شود نماز تباه شود خواجه امام زاهد عتابی گفته است که روا بود لاحق لاحقانه نبود آورد انگاه آن چهار سجده ارد و ایشان از
متابعت کنند قعده ارو پا اول آن چهار سجده آرد و قعده و یکی از مدرکان را خلیفه کنند تسلیم سهو انگاه لاحقان ارد و رین هر دو صورت
روا بود و اگر امام در مسجد جماعت زنان را امامت میکند روا بود ولی کراهیت امام را حدث رسید اگر یکی از زنان را خلیفه کرد نماز همه تباه شود
شیخ نجم الدین عمر در خصایل آورده است بقول زفر رحمه روا بود از برای آنکه امامت ایشان را می باید چون امامت ایشان را نمی شاید و بقول علما
ثلثه رحمه روا نبود که چون ایشان را خلیفه کنند مقتدی وی شود اقتدا مرد بزن روا نبود و نیز نماز تباه شود مقتدیان نیز تباه شود و اگر خلیفه
نکرد و از مسجد بیرون رفت نماز امام روا بود و نماز زنان تباه شود اما اگر پیش از آنکه از مسجد بیرون رفتی یکی از زنان پیش رفته در صلوة
خواجه امام بکر خواهرزاده رحمه از حسن زیاد از ابو حنیفه رحمه روایت میکند که نماز همه تباه شود و این قول زفر است گفته است دلیل میکند که ابو حنیفه
خلافت زن درست داشت و امام را مقتدی ایشان داشت که نماز زن را تباه داشت که پیش رفتن و پیش فرستادن یکسانست و محمد از
ابو حنیفه رحمه روایت میکند که نماز زنان تباه شود و امام را روا بود از برای آنکه از امام فعل در وجود نیامده است که دلیل کند با اقتدای وی
بر ایشان و این قول از زفر رحمه گرفته است نجم الدین عمر در خصایل آورده است که صحیح این قول است که نماز همه تباه شود از برای آنکه امام از
روی حکم مقتدی ایشان شد پس بدلیل نماز همه تباه شود **مسئله** امام را حدث رسید امی را خلیفه کرد اگر در شفع اول است باتفاق نماز همه
تباه شود و اگر شفع اخیر است بقول ابو یوسف رحمه روا بود و بقول ابو حنیفه و محمد رحمه نماز همه تباه شود اگر در قعده اخیر است اگر پیش از قعده و سلام بود همان
خلافست اگر بعد از قعده و سلام بود باتفاق نماز روا بود و که این خلیفه کردن امی را از روی فعل شود و بیرون آمدن از نماز بیرون آرد اما در جامع الصغیر
آورده است که این مسئله اثنا عشریست یعنی بقول ابو حنیفه رحمه نماز همه تباه شود و بقول ایشان روا بود اما صحیح این قول است که باتفاق روا بود
بهمان دلیل که گفته آمد اشکال آید که بیرون آمدن از نماز بفعل گذارنده بقول ابو حنیفه رحمه فرض است اما این خلیفه کردن امی را از روی فعل بود
از نماز بیرون آید **مسئله** اگر در نماز عید حدث رسید اگر بطهارت آب اندر آمده باشد نماز بطهارت آب بنا کند روا بود و اگر بطهارت خاک
اندر آمده باشد باز بطهارت خاک بنا کند بقول ابو حنیفه روا بود و بقول صاحبین روا نبود و اگر بطهارت خاک اندر آمده باشد در باز بطهارت
بنا کند ظاهر روایت روا نبود در صدور الصلوة قاضی ابو المحسن مروزی رحمه سعید آورده است که قیاس قول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمه روا بود
که بنا بقول ایشان هست چون از تیمم ابتدا اقتدا استوفی همچنین بقول ایشان درست است همچنین بنا نیز باید که همچنین بود تیمم بقول محمد رحمه برداشته
حدث نیست رخصت است چنانکه صاحب جرم سایل را وقت تومی شد طهارت تباه میشود و متیمم آب باید تیمم باطل شود اما بقول ابو حنیفه
و ابو یوسف رحمه بردارنده حدث است بنا بر حدیث رسول عم **قال** النبی عم التراب طهور المسلم ولو الی عشر حجج ما لم یجد الماء اگر در نماز جنازه
حدث رسید در مختصر کافی و در شرح احکام سنیه و در صلوة خواجه امام اجل سرخسی رحمه بدیهی آورده است در صلوة جنازه در باب حدث
تواند بنا کردن که خلیفه تواند کردن امالی شیخ الاسلام برهان الدین رحمه گفته است که اصل ابو حنیفه مسئله در نسخها نیاورده است قیاس بنا

تواند که خلیفه کند فتوی برینست اگر طهارت اب اندر آمده است بنا باب میکند روا بود چنانکه در نماز عید شرح او داست اینجا
همان حکم است **مسئله** زنانرا نماز بنا مشروع نیست چنانکه مردانرا اگر زنرا در نماز حدث رسید به بنا میرود طهارت چگونه
کند خواجه امام زاهد محمد رح میگوید هر اندامی را بقدر حاجت میکشاید و میشوید و می پوشد و مسح باو دست در زیر مقنعه دارد
و مسح بیارد و شیخ الاسلام برهان الدین رح میگوید که آب مستعمل پاک است دست را در آستین بشوید در روی خود وقت
نیت مسح سر باو دست در زیر مقنعه آرد و مسح سر آرد یا پای را از دریا به بشوید اگر زن برهنه نشست حدث روی کرد اینجا معلوم شد
که حدث نیست تواند که بران نماز بنا کند تا مادام که بر جای نماز بود و اگر از جای نماز جدا شد نتواند که بران نماز بنا کند
بعضی از مشایخ گفته اند مادام که از ان خانه بیرون نیاید تواند که بنا کند اما ظاهر روایت اینست که نتواند که بران نماز بنا کند
که خانه همچو مسجد نیست و اینقول بشیر رح گفته است بروایت محمد از ابو حنیفه رح اینست که نماز زنان تباه شود نماز مرد تباه نشود که حکم
تنها گذارد و چه زن خلیفه مردان نشاید و اینقول زفر رح گفته است شیخ الاسلام علاء الدین رح در مختلف خویش در باب
زفر رح آورده است اگر مردی زنانرا و مردانرا امامت میکند امام را حدث رسید زنی را خلیفه کرد نماز زنان تباه نشود و بر قول
علماء ما رح نماز همه تباه شود و یا زنی نویسنده را با جمله مسلمانان بیامرزی **باب بیست و نهم** در بیان صلوة المسافر علیه الرحمه
نماز مسافر دو رکعت است و تمام نه چنانکه از اصل نماز چیزی کم شود با صل نماز میرود هم تجبر اینست **قوله تعالی** یا ایها الذین امنوا اذا
ضربتم فی الارض فلیس علیکم جناح ان تقصروا من الصلوة و خبر اینست که امیر المؤمنین عمر رض از پیغامبر عم روایت میکند که انه **قال** صلوة
المسافر رکعتان تمام من غیر قصر علی لسان نبیکم قال عم خیار عباد الله الذین اذا سافروا قصروا فاتموا امیر المؤمنین عمر رض میگوید
یکه من شنیدم از زبان مبارک رسول عم که نماز مسافر دو رکعت است عبد الله عباس رض گفت ان الله
تعالی فرض علیکم علی لسان نبیکم الصلوة للمقیم اربعا وللمسافر رکعتان و هم ابن عباس رض گفته است لا تقولوا قصر
فان الذی فرضها فی الحضر اربعا فرضها فی السفر رکعتین و در صحایف نجم الدین عمر مذکور است که مدت سفر چند باید که
نماز دو شود و خوردن روزه مباح شود اصحاب ظواهر چنانکه اوزاعی و زهری کسانی که دلیل قول ایشان سبب
باشد میگویند هر چه اندک بود نماز و قیه شود خوردن روزه مباح شود این قول ایشان باطل است مالک رح میگوید
از مکه تا عسفان چهار برد است و هر بردی دوازده میل است شانزده فرسنگ شود این مقدار بباید تا نماز دو
شود و خوردن روزه مباح شود بقول اوزاعی و زهری هر چند اندک سفر رود نماز دو گذارد در روزه بشکند که نص
مطلق است چنانکه گفته شده است شافعی رح میگوید از مدینه تا سعید چهل و شش میل است پانزده فرسنگ
شود و یک میل که هر میل سه یک فرسنگ بود این مقدار باید تا نماز دو شود و خوردن روزه مباح شود علماء ما رح میگویند اعتبار فرسنگ نیست
و اگر راه بیابان سنگ شعبه است اعتبار عرف کاروانرا بود و اگر چه شبانروزی کاروان یک فرسنگ رود دلیل برانکه مدت سفر سه شبانروز باشد
قال النبی عم لا یحل لامرأة تؤمن بالله والیوم الاخر ان تسافر فوق ثلثة ایام ولیالیها الا ومعها زوجها او ذو رحم محرم منها

چون رسول علیه السلام فرمود که حلال نیست مر زنی را که ایمان آرد به خدای تعالی عز و جل و به روز قیامت که سفر رود زیادت از سه شبانروز مگر
شوهری یا محرمی با وی بود و یا دو رحم محرمی با وی بود پس معلوم شد که مدت سفر سه شبانروز است که یمسح المقیم علی خفیه یوما و لیلة
والمسافر ثلثة ایام و لیالیها و این الف و لام در اول اسم جنس بود و معنی چنان بود که هر مقیمی مسح کشد بر موزه یک شبانروز و هر
مسافری سه شبانروز اگر مدت سفر کم از سه شبانروز بودی هر مسافر را بر عموم این حکم ثابت نشدی پس دانستیم که مدت سفر
سه شبانروز است تا این حکم بر عموم ثابت توان داشتن و در حصاید نجم الدین عمر مذکور است که رفتن الاغ را اعتبار نیست
و رفتن گردون را اعتبار نیست چنان باید که روز تا شبانگاه یا بامدادان کاروان شنید فرود آید شبانگاه چنانکه معهود رفتن کاروان بود
سه شبانروز راه باشد مدت سفر تمام است نماز دوگانه گذارند و روزه گشایند اگر چه در عماری باشند که پیغامبر فرمود مسافر
مسح بکشد زیادت از سه شبانروز پس دانستیم که مدت سفر سه شبانروز است مسئله کشتی را حکم خشکی است یا نی روایت
هر حکم طحاوی را حکم خشکی است خواجه امام اجل شمس الائمه سرخسی رحمه میگوید که کشتی را حکم خشکی نیست که وقتی فرو روی آب رود و تیز رود
بسیار رود و وقتی که فرو می رود آهسته رود از اعتبار نیست اما ظاهر روایة آنست که کشتی را حکم خشکی نیست سه شبانروز
بر رود تیز رفتی و آهسته رفتی نماز دوگانه شود و خوردن روزه مباح شود و شافعی رحمه میگوید اگر سفر طاعت میرود نماز دوگانه کند و روزه خورد
اگر سفر معصیت میرود نماز چهار گذارد و روزه نخورد و به قول علمای ما رحمهم تفاوت نیست میان سفر طاعت و میان سفر
معصیت به قول شافعی رحمه مسافر را نماز چهار گذاردن عزیمت است و دوگانه گذاردن رخصت است پس بعزیمت عمل کردن اولی بود فان صلی
که حجت علمای ما رحمهم گفته اند هر که در سفر نماز چهار گذارد و زیرکار شود دلیل بر آنکه رسول علیه السلام بمکه آمد به زیارت کعبه فریضه چهار گانه را
بر سر دو سلام داد و این حدیث فرمود قال النبی علیه السلام اتموا صلوتکم یا اهل مکة فانا قوم سفر ما پس اگر مسافر را چهار گذاردن عزیمت بودی
کسی بر اداء نماز گذاردن [illegible] چون رسول علیه السلام نبود معلوم گشت که مسافر را نماز گذاردن دو اولیتر بود مسئله در سفر عزیمت چیست
قول شافعی رحمه آنست که نماز چهار گذارد و روزه نخورد که عایشه رضی در سفر نماز چهار گذارد علمای ما رحمهم میگویند که وی مادر مؤمنان بود
هر جا که رسیدی بخانه فرزندان فرود آمدی پس وی مقیم بود و به قول علمای ما رحمهم در سفر عزیمت آنست که نماز دوگانه کند و اگر رنجش نرسد
روزه نخورد که پیغامبر علیه السلام روز فتح مکه نماز چهار گانی را بر سر دوگانی سلام داد و گفت که برخیزید ای اهل مکه نماز خود را تمام کنید ما مسافرانیم
ما را اینجا چند مسئله معلوم آمد یکی آنکه مسافر نماز دوگانه کند دیگر آنکه اقتداء فریضه گذار به تطوع گذار روا نبود اگر روا بودی رسول علیه السلام
هر چهار گذاردی چه دو آخر رسول علیه السلام تطوع بودی مر قوم را فریضه پس دانستیم که اقتداء فریضه گذار به تطوع گذار روا نبود مسئله
کمترین مدت اقامت چند است به قول شافعی چهار شبانروز است و به قول علمای ما رحمهم پانزده شبانروز است شافعی رحمه میگوید
که امیر المؤمنین عثمان رضی در مکه چهار روز باشید و نماز چهار گذارد علمای ما رحمهم میگویند که آن بنا بر آن بود که در مکه زنی خواسته بود
و وی را سوال کردند که به مدینه باز نمیروی که نماز چهار گذاری گفت من اینجا زنی خواسته ام استوار نمی آید سوگند خورد که
من در مکه زنی خواسته ام حجت علمای ما رحمهم آنست که کمترین مدت پاکی حیض پانزده شبانروز است پس باید که مدت اقامت نیز

پانزده شبانروز باید دیگر زمان ظهر زمان وجوب نماز است و زمان اقامت نیز زمان وجوب صلوة است پس هردو برابر آمدند و در حج
باید که هردو برابر بود چنانکه زاد راه عدد مسئله بی نیت اقامت مسافر را نماز چهار شود یا نی بقول شافعی رح اگر زیاده از هژده
شبانروز باشد نماز چهار شود و بقول علماء ما رح هرچند بسیار باشد بی نیت اقامت نماز چهار نشود و شافعی میگوید که رسول
عم دریک هژده شبانروز باشید و نماز دو گذارد اگر بیشتر باشیدی چهار کردی علماء ما رح میگویند که این همچنان میگویی یکسان
احکام شرع ثابت نشود اگر باشیدی دیگر حجت بودی چون نباشید پس حجت نبود و دلیل علماء ما آنست که رسول عم
بیست روز در حرب تبوک باشید نماز دو گذارد و عبد الله عمر رض در نیشاپور یک ماه باشید و نماز دو گذارد و علقمه در خوارزم
دو سال باشید نماز دو گذارد پس دانستیم که بی نیت اقامت نماز چهار نشود و نیت اقامت باید یا بوطن اصلی خود در آید یا نی خواهم
یا مسافر با امام مقیم اقتدا کند تا نماز چهار شود و در صحرا و در کشتی باتفاق نیت اقامت درست نیاید اگر مسافر بمقیم اقتدا کند دو
رکعت نماز گذارد مسافر نماز بر خود تباه کرد بقول زفر رح قضا چهار بود اما ظاهر روایت قضا دو بود مسئله باشندگان
صحرا را حکم چیست مسافر اند یا مقیم بقول ابویوسف رح مسافر اند اگر مسافر در وقت بمقیم اقتدا کند بسبب متابعت امام
نماز چهار شود و اگر امام بر سر دو سلام دهد یا بر خود تباه کند این نماز باصل باز رود و بر وی قضا دو رکعت بود اگر یک رکعت گذارد
وقت نوشد آنگاه بر خود تباه کند بقول زفر رح بر وی قضا چهار رکعت بود و بقول علماء ثلثه قضا دو رکعت بود چون
بیکجای قرار میکنند بقول ابوحنیفه رح مقیم اند زیرا که از علف خواری نقل میکنند اگر مسافری در میان ایشان نیت
اقامت کند درست آید یا نی اگر ایشان پانزده شبانروز بیکجا قرار گیرند نیت اقامت درست آید و اگر پانزده شبانروز بیکجا
قرار نگیرند نیت اقامت درست نیاید اگر کسی گوید که در صحرا و در کشتی نیت اقامت درست نیست جواب آنست که جای بود
که ایشان در بند آب و علف بودند هر چند روزی که علف خوارد دیگر روند اگر یکی جای قرار گیرند و [illegible] سپاه اند باتفاق مقیم شوند
اگر لشکری اسلام بدار حرب رفتند و ولایت گرفتند اما حصار نگرفتند نیت اقامت میکنند بقول زفر رح مقیم شوند و بقول
ابوحنیفه و ابویوسف و محمد رح مقیم نشوند اگر حصار گرفته اند اما هنوز یا اهالی ایشان را غنیمت نکرده اند و بر زمینهای ایشان
خراج ننهاده اند اکنون نیت اقامت میکنند روا بود یا نی بقول ابویوسف و زفر رح روا بود و بقول ابوحنیفه و محمد رح
روا نبود اگر شهری و ولایت و حصار ها گرفتند و با اهالی ایشان را غنیمت کنند و بر زمینهای ایشان خراج نهند اکنون نیت
اقامت میکنند باتفاق مقیم شوند اگر اسیری در میان کفار نیت اقامت درست نیاید اگر ایشان بدار حرب روند اکنون نیت
اقامت وی درست آید که ایشان مقیم شوند اگر اصل نیت اقامت کرد فرع بسبب وی مقیم شوند چنانکه زن تبع شوی
غلام تبع خواجه با تبعیت اقامت فاید تبع وی مقیم شود یا نی اگر در مونت وی نیت اتفاق مقیم نشود اگر در مونت وی
بقول ابوحنیفه رح مقیم نشود و بقول ابویوسف و محمد رح مقیم شود اگر خداوند مال نیت اقامت کرده اند از سبب وی مقیم شود
یا نی اگر مال میدارند که [illegible] گذارده شود و مقیم نشود اگر مال نمیدارد اکنون مقیم نشود قال نجم الدین وقف که به مقیم [illegible]

و فرزند نارسیده به تبع وی باتفاق مقیم شود و فرزند بالغ به تبع پدر مقیم نشود بالی اگر در مؤنت پدر هست مقیم شود اگر کسی بی اگر سلطان
نیت اقامت کرد رعیت تبع وی مقیم شود و ملک اگر اجرت خوار ند مقیم نشوند اگر مسافر غلام خرید از مقیم بچه و خریدن غلام مسافر شود یا نه
بعضی گفته اند که تا با خود از شهر بیرون نبرد مسافر نشود اما ظاهر روایت آنست که بمجرد خریدن مسافر شود اگر غلام میان دو خواجه مشترک
بود و یکی خواجه نیت اقامت کرد این غلام نماز دو گذارد یا چهار باید که چهار گذارند و قعده یک سلام اگر تبع خواجه مسافر بود اول فرض
بود و آخر تطوع اگر این غلام امامت میکند هر دو خواجه بوی اقتدا کنند خواجه مقیم در دو اول متابعت کند و در دو آخر بنشیند تا وی
نماز تمام کند آنگاه خواجه مقیم برخیزد و دو رکعت آخر منفرد بیاید چه ما را معلوم نیست که وی تبع خواجه مقیم است یا خواجه مسافر اگر تبع
خواجه مسافر است دو گذاردن هر دو را فریضه بود چون دو دیگر گذارد مر خواجه غلام را تطوع بود و اگر تبع خواجه مقیم بود هر چهار
فریضه بود که اصل نیت اقامت کرد فرض ما خبر نبود نماز با دو گانی آورد آنگاه خبری بوی رسید این نمازها را قضا کند یا نی بعضی
گفته اند که فرض همه نمازها را باز گذارد و خواجه امام اجل شمس الائمه سرخسی رح گفته است که هر چه کم از شش نماز بود قضا کند هر چه شش و زیاده از شش
بود قضا نکند که حرج شود و در دین ما حرج نیست و این ظاهر روایت است اگر جماعتی از نابالغان سفر پیش گرفتند همچون نارسیده و دیوانه
و بیگانه و حایض و نفسا بکم مدت سفر اهل شدند چنانکه نارسیده رسیده شد و دیوانه هوشیار شد و بیگانه مسلمان شد [illegible] حایض از حیض پاک شد
و نفسا از نفاس بیرون آمد و این طایفه نماز دو گانی گذارد و چهار گانی که گذارد نارسیده و هوشیار چهار گانی گذارد و نو مسلمان و حایض
و نفسا دو گذارند که این طایفه اهل عبادت نی چون اهل سفر اهل عبادت شدند لاجرم دو گذارند و نارسیده و دیوانه نه اهل سفر بودند و نه اهل
عبادت چون اهل شدند و کم مدت سفر لاجرم نماز چهار گذارند که درین مسئله اعتبار عزیمت است و موجب را چنانکه عزم طلاق و عتاق
و بیع و نذر از نارسیده و دیوانه درست نیاید عزم سفر نیز ایشان درست نیاید اما این عزیمت از کافر و حایض و نفسا درست آید
عزم سفر نیز درست آید اگر یک کس در دو موضع نیت اقامت میکند درست نیاید چنانکه کسی نیت کرد که هم بمکه باشم و هم بمنا نیت
اقامت میکند درست نیاید تا بگوید که بمکه باشم یا بمنا بنا بر واقعه عیسی بن ابان که صاحب تفسیر بود و صاحب اختیار وی سفر
بقبله رفت که پیش از امام حج بمکه در آمد و نیت اقامت کرد و نماز چهار میگذارد یکی از شاگردان ابوحنیفه وی را سوال کرد که نماز چهار
چرا میگذاری گفت نیت اقامت کرده ام گفت نیت کرده که بمنا خواهی رفتن گفت بلی گفت پس نیت اقامت تو اینجا درست نیست
باز بعرفات رفت حج گذارد و بمکه باز آمد و نماز دو گذارد همان شاگرد ابوحنیفه رح وی را گفت نماز دو گذاری گفت تو فرموده
که نیت اقامت تو درست نیست گفت تو بر همان نیت اول هستی که در مکه اقامت کرده گفت هستم گفت اگر بخاری از بخارا بسمرقند
می آید گفت بمدینه هم باشم و هم بسمرقند درست نه آید اما اگر گفت که شبها بدیه باشم و روزها بسمرقند روز بدیه هم در آمد ظاهر روایت
مقیم شود اما در نوادر صلوة خواجه امام بکر خواهر زاده آورده است که تا شب در نیاید مقیم نشود اما خواجه امام زاهد گفته است که اینجا
بود که نیت اقامت زیادت از پانزده شبانروز کرده باشد اما اگر نیت پانزده روز کرده بود از [illegible] سمرقند بدیه عزم ابتدائی
از بدیه عزم بسمرقند روز کم شود و این کم پانزده شبانروز شود و نیت اقامت کم پانزده شبانروز درست نیاید اما

بار بر افتادنش و بشهر اندر آمدن همچنان مسافر بود تا نیت اقامت نکند که قصد بازگشتن و عزم سفر را ترک نکرده است این مسئله اگر بر ده یا بجایی
کوفه بغداد نهاده است اما اینجا آورده ایم از برای معلوم شدن جایی که وطن اصلی است از آنجا قصد سفر کرد تا از رباط بیرون نرود مسافر را
نشود و چون از سفر باز آید در رباط اندر آید پس اگر نیت اقامت کند مقیم شود و دلیل آنکه امیر المؤمنین علی رضی در بصره بود و لشکر
حاشیی بود بجایی رباط گفت چون از اینجا بیرون رویم مسافر شویم و چون باز آییم اندر آییم پس اگر نیت اقامت کنیم مقیم شویم
از جایی که وطن اصلی است بسفر بیرون رفت و مدت سفر رفت بر افتادنش آنجا مقیم شود **مسئله** اصلیست که مقتدی
در قفای امام نیت اقامت کند درست آید و در آن نماز عمل کند اگر مسبوق نیت اقامت کند این نیت اقامت در حق نماز عمل کند
اگر لاحق نیست اقامت کند اگر امام نماز تمام نکرده است نیت اقامت وی درین نماز عمل کند و اگر امام نماز تمام کرده است و نیت
اقامت درین نماز عمل نکند صورت مسئله چنان بود که سمرقندی از سمرقند به بخارا و سمرقندی آید و هر دو بیرون رباط مسافری اقتدا
کردند و هر دو را حدث رسید به بنا بار گشتند و از آنجا بیرون رباط نیست طهارت سازند تا بنا کنند نماز را آنجا دو تمام کنند
بالاتفاق اگر قصد شهر اندر آمدن کردند و همانجا بیرون رباط آب یافتند طهارت ساختند و نماز چهار گذارد و اینده سمرقندی
همان دو تمام کند بسنده بود و اگر بشهر اندر آمدند تا طهارت سازند این مسئله از چند وجه خالی نیست هر دو لاحق اند یا هر دو مسبوق اند
یا یکی لاحق است و یکی مسبوق یا یکی هم لاحق است و هم مسبوق اگر امام در نماز است بهمه حالها هر دو نماز چهار گذارند و اگر امام نماز تمام
کرده است مسبوق چهار تمام کند لاحق دو و اگر یکی هم لاحق است و هم مسبوق اگر چه امام نماز تمام کرده باشد نماز چهار تمام کند
از برای آنکه نیت اقامت وی در مسبوقانه عمل کرده است لاحقانه تبع مسبوقانه شود تا نماز را چهار تمام کند این همه جایی بود که
وقت باقی بود اما اگر وقت بیرون رفته باشد نیت اقامت ایشان درین نماز عمل نکند و اگر وقت باقی بود و ایشان این نماز را
بر خود تباه کردند هر دو نماز چهار گذارند تا بیقین از عهده بیرون آیند محمد حسن رح این مسئله را در رباط کوفه و شام نهاده است اما
اینجا آورده ام از برای معلوم شدن بغدادی بقصر سیره میرود نماز چهار گذارد و اگر کوفی بقصر سیره میرود هم نماز چهار گذارد
اگر هر دو از قصر بکوفه یا به بغداد میروند نماز چهار گذارند که هر دو را اینجا مدت سفر نیست اگر بغدادی بکوفه میرود نماز دو گذارد
و اگر از کوفه به بغداد رود نماز دو گذارد و اگر بغدادی بکوفه میرود و بقصر سیره اندر آمده نماز ظهر و عصر کرد بر افتادنش گفت باز بکوفه هم
به بغداد رود هم این نماز را چهار تمام کند چون تمام نکرده باشد باز بر افتادنش گفت بکوفه روم هم نماز چهار گذارد که در پیش مدت سفر
نیست چون بکوفه رفت باز به بغداد میرود اگر بیرون قصر میگذرد نماز دو گذارد و اگر بقصر اندر آمد ظاهر روایت دو گذارد حسن بن زیاد
از ابو حنیفه رح روایت میکند که چهار گذارد و بنا بر آن اصل است که بغدادی در قصر سیره نیت اقامت میکند ظاهر روایة درست بود
تا حسن بن زیاد از ابو حنیفه رح روایت میکند که درست آید اگر خراسانی به بغداد رفت و نیت اقامت کرد این وطن وی را مستعار
اگر از آنجا بسکی بیرون میرود چنانکه بنجف و حیره و بجنب و قصر سیره نماز چهار گذارد اگر همین خراسانی در قصر سیره نیت اقامت
کرد قصری شود و مستعار بغداد را بر گردد تا اگر از آنجا بکوفه رود نماز چهار گذارد و اگر به بغداد رود هم نماز چهار گذارد و اگر بکوفه یا از بغداد

قصد شهر خود کرد و اگر بیرون قصد گذارد دو نماز دو گذارد و اگر به شهر اندر آید نماز چهار گذارد و اگر کوفی با زن خود و مکه میرود چون بمیان
رسید با فتادش گفت به بغداد روم باز گشت اگر بیرون کوفه گذرد نماز دو گذارد و اگر بکوفه اندر آید نماز چهار گذارد و اما اگر به مکه اندر
آمدند روزی چند باشیدند آنگاه قصد بغداد کردند اگر بیرون کوفه گردد یا بکوفه اندر آید نماز دو گذارد از برای آنکه وطن مکه
و وطن کوفه برگرفت چنانکه مردی سوگند خورد که امروز بدین خانه اندر نباشم رخت ها بیرون آورد و میان کوی نهاد و همین
باقی بود از برای آنکه وطن اصلی باید با بیبه اگر بود و اگر مسلمانی نماز پیشین در شهر گذارد و وقت باقیست مسافر شد و
نماز دیگر گذارد و مسافر پیشین را آنگه آفتاب فرو رفتی بدل افتادش معلوم شد که هر دو نماز نا روا آمده است نماز پیشین مسافرانه
قضا کند و نماز دیگر را مقیمانه اما اگر آفتاب فرو رفت آنگاه بدل افتادش معلوم شد که هر دو نا روا آمده است هر دو نماز را مسافرانه
قضا کند و اگر نماز پیشین در شهر گذارد و چندانی توقف کرد که وقت نماز پیشین بیرون رفت و آنگاه مسافر شد نماز دیگر
مسافرانه گذارد و پیشین را آنگه آفتاب فرو رفتی بدل افتادش معلوم شد که هر دو نماز نا روا آمده است هر دو نماز مقیمانه قضا کند
اگر آفتاب فرو رفتی و آنگاه بدل افتادش نماز دیگر را مسافرانه قضا کند و نماز پیشین را مقیمانه مسافر بر سر دو نشست
یا درآمدش که یک رکعت قرات نخوانده ام اگر جا نیست که نیت اقامت درست نیاید نماز تباه شود و اگر جاییست که نیت اقامت در
آید نیت اقامت کند و در آن دو رکعت قرات خواند بقول ابوحنیفه و ابویوسف رحمهما الله روا بود و بقول محمد رحمه الله نماز تباه شود و اگر این مقیم
امام را اند بعد از قعده معتبر امام بعضی از مقتدیان سلام دادند و رفتند نماز ایشان تباه شود و نماز مقتدیان که در قفای
امام باشند چون امام نیت اقامت کند نماز ایشان چهار شود و اگر همه وی را متابعت کنند نماز روا بود و اگر همه مخالفت کنند
و سلام دهند نماز ایشان تباه شود و اگر متابعت نکردند سلام ندادند امام سلام دهد و ایشان را اعلام کند که من نیت اقامت
کرده ام ایشان برخیزند دو رکعت لاحقانه گذارند از عهده بیرون آیند مسافر بر سر دو نشست و بقیام سیوم برخاست بفراموشی
یا درآمدش که هم آنجا سلام دهد روا بود و اما اولیتر آن بود که باز گردد و سهو قعده آرد تا بیقین از عهده بیرون آید مسافر بر سر دو نشست
و بقیام سیوم برخاست بفراموشی چون بسجود رفت یا درآمدش که بر سر دو نه نشسته ام باید که باز گردد و قعده آرد و سهو
اما در رکوع نیت اقامت کرد نماز وی چهار شود تا اگر بر سر دو نه نشسته بود روا بود و لیکن اجماع است که آن قیام و رکوع را باید در
که آن وقت آن قیام و رکوع دیر التطوع بود اکنون فریضه شد و تطوع از فریضه نیابت ندارد و جماعتی مقیمان بمسافری اقتدا
کردند اما بر سر دو سلام داد و مقیمان بگذاردن مقیمان برخاستند در آن مقیمانه قرات خوانند یا نی اختلاف مشایخ است بعضی
گفته اند که همچون مسبوق اند خوانند بعضی گفته اند که چون لاحق اند نخوانند بعضی گفته اند همچون تنها گذارنده اند چون امام در دو اول
خوانده است آن از قرات ایشان نیابت دارد پس ایشان در دو آخر مخیر باشند ظاهر روایة الاصل آنست که در حق قرات همچون
لاحق اند نخوانند در حق سهو همچون مسبوق اند بیارند خواجه امام زاهد صفار رحمه الله گفته است که در حق قرات همچون تنها گذارنده اند در
دو آخر مخیر اند و اگر سهو افتد ان سهو روا ندارند ابوالحسن کرخی رحمه الله گفته است که نخوانند خواجه فقیه ابوجعفر رحمه الله گفته که نخوانند

یکی از شاگردان فقیه ابوجعفر رحمه در بغداد رفت و بمجلس کرخی رحمه درآمد کرخی رحمه شاگرد او را استعجو میگفت تا این مسئله رسید گفت مقیم
گذاردن مقیمانه بر خیزد و قرأة نخواند شاگرد فقیه ابوجعفر رحمه گفت استاد من میگوید که بخواند کرخی رحمه گفت استاد تو کیست گفت استاد
من فقیه ابوجعفر رحمه کرخی رحمه گفت باری من میگویم که نخواند شاگرد فقیه ابوجعفر رحمه چون به بلخ آمد با فقیه ابوجعفر رحمه حکایت میکرد فقیه ابوجعفر
ببغداد رفت و بمجلس کرخی رحمه درآمد و بنشست اتفاق کرخی همین مسئله آغاز کرد و گفت که مقیم بگذاردن مقیمانه بر خیزد و قرأت
نخواند فقیه ابوجعفر رحمه گفت که بخواند کرخی گفت مگر تو فقیه خراسانی ابوجعفر رحمه گفت بلی من فقیه ابوجعفرم کرخی رحمه گفت وقتی که شاگرد
ازین مسئله مباحثه شود و مشکل افتد و میان ایشان نگشاید باستاد باز گردند و اگر استاد انرا در مسئله مباحثه شود و میان
ایشان نگشاید بکتب باز گردند فقیه خراسانی بودی و فقیه عراق منم بکتاب باز گردیم هر چه کتب گوید بران باشم کرخی کسان را فرستاد
که فلان کتاب را بیارید آوردند نبشته بود که خوانند فقیه ابوجعفر گفت که نخوانند کرخی رحمه گفت که فلان کتاب دیگر بیارید آوردند
هم نبشته بود که نخوانند فقیه ابوجعفر رحمه گفت که نخوانند کرخی گفت کتاب میگوید که خوانند و شما میگوئید که نخوانند مرد از کتاب یاد
دارنده بر نبود فقیه ابوجعفر رحمه گفت مرد از کتاب یاد دارنده تر نبود و لیکن نه همچون من مردی من از کتاب یاد دارنده ترم
اصل محمد رحمه هست بیارید آوردند مبسوط را اول نبشته بود که خوانند انرا پاک کرده است و حاشیه کتاب نبشته بود که نخوانند
فقیه ابوجعفر رحمه برخاست و گفت که من یاد میکردم این مسئله روشن شد کرخی رحمه هر چند جهد کرد تا فقیه ابوجعفر روزی چند
باشد فقیه ابوجعفر اجابت نکرد کرخی رحمه و برا اشتری داد فقیه ابوجعفر رحمه و بران شتر بنشست و کرخی رحمه مهار شتر گرفت
و ببازار بغداد بر می آمد و میگفت ای مسلمان دل شاگردی کشید تا غیر استادی باید کرخی رحمه ازان قول رجوع کرده است
از برای آنکه در مختصر خویش آورده است که در آن مقیمانه قرآت نخوانند که سنت و نماز ایشان اول با امام است درست آمده
است ایشان همچون حق باشد نخوانند حجاجی مقیم و مسافران بمسافری اقتدا کردند امام بر سر دو نشست و بقیام سیوم
برخاست باید که مسافران ویرا متابعت کنند مقیمان متابعت نکنند تا اگر امام نیت اقامت کرده باشد نماز مسافران بسبب
متابعت وی چهار شود و اگر نیت اقامت نکرده باشد امام مسافر از تطوع باشد و اقتدا تطوع گذار بتطوع گذار درست آید
اما اگر نیت اقامت نکرده باشد و بران دو رکعت تطوع شود و مقیمان را فریضه اقتدا و فریضه گذار بتطوع گذار درست نیاید نماز مقیمان
تباه شود بدان معنی مقیمان متابعت نکنند بنشینند تا امام سلام دهد ایشان را خبر دهد که من نیت اقامت کرده ام ایشان را بر خیزند
دو رکعت نماز لاحقانه گذارند و اگر جز امام نباشد دو رکعت نماز مقیمانه گذارند برای آنکه سفر یقین است و نیت اقامت
کردن انشک در شریعت بشک حکمی ثابت نشود تا اگر امام پیشان خواسته باشد ایشان دو رکعت نماز مقیمانه گذارند از عهده
بیرون آیند اگر مقیمان را در حضر نمازها فوت شده است در سفر قضا میکنند باتفاق چهار گذارند و اگر مسافری را در سفر نماز فوت
شده است در حضر قضا میکنند و بقول شافعی رحمه چهار قضا کنند از برای آنکه ضرورت که در سفر بود نماند و بقول علماء ما رحمهم الله
همان دو قضا کنند که در قضاها نماز اعتبار وقت حجت بر است و در اداها نماز اعتبار وقت ادا است فاما فائدهٔ این خلاف جای پدید آید که اگر

سوگند خورد و بشکست بنده باید که آزاد کند یا جامه یا طعام دهد تا کفارت شود و اگر بود انگور در روایتی شد سه روزه پیوسته دارد کفارت
شود و اگر درویش سوگند خورد و بشکست سه روز پیوسته روزه دارد کفارت شود و اگر روزه نداشت و توانگر شد اکنون بنده
را باید آزاد کردن یا ده مسکین را جامه باید دادن یا ده مسکین را طعام دهد تا کفارت شود جماعتی مقیمان و مسافران بمسافری
اقتدا کردند بعد از قعده معتبر امام بعضی از مقیمان بگذاردن مقیمانه برخاستند چون سر بسجده نهادند امام نیت اقامت کرد نماز
امام چهار شود و مقیمانکه بگذاردن مقیمانه برخاستند بر ایشان متابعت امام لازم شود اگر همه متابعت کردند نماز شان روا بود
و اگر همه مخالفت کردند نماز شان تباه شود و اگر متابعت و مخالفت نکردند نشستند امام سلام داد و ایشان را خبر دید که من نیت
اقامت کرده ام ایشان برخیزند و دو رکعت نماز لاحقانه گذارند از سجده بیرون آیند اگر امام خبر نداد و دو رکعت مقیمانه گذارند
آن مقیمان که سر بسجده نهاده باشند بروایت نوادر نماز شان تباه شود از برای آنکه ایشان مقیمانه خود را وقتی جدا کرده اند که بر امام
چیزی از فرض باقیست اما ظاهر روایت روا بود که ایشان نماز خود را وقتی جدا کرده اند که اگر امام سلام دادی نماز وی روا بودی که از فرض
بر وی چیزی باقی نمانده بود و وی نماز خود را بر خود وقتی زیادت کرده است که ایشان مقتدی نمانده اند نیت وی در حق ایشان عمل
نکند نماز ایشان روا بود و اگر مسبوق بقضاء مسبوقانه برخاست و بعضی از مقیمان بگذاردن مقیمانه برخاستند و سر بسجده نهادند امام
را یاد آمد که از نماز فرض بر من چیزی باقیست اگر قرائت بود نماز دو رکعتی نماز همه تباه شود و اگر سه رکعتی یا چهار رکعتی بود روا بود در شرط
آنکه در دو رکعت قرائت خوانده باشد مکرر و ترا اما اگر رکوع مانده است یا سجده آنها که سر بسجده نهاده اند نماز شان تباه شود از برای
آنکه ایشان نماز خود را وقتی جدا کرده باشند که بر امام فرض باقیست وی آنچه مانده است بیارد و اگر قیام مانده باشد یک رکعت بیارد و اگر رکوع
مانده است از رکعتهای اول یک رکعت آرد و اگر از رکعت آخر مانده است رکوع و سجده آرد و اگر دو سجده مانده است از یک رکعت از رکعتهای
اول یک رکعت نماز گذارد و اگر از رکعت آخر است دو سجده آرد و اگر دو سجده از دو رکعت مانده است دو سجده آرد و اگر یک سجده مانده است یک سجده آرد
از سجده بیرون آید و اگر سجده تلاوه تلاوت یاد آمدش و باز نگشت نماز همه روا بود و اگر باز گردد و بروایت نوادر نماز اینها که سر
بسجده نهاده باشند تباه شود ظاهر روایت روا بود و اگر قرائت تشهد یاد آمدش اگر باز نگشت نماز همه روا بود و بقول علما امام بقول شافعی
نماز همه تباه شود و اگر باز گشت بقول محمد قعده را برگیرد و بر قول ابو یوسف برنگیرد و قیاس قول محمد بروایت نوادر نماز آنها که سر بسجده
نهاده اند تباه شود و بقول ابو یوسف تباه نشود و این ظاهر روایت است از برای آنکه قعده معتبر امام برخاسته است که اگر امام سلام
دادی نماز وی روا بودی و اگر سهو یاد آمدش اگر قرائة و قیام ایشان بعد از قعده معتبر امام افتاده باشد اگر امام بسهو باز گردد و
باز نگردد نماز همه روا بود و مسبوق بقضاء مسبوقانه برخاست امام بسجده تلاوت باز گشت وی نتواند که باز گردد و ان سجده را با امام آرد
برخلاف سهو که سهو را با خر مسبوقانه تواند آوردن لیکن تلاوه را نتواند آوردن پس فرق آمد میان سهو
و تلاوت پس سهو را متابعت نکند ولیکن تلاوه را متابعت کند در محیط آورده است که اگر باز
گردد و متابعت کند نماز وی تباه شود اما در بعضی نسخها آورده است که این جای بود که مسبوقانه از سجده مقید کرده باشد

اما اگر مسبوقانه را سجده متغیر نکرده باشد باید که بازگردد و متابعت کند که اگر باز نگردد نمازش تباه شود و اگر امام را نمازی یاد آمد که تمه
ساقط نشده است و بقول ابو حنیفه رح نمازش تباه شود و بقول ابو یوسف و محمد رح روا بود و بر روایت نوادر در قیاس قول ابو حنیفه
رض ایضا که سر سجده نهاده اند و نماز ایشان تباه شود ظاهر روایت روا بود جماعتی مقیمان و مسافران بمسافری اقتدا کردند امام را
حدث رسید پیش از آنکه کسی را خلیفه کرد وی نیت اقامت کرد وی نماز سه تباه شود و اگر مسافری را خلیفه کرد آنگاه نیت اقامت کرد
این نیت اقامت در حق نماز وی عمل کند ولیکن در حق نماز دیگران عمل نکند اگر خلیفه نیز نیت اقامت کرد این نیت در حق وی
عمل کند ولیکن در نماز دیگران عمل نکند که وی خلیفه در تمام کردن باقی نماز امام است و اگر مقتدیان نیز نیت اقامت کردند اگر
خلیفه در تمام کردن باقی نماز امام است نیت اقامت ایشان درین نماز عمل کند و نماز ایشان چهار شود و لیکن چون این امام
باقی نماز اول را اتمام کند مقتدیان در آن دو رکعت مقیمانه که بیارند وی را متابعت بکنند هر کسی نماز خود را تمام کنند و اگر وی را در آن
دو رکعت دیگر متابعت کنند نمازشان تباه شود و اگر خلیفه باقی نماز امام را اتمام کرده بود آنگاه مقتدیان نیت اقامت کردند
این نیت ایشان درین نماز عمل نکند و اگر امام مقتدی را خلیفه کرد نماز کسی چهار نشود که وی خلیفه در تمام کردن باقی نماز امام
است چون خلیفه باقی نماز امام را اتمام کرد و بقضاء مقیمانه خود برخاست مقتدیان مقیم باشند ایشان باید که وی را متابعت کنند و اگر
کنند نمازشان تباه شود و اگر مقتدیان مسافران در دو رکعت وی را متابعت کنند نمازشان تباه نشود از برای آنکه دو رکعت
مسافران تطوع بود و اقتدا المتطوع کذا بمفترض کذا درست آید و اگر امام را سهو است چون خلیفه باقی نماز امام را تمام کند دیگر
مدرکان را خلیفه کند بسلام و بسجود سهو وی سهو را متابعت کنند ولیکن سلام را متابعت نکنند و اگر سلام را متابعت کردند پشت
آنکه می باید نماز تباه شود و اگر خود بعمد اسلام داد و سهو آورد نمازش تباه شود و سهو از مسافران ساقط میشود که سهو را
محل نماند و اگر مقیمان در آن سهو وی را متابعت کنند نماز ایشان تباه شود و اگر بفراموشی سلام داد و سهو آورد و آن
سلام وی را از نماز بیرون نیارد و از سهو پس نیابت دارد و اگر پیش از سلام بعمد اسهو آورد بقول شافعی رح نیابت دارد و بقول
علما ما رح نیابت از سهو پس ندارد و با خواجه امام زاهد فخر رح گفته است که مسئله مخمسه همه است و تکرار سجود سهو وجه نیست که هم
نیابت دارد و این خلاف در حق مستحبا نیست در فریضه لی در سفر و در مرض و در مطر بقول مالک رح قصر و جمع روا بود و بقول
شافعی رح در سفر و مرض روا بود و در مطر دو روا نیست و بقول علما ما رح قصر و جمع روا نبود جز در عرفات حاجیان را از برای
اقامت سنت مسئله که آن حاجیان را سنت است یا جایی که خطر باشد جای دیگر روا نبود و حاج را سه خطبه سنت است فریضه
یکی بمیقات از برای ترتیب احرام گرفتن یکی را بعد دفعه از برای ترتیب سنگ انداختن و یکی تنها از برای ترتیب طواف کعبه بقول
[illegible] رح [illegible] بیاموزند که عمل کنند و بقول علما ما رح پیش از آن روز بیاموزند که خواهد کردن و اگر بنده نارسیده بمیقات احرام
گرفتند و لبیک گفتند چون ببوستان بنی عامر اندر آمدند نارسیده رسیده گشت و بنده آزاد شد باز گشتند و بمیقات
رفتند و احرام گرفتند و لبیک گفتند باز ببوستان بنی عامر اندر آمد حج فور رسیده از فرض نیابت دارد و حج [illegible] از [illegible] تطوع

که تیر و عمره وی در تطوع درست افتاده است و تطوع فریضه نشود و کسانیکه محرم نیند ایشانرا قصر و جمع روا نبود و باتفاق محرم بحج را قصر
و جمع شاید کذاردن باتفاق محرم عمره را بقول ابوحنیفه رض نشاید کذاردن و بقول صاحبین شاید چون بعرفات اندر آیند
زوال اندر کذرد حجاج شوند با کنماز و اقامت کویند نماز پیشین کذارند و بر فور نماز دیگر کذارند و در میانه تطوع نکذارند
و اگر کذارند قامت بانک کویند و نماز دیگر کذارند اگر حاجی نماز پیشین تنها کذارد و نماز دیگر را قصر و جمع می کذارد و بقول
ابوحنیفه رض روا نبود و بقول ابویوسف و محمد رح روا بود و اگر پیش از زوال محرم نبود و بعد از زوال محرم شد بقول زفر
رح وی را قصر و جمع روا نبود و بقول علمای ثلثه رح روا بود و چون نماز دیگر کذارند باید که در عرفات دعا میکویند تا آفتاب فرو رود
آنگاه از عرفات بروند اگر پیش از فرو رفتن آفتاب بیرون آید دم لازم آید و اگر باز کشت و باز بعرفات اندر آمد بقول زفر
رح آن دم لازم آمده ساقط نشود و بقول علمای ثلثه رح ساقط شود و اگر آفتاب فرو رفت آنگاه بعرفات اندر آمد باتفاق
آن دم لازم آمده ساقط نشود و چون از عرفات بیرون آیند وقت نماز شام اندر آید اگر نماز شام را در راه کذارد چون
شب را بمزدلفه اندر آیند آن نماز شام را باز کذارند که موقوفست و بر فور نماز خفتن کذارند یکی اقامت کویند بسنده بود
که نماز شام در معنی قضاست اما اگر صبح دمید و آنگاه بمزدلفه اندر آیند باتفاق آن نماز شام روا شد باز آید آفاقی را بی احرام
اندر آمدن نشاید که از میقات اندر آید که دم لازم آید و اگر باز کشت و احرام گرفت و لبیک گفت لازم آمده و ساقط نشود
و بقول علمای ثلثه رح ساقط شود اما اگر احرام گرفت لبیک نگفت بقول ابوحنیفه و زفر رح دم لازم آمده ساقط نشود و بقول
ابویوسف و محمد رح ساقط شود و اگر بعد از زوال یکی بعرفات اندر آمد و ندانست که عرفاتست حاجی شود و نشاید پیش از
صبح بمزدلفه بیرون آیند دم لازم شود و اگر در صحرا نماز کذارد حربی فرود بیرون بر زمین بنهند است که روایت کند عون بن
جحیفه رض که رسول عم در صحرا بنجوا بست تا نماز تیر و عصر کند بلال رض نیم نیزه آورد و پیش رسول عم بر زمین فرو برد و آنگاه رسول عم
بنماز تیر و عصر کرد و ما اقتدا کردیم و نماز کذاردیم و پیش امام فرو خلند بسنده بود و بعضی مشایخ کفته اند برابر ابروی راست امام فرو خلد
بسنده بود و ظاهر روایت آنست که میان هر دو ابروی امام بر زمین فرو برد مختار خواجه امام [illegible] خواجه امام اجل حسن [illegible]
کفته است که نیم نیزه حاجت نیست مقدار تیر بسنده است اگر زمین بود که فرو خلیدن نتوانند در از نهند بسنده بود و اگر حیزی
نیست که پیش فرو خلند بعضی کفته اند که خطی کشند همچون محراب اصح آنست که از محمد رح سوال کردند گفت الخط لیس بشی اگر
صحرا برفست و کل نماز به نیت ستور روا بود و اگر در سفر بروزی است و سجده نمیتوانند آوردن ایستاده با یماء نماز کذارند روا بود
که رسول عم در سفر بود و تر و زمین و سجده نتوانستند آوردن وقت نماز اندر آمد رسول عم فرمود تا بانک کردند که همچنان نماز کذارند
ایستاده با یماء چون رسول عم این بانک فرمود عبد الله بن ابی رواحه رض این بانک شنید از ستور فرود آمد و از میان صحابه
رفت رسول عم نماز تمام کرد و عبد الله را بدید سوال کرد که وی کجا رفت کفتند که همین بانک شنید از میان بیرون رفت رسول عم
فرمود که او مردی بالجوم است همین زمان بیاید با ما انجمن قومی بیارد چون آمد رسول عم از وی سوال کرد که کجا رفته بودی

چهار و انگ دستش سیاه شود و اگر سه نماز آدینه را ماند همه دلش سیاه شود و اگر توبه کنند خدای تعالی قبول
کننده اوست ور نگزارد باز چون سه آدینه پیاپی گذاردن سیاهی نبود بدل شود نماز آدینه بر کیست
بر مومن عاقل و بالغ آزاد و تندرست و مقیم فریضه است بر بیمار رسیده و بر بیمار و بر بنده و بر مسافر
و دیوانه فریضه نیست بر نابینا نماز آدینه فرض نیست چون عصاکش ندارد و اگر عصاکش دارد بقول ابو حنیفه
رضی الله تعالی عنه بروی نیست بقول ابو یوسف و محمد رحمه الله بروی بود و هم همبرین خلافست گفتم بر بنده نماز آدینه
نیست اگر خواجه بنده با خود ببرد اگر برای ستور نگاه داشتن برده بروی نبود و اگر از برای نماز گذاردن برده
است بروی بود و بر مزدور بود یا نی خواجه حفص کبیر بخاری رحمه الله گفته است که نماز آدینه بروی نبود از برای آنکه خود
را اجازت داده است شیخ ابو علی دقاق رحمه الله گفته است که خصم کار وی را نتوانند از نماز آدینه گذاردن باز داشتن
اما نتوانند که آن مقدار که روزگار بود است بنماز آدینه گذاردن از اجرت وی فرو دارند نماز آدینه را شرطهاست
شهر است و سلطان است و جمع است و شهرت اعلام عام وقت است خطبه اما شهر شرط روای نماز آدینه
است بقول علماء ما رحمهما الله و بقول شافعی رحمه الله شرط نیست دلیل بر آنکه در بحرین دیهی بود از دیهای عبد بن
قیس که وی را جواثا میگویند چهل کس از صحابه در وی نماز آدینه گذاردند پس معلوم آمد که شهر شرط
نیست مر روائی نماز آدینه را علماء ما رحمهم الله گفته اند که آن جواثا نام دیه است اما بحقیقت شهر است دلیل بر آنکه
این نظیر در قرآن می یابیم از برای آنکه خدای تعالی مکه را ام القری فرموده است ما در دیها اتفاق است
که مکه شهر است و باسم دیهی حکم شهری بر نخیزد و عن جابر بن عبد الله الانصاری رضی الله عنه عن النبی ع لا جمعة ولا تشریق
الا فی مصر جامع پس معلوم شد که شهر شرط روای نماز آدینه است شهر چه صفت باید تا نماز آدینه روا بود
در صلوة قاضی امام صدر الدین شهید از علماء ما رحمه الله روایت میکند که همه شهر در کلانترین مسجد جمع آیند چنانکه
آن مسجد پر شود بمسجد دیگر حاجت این شهر کلان بود در وی نماز آدینه روا بود در روایت شمس الائمه حلوایی رحمه الله است
که هر حرفت ور می تابستان و زمستان دران شهر حرفت روزگار بسر برند چنانکه ایشانرا بحرفت دیگر حاجت
نیاید این شهر کلان بود در وی نماز آدینه روا بود در روایت صلوة خواجه امام بکر خواهرزاده رحمه الله علیه است
در صلوة خواجه امام اجل سرخسی رحمه الله از ابو یوسف رحمه الله روایتست که شهری باید که در وی سلطان بود
که اقامت حدود کند و قاضی بود که قضا کند و بقدر آنچه بود طبیب حاذق بود و مفتی کامل بود که فتوی دهد آنگه در ان
بود تا در وی نماز آدینه روا بود و در منتقی حسن زیاد از ابو حنیفه رضی الله روایت میکند که هر کجا صد هزار کس بجمعه آیند
حکم شهر دارد و در ان جا نماز آدینه روا بود و جایی را حکم شهر دادند بعد از ان خرابی پذیرد حکم آن شهر باقی
ماند تا اگر ایشان نایب سلطان با جمع در ینجا نماز آدینه گذارند روا بود و اگر در یک شهری در جای

نماز آدینه گذارند و در شرح طحاوی از ابوحنیفه رض روایتست که روا نبود و در صلوة خواجه اجل شمس سرخسی رح آورده است که نشاید معلوم است
که نشاید نماز روانیست یا نشاید روا یا کراهیت است ابویوسف رح گفته است که اگر شهری بود که در میان شهر آب کلان بود
چنانکه نتوان گذشتن بی کشتی حاجت آید چنانکه دجله بغداد است ازین روی از هر دو روی نماز آدینه گذارند و ابو محمد رح گفته است که شهر
کلان هر محلتی حاکم شهر جدا دارد تا در هر محلتی نماز آدینه بر ایشان بود مسافت چند بود تا نماز آدینه بر ایشان فریضه بود ظاهر روایت آنست که مسافر
بجائی رسد که مقیم شود نماز بر ایشان فریضه شود و مقیم بجائی رسد که مسافر شود نماز بر ایشان فریضه نبود و محمد رح گفته است هر کجا بانگ نماز شنود
نماز آدینه بر ایشان بود و مالک رح گفته است که در روز تا میان بیایند و نماز آدینه گذارند و شبانگاه بخانه روند نماز آدینه بر ایشان بود
خواجه حسن بصری رح گفته است تا چهار فرسنگ نماز آدینه بر ایشان فریضه بود و بعضی از فقیهان از ابوحنیفه رح روایتست که هر کجا حاج
ایشان را باحرام شهر جمعه کنند نماز آدینه بر ایشان فریضه بود و شیخ الاسلام علاء الدین رح گفته است در مختلف بود و درین باب سه قول
تا اینجا بانگ نماز شنوند بر قول محمد رح بر ایشان نماز آدینه فریضه بود و بر قول ابویوسف رح هر که اندرون ربض است بر وی فریضه است
هر که بیرون ربض است بر وی فریضه نبود و امروز جواب فتوی بر اینست و جز این دو قول که گفتیم روایتهاء دیگر است سلطان شرط روای
نماز آدینه است بر قول علماء ما رح و بر قول شافعی شرط نیست وجه قول وی آنست که نماز آدینه چون نمازهای دیگر است در نمازهای دیگر
سلطان شرط نیست در نماز آدینه نیز شرط نبود وجه علماء ما رح آنست که خداوند عز و جل میفرماید قوله تعالی اطیعوا الله واطیعوا الرسول
و اولی الامر منکم و جابر بن عبد الله الانصاری رض روایت میکند که رسول عم فرمود که سلطان را مطیع باشید اگرچه سیاه اند
گوش بریده بود یا جابر یا عادل سلطان باشد روا بود و از دست وی خطابت درست بود اما قضا روا نبود و همچنانکه امامت
وی روا بود ولیکن گواهی وی را نشنوند چنان باید که امامت را نشاید و زن و نارسیده و کافر نشاید اگر پادشاه نارسیده بود
و یا زن بود یا کافر نماز آدینه روا بود و اما ابوحنیفه رض گفته است که اگر نارسیده بود وزیر خود را ولی عهد خود بکند اگر زن بود شوهر
خود را ولیعهد خود کند اگر کافر بود وزیر مسلمان ولی عهد خود کند نماز آدینه روا بود بموت سلطان نایبان وی معزول نشوند
همچنانکه بموت خلیفه پادشاهان که از دست وی باشند معزول نشوند اگر سلطان را از شهر بیرون دوانیدند و نماز آدینه گذا[رند]
روا بود که سلطان وکیل است و عامل اصیل اگر اصیل هیچ وکیل کاری بکند درست آید از امام محمد رح سوال کردند والی اقرا قبیله را
بیرون دوانیدند ولی وی نماز آدینه گذارند گفت روا بود و از امیر المؤمنین عثمان رض سوال کردند که والی بصره را بیرون دوانیدند
ولی وی نماز جمعه گذارند گفت روا بود و اگر سلطان محبوس بود نماز آدینه روا بود و دلیل بر آنکه روز غوغا امیر المؤمنین عثمان محبوس بود
امیر المؤمنین علی رض نماز آدینه گذارد سلطان را سلطنت ظاهر باید تا نماز آدینه روا بود و دلیل بر آنکه در ابتداء صحابه اندک بود سلطنت
سلطان الانبیاء ظاهر نبود نماز آدینه مشروع نبود و چون صحابه بسیار شدند سلطنت ظاهر شد نماز آدینه مشروع شد جمع و شهرتها
بود که سلطان با رعیت بود و رعیت با سلطان تا اگر سلطان با حشم خود در سرای خود نماز آدینه بگذارد و در سرای گشاده بود
چنانکه عام اندر می آیند و بیرون میروند روا بود و اگر در سرای بسته اند و عام نمی آیند روا نبود اما اگر عام لی سلطان نماز آدینه گذارند روا بود

وقت شرط روای نماز آدینه است باتفاق تا اگر در میان نماز آدینه وقت نو شد بقول شافعی رح همان تحریمه نماز پیشین کنند روا بود
و بقول علماء ما رح از سر تمام کنند تطوع شود و باز تحریمه نو کنند نماز پیشین گذارند و رحمه الله گفته است و جمعه شرط روای نماز آدینه
است بقول شافعی رح چهل کس باید که همه چهل کس تندرست و آزاد و مقیم باشند تا نماز آدینه روا بود دلیل برانکه عبدالرحمن مالک اسعد زراره
را دعا کردی که ایشان سعی و جهد تن بودند تا بایستادند تا من بیامدم که چهل کس شدیم نماز آدینه گذاردیم دلیل میکنند که چهل کس شرط است
علماء ما رح گفته اند که عبدالرحمان رض مردی پیر بود و چشمهای وی ضعیف بود از بهر ای آن بایستادند تا وی بنماز آدینه آید
از وی قوة نشود آن از برای مراعات وی بود دلیل برانکه اگر وی بسبب روای نماز آدینه ایشان بودی لازم بودی که وی را
دعا گفتندی چون وی ایشان را دعا گفت معلوم شد که چهل کس حاجت نیست و دلیل برانکه مصعب بن عمیر رض یکبار با هفده کس
نماز آدینه گذارد و یکبار با سیزده کس نماز آدینه گذارد و رسول عم با دوازده کس نماز آدینه گذارده است در روزی که در مدینه طعام
تنگ شده بود چون جمعه بر پای شد آواز طبل کاروان طعام بگوش ایشان رسیده بعضی بماندند و بعضی طعام خریدن رفتند
رسول عم با دوازده کس نماز آدینه گذارد و جبرئیل عم آیت آورد **قوله تعالی** و اذا راوا تجارة او لهوا انفضوا الیها و ترکوک
قائما قل ما عند الله خیر من اللهو ومن التجارة والله خیر الرازقین بقول مالک رح امام و یک کس جمعیت و بقول ابو یوسف رح امام و دو کس
جمعیت و بقول ابو حنیفه رح امام و سه کس جمعیت و هر کس باید که اهل باشند مر امامت را تا اگر کسی نا رسیده بود و یا زن بود یا صاحب جذام بیمار
بود روا نبود اما اگر همه مسافر اند یا بنده اکنون روا بود جمع شرط نماز آدینه است با شرط شروع یا شرط تمام نماز بقول ابو حنیفه رح شرط تمام
است و بقول ابو یوسف و محمد رح شرط شروع است بقول زفر رح شرط نماز است فایده این خلاف جای پدید آید که چون بر پای شد امام را
جمع بماندند و رفتند و امام تنها ماند بقول ابو حنیفه و زفر رح تحریمه نو کنند نماز پیشین گذارد و بقول ابو یوسف و محمد رح بگذارد و جمعه
تمام کنند و اگر یکرکعت گذارده اند آنگاه جمع رفتند بقول زفر رح تحریمه نو کنند و نماز پیشین گذارد و بقول علماء ثلثه رح بگذارد و نماز جمعه
تمام کنند و در روز آدینه فرض اصلی ظهر است یا جمعه بقول علماء ثلثه رح فرض اصلی ظهر است و لیکن بترک جمعه بزه کار شود و بقول زفر
رح و شافعی رح فرض اصلی جمعه است فایده این خلاف جای پدید آید که هر کسانیکه نماز آدینه فریضه است زوال اندر گذشت نماز
پیشین گذارند بقول علماء ثلثه روا بود و لیکن بترک جمعه بزه کار شوند بقول شافعی رح اگر وقت باقی بود چهل کس جمعه باید نماز آدینه گذارد
نماز پیشین روا نبود بقول زفر رح اگر جمعه گذارند روا بود اگر نگذارند نماز پیشین روا نبود کسانیکه نماز آدینه بر ایشان فریضه نیست
چنانکه مسافر و بنده و بیمار زوال اندر گذشت نماز پیشین گذارند باجماع روا بود اما اگر سعی کردند نماز آدینه گذارند بقول زفر و
شافعی رح فرض ایشان همان نماز پیشین بود و بقول علماء ما رح فرض ایشان جمعه بود آن نماز پیشین تطوع شود و کسانیکه نماز
آدینه بر ایشان فریضه است نماز پیشین گذارند آنگاه سعی کردند نماز جمعه گذارند فرض ایشان جمعه شود و اگر نماز پیشین در خانه گذارده
بر اتفاق هر کس که بار دوم نماز جمعه گذارد هم اینجا و بر اخر رسند که جمعه گذارده اند اتفاق است نماز پیشین روا بود اما اگر در راه جمعه
که نماز جمعه گذارده اند بقول ابو حنیفه نماز پیشین او بر انداخته شود نماز پیشین باز گذارد و بر قول صاحبین نماز آدینه در نیابد نماز پیشین

براندا خته شود و اگر نماز آدینه دریافت بالاتفاق فریضهٔ وی نماز آدینه شود و بعضی گفته اند که محرم عمره اگر قصد حج کند احرام عمره اش
بر قیاس ابوحنیفه بر انداخته شود و ظاهر روایة آنست که نشود از برای آنکه اینجا وی مامورست برفتن جمعه اما در الحال مامور نیست برفتن
حج چون هر دو برای او آمد جمعه آمد در کنی از ارکان و منزل الحج بجا نیاید و احرام عمره اش بر انداخته نشود اما بر قول ابوحنیفه محرم حج شود
اما اگر جمعه گذارد باجماع فرض وی شود نماز پیشین التطوع اگر کسی که نماز آدینه بروی فریضه است نماز پیشین گذارد در نماز جمعه شد و وی
امام را در قیام دریافت بالاتفاق دو گذارد و اگر جمعه امام را در قعده اندر یافت و اقتدا کرد بقول محمد چهار تمام کند بر قول ابوحنیفه
و ابویوسف ع دو گذارد و وجه قول وی آنست که رسول ع فرموده است قال النبی ع من ادرک الامام فی الجمعة فی العقدة
و ابویوسف ع گفته است که حق در حق کسی باشد که نیابد و امام را در قعده یابد و لیکن سلام داده باشد
وی اقتدا کند درست نبود دیرا نماز پیشین باید گذاردن و آنجا چهار رکعت است اما اگر امام هنوز سلام نداده باشد که اقتدا کند تمام
بحکم حدیث رسول ع و اذا اتیتم الصلوة فلا تاتوها و انتم تسعون و لا تاتوها و انتم تمشون علیکم بالسکینة والوقار فما ادرکتم فصلوا و ما فاتکم
فاقضوا چون از وی دو فوت شده است امام دو گذارده است وی همان دو گذارد از مسجد بیرون آید حکایت آورده است
که محمد حسن ع را شاگردی بود نام وی یحیی بن یحیی ع این مسئله گفت وی محمد ع را اشکال گفت که اگر این نماز آدینه میدارید چرا چهار میدارید
گفت بحکم حدیث رسول ع اگر نماز پیشین میدارید چرا رکعت قرات خواند فریضه میدارید اگر در شفع دوم یاد آمدش که یکی سجده اندر رکعت
اول مانده امام در شفع دوم آورده است چرا از نشستن تباه میدارید گفت بحکم حدیث رسول ع خواست تا اشکال دیگر گوید که محمد ع گفت
لا بارک الله فیک یا یحیی بن یحیی چنان فرو رفت که پیش در هیچ کتابی آن دلیل وی مذکور نیاید پس معلوم آمد که هیچ شاگردی را که بر استاد
اشکال آید که خاطر استاد از آن برنجد که بر خوردار نباشد مشایخ ع گفته اند که محمد ع از چند مسئله رجوع کند این مسئله از آن جمله
نشود و چنانکه در شفع دوم فریضه ندارد و هر چهار رکعت خواندن باید که فریضه ندارد و اگر در شفع آخر یاد آمدش که یک سجده
از شفع اول مانده است و در شفع آخر آورد نماز وی تباه نشود و این مسئله از وی ثابت شود پس معلوم شد که محمد ع از راه استحباب چهار فرموده است
نه از راه فرضیت و سنت نماز پیشین از سنت نماز آدینه نیابت دارد یا نی اختلاف مشایخ است بعضی گفته اند که نیابت ندارد و بعضی
گفته اند که نیابت دارد و اگر پیش از خطبه بمسجد آدینه آمده است و سنت را بازگذارد و اتفاق از سنت نماز آدینه نیابت دارد و اگر در
وقت خطبه رسید بعد از فریضها بازگذارد یا نی شیخ الاسلام برهان الدین ع میگوید که باز نگذارد و که چون نیت سنتی کرده است
از سنت نماز آدینه نیابت دارد و اگر در نماز آدینه نماز بامداد یاد آمدش این مسئله بر سه وجه است یکی آنکه نماز بامداد در بر سنت اگر نماز
آدینه بر می اندازد و نماز بامداد قضا کند از نماز آدینه اندر یابد گذارد و باقی را مسبوقانه ادا کند و اگر جمعه را بر می اندازد و نماز بامداد را قضا
میکند وقت جمعه فوت میشود بالاتفاق است که بگذرد و جمعه را تمام کند آنگاه نماز بامداد قضا کند و اگر جمعه را بر می اندازد و نماز
بامداد را قضا میکند جمعه فوت میشود و لیکن وقت باقی بود بقول محمد ع بگذرد و جمعه تمام کند آنگاه بامداد را قضا کند بر قول ابوحنیفه
و ابویوسف ع جمعه را قطع کند نماز بامداد را قضا کند نماز پیشین تنها گذارد و خطبه شرط روای نماز آدینه است

و از مادر مومنان عائشه صدیقه رض روایت آمده است که خطبه قایم مقام دو رکعت نماز است از برای آنکه خطبه بغیر روی قبله گویند
و نماز روی بغیر قبله روا نبود جز ضرورة اگر بعد از خطبه معلوم شود که خطیب محدث بود یا جنب بود یا جامه خطیب پلید بود هست خطبه را باز نگویند
و اگر از اینها بعد از نماز پدید آمد با جامه آن نماز را باز باید کرد و اسنادن پس معلوم شد که خطبه قایم مقام دو رکعت نماز نیست هر آینه روا ی
نماز ادیه است خطبه فریضه است باتفاق اهل شافعی رح و خطبه پنج فرض است … و خطبه گویند میان … قرآن خواند
بقول علما ما رحمه الله بهمه سنت است اگر خطیب الحمد گفت باز چیزی یا نیاورد بس بقول ابوحنیفه رض از خطبه قول نیابت دارد و بقول
ابو یوسف و محمد رح نیابت ندارد چندانکه باید که شنوده اند که خطبه میکرد بید وجه قول ابوحنیفه رض آنست که امیر المومنین عثمان رضی الله عنه
بر منبر بر آمد الحمد لله رب العالمین گفت شرم داشت چیزی دیگر یاد نیامد پس از منبر فرود آمد و نماز ادیه گزارد و گفت که ابوبکر و عمر
اما وی کرده بودند و من نکرده بودم و خطبه دیگر اما وی کنم اگر روا نبود وی نکردی … معلوم شد که بهمین مقدار بسنده است سوای نماز
ادیه را اگر خطیب عطسه زد و گفت الحمد لله از خطبه نیابت دارد یا نی از ابوحنیفه رض دو روایت است اصح آنست … اگر عربی میدانند و لکن بپارسی
میخوانند بقول ابوحنیفه رض روا بود و بقول ابو یوسف و محمد رح روا نبود در جامع الصغیر امام حسام شهید امام ابوبکر جصاص … منهاج …
کبیر از ابوحنیفه رض روایت میکنند که از این قول رجوع کرد و گفت با قدرت عربی بپارسی میگوید روا نبود و اگر خطیب در خطبه گفتن است و …
گردند و بر ایشان معلوم شد یا بیهوش شد یا گذشته شد … یا بعد با جماعت خطبه را باز گویند اما اگر دیر …
نبود خطبه تمام کرد و انجا معلوم شد روا بود و اگر در خطبه علم شد … همچنان تمام کرد روا بود و اگر خطیب با یک کس … خطبه گفت
بعد از ان جمع آمدند با ایشان نماز گزارد روا بود و دراین اختلاف مشایخ است جماعتی که خطبه نشنوند و لیکن خطیب را از دور می بینند با ایشان
نماز گذارند زیرا که از ابوحنیفه رض روا نیست که روا بود جماعتی خطبه بشنوند ایشان را حدث رسید بی طهارت نماز …
نماز گذارند روا بود و اگر پیش از آنکه ایشان از مسجد بیرون روند جماعتی دیگر با طهارت در آیند با ایشان نیز
نماز روا بود اما اگر پیش از آنکه جماعتی با طهارت اندر آیند ایشان از مسجد بیرون رفتند انگاه این جماعت
بمسجد اندر آمدند با ایشان نماز روا نبود خطیب خطبه گفت معلوم شد که جنب بود هست خطبه معتبر بود
باز نگویند اما اگر خطبه گفت وی را حدث رسید جنبی را خلیفه کرد روا بود و اشکال آید بر روایت نوادر
جماعتی بی طهارت خطبه می شنوند با ایشان نماز روا نیست خلیفه جنب را چرا روا می آید جواب آنست
که بعضی با طهارت خطبه شنوده اند وی تبع ایشان شود روا بود وی با یکی با طهارت را خلیفه کند
روا بود چون خطبه شنوده باشد چون وی اصالت را می شاید خلافت از وی درست آید اگر خطبه گفت
حدث رسید کسی را خلیفه کرد تا امامت کند که خطبه نشنوده است روا نبود این خلیفه کسی را دیگر را
خلیفه کند که خطبه شنوده بود هم روا نبود که وی اصالت را نمی شاید خلافت از وی درست نبود

اما اگر جمعه برپای شود و امام را حدث رسد کسی را خلیفه کند که خطبه نشنوده باشد روا بود که همه یکسان شده اند اگر این خلیفه نماز را
برنخود تباه کند و باز شروع کند قیاس اینست که اقتدا بوی درست نبود و استحسان اینست که درست بود خطبه کوتاه گفتن و نماز دراز
کردن سنت است که رسول عم خطبه کوتاه گفتی نماز دراز کردی و فقیه امت عبد الله مسعود رض گفته است که از فقاهت امام آن بود
که خطبه کوتاه گوید و نماز دراز گذارد دلیل بر آنکه بقول ابو حنیفه رض اگر خطیب گوید الحمد لله از خطبه نیابت دارد اگر خطبه میگفت حدث رسید
یکی را خلیفه کرد که خطبه را تمام کن و امامت کن خطبه تمام کرد و امامت کرد روا بود خطیب خطبه گفت و قوم بنوعی که نشنیدند و قومی دیگر آمدند
خطبه ناشنوده با ایشان نماز گذاردند روا بود که خطبه روا ادا است با قومی و نماز گذارد با قومی و امام از اهل خطبه صحیح است کسی
نماز آدینه روا بود و در وقت خطبه نماز نشاید گذاردن یا فی دعا و سخن نشاید گفتن یا فی بر قول شافعی رحمة الله شاید و بر قول علما
ما رحم نشاید و شافعی رحم میگوید که سلیک غطفانی در مسجد آمد پیغامبر عم در خطبه بود گفت ای سلیک تحیت مسجد آورده گفت نی
یا رسول الله گفت برخیز تحیت مسجد بیار اگر سخن گفتن و نماز گذاردن روا نبودی رسول عم سخن نگفتی و نماز نفرمودی و او دیگر
دیگر هم در خطبه بود که اعرابی بیامد گفت یا رسول الله دعا بکن تا باران بارد که کشتها خشک میشود و ستوران علف نمی یابند
رسول عم دعا کرد ابر آمد باران باریدن گرفت تا هفته دیگر می بارید همان اعرابی بیامد گفت یا رسول الله دعا کن تا باران از
عمارتها بصحرا رود که عمارتها از رحمت سید ما باشند که خطر بسیار دارد که بناها خراب میشود و کاروانها باز استند رسول عم دعا کرد و بصحرا
و کوهها باریدن گرفت و منفعت بایشان رسیدن گرفت ضرر از ایشان باز گردید بر مدینه آفتاب می بافت همچون حلقه
انگشتری شافعی رحم گفته است که معلوم شد سخن شاید گفتن هم نماز شاید گذاردن علمای ما رحم گفته اند که هر گاه رسول عم صحابه را وعظ
کردی اندر خطبه گفتندی از آن خطبه بوده است در خطبه نماز آدینه نی اگر ثابت شود که در خطبه نماز آدینه بوده است و آن وقتی بوده است که سخن
گفتن در نماز مباح بود و در خطبه نیز مباح بود و بعد از آن چون سخن گفتن در نماز حرام شد در خطبه نیز حرام شد هم بآیت و هم بخبر و هم بروایت
صحابه رض اما آیت قال الله تعالی واذا قری القرآن فاستمعوا له وانصتوا لعلکم ترحمون اما خبر قال النبی عم واذا خرج الامام فلا
صلوة ولا کلام و اما روایت صحابه آنست که رسول عم در خطبه بود که عبد الله عمر رض در وقت خطبه نشسته بود و کسی بود بر پهلوی
وی یکی از ان دیگر را سوال کرد که کاروان چه وقت میرود گفت فردا چون نماز آدینه گذارند عبد الله بن عمر رض مر آن جواب
دهنده را گفت تو چرا گفتی و ثواب نماز آدینه بباد دادی و آن بار تو بود خود است که حدیث کاروان می پرسید دیگر آنکه ابی بن کعب را سوال کرد
که این آیت بچه وقت نازل شده است که من نشنیده ام ابی بن کعب نگفت و جواب نداد اشارت کرد که خاموش چون از نماز فارغ
شدند گفت چرا بودند را که ثواب نماز آدینه را نبندی گفت نمی دانیم … ایشان را مناظره شد از رسول عم سوال کردند گفت راست
ابی بن کعب میگوید و تو نه آنست که در وقت خطبه نشاید گفتن پس معلوم شد که بآیت و خبر و بروایت صحابه رض که سخن و نماز و دعا
نشاید کردن در وقت خطبه اگر خطیب در خطبه آیت درود و صلوة خواند طحاوی رحم گفته است که شنوند باید که صلوة گویند ظاهر روایت
آنست که صحیح آنست که در حرمت نماز سخن گفتن حرام بود و نشاید گفتن مسئله در وقت آنکه امام از خطبه سخن نشاید یا فی بر قول

ابوحنیفه رحمه الله نشاید و بر قول ابویوسف و محمد رحم اگر سخن اندک گفت که مقدار آن نماز تمام شود باکی نشود ابوحنیفه رحم میگوید که قطع
کردن سخن و شنودن بود خود باید که اصلا آغاز نکند اگر نماز قضا آغاز کند خطیب خطبه آغاز کرد باید که وی نماز خود را تمام کند و قطع
نکند و تطوع نکند لیکن چون لاحق این را تمام کند دیگری شروع نکند مگر قضای که ترتیب ساقط نشده است شاید گذاردن [illegible]
و کراهیت نبود اما اگر قضای بود که ترتیب ساقط شده است اولیتر آن بود استماع خطبه کند بعد از آن نماز را قضا کند و اگر
در سنت شروع کرد و خطیب برآمد اگر رکعت اول است قطع کند و بعد از فریضه باز گذارد و اگر بعد از فریضه باز نگذارد
بر قول ابوحنیفه و محمد رحم بر وی قضای دو رکعت بود بر قول ابویوسف رحم چهار رکعت بود و اگر در رکعت دوم
بر خاسته است تمام کند و بر سر دو سلام دهد و بعد از آن نماز سنت را باز باید گذاردن و اگر نگذارد و بقول ابوحنیفه و محمد رحم
بر وی چیزی نبود و بقول ابویوسف رحم قضای دو رکعت بود و اگر دو رکعت گذارده بود که خطیب خطبه آغاز کند وی آن دو
رکعت دیگر گذارد از سنت نیابت ندارد و بعد از فریضه هر چهار رکعت را باز باید گذاردن اگر سیوم بر خاسته است بعضی گفته اند
که در قیام سلام دهد خواجه امام سرخسی رحم میگوید که باز گردد و قعده بیارد و سلام دهد تا بسنت از نماز بیرون آمده بود و اگر
بچهارم بر خاست تمام کند که بیشتر حکم کل دارد و سنت نیابت دارد و اگر خطیب خطبه تمام کرده انگاه سنت گذاردن نشاید که
از سنت نماز آدینه نیابت ندارد و بعد از فریضه آن سنت را باز باید گذاردن و در خطبه سلام نشاید گفتن و اگر کسی سلام کند
جواب سلام واجب شود یا نی ابویوسف رحم میگوید واجب شود که استماع خطبه واجب شود و جواب سلام فریضه بقول ابوحنیفه
و محمد رحم میگویند که جواب واجب نشود که جواب جای واجب آید که سلام سنت بود و این سلام سنت نیست بل معصیت [illegible]
واجب نشود اما در روایة آمده است از محمد رحم که جواب واجب شود اما باید که بعد از نماز جواب سلام گوید انگاه اگر [illegible]
و اگر یکی عطسه داد محمد رحم گفته است که بعد از خطبه جواب عطسه گوید بنا بر آن اصل است که خطیب از خطبه بیرون آید تا
خطبه کند نماز شروع نکند بقول ابویوسف و محمد رحم نماز نشاید گذاردن و لیکن سخن شاید گفتن و بقول ابوحنیفه رحم سخن نشاید و
نماز گذاردن قال النبی صلعم اذا خرج الامام فلا صلوة ولا کلام و اگر نام خدای تعالی شنود می بدل باید گفتن جل جلاله
بر زبان نی و اگر نام پیغمبر عم شنود جواب همین است در وقت خطبه صدقه نشاید دادن که خواجه حسن بصری رحم گفته است هر
که در وقت خطبه صدقه دهد شصت درم در اوقات دیگر باید دادن از حلال تا کفارت شود و خلف ایوب رحم میگوید [illegible]
[illegible] آمد از پیش مقصوره بعد از نماز سوال کردم که در وقت خطبه چه بود این [illegible] گفتا سلطان بود
میرفت از میان صف بیرون میکرد گفت یا رب مردم این چیز را ایشان دانستم که در وقت خطبه گدائی نشاید
و صدقه نشاید دادن و دیگر عبد الله بن المبارک مروزی رحم میگوید که دوست دارم که چیزی بآنکس که
چیزی بدهد بسیدا آن خواهد هر وآن دگر خدا ایست به بهترین چیز را صرف کند و آن دنیا است که وی
دین به دنیا این همه که گفتیم جای بود که خطبه می شنود و اگر خطبه نشنوند جای بود که خطبه نمی شنوند و خواهد چنانکه

قهقهه خندید وی را وضو و نماز تباه شود مقتدیان و امام اول را نماز روا بود طهارت ساخته تا کسی دیگر را امامت کرد بعد از آن وقت
آورد عیاذاً بالله لیستن باطل شود و باز اسلام آورد و وقت هنوز باقی بود و باز کسی را امامت کرد فریضه وی این آخرین بود و آن
پنج دیگر وی را تطوع شود مقتدیان را فریضه بود و این بود مسئله مشهوره شد از برای فهم فقهای با خدایا بر آن بنده رحمت کن
که نویسنده را به دعا خیر یاد آرد **باب سی و یکم در بیان تراویح گذاردن** نماز تراویح سنت موکده است گذشتن
بر وی است همانند نفل الست و گذاردنش سبب سعادت و ناگذاردنش سبب شقاوت و نماز تراویح مشروع است بفعل رسول علیه السلام
با جماع صحابه رضی الله عنهم برخلاف روافض علیهم اللعنت که نماز تراویح نمیگذارند گویند باعث این عمر رض است مذهب اهل سنت و جماعت آنست که پیغامبر علیه السلام
گذارد دو شب و یا سه شب و زیاده از این نی از بسیاری که صحابه رغبت کردند گفت نباید که بر امتان من فریضه شود و تقصیر کنند در
گذاردن وی و رمانند بروز قیامت در این سبب بیشتر نگذارد و در شب معراج خدای عزوجل بر ما پنجاه نماز فریضه کرده بود رسول علیه السلام
کم و از پنجاه به پنج نماز آمد هر که این پنج نماز را بگذارد خدای وی را ثواب پنجاه نماز کرامت کند امیر المومنین عمر رض به پیوسته گذارد و علی
نیز گذارد و در حدیث آمده است که بر سنتی که از عالم الشان رسید از خلفا از سعید بن جبیر ابوبکر و عمر و عثمان و علی رضی الله عنهم استوار گیرید
معلوم شد که تراویح سنت است و بر هر که نماز فریضه است تراویح بر وی است و لیکن فرق آنست که اگر فریضه را ماند قضا بر وی بود
و اگر تراویح را ماند قضا بر وی نبود و لیکن به ترک تراویح بزه‌کار شود در تراویح اختلاف است در گذاردن و عدد رکعات و وقت وی و در
قرات وی و نیت وی در گذاردن تراویح علما را اختلاف است اهل مکه هر دو سلام که میگذارند هفت بار طواف کعبه می‌آرند و نیت می‌آیند پس
ترتیب اهل مدینه هر دو سلام با امام می‌آرند و هفت بار طواف روضه رسول علیه السلام می‌آرند و آنگاه دو سلام دیگر میگذارند و بروایت دیگر آنست که دو
سلام با امام میگذارند دو سلام دیگر تنها میگذارند همچنین ترتیب و این قول مالک رح است که تراویح بقول مالک رح چهل و هشت رکعت است و
بیکروایت سی و شش رکعت است و بر قول علمای ما و شافعی رح تراویح بیست رکعت است و شانزده رکعت تطوع مسئله در تراویح
سنت است که قرآن ختم کند اما صحابه را رض در وی اختلاف است که در وی چند ختم کنند بر قول امیر المومنین عمر رض سه ختم و در هر دهه
یکی ختم و بعضی میگویند که یک ختم کند و قاضی امام کبیر الدین استروشنی رح میگوید که امیر المومنین عمر رض سه امام اختیار کرد و از ایشان چه بگذارد
نماز تراویح یکی را گفت تو سه ختم کن و یکی را فرمود تو دو ختم کن و یکی را فرمود که یک ختم کن آنگاه صحابه را خبر کرد و گفت هر که
قوی حال است و توانا است بجای گذارد که سه ختم کند و هر که میانه حال است بجای گذارد که دو ختم کند
هر که ضعیف حال است بجای گذارد که یک ختم کند پس بدانستم که ختم کردن سنت است در خواندن قرات
وی اختلاف است امیر المومنین عمر رضی الله عنه گفته است در هر رکعتی سی آیت خواند تا کل ماه رمضان سه ختم شود و در هر ده روز
یک ختم شود ظاهر روایت آنست که در هر رکعتی ده آیت خواند تا کل ماه رمضان یک ختم شود و بقول مشایخ بخارا در تراویح
ختم کردن لازم دارند تا اگر ختم نکند روا نبود و بقول مشایخ سمرقند ختم کردن در تراویح شرط لازم ندارند مستحب است

که اگر فریضه داریم بسیار جایز بود که ایشان را قرآن ترتیب نبود چنانچه فی الاسلام در روستاها داشتند ایشان ختم نتوانند کردن لیکن مرا دیگر
منسوخ شود و دیگر آنکه وی می خواند پیش از فریضه نشود و در فرایض آنچه می خوانند روا می آید در تراویح طریق اولی بود که آنچه خوانند روا آید
دیگر آنکه در چه وی اخیر از فریضه زیادت شود چون در فریضه بحکم فرایض قرآن که فاقرؤا ما تیسر من القرآن هر چند آنکه می خوانند نماز فریضه
روا آید و در تراویح نیز هر چه خوانند باید که روا آید بعضی گفته که سورة اخلاص را خوانند که در حدیث آمده است که هر که سه بار سورة
اخلاص را خواند چنانستی که وی جمله قرآن را ختم کرده استی قال النبی صلعم من قرأ سورة الاخلاص ثلث مرات فکانما ختم التورية
والانجیل والزبور والفرقان صدق رسول الله و بعضی گفته اند که از سورة الهیکم فرود سوره خوانند و در رکعت اول سورة
خوانند و در رکعت اول سورة الهیکم فرود سوره خوانند و در دوم قل هو الله احد شیخ الاسلام برهان الدین رح گوید بعضی
از مشایخ گفته اند که از الم ترکیف آغاز کنند تا آخر خوانند پنج سلام دهد باز از سر آغاز کنند تا آخر ده سلام شود دیگر در وقت وی
اختلاف است بعضی گفته اند که وقت وی وقت فرو رفتن آفتاب تا دمیدن صبح و بعضی گفته اند که وقت وی بعد از نماز
خفتن است و گذاردن تراویح اختلاف است پیش از فریضه می باید گذاردن یا بعد از فریضه‌ها بر روایتی بعد از فریضه باید
گذاردن اما خواجه امام اجل سرخسی رحمة الله از قبل آنکه [illegible] می آمد در دیه رسید که در گذاردن تراویح چنان تعجیل میکردند که
فریضه‌شان پیش از وقت می افتاد مر ایشان را فتوی داد که شما تراویح پیش از فریضه گذارید تا فریضه شما در وقت افتد
خواجه امام حسام الدین رح گفته است که بعد از فریضه و پیش از وتر روا بود اما پیش از فریضه روا نبود بعد از وتر روا بود چنانکه
مسبوق گذارد سنت در گذاردن تراویح آنست که بر هر سر دو سلام دهند و تسبیح بگویند و چون چهار رکعت نماز گذارند و سلام
آنگاه تسبیح گویند و باز بر هر دو سلام بنشینند و تسبیح گویند و باز دو سلام دیگر میگذارند تا پنج چنانکه اهل مدینه و اهل مدینه قرأت
تشهد مقدار عبده و رسوله خوانند روا بود و لیکن بهتر آنست که صلوة گوید اللهم اغفر لی تا آخر بخوانند تا حق رسول و اولاد
رسول عم و حق ابراهیم عم و حق اولاد وی و حق مادر و پدر و حق استادان و حق مومنین و مومنات گذارده باشد قال
النبی عم کل صلوة لم یدع فیها المومنین فهو خداج شیخ الاسلام برهان الدین میگوید تا بقدر تشهد خواند و صلوة گوید اللهم اغفر لی
ولوالدی ولجمیع المومنین والمومنات والمسلمین والمسلمات گوید تا نمازش تمام شود و بقول رسول عم اگر دعاها دیگر بخواند کراهت
نبود و جمیع [illegible] نشود اگر [illegible] رسیده [illegible] امامت میکند [illegible] در تراویح بقول محمد رح روا بود مشایخ بلخ این قول را اختیار
کرده اند و بقول ابوحنیفه و ابویوسف رح روا نبود مسئله اگر تراویح چهار گذارند به قعده و یک سلام از دو شفع نیابت
دارد و لیکن بخلاف سنت کرده باشند اما اگر چهار رکعت بیک قعده گذارد بقول ابوحنیفه و ابویوسف رح روا بود و از یکی
شفع نیابت دارد و بقول محمد و زفر رح روا نبود که هر شفعی نماز علیحده است در تطوع بر قول محمد رح و زفر رح بر سر دو نشستن فرض است
اگر سه رکعت بیک قعده ادا کرد چنانکه سهی یک رکعت بی قعده اگر [illegible] گذارده اند بر ایشان همان تراویح بود پس اگر بعدا
گذارده اند بقول ابوحنیفه و ابویوسف بر ایشان هشت رکعت تراویح بود قضا ده رکعت دیگر بقول محمد و زفر بر ایشان همان

نماز عید شعار اسلام است گذاردنش سبب سعادتست و ماندن آن سبب شقاوة روز عید خلعت است که در حدیث آمده است
که روز عید فرمان آید از جلیل الجبار که ای مومنان بنماز حاضر شوید حاجتی که دارید بخواهید تا روا کنیم روز عید بنمازگاه عید بنظاره
نشاید ایستادن بجای باید نشستن بروی سوی قبله باید کردن و دعا باید کردن و حاجتی باید خواستن که باجابت وعده فرموده است
که ادعونی استجب لکم سنتهای نماز روز عید چهار است بگاه خواستن و اگر فطر است چون صبح دمد روزه بکشاید و سنت مسواک بجا آرد و غسل
پاک بیارد و جامه نیکوتر پوشد و مراد ازین حلالست اگر یکی دو جامه دارد یکی نو باشد و یکی کهنه لی شبه را پوشد و بوی خوش
کند و نماز بامداد را بجماعت گذارد و صدقه فطر بامداد بدرویش دهد آنگاه بنماز عید رود و از راه شاهراه رود و تکبیر گویان رود و اگر عید اضحی
بود باتفاق تکبیر بلند گویان رود و عید فطر را بقول ابوحنیفه نرم گویند مگر جای که آنجا فسادی بود آنجا بلند گویند تا آن فساد برافتد و بر قول
صاحبین بلند گویند اگر بر فسادی گذرد و امر معروف کند چون بنشیند با امام نزدیکتر بنشیند تا خطبه بشنود و غافل بنشیند خدای عز وجل را
یاد کند روز عید خلعت است چون نماز بگذارد خطبه بشنود مسئله بدانکه نماز عید مشروع است هم بنص قرآن و هم بحدیث و هم باجماع
صحابه رضی الله عنهم و هم باجماع امت اما دلیل از قرآن که خدای عز وجل میگوید فصل لربک وانحر و آنچه قول مفسرانست که یا محمد نماز عید
بیار شتر قربانی کن اما دلیل از خبر رسول صلعم آورده اند آنست که رسول علیه السلام نماز عید آورد و در رکعت اول سبح اسم خواند و رکعت دوم
هل اتیک آورده اند از صحابه که از پس پیغامبر صلعم بهر عیدی بیرون آمدندی و نماز عید بیاوردندی دیگر سمره بن جندب رضی گفته است که من
دو هزار فریضه در قضا از رسول صلعم گذاردم و همه نماز با عید گذاردم شنودم که هیچ نماز عید را بانگ نماز و اقامت گفتند و اجماع امت
آنست که از عید رسول صلعم تا امروز گذارده اند و هیچ ترک نیاورده اند که هیچکس این را منکر نیست چون این دانسته که بدانکه نماز
عید را هر شرطی که مر نماز آدینه راست همان شرط نماز عید راست پدید تا نماز عید روا بود مگر خطبه که شرط روای نماز عید نیست
و دیگر در وقت خطبه عید سخن گفتن حرام نیست و نماز تطوع کراهیت لی اما اولیتر آن بود که خاموش باشد تا اگر نماز عید را خطبه نیاورد
نماز عید روا بود باز نماز آدینه را هر آینه خطبه باید آوردن دلیل بر آنکه مر نماز عید را خطبه شرط نیست که از پس می آرند اگر شرط
بودی پیش از نماز بودی همچنانکه نماز آدینه را می آرند اما اگر خطبه روز عید پیش از نماز عید گفت روا بود دلیل برین آورده اند
که چون مروان خلیفه شد عید نخستین منبر نهاد و خطبه پیش از نماز گفت قوم با وی خصومت کردند که کاری کردی که پیش از تو رسول صلعم
نکردی ولی صحابه رضی سعد بن المسیب بر پای خاست و گفت خصومت مکنید گذارد آنچه بروی بود بخواه پیش از نماز بخواه پس از نماز پس
دانستم که اگر پیش آورد روا بود و از بهر آن خطبه پیش از نماز آورد که وی از قبیله بنی امیه بود در کسی همه دشمن داران امیر المؤمنین علی رضی
بودند و علی را دشنام دادندی خطبه پیش از نماز کرد تا مردان بضرورت بشنوند که اگر پس نماز گفتی مردمان بگریز برفتندی بدین
خطبه پیش آورد **مسئله** بدانکه نماز عید واجب است باتفاق فریضه نیست بخلاف نماز آدینه در وقت نماز پیشین فریضه
است چون نماز آدینه نماز وی آمد باید که فریضه بود و نماز عید بجای ضحی است و قیاس چنین بایست که وی بستر تطوع بود همچنانکه نماز ضحی
است اما بحکم آنکه مر وی را خصوصیت آمد که مر نماز ضحی را نیاید همان جماعت و سلطان و مصر جامع لاجرم درجه وی بلند برآمد بدین

مردی را واجبی نام داریم مسئله تکبیرات نماز عید واجب است و تکبیرات رکوع نماز عید واجب است و بقول امام مالک رحمه الله
همه تکبیرها رکوع واجب است چنانکه تکبیر رکوع نماز عید سنت است مسئله اکنون تکبیرهای زیادتی اند و نماز عید چند است این
مسئله اختلاف است میان صحابه رضی الله عنهم یک روایة از عبدالله ابن عباس رضی الله عنه تکبیر نه زیاده است پنج برکعت اول چهار برکعت دوم و یکی دیگر از
دیگر هم از عبدالله بن عباس سیزده تکبیر زیاده است پنج بدین رکعت و پنج بدان رکعت و یکی روایة دیگر هم دوازده تکبیر زیاده است و یکی روایة
دیگر سیزده تکبیر زیادتی بار بقول علی رضی الله عنه هشت تکبیر زیاده است چهار بدین رکعت و چهار بدان رکعت یکی روایت دیگر هم از علی رضی الله عنه که بعید
فطر هشت تکبیر زیادتی است و بعید ضحی دو تکبیر زیادتی است یکی بدین رکعت و یکی بدان رکعت از بهر آنکه بعید الضحی مردمان را مشغلها
بود یعنی قربان کردن و مانند آنها بار بقول عبدالله بن مسعود رضی الله عنه شش زیادتی است سه بدین رکعت و سه بدان رکعت و ما نماز عید همچنین
اریم بقول عبدالله بن عباس رضی الله عنه گرفتیم از بهر آنکه خلیفه از عباسیانست مسئله بدانکه بقول عبدالله بن عباس رضی الله عنه
نخست تکبیرهاست باز قرات بهمه حالها حجت وی آنست که میگوید این همچنین رسیده است باز بقول علی رضی الله عنه
نخست قرات باز تکبیرها بهمه حالها از بهر آنکه قرات کلام خداست بهترین کلامهاست بدین معنی وی را مقدم داشتیم
بهمه حالها بار بقول عبدالله بن مسعود رضی الله عنه برکعت اول نخست تکبیرهاست موافق تکبیر اول است باز قرات و برکعت
دوم نخست قرات است باز تکبیرهاست گفت از بهر آنکه تکبیرها ثناست برکعت اول ثناست و همان سبحانک اللهم
وثنا با ثنا اولیتر برکعت آخرین ثنا آخرست و همان دعا و قنوت تکبیرها زیادتی اندر نماز وتر واجب چون برکعت اول
ثنا با دل اند برکعت آخر قنوت اینجا نیز گوییم تکبیر زیادتی برکعت اول پیش از قراة آید برکعت آخرین از پس
قرات آید بدین معنی مسئله اکنون بدین تکبیرهای زیادتی دست باید برداشتن یا نی بقول شافعی رحمه الله باید
که هر یکی باید برداشتن اما اختلاف در میان علماء ماست و بقول ابوحنیفه رحمه الله و محمد رحمه الله باید برداشتن و بقول ابو یوسف
رحمه الله نباید برداشتن وی قیاس کرد بنماز جنازه گفت همچنین بنماز جنازه دست در تکبیر اول می باید برداشتن تکبیرها
دیگر فی اینجا نیز باید که چنین بود اما حجت ابوحنیفه و محمد رحمهما الله آنست که میگویند که هر کجا تکبیر بود دست تکبیر قرار قیام بود بدان
تکبیر دست باید برداشتن و دلیل بر آنکه در تکبیر اول و اندر تکبیر دعاء قنوت چون از جنس تکبیرها قرار قیام است باید که دست برداریم بخلاف
نماز جنازه که اینجا بضروره قرار قیام است که بحکم انتقال است یعنی گشتن از بهر آنکه تکبیر بجای رکعتی است لاجرم در نماز جنازه دست بر ندارد
و تکبیرها نماز عید دست بردارد تا فرق بود میان این و میان آن مسئله اتفاقست که اگر در یک شهری بدو جای یا سه جای نماز
عید بگذارند اگر باجازت سلطان بود روا بود و بی اجازت سلطان بقول شافعی روا بود و دلیل آورده اند علی رضی الله عنه که بشهر کوفه بروز
عید ابو موسی الاشعری را اندر شهر خلیفه ماند که با پیران و ضعیفان نماز عید گزارند روا بود اما نماز عید را تحریمه اولی پیوسته اند که مردی را حدث
رسید و آب دور است و اگر باب پیرود و طهارت کند نماز عید فوت میشود تیمم آرد روا بود یا نی بقول شافعی هم روا نبود و بقول علماء ما رحمهم الله روا بود
حاصل این مسئله آنجا پدید آید اگر مردی را نماز عید فوت شود تنها تواند آوردن یا نی بقول علماء ما رحمهم الله نتواند آورد

و بقول شافعی رح تواند او ردن چون می باید ل فوت میشود لاجرم روا نداشت باز نماز باقی بطول فوت میشود لاجرم تیمم روا بود
بر همین خلاف باید نماز جنازه عید را بقول شافعی رح قضا هم روا ست و بقول علماء ما رح اگر شروع نکرده است قضا نبود و اگر
شروع کرده است بقول ابو حنیفه رح هم قضا نبود و بقول صاحبیه قضا بروی بود اما اگر در میان نماز حدث رسید تیمم میکند روا بود
باقی بقول ابو حنیفه روا بود و بقول ابو یوسف و محمد رح روا نبود و حجت ایشان آنست که میگویند آن خوفی که باول نماز بود همان فوت
شدن آن خوف رفت که اگر برود و طهارت کند باز آید و باقی نماز را تواند که آورد لیس برود و چون اینجا ضرورت نباید که پیش اند
تحریمه باید که تیمم روا نبود اما حجت آنست از ابو حنیفه رح که چون اندر آمدن قوی تر است با وی روا بود اولیتر که گذشتن نیز با وی روا بود
معنی دیگر آنست که میگوید هر چیزی که باول روا بود بآخر نیز روا بود **مسئله** مردی در نماز عید مر امام را در قعده اندریافت نماز
عید اندریافته باشد باتفاق اندریافته شود بخلاف نماز آدینه که محمد خلاف کرده وی فرق کند میان نماز آدینه و نماز عید که نماز آدینه فریضه
است اگر اندریافته است مر وی را دو رکعت آورد نیست و اگر اندر نیافته است مر وی را چهار رکعت آورد لیست و ندانیم که اندریافته یا
نی لاجرم احتیاط فرمائیم گوئیم چهار رکعت نماز بیارد و بهر چهار رکعت قرات برخواند و به سر دو قعده بیارد تا اگر فریضه است بسر دو
قعده یافته ایم و اگر این دو تطوع هم است بهر چهار رکعت قرات یافته ایم باز اینجا نماز باصل اندر تطوع است و تطوع هر دو علیحده نماز است لاجرم
فرق آمد میان این و میان آن اکنون چون نماز عید گذاری جهد کن تا چهار رکعت نماز بیاری تا ثواب نماز عید برسی بدانکه
عبد الله بن مسعود رض روایت میکند از رسول عم که برکعت اول فاتحه سبح اسم خواند برکعت دوم فاتحه والشمس برکعت سیوم
والضحی و برکعت چهارم فاتحه سورة الاخلاص خواند و در روایت آمده است که هر که این نماز بگذارد بعدد هر چیزی که دران سال
سر از زمین بر دارد خدای عز و جل وی را ثواب کرامت کند و چون از نماز فارغ شود از راه دیگر بخانه رود تا فردا قیامت اسناد
صدقه ان هر دو راه بخیر وی گواهی دهند نماز عید زنان را نشاید بیرون آمدن یا لی جوانان را باتفاق نشاید بیرون آمدن
کلانی پیا الاکنر اشباید بیرون آمدن اما اگر جهت کثرت سواد شاید بیرون آمدن یا از بهر نماز بروایت حسن بن زیاد از ابو حنیفه رح از جهت
کثرت سواد ظاهر روایت از بهر نماز امام را در نماز عید و نماز جنازه نیت امامت زنان شرط نیست در نماز ها دیگر شرط است و در نماز ها
دیگر زنان را بیرون آیند یا لی جوانان باتفاق بیرون نیایند اگر پیران بر قول ابو حنیفه رح نماز ها تاریکی بیرون آیند دیگر نماز ها
بقول صاحبیه بهر نماز بیرون آیند که هیچکس را در ایشان رغبتی نبود ابو حنیفه رح میگوید که اگر دیگر را در ایشان رغبت نبود ایشان را
در دیگران رغبت بود اکنون چنین یاد کردیم که چون امام را بقعده اندریافت نماز عید اندریافت لاجرم چون امام از نماز فارغ
شود وی بر خیزد این دو رکعت را قضا کند و در قضا کردن این دو رکعت بگفتن این تکبیرها وی را اختیار بود خواهد همچنان گوید
که امام گفته است خواهد قول خود گوید از بهر آنکه وی مسبوق است همچون منفرد بود اگر با اول امام هم وی بودی مر وی را اختیار بودی بهر
کدام قول خواستی گرفتی اینجا نیز مسبوق را همین بود **مسئله** مردی بیامد و امام را در رکوع اندریافت اقتدا کرد در رکوع رفت
چنانکه باید که آن تکبیرها را که یاد وی کرد امام گفته است وی در رکوع گوید از بهر آنکه امام تسبیحها و تکبیرها فوت قوم بر خود اندر لاجرم گوی مکثیر

چون در رکوع باقی امام را یابد وی متابعت کند تا در رکوع شرکت افتد تا با امام این رکعت اندریابد و اگر در رکوع یابد تکبیر
گوید در رکوع بعضی مسئله‌ها حکم قیام دارد اکنون تسبیحات پیش گوید یا تکبیرات بر قول ابو یوسف رح تسبیحات گوید و بر قول ابو حنیفه و محمد تکبیرات
گوید و ابو یوسف رح میگوید که در تسبیحات در محل وی است ایشان گویند که تسبیحات سنت است و تکبیرات واجب آوردن واجب
اولیتر آن بود از تکبیرات بر قول خواجه امام اجل حسام الدین شهید دست بر آرد و بر قول قاضی امام علی الدین اسبیجابی بر نیارد
که اگر دست بر آرد پس نهد خواجه امام منهاج الدین سمرقندی رح میگوید که دست بر نهد که دست بر آوردن سنت تکبیرات واجبست
و در رکوع بر زانو را القمه گرفتن سنت فریضه است در همه حالها باید که سنت فریضه اولیتر بود که سنت واجب بعضی گفته اند که تسبیحات
پیش گوید از بهر آنکه جایگاه است و بعضی گفته اند که تکبیرات پیش گوید از بهر آنکه تکبیرها واجب است و تسبیح رکوع سنت و نخست به واجب مشغول
شود به از آنکه بگذاردن سنت و این قول قوی‌تر است مسئله اکنون در رکوع تکبیر ناشمرده کرد امام سر بر آورد با امام متابعت کند
یا سر تمام کند گفت با امام متابعت کند بخلاف آن مسئله که اگر مقتدی امام را دریافت در قعده و تشهد آغاز کرد امام سیوم بر خاست
وی آن تشهد تمام کند و آنکه در پی امام میرود چه فرق است میان این و میان آن هر دو واجب گفت از بهر آنکه تکبیرهای نماز عید کلمات
متفرقه است و باز تشهد کلمات منظوم لاجرم تکبیرها را تمام نکند و باز تشهد را تمام کند تا فرق بود میان این و میان آن اگر امام را
بقیام یافت و لیکن امام بقرائت مشغول شده است چون در رکوع یافت فرمودیم که در رکوع تکبیرها بیارد اینجا که بقیام یافت اولیتر
که بیارد در روز نخستین عید فطر بعد آنکه از عذر روزه دیگر نتوانستند که گذارند اگر روز نخست معلوم نبود و روز دیگر معلوم شود پیش از زوال گذارند
روا بود بعد از زوال روا نبود و اگر عید الضحی را روز اول بعذر نگذارند بعضی گفته اند اگر عذر از سلطان بود بروز دوم و سیوم پیش از زوال
گذارند روا بود اما اولیتر آن بود که روز اول گذارند اگر در روز اول نماز نگذارند بعد از زوال قربان کنند روا بود نمازگاه عید
حکم چیست خواجه زاهد مروی گفته است که حکم مسجد دارد از برای آنکه مسجد جامی را گویند که وی را چهار دیوار بود و در وی صدا بود و در وی
جماعت گذارند و محراب بود و این همه در نمازگاه عید موجود بود پس حکم مسجد دارد شیخ الاسلام برهان الدین گفته است که در نماز
اقتدا حکم مسجد دارد و در زمان دیگر حکم مسجد ندارد اما اگر جنب و حایض و نفسا در آیند بزه کار نشوند بعضی گفته اند که نمازگاه جنازه
همین حکم است که نمازگاه عید را اما اصح آنست که نمازگاه جنازه حکم مسجد ندارد تا اگر جنب و حایض و نفسا در آیند بزه کار نشوند مختار
روایت آنست اگر مقتدی زیاده از اقاویل صحابه تکبیرات میشنود و اگر از امام دور بود همه را متابعت کند و لیکن هر یکی را نیت تکبیر
اول کند و اگر با امام نزدیک بود از زیادتی را متابعت اگر در نماز عید امام را در قرائت یابد و قرائت خواندن امام می‌شنود اقتدا کرد
سبحانک اللهم را خواند یا نی بر خلاف است که در مسبوق فانه گفته آمده است اما اتفاق آنست که هر کجا امام توقف کند وی تکبیر میگوید
و دستها بر آرد این تکبیر که گوید بر بند سبب خود گوید که وی بدان تکبیرات مسبوق است و بر مسبوق متابعت امام لازم نیست که در حکم
منفرد است در عید و تکبیرات متابعت لازم نبود و بر این بخلاف آنکه تکبیرات عید را لاحق میشنود و سهوان از وی که امام آورده است و درین مسئله
مسبوق فانه را پیش از متابعت امام باید آوردن بدان جهت مخالفت امام لازم نمی آید و بعد از نماز امام ممکن نیست آن تکبیر قضا

ششم بعد عید اضحی است که در چهار روز تمام شود چنانکه روز اول نحر است و تشریق روز چهارم تشریق هست و سبب این تکبیرات
ایام تشریق آن بود که چون ابراهیم خلیل الله خواب دید فرزند خود را قربان کن خواب انبیا چون وحی بود چون از خواب بیدار شد و پسر را ببرد
تا آنجا که فرمان بود و خواجه منصور ماتریدی گفته است که با آن بیداریم بدانکه و سه بود و اما مارا در کیفیت آنکه پسر اسمعیل بود و یا اسحاق
کاردی نیست چون ابراهیم کارد بر گردن پسر نهاد هر چند که کارد را می مالید نمی برید آوازی شنید که الله اکبر الله اکبر ابراهیم
نگاه کرد که جبرائیل علیه السلام دنبه آورده بود از بهشت ابراهیم گفت لا اله الا الله والله اکبر و پسر گفت الله اکبر ولله الحمد اول ندا جبرئیل
کرد و دوم خلیل الله کرد و سیوم ذبیح کرد خواجه امام زاهد گفته است که اگر کسی را مهمی پیش آید این کلمات را چهار بار
خواند خدای عز و جل آن مهم را کفایت کند سه معصوم مرسل از سه مهم نجات یافتند جبرئیل را آوردن فدا و ابراهیم را از ذبح پسر
برخاست و ذبیح از سر بریدن برخاست در ابتدای و انتهای تکبیرات ایام تشریق صحابه را اختلاف است که صحابه چنانچه امیر المؤمنین
عمر رضی و امیر المؤمنین علی رضی و عبدالله مسعود رضی متفق اند که روز عرفه نماز بامداد گذارند و ابتدا کنند و در ختم مختلف اند و بر قول
عبدالله مسعود هشت و سه نماز و این قول را ابو یوسف و محمد گرفته است اما از امیر المؤمنین عمر روایتی نیامده است و از
عائشه صدیقه رضی روایت آمده است که بیست و دو نماز را گویند و ختم کنند و در صلوة مسعودی آورده است که بقول امیر المؤمنین علی
عمر رضی است و اوان صحیح چنانکه ابن عباس و ابن عمر و زید بن ثابت رضی متفق اند که روز عید نماز پیشین گذارند آغاز تکبیر کنند و در ختم
مختلف اند و بر قول عبدالله عباس رضی پانزده نماز را گویند و ختم کنند و بر قول عبدالله عمر رضی شانزده نماز را گویند و ختم کنند و بر قول
زید ابن ثابت رضی هفده نماز را گویند و ختم کنند و در بعضی روایت آورده اند که بر قول عبدالله عمر رضی هژده نماز را گویند و بر قول زید
بن ثابت رضی شانزده نماز را گویند و ختم کنند **مسئله** و بر قول ابو یوسف و محمد رحمهما الله بر هر که نماز بود تکبیر تشریق بروی واجب
است و بر قول ابو حنیفه رحمه الله شهر و جماعت باید تا تکبیرات بر ایشان بود و قال النبی علیه السلام لا جمعة و لا تشریق الا فی مصر جامع پس اگر فریضه
باید گفتن برای نماز ... برابر نماز عید نشاید گفتن و اگر گوید بدعت بود و اگر در ایام تشریق نماز از دست آمد و برابر نماز ادا ...
گویند و اگر گویند بر بیکار نشوند **مسئله** باید که نخست آغاز امام کند آنگاه مقتدی و اگر امام فراموش
کرد مقتدی را باید که آغاز کند تا امام را یاد آید و وی تر آغاز کند و نشاید که مقتدی گوید که تکبیر گوی ...
آنکه چون سخن گفت و وی نتواند تکبیر گفتن که محل نماند تکبیر گفتن را چه در حرمت فریضه می باید
گفتن چنانچه سهو را تا اگر کسی سخن گوید نتواند سهو آوردن این نیز همان حکم دارد و امام
تکبیر گوید لاحق یا جزء نماز خویش گوید باتفاق مسبوق بقول ابو حنیفه رحمة الله بدان روایت که حکم مقتدی
دارد گوید و بدان روایت که حکم انفراد دارد تکبیر نگوید مسبوق پیش از سلام تکبیر امام را متابعت کرد
یا بعد از سلام و اگر تکبیر گفت در هر دو صورت آن تکبیر نیابت ندارد و برین مسبوق سجده سهو لازم شود

واگر بعد اسلام داد نمازش تباه شود واگر بمسلمانی سجده تلاوت و سهو است تکبیر و تلبیه باید که نخست تلاوت آرد باز تکبیر گوید باز تلبیه گوید اگر
نخست تلبیه گوید و تکبیر و سهو از وی ساقط شود واگر نخست تکبیر گفت یا از یادش که سهو بر نیست باید که سهو آرد و تکبیر باز گوید و آنگاه تلبیه گوید
واگر بعضی از ایام ماندی فوت شده است در ایام قضا میکند بقول ابوحنیفه رح نگوید و بقول ابویوسف و محمد رح گوید اگر در ایام ماندی
فوت شده است در ایام امسال قضا کند از ابویوسف رح روایت آمده است که تکبیر گوید ظاهر روایت نگوید **باب سی و چهارم**
در بیان صلوة امی امی کسی بود که از قرآن چیزی نداند و یا مرتش و هیچ نداند واگر در فریضه چهار رکعت در دو اول قرآن خواند در دوی
آخر امی شد بقول زفر و شافعی رح نماز روا بود بقول ابویوسف و محمد رح اگر یاد آمدش روا بود که باقی نماز را تمام کند اگر یاد نشد آمدش و یا کسی
یاد دادش نمازش تباه شود بقول ابویوسف چون امی شود بهر دو حال نمازش تباه شود که قدرت خواندن در دوی آخر مجهول است آخر خواند
در دوی اول اگر در دوی اول امی بود در دوی آخر قاری شد بقول زفر و شافعی رح نمازش روا بود بقول علمائنا رح نمازش
تباه شود وجه قول زفر رح آنست که در دوی نامعین قرآن خواندن فریضه است ما در دو رکعت قرآن خواندن یافتیم روا بود و اصل است
شافعی رح را که تیمم در میان نماز آب یابد نماز وی را تباه ندارد و اگر امی قاری شد در میان نماز نمازش تباه ندارد و اگر در سه رکعت امی بود
در چهارم قاری شد بقول شافعی رح نماز تباه نشود و بقول علمائنا رح نمازش تباه شود و امی یا یافت جماعت قاریان تنها نماز میکند
خادم عراقی از ابوحنیفه رض روایت میکند که روا نبود و بقول ابویوسف و محمد رح روا بود و شیخ الاسلام برهان الدین رح در هدایه آورده است
که صحیح آنست که روا بود اگر جماعتی امیان نماز میکنند ناگهی قاری آمد بقول ابوحنیفه رض نماز ایشان تباه شود چون معلوم شود ایشان را
که قاری آمد و بقول ابویوسف و محمد رح روا بود اگر امی در قفای امام قاری شد خواجه امام ابوبکر فضل بخاری رح گفته است که
نمازش روا بود و خواجه محمد ولید بلخی رح گفته است که روا نبود و عبد الله محمد بن سلمه رح در عیون المسایل آورده است فتوی بر این قول است که
روا بود اگر امام را در رکوع حدث رسید امی را خلیفه کرد بر قول زفر رح و یک روایت از ابویوسف رح روا بود بقول ابوحنیفه و محمد رح
و یک روایت از ابویوسف رح روا نبود اگر بعد از تشهد پیش از سلام امام را حدث رسید امی را خلیفه کرد بعضی گفته اند بر قیاس قول
ابوحنیفه رح نماز تباه شود که بیرون آمدن از نماز بفعل نمازکننده فریضه است ظاهر روایت تباه نشود که خلیفه کردن دلیل بر از نماز
بیرون آرد اگر امی مسبوق شد بقول ابوحنیفه نمازش تباه شود و بقول ابویوسف و محمد رح روا بود با کراهیت واگر امی و گنگ جماعت
میکنند امامت باید که امی کند و آلت آموختن هست گنگ را نیست امامت و روا نبود دیگر هم حال ایشان خود را امامت کند اگر گنگ تنها
نماز گذارد زبان جنبانیدن شرط است یا نی ظاهر روایت شرط نیست خواجه امام اجل شمس رح گفته است که شرط است با تشبیه کرده
باشد بحاجیان چنانکه حاجیان حلق بجای آرند وانگه اصلع باشند باید که استره برانند تا بحاجیان تشبیه کرده باشند قال النبی صلعم من تشبه
بقوم فهو منهم ظاهر روایت آنست که استره راندن شرط نیست چنانکه اینجا زبان جنبانیدن شرط نیست [illegible] انکه فایده
باب سی و پنجم در بیان صلوة کعبه امام مقام ابراهیم علیه السلام ایستد و همه قوم چون حلقه انگشتری کعبه را در میان کنند و در قفای
امام ایستد و اگر کسی را روی بغیر قبله بود روا بود که حاضر را روی بعین قبله آوردن فریضه است [illegible]

اما بمقام ابراهیم ایستاده و قوم در قفای وی اقتدا کرده و قوم چون حلقهٔ انگشتری کعبه را در میان گرفته نماز همه روا بود مگر کسی که
قفای وی با پیشانی امام برابر افتاده باشد یعنی پیش از امام افتاده باشد وی را روا نبود و اگر در اندرون کعبه نماز میگذارند بر قول
مالک رح نماز فریضه روا نبود و تطوع روا بود و بر قول علما ما رح و شافعی همه نمازها روا بود و امام بیک طرف کعبه بایستد و مقتدیان
در قفای وی اقتدا کنند روا بود و اگر امام در خانه بایستد و قوم وی را در میان گیرند چون حلقهٔ انگشتری نماز همه روا بود مگر
کسی که قفای وی با پیشانی امام برابر افتاده باشد روا نبود و اگر پیشانی به پیشانی امام برابر افتد کراهیت بود اما اگر ستره
کشیده ندانند کراهیت نبود و اگر بر بام کعبه نماز میگذارند بقول شافعی رح همچون بالای ستر چیزی بنهد پیش روی برو روا بود
و بقول علما ما رح چیزی نهادن حاجت نیست چون چشم وی از بام کعبه یا هوای کعبه غایب نشود روا بود **باب سی و ششم**
در بیان جماعت عریانان برهنه کسی بود که او را هیچ جامه نبود و همه عورت وی گشاده چون نماز میگذارند باید که نشسته گذارند
با یا رو یکی صف گیرند و امام در صف نشیند و جماعت گذارند چشم فراز کنند در صلوة خواجه امام منهاج رح از خواجه حسن البصری رح
روایتست که تنها گذارند و چشم باز فاضلتر از آن بود که بجماعت گذارند و چشم فراز اگر بجماعت گذارند از دو وجه خالی نبود یا
امام پیش از قوم بود یا برابر قوم اگر پیش بود عورت وی را دیده شود و اگر برابر بود خلاف سنت بود اگر جماعتی عریانان نماز میگذارند
یکی بیامد جامه آورد و گفت بر شما مباح کردم نماز همه تباه شود باید که جامه را بیک کس دهند تا او بپوشد و امامت کند و اگر بعد از قرائت
تشهد یکی آمد و جامه آورد و گفت بر شما مباح کردم بقول ابوحنیفه رح نماز همه تباه شود و بر قول صاحبین نماز همه تباه نشود و از مالک
رح روایت آمده است که ستر عورت فریضه نیست در حق طواف کعبه ظاهر روایت ستر عورة فریضه است **باب سی و هفتم** در بیان
امامت الخنثی اگر امام در مسجد جماعت زنان را امامت میکند روا بود بی کراهیت که امیر المؤمنین عمر رض سلیمان خیثمه رض را همچنین
تعلیم کرد و اگر در خانه جماعت زنان را امامت میکند اگر همه محرم باشند روا بود و اگر یکی محرم نیست هم روا است بی کراهیت و اگر همه
نامحرم اند روا بود با کراهیت اگر امام است و یکی خنثی مشکل امام نیست امامت وی شرط است اما اگر خنثی مشکل بود و زنان
نیز باشند امام نیت امامت زنان کرده ایستاده است نیست خنثی حاجت نیست خنثی مشکل در قفای امام بایستد و زنان در قفای
خنثی مشکل بایستند تا نماز ایشان روا بود و اگر زن بپهلوی خنثی بایستد نماز خنثی تباه شود و اگر دو خنثی شوند اقتدا ایشان بهم درست
نباید چون اقتدا ایشان بیکدیگر درست نباید تیمم بیکی امام درست نباید ایشان باید که تنها گذارند که یکی از یکی اولی مینه خنثی
مشکل را از جماعت مستور نیست **مسئله** خنثی کیست خنثی آنست که وی را هم آلت مردان باشد و هم آلت زنان بود
و نام وی را حال کند که حال مشترک است هم زنانرا بود و هم مردانرا بود این خنثی مشکل تا آنگاه بود که نارسیده بود چون رسیده شود
حکم وی ظاهر شود اگر حیض همی بیند حکم زنان بود و اگر محاسن پدید آید حکم مردان بود اگر حیض همی بیند و هم موی روید
بنگرند که بول از کدام موضع همی آید اگر از اندام مردی همی آید مرد بود و اگر از اندام زنان همی آید زن بود و اگر از هر دو همی آید
از هر کدام بیشتر همی آید حکم او را بود و اگر از هر دو برابر همی آید بقول ابوحنیفه رح روا بود که خنثی مشکل است ابو یوسف و محمد رح

میگویند از هر کدام که بیشتر می آید حکم انرا بود اگر از هر دو برابر می آید این خنثی مشکل است و بر او شوی کردن نشاید و زن خواستن
نشاید با مرد و بیگانه نباید نشستن که با زنان نباید رفتن با زن بیگانه نشاید نشستن که با مردان نباید رفتن اگر خنثی مشکل
بحج میرود و احرام باید که همچون زنان گیرد و مر بروی لازم شود و نماز زنان گذارد و خود را نهفته دارد و قسم دختران برد و میراث
یا قسم پسران بر قول ابو یوسف قسم دختران برد و بر قول محمد از نصیب دختران بیشتر و از نصیب پسران کمتر از ابو حنیفه رض سوال
کردند که خنثی مشکل را حکم چیست گفت لا ادری سوال کردند که وبر چیست گفت لا ادری سوال کردند وقت ختنه کردن نارسیدگان
چه وقت آید گفت لا ادری سوال کردند که اطفال مشرکان را حکم چیست گفت لا ادری و این از بهر آنست که گویندگان و آنچه دانند
بخیلی نمیکنند و بگویند و آنچه ندانند بگویند که نمیدانم و از خود سخن نگویند و ننگ ندارند تا در قیامت در نمانند و این از کمال علم ابو حنیفه
بوده است نه از نقصان وی تا مردم از تعلیم دست ندارند تا اگر کسی از وی چیزی سوال کنند وی ننگ ندارند و گوید من نمیدانم دیگر
آنکه اقتدا بسید عالم کرد صلعم از رسول عم سوال کردند که قیامت چه وقت آید گفت خدای من داناتر است از من من نمیدانم سوال کردند
باران چه وقت اید گفت خدای من داناتر است من نمیدانم سوال کردند فرزند در شکم مادر نر است یا ماده گفت خدای من داناتر است
از من من نمیدانم و سوال کردند که فردا هر نفسی چه کسب کند گفت من خدای داناتر است از من نمیدانم سوال کردند که مرگ هر کسی کجاست
رسول عم فرمود که خدای عز و جل داناتر از منست من نمیدانم و آنگاه این آیت را برخواند **قوله تعالی** ان الله عنده علم الساعة وینزل
الغیث ویعلم ما فی الارحام وما تدری نفس ماذا تکسب غدا وما تدری نفس بای ارض تموت ان الله علیم خبیر و آنگاه گفت من بنده ام
و هر چه مرا خبر دهد من شما را خبر میدهم دیگر از رسول عم سوال کردند که روح چیست از خداوند عز و جل ندا آمد که با مر ما جواب کن **قوله تعالی**
یسالونک عن الروح قل الروح من امر ربی **باب سی و هشتم** در بیان نماز کسوف و خسوف نماز افتاب گرفتن مشهور است بفعل رسول
عم که رسول عم را پسری بود ابراهیم نام وفات یافت آن روز افتاب گرفته شد صحابیگان بردند که مگر افتاب از برای وفات فرزند رسول
عم گرفته شد رسول عم خطبه گفت و در آن خطبه گفت بدانند که افتاب از برای فرزند من نگرفته است افتاب و ماهتاب ایشان دلیل
خدا ایست خدای عز و جل اند و بیگناه اند بر آمدن و رفتن کسی تفاوت نکنند با آنکه بیگناه اند هر چند گاهی روی ایشانرا سیاه کنند
تا گنهگاران ببینند گیرند خداوند عز و جل اثر عدل خود بر ایشان ظاهر گردانید تا شما از بدی و گناه دور باشید چون افتاب بگیرد
باید که بصحرا بیرون روند و دو رکعت نماز بجماعت گذارند و امامت را صاحب شروط کنند چون افتاب بگیرد باید که بیکی شهر
در کدام شهر مسجد جمعه باشد و دو رکعت نماز گذارند بجماعت و امامت صاحب شروط کنند که در حقایق الفقه آورده است که صاحب
شروط امام مسجد جامع بود در حصایه آورده است که امامت نایب سلطان کند با قول شافعی رح دو رکوع کند و بقول علما ما رح
یکی کوچه اند چنانکه نماز دیگر را بقول ابو یوسف و محمد رح قران بلند خواند و بقول ابو حنیفه رح قران نرم خوانند و در همه وقت
گذارند مگر در وقت مکروه و اگر ماه گیرد بیرون نیایند که شب محل فتنه است اما در خانها نماز گذارند و اگر زمین بسیار بجنبید و باد ها
و ظلمت بسیار روز دیا خبر با رنا خوش شنود بتوبه و استغفار مشغول شوند و بدعا و صدقه بیشتر روند تا خدای تعالی بلا دفع کرد

فصل در بیان طلب باران اگر باران نیاید بقول ابو یوسف رح نماز گذارند و بقول ابو حنیفه رح دعا گویند
در صلوة خواجه امام بکر خواهرزاده از محمد رح روایتست که دو خطبه گویند دلیل میکنند که نماز گذارده تا یکی خطبه پیش از نماز گویند
و یکی بعد از نماز گویند قوس عرابی در گردن افگنند و در واگردانند و عجز ظاهر کنند و سر پا برهنه کنند و تیر بیرون برند امام
اعظم ابو حنیفه رح گفته که عجز ظاهر نکنند اما دعا گویند دلیل بر آنکه رسول عم در خطبه بود اعرابی اندر آمد و گفت یا رسول الله
دعا گوئید تا باران ببارد که کشتها خشک میشود و ستوران علف نمی یابند رسول عم دعا کرد در حال باران بارید
گرفت تا هفته باران آمد تا همان اعرابی باز آمد و گفت یا رسول الله دعا گوئید تا باران از عمارتها بصحرا رود که عمارتها
خرابی می پذیرند رسول عم دعا گفت تا باران از عمارتها بصحرا رفت قاضی امام حسام خطیب رح گفته است باران
از عمارتها بصحرا رفت چنانکه بر مدینه چون حلقه انگشتری آفتاب می تافت و در کشتها می بارید در وقت حسن
بصری رح باران نمی بارید بیرون آمدند دعا گفتند ابو حنیفه رح میگوید که رسول عم دعا کرد صحابه نیز دعا کردند تا
بعین پیر متابعت ایشانرا کردند پس معلوم شد که دعا باید گفتن در وقت خلافت امیر المومنین عمر رض الله عنه ایشانرا
باستسقا حاجت آمد امیر المومنین عمر رض ایشانرا باستسقا با خود بیرون آورد چون بمنبر رسول عم برآمد و عباس
رض را با خود بمنبر برآورد فرق وی را برهنه کرد و گفت خداوندا بحرمت این فرق ما را باران فرستی خدای تعالی ایشانرا
باران فرستاد و نعمت تا از زمان شد و از غم تا نجات یافتند قوله تعالی فقلت استغفروا ربکم انه کان غفارا یرسل
السماء علیکم مدرارا و یمددکم باموال و بنین و یجعل لکم جنات و یجعل لکم انهارا پس معلوم شد که دعا می باید گفت و استغفار
چون بصحرا بیرون روند تا دعا گویند اهل پرده را بیرون نبرند که بنا و کارهای ایشان را نهفتگی است اما ضعفا را
و کودکان را بیرون برند سر و پا برهنه کنند و عجز ظاهر کنند اهل ذمه را بیرون نه برند که ایشان اهل عذاب اند
و باران اثر رحمت است و ما مومنان مستحق رحمت خداوندیم **باب سی و نهم** در بیان نماز خوف
بدانکه نماز خوف مشروعست بآیت و اخبار و اجماع امت آیت اینست **قوله تعالی** و اذا کنت
فیهم فاقمت لهم الصلوة فلتقم طائفة منهم معک و لیاخذوا اسلحتهم فاذا سجدوا فلیکونوا من ورائکم و لتات
طائفة اخری لم یصلوا فلیصلوا معک الی آخر الآیة ابو یوسف رح گفته است که صلوة خوف در عهد رسول عم
مشروع بود از برای آنکه تا رسول عم حاضر بود کسی دیگر را نشایستی امامت کردن چون رسول از دار فنا بدار بقا خرامید صلوة خوف منسوخ شد
باید که دو فریق شوند و یک فریق خصم را نگاه دارند و یک فریق نماز بجماعت گذارند پیش خصم روند و ایشان را نگاه دارند اینها بیایند و ایشان نماز
نیز بجماعت گذارند اما ابو حنیفه و محمد رح گفته اند که بعد از وفات رسول عم عبد الرحمان بن عوف ابو عبیده جراح رض خوف گذارده اند
پس معلوم گردد این حکم باقیست غزوهای که بعد از ثابت شده است غزو غطفان و غزو ذات رقاع و ذات قرده و غطفان جمع احد محمد مقاتل
رازی رح گفته است و غزو ذات رقاع را مالک گرفته است و غزو ذات قردت را شافعی گرفته است

نخل و غطفان بود و روهای ایشان سوی قبله بود و دو صف کشیدند و همه اقتدا کردند با امام قیام و رکوع آوردند چون بقومه نشستند
و صف اول سر بسجده آوردند بقیام رفتند اینهای بجای صف اول بودند بجای صف دوم رفتند اینها که بجای صف دوم
بودند بجای صف اول رفتند اینها که استاده بودند خصم را نگاه داشتند با ایشان سر بسجده آوردند بهمین ترتیب نماز تمام کردند و همه
ثواب صف اول حاصل کردند ابو یوسف رح گرفته است که اگر جای بود که روهای ایشان سوی قبله بود باینچنین صلوة خوف روا بود که گذارند
شافعی رح گفته است که دو فریق شوند و یکی فریق خصم را نگاه دارند یکی فریق یکرکعت با امام گذارند بنشستند امام اینها که برخیزند یکرکعت
دیگر گذارند و سلام دهند بروند خصم را نگاه دارند اینها که بیایند و با امام اقتدا کنند و یکرکعت دیگر ایشان با امام گذارند و امام سلام
دهند ایشان برخیزند یکرکعت دیگر مسبوقانه گذارند بگر روایت از وی آنست که امام سلام ندهد بنشیند چندانکه ایشان
یکرکعت مسبوقانه ادا کنند آنگاه سلام دهند و در بعضی نسخها این روایت از مالک است اما بقول شافعی رح است مر و دو کرد وی جمعه را
اعتبار کرده است جماعت رائی اما عبد الله بن مسعود رض گفته که این در ابتدای اسلام بوده است اما منسوخ شده است باید که دو فریق
شوند یک فریق خصم را نگاه دارند و یکفریق یکرکعت با امام گذارند روند خصم را نگاه دارند اینها و اینها اقتدا کنند و یکرکعت دیگر با امام گذارند
و روند و خصم را نگاه دارند و اینها یکرکعت لاحقانه گذارند و سلام دهند و روند خصم را نگاه دارند اینها آیند و یکرکعت مسبوقانه گذارند
و سلام دهند و روند که رسول عم و غزوهای دیگر همچنین کرده اما بعضی گفته اند که اولیتر آن بود که دو فریق شوند یکفریق خصم را نگاه دارند
یکفریق یکرکعت با امام گذارند امام سلام دهد ایشان برخیزند و یکرکعت مسبوقانه ادا کنند و سلام کنند و روند خصم را نگاه دارند اینها
بیایند یکرکعت لاحقانه گذارند و سلام دهند تا آمدن رفتن بسیار نشود مسئله اگر نماز شام بود تعقبان ثوری رح گفته است
دو فریق شوند یکفریق خصم را نگاه دارند دیگر فریق یکرکعت با امام گذارند و بروند و خصم را نگاه دارند اینها بیایند و دو رکعت دیگر با امام
گذارند امام سلام دهد ایشان برخیزند یکرکعت مسبوقانه بیارند سلام دهند و بروند و خصم را نگاه دارند اینها بیایند و دو رکعت نماز
لاحقانه گذارند و سلام دهند بنا بر آنست که وی فرضیت قرات را اعتبار کرده است اما این وجه با خود نیست از برای آنکه صلوة
خوف را با نیمه نماز باید یا شفع تمام یا تمامت نماز روا بود اما اینجا اینها نیست پس باید که دو فریق شوند یکرکعت دو رکعت با امام گذارند یکفریق
خصم را نگاه دارند اینها بیایند و یکرکعت دیگر با امام گذارند امام سلام دهد ایشان برخیزند و دو رکعت مسبوقانه گذارند و سلام دهند و
بروند و خصم را نگاه دارند اینها بیایند و یکرکعت لاحقانه گذارند و سلام دهند اما اگر سه فریق شوند و هر فریق یکرکعت با امام گذارند فریق
اول را نماز تباه شود و دوم سیوم را روا بود بنا بر آن بیان حاصل است که صلوة خوف را با تمامت نماز باید یا شفع تمام با نیمه نماز ازین سه
پنج نیست پس فریق اول را ازین معنی نماز تباه شود فریق دوم یکرکعت با امام نماز گذارده اند و یکرکعت مسبوق اند و فریق سیوم یکرکعت
با امام گذارده اند و دو رکعت مسبوق اند پس بدین معنی فریق دوم و سیوم را روا بود مسئله اگر نماز چهار رکعتی بود باید که دو فریق شوند
یکفریق خصم را نگاه دارند و یکفریق دو رکعت با امام نماز گذارند و بروند خصم را نگاه دارند اینها بیایند و دو رکعت دیگر با امام گذارند امام
سلام دهد ایشان برخیزند دو رکعت مسبوقانه گذارند و سلام دهند و بروند و خصم را نگاه دارند اینها بیایند و دو رکعت لاحقانه

گذارند اگر چهار فریق شوند هر فریقی یکرکعت با امام گذارند فریق اول و سوم نماز روا نبود و دوم و چهارم روا بود چنانکه در نماز شام گفته آمد
بنا بر بیان اصل است که صلوة خوف در همه نمازها می باید با تمامت نمازها شفع تمام اگر مسافر اند دو فریق شوند یک فریق یکرکعت با امام گذارند و
پیش خصم بوند امام نیت اقامت کرد نماز همه چهار شود و اینها که یکرکعت گذارده از پیش دشمن آمدند نماز ایشان تباه نشود که ازین باز که ایشان
ایشان پیش دشمن رفته اند ایشانرا نیز نماز بوده است و این مسئله در صلوة خواجه امام بکر خواهرزاده است اگر در نماز بحرب حاجت آید بقول
شافعی رحم حرب میکنند و نماز میگذارند تا اگر در آن زمان نماز را ماند عاصی نشود اما بقول علما ما رحم در نماز حرب کردن عمل کثیر است نماز
تباه شود دلیل برانکه در حرب خندق چهار نماز از رسول عم فوت شده بود دلیل اگر در نماز حرب کردن روا بودی آن چهار نماز
از رسول عم فوت نشدی فوت متحقق باید تا صلوة خوف روا بود تا اگر به پنداشت خوف شروع کرد معلوم شد که مدد مسلمانان بود
یا آنکه گرد ستوران بود اگر رو بها همه بسوی قبله بوده است و کسی از امام جدا نیست روا بود هر که گذارند باقی نماز تمام کنند و اگر
خوف شروع کرده اند روی بغیر قبله در نماز ایشانرا خوف متحقق شد همچنان صلوة خوف تمام کنند روا بود اگر خوف تمام کنند
روا بود اگر خوف متحقق بود نماز شروع کردند روی بغیر قبله در میان نماز خوف نماند باید که روی بقبله آرند و باقی نماز تمام کنند روا بود
قیاس مسئله تحری مراد از بیان این مسئله آنست تا نماز را بجماعت گذارند و هیچ وقت جماعت را فوت نکنند چون بحرب روند باید که
بدین نیت روند که نصرت دین کنم یا کلمه خدای بالا گردد یا اسلام آرند و به نیت آن نروند تا کشته شود تا غنیمت آرد تا اگر به نیت غنیمت رود
کشته شود شهادت باطل شود و اگر دو صف کشیده اند یکی صف مومنان و یکی صف کافران و از صف کافران مبارزی بیرون آید
از صف مومنان نشاید که کسی بی اجازت امام بیرون آید یا نی اگر مردی بود که بر بازوی خود اعتماد بود که آن خصم را دفع کند
شاید که رود و آن خصم را دفع کند تا دل مومنان شاد گردد و اگر بر بازوی خود اعتماد ندارد و نشاید که بی اجازت امام بیرون رود
نشاید که الم بوی رسد دل لشکر شکسته شود و محمد حسن این مسئله را در سیر کبیر همچنین آورده است اگر در وقت امر معروف و نهی منکر خوف
کشتن بود امتناع نیارد و ترک امر معروف نکند که اگر کشته شود اهل فساد بصلاح در آیند و توبه کنند **باب چهلم** در بیان تفصیل
شهید و فضیلت شهیدان بر دو نوع است حکمی و حقیقی و حکمی آن بود که در زیر دیوار ماند یا در آب هلاک شود یا در آتش سوخته یا بمیرد یا در علم
کشته شود یا بجوش شکم در غریب فوت شود و بکر دایت دختر بکر نیز چون گذشته شود اینها را شهید گویند و نماز گذارند حقیقی آن بود که
سبب تن و جان و مال و زن و فرزند و جمعیت این چه در صف کفار کشته شود و اینها را شهید گویند و بر قول شافعی رحم بر آن نماز نیز نگذارند
خدای عز و جل ایشانرا زنده خوانده است که قوله تعالی بل احیاء عند ربهم علما ما میگویند که ایشان از روی ثواب زنده اند
و از راه حقیقت مرده دلیل آنکه همه احکام مردگان بر ایشان ثابت شده است همچون قسمت ترکه و شوهر خواستن زنان ایشان حسن
بصری رحم میگوید که شهید حقیقی را بشویند و نماز گذارند که حنظله رض را در وقت رسول عم بشستند و رسول عم با صحابه رض
نماز بر وی گذاردند علما ما رحم میگویند این بنا بر آن بود که جنابت رسیده بود منادی رسول عم ندا در داد که ای سپاه رسول
خدای سوار شوید از بهر خدای و حرب کنید با دشمنان خدا حنظله را جنابت رسیده گفت اگر بغسل آوردن مشغول شوم

نشاید که بجای شتر هم مجنیان سوار شوند و شهادت یافت غسل وی بدعت بود علما امام میگویند که اصل درین باب شهدا احد اند
که ایشان را نشستند لیکن نماز کردند و بعد هم ایشان را بر ایشان قیاس کرده اند اگر نارسیده و دیوانه شهادت یافت یا
زن از حیض پاک شد و کشته شد یا بالغی که نا رسیده بود کشته شد ایشان را بر قول ابو حنیفه رح شویند که شهید حکمی اند و بر قول ابو یوسف
و محمد رحم نشویند که حقیقی اند اگر حایض یا نفسا کشته شد بقول ابو حنیفه رح دو روایت است یکی حکمی و یکی حقیقی بر قول صاحبین شهید
حقیقی اند تا نشویند هر که بغزا رود باید که نیت آن بود که غازی شوم و لشکر اسلام نصرت کنم اگر دو صف کشیده اند
یکی مومنان و یکی صف کافران مبارزی از کفار بیرون آید از صف مومنان نشاید که بی اجازت امام بیرون یابی اگر مرد
مبارزی کرد و به بازوی خود اعتماد دارد که آن خصم خود را دفع کند نشاید که بیرون رود و آن خصم خود را دفع کند تا دل مومنان
شاد کرده و اگر به بازوی خود اعتماد ندارد نشاید که بی اجازت امام بیرون نباید که بعد و الهی شهید و دل مومنان شکسته کرده
و محمد حسن در سیر کبیر همچنین آورده است اما اگر امر معروف است در میان مومنان و یقین میداند مومنان را که اگر این امر معروف کند و از
میان کشته خواهند شد شاید که امر معروف کند محمد رح اشکال گفته اند که خود را در تهلکه افکندن بود و نشاید که خود را در تهلکه افکند قوله
تعالی و لا تلقوا بایدیکم الی التهلکة محمد رح گفته است که تاویل این آیه غلط کرده از برای آنکه خود را در تهلکه افکندن چیزی بود
که در معصیت افکندن بود و امر معروف کردن از جمله طاعتهاست اگر بشمشیر دشمنی گریزان میروند از اسپ افتاد و هلاک شد حکم شهادت
نبود اما اگر پس دشمن است میدوانند و از اسپ در افتاد و هلاک شد شهید حقیقی بود اگر از کوه انداختندش یا فاد و در ره رفتندش
یا در آب انداختندش یا در آتش سوختندش یا اینها هلاک شد و این احکم شهادت بود از برای آنکه بضرب دشمن هلاک شده است
اگر دشمن چاه کنده است در آن چاه افتاد و هلاک شد و یرا حکم شهادت دهند اگر مسلمانی در معرکه افتاده است از دهان یا از بینی
یا از دبر خون میرود و هیچ جراحت پیدا نیست و یرا حکم شهادت نبود از برای آنکه اگر ما هم گرم بود از بینی خون رود و اگر مرد
بیدل بود در زهره بود خون برآید اگر جراحت غالب بود از دبر خون رود و چون از این بود شبیه یا فهم احکام دنیا و یرا حکم شهادت
نبود اما از گوش یا از چشم خون میرود و جراحت پیدا نیست و یرا حکم شهادت بود که این دو موضع معهود رفتن خون نیست
معلوم شد که بضرب دشمن است و یرا حکم شهادت بود و اگر در معرکه مومنان و کافران کشته شده اند مومنان را از کافران بچه
فرق کنند ظاهر روایت آنست که موی روی رنگ کرده و موی لب کرده و سنت ختنه و جامه سیاه و سفید امام
ناصر الدین رحمه الله در سیر کبیر آورده است که اگر یکی را موی لب بست بود و اگر چه سنت ختنه نبود و یرا حکم کنند باسلام و بر وی
نماز گذارند و بگورستان مومنان دفن کنند اما اگر موی لب دراز بود و اگر چه سنت ختنه بود و یرا حکم نکنند باسلام
بر وی نماز گذارند و بخاک دفن بکنند و بعضی گفته اند اگر در بغلش مصحف بود و میانش زنار اگر در دار حرب بود و حکم کنند باسلام
وی که در دار بود که جاسوس بود که عذر کرده است و اگر در دار اسلام است و یرا حکم نکنند باسلام وی که اینجا ضرورت نیست اما
اگر مومنان را از کافران فرق نتوانند کردن اگر غالب مومنان باشند بر همه نماز گذارند و همه را بگورستان مومنان

اگر ایشان را زخمی رسید زخم دیگر هم رسید و اگر از شما امان خواستند ایشان امان دهید و اگر از پیش هزیمت روند عقب ایشان مروید و ایشان را
هزیمت کنید و مال ایشان را غارت نکنید و زن و فرزند ایشان را برده نکنید و اگر از شما کشته شود شهید شوید و اگر ایشان را کشید غازی
باشید و این حکم همچنین باقی است مسئله اگر بر اطراف کشته یافتند و کشنده را نمی یابند شهید حقیقی بود اما اگر در عمارتها کشته
یابند و کشنده را نیابند و بقول شافعی رحمه شهید حقیقی بود و بقول علما ما رحمهم شهید حکمی بود از برای آنکه عدد قسامه را جمع کنند
و سوگند دهند و دیت ستانند یعنی شهید حکمی بود اما اگر کشنده را یابند شهید حقیقی بود آن کشنده را نیز کشند و وی شهید
نبود که وی را بحق کشته اند کشتن وی شهادت آن باطل نشود اما اگر کشنده را نیافتند باید که عدد قسامه جمع کنند پنجاه کس از
پارسایان آن محلت را جمع کنند سوگند دهند اگر سوگند خورند دیت بر عاقله بود و عدد قسامت از عاقله باشند و اگر نکول از عدد
قسامه دیت دهند اگر یک کس نکول کرد از […] گیرند و این قول ابو یوسف است دلیل بر اموال که مدعی علیه نکول آرد خطا هر دیت
حبس کنند ایشان را اما سوگند خورند یا اقرار کنند چنانچه از قصاص حق دیگران امتناع کنند در عدد قسامت قصاص نبود تا آن وقت
که اقرار نکنند که این جنایت ما کرده ایم از برای آنکه سوگند خوردن بر ایشان لازم شده است و بحکم شرع حبس کنند ایشان
تا سوگند یا اقرار کنند که این جنایت ما کرده ایم و اگر عدد قسامت چهل و نه کس باید که یک کس را دو باره سوگند دهند و آنگاه دیت ستانند
و آن شهید حکمی بود و وی را بشویند و نماز گذارند اگر بیخبری کشته شده که آلت جارحه نیست چنانکه بشت و یا لگد یا زیر دیوار ماند یا از بالا
در افتاد و یا در آب افتاد و در آتش افتاد و یا […] هلاک شد یا گرگ زد هلاک کشد در این همه صورتها شهید حکمی بود حقیقی نی اگر کسی زده
جراحت شده و بهمان جراحت هلاک شد یا آتش سوخت […] جراحت بر […] و بهمان جراحت مرد شهید حقیقی بود و اگر مسلمانی خود را کارد زد و
هلاک شد طحاوی رحمه گفته است وی را بشویند و نماز نگذارند که وی از اهل بغی است شیخ الاسلام علی سعدی رحمه گفته است که بشویند و نماز
گذارند فایده یکی آنکه تا کسی گمان نبرد که وی شهید است و دیگر آنکه هر که این فعل با خود کند پشیمان بود از وی توبه بود از برای آنکه پشیمانی
از گناه توبه است و بقول ابو حنیفه و محمد رحمه است و اختیار طحاوی قول ابو یوسف رحمه است اگر کافران اهل دهی را فرود گرفتند و همه را کشتند
از مردان و زنان و نارسیدگان بقول ابو یوسف و محمد رحمه را نشویند بقول ابو حنیفه نارسیدگان را بشویند و بر همه نماز گذارند و بجای که
دعوی کنند اگر نارسیده و یا دیوانه یکی را کشت یعنی ابا خطای قصاص واجب نیاید و دیت بر عاقله وی باشد و دیوانه نارسیده از عاقله
نباشد زن از عاقله باشد یا نی اگر این واقعه در خانه وی باشد وی از عاقله باشد و اگر این واقعه در خانه وی نباشد از عاقله نبود
در قتل خطا از میراث محروم نشود و چون فعل از کسی دیگر در وجود آمده باشد چنانکه در تاریکی یکی را گفت بزن وی زد معلوم شد که پدر وی
بوده است وی بدان زخم هلاک شد وی از میراث محروم نشود که وی را در این قصد نبوده است اما اگر پدر و پدر استاد در بستان با
استاد […] را گفتند این بچه را بزن وی بزد هلاک شد ایشان از میراث محروم نشوند اما اگر در جای خواب با فرزند خفته است و گشت
فرزند زیر پهلوی وی آمد هلاک شد از میراث محروم شود که فعل از وی در وجود آمده است اگر نارسیده یا دیوانه یا جنب شهادت
یافتند بقول ابو حنیفه رحمه ایشان را بشویند و بقول ابو یوسف و محمد رحمه ایشان را نشویند و لیکن بر همه نماز گذارند اگر با آلت جارحه

کشته شده است لیکن جراحت نشد بقول ابوحنیفه رض شوینده و بقول ابو یوسف و محمد رح نشویند اگر زنی در حیض یا در نفاس شهادت یافت بقول
ابو یوسف و محمد رح نشویند از ابوحنیفه رض دو روایت است بیکروایت شوینده و بیکروایت نشویند اما اگر از حیض یا در نفاس پاک شد پیش از آنکه
غسل کند شهادت یافت بقول ابوحنیفه رض شوینده و بقول ابو یوسف و محمد رح نشویند دلیل مر آنکه جنب را بقول ابوحنیفه رض شوینده
بقول ابو یوسف و محمد نشویند دلیل آنست که رسول عم در حرب احد دید که حنظله رض شهادت یافته بود فرشتگان آمده بودند
و برا می شستند رسول عم فرمود تا اهل وی سوال کردند گفتند و برا جنابت رسیده بود پیش از آنکه غسل آوردی بیرون شتافته بود کی
مومنان بحرب بیرون آمدند وی همچنان سلاح بر خود درست کرده بیرون آمد بحرب پس معلوم شد که جنب چون شهادت یابد شستن بباید
دیت با قصاص جمع آمد بقول شافعی و نزد علماء ما رح جمع نباید صورت مسئله چنان بود که یکی کس ده کس را انگشت یکی از دو از مان
بازو سپارند گشت بقول شافعی سر آن نه وارث دیگر از مر وی دیت بستانند و بقول علماء ما رح چون سر را کشتند دیت از وی
ساقط شود و اگر از دو اتفاق قسم خود را بخشید قصاص باجماع ساقط شود جنابت تجزیه پذیر نیست پس دیت در حق وی ساقط است اما در حق
دیگران ساقط نشود که دیت تجزیه پذیر نیست و دیت تجزیه پذیر است اگر خصم اقرار میکند که من بعمد الکشته ام و ورثه میگویند بخطا کشته و دیت
و قصاص هر دو ساقط شوند و در قتل خطا از میراث محروم نشود چون فعل از کسی بی کید در وجود آمده است بر کشنده کفارت لازم شود
بنده مومن آزاد کند اگر عاجز آید با شصت روز پیوسته روزه دارد و اینجا مسکین را طعام دادن نیامده است دیت بر عاقله لازم آید
بعضی گفته اند عاقله اهل دیوان باشند قاضی امام اسبیجابی رح گفته است که در استحباب ما سراج سراجان بودند و عاقله گفتگران
گفتگران بودند خواجه اما علی سرخسی رح گفته است کسانیکه نصرت وی از ایشان بود عاقله وی ایشان باشند و اگر از ایشان نباشند
اقربای وی باشند چون دیت دهند اگر از زر دهند باتفاق هزار دینار دهند و اگر از شتر دهند صد شتر دهند بعضی گفته اند که اصح
آنست که بیست و پنج بنت مخاض دهند بیست و پنج بنت لبون دهند بیست و پنج حقه دهند بیست و پنج جذعه دهند بنت مخاض یکساله
بود که پای در دوم نهاده بود و بنت لبون دو ساله بود که پای در سیوم سال نهاده بود و حقه سه ساله بود که پای در چهارم
نهاده بود و جذعه چهار ساله بود که پای در سال پنجم نهاده بود و اگر نقره دهند بقول شافعی رح دوازده هزار درم نقره بدهند
و بقول علماء ما رح ده هزار نقره دهند بنا بر آن اصل است که شافعی رح دوازده درم نقره بد بنا نهی حساب کنند و
چنان باید که بهر سری سه نقره دهند یا چهار نقره این دیت را در سه سال دهند اگر بیشتر اند کمتر دهند و اگر عاقله کمتر اند بیشتر دهند
تا در سه سال داده شود ما وزای زر و نقره و اشتر بقول ابوحنیفه رح چیزی دیگر واجب نشود و بر قول صاحبیه صد شتر داده و بیست
پنج یکساله که پای در دوم سال نهاده بود و باقی بر همین قیاس اگر از گاو دیت میدهند دویست و از جلد دویست و از گوسفند
دو هزار اگر در میان دو ده کشته یافتند بهر کدام دیه که کشته نزدیکتر بود دیت بر اهل آن دیه بود مراد ازین نزدیکی آنست که تا با
واز بانگ کنند اهل دیه بشنوند قتل مکره چنان بود که یکی را اکراه کردند که فلان را بکش و اگر نه ترا بکشیم وی کشت قصاص بر که واجب آید
بقول ابوحنیفه و محمد رح بر فرماینده واجب شود و بر قول زفر رح بر کشنده و بقول ابو یوسف رح بر هر دو نبود و بقول شافعی رح

بر سر وعده بود و اگر یکی چیز را کار روزه و دیگری را کار وز روزه مار گزیدش هلاک در دیدش تلخی دیت بدان کار و زخنده واجب شود باب
چهل و یکم در بیان نماز بیماران بیمار را از نماز معذور داشت هم بآیت هم باخبر اما آیت اینست قوله تعالی الذین یذکرون الله
قیاما و قعودا و علی جنوبهم اما خبر قوله علیه السلام صل المریض قائما فان لم یستطع فقاعدا فان لم یستطع فعلی الجنب یومی ایماء
فان لم یستطع فالله تعالی احق بقبول العذر منه و رسول علیه السلام چندانی وعده فرمود بیمار را که بعضی از صحابه بیماری خواستند
چنانکه عمران بن حصین رض سی سال بیمار بود رسول علیه السلام بیمار پرسی وی رفت وی را فرمود نماز گذار ایستاده با قیام و رکوع و سجود
و اگر نتوانی نشسته گذار برکوع و سجود و اگر نتوانی خفته گذار بر پهلوی راست روی بسوی قبله از بیمار و این قول شافعی
گرفته است اما بر قول علما ما رحم بر قفا گذارد و قدمها بسوی قبله آرد و دلیل بر آنکه عبد الله بن عمر رض بیمار شد رسول علیه السلام بیمار
پرسی وی آمد گفت نماز گذار ایستاده بقیام و رکوع و سجود اگر نتوانی نشسته گذار برکوع و سجود و اگر نتوانی خفته گذار بقفا
قدمها سوی قبله اما باختیار نشاید و قدمها سوی قبله خفتن که محمد حسن رح در جامع الصغیر آورده است که نشاید باختیار قدمها
خفتن الا درین مسئله معنی را عارضه نیست که بخانه نماز گذارد و میتواند با قیام و رکوع و سجود باید که بمسجد آید و نشسته گذارد
برکوع و سجود و جماعت گذارد و با امام تکبیر گوید در قیام و انگاه بنشیند و اگر قوت یابد پیش از آنکه امام برکوع رود وی بالا است
کند و با امام برکوع رود روا بود و اگر همچنان نشسته با امام برکوع رود روا بود و اگر برخاست و بقیام راست ایستاد و همچنان
برکوع رفت و سجده آورد نمازش تباه نشود چرا که قیام دو است یکی قیام قایم و یکی قیام قاعده چون از قیام قاعده
برخاست آن برانداخته نشود و قیام قایم نباید لاجرم نمازش تباه نشود اگر آخر یک رکعت نماز لاحقانه آورد روا بود و اگر همچنان بسلام
دهد نمازش تباه نشود و اگر بخانه نماز گذارد با بقاء طهارت میتواند گذارد و اگر بمسجد می آید بقاء طهارت نمی یابد باید که بخانه گذارد با
بقاء طهارت اگر ایستاده نماز میگذارد و بقیام برکوع و سجود بقاء طهارت نمی یابد اما اگر نشسته برکوع و سجود میگذارد بقاء طهارت
می یابد نشسته گذارد برکوع و سجود و اگر نشسته میگذارد برکوع و سجود بقاء طهارت نمی یابد اگر بیمار میگذارد بقاء طهارت
می یابد بعضی گفته اند حکم صاحب جرح دارد هر وقت نماز طهارت سازد و ایستاده نماز میگذارد با قیام و رکوع و سجود اما شیخ
الاسلام برهان الدین رح گفته است که با بیمار نماز گذارد روا بود مسلمانی را اوردن چه حجت است اگر قرآن میخواند چون
نشود خواجه امام زاهد فخر رح گفته است که قرآن نخواند از برای آنکه بی قرات نماز روا می باشد و دلیل برامی و مقتدی و گنگ
و در فریضه چهار رکعتی در دو آخرین با هم بی قرات روا می آید اما بی طهارت نماز روا نبود شیخ الاسلام برهان الدین رح گفته است
که بقدر حاجت خواند که در زیادت روا نیست که اینجا با بجا نماز گذاردن اشارت بدل است از قیام و رکوع و سجود اما قرات را
بدل نیست بقدر حاجت خواند اینجا می بود که اگر میخواند خون روان میشود بیش نمی ایستد اما اگر میخواند و میرود و اگر خاموشی کند
می ایستد هر چند خواند روا بود که در صلوة مختصر الصباح خواجه امام ابو الفضل کرمانی رح در شرح قدوری آورده است که هر جراحتی
که بفعل [illegible] روان میشود در حق وی حدث نیست اگر مسلمانی را بینی و پیشانی مجروح بود و سجده نتواند اوردن بقول شافعی رح

قیام و رکوع عاجز آرد و سجده با ایما آرد و علما رحمهم الله گفته اند که چون سجده ساقط شد قیام و رکوع نیز ساقط شود با ایما نماز میگذارد روا بود اگر
مسلمانی را کلیبا است اما قیام میتواند آوردن در صلوة خواجه امام بکر خواهرزاده رحمه الله آورده است که وی را بجا ایستاده نماز نشسته روا نبود
باید که چندان بایستد که تواند آنگاه بنشیند باقی نماز را نشسته تمام کند روا بود و اگر ایستاده بنشسته اقتدا کند بقول محمد رحمه الله روا نبود و بقول
ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهما الله روا بود اگر امام نشسته گذارد با ایما مقتدیان با قیام و رکوع و سجود بقول زفر رحمه الله روا بود و بقول علمای ثلثه رحمهم الله
روا نبود و اگر بیماری با ایما نماز میگذارد و در میان نماز قدرت یابد بر قیام و رکوع و سجود نماز تباه شود و اگر جماعتی بیماران با ایما نماز
میگذارند روا بود چون همه یکسان باشند اگر بر مقتدی پیش از سر امام افتد نمازش تباه شود که در حال ایما اعتبار سر را بود نی قدم را اگر امام
رکوع و سجود گذارد و مقتدیان با ایما روا بود باتفاق اما اگر امام نشسته با ایما میگذارد و مقتدیان نشسته برکوع و سجود بقول زفر رحمه الله
روا بود و بقول علمای ثلثه رحمهم الله روا نبود و اگر نشسته میگذارد با رکوع و سجود و دو رکعت گذارد و صحت یافت دو رکعت دیگر ایستاده گذارد
بقول محمد رحمه الله روا نبود بر قول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهما الله روا بود و اگر نشسته با ایما نماز دو رکعت گذارد و صحت یافت دو رکعت دیگر
نمازش تباه شود و اگر نشسته و ایستاده بنجفته اقتدا کنند درست بود و اگر مسبوق با قدرت قیام رکوع و سجود مسبوق قائم را نشسته
برکوع و سجود نمازش تباه شود اما اگر با ایما دارد نمازش تباه نشود باید که چنین باقی مسبوق قائم را گذارد که با قدرت قیام و رکوع نشسته
برکوع و سجود تطوع شود اما با قدرت قیام و رکوع و سجود ایما معتبر نبود و این اشارت از وی عمل کثیر است نماز تباه نشود بخلاف
بیمار که ایما از وی معتبر بود بیمار با ایما نماز میگذارد و قعده فرض بنابر رکعت نرواید آورد نمازش تباه شود اشکال آنست
که مسبوق با قدرت قیام و رکوع و سجود با ایما نماز میگذارد نماز تباه نمیشود و بیمار را چرا تباه میشود فرق همان است
که با قدرت قیام و رکوع و سجده ایما معتبر نیست اما اینجا معتبر است که وی عاجز است از قیام و رکوع اگر بیماری نشسته
نماز میگذارد در قیام چگونه آرد تا چون او را شک افتد بدانند ابو حنیفه رحمه الله چهار روایت است یک روایت آنست چنانکه بهر دو
بنشیند و دست پیش گیرد و قیام آورده شود قعده دست بر زانو نهند این قول زفر رحمه الله گرفته است روایت دیگر آنست که در قیام زانو دو
دارد و در قعده پشت دارد و این قول ابو یوسف رحمه الله گرفته است روایت دیگر آنست که در قیام دو پای را از یکطرف بیرون فرستد
بنشیند و در قعده همچنانکه در قعده همی نشیند روایت چهارم آنست که وی مخیر است خواه در قیام پایها را از یکطرف بیرون آرد خواه در قعده
و این قول محمد رحمه الله گرفته است اگر نشسته نماز میگذارد در جای که دست پیش می باید گرفت دست بر زانو نهاده و اگر التحیات ایستاده اگر سجده سهو
واجب شود و اگر نی نشود **مسئله** عکس کیف کان سهو واجب شود و اگر نشسته با ایما نماز میگذارد در جای که قعده فریضه می باید آوردن بجای
قیام آمد باید بر حالت و تقیید سجده کرد بعضی گفته اند که نماز تباه نشود که از نشستن وی قعده است ظاهر روایت تباه شود که وی بجنبانیدن بارکذاره اگر در
خانه بیماران اند وقت نماز در آمد و محتاج باشند که نماز گذارند و طاقت طهارت کردن ندارند و کسی نیست ایشان را طهارت کنند
و جامهای و جای ایشان پلید است و کسی نیست روی ایشان را بقبله آرد باید که تیمم کنند و نماز کنند و اگر نکنند گناهی شوند اگر بر خود
نه بینند کافر شوند اگر در میان ایشان کسی اهل است امامت را باید که امامت کند اگر چه روی ایشان بغیر قبله است

سر آن خانه مر ایشان را چنانست که حاضر از کعبه را دائم از اشارت متیقن اند کردن نماز بر ایشان بود و بر قول زفر رح اگر بدل شک متیقن
اند کردن نماز بر ایشان روا بود قائم نماز از قیام عاجز باید نشسته برکوع و سجود ز روا نبود تا از نشستن برکوع و سجود عاجز نباید بایما
روا نبود و چون خفته بایما گذارد روا اتفاق است که نیز گذارد و اگر از اشارت سر عاجز آید حسن بن زیاد رح گفته است که بچشم گذارد و اگر از اشارت
چشم عاجز آید زفر رح گفته است بدل گذارد اما ظاهر روایت آنست که چون از اشارت سر عاجز آید و عقل با وی بود تاخیر کند اگر گذشته
شود بر وی چیزی نبود باتفاق و اگر صحت یابد قضا ران نماز بر وی بود یا نی درین مسئله خلافست میان ابونصر یانی ابونصر زید و دیگر
رح یکی از ایشان گفته که قضای بر وی بود و یکی گفته است که قضا بر وی نبود اگر خفته نماز میگذارند خواب رفته بعضی گفته اند خواب ما
رویست حدث نبود و ظاهر روایت طهارت تباه شود اگر بیماری خفته است و بقدر طهارت نمی یابد جامه وی نجس است و روی بغیر قبله
است و قدرت بگشتن ندارد و مالی ندارد که کسی را مزدور کند و بنده ندارد و متبرعی ندارد و بپرسیدن اسباب ماندن نماز نیست اگر تیمم کند
و همچنان روی بغیر قبله و بان حالت نماز گذارد روا بود هر نمازی در حالت تندرستی فوت کرده است درین حالت ادا قضا
نکند از عهده بیرون آید و اگر در ان حالت نماز نگذارد و بر خود نه بیند کافر شود و اگر بر خود بیند لیکن نگذارد مومنی بود و عاصی و اگر
جامه اش نجس بود ازان نماز گذارد و انچه حاجت اصلی بود ماند باقی از خود جدا کند و اگر متبرعی دارد در وی ا ولا بسوی قبله
آرد و او را طهارت دهد بقول ابوحنیفه رح و بریا یافت ان متبرع روی بغیر قبله که بتیمم نماز روا بود و بقول ابویوسف و محمد رح روا نبود
اگر از یکی خانه جماعتی بیماران اند هم باید که جماعت گذارند اگرچه امام را روی بغیر قبله است و اگر بجماعت نگذارند بیکار شوند و اگر
مسلمانی بیهوش شد یکوقت نماز یا همچنین بیهوش ماند بقول شافعی رح نماز از وی ساقط شود و قضا آن نماز بر وی نبود بقول
علما ما رح قضای بر وی بود اما اگر زیادت از شبانروز بیهوش ماند باجماع آن نماز ها از وی ساقط شود و قضا بر وی نبود ابو حنیفه
رض از شبانروز بیست و چهار ساعت را اعتبار دارد ابو یوسف و محمد رح شش نماز را اعتبار دارند فایده این خلاف جای پدید آید
که نماز بامداد گذارد و بیهوش شد روز دیگر آفتاب برآمد و بیهوش بود بقول ابوحنیفه رض قضا ران نمازها بر وی نبود بقول ابویوسف
و محمد رح بر وی بود اما اگر شش نماز را بیهوش آمد اتفاق قضا آن نمازها بر وی نبود اگر بنگ خورد و یک شبانروز خفته ماند
بقول ابویوسف و محمد رح حکم خفتگان دارد و قضا ران نمازها بر وی بود و بقول ابوحنیفه رض حکم بیهوشان دارد و قضا
ان نمازها بر وی نبود اگر بیماری وصیت میکند و در نفس اتفاق درست نباید چنانکه بزید وصیت میکند که چون حدث تو
بگذرد فلانکس را نخواهی یا دختر مر الفلانی برلی دهی وصیت در عبادت درست آید این رسم از محمد رح روایت میکنند اما
ظاهر روایت آنست که درست نباید در ثلث مال باتفاق درست آید سعد بن معاذ رض بیمار بود رسول علیه السلام به عیادت او آمد سعد گفت
گفت در کل مال گفت نی گفت در چهار دانگ گفت نی گفت در نیمه گفت نی گفت در ثلث مال گفت بلی آنگاه این حدیث فرمود
الثلث کثیر او در حق میراث خود را وصیت درست نباید اگر وصیت کرد که روزها مرا کفارت دهید و نمازها مرا بعد از ان گذشته
هر روزه را دو من گندم شود و ظاهر روایت آنست که هر نمازی را دو من گندم لازم شود که روزه یک عبادت است و هر نماز یکی عبادت

چهار دسند یا سرا کنده بعضی قیاس کرده اند زکوة مال و صدقهٔ فطر اگر چهار دسند روا بود و اگر سرا کنده دسند هم روا بود و بعضی
گفته اند که سرا کنده روا نبود و قیاس کرده اند بکفارهٔ یمین و ظهار و رمضان شیخ فانی را شاید که روزه نخورد و هر روز زیرا دو من
گندم بدهد اگر بعد از ان فوت شود ان کند مها صدقه شود و روزها قضا شود و اگر بیمار است نماز نمیتواند گذارد ان وصیت
کند تا بعد از وفات سه من گندم دهند از ثلث مال وی روا بود و هر نمازی را دو من گندم دهند شبانروز هر دوازده من گندم
بود و اگر در حیات وی و پدر روا نبود و اگر در بیابان خوف است پایها نماز گذارد روا بود همچنانکه بیمار باب چهل و دوم در بیان
غسل میت بقول علما ما واجبست و بقول شافعی رح سنت است حکایت آورده اند که آدم صفی علیه السلام وفات یافت جبرئیل
علیه السلام و میکائیل علیه السلام بیامدند و آب جامها نورانی و حلهای بهشتی آوردند یکی آب ریخت دیگری آدم علیه السلام را شست و در ان حلها
پیچیدندش و بروی نماز گذاردند و بخاک دفن کردند و انگاه جبرئیل علیه السلام ندا کرد یا بنی آدم هذه سنت موتاکم الی یوم القیمه
در صلوة کشفوالی آورده است که شستن را فرمودند تا ویرا بشست و ایشان آب ریختند و در حلها پیچیدندش و بروی نماز گذاردند
و بخاک دفن کردند جبرئیل علیه السلام ان ندا کرد یا بنی آدم هذه سنته موتاکم الی یوم القیمه شافعی رح گفت که ندا جبرئیل علیه السلام سنت بود
غسل میت نیز سنت بود علما ما رح گفته اند که ندا جبرئیل علیه السلام امر پروردگار بود و امر پروردگار چون فرضیت را اقتضا کند بدین
گفتیم که واجبست علما ما رح میگویند که بسیار لفظ را سنت خوانند که مراد فریضه بود و نه بینی که معاذ جبل رض مسبوقانه را بعد از
نماز آورد پیغامبر فرمود که سن لکم معاذ سنة حسنة فاستنوا بها رسول علیه السلام مسبوقانه را سنت خواند و مراد فریضه بود و ان
نیز اید و مراد فریضه بود چنانکه نارسیده بالغ شود گویند نماز بر وی واجب شود و ماه رمضان گویند روزه واجب شد اگر مسلمانی
وفات کرد بر همه فریضه شود که بشویند و کفن کنند و نماز جنازه گذارند و بخاک دفن کنند و چون یک کس کرد از همه نیابت واهد در
حدیث آمده است هر که مرده را بشوید از برای رضای خدای عزوجل مر ویرا از گناهان پاک کند و هر که دفن کند برضاء الله تعالی
اماده کرده خود را در بهشت از حلها بهشتی و هر که گور کند برضای خدایتعالی اماده کرده جای خود را گوشکها در بهشت اگر دو کس
باشند در مسافرت یکی وفات یافت بران دیگر واجب شود که ویرا بشوید و اجرت واجب نشود اما اگر جماعتی باشند یکی
درمیان ایشان گذشته شود یکی ویرا بشوید اجرت واجب شود و اگر زن مرد و شوی ماند بقول شافعی رح شاید که زن خود را بشوید
و بقول علما ما رح نشاید که زن خود را بشوید و بقول علما ما رح نشاید که زن خود را بشوید وجه قول شافعی رح
آنست که فاطمه رض وفات یافت امیر المومنین علی رض ویرا بشست علما ما رح گفته اند که عقد ایشان اسمانی بود و بموت
عقد ایشان بجاست وان بنابر انکه رسول علیه السلام فرموده بود که حسب و نسب من هرگز بریده نشود پس عقد درمیان ایشان
باقی بود اما عامه مردم چون زن وفات کند درمیان ایشان عقد نماند لاجرم نشاید شستن اما اگر مردی مرده شود و
زن را شاید که شوی خود را بشوید که چون در عقد وی باشد یا در عدت رجعی باشد دلیل بر انکه صدیق رض وفات یافت اسما که اهل وی
بود ویرا شسته چون این خبر بمادر مومنان عایشه صدیقه رض رسید گفت اگر من بدانستی که زنرا شاید که شوی خود را بشوید

من نامدی که رسول علیه السلام زن کسی دیگر خواستی اگر زن مدین باشد یا به طلاق شوی وی یا وفات یافت نشاید این زن را اگر شوی خود را
شوید اگر مرد وی را دو زن است یکی را طلاق باین داد نامعین یا یکی را به طلاق داد نامعین پیش از آنکه تعیین کرد وی بمرد و وفات یافت هر دو
زن را نشاید که وی را بشویند که هر یکی احتمال حرام دارند مرد وی را اگر زن است دیگر خواست بعد از دخول معلوم شد که خواهر زن بوده است میان ایشان جدائی
واجب شود و متارکه و متارکه ایشان را اقتضای قاضی حاجت نبود بر زن عده واجب شود و بر مرد کابین میان نام برده و سزای کابین
هر کدام کمتر بود آن واجب شود تا عدت این زن نگذرد وی را با زن دخول نشاید کردن پیش از آنکه این زن گذشتی مرد وفات یافت
این هر دو را نشاید که شوی خود را شوید اگر عدت گذشت آنگاه شوی وی را وفات یافت این زن را شاید که شوید شوهر خود را اگر گذشتن عدت
یا بموت مقارنست و بقول ابویوسف و زفر رحمه الله شاید شوی را شوید بقول ابوحنیفه و محمد رحمه الله نشاید که شوی را بشوید در حصاید و در شرح
طحاوی آورده است که زفر رحمه زمان موت را اعتبار کرده و علمای ثلثه زمان شستن را اگر زمان موت لی گذشته شود و زمان شستن
گذرد بقول زفر رحمه نشاید شستن بقول علمای ثلثه شاید شستن در مختلف نیز همین است اگر مردی وفات یافت و ام ولد ماند مسئله
که خواهد بشوید یا لی همین خلافست مردی وفات یافت زن وی بعد از وفات وی ردت آورد یا پسر شوی را ببسود
باز اسلام آورد نشاید که شوی خود را بشوید بالی بروایت شرح بقول زفر رحمه شاید که شوی خود را بشوید بقول علمای ثلثه رحمه نشاید
بروایت صلوة خواجه امام اجل سرخسی رحمه بقول زفر رحمه شاید که بشوید بقول علمای ثلثه رحمه نشاید اگر ترسا اسلام آورد و وفات یافت
زنش اسلام آورد اتفاقست شاید که وی را بشوید اگر مظاهر یا محرم گذشته شد زنان ایشان را نشاید که شوی خود را بشویند اگر
مردی در میان زنان گذشته شد اگر در میان ایشان نارسیده بود وی را تعلیم دهند تا وی را بشوید اگر در میان زنان نارسیده نیست
و زنان نامحرم اند باید که زنی خرقه بر دست پیچد و آن مرد را تیمم دهد اگر زنی در میان مردان گذشته شد اگر در میان ایشان
نارسیده بود وی را تعلیم دهند تا وی را بشوید اگر نارسیده نبود مردی خرقه بر دست پیچد و آن زن را تیمم دهد و اگر در آن زنان
که مرده را تیمم دهد باید که روی بگرداند تا چشمش بر دستها و روی نیفتد اگر خنثی مشکل گذشته شد بعضی گفته اند که خنثی مشکل
دیگر را بیاموزند تا وی را بشوید اما این وجه ماخوذ نیست بجهت آنکه اقتدا ایشان [illegible] درست نبود ایشان را نشاید که یکدیگر را
بشویند خواجه امام زاهد بخاری رحمه گفته است وی را در بیت المال حقی باشد باید که بیت المال کنیزکی بخرند برای وی و آن کنیزک را تعلیم
دهند تا وی را بشوید و بخاک دفن کنند و آن کنیزک باز فروشند و آن مال را باز در بیت المال بیارند خواجه امام اجل سرخسی رحمه گفته است که
خرقه بر دست پیچد و وی را تیمم دهد بجهت آنکه زنی در میان مردان گذشته شود خواجه امام شمس الائمه حلوای رحمه گفته است که وی را در گهواره کنند و
در آب کلان جنبانند و برکشند باز گذارند و بخاک دفن کنند اگر کسی در آب اندک میرد و آن آب پلید شود چون میت را برکشند باز نشویند
اما اگر مومنی گذشته شد و وی را بشستند بعد از آن در آب اندک افتاد و باتفاق آن آب پلید نشود و میت را برکشند باز شستن حاجت
نیست شیخ ابوالقاسم صفار رحمه گفته است اگرچه مرده ناشسته در آب اندک افتد پلید نشود از برای آنکه اگر زنده در آب افتد پلید
نشود و آنکه آن زنگی در چاه زمزم افتاد و [illegible] برکشیده اند آن زنگ را جراحت بود و خون آلوده بود خواجه امام ابوبکر اسکاف رحمه

گفته است اگر مردی شسته بود یا ناشسته بهر دو حال پلید شود که غالب آن بود چون در افتد خیزد
از وی سیر شیح کند چونکه مرده را امساک نمانده بود و چون آب اندک پلید شود و در عیون المسائل مذکور
است دیگر قاضی امام ابو زید بوسی در اسرار گفته است که مرده در اصل پلید است اگر چه وی را چندان
صد آب شویند پاک نشود و فرق میان شسته و ناشسته نیست اما اگر کافری بر کفر وفات یافت وی را
در صد آب شویند چون در آب اندک افتد آن آب را پلید کند که آن نجاست کفر وی را ظاهر شد
اگر مسلمانی در آب بسیار افتاد و هلاک شد وی را از آن آب برکشند باز شستن حاجت بود یا نی
اینمسئله با خواجه امام ابو نصر عیاضی رح سوال کردند که در مسجد رباط چهارسو بر سر منبر وی را
جواب پیش حاضر نبود استاد وی خواجه ابو منصور ماتریدی رح آنجا حاضر بود بسوی استاد نظر کرد
خواجه ابو منصور اشارت کرد که اگر وی را جنبانیده اند آنگاه برکشیده اند باز شستن حاجت نیست و اگر
نجنبانیده اند باز شویند گفت استاد بزرگوار من چنین میفرماید که اگر وی را جنبانیده اند و آنگاه برکشیده
باز شستن حاجت نیست و اگر نجنبانیده اند باز شویند چون بر سر منبر از تعلیم ننگ نداشت لاجرم فقیه جلیل
نام کردند پس چون میت را خواهند شستن تخته را چنان باید نهادن که بیمار را خوابانند بقول شافعی رح
به پهلوی راست خوابانند روی سوی قبله بود و بقول علماء ما رح ستان خوابانند و قدمهای سوی قبله
بود اما این جایی بود که دست دهد اما اگر دست ندهد چنان نهند که دست دهد پاکی شود ستره کشند و غسال و آنکه
و یک کس که وی را آب ریزد زیادت از حاجت اصلی نشاید در آمدن بقول شافعی رح پیراهن از میت بیرون نکنند
بقول علماء ما رح پیراهن از میت بیرون کنند و بقول حسن زیاد رح چیزی بر افکنند که از ناف تا زانو پوشیده شود
ظاهر روایت نشاید که اگر میراث خوار رسیده باشند تا مال وی تلف شود و مرده شوی تاوان دار شود و عورت
غلیظ وی را پوشنده بسنده بود و بقول علماء ما رح خرقه بر عورت غلیظ پوشیده و تخته را به آب صفا بشویند آنگاه میت را بر تخته
نهند اتفاق است که در وقت غسل قرآن نخوانند و دعا بلند نگویند اما اگر دعا نرم گویند شاید که غسال از زبان که مرده را
بر سینه کند بر زبان هیچ ذکر نگوید تا در کفن بپیچند و بوی خوش کنند بقول زفر رح مجمرها را بر قول علماء ثلثه رح مساجد را در بعضی تسبیحها
بر قلب الفت تخت غسال بسه باز دست خود را بشوید اول و دست راست را بشوید باز دست چپ شوید و آنگاه خرقه بر دست پیچد و میت را استنجا دهد و آنگاه
خرقه را بیرون اندازد و دستها را بشوید و بقول شافعی رح میت را به آب دهان و بینی مسح بشویند و بقول علماء ما رح خرقه تاری سه بار بر دندان و بینی
میت اندازند بسنده بود و آنگاه ریش را بشوید و دستها تا آرنج بشوید بروایت حسن زیاد مسح سر آرد و ظاهر روایت مسح سر نیارد و پایها
پایهایش را بشوید و آنگاه آب فرو ریزد و آنگاه دست راست گیرد و سوی خود کشد و آنگاه آب فرو ریزد و دست چپ را
گیرد و سوی خود کشد و آب گرد بر گرد بریزد و آنگاه بر روی تخته نشاند و دست بشکمش فرو مالد اگر چیزی از میت برآید راست کنند

تخته با تخفیف میت را باز شستن حاجت نیست از برای آنکه از زیر آنکه میت را شسته اند تا آن وقت که بتخته گور دفن کنند حکم
صاحب جرح سایل دارد تا اگر چیزی پدید آید طهارت او باطل نشود آب آشنا ریزد تا ریمها نرم شود و گل ماند اما شانه نکند و هیچ و پیشت
نکنند سوی آتش را بست نکنند و گل را آب صاف شوید و زنان را موی پیش سینه نهند و در زیر تخته بوی خوش سوزند و حنوط پراگنده
کنند و بقول زفر رح بر مساجد مالد چنانکه بر پیشانی و کفها و دست و سر زانو و بقول علما ثلثه رح بر مخارق چشمهای و دهان و بینی
مانند آن اگر بیشتر بود بهمه جایگاه پراگنده کنند مرد را کفن سنت سه است پیراهن ازار و لفافه و زنان را پنج است این سه کفن
معجر و سینه بند و از زفر رح روایت آمده است که روی بندند نیز باید و هر جامه که در حال حیات شاید در ممات نیز همچون کفن شاید
کردن اما او لیتر آن بود جامه که بآن جامه طاعت کرده باشد از جامهها او را کفن کنند بهتر آید و لفافه نو کنند و لیل بر آنکه ابوبکر
صدیق رض وفات یافت وصیت کرده بود که مرا هم درین جامه بحید و بخاک دفن کنند که من باین جامه عبادت کرده ام نو
نکنند که زندگان بدان جامه سزاوارتر اند و اولیتر اند و صدیق رض پیراهن و ازار بود همان کردند اما لفافه نو کردند اگر میت را
در کفن پیچیدند معلوم شد که لمعه خشک مانده است اگر یکی دست یا یکی پای مانده است باجماع آن لمعه را بشویند اگر یکی انگشت
خشک مانده است بقول ابوحنیفه و ابو یوسف رح عفو است و نیز روا بود که خشک شده باشد و بقول محمد رح انگشت را بشویند

باب چهل و سیوم در بیان جنازه

چون میت را از خانه بیرون ارند نخست سر باید بیرون آوردن انگاه قدمها
و اگر نخست قدمها بیرون ارند باکی نبود چون بر جنازه نهند اول سر نهند و انگاه پایها و اگر نخست پایها نهند باکی نبود و چادر
بر روی جنازه اندر کشند و اگر زن بود بر روی جنازه نعش نهند اگر مرد بود همان چادر اندر کشند بسنده بود و در پس جنازه
جزع کردن و جامه سیاه کردن و شمع بردن در پیش جنازه و گل بر و پاشیدن این همه بدعت بود نشاید کرد و از پس پیش
جنازه قران خواندن بلند نشاید و تکبیر بلند گفتن نشاید که آن تشبیه رافضیان بود و پس سینه را نشاید چنین کردن و بقول
شافعی رح جنازه را دو کس گیرند جمع پیش روند و بر قول علما رح جنازه را چهار کس گیرند و جمع پس و سنت جنازه بردن
آنست که پیش برد و کتف راست گیرد و ده قدم برود و پس آید بر کتف راست گیرد و ده قدم برود و پیش برود بر کتف چپ
گیرد و ده قدم برود و پس آید و بر کتف چپ گیرد و ده قدم برود چهل قدم شود رسول عم فرمود خدای عز و جل چهل
گناه کبیره از دیوان او محو کرده اند در مسجد نماز جنازه گذاردن کراهیت نبود چون جنازه در مسجد بیارند اما اگر جنازه را
در مسجد کنند بقول علما ما رح مکروه بود و بقول شافعی رح مکروه نبود شافعی رح میگوید که امیر المومنین عمر رض در مسجد نماز
جنازه میگذاردند ما میگوییم آن ضرورت بود که مسجد را از جهت اقامت مکتوبات بنا کرده اند و نیز مساجد را از جنب و مرده را از اندک
آلایش خالی باید اگر جنازه بیرون مسجد است امام با طایفه بیرون مسجد استاده است و دیگران در مسجد نماز گذارند روا بود و پیش قوم جماعت
انست که قوم در مسجد ایستند و امام با طایفه بیرون مسجد نماز جنازه گذارند در نماز جنازه بقول شافعی رح قران خوانند و بقول علما رح نخوانند تکبیرات نماز
جنازه فریضه است باقیها سنت بقول شافعی رح بر غایب نماز جنازه گذاردن روا بود و بقول علما رح روا نبود و بقول شافعی

وفات یافت رسول علیه السلام بر وی نماز جنازه گذارد و علماء ما رحمهم گفته‌اند که خدای عز و جل حجاب از پیش چشم رسول علیه السلام برگرفته بود تا وی را
می‌دید و نماز میگذارد و تکرار نماز جنازه بقول شافعی رح مشروع هست و بقول علماء ما رح مشروعه نیست وجه قول وی آنست که رسول علیه السلام
بر جنازه حمزه رض نماز گذارده هفتاد جنازه دیگر آوردند یکان یکان می‌آوردند رسول علیه السلام بر هر یکی نماز میگذارد و جنازه دیگری آوردند هفتاد
بر آن نماز گذاردند پس بدین طریق که گفته شد بر جنازه حمزه نماز گذارده است بر آن جنازه دیگر هفتاد بار نماز گذارده است نی بر جنازه
حمزه رض بقول شافعی رح در نماز جنازه فاتحه خوانند و بقول علماء ما رح نخوانند بقول شافعی رح بر نماز جنازه تیمم روا نبود و
بقول علماء ما رح روا بود اگرچه تیمم را اجابت کرده باشد و اگرچه جامه ایشان نجس بود روا بود و نماز عید را حکم همین است ولی جنازه
ولی قاضی امام حی و سلطان نماز گذارند روا بود و اگر ولی اهل غایب است نماز جنازه نگذارده اند برین جنازه نماز گذارند روا بود و اگر هیچ
حاضر آید حق وی باقی بود تا اگر وی کسانیکه نماز جنازه نگذارده اند برین جنازه نماز گذارند روا بود و هیچ جای تکرار نماز جنازه مشروعه
نیست الا در مسئله اگر برادر مادر و پدری است و برادر پدری و مادر و پدری را بود اگر برادر مادر و پدری کسی را فرستاده که وی
نماز گذارد این اعتبار حاضر را بود و آن آمده را اعتبار نبود اگر کسی وفات یافت از وی پدر ماند و پسر مستحب آن بود که بر وی پدر نماز
گذارد و اگر زنی دیوانه است و برا پدر است و پسر برا اشوی دهند که وی بقول ابوحنیفه و ابویوسف پسر دهد که وی میراث بیشتر میبرد
و بقول محمد رح پدر رو دهد اگر ولایت پدری بیشتر است بعضی گفته اند که پسر دهد ولیکن باجازت پدر روا اگر مردی دیوانه است و برا زن
مید مینه و برا پدر است و پسر بقول محمد رح پسر خواندش و بقول ابویوسف پدر یکی وصیت کرد که فلان کس در جنازه من نماز گذارد و
در فتاوی ابن رستم از محمد رح روایتست که درست آید ظاهر روایت آنست که وصیت در نفس درست نباید تا اگر وصیت کند که
بعد از وفات من دختر بارسیده مرا بر پسر فلان دهند درست آید یا نی وصیت در آنحال در ثلث مال درست آید در نفس نی مسئله
در نماز جنازه امام کجا ایستد ظاهر روایت که وی را به سینه مرده ایستد که سینه محل معرفت و محبت است حسن بن زیاد از ابوحنیفه روایت میکند
اگر مرده مرد است برابر سر مرد ایستد و اگر مرده زن است میانه جای ایستد یعنی پیش ناف وجه قول وی آنست که روایت میکند انس
بن مالک رض که پیغامبر علیه السلام بر زنی نماز میگذارد و میانه وی ایستاده ظاهر روایت آنست که بنا بر آن بود که آن جنازه در نعش نبود
میانه جا ایستاده تا آنحضرت حایل شود میان مردان و میان جنازه وجه ظاهر روایت آنست که پیش سینه ایستد که محل معرفت است
مسئله در نماز جنازه هر چند صف بیش گیرند ثواب بیشتر بود و اگر سه کس اند دو صف گیرند و اگر هفت کس اند سه صف گیرند چنانکه دو
و یک اگر زن در صف نماز جنازه در آید نماز کسی تباه نشود در نماز جنازه و نماز عید نیت امامت زنان شرط نیست هر چند از امام
دورتر ایستد ثواب بیشتر بود که نماز جنازه بر خلاف نماز ها و دیگر تنها ایستادن کراهیت است در نماز جنازه تنها ایستادن کراهیت نبود
و اگر جنازه بسیار است چگونه نهند یکی را پیش امام نهند سر آن دیگر را برابر سینه این دیگر نهند همه را بر این ترتیب نهند تا امام نیت همه کند
و این هم جایی بود که درست دهد اما اگر درست ندهد اکنون چنان نهند که درست دهد اگر جنازها مختلف است چنانکه مرد و پسرک
و خنثی مشکل و دخترک و زن و مرد را پیش امام نهند باز کودک را که پسرک بود باز خنثی مشکل را باز دختر را باز زن را چون در جای که نهند

برخلاف این نهند پیش قبله مرد را نهند باز کودک را باز خنثی را باز دختر را باز زن را **مسئله** در نماز جنازه چند تکبیر گویند ابن لیلی
و ابراهیم نخعی رح گفته اند که پنج تکبیر گویند و رافضیان علیهم اللعنة میگویند هر که خانواده است پنج تکبیر گویند و عامه را چهار تکبیر گویند و مذهب
سنت و جماعت آنست که بر همه را چهار تکبیر گویند بعد از وفات رسول عم صحابه رض را مشکل شد که تکبیر چند گویند تحری کردند دل ایشان
بر چهار قرار گرفت که آخرین نمازی که رسول عم بگذارد و بر جنازه زنی از زنان انصاری بود و در آن نماز جنازه تکبیر نگفت مگر چهار
که ازین چهار کم گویند روا نبود و اگر ازین چهار زیاده گویند بدعت بود بعد تکبیر اول بگویند سبحانک اللهم و بحمدک بعد از تکبیر دوم صلوة
گویند تا انکه حمید مجید بعد از تکبیر سیوم اللهم اغفر لحینا و میتنا و شاهدنا تا آخر و تکبیر چهارم گویند و سلام اگر میت نارسیده بود
باید که بجای اللهم اغفر لحینا این دعا بخواند اللهم اجعله لنا فرطا اللهم اجعله لنا اجرا و ذخرا اللهم اجعله لنا شافعا و مشفعا اگر مقتدی
بنیت مشغول شد امام یک تکبیر گفت مقتدی را باید که نخست آن تکبیر گوید که امام گفته است آنگاه متابعت کند امام را که وی بر ان
تکبیر لاحق است اما اگر مقتدی در راه است که امام یک تکبیر گفت ابو یوسف رح گفته است که مقتدی نخست ان تکبیر گوید آنگاه متابعت
کند که وی همچون حاضر است ابوحنیفه و محمد رح گفته اند که غائب همچون حاضر نبود باید که تاخیر کند تا امام تکبیر گوید آنگاه متابعت کند
که وی بدان تکبیر اول مسبوق است و مسبوقانه پیش از تمامت نماز امام آوردن حرام است پس نخست این تکبیر را متابعت کند
آنگاه که امام خواهد که سلام دهد آن تکبیرها را گوید اگر نخست ان تکبیرها را گوید آنگاه متابعت کند بقول ابوحنیفه و محمد رح عمل کند
باتفاق روا بود در جنازه همچنین مسبوق شد پیش از انکه جنازه برگیرند از ان تکبیر که فوت شده است گوید و دعا خواندن
حاجت نیست اگر پیش از انکه تکبیر تا گفتی جنازه برگیرند نمازش تباه شود و اگر مقتدی بی تکبیر مسبوق شد تکبیر گوید یا تاخیر کند
تا امام گوید بقول ابو یوسف رح تکبیر گوید و تاخیر نکند قیاس بر نمازها دیگر بر قول ابوحنیفه و محمد رح تاخیر کند تا امام گوید چه تکبیر
در نماز جنازه قایم مقام رکعت است و این مقتدی درین تکبیر مسبوق است و اگر در نماز فریضه مسبوقانه را پیش از امام
آرد نمازش تباه شود اینجا نیز چنین بود اگر این تکبیر را پیش از امام آرد که مسبوقانه است نمازش تباه شود پس مسبوقانه را
باید بعد از سلام امام آرد پیش از انکه جنازه بردارند بدعوات مشغول نشود جنازه بردارند نماز تباه شود و اگر مقتدی
رسید امام چهار تکبیر گفته است و امام سلام نداده است بوی اقتدا کرده بقول ابو یوسف رح تکبیر گوید چون امام سلام دهد
سه تکبیر دیگر بگوید پیش از انکه جنازه برداشته شود بقول ابوحنیفه و محمد رح نماز تمام شده است شروع را امکان نمانده است
مسئله اگر بر یکی جنازه و دیگر آوردند نیت آن جنازه کرد سه تکبیر دیگر گفت هر دو جنازه روا نبود و اگر بر جنازه اول
تکبیر گفت جنازه دوم آوردند نیت دوم کرد و چهار تکبیر گفت دوم روا بود اول روا نبود و اگر یک تکبیر گفت جنازه دیگر آوردند
بدل نیت هر دو کرد و سه تکبیر گفت اول روا بود دوم روا نبود و اگر تیمم کرد بر یک جنازه نماز گذارد و سلام داد جنازه
دیگر آوردند همان تیمم تواند که جنازه دیگر گذارد یا نی اگر چندان تاخیر میشود که طهارت تواند ساختن باتفاق روا نبود و اگر
چندان توقف کند که تیمم باز توانستی ساختن اما طهارت نتوانستی ساختن بقول ابوحنیفه و ابو یوسف رح همان تیمم جنازه

دیگر روا بود و به قول محمد رح روا نبود اگر چند انی توقف نشد که تیمم ساختی اینجا باتفاق و برابر روا بود که بر آن جنازه دیگر نماز گذارد و اگر
متیمم در نماز جنازه امامت کند متوضیان را بقول ابوحنیفه و ابویوسف رح روا بود و بقول محمد روا نبود مسئله و در نماز جنازه بعد از
سلام دادن نماز تباه نشود و اگر در نماز جنازه حدث رسید تیمم کند و بنا کند اگر چه امام بود چه اگر خلیفه کند و بطهارت مشغول شود
نماز جنازه گذارده شود و جنازه برداشته شود نماز وی تباه شود و در شرح در سیر احمد اسبیجابی و در نوادر صلوة خواجه امام خواهرزاده
و در صلوة خواجه اجل سرخسی رح بدو جای آورده است که تواند که بنا کند خلیفه تواند کردن یا نی در اصل نسخها در روایت
امده است اما شیخ الاسلام برهان الدین رح گفته است قیاس خلیفه کند روا بود و اگر طهارت بنماز اندر آمده است تا بنا کند
اتفاق روا بود و اگر بطهارت بنماز آمده بود تا که بنا کند اگر بطهارت نماز اندر آمده است بنا کند ظاهر روایت روا نبود اما در
صدور الصلوة قاضی ابوالحسن مروزی رح آورده است که قیاس قول ابوحنیفه و ابویوسف رح تواند که بنا کند از برای آنکه
بنا همچون ابتدا است چون هم از ابتدای اقتدا متوضی به متیمم بقول ایشان می آید بنا نیز باید که درست می آید بطریق اولی
بود در صلوة خواجه امام سرخسی رح آورده است که اگر امام با در نماز جنازه حدث رسید تیمم کند و نماز تمام کند و خلیفه نکند
و اگر ولی به تیمم نماز جنازه میگذارد روا بود یا نی ظاهر روایت روا بود از حسن بن زیاد رح روایت امده است که روا نبود و شیخ الا
سلام برهان الدین رح در هدایه آورده است که صحیح اینقول است که روا نبود اگر خلیفه کرده است نماز کردن روا بود چه وی از جمله
مقتدیان شود اگر کسی را خلیفه نکرده است و تیمم وی روا نبود چه امامت تیمم بفوت شدن تعلق دارد اینجا خوف فوت شدن نیست
چه گذاردن نماز بوی تعلق دارد مسئله چون مرده را بگورستان برند زیادت از حاجت اصلی بگورستان در نیاید و
گورها را مشوش نکند که رسول عم فرموده است که گور جهودان زیر پای مکوبید و استخوان خشک جهودان زیر پای مشکنید
از بهر شرف ادمیت نه از بهر حرمت جهودان بعضی علما گفته اند هر که بی حاجت بگورستان رود چنانستی که پای بر روی عزیزان
مومنان نهد اگر بضرورت شود که بگورستان در آمده شود چیزی خواند ثواب آن بمردگان بخشد تا برکت خواندن وی از گورها
در گذشته شود مسئله چون مرده را از گردن بر سر گور نهند جمله بر سر خاک بنشینند مگر کسانیکه کاری میکنند که استادن
فعل جهودانست که رسول عم با صحابه رض یکی از یاران اینجا که می نهادند و بر سر خاک استاده بودند که جهودی بر گذشت گفت ما نیز
همچنین میکنیم که شما میکنید چون مرده را بخاک نهیم بر سر خاک نشینیم رسول عم مر صحابه را فرمود که بنشینید تا جهودان را خلاف
کنیم لاجرم امروز بر ما سنت شد و متابعت بر ما لازم شد بقول شافعی رح نخست سر از جانب پای قبر در آرند مرده را در گور یکسر در آرند
و بقول علما ما رح بقدر حاجت در آرند و مرده را از پیش در آرند و بگویند بسم الله و بالله و علی ملة رسول الله اگر زن است محرم وی بگور
در آید و یا در خاک فسا کند و اگر محرم نمی دارد یا پارسا ترین محلت در آید و چادر بالای گور وی در آرند تا خشت راست کنند تا چشم نامحرم بر نیفتد
بقول شافعی رح مرده را تلقین کنند بقوله عم لقنوا موتاکم شهادة ان لا اله الا الله و بقول علما ما رح نکنند که آن حالت در وقت نزع است که نفس انقطاع در
مرده باشند که تفسیر حکم کل دارد و آنکه پیغمبر عم مر ابراهیم پسر خود را بعد تلقین کرد و مصحح بود که او فرزند خود بود و کار از حال مرده خبر نداریم او از مرده بگوش نا نمی رسد

پس دانستیم که تلقین در وقت مردن است و در حدیث آمده است که هر که بر سر خاک بنشیند او چیزی خواند بر مشتی خاک و مردان خاک را در
گور اندازد و بعد از آن ذره خاک آفریدگار پاک مر خواننده را ثواب دهد و مر آن مرده را آسایش بخشد اگر خشت راست
کرده نه معلوم شد که نماز باز روا آمده است خشت بر دارند و همانجا نماز گذارند و باز خشت راست کنند اگر ناشسته پدید آید مرده را
بر دارند بشویند نماز گذارند اگر خاک راست کرده اند آنگاه معلوم شد که نماز ناروا آمده است باتفاق خاک را باز کنند و بر سر خاک
دیگر بار نماز گذارند اگر در خاک چیزی از دنیوی فراموش کرده باشند درین صورت خاک را باز کنند که مغیره بن شعبه رضی الله عنه انگشتری
خود را در خاک مصطفی صلعم مانده بود از صحابه رض سوال کردند صحابه دستوری دادند تا خاک باز کرده انگشتری خود را گرفت
در وقت رفتن سر نگون شد فرو رفت چنانکه با پهلوی وی بر سوی خاک بود سر و روی خود را در پای مبارک می‌مالید جمال
مبارک شیر الکبار دید همچنان سر زیر بر آمد پس دانستیم که اگر چیزی در خاک فراموش شده مانده باشد شاید که خاک باز کنند چون خاک راست کردند
و بقول شافعی رح تلقین کنند و بقول علما رازی رح قرآن خوانند و دعا گویند بعد از آن بسامی اگر زمین سخت است لحد اولیتر بود که
در مدینه دو گورکن بودند یکی لحد کردی و یکی بسامی کردی چون رسول عم از دنیا رحلت کرد ابوبکر صدیق رض دعا کرد که خدایا
هر کدام که فاضلتر است آنرا پدید آر چون این دعا کرد لحد کننده پدید آمد قال النبی صلعم اللحد لنا والشق لغیرنا پس دانستیم که لحد
فاضلتر است اگر خاک سست بود لحد ندارد اسامی کنند روا بود و هیچ تابوت در لحد نشاید نهادن و بعضی گفته اند که در خروج از سر و پایان موم اندر
گیرند و استوار کنند در پیش روی میت زنی کنند و بر آن رف نهند چون مرده را بخاک نهند باید که سر کفن را بگشایند و در گور خشت پخته
نشاید داشتن که رسول عم نهی کرده است که آتش سوده را در کار بستن باید تابوت در گور نهادن کراهیت است تخته نشاید در گور
نهادن یا نی اگر جای سخت است نشاید و اگر سست است شاید خواجه ابوبکر محمد بن الفضل بخاری رح میگوید اگر بخارا هست اگر
تخته آهنی سازند روا است پس دانستیم که تخته چوبین نیز روا است بقول شافعی رح خاک را چهار سوی کنند و بقول علما رازی رح کوهان
کوهان شتر کنند نخعی رح گفته است که کسانیکه روضه رسول عم و از آن ابوبکر رض دیدند نقل کرده اند که همچون کوهان شتر است
شافعی در میان عراق اکنون همچنین میکنند که ما میکنیم که آن طریق ایشان روافض علیه اللعنه گرفته اند سنیان را همچنین نشاید کردن
گور سخت خر پشته کردن نشاید خر پشته نیز نشاید و خاک توده باشند تا گیاه بر آید با گل اندر گیرند تا هم استوار بود و هم گیاه بر آید
که در حدیث آمده است که هر گیاه که بر خاک بر آید تا آنگاه سبز شود تسبیح گوید ثواب آن بمرده رسد و دلیل بر آنکه روزی رسول عم
از گورستان برگذشت دو گور تازه دید عذاب بر ایشان مستولی شده ناله و زاری از آن دو خاک بر آمد دعا کرد که خداوند عز و جل
عذاب بر ایشان سهل گرداند رسول عم فرمود تو باشد که چوب تری بیارید بیاوردند آن چوب دو پاره کرد و فرمود تا بر دو گور کشت
گفت تا این چوب‌ها تر باشند تسبیح گویند آسایش آن بایشان می‌رسد سوال کردند که بچه خصلت این عذاب گرفتار شده اند رسول عم
فرمود که یکی سخن چین بود و یکی جامه خود را از بول نگاه نداشتی و آنگاه رسول عم فرمود که اگر مدت عمر ایشان یکروز روزه از شام تا صبح
داشتندی ایشانرا عذاب نبودی مسئله دعوت سیپاره خواندن نشاید کردن و اگر وارث نارسیده بود حرام بود

واگر بانع بود سنت است که کسی نشیند بر یک ایشان چیزی برود و سیپاره خواند فی اختلاف مشایخ است و اگر خوانند چنان باید که خواند که
یکدیگر نشنوند **مسئله** از گورستان چیزی برکندن نهی است و آتش بر خاک برون کراهیت است مگر جایی خوف تجهیز باشد
که خاک را بجا و دو مرده را نکشند انجا روا بود و اگر این فعل مخالفت خطیره کردن نشاید و پوشش هم نشاید ساختن بروی
خاک را برسنه باید ماندن تا در باران بروی زند اسایش مرده بود شیخ الاسلام برهان الدین رح میگوید که در حدیث امده است
که آن باد شند که بر گور میرود و اسایش مرده بود و کفارت گناهان وی بود که تجهیز امده را کاو دیده برکشیده تاخیر کرد اگر کفن سه قرار است
نگاه دارند تا غیر وی که گذشته شود کفن به غیر وی کنند بر زندگان صرف نکنند اگر مرده را نباشی به سینه کرد باید که میراث خواران
کفن دیگر کنند اگر گورستان را میضر و شسته روا نبود و گورستان مباح بود بر همه ادمیان که بمیرند و اگر درویشی را سیم چند ند و کفن
از آن سیم کردند چیزی زیادت اید نشاید که بنان آب و رشوه خرج کنند سیم را نگاه دارند تا مرده دیگر را کفن کنند سر که گذشته شود
نشاید که وی را در بها انجا دفن کنند که این سنت انبیاست علیهم الصلوة والسلام باید که وی را بگورستان عامه مسلمانان دفن کنند
و در گورستان خرید و فروخت نشاید کردن بگورستان نشاید خانه ساختن و زراعت نشاید کردن و درخت نشاید نشاندن
که زمین گورستان را معطل کرده باشد و گور را فشاندن و سفید نشاید کردن و گورستان مباح است بر همه اگر پاره پاره جدا
میکنند و میگویند از آن ماست و کسی دیگر را نگذارند کراهیت بود بیکار شوند اگر زمین خود را گورستانی میکنند خاص از برای
خویش و اقارب خویش را همین که اقارب و عشایر خویش در خاک نهند آن زمین بر همه مردگان مسلمان مباح شود اگر بار دارند ظالم
باشند پس دانستم که گورستان هیچ طریق ملک نشود والله اعلم یا رب نویسنده را بیامرزی و خواننده را رحمت کنی **باب بیست**
و چهارم در بیان سجدات بدانکه اصل است مر محمد رح را درین باب هر که یکی سجده زیادتی بیارد نمازش تباه شود و انجای بود
که بعمدا ارد اما هر چه بهر اصلاح نماز ارد نمازش تباه نشود به قول ابوحنیفه و ابو یوسف رح هر چه تا دون رکعت بود نمازش تباه نشود
اصل است مر شافعی رح در باب سجدات که هر کجا باند باز کرده اورده تا اگرچه بسیار بود برانداخته شود و اصل است زفر رح را در باب سجدات
هر کجا که باند باز کرده اورده پس برانداخته شود چون تا دون رکعت بود و اگرچه رکعت تمام بود برانداخته نشود صورت مسئله چنان بود
که مسلمانی نماز دوگانی میگذارد در رکوع رکعت دوم یاد امدش که از رکعت اول یکسجده مانده ام قول زفر رح و شافعی رح
باز گردد آن سجده را بیارد و آن قیام و رکوع رکعت دوم را باز ارد و بقول علماء ثلثه رح از اینجا السجده برود و سه سجده بیارد یکی را
نیت قضا میکند دوم نیت اداء و اینجای بود که تا دون رکعت بود اگر هر دو رکعت اورده و قعده اورده یاد امدش که از رکعت
اول یکسجده مانده ام به قول شافعی رح آن سجده را بیارد و یک رکعت نماز ارد و زفر رح در مسئله ما است نیت کند و یک سجده بیارد
و قعده سهو ارد و نماز تمام کند و اگر نماز بامداد میگذارد در قومه رکعت دوم یاد امدش که یک سجده از رکعت اول مانده ام باز گشت
و آن سجده را اورد به قول زفر و شافعی رح آن قیام و رکوع را باز آرد و به قول علماء ثلثه رح اولیتر آن بود که آن رکعت باز ارد
اگر باز نه ارد و بقول زفر و شافعی رح نمازش تباه شود و بقول علماء ثلثه رح بر فور دو سجده ارد و قعده نمازش تمام شود اگر رکعت دوم

سجده مقید کرد وانگاه یاد آمدش که یکی سجده از رکعت اول مانده ام باز گشت و نیت آن کرد سجده را آورد به قول شافعی بهمان
رکعت را باز آرد به قول علماء ما باز نیارد واگر نماز پیشین گذارد چون بقعده آخر نشیند یاد آمدش که یکی سجده از رکعت اول مانده
ام بقول علماء ما چو نیت کند آن سجده را آرد و قعده سهو ارد واز عهده بیرون آید از شافعی هم و در روایتیست یکروایت اینست که آن
سجده را ارد و سه رکعت نماز بدو قعده آرد و یکروایت آنست که آن سجده را آرد و یکرکعت نماز آرد و از عهده بیرون آید بنابران اصل اینست که در
در آوردن ان سجده نیت شرط ندارد و چون رکعت دوم را سجده آرد بی نیت آن سجده ملحق برکعت اول شود ان قیام و رکوع برابر انداخته
شود و باقی ان یکرکعت نماز گذارد واز عهده بیرون آید نماز بامداد را بقعده نشست یاد آمدش که من آیت سجده خوانده ام و سجده نیاورده ام
آن سجده را آورد و قعده سهو آورد و سلام داد و رفت یاد آمدش که من یک سجده صلبی مانده ام آن سجده تلاوة سهو از ان صلبی نیابت
دارد یا نی تلاوت نیابت ندارد که وی بنفس خود واجب کامل است آن سجده سهو نیابت دارد یا نی بنگریم اگر صلبی را از رکعت اول مانده
باشد نیابت ندارد که نیت شرط است واگر از رکعت دوم مانده است نیابت دارد که در محل است نیت شرط نی نماز روا بود نماز بامداد
را بقعده نشست یاد آمدش یکی سجده مانده ام اگر از رکعت اول مانده است نیت کند و آن سجده را ارد و اگر از رکعت دوم مانده است
نیت شرط نیست که در محل است یکی سجده آرد و قعده سهو ارد و از عهده بیرون آید مسئله بر قرار بقعده نشست یاد آمدش که دو سجده
مانده ام بنگریم اگر از رکعت اول مانده است یکرکعت نماز آرد و قعده سهو بیارد و تمام کند واگر از رکعت آخر مانده است دیرا قیام و رکوع
باقیست دو سجده آرد و قعده سهو بیارد و نماز تمام کند واگر نمیداند که دو از یکی رکعت مانده ام یا از دو رکعت حالی دو سجده آرد
و قعده یک رکعت نماز ارد و قعده سهو آرد واز عهده بیرون آید اگر همچنین کرد و نماز تمام کرد و یاد آمدش که من سه سجده مانده ام
آن دو سجده و یکرکعت نماز دیرا بصلاح ارد یا نی چون وی سه سجده مانده است آورده وی یکی سجده پیش شود واگر ان سجده
را از رکعت اول آورده بود نمازش تباه شود از برای انکه چون دو سجده آورد این رکعت دوم تمام شد و در رکعت اول بیک
سجده مقید کرده است بروی یک سجده مانده وی یکرکعت نماز آورد نمازش تباه شود اما اگر ان سجده را از رکعت آخر آورده است
نماز روا بود از برای انکه ازین دو سجده که آورد یکی ملحق برین رکعت شود و این رکعت تمام شود بر وی یکرکعت نماز ماند آورد
از عهده بیرون آید پس وی یک سجده زیادتی آورده با آوردن یک سجده زیادتی نماز تباه نشود دیگر یکروایت
ازین هم اگر بقعده نشست یاد آمدش که من سه سجده مانده ام آورده وی یک سجده پیش شود بنگریم که این یک سجده
را از رکعت اول آورده است یا از رکعت دوم اگر از رکعت اول آورده نمازش تباه نشود و یکی سجده بیارد و یکرکعت نماز دیگر
بیارد و آخر سهو بیارد نمازش تمام شود واگر دو سجده در حال بیارد نمازش تباه شود از بهر انکه یک سجده از رکعت اول
آورد نیت دو سجده که در حال می آرد همین رکعت آخرین ملحق شود پس وی را یک سجده می باید که بیارد تا نمازش روا بود چون
بر نخاست و یکرکعت نماز گذارد پیشتر از تمامه کردن فریضه تطوع گذارد شود لاجرم نمازش تباه شود اگر نماز دو گانی سه گذارد
بر سر دو قعده نیاورده یاد آمدش که من یک سجده مانده ام نمازش تباه شود چه تطوع با فریضه آمیخته شد اگر نماز دوگانی

وسه سجده تحصیلی دیگر آورده است یا زده شود و یا با امام آورده است اینست که بیست و یک سجده و دوازده قعده باید که تا دو رکعت
نماز تمام شود مسلمانی نماز چهار رکعتی میگذارد و قعده نشسته یادامدش که یکسجده مانده ام نیت کند و آن سجده را بیارد چون این سجده
از رکعتهای اول بود اما اگر از رکعت اخر بود نیت شرط نیست که در محل است سجده و قعده آورد و سهو آرد و نماز تمام کند از عهده
بیرون اید اگر نماز چهار رکعتی را قعده نشست یادامدش که دو سجده مانده ام بنگریم که دو از دو مانده است یا دو از یکی اگر دو
از دو مانده باشد دو سجده و قعده و سهو آرد و نماز تمام کند و اگر دو از یک رکعت مانده است از رکعتهای اول یک رکعت نماز دیگر بیارد
واگر از رکعت اخر مانده است دو سجده آرد و اگر نمیداند که دو از دو مانده ام یا دو از یکی دو سجده بیارد و قعده و سهو و یک رکعت
نماز گذارد و سهو آرد و نماز تمام کند اگر نماز چهار رکعتی می آرد و قعده بنشست یادامدش که سه سجده مانده ام بنگریم که سه سجده
از سه رکعت مانده یا از دو رکعت اگر سه از سه مانده است سه سجده بیارد و قعده و سهو نماز تمام کند و اگر سه از دو مانده است یک
سجده بیارد و یک رکعت نماز بیارد و قعده و سهو و نماز تمام کند و اگر نمیداند که سه از سه مانده است و یا سه از دو در حالی سه سجده بیارد
و قعده برخیزد و یک رکعت نماز دیگر بیارد و قعده سهو بیارد و نماز تمام کند و اگر نماز چهار رکعتی را در قعده نشست یادامدش که چهار
سجده مانده ام و یا از سه یا از چهار اگر از چهار مانده است چهار سجده بیارد و قعده سهو نماز تمام کند و اگر چهار از دو مانده است
بنگریم از دو اول مانده است دو رکعت نماز بیارد و اگر از دو آخر مانده است دو سجده بیارد و یک رکعت قعده و سهو نماز تمام کند
و اگر نمیداند که چهار از چهار مانده است یا از دو چهار سجده بیارد و قعده بیارد و دو رکعت نماز بیارد و قعده اخر سهو بیارد نماز
تمام کند و اگر نماز چهار رکعتی را نشست یادامدش که پنج سجده مانده ام آورده پیش از سه سجده نبود هر کجا مانده بیشتر بود و آورده را حساب
باید اگر این سه سجده که وی آورده است بنگریم که از سه رکعت آورده است یا دو اگر از سه رکعت آورده است سه سجده و یک رکعت
نماز و قعده سهو نمازش تمام شود و اگر سه از دو آورده است یک سجده و دو رکعت بیارد و تا نمازش تمام شود و اگر نمیداند که سه سجده از
سه رکعت آورده است یا از دو رکعت سه سجده بیارد و قعده بیارد برخیزد و دو رکعت نماز دیگر بیارد و قعده سهو بیارد نماز تمام کند
اگر نماز چهار رکعتی را در قعده یادامدش که شش سجده مانده ام آورده وی دو سجده بود یا از دو رکعت است یا دو از یکی اگر دو
از دو آورده است و سجده دیگر قعده بیارد برخیزد دو رکعت دیگر بیارد و اخر سهو بیارد نماز تمام کند اگر دو از یکی آورده است پس
وی یک رکعت نماز آورده بود سه رکعت نماز دیگر بیارد و قعده سهو بیارد نماز تمام کند و اگر نمیداند که دو از دو رکعت آورده است
یا دو از یکی دو سجده بیارد و قعده برخیزد و سه رکعت نماز دیگر بیارد و لیسه قعده سهو نماز تمام کند اگر نماز چهار رکعتی را در قعده
یادامدش که هفت سجده مانده ام آورده وی یکسجده بود اگر این سجده را از رکعتهای اول آورده است بر فور دو سجده آرد دا این
رکعت شود نیت کند ان یک سجده دیگر از دو رکعت شود و قعده آرد و دو رکعت دیگر یکقعده گذارد و اگر این سجده را از رکعت
اخر است و یک سجده آرد و سه رکعت نماز بد و قعده آرد و از عهده بیرون آید و اگر نمیداند همین عمل کند یک سجده و سه رکعت نماز
بد و قعده آرد و از عهده بیرون آید **مسئله** برقرار یادامدش که چهار قیام و رکوع آورده ام تا هیچ سجده نی بر فور دو سجده آرد

وسه سجده جنبلی دیگر آورده است یا زده شود ده و یا با امام آورده است این است که بیست و یک سجده و دوازده قعده باید که تا ده رکعت
نماز تمام شود مسلمانی نماز چهار رکانی میگذارد و قعده نشسته یاد آمدش که یک سجده مانده ام نیت کند و آن سجده را بیارد و چون این سجده
از رکعتهای اول بود و اگر از رکعت آخر بود نیت شرط نیست که در محل است سجده و قعده آرد و سهو آرد و نماز تمام کند از عهده
بیرون آید اگر نماز چهار رکانی را قعده نشست یاد آمدش که دو سجده مانده ام بنگریم که دو از دو مانده است یا دو از یکی اگر دو
از دو مانده باشد دو سجده و قعده و سهو آرد و نماز تمام کند و اگر دو از یک رکعت مانده است از رکعتهای اول یک رکعت نماز دیگر بیارد
و اگر از رکعت آخر مانده است دو سجده آرد و اگر نمیداند که دو از دو مانده ام یا دو از یکی دو سجده بیارد و قعده و سهو و یک رکعت
نماز گذارد و سهو آرد و نماز تمام کند اگر نماز چهار رکانی می آرد و قعده بنشست یاد آمدش که سه سجده مانده ام بنگریم که سه سجده
از سه رکعت مانده یا از دو رکعت اگر سه از سه مانده است سه سجده بیارد و قعده و سهو نماز تمام کند و اگر سه از دو مانده است یک
سجده بیارد و یک رکعت نماز بیارد و قعده و سهو نماز تمام کند و اگر نمیداند که سه از سه مانده است و یا سه از دو خالی سه سجده بیارد
و قعده برخیزد و یک رکعت نماز دیگر بیارد و قعده سهو بیارد و نماز تمام کند و اگر نماز چهار رکانی را در قعده نشست یاد آمدش که چهار
سجده مانده ام و یا از سه یا از چهار اگر از چهار مانده است چهار سجده بیارد و قعده سهو نماز تمام کند و اگر چهار از دو مانده است
بنگریم از دو اول مانده است دو رکعت نماز بیارد و اگر از دو آخر مانده است دو سجده بیارد و یک رکعت قعده و سهو نماز تمام کند
و اگر نمیداند که چهار از چهار مانده است یا از دو چهار سجده بیارد و قعده بیارد و دو رکعت نماز بیارد و قعده آخر سهو بیارد و نماز
تمام کند و اگر نماز چهار رکانی را نشست یاد آمدش که پنج سجده مانده ام آورده بیش از سه سجده نبود هر کجا مانده بیشتر بود آورده را حساب
باید اگر این سه سجده که وی آورده است بنگریم که از سه رکعت آورده است یا دو اگر از سه رکعت آورده است سه سجده دیگر بیارد دیگر رکعت
نماز و قعده سهو نمازش تمام شود و اگر سه از دو آورده است یک سجده و دو رکعت بیارد و تا نمازش تمام شود و اگر نمیداند که سه سجده از
سه رکعت آورده است یا از دو رکعت سه سجده بیارد و قعده بیارد و برخیزد و دو رکعت نماز دیگر بیارد و قعده سهو بیارد و نماز تمام کند
اگر نماز چهار رکانی را در قعده یاد آمدش که شش سجده مانده ام آورده وی دو سجده بود یا از دو رکعت است یا دو از یکی اگر دو
از دو آورده است و سجده دیگر قعده بیارد و برخیزد دو رکعت دیگر بیارد و آخر سهو بیارد و نماز تمام کند اگر دو از یکی آورده است پس
وی یک رکعت نماز آورده بود و سه رکعت نماز دیگر بیارد و قعده سهو بیارد و نماز تمام کند و اگر نمیداند که دو از دو رکعت آورده است
یا دو از یکی دو سجده بیارد و قعده برخیزد و سه رکعت نماز دیگر بیارد و قعده سهو نماز تمام کند اگر نماز چهار رکانی را در قعده
یاد آمدش که هفت سجده مانده ام آورده وی یک سجده بود اگر این سجده را از رکعتهای اول آورده است بر فور دو سجده آرد این
رکعت شود نیت کند آن یک سجده دیگر از دو رکعت شود و قعده آرد و دو رکعت دیگر بیقعده گذارد و اگر این سجده را از رکعت
آخر است و یک سجده آرد و سه رکعت نماز بی قعده آرد از عهده بیرون آید و اگر نمیداند همین عمل کند یک سجده و سه رکعت نماز
بی قعده آرد از عهده بیرون آید مسئله بر قرار یاد آمدش که چهار قیام و رکوع آورده ام و هیچ سجده نی بر فور دو سجده آرد

این یک رکعت شود و بر خیزد و سه رکعت نماز گذارد و بعد قعده و سجده سهو آرد و از عهده بیرون آید اگر چهار رکعتی را بعد قعده نشست یاد آمدش
که پنج رکعت آورده ام و قعده فریضه بیاورده ام یاد آمدش و یک سجده مانده ام نمازش تباه شود چه پنج رکعت را نه سجده را آورده ام بود
رکعتها بسجده معتبر شده بود و فریضه بالتطوع آمیخته شود و نماز تباه شود و اگر نماز چهار رکعتی را پنج رکعت آورده و قعده نه نشست یاد آمدش
که دو سجده مانده ام اگر دو از دو رکعت مانده است نماز تباه شود و اگر دو از یکی مانده است نمازش تباه نشود و قعده و سجده سهو بیارد
و نماز تمام کند و اگر نمیداند که دو از دو مانده است یا دو از یکی نمازش تباه شود و اصل این است اگر یک جزو نماز روا مانده است و نه جزو روا تبع آن
یکی جزو نه جزو نماز روا بود و اگر نماز چهار رکعتی را پنج آورد و قعده فریضه نه نشست یاد آمدش که سه سجده مانده ام بنگریم که سه از سه رکعت
مانده است یا سه از دو رکعت اگر سه از سه مانده است نمازش تباه شود و اگر سه از دو رکعت مانده است نمازش تباه نشود حالی که یک سجده بیارد
و قعده و سهو و نماز تمام کند و اگر نمیداند که این سه سجده از سه رکعت مانده است یا دو از نمازش تباه شود و اگر نماز چهار رکعتی را پنج آورد و قعده
فریضه نه نشست یاد آمدش که این چهار سجده مانده ام بنگریم که این چهار سجده از چهار رکعت یا از سه یا از دو اگر از چهار مانده است نماز
تباه شود اگر از سه رکعت مانده نمازش تباه نشود و تواند که این نماز را بصلاح آرد دو سجده بیارد و قعده بیارد و سجده سهو بیارد و نماز
تمام کند اگر از دو مانده است از رکعتهای اول مانده است یک رکعت نماز گذارد و سهو آرد و از عهده بیرون آید و اگر نمیداند نمازش تباه
و اگر نماز چهار رکعتی را پنج آورد و قعده فریضه نه نشست یاد آمدش که پنج سجده از پنج رکعت مانده ام نمازش تباه شود و اگر پنج از
چهار مانده است نماز تباه نشود یا همچنین بود که دو از یکی مانده بود سه از سه چنانکه پنج از چهار مانده و پنج قعده [illegible]
رکعت نماز سه قعده بیارد و آخر سهو آرد و نماز تمام کند اگر چهار رکعتی را پنج آورد یاد آمدش که نه سجده مانده ام آورده و یکی [illegible]
نیت کند و یک سجده بیارد و یک رکعت نماز تمام کند یک رکعت دیگر بیارد و قعده بیارد و بر خیزد و دو رکعت نماز دیگر بیارد و یک
سجده آخر سهو آرد و نماز تمام شود و اگر این سجده را از رکعت آخر آورده است یا نمیداند یک سجده آرد و سه رکعت نماز بدو قعده و سجده سهو
از عهده بیرون آید اگر مسافر بی نماز سه رکعتی میگذارد و قعده نشست یاد آمدش که یک سجده مانده ام نیت کند حال که سجده
بیارد و قعده و سجده سهو آرد و نماز تمام کند اگر یاد آمدش که دو سجده مانده ام اگر از دو مانده است نیت کند دو سجده بیارد و قعده سهو
نماز تمام کند اگر دو از یک رکعت مانده است بنگریم که از اول رکعت مانده است یا از آخر اگر از رکعت آخر مانده است نیت کند دو سجده
و قعده و سهو نماز تمام کند اگر از رکعت اول مانده است آن قیام و رکوع رکعت اول برانداخته شود و بر خیزد و یک رکعت نماز دیگر
و قعده و سهو بیارد و نماز تمام کند و اگر نمیداند که دو از دو مانده است یا از دو یکی نیت کند دو سجده بیارد و قعده سهو بیارد
و نماز تمام کند و اگر نمیداند که دو از دو مانده است یا دو از یکی نیت کند دو سجده بیارد و قعده نشیند بر خیزد و یک رکعت
نماز دیگر بیارد و قعده و سهو بیارد نمازش تمام شود و اگر نماز سه رکعتی را قعده آورد یاد آمدش که سه سجده مانده ام بنگریم
که سه از سه مانده است یا سه از دو رکعت اگر سه از دو مانده است یکی از یکی حالی یک سجده بیارد و قعده بیارد و بر خیزد و یک رکعت نماز دیگر بیارد
و قعده و سهو نماز تمام کند و اگر یاد آمدش که سه سجده از سه رکعت مانده ام نیت کند و سه سجده بیارد و قعده و سهو بیارد نماز تمام کند

واگر نمیداند که سه از سه رکعت مانده است یا سه از دو نیت سه سجده بیارد و برخیزد و یکرکعت نماز دیگر بیارد و قعده و سهو بیارد و نماز تمام کند
اگر یاد آمدش که چهار سجده مانده ام آورده را حساب نکردن آورده وی دو سجده پیش نیت یا دو از دو رکعت آورده است یا دو از یکی اگر
از دو آورده است نیت کند و دو سجده و قعده بنشیند برخیزد و یکرکعت نماز بیارد و قعده و سهو بیارد تا نماز تمام شود اگر نمیداند که دو از دو
آورده است یا دو از یکی بجای دو نیت کند. دو سجده بیارد و قعده بیارد و برخیزد و دو رکعت نماز دیگر بیارد و قعده آخر سهو بیارد و
نماز تمام کند اگر یاد آمدش که سه سجده مانده ام آورده وی یکی پیش شود نیت کند و یک سجده بیارد و یکرکعت نماز دیگر بیارد و قعده
بیارد و برخیزد و یکرکعت نماز دیگر بیارد و قعده و سهو بیارد و نماز تمام کند اگر نماز سه گانی را چهار آورده و قعده فریضه نشسته است یاد آمدش که
یک سجده مانده ام نمازش تباه شود اگر یاد آمدش که دو سجده مانده ام بنگرم که این دو سجده از دو رکعت مانده است یا دو از یکی اگر
دو از دو مانده است نمازش تباه شود و اگر دو از یکی مانده است و این قیام و رکوع چهارم برانداخته شود و قعده بیارد و سهو نمازش
تمام شود و اگر یاد آمدش که سه سجده مانده ام بنگریم که از سه رکعت مانده است یا سه از دو و اگر سه از سه مانده است نمازش تباه شود
اگر سه از دو مانده است نمازش تباه نشود و حالی یک سجده بیارد و قعده سهو بیارد و نماز تمام شود و اگر نمیداند که سه از سه رکعت مانده
است یا سه از دو نمازش تباه نشود و اگر یاد آمدش که چهار سجده مانده ام بنگریم که چهار سجده از چهار رکعت است یا از سه رکعت یا از دو رکعت
اگر چهار از چهار مانده است اتفاق نمازش تباه شود اگر چهار از سه رکعت نمازش تباه نشود حالی نیت کند دو سجده بیارد در رکعت تمام
شود و قعده بیارد برخیزد و یکرکعت نماز دیگر بیارد و قعده و سهو بیارد نمازش تباه شود اگر یاد آمدش که سه سجده مانده ام آورده
وی سجده پیش بود بنگریم این سه سجده از سه رکعت آورده است یا از دو و اگر از سه رکعت آورده است دو سجده بیارد و قعده و سهو
نماز تمام کند و اگر از دو آورده است حالی یک سجده بیارد و تا دو رکعت تمام کند قعده بیارد و برخیزد و یکرکعت نماز دیگر بیارد و سهو بیارد
نمازش تمام شود و اگر نمیداند که سه از سه رکعت آورده است یا سه از دو نیت کند و سه سجده بیارد و قعده بیارد و برخیزد و یکرکعت نماز
دیگر بیارد و قعده و سهو بیارد و نماز تمام شود اگر نماز چهارگانی را پنج آورده است یاد آمدش که شش سجده مانده ام آورده وی چهار
سجده پیش بود این چهار سجده پیش شود این چهار سجده یا از چهار رکعت آورده است یا از سه یا از دو و اگر چهار را از چهار رکعت
آورده است چهار سجده بیارد و قعده و سهو آرد و نماز تمام کند و اگر چهار از سه رکعت آورده است حالی دو سجده و قعده بیارد و برخیزد
یکرکعت نماز دیگر بیارد و قعده و سهو بیارد و نماز تمام کند و اگر چهار از دو رکعت آورده است دو رکعت نماز دیگر بیارد و بیک قعده و آخر سهو
بیارد و نمازش تمام شود اگر نمیداند که چگونه مانده است نیت کند چهار سجده بیارد و قعده برخیزد و دو رکعت نماز بیارد و قعده بیارد و سهو
بیارد و نماز تمام شود **مسئله** برقرار اگر یاد آمدش که هفت سجده مانده آورده وی سه سجده بود و از سه رکعت آورده است سه سجده
از دو یکرکعت نماز دیگر گذارد و اگر از دو رکعت آورده است یکرکعت نماز آورده باشد و دیگر رکعت دیگر را بیک سجده مقید کرده است و
بیک سجده از دو قعده دو رکعت نماز بیک قعده و اگر نمیداند سه سجده را از دو رکعت نماز بدو قعده از سجده بیرون آید **مسئله**
بر قرار اگر یاد آمدش هشت سجده مانده ام آورده وی دو سجده بود اگر این دو سجده را از دو رکعت آورده است برفور دو سجده

آرد و قعده دو رکعت نماز بیک قعده و اگر یک رکعت آورده است از رکعتهای اول بر فور دو سجده آرد و این رکعت شود و قعده آرد و دو
رکعت نماز بیک قعده آرد و از عهده بیرون آید اگر این دو سجده را از رکعت آخر آورده است دو سجده آرد و قعده و سه رکعت
نماز آرد و قعده و اگر نمیداند دو سجده آرد و سه رکعت نماز به سه قعده گذارد و از عهده بیرون آید و اگر چهار رکن از پنج آورد و یاد آمدش
که سجده مانده ام آورده و می از یک پیش نبود و نیت کند و یک سجده دیگر آرد تا یک رکعت نماز تمام شود و یک رکعت دیگر آرد و قعده بر چهار دو
دو رکعت نماز دیگر بیارد و یک قعده آخر سهو آرد و نماز تمام شود و اگر این سجده را از رکعت آخر آورده است یا نمیداند یک سجده آرد
و سه رکعت نماز بدو قعده و سهو آرد و از عهده بیرون آید مسئله برقرار یاد آمدش که هر قیام و رکوع آورده ام و پنج سجده بر فور دو
سجده آرد و این یک رکعت شود و سه رکعت نماز دیگر گذارد و دو قعده آرد و از عهده بیرون آید مسئله اگر نماز پیشین میگذارد و قعده آخر
نشست یاد آمدش که یک رکوع مانده ام و یکی سجده و لیکن نمیداند که از کجا مانده است یکی سجده و یک رکعت نماز گذارد و از عهده بیرون آید و اگر یاد
آمدش که دو سجده و یکی رکوع مانده ام و لیکن نمیداند که از کجا مانده است باید که دو سجده آرد و دو رکعت نماز گذارد و به دو قعده سهو آرد
از عهده بیرون آید باید دانستن که از کجا قیام مانده است [illegible] باید یک رکعت باید آوردن و اگر از رکوع ماند از رکعتهای اول یک رکعت نماز
گذارد و اگر رکعت آن آخر است رکوع و دو سجده آرد و اگر دو سجده مانده است از یک رکعت و رکعتهای اول یک رکعت نماز گذارد و اگر از
رکعت آخر مانده است دو سجده آرد و از عهده بیرون آید اگر نماز پیشین میگذارد و در قیام شک افتادش که این پنجم نشست یا سیوم هر
و من چهار سجده مانده ام بقول مشایخ بلخ قیام آرد و رکوع و قعده تا اگر از پنجم باز گشته باشد و بر سر چهار نشستن یافتم بر فور دو سجده
آرد و اگر سیوم بود و بر سر دو نشستن یافتم بر فور دو سجده آرد بدان قیاس بر سر دو نشسته بود و این سه رکعت بود
چون وی چهار سجده است و برای این یک رکعت شود و سه رکعت نماز به سه قعده آرد تا اگر پنجم باز گشته بود و بر سر چهار نشستن یافتم
چون این چهار سجده مانده است آن دو سجده که آورده است بعد از قیام و رکوع و قعده اگر این چهار سجده را که مانده است اگر از چهار
رکعت مانده است دو سجده را بدو رکعت ملحق کند رکعت شود و به دو دو سجده دیگر بود و اگر این چهار سجده را از دو رکعت مانده بود به دو دو رکعت نماز بود
و اگر از سه رکعت مانده بود به دو دو سجده بود و یک رکعت نماز و اگر نمیداند چهار سجده آرد و سه رکعت نماز به سه قعده آرد و از عهده بیرون آید اما مشایخ سمرقند
گفته اند که باز گردد و قعده آرد و اگر از پنج باز گشته بود و بر سر چهار نشستن بود یافتم چون چهار سجده مانده است و اگر چهار سجده از چهار
رکعت مانده باشد چهار سجده آرد و اگر از سه رکعت مانده است دو سجده آرد و یک رکعت نماز و اگر از دو رکعت مانده بود رکعتهای اول دو رکعت
نماز گذارد و اگر رکعتهای آخر است دو سجده آرد و یک رکعت نماز گذارد و اگر نمیداند چهار سجده آرد و قعده چهار رکعت نماز به چهار قعده آرد
تا اگر بدان قیاس که از سیوم باز گشته بود و بر سر دو نشستن یافتم چون وی چهار مانده است پس پنج آورده
بود به سه و سه چهار رکعت نماز بود پس چهار رکعت به چهار قعده آرد باتفاق از عهده بیرون
آید اگر نماز مشروع کرد و قیام آورد و قعده قیام آورد و دو سجده و یک قیام آورد و رکوع و قیام آورد و دو سجده

ایشان یک رکعت نماز بود و باقی نماز خود تمام کند و اگر وی تنها یک سجده گذارد و بقعده آخر نه نشست یا در میان رکعت یک سجده از رکعت اول
بماند امام اعقول محمد رحمه نماز تباه شود که تمامت شفع اول را اعتبار دارد و تا تمام و ختم شفع را در شفع ثانی درست آید بقول
ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهم نیت کند و یک سجده آرد و در قعده سجده سهو نه سجده سیر واجب آید والله اعلم بالصواب
والیه المرجع والمآب وصلی الله علی خیر خلقه محمد واله اجمعین الطیبین الطاهرین وعلی المهاجرین والا
نصار والتابعین الابرار وعلی الاولیاء والاخیار وعلی جمیع الانبیاء والمرسلین اللهم ارزقنا شفاعتهم یوم لا
ینفع مال ولا بنون تم کتاب الصلوة المنسوب الی الشیخ الامام الاجل المتقی الواعظ فقیه مسعود رضی الله عنه

تمت

جلد دوم صلوة مسعودی بتاریخ
پنجم ربیع الثانی سنه ۱۲۶۷
هجری النبوی
تمام شد

جلد سیوم صلوة مسعودی

بسم الله الرحمن الرحیم

بایددانستن که زکوة دادن فریضه است هم بنص قرآن و هم بحدیث رسول علیه السلام اما نص آنست که قوله تعالی اقیموا
الصلوة واتوا الزکوة امر کردن خدای تعالی بدادن زکوة دلیل است که زکوة فریضه است و حدیث پیغمبر علیه السلام
فرموده که خذ من اغنیائهم وردها الی فقرائهم بگیر از توانگران ایشان زکوة و بدرویشان ایشان بده و حدیث دیگر آنست که پیغمبر
علیه السلام فرموده لا ایمان لمن لا زکوة له ایمان نیست مر آنکس را که وی زکوة مال ندهد یعنی تجوز فریضه نبیند و در آمده است که پیغمبر
علیه الصلوة والسلام فرموده است هر که اشتر بود یا گاو و یا گوسفند و زکوة ایشان ندهد فردا قیامت آن سمها ایشان را آتشین گردانند
وآن خصم را در زمین هموار بغلطانند و او را بسمان کشند و پیشانیها و پهلوهای و پشتهای ایشان داغ کنند تا ایشان میگریند
و فریاد کنند که این سزای آنکسی است که زکوة باز گیرد و هر که زر بود یا سیم و زکوة ندهد خداوند تعالی فرماید فردا قیامت که آن زر
ایشان را آتشین کنند و بر پهلوهای و پیشانیهای ایشان و پشتهای ایشان داغ کنند ائمه تفسیر گفته اند که این سه جا را داغ از برای آن کنند
که چون توانگر درویش را بیند از تنگ و پیشانی افگند و چون سوال کند پهلوی سوی او کند و باز پشت سوی او کند و برود لاجرم
اینجای را داغ کنند چنانکه قوله تعالی یوم یحمی علیها فی نار جهنم فتکوی بها جباههم وجنوبهم وظهورهم
هذا ما کنزتم لانفسکم فذوقوا ما کنتم تکنزون ٭ و در حدیث است که پیغمبر علیه السلام فرمود حصنوا اموالکم بالزکوة
وداووا مرضاکم بالصدقات مالهای خود را در حصار کنید بدادن زکوة و بیماران خود را دارو کنید بصدقه دادن مسئله باید
دانستن که زکوة در چه واجب شود و در چه واجب نشود اما آنچه در وی زکوة واجب شود زر است و نقره و هر چه زر بود بیست
باید که بود تا در وی زکوة نیم دینار واجب شود و بعد از حولان حول یعنی بعد از گذشتن سال و هر چه نقره بود دویست درم باید
که تا در وی پنج درم زکوة واجب شود و حاجت نبود که زر و یا نقره نقد تا زکوة واجب شود مسئله اگر مرد را بیست دینار
بود اول سال در میان سال این مالها هلاک شد باز آخر سال نصاب کامل شد زکوة واجب باید مگر تا آن زمان اندر که مال شده است تا
یکسال نگذرد اما از آن بیست دینار از اول و اندک باقی مانده بود باز بآخر سال نصاب کامل شد زکوة واجب آید

از بهر آنکه ازان مال باقی مانده بود اعتبار در زکوة اوّل و آخر است چون اول سال نصاب کامل بود و بآخر سال کامل لاجرم زکوة واجب آید
مسئله مردی را بیست دینار زر بود و اول سال بروی گذشت و زکوة نداد و آن مال هلاک شد بعد از گذشتن سال حق مطالبهٔ زکوة از وی
بیفتد یعنی زکوة بروی نبود درین جهان اما عقوبت آن جهان بود که بنا دادن زکوة مسئله اگر مردی را بیست دینار زر بود
سال اول را زکوة واجب آمد و آن زکوة نداد و سال دوم برگذشت سال دوم را زکوة واجب شود یا نه جواب سال دوم را نی از بهر آنکه
چون نیم دینار ازان بمال حق درویشان شده است لاجرم در سال دوم کامل نبود زکوة واجب نیاید مسئله اگر مردی را بیست دینار زر است
زیاده میشود زیادتی بچه اندازه باید تا زکوة دیگر واجب شود به قول ابوحنیفه رح تا چهار دینار زیاده نشود زکوة واجب نشود از بهر آنکه چهار
دینار خمس می بود و اگر نقره بود تا چهل درم بر دویست درم زیاده نشود زکوة دیگر واجب نیاید مسئله در زیادتی از بهر آنکه چهل درم خمس دویست
درم بود و به قول ابویوسف و محمد رحمهما الله هرچه اندک زیاده شود به نصاب در زیادتی زکوة واجب آید مسئله مردی را صد درم است و پنج
دینار زر جمع کند آن نقره را با آن زر یا نی به قول ابوحنیفه رح جمع کند بقیمت و به قول ابی یوسف و محمد رحمهما الله جمع نکند مگر باجزا اگر غلامی است
مرد را که اگر بزر میخرند شمارش پانزده دینار میخرند و اگر بنقره میخرند شمارش بدویست درم نقره میخرند زکوة واجب شود یا نی بر قول
ابوحنیفه رح زکوة واجب نیاید و اگر بنقره خریده بود زکوة واجب آید امام محمد رحمه الله میگوید که بنگریم که درین شهر بازرگانی بیشتر است یا بنقره
اگر بازرگانی بزر بود زکوة واجب نیاید و اگر بنقره بود زکوة واجب آید و ابوحنیفه رح میگوید زکوة واجب کنیم تا درویش را و فقیر را نیکو آید
مسئله باید دانستن که زکوة مال بهیچ کسانی سوا بود و بهیچ کسان روا نبود یا مادر و پدر و فرزند هرچند فرود تر بود و یا بالاتر روا نبود و اگر
خود بدهد و یا مکاتب خود بدهد روا نبود و پیغمبر علیه الصلوة و السلام فرموده است که مر بنی هاشم را حرام است تا قیامت زکوة گرفتن و همچنان
که زکوة بنی هاشم را روا نبود علویان دیگر هم روا نبود و بندگان بنی هاشم و به آزادگان بنی هاشم روا نبود از بهر آنکه آزاد کرده ایشان نیز حکم
ایشان است از بهر آنکه یکروز امیرالمومنین عمر رضی الله عنه مر غلام آزاد کرده خود را دید که خرمای خورد و گفت این خرما از کجا آوردی
گفت خرمای صدقه داده اند امیرالمومنین عمر رضی الله عنه گفت بیرون انداز اگر در وقت طهارت مضمضه کنی آن آب را نخوری گفت بلی این
نیز همچنان است دلیل برین مسئله عامی مر علوی را کفو نبود در نکاح و آزاد کرده ایشان مرا آزاد کرده عامی را کفو نبود پس معلوم شد که آزاد کرده ایشان
را حکم ایشان بوده است مسئله اگر شوی زکوة مال بزن خود میدهد روا نبود از بهر آنکه زن در منفعت مرد بود و مال زن همچو مال مرد بود
پس از ملک وی بیرون نرود لاجرم روا نبود اما اگر زن بشوی میدهد به قول ابوحنیفه رح روا نبود و به قول ابویوسف و محمد رحمهما الله
روا بود و اگر بکافر میدهد مال زکوة روا نبود از بهر آنکه پیغمبر علیه الصلوة و السلام فرمود که زکوة بگیرید از توانگران مومنان و بدهید بدرویشان
مومنان مسئله زکوة به برادر دهد یا بخواهر یا به عم یا بخاله یا بپدر زن یا به پسر زن یا بمادر زن یا بخواهر زن یا به برادر زن
روا بود از بهر آنکه توانگری ایشان نه و نه ایشان از تو مسئله زنی آمد بنزدیک رسول علیه الصلوة و السلام صعن نام و سوال کرد که بشوی
خود مال زکوة میدهم روا بود یا نی پیغمبر علیه الصلوة و السلام فرمود لَكِ اَجْرَانِ اَجْرُ الصِّلَةِ وَاَجْرُ الصَّدَقَةِ گفت
ترا مزده باد و یکی مزد خویشی و پیوستن و یکی مزد صدقه دادن مسئله مردی زکوة مال به بنده میدهد بنگریم که خواجه وی توانگر است

یا درویش اگر تو انگر است روا نبود و اگر درویش است روا بود از بهر آنکه مال بغلام مسید بملک خواجه می شود و چون خواجه تو انگر بود همچنانکه
بود که بتوانگر داده بود زکوة بتوانگر دادن روا نیست اینجا نیز روا نبود مسئله اگر زکوة بنا رسیده صبید بدر روا بود یا نی و اگر با در وی تو انگر
تو انگر بدر روا نبود از بهر آنکه حکم این نارسیده حکم مادر و پدر بود لاجرم روا نبود **وَيَجُوزُ الزَّكٰوةُ اِلَى مُكَاتِبِهِ الْغَنِيِّ**
وَطِفْلِهِ مسئله اگر مردی زکوة بمردی داد و بپنداشت که وی درویش است تو انگر پدید آمد آن داده زکوة روا بود
از بهر آنکه وی بگمان داده است که وی درویش است و شریعت بگمان وی روا دارد اگر بگمان زکوة روا نبود مسئله اگر مردی
در شب زکوة بیکی داد و پنداشت که وی درویش است یا بیگانه پسر وی پدید آمد روا بود از بهر آنکه یکی صحابه را در عهد رسول علیه السلام
این واقعه افتاد که وی زکوة در شب بپسر خود داد و این یار را یزید نام بود و پسر و لیرا معن نام بود و بامداد معلوم شد که زکوة
بپسر خود داده است پسر را گفت زکوة مال من ده تا بکس دیگر دهم پسر با او بنزدیک پیغمبر علیه السلام آمدند واقعه خود را حکایت کردند
پیغامبر علیه السلام فرمود یا یزید لک ما نویت و یا معن لک ما اخذت گفت یا یزید آنچه تو نیت کردی درست افتاده است و ای معن آنچه تو گرفتی
نیز ترا حلال است پس ما را معلوم شد که اگرچه پسر خود را داده بود باین کیفیت روا بود مسئله اگر مردی زکوة بمکاتب کسی دهد
روا بود تا زود تر وی از دل بندگی خلاص یابد مسئله اگر مردی را غلام است یا کنیزک که وی از جهت خدمت میدارد در زکوة واجب
اگرچه هم ده نفر بود مسئله اگر مردی را باغ است زکوة واجب شود که محتاج بود بقیمت آن باغ و اگر زمینها بود و کشت هرچه بد آنها حاجت
بود زکوة واجب شود و اگر جفت گاو بود و خران بود در آنها هیچ زکوة واجب نشود مسئله اگر مرد بیست بقال است یا عطار
و یرا بیست دینار را چیزها است در صندوق زکوة واجب نیاید اگر محتاج است اما اگر هرچه زیاده از حاجت اصلی وی بود
که بنصاب برسد زکوة واجب آید مسئله اگر زنی را دست برنجها است یا طوق یا حلقها باید که زکوة بدهد که بر قول ابو حنیفه
زکوة واجب آید و بر قول شافعی رحمه الله واجب نیاید مسئله اگر مردی را بیست دینار است ولی بیست دینار وام دارد
زکوة واجب نشود مسئله مردی را دو دینار زر است ولی صد دینار کابین زن می باید دادن زکوة بر این مرد واجب بود
از بهر آنکه شاید که آن مرد این زن را همان زمان طلاق دهد یا وفات یابد که بدین حال شود لاجرم زکوة واجب نشود مسئله
رنگ ریزی بیست دینار را نیل خریده است یا گل معصفر تا رنگ ریزی کند سال گذشت بر آنها زکوة واجب شود چرا که
در معنی تجارت است یعنی تجارت نیست مسئله هر چیزی که نفع وی بعد از استهلاک بگیرد در وی زکوة واجب بود و اگر نفع وی بعد
از استهلاک میگیرد در وی زکوة نبود مسئله اگر مردی بیست دینار را اشنان خرید یا صابون خرید از بهر آن تا جامه شوی
هر دمان کند و از آنها مزد گرد سال بر گذشت و همچنان اشنان و صابون بر حال است زکوة واجب نیاید فرق است میان
نیل و گل معصفر و اشنان و صابون فرق آنست که این رنگ ریزان جامه را رنگ کنند آن رنگ در آن جامها باقی ماند پس ما را بود
زکوة واجب آید اما اینجا در جامه شوی که جامه را شست از آن اشنان و صابون در جامه هیچ باقی نماند لاجرم زکوة واجب نیاید
و آن سیم که جامه شوی استاند در مقابله آن رنج خویش میستاند اما اگر مردمان بیست دینار را هیزم خرید تا نان بپزد ...

زکوة واجب نشود همچنانکه در جامه شوی اما اگر اشنان و صابون از بهر باز فروختن خریده است باینهم زکوة واجب شود از بهر آنکه مال
بازرگانان است زکوة واجب شود مسئله اگر مرد را مالی است آن مال در خانه خود نهاده است و فراموش کرده و میداند که در خانه خود
نهاده است جای دیگر نمیداند که کجا نهاده است تا سالی بگذشت بعد از آن بیافت زکوة واجب آید اما اگر در بیابان نهاده است تا سالی
برگذشت زکوة واجب نیاید و فرق میان خانه و صحرا آنست که در خانه مال نایافتن نادر بود پس نادر در حکم نبود اما مال یافتن در بیابان
نادر بود لاجرم چون بعد از سال یافتش زکوة واجب نبود مسئله اگر مالی را در باغ خود نهاد یا در زمین خود و فراموش کرد بعد از سال یافت
زکوة واجب بود یا نی در روایت است بیک روایت واجب شود بقیاس خانه و بیک روایت واجب نشود همچنانکه در بیابان مسئله اگر مردی بسفر
رفت و دزدان بیرون آمدند و مال وی را بردند و چیزی گرو به سگ داد اگر بعد از آن سگ گرفت تا اکنون زکوة واجب آید یا از آن سال گذشته
یا نی جواب بتفصیل است بنگریم که سگ از آن وی است یا از آن بیگانه اگر سگ از همین مرد است زکوة واجب آید اگر سگ بیگانه است تا سال
بگذرد زکوة واجب نیاید از بهر آنکه چون به سگ بیگانه داد همچنانستی که این مال هلاک شده ستی لاجرم هرچه وقت مال هلاک شود و باز
بیابد و سال بر وی بگذرد زکوة واجب شود اینجا نیز همین بود مسئله اگر مرد را بیست درم زر است نیم دینار زکوة جدا کرد و در سیم کرد
واگر سیم ده درم داد بود یا نی بمذهب علما ما روا بود و بقول شافعی روا نبود زر را زر باید دادن و سیم را سیم تا روا بود مسئله
اگر مردی نیم دینار جدا کرد به نیت زکوة اگر در وقت دادن نیت نمیکند همان نیت اول بس است یا نی جواب
هست از بهر آنکه نیت در وقت جدا کردن می باید یا در وقت دادن و اینجا نیت یافتن پس روا بود مسئله
اگر مردی نیت کرد و نیم دینار جدا کرد به نیت زکوة و این نیم دینار از وی افتاد از زکوة نیابت ندارد از بهر آنکه
کسی نیافته بود و اگر یافته بود و آن کس توانگر بود از زکوة یقین بر وی بود به شک ساقط نشود و اگر معلوم شد که
آن بنده درویش است اگر بجای نشست در دست وی باز نیت کند اما خرج کرده است هرچند نیت کند روا نبود از بهر آنکه بر وی دین
بر آمد و یابنده و هر دینی که بر کسی بود نیت زکوة کنی روا نبود مسئله مردی را از مردی مال باید این مرد آن مال را نمی
تواند دادن باید که زکوة بر کشد و بوی دهد بعد از آن گوید که این مال بمن ده روا بود اما اگر همچنین گوید
که آن مال ترا بمن می باید دادن از حساب زکوة بگیر در روا نبود از بهر آنکه این دین است و دین
بر زکوة نیابت ندارد مسئله اگر بر مردی زکوة مال واجب شود و درویشان را بخانه من آورد
و نان بر نیت زکوة مال میدهد روا بود یا نی اگر بر خوان نشستند و ایشان نان می خورند روا
نبود از بهر آنکه این اباحت بود و زکوة تملیک است یعنی ملک وی باید که شود اما اگر نان در دست
درویشان نهد روا بود از بهر آنکه چون در دست ایشان نهاد ملک ایشان شد مسئله اگر مردی مر مردی را از زکوة
یکی قراضه از زین بدل آمد یعنی قلب آورد بانه باین خداوند مال داد که این قراضه از زین بدل آید آن زکوة به
اهم نبود از بهر آنکه از این بیست دینار یکی قراضه بدل آمد لاجرم آن بیست دینار نماند زکوة واجب

واجب نباید آن زن را از آن درویش نتواند شدن یا نی درین دو روایت است بعضی گفته اند که تواند شدن که وی پنداشته اند ادا درست که
بر وی نیست چون بر وی نبوده است لازم نتواند شدن ولی درست تر آنست که نتواند که اگر از صدقه فریضه نیفتاده است باری از صدقه تطوع افتاده
است مسئله در زکوة هشت شرط است پنج در زکوة دهنده است و سه در زکوة است و مسلمان پنج که در زکوة دهنده است مسلمان و عاقل
و بالغ و آزاد و صاحب نصاب بودن است اما آن سه که در مال است عین مال و مال تجارت و گذشتن سال است مسئله اگر دانشمندی است و یا کتابها است
زکوة در آن کتابها واجب شود یا نی بنگریم اگر از هر نسخه یکیست زکوة واجب نشود اگر از هر نسخه دو است که اگر آنها را جمع میکنیم بیست دینار بخرند
زکوة واجب آید و اگر از هر نسخه دو است یا سه مثلا از جامع الصغیر دو و از جامع الکبیر سه و زیاده سه چهار است از [illegible] ی مصنفان دیگر نیز زکوة
واجب نشود از بهر آنکه در هر یکی معنی دیگر بود لاجرم بدان محتاج بود زکوة واجب نشود و اگر مصنف یکی بود و در همه یکسان یکی معنی بود لاجرم
زکوة واجب شود مسئله اگر مردی را جامهای زمستانی دو است و تابستانی دو دو جفت بود در وی زکوة واجب نشود اما اگر ازین زیاده
شود زکوة واجب شود چون بنصاب رسد مسئله اگر مردی مردی را وکیل کرد زکوة مال من بده پیش از آنکه وکیل دادی موکل داد و بر قول
ابو حنیفه رح وکیل ضامن شود از بهر آنکه چون موکل داد وکیل معزول شود پس ناحق داده بود ضامن شود بر قول ابو یوسف و محمد رح ضامن نشود
از بهر آنکه بایستی وی را خبر کردی که تو قدم من داده ام مسئله مردی را دویست درم است و پنج درم یا بیست دینار است و نیم دینار یکسال برگذشت
و زکوة نداد سال دوم آمد دوم سال ازو زکوة واجب آید یا یکسال را بقول ابو حنیفه رح دو سال را و بقول ابو یوسف و محمد رح سال اول را زکوة
واجب شود سال دوم را نی نزد ابو حنیفه رح نصاب در هر دو سال کامل است از بهر آنکه اگر بیست سال اول بیست و نیم دینار بود و اگر نیم دینار
را از حساب درویشان گیریم بیست دینار بماند سال دوم را لاجرم در سال دوم نصاب کامل بود و در نقره نیز جواب همین است اما حجت ابو یوسف و
محمد رحمهما الله آنست که در دویست درم پنج درم لازم آید و در آن پنج درم نیز چیزی واجب آید در سال اول چون چیزی لازم آید در آن پنج درم
سال دوم نصاب دوم کامل نبود لاجرم زکوة واجب نیاید در سال دوم مسئله اگر مردی زنی خواست اشتران معین کابین او بیان کرد و
این اشتران را بدین زن تسلیم نکرده است اگر سال برگذشت زکوة واجب نبود بر زن ولی بر شوی نیز از بهر آنکه از ملک وی بیرون رفته است
و بملک زن اندر آمده و بر زن از بهر آن واجب نباید که وی را ملک ناقص است که نمی تواند ازو وی انتفاع گرفتن اما اگر مرد بزن بسپرد بر زن زکوة واجب
آید مسئله مردی را از مردی بیست دینار طلب بود سال برگذشت و آن بیچاره با عدیم است زکوة واجب آید یا نی بنگریم که آن مرد منکر است
یا مقر اگر منکر است زکوة واجب نباید و اگر مقر است جواب به تفصیل است بنگریم که توانائی دادن هست یا نی اگر توانائی دادنش هست زکوة
واجب آید اگر نی نی باب زکوة الابل [illegible] اگر مردی را اشتران اند چرا خوار اگر پنج شتر بود و سال برگذرد یکی گوسپند
واجب آید و از پنج تا نه همان یک گوسپند واجب آید چون ده شوند دو گوسپند واجب آید تا چهارده همان دو گوسپند بود چون پانزده شوند
سه گوسپند واجب آید تا به نوزده همان سه گوسپند واجب آید چون بیست شود چهار گوسپند واجب شود تا بیست و چهار همان چهار گوسپند
بود چون بیست و پنج شوند یکی بنت مخاض واجب آید و از بیست و پنج تا سی و پنج همان یکی بنت مخاض واجب آید چون سی و شش شوند
یکی بنت لبون واجب بود و بنت مخاض یکساله بود که پای در دوم سال نهاده بود و بنت لبون دو ساله بود که پای در سیوم سال نهاده بود

و بر قول محمد رحمه الله واجب نبود همچنانکه زکوة واجب نیست حجت ایشان آنست که قربانی از جمله مواسات است گویند از مال وی قربانی
کنید و آنرا خشک کنید و پاره بدان نارسیده میدهد تا بخورد نشاید که بدرویش دهید چنانکه اگر دیوار زن خواهید نفقه زن بروی
واجب آید اصحیح نیز واجب آید والله اعلم بالصواب باب زکوة البقر باید دانستن که در هر سی ماده گاو یکساله که خواه نر خواه
ماده که پای در دوم سال نهاده بود واجب آید تا سی و نه همین بود چون چهل شود یکی گاو دوساله که پای در سیوم نهاده بود واجب
آید همچنین تا پنجاه و نه و چون شصت شود دو گوساله واجب آید تا شصت و نه همین بود چون هفتاد شود یکی یکساله و یکی دوساله
واجب آید تا هفتاد و نه همین بود و چون هشتاد شود دو گوساله دوساله واجب آید تا هشتاد و نه همین بود چون نود شود سه گوساله
یکساله واجب شود تا نود و نه همین بود و چون صد شود یکی دوساله و دو یک ساله واجب شود از بهر آنکه چهل را یک دوساله و شصت را دو
ساله تا صد و نه همین بود و چون صد و ده شود دو دوساله شود و یکی یکساله تا صد و نوزده همین بود و چون صد و بیست بود مخیر بود خواهد سه دوساله
دهد خواهد چهار یک ساله تا صد و بیست و نه و چون صد و سی شود یک دوساله و سه یکساله دهد تا صد و چهل و نه همین بود و چون صد و پنجاه شود سه
دوساله دهد و یکی یکساله یا خواهد پنج یکساله دهد همچنین تقدیر میرود تا بصد و شصت را چهار دوساله دهد باب زکوة الغنم باید
دانستن که در چهل گوسپند یعنی سائمه چراخوار یک گوسپند واجب آید تا صد و بیست همین بود و چون صد و بیست و یک شود دو گوسفند
واجب آید همچنین تا بدویست همان دو بود و چون دویست و یک شود سه واجب شود تا چهارصد همین بود و چون بچهارصد رسد چهار
گوسفند واجب آید بعد چهارصد اگر صد هزار شود از هر صدی یک گوسفند واجب آید مسئله اگر چهل بره است و در وی زکوة واجب نیست
مگر که با ایشان گوسفندان کلان هم بوند تبع آن کلانها زکوة واجب شود مسئله هر دیه را گوسفندان هست ساعی آید تا زکوة گوسفندان
طلب کند خداوند گوسفند گفت بهر دیه از آن هر کدام گوسفند که تو می باید چه اکنون نشاید که ساعی خود جدا کند از بهر آنکه خداوند گوسفند را
باید که خود تسلیم کند بوی تا درست آید اما اگر ساعی خود در آید باید که گوسفند میانه گیرد از بهر آنکه اگر [illegible] گیرد و در [illegible] نیکو نباید اگر میانه
گرفت روا بود یا نی اگر خداوند گوسفندان آنجا بود روا بود و اگر خداوند گوسفندان حاضر نبود روا نبود هر ساعی را که بر وی که از زکوة نیاید
ندارد مسئله اگر مردی را مالهایی زکوة هست همچون شتران و گاوان و گوسفندان کافران ببرند بدار حرب و قسمت کردند اگر بعد از آن چندگاه
خداوند مال همین مالها خود فا دست شد هر سالها که گذشته را واجب شود یا نی بقول علماء ما رحمهم الله واجب نشود و بر خلاف شافعی رح حجت علماء ما آنست
که چون مالها کافران ببردند از ملک وی بیرون بود و لاجرم زکوة واجب نشود اکنون سال تمام شد بدین مالها همچون شتران و گوسفندان
و گاوان و جامهها با زرکانی و زکوة مال ندادی این مالها را میفروشید بیع روا بود یا نی بر قول علماء ما رحمهم الله روا بود و بر قول شافعی رح روا نبود
و حجت شافعی رح آنست که میگوید که زکوة حق درویشان است چون ندادی آن مال مشترک شد میان وی و میان درویشان هر چیزی که مشترک بود
میان دو کس بیع روا نبود مگر آنکه دیگر رضا دهد چون اینجا مال مشترک شد میان درویشان باید که بیع روا نبود حجت علماء ما آنست که زکوة
حق خدای است و بامر خدای است [illegible] همچو دیگر عبادتها چون نماز و روزه و حج اگر دیگری [illegible] اینجا
نیز همان بود جواب حجت شافعی رح آنست که مشترک است میان وی و میان درویشان دلیل برین که اگر کنیزک میان دو

مشترک بود هیچکس را با وی صحبت روا نبود باز اگر مردی را کنیزک بود از بهر بازرگانی قیمت دویست درم سال برگذشت و زکوة نداد
این کنیزک معیوب شد صحبت با این کنیزک روا بود اگر این کنیزک با درویش مشترک بود صحبت با این کنیزک وی را روا نبودی پس دانستیم که دادن
زکوة بیع را باز ندارد مسئله زکوة واجب شود این وجوب مضیق است یا موسع یعنی زکوة را تعجیل کند بدادن چون سال تمام شود
یا نی بر قول ابوحنیفه رح و ابویوسف رح موسع و بر قول محمد رح مضیق تا تأخیر کند یا آن تأخیر کردن بر قول محمد رح بزهکار شود و بر قول ابوحنیفه رحمة الله
بزهکار نشود و حجت ایشان آنست که نماز نیست که وی را وقتی معین است که از آن وقت درگذرد و بزه است اما زکوة را وقت ادا معین نیست
چنانکه زکوة را تعجیل کند روا بود تأخیر کند نیز روا بود مسئله مردی زکوة مال یکساله را یا دو ساله را پیشتر میدهد روا بود از بهر آنکه درویش
را نیکو می آید لاجرم روا میدارم مسئله اگر مردی را بیست دینار زکوة بر آمده است این بیست دینار را بیک تن میدهد بر قول علما رحمهم
الله روا بود ولی مکروه بود بر قول زفر رحمة الله روا نبود وی میگوید چون آن بیست دینار میگیرد توانگر شد یعنی چنان بود که زکوة به
توانگر داده است و زکوة به توانگران دادن روا نبود و حجت علما رحمة الله آنست که در وقت آنکه میگیرد درویش است بعد از آن توانگر شود
لاجرم روا بود مسئله باید دانستن که زکوة مال را بخویش خود دهی بهتر از آن بود که به بیگانه دهی و اگر خویش نیست همسایه درویش دهی بهتر
بود و اگر همسایه درویش نبود بنگرند که نیک درویش کیست یا در کوی و یا در محله زکوة بوی دهند اولی تر بود یا به پارسائی دهند و یاری
بفاسق ندهند مسئله اگر زکوة مال بشهر دیگر میفرستند مکروه بود و بالجمله بکعبه میفرستند یا ساکنان مدینه مکروه نبود از بهر آنکه حق این درویشان
با این توانگران واجب است که گذارند مسئله مرد دیر اعلام است یا کنیزک که از جهت خدمت نیت تجارت کرد باید که سال برگذرد تا زکوة واجب آید
اما اگر غلامان است که نیت تجارت کرده با نیت خدمت میکنند زکوة واجب نیاید مگر که حولان گذشته بود بعد از آن نیت کند تا آن سال گذشته را
باید که زکوة بدهد هر چه در تجارت است زکوة واجب نیاید چون گندنا و پیاز و مانند وی بر قول ابوحنیفه رح و بر قول ابویوسف و محمد رح زکوة
واجب شود مسئله مردی مال یافت در سرای خود یعنی در سرای ملک خویش که خریده بود یا میراث رسیده بود معلوم نیست که مالک از آن
کیست باید خمس آن مال بدرویشان دهد باقی وی را حلال بود اما اگر آن مال در زمین یافت دو روایت است یکی روایت خمس واجب شود
و یکی روایت واجب نشود از بهر آنکه هر چه در سرای بود ظاهر آنست که آن مال از آن خداوند سرائی بود لاجرم چون خداوند معلوم نبود
خمس باید داد اما اگر بیابان یافت معلوم نبود که نهاده است لاجرم خمس واجب نیاید مسئله مردی را دویست درم وام است چهل
گوسفند و سی گاو و این دویست درم بگوسفندان حواله کنم یا بگاوان حواله کنم زکوة گاوان یکی گاو بود و تو دانی که قیمت گاو از گوسفند
زیاده بود لاجرم این وام بگوسفندان حواله کنم تا گاو را زکوة دهد تا درویشان را منفعتی بیشتر بود مسئله بر حال اگر مردی را بیست
و پنج اشتر است و سی گاو و دویست درم وام بگاو حواله کنم که قیمت یکی اشتر بیشتر بود از قیمت یکی گاو لاجرم بگاو حواله کنیم تا
درویشان را بهتر آید مسئله عاشر عشر میگیرد تا مال ستاند از یکی عشر خواست وی گوید که این مال از من نیست یا گفت من وام دارم یا
مرا وام است یا گفت این مال نزدیک من امانت است یا چیزی میگوید که زکوة مال از وی بیفتد این عاشر وی را باین سخن استوار دارد
از بهر آنکه وی درین باب امین است هر جای قول قول امین بود و اینجا پس همین بود و اگر آنکس … است هم استوار دارد از بهر آنکه

پذیرفت با حکام در آمده و رضا داده لاجرم که حکم مسلمانان را بود ایشانرا نیز همان بود اما اگر حربی بود استوار ندارد بهیچ
حال مگر بدو قول یکی آنکه اگر بندگان بوند گوید اینها فرزندان من اند یا گوید مادر فرزندان من اند بدین دو قول استوار دارد و لیکن
اگر در تمام گفته بود دیگر بهای ایشان حرام بود که ایشان نشاید فروختن و دیگر هیچ قول استوار ندارد از بهر آنکه احکام ایشان روا نیست مسئله
عاشر بر مسلمانان میگذرد و زکوة میخواهد صاحب مال میگوید که این مال من با نقصان است همه مال من صد درم میرسد عاشر میگوید
که من چیز یافته ام که ترا در خانه صد درم دیگر است آن با این نصاب تمام میشود زکوة بده که گفت نشاید ازوی خواستن از بهر آنکه زکوة
واجب میشود از که اینمال در حمایت سلطان است و نصاب این مال در حمایت سلطان تمام نیست لاجرم فی بعین صد درم زکوة
واجب آید و فی بران صد درم که در خانه است از بهر آنکه اینمال دیگر است و آنمال دیگر و نصاب آن تمام نیست و از این نیز نصاب
تمام باید تا زکوة واجب آید مسئله بر مکاتب زکوة نیست تا اگر بر مکاتب عاشر برگذرد عاشر را نباید که از وی عشر خواهد از بهر آنکه
مکاتب را وام بود و وام بر گردن مرد زکوة باز دارد مسئله اگر مردی بضاعت مردمان می برد و یرا مستبضع میگویند و برا و در آنجا
هیچ شرکت نبود و بعاشر رسید و میگوید که زکوة بده وی میگوید این مالها با من بضاعت است و درین مرا هیچ شرکت نیست نباید مر
عاشر را که از وی زکوة خواهد از بهر آنکه این مال کسانست در دست وی بر مال کسان زکوة نیست یعنی زکوة واجب نباید از مستبضع
چون خداوندکان آنجا نبود مسئله اگر مرد لست مضارب و مضاربه آن بود که از یکی سیم بود و از یکی تن و سود نیمه لیکن سود آنگاه
باید که قوت کنند که اصل مال یک سو نهاده بوده مضارب بر عاشر میگذرد و عاشر از وی زکوة میخواهد مضارب میگوید این مال مضاربت
است و در وی من نیست مر عاشر را نشاید که از وی زکوة خواهد یا نی ابو یوسف و محمد رحمة الله میگویند که نشاید از بهر آنکه قسمت درین
مال پدید نیست چنانست که گوی هیچ در او درین مال شرکت نکرده است بدین معنی بر وی واجب نیاید همچنانکه در بضاعت و از ابو حنیفه
دو قول است یکی قول اول و یکی قول آخر اول میگوید که واجب بر وی از درین مال شرکت است و هرچگاه مال میان دو تن شرکت
بود زکوة واجب آید اینجا نیز باید که همان بود باز قول آخر میگوید که وجب نیاید از بهر آنکه قیمت وی پدید نیست چنانکه یاد کردیم
باب در زکوة اسپ باید دانستن که در اسپ زکوة واجب است یا نی اگر از بهر نسل بود زکوة واجب بود دیگر روایت بر هر
اسپی یک دینار واجب شود و دیگر روایت قیمت کنند اسپانرا قیمت اسپ را بنقره حساب کنند و بر هر درمادکان اگر اسپ نر بود و اگر
از بهر بازرگانی خریده بود زکوة واجب شود اما اگر از بهر نشست را بود زکوة واجب شود یا نی بر قول کرخی رحمة الله واجب شود
و بر قول طحاوی رح واجب نشود مسئله اگر زمین است عشری مردی این زمین را باجارت گرفت عشر بر آجر واجب شود یا بر مستاجر
از بهر آنکه ملک آجر است این زمین و مر مستاجر را منفعت زمین است پیش ملک نیست لاجرم چون ملک وی نبود بر آجر واجب بود بر مستاجر
نبود و هم چنین اگر زمین را بیکی داد بمزارعه عشر این زمین بر خداوند زمین بود نه بر کدیور مسئله اگر زمین است خراب آنرا کسی
آبادان کرد با مر سلطان عشر این زمین بر خداوند زمین بود نه بر کدیور مسئله اگر زمین است خراب لاملک آنرا کسی آبادان کرد
با مر سلطان عشر این زمین مر آنکس را بود که آبادان کرده است والله اعلم بالصواب **باب الصوم** بدانکه روزه ماه رمضان

فریضه است هم بنص قرآن و هم بحدیث رسول علیه السلام و هم باجماع امت اما نص آنست قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا کتب
علیکم الصیام کما کتب علی الذین من قبلکم قال النبی علیه السلام بنی الاسلام علی خمس شهادة ان لا اله الا الله واقام الصلوة وایتاء الزکوة
وصوم شهر رمضان وحج البیت من استطاع الیه سبیلا و در حدیث دیگر فرموده است که صلوا خمسکم وزکوا اموالکم وصوموا شهرکم وحجوا بیت ربکم تدخلوا
الجنة ربکم بلا حساب ولا عذاب یعنی حدیث پیغامبر علیه السلام نماز کنید و زکوة بدهید و روزه ماه رمضان بدارید و خانه پروردگار را حج
کنید تا اندر آئید در بهشت و اجماع امت آنست که هیچکس آنرا منکر نشده است و پیغامبر علیه السلام فرموده است من صام رمضان واتبعه ستا من
شوال فکانما صام الدهر کلها صحیح لحدیث یعنی هرکه شش شوال را روزه دارد و همچنان بود که وی از وی ثواب یکسال روزه داشته است از بهر آنکه
خدای عز وجل میفرماید من جاء بالحسنة فله عشر امثالها پس روزه ماه رمضان را سیصد روزه شود و از شش را شصت و دیگر سیصد روز یکسال
بود مسئله بدانکه هر روزه را شرطست و رکن و محل و شرط وی نیت است رکن وی امساک از مفطرات است محل وی ماه رمضان است
و نیت روزه فریضه است هم بآیت و هم بحدیث اما آیت قوله تعالی وما امروا الا لیعبدوا الله مخلصین له الدین واما حدیث الاعمال بالنیات و در حدیث دیگر فرموده است
که الاعمال الا بالنیة یعنی عمل نیست مگر بنیت مسئله نیت روزه بمذهب علماء ما هم از شب و هم از روز روا بود مطلق پیش از زوال به مطلق نیت روا
بود و بنیت تطوع نیز روا بود و بقول شافعی رح نیت فرض کند و از شب کند تا روا بود همچون روزه قضا و نذر و روزه کفارة که در وی هر سه نیت
فرض باید داشت باید تا روا بود و در رمضان نیز همچنین باید تا روا بود و علماء ما میگویند که این روزه رمضان وی معین است و در تعیین حاجت
نیست همچنانکه روزه تطوع بیرون رمضان بنیت نفل بمطلق نیت روا می آید اینجا نیز روا بود و بقول شافعی رح نیت کردن از شب همی باید از بهر
آنکه پیغامبر علیه السلام فرمود که لا صیام لمن لم ینو الصیام من اللیل یعنی روزه نیست مر آنکس را که نیت وی از شب نیست علماء ما میگویند که این حدیث
نفی فضیلت است چنانکه فرمود لا صلوة لجار المسجد الا فی المسجد و اتفاق است که اگر همسایه مسجد در خانه نماز میگذارد روا بود و آن روزه نیز روا بود دیگر
در روز شک جماعتی آمدند گواهی دادند که ماه دیده ایم و امروز ماه رمضان است پیغمبر علیه السلام حکم کرد که هرکه خورده است باقی روز نخورید و هرکه نخورده
است نیت روزه بکند پس اگر نیت از روز روا بود پیغامبر علیه السلام نفرمودی که نیت کنید مسئله مسافر در سفر روزه ماه رمضان را نیت قضا کرد
روا بود یا نی بر قول ابوحنیفه رح روا بود و از قضا نیابت دارد و بقول ابویوسف رح و محمد رح از قضا نیابت ندارد و لیکن از رمضان روا بود قضا
بر وی نبود و این روایت از کتاب جصاص است بدانکه روزه بر یازده نوع است اول روزه ماه رمضان دوم روزه قضاء رمضان و غیر وی
و روزه کفارت رمضان و روزه کفارت ظهار و روزه کفارت قتل و روزه کفارت یمین و روزه تطوع و روزه جزای صید و روزه
فدیه و روزه نذر اما چهار که کفارتها است پیوسته باید داشتن تا روا بود یا نی روا نبود این روایت کتاب جصاص است و این روایت عربی
که نوشته می شود نیز از کتاب جصاص است که قوله تعالی والاسباب الموجبة للکفارات ثلثة والوقاع العمد وشرب العمد اما الوقاع فلحدیث الاعرابی
ان النبی علیه السلام اوجب علیه بالمواقعة اما الاکل العمد والشرب العمد فهذا مذهبنا و قال الشافعی رح لا کفارة علیه و حجتنا علیهما ما روی عن النبی علیه السلام
انه قال من افطر فی رمضان متعمدا فعلیه ما علی المظاهر وعلی المذهب الکفارة فکذلک علی الاکل والشارب لان الاسم منعقد علیهما جمیعا و دیگر
این روایت عربی نیز از کتاب شمس جصاص است و اعذار المبیحة الافطار کتابة السفر والمرض والحیض والنفاس والحبل والارضاع

والعطاش والکبیر الشدید کشد یدا الصغر والمرض فلقوله تعالی فمن کان منکم مریضا او علی سفر فعدة من ایام اخر واما الحیض والنفاس ممنوعات
عن الصوم باجماع الامت قضاء و اداء واما الحبل والارضاع من الاضرار صرام بالنفس واما العطاش الشدید والکبر الشدید فکان حکمه بحکم المرض
مسئله بدانکه روزه را بتازی صوم گویند و صوم باز ایستادن بود از طعام و شراب و جماع با عیال خود بدانکه روزه بر دو نوع است
وازین دو نوع هر یکی نیز بر دو نوع است یکی ازان ادا و یکی قضا و هرچه قضا بود نیت وی از شب می باید باتفاق و هرچه ادا بود از شب
و پیش از زوال نیز روا بود چنانکه بالا یاد کردیم و دیگر تطوع بود و از نذر هرچه تطوع بود نیت وی از شب روا بود و از روز نیز ادا
بود از بهر آنکه پیغامبر علیه السلام وقت بودی که بهر حجره رفتی و طعام نیافتی گفتی که من نیت روزه کردم و انچه نذر کند نیت
از روز روا بود و هرچه نذر معین است هم از روز نیت روا بود و هم از شب باید تا روا بود مسئله روز شک را روزه داشتن اولیتر بود
یا خوردن بحکم حدیث خوردن اولیتر بود قال النبی علیه السلام من صام یوم الشک فقد عصی ابا القاسم یعنی هرکه روز شک را روزه دارد
وی عاصیست به ابا القاسم اما امیر المومنین علی رضی الله و عائشه صدیقه رضی الله عنها ایشان گفتند که ما یک روز از ماه شعبان روزه دارم
دوست تر ازان داریم که یک روز از ماه رمضان بخوریم مسئله اگر مردی در روز شک نیت روزه تطوع کرد هیچ کراهیت نبود اگر رمضان
بود از فرض افتد و اگر شعبان بود از تطوع افتد و اگر قضا نیت کند از فرض نیفتد که پیغامبر علیه السلام فرموده است لا تقدموا رمضان
بصوم یوم ولا بیومین گفت پیش مروید یکی از شما رمضان را بیک روز یا بدو روز عبد الله ابن عباس رضی الله گوید که مرا عجب آید از کسی
که پیش از رمضان روزه گیرد که پیغامبر علیه السلام فرموده صوموا لرویته وافطروا لرویته مسئله مردی در روز شک میگوید چنین گوید
که نیت کردم اگر فردا رمضان بود روزه دارم از رمضان و اگر شعبان بود از شعبان این نیت درست بود ولیکن مکروه از بهر آنکه
در نیت متردد است و همچنین نیت کند که اگر فردا از رمضان بود روزه دارم و اگر از شعبان بود نی و اگر فردا رمضان پدید آید نیت
درست نبود از بهر آنکه در اصل نیت متردد است و مشایخ هم گفته اند که هر چه روز شک بود هرچه خواص بوند در روز شک روزه باید
داشتن و هرچه عام بوند روزه ندارند ایشان را نگویم که بخورند این خلاف نهاد در روز شک هر جائیست که در شعبان هیچ روزه نداشته
باشد اما اگر در اول شعبان روزه داشته باشد یا در میان یکی چند روز روزه داشته بود ویرا هیچ کراهیت نبود در روز شک روزه
داشتن علماء ما رح آورده اند که اتفاق هست که در روز شک هم از بامداد طعام نشاید خوردن از بهر آنکه احتمال آن دارد که بیگاه
تر کسی برسد که وی نزدیک قاضی گواهی دهد که ما ماه دیده ام چون چیزی نخورده بود نیت روزه کند روا بود تا پیشین
از زوال نیز نزدیک علماء ما رحمة الله مسئله اگر آسمان گشاده بود و بروی علتی نبود نگاه کردند و ماه ندیدند یکی نیز نزدیک قاضی آمد
میدهد که من ماه دیده ام گواهی وی مسموع نبود از بهر آنکه چون بر آسمان علتی نبود یا بسی که دیگران نیز دیدندی مگر اینجا گوید
که من بر بالای بامی بودم یا بر مناره اکنون قاضی گواهی بشنود و شاید که حکم کردن یا مردی از بیرون شهر می آید گواهی میدهد اگرچه بر آسمان علتی
نبود مسموع باشد از بهر آنکه در شهر غبار بود و در دیه نبود و بیرون شهر از شهر ها نبود باید که توان دیدن و در شهر مسئله مردی گواهی داد
نزدیک قاضی که من ماه دیده ام قاضی گواهی او رد کرد این مرد روزه خورد و بعد ازان معلوم شد که امروز رمضان بوده است این مرد را قضا لازم که روزه گشاده

اگر کشادی بروی قضا بود کفارت نی از بهر آنکه اُن رد کردن قاضی بر گواهی وی را برزی شبه شود تا بروی کفارت واجب نیاید
مسئله اگر قاضی ماه را خود دید نشاید که حکم کند از بهر آنکه وی را علم شده است و بعلم خود نشاید حکم کردن اما اگر ماه عید را بیند نشاید حکم کردن
از بهر آنکه بیرون آمدن است از عبادت شاید که غلط دیده بود مسئله گواهی یکی از مسلمانان در ماه رمضان شاید حکم کردن چون در
آسمان علت بود از بهر آنکه این اندر آمدن است بعبادت اما اگر ماه شوال را گواهی دهد قاضی حکم نکند تا جماعتی انبوه نبوند اگر مردی نخستین
ماه رمضان دید و دیوانه شد یا بیهوش شد در میان ماه بهوش آید روزه روز اول روا بود باقیها قضا کند از بهر آنکه چیزی نخورده است
ولی نیت نیست لاجرم قضا بروی بود ظاهر آنست که آن روز اول چون ماه دید بود نیت کرده بود قضا آن روز بروی نبود اما اگر
نخستین ماه رمضان دیوانه شد و شب عید بهوش آمد قضا روزها بروی نبود از بهر آنکه از اول ماه تا آخر وی هیچ اهل نبود اما
آنچه در میانه بهوش پیش از ماه اهل بود و در میانه ماه اهل شد روزه بروی بود مسئله اگر مردی شب نخستین ماه رمضان ماه دید
و نیت کرد که جمله ماه رمضان روزه دارم بقول علماء ما روزه اول ماه رمضان روا بود دیگر روا نیست و نه روز دیگر را قضا کند و بقول
مالک رحمه الله هر روز روزه دارد روا بود حجت وی آنست که این سی روز همچون یک عبادت است لاجرم چنین نیت کند روا بود دلیل
ما بر آنکه مردی سی روز ماه رمضان خورد بروی یک کفارت واجب آید پیش وی حجت علماء ما آنست که میگویند که اگر یکی روز خورد
کفارت کرد و روزه دیگر خورد کفارت دیگر واجب آید معلوم شد عبادت نو است لاجرم هر روز را نیت نو باید تا روا بود که هر روزه
عبادت علاحده است لاجرم روزه را نیت علاحده باید کرد اگر اشکال کویند که میداند که فردا رمضان است این علم کدیند نیت نی علم دیگر
بود و نیت دیگر مسئله اگر مردی شب سحر خورد این از وی نیت بود یا نی بنگریم که اگر مرد عادة مند است سحر خوردن یا نی اگر هر سحری
بیرون ماه رمضان نان میخورد نیت نبود از بهر آنکه این عادت است و اگر عادت ندارد و در ماه رمضان میخورد نیت بود خواجه امام
زاهد فقیها بادی رحمه الله این مسئله آورده است اگر در شبانگاه رمضان شربت یا نقلی میخورد آن از وی نیت بود از بهر آنکه شربت
یا نقلی را در ماه رمضان آنان خورند که چیزی بدگوار است تا در معده دیرتر گذارد تا روز گرسنه نشود مسئله مردی شب سحر
خورده بود و در کواکی دندان وی چیزی بماند روز از دندان بیرون کرد فرو برد روزه تباه شود یا نی بنگریم که کم از نخود است یا برابر
نخود است اگر کم از نخود بود یا برابر روزه تباه نشود از بهر آنکه اگر روزه را تباه داریم حرج شود و هر چه از وی احتراز ممکن نبود شرع
وی را عفو دارد و اگر زیادت از نخود بود روزه تباه شود مسئله بقول زفر رحمه الله بی نیت روزه ماه رمضان درست بود
و بقول شافعی رحمه الله اگر شب هر شب نیت کند روا بود و بقول مالک رحمه الله بیکی نیت کل رمضان روا بود و بقول علماء ما از شب نیت
کند بهتر بود و اگر در شب فراموش شود و روز نیت کند پیش از زوال روا بود و بعد از زوال روا نبود مسئله در تباه شدن روزه
والاسباب المفسدة للصوم ثلثة مس النساء والقبلة من النساء بشرط وجوب الاغتسال لان ذلك جماع معنى والجماع مفسد بالاجماع
والثاني وصول الشيء من الخارج الى جوف الصائم هو مفسد الصوم كما روي عن ابن مسعود رضي الله عنه انه قال الفطر مما يدخل وليس مما يخرج
والوضوء مما يخرج وليس مما يدخل والمخارق الاصلي ليست بشرط عند ابي حنيفة رحمه الله وعندهما شرط والثالث خروج شيء من المعدة الى الفم

بصنعه لقوله علیه السلام ومن تقیا عمدا فعلیه القضا کذا ذکره فی الخصاص بدانکه روزه دار چیزی خورد بقصد وی روزه تباه شود اگرچه آن
چیز غذا نبود از بهر آنکه پیغامبر علیه السلام فرمود الفطر مما دخل یعنی روزه تباه شود بدر آمدن چیزی در درون روزه دار که امکان بستن در آن
بود از دهان تا این مسئله را آورده اند که مردی را تیر آمد تیر را بیرون کشیدند و پیکان در انجا بماند بر قول بعضی روزه تباه شود بحکم حدیث که الفطر مما دخل بر قول
بعضی روزه تباه نشود از بهر آنکه روزه که تباه شود بچیزی در آمدن شود و در آن صورتست که صلاح مردی بود و اگر اشکال گویند که کلوخ میخورد روزه او تباه
میشود و کلوخ صلاح تن وی نیست جواب آنست که آن تیر بفعل وی آمده است لاجرم تباه نشود ولی کلوخ باختیار خود خورده است و از محل معتاد در
آمده است لاجرم اینجا روزه تباه شود مسئله اگر مردی را آب در گوش در آمده روزه تباه نشود اما اگر روغن بریزند تباه شود از بهر آنکه روغن صلاح
وی را سود دارد و منفعت بوی باز گردد ولی آب چون در گوش در آمد ضرری بود لاجرم روزه تباه نشود مسئله اگر مردی روزه دار چیزی خورده است
و یا بیاشامید روزه تباه شود و مجامعت کردن نیز روزه را تباه کند از بهر آنکه مردی بیامد نزدیک رسول علیه السلام گفت یا رسول هلکت و اهلکت
هلاک شدم و هلاک کردم دیگری را پیغامبر علیه السلام گفت چه کردی گفت یا رسول الله در روز ماه رمضان بجماع با زن خود جستم گفت برو بنده را
آزاد کن گفت یا رسول الله گردن که مراست گردنی دیگر ندارم گفت برو دو ماه روزه پیوسته دار گفت یا رسول الله آنچه مرا افتاده است از بهر
روزه افتاده است گفت برو شصت مسکین را طعام ده گفت یا رسول الله چندانی ندارم که شبانگاه بخوردن خورم پیغامبر علیه السلام گفت برو یاران را که شما را
خرما صدقات میباید دادن بوی دهید تا کفارت کند پس کسی پاره پاره خرما داد و ندش شصت من خرما جمع آمد رسول گفت صلعم این شصت من را
بده تا کفارت از گردن تو ساقط شود گفت یا رسول الله بکه دهم که از من محتاج تر نبود که بحرمت آن خدای که ترا براستی فرستاده است که در
سنگستان مدینه کسی از من گرسنه تر و برهنه تر نیست رسول الله علیه السلام تبسم کرد و گفت برو این را بخود صرف کن ولیکن بعد از این دیگر
را چنین سوا نبود مسئله اگر مردی روزه دار بفراموشی نان خائید یاد آمدش که روزه دار است بیرون کرد باز خورد کفارت واجب شود
بعضی گفته اند که واجب نشود و بعضی گفته اند اگر سرد شده است کفارت واجب نیاید اما اگر هنوز گرم بود کفارت واجب بود بعضی گفته اند که هرچه لقمه
وی بود کفارت واجب آید اما اگر لقمه خائید و کسی دیگر بخورد در روزه دار کفارت واجب آید یا لی بعضی مشایخ گفته اند که بنگریم اگر آنکس محبوب
او بود کفارت واجب آید اگر دشمن وی بود واجب نیاید و بعضی گفته اند که اگر به محبوب او بود اگر دهان بدهان وی نهاد و لقمه بوی داد کفارت
واجب آید و اگر آنکس بیرون کرد و وی باز خورد کفارت واجب نیاید از بهر آنکه از آن لقمه خائیده نفرت آید چون کراهیت آید کفارت ساقط شود
مسئله اگر مردی بفراموشی روزه خورد بر قول علما امام روزه تباه نشود از بهر آنکه یکی از یاران به نزدیک رسول علیه السلام آمد و گفت یا رسول الله
بفراموشی چیزی خوردم حکم روزه من چیست پیغامبر علیه السلام فرموده تم علی صومک فانما اطعمک الله وسقاک یعنی تمام کن روزه خود را که خدا او
ترا طعام و شراب داد و بر قول مالک رحمة الله روزه تباه شود از بهر آنکه روزه باز ایستادن است از طعام و شراب و خوردن ضد روزه بود و چون
ضد یافتیم پس روزه فانی چنانکه روز بیاید شب تا از اکل و شرب آید روزه نیز فانی علما امام میگویند آنچه تو میگوئی قیاس است و آنچه ما میگوئیم بر حدیث است
و هر جا که حدیث بود قیاس باطل شود و با آنکه بفراموشی خورد و بعد از آن لقمه خورد کفارت واجب نیاید از بهر آنکه قول مالک شبهه شود مسئله اگر مردی
روزه دار عشر انگور درست خورد کفارت واجب آید یا لی مشایخ گفته اند که با دانه بود و یا لی دانه اگر با دانه بود کفارت واجب نیاید از بهر آنکه

از وی شیره بیرون نیاید پوست انگور سخت بود و در معده نگذارد و دلیل بر آنکه سخت انگور خورد از وی بیچان درست بیرون آید و هیچ معده از معده
حلک تیز تر نیست که استخوانرا هضم میکند چون در معده سخت میگذارد و از آن آدمی الم کثیر بود که نگذارد پس این و معنی سنگریزه شود و در خوردن سنگریزه
کفارت واجب نیست اگر پلی و هیچ بود کفارت واجب آید مسئله مردی پسته خورد درست کفارة واجب آید یا نی گوییم که پسته شور است یا خام اگر شور است
کفارت واجب آید آن شوری وی غذا بود و اگر پسته خام است کفارت واجب آید یا نی بنگریم که گفته است یا نی اگر گفته است کفارت واجب آید و اگر نی
مسئله اگر مردی بادام تر بخورد کفارت واجب آید یا نی جواب واجب آید از بهر آنکه وی غذا است اگر مویز تر میخورد کفارت واجب آید یا نی جواب واجب آید
از بهر آنکه وی غذا است و اگر مویز تر بخورد کفارة واجب آید یا نی جواب واجب آید از بهر آنکه وی غذا است و اگر مویز خام خورد کفارة واجب نیاید از
بهر آنکه وی غذا نیست که اگر دیرا بخورد می بیم هلاک بود کفارة واجب نیاید اگر مویز تر میخورد کفارة واجب جواب آید از بهر آنکه وی از وی غذا
و اگر مویز خام خورد کفارة واجب نیاید از بهر آنکه از وی غذا نیست که وی بیم هلاکت است مسئله اگر بادام تر خورد با پوست اگر درست فرو
خورد کفارت نبود و اگر بخاید بنگریم مغز پیش فرو رفت یا پوست اگر مغز پیش فرو رفت باز پوست کفارة واجب آید و اگر پوست پیش فرو رفت از
مغز کفارة واجب نیاید از بهر آنکه پوست غذا نیست چون غذا نبود بفرو رفتن پوست روزه نماند بعد از آن اگر چیزی خورد در روزه وی را قضا بود کفارة
نی اما اگر معلوم نیست که کدام پیش رفت بسبب شک کفارة واجب نیاید مسئله اگر مردی کنجد درست فرو خورد کفارة آید یا نی اختلاف است بر قول بعضی
واجب نیاید و اصح آنست که واجب آید مسئله اگر نمک خورد کفارت واجب آید یا نی اگر انگشت نمک سر زده خورد کفارة واجب آید و اگر یک انگشت نمک
خورد کفارة واجب نیاید مسئله اگر مردی حله خورد کفارة واجب آید یا نی بنگریم اگر حله تازه است اکنون بر آمده است کفارت واجب آید و اگر حلبوس
کفارت واجب نیاید مسئله اگر مردی سنجه ترکه خورد کفارة واجب آید و اگر خربزه ترکه خورد کفارت واجب نیاید از بهر آنکه سنجه ترکه خوردن عرف
عادة است ولی خربزه ترکه خوردن عرف و عادت نیست مسئله اگر مردی آرد خورد کفارت واجب نیاید از بهر آنکه عرف نیست اگر سمر
تر خورد اما اگر خمیر خورد کفارت واجب آید یا نی بر قول ابو یوسف رح کفارة واجب نیاید و محمد رح را دو قول است یکی قول کفارت واجب آید و یکی
قول نی اما اگر سپیته خورد میخورد باتفاق کفارت واجب آید اما اگر آرد بسته خورد یعنی آرد کشکی کفارة واجب آید از بهر آنکه عرف است که آنرا میخورند
مسئله اگر مردی گوشت خام خورد کفارت واجب آید یا نی بعضی گفته اند که بنگریم اگر فربهی میخورد و بادداری اگر فربهی خورده بود کفارت واجب آید
اگر انزاری خورده بود کفارة واجب نیاید بعضی گفته اند که بنگریم که قدید است یا گوشت تازه اگر قدید است کفارة واجب آید و اگر تازه است
و اگر تازه است کفارة واجب نیاید و اصح آنست کفارة واجب آید مسئله اگر مردی خون خورد کفارت واجب آید یا نی بر قول بعضی کفارة
واجب آید بعضی گفته اند که کفارة واجب نیاید از بهر آنکه بعضی از کافران [illegible] را رگ می زنند و در روده گوسفند را بدان رگ می نهند و بر میکنند
و می پزند و میخورند لاجرم غذا بود کفارة واجب آید و بعضی گفته اند که کفارة واجب نیاید مسئله مردی گندم میخورد کفارة واجب آید یا نی بر قول
ابو حنیفه رح کفارة واجب آید و بر قول ابو یوسف رح کفارت واجب نیاید [illegible] گندم بریان خورد باتفاق کفارة واجب آید مسئله
مردی بروزه مسواک میکند روا بود یا نی بر قول علما ما رح روا بود شاید کردن و بر قول شافعی [illegible] اول روز بود شاید کردن و [illegible] آخر روز
بود نشاید کردن و بر قول [illegible] بنگریم که مسواک تر است یا خشک اگر تر است نشاید کردن و اگر خشک است شاید از بهر آنکه اگر تر بود از آن [illegible]

تری وی چیزی بحلق وی فرو رود ولی چون خشک بود زبان ندارد و حجت شافعی رح آنست که وی گوید که اگر روز دهان روزه دار
بوی گرفته بود و بوی دهان روزه دار نزد خدای تعالی دوست تر از آن است که بوی مشک شما چون مسواک کنند آن بوی کم شود و حجت علماء ما
آنست که پیغمبر علیه السلام گفت که مرا جبرئیل چندان وصیت کرد بمسواک کردن تا ترسیدم که نباید که دندانها از مسواک کردن بریزد پس فضیلت
مسواک زیاده از بوی دهان روزه دار است باید که مسواک کند مسئله بدانکه بیست و چهار چیز روزه را تباه کند نان خوردن و آب خوردن
بقصد و جماع کردن و سفاله و چوب و خاک و دانه خرما و دانه شفتالو و ژاله و کلوخ و سنجد و گندم و جو و هر چیزی که باشد از خوردنی و باران و برف
بحلق رفتن و روغن در گوش کردن و دارو در بینی کردن و در مضمضه کردن آب بحلق رفتن و آب بینی کردن آب بدماغ رفتن و در وقت
استنجا آب بدرون رفتن و قی کردن بقصد و سحور کردن بر پندار شب و خوردن بر پندار آنکه آفتاب فرو رفت و کنار گرفتن و قبله
کردن بشرط آنکه انزال افتادن مرد را یا زن را اما بیست و چهار چیز دیگر روزه را تباه نکند حجامت کردن و رگ زدن و خون بینی آمدن و سرمه
کشیدن و دارو در چشم کشیدن و روغن در سر کردن و مسواک کردن و مگس بحلق رفتن و گرد و خاک و گرد آرد و دود بحلق رفتن و آب چشم
بحلق رفتن چون قطره قطره بود و نان خوردن و آب خوردن و جماع کردن بفراموشی و انگشت خشک در دبر کردن و قی برآمدن و احتلام
افتادن در روز و غسل واجب شدن و یا بامداد جنب برخاستن و چیزی بزبان چشیدن چون بحلق نرود و چیزی خائیدن و بکودک دادن
و علک خائیدن و کنار گرفتن و بوسه دادن بشرط آنکه خوف انزال نبود والله اعلم مسئله مردی با زن خود در شب ماه رمضان جنابت رسید و سپیده
دم بیدار شد و غسل آورد روزه وی روا بود یا نی بقول علماء ما روا بود و بقول شافعی رح روا نبود و حجت وی آنست که حدیث روایت
میکند از ابو هریره رضی الله که پیغامبر علیه السلام فرمود که من اصبح جنبا فلا صوم له یعنی هر که بامداد جنب برخیزد ویرا روزه نیست حجت علماء ما
آنست که پیش از آنکه خداوند تعالی فرمود فالآن باشروهن [illegible] در شبهای رمضان صحبت کردن با عیال خود حرام بود چنانکه در روز
بحدیث عمر رضی الله آنست که آیت آمد احل لکم لیلة الصیام الرفث الی نسائکم خدای تعالی مباح کردانید صحبت با عیال در شب رمضان که صحبت
با آخر شب افتد و غسل در روز افتد هر آینه اگر با جنابت برخاستن روزه تباه کردی بجز وی از شب صحبت کردن روا نبودی و اتفاق است
تا علما که از اول شب تا آخر شب صحبت روا بود پس دانسته شد که با جنابت برخاستن روزه را تباه نکند و آورده
اند از عائشه صدیقه رضی الله عنها که گفت وقت بودی که صحبت رسول علیه السلام با من در آخر شب واقع بودی
و وی روزه دار بودی و معنی وی درین مسئله آنست که روزه تباه شود بصحبت کردن شود یا بطعام خوردن و اینجا
نی صحبت کردن و نی طعام خوردن باید که روزه هیچ زیان ندارد و واهم آنست که روزه وی همچنان روزه بود والله
اعلم بالصواب مسئله اگر مردی روزه دار در خفت احتلام افتادش روزه وی تباه نشود از بهر آنکه پیغامبر علیه السلام
فرمود ثلاث لا یفطرن الصیام القیء والحجامة والاحتلام یعنی سه چیز روزه تباه نکند یکی قی دوم حجامت سوم احتلام مسئله
اگر مردی روزه دار حجامت کرد بقول علماء ما روزه تباه نشود و بقول شافعی رحمة الله تباه شود
حجت وی آنست که پیغامبر علیه السلام میگذشت مردی را دید که حجامت میکرد گفت افطر الحاجم والمحجوم یعنی

گشاده شوند روزه هر دو دلیل است که روزه تباه شد اگر روزه تباه نشدی پیغامبر علیه السلام نفرمودی و حجت علما آنست که این حدیث همچون آن
حدیث است که پیغامبر علیه السلام جای می برد و کسی گذر کرد که آن هر دو غیبت میکردند هر یکی را پیغامبر علیه السلام فرمود الغیبة تفطر الصائم
یعنی غیبت روزه روزه دار را بکشاید تاویل این حدیث آنست که ثواب روزه بباد دهد چنانکه گویند بیمار زد آنکس را چنانکه از آب حلال روزه گشاده نشود
حلال است غیبت بد و آن که حرام است نیز باز نیستند تا روزه بهیبت اندام ودشته بود مسئله اگر مردی روزه دار را قی بر آید
روزه تباه نشود و اگر خود قی کرد روزه تباه شود زیرا که پیغامبر علیه السلام فرمود من قاء فلا قضاء علیه من استقاء فعلیه القضاء گفت هر
که خود قی آید بروی قضا نیست و هر که قی بکند بروی واجب است قضا مسئله اگر مرد را قی آید و باز فرو رفت روزه تباه شود و بیان این مسئله
نوع است اگر پری دهن بود که فرو برد باتفاق روزه تباه شود و اگر کم از پری دهان بود که فرو رفت باتفاق روزه تباه نشود و اگر پری
دهان بود و فرو رفت بر قول ابو یوسف رح روزه تباه نشود و بر قول محمد رح روزه تباه شود و اگر کم پری دهان بود و قی فرو برد بر قول محمد رح
روزه تباه شود و بر قول ابو یوسف رح نی حاصل آنست که محمد رح فعل را اعتبار دارد و پری دهان و کم پری دهان را نی و ابو یوسف پری
دهان را اعتبار دارد و فعل را نی هر کجا پری دهان است فرو برد باتفاق روزه تباه شود که بقول محمد رح فعل یافتم که فرو برد که بقول ابو یوسف
پری دهان یافتم لاجرم باتفاق تباه شود و هر کجا که کم پری دهان است و فرو رفت باتفاق روزه تباه نشود از بهر آنکه نی فعل یافتم و نی
پری دهان اما اگر کم پری دهان بود فرو برد بر قول محمد تباه شود فعل یافتم و بر قول ابو یوسف رح تباه نشود که پری دهان نیافتم و اگر پری
دهان بود و فرو رفت بر قول ابو یوسف رح روزه تباه شود و بر قول محمد رح تباه نشود که فعل نیافتم **فصل** باید دانستن که زن حایض
و نفاس را ده کار نشاید کردن یکی نماز دوم روزه سیوم قرآن خواندن چهارم مصحف گرفتن و بسوان تخته و انوشتن تخته پنجم طواف
کعبه کردن و ششم در مسجد در آمدن و هفتم چون پاک شود نماز را قضا نکند و هشتم روزه را قضا کند و نهم جماع نکند و دهم گذشتن عدت
بسه حیض و اگر کنیزک بود استبراء می باید بیک حیض نگاهدارد مسئله اگر زن روزه دار نماز پیشین حیض دید باید که باقی روز چیزی نخورد و
بعد از عید این روزه را قضا کند مسئله اگر زنی بعد از سپیده دم در رمضان پاک شد یا رسیده بعد از صبح دم رسیده شد یا کافر
اسلام آورد یا دیوانه بهوش آمد روزه آن روز بر ایشان نبود ولی در آن روز هیچ چیز نخورند از بهر آنکه جزوی از روز گذشت و ایشان
اهل نبودند لاجرم روزه آن روز بر ایشان نبود اما این زن بعد از عید قضا کند مسئله اگر زنی پنداشت که امروز نوبت حیض است
روزه بخورد و حیض نیامد بشتر ظاهر بر این است روزه میانه بود روزه خورد آن روز نیز تباه شد یا مردی که سفری مرفت مباح روزه خورد آن
روز سفر رفتن نشد قول صدر الشهید رح آنست که بهر سه کفارت واجب آید اما اگر مسافر در همان روز سفر بود کفارت از وی ساقط شود اما
اگر زن را در همان روز حیض آید یا بیمار را در همان روز تب آمد کفارت از هر دو ساقط شود از بهر آنکه اگر در آخر روز بر صفتی شود که
آن صفت در اول روز بودی وی را خوردن مباح بود در آخر روز آن صفت موجود شود کفارت ساقط شود بخلاف مسافر که آن بفعل
وی است و باختیار وی باشد و بیمار را آن بفعل ایشان نیست از حق است عز و جل لاجرم کفارت ساقط شود اما اگر مسافر بکره بسفر نشستند در آن
علما را اختلاف است بیک قول کفارت ساقط شود و بیک قول نی و این ظاهر روایت است مسئله اگر مردی را قصاص میکردند روزه دار بود و نی

خورد قصاص نکردندش کفارت واجب آید اما خواجه امام بقال در فتاوی خویش آورده است که در زن و تب و در قصاص
شبهت شود کفارت واجب باید اما در مسافر باتفاق کفارت واجب آید از بهر آنکه خوردن فعل وی است و سفر رفتن هم فعل وی لاجرم کفارت
واجب آید اما اگر وی بخورد و بعد از آن بیندیشد که امروز با کافران حرب میکنم نکرد باتفاق کفارت واجب نیاید از بهر آنکه وی را حرب
باید کردن و در میان حرب چیزی نتواند خوردن لاجرم شبهت شود کفارت واجب نیاید مسئله مردی بامداد بخورد و بعد از آن
تب بیمار شد یا زنی بعد از خوردن بگاه دستر حیض دید یا مردی بامداد خورد بگاه تر دیوانه شد در هر سه صورت کفارت ساقط شود اما اگر بامداد
خورد و بگاه تر خود را کارد زد و از سبب آن بیمار شد کفارت ساقط شود یا نی بر قول بعضی ساقط شود و بر قول بعضی ساقط نشود و این
اختیار خواجه امام اجل سرخسی است از بهر آنکه خوردن فعل وی است و کارد زدن هم فعل وی است و هرچه فعل وی کفارت ساقط
نکند اما اگر مسافر در آن روز سفر رود کفارت از وی ساقط نشود اما اگر زن را در همان روز حیض آید و یا بیمار شود و یا تب آید
اند کفارت هر دو ساقط شود از بهر آنکه آخر روز بر صفتی شود که اگر در اول روز بودی وی را مباح بودی در آخر روز آن
موجود شود کفارت ساقط شود مسئله مردی شب را برخاست تا سحر خورد سوال آمد که سپیده دمیده است یا نی دو کس گفتند
که سپیده دمیده است و دو کس دیگر گفتند که سپیده نه دمیده است خورد کفارت واجب آید از بهر آنکه اعتبار آن دو کس راست
که گفت سپیده دمیده است چرا که شب خود ظاهر است و گواهی آن دو کس که گفته اند نه دمیده است معتبر نیست و گواهی از برای ثابت کردن
چیزی بود و آن دو کس ثابت میکنند که روز شده است پس همچنان بود که گویی دو کس گواهی داده اند که روز شده است و وی خورده
کفارت واجب آید اینجا نیز همین بود مسئله سنت سحر خوردن آنست که تاخیر کنی تا آخر شب که پیغامبر علیه السلام فرموده است ثلث من سنن المرسلین
تاخیر السحور و تعجیل الافطار و وضع الیمین علی الیسار تحت السرة فی الصلوة یعنی تاخیر کردن سحر تا آخر شب و تعجیل کردن روزه گشادن
و دست راست بر دست چپ نهادن زیر ناف در نماز و تاخیر همچنین کند که چون نان خوردن تمام شود آن وقت سپیده دمیده
شود از بهر آنکه خدای تعالی فرموده کلوا واشربوا حتی یتبین لکم الخیط الابیض من الخیط الاسود میفرماید که بخورید و بیاشامید
آن وقت که رشته سپید از رشته سیاه پدید نیاید یعنی شب از روز مراد از این صبح صادق است نه صبح کاذب
و کاذب آنست که راست رود و صبح صادق آنست که از زمین پدید آید و بر قول اصم و سلیمان اعمش و جماعتی از اصحاب ظواهر النصوص
که تا آفتاب بر نیاید سحر خوردن روا بود از بهر آنکه بنزدیک ایشان خیط ابیض آفتاب است و دیگر تمسک باین آیت میکنند که اتموا
الصیام الی اللیل یعنی تمام کنید روزه تا شب و شب وقتی است که آفتاب فرو رود چون روزه گشادن وقت فرو رفتن آفتاب
است گرفتن روزه نیز وقت بر آمدن آفتاب است اما ما میگوییم اینکه شما میگویید درست نیست از بهر آنکه اتفاق است که نماز بامداد
در روز است پیغامبر علیه السلام که بیاورد بعد از صبح آورد و پیش از بر آمدن آفتاب آورد مسئله مردی برخاست تا سحر خورد
اندیشه‌اش که سپیده دمیده است یا نی اگر بیشتر گمان دارد که سپیده دمیده است نشاید خوردن و اگر خورد و معلوم شد که سپیده
دمیده است کفارت واجب آید از بهر آنکه بیشتر گمان وی آنست که سپیده دمیده است و همچنانکه آن خورد بعد از خوردن والله اعلم

لاجرم کفارت واجب آید اما اگر بیشتر گمان وی آنست که شب است خورد و بعد از آن معلوم شد که سپیده دمیده بوده است کفارت واجب نیاید
از بهر آنکه شب بیقین بود و در روز اشتباه لاجرم کفارت ساقط شود و همچنین اگر برخاست و سحر خورد و هیچ گمان نبود دلش که شب است یا روز معلوم شد
که سپیده دمیده بوده است کفارت نباید بروی نبود مسئله مردی سوال کرد که آفتاب فرو رفته است روزه گشایم دو کس گفتند که فرو رفته است
و دو کس گفتند که فرو نرفته است وی خورد و بعده معلوم شد که آفتاب فرو نرفته است بروی قضای بود کفارت نی از بهر آنکه گواهی آن
دو کس که گفته اند که فرو رفته است معتبر نیست در حق وی شبهه شود و کفارت ساقط شود به همان دلیل که پیشتر یاد کرده بودیم **فصل** بدانکه دانستی
که کفارت روزه در قرآن نیست که اگر بخورد کفارت باید کردن اما پیغامبر علیه السلام فرمود من افطر فی نهار رمضان عمدا و متعمدا فعلیه
ما علی المظاهر یعنی هر که بخورد یک روزه از ماه رمضان بقصد بروی آن واجب شود که بر مظاهر است لقوله تعالی والذین یظاهرون من
نسائهم ثم یعودون لما قالوا فتحریر رقبة من قبل ان یتماسا الآیة یعنی آنها که ظهار بندند با زنان خویش پس یکی بنده آزاد باید کردن پیش
از آنکه بساوند و هر چه درین آیه فرمود در ماه رمضان حکم چنین بود یعنی بنده آزاد کند اگر بنده نبودش دو ماه پیوسته دارد روزه و اگر
روزه نتواند داشتن شصت مسکین را طعام دهد درین سه چیز مخیر نیست تا اگر امیری خواهد که کفارت کند گوییم دو ماه پیوسته روزه دار
یا آنکه بنده نتواند آزاد کردن تا بروی دشوار تر بود تا پیش نخورد باقی بر همان ترتیب است مسئله مردی یک روز از ماه رمضان بخورد
خورد و کفارت کرد روز دیگر باز خورد کفارت دیگر واجب آید از بهر آنکه کفارت که شریعت واجب کرد از بهر آنکه کرد که تا وی متزجر شود
یعنی باز دارنده شود از خوردن چیزی چون باز خورد معلوم شد که زجر بحاصل نیامده است چون زجر تمام حاصل نیامده است لاجرم
کفارت دیگر واجب آید مسئله اگر یک روز بخورد و کفارت نکرد روز دیگر خورد و اگر همچنین هر سی روزه را بخورد یک کفارت دهد بسنده
بود از بهر آنکه کفارتها در یکدیگر داخل شود مسئله مرد روزه دار را نشاید که عیال خود را کنار گیرد یا قبله دهد یا نی بنگریم که این مرد
پیر است یا جوان است اگر جوان بود نشاید از بهر آنکه نباید که در کار دیگر افتد و اگر پیر است که بر خود ایمن بود باکی نبود مسئله اگر
زن طعام می چشد شاید یا نی بنگریم که شوی این زن بد خوی است یا نیک خوی است اگر بد خو بود شاید که بچشد اگر نچشد و بی خصومت شود
و آن سبب فرقت شود و اگر خوش خو بود نشاید که با وی جنگ نکند لاجرم نشاید تا ناگاه چیزی بحلق وی نرود مسئله مرد
طهارت میکند در دهان آب دارد آب بحلق وی فرو رفت بی قصد وی روزه تباه شود یا نی بنگریم روزه را یاد میدارد یا نی
اگر یاد میدارد روزه تباه میشود قضا بود کفارت نی از بهر آنکه وی قصد نکرده است اما اگر روزه را یاد نمیدارد و فراموش کرده است
روزه وی همچنان بروزه بود تباه نشود مسئله اگر روزه دار بکلوخ استنجا کرد باز بآب استنجا میکند باید که خود را اندک
تنگ تر دارد اگر آب و یا خاک بموضع حقنه وی رسد روزه تباه شود از بهر آنکه از ظاهر بباطن چیزی رفت اما صدر شهید رحمه الله آورده است
که موضع حقنه آب آنست که از بالا نشیب رود از نشیب به بالا نی از بهر آنکه گمان بود آب بآن موضع نرسد لاجرم روزه تباه نشود
و اگر چه خویشتن سست داشته باشد مسئله نشاید که زن پرده دار پرده تکند تر نهد اگر پرده غالب شود روزه تباه شود
مسئله مرد روزه دار را نشاید که غرغره کند چون سپیده دمیده بود از بهر آنکه پیغامبر علیه السلام فرمود بالغ فی المضمضة والاستنشاق

الا ان تکون صائماً یعنی اگر روزه دار باشد در زیادی و مبالغت نکند تا آب فرو نرود مسئله مردی سحر میخورد لقمه خاییده در دهان وی
بود که صبح دمید و آن لقمه را فرو برد کفارت لازم آید یا نی بر قول بعضی واجب آید و بر قول بعضی نی مسئله اگر دو نفر بر است دو مرد
گواهی دادند که آفتاب فرو رفته است خورد بعد از آن معلوم شد که آفتاب فرو نرفته است قضا بود کفارت نی از بهر آنکه دو تن گفتند
که شب شده است گواهی ایشان معتبر است و گواهی آن دو تن که گفته اند که روز است معتبر نیست چرا که خود ظاهر است گواهی این دو تن
شبهه شود کفارت ساقط شود مسئله اگر مردی به پنداشت آنکه شب شده است روزه کشاد و معلوم شد که شب نبوده است قضا بود بر وی
کفارت نی از بهر آنکه پنداشت شب شبهه شود کفارت ساقط شود نقل است که امیر المؤمنین عمر خطاب رضی الله عنه روزه کشاد به پنداشت
آنکه شب است موذن از بالای مناره آواز داد که یا امیر المؤمنین آفتاب بر جا است امیر المؤمنین گفت که ما ترا بمؤذنی فرستاده ایم نه
بر دیدبانی آسمان است قضا یک روزه پس را معلوم شد که کفارت ساقط میشود مسئله اگر مرد روزه دار را برف مانند بودن در دهان
پرید یا باران بحلق وی فرو رفت روزه وی تباه شود و اگر مگس یا پشه در دهان روزه دار پرید و بحلق فرو رفت روزه وی
تباه نشود فرق است میان پشه برف و باران که از مگس و پشه احتراز ممکن نبود از بهر آنکه هر کجا روی مگس پشه باشد و هر چیزی را که
احتراز از وی ممکن نبود شریعت آنرا عفو دارد اما برف و باران همیشه نبود و آن ساعت که آید احتراز ممکن بود در خانه توان در آمدن
و دهان پوشیدن تا در نیاید لاجرم برف و باران روزه تباه کند مگس و پشه نی مسئله اگر مردی گندم پاک میکند گرد بر آمد در حلق
وی یا گندم میبارد گرد بر آید در حلق وی یا آسیا را گرد اگر در بحلق وی فرو رفت یا شخصی هیزم تر میسوزد دود در حلق وی
فرو رفت در این همه صورتها روزه تباه نشود از بهر آنکه از اینها احتراز ممکن نبود مسئله اگر روزه دار روغن بر سر کرد یا دارو
در چشم کرد و اگر هر چند مزه آن دارو در دهان می یابد روزه تباه نشود از بهر آنکه اثر است و اثر را اعتبار نیست مسئله اگر
مردی روزه دار در دهان آب گرفت و یا جامه تر پوشید و آن خنکی را فرو برد روزه تباه نشود که آن اثر است و اثر معفو است
مسئله اگر مردی روزه دار سیم در دهان نهاد و آن مزه سیم بحلق فرو رفت روزه تباه نشود مسئله اگر مردی روزه دار رشته می تابد
رشته را از ین روی در دهان در آرد و از آن روی بیرون آورد و آب دهان را خورد را اگر خشکی آن رشته بدهان اندر مانده بود
همچنان فرو برد روزه تباه شود بر قول بعضی مسئله اگر مردی آب دهان خود را بدست بر نهاد و باز خورد روزه تباه شود اما اگر از بیخ دندان کشید روزه
تباه نشود از بهر آنکه جدا نشده است از دهان پس چون جدا نشده بود وی را حکم دهان بود مسئله اگر مرد روزه دار را خون از دندان بیرون آید و بحلق فرو رفت
روزه تباه شود یا نی بنگریم که خون غالب است یا آب دهان اگر خون غالب است روزه تباه شود از بهر آنکه دهان را دو حکم است از آن روی که آب دهان
فرو برد و حکم باطن است که از وی احتراز ممکن نبود اما از آن روی که خون بیرون آید حکم ظاهر است چون خون غالب بود هم روزه تباه شود و هم طهارت
که آن خون بر باطن غالب روزه تباه شود و در حق طهارت آن باطن بظاهر آید طهارت تباه شود اکنون بچه دانیم که چون غالب است یا آب که مساوی اند و اگر خون غالب بود
هم روزه تباه شود و هم طهارت و اگر آب غالب است نی روزه تباه شود و نی طهارت مسئله اگر مرد روزه دار ابریشم رنگ کرده بود اما اگر ملک بود که وی را خاییده بود و ند
اگر در دهان کرد و خایید روزه تباه شود از بهر آنکه تلخی آب وی فرو برد و اگر خاییده بود و آن تلخیها می مانده بود و بوی در زبان ندارد دهان

بعضی مشایخ گفته اند که سیاه است روزه تباه شود و اگر سفید است تباه نشود از بهر آنکه علک سیاه وی سست بود و اگر وی را بخاید
روزه تباه نکند مسئله اگر مردی علک خورد بر وی قضا بود و کفارت بود یا نی به قول بعضی کفارت واجب آید که وی را می خورند و بعضی گفته
اند قضا واجب آید کفارت نی مسئله مردی سحر خاست تا سحری خورد و یکی گفت مخور که سپیده دمیده است و یکی دیگر گفت
که نه دمیده است وی خورد و معلوم شد که دمیده بوده است بر وی قضا بود و کفارت نی از بهر آنکه گواهی یککس بوده است و شب
بیقین بود و روز بشک بگواهی یک تن کفارت واجب نیاید مسئله اگر مرد روزه دار را حقنه کردند در روز روزه تباه شود از بهر آنکه
در وی صلاح تن است لاجرم روزه تباه شود مسئله اگر مردی دردمند است و در کانه(?) وی دارو نهادند روزه تباه شود یا نی
به قول ابو حنیفه رح اگر تر است تباه شود و اگر خشک است که پراکنده نی تباه نشود از بهر آنکه چون خشک بود همانجا بچسپد و بباطن
نرود مسئله اگر روزه دار بسر احلیل یعنی سوراخ ذکر روغن بریخت به قول بعضی از علما روزه تباه شود و بخواجهم(?) اما اصل
مذهب آورده است که تباه نشود از بهر آنکه بشکل خار است چون آن شکل خار بود چیزی بباطن نرود و چون بباطن نرود روزه تباه
نشود مسئله اگر روزه دار هلیله بدهان دامی(?) نهد آن که اثر فرو برد در دهان وی روزه تباه نشود از بهر آنکه وی لو شر(?) است و اثر
را اعتبار نیست والله اعلم مسئله اگر روزه دار با عیال خود بفراموشی نزدیک کرد و هر دو بفراموشی شده است به قول علما
ما روزه نشود و بر قول شافعی رح تباه شود حجت وی آنست که حدیث که بفراموشی پیغامبر علیه السلام فرمود در حق خوردنیها و آشامیدنیها
است از بهر آنکه اینها پیوسته است و در وی فراموشی معذور بود اما مباشرت پیوسته نبود لاجرم روزه تباه شود اما حجت علما ما
آنست که نهی است از طعام و شراب و نهی است از مجامعت پس هر حکمی که طعام و شراب را بود مجامعت را هم همان بود مسئله اگر مرد
دیوانه در میان روز بهوش باز آمد روزه آن روز بر وی بود یا نی بنگریم که آنزمان از نارسیدکی یا دیوانه بوده است یا بعد از بلوغ
دیوانه شده است اگر بعد از بلوغ دیوانه شده است بر وی قضا بود از بهر آنکه اول اهل وجوب بوده است اکنون بهوش آمد نیز اهل
وجوب شد پس لازم قضای آن روز بر وی بود اما اگر در نارسیدکی دیوانه بوده است او مخاطب نبوده است لاجرم بر وی قضا نبود
مسئله اگر زنی را در ماه رمضان خانه عادت حیض وی بود و حالی کم از ده پاک شد اگر پیش از سپیده دم پاک شده است
آن روز نخود(?) را روزه دار دو اگر بعد از سپیده دم پاک شده است اگر آن روز را نیت روزه کند روا نبود از بهر آنکه جزو وی
از روز گذشته است وی اهل نبود مسئله اگر مردی در ماه رمضان بیمار شد بحکم بیماری روزه شاید خوردن یا نی بنگریم اگر بیماری چنان
است که اگر روزه دارد بیماری زیاده میشود وی را نشاید خوردن و اگر چنان نیست که بیماری زیاده نمی شود نشاید خوردن مسئله
اگر مردی روزه را بحکم بیماری یا بعد از چند روز وفات یافت آن روزها را که بعذر سفر یا بحکم بیماری خورده است بر وی واجب بود یا نی
بنگریم که اگر چندانی زیسته است که بتوانستی قضا کردن و نکرده بر وی وام ماند باید که هر روزی را دو من گندم مسکین را بدهد اما
اگر روز عید وفات یافت بر وی قضای آن روزها نبود از بهر آنکه وی وقت قضا کردن را در نیافت لاجرم قضا کردن بر وی واجب
نبود مسئله اگر مردی یکروز از ماه رمضان بقصد خورد و توانائی بنده آزاد کردن نیست باید که یکروز قضا کند و شصت روز

کفارت بکند اگر درین کفارت یکماه روزه داشت بیمار شد که پیش امکان روزه داشتن نیست چون از بیماری به شد آن کفارت از سر گرفته
شود فرق هست میان مرد و زن اگر همین واقع مرد و زن را افتد شریعت بر وی دو ماه کفارة واجب کرداند در بر ماهی روزه
وی حایضه میشود چون پاک شود از حیض باقی تمام کند از سر نگیرد فرق هست میان مرد و زن که زنان را بر ماهی این واقعه بود که
حرج شود در حق ایشان اما مردان را سال دو ماه یابیم که تندرست بوند لاجرم ایشان را روزه از سر باید گرفت مسئله
اگر مردی کفارت را پیش میدارد و قضا پس روا بود از بهر آنکه ترتیب در وقت شرط بود بیرون فصل در روزه تطوع
باید دانستن که روزه تطوع زن را بی دستوری شوی و کنیزک و غلام را بی دستوری خواجه داشتن نشاید اگر دستوری خواست بعد
ازان میگوید که بگشا نیند تا بجای می آید زن را نشاید گشادن اما کنیزک را شاید گشادن از بهر آنکه دستوری داد و زن را ملک نبود
اگر نگشاید هیچ و بالی نبود اما کنیزک اهل ملک نیست کر وی خود ملک هست و ملک را چیزی ملک نبود لاجرم بشاید که گشاید مسئله اگر مرد
روزه تطوع میدارد به عروسی طلب کنند شاید گشادن باز بعضی مشایخ مطلق گفته اند که بشاید خوردن از بهر آنکه روزه
یکی صحابه بدیگری دعوت کرد و آنمرد روزه دار بود و برآن مردی میگفت روزه بگشای و بخور روی بخور روی پیغامبر
علیه السلام گفت اجب اخاک و افطر یعنی اجابت کن برادر خود را و روزه بگشای پس لاجرم بحکم این حدیث شاید که بگشاید باز بعضی گفته
اند که بنگریم که اگر میزبان ناخوش می آید یا نی اگر ناخوش می آید شاید که بگشاید و اگر نی باز بعضی گفته اند که
بنگریم پیش از زوال هست یا بعد از زوال اگر پیش از زوال هست شاید که بگشاید و اگر بعد از زوال هست نشاید گشادن مسئله اگر مردی
زن بخواست با این زن هر دو بخانه اندر شدند و این مرد روزه دار بود با زن هر دو بیرون آمدند و زن را طلاق داد این خلوت صحیح بود یا نی
صحیح بود تا کابین واجب و لازم آید و زن را عدت تمام پس معلوم شد که روزه تطوع را می شاید گشادن و همینست این مسئله اول یاد کردم مسئله
همچنانکه روزه فریضه را بعذر اموستی میخورد روزه تباه می شود روزه تطوع را نیز همین حکم هست از قول علما رح و در قول شافعی رح روزه
تباه شود مسئله مردی روزه میدارد و آدینه یا پنجشنبه یا شنبه مکروه بود باید که این سه روز را پیوسته دارد مسئله از بهر اوروی روزه
تطوع را بگشاید چه مقدار ثواب بود قال النبی صلی الله علیه وسلم من افطر حتی اخیه المسلم یکتب له صوم الف یوم وان قضاها یکتب له صوم الفی
یوم یعنی از بهر برادر مسلم روزه تطوع را بگشاید همچنان بود که گوئی از روی ثواب هزار روزه داشته باشد و سر که قضا کند آن روزه
را از روی ثواب چنان باشد که دو هزار روزه داشته بود پیغامبر علیه السلام گفت که من ترسم از امت خویش از شهوت پوشیده
گفتند یا رسول الله شهوت پوشیده کدام است گفت آنکه روزه خویش از بهر نفس خود بگشاید اگر مردی سوگند خورد که فلان کار بکنم و آن کار کند
و تنها طعام دادن نیست باید که سه روز پیوسته روزه دارد و اگر ازین سه روز یکی روز بخورد باز سه روز دیگر واجب آید فصل در صوم
نذر اگر مردی نذر کرد که خدا را بر من که یکسال روزه دارم یک سال کامل واجب آید چون یکسال روزه داشت بعد از یکسال ماهی و چند روز
دیگر روزه دارد از بهر آنکه رمضان فریضه نباید و داخل نشود و یک روز عید فطر و چهار روز عید اضحی اگر چه داشته باشد روزه عید روا نبود
از بهر آنکه در آن روزهای عید روزه داشتن ناقص هست و ناقص از کامل نیابت ندارد اما اگر مردی نذر کرد که من امسال روزه دارم

سال روزه باید داشتن که باقی سال بر وی واجب شود از بهر آنکه امسال مراد از وی باقی سال بود مسئله اگر مردی نذر کرد
که یکسال روزه دارم بر وی هیچ واجب نیاید از بهر آنکه انچه بایگوید آن سال ماضی را فرا گیرد سال گذشته روزه داشتن ممکن نبود
پس نذر وی درست نبود مسئله اگر مردی نذر کرد که من با پدر یا مادر سخن نگویم بر قول بعضی درست نبود از بهر آنکه نذر ست به
معصیت و نذر بمعصیت درست نبود که پیغامبر علیه السلام فرمود لا نذر فی معصیة الله تعالی مسئله اگر مردی نذر کرد که من دو ماه پیوسته
روزه دارم یکنیم ماه روزه داشت بیمار شد بیماری که روزه نتواند داشتن چون از بیماری به شود باز از سر گیرد از بهر آنکه نذر دو ماه
پیوسته است دو ماه پیوسته باید داد و فرق است میان زن اگر حیض واقع زن را افتد که نذر کرده بود که دو ماه پیوسته روزه دارم
وی در هر ماهی چند روز نتواند داشتن لاجرم روا بود که بقیه را نیز دارد و تمام کند مسئله اگر مردی نذر کرد که من دو ماه پیوسته روزه
دارم پنجاه و پنج روز روزه داشت ماه رمضان در آمد چکند اگر ماه رمضان را پندارد دو ماه پیوسته نمی افتد همچو نباید که نیت سفر کند و
بیرون رود و آن باقی را تمام کند تا دو ماه پیوسته شود و از عهده نذر بیرون آید بعد از آن خواهد بسفر رود و خواهد نی مسئله مردی نذر
کرد که خدای را بر من که روز عید روزه دارم این نذر درست بود ولیکن کامل لازم نیاید اگر همان روز روزه دارد از عهده آن بیرون
آید از بهر آنکه بر خود ناقص واجب کرده است همچنان آورده بود اما اولیتر آن بود که بعید از عید باز آرد مسئله اگر مردی نذر کرد که
من ماه رجب روزه دارم ماه رجب بیمار شد شعبان دارد از عهده بیرون آید اما اگر جمادی الآخر دارد از عهده بیرون نیاید از بهر آنکه انچه
بر خود واجب کرده بود و آن هنوز نیامده است چون نیامده بود از عهده بیرون نیاید **فصل در کفارت ظهار** باید دانستن که اگر مردی
با زن خود ظهار کند کفارت وی آنست که بنده آزاد کند و اگر توانائی بنده آزاد کردن نبود دو ماه پیوسته روزه دارد و اگر ازین دو ماه
بسبب بیماری بخورد و باز دو ماه پیوسته از سر باید داشتن و اگر روزه نتواند داشتن شصت مسکین را طعام دهد هر یکی را دو من گندم
بسنگ شرع و درین سه چیز مخیر نیست مسئله اگر غلامی با زن خود ظهار بست وی را دو ماه پیوسته روزه باید داشتن اگر خواجه میگوید این بهانه
کار من کن که پس وارسی خواجه را این ولایت نبود از بهر آنکه حق این کنیزک درین متعلق است مولی منع نتواند کردن مسئله اگر بر غلام
کفارت یمین است شریعت میفرماید که سه روز روزه دارد خواجه منع میکند که کار من کن نتواند منع کردن از بهر آنکه کفارت سوگند حق
تعالی است و این کار کردن حق بنده و بنده محتاج است و خداوند تعالی بی نیاز از بهر آن حاجت بنده را کار بنده پیش داریم مسئله اگر مردی قضای
رمضان میدارد که بنده است و خواجه میگوید که این ساعت مدار تا پس تر داری بعضی گفته اند که تواند منع کردن و اصح آنست که نتواند منع
کردن مسئله اگر مردی را درد چشم است اگر میدارد درد چشم زیاده می شود روزه بخورد چون چشم نیکو شود قضا بازد مسئله اگر زنی
با شیر است اگر روزه میدارد شیر نیاید هش روزه نخورد تا پسندانی که کوچک را از شیر باز کند و باز روزه را قضا کند از بهر آنکه خدای تعالی میفرماید
که من بی نیازم و آن کوچک حاجتمند است بشیر لاجرم بخورد مسئله اگر زنی است که روزه میدارد و روزه وی تابستان افتاد و نتواند میدارد
رنجک می باید تا شوهران پختن اینها عذر نبود نتواند گشادن و خوردن زیرا که در بازار توان خریدن مسئله اگر مردی را غلام است
یا کنیزک اگر روزه میدارد قیمت وی کم میشود و خواجه میگوید بخور تا لاغر نشود وی نشاید خوردن یا نی بعضی گفته اند که نشاید خوردن

گفته اند **فصل** صدقة الفطر باید دانستن که صدقه فطر چیزیست که واجب است بر قول علماء ما رحمهم الله بر مسلمانان عاقل و بالغ و آزاد که
مالک بود به بیست دینار زر یا دویست درم نقره را که زیادت از حاجت اصلی بود یعنی فاضل عن مسکنه و ثیابه و اثاثه و فرسه و سلاحه
و عبیده صدقه فطر دادن بر وی واجب بود و نیز هر که در مؤنت وی بود باید که از وی نیز دهد چنانکه رسول علیه السلام فرمود ادّوا
عمن تمونون نصف صاع من بر او صاع من شعیر او صاع من تمر یعنی ادا کنید از وی چیزی که شما خوارگی کنید ایشان را صدقه فطر را نیم صاع از گندم
یعنی دو من شرعی و چون جو دهید یا خرما دهید یک صاع دهید یعنی چهار من شرعی به قول ابوحنیفه رح از مویز دو من دهید و اگر خرما دهید
چهار من باید اما بر قول ابویوسف و محمد رح از مویز هم چهار من دهید و از خرما هم حجت ابوحنیفه رح آنست که از خرما چهار من دهید که از وی
دو من کوفته شود ولی از مویز کوفته نشود دو من مطلق چه روشن شد اما اگر آرد جو دهد هم چهار من دهد و اگر آرد گندم دو من دهد و اگر
ارزن دهد بالقیمت چهار من جو دهد یا قیمت دو من گندم و بر قول شافعی رح هر کرا قوت یک روزه بود صدقه فطر واجب آید **مسئله**
صدقه فطر فرزندان نارسیده بر پدر کسی بود یعنی بر مادر و پدر دهی صدقه فطر غلام و کنیزک بر خواجه ایشان بود و اگر از بهر خدمت بود و اگر
از بهر تجارت بود زکوة واجب آید هر کجا زکوة واجب بود صدقه فطر ساقط شود از بهر آنکه شریعت دو چیز بر یک بنده واجب نکند
مسئله صدقه فطر از برای شش کس دهد برای نفس خود و فرزندان نارسیده و کنیزک و غلامان و پدر و مادر و فرزندان و از برای مشترک
ندهد از برای زن و فرزند بالغ و بنده مکاتب و بنده تجارت یعنی فروختنی و بنده گریخته و پدر و مادر و برادر و خواهر و نبیره و فرزند
با وجود پدر بر جد نبود و اگر پدر نبود بر جد بود بر روایتی **مسئله** اگر غلامی است مشترک میان دو خواجه بر قول ابوحنیفه رح صدقه فطر
بر هیچکدام واجب نشود از بهر آنکه هر یکی را ملک ناقص است و بر قول ابویوسف و محمد رح بر هر یکی یک من واجب آید و اگر فرزند مشترک است
میان دو پدر بر قول ابوحنیفه رح بر هر پدر دو من واجب آید و بر قول ابویوسف و محمد رح بر هر یکی یک من واجب آید **مسئله** سنت در دادن
صدقه فطر آنست که دو من گندم پاکیزه دهی پیش از آنکه به نماز عید روی بعد از آنکه بامداد دمیده تر بود از بهر آنکه پیغامبر علیه السلام فرمود که روزه
بنده موقوف است به صدقه فطر **مسئله** صدقه فطر مادر و پدر و فرزند و غلام و کنیزک خود دهی روا نبود و به علوی یعنی سید روا نبود و به هاشمی نبود را دادن روا
و به زن خود دهی روا نبود و قیاس بر زکوة **مسئله** اگر زن صدقه فطر به شوی خود دهد به قول ابوحنیفه رح روا نبود و به قول ابویوسف و محمد رح
روا بود و حجت ایشان آنست که زنی پیش رسول علیه السلام آمد و گفت یا رسول الله من صدقه فطر به شوی دهم روا بود پیغامبر علیه السلام فرمود ولک اجران اجر
الصلة و اجر الصدقة یعنی ترا دو مزد بود یکی ثواب صدقه دوم ثواب صله رحم اما ابوحنیفه رح میگوید آن حدیث که پیغامبر علیه السلام فرمود در صدقه تطوع بود
و در صدقه فطر نبود **مسئله** اگر صدقه فطر به بنده کسی دهد روا بود یا نه بنگریم که خواجه وی توانگر است یا درویش اگر توانگر است روا نبود و اگر
درویش است روا بود **مسئله** اگر سیم دهد بحساب گندم به قول علماء ما رح روا بود و به قول امام شافعی رح روا نبود و حجت وی آنست
که نص در گندم و جو آمده است و در سیم نی و اما قول علماء ما آنست که چون سیم بحساب بهای گندم دهد همان
بود و مقصود درویش حاصل شود پس روا بود **مسئله** گندم دادن اولیتر بود یا سیم بعضی گفته اند که گندم دادن
اولیتر بود اما صدر شهید رحمة الله گفته است بنگریم که اگر سال سخت است که نان شیرین است گندم دادن اولیتر است و اگر

واگر یکمن گندم میدهد ببهای یک من گندم را سیم میدهد روا بود مردی صدقهٔ فطر من آرد و نیم من گندم میدهد که قیمت وی دو من است روا
نبود که جنس یکیست واگر من گندم و نیم من آرد میدهد که قیمت وی دو من جو است هم روا نبود که جنس یکیست و کیلی هست اگر من آرد
و نیم نان میدهد روا بود که قیمت وی دو من گندم است که خلاف جنس است و کیلی نیست **باب الحج** بباید دانستن که هر کرا استطاعت
بود حج بر وی فریضه بود بآیة و بحدیث و استطاعة بقول ما آنست که چندان مال بود وی را که فرزندان خود را کسا نفقه باشد در غیبت وی
مال بود که وی را پیاده رفتن حاجت نبود و چون از حج باز آید با وی هنوز از مال چیزی بود قال الله تعالی ولله علی الناس حج البیت من
استطاع الیه سبیلا پیغامبر علیه السلام فرمود هر کرا توانائی حج کردن بود و حج نکند و فات یابد خواه جهود میرد خواه ترسا و در خبر که الحج المبرور
لیس له جزاء الا الجنة یعنی حج که در وی امن معصیت کرده باشد پاداش آن جز بهشت نبود و آمده است که هر که حج کند بمال حلال هیچ گامی ننهد
الا که خدای تعالی می فرماید تا بنویسند او را بهر قدمی هفتاد نیکی و پاک کنند از دیوان وی هفتاد بدی و بیا کنند بنام وی هفتاد درجه در بهشت
و در خبر است هر که در راه مکه میرد بوقت آمدن هر آینه آمرزیده شود و مقام شفاعت یابد و هفتاد کس از اهل خاندان او مسئله اگر کسی
را حج فرض شده بود و نیاورد و وفات یابد حج بر وی وام ماند از بهر آنکه مردی بیامد نزدیک پیغامبر علیه السلام گفت که بر پدر من حج بود
وفات یافت و نیاورد اکنون من بجای پدر حج آرم روا بود یا نی پیغامبر علیه السلام فرمود اگر بر پدر تو وام مال بودی که آن وام بگذاردی
وی نیکو بودی و روا بودی گفت نیکو بودی گفت دین الله احق گفت وام حق گذاردن احق بود یعنی اولیتر بود و بقول مالک استطاعت یا مال
ندارد یا اگر توانائی راه رفتن دارد و نیاورد بزه‌مندی میشود **فصل** باید دانستن که حج کردن عبادتیست در وی نیابت بود و نشاید که
کسی یکی یا مردی را بی مردی حج کند باتفاق روا بود اگر مال دهد که تا رفتن و آمدن خرج کند وی را وکیل کند که بر وی از بهر من حج
حج گذارد به نیت وی روا بود بر خلاف عبادتهای دیگر که در عبادتهای دیگر روا نبود والله اعلم بالصواب مسئله اگر درویش حج آورد
بعد از آن توانگر شد حج دیگر بر وی فریضه نبود از بهر آنکه چون که آنجا رسید که احرام گیرند آنجا اندر استطاعت بود وی پس استطاعت
یافتم حج وی از فریضه افتد لاجرم حج دیگر فریضه نشود مسئله اگر مردی دو حج کرد اول فریضه افتد و دیگر تطوع بود از بهر آنکه حج یک بار
فریضه نیست مسئله مردی بحج رفت با بنده خویش بعد از آن غلام آزاد شد و وی را استطاعت شد حج بر وی فریضه بود از بهر
آنکه بندگی مانع بوده است مر استطاعت را چون مانع بود آن حج اول که بجا آورده است از فریضه نا افتاده بود لاجرم چون استطاعت شد حج دیگر بر وی
[illegible] تا از فرض افتد مسئله اگر نارسیده یا بنده حج بیارد چون رسیده شود و او آزاد شود اگر استطاعت حج بجا آمد حج بایدش
آوردن همچنین اگر کسی بعد از حج والعیاذ بالله مرتد شد باز اسلام آورد و اگر درویش حج گذارد و بار استطاعت یابد دیگر
بار و حج ببایدش و اگر غلامی را خواجه خود به حج برده و قصد آزاد کردن او دارد باید که بوقت احرام بگرفتن آزاد کند تا حج او از حج
بیفتد سلامتی راه از روی ظاهر شرط است مر وجوب حج را زنان را محرم شرط است و محرم کسیست که در میان او و زن هرگز نکاح
نارسیده و فاسق محرم نشاید به زن شوی کردن تا محرم شود شرط نیست و زن نابینا و همچو حج نیست اگر مال دارد [illegible]
که کسی را [illegible] **فصل** در آنکه اهل روزگار را [illegible]

و بوادی زاد بعرق بیند جامهای دوخته بیرون کنند غسل بیارند یا آبدست کنند چنانکه اتفاق افتد و هر مردی ازاری بر میان بندند
بشکل ازار کرباسه ردای از کتف فرو آویزند جامه نو یا شسته و زنان جامه دوخته پوشند و روی کشاده دارند جبه بوئیهای خوش
از زن و مرد پس از آن هر یکی دو رکعت نماز کنند و بر عقب نماز بگویند اللهم انی ارید الحج فیسره لی وتقبله منی یعنی ای بار خدایا من میخواهم که حج
بیارم پس بر من آسان کردان از من بپذیر پس مردان با آواز بلند بگویند که لبیک اللهم لبیک لا شریک لک لبیک ان الحمد والنعمة لک والملک
لک لا شریک لک بعضی مردمان برین زیاده کنند لبیک اله الحق لبیک اما ازین کم نشاید کردن و زنان این کلمات را نرم گویند حاجیان
هرجا که بالائی برایند یا به پستی فرو روند یا کاروانی را بینند که می آید این کلمات را بگویند و سحرگاهان بیشتر بگویند و چون بر زمین عرفات رسند
و زنگ گشتند تا بروز عرفه و پیش از زوال روز عرفه غسل بیارند یا آبدست کنند چنانکه مستحب در مسجد ابراهیم صلوة الله علیه السلام روند که در عرفات
مناسک
است و آنجا درنگ کنند تا زوال بکنند پس امام مکه بر منبر برآید و موذنان بانگ نماز پیش بگویند و خطیب خطبه گوید و تلبیه بیارند و مردمان را
حج تعلیم کنند با موذنان اقامت گویند و نماز دیگر را هم در وقت پیشین گذارند پس آن بوثاق خود باز گردند بار برنهند و زمانی مستقبل قبله
بنشینند در زمین عرفات حمد و دعا میکنند و ثنا و تهلیل و تسبیح و تکبیر بگویند و زمانی میروند تلبیه گویان و باید که تا بوقت غروب در عرفات بوند و لیکن بیرون
روز نماز شام را بهمانند و چون وقت نماز شام در آید بسوی مزدلفه روند و بیم بمشعر الحرام و نماز شام را در وقت نگذارد بلکه تاخیر کنند تا نماز خفتن هر دو نماز
روند
را در وقت نماز خفتن گذارند به مزدلفه مقام کنند بامداد عید که روز نحر است نماز بگذارند باول وقت و وقوف که به مزدلفه واجب است بیارند و باز بمنا
پیش از برآمدن آفتاب یا پس آن تا چنانکه اتفاق افتد و از جمرة الاولی و وسطی در گذرند چون بجمرة عقبی رسند آنجا رمی کنند به هفت سنگ انداختن
و رمی واجب است و بوقت انداختن و به بنانه دست راست بگیرند و به سنگی و کلوخی که میاندازند بسم الله الرحمن الرحیم میگویند برغم شیطان الرجیم را
بوقت انداختن سنگ چو پس آن تلبیه نگویند و بر عقب سنگ انداختن از بهر دعا توقف نکنند بلکه بوثاق باز روند و موی سر گیرند یا از سر موی بقدر سر انگشت
ماند
بسترند و زنان موی نسترند اما از سر گیسوی بقدر سر انگشت بگیرند پس آنچه محظور است یعنی حرام کرده آنجا حلال شود مگر صحبت کردن وی حرام
تا بوقت فارغ شدن از ان اکثر شود طواف زیارة و هر که خواهد قربان کنند و وی واجب نیست در حق کسی که وی قارن و متمتع نبود و قربان هر
ستشنی [illegible] نیست روا بود و از وی تناول کردن حلال بود و صدقه مستحب بود و واجب نیست قربان کردن بلکه در آیند و بمسجد حرام رسند
و پای راست پیش نهند و بگویند بسم الله والسلام علی رسول الله اللهم زد بیتک هذا تعظیما و تشریفا و تکریما و مهابة و طواف زیارة بکنند بگرد خانه
کعبه هفت بار و ابتدا از رکن یمانی و حجر اسود کنند اول کفها در حجر اسود بسوی ورد کے مالند و باز بر دارند و قبله وهند و از پیش خانه طواف
کردن گیرند و هر باره بحجر اسود رسند کفهای بر روی بمالند مگر وقتی که کسی آنبوه شود آنگاه از دور بکفها دست اشارت میکنند
بسوی حجر اسود کوئی که دستها بروی میمالند و باز دستها قبله سه بند و در سه کره اول از طواف سر یک دار و ندوه گشتها بجنبانند
پس طواف دو رکعت نماز بکنند و آن واجب است و بهتر آن بود که نماز در مقام ابراهیم علیه السلام گذارند و آن موضع در مسجد حرام معین است
پس از آن از مسجد بیرون آیند و بدامن کوه صفا که آنرا ابوقبیس گویند بر آیند و کفها سوی آسمان کنند و روبها سوی خانه کعبه بایستند و
حمد و ثنا بیارند و دعا بگویند حاجتها بخواهند و باز فرود آیند و چون بمیل اخضر رسند سعی بیارند تا بمیل اخضر دیگر و باز بسیرة معهود رفتن

گیرند تا بکوه مروه رسند بر آنجا روند و بهما بسوی قبله کنند و تحمید و تحلیل و تکبیر بیارند و دعا کنند و حاجت خواهند و باز فرود آیند و بسوی صفا روند همچنین هفت بار از صفا تا مروه و باز بدیه منا آیند و شب بدیه منا مقام کنند و دیگر روز پس زوال در سه موضع بیست و یک سنگ اندازند و هفت در موضع جمرة الاولی که پیوند مسجد خیف است و هفت در موضع جمرة الوسطی میان بازار منا و هفت در موضع جمرة العقبه در سیوم همچنین ولیکن در روز سیوم پیش از زوال سے اندازند و آن بظاهر روایت است پس آن عادت رفته است که جمله حاجی سوی مکه روند و بعضی در شهر فرود آیند و بعضی بیرون شهر که آنجا نهار زاهد گویند و این جماعت را عمره آوردن آسان تر بود و چون ایام تشریق بگذرد حاج عمره آوردن گیرند بعضی بنیت خویش بعضی بنیت دوستان و عمره سنت است نه واجب و صورت وی نه آنست که به نزدیک مسجد عائشه صدیقه رضی الله عنها که نزدیک تنعیم است خارج حرم بیرون شوی یا بموضع دیگر که بیرون باشد و غسل بیاری یا آبدست کنی و احرام عمره بگیری بدان صفت که در باب حج گفتیم و تلبیه گویان می آیند تا بخانه کعبه را می بنهند تلبیه را قطع کنند و بمسجد حرام در آیند باز سوی کوه صفا بیرون شوند چنانکه در باب حج یاد کرده ایم هفت بار سعی بیارند باز از سر موی بقدر سه انگشت برگیرند و چون موی برگیرند از احرام عمره بیرون آیند پس جامه دوخته پوشیدن و صحبت کردن با زن و کنیزک روا باشد و چندانکه روز که آنجا مقام باشد هر روز اگر کسی خواهد عمره آوردن تواند آورد و چون حاجیان که از راه باز روز آمده بود و خواهند که باز گردند باید که گرد خانه کعبه هفت بار طواف کنند و انرا طواف صدر گویند یعنی طواف بازگشتن و پس آن طواف دو رکعت نماز بیارند باز بچاه زمزم روند از آب وی بخورند و بر سر و روی خود بریزند باز بملتزم روند و آن در میان در خانه کعبه و حجر اسود است پس روی و سینه بر وی نهند و دست در پرده های کعبه زنند و ساعتی بدعا مشغول شوند از سر سوز و اخلاص بیرون آیند و بوقت بیرون آمدن از مسجد حرام پشت کل بسوی کعبه نکنند بلکه نگران در وی بیرون آیند بر شکل کسی که دست عزیزی را وداع کند و بزبان میگویند یا بیت الله مودع یعنی ای خانه خدای وداع و داعت میکنم باز خواهم آمدن بتو ان شاء الله تعالی

فصل بدانکه اندر حج دعاء مخصوص نیست که لازم بود خواندن وی بیشتر در سعی میان صفا و مروه آیند دعا بخوانند که رب اغفر وارحم وتجاوز عما تعلم واهدنی دین التی هی اقوم فانک انت الاعز الاکرم و اگر کسی بخانه کعبه اندر نیاید باک نباشد و خواب است که اندر آید مگر که خوف آن بود که کسی آزرده شود و چون در وی در آنجا بجاره مشغول نباید شد که در آن وقت دعاء سے باید کرد مسئله

دیگر واجب نشود و نظیر این مسئله آنست که محرم بلکه جامه از خود بیرون کرده است چون عزم لکن دارد که بیشتر باز پوشد نیز جنایت
و یرا جا نزد دارد چنانکه مردی گفت که من ماه رجب و شعبان و ماه رمضان هیچ نخورم ولیکن عزم میدارد که بعد از عید بخورم و یرا نیز نیت
همچنان میدارد که گوئی در عین رمضان میخورد و هر که عزم کرد پیش نخورم هر چه گناهان که پیش کرده بوده است از نو در جمله اگر دارم
چون باز خورد جنایت نو کرده بود و لا محرم جهد باید کرد تا روزگار خود در نگاهداری چون احرام گیرد سه گز کرباس بر میان بندد و سه گز
کرباس بر کتف کشد و لی کتف چپ را صحرا دارد و نشاید خویشتن را در وقت احرام خاریدن که اگر بخارد دم واجب آید اگر خواهد که بخارد باید
که چوب گیرد و آن خارش را از خویشتن دفع کند و نشاید که با عیال مباشرت کند که احرام باطل شود و یکی دم واجب آید و نشاید صید کردن
مر محرم را و اگر صید را بگیرد و بکشد حرام و مردار بود اما اگر ماهی گیرد آن حلال بود زیرا که جواب حلال بود والله اعلم بالصواب قوله تعالی احل لکم صید
البحر الآیة. **فصل** باید دانستن که عبارت از حج وقوف است بعرفات تا اگر کسی بعرفات در آید و در وی هیچ توقف نکند و بگذرد حجش روا است
نبود و باید که نماز پیشین را در آخر وقت جا رند و هما ساعت نماز دیگر بیارند که از نماز قصر جمع میخوانند و بعد از آن بایستند و جمله بدعا مشغول شوند
آن وقوف که می از حج آنست هر که روز عرفه برسد یا شب عید بعرفات حج را دریابد چون سپیده عید دمید حج فوت شد تا سال دیگرش حج
کردن و از آن جا برخیزند بمزدلفه روند و از آنجا بمنا روند و در منا گوسفند قربان کنند و سنگ اندازند هر کسی هفت و یکبار و بعد از آن
بروند و خانه کعبه طواف کنند و صفا و مروه روند و سنت آنست که سر در روی و کتف بجنبانند که سنت چنین است مجاور بودن در کعبه بقول
ابوحنیفه رح مکروه است از بهر آنکه تعظیم خانه کم شود و بقول ابو یوسف و محمد رح مکروه نبود مسئله اگر چیزی خوش خورد در احرام بسیار بود
یک دم واجب آید بقول ابوحنیفه رح و اگر اندک خورد چیزی واجب نیاید مسئله اگر روغن زیت محرم بر سر کرد بقول ابوحنیفه رح بودی
یکدم واجب آید و بقول ابو یوسف و محمد رح صدقه واجب آید و دم **کتاب النکاح** بدانکه زن خواستن روا است بقرآن و هم
بحدیث و هم باجماع اما نص قرآن قوله تعالی فانکحوا ما طاب لکم من النساء مثنی و ثلاث و رباع وقوله تعالی وانکحوا الایامی منکم والصالحین
من عبادکم وامائکم اما حدیث تناکحوا توالدوا تکاثروا فانی اباهی بکم الامم یوم القیامة و در حدیث دیگر آمده است که النکاح من سنتی
فمن رغب عن سنتی فلیس منی قال النبی صلی الله علیه وسلم ناکح النایم خیر من صائم القایم و قال النبی علیه السلام من تزوج امرأة لعزها لم یزده
الله تعالی و من تزوج امرأة لمالها جعل الله تعالی وبالا علیه و من تزوج امرأة لجمالها اذله الله تعالی و من تزوج امرأة لدینها رزقه الله
و در خبر است که پیغمبر علیه السلام فرموده است هر که بشفاعت من امید میدارد باید که فرزند خود را نکاح دهد و اگر بدهد روزی هزار
بود می فرود آیند اما اجماع امت آنست که هیچ کس از نکاح منکر نشده است مسئله بدانکه نکاح بیگواه درست نبود از بهر آنکه پیغمبر علیه السلام فرموده
لا نکاح الا بشهود نکاح نیست مگر بگواهان و گواه شرط روای نکاح است باید که گواه مسلمان بود و آزاد بود و عاقل بود و بالغ بود و مرد بود
تا نکاح روا بود تا اگر بگواهی زنان نکاح کنی چون با ایشان مرد نبود روا نبود و اگر بگواهی بندگان نکاح کنی روا نبود از بهر آنکه ایشان
اهل شهادت نه اند و بگواهی نارسیدگان نکاح کنی روا نبود و بگواهی دیوانگان نکاح کنی روا نبود از بهر آنکه گواه کامل باید که بود و ایشان
کامل نیند و در شهادت گواهی ایشان مسموع نبود مسئله نکاح بگواهی فرشتگان و بندگان و نارسیدگان و دیوانگان و پیغمبران روا هم

و بگواهی نابینایان و فرزندان رسیده نیز درروا بود اگر مسلمان زن جهود و یا ترسا خواهد بگواهی ترسایان روا بود مسئله نکاح مست درست است نکاح آدمیان و پریان و خلقان آبی درست نیست مسئله بگواهی فاسق نکاح میکنند بر قول علماء ما ره روا بود و بر قول شافعی ره آنست که پیغمبر علیه السلام فرمود لا نکاح الا بولی و شاهدی عدل یعنی نکاح نیست مگر بولی و دو گواه عدل چون گواهان فاسق بوند نکاح درست نبود اما علماء ما ره میگویند که تاویل این حدیث آنست که فاضلتر آن بود که بحضور گواهان عدل نکاح کنی پس لاجرم روا بود و بنزدیک علماء ما ره این استثنا بفسق باز گردد نه بعید از توبه نام فاسق ایشان برخیزد اما مردود رواست چه فی تفسیر الزاهدی قوله تعالی ولا تقبلوا لهم شهادة ابدا و بعد از این حد هرگز گواهی ایشان را نپذیرند اگرچه مثل در هوا با مرغان بپرند و بر بندند بهر آنکه مومن را چرا گفت بزبان زنانش بهر بیم از روی معاصی تا نفع زبانش برفت تا اگر هم عمر بیکی گواهی دهند نپذیرند و اولئک هم الفاسقون الا الذین تابوا من بعد ذلک و اصلحوا مگر که توبه کنند از بعد این حال و بصلاح آرند آن فساد را یعنی پشیمان شوند از دل و عزم کنند که پیش نکنند در مستقبل و این استثنا بقول علماء ما ره بفسق باز گردد و بقول شافعی ره بشهادة باز گردد تا بعد از توبه بنزد علماء ما ره نام فاسق از وی برخیزد اما گواهی او را نپذیرند و بقول شافعی ره بپذیرند بعد از توبه مسئله بدانکه بنکاح مشغول شدن فاضلتر از نماز و روزه زیادتی است یعنی تطوعات بنزدیک علماء ما ره مگر که بتر سد فوت نفقه و مؤنات دیگر و نزدیک شافعی ره نماز و روزه زیادتی فاضلتر است از نکاح که تو مثل بزبان میل داشته باشد مسئله مردی نکاح میکند بگواهی دو نابینایان نکاح درست بود اما اگر از این زن و شوی یکی منکر شوند که من ترا نخواسته ام یا من بخویشتن نبوده ام این دو نابینایان گواهی دهند بنزدیک قاضی مسموع نبود گواهی ایشان از بهر آنکه شاید که مردی همان نبود که نکاح کرده است چرا که این نابینا آن مرد و زن را بآواز ایشان میشناسند و آواز آواز ماند مسئله اگر دو مرد را قاضی حد قذف کرده مردی میخواهد بگواهی این دو کس نکاح ایشان بقول علماء ما درست بود اما اگر نکاح را منکر شوند این دو کس همین گواهان پیش قاضی گواهی دهند درست نبود و قوله تعالی و لا تقبلوا لهم شهادة ابدا اگرچه توبه کنند اگر سوال آرند و گویند که چون قاضی گواهی ایشان را نمی شنود فائده ایشان چیست فائده ایشان آنست که اگر ایشان منکر نشوند عقد جایز بود و اینکه می فرماید که گواهی ایشان را نشنوند ما فرمود که اگر ایشان گواه شوند گواهی ایشان درست نیست که گواه شدن دیگر بود و گواهی دادن دیگر و قال فی الهدایة اذا احد المسلم فی قذف سقطت الشهادة و ان تاب و قال الشافعی ره تقبل اذا تاب مسئله اگر مردی نکاح میکند بگواهی دو ولد زنا نکاح درست بود و اگر از این دو یکی منکر شوند قاضی گواهی ایشان را بشنود و این همه علماء ما ره اما بقول شافعی ره بدین گواهان عقد درست نبود بحکم همان حدیث که گفته شده بود مسئله اگر مردی زنی خواهد که بگواهی دو مرد خفته یا بگواهی دو خوار زمی عجمی یا بگواهی دو ترک عجمی یا بگواهی دو هندوی عجمی نکاح درست بود یا نی درین مسئله علماء را اختلاف است بر قول بعضی عقد درست نبود اصلا از بهر آنکه ایشان را در علم نبود همچنان بود که گواهان نبودندی و وجود و عدم ایشان یکسان برابر است اما خواجه امام سرخسی ره آورده است که روا بود از بهر آنکه پیغمبر علیه السلام فرمود لا نکاح الا بالشهود و مراد نیز شهود حضور است یعنی بگواهان شرط است حضرت گواهان یا فهم اگرچه ایشان را علم نبود نکاح درست بود اما صحیح آنست که روا نبود

مسئله اگر مردی زنی میخواهد ترسا یا جهود بگواهی دو ترسا یا دو جهود بقول محمد رح نکاح درست نبود از بهر آنکه جهود و ترسا
اهل شهادت نه اند لاجرم عقد روا نبود و بقول امام اعظم و ابویوسف رح روا بود مسئله مردی زنی میخواهد بگواهی دو پسر
خویش نکاح روا بود اما اگر زن منکر شود مر این نکاح را این پسرکان گواهی دهند قاضی نشنود و اگر پدر منکر شود نکاح را
همین پسران گواهی دهند مسموع بود از بهر آنکه گواهی بر پدر میدهند و این که زن منکر بود گواهی از برای پدر میدهند
و هر جا که از برای پدر گواهی دهند مسموع نبود اما اگر هر کجا گواهی بر پدر دهند مسموع بود مسئله اگر مردی غلامی خود را دستوری
که برود زن خواهد این غلام زن میخواهد بگواهی یکمرد و خواجه خویش این نکاح درست بود از بهر آنکه خواجه غلام را دستوری
داد بنکاح و برا ولایت بود بر خود لاجرم خواجه گواه را نشاید مسئله اگر مردی زنی خواست بگواهی دو مرد از این دو گواه
دادن و پذیرفتن را شنود و یکی بی این نکاح درست نبود از بهر آنکه همچنان شود که بگواهی یکمرد خواستی باز زن دیگر
مجلس خویشتن بوی داد مرد پذیرفت آن گواه که اول بار نشنیده بود شنید و آنکه بار اول شنوده بود بار دوم نشنید
این عقد روا نبود از بهر آنکه چون عقد اول درست درست نیامده است بسبب آنکه اول یک گواه شنیده بود این بار دوم
را حکم ست لاجرم عقد درست نبود **فصل** باید دانستن که نکاح بکدام لفظ درست آید و بکدام درست نیاید مسئله
اگر مردی زنی را گفت که خویشتن بمن ده گفت دادم یا گفت خویشتن بمن فروش بحضور گواهان زن گفت فروختم یا گفت
خویشتن بمن بخش زن گفت بخشیدم یا گفت خویشتن بمن صدقه کن زن گفت کردم گواهان حاضر بودند درین همه صورت نکاح
درست بود مسئله اگر زن گفت مرا خویشتن بتو حلال کردم مرد گفت روا داشتم درین سه صورت نکاح درست نبود
مسئله بدانکه نکاح به پنج لفظ روا آید و به پنج لفظ نی اما آن پنج لفظ که روا آید زن گوید خویشتن بتو دادم یا بزنی بتو دادم یا
خویشتن را بتو صدقه کردم یا بخشیدم یا ملک تو کردم درین پنج صورت نکاح درست بود اما این لفظ که درست نبود نیست که زن
گوید که خویشتن بتو اجارت دادم یا گوید حلال کردم یا مباح کردم یا عاریت دادم یا وصیت کردم درین پنج لفظ نکاح روا نبود مسئله
اگر زن گفت خویشتن بتو کردم مرد گفت روا داشتم و گواهان حاضر بودند درین همه صورت عقد جائز نبود و اگر زن گفت خویشتن بتو امانت
نهادم جواب همین است که روا نبود مسئله اگر زن گفت خویشتن بتو وام دادم مرد گفت روا داشتم بر قول ابوحنیفه رح و محمد رح ملک
وام گیرنده شود و بقول ابویوسف رح ملک نشود و حجت ایشان اینست که چون بلفظ وام ملک وی میشود لاجرم نکاح درست بود و حجت
ابویوسف اینست که بلفظ وام ملک وی نشود لاجرم نکاح نیز درست نشود مسئله اگر زن گفت خویشتن بتو وقف کردم مرد گفت روا داشتم
بقول ابویوسف رح نکاح روا بود و بقول ابوحنیفه و محمد رح روا نبود از بهر آنکه بقول ابویوسف رح بمجرد آنکه گوید وقف کردم درست بود و بقول
ابوحنیفه و محمد درست نبود مسئله اگر مردی گفت مر زنی را که خویشتن بمن ده بصد دینار کابین زن گفت دادم مرد هیچ نگفت نکاح درست
بود از آنکه خویشتن بمن ده گفت مر دو را امر است از مرد و زن وکیل بود از جانب شوی و اصیل بود از جانب خود چون گفت دادم
عقد درست بود و پذیرفتم حاجت نبود مسئله اگر مردی زنی را گفت که خویشتن بمن دادی زن گفت دادم مرد گفت پذیرفتم

عقد درست نبود از بهر آنکه این مرد گفت خویشتن بتو دادم احتمال آزمایش دارد و احتمال حقیقت نیز میدارد و چون شک بود باز پذیرفتم
باید که نکاح درست آید مسئله اگر زن آغاز کند که خویشتن بتو دادم مرد گفت پذیرفتم بدویست درم کابین صد درم بود و یا دویست درم
بپذیرم که اگر زن باز گوید قبول کرده کابین دویست درم بود و اگر هیچ نگفت کابین همان صد درم بود از بهر آنکه زیادتی بدین تملیک آ
و تملیک را قبول باید تا درست آید مسئله زنی گفت خویشتن بتو دادم بصد دینار مرد گفت پذیرفتم ولی کابین را نگفت تا این نکاح درست
بود و یا نی بر قول فقیه ابو اللیث رحمه الله درست نبود و بقول ابو حفص کبیر درست بود و حجت وی آنست که نکاح است و کابین فرع چون اصل
پذیرفت کابین تبعیت وی نیز بر کردن بود اما حجت ابو اللیث رح آنست که خویشتن بصد دینار رسید چون مرد گفت که من کابین نپذیرفتم
پذیرفتم همچنان بود که من نکاح نمی پذیرفتم لاجرم نکاح درست نبود مسئله اگر مردی دختر نارسیده خود را بشوی میدهد بکم از آن
کابین وی هست بر قول ابو حنیفه روا بود و بر قول ابو یوسف و محمد روا نبود و حجت ابو حنیفه آنست که مصلحت پدر فرزند را بداند که
صلاح وی در آن بود و چون وی را شفقت پدر بر کمال بود لاجرم روا بود اما حجت ایشان آنست که کابین حق نارسیده است و پدر را
که حق نارسیده را کم کند لاجرم روا نبود **فصل** ولی اگر زنیست دیوانه و وی را پدر هست و پسر ولایت نکاح کرا بود بر قول ابو حنیفه و ابو یوسف
ولایت پسر را بود و بر قول محمد رح ولایت مر پدر را بود و اگر جد است و برادر ولایت کرا بود بر قول ابو حنیفه رح ولایت جد را بود از بهر آنکه قائم
مقام پدر است و بقول ابو یوسف و محمد رح جد با برادر هم آید تا حقیقت روا بود مسئله ولایت نکاح نارسیده کرا بود پدر را و اگر پدر نبود جد را
و اگر جد نبود برادر را و اگر برادر نبود برادر پدر را و اگر برادر پدر نبود پسر برادر را و اگر پسر برادر نبود برادر پدر را و اگر پسر برادر نبود خواهر
پدر را و اگر خواهر پدر نبود خواهر مادر را و اگر ازینها هیچ کس نمانده بود قاضی را از بهر آنکه پیغامبر فرمود القاضی ولی من لا ولی له یعنی قاضی ولی است
هر آنکس را که او را ولی نباشد **فصل** باید دانستن که هر چه وقت که پدر فرزند نارسیده را بشوی دهد یا نارسیده شرط نبود او شود که
بعد از بلوغ حکم کرده پدر بر اندازد و کرده پدر پدر را نیز نتواند بر انداختن از بهر آنکه پدر و پدر پدر را شفقت بر آن بود و عقل بر کمال
ایشان مصلحت فرزند را به از آن دانند که وی آن خویشتن را اما اگر مادر و برادر چون بالغ شود خواهد که خویشتن را اختیار کند و خواهد دارد
و فرق میان مادر و پدر آنست که شفقت مادر بکمال است ولی عقل مادر بکمال نیست لاجرم مر دختر را اختیار بود اما برادر را و برادر پدر را
شفقت ناقص است و کمال است لاجرم کرده ایشان نتواند بر انداختن مسئله اگر ورای پدر و پدر پدر کسی وی را بشوی دهد چون بالغ
شود خواهد روا دارد و خواهد بر اندازد از بهر آنکه شاید که ایشان تقصیر کرده بودند و تفحص آن کار بجای نیاورده بودند لاجرم وی را
شریعت اختیار نهاد مسئله اگر پدر دختر را بشوی داد که کفو بود و کابین مهر مثل بود یعنی کم از آن بوده بر قول ابو حنیفه رح عقد روا
بود و بر قول ابو یوسف و محمد رح روا نبود و حجت ایشان آنست که چون شوی کفو نبود و کابین کم از آن بود لاجرم در حق وی ضرر بود
نکاح روا نبود اما حجت ابو حنیفه رح آنست که میگوید که پدر میداند که او را ازین شوی نیکویی آید بر وی نفقه و جامه که اگر شوی کفو بود وی را
نیکو بداشتی لاجرم این نفع بود در حق نارسیده روا بود مسئله اگر ورای پدر و جد یکی از اقربا نارسیده را بشوی داد بکابین کم از مهر مثل
و یا شوی کفو نبود باتفاق نکاح درست نبود از بهر آنکه ضرر بود در حق نارسیده اما اگر شوی کفو است ولی کابین کم از مهر مثل است وی را اختیار

بود چون رسیده شود **مسئله** اگر پدر دختر بالغه را بشوی دهد و بی رضا دادن وی این نکاح موقوف بود بر رضا دختر
یعنی باجازهٔ دختر اگر خبر بدختر رسید رد او داشت کرده پدر را رد او بود و اگر رد و انداشت بر انداخته شود اما خبر بدختر رسید و دختر
خاموش بود این خاموشی از وی رضا بود و اگر بخندید بود رضا بود از بهر آنکه چون پیغمبر علیه السلام فاطمه یعنی الله عنها را با امیر المومنین
علی رضی الله عنه میداد پیغامبر علیه السلام بایکی یار بیامد و گفت یا فاطمه ترا علی خواستگاری میکند فاطمه رضی الله عنها خاموش گشت پیغامبر
علیه السلام رفت و ویرا بعلی رضی الله عنه داد پس مرا معلوم شد که اگر خاموش رضا نبودی ندادی اما اگر دختر بکر بگرید وی بگریست
این گریستن وی رد بود یا رضا بنگریم که گریستن با آواز است یا آهسته اگر با آواز است رد بود و اگر آهسته بود رضا بود
باز بعضی گفته اند از مشایخ که بنگریم که آب دیده اش سرد است یا گرم اگر گرم است روا نبود از بهر آنکه گرمی آب از چشم از اندوه بود
لاجرم روا نبود و اگر سرد بود رضا بود که سردی آب چشم از سرور بود و سرور از شادمانی بود چون از شادمانی بود رضا بود باز
امام بکر فضل بخاری آورده است اگر خبر بدختر رسید خاموش بود رد بود یا رضا گفت بنگریم که روی اش زرد است یا سرخ اگر سرخ بود
رضا بود و اگر زرد شد رد بود از بهر آنکه سرخی از شرم بود و زردی از غم بود والله اعلم **مسئله** اگر مردی دختر بکر بالغه خود
را بشوی داد و خبر بدختر رسید گفت که من روا ندارم مردمان ملامت کردندش که مرد نیکوست گفت بلا روا داشتم عقد درست نبود از بهر آنکه
باول خبر که بوی رسید رد کرد نکاح نماند لاجرم نکاح روا نبود **مسئله** اگر پدر دختر بالغه خود را بشوی داد و خبر بدختر رسید
رضا داد و لی همسایگان گفتندش که هول مرد تباه است اگر رد میکند روا نبود **مسئله** اگر مردی پنج زن را گفت که شما هر پنج
خویشتن بمن دهید چهار زن گفتند که دادیم نکاح درست نبود اگر پنج زن همه گفتند که ما همه خویشتن بتو دادیم مرد گفت که من چهار
پذیرفتم این نکاح درست بود فرق میان آنکه مرد میگوید و میان آنکه زن میگوید این سخن که مرد گفت خویشتن بمن دهید این سخن
رد باطل است و جواب هم باطل بود اما آنجا که هر پنج زن میگویند ما خویشتن را بتو دادیم سخن هر زنی دیگر است لاجرم آن چهار زن را
اجازت کرد درست و اینهم پنجم زن را باطل تا آن عقد چهار زن جائز و درست بود و نظیر این **مسئله** الست که دو زن اند یا در دو دختر دو
گفت که هر دو خویشتن بمن دهید یکی گفت دادیم نکاح درست نبود اما اگر مادر و دختر هر دو گفتند که من هر دو خویشتن بتو دادیم
گفت که من دختر پذیرفتم عقد جائز بود و همان معنی که یاد کردیم **مسئله** اگر مردی دختر بالغه خود را بشوی داد و او آمد و گفت ترا
بشوی دادم به اندک نقره کابین و دختر خاموش شد بعد از آن شنید که شوی کیست گفت روا نمیدارم نکاح بر انداخته شود اما اگر پدر
ذکر شوی کرد که ترا بفلان کس دادم و دختر سکوت آورد بعد از آن شنید که کابین اندک داده است گفت روا نمیدارم این نکاح
روا بود از بهر آنکه اصل شوی است چون پدر ذکر شوی کرده است از بهر آنکه پیغامبر علیه السلام چون فاطمه زهرا رضی الله عنها را با امیر المومنین
علی رضی الله عنه میداد که ان علیا یذکرک ترا علی خواستگاری میکند ذکر علی رضی الله عنه کرد و ذکر کابین نیاورد اگر کابین نکاح روا نبود
بایستی که پیغامبر علیه السلام ترا واپس معلوم شد که اصل ذکر شوی است لاجرم هرجا ذکر شوی بود عقد روا بود **مسئله** مردی دختر
خود را بمردی داد و کابین پدید نکرد نکاح درست بود بر خلاف مالک رحمه الله چنانچه اگر مردی کاله فروخت و ذکر بها نکرد بیع درست نبود و

آنست که در نکاح چون کابین نه پیدا کنی ستور کابین لازم آید اما در بیع چون بها پدید نکرد بیع بی بها درست نبود مسئله اگر زنی گفت
من خویشتن بتو دادم بصد درم نقره مرد گفت من پذیرفتم کابین وی پانصد درم نقره بود و اگرچه ستور کابین صد دینار است
مسئله اگر زن گفت که من خویشتن بتو دادم بکابین هر دو گفت پذیرفتم ستور کابین بر مرد واجب آید از بهر آنکه زن بی کابین روا نبود
مسئله اگر زنی گفت خویشتن بتو دادم به پنج درم نقره مرد گفت پذیرفتم نکاح درست بود ولی گویند شش که ده تمام کن که کم
از ده درم نقره کابین نه روا نبود مسئله اگر زنی گفت من خویشتن بتو دادم و هیچ مسمی نکرد نه بر مرد ستور کابین واجب شود بعد
از دخول اما اگر پیش از دخول این زن را طلاق داد بر مرد متعه واجب آید و متعه سه جامه بود یکی چادر و یکی پیراهن و یکی ازار
اما اگر مسمی کرده بود قبل الدخول طلاق داد نیم کابین واجب آید قال الله تعالی فان طلقتموهن من قبل ان تمسوهن وقد
فرضتم لهن فریضة فنصف ما فرضتم مسئله اگر مردی زنی خواست و این زن را طلاق داد و دختر این زن را بخواهد روا باشد
یا نی بنگریم که با مادر دختر دخول کرده است یا نی اگر دخول آورده بود روا نبود و اگر دخول نیاورده بود روا بود از بهر
خدا تعالی عز و جل فرموده است و ربائبکم اللاتی فی حجورکم من نسائکم اللاتی دخلتم بهن فان لم تکونوا دخلتم بهن فلا جناح علیکم
یعنی دختران زن شما که بجو کرده اید که با ایشان دخول آورده باشید و اگر دخول نیاورده باشید پس نیست گناه شما را
که بخواهید دختران زنان خود را که حلال است اگر دختر را خواهست و ویرا طلاق داد بعد از آن مادرش را بخواهد قبل از
یا بعد دخول روا نبود قوله تعالی وامهات نسائکم حرام کرده شد بر شما مادران زنان شما فصل در عقد فاسد بدانکه
که هرگاه مردی زنی بخواهد بیگواه این عقد فاسد بود و اگر مردی زنی بخواهد بگواه یکمرد این عقد نیز فاسد بود و اگر در عدت
کسی بود و یا بعقد کسی عقد فاسد بود و اگر مردی زنی بخواهد که زن در نکاح مرد بود بقول ابو حنیفه نکاح فاسد بود و بقول
ابو یوسف و محمد هم نکاح باطل بود و حجت ابو حنیفه آنست که شبهه نکاح هست و هر وقت که شبهه نکاح بود حد ساقط شود لاجرم
این عقد فاسد بود باطل نبود و حجت ابو یوسف و محمد آنست که این نکاح باطل است و زنا هست بر مرد حد واجب بود مسئله
اگر مردی زن بخواهد بگواهی بنده و یکی آزاد نکاح فاسد بود از بهر آنکه بنده اهل شهادة نیست همچنان شود که بگواهی یک مرد خواسته
است لاجرم عقد فاسد بود مسئله اگر مردی غلام خود را دستوری داد که برو زن بخواه و این غلام زنی خواسته است بعقد فاسد
بعد از آن ویرا خبر شد که این عقد فاسد است مگر این زن نخواهد اگر زن دیگر خواهد بهمان اجازة تواند خواستن یا نی بقول
ابو حنیفه نتواند خواستن و بقول ابو یوسف و محمد تواند اجازت دیگر حاجت نباید حجت ابو حنیفه آنست که اجازت کرد که زن بخواهد
زن خواست مطلق است هم عقد صحیح را فرا گیرد و هم عقد فاسد را چون اجازة را بعقد فاسد بردیم باز اجازت دیگر باید تا روا بود
حجت ایشان آنست که اجازت در عقد درست بود که ویرا دخول با این زن روا بود و در عقد فاسد دخول حرام بود پس لاجرم بهمان
اجازت دیگر تواند خواستن فصل در وکالت مسئله اگر مردی مرد دیگر را وکیل کرد که مرا زنی بنده بخواه با چندین
کابین و این مرد ویرا زن آزاد خواست بهمان کابین نکاح روا نبود از بهر آنکه چون بنده بود نفقه بر شوهر واجب نباید آنگاه

از بهر آنکه باب فرج است و در وی احتیاط شرط باید که هر دو این زن را طلاق دهند بار دیگر نکاح کنند مسئله مردی مردی را وکیل کرد که برو فلان زن را از بهر من بخواه بصد درم این مرد رفت تا آن زن را بخواهد آن زن گفت که بصد درم نمیخواهم وکیل گفت که خویشتن بصد و پنجاه درم داد وی گفت دادم نکاح موقوف بود باجازت موکل یعنی شوهر اگر شوهر روا دارد عقد درست بود و اگر نی بر انداخته شود و اگر وکیل شوهر را خبر نداد که من بصد و پنجاه درم خواسته ام شوهر این زن را بخانه آورد و چند سال بر آمده بود و بعد از آن وی را طلاق داد و زن گفت که کابین من بصد و پنجاه درم بوده است مرد گفت که من ترا بصد درم خواسته ام وکیل را طلب کردند که وی را بچند درم خواستی گفت بصد و پنجاه درم معلوم شد که این طلاق واقع نبوده است اگر باز خواهد بمهر طلاق زن وی بود مسئله اگر مردی زن خواست کل مهر آید یا بیستی یا دیوانه یا کنده بوی در یا کر و باکنک بر قول علما ما رد نتوان کردن و بر قول شافعی رح درین همه صورتها رد تواند کردن فصل در نکاح موقوف مسئله پدر دختر بالغه خود را بشوهر داد بی علم وی این نکاح موقوف بود اگر دختر اجازت کند آن نکاح درست بود و اگر نه بر انداخته شود مسئله اگر مردی پسر بالغ خود را زن خواست بی علم وی عقد موقوف بود باجازت پسر اگر خبر به پسر رسید گفت رد و طلاق فتش ده این از وی اجازت بود نکاحش درست شود مسئله اگر غلامی بی دستوری خواجه زن خواست این نکاح موقوف بود باجازت خواجه اگر خواجه اجازت دهد روا بود و اگر نی نی مسئله مردی را زنی است آزاد و فضولی وی را یکی زن بنده خواست خبر بشوهر رسید اجازت کرد این نکاح درست نبود از بهر آنکه نکاح زن بنده بر زن آزاد روا نبود از بهر آنکه پیغامبر علیه السلام فرموده و لا تنکح الامة علی الحرة نکاح نیست کنیزک را بر آزاد و اما اگر زن بنده بود و بر بالای زن آزاد میخواهد روا بود از بهر آنکه پیغامبر علیه الصلوة و السلام فرموده است تنکح الحرة علی الامة نکاح کنید آزاد را بر بنده مسئله مردی دو زن خواست یکی آزاد و یکی بنده بیک عقد در آزاد درست بود و در بنده نی از برای آنکه آزاد را بر بنده ترجیح است که اگر آزاد را بر بنده میخواهد روا است و اگر پیش از بنده میخواهد روا است لاجرم نکاح آزاد قوی تر از بنده بود نکاح آزاد درست بود و نکاح بنده نی مسئله اگر مردی را یک زن است در عقد فضولی رفت و خواهر این زن را از برای این مرد خواست پیش از آنکه خبر باین رسیدی این زن که در خانه وی بود وفات یافت اجازت میکند عقد خواهر زن را روا نبود از بهر آنکه اجازت در انتها اذن است که در ابتدا هم چنان بود دیگر گوئی هر دو خواهر را در یک عقد خواسته استی مسئله مرد را چهار زن است فضولی رفت است و زن پنجم خواسته پیش از آنکه خبر بشوهر رسید شوهر را از این چهار زن یکی وفات یافت بعد از وفات اجازت میکند آن عقد روا نبود از بهر آنکه اجازت انتها اذن است که در ابتدا فصل باید دانستن مرد آزاد را چهار زن حلال است و مرد بنده را دو از بهر آنکه بندگان نیمه آزادانند در حکم مسئله اگر فضولی این بنده را چهار زن خواست پیش از آنکه خبر بوی رسید خواجه این غلام را آزاد کرد و بعد از آزادی اجازت میکند بر آن چهار زن روا نبود از بهر آنکه اجازت در انتها اذن است که در ابتدا و الله اعلم مسئله اگر دو را اجازت میکند بنگریم که اجازت نکاح کنند هر چهار را بیکی عقد خواسته است هیچ روا نبود و اما اگر جدا خواسته است دو را روا بود مسئله مرد را نیت در نکاح این زن شود را طلاق داد و در عدت است

خواهد این زن میخواهد روا نبود از بهر آنکه حکم عدت را حکم نکاح است مسئله مردی سوگند خورد که هر زنی بخواهد از وی طلاق اگر کسی را
وکیل کرد و وکیل رفت و زن خواست طلاق شود از بهر آنکه وکیل قایم مقام موکل است اکنون چه باید کرد تا طلاق نشود باید که این مرد
سوگند که خورده است با عالمی بگوید که من محتاجم به نکاح فضولی این فضولی برود و وی را زن خواهد و وی را بگوید که فلان را از جهت تو خواستم
شوی گوید روا داشتم بر قول ابوحنیفه و ابویوسف رح طلاق شود و بر قول محمد رح طلاق واقع نشود از بهر آنکه این اجازت کردن
است نکاح کردن نی دلیل بر آنکه اجازت است که درین حال گواه شرط نیست پس لاجرم طلاق واقع نشود و حجت ایشان اینست که چون گفته
که روا داشتم همچنان شود که گویی که خود در رفته و خواسته اما اگر باید تا باتفاق طلاق نشود چون فضولی بگوید که من فلان را از جهت تو خواستم
وی چیزی با این مرد دهد که بگیرد آن زن ده بحساب کابین بی اجازت بود و بفعل چون اجازت بفعل بود طلاق واقع نشود مسئله
فضولی مرد را زنی خواست پیش از آنکه خبر وی رسید فضولی رجوع کرد و شوی خبر یافت که فضولی وی را زن خواسته است و با وی نیدا
گفت من این نکاح را داشتم هر چند فضولی بر انداخته بود این عقد روا بود و فرق است میان این مسئله و میان آن مسئله که فضولی مردی را بیع
هر بیشین از آنکه خبر بامر در رسیدی فضولی گفت من این بیع را انداخته ام این بیع بر انداخته شود از بهر آنکه در باب بیع و شرا حقوق راجع بفضولی
بود اما در باب نکاح حقوق راجع بفضولی نیست لاجرم رجوع او از نکاح درست نبود اما حقوق بیع راجع بوی است لاجرم بیع نماند مسئله فضولی
مردی را چهار زن خواست پیش از آنکه خبر بوی رسید چهار دیگر خواست و دو تای دیگر بر ده نکاح موقوف بود باجازت وی خواهد چهار را
اول را اجازت کند و خواهد چهار میانه را و خواهد و آخر را مسئله مردی را دختری است دو مرد با این مرد رسیدند که وی را دختر بود این مرد
گفت مرا دختر است یکی از ایشان دادم بیشتر رفتند مردی دیگر رسید گفت همان دختر را باین مرد دوم دادم عقد دوم روا بود و از آن
عقد اول نی از بهر آنکه نکاح اول بی گواه بوده است درست نیامده بود و لیکن دوم را دو گواه یافتیم لاجرم عقد دوم درست بود مسئله
مرد زن ترسا میخواهد یا جهود روا بود و اگر زن حربی میخواهد یا مغ یا بت پرست روا نبود از بهر آنکه ایشان را دین نیست اما جهود و ترسا اهل
کتاب اند چون اهل کتاب بود روا بود دلیل بر آنکه پیغمبر علیه السلام فرمود سنوا بالمجوس سنة اهل الکتاب غیر ناکحی نسائهم ولا آکلی ذبائحهم
گفت برین مغان سنت نهید جز آنکه دختران ایشان را نخواهید و کشته ایشان را نخورید مسئله اگر زن صابیه میخواهد بر قول ابوحنیفه رح روا
بود و بر قول ابو یوسف و محمد رح روا نبود و صابیه اینست که از دین ترسائی بدین جهودی رود یا از جهودی بترسائی رود و این را صابی
خوانند مسئله اگر دو مرد اند هر یکی را یکی دختر این دختر آن را خواست و این دختر این را خواست یکی را از زن وی دختر آمده یکی را پسر بیکدیگر
میدهند روا نبود از بهر آنکه از اینها هر یکی مر یکدیگر را دختر و پسر باب خال خواجه میشود و دختر باب خواجه را گرفتن روا نبود والله اعلم مسئله
اگر دو مرد اند هر یکی را خواهر است این خواهر آن را خواست و آن خواهر این را خواست از یکی آمد و از یکی پسر بیکدیگر میدهند روا بود
از بهر آنکه دختر عمه شوند و پسر خال و دختر و دختر عمه را پسر آمد و یکی را دختر بیکدیگر میدهند روا نبود از بهر آنکه یکدیگر را عم و عمه میشوند و عم
و عمه را نکاح روا نبود فصل در حرمت باید دانستن که کیانند بر تو حرام موبد و کیانند که حرام موقت اند یعنی وقتی نکاح روا نبود و وقتی
نکاح روا بود اما آنها که حرام موبد اند مادر است و دختر و خواهر و عمه گان و خاله گان و دختران برادر و دختران خواهر و مادر

و خواهر شیر و مادر زن و دختر زن که مادر او را دخول کرده بود و زنان پسر که از صلب شما باشند و زنان پدر اینها
بر پسر حرام‌اند که حرام موابد اند که هرگز به نکاح نشاید اما اینها که حرام موقت اند یکی دختر زن است که با مادرش دخول
نکرده باشی چون مادرش را طلاق دهی دخترش روا بود و دیگر خواهر زن است که تا مادام که یکی خواهر در عقد تو بود و عقد
دیگری روا نه بود و دیگر عمه زن است و خاله زن است عمه زن و خاله زن بر عکس تا آن وقت حرام است که این زن در نکاح وی بود
از بهر آنکه پیغامبر علیه السلام فرمود لا تنکح المرأة علی عمتها ولا علی خالتها ولا علی بنت اخیها ولا علی بنت اختها دیگر زن آنست که در
نکاح بنده نشاید تا ایمان نیارد و مکاتبه خود را خواستن روا نبود تا آزاد نشود و زن پنجم خواستن روا نبود تا چهارم زن در عقد تو بود
یا در عدت تو و کنیزک بر زن حره خواستن روا نبود تا آزاد را طلاق ندهد و عدت وی نگذرد و دیگر دختر برادر زن را و دختر خواهر زن را
خواستن روا نبود تا مادام که آن زن در نکاح وی بود و اینها همه حرام موقت اند دیگر زن پدر و زن پسر صلبی به نکاح روا نبود و زن پدر
شیر و زن پسر شیر به نکاح روا نبود و هرچه حرام از روی نسب است از روی سبب شیر حرام است از بهر آنکه پیغمبر علیه السلام فرمود یحرم من
الرضاع ما یحرم من النسب یعنی حرام میکند رضاع آنچه از روی نسب حرام است ازین حدیث چهار مسئله مستثنی است یکی آنکه مادر کلان
نبیره که با شیر داد دختر وی بر وی حرام نشود دوم آنکه مادر شیرخواره را نشاید خواستن و سیوم آنکه خواهر پسر شیرخواره را نشاید خواستن
چهارم آنکه خواهر برادر شیر را نشاید خواستن اینها که پیش از مسئله مستثنی نوشته شد حرام موبده بوده اند بر عکس اینها جمله بیست
و چهار کس اند دوازده از نسب دوازده از سبب والله اعلم **کتاب الرضاع** باید دانستن که مدت رضاع چند است بقول
ابو یوسف و محمد رحمهما الله دو سال است و بقول ابو حنیفه رحمه الله دو نیم سال است و بقول زفر سه سال است و بقول حسن بصری چهار
سال است و بقول بشر کل عمر حجت ابو حنیفه رحمه الله آنست قوله تعالی حمله و فصاله ثلاثون شهرا و حجت ابو یوسف و محمد رحمهما الله آنست
قوله تعالی والوالدات یرضعن اولادهن حولین کاملین لمن اراد ان یتم الرضاعة و بقول مالک سه سال است فایده این مسئله آنجا پدید
آید که کودک دو نیم سال شیر خورد بعد از دو نیم سال زنی دیگر اش شیر داد آن زن مر وی را مادر شود تا فرزندان زن مر این کودک را به
نکاح نشاید خواستن بقول علمای ما و به نزدیک زفر و مالک مادر شود و اگر بعد از دو سال شیر خورد و بقول ابو یوسف و محمد رحمهما
الله حرمت رضاع ثابت نشود و ایشان میگویند که گوشت این کودک چند دو سال رسته شود تمام پس مستغنی شده بود از شیر وی
بعضی مشایخ گفته اند که اگر پسر بود دو نیم سال شیر باید دادن و اگر دختر بود دو سال **مسئله** زنی یک پسر را شیر داد اگر آن زن را
ده دختر بود همه این پسر را حرام بود اما اگر این پسر یک خواهر دیگر داشت یکی ازین فرزندان این زن مر آن دختر را خواهد روا بود از بهر آنکه
ایشان هر یک دیگر را بیگانه اند و خواهر برادر شیر شود و خواهر برادر شیر نکاح روا بود و همچنین اگر پسری به پستان یکی جمع آید کودکان [illegible]
مر این [illegible] دیگر را خواهد روا نبود **فصل** باید دانستن که همچنانکه مادر نسبی و دختر و خواهر و عمه و خاله و دختر برادر و دختر خواهر حرام اند بر
کسی به نسب [illegible] به شیر همه اینها را که یاد کردیم نیز حرام اند همچنین زن پدر و زن پسر شیر هرچند فرو سوی بود بر تو حرام موبد بود از بهر آنکه پیغمبر علیه السلام
فرموده که یحرم من الرضاع ما یحرم من النسب و اینها که یاد کردیم جمله بیست و چهار اند **مسئله** باید دانستن که همچنانکه از [illegible] حکم شیر [illegible]

که بچه شوی دوم در شکم بود واکنون پدر که بود اینجا اختلاف است ابو حنیفه میگوید که پدر شوی پیشین بود از بهر آنکه در شیر دوم یقین است
و در شیر شوی دوم شک و اصل نیست که الیقین لایزال بالشک یعنی یقین بشک زائل نشود و باز بقول ابو یوسف میگوید که ما مبتلا شدیم
بدو شیر نزا حاکم کنیم و گوییم که بگو این شیر کیست هر کدام را که بگوید پدر آن شود و محمد هم میگوید که این باب حلالیست و حرامی چون مبتلا
شدیم بدو شیر و حکم نمیتوانیم کردن که شیر کدام شوی است و در باب حلالی و حرامی احتیاط شرط است گوییم هر دو شوی پدر این کودک
شوند و باز بعضی گفته اند بنگریم این چند شیر پیشین گذشته است از شوی دوم بود و اگر به همان است از شوی پیشین بود مسئله
اگر شیر زنی پس از مرگ او دوشیدند پیش از آنکه این شیر را باین کودک دادند یا این وفات یافت یا زنی مرده را دوشتند یا پستانها پر شیر است اکنون
در حال مرده کی کودک از پستان مرده شیر خورد درین حال حکم شیر ثابت شود از بهر آنکه جان اندر شیر اثر نیست چون جان را در شیر اثر نباید
لاجرم هر چند جان رفت حکم شیر باطل نشود مسئله اگر کسی سوال کند که از مرده شیر جوشیدن حکمت و حکم شیر حرام چرا باید که اضافت
ثابت شود جواب گوییم که این سوال باطل است بیک مسئله و آن آنست که اگر شیر از زن زنده جوشیدند در سکوره و یک قطره می در اینجا
افگندند یا خود افتاد و آن شیر حرام شود با همه اگر همان شیر را بکودک دادند و خورد حکم شیر ثابت شود اما اگر همین شیر در بینی کودک
اندر ریختند هم حکم شیر پیوسته شود از بهر آنکه مقصود از شیر غذا است اگر از راه دهان اندر ریزی همان غذا بود و اگر از راه بینی
ریزی همان غذا است بدین معنی گفتیم که حکم رضاع پیوسته شود اما اگر باندام پس اندر ریختند یا بگوش اندر ریختند بدین دو جا حکم شیر
ثابت نشود از بهر آنکه مقصود از شیر غذا است و اندرین دو جای منفعت شیر غذا حاصل نباید لاجرم ثابت نشود و فائده دیگر آنست
که رسول علیه السلام میگوید که شیر گوشت را سبز بیاند و استخوان را قوی کند و ریختن شیر بدین دو جای از بهر وارد بود نه از بهر غذا
لاجرم حکم رضاع ثابت نشود مسئله اگر شیر زنی را بجوشیدند و یا دارو بیامیختند و بکودک دادند حکم رضاع ثابت شود یا نی بنگریم اگر شیر
غلبه کرده بود شود و اگر غلبه دارو بود نشود و اصل آنست که حکم مر غلبه را بود مسئله اگر در شیر نان ترید کردند و بکودک شیرخواره
دادند اگر شیر غالب است حکم شیر ثابت شود و اگر ترید غالب است حکم شیر ثابت نشود و شیرخوارگی بجز شیر آدمی ثابت شود و بشیر دیگر نه
تا اگر دو کودک شیر گاو یا دیگر چارپا خورند حکم شیر ثابت نشود مسئله چه مقدار شیر از زنی باید خورد تا حکم رضاع ثابت شود بقول ابو حنیفه
یکبار مکیدن و خوردن و بقول شافعی پنج بار مکیدن و خوردن و مدت رضاع بقول ابو حنیفه دو نیم سال است و بقول ابو یوسف و محمد
دو سال و این قول شافعی است و بقول زفر و مالک تا سه سال هر چه فرو سوی دو سال باتفاق حکم رضاع شود و هر چه زیاده
از سه سال است حکم رضاع ثابت نشود باتفاق و هر چه اندرین میانها است اختلاف است چنانچه یاد کردیم مسئله اگر مرد زن شیر
خود را خورد نکاح را هیچ زیان ندارد مسئله مردی دختری شیرخواره به زنی کرد مادر این مرد بیاید و مر این دختر را از شیر داد
یا دختر این مرد بیاید یا خواهر این مرد بیاید یا جده این مرد بیاید یا خاله این مرد و یا زن برادر این مرد بشیر حکم رضاع ثابت شود یا نی اگر دختر کو
این مرد شیر داد بهر آینه و حرام شود از بهر آنکه دختر دختر وی شود و اگر مادر وی داد نیز حرام شود از بهر آنکه خواهر وی شود و اگر جده
وی داد هم حرام شود از بهر آنکه عمه وی شود و اگر عمه وی داد و اینجا حرام نشود که دختر عمه وی شود و دختر عمه بنکاح روا بود واگر خاله

وی داد هم حرام نشود از بهر آنکه دختر خاله وی شود و دختر خاله بعقد روا بود و اگر زن خال او شیر داد هم حرام نشود از بهر آنکه دختر خال بنکاح روا بود
نسبی نیز روا اما اگر زن پسر وی شیر داد هم حرام شود از بهر آنکه دختر پسر وی شود و اگر زن پدر وی شیر داد هم حرام شود از بهر آنکه خواهر وی شود
اینجا بود که زن پسر را شیر از پسر وی بود یا زن پدر را شیر از پدر وی یا جده را شیر از جد وی خورد یا زن برادر را شیر از برادر وی از بهر آنکه چون
شیر از پسر وی بود دختر پسر وی بود و دختر پسر نسبی روا نبود و چون زن پدر را شیر از پدر وی بود خواهر وی بود و چون زن جده را شیر از
جد وی بود عمه وی یا خاله وی بود و چون زن برادر وی را شیر از برادر وی بود دختر برادر وی شود اما اگر شیر ایشان از کسی اجنبی بود در همه
مسئلها روا بود **مسئله** در این مسئلها اگر این زن بر مرد حرام شود نیم کابین بر مرد واجب آید از بهر آنکه قبل الدخول فرقت افتاد میان
میان ایشان چون عذر از جانب دیگر پدید آید چه گویی آن نیم کابین بدین زن شیر دهنده باز گردد یا نی بنگریم که اگر شیر دهنده چه میگوید اگر
میگوید که من این مسئله را میدانستم ولی از بهر شفقت دادم نتواند شوی که بوی رجوع کند از بهر آنکه هر یکی از مسلمانان را فرض است که شفقت مهر
بان شوند چون مقصود وی شفقت لاجرم شریعت وی را معذور دارد و تاوان کابین بر وی نیفکند اما اگر شیر دهنده میگوید که من این مسئله میدانستم
ولیکن مقصود من آن بود که تا وی بر وی حرام شود این شوی بدین شیر دهنده رجوع کند و نیم کابین از وی بستاند **مسئله** مردی را زنی است
بالغه و مر این زن و برا مادر است و این مرد یکی دختر شیرخواره را بزنی کرده است و زن و دو شیره و یکی نان خواره و یکی شیرخواره مادر زن
نان خواره مر این زن شیرخواره را شیر داد در ساعت هر دو زن بر شوهر حرام شوند از بهر آنکه هر دو خواهران شوند و دو خواهر بیکعقد روا نبود دلیل بر آنکه
پیغامبر علیه السلام میگوید من کان یؤمن بالله والیوم الآخر فلا یجمعن ماءه رحم اختین چنین گفت هر که بخدای عز و جل گرویده است و بروز قیامت مقر آمده
است آب خویش را جمع مکنید میان دو خواهر از بهر این معنی را گفتم که عقد روا نبود در میان دو خواهر اکنون چون هر دو حرام شدند بر مرد نیم کابین جدا آید
که بدین شیرخواره بدهد از بهر آنکه فرقت او قبل الدخول است و آن زن نان خواره را بنگریم که قبل الدخول است یا بعد از دخول است اگر قبل الدخول است
نیم کابین واجب آید و اگر بعد از دخول است کل کابین واجب است چون این کابینها بدهد شوی بدین زن که سبب فرقت وی بود رجوع کند یا نی باز گرد
بدین کابین بدین زن شیرخواره رجوع کند مگر که شفقت دعوی کند انجا رجوع نتواند کردن اما کابین بالغه بنگریم که قبل الدخول است یا بعد از دخول
اگر قبل الدخول است رجوع کند بهیچ آنکه کابین نارسیده از بهر آنکه واجب آمده است کابین این زن بر این مرد و انچه از وی هیچ منفعت برنداشته
اما چون دخول آورده بود کابین بر مرد موکد شده بود بهیچ حال از مرد نیفتد **مسئله** اکنون چون هر دو بر وی حرام شدند کدام را بزنی کند
بنگریم اگر هر دو قبل الدخول اند اختیار مرد را بود هر کدام را خواهد تواند اما اگر بان زن نان خواره دخول آورده است وی را بزنی کند که در عدت
وی است و ان شیرخواره را نتواند که بزنی کند تا در عدت این نان خواره نگذرد **مسئله** مردی را زنی است یکی نان خواره و یکی شیرخواره و این
زن نان خواره مر آن زن شیرخواره را شیر داد اکنون این زن نان خواره مادر آن زن شیرخواره وی شود و هر حکمی که مادر را بود جده را همان حکم بود
از بهر آنکه جده همچون مادر است پس مادر و دختر شوند و مادر و دختر هر دو بیکعقد روا نبود اکنون چون هر دو بر وی حرام شدند بعد از این مر این زن
نارسیده را تواند گرفتن بزنی یا نی بنگریم که این زن نان خواره دخول کرده است یا نی اگر دخول کرده بود روا نبود و اگر دخول نکرده بود خلوة
نیز نکرده روا بود و اگر خلوة کرده است و دخول نکرده هم روا نبود تا این زن نان خواره در عدت وی بود و عدت را حکم نکاح بود و از بهر آنکه

آورده است بروی حرام شود خواه بحلال خواه بحرام دخول آورده باشد چنانچه دختر نسبی حرام بود دختر شیرخواره نیز حرام بود از بهر آنکه پیغامبر علیه السلام فرمود یحرم من الرضاع ما یحرم من النسب **مسئله** مردی را چهار زن است یکی باشیر و سه شیرخواره و این زن باشیر قبل الدخول است باوی نسوده است و شیر وی از نیم نیست اکنون این زن باشیر مر این سه زن شیرخواره را شیر داد و این از چهار وجه خالی نیست یا هر سه را جدا جدا شیر داد یا هر دو را یکبار و یکی را یکبار داد و یا نخست یکی را و باز دو را اگر جدا جدا شیر داد همه بروی حرام شوند از بهر آنکه نخست چون یکی را داد مادر و دختر شدند و هر دو حرام شدند بروی و چون آن دو یکی دیگر را جدا جدا شیر داد هر چند که از زن بیگانه خورده اند لیکن هر دو خواهر شدند دو خواهر در یک عقد روا نبود از بهر آن گفتم که هر چهار زن بروی حرام شدند لیکن در سه شیرخواره وی را اختیار بود هر کدام را که بخواهد بزنی کند اما اگر نخست یکی را شیر داد و باز دو را یکبار اینجا نیز حکم همین بود اما اگر نخست دو را یکبارگی شیر داد و باز یکی را جدا این اخرین بروی حلال بود از بهر آنکه چون آن دو را یکبار شیر داد هر سه بروی حرام شدند و بیگانه شدند و زن بیگانه اگر شیر دهد زیان ندارد **مسئله** مردی را چهار زن است یکی شیرخواره و سه دیگر زنان خواره با شیر سه زن ناخواره با شیر آن زن شیرخواره را شیر دادند هر چهار حرام شوند بر شیر دار از بهر آنکه این زنان باشیر مادر زن وی شدند و مادر زن هرگز نکاح روا نبود و لیکن در آن زن شیرخواره مرد را اختیار بود خواهد بزنی کند و خواهد نی اما اگر با یکی ازین زنان باشیر دخول کرده باشد این زن شیرخواره نیز روا نبود هرگزش بزنی کند **مسئله** مردی را دو زن است با شیر و یکی بی شیر یعنی شیرخواره و این زن باشیر مر این زن شیرخواره را شیر داد این از چهار وجه بیرون نیست یا بوقت شیر بردن زن در نکاح وی بوده باشند یا هر دو را طلاق داده بود یا شیرخواره در عقد وی بوده اند و طلاق داده است از زن کلان پیش نکاح مر وی را روا نبود چون مادر زن شود اما اگر شیرخواره در عقد وی بود کلان بی زن بیگانه مر وی را شیر داده بود نکاح را هیچ زیان ندارد اما اگر کلان در عقد وی است و خورد گرفتی اینجا مادر زن وی شود و گفتم که مادر زن در نکاح روا نبود لاجرم حرام شود و این همه مسئلها که گفتم در نامه خواه آمد اما در مدخوله بود

مسئله مردی را فرزندیست شیرخواره زنی بیگانه مر این فرزند وی را شیر داد اگر این مرد مر این زن شیردهنده را بزنی کند روا بود از بهر آنکه همه زنان مادر فرزند توانند **مسئله** مردی را برادریست یا خواهری شیرخواره زنی بیگانه برادر وی را یا خواهر وی را شیر داد انیم و این زن را که برادر یا خواهر او را شیر داده است بزنی کند روا بود برخلاف نسبی از بهر آنکه مادر خواهر نسبی یا مادر برادر نسبی از دو حال بیرون نیست یا مادر تو بود یا زن پدر تو و با زن مادر شیر برادر تر ائی مادر تست و نی زن پدر تو لاجرم روا بود اینجا و آنجا روا نبود تا فرق بود میان نسبی و سببی **مسئله** زنی مر دختر را شیر داد اگر مثل مر این را پنجاه پسر بود هیچکس را روا نبود که مر این دخترک را بزنی کند از بهر آنکه همه برادر و خواهر شدند اما اگر این زن پسرک را شیر داد اگر مثل مر این زن را پنجاه دختر بود هیچکدام را روا نبود که مر این پسرک را بخواهند از بهر آنکه همه برادر و خواهر شدند اما اگر این دختر کسیست شیرخواره و وی را خواهریست و این زن شیردهنده را پسرک بود این پسرک مر این خواهر این دخترک شیرخواره را بزنی کند روا بود هر چند که خواهری شود از بهر آنکه خواهر شیرخواره خواهد روا بود **مسئله** مرد نیست مرد پسر را الیکه و نیست مرد برادر دختری این مرد مادر تش را بزنی کرد

و این پسر هم دختر نسبی را نبرد که مادر این دختر را اندر آمده است این پسر از خواهر بود و اینکه خواهر نسبتی و با این هم نکاح روا بود و انجا که شیر بود او لیتر بود
که روا بود مسئله زنی است و مردی چهار پسر را و زن بست مرد را چهار دختر این مادر دختران یکی از ان چهار پسرکان انشان شیر داد این
پسرک با ان دختران خواهر و برادر شوند لاجرم این هر چهار دختر حرام شوند بران پسرک و نتوانند از ینها بزنی کند ولیکن این هر چهار دختران
هر سه برادران پسرک را بنکاح روا بوند اما اگر این مادر پسران یکی از ان دختران را شیر داد این دخترک با ان هر چهار پسرکان خواهر و برادر شوند
لاجرم از این پسران هیچکدام را روا نبود که ان دخترک را بزنی کنند ولیکن چهار پسرکان را با پسر یکی را روا بود که ان سه خواهران دختر را
بزنی کنند اما اگر مادر پسران یکی از ین دختران را شیر داد و مادر دختران یکی این پسرکان را شیر داد لیکن شیرخواره با ان دختران خواهر و برادر شوند
لاجرم این دخترک مر این چهار پسران را نکاح روا نبود و این پسرک را نکاح با ان چهار دختر نیز روا نبود و باقی ماند سه پسر از ین روی و سه دختر
از ان روی ایشان مر یک دیگر نیز بخواهند روا بود مسئله انکه مردی دو زن بزنی کرد روا بود ولیکن این دو زن چنان باید که
بود که بمثل یکی از ینها اگر مرد بودی نکاح میان ایشان روا بودی تا اگر دو زن بیک نکاح بیک تن روا نبود میان وی آن بود که هر دو خواهر
بوند مر این دو خواهر را نخواهد با یکبار بزنی کند روا نبود از بهر انکه یکی ایشان اگر مرد بودی نکاح در میان ایشان روا نبودی مسئله
زنی است مر وی را عمه هر دو ما اگر مردی بزنی کند روا نبود و اگر زنی بود و خاله دارد اگر مردی هر دو را بزنی کند هم روا نبود از بهر انکه اگر از ان دو
یکی مرد بودی نکاح در میان ایشان روا نبودی همچنین است نکاح ایشان بیکم و نیز جمع نشوند مسئله سه خواهر اند مختلف یکی مادری و
یکی پدری و یکی مادری و پدری هر سه بنده اند مر مردی مر این هر سه را بخرد روا بود از بهر انکه قرابت از ملک نکاح باز دارد اما از ملک یمین
باز ندارد لاجرم اگر هر سه را بزنی کند روا بود ولیکن [illegible] روا بود و صحبت روا نبود تا اگر با ان خواهر مادری و پدری صحبت کند ان
دو خواهر دیگر بر وی حرام شوند از بهر انکه هر دو خواهر را تعلق است با ان خواهر که از یکی مادری است و یکی از همین پدری است چون ایشان را بدین خواهر دیگر تعلق
است لاجرم صحبت وی بر صحبت ایشان را حرام کند اما اگر این خواهر مادری و پدری صحبت نکرد صحبت ان دو خواهر وی حلال بود از بهر انکه هر دو با یکدیگر
تعلق ندارند دلیل بر انکه نه وی از مادری است و نه وی از پدری است پس مر یکدیگر را بیگانه اند تا فرق بود میان خواهر مادری و پدری
و میان خواهر پدری و خواهر مادری مسئله بر حال از ین خواهران هر یکی را دختر است مردی بخرید مر این دختران را اینجا صحبت
هر سه دختر بر وی حلال بود از بهر انکه هر یکی مر دیگر را خاله زادگان نشوند تا اگر یکی از ایشان مرد بودی نکاح روا بودی اینجا اولیتر
بود که هر سه در ملک یک تن اند در نکاح یکتن نیز روا بود بر حال اگر همین مادران را و هم دختران را بخرید بنگریم که صحبت کدام اختیار میکند
اگر صحبت دختران را اختیار میکند مادران بر وی حرام شوند اگر صحبت مادران را اختیار میکند این خواهران مادری و خواهران پدری
همه بر وی حلال بوند دو خواهر مادری و پدری و دختران ایشان بر وی حرام شوند اما اگر صحبت خواهر مادری و پدری اختیار کند
همه بر وی حرام شوند مادران و دختران از بهر انکه آن هر دو خواهر وی اند یکی دختر وی و دو دختر خواهر وی خواهر و دختر هرگز در
یکعقد یکتن روا نبود لاجرم صحبت نیز روا نبود مسئله مردی زنی کرد زنی آمد و میگوید من این هر دو را شیر داده ام
گفتا این اند و حال چون نبود با هر دو زن و شوهر و هر دو مر یک است گوئی داشتند تا مردیست گوی داشته زن نی با زن

راست گویی داشت و مردی اگر هر دو راست گوی داشتند خود استبکال نباید که یک دیگر حرام شوند از بهر آنکه هر دو مقر آمدند که ما هر دو
خواهر و برادریم تا اگر قبل الدخول بود مرد هیچ چیز واجب نباید از بهر آنکه اقرار یافتیم قبل الدخول اما اگر دروغ گویی داشتند میان ایشان
نکاح تباه نشود و لیکن احتیاط باید کرد و یک دیگر را بگذارند که همچنین افتاد بود در وقت رسول علیه السلام میان ایشان فرق نکرد
و لیکن مر ایشان را گفت کیف و قد قیل چگونه بود و چون گفت گوی افتاد آخر گفت گوی را بید اما از روی قضا این است
که بگواهی یکی زن فرقت نکنند میان ایشان اما اگر مرد راست گویی داشت و زن نی همچنین حرام شود از بهر آنکه طلاق بدست
مرد است بدست زن نی اگر قبل الدخول است نیمه کابین واجب آید اما اگر زن راست گویی داشت و مرد نی اینجا میان ایشان
نکاح تباه نشود مسئله مرد است و برا پسری و پدر را دو زن است یکی با شیر و یکی بی شیر یعنی شیرخواره و پسر را نیز دو زن است
یکی با شیر و یکی بی شیر یعنی شیرخواره این زن با شیر که از آن پدر است آن زن شیرخواره پسر را شیر داد و آن زن پسر که
با شیر است این زن شیرخواره پدر را شیر داد اینمسئله از دو حال بیرون نبود یا این شیرها از ایشان است یا از شوهران ایشان
اگر شیر شوهران دیگر است نکاح ها برجا ماند میان ایشان که هیچ حرام نمی شوند از بهر آنکه این زن خوردک پدر دختر زن پسر شود و این
دو دختر نسبی نبوند پدر دختر را بزنی کند و پسر مادر را روا بود و زن خوردک پسر دختر زن پدر شود و اگر یا در دو دختر نسبی نبوند پدر مادر را
بزنی کند و پسر دختر را روا بود اینجا او نیز که روا بود اما اگر شیرها از ایشان است این زنان خورد بر ایشان حرام شوند از بهر آنکه
زن خورد که پدر دختر پسر شود و هرگز دختر پسر را روا نبود که بزنی کند و زن خورد که پسر خواهر وی شود لاجرم بر وی حرام شود
مسئله اگر دو برادرند و هر یکی از ایشان را دو زن است یکی با شیر و یکی شیرخواره زن کلان با شیر مر زن خوردک این برادر را
شیر داد و زن برادر کلان با شیر مر زن خوردک آن برادر را شیر داد اگر این شیرها از ایشان است زنان خوردک بر ایشان
حرام شوند و اگر شیرها از ایشان نیست هیچ حرام نشوند همچون پدر را و پسر را مسئله مرد و برادرزاده اش عم است و این مر را دو زن است یکی با شیر
یکی شیرخواره و این عم و برادرزاده را نیز دو زن است یکی شیرخواره و یکی با شیر زن عم با شیر مر زن خوردک پسر برادر را شیر داد و زن کلان
پسر برادر مر زن خوردک عم را داد و اگر شیرها از ایشان نیست اینمسئله مشکل نباید اما اگر شیرها از ایشان است زن خوردک عم
دختر پسر برادر وی شود و دختر پسر برادر بنکاح بر وی روا بود و چون زن کلان عم مر زن خورد که پسر برادر را شیر داد زن خوردک
پسر برادر دختر عم وی شود و دختر عم بنکاح روا بود لاجرم اکنون بر اینمسئله زن خوردک عم بر وی حرام شود و زن خوردک پسر
برادر بر وی حرام نشود والله اعلم **فصل** در شبهه نکاح مسئله دو برادرانند و دو خواهر یکی خواهر را این برادر نسبتی کرد
و دیگر خواهر را آن برادر بوقت آوردن غلط شدند و سر این برادر را بر آن بردند و از آن برادر بدین آوردند علما گفته اند که بنگریم
قبل الدخول خبر یافتند یا بعد از دخول اگر قبل الدخول خبر یافتند کار آسان بود هر کس نزدیک شوی خویشتن بردند هیچ میان ایشان
خلوتی بوده است هیچ زیان ندارد از بهر آنکه خلوت با زن خویشتن با هم میشود همچون دخول میشود و این زن نیز بنکاح صحیح باید تا اگر همچنین زن
بنکاح فاسد بود خلوت همچون دخول نشود بدین معنی که گفتیم همچون قبل الدخول بود هر یکی نزدیک شوی خویشتن باز روند اما اگر بعد از دخول

اینجا ابوحنیفه رح میگوید که هر کسی مر این زن خود را طلاق دهند تا بر هر کسی عدة واجب نباید از بهر آنکه چون زن خویش را طلاق دهد قبل الدخول
بر زن عدت واجب نباید همان ساعت مر آن زن را بزنی تواند کردن لاجرم ابوحنیفه رح میگوید که هر دو مر زنان خویش را طلاق دهند
همان ساعت مر آن زن را بزنی کند که با وی دخول کرده اند بر شوی آن آبستنی نباشد و هم نیز خود کی نبود اما اگر هر کسی با زن خویش صحبت با
اکنون باید باشیدن تا عدت بگذرد و آنگاه صحبت با ایشان روا بود اما اگر با یکی صحبت افتاده با یکی نی با وی آنکه صحبت افتاده است
شوی وی را با وی صحبت روا نبود از آنکه زن در عدت کس دیگر است و این خواهر دیگر را نیز صحبت روا نبود هر چند که با زن در عدت
با وی دخول نیاورده است لیکن خواهر زن وی در عدت وی است تا مادام که خواهر زن در عدت تو بود با خواهر وی صحبت حرام
بود اما اگر هر دو را دخول افتاده است و از هر دو فرزند تولد شده است و این فرزندان ثابت نسب که بوند ابویوسف و محمد رح
میگویند که از همان کس که فرزند از وی آید از بهر آنکه شبهه نکاح است و دلیل بر آنکه هم بر مرد کابین واجب شود و هم بر زن عدت
چون شبهه نکاح آمد فرزند آنکس را بود که از وی تولد شده است باز ابوحنیفه رحمة الله میگوید که فرزند مر آنکس را بود که فراش مر او را
یعنی نکاح و دلیل بر آنکه مردی از زن غایب شود تا بده سال باز یافت مر زن خویش را شوی کرده چهار و پنج کودک شده فرزندان
همه از آن وی بوند که فراش مر وی را بوده است و زن در نکاح وی و دلیل بر اینکه رسول علیه السلام گفت الولد للفراش و للعاهر
الحجر فرزند مر او راست که فراش مر وی راست اگرچه این همه فرزندان از شک آمده اند مسئله دو برادر اند دو زنی است و دختری یکی
برادر مادر زن را بزنی کرده و یکی برادر دختر را هر دو بیکبار آوردند و غلط کردند عروس این برادر آن بردند و عروس او را بدین آوردند اگر
قبل الدخول خبر یافتند هر کسی بشوی خود باز کردند اما اگر هر دو دخول آوردند اکنون بر یکدیگر حرام شوند از بهر آنکه اصل الفسنت
که هر جایگاه مرد را بر زن دیدار افتد خواه بحلال خواه بحرام مادر این دختر و دختر این زن بر وی حرام شوند اینجا بحق مر دو تن این علت
یافتیم لاجرم بر یکدیگر حرام شوند و بر هر یکی یک و نیم کابین واجب آید نیمه از بهر نکاح و یکی از بهر دخول و اکنون بعد از این هیچ کدام تواند که
مر این زن را بنکاح کند یا نی گفتا تواند آن برادر که مادر را بزنی کرده است و با دختر وی دخول آورده است همان دختر را تواند که بزنی کند
از بهر آنکه بمجرد نکاح مادر دختر حرام نشود و این مرد را که با مادر وی دخول آورده است چون نکاح روا نبوده است مادر و دختر حرام شوند بر وی
اگر مردی با زن حرام باشید نعوذ بالله منها و باز همان زن را بزنی کرد روا بود اینجا نیز باید که همین بود یعنی روا بود مسئله پدر پسر است
و پسری پدر زنی بزنی کرد و پسر نیز زنی کرد و در وقت آوردن غلط کردند و یا غلط شدند پدر این آمد و این بر آن رفت اگر قبل الدخول از
که خبر یافتند هر کسی بشوی روند اما اگر بعد از دخول خبر یافتند هر دو بر یکدیگر حرام شوند که هرگز این مر او را روا نبود و آن مر این را از بهر آنکه اصل
که هر جایگاه که وی را با زنی دیدار افتد خواه بحلال خواه بحرام آن کس هرگز زنی بر پدر وی روا بود و نی بر پسر وی اینجا در حق هر دو این علت یافتیم
بر ایشان حرام شوند و بر هر مردی یکی کابین لازم آید از بهر دخول نیمه کابین واجب نباید از بهر نکاح چه فرقت افتاده قبل الدخول از جهت زن
از بهر آنکه زن پدر بطاعت داری کرد مر پدر شوی را قبل الدخول لاجرم چون جنایت از ایشان آمد حق خویش را باطل کردند یعنی این نیمه کابین
واجب نباید اما اگر یکی را دخول افتاده و یکی را نی بنگریم که اگر پدر با زن پسر دخول آورده است این زن بر پسر وی حرام شود و زن پدر را نکاح بر جای بود

و بر پدر حلال بود و اگر پسر با زن پدر دخول آورده است این زن بر پدر وی حرام شود و نکاح زن پسر بر جای بود و بر پسر حلال بود و مسئله پدر نیست و پسر نیست و دختری مادر این پسر را بی
کرد و دختر را پدر بود و فرزندان شدند فرزندان ایشان با هم دیگر برچه شوند جواب گوییند که دختر از پدر مر گوید که مادر را از پسر چنین گوید که ای خال من کسی من عم تو ام می خوانند ترا پدر من که وی حاجت
این از وی مادر بود که گفته شود اما از روی پدر که گوید پسر را خاله مر گوید پدر را از دختر چنین گوید که ای عم من که من پسر این بچه برادر تو ام پدر پسر من تو می خوانند که وی برادر تست مسئله اول را
بعضی چنین که بیند که یا خالی اجک پدر عوکا بی و مسوجه کی مسئله دوم را بعضی چنین گویند که یا عمی اما ابن اجیک پدر عوکا بی و ما نحو کی مسئله مادر است و دختر پدر است
و پسر پدر با مادر را بزنی کرد و پسر دختر را در آورد و آوردن غلط کرده زن پدر را بپسر دیگر پسر آوردند و آن زن پسر را بپدر دیگر پدر را اگر قبل الدخول است که خبر یافتند کار
آسان بود چنانکه یاد کردیم اما اگر بعد از دخول است از سه حال بیرون نبود یا دخول هر دو برابر افتاده و یا سپاهیش و یا ندانسته اند که کدام را پیشتر افتاده است و کدام را
اگر دخول پسر پیش افتاد و لذا آن پدر بر این زن وی بر وی حرام شود یعنی زن پسر از بهر آنکه با مادر زن با شسیده بود و یک نیم کابین حق واجب آید یک کابین بر زن زن که
با وی با شسیده است و نیمه کابین با آن زن دیگر که وی نکاح کرده است از بهر آنکه فرقت از جهت وی افتاده است نی از جهت زن دلیل بر آنکه زان وقت که با وی
دخول آورده است وی حلال بوده اما بر پدر یکی کابین از وی بیفتد از بهر آنکه فرقت از جهت وی بوده است قبل الدخول پسر شوی را اطاعت کرد اما
اگر دخول پدر پیش افتاده است آن پسر این مسئله بر کردان با آنکه گفتیم پسر را پدر را نیز همچنان دان اما اگر دخول هر دو برابر افتاد یا ندانسته اند اینجا هر کسی را یکی
کابین واجب آید بدان زن که با وی دخول آورده است از بهر آنکه ندانسته اند که پیش این افتاده است یا آن و فعل مر ثابت کننده کابین است و فعل زن
افکننده کابین هر کجا اثبات یا باطل جمع آید غلبه مر باطل را بود و همچنانکه حلال با حرام جمع آید غلبه حرام را بود اینجا نیز همان بود مسئله مردی را کنیزک است آن
مادر فرزند مر این مادر فرزند خود را به پسر که شیر خواره بزنی داد و بعد از آن این کنیزک را آزاد کرد مادر فرزند خود را اختیار کرد و از آن فتوی دیگر کرد و آنگاه آمد و مر این شوی
پیشین این شیر داد این از دو حال بیرون نبود این شیر از خواجه است یا از شوی دوم اگر از شوی دوم است درست است بر شوی دوم حرام شود از بهر آنکه این پسر شیر خواره
پسر شوی وی شود و وی شوی را زن پسر و زن پسر که نکاح روا نبود و اگر کسی سوال کند بدان وقت که این مرد وی را بزنی کرد زن پسر وی نبود گوییم
که اصل اندرین باب است که چون حکم شیر بسته شد گوئی چنان بود که گوئی همچنین بوده اند تا اگر میان وقت که بزنی میکرد زن پسر وی بودی میان ایشان
نکاح روا نبودی اکنون چون حکم شیر بسته شد همین حکم بود اما اگر از شیر خواجه بود بر شوی حرام شود ولیکن بر خواجه حرام شود تا اگر وقتی از این شوی بیرون آید
خواجه را با وی صحبت روا نبود از بهر آنکه وی زن پسر خواجه گشت تا فرق بود میان خواجه و شوی تا مسئله مردی را دو زن است یکی شیر خواره و یکی با شیر این زن
با شیر مر این زن شیر خواره را شیر داد هر دو بر مرد حرام شوند اکنون اینجا بدین نیمه کابین زن شیر خواره بدین زن شیر دهنده باز گردد یا گفته بودیم که از دو حال بیرون نبود
یا بقصد آن شیر داده بود تا بر مرد حرام شوند یا شفقت داده بود اگر بقصد داده بود باتفاق باز گردد و اگر شفقت داده بود بعضی گفتند شاید که باز گردد و بعضی
علما گفته اند که بهمه حالها باز گردد از بهر آنکه این باب باب مال است و چون وی شیر داده است وی هلاک کننده مال است و هلاک کننده مال مسلمان عمدا و خطا
یکسان است دلیل بر اینکه اگر خفته پای دراز کرده و قرابه یکی را بشکست تاوان دار گردد اگر چه قصد نبوده است اینجا نیز همین است اما حجت علما آنست که میگویند که شیر دادن سبب احیاء
نفس است هر چند که بحقیقت زنده دارنده همه چیز با خدا است عز و جل ولیکن آدمی سبب است و کسی که چیزی نخورد و نزید این با در بود و به مادر حکم فی الکون
چون وی بحقیقت شفقت نمود و احسان بجای آورد لاجرم ضمان آن واجب نبود دلیل بر اینکه خدای تعالی میفرماید علی المحسنین من سبیل
و هر یکی از مومنان فرموده اند شفقت کردن بر یکدیگر یعنی گفتم بر وی واجب نبود تا فرق بود میان آنکه بقصد حرام کنند و میان آنکه شفقت

اما اگر این کلان شده دیوانه بود بهیچ حال واجب نباید بر انکه ضمان آن کابین از بهر انکه ضمان آن کابین که بر زن واجب میکنیم بعقوبت است
بجنایت وی و دیوانه اهل عقوبت نیست دلیل بر اینکه اسیر و پدر خویش را یا مادر خویش را بکشد از میراث محروم شود و محروم شدن از میراث
عقوبت است بر آن جنایت و اگر همین بکشنده دیوانه است از میراث محروم نشود از بهر انکه وی اهل عقوبت نیست اینجا نیز همچنان بود مسئله اگر
پسر بشهوت پدر را قبله داد زن بر پدر روی حرام شود و اگر پدر زن پسر را دهان بوسه داد زن بر پسر وی نیز حرام شود مسئله اگر مردیرا
زن دیوانه است پسر وی مر این زن را بوسه دهان داد زن بر پدر وی حرام شود و اگر این زن دیوانه نا مدخوله است نیمه کابین واجب شود
بر مرد بخلاف زن عاقله از بهر انکه فعل زن با هوش معتبر است و فعل زن دیوانه معتبر نیست اگرچه بر پسر شهوتی مطاوعت شود این نیمه کابین
که این مرد نیمه کابین بر زن داد به پسر خویش رجوع کند یا نی نگریم این پسر دعوی فساد میکند و میگوید مقصود من آن بود که بروی حرام
شود تا مادر برادر بود و اکنون چون دعوی فساد کرد نیمه کابین را بوی رجوع کند و اگر دعوی صلاح کرد و گفت نمیدانستم نگردد همچنانکه
مسئله شیر اگر زن بشفقت دعوی کند رجوع نباید و اگر حرامی دعوی میکند آید پس که رجوع کند باز علماء ما گفته اند که این همچون مسئله شیر نیست
اما اینجا همه حال آید پس که بوی رجوع کند از بهر انکه در شیر دادن شفقت صورت بندد و اما در بوسه دهان دادن پسر شهوتی مر زن پدر را هیچ
شفقت صورت نه بندد و لیکن از ابو یوسف در امالی وی مذکور است که این پسر اگر با زن پدر دخول آورده است نباید این پدر را که رجوع کند از بهر انکه
چون آورده باشد حد بر وی واجب شود و ضمان نه بیند از بهر انکه حد و هم ضمان واجب نباید چون حد واجب آید ضمان ساقط شود مسئله مردیرا پسر است
نارسیده و دیگریرا دختر است نارسیده پدر پسر مر پدر دختر را گفت که دختر خود را به پسر من بده پدر دختر گفت دادم پدر پسر نگفت که پذیرفتم
این نکاح تمام بود از بهر انکه پدر دختر از جانب خود ولی است و از آن جانب وکیل چون از یک طرف ولی بود و از یک طرف وکیل چون گفت دادم
سخن تمام بود و لفظ پذیرفتم حاجت نباید همچنین اگر زنی مردیرا گفت که مرا بخویشتن بده و بیش گواهان این مرد گفت که من موکله خویش را بزنی
بخود دادم عقد درست بود و پذیرفتن حاجت نباید از بهر انکه از جانب خود اصیل است و از جانب زن وکیل چون گفت دادم سخن تمام بود و پذیرفتن
اگر مردیست و یرا یکی پسر برادر نارسیده و یکی دختر برادر نارسیده و این عم گفت که من برادر خود را به پسر برادر خود را دادم پذیرفتن حاجت
نبود مسئله مردی زنی را گفت که خویشتن بمن ده بدان شرط که ترا طلاق بدهم زن گفت که دادم نکاح درست بود و شرط باطل
از بهر انکه هر شرطی که در عقد آری آن عقد مر آن شرط را باطل کند و اگر همین شرط را در بیع آری این شرط مر بیع را باطل کند از بهر انکه نکاح قابل
فسخ نیست اما بیع قابل فسخ است بشرط فاسد بیع فاسد شود والله اعلم بالصواب **کتاب الطلاق** باید دانست که طلاق دادن بر سه نوع است طلاق
حسن است و طلاق بدعت و طلاق احسن آنست که یکی طلاق دهد رجعی و حسن آنست که طلاق دهد رجعی در حاله پاکی که در آن پاکی با وی نزدیکی نکرده باشد
و طلاق بدعت آنست که سه طلاق یکبار دهد یا در حیض یا در نفاس این طلاق بدعت بود و یا در حال پاکی طلاق دهد که در آن پاکی
با وی دخول کرده باشد این طلاق حسن نبود از بهر انکه شاید که این زن بدان دخول بار بر داشته تا بار نهند عدت وی
نگذرد پس عدت بر آن زن دراز شود لاجرم بدین معنی طلاق این طلاق احسن نبود و بمعنی دیگر نیز گفته اند که چون در حالی با وی
دخول آورده بود در نسبت بر زن کم شود پس تر باز پشیمان شود و اگر زن دیرا باز نخواهد باز بدین سبب این طلاق احسن نبود

پیغامبر علیه السلام فرموده است که خدا عز وجل میفرماید که فانکحوا ولا تطلقوا یعنی نکاح کنید و طلاق مکنید پیغامبر علیه السلام فرمود که خداوند عز وجل
فرموده است دوست دارم نکاح کردن را و سخت دارم دادن را قال الله تعالی لا جناح علیکم ان طلقتم النساء وقال علیه السلام تزوجوا
ولا تطلقوا فان الطلاق یهتز له العرش یعنی این حدیث آنست که زن بخواهید و طلاق بی حاجت مدهید که عرش بوقت طلاق دادن میلرزد
و در خبر است که هیچ زن نباشد که از شوی خود طلاق خواهد الا آنکه بروی بوی بهشت بی سختی بروی حرام کرده اند الله تعالی بروی بهشت در
خبر است از رسول علیه السلام سوال کردند از مردی که زنش را طلاق هزار داد گفت سه طلاق شود باقی باطل بود و همچنین در خبر که ملعون است
کسی که سوگند طلاق خورد یا کسی که دیگری را سوگند بطلاق دهد مسئله مردی زن خود را گفت که اگر بخانه مادر روی ترا طلاق زن
تا بدر خانه مادر رفت و بخانه در نیامد طلاق واقع نشود ولیکن بعضی از علما گفته اند که طلاق شود از بهر آنکه وی بر رفتن سوگند خورده است
در رفتن یافتیم لاجرم طلاق شود باز بعضی گفته اند که بنگریم که مراد از بن اندر آمدن هست یا رفتن اگر مراد وی رفتن بود طلاق واقع
شود مسئله بدانکه طلاق رجعی را پنج شرط است اول آنکه بیکبار سه نبود دوم آنکه صریح طلاق بود سیوم آنکه یکی طلاق که بعضی از وی وطی یافت
شرفته بود چهارم آنکه مال در میان نبود پنجم آنکه زن مدخوله بود و پنجمین طلاقها رجعی بود تا اگر زن نامدخوله را سه طلاق دهد بسه یا بیکی طلاق
واقع شود و اگر مدخوله بود هر سه طلاق واقع شود فایده در خاریه کتاب ثلثة عشر عضوا اذا اضاف الطلاق الیها یقع قوله انت طالق نفسک طالق
جسدک بدنک طالق راسک طالق رقبتک طالق عنقک طالق فرجک طالق روحک طالق وجهک طالق دمک طالق جزء من بدنک طالق نصفک
طالق نصفک طالق ثلثک طالق خمسک طالق خمس عشر عضوا اذا اضاف الطلاق الیها لا یقع اذا قال ظهرک طالق اذنک طالق انفک طالق
فمک طالق عینک طالق ذقنک طالق یدک طالق ظهرک طالق بطنک طالق صلبک طالق فخذک طالق ساقک طالق بنجلک طالق رجلک
طالق و بدرک طالق لسانک طالق فایده چهار لفظ که نیت کند یا نکند طلاق واقع نشود وداده باد وداده انکار کرده باد و کرده انکار دو لفظ
هست که اگر نیت طلاق کند طلاق شود و اگر نکند نشود کرده گیر داو گیر دو لفظ است که نیت کند یا نکند طلاق واقع شود کرده شده هست و داده
شده هست مسئله مردی زن خود را گفت که ترا یکی طلاق مگر یکی طلاق یکی طلاق شود از بهر آنکه استثنا درست نیامده است از بهر آنکه
استثنا بعضی بود و اینکار در بین [illegible] بود اما کل از کل نی و اینجا استثنا کل است از کل و استثنا از کل درست نبود لاجرم طلاق واقع شود
مسئله اگر گفت ترا دو طلاق یا گفت ترا سه طلاق در هر دو صورت استثنا درست نبود تا هر سه طلاق واقع شود و اگر دو گفته بود دو مگر دو دو
طلاق شود چنانکه گفتیم استثنا کل از کل درست نبود مسئله اگر گفت ترا دو طلاق مگر یک طلاق شود از بهر آنکه چون یکی را استثنا کرد و از
چون یکی را استثنا کند از دو لاجرم یکی واقع شود و اگر گفت ترا سه طلاق مگر یک طلاق دو طلاق واقع شود از بهر آنکه یکی را استثنا کرد مسئله
اگر گفت ترا سه طلاق مگر دو طلاق یک طلاق شود از بهر آنکه دو استثنا کرد و اگر گفت ترا چهار طلاق مگر دو بعضی از مشایخ گفته اند که یکی
طلاق شود از بهر آنکه عدد از سه بیش نیست چون سه بیش نبود دو را استثنا کرده باشد یکی بیش نماند لاجرم یکی طلاق واقع شود و بعضی گویند که لفظ
چهار طلاق هست و لفظ را اعتبار هست لاجرم چون از چهار دو را استثنا کند دو ماند دو واقع شود مسئله مردی مر زن خود را گفت ترا ده
طلاق مگر نه طلاق درین خلاف هست که یاد کردیم و اصح آنست که یکی بیش واقع نشود مسئله مردی مر زن خود را گفت ترا سه طلاق

مگر دو طلاق هم یک طلاق بر قول بعضی از علماء مشایخ رحمهم الله یک طلاق واقع شود و بر قول بعضی سه طلاق واقع شود از بهر آنکه هیچ آنکه گوید ترا سه
مگر سه طلاق اینجا بود که زن مدخوله بود اما اگر زن نامدخوله بود استثناء اول درست بود دوم نی از بهر آنکه چون زن نامدخوله بود عدت
واجب نشود و وی مر شوی بیگانه بود دیگر بار طلاق وی واقع نشود مسئله مردی مر زن خود را گفت ترا طلاق از یکی تا سه بر قول ابو حنیفه
رحمة الله دو طلاق واقع شود و بر قول امام ابو یوسف و محمد رحمهما الله سه طلاق واقع شود و بر قول زفر رحمة الله یک طلاق واقع شود و حجت
زفر رحمة الله آنست که گفت از یکی تا سه اول و آخر حد شود و حد محدود در نیاید لاجرم یکی طلاق واقع شود و حجت ابو یوسف و محمد رحمهما الله آنست
که از یکی تا سه مراد سه طلاق بود لاجرم هیچ حد نشود دلیل بر اینکه اگر مردی مر دوست خود را گفت که با من باشم اندر آی در وی از سیب بخور یا
انار ما اتفاق است که مراد [illegible] آن نبود که با انار از سیب سه بخورد مراد وی هم بود که بخورد پس لاجرم سه طلاق واقع شود و ابو حنیفه
رحمة الله میگوید که در شور دو من همچنان بود اما در طلاق نی اگر مراد وی کل بودی گفتی ترا سه چون گفت ترا از یکی تا سه لاجرم دو شود اگر گوید
که ترا طلاق از سه تا یکی همین بود و بر همین خلاف که یاد کردیم مسئله مردی مر زن خود را گفت ترا طلاق از یکی بیشتر و از سه کمتر بر قول
ابو جعفر هندوانی رحمة الله دو طلاق شود و بر قول ابو اللیث سمرقندی رحمة الله سه طلاق شود و بر قول خواجه امام ابوبکر فضیل بخاری
رحمة الله گفته یک طلاق شود و حجت ابو جعفر رحمة الله آنست که سخن تمام شود با آخر تمام شود چون گفت از یکی بیشتر و از سه کمتر معلوم شد که مراد از
وی سه نیست [illegible] لاجرم دو طلاق شود و حجت فقیه ابو اللیث سمرقندی رحمة الله آنست که چون گفت ترا طلاق از یکی بیشتر یکبار [illegible] کامل سه بود
و چون گوید از سه کمتر خواهد رجوع کند چون سه واقع شود رجوع درست نیاید لاجرم سه شود و اما خواجه امام فضیل بخاری میگوید که یکی از
بیشتر گفت دو بود باز میگوید از سه کمتر رجوع بود از آن پس یکی بار رجوع دار هم یکی را واقع اما فتوی بر قول ابو جعفر است که دو شود مسئله
اگر گفت ترا طلاق ترا طلاق ترا طلاق اگر مدخوله بود هر سه واقع شود و اگر نامدخوله بود یکی طلاق واقع شود از بهر آنکه چون یکی طلاق
داد زن در عدت وی نماند طلاق دیگر چون واقع شود مسئله مردی مر زن را گفت ترا یکی طلاق و دو طلاق و سه طلاق
ان شاء الله تعالی بر قول ابو حنیفه رحمة الله سه طلاق واقع شود و بر قول ابو یوسف رحمة الله و محمد هیچ واقع نشود و حجت ابو حنیفه رحمة الله
آنست چون گفت ترا یکی طلاق و دو طلاق سه شود و چون سه گوید فاصله شود ان شاء الله تعالی عمل نکند چون عمل نکند لاجرم سه
طلاق واقع شود و حجت ایشان آنست که چون گفت ترا یکی و دو و سه طلاق ان شاء الله تعالی این همچون یک کلام است از بهر آنکه وی در میان
وقفه نکرد لاجرم ان شاء الله تعالی عمل کند ابو حنیفه رحمة الله علیه جواب ایشان میگوید که چون گفت ترا یک طلاق و دو طلاق کفایت بود
که یکی و دو سه شود اگر [illegible] ان شاء الله تعالی گفتی عمل کردی اما چون یکی و دو گفت سه شود و آن سه زیادتی بود گفتن بدان حاجت نبود لاجرم
ان شاء الله تعالی عمل نکند مسئله مردی مر زن خود را میگوید ترا طلاق و ان شاء الله تعالی طلاق نشود از بهر آنکه ان شاء الله تعالی
استثنا است و [illegible] چه معلوم نیست پس لاجرم طلاق نشود والله اعلم اگر گوید ترا طلاق ما شاء الله هم طلاق نشود و اگر گوید ترا طلاق
الحمد لله طلاق شود از بهر آنکه حمد گفتن بود که از تو خلاص یافتم و اگر میگوید ترا طلاق و استغفر الله هم شود از بهر آنکه طلاق دادن دشمن
داشتن حق تعالی است [illegible] مر او را استغفار می آرد مسئله اگر مردی مر غلام خود را میگوید تو آزادی ان شاء الله آزاد نشود و اگر گوید

باز نخواهد آمد تا آخرین معین شود سه طلاق را **مسئله** مردی را کنیزکان اند چهار یا زیاده یکی را آزاد کرد و نمیداند که کدام را آزاد کرده است
و هیچکدام را با آزادی باشیدن روا نبود تا آزادی معین نشود همچنانکه در صورت زنان حیله وی آنکه بر وی حلال شود آن بود
همه را در نکاح آورد اینها که بنده بودند در نکاح وی بیایند اما آنکه آزاد شده بود زن وی شود بحکم نکاح اما اگر سوال کنند که این
مرد را چهار زن است در نکاح اینها را چون نکاح کند که زن پنجم میشود جواب آنست که ازین چهار زن یکی را طلاق دهد و بدرود باشد
تا عدت درگذرد بعد ازین همه کنیزکان را در نکاح آرد طریق دیگر آنست که در شرح طحاوی آورده است که اینها را یگان
یگان بفروشد تا آخرین معین شود آزاد دیگر نظیر این مسئله آنست که اگر مسلمانان بغزا امیر روند ترسا و یا غازیان بغزا رفته رفت چون
بشهر کافران رسیدند این ترسا بگریخت و بشهر ایشان در آمد مسلمانان شب این شهر را بگرفتند هر کدام را که میخواهند تا بکشند میگوید که وی آن
ترساست که از شما گریخته آمده بود اگر صد هزار مرد بودند از اینها یکی را نشاید کشتن از بهر آنکه در میان ایشان کسی است که خون وی ریختن
حرام است از بهر آنکه وی یکی از احکام شرع پذیرفته است و همان جزیه است پس ای برادر آنکه یک احکام شرع میپذیرد از تیغ تیز
نجات می یابد پس مومنان که جمله احکام شرع پذیرفته اند اگر از آتش تیز دوزخ خلاص یابند هیچ عجب نباشد گفته شده بود که از صد
هزار مرد بودند از اینها هیچ کس را نشاید کشتن اما اگر یکی از اینها بگریزد حکم کنیم که ترسا همان بوده است باقی را شاید کشتن نظیر دیگر آنست
اگر مردی گندم کوفت جاش کرد در حال کوفتن گاوان بران گندم بول کردند [illegible] تا شسته هیچ نشاید خوردن و اگر
خواهند که بی شستن حلال شود باید که تحری کند و یک پیمانه از آن جاش بگیرد و گوید بول گاوان بر همین پیمانه رسیده است و یکی
فقیر دهد هر چند ندانند که پلید کدام است شریعت حکم کند که پلیدی همان است که داد باقی پاک شود که شستن حاجت نیاید نظیر
دیگر آنکه مردی درم یافت و این درم را با درمهای خویش در آمیخت ندانند که درم وی کدام است و آن درم کدام ازین درمها
هیچ با خرج نشاید کردن از بهر آنکه هر کدام را که بر او احتمال حرامی وارد حکیند باید که یک درم را تحری کند و گوید همین است و درویش
دهد و باقی بر وی حلال بود **فصل** باید دانستن که طلاق واقع است و طلاق واقع نی مثل مردی دیوانه شد و زن خود را
در دیوانگی طلاق داد طلاق واقع نشود از بهر آنکه قول نارسیده و دیوانه و خفته معتبر نیست گویی خود نگفته استی اگر مردی
خفته زن خود را طلاق داد مردمان شنیدند و وی را بیدار کردند و گفتند که تو زن خود را طلاق دادی گفت راست میگوید
که هم طلاق نشود از بهر آنکه از اخبار از چیزی میکند که اصل وی درست نبوده است این تصدیق مر سخن ایشان را درست
نبود **مسئله** اگر زن خود را نارسیده طلاق داد در حال نارسیدگی دیگر روز رسیده شد اقرار کرد که من زن خود را طلاق
داده ام این اقرار درست نبود و زن بطلاق نشود اما اگر گوید من آنرا طلاق کردانیده ام درین صورت طلاق شود از بهر آنکه
چون لفظ کردانیدم گوید همچنان شود که گوئی اکنون طلاق دادستی **مسئله** اگر نارسیده را زن نیست وکیل کرد رسیده را تا
که زن مرا طلاق ده و این وکیل زن وی را طلاق نشود از بهر آنکه وکیل کردانیدن نارسیده درست نبود اما اگر رسیده مر
نارسیده را وکیل کرد که زن مرا طلاق ده این نارسیده رفت و زن وی را طلاق داد طلاق شود فرق آنست که وکیل

وکیل کرد زن رسیده مر نارسیده را دست [illegible] بان بود که گوئی زبان آن نارسیده زبان آن رسیده استی مسئله مردی مست زن
خود را طلاق داد طلاق شود اما بنگ خورده یا شراب خورده یا بیهوش شده زن خود را طلاق داد طلاق نشود و فرق میان مست و
بنگ آنست که مست را سرور غالب می آید ولی عقل میرود پس لاجرم طلاق واقع شود اما بنگ و شراب سیب ویرا بیهوش میکند و بیهوشی را حکم
دیوانگی است پس طلاق واقع نشود مسئله اگر مردی بنگی خورد و مست شد زن را طلاق داد بقول ابوحنیفه و ابویوسف طلاق نشود
از بهر آنکه خاصیت بنگی آنست که بیهوش میکند مستی و بقول محمد رح طلاق شود و فتوی بر قول امام محمد است فصل در تشبیه طلاق
مسئله اگر مردی زن خود را میگوید که ترا طلاق دراز طلاق بائن شود و اگر گوید ترا طلاق چون سنگ طلاق بائن بود یا گوید ترا
طلاق کوه طلاق بائن بود و اگر گوید ترا طلاق چون آهن یا گوید ترا طلاق چون سر موزه یا گوید ترا طلاق چون سپندان دانه درین
همه صورتها بقول ابویوسف رحمة الله رجعی بود و بقول ابوحنیفه و محمد رحمهما بائن بود و اگر همچنین گوید که ترا طلاق به بزرگی سر سوزن
یا گوید ترا طلاق چون سختی سنگ یا گوید سختی آهن یا گوید ترا طلاق به بزرگی کوه باتفاق درین صورتها بائن بود از بهر آنکه
ابویوسف رحمة الله گوید هر چه طلاق را تشبیه کنند بچیزی خورد آن رجعی بود و هر چه به بزرگی تشبیه کنند آن بائن بود مسئله
مردی مر زن خود را میگوید که ترا طلاق چون برف یا چون تخم رجعی بود یا بائن بقول فقیه ابو اللیث سمرقندی آنست که مرد را
سوال کنیم که مراد تو ازین برف و یا تخم گفتن سپیدی خواستی یا سردی اگر گوید که مراد من سفیدی بود رجعی بود و اگر گوید مراد من سردی
بود طلاق بائن بود از بهر آنکه چون مرادش سفیدی بود سفیدی چیزی خوش آینده بود لاجرم رجعی بود اما چون مرادش سردی
بود سردی چیزی عقوبت رساننده بود لاجرم بائن بود مسئله مردی زن خود را گفت ترا طلاق چون آتش طلاق رجعی بود یا بائن
فقیه ابو اللیث رح گفته است که مرد را سوال کنند که مراد تو ازین آتش گفتن گرمی خواستی یا روشنی اگر مرادش گرمی بود بائن بود
و اگر روشنی بود رجعی بود مسئله مردی مر زن خود را گفت که ترا ازینجا نه طلاق چند طلاق شود مرد را سوال کنند که مراد تو از خانه
بری بود یا عدد اگر گوید بری بود یک طلاق شود و اگر عدد بود سه طلاق شود مسئله زن گفت که مرا طلاق ده مرد گفت
که خدا سبحانه تعالی ترا داده است فقیه ابو اللیث گوید بنگریم که مراد را نیت طلاق هست یا نه اگر نیت طلاق بود طلاق شود و اگر نی
نی مسئله مردی مر زن خود را گفت که ترا طلاق بعدد موی ها که بر کف دست من است یکی طلاق شود از بهر آنکه کف دست محل
موی نیست و همچنین شود که ترا طلاق اما اگر گوید ترا طلاق بعدد موی ها که بر پشت دست من است سه طلاق شود از بهر آنکه بر پشت دست
موی بود اما اگر دارو کرده است و بر پشت دستش هیچ موی نمانده است طلاق نشود از بهر آنکه چون پشت دست محل موی بود اگر
موجود بود طلاق بود و اگر موی نبود و شرط موجود نبود لاجرم طلاق نبود مسئله مردی مر زن خود را گفت که ترا طلاق بعدد
موی ها که بر ابلیس گفت هیچ طلاق نشود از بهر آنکه معلوم نیست که بر ابلیس موی هست یا نی مسئله مردی مر زن خود را گفت
که من طلاق تو بخشیدم زن گفت من قبول کردم طلاق نشود اما اگر مرد خواست تا زن را طلاق دهد زن گفت طلاق بمن بخش مرد گفت
بخشیدم طلاق نشود از بهر آنکه مراد زن آنست که بمن بخش یعنی تا طلاق ندهم چون مرد گفت بخشیدم چنین بود که گوئی نمیدهم طلاق

پس طلاق نشود مسئله مردی را دو زن است یکی نام فاطمه و یکی عائشه بر بام است و فاطمه فرود سوی مردمیان نردبان رسید فاطمه گفت بیا آئی بروی مرد گفت
اگر بر تو فرود آیم ترا طلاق و اگر بر عائشه بر آیم وی را طلاق اکنون چه کنند تا هر دو طلاق نشود گفت باید که عائشه فرود آید و فاطمه بر بام آید بعد از آن مرد خواه
بر بالا آید خواه فرود آید که هر دو طلاق نشوند از بهر آنکه گفته است اگر بر عائشه بر آیم او را طلاق و اگر فرود آیم ترا طلاق اکنون چون خلاف یکدیگر واقع شود
بهر کدام که بر آید یا فرود آید هر دو طلاق نشود مسئله زنی شوی خود را گفت که ای قلتبان مرد گفت اگر من قلتبانم ترا طلاق بچه دانم که این مرد قلتبان
است یا نی جواب گفت بنگریم که اگر زن خود را بدست غلام بالغ یا بدست شاگرد بالغ بدیه میفرستد وی قلتبان بود زن طلاق شود و اگر نی نی مسئله
زنی شوی خود را گفت ای دیوث مرد گفت اگر من دیوثم ترا طلاق بچه دانم که وی دیوث است گفت بنگریم که زن خود را با مردمان بیگانه می بیند و بیند و خشم
نمی آید و زنرا چیزی نمیگوید وی دیوث است زن بطلاق شود و اگر نی نی مسئله زنی شوی خود را گفت که ای بامش ریش مرد گفت اگر بامش ریشم ترا طلاق بچه
دانم بامش ریش است گفتا بنگریم که اگر بمبرز رود کلوخ با خود میبرد یا نی اگر کلوخ با خود میبرد بامش ریش نشود و اگر کلوخ با خود نمیبرد بامش ریش بود زن بطلاق شود
مسئله زنی شوی خود را گفت ای بخیل مرد گفت اگر بخیلم ترا طلاق بچه دانم که وی بخیل است گفتا بنگریم که بگورستان اگر میرسد سلام میگوید یا نی اگر میگوید بخیل
نیست و اگر نمیگوید بخیل است زن طلاق شود و بعضی گفته اند اگر سقابه میخورد و اگر کوزه را تهی مینهد وی بخیل است بعضی مشائخ گفته اند که اگر نام مصطفی علیه السلام
میشنود و صلوة نمیگوید وی بخیل است و بعضی گفته اند که بنگریم که اگر در میان مردم بخیل سکو بیند وی بخیل است و اگر نی نی مسئله زن گفت مر شوی
خود را که ای دکه ریش مرد گفت اگر من دکه ریشم ترا طلاق گفتا بنگریم اگر چهار سو تا راه است و زنرا بر خر می نشاند و می برد دکه ریش بود زن
بطلاق شود و اگر نی نی مسئله زنی مر شوی خود را گفت ای خرسر مرد گفت اگر من خرسرم ترا طلاق گفتا بنگریم که در میان نماز پیش از
امام سر میدارد یا فرود میدارد یا نی اگر سر پیش از امام بر دارد خرسر بود زن طلاق شود و اگر نی نی مسئله مردی دو سیب آورد یکی پیش
زن نهاد و یکی پیش کنیزک هر دو یکی را زن خشم گرفت که انچه برای من میدهی مر ایشان را میدهی و هر دو را با یک دیگر آمیختند مرد گفت که ای زن اگر تو امروز آن
سیب خود را نخوری ترا طلاق و کنیزک را گفت اگر تو نیز آن سیب خود را نخوری امروز تو آزاد و نمیدانستند که آن هر یکی کدام است چه کنند
تا زنرا طلاق نشود و کنیزک آزاد نشود و از ملک او بیرون نیاید جواب باید که یکی کنیزک را فرو دهند امروز آن دو سیب را بزن میدهند تا
بخورد یکی از عین آن زن بود پس آن خود را خورده باشد باری زن طلاق نشود و چون تمام بود کنیزک هیچ باز نگیرد چون باز نگرفت
نه زن طلاق شود و نه کنیزک آزاد مسئله زنی مر شوی خود را گفت ای خیره نگر مرد گفت اگر من خیره نگرم ترا طلاق بنگریم اگر سوی زنان در راه رفتن می بیند
خیره نگر بود زن طلاق شود و اگر نی نی مسئله زنی مر شوهر خود را گفت که ای گیس ریش مرد گفت اگر من گیس ریشم ترا طلاق بنگریم اگر در وقت خفتن زن در پایین مر
نشیند و فرود می خسپد که ریش بود زن طلاق شود و بروایت دیگر اگر در شب در فراغت جای مجد ود میرود و کلوخ با خود نمیبرد که ریش بود زن
وی مطلاق بود و اگر نی نی مسئله مردی را چهار زن است هر چهار را با یک گفت هر که از شما بر زمین نهد پای آن طلاق هر چهار پا بر زمین نهادند زن اول
بسه طلاق شود و زن دوم یکی طلاق زن سیوم دو طلاق و زن چهارم سه طلاق شود از بهر آنکه چون کوچه اول آوردن هر سه یاران وی مطلاق شدند ولی وی هیچ
طلاق نشیان پیش از نهادن بایست عدت بنهادن تا بگذرد چون دوم پا نهد عدت وی گذشت همان یک طلاق و هیچ وی واقع شود سیوم ولی بسبب
این دو بین یک طلاق بر اول برود و یکی بر سیوم و یکی بر چهارم و زن سیوم نیز پا بر نهاد یک طلاق دیگر بر اول برود و یکی دیگر بر آخر

پس لاجرم اول دو و آخر سه طلاق شوند و دوم یک طلاق چون چهارم بار بنهاد یک طلاق دیگر به اول رفت سیوم دو طلاق شد مسئله مردی را چهار
زن است یکی را نام فاطمه و یکی را عایشه نام و یکی را خدیجه نام و یکی را زینب نام فاطمه را گفت اگر امشب به تو نیایم یاران ترا طلاق روز دیگر به عایشه رفت
و گفت اگر امشب به تو نیایم یاران ترا طلاق روز دیگر به خدیجه رفت و گفت اگر به تو امشب نیایم یاران ترا طلاق روز دیگر به زینب رفت و گفت
اگر امشب به تو نیایم یاران ترا طلاق همین گفت به زینب رفت کدام طلاق شود و چگونه طلاق شود و چند طلاق شود گفتا فاطمه یک
طلاق شود و عایشه و خدیجه و زینب هر سه طلاق شوند و این روایت در کتاب ذخیرة الفقها است باز قاضی فخر الدین خان آورده است
که فاطمه را دو طلاق شود و دیگران هر یکی سه طلاق شود از بهر آنکه در حق فاطمه دو شرط موجود میشود از بهر آنکه پیش از وی سوگند دیگر بوده است
اما دیگران هر یکی سه طلاق شوند از بهر آنکه هر یکی را سه شرط میشود مسئله مردی را چهار زن است با یاری یکی را گفت اگر بار بر زمین نهی
انبا غان سه طلاق هر یکی را یک طلاق هر چهار زن است در یک روز بار بر زمین نهادند اگر زن اول که بار بر زمین نهاد یعنی بچه آورد
سه طلاق شود و زن دوم را یک طلاق شود و زن سیوم را دو طلاق شود و زن چهارم را سه طلاق شود والله اعلم مسئله
و ذکر فی نسخة اخری مردی را چهار زن است هر یکی را چنین گفت اگر امشب به تو نیایم یاران ترا طلاق و اگر هر چهار بجا رفت و وفا کرد هیچ را
طلاق نشود و اگر هر چهار جای نرفت هر یکی زن سه طلاق شوند و اگر دو جا رفت و دو جا باقی این دو جا که نرفته است هر یکی دو
طلاق شوند و آن دو جا که رفته است هر یکی یک طلاق شوند و اگر سه جا رفت و یکجا باقی آن سه جا که رفته است هر یکی یک طلاق
شوند و آن یکجای که نرفته است هیچ طلاق نشود مسئله و ذکر فی نسخة اخری مرد را چهار زن است هر یکی را گفت ترا طلاق و دیگر را
گفت ترا با وی شریک کردم و دیگری در آمد گفت ترا با ایشان شریک کردم زن چهارم در آمد گفت ترا با ایشان شریک کردم زن اول را
و زن دوم را هر یکی را یک طلاق میشود و زن سیوم دو طلاق شود زن چهارم سه طلاق فصل باید دانستن که خلع بمذهب علما طلاق است
و بمذهب شافعی رحمة الله فسخ حجت وی آنست که همچنان زن خویشتن را بمرد داد به نکاح است اینجا نیز چون زن خویشتن را بخرید مرد بفروخت فسخ آن
نکاح است اما بمذهب علما طلاق است تا اگر سه بار خرید و فروخت کنند این زن بروی سه طلاق شود تا شوی دیگر نخواهد وی را نشاید
مسئله مردی را زن است و وی بخانه پدر رفته است سوگند خورد که اگر زن امروز در خانه من نمی آید وی را طلاق پدر عروس گفت که اگر نام کار امروز
دختر نشوی رود و ما در وی را طلاق چگونه کنند تا هر دو نشود گفتا باید که پدر عروس را به بینند یا کسی او را بگیرد و نگاه دارد تا دختر بیجا نشوی
رود و هر دو طلاق نشوند مسئله مردی را چهار زن است هر چهار نشسته است گفت ترا با زترا با زترا طلاق این آخرین طلاق
شود از بهر آنکه لفظ طلاق بروی افتاد مسئله مردی مر زن خود را گفت که اگر با کسی سخن گوی ترا طلاق با با زنی سخن گوی ترا
طلاق با با در سخن گوی ترا طلاق زن با با در سخن گفت سه طلاق شود از بهر آنکه هر سه شرط موجود شد مسئله مردی مر زن خود را
گفت اگر مرد مهر از کابین آزاد نکنی ترا طلاق زن رفت و با پدر گفت پدرش گفت اگر تو کابین نبخشی با در تو طلاق چگونه کنند تا هر دو طلاق
نشوند باید که زن شوی گوید فلان چیز را بمن فروختی بدین مقدار کابین او گوید فروختم کردن وی از کابین آزاد شود و هر دو
طلاق نشود باز ان چیز را بوی بخشند فصل در عتاق و طلاق و خلع گفتار مرد بمنزله سوگند و گفتار زن بمنزله بیع است تا زن

تواند که از قول خود رجوع کند و برگردد که از بیع رجوع روا بود اما از سوگند رجوع ممکن نبود پس مرد نتواند که از قول خود رجوع کند و برگردد
مسئله زن گفت خویشتن را بخریدم مرد گفت فروختم خلع شود اما اگر مرد گفت خویشتن بخر زن گفت خریدم مرد هیچ نگفت خلع نشود
از بهر آنکه زن جانب خود اصیل است و از جانب شوی وکیل نی چون از جانب شوی وکیل نبود لاجرم اگر ده بار زن بگوید که خویشتن خریدم
تا مرد نگوید که فروختم خلع نشود مسئله زن گفت خویشتن خریدم بکابین و نفقهٔ عدت مرد گفت که من فروختم این خلع شود باتفاق
اما اگر مرد گفت خویشتن بخر بکابین و نفقهٔ عدت زن گفت خریدم مرد گفت یک طلاق بای گشاده کردم زن او دو طلاق شود
از بهر آنکه آن سخن که گفت که خویشتن بخر بعدهٔ نفقه و کابین زن گفت خویشتن خریدم خلع شود باز مرد گفت یک طلاق بای گشاده
کردم دو طلاق شود مسئله زن گفت خویشتن خریدم بکابین و نفقه عده مرد پای خواست گفت فروختم خلع نشود از بهر آنکه برخاستن
سخن را رد کردن است مسئله اگر مردی گفت خویشتن بخر زن برپای خواست و گفت خریدم هم خلع نشود بهمان که اول گفتم
مسئله زن و شوی بر خر نشسته اند خر برود زن خویشتن خرید و مرد فروخت خلع نشود از بهر آنکه مکان مبتدل است اما اگر
چنان است که در کشتی اند و کشتی برود آن مرد گفت خویشتن بخر زن گفت بخریدم خلع بود از بهر آنکه کشتی بر آن حکم خانه دارد
لاجرم طلاق شود مسئله مردی مر زن را گفت خویشتن بخر به سه بار زن یکبار گفت خریدم هر سه طلاق شود اگر زن گفت
خویشتن خریدم سه بار مرد گفت یکبار گفت فروختم لیکن ابا بر روایت یک طلاق شود فرق این روایت آنست که خلع از جانب مرد
بمنزله سوگند است و از جانب زن بمنزله خرید و فروخت درست آید لاجرم آنجا که مرد گفت خویشتن بخر به سه بار سه طلاق شود
مسئله اگر مردی در شهر است و زنش در روستا مرد گفت که من زن خود را فروختم بنفقه عدت و کابین خبر بزن رسید
در همان مجلس گفت خریدم طلاق شود اما اگر زن گفت آنجا که خویشتن خریدم از شوی خبر رسید گفت فروختم خلع نشود از بهر آنکه تا
خبر بمرد رسید زن بجای نشسته نباشد [illegible] خواستن زن آن سخن باطل شود و فروختن مرد نیز باطل بود اما در آن
صورت که مرد گفت زن را فروختم اگرچه مرد بخبر یا برود و چون از جانب مرد سوگند داشتیم بیر خواستن سخن وی باطل نشود
چون خبر یافت در همان مجلس خویشتن بخرید خلع درست آید و اگر نی فی والله اعلم مسئله مردی زن خود را گفت ترا طلاق
بده دینار زن هیچ نگفت باز مرد گفت ترا طلاق بهشت دینار زن هیچ نگفت باز مرد گفت ترا طلاق به پنج دینار زن گفت
سه طلاق شود و بر زن همان هر سه مال واجب آید اما اگر زن گفت خویشتن خریدم بده دینار مرد هیچ نگفت زن باز گفت خویشتن
خریدم بهشت دینار مرد هیچ نگفت باز گفت خویشتن خریدم به پنج دینار مرد گفت فروختم یک طلاق شود و مال آخرین واجب آید
از بهر آنکه اول گفت بده دینار خریدم مرد جواب نگفت بار دیگر رجوع کرد از ده بهشت دینار فرود آید چون سیوم بار رجوع کرد
از هشت دینار و گفت به پنج دینار هم چنان شود گویی یکبار گفته استی که خویشتن خریدم به پنج دینار لاجرم چون مرد فروخت یک طلاق
شود مال همان پنج دینار آید اما از جانب مرد چون سوگند داشتیم و از سوگند رجوع درست نیست پس هر سه طلاق بهر سه مال
چون خویشتن خریدم گفت هر سه یکبار فرود آید تا فرق بود میان مرد و زن مسئله اگر زن گفت خویشتن خریدم بعده

انشود و کا این مرد گفت که چه را چه میکنی زن گفت که چه را من سر دارم مرد گفت من فروختم خلع شود و هرچه بکردم آب خورد یا انگور خورد و بعد از آن
گوید که خریدم یا مرد گوید فروختم خلع بود و هرچه زیاده از این شود خلع درست نباید مسئله زن و شوی هر دو خفته اند جنگ کردند مرد گفت
خویشتن بخر زن برخاست از جای و جامه پوشید بعد از آن گفت خریدم خلع شود از بهر آنکه جامه پوشیدن از بهر آن است تا این میان مجی که
خویشتن بخر و چنین چشم هر بر اندام وی نهند یا دست وی بوی کرد اشت نباید و دلیل رجوع اینچنین بر خواستن نیست مسئله مردی
زن خود را طلاق داد و بعد از آن گفت آن طلاق را باین گردانیدم یا گفت سه گردانیدم ابوحنیفه رح میگوید باین شود و هم سه و بقول
ابویوسف رح باین شود ولی سه نی و بقول محمد نه باین و نه سه حجت وی آن است که وی میگوید این طلاق یکی داد و واقع شد طلاق
شده را چیزی گردانیدن درست نبود و باز ابویوسف میگوید آن ساعت که طلاق داد رجعی بود چون باین گردانید صفت وی را گردانیده
بود و صفت طلاق را گردانیدن روا بود اما نتواند که یکی را سه گرداند باز ابوحنیفه رح میگوید که این طلاق ملک مرد است و زن در عهد
وی خواهد باین گرداند و خواهد سه لاجرم اگر سه گردانید سه شود و اگر باین گرداند باین شود مسئله مردی زن خود را گفت ترا
طلاق اگر باین خانه اندر آئی ده بار گفت ترا طلاق اگر باین خانه اندر آئی سه در این صورت که گوید ترا طلاق اگر باین خانه اندر آئی
یکبار اندر آید چون یکبار اندر آید سه طلاق شود الا در این صورت که گوید اگر در این خانه اندر آئی ترا ده بار اندر [illegible] هیچ طلاق نشود
از بهر آنکه عدد طلاق ده نیست این ده را اندر آمدن بریم تا ده بار اندر آید یک طلاق شود اما در این صورت که میگوید ترا طلاق اگر باینجا
خانه اندر آئی سه این سه را البته طلاق بریم چنان شود از روی معنی که اگر باینجانه اندر آئی ترا سه طلاق تا فرق بود میان
اینمسئله و آن مسئله مردی مر زن خود را گفت اگر حیض بینی ترا طلاق و این زن نامدخوله است زن حیض دید و برفت و حالی شوی
دیگر خواست حالی این نکاح درست آید یا نه بگوییم که این حیض سه روز رسید یا نی اگر سه روز رسید شوی اول طلاق شود و این
عقد درست آید و اگر پیش از آنکه بسه روز رسید این زن وفات یافت از وی مال ماند میراث شوی اول را بود یا شوی دوم را
بود دوم را نی از بهر آنکه ما را معلوم نشد که این خون که زن دید حیض بود یا نی از بهر آنکه نکاح شوی اول یقین است و طلاق
بشک از بهر آنکه کمترین حیض سه شبانروز است و وی بسه شبانروز نرسیده است و نشاید که بر سه شبانروز رسد پس طلاق نشد
بدین شک طلاق واقع نشود و طلاق نداریم میراث شوی اول را دهیم و دوم را نی از بهر آنکه شوی دوم میراث بشک نتواند بردن مسئله
مردی در شب از زن خود را طلب کرد زن تمکین نکرد و مرد سوگند خورد اگر امشب با تو دخول نیارم ترا طلاق باین را حال حیض آمد
آن همین برخیزد تا اگر دخول نیارد زن را طلاق شود از بهر آنکه امکان وطی آوردن هست چون محال است سوال کردند استاد ما را که اگر مرد
را می تا دخول در حالت حیض نیارد و در [illegible] مفقود و زن نیز بر وی مطلقه نشود و وی حیله چه بود گفت باید که این مرد را سمره این
شب بگیرند و در یکی خانه حبس کنند که آن زن در انتظار بود و چندانکه روز شود چون روز شود و شب نماند همین نماند که وی را نیز
قدرت نیست بر وطی لاجرم طلاق نشود فصل در ایمان طلاق مسئله مردی زن خود را گفت که اگر با تو کاری
نکنم که کسی در عالم نکرده است ترا طلاق گفت باید که زن سخت زند که تا طلاق نشود که هیچ کسی با هیچ کس

آن نکرده بود واگر کسی گوید که نشاید که کسی در گیتی آن کار کرده بود جواب آنست که این نادر بود و بنا و حکم نبود مردی مر زن خود را گفت
اگر امروز بر من خبری نیاری که خدای عز و جل با وی سخن گفته بود ترا طلاق چیار دنا طلاق نشود گفتا باید که آتش آرد تا طلاق نشود
از بهر آنکه خدای تعالی با آتش سخن گفته است مر آتش نمرود را در خطاب کرد قلنا یا نار کونی بردا و سلاما علی ابراهیم باز بعضی گفته اند
که زنبور عسل بیارد تا طلاق نشود از بهر آنکه خدای عز و جل فرمود و اوحی ربک الی النحل مراد در هر دو صورت الهام بود مسئله
مردی سوگند خورد که اگر امروز من از دنیا بیرون نروم ترا طلاق گفتا باید که او نیز ورا حبس کنند در زندان جایی تا طلاق نشود از بهر
آنکه زندان از دنیا نیست از بهر آنکه خدای تعالی میفرماید او ینفوا من الارض اهل التفسیر گفته اند مراد این آیه حبس است همچنان بود که گویی
وی را بیرون کرده اند از دنیا و خواجه امام اجل سرخسی آورده است بر این مسئله دلیل شعر یکی اعرابی را که بزندان کرده بودند وی در آن
زندان شعری گفته است و این شعر وی آنست که گفته اند و نوشته اند شعر خرجنا من الدنیا و نحن من اهلها ٭ و لسنا من الاحیاء
فیها و لا الموتی ٭ اذا جاءنا السجان یوما لحاجة ٭ عجبنا و قلنا جاء هذا من الدنیا معنی شعر آنست که بیرون آمدیم از دنیا و بودیم از
اهل دنیا و ما درین زندان نه از مردگانیم نه از زندگان چون بیاید زندان بان نزدیک ما بروزی بحاجتی عجب داریم گوییم ما از دنیا کسی آمد
پس بدین دلیل ما معلوم شد که زندان از دنیا نیست لاجرم چون حبس کنند تن بزندان طلاق واقع نشود مسئله مردی
سوگند خورد که اگر من امروز در دنیا باشم زن از وی بطلاق باید که بمسجد اندر آید که مسجد از دنیا نیست مسئله
مردی را دو زن است گفت هر که از شما حیض بیند او را طلاق هر دو آمدند که حیض دیدم یکی را است میگوید
دیگری را گفت که دروغ میگویی در جامع الکبیر این مسئله آورده است که آنرا که تصدیق کرده طلاق
نشود و آنرا که گفت دروغ میگویی طلاق شود از بهر آنکه از روی معنی این مسئله چنان شود
که اگر تو حیض می بینی بار ترا طلاق تصدیق داشتن این یک زن را در حق آن زن دیگر طلاق
داریم و تکذیب این زن را در حق آن زن دیگر طلاق نداریم نظیر وی آنست که مردی زن
خود را گفت اگر تو حیض بینی ترا طلاق کنیزک من آزاد زن گفت حیض دیدم مرد گفت دروغ میگویی
در حق زن اگر چه شوی دروغ گوید استش بطلاق شود از بهر آنکه در حق خود امینه است و در حق
یار خویش و یا در حق کنیزک گواه است چون هم گواه بود گواهی یک تن در حق ایشان مسموع
نشود لاجرم طلاق شود ولی کنیزک آزاد نشود مسئله اگر مردی زن خود را گفت
اگر تو حیض بینی ترا طلاق زن گفت حیض دیدم آن به کامل تو دانا پاک از حیض طلاق نشود
مسئله مردی مر زن خود را گفت اگر بی دستوری من از خانه من بیرون آیی ترا طلاق
آن زن دستوری خواست و بیرون آمد بار دیگر بی دستوری بیرون آید طلاق شود از بهر آنکه یمین بجا
اما اگر یکبار بی دستوری شوهر بیرون آید طلاق دیگر نشود از بهر آنکه یکبار آن یمین فرو آمد پس بار دیگر فرود نیاید مسئله

مسئله اگر مردی سوگند خورد که هر باری که بی دستوری من بیرون آیی ترا طلاق اکنون زن یکبار بیرون آمد طلاق شد باز قصد
کرد و بار دیگر بی دستوری شوهر بیرون آمد طلاق دیگر نشود و همچنین اگر گوید بار بیرون آید هر باری که بیرون آید طلاق نشود هر چند که
تحلیل کرده باشد مسئله اگر مردی سوگند خورد که هر بار که سیکی خورم ترا طلاق هر سه بار نخورد طلاق نشود مسئله مردی
مردی را وکیل کرد که زن مرا یک طلاق بده وی سه طلاق داد بقول ابوحنیفه رحمة الله هیچ طلاق واقع نشود و بقول ابو یوسف و محمد
رحمهما الله یک طلاق واقع شود حجت ابو حنیفه رحمة الله آنست که وکیل هر موکل را خلاف کرد و هر که وکیل موکل را خلاف کند پس وکیل
نماند لاجرم طلاق نشود و حجت ایشان آنست که در سه یکی باشد لاجرم طلاق شود مسئله اگر وکیل کرد که زن مرا سه طلاق بده یکی داد واقع
نشود باتفاق از بهر آنکه آنچه وی گفته است آن نکرد مسئله مردی مردی را وکیل کرد که زن مرا طلاق رجعی بده وی طلاق باین داد
طلاق نشود از بهر آنکه وکیل کرده است بطلاقی که شوهر را حق رجعت باقی بود وی طلاق باین داد آنچه مقصود است حاصل نشد لاجرم
طلاق نشود مسئله مردی مردی را وکیل کرد که با زن من خلع کن وی رفته و طلاق داد طلاق نشود از بهر آنکه وی وکیل بطلاق
است که کابین ساقط شود چون وی صریح طلاق بدهد کابین ساقط نشود پس طلاق واقع نشود مسئله مردی مردی را وکیل کرد که زن مرا
نیم طلاق بده یکی داد طلاق نشود یا گفتش که زن مرا سه طلاق بده وی هزار طلاق داد هیچ نشود هر چند معنی همانست که وی گفته است از بهر آنکه در
وکالت لفظ را اعتبار است و لفظ موکل این است که نیم ده یا سه ده چون وی یکی داد یا هزار داد ظاهر لفظ را خلاف کرد طلاق نشود این مسئله در زاد
است والله اعلم مسئله مردی مردی را وکیل کرد که با زن من خلع کن و دیگری را وکیل کرد وکیل دوم خلع کرد طلاق نشود اما اگر وکیل
اول حاضر بود که وکیل دوم بحضرت وکیل اول خلع کرد خلع درست بود و اگر نی نی مسئله اگر مردی مردی را وکیل کرد که زن مرا طلاق
ده وکیل دیگری را وکیل کرد وکیل دوم طلاق داد طلاق نشود و اگر وکیل اول حاضر بود که وکیل دوم طلاق داد نیز طلاق نشود از بهر آنکه
هر چه اسقاط است لفظ همان کس را اعتبار بود که وکیل کرده است چون کسی دیگران کار کند واقع نبود و هر چه معاوضات است
چون وکیل اول حاضر بود کرده وکیل دوم همچون کرده وکیل اول بود و همان خلع است لاجرم درست بود و تعلیم ... طلاق
مسئله مردی مردی را وکیل کرد که زن مرا طلاق ده پیش از آنکه وکیل طلاق داد وی موکل طلاق داد وکیل ... واقع شود
اگر وکیل کرد که با زن من خلع کن پیش از آنکه وکیل خلع کرد وی موکل خلع کرد وکیل باز خلع میکند درست نبود از بهر آنکه چون خلع کرده شد
... بیگانه را خلع درست نبود و طلاق باین مر باین را در نیاید لاجرم طلاق دیگر نشود ... زن بیگانه
نشد ... لاجرم طلاق ... و طلاق رجعی مر رجعی را در یابد تا فرق بود میان خلع و طلاق مسئله مردی مردی را وکیل کرد
که زن مرا طلاق ده وکیل رفت تا طلاق دهد رحم آمدش طلاق نداد پس موکل را گفت که طلاق نداده ام موکل میگوید در دلم میگوئی طلاق
داده هر چند طلاق نداده است طلاق شود بزعم مرد فصل در امر طلاق باید دانست که امر نهادن بدست زن بر دو نوع است یکی
امر منجز و یکی امر معلق منجز آن بود که زن را گوید امر بدست تو نهادم زن را باید که بگوید قبول کردم و خود را طلاق دادم در همان مجلس
اگر از آن مجلس برخیزد و پیش نتواند طلاق دادن از بهر آنکه امر منجز تملیک است و تملیک را قبول در مجلس باید ...

امر از دست وی بر رود و اما اگر امر معلق بود چنان که گفت اگر فلان شهر بیاید امر بدست زن بود خود را طلاق دهد طلاق نشود تا آن ساعت که آن شرط موجود نشود چون شرط موجود شود امر معلق
آن بود مرد زن خود را گفت اگر من به سفر روم یا نفقه تو نرسد امر بدست تو نهادم خود را طلاق ده یا گوید اگر من سیکی خورم یا از شهر بروم یا نفقه من تو نرسد تو یابی
خود را گشاده بیکی در نیمه صورت با این امر معلق بود تا شرط موجود نشود آن امر بدست زن نشود چون امر بدست زن شود باید که حالی بگوید که خود را طلاق
دادم و اگر زن از آنجای نشسته برخیزد و آن امر افکند آن طلاق نشود از بهر آنکه اکنون بدست زن شده و امر تملیک را قبول مجلس باید تا درست آید چون
برخاست لاجرم طلاق واقع نشود اما اگر گوید پس امر بدست تو نهادم اگر فلان کار کنم خود را طلاق دهی هرگاه که خواهی و هر چه وقت خواهی اکنون هر چه خواهی بود طلاق
واقع شود مسئله مردی مر زن خود را گفت امر بدست تو نهادم زن گفت نپذیرفتم مرد گفت رجوع کردم این رجوع درست نباید از مرد از بهر آنکه امر تملیک است رجوع
از وی درست نی اما اگر گفت امر بدست تو نهادم زن گفت من امروز قبول نمیکنم امر باطل شود اما اگر گفت امر بدست تو نهادم که اگر من فلان کار کنم تو خود را طلاق دهی
زن گفت مر این امر را باطل کردم پیش از آنکه امر بدست زن شده باطل نشود از بهر آنکه امر معلق بدست زن وقتی شود که شرط موجود شود چون هنوز آن شرط موجود
نشده است پس باطل کردن وی درست نبود اما اگر مرد آن کار کرد امر بدست زن شد بعد از آن باطل کرد باطل شود مسئله مردی مر زن خود را گفت امر بدست تو
نهادم که خود را طلاق دهی و نیابت خود را بعد از آن مرد گفت که ترا از آن معزول کردم گفت امر معزول از آن نیابت درست آید ولی از آن نفی نی از بهر آنکه وی در حق
خود اصیل است و در حق نیابت وکیل را معزول کردن از وکالت درست آید اما هر چه تملیک بود عزل درست نیاید و اگر گفت ترا وکیل کردم که خود را طلاق دهی و نیابت
و نیابت خود را این زن نیابت خواست و گفت خود را طلاق دادم و نیابت خود را نیابت طلاق شود و وی نی از بهر آنکه وی در حق نیابت وکیل است و در حق
خود اصیل لاجرم بدین معنی نیابت طلاق شود وکیل وی نی مسئله مردی امر بدست زن خود نهاد و بعد از آن مرد پشیمان شده آمد که آن امر را بمز
فروش بیکد بیار زن گفت فروختم درست نشود از بهر آنکه فروختن چیزی درست آید که آن چیز مال بود چون امر مال نبود درست نبود مسئله مردی
مر زن خود را گفت امر بدست تو نهادم اگر من فلان کار کنم تو خود را طلاق دهی پیش از آنکه مرد آن کار کردی با شوی خلع کردند بعد از آن باز آشتی کردند
بعد از آن مرد آن کار کرد امر بدست زن شود یا نی در این مسئله مشایخ هم متاخرین اختلاف کرده اند بقول خواجه امام جلال برهان الدین رحمه الله است
که امر باطل شود از بهر آنکه خلع تنجیز است و امر تعلیق و تنجیز مر تعلیق را باطل کند باز قاضی امام بدیع رحمه الله میگوید که تنجیز مر تعلیق را وقتی باطل کند که خلع
ایشان بسه طلاق بود و اینجا یکی طلاق است پس محل حل باقی بود امر نیز باقی بود و امام فخر الدین رحمه میگوید که نیکو بیم که این
زن باز خواست در عدت یا بعد از عدت خواست اگر در عدت خواست امر باقی بود از بهر آنکه عدت را حکم نکاح است و دلیل بر آنکه
تا مادام که زن در عدت تو بود خواهر زن را خواهی روا نبود و چهار زن دیگر خواهی روا نبود پس معلوم شد که عدت را حکم نکاح
است لاجرم اگر در عدت خواست امر باقی بود و اگر بعد از عدت خواست آن امر باقی نبود باطل شود مسئله مردی مر زن خود را
گفت امر بدست تو نهادم زن گفت افکندم طلاق باین شود و اگر گفت امر بدست نهادم خود را طلاق ده اینجا طلاق رجعی بود

فصل در عدت مسئله باید دانستن که عدت داشتن مر زنان را فرض است اگر شوی وفات یابد عدت واجب آید خواه
زن مدخوله باشد خواه نامدخوله عدت وفات چهار ماه و ده روز است قوله تعالی والذین یتوفون منکم ویذرون
ازواجا یتربصن بانفسهن اربعة اشهر وعشرا و اگر زن بار بود که شوی وفات یابد نهادن بار عدت او بگذرد نه چهار ماه

وده روز عدت از بهر آنکه عبد الله بن عباس رضی الله عنه میگوید که این آیت واولات الاحمال اجلهن ان یضعن حملهن بعد ازین آیت نازل شده
والذین یتوفون منکم چون بعد ازین آیت نازل شده بود چون شود که شوی وفات یافت واز ردی که زن بار دار باشد این آیت نسخ
کنم تا عدهٔ وی بنهادن بار بگذرد که این آیت ناسخ آن آیت است مسئله اگر مردی زن باردار خود را طلاق داد واین زن
دو کودک آورد عدت وی باتفاق از کودک دوم بگذرد از اول نی از بهر آنکه اکنون بایست تا رحم او فارغ شود فایده بدانکه
جمله عدتها از زنان بر ده وجه است اول عدهٔ زنانی که شوی ایشان بمیرد دوم عدت زنانی که شوی ایشانرا طلاق دهد سیوم
عدت دختران غیر بالغه است چهارم عدت زنان زانی است پنجم عدت زنان که حیض ایشان بسته شده است ششم عدت کنیزکانی
که بنده است هفتم عدهٔ مادر فرزندانست هشتم عدت نکاح فاسد است نهم عدت زنان که شوی ایشانرا ... است دهم
عدت زنی که بروی دو عدت واجب است اما عدت مردان به هشت وجه است اول آنکه مرد را چهار زن است یکی را طلاق
داد وزن دیگر میخواهد روا نبود از بهر آنکه عدهٔ این زن بگذشته است دوم آنکه مرد را زن است زنی دیگر کرد خواهر زن وی بمیرد
آید عقد بر افتاد یا زن اول صحبت حلال نبود تا عدت آن خواهر بگذرد سیوم آنکه مردی زن ... تا خواهر آن زن ...
تا خواهر اول را عدت بگذرد خواهر دوم را عقد روا نبود چهارم مردی کنیزک خرید ... با وی صحبت حلال نبود تا آن کنیزک یک حیض
نه بیند پنجم آنکه مردی هر دو از حرب در آمد و زنی خواست که اسلام آورده است ... حلال نبود تا این زن سه
حیض نه بیند بقول ابوحنیفه و ابویوسف رحمهما الله ششم مردی که زنی خواست که آن زن بار دار است از زنا حلال نبود که با وی
صحبت ... تا بار ننهد هفتم زنی که حیض آمده بود با وی صحبت حلال نبود تا پاک نشود هشتم زنی که در نفاس است بقول محمد با وی
صحبت روا نبود تا یک حیض نه بیند مسئله مردی زنی خواست و قبل از دخول وفات یافت کل کابین بر مرد واجب آید و عدت
تمام بر زن از بهر آنکه موت قایم مقام دخول است اما اگر زنی بنده بود شوی وی وفات یافت عدت دو ماه و پنج روز بود از بهر آنکه
بندگان در احکام نیمه آزاد اند پس لاجرم عدت دو ماه و پنج روز واجب آید مسئله مردی زن خود را طلاق داد پیش
از دخول نیمه کابین واجب آید بنص قرآن قوله وان طلقتموهن من قبل ان تمسوهن وقد فرضتم لهن فریضة فنصف ما فرضتم
و اگر مهر مسمی نکرده بود وی را طلاق داد وی را متعه واجب آید و متعه سه جامه است یکی چادر دوم پیراهن دیگر مقنعه مسئله مردی
زن خود را طلاق داد واین زن از اهل حیض نیست عدت وی سه ماه گذرد قوله تعالی واللائی یئسن من المحیض من نسائکم
ان ارتبتم فعدتهن ثلثة اشهر مسئله اگر مردی زن خود را طلاق داد که آن زن از اهل حیض است عدت وی سه حیض گذرد
مسئله اگر مردی زن خود را طلاق داد واین زن از ذوات حیض است یک حیض دید یا دو حیض دید پس نمی بیند تا آن ساعت
که سه نه بیند عدت وی نگذرد تا چندانی که پنجاه و پنج ساله شود آنگاه شریعت وی را حکم کند به آیاس وی سه ماه دیگر عدت
تا وی بگذرد بعد از آن شوی دیگر خواهد روا بود و پیش ازین نی مسئله مردی وفات یافت زن وی را چهار ماه و ده روز
عدت واجب شود و این زن را حیض بسته شده است چهار ماه و ده روز گذشت و حیض ندید عدت وی گذرد خواه حیض بیند خواه

نه بینند مسئله مردی مر زن را بار خود را گفت چون بار بنهی من بهی ترا طلاق چون بار بنهد مر نهاد عدت وی به سه حیض بگذرد
بعد از نهادن بار اگر طلاق پیش از بار نهادن بود عدت وی بنهادن بار بگذرد مسئله عدت وفات بالغه خواه جوان بود یا پیر
خواه رسیده بود خواه نارسیده همان چهار ماه و ده روز است هر زنی که شوی طلاق وی داد اگر زن حیض بین بود سه حیض عدت وی است
تا از پس طلاق سه بار حیض بیند پاک نشود و عدتش بگذرد و شوی دیگر نتواند خواستن اگر سه طلاق داده است همان است اگر یکی طلاق داده است همان و اگر
طلاق باین داد همانست و اگر رجعی داده است همان اندر حکم عدت همه یکسانست لقوله تعالی والمطلقات یتربصن بانفسهن ثلثة قروء والاکثر
اهل این تنگی اند ازین مسئله مردی مر زن خود را طلاق رجعی داد کم از دو سال این زن فرزند آورد نسب ثابت شود و عدت این
زن بگذرد و اگر زیادت از دو سال فرزند آورد نسب ثابت شود و عدت بگذرد از بهر آنکه در شکم او زیادت از دو سال نماند چون درگذشت
از دو سال معلوم شد که این مرد بعد از طلاق دخول آورده است و باز رجعت شده است معتده وی نماند لاجرم عدة بگذرد اما اگر این زن را طلاق
باین داد کم از دو سال فرزند آورد نسب درست شود و عدت نیز بگذرد اما اگر طلاق باین داد زیادت از دو سال کشید نسب درست نبود
عدت وی پیش از آوردن کودک شش ماه گذشته بود شش ماه را این فرزند آورده بود از شوی دیگر تا این زن را نسب نکرده بوند مسئله
مردی زن بنده خواست بعد از دخول وی را طلاق داد که این بنده حیض بین بود عدت وی بیک و نیم ماه گذرد از بهر آنکه پیغامبر علیه السلام
فرموده است طلاق الامة ثنتان و عدتها حیضتان یعنی طلاق بنده دو بود و عدت وی دو حیض بود از بهر آنکه حیض و طلاق متجزی نبود تا جرم
دو طلاق واقع کردیم و دو حیض اما اگر حیض بین نبود عدت وی یک و نیم ماه گذرد و اگر دو روز ماند که تا یک و نیم ماه تمام شود رسیده شد از بهر دو
حیض واجب آید و اگر دو روز ماند که تا این دو حیض بگذرد خواجه آزاد کرد تن را از سر سه حیض واجب آید و اگر دو روز ماند که تا این سه حیض بگذرد
که شوی وی وفات یافت باز از سر چهار ماه و ده روز عدت واجب آید مسئله ام الولد بی دستوری خواجه شوی خواست
پیش از آنکه خواجه خبر یافتی وفات یافت کنیزک آزاد باشد آن نکاح که وی کرده است روا بود یا نی گفت بنگریم که پیش از وفات
خواجه شوی با وی دخول آورده است یا نی اگر دخول آورده بود روا بود و اگر نی بر انداخته شود از بهر آنکه عدت خواجه
واجب آید چون در عدة بود شوی کردنش روا نبود و عدت ام ولد نیز سه حیض بود اگر اشکال کنند که بدخول شوی چرا عدت
خواجه ساقط شود از بهر آنکه بضع کنیزک مشغول شد عدة شوی بر وی واجب شود بدین دخول از بهر آنکه فراش خواجه فراش
اوسط است و فراش شوی قوی تر هر کجا فراش شوی بود فراش خواجه باطل شود مسئله ام ولد خود را خواجه شوی داد شوی طلاق داد و خواجه آزاد کرد
و هر دو وفات یافتند و ندانستند که کدام نخستین وفات یافت بر وی چهار ماه و ده روز عدت واجب کنیم یا دو ماه و پنج روز باتفاق چهار ماه
و ده روز اما درین چهار ماه و ده روز بقول ابوحنیفه چهار ماه و ده روز که در وی حیض نبود بقول ایشان چهار ماه و ده روزی که
در وی سه حیض بود مسئله مردی زن خود را طلاق داد و زن در عدت بود که شوی وفات یافت چه گوئی بچهار ماه و ده روز گذرد یا به سه حیض گفت بنگریم که طلاق باین داده است یا رجعی اگر
طلاق رجعی بود چهار ماه و ده روز بود و اگر طلاق باین بود به سه حیض از بهر آنکه طلاق رجعی بر دارنده نکاح نیست تا دائم عدت باقی است و اگر طلاق باین است بر شوی بیگانه شده است چون بیگانه بود
بر زن عدت نبود اما اگر طلاق در مرض داده است اکنون که مرد وفات یافت عدة وفات واجب آید یا عدت طلاق بنگریم طلاق رجعی داده است

یا طلاق باین اگر رجعی داده است جواب همان است و اگر باین داده است بنگریم که پدر خواست زن را داده است یا نی اگر پدر خواسته است
زن داده بود که بروی سه حیض بود و چهار ماه و ده روز بقول ابو حنیفه و محمد و بقول ابو یوسف رح سه حیض بود **فصل** در عدت نکاح فاسد
بدانکه نکاح فاسد آن بود که زن دیگری را بزنی کند یا بنده سید ستوری خواجه شوی خواهد یا نارسیده سید ستوری وی زنی خواهد یا مرد زنی
را نکاح کند بیگواه این نکاح ها فاسد بود و حرام باید که از یکدیگر جدا شوند اگر در میان ایشان صحبت نرفته است بر زن عدت واجب نیاید
اگر صحبت رفته سه حیض عدت واجب آید از روز جدائی تا سه حیض نگذرد شوی دیگر روا نبود و اگر از یکدیگر جدا نشدند تا مرد بمیرد بر زن همان
سه حیض واجب آید که گفته شد نه چهار ماه و ده روز از بهر آنکه نکاح درست نیست و اینمرد بتحقیقت شوی وی نیست و بر این زن دو عدت
واجب آید یکی از بهر شوهر مرده و یکی از بهر شوی دوم مسئله مادر فرزند را خواجه مرد وی آزاد شود و عدت بروی واجب آید بعد از مرگ خواجه اگر حیض
بین بود سه حیض عدت وی بود و اگر زال است که خواجه مرد بروی سه ماه عدت واجب آید اگر خواجه آزاد کرد وی را زنده کافی همان سه حیض عدت
واجب آید و این سه حیض بعد از آزادی باید تا عدت وی گذرد و اگر پرسی مسئله زن را نشاید که در عدت سر را شانه کند یا حنا بندد یا نی میگوییم که
بنگریم که عدت طلاق رجعی است یا باین اگر عدت طلاق رجعی است باکی نبود و اگر عدت طلاق باین است بنگریم که عدت نکاح صحیح است نشاید که
خود را بیاراید اگر نکاح فاسد بود و اگر بیاراید شاید از بهر آنکه عدت نکاح فاسد در خانه شوی نشاید گذشتن والله اعلم بالصواب **کتاب العتاق** قال الله
تعالی فک رقبة قال علیه السلام من اعتق عبدا اعتق الله تعالی بکل عضو منه عضوا من النار حتی فرجه بفرجه یعنی هر که آزاد کند از بهر رضای خدا تعالی بنده آزاد کند
الله تعالی بعدد هر اندامی از اندامها غلام از آتش دوزخ تا فرج را بفرج آزاد مسئله مردی غلام خود را گفت ای پسر یا کنیزک خود را گفت ای دختر آزاد شود
یا نی جواب نشود از بهر آنکه عرف آن بود که خوردتر از خود را بدین نام خوانند یا گفت ای فرزند هم آزاد نشود و مراد ازین شفقت بود اما اگر غلام خود را
میگوید که این پسر من است باتفاق آزاد شود اما اگر غلام بیست ساله است و خواجه بیست ساله میگوید که این غلام پسر من است باتفاق نسب ثابت نشود
اما بقول ابو حنیفه رح غلام آزاد شود و بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله آزاد نشود از بهر آنکه این سخن لغو است حجت ابو حنیفه رحمه الله آنست که مرد عاقل
و بالغ سخن گوید سخن وی لغو نشاید داشتن اگر چه نسب ثابت نشود باری آزاد شود تا من کل وجه سخن وی لغو نشود مسئله مردی را غلامانست گفت یکی
از غلامان من آزاد و باز گفت یکی از غلامان من آزاد و باز گفت یکی از غلامان من آزاد بعد از آنکه غلامان آن بودند یا یکبار گفت غلامان من آزاد
همه آزاد شوند اما اگر گفت یکی از شما آزاد است و همه همچنین گفت یکی بیش آزاد نشود و بیان بر خواجه بود از بهر آنکه هر چند وقت گوید که یکی از غلامان
من آزاد یکی آزاد شود آن بیش وی غلام وی ماند چون باز گوید بار دیگری انتقد لاجرم همان آزاد شوند اما چون گوید یکی از شما همه آزاد همچنین
تکرار بود و حق یکی آزادی مبهمست پس لاجرم هر کدام که وی تعیین کند آزاد شود مسئله مردی کنیزک خود را گفت نخست بچه که بیاری اگر پسرک بود وی
آزاد و اگر دخترک بود تو آزاد و پسرک آورد و دو دخترک و پیش و پس معلوم نیست الجواب یا نیمه آزاد بود و نیمه سعایت کند و از پسران هر یکی سه تیر
آزاد شود و یک تیر سعایت کنند و از دختران از هر یکی نیم آزاد شود و نیم دیگر را سعایت کند والله اعلم مسئله مردی کنیزک خود را گفت هر آنچه
در شکم تو پسرک بود تو آزاد و اگر دخترک بود وی آزاد هر دو آورد همچنین آزاد نشود از نظیر وی باقی باطل آزاد از جهة آنکه کلمه ما عموم را بود و هر دو
صورت و شرط موجود نشده بود که گفت اگر در شکم تو پسرک بود آزاد و اگر دخترک بود وی آزاد هر دو آورد هر دو آزاد شوند

مسئله مردی را دو غلام است گفت یکی از شما آزاد، یکی گفت مرا خواستی گفت نی آن دیگر آزاد شود و آن دیگر گفت مرا خواستی گفت نی هر دو آزاد
شوند از بهر آنکه چون اول یکی را نفی کرد اثبات بود در حق دیگری پس چون دوم را نفی کرد آزاد شدند مسئله مردی را غلامان اند یکی را آزاد کرد بعد از آن فراموش کرد
که آزاد کرده کدام است هرچند تحری کرد قرار نیابد می باید تا معین شود و در شرح طحاوی آورده است که یکان یکان بفروشد آخرین مر آزاد را مسئله اگر مردی را
چهار کنیزک است یکی را آزاد کرده و فراموش کرد نمیداند که کدام را آزاد کرده ام با هیچ باشش روا نبود و نمیخواهد که با ایشان
طحاوی آورده است که هر چهار را نکاح کند آنکه بنده بود وی را نکاح زیان ندارد و آنکه آزاد بود زن وی شود مسئله مردی غلام خود را آزاد
نام کرد آزاد نشود و اگر گفتش یا احمد یا محمد هم آزاد نشود از بهر آنکه این اسم عام است اما اگر آزاد نام کرد بعد از آن گفت یا حر آزاد شود و اگر
گفتش یا آزاد آزاد نشود از بهر آنکه هم بدان نام که یاد کردیم بدان نام باید خواندن چون لفظ دیگر شود آزاد شود این مسئله در تحریر خواجه امام
الفضل کرمانی آورده است مسئله اگر مردی غلام خود را آزاد نام کرد و به بازگاه گفتش تا نام ستاند خواجه گفت آزاد است بدل همان
کردی را آزاد نام است آزاد نشود مسئله مردی غلام خود را میگوید که سر تو آزاد یا روی تو آزاد یا گردن تو آزاد و در همه صورتها آزاد
شود و اگر کنیزک را گوید فرج تو آزاد شود و اگر غلام را گوید که ذکر تو آزاد صحیح آنست که آزاد نشود و اگر گوید اندامهای تو آزاد مسئله اگر مردی
غلام خود را گوید دست تو آزاد یا پای تو آزاد یا رنگ تو آزاد آزاد نشود از بهر آنکه اینها عبارت از جمیع بدن نیست و هرچه عبارت از جمیع بدن
آزاد شود و هرچه عبارت از جمیع بدن نیست آزاد نشود اما اگر گوید جان تو آزاد آزاد شود که این عبارت از جمیع بدن است یعنی جان و هرچه از جمیع بدن بود
اضافت آزادی بوی درست بود طلاق نیز واقع شود مسئله مردی مر پدر خود را بخرید یا مادر خود را یا فرزند خود را یا عمه یا خاله خود را یا خواهر یا پسر خواهر را
در این همه صورتها آزاد شوند از بهر آنکه پیغامبر علیه السلام فرموده من ملک ذا رحم محرم عتق علیه یعنی هر که بخرد ذو رحم محرم خود را آزاد شود و اگر مادر شیر خود را
خرید یا پدر شیر خود را خرید یا برادر شیر یا فرزند شیر خرید آزاد نشود از بهر آنکه ایشان محرم هستند ولی ذا رحم نیستند مسئله مردی پسر عمک را بخرید
یا دختر عمک را یا دختر خاله یا دختر خال را یا دختر عمه را آزاد نشود از بهر آنکه ایشان ذا رحم هستند ولی محرم نی و شرط آزادی دو چیز است هم رحم و هم
محرم چون یکی از این دو نیابد هم آزاد نشود اما اگر عمه را بخرد آزاد شود مسئله اگر مردی زن پسر خود را بخرید یا زن پدر خود را آزاد نشود از بهر آنکه محرم هستند ولی ذو
رحم نی فایده خارج کتاب سیزده عضوی است که هرجای که اضافت میکنند آزاد را آزاد می شود تو آزاد و نفس تو آزاد و جسد تو آزاد و بدن تو آزاد و سر
تو آزاد و گردن تو آزاد و عنق تو آزاد و روی تو آزاد و فرج تو آزاد و ذکر تو آزاد و روح تو آزاد و خون تو آزاد و جان تو آزاد و در همه صورتها آزاد شود والله اعلم
مسئله پانزده عضو است که آزاد نمیشوند دست تو آزاد و پای تو آزاد و رنگ تو آزاد و بوی تو آزاد و ساق تو آزاد و ران تو آزاد و
بازوی تو آزاد و موی تو آزاد و بینی تو آزاد و پشت تو آزاد و شکم تو آزاد و زبان تو آزاد و گوش تو آزاد و گرده تو آزاد و دهان تو آزاد و لب تو
آزاد این پانزده عضو را چو کنند آزاد نشود و یا گوید چشم تو آزاد و زنخ تو آزاد و در همه صورتها هیچ آزاد نشود مسئله مردی مر
غلام خود را بگوید آزاد و برنشین چه بین خر آزاد شود یا نی بعضی گفته اند که آزاد نشود و بعضی گفته آزاد شود و درست تر آنست که آزاد
نشود والله اعلم معنی آن بود که سبکتر نشین لاجرم آزاد نشود مسئله غلام تکیه کرده است بر جای خواجه گفتش آزاد باش
آزاد نشود و مراد از این آن باشد که یعنی راست نشین و تکیه مکن لاجرم آزاد نشود فی الخلاصه عبد اتکا [illegible]

مولا یا آزاده یا نیز و قال عنیت به من الجدار لا یصدق و لو قال لعبده ای آزاد لیعتق و لو قال یا آزاد و مرد لا یعتق مسئله غلام بچه اندر
آمده است خواجه گفتش یا آزاده و یا نیز آزاد هرچند آنست که وی غلام و نیست آزاد شود یا نی بقول بعضی آزاد شود درست تر آنست که
آزاد نشود از بهر آنکه ازین آزاد مراد او نیست خواهند لاجرم آزاد نشود مسئله مردی غلام خود را گفت که اصل تو آزاد است آزاد
شود یا نی بگوییم که زاده اینجای است یا از هندوستان اینجا آورده اند اگر زاده اینجا بود آزاد شود و اگر از هندوستان
آورده اند آزاد نشود از بهر آنکه همه هندوستان آزاد نیند سبب آنکه مسلمانان ایشان را مقهور کردند و می آرند ایشان بنده
میشوند لاجرم این سخن که اصل تو آزاد است آزاد نشود مسئله مردی کنیزک خود را گفت که ترا طلاق دادم و نیت آزادی
میکند آزاد نشود از بهر آنکه طلاق ملک مجازی را بردارد و هرچه ملک مجازی را بردارد و حقیقی را نتواند برداشتن اما اگر ترا
گوید که ترا آزاد کردم و نیت طلاق میکند طلاق شود از بهر آنکه آزادی ملک قوی را بردارد و ضعیف را اولیتر بود که بردارد دو تن
گواهی دادند که این خواجه مر این را آزاد کرد قاضی گواهی ایشان رد کند بعد ازین دو گواه مر این غلام را خریدند حال
آزاد شود از بهر آنکه بزعم وی آنست که وی آزاد است بنا بر زعم وی آزاد شود مسئله مردی غلام خود را آزاد کرد
بعد از آن منکر شد که من مر او را آزاد نکرده ام دو تن گواهی دادند نزد یک قاضی که وی این غلام را آزاد کرده است اما غلام منکر
که مرا آزاد نکرده است گفتا قول درین باب نشنود و آزاد شود مسئله مردی غلام خود را گفت که تو آزادی بده دینار
اگر مال قبول کند آزاد شود و اگر قبول نکند همچنان بنده بود مسئله اگر مردی غلام خود را مکاتب کرد و گفتش اگر
ده دینار دهی تو آزاد و خواجه را پیش سود نی و بر مال وی دست نبود اگر عاجز آید آزاد نشود و آن مال به بندگی
باز رود و اگر مال داد آزاد شود مسئله اگر مردی غلام خود را مکاتب کرد خواجه وی وفات یافت غلام همچنان مکاتب
بماند تا اگر بدل کتابت را به وارثان دهد آزاد شود مسئله اگر مردی غلام خود را مکاتب کرد و زر از خواجه دزدیده آورد و بخواجه داد
آزاد نشود اما اگر گفته بود که ده دینار بمن دهی تو آزاده دینار از خواجه دزدیده آورد بخواجه داد آزاد نشود ولی ده دینار دیگر را بهر
حیر کند تا کسب کند و بخواجه دهد مسئله مردی غلام خود را مکاتب کرد خواجه وفات یافت بعد از وفات خواجه بدل کتابت
آورد و بیکی وارث داد و وارثان دیگر غایب اند آزاد نشود تا وارثان دیگر حق خویش بگیرند از بهر آنکه پیغامبر علیه السلام فرموده
المکاتب عبد ما بقی علیه درهم یعنی مکاتب بنده است تا او درم که یکدرم باقی است زر که در دست وارث است نصیب وارثان
دیگر امانت است تا اگر [illegible] نشود و از مکاتب شود بازماند که کسب کردن تا آزاد شود مسئله مردی غلام خود را مدبر کرد هرچه وقت
که خواجه وفات یابد وی آزاد شود و اگر خواجه خواهد که وی را بفروشد نتواند اگر خواجه وفات یابد وی آزاد شود و اگر خواجه
وفات یافت از وی مدبر ماند و بر خواجه وام است غلام آزاد شود بعد از آزادی کسب کند و وام خواجه را بگذارد
بمقدار قیمت خویش و اگر کنیزک ام ولد باشد از خواجه ام ولد آزاد نشود ولیکن نتواند که گویند که وام خواجه بگذارد فرق آنست که آزادی
ام ولد [illegible] است و آن مدبر بعد از وفات قال علیه السلام اعتقها ولدها یعنی ام ولد را بچه وی آزاد کند والله اعلم کتاب الایمان قال الله تعالی

واجب نیاید اما اگر گوید که از خدای عز و جل بیزارم اگر فلان کار کرده یا گوید که از قرآن بیزارم یا گوید از پیغامبران در همه صورتها کفارت
بود و هم چنین بیزاری از وی کفر بود و سوگند خوردن بوی یمین بود مسئله اگر کسی گوید که از چهار کتاب خدا بیزارم این یکی سوگند بود
اما اگر گوید از توریت بیزارم و از انجیل بیزارم و از زبور بیزارم و از فرقان بیزارم که فلان کار نکرده ام یا نکنم اگر کرده باشد یا بکند چهار
کفارت واجب آید مسئله اگر مردی گوید از نود و نه نام خدا بیزارم که فلان کار نکرده ام یا نکنم یک کفارت بیش واجب نیاید مسئله
اگر مردی گوید بخدای که سیکی نخورم باز گفت بخدای قمار نکنم باز گفت بخدای که زنا نکنم و هر سه کفارت واجب آید از بهر آنکه هر بار حرمت
نام خدای تعالی عز و جل را شکست هر یکی را علاحده کفارت واجب آید از آنکه سه بار حرمت نام خدا تعالی شکست فصل در اطعمه و
اشربه مردی سوگند خورد که من حرام نخورم نان کسی غصب کرد و خورد سوگند فرود نیاید بجواب کتاب اما بجواب عرف سوگند فرود آید
اما صدر شهید در فتاوی خود آورده است که حرام نخورم بکار افتد و کامل آن بود که حرامی وی بنص ثابت شده بود دلیل بر آنکه
اگر نان کسی غصب کند وی را حلال دارد کافر نشود چون نان حلال است ولی فعل وی حرام است دلیل بر آنکه اگر خداوند نان بحل کند حلال بود
پس للحرام حرام نبود مسئله اگر مردی سوگند خورد که من نان نخورم کلیچه خورد سوگند فرود آید که تحقیق است که نان است و اگر کاک خورد نیز فرود
آید همان معنی که گفته شد مسئله اگر مردی سوگند خورد که نان نخورم نه غاره خورد سوگند فرود آید یا نی بعضی گفته اند فرود آید و بعضی گفته اند
نی باز بعضی گفته اند که بنگریم که شهری است یا روستایی اگر روستایی بود فرود آید و اگر شهری بود نی مسئله اگر مردی سوگند خورد که من
نان نخورم و نان برنج خورد سوگند فرود آید یا نی بنگریم این سوگند در شهر کش خورده است یا در شهر بخارا اگر در شهر کش خورده است و نان برنج
می خورند فرود آید و اگر در شهر بخارا خورده است که نان برنج نمی خورند فرود نیاید مسئله اگر کسی سوگند خورد که نان نخورم نان قطایف خورد
اگر در عراق بود سوگند فرود آید و اگر در جای نهاد دیگر بود فرود نیاید که عرف و عادت عراقیان است مسئله اگر کسی سوگند خورد که من نان
نخورم سنبوسه خورد بقول خواجه ابو بکر فضل بخاری سوگند فرود آید و اگر سوگند خورد که من نان نخورم ترید خورد سوگند فرود آید و اگر
تتماج یعنی تتماج خورد و یا نصیده یعنی کاچی خورد سوگند فرود نیاید مسئله اگر سوگند خورد که من گوشت نخورم هر کدام گوشت که خورد سوگند فرود آید
اگر هم گوشت آدم و گوشت خوک خورد و اگر گفت گوشت نخورم ماهی خورد سوگند فرود نیاید از بهر آنکه کسی ماهی را گوشت نخواند مسئله اگر سوگند
خورد که من سر نخورم سر ماهی خورد و اگر این سوگند در خوارزم خورد و یا در بغداد سوگند فرود آید از بهر آنکه عرف ایشان یکیست مسئله مردی
سوگند خورد که سر نخورم سر مرغ خورد باتفاق سوگند فرود نیاید مسئله مردی سوگند خورد من ازین حوض آب نخورم یا ازین جوی آب نخورم
بکوزه خورد بر قول ابو حنیفه رحمه الله سوگند فرود نیاید از بهر آنکه وی از حوض و جوی نخورده است تا دهان نه نهد سوگند فرود نیاید و
بقول ابو یوسف و محمد رحم سوگند فرود آید مسئله مردی سوگند خورد که این آب کوزه را اگر نخورم حلال بر من حرام خواست تا بخورد
ابها بره ریخت بقول ابو حنیفه و محمد رحمهما چون آب نماند سوگند هم نماند بقول ابو یوسف سوگند فرود آید که خوردن نیافتم مسئله مردی
سوگند خورد که تا من ازین درخت میوه نخورم آن کار نکنم این درخت را دو سال می باید تا بر آید چه کند تا سوگند فرود نیاید گفتا باید که آن
درخت را بکند درخت نماند سوگند نیز نماند بقول ابو حنیفه و محمد و بقول ابو یوسف سوگند فرود آید همان صورت

که گفته شد مسئله مردی سوگند خورد که من آب این جوی نخورم از هر جا که خواهد خوردن سوگند فرود آید از بهر آنکه از جان جوی است
مسئله مردی سوگند خورد که من از این چاه آب نخورم بچاه فرود آمد و دهان بر نهاد و آب خورد سوگند فرود نیاید از بهر آنکه عرف
نیست که کسی بچاه فرود آید و دهان بر نهد و آب خورد اما بر جهی که بر کشند وی بخورد سوگند فرود آید و ابو حنیفه فرق میان
حوض و چاه آنست که عرف است در حوض که دهان بر نهند و آب خورند و این عرف نیست در چاه که دهان بر نهند و بخورند نظیر این مسئله
آنست که اگر سوگند خورد که من آرد نخورم اما نان این آرد بخورد سوگند نیاید از بهر آنکه عرف نیست که کسی آرد خام خورد حقیقت
او عاجز باشیم پس بی زبر بریم و مجاز بشش آن بود که هر چه از آرد سازند بخورد سوگند فرود آید مسئله اگر سوگند خورد که من آرد خام نخورم
پست خورد سوگند فرود آید از بهر آنکه پست خوردن عرف است مسئله مردی سوگند خورد که گندم نخورم گندم بریان خورد
سوگند فرود آید و اگر گوید که گندم نخورم گندم خام خورد بقول ابو حنیفه رح سوگند فرود آید و بقول ابو یوسف و محمد رح سوگند فرود نیاید
اگر سوگند خورد که من گندم نخورم گندم را آرد کرد و بپخت و خورد سوگند فرود نیاید از بهر آنکه وی را گندم خوردن نگویند نان خوردن
گویند مسئله اگر سوگند خورد که من جو نخورم جو بریان خورد سوگند فرود نیاید که عرف نیست مسئله اگر مردی سوگند خورد
که من گوشت گوشت گوسفند نخورم گوشت بز خورد یا گوشت میش یا پخته خورد سوگند فرود آید اما اگر سوگند خورد که من گوشت بز نخورم
گوشت پخته خورد یا میش یا گوسفند سوگند فرود نیاید از بهر آنکه فرق است میان خاص و عام بر گفتن اسم خاص است بیان چیز او را
گیرد و چیزی دیگر را نی اما اگر گوسفند اسم عام است همه افراد گیرد و نظیر این مسئله چنان بود که مردی سوگند خورد که سکه نخورم خرما خورد یا پخته
خورد سوگند فرود آید از بهر آنکه سکه اسم عام است همه را فرا گیرد اما اگر گوید خرما نخورم اسم خاص است خرما را فرا گیرد و عام را نی
مسئله مردی سوگند خورد که من زعفران نخورم کباب بخورد یا زعفران با زعفران به پیاله اندر کرده باشد یا حلوا که کرده بود وی بخورد
سوگند فرود آید از بهر آنکه زعفران تلخ بود و بی آنها نتوان خورد پس لاجرم با هر چه خورد سوگند فرود آید فصل در میوه
سوگند خورد که من میوه نخورم انگور خورد یا خرما خورد یا انار خورد بقول ابو حنیفه رح درین سه صورت سوگند فرود نیاید از بهر آنکه
که اینها میوه نیست قوله تعالی فانبتنا فیها حبا الآیة و فاکهة را جدا یاد کرد و عنب را جدا پس معلوم شد انگور میوه نیست و در آیت دیگر انار و خرما
می فرماید فیهما فاکهة و نخل و رمان چون ما فاکهة را جدا یاد کرد و خرما و انار را جدا یاد کرد پس معلوم شد که اینها میوه نیستند و بقول ابو یوسف
و محمد رح سوگند فرود آید که این و او عطف است پس لاجرم میوه بود سوگند فرود آید مسئله مردی سوگند خورد که میوه
نخورم ریچ خورد یا توت خورد سوگند فرود آید و اگر سوگند خورد که میوه نخورم خیار خورد و یا درنگ خورد
سوگند فرود نیاید مسئله مردی سوگند خورد که میوه نخورم خربزه نخورم تربوز خورد سوگند فرود
آید نیاید و هر چه در تابستان بود به میوه تابستان افتد و هر چه زمستانی بود به میوه زمستان افتد مسئله
مردی در زمستان سوگند خورد که من میوه نخورم خربزه کشته خورد سوگند فرود آید و اگر همین خربزه
کشته را در تابستان خورد سوگند فرود نیاید مسئله اگر سوگند خورد که زردآلو نخورم زردآلو خورد که سبز زرد

کرده است بقول ابو حنیفه رحمه سوگند فرود آید از بهر آنکه همان پاره زده شده بود در روا لو خوردی یافتم لاجرم سوگند بقول صاحبین
اگر شیر پخته بود سوگند فرود آید اگر کمتر بودی مردی سوگند خورد که این کرده نخورم ازین کرده پاره بدر شیر داد باقی خورد سوگند
فرو دنیاید از بهر آنکه سوگند بر کل افتد بعضی بدر شیر داد کل نماند سوگند فرود نیاید اما اگر چنین گفت که من ازین کرده نخورم هر چند اند
خورد سوگند فرود آید از بهر آنکه ازین کرده گوید بر بعضی افتد مسئله اگر مردی سوگند خورد که انگور نخورم غوره خورد سوگند فرود آید
بقول امام ابو بکر فضل بخاری از بهر آنکه عرف است که غوره را انگور گویند در اینجا چندین انگور است اما میگویند که چندین غوره است
چون انگور حلبه را فراز میکرد لاجرم سوگند فرود آید اما بقول علما رحمهم فرود نیاید مسئله اگر مردی سوگند خورد که من انگور نخورم
انگور را بفشرد و آبها فرو سرود باقیها را بینداخت سوگند فرود نیاید از بهر آنکه آنرا انگور خوردن نگویند مسئله اگر مردی سوگند
خورد که من شکر نخورم شکر بر آن اندر نهاد و بر تفید سوگند فرود آید از بهر آنکه عرف در شکر خوردن همچنان است مسئله اگر مردی
سوگند خورد من شیرینی نخورم هر چه شیرینی بود بخورد سوگند فرود آید اگر گوید که من شیرینی نخورم اگر حلوا خورد یا عسلی سوگند فرود
نیاید از بهر آنکه همان شیرینی را فراز گیرد چیزی دیگر مسئله اگر سوگند خورد که من شیرینی نخورم عصیده خورد سوگند فرود آید یا
گفت نگیرم که عصیده سیاه خوردیابت اگر عصیده سیاه خورد سوگند فرود نیاید و اگر بیت خورد سوگند فرود آید مسئله اگر مردی
سوگند خورد که من شیر نخورم کرده با شیر خورد یا کریج با شیر بقول ابو حنیفه رحمه سوگند فرود نیاید از بهر آنکه چون ویرا بچیزی دیگر آمیختند
دیگر نام آن گرفت و بقول صاحبین اگر شیر غالب بود سوگند فرود آید از بهر آنکه بیشتر را حکم کل است والله اعلم مسئله اگر مردی
سوگند خورد که من شیر نخورم بیاشامید سوگند فرود نیاید و اگر گفت نیاشامم نان ترید کرده خورد سوگند فرود نیاید جواب کتاب
اینست اما فقیه ابو اللیث آورده است که اینجا نیت بود که سوگند بتازی خورده بود یا مرد تازی زبان بود اما در عجم سوگند فرود آید خواه
بیاشامم گوید خواه بخورم و فتوی برینست مسئله مردی سوگند خورد که من گوشت نخورم گوشت سر خورد سوگند فرود آید اما اگر سوگند
خورد که من گوشت نخورم سر بریان خرید سوگند فرود نیاید از بهر آنکه درین مسئله اعتبار بر فروشنده را بود و فروشنده سر بریان را
قصاب نگویند بلکه استثنا گویند اما اگر در خوردن سوگند خورده است که من گوشت نخورم و سر بحقیقت گوشت است سوگند فرود آید
بحقیقت در خوردن مسئله مردی سوگند که من روغن نخورم روغن بادام خورد سوگند فرود آید اگر سوگند خورد که من روغن نخرم روغن
بادام خرید سوگند فرود نیاید بدان معنی که یاد کردم والله اعلم مسئله اگر مردی سوگند خورد که نی نخرم بوریا خرید سوگند فرود نیاید اگر گوید
که من نی نیاسایم بوریا ساوید سوگند فرود آید از بهر آنکه بحقیقت این همه نی است مسئله مردی سوگند خورد که من آهن نخرم سوزن
خوشیا جوال دوز یا کارد و مانند این سوگند فرود نیاید از بهر آنکه فروشنده اینها را آهنگر نگویند اما اگر سوگند خورد که آهن نسازم هر
کدام ازینها بسازد سوگند فرود آید از بهر آنکه بحقیقت این همه آهن است مسئله اگر مردی سوگند خورد که من بدین خانه اندر نیایم
این خانه را باز کردند و باز همان چوب و خشت و گل برآوردند سوگند فرود نیاید از بهر آنکه چون باز کردند نقش خانه و خانه باز نماند
اگر چه باز برآوردند همین دفعه باز نیاید مسئله اگر سوگند خورد که من بدین سرای اندر نیایم این سرای باز کردند همی اندر آمد سوگند

فرود آید از بهر آنکه سرای باز کرده و تمام سرای از وی بر نخیزد و اما خانه اسم بیتوته است یعنی جای شب در وی توان خسپیدن
چون را باز کردند خانه نماند یعنی هم نماند بخلاف سرای اما اگر سوگند خورد که در سرای نیایم پس سرای اندر آمد که باز کرده اند سوگند
فرود نیاید از بهر آنکه سرای منکر است چون منکر بود مر کامل را فرا گیرد و کامل آن بود که با دیوارها بود مسئله مردی سوگند خورد که
من این پیراهن نپوشم پیراهن را باز کردند و باز نی گویند و پوشید سوگند فرود نیاید از بهر آنکه پیراهن نماند اگر باز با زانی پیراهن کردند
سوگند فرود نیاید از بهر آنکه همان معنی که گفته شد مسئله اگر مردی سوگند خورد که من این پیراهن نپوشم در زیر باز کردند و باز دوختند
سوگند فرود آید از بهر آنکه پیراهن را چون باز کردند اسم پیراهن بروی افتاد اگرچه بند دوخته اند این را پیراهن باز کرده خوانند
لاجرم سوگند فرود آید مسئله اگر سوگند خورد که من این پیراهن نپوشم و پیراهن را جبه کردند پوشید سوگند فرود نیاید از بهر آنکه
وی را جبه خوانند پیراهن نی مسئله مردی سوگند خورد که من از این کراسه قرآن نخوانم این کراسه را باز کردند و جلد کردند سوگند
فرود آید از بهر آنکه کراسه را باز کردند نام کراسگی بیرون نرود مسئله مردی سوگند خورد که من در این کشتی ننشینم کشتی را باز کردند وی
پیش کشتی نماند یعنی نماند اما اگر سوگند خورد که در کشتی ننشینم را باز کردند و باز نیکو کردند و در وی نشست سوگند فرود آید از بهر آنکه
در کشتی یافتم در این صورت اول اشارت کرد چون کشتی نماند سوگند نیز نماند تا فرق بود میان این و میان آن مسئله مردی سوگند خورد که
من با این خرگاه اندر نیایم این خرگاه را از این جایگاه برداشتند و بجای دیگر زدند یا سوگند که با این خیمه در نیایم این را بجای دیگر زدند اندر
آمد در هر صورت سوگند فرود آید اما اگر این خرگاه را از یکدیگر جدا کردند باز از سر دوختند و زدند و اندر آمد سوگند فرود نیاید از بهر آنکه چون از یکدیگر
جدا کردند وی پیش خرگاه نماند سوگند نیز نماند مسئله اگر مردی سوگند خورد که من پشت با این ستون بر ننهم این ستون را از جای
برداشتند و عمارت کردند باز همین ستون را بر همان جای نهادند وی پشت نهاد سوگند فرود آید اما اگر سوگند خورد که من پشت
با این پیل پایه بر ننهم این پیل پایه را باز کردند و باز همین خشتهای برآوردند سوگند فرود نیاید فرق است میان ستون و پیل پایه
ستون بیرون نرود و لیکن پیل پایه چون بسی بود پیل پایه خوانند چون باز کنند پیش پیل پایه نماند مسئله مردی سوگند خورد که من
برین تخت ننشینم بر زبر این تخت نهالین انداختند وی بر آنجا نشست سوگند فرود آید از بهر آنکه نهالین تبع تخت است اما
اگر بر زبر تخت تختی دیگر نهادند بر آن تخت نشست سوگند فرود نیاید از بهر آنکه تخت با تخت جنس بود چون جنس دیگر آمد
جنس اول را اعتبار نماند نظر وی اینست که مردی سوگند خورد که من برین بستر نخسپم بر آن بستر دیگر کشیدند بروی خفت سوگند
فرود آید اما اگر بستر دیگر بر زبر این بستر افکندند بروی خفت سوگند فرود نیاید بدانچه که گفتیم مسئله مردی سوگند خورد که من
برین زمین ننشینم بوریا افکندند بر آن بوریا نشست سوگند فرود نیاید از بهر آنکه بعرف کسی وی را نگوید که بر زمین نشسته است
گویند که بر بوریا نشسته است دیگر آنکه کسی خواهد بر زمین نشیند وی را گویند بر زمین منشین بر بوریا نشین مسئله
مردی سوگند خورد که من برین بام ننشینم بر بام بوریا افکندند وی بر آنجا نشست سوگند فرود آید از بهر آنکه بنای
ایمان بر عرف است و عرفا کسی وی را نگوید که بر بوریا نشسته است گویند بر بام نشسته است فرق است میان آنکه بر بام خسپند و

ومیان آنکه بر زمین نشسته بر بوریا مسئله اگر مردی با زن خود جنگ کرد و گفتش که تو دو کی همی ریسی زن گفت نمی ریسم مرد خشمناک شد گفت اگر بعد ازین دست بر دوک نهی ترا طلاق زن آمد دست بر دوک نهاد ولی نریست سوگند فرو دنیاید از بهر آنکه مراد از دست بر دوک نهادن ریسیدن است چون ریسیدن نیافتیم سوگند فرو دنیاید نظیر این مسئله آنست که مردی سوگند خورد که پای درین خانه نه نهم پدر خانه نشست و پای درین خانه نهاد سوگند فرو دنیاید از بهر آنکه گفتش که پای درین خانه ننهم مراد ازین حقیقت اندر آمدن خواهد حقیقت اندر آمدن نیافتیم لاجرم سوگند فرو دنیاید مسئله مردی سوگند خورد که این جامه نپوشم وی خود پوشیده است باید که بر فور از خود بیرون کند و اگر یک ساعت هم چنان باشد طلاق شود از بهر آنکه دوام را حکم ابتدا است گوئی که اکنون پوشیده هستی و همچنین اگر مردی سوگند خورد که برین ستور نه نشینم وی خود نشسته است باید که بر فور فرود آید اگر یک ساعت همچنان باشد سوگند فرو دآید بها سخنی که یاد کردیم مسئله مردی سوگند خورد که من بر ستور نه نشینم بر کاو نشست یا بر شتر سوگند فرو دآید یا نی بنگریم که سوگند خورنده چه کسی است اگر ترکمان بود یا نغرانچی یا عجمی سوگند فرو دآید در کاو و شتر و اگر عرب بود یا شتربان بود نیز سوگند فرو دآید و آنچه غیر ایشان بود نشستن گاو و شتر سوگند نبود لاجرم سوگند فرو دنیاید مسئله مردی سوگند خورد که من رسته تو نپوشم باید که آنچه پوشیده بود بیرون کند و اگر بیرون نکند سوگند فرو دآید مسئله مردی سوگند خورد که من رسته تو نپوشم چادر شب رسته زن را پوشید سوگند فرو دآید از بهر آنکه اگر مردی بخفت زن آید چادر فراز کرد به وی پوشانید در وقتی که مرد در خواب بود و بیدار شد باید که فی الحال از خود بیندازد تا سوگند فرو دنیاید و اگر یک ساعت همچنین باشد سوگند فرو دآید مسئله اگر مردی سوگند خورد که رسته تو نپوشم از رسته زن ریسمانها فتند و در زر دو ختند سوگند فرو دنیاید از بهر آنکه آنرا پوشیدن نخوانند و چنین گویند و اگر رسته زن را ازار بند کرد سوگند فرو دآید و اگر ریسمان که دیبه بستی از رسته زن اگر بمقدار یک بدست بود سوگند فرو دآید اگر کم ازین بود ولی مسئله اگر مردی سوگند خورد که من رسته تو نپوشم زن ریسمان رسته است دبا فنده داد یا فرزند تا بافنده کرباس بافت ازان کرباس مرد بخرید پوشید سوگند فرو دآید از بهر آنکه از رسته آن زن بیرون نرفته است و اگر سوگند خورد که من ریسمان تو نپوشم زن ریسمان رسته و بخشید یا فروخت شوی از آنکه کرباس بافت و پوشید سوگند فرو دنیاید از بهر آنکه ریسمان زن نماند مسئله مردی سوگند خورد که من رسته تو نپوشم یا کرباس را بخرد و بپیچید سوگند فرو دنیاید از بهر آنکه این را پوشیدن نخوانند و اگر همین جامه را بر سر بست سوگند فرو دنیاید که مراد از بر قول بعضی از علما فرو دآید از بهر آنکه عرف هست که بعضی از فقدکان جامه را بر سر می پیچیدند مسئله مردی سوگند خورد که من آتش پخته زن نخورم زن آب بدیگی اندر کرد گوشت و حبها انداخت و بر آتش ننهاد وی نهاده سیوبان و هیزم بزیر دیگ نهاد و کسی دیگر آمد آتش در کردانید و آتش بپخت و آنرا از آتش بخورد سوگند فرو دنیاید از بهر آنکه این پخته زن نخوانند و دیگر پخته وقتی بود که آتش کند چون بحقیقت آتش کسی دیگر کرده است آن پخته از وی نیافتیم لاجرم سوگند فرو دنیاید مردی سوگند خورد که من درین خانه اندر نیایم بدر نشست و فرو دیرا دران خانه در آورد سوگند فرو دآید از بهر آنکه آمدن غیر مضاف بوی شود اما اگر کسی دیگر گرفتش و اندر آورد سوگند فرو دنیاید از بهر آنکه فعل غیر فعل وی نشود اما یمین باقی بود تا اگر بار دیگر خود در آید سوگند فرو دآید مسئله مردی سوگند خورد که اگر من امروز درین خانه باشم زن از من طلاق بر قول ابوحنیفه هم زن فرزندان و جمله رخت را ازین خانه بیرون باید بردن و اگر هم یک جاروب ماند در خانه طلاق فرو دآید و بقول ابو یوسف اگر بیشتر رخت ازین خانه بیرون برد سوگند فرو دنیاید و بر قول محمد هم وی ببرد و هر چه رختها که کدخدائی بدان قیام گیرد ببرد سوگند فرو دنیاید و اگر کمتر ازین بود سوگند فرو دآید

مسئله مردی سوگند خورد که اگر تو در خانه مادر روی از خانه من ترا طلاق زن بکرما به رفت یا بسرور یا بتعزیت وازوی بخانه مادر رفت سوگند فرو دنیاید از بهر آنکه از خانه شوی بخانه مادر نرفته است مسئله مردی مر زن خود را گفت اگر تو بخانه مادر روی ترا طلاق زن مر را آمد و بنزدیک خانه مادر آمد یاد شم آمد که شوی سوگند خورده است باز گشت سوگند فرود آید یا نی بنگریم که مراد مرد رسیدن بخانه مادر است یا رفتن اگر رسیدن بود سوگند فرود نیاید و اگر مراد رفتن بود سوگند فرود آید مسئله مردی سوگند خورد که اگر تو بخانه مادر اندر آئی ترا طلاق این زن رفت تا بدر خانه مادر را او از داد و با وی سخن گفت ولی در نیامد سوگند فرو دنیاید از بهر آنکه سوگند بدر آمدن خورده است چون در آمدن نیافتیم سوگند فرو دنیاید مسئله مردی سوگند خورد که من باین خانه در نیایم ببام این خانه بر آمد سوگند فرو دنیاید بجواب عرف اما بجواب کتاب سوگند فرود آید فقیه ابو اللیث رحمه الله آورده است که این جای بود که سوگند بتازی خورده است اما اگر بعجمی بود سوگند فرو دنیاید که بام را بام خوانند و خانه را خانه مردی سوگند خورد که من درین دیه نباشم در باغات می باشد سوگند فرو دنیاید و بعضی گفته اند که اگر ابنیه در حریم بود سوگند فرود آید اما اگر سوگند خورد که بشهر نباشم هرچه از دروازه شهر بیرون رفته باشد سوگند فرو دنیاید اما اگر سوگند خورد که من درین ولایت بخارا یا سمرقند نباشم باید که از ربض کنیزک بیرون رود و بعضی گفته اند که ازین روی از کرمینه نگذرد و از آن فرق نگذرد سوگند فرود آید مسئله مردی سوگند خورد که من باین کودک سخنها نگویم این مرد بچه کلان شد سخن گفت سوگند فرود آید که مراد وی شخص خواهند و همان شخص قایم است مسئله اگر سوگند خورد که این غوره نخورم انگور شد بخورد سوگند فرو دنیاید از بهر آنکه این غوره نماند چیزی دیگر شد سوگند از بهر آن بود که آن غوره خوردن ویرا مضر بود وی لاجرم سوگند فرو دنیاید مسئله مردی سوگند خورد که من ازین بره نخورم این بره پخته شود بخورد سوگند فرود آید از بهر آنکه از گوشت خام تا گوشت پخته تفاوت بیشتر نبود لاجرم سوگند فرود آید مسئله مردی سوگند خورد که پس زید نماز نکنم بعمر امامت کرد این مرد بآن عمر اقتدا کرد و عمر را حدث رسید زید را خلیفه کرد این سوگند خورنده باقی نماز را پس زید تمام کرد سوگند فرود آید از بهر آنکه نماز کردن پس زید یافتیم مسئله اگر مردی سوگند خورد که من بزید اقتدا نکنم عمر امامت کرد وی بعمر اقتدا کرد و عمر را حدث رسید زید را خلیفه کرد وی باقی نماز با زید تمام کرد سوگند فرو دنیاید از بهر آنکه اقتدا بزید نکرده است مسئله مردی سوگند خورد که امامتی نکنم تنها نماز شروع کرد و جماعتی آمدند و بوی اقتدا کردند صدر شهید رحمه الله گفته است که سوگند فرود آید چون در محراب ایستاده بود اما اگر کسی را گواه بود که من کسی را امامت نکنم جماعتی آمدند و بوی اقتدا کردند سوگند فرود آید یا نه بعضی گفته اند که بنگریم این نماز را اگر به نیت جماعت تمام کند یا نی بنگریم اگر به نیت جماعت تمام کند سوگند فرود آید و اگر نی نی مسئله مردی سوگند خورد که من امامت نکنم امامت کسی دیگر کرد و امام را حدث رسید وی را خلیفه کرد وی باقی نماز تمام کرد سوگند فرود آید از بهر آنکه امامت کردن یافتیم مسئله مردی سوگند خورد که من با فلان سخن نگویم جماعتی نشسته بودند وی بیامد و سلام کرد و آنمرد در میان ایشان بود سوگند فرود آید از بهر آنکه سلام گفتن سخن گفتن است و اگر آنمرد در نماز بود و بر دست راست وی یا بر دست چپ وی سلام نماز داد سوگند فرود آید یا نی بر قول بعضی آنست که اگر آنمرد که وی سوگند خورده است بر دست راست وی بود سوگند فرو دنیاید

واگر بر دست چپ وی بود سوگند فرود آید از بهر آنکه وی را بیک دست سلام دادن کفایت بود از نماز و از نماز بیرون آید لاجرم آن
دست دیگر و معنی سخن گفتن شود و جانشناس شود اما جواب درست آنست که بهر کدام دست سلام دهد سوگند فرود نیاید مسئله مردی
سوگند خورد که من با زید سخن نگویم حاجتمند شد بسخن گفتن باید که روی به دیوار کند و گوید ای دیوار چنین کن و چنین مکن سوگند
فرود نیاید از بهر آنکه یکی از اصحابان را همین واقعه افتاد وی روی سوی دیوار کرد و سخن گفت لاجرم ما را معلوم شد که اگر چنان بودی
نبودی وی نکردی مسئله مردی سوگند خورد که من با زید سخن نگویم بر کاغذ نوشت و بنزدیک زید فرستاد و زید خواند و معلوم کرد
سوگند فرود نیاید از بهر آنکه این را سخن گفتن نگویند نامه خواندن گویند مسئله مردی سوگند خورد که من نامه فلانکس نخوانم نامه بر وی رسید
وی نامه را نظر کرد از سر تا پای ولی بلند نخواند سوگند فرود آید از بهر آنکه مراد از نامه خواندن معلوم کردن بود چون معلوم شد مراد حاصل
شد لاجرم سوگند فرود آید مسئله مردی سوگند خورد که من باین قلم خط ننویسم قلم شکست باز تراشید سوگند فرود آید یا نی بنگریم که اگر چنان
شکسته است که نام قلم باقی است سوگند فرود آید و اگر چنان شکسته است که نام قلمی نمانده است سوگند فرود نیاید از بهر آنکه پیش وی قلم
نخوانند چون قلم نماند یمین نیز نماند مسئله مردی سوگند خورد که من با پسران فلانکس سخن نگویم وی را ده پسر است با نه سخن گفت سوگند
فرود نیاید تا هر ده سخن نگوید اما اگر سوگند خورد که من با بندگان فلانکس سخن نگویم وی را ده غلام است با سه سخن گفت سوگند فرود آید
فرق میان پسران و غلامان آنست که پسر بتعریف را بود که هر کدام پسر را که ببینند گویند که پسر فلانکس است آن معرفت حاصل آید پس لاجرم تا با هر ده
سخن نگویند سوگند فرود نیاید اما بنده ملک وی است و وی را جمله اموال شمرند و اقل جمع سه است با سه سخن گفتن وی را جانشه یافتیم لاجرم سوگند فرود آید
تا فرق بود میان این و میان آن مسئله مردی سوگند خورد که من هیچ خمر نخورم سوگند فراموش کرد و بخورد سوگند فرود آید از بهر آنکه
خوردن یافتیم خواه بفراموشی خورد خواه بعمد و اگر غلط کرد و بغلطی خورد جواب همین است مسئله شش کس در خانه نشسته بودند یکی از ایشان
سوگند خورد که من نان نخورم دیگری سوگند خورد که من گوشت نخورم سوگند خورد که من پیاز نخورم دیگری سوگند خورد که گشنیز نخورم دیگری
سوگند خورد که من روغن نخورم دیگری سوگند خورد که من نمک نخورم همه رجمع کردند و سنبوسه کردند و بخوردند کدام را سوگند فرود
آید و کدام را نی جواب آنکه سوگند خورده است که نان نخورم سوگند فرود آید اما تفصیل هیچ گفته بنگریم گوشت در سنبوسه پدید هست یا نی
اگر گوشت پدید بود سوگند فرود آید و پیاز را جواب همین قیاس بود گشنیز را سوگند فرود آید از بهر آنکه گشنیز را کسی نخورد اما نمک
فرود نیاید و روغن را فرود آید یا نی بنگریم این ساعت که در دهان می نهد میچکد یا نی اگر میچکد سوگند فرود آید و اگر نی مسئله مردی
با زن جنگ کرد و زن گفت مرا جامه بخر مرد سوگند خورد که من ترا یک پشیزی هیچ نخرم جامه چند دینار خرید سوگند فرود آید یا نی بر قول امام
حسام الدین هم سوگند فرود آید از بهر آنکه یک پشیزی نخرم منع کلی بود یعنی نه اندک و نه بسیار چون خرید سوگند فرود آید با زخواجه
امام اجل سرخسی [illegible] میگوید سوگند فرود نیاید که در ایمان لفظ را اعتبار است و لفظ وی یک پشیزی رفته است چون بچند دینار کالا خرید سوگند
فرود نیاید مسئله مردی سوگند خورد که یک موی بکسی نخورم دستگوره ساختند در میان دانه موی در یک دانه وی خورد
بر قول خواجه حسام الدین رحمة الله سوگند فرود آید و بر قول خواجه امام اجل سرخسی رحمة الله فرود نیاید اینجا ن هیچ که گفتیم والله اعلم بالصواب

مسئله مردی با زن جنگ کرد زن گفت عید می آید کوچه مرا جامه کن مرد سوگند خورد که اگر من کوچه را این عید جامه بکنم ترا طلاق بود اگر
وی پیش ازین سوگند جامه خریده بود و بجای نهاده بنام آن کوچه آوردند و جامه کردند سوگند فرود نیاید بنگر که این کوچه رسیده است یا نا
رسیده است اگر نارسیده بود سوگند فرود نیاید و اگر رسیده بود فرود آید از بهر آنکه بجا نرود که پدر بنام کوچه جامه خرید آن جامه ملک کوچه شد چون
سوگند بعد از وی واقع شده است لاجرم سوگند فرود نیاید و اگر رسیده بود پدر را سوگند فرود آید از بهر آنکه رسیده را ملک نشود تا در دست
رسیده ننهد ملک وی نیست پس درین صورت اگر چه پدر جامه میکند از ملک خود میکند لاجرم سوگند فرود آید مسئله مردی سوگند خورد که اگر من
در یک شب پنج نروم زن از وی بطلاق این سوگند درست بود اما اگر نرود سوگند فرود آید و اگر مرد سوگند خورد که اگر من بر آسمان بر
نروم یا این سنگ را زر نکنم زن از وی بطلاق این سوگند درین صورت ها بسته شد از بهر آنکه تصور میدارد که خدای عز و جل پیغامبران بر آسمان برده است و این
سنگ را زر گردانیده است بدلیل آنکه خدای عز و جل عیسی پیغامبر علیه السلام را بر آسمان بر آورد و ادریس پیغامبر علیه السلام را و محمد رسول الله صلعم را از زمین
آسمان بگذرانید و بسیار اولیا را نیز سنگ در دست ایشان زر شد مسئله اگر مردی سوگند خورد که اگر با مرده سخن نگویم زن از وی بطلاق این یمین
اصل درست نبود از بهر آنکه محال است که مرده سخن گوید اگر کسی اشکال گوید که خدای عز و جل قادر است که مرده را بسخن آرد تا با وی سخن گوید پس چرا سوگند
درست نیاید جواب آنست اگر مرده را زنده گرداند و سخن از وی پس زنده سخن گفته بود نه مرده پس سوگند وی بر مرده است بر زنده لاجرم سوگند بسته
درست نبود مسئله بدانکه مردمان میگویند که سوگند نه بدروغ می باید خوردن و نه براست این سخن باطل است از بهر آنکه خداوند عز و جل فرمود
لا یؤاخذکم الله باللغو فی ایمانکم اگر سوگند نشایستی خوردن خدای عز و جل یاد نکردی پیغامبر صلعم علیه وسلم فرموده البینة علی المدعی والیمین
علی من انکر یعنی گواه بر آنکس است که دعوی کننده است و سوگند بر آنکس است که او منکر است پس اگر سوگند نشایستی خوردن پیغامبر صلی الله علیه وسلم
نفرمودی این شریعت است و آورده اند از امیر المومنین عثمان رض که کسی بر وی بمالی دعوی کرد و وی را دادنی نبود و گفت سوگند خور امیر المومنین عثمان رضی الله عنه را
سوگند نخورد و آن مال را بداد وی را گفتند یا امیر المومنین این مال را چرا دادی سوگند نخوردی چونکه دادنی نبود گفت از بهر آنکه ترسیدم که مر اقتضای
در رسد ایشان گویند سوگند بدروغ خورد و در دل ایشان بد و بال افتد از بهر آنکه را سوگند نخوردم و آورده اند از امیر المومنین عمر بن خطاب رض
که گفت که اگر یکی را پنجاه بر راستی ماندن سوگند براستی نخورم و بی خویشتن بتاوانم پس مارا معلوم شد که سوگند براست شاید خوردن یکی از عوام
کو حکایت صاحب عنوان رسید یکی را پرسید که این مرد کجا رفت آنمرد گفت که من نمیدانم سوگند داد که تو نمیدانی که کجا رفت وی و آنمرد دکان
اندر آمد و وی را دید باید که سوگند خورد که من نمیدانم که کجاست و در دل این دارد که نمیدانم که کجا استاده است
یا نشسته است سوگند فرود نیاید و دروغ گفتن نیز نشود همچنین اگر ظالم یکی را گرفت که تو فلانکس را می شناسی
آنمرد گفت که نی گفت که سوگند خور که وی را نمی شناسی وی سوگند خورد و وی را میداند ولیکن نام پدر و پدر پدرش
نمیداند سوگند فرود نیاید از بهر آنکه معرفت وقتی بحاصل آید که پدر و جد وی را بداند چون نام پدر و جد وی را نداند معرفت
تمام نبود لاجرم سوگند فرود نیاید و آورده اند از خواجه امام شمس الدین حلوائی رحمة الله وقتی که کسی پیش وی را طلبیده
وی را اسان رفتن نبود سخن وی برود آفرین بر نشستن و کسی را گفت بگو که وی بر نشسته است
آنمرد چنین پنداشتی که مگر جای رفته است هم آن سخن نیز دروغ نبود و آن کسی نیز دفع شدی والله اعلم بالصواب

دارد که این دیه بغله بیابد چون نیابد لاجرم تسلیم نتواند کردن آنچه سلم بسته است پس درست نبود والله اعلم بالصواب مسئله مردی در غوره
سلم بست با مردی آن وقت سخت غوره نبود اما وقت حاله را غوره شد روا نبود و همان معنی یاد کردیم مسئله آنکه بدید کردن سلم بنده ... شرط است یا نی بر قول ابوحنیفه رحمه الله شرط است و بر قول صاحبیه شرط نیست و صورت وی چنان است که مردی گفته است که بدین سیمهای که ... در سلم در
گندم بر قول امام ابوحنیفه چون معلوم نیست که این چند است درست نبود و بر قول صاحبیه درست بود و حجت ایشان آنست که میگویند که این سیمها معین گشت چون معین
درست بود و حجت ابوحنیفه آنست که منازعت رود میان ایشان درست نبود مسئله سلم بستن بقیاس درست نیست و باستحسان درست است
وجه قیاس آنست که پیغامبر صلعم مر حاکم بن حزام را نهی کرد نهی عنه بیع ما لیس عنده که بیع مکن آن چیز که ترا نیست اما وجه استحسان آنست که عبدالله بن عمر
و جابر بن عبدالله الانصاری رضی روایت میکنند که پیغامبر صلعم چون از مدینه بمکه آمد اهل آن شهر را دید که سلم می بستند یکسال و دو سال حاله میکردند پیغامبر
علیه السلام روا داشت و ایشان را منع نکرد ما را معلوم شد که رواست که روا نبودی پیغامبر صلعم منع کردی و پیغامبر علیه مر غیاث ابن اسید را با تجارت مکه فرستاد
با تجارت با تجارت و یا امر بود که نهی عن بیع و شرط و نهی عن بیع ما لیس عند الانسان و رخص فی السلم پیغامبر فرمود صلعم که بیع مکن با شرط و بیع مکن آن چیزی که
نبود ترا و نهی کرد و از بیع با شرط و رخصت داد در سلم از بهر آنکه حاجت مردمان بوی باز بسته است مسئله مردی بده درم سلم بست بصد من گندم
با مردی حاله آمد مسلم الیه میگوید که مرا این گندم نیست دل مرا از فلان مرد گندم بباید ستدن بسودی بده و از وی این گندم بستان مرد رفت ... یک
که بوی حاله کرده بود آنمرد صد من گندم برکشید و در جوال وی کرد روا نبود تا باز رب سلم برکشد از بهر آنکه وزن دو می بباید یکی بر خرنده را و یکی بر
فروشنده را اما اگر صد من گندم دیگر معین از آن مرد خرید این صد من گندم معین را برکشید در پیش وی و در جوال کرد ... پیش حاجت نبود کشیدن
فرق آنست که تسلیم کردن در جوال معین را درست بود اما هرچه دین بود درست نبود مسئله مردی با مردی صد من گندم سلم بست آنمرد رب السلم پیش
آمد که خواجه من این بیع را اقاله کردم مسلم الیه میگوید که مرا سیم نیست تا باز دهم اما فلان چیز را باز بتو فروشم بهمان سیم انجینین بیع روا بود
یا نی بر قول علماء جایز روا نبود و بر قول زفر روا بود و حجت وی آنست که چون آن بیع را اقالت کردند آن سیم بر گردن وی دین شد از این
دین هرچه خرد روا بود اما علماء ما رحمهم میگویند که اگر این را روا داریم خلاف کرده باشیم خبر پیغامبر علیه السلام که فرمود لا تاخذ الا سلمک او راس مالک
یعنی مگیر تو مگر چیزی که سلم بستی یا مال خویش لاجرم هرچه جز این گندم روا نبود مسئله مردی بمردی سلم بست در صد من گندم حاله آمد و روستائی
آمد که جوال بوی داد و برد و این گندم را در جوال کرد و این گندم در راه هلاک شد از روستائی هلاک شود اما اگر گفتش صد من گندم دیگر از خرید
دا و صد من گندم معین را و جوال داد که درین جوال کن هر دو بار بنزدیک من آر هر دو بست من گندم را در جوالها کرده در راه هلاک شد هرچه معین است
از خرنده هلاک شود و هرچه دین است از فروشنده از بهر آنکه هرچه معین بود چون با مردی در جوال کرد تسلیم افتاد و اما هرچه دین بود تا در دست
خرنده نهند تسلیم درست نبود لاجرم صد من گندم از وی هلاک شود و صد من از آن اما اگر هر دو بست من را در یکی جوال کرد در راه آن هلاک شد
جواب بتفصیل است اگر نخستین آن صد من گندم دین را در جوال کرده بود و باز معین را هر دو بست من از روستائی هلاک شده باشد از بهر آنکه
جوال بوی مشغول کرد و بگندم خویش آن صد من گندم معین را تسلیم درست نبود لاجرم هر دو بست من از روستائی هلاک شد اما اگر چنان بود
که پیش گندم معین را در جوال کرده بود باز دین را یک صد من اول از خرنده هلاک شد و آن صد من دوم از فروشنده مردی با مردی صد من گندم

سلم نیست چنانکه مردی روستائی گندم را پاک کرده و نزدیک شهری آمد که جوال بده تا گندم بیارم جوال بوی داد و روستائی گندم ناپاک آورد و
با آسیا برد و آرد کرد و آورد نزدیک شهری اگر این آرد را بگیرد حرام بود پس از بهر آنکه وی در آرد مسلم فیه نیست چه باید کرد تا حلال شود باید که آن شهری را
اقالت کند تا دیگر باره آن روستائی شود و باشد از این آرد را بیع کند آنگاه روا بود و حلال شود مسئله مردی مردی را در صد من گندم سلم کرد است
چون آمد روستائی آمد که جوال بده تا گندم آرم شهری جوال داد و سیم آورد و کردن داد که این گندم آنچه من پاک کن و آرد کن
روستائی همچنان کرد و در راه هلاک شد از خریده هلاک شود از بهر آنکه امر کردن با استهلاک آن روستائی وکیل شود و قبض و تسلیم افتاد است
آن از خریده هلاک شود و اگر فروخته هلاک شود فصل باید دانستن که سلم در هر چه عددی بود نیست که اعداد متقارب است باتفاق سلم در وی روا
و هر چه اعداد متفاوت است بقول علما ما سلم در وی روا نیست و بقول شافعی رح روا است اعداد متقارب چون جوز و تخم مرغ در اینها
روا بود و اعداد متفاوت چون خربزه و انار و غلام و کنیزک و حیوانات چون چهارپایان در اینها بقول علما ما رحمهم الله روا نبود و بقول
شافعی رح روا بود وی روایت میکند که پیامبر صلی الله علیه السلام چنین فرمود که اشتر بچه بدو اشتر بیع روا بود پس معلوم شد
که روا است باید که اینجا نیز روا بود و حجت علما ما رح آنست که عمر خطاب رضی الله عنه روزی بر منبر برآمد و در میان خطبه گفت که آگاه
باشید که یکی سه باد وسن روا بود و سن دندان بود یعنی فرمود که سلم بستن بچیزی که آن چیز را دندان بود روا نبود والله اعلم مسئله
اگر مردی در شتر سلم می بندد روا بود یا نی در کتاب آمده است که سلم در شتر روا بود از بهر آنکه وی از جمله آشیان است و سلم در آشیان است
روا بود و بعضی گفته اند که روا نبود که وی هم چون از حیوان است یعنی او شبیه است یعنی در بیرایهای خبری سازند ... حکم ا
الجواب درست تر آنست که سلم در شتر روا بود مسئله مردی در نان سلم می بندد بقول ابوحنیفه رح روا نبود و بقول ابو یوسف و محمد
رحمهما الله روا بود چون شرایط صحت سلم بجای آرند اما حجت ابوحنیفه رح آنست که هر چند شرایط صحت سلم بجا آرند اما پختگی وی را بجا نتوانند در ضبط
آوردن پس منازعت رود در میان ایشان روا نبود اما ایشان میگویند چون شرایط موجود بود پختن وی را تفاوت بیشتر نشود باید که
تنک یا چپاتی یا کرده یا لید یا خشک آرد چون این شرایط بجای آرد سلم درست بود صدر شهید رحمه الله آورده است که اگر مردی در صد
دانه یا در صد سبوی آب شود و نی سلم می بندد بر قیاس قول ابوحنیفه رحمه الله باید که سلم روا نبود از بهر آنکه پختگی نان را در ضبط نتوانند
آوردن پختگی کوزه و خمی را نیز معلوم نتوانند کردن مسئله مردی در گوشت سلم می بندد بقول ابوحنیفه رحمه الله روا نبود و دیگر
اصحاب ان سلم شاید و بقول ابو یوسف رح روا بود چون شرط کنند که گوشت بچه یا میش یا بز فربهی یا صفت کند و گوید که از پهلو یا از گردن یا از
کجا درست بود ابوحنیفه رح میگوید که در گوشت دادن منازعت رود میان ایشان که استخوان بر دادن یا نه روا نبود مسئله مردی در ماهی
سلم می بندد روا بود چون صفت کند که چه ماهی ... اگر در ماهی سلم می بندد روا بود یا نی بگوییم که در ماهی تاب سلم می بندد یا در نمک
نمک سوده بود روا نبود و اگر بی نمک بود روا بود و فرق با نمک و بی نمک آنست که ماهی با نمک بود منازعت رود میان ایشان که نمک بیشتر کرده اید
روا نبود مسئله مردی در آب خورک سلم می بندد بعضی گفته اند که روا نبود و بعضی گفته اند که روا بود که سلم بندد اما باید که کوزه معین کند
که چند آب برد و همچنین جوی باید که معین کنند روا نبود از بهر آنکه چون اجل آید شاید که در آن جو آب نبود باید که مطلق سلم بندد با در صد

باید که عقد بسته نیست و وی عقد کفیل بسته است مسئله دو تن با یکدیگر با انبازی سلم بسته اند با مردی بده درم بصد من گندم پنجه درم یکی داد
و پنجه درم یکی اگر پیش از اجل هر دو بیایند و مر این عقد را مسلم الیه فسخ کنند روا بود باتفاق اما اگر یکی از ایشان بیاید و میگوید مر این مسلم الیه را
که ای خواجه آن پنجه درم که راس مال من است مرا در بایست است من این نیمه خویش را با تو فسخ میکنم یعنی پنجه درم بمن ده روا بود یا نی بر قول ابوحنیفه
و محمد رحمهم موقوف بود برد داشت آن شریک دیگر که اگر روا دارد روا بود و اگر روا ندارد این فسخ در میانه روا نبود و این پنجگان مسلم الیه دهد
و باز بقول ابو یوسف رح این فسخ روا بود و آن شریک روا دارد یا نه دارد مسئله مردی با مردی سلم بست بجامه که بر پاس و صفت بدید کرد
و چون اجل آمد و جامه آورد و اگر اختلاف افتاد در اجل از سه وجه خالی نیست با اختلاف در اصل اجل افتاد چنانکه یکی میگوید اجل کرده ام و یکی میگوید
اجل نکرده ام یا اختلاف افتاد در انتهای در اصل اجل یکی میگوید که اجل گذشت و یکی میگوید که هنوز نگذشته می باید تا اجل آید یا اختلاف افتادشان
در صفت یکی میگوید دو ماه اجل کرده ام آن دیگری گوید چهار ماه اجل کرده ام لیکن اجل گذشت آن دیگر میگوید نگذشته است بدانکه در نهایت اجل
قول منکر بود با سوگند اما اگر یکی دو گواه آورد و درست کرد قول قول وی بود والله اعلم اما اگر هر دو گواه آورند قول قول آنکس بود که زیادتی
دعوی کند دلیل بر آنکه رسول علیه السلام چنین فرموده که البینة لاثبات الزیادات پس بدین دلیل قول قول آنکس بود که زیادتی دعوی کند اما اگر اختلاف
افتادشان اندر زیادت و کم یکی میگوید دو ماه اجل کرده ایم و آن دیگر میگوید سه ماه اجل کرده ایم بر قول علما رحمهم قول قول منکر بود با سوگند
شرعیت نیست باز قول مالک رح تحالف بود یعنی قاضی هر دو را سوگند دهد آنگاه عقد را فسخ کند حجت وی آنست که اجل شرط است در روای
سلم را همچنانکه راس مال و اگر اختلاف افتد اندر نوعها دیگر تحالف رود و هر یکی اینجا نیز باید که همین بود علما رحمهم میگویند که تحالف در بابها
اصلها رود و اصل درین باب سلم دو چیز است یکی راس مال و دیگر مسلم فیه دلیل بر اینکه گفت رسول علیه الصلوة والسلام عند سلکت او راس مالک اگر
اینجا تحالف رود او را هم سه چیز را اصل کرده باشیم بخلاف چیزها دیگر و این روا نبود اما اگر اختلاف افتادشان اندر اصل اجل رب سلم میگوید اجل نکرده
ام و مسلم فیه میگوید که اجل کرده ام بر قول ابوحنیفه قول قول آنکس بود که میگوید اجل کرده ام از بهر آنکه صحت دعوی میکند و بر قول ابو یوسف و محمد
قول قول آنکس بود که منکر بود با سوگند اینجا نیز باید که همین بود اما حجت ابوحنیفه رح آنست که قول قول آنکس بود که میگوید که اجل کرده ام از بهر آنکه
وی صحت عقد دعوی میکند و آن دیگر فساد عقد لاجرم قول آنکس کنیم که صحت عقد دعوی میکند نه قول آنکه فساد دعوی میکند هم چنانکه مرد
زنی بزنی کرده باز میگوید که مر این زن را که این زن ترا بعقد فاسد بزنی کرده ام یعنی زن میگوید نه بعقد صحیح بزنی کرده اینجا قول قول
زن بود که وی صحت عقد دعوی میکند و شوی فساد عقد اینجا نیز همین بود هم اکنون چون بر قول ابوحنیفه رح قول قول وی آید که اجل دعوی
میکند لیکن نمیگوید که تا کی اجل کرده ام قاضی بجز فرماید بشر تا بگوید اگر بدید کرد یا کرده ام بنگریم که یکسال دعوی کرده یا زیادت از یکسال
اگر کم از یکسال گفته با تفاوت داریم اگر گفت یکسال یا دو سال اینجا متاخران اختلاف کرده اند بعضی گفته اند که استوار داریم سخن وی همچنانکه
یکسال را دعوی کرد و بعضی گفته اند که استوار ندارم سخن از بهر آنکه عرف و عادت در میان مردمان آنست که اجل فرقان کنند این کم از
یکسال است چون زیادت دعوی کند دانیم که سخن میگوید از بهر آنکه منفعت خویش از وی استوار نداریم اینجا نیز همین بود مسئله
مردی سلم بست با مردی بشیر از آنکه اجل آمد وی این عقد را فسخ کردند رب سلم راس مال میخواهد مسلم الیه میگوید راس مال تو پنج درم است

رب السلم میگوید راس المال من ده درم است اینجا باتفاق قول قول منکر بود با سوگند و درینجا تحالف نرود بخلاف مسئلهٔ بیع تا اگر مردی کنیزکی بخرید
بهزار درم مشتری کنیزک را قبض کرد و بایع ثمن قبض کرد باز مرین بیع را اقالت کردند این مشتری کنیزک آورد میگوید چون اقالت کردی ثمن من
ده بایع میگوید پانصد درم مشتری میگوید ترا هزار درم می باید دادن که بهزار درم خریده ام و بتو داده ام بایع میگوید پانصد درم فروخته بودم اینجا
تحالف بود میان ایشان قاضی سوگند دهد هر دو را چون هر دو سوگند خوردند آنگاه این کنیزک را باز بیع شود به پانصد درم چون تحالف بود و
در بیع آن نو شود که فرق میان این مسئله و این مسئلهٔ سلم بهر دو خصومت بعد از فسخ افتادن شان در مسئلهٔ بیع تحالف رود و در مسئلهٔ سلم نی و اصل این نشست
که هر کجا تحالف رود بیع نو شود و اگر در مسئلهٔ سلم تحالف روا داریم بیع نو شود و در عقد سلم شرط است که راس المال در مجلس نقد باید که بود و اینجا راس المال
با مسلم الیه بود و مسلم فیه با وی بود این عقد درست نشود این هم چنان بود که مردی را با مردی ده درم بود و بآن ده درم سلم بندد روا نبود
از بهر آنکه نسیه به نسیه شود و شریعت این را روا ندارد و اکنون چون تحالف درینجا راس نیاید بر بیع نگفته اند که در مسئلهٔ سلم تحالف نرود
و باز در مسئلهٔ بیع نقد ثمن در مجلس شرط نیست دلیل بر آنکه اگر مردی را با مردی ده درم است چیزی خرید از وی میگوید از ده درم از تو باید
ستدن بجای بها کیر روا بود لاجرم فرق آمد میان مسئلهٔ بیع و سلم که در بیع تحالف رود و در سلم نی مسئله مردی با مردی سلم بست و راس
المال در مجلس نقد داد مجلس پراگنده شدند بعد از آن این مسلم الیه میگوید که این سیمها بدل آمد رب السلم میگوید که این سیمها من نیست که من
سیم سره دادم درینجا قول قول مسلم الیه بود با سوگند بخلاف مسئلهٔ بیع تا اگر مردی با مردی چیزی فروخت چون خریدار کالا و بها بندوی
مشتری چیزی را باز آورد و میگوید که ای خواجه که این خر با عیب است بایع میگوید که من بی عیب فروخته ام این عیب با تو شده است اینجا قول
قول بایع بود و پس صورت هر دو مسئله یکی است که بدان مسئله قول قول مسلم الیه است و درین مسئله قول قول بایع بجهت آنکه گفتیم اینجا در مسئلهٔ بیع
بایع اصل است این خر را مقرست میگوید که من فروخته ام لیکن مرد عیب را منکر است لاجرم قول قول منکر است با سوگند باز در مسئله
سلم رب السلم اصل این سیم را مقر نیست میگوید من بتو سره دادم مسلم الیه میگوید من سره نیافته ام منکر و لیست اینجا لاجرم قول قول وی بود
با سوگند مسئله مردی با مردی سلم بست لیکن راس المال بکسی دیگر حواله کرد یا پنداری میدهد یا وکیل را میگوید این راس المال من بوی بسپار
هر سه صورت اگر راس المال در مجلس نقد داد سلم روا بود و اگر نی نی مسئله مردی چیزی میفروخت با مردی میگوید این چیز را با تو فروختم
بهزار مثقال زر و سیم مشتری گفت خریدم اتفاق است که نیمه از این سیم واجب آید و نیمه از آن واجب آید از آن مثقال زر آید باید دو سنگ
که هر هفت دینار وی بسنگ سیم ده درم سنگ بود تا اگر مردی را با مردی ده درم وام بود و سنگ سیم نیاید هفت دینار سنگ
زر برگشتند و بر وی دهند روا بود و اگر مردی را هفت دینار وام است بسنگ زر نیاید ده درم سنگ سیم برگشتند و بوی دهند روا بود
اکنون چون این را دانستی بها بسعد خویش چون این چیز را خرید بهزار مثقال زر و سیم نیمه از این واجب آید و نیمه از آن اتفاق است که زر
بسنگ زر واجب آید اما سیم بسنگ زر واجب آید یا خود بسنگ اندر آید اینجا اختلاف است بعضی گفته اند بسنگ زر واجب آید از بهر آنکه سیم را
زر گفته است لاجرم بیع بوی شود و باز بعضی علما گفته اند که بسنگ سیم واجب آید از بهر آنکه هر دو را نام برده لاجرم زر بسنگ زر و سیم بسنگ سیم
باید اما اگر بایع گفت این چیز را بتو فروختم بهزار دینار و درم مشتری گفت خریدم اینجا اتفاق نیمه از آن این واجب آید و نیمه از آن آن

اینجا اشتغال در میان نیست الا بر صاحب اتفاق امر دران تبع اختلاف باب مسائل البیوع بدانکه مالها بر منفعت گوناگون است
وزنی و کیلی و دینار و درهم و عدد متقارب و عدد متفاوت و کرباس مسئله اگر چیزی خرید و بهای وی معین کرد بدین چیز خرید
بایم می بیند که بهای معین نیست روا بود یا نی گفتا اگر این چیزها درم است یا دینار یا موزون یا کیلی یا ذرعی یا عدد متقارب بدین
چیزها روا بود از بهر آنکه درین همه چیزها سلم بستن روا است و اگر بها ازان عدد متفاوت است یا از حیوانات روا نبود از بهر آنکه سلم
بستن درین چیزها روا نبود مسئله مردی با مردی سلم می بندد بدو شرط روا نبود و صورت وی آن بود که گوید سلم می بندم
با تو بدین ده درم تا شش ماه داری صد من گندم یا یکسال ازین دویست من گندم روا نبود که این عقد را بدو شرط خواستند اما
بیع میکند بدو شرط هم روا نبود تا اگر مردی بمردی چیزی میفروشد با بیع میگوید مر این مشتری را که این چیز بتو فروختم تا یک ماه بصد
درم و یا بدو ماه بدویست درم روا نبود از بهر آنکه هیچ یک شرط خود روا نبود وی اینجا که دو شرط موجود است اولیتر که روا نبود
مسئله مسلم الیه که خداوند گندم است میگوید که تو با من سلم بستی ولیکن من رأس مال در مجلس قبض نکرده ام استوار داشتن
یا لی از دو وجه خالی نبود یا این سخن با استثنا پیوسته گفته است یا نی اگر هر دو یکبار گفته است که با من سلم بستی ولی راس مال در مجلس
قبض نکرده ام بالاتفاق روا داریم از بهر آنکه استثنا پیوسته گفته است با سخن لاجرم این استثنا مر آن سخن پیش را براندازد چنانکه مردی زن
خود را میگوید ترا طلاق ان شاء الله تعالی اگر استثناء الله را با سخن پیوسته کند طلاق واقع نشود و اینجا نیز چنان بود اما اگر در میان دم زند و باز
استثنا کند چنانکه گوید با من سلم بستی و اندکی درنگ کرده و انگاه گوید الا آنکه من رأس مال در مجلس نیافته ام اینجا نیز بالقیاس استوار
داریم سخن او با سخنان لی وجه قیاس آنست که میگوید که وی در رأس مال منکر است که من در مجلس قبض نکرده ام و در همچنین جایها قول قول
منکر بود با سوگند اینجا نیز همین بود اما وجه استحسان آنست که میگوید که وی اقرار کرده بسلم صحیح تسلیم نبود و بعد ازان استثنا کرد این
استثنا این سخن را بر نیندازد هم چنانکه مردی زن خود را گفت ترا طلاق و اندکی درنگ کرد و باز گفت ان شاء الله تعالی این
استثنا اینجا هیچ درست نبود و منفعت نکند و این طلاق بر نیندازد و اینجا نیز همین بود مسئله مردی از مردی چیز خرید کیلی یا وزنی فروش
و کیلی بدید گرد ... آمد و مشتری میگوید که من روا داشته ام بالاتفاق روا نبود و نظیر وی آنست که مردی بدوکان قصاب
ایستاده است مردی دیگر آمد و یکدرم داد و یکمن گوشت ستاند و قدمی چند رفت باز آمد گفت که من گوشت بده درم باز آمدم این کو
بقصاب داد و سیم بستاند یکی دیگر میگوید و ازین یکدرم بگیر و این گوشت بمن ده بالاتفاق حرام بود تا باز وی دیگر باره بر نکشد چنانکه
آن وزن پیش ... بود ... از بهر آنکه آن وزن از بهر آن مرد بود نه بهر وی بهر آنکه باز باید بر کشیدن تا روا بود و حلال شود مسئله شخصی را
... با گوشت برکشید و داد وی ... اگر باز بر نکشید خود میگوید اگر بر نکشید خوردن آن گوشت روا بود یا نی بمذهب امام شافعی روا نبود حجت
وی آنست که رسول صلعم ... نهی عن بیع الطعام ... حتی یجری فیه صاعان صاع البایع و صاع المشتری یعنی نهی کرد رسول علیه السلام از بیع کردن طعام
... وی دو صاع نبود یکی بایع ... دیگر مشتری ... دلیل روا نبود و معنی وی آنست که بایع است و مشتری از هر یکی از بهر خویش بکشند تا روا
بود حجت علما در ... آنست که میگویند که چون بایع وزن کرد در پیش وی دو دید این وزن بایع از هر دو نیابت دارد و بخلاف آن مسئله پیشین که

آنجا آن گوشت در عقد کسی دیگر بوده است لاجرم اینجا نیابت ندارد و اینجا نیابت ندارد مسئله مردی چیزی میفروخت مردی از گرد بها یا از کیلها
یا از وزنها و آن چیز بهای معین نهاده است بایع میگوید که این را که می بینی بتو فروختم بدین ده درم مشتری میگوید خریدم بکیل اگر کیلی
است کیل در میان آید و اگر وزنی است وزن در میان آید و اگر گز است گز در میان آید اینجا باتفاق روا بود مسئله مردی
هزار جوز خرید بایع مر این جوزها را آورد در انبان یا در جوال مشتری را میگوید این هزار جوز شمردیم و درین انبان آوردم مشتری
میگوید روا داشتم روا بود و بیانش بر قول ابوحنیفه رح روا نبود تا مشتری دیگر باره باز نشمرد و بر قول صاحبین رح روا بود حجت ایشان آنست که میگویند
که چیزی است که در وی ربوا نبود و باید که روا بود و هر چند که مشتری باز نشمرد و حجت ابوحنیفه رح آنست که میگوید که آن چیز که عددیست هم چنانکه
از روی بایع عددی باید از روی مشتری نیز عددی باید مسئله هر جایگاه که ذمی با ذمی سلم بندد هم با خوک روا بود و بیانش اول بدانکه می نزدیک
مال است همچنانکه سرکه بنزدیک ما مال است و خوک نیز بنزدیک ایشان مال است همچنانکه گوسفند بنزدیک ما چنانکه ما را سلم بسرکه و شیر و مانند و
روا است ایشان را در می روا است چنانکه ما را سلم بستن بحیوانات روا نبود ایشان را نیز سلم بستن بخوک روا نبود و واگذشتن این دو چیز هر چیزی
که ما را بدان سلم بستن روا نبود ایشان را نیز روا نبود و هر چیزی که ما را سلم بدان بستن روا بود ایشان را نیز روا بود دلیل بر آنکه امیرالمومنین
علی رضه فرمود انما قبلوا عقد الذمة الجزیة لیکون احکامهم کاحکامنا واموالهم کاموالنا ودماؤهم کدمائنا گفتا اهل ذمه این جزیه که پذیرفته اند و
میدهند از بهر آنکه میدهند تا احکام ایشان چون احکام ما بود و حرمت مال ایشان همچون حرمت مال ما بود و خون ما را حرمت است خون ایشان را
نیز حرمت است همچنانکه ما را بحیوانات و بعدد متفاوت سلم بستن روا نبود ایشان را نیز روا نبود از بهر آنکه اصلی است در شریعت که حیوان در گردن
وام نماند دلیل بر آنکه رسول صلعم گفت الحیوان لا یثبت دینا فی الذمة گفت حیوانات ثابت نشود وام بر گردن بدین سبب گفتیم که سلم بستن بحیوانات
درست نبود مسئله هر جایگاه که ذمی با ذمی سلم بست بمی هنوز اجل نیامده بود یکی از ایشان مسلمان گشت در حال عقد تباه شود از بهر آنکه گرفتن می
بر ایشان حرام شد و جواب مسئله سلم آنست که اگر مسلم الیه را گوییم راس المال رب سلم باز ده عقد سلم نماند همچنین نیز در بیع هم همین گویند تا اگر ذمی
مر ذمی را می فروخت بهای تسلیم کرد ولیکن می را قبض نکرد یکی از ایشان مسلمان شد در حال بیع فاسد میشود و مشتری را گوییم که بهای باز ستاند
بخلاف آنکه می را قبض کرده بود و بعده مسلمان شود هر چند که بها تسلیم نکرده باشد اینجا بیع فاسد نشود گوییمش که بهای تسلیم کن از بهر آنکه بدان وقت که این می را
قبض کرد بنزدیک وی می مال بود و آن بها بگردن وی قائم شد بمسلمان شدن آن بیع فاسد نشود مسئله مردی سلم بست با مردی و مکان پدید کردن چون
حال آمد این رب سلم تقاضا آمد بدین مسلم الیه آن وقت مسلم الیه مر رب سلم را بدید و گفت بدانکه مرا وقت شغلهاست این گندم ترا وقت حال آمده چند بار گندم
بود و این گندم خویش را با خود بشهر تا مرا بباید آوردن رب سلم میگوید تو همچنین میگوئی لیکن مرا دو درم کرایه خر باید تا بدین بار بشهر برم گفتش آنچه من ترا
دو درم میدهم تا این بار بشهر بری روا بود و بیانش گفتا گندم ستدن روا بود و لیکن این دو درم ستاندن حرام بود و روا نبود از بهر آنکه این
زیادتیست روا نبود اگر خر دادش که بار کن و ببر هم نیز روا نبود از بهر آنکه این هم زیادتیست از حق وی حق وی گندم است لاجرم گرفتن
خر نیز روا نبود اما اگر گندم بوی تسلیم کرد آنگاه مر دیگر را خر داد و میگوید من ترا این عاریت میدهم تا این گندم را بخانه بری و خر را باز فرستی یا میگوید دو درم
دو درم بتو بخشیدم تا خر را بکرایه گیری گفتا اینجا روا بود از بهر آنکه این تبرع بود و تبرع کردن در حق برادر مسلمان پسندیده است

شرط مفید عقد نیست و دیگر آنکه ضرر بود در حق مشتری پس لاجرم این فاسد بود مسئله مردی شتربان فروختم بمردی بدان شرط که هر
وقت مرا حاجت آید باز بمن فروشی با این شرط این بیع فاسد بود اما اگر در صلب عقد آن شرط در نیاورد بایع گفت که هر گاه من بدان
حاجتمند شوم بمن باز فروشی مشتری گفت نیک آید این بیع درست بود از بهر آنکه در عقد شرط نکرده است بیرون عقد خواست کرده است
مسئله مردی گفت من این ماده گاو بتو فروختم با بار پنج دینار یا این ماده خر که بار است بتو فروختم با این شرط بار بود فروختم و تسلیم
کرده ام و گفت من خریدم این بیع فاسد بود درین همه صورتها از بهر آنکه آبستنی در حیوانات خطر است و ما را معلوم نیست که این خطر است
یا نی و پیغامبر صلعم نهی کرده است ازین بیع چنانکه نهی عن بیع فیه شرط خطر او غرر و فرمود که مکنید بیع بشرط که غدر در وی خطر بود یا غدر بود از
بهر آنکه شاید که بار بود و شاید بیار نبود پس خطر بود و غدر لاجرم این بیع فاسد بود و هر چند که در همان مجلس [illegible] این سخن آید این فساد را تغییر و حکم
این حدیث که یاد کردیم مسئله اگر مردی کنیزک فروخت بمردی بشرط آنکه این کنیزک بار است درین صورت این بیع روا بود فرق است میان کنیزک
و میان حیوانات که بار بود در بنات آدم عیب است اما در حیوانات هنر چون کنیزک را با بار بفروشد هم چنان بود که این کنیزک را با عیبی فروشد
و بدان عیب مشتری رضا داده است لاجرم گفتیم که این جا این بیع جایز روا بود اما در حیوانات بار هنر و شرط و ما را معلوم نیست که آن هست یا نی
لاجرم بدین معنی بیع فاسد بود مسئله مردی تخم خربزه بفروخت در خربزه یا سر گوسفند بفروخت در گوسفند یا بالا بفروشد در سقف
یا دو گز عتابی بفروخت از تا عتابی درین همه صورتها بیع فاسد بود از بهر آنکه ضرر است در حق بایع که نمیتواند تسلیم کردن مگر بضرر تا ضرر است
که تا خربزه را نبرد تسلیم نتواند کردن تخم و برای بریدن خربزه ضرر است که باد در وی راه یابد و خربزه تباه آید لاجرم بدین معنی بیع فاسد
بود و در سر گوسفند نیز همچنین تا گوسفند را نکشد تسلیم نتواند کردن و چون گوسفند را بکشد گوسفند نقصان کرد و قیمت نقصان بایع را ضرر کند
و بالا در سقف نیز همچنین تا سقف را نشکند بالا را تسلیم نتواند کردن این نیز ضرر بود که عمارتش خراب گردد و دو گز از تا عتابی نیز همچنین
جدا کردن نقصان بود در عتابی و آن نقصان مر بایع را ضرر کند بدین معنی که گفتیم درین مسئله بیع فاسد بود اما اگر تخم از خربزه جدا کرد و
سر را از گوسفند جدا کرد و بالا را از سقف برداشت و عتابی پاره کرد اکنون تسلیم میکند مشتری میگوید این بیع فاسد افتاده است مرا نمی
باید میگویم بایع را رسد که بقاضی مرافعت کند و تا قاضی بر مشتری جبر کند تا آن بیع را بگیرد و ثمن بایع را تسلیم کند از بهر آنکه اگر قاضی جبر نکند مر بایع
را ضرر شود و بیع را از بهر آن فاسد میداشتیم تا بایع را ضرر نبود چون وی یک ضرر را تحمل کرد و برای ضرر دیگری بر وی نهند لاجرم بدین معنی
مشتری را جبر کند تا بگیرد و بها دهد والله اعلم بالصواب مسئله مردی گفت این کنیزک بتو فروختم بصد دینار بدان شرط که مرا هر روز دو من نان
میدهی و یکمن گوشت پخته که من وی را بدو برادر داده ام مشتری گفت من بدین شرط خریدم این بیع فاسد بود اما اگر [illegible] نیست مر وی را
گفت که من این خر را بتو فروختم بدان شرط که هر روز دیر انجمن جو دهی مشتری گفت بدین شرط بخریدم گفتار این بیع روا بود فرق است
میان مسئله کنیزک و مسئله ستور از بهر آنکه آنچه کنیزک را پذیرفت بوی نرساند وی خاموش نباشد بقاضی مرافعت کند و گوید مرا بدین شرط خریده است
خواجه از آن ضرر بود و شاید که نتواند راحت داشتن و اگر نه بدهد فضیحت کنندش لاجرم بدین معنی بیع فاسد بود اما اگر ستور را جو ندهد نتواند که گوید
مرا جو نداد که پذیرفته بود پس لاجرم ضرر نبود در حق خواجه خواه دهد خواه نه دهد بیع درست بود مسئله مردی ده تخم مرغ فروخت

بمردی ازین تخم با بعضی فاسد بیرون آید و بعضی نیکو بر قول ابوحنیفه رحمة الله بیع در کل باطل
بود و بر قول صاحبین رحمة الله در آنچه بلغنده بود بیع فاسد بود و در آنچه نیکو بود بیع درست بود
حجت ابوحنیفه رحمة الله آنست که تخم مرغ بلغنده مال نیست چون مال نبود لاجرم که بیع کل کرده
اند باطل بود و نظیر وی آنست که اگر مردی بنده را با آزادی هر دو را بیک بیع فروخت بیکی بالی
معلوم باتفاق بیع بنده باطل بود از بهر آنکه چون بیع یکی است و آزاد اصلا ملک کسی نشود لاجرم بیع بنده
باطل بود و آنچه در مسئله ما است جواب همین بود باز ابویوسف و محمد رحمة الله میگویند فرق است
میان تخم مرغ و میان آزاد و بنده و تخم مرغ بلغنده شاید که یکی مر آنرا کار آید پس لاجرم بیع
را واسطه گوییم باطل نی بر قول ایشان القدر که بلغنده بود مشتری مثل آن بخرد و بوی که بایع
است تسلیم کند و بهار بستانند و آنها که نیکو است بخود بیع جایز آمده است و خواهد از سر بیع کند
و باز بر قول ابوحنیفه رحمة الله آنها که بلغنده آمده است مال نیست چون مال نبود تسلیم کردن آن بر بایع
واجب نبود و آن هیچ که نیکو آمده است مثل آن باز خرد و بر بایع دهد و هر ده را باز بها بستانند اگر بایع
گوید که باطل و ده که بر ده هر ده را باز آر مشتری گوید که بر من واجب نیست تسلیم کردن آن هیچ را از بهر آنکه
مال نیست **مسئله** مردی صد جوز خرید ازین صد جوز ده هیچ بود چرا آمد آن عقد بود از بهر آنکه
یکی از هر ده و اگر همه هیچ آمد بر قول ابوحنیفه رحمة الله بیع باطل بود از بهر آنکه آنچه بیع است معدوم
است چون معدوم بود بیع باطل بود و بعضی مشایخ گفته اند بنگریم که این پوست جوز را بچیزی
میخرند از بهر سوختن را یا نی اگر میخرند آن پوست را بیع فاسد بود و باطل نی که جوز مثلی است
نتواند تسلیم کردن همچنانکه قبض کرده شده چون از مثل آن عاجز آمدیم بقیمت باز گردیم از
بهر آنکه کسی نداند که آن جوز دیگر همچنان بیع است یا نی قیمت آن پوست بود و هر چه بخرند آن قیمت
وی باز دهد و بهای خود باز ستانند اگر خواهد آنچه از پوست گرفته بگیرد و دیگر را مطالبه کنند **مسئله**
مردی ده کدو خرید و هر ده تلخ بیرون آمدند بیع باطل بود از بهر آنکه کدو تلخ مال نیست و وی را هیچ چیز را
خرج نشود و بر اسقوط رنجور رداه اگر بعضی تلخ آمد و بعضی شیرین بقول ابوحنیفه رحمة الله بیع در کل
باطل بود و بر قول ابویوسف و محمد رحمهما الله در کدو شیرین بیع جایز بود و آن کدو شیرین را قبض کند و آن تلخ را
بها باز ستاند ابوحنیفه رحمه الله میگوید که وی تلخ مال نیست اما این کدو شیرین را از سر بیع کنند تا روا بود و در مقابله آن تلخ
بها باز گیرد **مسئله** اگر مردی خیار خرید یا بادرنگ اگر شیرین آمد بیع روا بود و اگر تلخ آمد باتفاق بیع جایز بود و اما رد توان
کردن از بهر آنکه … همچنین باید کردن که قبض کرده باشی چون از رد عاجز آید نقصان رجوع کند نقصان آن بود که اگر کسی

ستور خورد بهان اندازه بگیرد و باقی دیگر از بها بستاند **مسئله** مردی خربزه خرید تلخ آمد بیع درست
بود اما بنقصان رجوع کند از بهر آنکه وی بر ستور خورد اما اگر زندگی تلخ آمد آنرا اعتبار نبود **مسئله** مردی
ماده گاوی معروف شد بمردی باین شرط که هر روز پنج من شیر میدهد گفتا این بیع فاسد بود از بهر آنکه این شرط
که ایشان کرده اند شاید که همچنان بود و شاید که همچنان نبود لاجرم بیع بدین معنی فاسد بود و همچنین اگر کسی گوید
من این ماده گاو را میفروشم بشرط آنکه وی باشیر است هم درست نبود از بهر آنکه شاید تا اکنون شیر داده بود
اکنون شیر نه دهد لاجرم ضرر بود در حق مشتری و گفتیم که بیع بشرط بیع را فاسد کند والله اعلم بالصواب

فصل در بیان نشان فاسد بیع و حکم وی باید دانستن که حکم بیع فاسد چیست حکم بیع فاسد آنست
که تا بیع را مشتری قبض نکند ملک نشود و هر یکی را ولایت فسخ عقد بود و هر کدام ازین دو یکی گوید من
این عقد را بر انداختم بر انداخته شود و اگر بیع در دست مشتری هلاک شود بر وی قیمت واجب آید بهای
نی از بهر آنکه بیع فاسد در حکم غصب است همچنانکه مردی کالا غصب کرد از مردی و در دست این غاصب این کالا هلاک
شد بر غاصب قیمت واجب گردد در همین مسئله نیز جواب همین است اگر کسی سوال کند که بها
کدام است و قیمت کدام جواب آنست که بهای آنست که خریده بود بدان و قیمت آنست
که اهل آن گویند که این رخت یا ان با چندین می ارزد و آنرا قیمت خوانند و صورت
مسئله آنست که مردی را غلامی است که قیمت آن غلام ده دینار است خواهد
این غلام را بهشت دینار فروخت تا لو فان گفتم که این بیع فاسد است اکنون
غلام را مشتری بسبب قبض کرد و در دست وی هلاک گشت مر بایع را رسد که از
مشتری ده دینار دعوی کند و طلب کند بشریعت از بهر آنکه گفتیم
در بیع فاسد هر یکی را ولایت است که آن بیع را بر اندازد که اگر بایع بر انداختی مر این
بیع را غلام گرفتی که بهای وی ده دینار بودی اکنون لاجرم عاجز آید از حاضر
کردن غلام و عاجز نیاید از قیمت لاجرم دو دینار دیگر قاضی بفرماید تا مشتری بایع
را دهد **مسئله** مردی غلام را بر بیع فاسد بهشت دینار دیگر طلب کند غلام را بنزدیک
بایع آورد و گفت مرا زر دیگر نیست اگر فردا روز این غلام از من هلاک شود تو از من دو دینار
دیگر طلب کنی غلام را باز گیرد از من ده بایع گفت من از ان دو دینار کردن ترا بیزار کردم مشتری غلام
را برد بعد از ان این غلام هلاک شد رسید بایع را که از مشتری دو دینار دیگر طلب کند و آن بیزاری
از وی درست نیاید از بهر آنکه هنوز آن بران مرد دو دینار واجب نشده است و بیزاری از چیزی واجب نشده

که درست نبود و آن دو دینار بر مشتری و تمی [illegible] سبب نشود و که غلام هلاک شود از بهر آنکه قیمت آن بوقت رد واجب نشود و که غلام هلاک شده شود
مسئله مردی ماده گاوی خرید به بیع فاسد و این ماده گاو در دست مشتری ماند سه چهار سال و سه چهار گوساله آورد و بعد از آن بالغ
شد که این بیع فاسد بوده است خواهند که وی وان ماده گاو و گوسالگان را بستانند از بهر آنکه گفتیم بیع فاسد را حکم غصب است و اگر غصب کرده بودی هم
در دست غاصب گوسالگان آورده بودی بعد از آن معلوم شدی هم ماده گاو و هم گوسالگان توانستی گرفتن در آن مسئله در مسئله ما نیز همچنین
بود و اگر اشکال گوید که بیع فاسد را چون قبض کرد مشتری را ملک شد و غصب را چون قبض کنی ملک نشود چرا باید که در بیع فاسد گوسالگان
را توانند گرفتن جواب آنست که بیع فاسد مستحق الرد است دلیل بر آنکه قاضی را برسد که در بازاری که بیع فاسد کنند ایشان را جبر کند و منع کند
تا بیع فاسد نکنند پس معلوم شد که حکم وی حکم غصب آید مسئله مردی مردی را ماده گاو بخشید این ماده گاو در دست موهوب له بچگان
آورد پس پشیمان شد و رجوع کرد ماده گاو را تواند بردن و بچگان را نی چه فرق است میان بیع فاسد و هبه چون هر دو جای حق رجوع
است در بیع فاسد بچگان می‌تواند بردن و در هبه نی فرق آنست که بیع فاسد را حکم غصب است متزلزل است لاجرم می‌تواند که بچگان را بردن
اما در هبه ملک مقرر است و بچگان در ملک او زاده شده است لاجرم درین صورت بچگان را نمی‌تواند بردن و فرق دیگر آنست که در هبه حکم را
از رضا موهوب که می‌باید یا قضاء قاضی تا درست بود و در بیع فاسد خواه رضا و خواه نی رجوع درست آید که اینجا فرق آمد میان این
و میان بیع فاسد مسئله مردی کنیزک خرید به بیع فاسد و قبض کرد و ملک شد اما دخول نشاید کردن که ملک متزلزل است اما بعضی کنیزک را بخشید
مردی مر دیگری را قبض کرد باز وی دخول کردن روا بود بدان حجت که گفتیم مسئله مردی بنده بخرید به خم خمر یا به خوک این فاسد بود اما
اگر بنده بخرد بخون یا بمیته درین صورت این بیع باطل بود چه فرق است میان خمر و خنزیر و خون و میته جواب فرق آنست که خمر و خنزیر اهل
ذمه را مال است و هر چند ما را مال نیست اما اتفاق که خون و میته مال نبود و هم چنان نشود که تو این کار را بتو فروختم بی بهایش باطل بود در این
بیع و در آن صورت که اهل ذمه را خمر مال است بر قول ابو حنیفه رحمه الله خمر مالیست ولی متقوم نیست یعنی بی قیمت است دلیل بر آنکه ابو حنیفه همی گوید که
اگر مردی وفات یافت و از وی خمر ماند میان وارثان میراث شود پس معلوم آید که خمر مالیست و دیگر آنکه مردی خمر مر دیگری را غصب کرد
مالک را برسد که از وی باز ستاند و اگر ندهدش بقاضی بردش و قاضی خصومت بشنود و حکم کند میان ایشان از بهر آنکه صلاحیت مال شدن
دارد و چون در زمان این دوم صلاحیت مال شدن دارد لاجرم چون چیزی که بخرد بدان بیع فاسد بود مسئله اگر کسی سوال کند که بیع باطل کدام
و بیع فاسد کدام است جواب بیع باطل آن بود که کسی کالا بخرد و بهای بدو ندهد آن بیع باطل بود یا چیزی خرد که آن چیز مال نبود یا چیزی که آنکس را
آن چیز نبود و هم چنانکه مردی از مردی گندم می‌خرد یا جو و یا مانند وی و آنکس را آن چیز نیست در ملک این بیع باطل بود از بهر آنکه بیع معدوم بود
و بیع معدوم باطل است و حکم بیع باطل آنست که اگر قبض کند ملک نشود تا اگر هلاک شود در دست مشتری بر وی ضمان واجب نبود و اگر سوگند
خورد که امروز چیزی نخریدم به بیع باطل چیزی خرید سوگند نگردد نباید و بیع صحیح آنست که مردی چیزی خرید به بیع درست پیش از قبض ملک
شود و بیع فاسد را تا قبض نکند ملک نشود و دیگر آنکه اگر سوگند خورد که من امروز بیع نکنم چیزی فروخت بیع فاسد سوگند فرو آید از بهر آنکه بیع فاسد
ملک شود اما بیع باطل ملک نشود مسئله اگر مردی غلام خرید به بیع فاسد و قبض کرد و آزاد کرد این غلام آزاد شود و اگر بیع باطل خرید و قبض کرد

و آزاد کرد آزاد نشود از بهر آنکه بیع فاسد را چون قبض کنی ملک شود و بیع باطل را قبض کند ملک نشود تا فرق بود میان بیع فاسد و باطل
مسئله مردی دستار خرید بدان شرط که این دستار دستار ستانی است بعد از آن معلوم شد که دستار سمرقندیست بیع باطل بود و همچنین
اگر مردی لعل خرید انگشتری بیرون آمد بیع باطل بود و همچنان اگر مردی زندنیجی خرید و ودایی بیرون آمد و ودایی خرید زندنیجی بیرون
آمد هم بیع باطل بود و اگر مردی کفش ادیمی خرید سختیان بیرون آمد هم بیع باطل بود از بهر آنکه درین همه صورتها مبیع معدوم است از بهر آنکه آنچه
وی خریده است آن چیز نیست چون آن چیز نبود که وی خریده است بیع باطل بود و اما اگر چند گاه این دستار را بر بست مشتری بسبب بستن نقصان
کرد از قیمت یا کفش را پوشید و کفش را معیوب کرد بعد از آن معلوم شد که این کفش ادیم نبوده است و این دستار ستانی نبوده است رسیده است
که هم چنان بیع باطل است رد کند و زر خویش باز گیرد و نقصان نخواهد و کفش بدهد از بهر آنکه گفتیم که بقبض ملک نشود و چون ملک نشود امانت بود بدست
وی هرچه وقت امانت دار امانت را نقصان کند ضمان واجب نشود مسئله اگر مردی غلام خرید کنیزک پدید آمد این بیع باطل بود از بهر آنکه آن
مصلحت که وی را از غلام بحاصل آید از کنیزک نیاید اما فرق آنست که میان این مسئله و میان آن مسئله که اگر مردی نر گاو خرید ماده گاو بیرون آمد
یا نر خر خرید ماده خر بیرون آمد یا پخته خرید پیش بیرون آمد درین همه صورتها بیع روا بود و اما مشتری را اختیار است خواهد هم چنان رو دارد و
خواهد رد کند فرق میان حیوانات و آدمی آنست که نری و مادگی در حیوانات صفت است و اگر آن صفت در حیوانات نبود هم بیع را باز ندارد
اما اختیار رنها در شریعت مر خرنده را اما در حق آدمی بچون صفت نبود مقصود حاصل نبود و چون مقصود حاصل نبود هم چنین شود که گوئی ذاتم
است لاجرم بدین معنی فرق افتاد مسئله دو مسلمان اندر سفر و شهر یکی بدیگری بیع میان ایشان روا نبود از بهر آنکه خمر مال نیست
اگر مسلمانی را خمر است ذمی را وکیل کرد که این خمر مرا فروش این ذمی بدیگری فروخت این بیع روا بود بر قول ابوحنیفه رح مسئله دو ترسا
یکی را خمر است بدان ترسای دیگر فروخت اگر در حال ترسای تسلیم کرد بیع روا بود و اگر پیش از تسلیم این دو یکی مسلمان شد این بیع از میان
ایشان برخیزد از بهر آنکه مسلمانی ممنوع است از گرفتن خمر و دادن چون ممنوع بود لاجرم بیع بر انداخته شود مسئله مردی از زمین ده گز
میفروشد بمردی یا از خانه معین ده گز میفروشد بمردی نامعین این بیع بر قول ابوحنیفه رح فاسد بود و بر قول صاحبین رح روا بود
حجت ایشان آنست که میگویند زمین معین است و خانه معین و بهای معلوم و گز معلوم این بیع روا بود و حجت ابوحنیفه رح آنست که میگوید
زمین تفاوت کند یکی فربه روی تر بود و یکی لاغر روی تر بود و یکی سوی بلند تر بود و یکی روی پست تر بود و بسبب منازعت رود در میان ایشان
لاجرم بدین سبب فاسد بود و اما خانه را نیز چنین بود که منازعت رود در میان ایشان که یکی همسایه نیکوتر بود و یکی همسایه بتر چون منازعت
رود لاجرم بیع فاسد بود مسئله مردی گفت این صد گوسفند بتو فروختم به پنجاه دینار و گوسفند معین نیست مشتری گفت من خریدم روا نبود
اما اگر مردی گفت ازین صد گوسفند پنجاه بتو فروختم با چندین مال وی گفت خریدم بیع فاسد بود از بهر آنکه منازعت رود و آن گوید من پنجاه
نیکوتر خواهم و این گوید من پنجاه تباه تر دهم لاجرم بیع فاسد بود مسئله اگر گفت ازین صد گوسفند ده فروختم هر گوسفندی بیکدینار
روا نبود از بهر آنکه منازعت رود و اگر گفت این گوسفندان که هستند هر دو گوسفند بیکدینار بمن فروختی گفت فروختم این بیع نیز
فاسد بود از بهر آنکه شاید که گوسفندان طاق آید در آن سخن منازعت رود لاجرم بیع فاسد بود مسئله مردی گفت که ازین

روا نمیداند گفتیم فرق آنست که وکیل بفروختن در یک غلام تیز نیست و ضرر این غلام محتمل بود اما وکیل بخریدن اگر زیادت از قیمت بود ا
داریم شاید که بحیله اول این مرد بها این غلام کند این موکل را بدین بد آید که اثر شود پس لاجرم فروختن درست آید و در خریدن این فرق
بود میان هر دو مسئله اما ابو یوسف و محمد رحمه الله میگویند که در هر دو جای ضرر است مر موکل را و هر چه ضرر آید بی خریدن درست بود ولی
فروختن مسئله مردی مردی را وکیل کرد که این غلام مرا بفروش بده دینار و این غلام را بده دینار بخرید و وکیل بنه دینار فروخت اما بعد
از آن موکل بیامد مر وکیل را گفت چه کردی غلام را گفت فروختم گفت نیکو کردی پس از آن معلوم شد بنه دینار فروخته است موکل گفت
من روا نمیدانم این بیع درست افتاده است نتواند بر انداختن از بهر آنکه چون اول گفت که نیکو کردی آن بیع موقوف با اجازت وی بود
چون اجازت کرد بیع درست شد چون خواهد که باز رجوع کند درست نیاید بایستی که نخست بپرسیدی که بچند فروختی تا اگر فروشش بودی اجازت
کردی و اگر نی چون تقصیر از وی آمد لاجرم بیع نافذ آمد مسئله مردی مردی را وکیل کرد که این غلام مرا بفروش و دیگری همین مرد را
وکیل کرد که این غلام را از بهر من بخر ده و بها را بدیه کردند این وکیل گفت من این غلام موکل بخود را فروختم و خریدم از بهر موکل
بخود بده دینار این وکالت درست نبود باتفاق از بهر آنکه وکیل در باب بیع و شرا از دو طرف درست نبود از بهر آنکه حقوق بیع
راجع بوکیل است یک شخص هم بایع و هم مشتری هم مالک هم متملک یعنی خرنده و هم فروشنده روا نبود از بهر آنکه آن خرنده غلام را
ندهد طلبد هم از وکیل طلبد و اگر موکل که خداوند غلام است بها طلبد از وکیل طلبد و اگر دران غلام عیب پدید آید هم بوکیل رد کند
پس لاجرم چون حقوق بوی راجع آید وکیل از دو طرف درست نبود یک شخص بخلاف مسئله نکاح که اگر مردی مردی را وکیل کرد که دختر فلان
کس را از جهت من بخواه بصد دینار کابین پدر دختر همین مرد را وکیل کرد که دختر مرا فلان کس بده بصد دینار این وکیل گفت که من [illegible] موکله
خود را به موکل خود دادم نکاح درست آید فرق است میان وکیل بیع و میان وکیل نکاح که وکیل نکاح همچون رسول است و بر رسول
عهده نبود و وی سخن گفت و از میانه بیرون رفت اگر مهر زن طلب کند از وی نتواند کردن و اگر آن زن دست پیمان طلب کند و یا نفقه
از وکیل نتواند طلب کردن لاجرم در این صورت نکاح یک شخص از دو طرف روا بود مسئله مردی مردی را وکیل کرد که این غلام
مرا بفروش بده دینار وکیل این غلام را فروخت موکل گفت از آن ده دینار دو دینار بتو بخشیدم این ابرا بود مر مشتری را
همچنان بود که گویی بهشت دینار فروختن و اگر گفت سه ترا بخشیدم یا چهار یا پنج تا بنه دینار وکیل را گفت بتو بخشیدم این بخشش
مر مشتری را افتد وکیل نتواند که از مشتری هیچ بستاند اما اگر گفت هر ده دینار بتو بخشیدم اینجا بخشش مر وکیل را افتد پس مشتری را
لا بد فرق است میان آنکه نیم از آن می بخشد که فروخته است آن حطه میشود از مشتری چون همه بخشد هیچ حطه نمیشود از بهر آنکه اگر
هر ده دینار را از مشتری حط کنی همچنان بود که گویی من این غلام بتو فروختم بی بها و بیع بی بها روا نبود اما هر چه از آن قیمت حط
کنی همچنان بود که گویی هم اول بهمان فروختی که باقیست مسئله اگر مردی سوگند خورد که من امروز بیع نکنم مردی دیگر را وکیل
کرد که این غلام مرا بفروش این وکیل فروخت سوگند فرود آید از بهر آنکه گفتیم که در باب بیع و شرا حقوق راجع بوکیل است اما اگر
این سوگند نخورده دیگری را وکیل کرد که من سوگند خورده ام که چیزی نفروشم وکیل فروخت سوگند فرود نیاید و اگر سوگند خورد

همچنین است حکم کسی که مردی را وکیل کرد که فلانه را از بهر من بخواه رفت و او را از بهر وی خواست سوگند فرود نیاید و اگر همین سوگند
خورده است یکی را وکیل کرد که فلانه را از بهر من بخواه وکیل از بهر وی خواست سوگند فرود آید مر موکل را از بهر آنکه در باب نکاح وکیل
همچون رسول است حقوق عقد راجع بشوی است نه بوکیل لاجرم سوگند فرود آید بخلاف وکیل بیع و شرا که حقوق عقد بیع راجع بوکیل
است نه بموکل مسئله مردی مر مردی را وکیل کرد که این غلام مرا بفروش این وکیل بخود فروخت این بیع موقوف بود اگر مالک
اجازت کند بیع نافذ بود و اگر نه نی از بهر آنکه وی وکیل بیع است اینجا اگر وی خرد مشتری شود مسئله اگر وصی کاله نارسیده
را بفروشد روا بود چون بقیمت مثل وی بفروشد اگر بکم می فروشد روا نبود از بهر آنکه ضرر بود در حق نارسیده مسئله اگر وصی کاله
نارسیده را بخود بخرد بقیمت مثل روا نبود از بهر آنکه وی متهم است باید که کاله نارسیده که بده درم بود به یازده درم خرد تا بیع نافذ بود و بهره
معلوم شود که نفع است در حق نارسیده مسئله اگر پدر کاله نارسیده را بخود بخرد روا بود اگر بقیمت مثل وی بخرد اما اگر بکم از قیمت بخرد
روا نبود فرق است میان وصی و پدر فرق آنست که پدر پسر فرزند خود را بد نخواهد و کاله وی را بکم نخرد مسئله اگر مردی چهار من پنبه
بنداف میدهد و یک من باغنده از وی خرد بچهار من پنبه این روا نبود از بهر آنکه چون از چهار من پنبه یک من باغنده شود پنبه دانه رایگان شود
و این عمل حلاج و نداف را در شریعت اعتبار نیست چکند تا حلال شود گفتا باید که آن پنبه را از وی بسیم بخرد یا بسیم باغنده فروشد
تا حلال شود مسئله اگر مردی ده من کنجد آورد و دکان روغن گر که این کنجد را روغن کن ده من روغن اگر [illegible] که از این کنجد سه من روغن [illegible]
سه من و نیم ستد تا درست آید تا سه من در مقابل سه من شود که در کنجد هست و آن زیادتی کنجاره شود تا حلال بود و اگر این
کنجد را یا معطر را یا زعفر را یا بدانه را بوی بفروشد بسیم باز بهمان سیم از وی روغن خرد تا حلال بود مسئله مردی ده قفیز گندم
میدهد و بیست قفیز جو می ستاند دست بدست روا بود از بهر آنکه گندم با جو خلاف جنس اند و هر چه خلاف جنس بود یکی بدو روا بود والله
اعلم مسئله مردی ده قفیز گندم داد بمردی گفت چون بفرقان آید بیست قفیز جو باز ده بالاتفاق حرام بود و ربوا بود از بهر آنکه [illegible]
میفرماید که الجنس بانفراده یحرم النسیئة گندم با جو خلاف جنس است اما از روی کیل جنس است و هر چه جنس بود نسیه حرام بود مردی یکی درم بده درم
میفروشد دست بدست روا بود از بهر آنکه جنس هستند ولی قدر نی [illegible] قدر آن بود که وی را بکشند و علی عدد [illegible] که درین فعلی است
تبع شود [illegible] که درین عددیست اما اگر چنانست که یکی عدل میدهد از سیمی و دو عدل میستاند حرام بود از بهر آنکه هر چه نسیه شود همچون
بیع صرف شود بهمان چیز که یاد کردیم مردی کنیزکی فروخت بمردی بده دینار و آن کنیزک را ده دینار طوق بود بایع گفت که این کنیزک را
باین ده دینار بتو فروختم ده دینار را با ده دینار بیع شود کنیزک بوا شود اما چنانست که کنیزک با ده دینار با ده دینار فروختم این بیع روا بود از
بهر آنکه ده دینار با ده دینار برابر بود و یکی دینار را این کنیزک شود بیع روا بود والله اعلم مسئله دو انباز اند و دو خربزه خریده اند یا [illegible] این
خربزه ها قسمت میکنند اگر برکشیده کنند خود اشکال نباید که جایز بود و اما اگر یکی خربزه این دو ای می نهد و یکی از آن روی [illegible] آورده است
که ربوا نبود هر چند که یک روی زیاده آید از بهر آنکه خربزه یا خربزه از اموال ربوا نیست هیچ در وی ربوا نرود از بهر آنکه خربزه را در آنجا برکشیده
نمیفروشند و گفتیم ربوا در چیزی رود که وزنی و یا کیلی و این خربزه نی وزنی است و نی کیلی اما اگر در شهری بود که وی را برکشیده فروشند آنجا قسمت

مسئله مردی خانه فروخت و درین خانه چاه است و بود و رسن و دلو ذکر نکرده شان و دلو و رسن اندر آید یا نی بگویم اگر این دلو و رسن بچرخ است
که وی را برد و خته اند بیران چرخ چاه به بیع اندر آید و اگر نی نی مسئله مردی خانه فروخت و بر در خانه قفل است قفل به بیع اندر خانه اندر آید یا اگر
کلید و کلیدان بود بعضی مشایخ گفته اند که در بیع در نیاید تا ذکر نکند اما صدر شهید رحمة الله میگوید که حاجت نیست از بهر آنکه کلید و قفل
و بسته نشود خانه را و نکیر از بهر آنکه تا حفظ حاصل و عرف و عادت مردمان است که خانه فروشند چنانچه کلیدان با خود دهند و لاجرم هر چه
اندر آید بیع مسئله مردی دوکانی فروخت و ذکر تختها دوکان نکرد و تختها دوکان به بیع اندر آید یا نی بعضی مشایخ گفته اند در بیع
و بعضی مشایخ گفته اند بنگریم که این دوکان در بسته بود یا نی اگر در بسته بود به بیع اندر آید و اگر گشاده بود تا ذکر نکند به بیع اندر نیاید
صدر شهید رحمة الله میگوید خواه بسته باشد خواه گشاده به بیع اندر آید مسئله مردی زمینی فروخت که درین زمین کنده است و ذکر کنده اگر چه کنده
به بیع اندر آید یا نی بعضی مشایخ گفته اند که اندر آید که وی همچون درخت است که یکسال و برای زیر سه سال و چهار سال بر وی همی برخی
دوام آید و هر چه دوام را بود بنگریم به بیع اندر آید یا نی بعضی گفته اند که وی همچون کشت است تا ذکر نکنی به بیع اندر نیاید مسئله مردی
فروخت درین زمین درخت کشته است از بهر فروختن را اکنون درختان نیز به بیع اندر آید یا نی بدین خلاف است که گفتیم تا اکنون باب در وکیل
بیع بدانکه وکیل در بیع و شرا روا بود که پیغامبر صلی الله علیه وسلم مر حکیم بن حزام را وکیل کرد بخریدن گوسفند اینست پس تا معلوم شد که وکیل
به بیع روا بوده است که اگر روا نبودی پیغامبر علیه السلام وکیل نکرد مسئله مردی مردی را وکیل کرد که مرا غلامی بخر بده دینار این وکیل
و غلام خرید بیازده دینار این بیع از وکیل افتاد موکل را نیز که وی را وکیل بده دینار کرده است چون بیازده خرید وکیل مخالف بیع وی
بود و موکل را نی مسئله اگر وصی نارسیده را چیزی خرید و بها از آن خود داد وقتا بازگرداند نارسیده برد ارد یا نی گفتار رسد که بر دارد از بهر
ظاهر و غالب از حال وصی است که وی زر را از بهر آن بداده بود تا بوی بخشد از بهر آن داده بود تا باز ستاند اما اگر پدر چیزی خرید از بهر
فرزند نارسیده را و نارسیده را مال خویش نیست پدر زر خود را باز تواند برداشتن و اگر نی نی از بهر آنکه پدران در حق فرزندان تبرع کنند
و اگر تبرع نکردی بایستی که گواه کردی چون گواه نکرد معلوم شد که تبرع کرده است و باز نستان شده اما وصی نارسیده را بیگانه است
وی تبرع نکند پس لاجرم وی را گواه حاجت نبود تا فرق بود میان پدر و وصی باب در خیار رؤیت بدانکه در شریعت است که اگر مردی
کالا خرید نادیده این بیع به مذهب علماء ما رحمهما الله روا بود و او را اختیار دیدن بود و چون یا هم مر وی را بوی تسلیم کند اگر خوش آید وی
نگیرد و اگر خوش نه آید بخیار رؤیت رد کند روا بود مسئله مردی بنده را دید بعد از آن چند روز این بنده بخرید و مر او را خیار رؤیت بود
از بهر آنکه دیدن پیشتر از برای خریدن بوده است و مر او را اکنون خیار ثابت شد پس تواند رد کردن مسئله مردی مردی کنیزک دید از
بهر آن بخرد و بعد از آن کنیزک را بخرید میگوید مرا خوش نمی آید رد میکنم نتواند که رد کند از بهر آنکه وی را حکم کل پدید نیست
و دلیل بر اینکه اگر کوید مر زن خود را روی تو طلاق بیفتد و اگر بنده را گوید روی تو آزاد از او شود پس لاجرم معلوم شد که
روی دید نتواند رد کردن مسئله مردی خر را دید پیش و مر او را خرید بعد از آن میگوید بخیار رؤیت رد میکنم که مرا خوش نیامد
نتواند که رد کند از بهر آنکه حیوانات را پیش و پس یکسان است و دیدن چون یک دیده بود و تمام لاجرم خیار رؤیت نبود مسئله مردی گاو خرید بخیار رسیده ...

اخریان خرید و در اخریان عیبی یافت وی مختار بود خواهد بنقصان بگیرد و خواهد رد کند مسئله اگر مردی غلام خرید و از دهان این غلام بوی
می آید نتواند رد کردن مگر که بوی فاحش و اگر کنیزک خرید و از دهان او بوی می آید یا از زیر بغل بود تواند رد کردن والله اعلم مسئله
مردی غلامی خرید و آن غلام زان بیرون آمد نتواند که رد کردن و اگر کنیزک خرید و این کنیزک زانیه بیرون آید نتواند که رد کند از بهر آنکه
زن بهر فراش بود و چون زانیه بود در فرزند خلل افتد اما غلام را این نبود مسئله مردی غلام خرید این غلام کم خوار است عیبی نیست [illegible]
اگر ازین کم خوردن در کار خواجه خلل افتد عیب بود و اگر نی نی و اگر کنیزک خرید کم خوار پدید آید باتفاق عیب نبود نتواند رد کردن حاصل
آنست که کم خوردن در آدمی هنر است و در ستور کم خوردن عیب بود پس هر که بسیار خورد و خود را مانند ستوران میکند مسئله مردی
ستوری خرید و این ستور ناخوار بیرون آمد عیب بود رد کند تواند از بهر آنکه ناخوار در ستور عیب است بخلاف آدمی مسئله مردی ستوری این
ستور جهنده بیرون آمد عیب بود از بهر آنکه این ساعت که وی با بار جهید وی عاجز ماند لاجرم عیب بود رد کند تواند مسئله مردی چیزی خرید این چیز
این چیز که بیند عیب بود و یا نی مشایخ گفته اند که از اهل آن صناعت پرسند اگر عیب دارند عیب بود و اگر نی نی مسئله اگر مردی ستوری خرید این
عیلی میکند اگر وقتی باده خورد نکند عیب نشود و اگر همیشه میکند عیب بود مسئله اگر مردی بنده خرید ششم انگشت بیرون آمد یا دندان
زیادتی بیرون آمد عیب بود رد تواند کردن مسئله مردی کنیزک کسی خرید آن کنیزک را مفضات یافت عیب بود رد تواند کردن از بهر آنکه
با وی دخول نشاید کردن از بهر آنکه دخول در محل حلال بود و در غیر محل حرام بود مسئله اگر مردی کنیزک خرید این کنیزک را رتقا یافت یا قرنا
عیب بود رد تواند کردن مسئله اگر مردی کنیزک خرید و بآن کنیزک دخول کرد و بعد از آن عیب اندام یافت نتواند رد کردن از بهر آنکه
رد همچنان باید که قبض کرده است مسئله مردی ماده گاوی خرید یا شیر به پوشیدگی داره کو آید عیب بود رد تواند کردن مالی بنگرم که
ازین ماده گاو شیر حیوانی پوشیده است که اجزا چیزی خورند نتواند رد کردن از بهر آنکه ازین گاو چیزی کم کرد اما اگر نگوید و شیر
جوشیده بود عیب بود تواند رد کردن مسئله مردی باغی خرید درین باغ زنبورخانه است عیب بود رد تواند کردن اگر مردی خانه خرید
درین خانه چهار پای بسیار است عیب بود مسئله مردی سنگ آسیا خرید و ببرد درین سنگ عیب یافت اگر ازین سنگ چیزی کم کرده بود
نتواند رد کردن از بهر آنکه هم چنان رد باید کردن که قبض کرده بود اما اگر هیچ تصرف نکرده است رد کند تواند و مؤنت رد کردن بر مشتری
بود هم چنان رد باید کردن که هیچ کم نکردی مسئله مردی بالاء خرید از مردی میانه این بالا پوسیده بیرون آمد عیب بود رد تواند کردن
اما اگر بریده آنجا عیب پدید آمد رد نتواند کردن اما نقصان تواند خواستن مالی بنگرم اگر در میان بریدن عیب پدید آمد کش نیز بنقصان
رجوع کند و نقصان بود که نگاه کنند که اگر این چوب بی عیب بودی چه باید خریدندی و با عیب چه باید آن قدر نقصان واجب آید اما اگر عیب پدید
و همچنان با عیب بدید نقصان نیز نتواند خواستن از بهر آنکه رضا داد باین عیب اگر بایع میگوید که من همچنین چوب بریده را میگیرم و بیرا
بر سر نشسته است که بگیرد و زر بوی دهد مسئله مردی کتابی خرید و ببرید بعد از آن عیب یافت رد نتواند کردن اما بنقصان رجوع کند
اگر در میان بریدن عیب ظاهر شد همچنین بریده نیز نتواند خواستن و اگر بجای ماند نقصان تواند خواستن مسئله مردی بنده خرید این
بنده در دست مشتری وفات یافت بعد از مردن عیب یافت بنقصان عیب رجوع کند مسئله مردی بنده خرید با یک عیب بخانه برد معلوم کرد

که عیب دیگر پدید امد و باز رد کند اگر خصومت میرود میان بایع و مشتری بایع میگوید که این عیب در دست تو شده است و مشتری میگوید در دست تو بوده
است قول قول منکر بود و منکر بایع است پس تو را بهر من حق رد نیست خبر دران هیچ مسئله که انگشت زیادتی پدید اید یا دندان ملتوی در وقت بازستدن
برامده بود لاجرم قول قول مشتری بود مسئله مردی کنیزک فروخت مردی بدان شرط که این کنیزک بکر است پس بعد دانست که عیب بوده و رد تواند کردن
بازی نگیرم که به خون ازموده است یا بجز دیگر اگر به خون ازموده است نتواند رد کردن وابن مسئله اورده است در کتابی که اگر مردی کنیزک بکر
خرید و میخواهد که ازماید بی اهل را بیارند و خایه کبوتر زیر بند و زردی خایه کبوتر را استعمال کنند اگر برود معلوم شود که بکر نیست و اگر نرود بکر بود با
ور شرح طحاوی اورده است که این کنیزک را پیش دیواری بایستانند و گویند بول اندازد اگر بول پیش رود یعنی راست رود بکر بود و اگر بول
به پایها فرو رود بکر نبود و قول دیگر کنیزک را ستان بخوابانند و کف دست را بفرج وی بنهند اگر فرج وی تحرک کند بکر بود و اگر نی مسئله مردی
کنیزک خرید به انکه این کنیزک بکر است برد و معلوم کرد که ثیبه است این مشتری میگوید که بکر نیست او رد نتواند کند بایع میگوید من تو را بکر تسلیم کرده
ایم مشتری میگوید که ثیبه تسلیم کرده قول قول بایع بود با سوگند از بهر انکه بایع دعوی اصل میکند و مشتری دعوی عارض قول قول انکس بود که
دعوی اصل میکند و اصل در بنات ادم بکارت است پس لاجرم قول قول وی بود با سوگند نظیر این مسئله انست که مرد مر مرا از مردی یکدینار میباید
این وام دار خداوند مال را با مردی حواله کرد و انمرد حواله قبول کرد و گفت یک هفته بیا تا مال بتو دهم پیش از انکه یک هفته تمام شود این حواله قبول
کننده وفات یافت خداوند مال امده است بران وام دار میگوید مرا بتو رجوع است که انمرد مفلس مرده است مدیون میگوید که تو انکر مرده است
و از ترکه وی مال بر دار گفته قول قول خداوند مال بود با سوگند از بهر انکه وی دعوی اصل میکند و اصل در بنی ادم درویشی است توانگری عارض
است پس قول قول انکس بود که اصل دعوی کند مسئله مردی خر خرید از مردی و بر پشت خر عیب یافت بران نشست و اورد تا رد کند به بایع تواند که رد
کند یا نی میگوید نتواند که رد کند از بهر انکه بعد ان کین عیب یافته است در وی تصرف کرده است ان تصرف مانع رد بود اگر چنان بود که دعوی
کند که اگر برنمی نشستم این خر سرکش بحث این از وی مستعصم بود تواند رد کردن مسئله مردی خر خرید و بر پشت خر عیب یافت اورد که ای خواجه این خر تو
معیوب است رد میکنم بایع گفت که اگر بدر سرای قاضی اروی مبلغ چیزی خرج شود تا این خر را الحق کنی این خر را به پنج دینار از من خریده پنج
کم و انکه من فروختم گفت فروختم بلیغ گفت من خریدم پس نتواند که رد کند از بهر انکه چون بها بر داشت رضا داد بعیب لاجرم رد نتواند کردن
مسئله مردی چیزی خرید از مردی و دران چیزی عیب یافت اورده است تا رد کند اگر بایع گوا ان گذارند پیش قاضی که بعد از علم بر این خر بازار
بکار داشته است این دفع از وی مسموع بود تا اگر ثابت کند نتواند رد کردن یا بایع میگوید بعد از انکه عیب یافته است وی این را بر داشت
هم نیز نتواند که رد کند از بهر انکه بها برداشتن رضا بود بعیب مسئله مردی ارد خرید از مردی بعضی از ان نان بخت تلخ یافت بقول ابو حنیفه
رحمة الله نی رد کند و نی نقصان خواهد و بقول ابو یوسف رحمة الله رد نتواند کردن اما نقصان تواند خواستن و بقول محمد رحمة الله هم
رد تواند کردن و هم نقصان تواند خواستن اینها که بخت حجت ابو حنیفه رحمة الله انست که وی ارد خریده است چون نان بخت چیزی دیگر
شد هلاک شد حکما هرچه خود هلاک کند نتواند رد کردن و نی نقصان خواستن حجت ابو یوسف رحمة الله انست که هر کجا از وی عاجز اید به
نقصان باز گردد لاجرم گوئیم نقصان بستان حجت محمد حسن رحمة الله انست که انقدر که نان بخته است نتواند رد کردن گوئیم نقصان

بستان اینرا باقی ارد وار د کن بعضی مشایخ فتوی برین قول داده اند مسئله مردی کتابی خرید و دید کتاب خطا است وی را اختیار بود خواهد
حال بکیرد خواهد رد کند و اگر مشتری میکوید بحمین میکیرم بنقصان ده نقصان نتواند خواستن از بهر انکه شریعت وی را ولایت رد داده است تا رد
کند یا رضا دهد وی بغیر شریعت میکیند لاجرم نقصان نتواند خواستن اکنون چون نقصان میتواند خواستن رد تواند کردن یا بی رد نیز نتواند
از انکه چون کفت من این را نکاه میدارم رضا داد و نتواند رد کردن والله اعلم مسئله مردی تخم سه کا خرید این سه کار را تخم کاشت سبز روا نبود
رد کند و زیان بکیرد مسئله مردی هندو خرید که هندوی نمیداند عیب بود و یا نه میکویم زاده هند است یا زاده همین ولایت اگر زاده همین ولایت است
عیب بود و اگر زاده هندوستان است عیب بود و اگر غلام ترکی خرید وی ترکی نمیداند با تفاق عیب بود از بهر انکه زبانی ترکی مرغوب است
همچنان بود کوی در وی عیب است مسئله مردی جامه خرید با یم کفت این جامه سپید است این را بشوی کفت مشتری را اختیار است خواه
بشوید و بکیرد و خواهد رد کند از بهر انکه نشستن در جامه نقصان جامه است چون نقصان بود ضرر بود در حق مشتری چون ضرر بود لاجرم
حق رد بود کتاب استبرا بیان استبرا و النستن که استبرا داشتن کنیزکان واجب است اگر با ردار بود تا بار ننهند و اگر با ر نبوند تا یک حیض
نه بینند صحبت با ایشان حرام بود و همچنین که صحبت حرام بود دواعی وی نیز حرام بود از بهر انکه پیغامبر صلی الله علیه وسلم چنین فرمود
لَا تُوطَأُ الْحَبَالَى حَتَّى يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ وَلَا الْحِيَالَى حَتَّى يُسْتَبْرَأْنَ بِحَيْضَةٍ یعنی با کنیزکان وطی مکنید در حالتی که با ر بوند تا با ر ننهند و اگر با ر نباشد تا یک
حیض نه بینند از بهر انکه حدیث دیگر آمده است از پیغمبر علیه السلام مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَلَا يَسْقِيَنَّ مَاءَهُ زَرْعَ غَيْرِهِ یعنی هر که
ایمان آرد بخدای عز و جل و بروز قیامت بر وی باد که کشت کسی را آب ندهد پس بحکم این دو حدیث وطی کردن حرام بود هر وقت
مرد پرا کسی در ملک در آید خواه بسبب خریدن خواه بسبب میراث رسد و خواه بخشیدن درین هر سه صورت استبرا واجب بود از
بهر انکه استبرا وقتی واجب شود که ملک نو شود و درین صورتها ملک نو شده است مسئله مردی از مردی کنیزک خرید بکر بقول ابو حنیفه
و محمد رحمهما الله استبرا واجب بود و بر قول ابو یوسف رحمة الله استبرا واجب نبود و حجت وی انست که استبرا از جهت فراغ رحم است
و در بکر فراغ رحم بود لاجرم استبرا واجب نباید حجت ایشان انست که میکویند استبرا از جهت ملک نو شدن است و ملک نو شدن
یافتیم پس استبرا واجب بود مسئله مردی از زنی کنیزک خرید بر قول بکر بر قول ابو حنیفه و محمد رحمهما الله استبرا واجب بود و بر قول
ابو یوسف رحمة الله واجب نبود از بهر انکه همان معنی کفتیم که یاد کرده ایم مسئله مردی کنیزک خود را کرو کرد و بمردی و مدتی در دست کرو دار
بود و بعد از ان از کرو بیرون آمد بر مولی استبرا واجب نبود یا کنیزک را بمردی اجاره نهاد و بعد از مدتی اجارت برسید کنیزک بخانه خواجه
باز آمد بر خواجه استبرا واجب نبود از بهر انکه ملک وی بیرون نرفته است و در هر دو صورت چون از ملک وی بیرون نرفته است استبرا واجب نباید
مسئله مردی کنیزک یکی را غصب کرد و بعد از ان خواجه این کنیزک باز ستاند بر خواجه استبرا واجب نباید از بهر انکه از ملک وی بیرون نرفته است هر چند که با او
غاصب دخول کرده است اما دخول حرام بود و اگر فرزند آرد نسب ثابت نبود از بهر انکه آن حرمت است لاجرم بر خواجه استبرا واجب نیست اما اگر این غاصب این کنیزک را
بمردی فروخت مشتری با این کنیزک دخول کرد و خواجه این کنیزک را باز ستاند بر خواجه استبرا واجب شود و یا نی بنکریم که این مشتری بوی دخول آورده است یا نی اگر
دخول آورده بود بنکریم که دانست که این کنیزک را وی غصب کرده است یا نی اگر میداند انست که وی غصب کرده است دخول کرد بیقین بر مولی استبرا واجب نباید

از بهر آنکه اول غاصب است این دوم که مشتری است غاصب غاصب است چنانکه غاصب را صحبت حرام بود غاصب دوم را نیز حرام بود و اگر فرزند آرد
نسب ثابت نشود لاجرم بر خواجه استبراء واجب شود اما اگر ندانند که این کنیزک مغصوب است بقیاس بر وی استبراء واجب نیاید و باستحسان واجب
آید وجه قیاس آنست که کنیزک از ملک خواجه بیرون نشود اما وجه استحسان آنست که میگوید که وی آنرا ملک خود میداند و اگر فرزند آرد نسب از وی
ثابت شود و این فرزند آزاد بود بقیمت یعنی مشتری قیمت آن کودک بخواجه کنیزک دهد این کودک را حکم ولد مغرور بود لاجرم بر خواجه استبراء
واجب بود مسئله مردی کنیزک بود و این کنیزک بگریخت بعد از مدتی این کنیزک را باز آوردند بر خواجه استبراء واجب نشود از بهر آنکه
از ملک وی بیرون نرفته است چون از ملک وی بیرون نرفته بود لاجرم استبراء واجب نیاید مسئله مردی کنیزک خود بمردی بخشید بر
موهوب له استبراء واجب آید بعد از آن رجوع کرد کنیزک باز ستاند بر وی استبراء واجب آید از بهر آنکه استبراء از بهر آنکه ملک
نو شدن است چون رجوع کرد باز ملک نو شد لاجرم استبراء واجب آید مسئله مردی کنیزک خود را بمردی فروخت بیع درست و کنیزک را بمشتری
تسلیم کرد و هم در مجلس بیع اقالت کردند بر خواجه استبراء واجب آید از بهر آنکه چون فروخت این کنیزک را از ملک بیرون رفت چون باز
بیع را اقالت کرد و باز این ملک نو شد لاجرم استبراء واجب آید مسئله مردی کنیزک را به بیع فاسد فروخت بعد از آن بیع را بر انداختند اگر
بر خواجه استبراء واجب آید یا نی گفتیم که تسلیم کرد یا نی اگر تسلیم نکرده است بر خواجه استبراء واجب نبود از بهر آنکه از ملک وی بیرون
نرفته است اگر تسلیم کرده است باز بیع را رجوع کردند بر خواجه استبراء واجب آید بر آنکه کنیزک ملک مشتری شده است بقبض تا اگر آزاد کند
آزاد شود پس معلوم شد که از ملک خواجه بیرون رفته است لاجرم استبراء واجب شود مسئله مردی کنیزک خرید و خواجه یکماه استبراء داشت
و ویرا حیض نیامد شاید با وی دخول آورد یا نی صدر شهید رحمه الله در این مسئله پنج روایت است یکروایت آنست که دو سال با وی دخول نشاید
کردن از بهر آنکه اکثر مدة ولادت دو سال است شاید که وی علوق پذیرفته بود پس کوشش تا دو سال دخول نکن و یکی روایت دیگر آنست
تا نه ماه دخول [illegible] که ولادت میانه است همین معمول است و یکروایت دیگر تا شش ماه که اقل مدة ولادة بود و یکروایت دیگر
چهار ماه و ده روز که عدة وفات آزاد است و روایت دیگر دو ماه و پنج روز که عدة بندگان است و اصح آنست که دو ماه و پنج روز باشد
تا خواجه را با وی دخول روا بود مسئله مردی وفات یافت و از وی کنیزک ماند اگر این کنیزک را پدر ترسا دیده پسر را صحبت حلال بود اما
اما بر پسر استبراء واجب بود از بهر آنکه ملک نو میشود مسئله مردی ترسا کنیزک ترسا بمردی ترسای دیگر فروخت بعد از آن ترسای استبراء واجب
بود یا نی جواب آنست که نی از بهر آنکه استبراء احکام شریعت است در حق مومنان چون ایشان مومن نیند ترسا اند لاجرم بر ایشان نبود اما اگر
چنان است که این ترسای کنیزک را بمسلمان فروخت بر آن مسلمان استبراء واجب آید اگر این کنیزک را بترسای فروخت پیش از آنکه تسلیم کرد
مشتری مسلمان شد بعد از آن قبض کرد بر وی استبراء واجب آید مسئله مردی کنیزک خرید و این کنیزک در دست بایع حیض دیده بود
در حالت حیض قبض کرد بر وی استبراء واجب آید و آن حیض از استبراء وی نیابت ندارد مسئله مردی کنیزک خرید از مردی و وی را برفت
تا از آرد یکماه مانند تا باز آورد و این کنیزک یک حیض دید در دست بایع آن حیض از استبراء نیابت دارد یا نی میگوید نیابت ندارد از بهر آنکه
در ملک وی معتبر نشده است دلیل بر آنکه اگر کنیزک هلاک شدی در دست بایع از بایع هلاک شدی باتفاق لاجرم تا دیگر یک حیض نبیند نشاید که با وی دخول

کردن مسئله مردی کنیزک خرید بخیار سه روز دهنده خیار این کنیزک حیض دید بعد از سه روز بیع را اجازه کرد آن حیض آن از استبرا حساب
ندارد از بهر انکه این بیع منزلت اسا بوده است اما اگر خیار بایع را بود از ملک بایع بیرون نیاید چون بیع را بر انداختند بر بایع استبرا واجب نیاید
چون کنیزک در دست بایع از ملک بایع بیرون نرفته بود لاجرم استبرا واجب نیاید مسئله مردی را کنیزک است با شوی اما شوی با وی دخول
نیاورده است و این کنیزک را بمردی فروخت شوی مر این کنیزک را طلاق داد حالی با وی صحبت روا بود و بر خواجه استبرا واجب نیاید از بهر انکه
ساعتی که در وی بیع کرده است وی را باشیدن با این کنیزک روا نبود از بهر انکه در نکاح کسی دیگر بود و حرمت وطی بود چون حرمت وطی بود
استبرا ساقط شود از حیلها اسقاط استبرا یکی آنست که پیشتر از انکه کنیزک بخرد باید که بکسی [illegible] بعد از ان وی را بیع کند باز آن شوی را
گوید تا وی را طلاق دهد و اگر می ترسد بر انکه نباید که شوی طلاق ندهد وی را گوید تو را بدان شرط که امر این کنیزک بدست من بود بعد از بیع
وی را طلاق دهد استبرا واجب نیاید و حیله دیگر آنست که اسقاط استبرا اگر مردی کنیزک میخرد باید که نخستین وی را بخواهد بعد از ان بخرد [illegible]
نکاح بر انداخته شود از بهر انکه بیع ملک حقیقی است و نکاح ملک بیع مجازی است و هر چه وقت ملک حقیقی بیاید ملک مجازی بر انداخته شود
چون نکاح بر انداخته شود لاجرم حالی صحبت روا بود مسئله مردی کنیزک خریدی باید تا که فی الحال با وی صحبت کند روا بود حیله کند که قضا باید که
فی الحال کسی دیگر فروشد بعد از ان که با انکس فروخت انکس وی را بشوی دهد و وی باز خرد آن شوی را گوید تا وی را طلاق دهد پس چون طلاق دهد
فی الحال با وی صحبت روا بود مسئله مردی را غلامی است ماذون کنیزک خرید این کنیزک را خواجه آورد و گرفت یک حیض در دست غلام
آمده است آن حیض بسنده بود مر استبرا را یا نی بنگریم که بر غلام دین است یا نی اگر دین بود چندان که مستغرق شود بر خواجه استبرا باید
داشتن و اگر نی نی والله اعلم **باب** در بیع روغن و بیع فاسد و بیع باطل **مسئله** مردی را روغن هست این روغن پلید است هیچ در شاید چیزی این
بیع روا بود و اگر مردی روغن چراغ خرید بعد از ان معلوم شد که این روغن پلید است وی را اختیار بود خواهد روا دارد و خواهد نی والله اعلم **مسئله**
اگر مردی روغن میته خرید باتفاق بیع باطل بود از بهر انکه مردار مال نیست چون مال نبود بیع نیز درست نبود **مسئله** اگر مرد ... آدمی فروخت
بیع درست نبود از بهر انکه جزو آدمی است و بیع جزو آدمی روا نیست از بهر انکه کل آدمی را بحکم حدیث دانستیم اما جز و در حدیث نیامده است و دیگر انکه
حق تعالی مر آدمی را مکرم آفریده است جزو او را استعمال کردن نشاید و علی هذا اگر مردی موی آدمی میخرد از مردی جواب همان بود **مسئله**
مردی کرم پیله میفروشد بمردی این بیع درست بود یا نی بقول ابو حنیفه رح روا نبود نی بیع کرم و نی بیع تخم و بقول ابو یوسف بیع روا بود و بیع
تخم و نی بیع کرم نی اما بر قول امام محمد رح همه بیع کرم روا بود و هم بیع تخم اما ابو حنیفه رح میگوید که کرم مال نیست آنچه حاصل از وی مال نبود هرچه از وی نیز
مال نبود از بهر انکه از وی چیزی حاصل می زاید اما ابو یوسف رح میگوید که کرم را از اموال نمی شمرند ولی تخم را از ولایت می برند بعد از ان متقوم بود
در نفس خویش اما بیع کرم خود اصلا روا نیست امام محمد رح میگوید چنانکه تخم سبب منفعت خلقت است کرم نیز سبب منفعت خلقت است چیزی که منفعت
وی مال بود بیع وی را روا بود و اتفاق است که بیع مار و کژدم روا نبود اما اگر کرم و آنچه بود و میفروشد بیع روا بود بجواب مشایخ اما جواب کتاب
روا نبود اما مشایخ روا داشته اند از جهت منفعت خلق را **مسئله** مردی سگ [illegible] را میفروشد بیع روا بود و باعتبار قول **مسئله** اگر مردی سگ
میفروشد تا گوشت کبیر خورد روا بود از بهر انکه تا پاسبانی کند و نفع است خلق را از وی و اگر کلب معلم میفروشد یا سگ شکاری با شکاری [illegible] روا بود

از بهر آنکه عمل ایشان چون عمل آدمی است همچنانکه عمل آدمی را اعتبار است عمل ایشان را نیز اعتبار هست خداوند عز وجل دندان سگ شکاری را پاک
دانست و دندان وی را حکم کارد داشت از بهر آنکه چون گرفت از بهر خداوند گرفت پس سگ که علم آموخت خداوند عز وجل وی را قدری نهاد نیکو
خلق اگر آدمی علم آموخت تا احکام شریعت را پیش برد اگر فردا قیامت قدری و مقداری بودش هیچ عجب نباشد والله اعلم **باب** در بیع
قبل القبض مردی برده از مردی بخرید پیش از آنکه این برده را بمشتری تسلیم کرد این برده هلاک شد در دست بایع این از میان ایشان برخیزد
از بهر آنکه تسلیم مبیع بر بایع واجب است چون تسلیم مبیع بود تسلیم نیافتم لاجرم این بیع برافتد **مسئله** مردی اخریان خرید از مردی بهای برد تا بایع
را دهد این بها هلاک شد در دست مشتری بیع از میان ایشان برنخیزد از بهر آنکه ثمن معین نمیشود در بیع و شرا چون زر و سیم بود و اگر این ثمن را
گندم کرد یا جو کرد یا چیزی از اخریان بهای آنچه دیگر کرد آن چیز را هلاک شد گویندش که مثل آن گندم یا جو باز ده تا فرق بود فرق چیست
میان آنکه بیع هلاک شود و میان آنکه بهای فروخت که بها هر کردن بود اگر آن هلاک شود گردن بر جای است اما اگر مبیع هلاک شود بیع بر جای نماند چرا افتاد
است چون آنچه نماند بیع نیز نماند **مسئله** مردی بمردی اخریان فروخت پیش از آنکه این مشتری از آن اخریان را قبض کردی بایع بدیگری فروخت
این بیع روا بود یا نی گفتا روا نبود از بهر آنکه ملک کسان فروخته است وی فضولی شود در این فروختن اگر اجازه کند مشتری این بیع جایز
آید **مسئله** مردی اخریانی خرید از مردی قبل القبض بدیگری فروخت فروختن این مشتری را روا بود یا نی بنگریم که این بیع از منقولات
است یا از عقار یعنی چیزی که وی را از جای تواند بردن یا چیزی نیست که نمیتواند بردن اگر چیزی است که از جا بجای توان بردن پیش از
قبض بدیگری فروخت باتفاق این بیع روا نبود از بهر آنکه احتمال آن دارد که تا وقت آنچه خرید آنچه هلاک شود لاجرم بدین معنی گفتیم که این
بیع جایز نبود اما اگر چیز است که وی را از جا بجای نتواند بردن همچنان خانه و باغ و زمین و مانند آن اگر وی را پیش از قبض بفروخت شد بر قول
ابوحنیفه و ابو یوسف رحمه روا بود و بر قول محمد رحمة الله روا نبود و حجت وی آنست که میگوید احتمال دارد که این زمین را آب برد یا این خانه را
آتش افتد چون احتمال هلاک میدارد لاجرم بیع روا نبود و حجت ابوحنیفه و ابو یوسف رحمهما آنست که میگویند این تو میگوئی نادرست و بر نادر
حکم نیست ظاهر و غالب از حال عقار آن بود که وی هلاک نشود و بکسی جا بجای نبرد اما منقولات تواند بردن بیع درست نبود
و در عقار روا بود بر قول شیخین رحمهما الله **مسئله** مردی را دانه مروارید است این دانه از دست وی افتاد و مرغ خانگی آن دانه را بخورد چه گوئی
امام شمس الائمه حلوائی رحمة الله میگوید بنگریم که قیمت دانه بیشتر است یا مرغ اگر قیمت مرغ زیاده بود خداوند مرغ مروارید را بخرد
اگر این دانه را خرید دیگری آمد و گفت که این دانه را که در مرغ است بمن فروش با چندین وی بفروخت این بیع روا نبود از بهر آنکه گفتیم
که بوجه منقولات بود پیش از قبض بدیگری فروخته بیع درست نبود و لکن قیمت دانه زیادت بود خداوند دانه مرغ را بخرد این دانه را بدیگری
فروخته باین مرغ باتفاق بیع درست بود اما اگر دانه صغیر شد مرغ فی بیع درست نبود از بهر آنکه نمیتواند تسلیم کردن مگر بضرر اما اگر این
مرغ را کشت و تسلیم کرد این بیع درست بود و بر روای باز آید **مسئله** مردی از مردی اخریانی خرید بهای آن داد و گفت خواجه این اخریانی
که خریدم بدست کسی فرست وی فرستاد در راه هلاک شد از دست بایع هلاک شده بود نه از دست مشتری از بهر آنکه وکالت بدین امر درست
نیست که آورنده مجهول است لاجرم از تا بایع هلاک شود باز اگر گفت بفلان کسی ده تا بیارد و با وی داد در راه هلاک شود این جا از مشتری

هلاک شود از بهر آنکه چون با مردی داد همچنان شود که وی را وکیل کرده است حکم وکیل همچون موکل بود مسئله مردی اخریانی خرید از مردی
و بها داد و گفت هر که بیاید و انگشت چنین نهد این کاله را بوی ده تا بیارد و یا گفت انگشتری را بگیرد و یا گفت بگوید که من احمد نام یا محمد
نام بوی ده مردی امد و همین نشانی اورد این مرد این اخریانی را داد و در راه هلاک شد گفتا از بایع هلاک شود از مشتری نی از
بهر آنکه نشاید که وی را همچنین گفته بود از آن سوی دیگر یکی شنیده وی آمده و کاله ببرد روغنی بود لاجرم درست نباید و جواب دیگر آنست که
لفظ هر که بیاید کلمه منکر است مجهول بود از بهر آنکه همه را فرا گیرد و خواجه شمس الدین الائمه الحلوائی رحمة الله میگوید هر که بیاید و انگشت
تو بگیرد بوی ده چون با وی داد و باید که از مشتری هلاک شود دلیل برین مسئله است اگر سلطانی از راه بیراه همی خواهد تا بشهری رود
گفت هر که از راه مرا بیراه بفلان شهر برد و مرا چندین مال بدهم یکی آمد آنکس معین شود و اجارت درست آید اینجا نیز باید که درست آید اصح
آنست که درست بود و فتوی برین قول است مسئله مردی اخریانی خرید و بهای داد و بعد از آن بایع میگوید بیا و کاله خویش را ببر گفت ببرد
با بیغو را انداز د و یا بفش انداز انجا یا در آتش انداخت اینجا هلاک شدن مبیع بر مشتری است از بهر آنکه با مر ویست باستهلاک و امر باستهلاک
قبض بود و آن بایع وکیل وی بود بقبض مسئله مردی از مردی صد من گندم خرید و بایع آسیابان بود بیع داد و گفت که همان گندم
را که بمن بیع کردی بار دکن و بر من فرست ایمن وار دکرد و هلاک شد از مشتری هلاک شد از بهر آنکه وی امر کرد بار کردن و امر او
قبض بود مسئله مردی جامه کرباس خرید از مردی همان مرد فروشنده درزی بود گفت این کرباس را که بمن فروختی مرا پیراهن دوز
دوخت هلاک شد این جامه از دست وی از مشتری هلاک شود از بهر آنکه بریدن جامه نقصان کردن است و امر کردن بنقصان قبض کردن
بود مسئله مردی از مردی کرباس خرید و بهای داد و بایع گازر بود گفت این کرباس که بمن فروختی بشوی با مردی از مردی
خرید بایع گازر بود گفتش که این مرا قصارت کن و هلاک شده از فروشنده هلاک شود و از خرنده نی از بهر آنکه اینجا در مبیع چیزی نقصان پدید نیامده
و تسلیم نیست مشتری چون تسلیم نبود هر مبیع که هلاک شود قبل القبض از بایع هلاک شود و از مشتری نی مسئله مردی اخریانی فروخت بمردی
گفت باشم تا من بایع در ربیارم و برم بایع گفت بگیر و بستر رزبده مشتری این اخریان ببرد و از شهر بدر بایع تواند که اخریانی را از وی بستاند
گفت تواند که باز بستاند از بهر آنکه خود داده است و برا از وی مطالبه رباید نه اخریانی مسئله مردی خری عاریت خواست از مردی خانه خویش برد تا
خر خوش امدش خداوند خر امد و گفت این خر را بمن فروش بوی فروخت تا باز رفت خر هلاک شده بود از فروشنده هلاک شده بود نه از خرنده مسئله
مردی خری بمردی امانت نهاد این امانت دار را این خر خوش امدش و این خر را خرید تا باز امد این خر هلاک شده بود یا مردی خری بعاریه گرفت
و خر را ببرد و باز امد و این خر را خرید تا بخانه برفت این خر هلاک شده بود از بایع هلاک شود از مشتری نی مسئله مردی بر مردی خری بخشید موهوب له
پشیمان شده امد که مرا اینی باید منت بخشیدن تو بمن فروش بوی فروخت تا باز رفت خر هلاک شده فروشنده هلاک شود از خرنده نی و درین چهار مسئله از بهر آنکه
القبض اولی بروی مضمون نیست از بهر آنکه عاریت که درست عاریت گیرنده بود و هلاک شود بروی تاوان واجب نشود و القبضها که پیش ازین کرده است ۱۵۹
ازین قبض بیع نیابت ندارد همچنان شود که مبیع پیش از قبض هلاک شده بود و چهار مسئله دیگر است که از خرنده هلاک شود یکی آنکه اگر مردی خری
غصب کرد و بعد از آن پشیمان شد خر را همچنان جا ماند و امد و از مالک خرید پیش از آنکه بخانه رفتی آن خر هلاک شده بود از خرنده هلاک شود و آنکه مشتری خری خرید

بهیچ تا معاد و بر رود هم آنجا ماند و باز آمد و بیع درست خرید تا باز آمد بخانه خر هلاک شده بود از خرنده هلاک شود و دیگر بها مردی بمردی خر می کرد گرد
و گرو داد درم همچنین خر را از خداوند خرید تا باز آمد آن خر هلاک شده بود از خرنده هلاک شود و دیگر مردی آمد بر مردی و گفت این خر را چندین
میگوئی گفت چندین گفت خوش آمد بگیرم بخرم این خر را بخانه خویش برد خوش آمدش و آن خر را خرید تا باز رفت خر هلاک شده بود درین چهار
مسئله از خرنده هلاک شود از بهر آنکه پیش از خریدن ضمان وی بوده است لاجرم از خرنده هلاک شود نه از فروشنده **مسئله** مردی از مردی
چیزی خرید با بهای آن چیز را پیش خرنده نهاد در میان آن چیز هلاک شد از خرنده هلاک شود یا از فروشنده بنگریم که اگر پیش مشتری چنان
نهاده بود که بی زدن قدم بر داشتن تواند بر داشتن آن از مشتری هلاک شود از بهر آنکه تخلیه است و هرجا تخلیه بود تسلیم بود **مسئله** مردی
از مردی روغن خرید بعد از آن بجام آورد که با این جامه اندر کن بجام اندر کرد آن جام شکست و روغن با بریخت از بایع هلاک شود یا از خرنده
اگر روغن معین بود که گوید من این روغن میخرم آنجا از مشتری هلاک شود اما اگر همچنان است که روغن معین نیست آنجا وی اندر کرد
تا مشتری بگیرد قبض نبود این جای بود که مشتری غائب است اما اگر مشتری بجان جای حاضر است بر کشند در پیش وی تسلیم شد مشتری
بعد از آن هلاک شود از مشتری هلاک شود **باب** در بیان بیع فضولی **مسئله** مردی غلام یکی را فروخت بی از آن مولی این بیع موقوف
بود با جازت مولی اگر خواجه اجازت کند درست بود و اگر نی بیع بر انداخته شود و این مذهب علمای ماست و بر قول شافعی هم اصلا درست
نبود **مسئله** اگر مردی غلام یکی را فروخت پیش از آنکه مولی خبر یافت آن فضولی رجوع کرد باتفاق آن رجوع درست آید از بهر آنکه در باب
بیع حقوق راجع بفضولی است و وی از عهده ملک نیز فرق است میان این مسئله و آن مسئله که مردی فضولی مر دیر از ان خواست پیش از آنکه خبر مرد
رسید فضولی رجوع کرد آن رجوع درست نیاید از بهر آنکه در باب نکاح حقوق راجع بفضولی نیست چون حقوق راجع بوی نبود رجوع نیز از وی
درست نبود **مسئله** مردی غلام مردی را ببیع فضولی بیکی فروخت فضول وفات یافت بعد از آن خواجه غلام خبر یافت گفت من این بیع
را اجازت کردم اجازت درست نبود از بهر آنکه آن مشتری گوید من از تو چیزی نخریده ام چون از وی نخریده بود نتواند که از وی ایستاند
حقوق راجع بفضولی است چون فضولی نماند بیع باطل شود و درین باب اصلی است باید دانستن و چنانکه در باب بیع فضولی چهار چیز باید که بر
جای بود تا اجازت دران حال کند یکی آنست که باید فضولی برجای بود دوم آنکه مشتری باید که برجای بود از بهر آنکه اگر مشتری برجای
نبود با بیع موقوف بود و اجازت با ایم در وقتی افتد که مشتری نمانده بود سیوم آنکه باید که مبیع برجای بود از بهر آنکه اگر مبیع هلاک شده بود
این بیع آنکه درست می شود که با لی اجازت میکند اکنون مبیع هلاک شده بود پس اگر اجازت کند معدوم را اجازت کرده بود و بیع معدوم
روا نیست چهارم آنکه خداوند کالا باید که برجای بود که چون وی نیز نماند بیع بر انداخته شود **مسئله** مردی را غلامی است یکی بدو که این غلام
را بمن فروشی بده دینار بایع گفت از پانزده دینار کم نمیفروشم مشتری سوگند خورد که اگر من این غلام را امروز بده دینار بخرم زن وی
بطلاق خواجه غلام نیز سوگند خورد که اگر من بده دینار بتو فروشم بنده آزاد میخواهد که سوگند بکردن هر دو نیاید چه کنند گفتا باید که
مردی فضولی را بگوید مشتری که غلام فلان کس را بمن بده دینار بفروش فضولی گفت که بتو فروختم این سوگند خورنده گفت من نیز خریدم
بایع میگوید که من رضا نمیدهم گفتا بلی اجازه را سوگند فرود آید و لی آنرا از بهر آنکه هرچه از حقیقت خریدن عاجز باشیم بر صورت بیع افکنیم و مشتوری

بیع موجود شد و دلیل بر اینکه اگر خواجه غلام باید گوید که اجازت کردم درست آید و دلیل آنکه اگر این فضولی سوگند خورده بود که من این مرد حری نفروشم این
غلام به بیع فضولی فروخت سوگند نکردن آید از بهر آنکه حقوق راجع بوی نیست **باب** در بیان عقد **مسئله** اگر بنده خرید از کسی این بنده را پیش از آنکه
قبض کرده است این بنده بریده شد این از چند حال بیرون نباشد یا بایع برید یا مشتری برید یا اجنبی برید یا بنده خود برید یا سماوی چیزی پدید آمد
و بریده شد اما اگر بایع برید مشتری را اختیار کرده بود خواهد همچنان روا دارد و بها دهد و خواهد بوی رد کند اما اگر مشتری خود برید این همچون
قبض شود لاجرم اینجا وی را اختیار نبود و چه بهای بر وی لاجرم شود اما اگر بیگانه برید مشتری را نیز اختیار بود خواهد بها دهد و نیمه قیمت از اجنبی
طلب کند و خواهد بیع روا ندارد و بایع نیمه قیمت از اجنبی باز گیرد و اما اگر سماوی بریده شد یا بنده خود برید اینجا مرد را اختیار خواهد همچنان
روا دارد و نیمه قیمت وی بدهد و خواهد رد کند و بها باز ستاند اما اگر پیش از قبض این بنده در دست این بنده کشته شد این نیز از چند حال بیرون
نبود اما اگر بایع کشته بیع باطل شود و اگر مشتری کشت بهای تمام بر وی لازم آید و اگر اجنبی کشت وی را اختیار بود خواهد بیع را روا دارد
و بهای به بایع دهد و قیمت بنده از اجنبی بستاند و اگر خواهد بیع روا ندارد تا بایع از اجنبی بستاند اما اگر بنده خود کشت مر خود را یا بفعل
سماوی کشته شد اینجا بیع درست نبود و تباه شود از بهر آنکه تسلیم کردن هم چنانکه فروخته بود عاجز است اما اگر دست و پا بریده شد قبل
القبض یکی بایع و دیگر مشتری برید بدان نیز هر دو وجه بود یا نخست بایع برید باز مشتری یا نخست مشتری برید باز بایع بعد از آن [illegible]
یا ببرد اگر نخست مشتری دست برید باز بایع اینجا مرد را اختیار بود و اگر غلام را اختیار کند چهار دانگی و نیم بهای بر وی لازم آید
نیمه بها بریدن دست لازم آید اینجا مانده اینجا و نیمه بها چون بایع پای برید و آنک نیمه از بهای نیست و دانگی نیم دیگر واجب آید اما اگر بنده مرد اینجا نیز
بمشتری واجب آید که به چهار دانگ نیز از بهر دست و چهار دیگر ماند و تیز سر بایع بود بریدن پای [illegible] و بنده دیگر باند و [illegible] که زخم مرده سببی [illegible] زخم
وی مرده است یا زخم وی لاجرم و یکی تیر بر وی و هم و یکی تیر بر وی بمعنی که گفتیم که [illegible] تیر سر [illegible] تیر واجب آید اما اگر نخست دست
بایع برید باز مشتری پای اکنون مر وی را اختیار نبود از بهر آنکه نخست بایع برید بنده را معیوب کرد چون مشتری باز پای بریدن عیب را رضا
داد لاجرم مر وی را اختیار نماند اکنون چه واجب آید گفتا نیمه بها بیفتد و نیمه بهای واجب آید از بهر آنکه چون بایع دست برید
نیمه بها افتاد و چون مشتری پای برید نیمه بهای دیگر بر وی که مشتری است واجب آید **مسئله** بدانکه قبضها بر دو نوع است یکی قبض حقیقی
و دیگر قبض حکمی اما قبض حقیقی آنست که بنده خرید قبض بکرد و وی را آزاد یا کردی نهاد و یا اجازت نهاد و یا مکاتب کرد یا مدبر کرد یا
بکسی را داد اما اگر بدیگری فروخت قبض نبود و اگر نکاح کرده داد روا بود از بهر آنکه این بیع روا نبود و چه فرق است میان عقد بیع و عقد
نکاح که یکی رواست و یکی نا رواست از بهر آنکه عقد بیع را با خبر فسادی پدید آید لاجرم با دل روا نبود و اکنون فساد [illegible]
اگر ایشان با زمراتق عقد را فسخ کند عقد دوم تباه شود و با زمر عقد نکاح را فسخ کردن ایشان تباه نشود تا مردی کنیزکی
خرید و بمردی داد پیش از قبض این بزنی داد و وی قبض شود یا نه بنگریم که این شوی با وی دخول کرده بود یا نه
اگر دخول کرده بود باتفاق قبض شود از بهر آنکه دخول شدی یا هم دخول مشتری است اما اگر شوی با وی دخول نکرده
بود در وی قیاس است و استحسان چه قیاس آنست که تصرف کردن اندر ملک [illegible] باید که قبض شود همچون که کردی نهاد و

همچون که گردی نهادن یا با جارت نهادن یا آزاد کردن یا مکاتب کردن اما وجه استحسان آنست که میگویند بمجرد نکاح کردن جز بلفظ عیب موهوم
کسون با هر آئینه کاستن طائیست و دلیل بر آنکه اگر بیگانه را تزویج دهد بکسی روا بود و باز هم اجارت و رهن را ملک شرط است لاجرم قیاس چران
راست نیاید مسئله مردی کنیزک فروخت بمردی پیش از آنکه مشتری مر این کنیزک را قبض کرد بایع با این کنیزک دخول آورد بر بایع چیزی واجب آید یا نه
بقول ابو حنیفه رحمة الله اگر بسبب این وطی نقصان پدید آید تا وان عیان نقصان واجب آید ابو یوسف و محمد میگویند که اگر بسبب این وطی نقصا
پدید آید بگیرم که تا وان نقصان بیشتر است یا عقر هر کدام که بیشتر است آن واجب آید و اگر نقصان پدید نیاید عقر واجب آید حجت ایشان آنست که میگویند
که در دار اسلام وطی رایگان نبود یا حد بود یا کابین چون با این کنیزک باشید بحرام بحکم شبه بیفتد لیکن عقر واجب آید اما حجت ابو حنیفه رحمة الله آنست
که میگویند که کنیزک هنوز ملک وی است دلیل بر آنکه اگر وی بر انگشتد قیمت واجب نیاید که مشتری را بود و اگر همین مرد مر آن کنیزک را بکشد قیمت واجب آید
و دانستم تا این کنیزک در دست وی است ملک وی است و اگر کسی با کنیزک خویش باشد هیچ واجب نیاید بهمین که گفتیم فرق افتاد مسئله هرگاه بنده را فروخت
مردی با مردی پیش از آنکه [illegible] بایع دست آن بنده ببرید مشتری آمد نیز یا کسی اجنبی پای بنده را ببرید از بهای وی حکم شود و مشتری هیچ واجب آید و بر بایع
[illegible] که مشتری [illegible] واجبی همه حکم شود و از هشت چهار بسوی و از چهار دو بر وی و دو ماند و این دو را
قسمت کنی میان سه کس [illegible] چون چاهان سه تن اند و ما میدانم که بر هم که برده است مر اصل مال را که چهار تیر است در سه باز نهیم که چهار
را در سه بزنیم دوازده شود و شش بر آن نهیم که دست بریده است و سه از بهر پای انجا ماند سه تیر و دیگر میان هر سه مانند راست اید هر کسی را یک تیر
بایع [illegible] دوازده [illegible] لیکن پنج ماند مشتری را گویم که پنج تیر به بایع ده لیکن همه از این اجنبی باز ستاند که جای
[illegible] حساب [illegible] است کند اکنون مر این اصل مال را ضعف کند تا بیست چهار کرد و دوازده آرد
[illegible] از بهای [illegible] ماند [illegible] میان سه تن راست آید هر کسی دوازده بایع را داد و دیگر این جا بر نهم چهارده کرد و
از بیست و چهار [illegible] ده ماند مشتری را گویم ده تیر به بایع ده که عقد میان هر دو بنهان بوده است و پنج تیر از اجنبی باز ستاند که وی
با تو بوده است اما اگر بنده بر بیست همه بها از دست فرو رید و همه بهای دیگر به بایع دهد و اندر همین مسئله مشتری را اختیار بود از بهر آنکه چون پای
وی ببرید رضا داد بدین بنده معیوب لاجرم همه بها به بایع دهد لیکن یکدانگ نیم با قیمت اجنبی باز کرد و اما اگر بایع با یکی از اجنبی دست ببرید
و مشتری تنها ببرید اینجا نیز و مشتری را اختیار بود لاجرم گویم که چهار دانگ نیم قیمت با اجنبی باز کرد و اما اگر مشتری با اجنبی دست بنده ببرید بایع
اید پای ببرید مر مشتری را اختیار بود از بهر آنکه وی چون دست ببرید این بنده مر مشتری را همچون قبض شد بحکم چنان بود که گوی که این بنده
را بسپرد مشتری با بایع قبض کرد لیکن بایع آمد و پای این بنده را بحکم چنان بود که گوی این بنده را بایع باز ستاند لاجرم مر مشتری را اختیار
بود اگر بیع را روا دارد و بنده بگیرد و چهار دانگ نیم به بایع دهد و یکدانگ نیم با اجنبی باز کرد و اگر بیع را روا ندارد و نیم بها ندهد و او یکدانگ
نیم قیمت بنده با اجنبی باز کرد و اما اگر بنده بمیرد بر مشتری واجب آید از دست بریدن دو دانگ نیم بهای بیفتد از بهر بریدن پای انجا ماند
و تیر دیگر لیکن خیانت کنندگان سه تن اند بایع و مشتری و اجنبی اکنون اصل مال که بهای وی است همان هشت در سه تیر بزنیم تا بیست
و چهار کرد و دوازده مشتری را آید و شش تیر از بایع افتد اینجا ماند شش شد و دیگر هر کسی را دو تیر مشتری را واجب آید و تیر دیگر

تا هر کسی بحق خویش برسد اکنون که بیست و هشت تیر بشماره و او بچند باز کرد و چه جنایت وی هشت تیر است بیست تیر ایشان باز کرد و تا
تیر بایع دوم سیزده بایع اول از بهر آنکه ایشان جنایت بحق همه مالک بودند و بحق همه اجنبی چون از جنایت هر یکی همه را بدر کردیم تا
همه دیگر را ضمان واجب آید از بهر آنکه اصل اینست که هر کسی را در ملک خویش تصرف رسد لیکن در ملک غیر تصرف نرسد لیکن چون بیست
تیر ایشان بقیمت جوی کنند لی بها چرا گفتیم که ایشان در بهای خویش اجنبی اند و مشتری با جنبی بقیمت باز کردد ولی اکنون نگاه کنیم
که اگر قیمت بنده با بها برابر است نگو اده است و اگر قیمت بنده دو چند بها و بیست هزار بها دو تیر شود از سیزده تیر بایع اول بیست
و شش تیر شود و از هشت بر بایع دوم چهارده تیر گردد و بر مشتری همچون باید سود گردد اکنون چه میگوی که سود آنها حلال بود یا صدقه
دهد بدانکه اصل اینست که هر سودی مر ویرا بجا اصل آید سبب چیزی که ضمان آن بروی واجب نیامده باشد سبیل آن شود و آن بود صدقه کند و هر
سودی که مر ویرا حاصل آید سبب چیزی که ضمان آن بروی واجب آمده باشد آن سود و ویرا حلال طیب باشد بنگریم که در سود ما وی که ربح
ما لم یضمن چه است و ربح ما ضمن چند است و هر سودی که قبل القبض بحاصل آمده است ربح ما لم یضمن است اکنون هر سودی که سبب جنایت قبل القبض
است هر سودی که سبب جنایت بعد القبض است حاصل آنکه از سیزده بر بایع اول دوازده تیر صدقه دهد و یک تیر مر ویرا حلال طیب بود
و از هشت تیر بایع دوم شش تیر صدقه کند و یک تیر مر ویرا حلال بود مسئله دو تن مردی بنده خریدند یکی مشتری آمد قبل القبض دست بنده برید و یکی
مشتری آمد پای این بنده برید این چنین احسنا سرایت کرد و بنده بمرد بر هر کسی چه واجب آید مر بریدن دست از بهای همه کم شود و بریدن پای
همه اصل این مسئله بر چهل و هشت تیر شود بیست و چهار تیر به بریدن دست کم شود دوازده تیر به بریدن پای انجا ماند دوازده تیر شش تیر
بود بهم و ششم بر آن انزا که دوازده بود بیست شود و آنرا که بیست و چهار بود سی شود و سی و هژده همه چهل و هشت بود اکنون این چهل و هشت
تیر که هست بها این بنده بایع را و بدو و هر کسی در حق آن جنایت همه مالک اند و همه اجنبی این همه که ملک وی است بدر شود و آن همه که بار دیگر آن
ضمان واجب شود اکنون این شمر یکیک باز کرد و جواب است که جنایت وی هژده است پانزده تیر یک خود باز کرد و از بهر آنکه هر کسی بایع بیست
چهار تیر داده اند و هر که جنایت در سی آمد همه تیر یک خود باز کرد و از بهر آنکه جنایت در سی تیر کرده است پانزده تیر از این سی تیر نصیب
وی است چون از بیست و چهار تیر پانزده یافت نه ماند بدین معنی گفتیم که نه تیر بیار خود باز کرد تا تمامی بحق خویش برسد و آنکه هژده تیر جنایت کرده
نه تیر از این هژده تیر نصیب وی است چون از بیست و چهار پانزده یافت پانزده ماند لاجرم بدین معنی گفتیم که پانزده تیر بیار خویش باز کرد تا وی تمامی
بحق خویش برسد الا آنکه هر کسی باندازه جنایت از نصیب وی کم شود مسئله مردی بنده فروخت مردی قبل القبض بایع دست راست آن
بنده برید مشتری آمد دست چپ نیز برید یا پای راست بخلاف شرع کرد از بهر آنکه از روی شرع اینست که نخست دست راست برند و باز پای چپ
چه اگر هر دو دست یکبار برند یا دست راست و پای راست یک بار هلاک کردند و منفعتها از وی زایل شد اکنون بخلاف
شرع کردند بر وی چه واجب آید گفتا بنگریم که این بنده زیست یا مرد اگر زیست نیمه بهای وی از بهر دست وی فرو د
رود و باقی بر مشتری واجب آید گفتا بنگریم مثلا اگر بهای وی بهزار درم بود پانصد درم دیگر اکنون بنگریم که این بنده
را در حال چند میخرند اگر پانصد درم بیش بخرند چهار صد درم بر مشتری بحکم جنایت بر وی واجب آید اما اگر هر دو این صد درم را که قیمت

بروی مانده است بدو نیم کن نیمه بر مشتری نه و نیمه بر بایع را یا نصد و پنجاه درم شود و مشتری را چهارصد و پنجاه درم اکنون چه فرق است میان
انکه پای چپ ببرند و میان انکه پای راست ببرند گفتا از بهر انکه این جنایت کردی که وی کرد جمله منفعتها از وی زایل شد دلیل بر انکه اگر
مردی مر کفارت سوگند را بنده ازاد کرد که هر دو دست وی و یا هر دو پای وی بریده بود از کفاره سوگند نیابت ندارد اما اگر بنده ازاد
کرد که دست راست وی بریده بود و پای چپ اکنون ازاد کرد از کفارت نیابت دارد و بدانی که بدین جنایتها منفعتها زایل نشود و بدینچه
گفتیم که فرق آمد میان دست راست و پای چپ والله اعلم بالصواب باب الصرف باید دانستن که بیع صرف را و زر بازار فروختن روا است
و در وی زیادتی ربوا است و بیع صرف آنست که دست بدست بود و قبض و تسلیم در مجلس بود تا این بیع روا بود مسئله مردی ده درم نقره
نقره میدهد و یکی دینار زر ستاند یا زیاده یا کم روا بود چون هر دو دست بدست بود از بهر انکه هر دو یا یکدیگر خلاف جنس اند و هر چه خلاف جنس بود زیادت
فروختن روا بود چون دست بدست بود اما زر و سیم ایشان هر دو معین شده اند مر بها را انکه زر با نقره بود که یکی ازین ها بیع شود اما اگر مردی یکدینار
و ده درم داد و دو دینار زر با نقصان گرفت گفتا روا بود از بهر انکه یکدینار با یکدینار بیع شود و ده درم بدان یکدینار دیگر بیع شود اما اگر
یکدینار از سره میدهد و یکدینار دو انکی می ستاند با نقصان حرام بود این بیع از بهر انکه ربوا بود و ان زیادتی از بهر انکه پیغامبر علیه السلام فرمود
جیدها و ردیها سواء یعنی ازینکه چه بد هر دو یکی است مسئله مردی را افتابه است نقره کین صد درم سنگ نقره بوزن این را بزر میفروشد به بیست دینار
میخرید روا بود این بیع از بهر انکه خلاف جنس بود اما اگر بسیم این افتابه صناعت با کرده اند و صورتها ساخته اند بسبب از صورت صد و پنجاه
درم میخرید حرام بود از بهر انکه این عمل را در شریعت اعتبار نیست ان نقره چون جنس اند زیادتی در وی ربوا بود لاجرم روا نبود
مسئله مردی را دست برنجن سیمست زده بیست درم سنگ که برنجن استد میدهد و بیست و پنج درم سنگ نقره باز ده میستاند روا نبود از بهر انکه هم
هر چه جنس بود زیادتی در وی ربوا بود و ربوا حرام بود بدین سبب روا نبود مسئله اگر مردی یکدینار از زر بسیم داد و صرف را و صراف گفت
فردا بیا تا زر و سیم این بیع روا نبود از بهر انکه این بیع همچون بیع صرف بود از بهر انکه در میان خالی نیست از نقره بیع صرف شود و بیع صرف
را دست بدست باید در مجلس تا بیع روا بود چون دست بدست نبود روا نبود تا اگر مردی یکدینار زر را بصراف به پنجاه درم داد امروز
سیم پنجاه بود و صراف گفت فردا بیا تا یکدینار زر و سیم روز دیگر این سیم شصت شد با چهل درم شد یکدینار رو برا السیم آید که داده است
از بهر انکه چون بیع درست نیاید این سیم در دست صراف بامانت بود و خداوند سیم تواند گفتن که شصت شده است و ده درم دیگر بده اگر باید
تا بیع درست شود باید که باین پنجاه درم صراف سنگی بوی فروشد این سنگ را بوی تسلیم کند بعد ازان همین سنگ را بیکدینار باز خرد این بیع روا
بود والله اعلم کتاب رهن باید دانستن که گرو کردن روا است هم بنص قران و هم بخبر پیغامبر صلی الله علیه و سلم و هم باجماع امت اما
اما النص قوله تعالی ولم تجدوا کاتبا فرهان مقبوضة یعنی مردی را مردی چیزی درم داد و گواه نمی باید و کسی نمی باید که چیزی نویسد باید که چیزی
گرو کند اگر روا نبودی خدا تعالی نفرمودی و دیگر انکه پیغامبر صلی الله علیه و سلم زره خود را بجهودی بچهار من جو گرو کرد پس اگر روا
نبودی پیغامبر صلی الله علیه و سلم نکردی و اجماع امت آنست که هیچکس این را منکر نیست یکی صغری یکی کبری گرو نشاید کرد و از انکه بکار
دارد که اگر بکار دارد غاصب شود و هر چه بعد ازان هلاک کند ضمان بر گرو دار بود مسئله مردی قالی یا صفری بمردی گرو کرد که قیمت این ده دینار

بر وی گرو گیرد و نفقهٔ ان کنیزک بر خواجه بود و لیکن این کنیزک در [illegible] ست گرو دار وفات یافت مال گرو دار فرو رود اما نخست این با کفن کنیزک خواجه
بود مسئله مردی کنیزکی بر دی گرو کرد و کنیزک در دست گرو دار بود گرو نهند این کنیزک را ازاد کرد و ازادی باتفاق درست اید و قاضی جبر کند گرو
تا زر بوی دهد الا اگر نیکی گرو دیگر بدهد مثل همان گرو مسئله مردی غلامی بر وی گرو کرد و غلام بگریخت ازین ولایت رفت مردی این غلام
را بگرفت از شهری دیگر و باز اورد و جعل الغلام بر که بود بنگریم اگر این غلام را بده دینار [illegible] این گرو دار بده دینار گرو کرفته است جعل
بر گرو دار بود از بهر انکه این مال وی زنده میشود و اگر چنان است که بیست دینار گرو کرفته است و قیمت غلام بده دینار است یک نیمه بر گرو دار
بود و یک نیمه بر گرو نهنده از بهر انکه یک نیمه مال از وی فرو میرفت و یک نیمه مال او و لاجرم جعل بر هر دو واجب آید مسئله مردی غلام گرو
کرد و کرد و این غلام را استحقاق بیرون اوردند و از دست وی بستانند برسد این گرو دار را که بتقاضی باز کرد و که این در دست من
گرو بوده است استحقاق اوردند فرباید تا گرو دیگر ارد یا از من و به قاضی جبر کند مر این را تا زر از وی بوی دهد یا قیمت ان گرو دیگر
بدهد مسئله مردی دو چیز گرو کرد بر وی بده درم ازین دو یکی هلاک شد یکی نیمی مال خود را گرو دار مستوفی شود اما اگر هر دو هلاک شوند
کل مال خود را مستوفی شود اما اگر گرو نهنده امد و پنج درم اورد که از ان یکی گرو که گرو نهاده ام یکی بمن ده و یکی بر تو باشد مگر و گرو دار
میگوید که نی بده درم هر دو گرو را بمن بر تو اند یا نی میگوید که بنگریم که انچه مانده به پنج درم ارزد یا نی اگر ارزد گرو دار را رسد
که باز دارد اما چنان است که ان گرو به ده و نیم در بیش نمی ارزد وی را حق حبس نبود مسئله مردی ماده گاوی گرو کرد یکسال در دست
مرتهن ماند در دست وی بزاد گوساله اورد هر دو رهن شود هم ماده گاو و هم گوساله اگر ازین هر دو هلاک کند برسد که باندازه انکه
قیمت ویست مال خود را مستوفی شود مسئله مردی از مردی ماده گاوی گرو کرفت مر ازین ماده گاو شیر چوشید شیر را جمله مستوفی شود مر مال خود را
از بهر انکه خود هلاک کرده است چنانکه ماده گاو را گرو کرده است شیر را نیز گرو هست چون شیر را هلاک کرد بقیمت ان مال خود را مستوفی شود
مسئله مردی درخت توت گرو کرفت در وقتی که برکها توت میخیزد از جهة پیله را بعد از ان برکها برکت بر قول خواجه بکر اسکاف بخارا
رحمة الله علیهان اندازه برکها مال خود را مستوفی شود و بر قول امام بکر فضل بخاری چه میگوید که این برکت را اعتبار نیست از مال وی هیچ کم
نشود مسئله مردی انگشتری بر وی گرو کرد او و دار این با انگشت بر اه انگشت اندر کرده است که معتاد است تا وان دار نشود از بهر انکه ان
از وی زینت نیست اما اگر در انگشتهای دیگر کرد تا وان دار نشود که حفظ است بار بعضی گفته اند بنگریم که نگینه اندر سوار و [illegible] بیرون سوار
اگر نگینه بکف دست آورد ضامن نشود و اگر به پشت دست آورد ضامن بود بعضی گفته اند هر چه گونه دارد ضامن شود از بهر انکه نقش انگشتری
داشتن زینت است و کاله گرو وی بکار دارد ضامن شود کتاب بباید دانستن که محجور کیانند هر چه وقت که نارسیده بود وی محجور بود از خریدن
و فروختن و تصرف کردن و [illegible] یا دیوانه بود یا بنده و خواجه وی را دستوری نداده بود بخریدن و فروختن و تصرفات وی بیچ چیز درست نبود تا
اگر نارسیده خود را چیزی خرید یا چیز خود را یک فروخت اصلا بیع و شرا وی روا نبود از بهر انکه وی را عقل بکمال نبود که نفع و ضرر ان بداند لازم
نه همچنین بود اما اگر دیوانه است و یا انکه خود عقل نبود اصل هر چه اقوال است درست نبود چنانکه عتاق و طلاق و بیع و نذر و کلمه کفر
و مانند اینها نبود و هر چه افعال است موقوف بود باجازت ولی اگر ولی اجازه کند درست بود و اگر اجازت نکند برانداخته شود و اگر بنده چیزی [illegible]

خود را فروخت این بیع روا نبود و دیگر آنکه مجوران بود که تصرفات وی درست نبود اما اگر چنانست که غلام را دستوری داد و بیا بازرگانی کردن بجمله
تصرفات وی درست آید که از آن بازرگانی کند اما اگر غلام ماذون بود بتجارت بیدستوری خواجه زن نخواهد روا نبود از بهر آنکه در آن دستوری
نداده بود مسئله اگر غلامی بیدستوری خواجه بازرگانی کرده و وام بر آورده از خواجه هیچ نتواند ستدن تا آن ساعت که آزاد شود اما اگر بدستوری
خواجه بازرگانی کند و دین بر آورده خواجه را بگیرند که یا زر بدهد و یا وی را بمیان دهد تا بفروشیم و زر خود بگیریم اگر نارسیده را پدر ماذون کرد
اگر نارسیده بود که وا اندر خریدن و فروختن درست بود اما اگر بیهول خورد بود که نداند خریدن و فروختن درست نبود اصلا اگر نارسیده
مال کسی را هلاک کند بر مادر و پدر چیزی نبود تاوان بر نارسیده بود اگر حالی مال بود نارسیده را از مال نارسیده ستانند و اگر مال نبود بمانند
نارسیده شود کسب کند و بدهد مسئله اگر نارسیده اقرار کرد که مرا مالی داد نیست بفلان کس این اقرار وی درست نبود که هیچ تصرفات نارسیده
درست نیست مسئله اگر مردی غلام خود را دید که در بازار با خرید و فروخت میکند و هیچ نگفت غلام ماذون شود و آن خاموش بودن برضا بود اما
اگر مجلس قاضی یا سلطان دید غلام خود را که بیع میکرد خاموش کرد ماذون نشود از بهر آنکه ایشان را مهابت بود که ایشان هم بازار را سخن نگویند
خاموش ایشان برضا نبود تا فرق بود میان عام و میان قاضی یعنی قاضی و سلطان باب العاریت و ضمان مردی مرد را چیزی عاریت
داد اگر این عاریت از دست عاریت گیرنده هلاک شود بر وی تاوان نبود چون تقصیر نکرده بود در حفظ مسئله مردی از مردی تیشه عاریت
خواست تا زمین را شکند این تیشه در زمین شکست شکستن تاوان دار شود یا نه مگر هم نه زمین زنگ ناک بود و کمایج چنانچه که مثلی آن تیشه را در زمین
کار زندار بنا تاوان دار شود اما اگر صالح بود تاوان دار نشود مسئله مردی گاوی عاریت خواست تا جفت بر بندد این گاو در وقت کار کرد
هلاک شد اگر این زمین صالح است بر کار بستن را تاوان دار نشود و اگر کمایج بود تاوان دار شود مسئله مردی تیشی عاریت خواست تا کل کند
خاوندش گفت که تمام شود بمن آری تمام شد مردی نیاورد هلاک شد این تیشه را تاوان دار شود یا نه میگوید اگر سامان بیرون بود اما
تقصیر کرد و نبرد تاوان دار شود اما اگر سامان بیع و که روز روزگاه بود یا راه دور بود تاوان واجب نبود از بهر آنکه آن از وی تقصیر نیست
مسئله مردی از مردی چیزی عاریت خواست خاوندکار نگفت که چون تمام شود بمن آری عاریت گیرنده کار تمام کرد بعد از آن در
دست وی هلاک شد تاوان واجب نباید از بهر آنکه چون مطلق عاریت خواست هر چند که وی در خانه خویش نهاد از عاریت بیرون نرود
لاجرم ضامن نبود مسئله مردی از مردی تیشی عاریت خواست تا کل کند کل کردن تمام کرد همسایه گفت که مرا ده تا من نیز یکی باره کل کنم در دست
دوم هلاک شد تاوان دار نشود از بهر آنکه تفاوت نکند میان کل کردن وی و میان کل کردن دیگری مسئله مردی تبری خواست از مردی تا هیزم
بشکند و هیزم شکست همسایه گفت مرا ده تا من نیز هیزم بشکنم همسایه داد هیزم شکست در دست دوم تاوان دار شود چه فرق است میان
تیشی و میان تبری گفتا فرق است که در هیزم شکستن هم در دست دوم تاوان دار [illegible] دو یکی هیزم سخت بود و یکی سست و یکی بجهار تبر برند
و یکی مردی بجهار تبر برند لاجرم بدین سبب ضامن شود و یا در کل تفاوت نرود و فرق بود میان تیشه و تبر مسئله مردی از مردی تیشه عاریت خواست خاوندش
گفت که زنهار تا بکسی دیگر ندهی وی کل کرد و تمام کرد همسایه گفت بمن ده تا من نیز کل کنم بوی داد و هلاک شد تاوان دار شود یا نه هر چه از بهر کل
کردن خواسته بود آن هیچ و هم نیز همان کار کند یا از آن بدان خواسته بود اما هم نیز همان کار کرده بود تاوان دار نشود اما هر چه کاری کرده بود چنانچه نبود که

که مستاجر منفعت نتواند برداشتن اجرت واجب نشود از بهر آنکه اجرت در مقابله منفعت واجب می آید که منفعت آن خر هلاک شد وی نشود مسئله مردی بگیرد خانه
باجارت بهای یکساله بمال معلوم و قباله نوشتند آنجا خانه ویران شده است مستاجر میگوید که من این قباله را بر می اندازم بسبب ویرانی خانه تواند انداختن بشرع
اما از شهر یا از ولایت میرود بدان سبب اجارت را نتواند بر انداختن والله اعلم مسئله مردی خانه را باجارت گرفت یکساله پیش از آنکه اجارت وی بسر شدی
خاوند این خانه را بکسی فروخت این بیع موقوف بود باجازت مستاجر اگر این مستاجر اجازة کند بیع درست بود و اگر این مستاجر اجازة نکند بیع موقوف
بود چندانکه اجارة وی بسر شدی از بهر آنکه این خانه در تصرف مستاجر است خاوند خانه میخواهد تا ابطال حق وی کند شرعیت این بیع را موقوف دارد
مسئله مردی خانه بگرفت باجارت نهاد ویران شد عمارت این خانه بر خاوند بود از بهر آنکه این جا ملک وی نیست اما اگر غله دار عمارت کرد تواند رجوع کردن بخاوند خانه
یا نی بنگریم که بدستوری خاوند خانه کرده است یا نه اگر بدستوری وی کرده است رجوع تواند کردن و اگر بی دستوری وی کرده است متبرع بود و حق رجوع نبود
مسئله مردی خانه بغله گرفت تا بخانه ویران شد غله دار میگوید خاوند خانه را که خانه را عمارت کن میگوید نمیکنم جبر نتواند کردن اما اگر باید بس بیچاره
باشد و اگر فی برخیزد مسئله مردی خانه باجارت گرفت و چاه همبر زیر بشد نمی کردن آن همبر که بود بر خاوند از بهر آنکه هرچه بر روی خانه است از آن
خانه است همچون [illegible] ان انداختن اما هرچه در چاه است و بر دیوارها و بر سقف است بر خاوند خانه است اما جبر نبود و در هیچ صورت از بهر آنکه
نفرماید کسی را که تو خانه خویش را بار عمارت کن مسئله مردی خری بکرایه گرفت روز مزد هر روزی باجرة معین است این اجارة درست بود و از این وقت
که بود داست تا دیگر روز همان وقت حکم یکروز بود و شب در آن جا داخل نبود مسئله مردی خری بکرایه گرفت تا بجایی رود ناگاه این خر را آفتی
[illegible] هلاک شد بر وی ضمان واجب نیاید از بهر آنکه شریعت اجرة واجب کرده را ضمان واجب نکند مسئله مردی خری باجارة گرفت ظالمی این خر را از این
مرد بستاند این ظالم میگوید با من تا فلان جای آی تا خر این باز شود هم وی آنجا رفت و خر هلاک شد ضمان واجب نیاید از بهر آنکه بر وی رفتن بدم جبر وا
نیست لاجرم ضمان واجب نبود خاوند خر اجرت میخواهد تواند یا نه گفتا باندازه آنکه این خر بار وی برده است اجرة واجب آید زیادتی را واجب نیاید مسئله
مردی خانه باجارة گرفت ظالمی آمد و ویران این خانه خبر شد و خود نشست خاوند خانه از مستاجر غله میخواهد نتواند خواستن از بهر آنکه اجرة در مقابله
منفعت است و چون منفعت نتوانست برداشتن اجرة نیز واجب نیاید اما اگر خلاف میرود میان خاوند خانه و غله دار خاوند خانه میگوید هم تو باشیده
در این خانه غله دار میگوید که شش ماه است که مرا از این خانه برخیزانیده است قول قول غله دار بود و اگر غله دار در این خانه است قول قول
خاوند خانه است بود تا کل اجرة واجب آید و نظیر این مسئله است آسیا مقاطعه داد بیع چهار سالی خاوند آسیای غایب شد بعد از سالی آمده است اجرة یکساله
طلب میکند مقاطعه گیرنده میگوید که دو ماه بگذشته است و بر این چهار ماه غله نیست اگر گواه بود خود اشکال نیاید اما اگر گواه نبود حال را حکم سازیم اگر
[illegible] آسیا اکنون [illegible] است قول قول خاوند آسیا بود و اگر آسیا استاده است قول قول مقاطعه دار بود و نظیر دیگر این مسئله است که مردی غلامی باجارت بنهاد
در کاری معین سالی شش دینار خواجه غایب شد بعد از سالی آمده است و اجرت یکساله طلب اجارت گیرنده میگوید که این دو ماه بیمار بوده است خواجه
میگوید همه سال تندرست بوده است و کار نکرده است قول قول که بود گفت حال را حکم سازیم و نظیر دیگر این است که نارسیده را مال است پدر مال نارسیده را
بخورد و بسر رسیده شد میگوید که بابا که تو مال من خوردی بر تو تاوان است و ان [illegible] میگوید گفت مال تو [illegible] خورده ام [illegible]
[illegible] تاوان [illegible] پسر میگوید بی حاجت خورده قول قول که بود گفت حکم حال را سازیم اگر حال پدر درویشی است قول قول پدر بود و اگر توانگر است قول قول پسر بود مسئله

مردی خری بکرایه گرفت که صد و بیست من گندم بار کنم زیاده از آن بار کرد ضامن شود و همچنین که در عادت گفتم اما اگر چنان است که یکی تنگ [illegible]

و یکی تنگ از آن اجارت کرده باندازهٔ زیادتی آن تنگ که مستاجر برنهاده است تا آن ضامن شود و چنین جایی بود که خداوند خر چند اندر نهاد وی از صد و بیست

اگر خداوند میداند و همچنان خاموش بود و اثنا از وی رضا بود و هیچ چیز واجب نیاید مسئله مردی خانه مردی باجارت نهاد و این خانه اندر رشته خداوند خانه است

اجارت درست نیاید اجرت نتواند خواستن از بهر آنکه خانه مشغول بود برخت تا رختها بردارد و خانه تسلیم نکند اجرت واجب نیاید مسئله مردی خانه بکرا

اجارت نهاد و کلید بوی داد و وی در کلید گرفت هیچ با این خانه رخت نهاد و در دیگاه برآمد اجرت واجب آید چون کلید بوی سپرد وی بود از بهر آنکه تقصیر از غله

واراده است مسئله مردی زمین مردی باجارت نهاد و باید که این زمین صالح بود تا اجارت درست آید اگر غارتی بود یا کماج همچنان بود اجارت درست نبود

از بهر آنکه منفعت نمیتواند برداشتن این کرایه گیرنده مسئله مردی جوی کرده اجارت گرفت درست نبود از بهر آنکه از منفعت نتواند برداشتن اما اگر باده کاو

باجاره میکرد تا از وی شیر خورد درست نبود از بهر آنکه از عین چیز خورده بود و در اجارت منفعت را ملک میشود و عین را نی مسئله مردی مرد را باجارت

گرفت که این ده گوسفند مرا بصحرا ببر و در بیرون بر ماهی نزد او نگاه دارم اینجا گوسفندان را بصحرا ببرد و بعلف برد بعضی از این ده گوسفند هلاک شد چون ماه تمام شد

انگاه آمد که بیا اجرة من بده خداوند میگوید که چون پنج از این گوسفند هلاک شده است ترا [illegible] و اکنون چنین نیست که چون [illegible] را مزد کرده بود ده و انگی

اجرة تمام واجب شود از بهر آنکه فرق است میان این مسئله و المسئله که مردی را او کوچه است زنی باجارت گرفت تا کودکان او را شیر دهد بر ماهی چهار

یکی از این ها وفات یافت ماه تمام شد دایه آمده است که [illegible] من بده گفتا نیم دینار بیش نتواند ستدن گفتا فرق چیست میان چوپان و دایه فرق

است که در آن صورت گوسفندان هلاک شدند خداوند توانستی که گوسفندان دیگر خریدی و بوی تسلیم کردی اما اینجا دیگر نتواند آورد و این فرق دیگر

که چوپان را از بهر یکی گوسفند همان بصحرا باید رفتن و از بهر ده همان است اما در آن صورت که بچه هلاک شد رنج باندازه این کوچه کمتر شد اجرة نیز کم شود اما

رنج آنجا برقرار است چوپان لاجرم نیز برقرار باشد و این مسئله در کشتزار [illegible] است مسئله مردی مردی را گفت این خانه خود را بتو اجارت نهادم بر ماهی یک دانگ

اخر این ماه در روز زوال ماه هر یکی را ولایت فسخ بود و نتوانند که اجارت را برانداز اما اگر اجارت بر این انداخت سر ماهی اجارت تو شود بر رضا برد مسئله

مردی اندر خانه مردی اندر نشست [illegible] باشیده و خداوند خانه آمد است و میگوید [illegible] خانه من [illegible] نتواند خواستن [illegible] که اگر خانه بود که [illegible] در این غله

دار بوده است غله خواهد تواند ولی [illegible] اجرت بود که اگر کسی اینجا نشسته [illegible] نتواند خواستن و اگر این خانه مستغل بوده است هیچ

واجب نیاید بار بعضی مشایخ گفته اند که بنگریم که در خانه نشسته است مرد بازاری است یا کسی سلطانی اگر بازاری بود و اجر شد [illegible]

شود که وی غصب نکرده بود و اگر سلطانی بود چیزی نشود از بهر آنکه وی غصب کرده بود و اجرة با غصب جمع نیاید مسئله

مردی را سرای است گفت سرای را بتو اجارت نهادم هر سالی بده دینار هر ماهی بدیناری سالی تمام شد اجره میخواهد ده دینار مطالبه

یا دوازده دینار گفتا خداوند خانه را سوال کنم اگر خداوند خانه گوید که من پنداشتم که هر ماهی دیناری میشود و همان ده دینار بیش واجب نیاید

از بهر آنکه وی غلط کرده است اما اگر گوید که من پنداشتم که هر ماهی دینار میشود و لیکن همچنان گفتم دوازده دینار واجب شود + اگر مردی

مردی را اجارت گرفت که مرا حوض بکن ده در ده بهر یک دینار [illegible] و حوض بکند پنج در پنج میگوید که بیش [illegible] اجرة چند واجب شود گفتا

نیم واجب شود از بهر آنکه ده در ده صد گز بود و پنج در پنج بیست و پنج بود از بهر آنکه پنج اندر پنج یا پنج پنج بود و پنج بار پنج بیست و پنج بود و ده ده

صد گز بود و پنج در پنج بیست و پنج بود از بهر آنکه پنج اندر پنج پنج بار پنج پنج بود و پنج بار پنج بیست و پنج بود و ده اندر ده ده بار ده
ده بود یعنی ده بار صد بود و لاجرم دانگ نیم بیشتر واجب نباید مسئله مردی مزدوری را باجارت گرفت بیکدینار که این چاه کند
و چاه کند یک گز ... را رسانید این چاه فرو رفت خداوند چاه میگوید که باز بکن مزدور میگوید که یکدینار دیگر خواهم تا باز کنم
تواند یا نی گفتا بنگریم که این چاه در ملک خود فرموده است که بکن یا در ملک مردمان اگر در ملک خود فرموده است که بکن
مزد دیگر تواند خواستن از بهر آنکه چون چاه را بسر رسانید تسلیم افتاد بخداوند و هرچه تسلیم افتاد اجرة دیگر واجب شود و اما اگر در ملک
کسان است تسلیم [illegible] نیفتاده است باز بهمان یکدینار بکن نظیر این مسئله آنست که مردی درزی را گفت که این جامه
بدوز به پنج درم این درزی این جامه را دوخت تا یکبار بآن رسید این جامه هلاک شد مزد تواند خواستن یا نی بنگریم که در خانه خداوند
جامه دوخته است یا در خانه خود اگر در خانه خداوند جامه دوخته است مزد تواند خواستن از بهر آنکه هر جزوی که ازین جامه میدوزد تسلیم
میشود بخداوند اما اگر بخانه خویش دوخته بود هیچ چیز واجب نشود از بهر آنکه تسلیم نکرده است نظیر این مسئله دیگر آنست که مردی با فنده مایه
کرد تا بافنده بافد یا فرو رسید کرباس هلاک شد مزد تواند خواستن یا نی بنگریم که بخانه خداوند کرباس بافته است یا بخانه خویش اگر بخانه خداوند
بافته است اجرة واجب آید و اگر نی نی نظیر دیگر آنست مرد کشتیبانرا مزد کرد که ده خروار بار را بدان روی ببر چندین بدهم کشتیبان بار را
بسر دو آن روی آب ... که بآن روی رسانید کشتی را باد باز بدین روی آورد کشتیبان میگوید که من اجر دیگر میخواهم تا بار بدان سوی
ببرم گفتا بنگریم که خداوند بار در کشتی بود یا نی اگر خداوند بار در کشتی بود تسلیم افتاد بآن روی چون باد باز آورد مزد دیگر واجب آید اما اگر
خداوند بار در کشتی نبود تسلیم نبود مزد دیگر واجب نیاید فصل باید دانستن که اجاره بطاعت درست نیست بجواب کتاب تا اگر امامی را اجره
کند تا ایشانرا امامی کند یا دبستان دارد یا موذنی کند بجواب کتاب هیچ واجب نیاید از بهر آنکه اینها طاعت است و اجارت بطاعت درست
نیست اما مشایخ متاخرین گفته اند که درین زمان اجاره بآنها درست داریم از بهر آنکه در آن زمان پیشین هر امام را و موذن را از بیت
المال نصیب بود و اجارت بسبب آن درست نمیداشتیم اما درین زمان ایشانرا از بیت المال نصیبی نیست اگر اجاره درست نداریم هیچ کس امامت
نکند و دبستان ندارد و موذنی نکند و مسلمانی ضایع ماند پس بقول متاخرین روا بود تا حاجت بر نیفتد اتفاق است که اجاره بمعصیت درست
نیست تا اگر مردی مطربی را باجاره بگیرد که مرا امشب مطربی کن تا چندین درم دهم درست نبود از بهر آنکه مطربی معصیت است و اجاره بمعصیت درست
نیست باب اجیر مشترک مسئله بدانکه اجیر دو نوع است یکی را اجیر خاص گویند و یکی اجیر مشترک اجیر خاص آنست که کار یکی مرد کند تنها و کار دیگری
نکند چون شاگرد نان پز و شاگرد درزی و ... کار مرد و ... مانند اینها و اجیر مشترک آن بود که کار همه کسان بکند همچون چوپان
و باده بان اسپان و سیابان و بافنده و زرگر و درزی و مانند وی مسئله اجیر مشترک را مردی چیزی داد که این کار من کن این کار
در دست وی هلاک شد بر وی تاوان بود یا نی بر قول ابوحنیفه رحمه الله اگر تقصیر نکرده است بر وی تاوان نبود و بر قول ابو یوسف و محمد رحمهما الله اگرچه
تقصیر نکرده است تاوان دار شود و این اختلاف بنا بر آن اختلاف صحابه است رضوان الله علیهم بر قول بعضی از صحابه ضامن نشود الا بتقصیر و بر قول
بعضی شود چون تقصیر نکرده بود و بعضی مشایخ متاخرین گفته اند که ... را اختلاف با یاران پیغامبر علیه الصلوة والسلام کرده اند ...

هم بر شهریان و هم بر روستاییان هم از جهت خود و هم از جهت فرزندان خرد خود واجب بود اما از جهت بزرگان واجب نیست اگر یکی گوسفند قربانی کند از
جهت خود و از فرزندان خرد خود هر یکی را یکی گوسفند باید قربانی کردن تا روا آید و اگر گاو قربانی کند از جهت خود و از جهت فرزندان خرد روا بود اما
اما از هفت کس نیابت دارد و شتر نیز از هفت کس نیابت دارد و اگر صاحب نصاب بود قربانی نکند بزهکار شود و اگر مرد درویش بود قربانی بر وی
واجب نبود و باید دانستن که قربانی بچه روا بود و بچه روا نبود و اگر گوسفند و بز و یا گاو و گاومیش یا شتر قربانی کنند روا بود اما اگر آهو یا گورخر
یا نخچیر یا مرغ قربانی کنند اینها اصلا روا نبود از بهر آنکه قربانی کردن اهلی شرط است و اینها وحشی اند و وحشی قربانی را روا نبود اما اگر مادر اهلی
است و پدر وحشی روا بود اعتبار در قربانی مادر است نه پدر را مذهب علمای ما رحمهم الله تعالی بخلاف شافعی رحمة الله و اگر مادر وحشی است و پدر
اهلی است روا نبود و همچنین که گفتیم مسئله قربانی را شش چیز شرط است عقل و اسلام و بلوغ و حریت و اقامت و غنی یعنی قربانی واجب بر کسی است
که مومن و عاقل و بالغ و آزاد و مقیم و توانگر بود و اول وقت وجوب قربانی سپیده دم روز دهم ماه ذی الحجه و آخر وقت فرو رفتن آفتاب روز سیوم عید
است که روز دوازدهم ذی الحجه قربانی بامداد روز است و در شب که در میان سه روز است بکراهت شب روا است با کراهیت روستائی را قربانی
کردن پیش از نماز روا است و شهری را بعد از نماز اول وقت وجوب است و میان وقت وقت اداء و آخر وقت وقت قضای تا اگر اول
وقت نیابد و در آخر وقت بیابد فوت قربانی بر وی نبود که وقت قضا را دریافت نظیر وی آنست که پیش از تمام روز سوم عید وفات
یافت قربانی بر وی نبود که وقت قضا را دریافت خلاف ابو یوسف رحمة الله گفت که گوسفند یکدرم قیمتی قربانی کردن بهتر و نیکوتر از ده هزار درم
صدقه کردن از بهر آنکه قربانی کردن امتثال فرمان است و سنت پیغامبران است علیه الصلوة والسلام و در رضا رحمان است و کفارت گناهان
است و شادی اهل بیت و مسلمانان است مسایل عیوب مسئله مردی گوسفندی قربانی میکند که یکی پای وی شکسته است روا نبود و اگر گاو
قربانی میکند که بی زبان است قاضی امام ابو بکر زرنجری رحمة الله آورده است که روا نبود از بهر آنکه گاو علف با زبان گیرد و گوسفند چون زبان نبود
علف نتواند خوردن معیوب بود و معیوب قربانی را روا نبود و از بهر آنکه علف نتواند خوردن و هرچه علف نتواند خوردن معیوب بود و معیوب
قربانی را نشاید مسئله مردی گوسفندی قربانی میکند که وی را گوش بریده اند یا گوش نه و را شق کرده اند و لیکن بوی بود روا بود اما اگر چرا
کرده اند قربانی روا بود و یا نی بر قول ابو حنیفه رحمة الله بیچه و دو و آنکه گوش بریده بود و نه قربانی روا نبود و اگر ثابت و آنکه نیم … بر قول ابو یوسف
رحمهما الله اگر نیمه بریده بود و نه قربانی روا بود اما الصحیح آنست که دو دانگ بریده بود … روا نبود و در خلاف که در مسئله … چشم … اگر یکی
چشم را بینائی کم شده بود و اگر ده دانگ … کم شده بود قربانی روا نبود و اگر کسی سوال کند که چه دانیم که دو دانگ رفته است یا بیش یا
کم مشایخ روایت کرده اند از ابو حنیفه رحمة الله باید که آن گوسفند را گرسنه دارند بعد از آن چشم معیوب وی را بربندند و علف را بوی نمایند از دور چون چشم وی
بر علف افتد … علف را ببیند و قصد علف کند آن چشم نیکو را ببندند و آن معیوب را بگشایند و علف را نزدیک وی آرند چندانکه ببیند اکنون نگرند بهمین تقدیر
… مسئله باید دانستن که شهری را پیش از نماز عید گذاردن قربانی کردن روا نبود و … علمای ما رحمهم الله … باید که نماز عید گذارند
آنگاه قربانی کنند و شهری بیرون از شهر بود پیش از نماز قربانی کنند روا بود و اگر نماز گذارند بیرون شهر بود پیش از نماز عید قربانی کنند روا بود و اگر
نماز عید گذارند قربانی کنند بعد از آن معلوم شد که امام بی طهارت بوده است یا … نماز روا واقع نشده است که پیش از زوال بود …

ولی قربانی را اعاده نکنند از بهر آنکه اگر قربانی را بار قربانی جمع شود و مسئله دیگر اینست باید که تا از نماز باید آتش پخته بود از گوشت قربانی
چه کند باید که پیش عید گوسفند را از شهر بیرون برد و یکی را وکیل کند که چون عید شود آن گوسفند را قربانی کند و گوشت را به شهر اندر
آورده آتش بسازد و پیش از نماز عید مسئله مروی بر قربانی یکسال کم از یکسال روا نبود و اگر گوسفند قربانی میکنند شش ماهه و هفت ماهه
فربه باشد و یا کلان روا بود و اگر کم از شش ماهه بود روا نبود و چه باید کردن تا گوسفند کلان شود و فربه تر بود از بهر آنکه پیغامبر علیه السلام فرموده
است عظموا ضحایاکم فانها علی الصراط مطایاکم گفت گوسفندان بزرگ و فربه تر که ایشان بر صراط مرکب شمااند مسئله گوسفند از
دو کسی روا نبود و گاو و اشتر از هفت کس روا بود مسئله اگر مردی گوسفند گزین قربانی میکند روا بود یا نه بگوئیم که آن گرگ به دندان گرفته بود و
باول لازبود روا نبود و اگر پوست سر [illegible] روا بود مسئله مردی گوسفند بوله قربانی میکند یا گوسفند کر روا بود یانی گفتار روا بود که مقصود
از قربانی گوشت است و اگر لنگ بود نیز روا بود و سنت نیست که از گوشت قربانی [illegible] پیش عید [illegible] اورده اند پیغامبر علیه الصلوة
والسلام یکی عید شش شتر قربانی کرد شصت را بدست خود ذبح کرد و دیگر را با امیر المؤمنین علی رضی الله عنه فرمود تا ذبح کرد و دیگر پیغامبر علیه الصلوة والسلام
روز عید نیز شش شتر قربانی کرد و یاران گفتند که ما همه [illegible] رسول علیه السلام گفت فی ذلک چه راحت من درویشان باشند که ایشان را از دو تنگی
که قربانی کنند نتوانند من از جهت ایشان قربانی میکنم و اگر خود نتواند ذبح کردن یاری باید که همانجا حاضر باشند بادت راست و در صحیح
قصاب سپید و قصاب ذبح کند که در حدیث آمده است که پیغامبر علیه السلام فاطمه رضی الله عنها را گفت که چیزی بر سر قربانی خود حاضر شو که نخستین
قطره خون که از حلق گوسفند جدا شود همه گناهان [illegible] عفو کنند و آنچه [illegible] موی که بر آن قربانی بود فرمان ایزد تعالی حسنه [illegible] بنویسد
وی ثبت کنند و هر که از آن گوشت قربانی یک لقمه خورد خداوند تعالی او را بیامرزد و در روز قیامت بیارند گوشت و پوست و خون قربانی را چنان که [illegible]
که [illegible] و اندر ترازو نهند گفتند یا رسول الله این کیست امت مر فرزندان ترا است گفت فی مر فرزندان مرا و امتان مر است تا روز قیامت و اندر خبر
دیگر آمده است که خداوند عزوجل وحی کرد به داود پیغامبر علیه السلام گفت یا داود که تو دانی که مر امت محمد را از آن قربانیها که کنند عید ثواب چه هم شمار روز
قیامت گفت الهی تو اعلم [illegible] گفت که بعدد هر موی که بر آن قربانی باشد هر سر [illegible] ده نیکی در دیوان اعمال او ثبت کنم [illegible] از دیوان اعمال
او محو کنم و چون [illegible] پای گوسفند قربانی [illegible] ریشان [illegible] و هر پاره گوشتی که در آن قربانی باشد من ایشان را مرغی [illegible] اندر بهشت
چون [illegible] بعدد هر [illegible] که در آن قربانی باشد و از گوشتی [illegible] اندر بهشت [illegible] و پای قربانی مر او را [illegible] در روز قیامت از مرکبان بهشت یاد کرد
قربانی مرکب قیامت است و پاک کننده گناهانست و گرد آمده بلاها [illegible] عن علی رضی الله عنه عن النبی علیه السلام انه قال من خرج من بیته الی شراء
الاضحیة کان له بکل خطوة عشر حسنات ومحی عنه عشر سیئات ورفع له عشر درجات فاذا تکلم فی شرائها کان کلامه استغفارا فاذا نقد ثمنها کان له
بکل درهم سبعمائة الف حسنة فاذا اضجعها علی الارض [illegible] واستغفر له کل شیء خلقه من موضعها الی الارضین السبع واذا ذبحها واهرق دمها
یخلق الله تعالی من کل قطرة من دمها عشر ملائکة یستغفرون له الی یوم القیامة فاذا قسم لحمها کان له بکل لقمة عتق رقبة من ولد
اسمعیل علیه الصلوة والسلام عجب کار کسی که بی گناه است و کشتن وی چندین ثواب است و آنکه گنهکار است در آزردن وی
چندین عذاب و عقاب است که رسول علیه السلام چنین فرموده است که من آذی مؤمنا بغیر حق فکانما هدم [illegible]

عشر مرات والبيت المعمور عشر مرات فكانما قتل الف ملك من المقربين قال عليه الصلوة اذا اراد وذبحهم الاضحية فاجمعوا اهل بيتكم من داركم
حتى تشهدوا وحبا فان الله تعالى يغفر لاهل بيته ولمن تبعها ولمن قام عليها درروى عن علي رضي الله عنه عن النبي عليه السلام انه قال من اراد
ان يدرك فضل الاضحية سواء اذا لا يستطيع فليصل صلوة العيد ثم يرجع الى بيته والتعليم الطهارة والتحلق عانته والتقصير شاربه فانه وبذلك فضل الاضحية
فليصل ركعتين في تلك اليوم بعد صلوة العيد فليقرا في كل ركعة فاتحة الكتاب مرة وانا اعطيناك الكوثر خمس مرات فاذا استلم فليسجد
وليقل اللهم اعطني ثواب القربان فان الله تعالى يعطي له ثواب الاضحية في تلك اليوم وقبلها الى ادم صلوة الله عليه السلام وبعدها الى يوم
القيمة حكايت وقتي حسن بصري رحمه الله در مجلس ميكفت در فضل قرباني پيرزني هيچ چيز نداشت مكر ماكيان رفت و قرباني كرد حسن رضي الله عنه
در خواب ديد كه ميكويد كه هركه قرباني كه امسال كرده اند همه موقوف بود بقرباني اين پيرزن ببركت قرباني وي همه را قبول كردم قال عليه
السلام من لم يقدر على الاضحية فليصل اربع ركعات يقرا في كل ركعة فاتحة الكتاب مرة وخمس عشر مرة انا اعطيناك الكوثر كان له من اجر
ستين الضحية وروي عن علي رضي الله عنه انه قال اذا رجع الفقير من صلوة العيد يقرا ثلاث مرات سورة الكوثر اعطي فضل الاضحية
الغني المضحي قوله تعالى واطعموا القانع والمعتر بعضي از مفسران كفته اند كه قانع و معتر سك و كربه اند كه زبان ندارد كه بخواهد از پادشاهي كه
كه روا نميدارد كه سك و كربه را روز عيد نوميد كني كجا روا دارد كه روز قيامت مومن را نوميد كند و جاي ديكر ميكويد واطعموا البائس الفقير روز
عيد نوميد مكردان كه اغني الاغنيا اوست جل جلاله كجا روا دارد كه مومن مفلس درويش را نوميد بي شفقت و عطايا باز كرداند وقال النبي
عليه السلام من وجد ساعة ولم يضح ولم يقربن الى مصلانا ان شاء مات نصرانيا وان شاء مات يهوديا اسمعيل را فدا ميكويد رضي الله كه جبرئيل
عليه السلام والصلوة نزديك رسول عليه السلام آمد كفت رسول عليه السلام يا اخي جبرئيل سيدهم ثواب اين قرباني ما كه كرده ام جبرئيل
كفت رسيد و بقرباني كردن شما اهل آسمان شاديها كردند و ديكر جبرئيل عليه السلام كفت يا محمد بدانكه كوسفند قربان كردن نزديك خداي تعالى
دوستتر است از بز كلان يكساله كوسفند يكساله قربان كردن دوستتر است نزديك خداي تعالى از كاو كلان يكساله اكر چيزي از كوسفند فاضلتر بودي
الله تعالى فداي اسمعيل عليه السلام انرا بفرستادي چون كوسفند فرستاد معلوم شد كه هيچ چيز بقربان كردن بهتر از كوسفند نبوده است والله اعلم بالصواب
مسئله كوشت قرباني را نشايد فروختن و پوست او را نشايد فروختن و سلاخ را كوشت قرباني بحساب اجرة نشايد دادن و اكر كوشت
قرباني را فروخت ان سهم را نشايد خرج كردن در خانه و خوردن بلكه صدقه بايد كردن اكر مردي كوشت قرباني ميدهد و نان ميستاند هيچ
خوردني روا بود مسئله اكر مردي پوست قرباني ميدهد و ايشان ميستانند روا بود و چون كوشت خوردني است بايد بچيز عوض كند كه آن
چيز نيز خوردني بود تا روا بود و پوست كار آمدنيست اكر چيزي كار آمدني عوض كند شايد مسئله دو كس دو كوسفند خريدند و هردو را
بيكجاي اندر كردند جدا نداند هردو و يكي كوسفند را كرفتند و ميكويند كه از ان من است و ان ميكويد ان من است اين كوسفند را قاضي حكم
كند هردو تا مشترك شوند ميان هردو وان يكي كوسفند ديكر بيت المال را بود از بهر انكه از ان هردو كوسفند سر ازين ميستانند لاجرم
ان بيت المال را بود وان يكي ميان هردو بود واكنون اكر اين كوسفند مشترك را قرباني ميكنند روا بود يا ني مشتريان از علما پرسيدند
اندكه روا نبود اما خواجه يحيي زندويسي رحمة الله اورده است كه روا بود و از هردو واز بهر انكه بر عم هر يكي نيست كه اين كوسفند خاص ازان

من است و اراقه دم در ملک من افتاده است پس باید که روا بود و بعد از آن گوشت را قیمت کنند اکنون چگونه کنند تا روا آید گفتا باید که هر دو
یکی را وکیل کنند که ای وکیل از جهة ایشان قربانی کند مسئله دو تن دو گوسفند از روی بر سلاخ دو دو بر او وکیل کرد که این گوسفند را جهة ما
قربانی کن بعد از آن خداوند ما ایده هر سلاخ میگوید که یکی را عمداً التسمیه مانده ام و نگفته ام و نمیدانم که کدام است هر کسی آن خود را گرفته اند و میگوید
که آن من التسمیه گفته است هر دو حلال بود بنا بر آن علم ایشان ولی این را نشاید از آن خوردن و انرا نشاید از آن خوردن از بهر آنکه علم بر یکی
انست که از آن ما رحمن پلید است و در علم در شریعت اعتبار هست اما اگر هر دو گوسفند آن یکی کسی بود مرد و بر او وکیل کرد که گوسفند آن مرا ذبح کن
ایشان و یکی عمداً التسمیه بماند اگر میداند که کدام است همان یکی مردار بود اما اگر نمیداند که کدام است هر دو مردار بود از بهر آنکه پیغامبر صلی الله
علیه السلام فرموده ما اجتمع الحرام والحلال الا وقد غلب الحرام وسلاخ این یک گوسفند را که تسمیه مانده ضامن شود مسئله مردی گوسفند
ذبح جای برد تا ذبح آرد کارد از دست بیفتاد چشم گوسفند فوت شد قربانی را روا بود از بهر آنکه این فوت را اعتبار نیست اما اگر پیش بکیرد در
باید در روز ختم این گوسفند برفت روا نبود از بهر آنکه معیوب بود و معیوب قربانی را نشاید مسئله مردی گوسفند خرید قربانی را این گوسفند
گم شد هر چند در روز سوم باید که ایام اضحیه است قربانی کند روا بود اما اگر بعد از آن یابد این گوسفند را صدقه باید کردن و از آن گوسفند هیچ او را
نشاید خوردن از بهر آنکه حق درویشان شد اگر این گوسفند را همچنان زنده میدهد بکیر بیار هیچ نبد اما اگر بکشند و گوشت میسازد به نهد آنکه
و نیم بلیش میخورد آن نیم و انکه را ضامن شود از بهر آنکه حق درویشان شده است وی نقصان کرد باید که نیم و انکه دیگر صدقه دهد تا از
عهده بیرون آید مسئله مردی کسی خرید با مادرش از آنکه ذبح او در وی بچه بره او در مادر او را قربان کرد و بره را ماند تا سال دیگر این بره را
قربان میکند روا نبود از بهر آنکه وی بچه مادر بود و یکبار قربت یافت بار دیگر قربان کردن روا نبود مسئله مردی توانگر است گوسفند خرید تا
قربان کند این گوسفند گم شد و دیگر خرید آنگه گوسفند اول را یافت از این دو گوسفند یکی را قربانی کند روا بود و از عهده بیرون آید از بهر آنکه بر وی
واجب شده بود بخریدن وی دیگر واجب نشود بخلاف درویش تا اگر درویش گوسفند خرید که قربانی کند این گوسفند غایب شد دیگر خرید آن اول را
بیافت این هر دو را باید قربانی کردن از بهر آنکه بر توانگر بخریدن معین نمیشود تا ذبح نکند اما این بر درویش فریضه شود و چون خرید همچنان شود
که گوی نذر کرده است که هر کدام خرد معین شود و اگر ده خرید بود هر ده را باید که قربان کند تا فرق بود در میان توانگر و درویش
و اگر نارسیده را مال است قربان در مال نارسیده واجب آید یا نی بر قول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهما الله از مال وی قربانی کند و بر قول محمد رحمه الله
قربانی نکنند حجت وی آنست که میگوید نارسیده اهل وجوب نیست چنانکه نماز و روزه و زکوة بر وی واجب نیست قربانی کردن نیز روا
نبود و حجت ایشان آنست که این قربانی کردن همچون مونت است اگر پدر فرزند نارسیده را از خراستی نفقه این بدن در مال وی واجب شدی قربانی نیز باید که
واجب بود اما گوشت قربان وی را به درویش ندهند از بهر آنکه گوشت دادن ضرر بود از مال وی در حق نارسیده ضرر روا نبود مسئله مردی درویش
گوسفندی خرید و این گوسفند را قربان کرد و دیگر روز توانگر شد قربانی دیگر واجب آید یا نی دو روایت است بروایت کتاب حج واجب نباشد اگر کسی
درویش حج کرد و بعد از آن توانگر شد حج دیگر نبود و بروایت کتاب صلوة قربانی دیگر بر وی بود چون در وقت توانگر شدن همچنان چو که نارسیده نماز
خفتن گزارد و هم در وقت بالغ رسیده شد آن نماز خفتن را بازگزارد از بهر آنکه وقت باقیست وی در وقت بالغ شد همچنین قربانی را وقت باقیست

توانگر شده باید که باز قربانی کند مسئله اگر کسی بنیت مرده گوسفند قربانی کند بی وصیت مرده صدقه واجب نباید اگر مرده وصیت کرده بود و از گوشت
نشاید خوردن صدقه باید کرد [illegible] قربانی کردن بهتر باشد از صدقه کردن گوسفند قربانی کرده به از شتر چون بقیمت و گوشت برابر بود
ماده به از نر چون بقیمت و گوشت برابر بود و ماده شتر به از شتر نر چون بقیمت و گوشت برابر بود و ماده گاو بهتر از نر گاو چون بقیمت و گوشت
برابر بود مسئله اگر از هشت چیز قربانی روا نبود [illegible] گاو و اسپ گورخر و خرگوش روا نبود بچه و بز کوهی و گوزن مسئله کشته ده کس را شاید خوردن
که حلال است نارسیده و کودک ختنه ناکرده و محدث و جنب و حایض و نفسا و جهود و ترسا و بنده چون بسم الله گوید حلال بود و کشته ده کس را
نشاید خوردن که حرام است دیوانه و مست بیهوش و مغ و ملحد و کافر حربی و اباحتی و مرتد و بت پرست و [illegible] محرم که صید کرده باشد مسئله از
شش چیز قربانی روا است [illegible] شاخ شکسته [illegible] و ماده و یا نر خصی و دیوانه و بی دندان و بی گوش [illegible] زاده و کر روا بود فایده مکحول نسفی رحمة الله
گفته است [illegible] قربانی بچه [illegible] ثواب قربانی محروم نمانی [illegible] گفت رحمة الله الکرمن [illegible] که رضای خدای تعالی
[illegible] قربانی [illegible] ثواب قربانی [illegible] فصل در بیان موضع قربانی از ملک غیر روا است و بردی بود یا
آن گوسفند که قربانی کند کشنده را ثواب بود [illegible] و گوشت وی را حلال بود [illegible] کشنده را اول گوسفند که غصب کرده بنیت قربانی
کشت و در ایام [illegible] گوسفند [illegible] قربانی کرد سوم گوسفندی بخرید نارسیده یا رسیده غصب کرد و قربانی کرد چهارم اگر بنده ماذون خرید
مدیون بود و بدین مستغرق غصب کرد و قربانی کرد پنجم گوسفندی خرید به بیع فاسد در این پنج صورت قربانی روا بود و از بهر آنکه ملک ثابت شود
[illegible] ملک او افتاده بود [illegible] دیگر که اینجا قربانی روا نبود اول ودیعت
دوم عاریت سوم [illegible] چهارم [illegible] گوسفند خرید [illegible] ششم [illegible] گوسفند زن [illegible] گوسفند
شوهر [illegible] در این شش صورت قربانی روا نبود زیرا که ملک [illegible] از کشتن ثابت شود پس کشتن در ملک غیر افتاده بود [illegible]
[illegible] فائدة [illegible] لا تجوز [illegible] العمیاء والعوراء والعرجاء التی لا تمشی الی المنسک ومقطوع اکثر الاذن
والذنب [illegible] والعجفاء التی لا تنقی ومقطوع [illegible] واحد القوائم واحد الاذنین [illegible] والسنة [illegible] او کان [illegible] واما الموجوء
من [illegible] کان الامام [illegible] گفته اند اگر مردی پوست گوسفند را
بفروشد و صدقه دهد و مردی دیگر قربانی کند ثواب قربانی کننده زیاده بود از صدقه دهنده که بهای پوست گوسفند
داده بود از بهر آنکه این [illegible] و این نفل و هرگز نفل با واجب نرسد و برابر نشود تا قدر قربانی کردن بدانی و از این دولت
محروم نمانی امیر المؤمنین علی رضی الله عنه روایت میکند از رسول علیه السلام که چنین فرمود هر که از مومنان در روز
عید قربانی کند نخستین قطره خون که از قربانی بر زمین بچکد کفارت گناهان قربانی کننده شود که در عمر خود کرده بود و بهر موی
که بر آن قربانی بود حق تعالی مر او را [illegible] بهشت [illegible] سفید مانند کافور [illegible] حقیقی بود
از حور عین چون روز قیامت شود این قربانی [illegible] شود و این شتر قربانی [illegible] چنانکه در قرآن مجید فرمود یوم نحشر المتقین
الی الرحمن وفدا عبد الله عمر رضی الله عنه روایت میکند از رسول علیه الصلوة والسلام چنین گفت [illegible] قربانی کنند روز عید [illegible]

شکرانه ان صالح را و بعد از نماز از خدای تعالی هر چه خواهد بخواهد بیاید بود و حاجت وی حاصل شود و کود و چیز است یکی بریدن خویشی و دوم ظلم کردن این بود و احتیاج
نیاید **مسئله** مردی بدو دینار دو گوسفند همی باید و بدو دینار یک گوسفند و دو دینار اولیتر بود که بخرد یا بیک دینار در این مسئله خلاف است بعضی گفته اند که
یکی اولیتر بود از بهر آنکه همان یکی فریضه می افتد و فرمان نیست که گوسفندان کلان تر قربان کنید از بهر آنکه اگر گوسپندی دو بخری یکی هیچ افتد پس کلان تر
اولیتر بود و بعضی گفته اند که از دو گوسفند گوشت بیشتر فرود آید در ویش را از ین دو بهره آید لاجرم بدین سبب دو بهتر بود **مسئله** مردی وفات
یافت و از وی یکی گاو ماند و زن و فرزندان این گاو را مشترک قربان کردند روا نبود از بهر آنکه گفتیم که گاو و شتر از هفت کس روا بود و در اینجا هشت
تیر میشود از بهر آنکه زن را ثمن میرسد همچنان شود گوئی که هشت کس بودند اگر دو تن یا سه تن یکی گاو خریدند با انباری و قربان کردن روا بود و فتوی
برین است **مسئله** مردی دو گوسفند را یکبار ذبح کرد و بیک تسمیه اگر هر دو را بر یکدیگر نهاده بود روا بود و اگر یکبار تسمیه گفت و یکی را ذبح کرد و بار آن
دیگر را اول حلال بود و دوم مردار از بهر آنکه تسمیه بر همین گوسفند است که اول است که اما چون تسمیه نگفت بعد لاجرم مردار بود **مسئله** مردی
گنگ گوسفند را ذبح می کند گفتیم باید که لب را بجنباند به نیت تسمیه و بدل اندر بگوید تا حلال بود و اگر لب نجنباند روا نبود از بهر آنکه هر چه از حقیقت عاجز آیم
اندر بصورت می آریم و صورت این است که لب بجنباند تا رسیده گوسفند بر او ذبح می آرد یا دیوانه یا زن یا بنده یا حایض یا نفسا یا مرد ختنه نکرده چون با
تسمیه بود حلال بود **مسئله** اگر مردی بشب قربان میکند روا بود اما مکروه بود زیرا که شاید آن حیوان در شب که پیغامبر علیه السلام فرمود که ایشان از اینجا نباید
در شب بدین سبب مکروه بود **مسئله** مردی با سلاح کارد گرفت و از ین دو کس یکی تسمیه گفت و آن گوسفند را ذبح او ده حلال بود و یا نی بنگریم اگر تسمیه
آن کس بریده شده که تسمیه گفته است حلال بود و اگر نی **مسئله** ترسای گوسفند بر او ذبح می آرد و میگوید بسم الله الرحمن الرحیم و باسم المسیح مردار شود
از بهر آنکه نام خدای تعالی با نام مخلوق جمع کرده است لاجرم مردار بود و اگر مسلمانی میگوید بسم الله و محمد رسول الله مردار شود از بهر آنکه عطف
کرده است نام پیغامبر را بنام خدای تعالی عزوجل اما اگر چنین گوید بسم الله محمد رسول الله حلال بود از بهر آنکه این نام از آن جدا بود **مسئله** اگر صابی گوسفند را
ذبح می آرد بر قول ابوحنیفه رح روا بود و بر قول صاحبین رح روا نبود و حجت ایشان این است که از اهل کتاب نیستند و بر یکیش لاجرم حکم ایشان حکم
حربی بود اما حجت ابوحنیفه این است رح که ایشان همچو اهل کتاب اند اگر مسلمانی دختر ایشان را بزنی کند روا بود بنکاح و اگر گوسفند را ذبح آرد حلال بود
مردار بی صابی کسی بود که آفتاب پرست بود یا ستاره پرست بعضی گفته اند صابی کسی بود که پیوسته بیک کیش نبود **مسئله** اگر بعوض شاگرد گوسفند
را ذبح کند مردار بود از بهر آنکه ایشان را دین نیست ایشان هر چه خوش آید معبودی کیرند پس ایشان همان بودند و حربی همان **مسئله** اگر دزد
گوسفند با سلاح برد و کارد گرفتند و یکی تسمیه گفت معلوم نی که بقوت که بریده شده است مردار بود از بهر آنکه شک افتاد و در حد و فتنک ده
حلال نبود والله اعلم **فصل** باید دانستن که اگر گاو قربان کنند ماده اولیتر بود و اگر گوسفند کنند نر اولیتر بود از بهر آنکه گوشت گوسفند نر
خوش تر بود و گوشت ماده گاو نرم تر بود و گاو دو ساله باید که پای در سوم سال نهاده بود و شتر چهار ساله باید که پای در پنجم سال نهاده
بود و بز یک ساله که پای در دوم نهاده بود و گوسفند را همین است **مسئله** اگر گوسفند شاخ شکسته قربان میکند روا بود و یا نی بنگریم که مغز سرایت
نکرده بود روا بود و اگر مغز سرایت کرده بود و گوشت سر بزبان آمده بود روا نبود و اگر گوسفند بی گوش قربانی میکنند اگر همچنین بار زاده
است روا بود و اگر بریده بود روا نبود و اگر گوسفند پیر او سپه کنده است گرگ روا بود و یا نی بنگریم اگر این دنبه او بکان بیخ ببرد روا بود

واگر تمام بریده بود روا نبود واگر پاره از وی بریده چوپان بدم و دید و آن را بکشت از وی شبانه مردار بود نشاید خوردن از بهر آنکه پیغامبر علیه السلام فرموده است هرچه از اندازه جدا گشت مردار است لاجرم بحکم حدیث نشاید خوردن **مسئله** مخنثی که سفنه خنثی قربان میکند روا بود یا نی مشایخ گفته اند که روا نبود و نقل کرده اند لاجرم بر همین گفته اند که روا بود و روایت اصل نیست که این مسئله را **مسئله** باید دانستن که گوسفند را حلقوم و مری و دو ورگ او و داج بقول ابوحنیفه رحمة الله سه از اینها را بریده شود یا بیشتر از این سه بریده شود حلال بود و دیگر روایت از ابو یوسف همین است و روایت دیگر از ابو یوسف آنست که بر این حلقوم باید که بریده شود و دو ورگ و دیگر بیشتر و بر قول محمد رحمة الله از چهار هر یکی باید که بیشتر بریده شود والله اعلم

کتاب الحدود

وقال الله تعالی اَلزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ وقال النبي علیه الصلوة یعرض علی اعمال بنی آدم فی کل جمعة مرتین یکون شدة غضب الله تعالی علی الزانی یعنی عرض کرده میشود بر من اعمال بنی آدم در هفته دو کره سخت تر از عقوبت خدا تعالی بر زناکاری بینیم و در خبر آمده است که زنا عمر را کوتاه کند و رزق را تنگ کرداند و نور روی او را ببرد و آمده است که هر که کودکی را بشهوة بوسه دهد حقتعالی او را در آتش دوزخ هزار سال عذاب کند و هر که با کودکی فعل بد کند بوی بهشت نیابد مگر توبه کند و در خبر آمده است النظر الی الحرام سهم مسموم من سهام ابلیس یعنی نگریستن بحرام تیر است زهرآلوده از تیرهای ابلیس اگر مستی زنا کند حدش نزنند تا هوش باز گردد و اگر مستی اقرار کند بزنا حدش نزنند اگر یکی اقرار کند بزنا بچهار کرة در چهار مجلس مختلف بروی حد واجب شود چون اهل اقرار بود و اگر کم از آن اقرار کند حد واجب نشود و اگر بعد از آن که قاضی حکم کرده بود با اقرار وی رجوع کند حدش نزنند **مسئله** اگر مردی بیرزنی را بیابد در جامه خواب خفته و پندارد که زن حلال ویست و با وی بیاسید واجب آید و اگر در عدت طلاق سه زاری با زن بیاسید و پنداشت که بر وی حلال است یا کنیزکی که شهر و ملک وی و دیعت یا عاریة بود و گوید پنداشتم که بر من حلال است یا غلام یا کنیزک خواجه یا پسرک یا کنیزک پدر یا مادر یا زن بیاسید و پنداشت که حلال بود حد واجب نیاید و اگر سلطان یا کسی دیگر یکی را اکراه بزنا کند واجب نیاید **مسئله** اگر جماعتی گواهی دهند بر مردی که پیش از این گاه زنا کرده حدش نزنند اگر محصن زنا کرد در دار الاسلام سنگسار کردن واجب آید و اگر محصن بود صد تازیانه واجب شود و اگر بنده بود پنجاه تازیانه لازم شود و محصن در این حکم کس را گویند که مسلمان و بالغ و آزاد بود یا زنی دخول کرده بود بحکم نکاح که زن مسلمان بود عاقله و بالغه و آزاده و اسلام شرط است مر احصان را تا اگر مردی ذمی زنا کند سنگسار کردن لازم نیاید بمذهب ما و مذهب امام شافعی رحمة الله لازم آید و این مسئله را شرائط احصان خوانند اگر کسی در دار حرب یا در لشکر باغیان زنا کند حد واجب نشود در آن موضع از آن که سلطان اسلام را قدرة حد زدن نبود در آن موضع اگر خلیفه زنا کند حد نزنند و لیکن وبال زنا بود و تش اگر سلطان زنا کند خلیفه وی را حد نزنند و اگر کم از چهار کس گواهی دهند بزنا شنوده نشود قاضی را باید که گواهان را پرسد که زنا چه بود و اگر زنا و کجا زنا کرد و به چه وقت زنا کرد و چون حد زنا ثابت شود نخست گواهان سنگ اندازند باز دیگران و اگر گواهان نخواهند انداخت حد ساقط شود و اگر بر زن جامه زنا درست شود و گواهی باز دارند تا آنوقت که باری نهد و اگر با قرار درست شود باز ندارند تش نماید احد یکه چوب بود و تمام زدن تا بهتر شود حدی که چوب زنند بر سر و روی و فرج نزنند و مرد را ایستاده و جامها از مرد جدا کنند مگر در حد قذف مستحب باشد که حد بیش امر و مان زنند تا سید کیرند و اگر پیش کسی نزنند هم روا بود و اگر کسی چند بار زنا کند حد زده نباشد جمله را یک حد کفایت کند و همچنین در ماه رمضان روزه بقصد خورده بود یک کفارت بسنده بود و هر که زنا کند و لوته کند

بر وی نیست که قاضی را جز دهد تا خویش بزند اگر کسی با مادر یا خواهر نکاح کند چنانکه مغان و با او بیاشند بمذهب ابو حنیفه رح حد لازم نیاید و بمذهب
ابو یوسف و محمد رحمهما الله حد واجب آید و بعضی فتوی بر این قول داده مسئله اگر مردی با مرده یا با ستوری نزدیکی کند تعزیرش بزنند و حد نی اگر
منی با چهارپای یا تر سامی زنا کند صد تازیانه بزنندش اگر کسی لواطت کند بر وی تعزیر بود بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهما الله حد واجب آید
یعنی حکم وی همچنان بود که زنا و بعضی گفته اند که فاعل و مفعول را بزنند و بدار کنند بعضی گفته اند از بالای بلندی شان بسر نگون سازند و فرو
اندازند اگر نارسیده بود یا بیگانه باشد تعزیر واجب آید انقدر که سلطان یا قاضی مصلحت بیند تعزیر را از همه حدها سخت تر زنند اما تا چهل
تازیانه تر زنند و فرو و ان روا بود که بزنند تا اگر غلامی یا کنیزکی یا ذمیرا جز با قذف کند سی و نه تازیانه بزنند و اگر مسلمان از وی آگه نیک بود و بر گمان
وطی حرام یا وطی یا شبهت بجا آورده بود و بزنا نسبت کنند و چهار گواه نتوانند گذرانیدن بر درستی قول خویش هشتاد تازیانه بزنند و هر که گواهی
او بشنوند مسئله اگر مرده را بزنا قذف کند پسر او را و دختر او را و پدر او را ولایت مطالبه حد قذف بود و حد قذف بعفو باطل نشود و
بمرگ آنکس که وی را قذف کرده بود باطل شود والله اعلم

باب اندر سرقه

قال الله تعالی السارق والسارقة فاقطعوا ایدیهما وقال النبی علیه السلام
لعن الله السارق یسرق البیضة فیقطع یده یعنی لعنت خدا بر دزد باد که بیضه بدزد و دستش ببرند باید که از دزدی تخم مرغ بدزدی چیزی رسید
که بقیمت ده درم نقره بود که دستش ببرند باید که و کم از ده درم سکه نقره که بر غل و غش غالب بود دست بریدن واجب نیاید مسئله اگر کسی
غلام خورد را یا کنیزک خورد که هنوز عاقله نبود بدزد و قطع واجب آید اگر کتاب بدزد و یا کراسه یا صحف یا درخت ساختنی یا گوشت یا شطرنج یا
نرد یا بربط یا تنبور یا سگی قطع واجب نیاید مسئله اگر جماعتی بخانه در آیند بدزدی و یکتن مال بیرون آرد همه را قطع واجب آید اگر از
گرمابه دزد قطع وجب نیاید اگر از بام دزد یا از بیابان و خداوند مال بپهلوی مال خفته بود قطع واجب آید اگر دست بسوراخ خانه مردم
اندر کند و مال بیرون کشد یا باشکنج و مانند آن قطع واجب نیاید بخلاف دست که در جیب کسی کند قطع واجب آید بشرط وجوب القطع اربعة اشیاء
العقل والبلوغ والنصاب والدعوی والنصاب عشرة دراهم خمسة عشر من السراق لا یقطعون اذا سرق العبد من مال سیده والسید من مال
مکاتبه او ماذونه مدیون او غیر مدیون او زوج من زوجته او الزوجة من زوجها او ذی رحم محرم منه
الاجیر من المستاجر والخائن والنباش والمختلس والمنهب والحمام ومن المقبرة ومن بیت
المال والضیف من منزل المضیف او کان السارق اشل الید الیسری او کان اقطع او مقطوع
الرجل الیمین ویسقط القطع باربعة اشیاء اذا وهب من السارق او باعها منه او لم یخاصم خصمه فیها
او ادعی ان العین ملکه مسئله اگر یکی بر یکی دعوی دزدی کرد و آنکس گفته گرفته ام قطع واجب نیاید
و اگر غلامی دزدی کند دستش ببرند مگر بحضرت خواجه اگر غلام اقرار کند بدزدی دستش ببرند اگر گواهان گواهی دهند بر کسی
بدزدی و سیر نیه قطع واجب نیاید و اگر بر کسی دزدی درست شود و پسر قند یا یکی شان یا شکافته یا سیلان صبا خون
و مانند آن که سلطان اگر حد تقاضا و رسیده باشد علاحده دارد و الی حضرت باران بد که او را دست برد و اگر
اقرار کند بدزدی نارسیده قطع واجب نیاید اگر دزد و مال بجا و بدیده یا جنس و نه مال او را بفروشد یا بخشد

بقطع وی حکم نکنند هر که اول فزدی کند دست راست او را ببرند از بند ساق مگر که دست چپ او شل بود یا انگشت ابهام دست چپش شل بود یا دو
انگشت ورای ابهام شل بود یا بریده آنگاه قطع نکنند مگر دست دزدی بریده بود اگر دوم بار دزدی کند پای چپ او
ببرند اگر سوم بار دزدی کند بازدارندش تا آنگاه که توبه کند و سیما صالحان بر روی او ظاهر گردد و دزدی عادة کند سلطان او را سیاست
کند روا بود و چون بدین دست مال بجا ماند باید دادن چون بر جای بود و اگر هلاک کرده بود ضمان واجب نشود مگر بقول شافعی رحمه الله
اگر راه زنان که مال ببرند و کسی را نکشند سلطان اگر خواهد دست راست ایشان ببرند و پای چپ ایشان دیار بکشند و اگر خواهد هم از اول
ایشان بکشند یا بر درختان بیاویزند و بگذارند و بخیانند تا بمیرند یا بردار کنندشان سه شبانروز بردارند تا خلق عبرت گیرند و بند شوند ایشان و اگر
یکتن یا دو تن راه زنند حکم قطاع طریق ندارند مگر چندان بوند که از خوف ایشان راه بماند قطع طریق بموضعی که کم سه شبانروز بود حکم
قطع الطریق ندارند و بقول ابو یوسف رحمة الله دارد و فتوی بر قول وی نیست اگر در راه ببردی کالا بود بقیمت ده درم نقره دزد آن قصد
او کنند و مال او مقاتلت روا بود او را با ایشان والله اعلم بالصواب باب اندر سیر و جهاد قال الله تعالی فاقتلوا المشرکین حیث
وجدتموهم وقال النبی صلی الله علیه وسلم الجنة تحت ظلال السیوف بهشت در زیر سایه شمشیرهاست و آمده است الجهاد تمام العمل عذاب بر [illegible]
خیر نیست آمده است که الغازی ولی الله غزا کننده دوست خداست عز و جل مسئله بدانکه جهاد فرض کفایت است چون طایفه بغزا شوند
دیگران بنشینند مگر که نفیر عام بود آنگاه بر همه رسیدگان فرض عین گردد و بنده را بی دستوری خواجه و زن را بی دستوری شوی بیرون آمدن روا
بود و عالم که شهر از وی عالم تر نباشد نشاید که بغزات برآمده اید چون نفیر عام بود و همچنین فام دار را بی دستوری خداوند حق نشاید بغزا
بیرون آمدن چون نفیر عام بود و همچنین فرزند برا که مادرش طاقت ندارد و باکی نیست اندرون بردن مصحف در دار حرب چون لشکر اسلام
عظیم بود و مسلمانان نشاید که پدر حربی خود را بکشند و باک نبود که دست یا پای اسب او را پی کنند یا او را [illegible] بازدارند تا دیگری در
رسد او را بکشد و اگر زنی را بمشرق کافران برپایند بر اهل مغرب واجب شود که روز اخلاص و بهندش از آنکه او را بدار حرب درآرند
و آمده است که زنی را از طرف کافران اسیر ببردند و او بوقت اسیر شدن گفت وامعتصماه تا خبر بمعتصم رسید که خلیفه عهد بود با سپه وی
بازوار و که او بیگاه و در حال برنشست و لشکر ساخت و تا آن زن را از دست کافران خلاص نکرد بشغلی دیگر مشغول نشد غلغله کردن در
حالت حرب مستحب نیست مگر در آن جای منفعت مسلمانان باشد و مبارزان را از آنجا نشاط حرب زیاده شود و باک نیست طبل زدن در وقت حرب
باک نیست هم نیزه خود را در حالت حرب مبارزان بغیر بیم بخیلا انداز و آمده است که امیر المومنین علی رضی الله عنه کافر لشکر را با و مبارزت
بیرون آمده بود و گفت که نه شرط کرده بودی که کس را بمن ببارزی نخوانی کافر روی را پس کرد و بنداشت آنکه مگر کسی بمبارزی او آمده
است علی رضی الله عنه در حال شمشیر بروی زد و بکشت غازیان چون کافران را قهر کنند نشاید که نارسیدگان و زنان و پیران عاجز را
بکشند مگر که از اهل رای و تدبیر باشند چون مسلمانان با کافران عهد کنند که تا فلان وقت حرب نکنند نشاید ایشان شبخون کردن ایشان را
پیش خبر باید دادن که تا عهد برانداختیم سرهای کافران را بدار الاسلام فرستادن مکروه است که از آنجا فراغ دلی باشد مسلمانان را فصل
اگر کسی را در دار حرب تعبیة خریدن یک اسیر بیش نبود او را اسیر خریدن جاهل فاضلتر بود از خریدن اسیر عالم که عالم و چون [illegible] جاهل باک نیست کافران را

باطلش شود و مدار و هرکه نام کند که این پیس صد هزار سال کافر شود کافر گردد و هرکه گوید زن بمرد من دوست تر از خدای است کافر شود و الفاظ کفر بر
زبان خلق بسیار است و بسیار میرود که نمیدانند که کسی بدین الفاظ کافر گردد و حال عظمت شان بود اما کافر نگردد چون چنین بلیه ابتلا دهی بالیم بر کفر حکم نکنند و تشنه
اعلم **باب** اندر کراهیت و استحسان قال الله تعالی ما سقطتم و اسمعوا الآیة قال النبی صلعم ترک ذرة مما نهی الله تعالی خیر من عبادة الثقلین یعنی بجا ماندن
ذره از آنچه خدای تعالی نهی کرده است به از نوافل عبادات آدمیان و پریان باشد و آمده است که متقیان را بدان متقی خوانند که ایشان دست بدارند از
چیزهای که باک نباشد از بیم آنکه نباید که چیزها مشتبه باشد بدانکه فرزند را بنام پیغمبران کردن چون محمد و عیسی موسی و ابراهیم و اسمعیل و اسحاق و یعقوب
و مانند مستحب است کلیم و خلیل و حمید و مانند باک نیست نام کردن و درین روزگار فرزند را عبد الله و عبد الرشید و عبد الرحمن و عبد الرزاق نام کردن
مستحب نیست زیرا که جهال مردمان او را در مقام بتصغیر یاد میکنند و نشاید که کسی پدر و شوهر را بنام خواند و نشاید که جهود و ترسا را کنیت
بخوانند **فصل** قرآن خواندن بلحن چنانکه قراء روزگار میخوانند مکروه است و ستودن آن حلال نیست باک نیست در گرمابه باواز نرم خواندن
قرآن خواننده قرآن چون بانگ نماز شنود بهتر آن بود که بجواب بانگ نماز مشغول شود مصحف را با قلم باریک نشاید نوشتن که درین خورد کردن
مصحف است و بزرگ داشتن واجب است باک نیست لوح و کراسه کودکان که آیه است بدست دادن جنب و حائض را کراسه بی غلاف نشاید بودن
و غلاف آن بود که از مصحف جدا بود اما آنچه شیرازه کرده بود غلاف نبود و اگر با آستین گیرد مکروه نبود و بروایتی درست تر طالب علم اگر جز بدیه تعلیق
بالین سازد و بر قصد حفظ باک نبود کتاب و کراسه که کهنه شود در خرقه پاک پیچد و در مکان پاک دفن کنند که راه گذر نبود چنانچه آدم را لحد سازند و تعظیم نهند
موی سر و ناخن را دفن باید کردن آمده است از ابو حنیفه رحمه که گفت در سفر حجامت ما را در پنج جای خطا کردم چون بنشستم بسوی باز کردن را گفت
استقبل القبلة چون بنشستم روی چپ پیش داشتم گفت روی راست پیش دار و چون از موی ستردن فارغ شدم خواستم تا بیرون آیم گفت ادفن شعرک ثم
اخرج **فصل** باک نیست که اهل ذمه در مسجدها درآیند علم و قرآن نبشتن در مسجد چون بمزد بود نشاید در مسجد جامع بدرویشان صدقه کردن مکروه
باک نیست اگر کسی پای آلوده است در مسجد درآید بخلاف جنب و حائض را داب آنست که بوقت درآمدن در مسجد کفش بیرون کنی و پای راست پیش نهی و نرم نرم
درآیی و کسی را از جای که او نشسته خود نخیزانی و بازاری که آمده است از رسول علیه السلام لا تعظموني في بيت ربي و ازینجاست که بعضی ائمه
ماضی در مسجد درس کرده اند صحابه را نگذاشتندی که پیش ایشان برای تعظیم ایشان برخواستندی ادب در وقت بیرون
آمدن آن است که پای چپ پیش نهی و پای چپ بر کفش نهی **فصل** بوقت اندر آمدن بجای خلا پای
چپ پیش باید نهادن و بوقت بیرون پای راست پیش باید نهادن و بوقت بول کردن روی سوی قبله و آفتاب
و ماهتاب نشاید نشستن و پشت سوی قبله نشستن باک نیست چو دامن برانداخته بود پای دراز کردن سوی
قبله مکروه است نشاید که کسی سوی قبله تف نهد و تیر اندازند و اگر بلند کردن بوقت سلام و گرم شدن تذکیر مکروه
است روا بود که دعای کافر مستجاب شود نشاید که کسی بگوید که عمر علیه الصلوة و ابا بکر علیه الصلوة و السلام مگر بطریق تبع
پیغامبر صلی الله علیه و سلم و در مقام دعا گفتن بحق فلان و بحق فلان گفتن مکروه داشته اند قول ذاکران که یا رب خدایا
یک قطره از دریای مغفرة تو دا ازین قوم دریغ مدار این لفظ کفر است هرکه نام خدای تعالی بشنود باید که جل جلاله یا سبحانه

درآمد او و نماز بود و سفر او فرو گرفت و طعام خوردن آغاز کرد و طعام ظالمان ناخوردن بر قصد تقبیح فعل ایشان بهتر است اگرچه حلال بود و اجتناب
نمودن به دعوه جهود و ترسا باک نیست **فصل** جامه ابریشمی پوشیدن مردان را حلال نیست مگر در حرب و پسران نارسیده را نشاید پوشانیدن و
پوشاننده او در وبال بود و همچنین کسی که ایشان را طعام و شراب دهد جامه که تارش ابریشم بود و پودش ریسمان چنانکه جامه عتابی و حاره و مانند
آن باک نبود و هر جامه که تارش ریسمان بود و پودش ابریشم مکروه بود و پوشیدن وی مگر در حالت حرب بدین قرین مردان را نشاید پوشانید اگرچه
زره و خشتک او از کرباس بود و مردان را بر نهالین ابریشمی نشستن و بر بستر ابریشمی خفتن و بر بالش ابریشمی سر نهادن باک نیست قبا افکنده ابریشمی مردان را
حرام است ازار بند ابریشمی بکفقول مکروه است مردان را پیراهن زه ابریشمی باک نیست کلاهی که در وی زر و نقره و یا ابریشم بسیار بود مکروه بود
و اگر بر طرف عمامه علم زرین بود بقدر چهار انگشت باک نیست و همچنین علم جبه و زره و کلاه **فصل** باک نیست جواب سلام جهود و ترسا را گفتن و از
علیک نشاید گذرانیدن و بر ایشان ابتدا سلام نشاید کردن باک نیست که میان مسلمانان و اهل ذمه معاملتی باشد چون اهل ذمه کسی بود که از وی حاجتی
بود و جواب سلام خواهنده که بر در خانه سلام گوید واجب نبود و هر کسی که بقرائت قرآن خواندن مشغول بود سلام نشاید گفتن و اگر بگوید جواب لازم
نیاید و بر سلطان سلام گفتن سنت است و بر قاضی که از بهر فصل خصومت نشسته بود سلام ناگفتن رواست جواب سلام زن بیگانه نرم باید گفتن و بر زن
جوان بیگانه ابتدا سلام نشاید دادن اگر کسی بر جماعتی بر گذرد که در شطرنج و نرد باختن و مانند آن بود سلام کند بر قصد آن تا ایشان را از معصیت
باز دارد روا بود و اگر بر جماعتی سلام گوید و یکی از ایشان جواب بداد دیگران نیز ساقط شود و سلام را جواب چنان باید گفتن که سلام دهنده
بشنود و جواب عطسه واجب است چون عطسه زننده حمد بیارد والله اعلم **فصل** باک نیست آرایش کردن خانها و زر اندوده کردن سقف به مال حلال
لیکن بکار آخرت باید کردن که بهتر و خوب تر است مرد و زن را بر کرسی زرین نشستن و با دوات و قلم زرین یا نقره گین نبشتن و در آینه زرین نگریستن
نشاید نقش کردن صورتها که از جنس جاندار بود مکروه است چون کلان بود بقدر بتوان دیدن صورت قنادیل و درختان و مانند آن باک
نیست باز کردن بساطها بر آن صورتها باشد باک نیست جهانیدن خر بر اسپ باک چه رواست **فصل** صبر کردن بر درویشی بهتر از شکر گفتن
بر توانگری است کسب کردن لابدی فرض است درویش چون از کسب عاجز باشد واجب باشد بر در خانها طواف کردن از بهر قوت را و بتجارت
رفتن بکافرستان باک نیست و اگر درویشی گوید بحق خدا چیزی بده واجب نشود دادن غلام امرد و بهر دک لوطی فروختن نشاید **مسئله** بر گوشه
راه بازار نشستن بر قصد خریدن و فروختن نشاید مگر که گذرندگان را ضرر نکند **فصل** زبان تازی بر جمله زبانها فضل است هر که او را بیاموزد
او را ثواب بود بوقت خره نهادن کتب کتاب پارسی را زیر باید نهادن و کتاب ادب و لغت را زبر آن و کتاب فقه را زبر آن
و کتاب اخبار را زبر آن و کتاب تفسیر زبر آن و کلام الله را زبر آن نشاید پیر عامی را که بر زبردست جوان دانشمند نشیند و در گفتن و رفتن
نیز تقدیم نکند و در خبر است از رسول علیه الصلوة والسلام که ذو السلطان و ذو العلم احق بشرف المجلس یعنی سلطان عادل و
مرد عالم به صدر نشستن سزاوارتر است **فصل** امر معروف و نهی منکر واجب است چون ممکن بود و مفید گفته اند که امر
معروف بر سه قسم است علما را بزبان بود و سلطان را و اصحاب ولایت را بدست بود و عام را بدل ناپسندیدن و داشتن لازم
بود و هر که از بیم فاسق نگوید بر وی گناه تمام یعنی بر رفق اندیشه باشد عزم آنکه مردمان از وی احتراز کنند باک نبود و سلطان [illegible]

بیرون کنند و یکی از آن قوم و به وقت تو زیم بر این نیت آن نظر و معاونت نگاه دارد و ثواب یابد **فصل** نشاید که کسی نام مرد کافری چون ابو جهل یا
فرعون بر کاغذ نقش کنند و آن را اثر نهادند و تعویذ نوشتن و در خانه‌ها بر کردانیدن و به روز نوروز که بحران کرده است و اگر کسی با دیگری
اسب و شتر دوانید برابری اگر وی بگذرد انیه با ترس چیزی بگیرد یا چیزی باو دهد و اگر دیگری اسب بگذارند برو وی با چیزی نبود و هم درست بود و همچنین
لازم نبود اما اگر بدیه جلال بود و همچنان تیر انداختن اگر دو کس در مسئله سخن رود گویند به سیم اگر جواب موافق قول من آید بتو چیزی دهم
و اگر موافق قول تو آید چیزی باو دهم درست بود و اگر گویند اگر جواب نعم آید تو چیزی بده و اگر لا آید من چیزی بدهم درست نبود و همچنین حکم
تیر انداختن و اسب دوانیدن چون شرط از هر دو جانب بود روا نبود و اگر مضطر شود با حرام کافری نیت چنین کند که این تعظیم و ستر بجواز
و سلام گفتن و خود را باریک کردن حفظ و [illegible] از فتنه‌شان و اگر گوید سعادت باد و نیت آن کند که السلام باید نشاید الله تعالی **کتاب الغصب** الله
قال الله تعالی ولا تاکلوا اموالکم بینکم بالباطل و قال علیه السلام من غصب شبرا من الارض طوقه الله تعالی الی سبع الارضین یعنی هر که بدست از زمین کسی
غصب کند تا هفتم زمین آنرا طوق سازند و بقیامت در گردن او آویزند **مسئله** هر که بنده دیگری را کار فرماید ضامن بود هر که بنده غصب کند و بسر
آن [illegible] که [illegible] باشد با حرفت فراموش کرده بود و نقصان از او ضامن بود و غلام اگر در دست غاصب خویشتن را بمیرد و بدهد و [illegible] را غاصب
هلاک کند ضامن نبود و اگر کسی کبوتر معلق زن با کرد وی منقش یا بچهار [illegible] زن یا خروسی جنگی کسی را هلاک کند قیمت وی واجب آید بی صفت
معلق زن و بی صفت منقش و همچنین اگر کنیزک مطربه کسی را هلاک کند قیمت بی مطربه لازم شود **فصل** اگر کسی در زمین غصبی کشت کند و آنچه
زیاده از تخم او حاصل آید صدقه باید کردن و همچنین از زر غصب یا از زر [illegible] سود کند آن سود را صدقه باید کردن اگر کسی زمین دیگری
درختی بکند و در زمین هر که باشد بنشاند درخت بگیرد ملک او کرده و بر وی قیمت نشانیدن واجب آید بر و زر غصب اگر کسی خر و یا گوساله و مانند آن
غصب کند و در دست وی کلان شود و هلاک شود قیمت روز غصب واجب آید و اگر کنیزکی یا ستوری ماده غصب کند و در دست وی بچگان آرد
ضمان بچگان بر وی لازم نبود چون بیشتر از طلب کردن هلاک شود و اگر کسی سیم و زر بخود بیامیزد چنانکه جدا کردن ممکن نبود جمله ملک او گردد
و بر وی ضمان واجب بود و آن که حکایات از مردمان [illegible] کند از جنس [illegible] و لعامل [illegible] مال خود داده باشد و ضمان [illegible] و اگر کسی از دیگری
چوبی یا بالا غصب کند و در بنای خود در آرد ملک او شود و بر وی ضمان بود و اگر زمین غصب کند و بر وی عمارت کند مجبر کنندش تا عمارت برگیرد
و زمین را بجای وی تسلیم کند اگر مالک گوید کالا من بدان صفت بود و غاصب گوید نبود قول غاصب بود و با سوگند اگر کالا از دست غاصب دیگری غصب
کرده [illegible] بود خواهد تاوان از غاصب اول خواهد و خواهد از دوم یا بعضی از اول و بعضی از دوم خواهد روا بود و اگر کسی خمر مسلمانی بریزد
تاوان لازم نشود و اگر بربط یا طنبور یا رباب یا غیر آن کسی بشکند [illegible] سود [illegible] چیز را نشاید قیمت آنرا تاوان دار نشود [illegible] طنبور
را اگر کالا [illegible] با کافری امان داده و [illegible] غصب کند یا بدزد و عقوبت بود و شرعا تعزیر **مسئله** هر که دیگری را [illegible] کند بناحق و [illegible] انگشتری [illegible]
و [illegible] چیزی [illegible] تاوان ضامن بود و بقول [illegible] فتوی بر قول [illegible] است اگر کسی آب از کشت کسی باز دارد و کشت او خشک شود ضامن نبود و اگر کسی
ستور [illegible] پای بند کند تا ستور آدمی در بیابان ضایع شود ضامن نبود و اگر بند از پای غلام کسی برگیرد و غلام بگریزد و یا در قفس بگشاید مرغ
بپرد و یا در ستورگاه کسی بگشاید که ستوران بیرون روند ضامن نگردد و اگر دیوار کسی سوراخ کند و از آنجا دزد در آید و مال ببرد ضامن نشود

و اگر مردی با کالهٔ غصبی زن خواهد صحبت کردن با آن زن حلال بود و اگر با کالهٔ غصبی کنیزک خرد وطی کرده باشد و اگر کسی در خانهٔ غصبی
باشد یا از کنیزک و غلام غصبی منفعت برگیرد سزا مرد واجب آید اگر کسی طعام و یا میوهٔ کسی غصب کند و پیش خداوند کاله نهد و او بخورد و ندانسته
که ملک او هست از عهدهٔ ضمان بیرون آید مگر بقول شافعی رح بیرون نیاید زن را باید که بگوید با شوی که من با تو در این خانهٔ غصبی باشم
و وی باشد و بال در گردن شوی بود فصل اگر مودع جامهٔ ودیعت را بپوشید یا ستور زنهار را برنشیند و باز جامه را بیرون کند
و از ستور فرود آید و از بهر مالکش نگاه دارد از عهدهٔ ضمان بیرون آید اگر ودیعت را منکر شود و باز مقر آید از عهده بیرون نیاید تا بخصم
نسپارد و اگر مودع کاله را بنزدیک دیگری ودیعت نهاد و هلاک شود ضمان بر اول بود و یا بر دوم بقول ابوحنیفه رح بر اول بود و بقول ابو یوسف
و محمد رح خداوند زینهار را اختیار بود خواهد اول گیرد خواهد دوم را اگر دوم را گیرد دوم با اول بازگردد و آنچه داده باشد بگیرد و اگر اول را
بگیرد بدوم باز نتواند گشتن و فتوی بر قول ابوحنیفه رح و اگر ودیعت را بی علم خداوند در خانهٔ او نهند و هلاک شود ضامن بود و اگر طعامی
یا ستوری یا نقره یا متاعی بنزدیک نارسیده که ماذون نبود ببازرگانی کردن ودیعت نهد و آن نارسیده او را هلاک کند ضامن نبود و اگر که ماذون
بود ضامن بود و اگر بنزدیک غلام عاقل ماذون نهند هلاک کند ضمان از وی وقتی طلبند که آزادی یابد و اگر یکی از دیگری ستوری عاریت
خواهد تا بجایگاه معین برد و از آنجا درگذرد ضامن گردد و اگر باز بدان موضع بیاید از عهدهٔ ضمان بیرون نیاید و اگر کالای امانتی یا عاریتی
را در راه بجای فراموش کند ضامن بود و اگر کسی کالهٔ غصب کند خداوندش او را بیزار کند کاله بر دست او بر سبیل امانت ماند تا اگر هلاک شود
ضمان لازم نبود والله اعلم بالصواب. باب اندر وقف قال الله تعالی و تعاونوا علی البر و التقوی یعنی یاری کنید یکدیگر را به نیکویی کردن و پرهیزگاری
کردن و در خبر هست که راس العقل التودد الی الناس و اصطناع الخیر الی کل بر و فاجر یعنی سر عقل خویشتن را دوست روی گردانیدن است مردمان
را و خوبی کردن بجای هر نیکی و بدی بدانکه وقف کردن بنزدیک ابوحنیفه رح درست نیست مگر که قاضی بدان حکم کند یا واقف چنین گوید که چون من بمیرم
این موضع وقف بر فلان مسجد یا فلان رباط یا بر باشندگان فلان موضع باشد اگر کسی از ایشان نماند بر جماعت درویشان مسلمانان بود آنگاه درست
آید و بر قول ابو یوسف و محمد رح وقف درست است و فتوی برین قول ایشان است و آمده است که عمر و علی و عثمان و زبیر و انس و غیر ایشان از صحابه
رضوان الله تعالی علیهم اجمعین وقفها کرده اند و تسلیم کردن بمتولی شرط است مر درستی وقف را بقول محمد رح و بقول ابو یوسف رح شرط نیست باید در وقف
کردن شرط است تا اگر گوید این وقف بر فلان کسم درست نیاید تا نگوید که اگر وی درگذرد بر جماعت فقرای مسلمانان اگر گوید این تخت وقف
فلان مسجد را تا بمتولی تسلیم نکند درست نیاید اگر گوید این دوکان وقف بر روغن چراغ فلان مسجد کردم وقف شود و چون بمتولی تسلیم کند و وقف کتب
و مصاحف درست است اگر زمینها کشاورز را یا غلامان و یا جفتها گاو وقف کند درست آید اما گاوان یا میشان بر رباطی وقف کند که
شیر و جنزاه ایشان براه کنند یا بان صرف کنند روا باشد اگر دیگ رویین یا سنگی وقف کند تا مردمان از وی آب خورند روا بود و وقف بر اقربای
رسول علیه السلام روا است بخلاف صدقه اگر گوید من ازین بیماری بمیرم وقف کردیم ازین زمین بر جماعت مسلمانان درویش درست نبود و وقف مشاع
که قابل قسمت بود یعنی قسمت توان کردن روا نیست بقول محمد و ایمهٔ بخاری اکثرهم رحمهم الله قول وی گرفته اند و فتوی بقول وی داده
اند و بقول ابو یوسف رحمة الله روا است و ایمهٔ بلخی رحمهم الله قول وی گرفته اند و فتوی بقول وی داده اند و آنچه مشاع قابل قسمت

واگر در مجلس دیگر قبض کند بی دستوری واهب درست نباشد **مسئله** مر بخشنده را حق رجوع بود بقضای قاضی یا برضای چون بیگانه چیزی
بخشیده بود واگر بزن خود و فرزند خود یا مادر و پدر و برادر و خواهر یا بفرزندان ایشان یا عم یا خال بخشیده بود در رجوع نتواند کردن اگر کالای
بخشیده هلاک شود یا از ملک موهوب له بیرون آید یا زیاده شود در صفت یعنی جمالش زیاده شود یا واهب یا موهوب له بمیرد یا عوض
بخشیده بیابد اگرچه اندک بود در همه جا حق رجوعش باطل شود و شرط عوض دادن آن بود که بگوید که این عوض هبه تست یا مکافات هبه تست
و مانند این اما اگر بر عقب بخشیدن آنکس او را چیزی بخشید بی آنکه گوید عوض یا مکافات بخشیدن تست حق رجوع باطل نکرد و اگر کسی دیگری را
غلام بخشید و آنکس او را قرآن آموخت یا نبشت یا غلام خورد بود و کلان شد حق رجوع باطل شود و اگر یکی را چیزی بخشید و آنکس آنگاه را از
ملک خود بیرون کند و باز بملک وی در آید حق رجوع ثابت آید اگر زنی شوی خود را چیزی بخشید برآنکه او را تا فلان وقت طلاق ندهد اگر
پیش از آن طلاقش دهد هبه درست بود والله اعلم **فصل** صدقه مشاع به نیت صدقه روا بود و اگر نیت نکرده بود بیک قول روا نبود
و بقول دیگر روا بود و بهای غلام صدقه کردن به از آزاد کردن حاجتمند را بر خود نفقه کردن به از صدقه کردن مگر بر صبر قادر بود و
خوف پشیمانی نبود رجوع در صدقه روا نیست صدقه کردن بر کسی که بالحاج چیزی طلبد و باسراف خرج کند سبب ثواب است مگر که معلوم
بود که بمعصیت صرف میکند ثواب طاعت برده و فرزند بخشیدن روا است اگر کسی نان از خانه یا درم از کیسه بیرون کند تا سائل دهد
و آن سائل را نیابد خواهد بدیگری دهد و خواهد ندهد روا بود **فصل** ثواب طاعتی که غلام کند و کنیزک کند و کار نیکی که ما رسید کنند
ایشان را بود و خواجه را و پدر را و مادر را ثواب سبب فرمودن طاعت بود و بر مسلمان را ثواب نیست بجز آنکه عقوبت نبود بقول امام
ابوحنیفه و بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله ایشان را ثواب است و این مسئله در تأویلات شیخ ابو منصور ماتریدیست رحمة الله علیه **مسئله** اگر کسی
خواهد که پسر و دختر خود را چیزی بخشد بهتر آنبود که برابر بخشد بقول ابو یوسف رحمة الله و بقول محمد پسر را دو بهر و دختر را یک بهر بهتر بود و اگر بعضی از
فرزندان بتعلیم مشغول بوند نه بکسب باک نیست که او را تفضیل کند یعنی چیزی زیاده دهد و اگر کسی چیزی خوردنی بنا رسیده بخشد بعضی گفته
که مادر و پدر از آنجا خوردن روا بود و بعضی گفته اند که روا نبود والله اعلم **فصل** اندر شفعه در خبر است للجار حق الشفعة وان کان نائیا علی
مقدار الفی فرسخ یعنی همسایه را حق شفعه است اگرچه غائب بود مقدار دو هزار فرسنگ و مراد از همسایه کسی است که ملک وی در جوار مبیع متصل بود
مسئله بدانکه اول شفعه کسی را بود که شریک بود در عین مبیع خانه یا زمین یا رز یا کسی که شریک بود در حقوق چون آب خواه در راه گذشتن و برف
انداختن و گذر دادن آب باران و مانند آن پس همسایه را که ملک او متصل باشد بدان زمین **مسئله** طلب کردن شفعه بر فور باید و بهر لفظی که بروی
فهم شود روا بود و طلب کردن شفعه بر سه مرتبه است اول طلب مواثبه یعنی در حال هم آنگاه که خبر بیع بوی رسد باید که طلب کند دوم گواه
نشاند بر طلب شفعه و باز سوی خریدار رود و یا سوی فروشنده رود و اگر کاله در دست بایع بود یا بسوی زمین که بیع بر وی افتاده بود و دیگر
باره طلب کند و گواه کند و سوم طلب کردن پیش قاضی بود که از وی حکم طلب کند و تأخیر کردن در طلب زیان ندارد و اگر شفیع بر خریدار سلام گوید
آنگاه شفعه خواهد روا بود و اگر پس از خبر یافتن بیع گوید الحمد لله یا شفعه خواهد یا عطسه دهد و گوید الحمد لله پس از آن شفعه خواهد روا بود و اگر خبر بیع یابد و از خریدار
و از بها علم نبود پس شفعه نطلبد و پس آنکه بطلبد روا بود **فصل** اگر شفیع با خریدار در بها اختلاف کنند قول قول خریدار با سوگند بود و همسایه روی با روی را حق

شفعه نبود و چون در حقوق ایشان شرکت نبود و اگر همسایگی وقت چیزی فروختند شفعه رسید اگر یکی سرای خرد و یا جامه یا غلامی یا ستوری یا مانند
آن شفیع آن ملک را بقیمت آن چیز بگیرد که در بهای گفته اند اگر بیع و یا وصی شفعه بر نخواهند شفعه رسیده باطل شود و اگر شفیع در نیم شب خیزد و تن
و سپیده صبح گواه کند بر طلب شفیع معذور بود و در بیع فاسد و قسمت املاک شفعه نبود و اگر شفیع حق شفعه بخرد و شد حق شفعه باطل شود
و مال لازم نیاید حیله کردن در اسقاط شفعه باک نیست یکی از جمله حیله آنست که بر پیوند ملک بقدر رکزی یدرا به بهای گران به مشتری فروشد و باقی
را بقیمت نیک ارزان به وی فروشد **باب لقیط** بچه خورد بود که بر سر جای راه بود و در جای مسجد و رباط نهند تا کسی برهاند و تربیت کند
تا بزرگ شود حکم وی حکم آزادی بود و بنده نشاید داشتن و نام آزاد آن باید نهادن و اگر در قرارگاه مسلمانان یابند و از مسلمانان زاده دانند
و اگر به کلیسا ترسان و کنشت جهودان و بتکده مغان یابند یا مانند آن باشد بدان کیش و ملت نسبت کنند و چون آن کودک را برآورد و بزرگ شد
و بنده اگر کسی بیرون آید دعوی کند به نسبت وی و بنده گذارد بحکم شنیعی فرزند وی باشد و از یکدیگر میراث یابند و برند **باب اللقطه** لقطه چیزی
بود که در راه و صحرا یابند آنچه در راه و بیابان و کوه و غیر آن یافته شود حکم وی حکم امانت دارد و تعریف باید کرد و بر جای ندا باید کرد و خبر باید
داد تا خداوند آن چیز بیرون آید و درست کند به نشانی که از آن وی هست آنگاه باو باید سپردن و اگر قیمت آن چیز یافته ده درم نقره بود ده روز
ندا باید کرد و اگر زیاده بود به مقدار آن ندا باید کرد و اگر در آن مدت کسی بیرون نیاید و طلب کاری نکند آنرا به درویشان صدقه باید کرد وقتی که وی محتاج
بود و اگر محتاج بود بخود صرف کند و اگر یافته ستوری بود باندازه علف و در نشست در ایام تعریف وی لازم آید والله اعلم **باب اندر آبق و مفقود**
غائب بود و اگر غلامی بگریزد و کسی او را بگیرد و اندازه سه روز راه دوری بود تا نزد خواجه غلام این گیرنده چون بخداوند بازرساند چهل درم نقره
نقره لازم آید و اگر کم از سه روز بود باندازه آن طلب کند و اگر مردی غائب شود و از زندگی مردگی وی خبر نبود قاضی حکم اطلاق کند تا از مال وی
وام وی بگذارند و نفقه زن و فرزند دستان وی برسانند و ستانند تا اینها ازبستانند و نشاید که میان او و زن وی جدا کنند تا آنگاه که حالی
اندر نگذرد و چون صد و بیست سال تمام شود از روز زادن وی حکم کنیم بمرگ وی زن عدت دارد و مالها را قسمت کنند میان وارثان که
زنده بوند و بمذهب شافعی رحمة الله بجز نفقه کنند و از سبب جدا کردن زن وی سازند اما بمذهب امام ابوحنیفه روا نباشد والله اعلم بالصواب
باب اندر قسمت قال الله تعالی نبئهم ان الماء قسمة بینهم کل شرب محتضر الآیه و فی الخبر ان النبی علیه السلام فتح خیبر و قسمها علی ستة و ثلثین سهما
مسئله باید که قاضی قسمت کنندگان عدل نصب کند و رزق ایشان از بیت المال برساند اگر جماعتی از قاضی قسمت طلبند و گویند این محدود
ما را از فلان میراث هست قاضی قسمت نکند تا بر میراث گواه نگذرانند بر موت مورث و عدد ورثه و در ای عقار روا بود که اقرار ایشان قسمت کنند
قاضی را نشاید که بندگان و جواهر و اسپ و کرباس را در میان شریکان قسمت کند الا برضای جمله اما سیم و زر و گندم و جو و مانند آن اگر یکی قسمت طلبد
روا بود و اگر بعضی قسمت را منکر شوند و دو کس از قسمت کنندگان بیگانه بر قسمت گواهی دهند روا بود قسمت و اسهام پیش از قبض روا نبود و در
خیار رویت ثابت هست و قرعه زدن از برای تعیین نصیبها مستحب هست اگر از مرده زن حامله ماند و زادن نزدیک بود انتظار کنند و اگر نزدیک نبود
قسمت کنند و بقدر نصیب پسری از بهر حمل باز دارند اگر از ورثه کسی غائب بود و حاضران بامر قاضی قسمت کنند نصیب غائب جدا کنند روا بود و اگر مردی
مفقود شود و زندگی و مرگی وی معلوم نبود تا باز وقت ولادت وی نود سال بر نیاید قسمت مال او را روا نبود و چون نود سال حکم موت وی ثابت شود

سه بار سوگند عرض کنند و الا نکاه وقف کنند و بقول شافعی رحمة الله قضا بنکول روا نیست اگر یکی بر کودک ماذون بعیب دعوی کند و او منکر شود
و از سوگند بنکول آید بر وی قضا روا بود و اگر کسی بر دیگری چیزی مجهول دعوی کند درست نبود و بر مدعا علیه سوگند لازم نیاید اگر بر وی
محدودی دعوی کند و او گوید که این محدود ملک نارسیده من است سوگند دهندش بر که خصم را بیرون مجلس قضا سوگند دهند و یکبار پیش قاضی
نتواند سوگند دادن و اگر پیش قاضی سوگند دهد دیگر بار باره نتواند سوگند دادن مدعا علیه را سوگند بر انکار وی دهند نه بر صورت دعوی مدعی
تا اگر زنی بر شوی دعوی طلاق بائن کند مرد منکر بود و حرمت را سوگند دهندش بر طلاق ناکردن روا بود که طلاق کرده بود و بار دیگر نکاح
کرده بود اما سوگند دهندش که این زن ساعت بر تو حرام نیست **فصل** اگر کسی گوید مرا بر فلان چیزی نیست یا مرا درین شهر خانه نیست یا مرا
درین شهر گواهی نیست پس از آن بر فلان چیزی دعوی کند یا در آن شهر خانه خود دعوی کند گواه گذارند بشنوند اگر یکی بر غلام محجور دعوی مال
کند بسبب هلاک بی حضرت خواجه گواه گذرانیدن درست نبود و اگر غلام ماذون بود و مدعا علیه گوید من این محدود و از بیع مدعی خریده ام
بگیر یا بیندش که دعوی رد کنند پس از آن اگر گواهی دارد و بگذرانند مدعی را بر بیان بسبب جبر نشاید کردن مدعا علیه اگر بحق اقرار کند و غایب شود
بغیبت او قضا روا نبود و اگر قاضی بجواز بیع ام ولد حکم کند روا بود و بقول محمد رحمة الله اگر یکی با مادر زن یا با دختر زن خود بیاشد و زن
دعوی حرمت کند قاضی بحل قضا کند زن بر وی حلال بود بحکم قضا قاضی **فصل** قاضی را ولایت نایب کردن نبود بی دستوری سلطان
قاضی چون ماذون بود نایب کردن را بی دستوری سلطان نتواند معزول کردن قاضی چون رشوه کرد مستحق عزل گردد اما معزول نگردد تا آنکه
که معزولش نکنند و زوال ولایت چون سفر آخرت کند نایبان هم قاضیان نگردند و اگر قاضی نایب خود را بطرفی فرستد و خصومت بشنود قاضی را
علم کند نشاید او را قضا کردن قضا قاضی بر دستای درست نباشد کتاب قاضی بقاضی در وام و غلام گریخته و مانند آن ادش با او رسید و از
مکه قند با بخاری بر قیاس قول ابو یوسف بشنوند و فتوی بر قول وی است اگر قاضی مرید رو با عزیز زند یا زن خود را قضا کند روا بود اگر نیابت
هر قاضی اصل را قضا کند روا بود اگر دو تن بر مکتبی بر کس کل محدود و بیرا دعوی کنند و گواه کنند قاضی در میان ایشان بدو نیم قضا کند
اگر کسی بر دیگری محدود و دعوی کند باید که مدعی و گواهان بگویند که در دست وی این مدعا علیه بناحق است و ملک این مدعی است اگر نگویند
که در دست وی بناحق است بیان نیارد بمنقول و در دعوی منقولات اشاره بعین کاله مدعا علیه شرط است در دعوی منقول حضرت منقول در
مجلس قضا شرط است مدعا علیه اگر گوید این کاله در دست من ودیعت است از فلان با گواه از وی بشنوند اگر مدعا علیه برد کند و بدر قاضی حاضر
نشود و صورت استحضار بر وی بود والله اعلم بالصواب

باب الاقرار

قال الله تعالی یا ایها الذین آمنوا کونوا قوامین بالقسط شهداء
لله ولو علی انفسکم یعنی ای آنانکه ایمان آورده اید باشید راست ایستادگان در داوری و گواهان راست باشید برای خدای عز و جل
و اگر چه بر خود تاوان بود و در خبر است که یا ایها الناس قولوا الحق ولو علی انفسکم یعنی ای مردمان حق بگوئید اگر چه بر شما زند اگر یکی بر دیگری مال
دعوی بکند و مدعا علیه گوید بسنگ اید یا کم بد ورن یا بر گنتی اقرار نبود اگر زر و نقره دعوی کند و مدعا علیه گوید بسنگ ابد بخش اقرار بود و اگر یکی را
گوید که من کاله مر تراست اقرار بود و اگر گوید مر تراسیم بود اقرار نی بود و اگر زنی مرد مرا گوید طلاقم ده اقرار بود بنکاح اگر دو تن مر یکی را گویند
که ترا بر یکی از ما هزار درم است درست نبود اقرار مست شده از شنگی درست بود اقرار نارسیده محجور درست نبود اقرار کرده درست نبود اقرار پیش از اتکمال

اورا تصدیق کند درست بود و لیکن چون رد کند باطل شود و اگر یکی دیگری را گوید ترا است بر من از یک درم تا ده قرار نه درم بود و اگر گوید ترا است
بر من ده درم مگر هشت درم مگر چهار درم اقرار بود شش درم و ترتیبش آنست که مستثنا آخرین بگیرد و آن چهار است از مستثنا پیشتر مردوست و
آن هشت است استثنا کنی چهار ماند و آن چهار را از ده استثنا کنی شش ماند همچنین قیاس میدان دیگرهای اگر کسی را گوید ترا است بر من هزار درم تا
تا فلان وقت و آنکس گوید اجل نیست قول قول آنکس باشد که دعوی اجل میکند اگر گوید فلان را است بر من آنچه من میدانم چیزی این لفظ اقرار
نبود **فصل** اگر یکی دیگری را گوید بنده ترا است آزاد کردی آنکس گوید تو نیز آزاد کردی بعضی گفته اند که اقرار بود و بعضی گفته اند اقرار نبود
اگر کسی غلام را گوید چون نامن بمیرم کسی را بر تو سبیلی نبود این اقرار بود و بنده پیش از آن مدبر گردد و اگر گوید این بچه بنده من هست درست نبود اقرار
نارسیده ماذون در ترکه پدر درست بود و اگر وکیل او را اکند بشوی دادن ولی و از زن منکر بود و قول قول زن بود و اگر پدر اقرار کند بشوی دادن
دختر رسیده درست نبود و اگر یکی گوید فردا چنین شود تو از فلان چیز را درست نبود و اگر بیماری اقرار کند بجملگی مال خود مرکسی را درست بود و اگر
بیماری اقرار کند وارث خود را بچیزی بی اجازت باقی ورثه درست نبود و اگر وصی اقرار کند بقیام در ترکه درست نبود **باب الشهادة**
قال الله تعالی وَلَا تَكْتُمُوا الشَّهَادَةَ وَمَنْ يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ یعنی پوشیده گواهی را هر که پوشد بزهکار است و در خبر است اکرموا الشهود فان الله
تعالی یحیی بهم الحقوق یعنی گرامی دارید گواهان را بدرستی که خدا تعالی زنده میکند حقهای شما را بایشان آمده است هر که گواهی دروغ دهد مگر
منافق گواهی پسر بر پدر و پدر بر پسر و جد بر بنیره و بنیره بر جد و شاگرد بر استاد و استاد بر شاگرد و شریک بر شریک در مال مشترک شوی بر زن و زن بر
شوی خود و خواجه بر بنده و بر خواجه خود و مکاتب خود و مدبر خود و ام ولد خود روا بود **فصل** هر که دیگری را بیند که در کاله تصرف مالکانه
میکند روا بود که از املاکیت وی گواهی دهد اگر مردی با زنی در خانه زندگانی میکنند بیند گاه روا بود که بنکاح ایشان گواهی دهند
اگرچه از نکاح ایشان بی خبر باشند اگر مدعی را گواهان بسیار بوند بعضی گواهان اگر گواه دادن را اجابت نکنند بزه نشوند هر که داند که قاضی
گواهی نشنود و در عدالتش طعنه کند مالک شود که گواهی ندهد هر که گواهی خود بر خطی بیند و حادثه را یاد ندارد گواهی نشاید دادن قاضی را
نشاید که گواهان را تلقین کند که چنین گواهی دهد **فصل** گواهی برادر بر برادر را خواهد بشنوند و گواهی پدر و مادر در حق نشنوند گواهی
گواهی زن بر شوی را نشنوند مگر بقول شافعی رحمة الله گواهی قام خواه غرم مفلس را بشنوند مگر بقول شافعی رح نیز مردود است نشنوند
گواهی مزدور سال مزد یا ماه و یا روز مزد و مستاجر را نشنوند گواهی عاملان سلطان بروایت جامع الصغیر فقیه ابو اللیث گفته است
که اگر عامل چون یزید بن معاویه بود نشنوند و اگر چون عمر و عبدالعزیز بود بشنوند گواهی بنده و نارسیده نشنوند و اگر بوقت نارسیدگی
و بندگی حادثه را مشاهده کنند پس رسیدگی و آزادگی گواهی دهند روا بود و گواهی زنان تنها بزنان در آنچه رواست در گرمابهای ازار
میروند نشنوند همچنین بر سوبا ماتمهای روند و در میان نامحرمان نشینند مگر بقول مالک رحمة الله گواهی زن تنها بر ... نشنوند گواهی
زنان بازاجه بر فرزند او و زن و مردی و زندگی و آمدن بشنوند گواهی یکی که بر دیگری جنگ کرده بود بشنوند عدل بعد
گواهی فاسق نشنوند نشاید شنیدن اگر بشنو حکم روان بود و گواهی عشت نشنوند اگر چند عدل بود گواهی مغفل نشنوند و اگر چند عدل
بود کسی را گوید که نیکباش هر بدیها غالب آید آنکس عدل بود و هر که نماز بجماعت را سبک دارد و یا سنه نماز را او سنت را بی عذر

نخورند آگاه بر اہل آن موضع دیت بود اگر اہل محلت پنجاه تن نبوند سوگند باکرر کنند تا پنجاه بار تمام شود تا اگر یک کس بود پنجاه بار سوگند دہندش
و دیت بر عاقلهٔ او بود و بر وی چیزی نبود اگر در سرا و زنی کشته یابند وارثان پنجاه بار سوگند دہند بر عاقلهٔ او دیت بود و بر وی چیزی نبود اگر کسی
خود را بکشد بر هیچ کس چیزی نبود و اگر در میان دو دیه کشته یابند قسامت بر اہل دیهی بود که کشته بوی نزدیک تر بود و اگر مقتول از دیہہا تا فرق
از یک میل بود و یا زیاده از یک یا ملک زمین بود بر کس چیزی نبود اگر کسی را در محلته مرده یابند که بروی اثر قتل نبود در وی دیت
و قسامت نبود و همچنین اگر از بینی یا از فرج حیض یا لبس وی خون بیرون آمده اما اگر از گوش یا از چشم خون بیرون آمده بود و آن دلیل قتل
است سبب دیت گردد چون کشنده پدید نبود والله اعلم بالصواب **فصل** اگر کسی سر زبان کسی ببرد قصاص واجب نشود و اگر همگی زبان
کسی ببرد که آن کس گویا بود تمام دیت وی لازم بود و اگر یک دست کسی یا یک پا کسی ببرد و منفعت دست و پای از وی ببرد و نیم دیت لازم
آید و دو دست و هر دو پای یا یک دست و یک پا تمام دیت لازم شود در سر بینی تمام دیت است که لازم آید اگر کسی را بر سر زند و منفعت
عقلش یا منفعت شنودن یا منفعت دیدن ببرد تمام دیت واجب آید و اگر بنده بود حکومت عدل واجب آید اگر مرد یا راست مردی از حشفه از بر
ببرند بقصد قصاص واجب نشود اگر کسی دندان نارسیده را بر کند یکسال تامل کنند اگر بر نیاید قصاص کنند اگر دندان مردی را بر کند حالی
قصاص کنند در یک لب که بخطا بریده شود و نیم دیت است و در دو لب تمام دیت اگر کسی دندان کرم خورده دیگری را بر کند حکومت عدل
واجب آید یعنی بنگرند که اگر بنده بودی با آن دندان و بی آن چند خریدندی و بی آن چندی باندازه تفاوت قیمت از دیت واجب آید تا اگر اندازه
چهار یک عشر قیمت تفاوت کند چهار یک عشر دیت واجب آید اگر کسی غلام کسی را بخطا کشد قیمت غلام واجب آید که قیمتش ده هزار نقره شود ده درم
یا زیادت نقره کم کنند و اگر کنیزک کسی را بخطا بکشد و قیمتش پنجهزار نقره بود یا زیاده ده درم نقره کم کنند تا دیت آزاد برابر نشود اگر مردی
در سرای خود یا در باغ خود نشانه نهند و بسوی او تیر انداز و تیر تعدی کند و کسی را رسد و بکشد بر عاقلهٔ او دیت آید بخلاف آنکه در سرای کسی یا در از
کسی دیگر تیر انداز و تعدی کند و کسی رسد و بکشد دیت در مال وی بود نه بر عاقله و هیچ چیز واجب نیاید **مسئله** اگر مردی در بازار اسپ
دوراند و از سم اسپ سنگ ریزه بچشم کس را رسد و کور شود تاوان دار نشود بر خلاف آنکه سنگ کلان بود اگر در وقت راندن اسپ
کسی را لگد زند یا بدست زند راکب ضامن نشود اگر بوقت استادن لگد زند ضامن بود و اگر کس در راه گذر مردمان
چاهی کند و دیگری در افتد و بمیرد بر عاقلهٔ او دیت شود و اگر در چاه کسی از گرسنگی و تشنگی یا از گرمی هوا بمیرد چیزی واجب
نیاید و اگر در سرای خود یا در بیابان چاه کند و کسی در افتد و بمیرد چیزی واجب نیاید و اگر در مجلس آتشی افتد و یکی سرای
دیگر برا ویران کند تا آتش بخانه او نرسد اثم نشود لیکن ضامن شود مگر که بدستوری سلطان ویران کرده باشد اگر
اگر دیوار کسی میل کرده باشد بسوی راه گذر مردمان آنجا خطری بود که بیفتد و او را حجت کرده باشد و او در صلاح آن تقصیر کرده
باشند و پس آن بر کسی افتاده باشد و هلاک کرده تاوان بروی بود و اگر کسی را سگ گزنده باشد و او را حجت کرده باشند که سگ را
ببندد اگر نبندد و آنچه زیان کند تاوان کند بر وی و او نیست بود و اگر کسی را چیزی زیان کرده بود و بر خداوندش چیزی واجب نشود مگر بقول بعضی ائمه
سمرقند اگر کسی سگ دیگری را بر کسی تیز کند و جامه آن کس را بدراند فتوی بر آنست که ضامن بود و اگرچه پاره سگ نرفته باشد والله اعلم

دهند صاحب مائه و یک تیر صاحب عشر اگر از قسام چیزی فاضل آید وصیتها او را دهند کسند از ثلث مال انچه از وصیتها بماند باقی را علی فرایض الله تعالی
در میان ورثه قسمت کنند اگر چیزی از ورثه فاضل آید بعصبات دهند هر که اولیتر بود یعنی اول پسر دهند و اگر پسر نبود به پسر پسر دهند اگر چند دور
بود و باز پدر دهند اگر پدر نبود به پدر پدر دهند اگر از اجداد هیچ کسی نبود باقی را به برادر مادر پدری دهند اگر نبود برادر پدری دهند اگر نبود به پسر برادر
مادر پدری دهند و اگر نبود به پسر برادر پدری دهند اگر نبود عم مادر پدری دهند و اگر نبود عم پدری دهند و اگر عم نبود به پسر عم مادر پدری دهند اگر نبود
به پسر عم پدری دهند الی اخره .. اگر عصبات کسی بطریق نسبت نبود بخواجه آزاد کننده دهند یا بکسی که عقرب عصبات وی بود از پسر و کان اما دختر
خواجه آزاد کننده و زن او و مادر و دو خواهر او را چیزی ندهند از بهر انکه حق ولا بسیند گوارا بود نه اناث را اگر از اینها کسی نبود باقی را بر اصحاب
فرایض بقدر نصیبها ایشان قسمت باید کردن مگر زن و شوهر را که ایشان را بطریق رد چیزی ندهند از بهر انکه ایشان از اصحاب رد نیستند اگر از اینها کسی نبود
بذوی الارحام دهند هر که [illegible] مقدم بود پس پدر مادر و پدر پدر مادر مقدم بود پس دختر برادر و خواهر و ایشان مقدم
بوند بر عمه و خاله و اگر ذوی الارحام کسی نبود بمولی الاموات دهند یعنی المجهول النسب بدهند که بوی عقد ولا بسته بود و اگر نبود بمقر له بالنسب علی الغیر
که میت اقرار کرده بود [illegible] برادر یا خواهر یا عم من است بر انکه همه ایشان را بود و موجب حسابها نیز بر ایشان و اگر اینها کسی نبود از انچه
که میت او را بکل وصیت کرده باشد اگر از اینها کسی نبود در بیت المال نهند تا سلطان و قاضی از انجه بهیماران درویشان و علاج ایشان و
کفن مردگان که مال ندارند و نفقه یتیمان مردگی و کسانیکه عاجز بود از کسب قوت شان و توانگران ندارند صرف کنند مسئله اگر یکی بمیرد و از و
دختری ماند مال همه دختر را بود و بقول شافعی رح نیمه او را بود و نیمه بیت المال را بود و چون سلطان حنفی مذهب بود او را درین مسئله بقول شافعی رح
نباید گرفتن اگر از مرده دختر ماند و خواهر مادر پدری و برادر پدری مال میان ایشان بدو نیم بود بنده از کسی میراث نیابد بر عاقل و بالغ مورث
خود را بطریق قصد مباشرت بکشد بی تاویل از میراث محروم شود و اگر کشنده نارسیده یا بی عقل بود محروم نشود و اگر کسی مورث خود را
زهر دهد و بکشد از میراث محروم نشود و مسلمان از کافر میراث نبرد و کافر از مسلمان مرتد از کسی میراث نبرد و چون بمیرد یا حکم کنند به پیوستن
او بدار الحرب کسب کند و زاید با حالت اسلام ورثه را بود و زاید با حالت کفرش را در بیت المال نهند یا انکه او زنده بود اگر کسب پس از انکه حکم
کرده باشند به پیوستن بدار الحرب مسلمانان شود و بیاید هرچه باقی بود در دست ورثه بگیرند و انچه خرج کرده باشند بر ایشان ضمان نبود و همچنین
حکم کسی که بمیرد و باز زنده شود و صورت مسئله حاصل نبود و ترسا و مغ از یکدیگر میراث برند مگر که اهل ملت در ولایتی بودند و اهل ملت
در ولایتی دیگر نشستن یکدیگر را واجب مسئله برادر و خواهر با وجود پدر و پدر پدر چیزی نبرند پدر با وجود پسر و پسر پسرش یک برد و اگر کسی بمیرد و از وی
مادر و پدر ماند پس ثلث مادر گیرد و ثلثان پدر برادر و خواهر پدری با وجود برادر مادری و پدری چیزی نبرند پدر مادر با وجود
برادر و خواهر چیزی نبرد و برادر و خواهر مادری با وجود فرزند [illegible] چیزی نبرند خواه فرزند دختر بود و خواه پسر اگر زنی بمیرد و شوهری را نیمه اما
رسد مگر که مرده را فرزند باشد یا فرزند پسر یا فرزند پسر پسر خواه از این شوهر باشد و خواه از شوهر دیگر انگاه که شوهر را چهار یک رسد
اگر مردی بمیرد و از وی زن ماند زن را چهار یک رسد مگر که میت را فرزند بود یا فرزندی پسر پسر انگاه هشت یک رسدش و همچنین اگر زن دو ماند
یا بیشتر ایشان را چهار یک یا هشت یک باشد و نصیب ایشان هر که از این بیشتر کرده و احکام فرایض مفصل قرآن ثابت شده است بر اجتهاد متغیر و مستبدل نشود و دیگر

س حج تمتع افضل تر بود یا حج با عمره و تمتع و قران ج طیار نه حج تمتع و افراد یعنی حج با عمره و تمتع و قران آن بود که احرام حج و عمره بیک
دفعت بگیرد و عمره بجا آرد و باز حج بجا آرد و تمتع آن بود که نیت عمره کند و از وی فارغ شود و باز حج نیت کند س اگر محرم صید حرام بگیرد و
باز رها کند از ضمان بیرون آید یا نی ج اگر در حرم رها کند بیرون آید و اگر نی نی س اگر مردی مردی را وکیل کند بطلاق دادن زن خود
وکیل زن را سه طلاق دهد طلاق واقع شود یا نی ج اگر موکل نیت سه طلاق کرده باشد سه طلاق واقع شود و اگر نی اصلا چیزی واقع
نشود س اگر کسی را بگوید که زن مرا طلاق ده اگر خواهی و آنکس طلاق نداد واقع شود یا نی ج اگر در همان مجلس پیش از آنکه بکاری مشغول
شود طلاق دهد واقع شود و اگر نی نی س کافر حربی اگر غلام آزاد کند در دار حرب بی آنکه دست از وی بدارد آزاد شود یا نی ج اگر بنده مسلمان
بود و با کذا [illegible] بود آزاد شود و اگر نی نی س اگر مردی مر زن خود را گوید که این بار که در شکم تست اگر پسر آید ترا یک طلاق و اگر دختر بود
دو طلاق و این زن هم پسر و هم دختر [illegible] چند طلاق شود ج هیچ طلاق واقع نشود س اگر مردی مر غلامان خود را گفت
که هر که مژده دهد مرا بفلان چیز وی آزاد و جملگی ایشان مژده دادند هم آزاد شوند یا نی ج اگر همه یکبار مژده دهند همه آزاد شوند و اگر
مقدم و موخر مژده دهند خبر اول آزاد شود س اگر کسی سوگند خورد که بخانه فلان کس در نیاید و آنکس خانه را بفروخت بعده او در آید حانث
شود یا نی ج اگر آنکس هنوز در خانه ساکن بود حانث شود و اگر نی نی س اگر [illegible] بود حانث نشود س اگر مردی را که مخنث بود زانی
گوید و گواه نتواند که گذرانیدن بر وی حد قذف زنند یا نی ج اگر مقذوف عاقل بود زنند و اگر اخرس بود نی س اگر کسی خرما دزدد و قیمت
ده درم سیم که نقره در وی غالب بود دستش ببرند یا نی ج اگر خرما خشک بود ببرند و اگر نی نی س غریبان کافر را بنده کردن روا بود یا نی
ج اگر اهل کتاب بود روا بود و اگر نی نی س علم نجوم آموختن روا است یا نی ج بقدر حاجت معرفت قبله و اوقات نماز روا است و زیاده نی
س اگر زنی لقیط را گوید بچه من است شنوند از وی یا نی ج اگر گوید از این شوی من است شنوند و اگر گوید پیش از این شوی از زنا حاصل شده
است نشنوند س لقطه را برداشتن فاضلتر بود یا گذاشتن ج اگر بر خود امین بود از ضرر کردن برداشتن بهتر بود و اگر امین نبود گذاشتن
بهتر بود اما در محل گرفتن اشهاد باید کردن بدان میگیرم که بخداوند رسانم س اگر غلام آبق را یعنی گریخته را از مسافت سفر یعنی سه شبانروز
راه گرداند و بخداوند رساند و در محل گرفتن اشهاد کرده بود چه واجب شود ج اگر غلام را چهل درم زیادت قیمتش بود چهل درم واجب بود
و اگر قیمتش کم از چهل درم بود بقدر قیمتش کم یک درم واجب آید س پدر را شاید که مال فرزند مفقود خویش از بهر نفقه خویش را یا از بهر فرزندان وی
کان وی بفروشد ج هر چه منقول بود شاید چون متاع و برده و مانند آن هرچه از خانه و دکان بود نشاید س اگر مودع ودیعت را بدست
کسی بسوی مالکش فرستد و در راه هلاک شود ضامن شود یا نی ج اگر بدست فرزند بلد رسیده خود فرستد یا کسی که در عیال وی
بود ضامن نبود و اگر بدست بیگانه و غیر فرستد ضامن شود س اگر کسی گاو وی عاریت خواهد و باز گاو را بغلام خداوند گاو
دهد از عهده بیرون آید یا نی ج اگر غلام بود که خواجه‌اش بر مصلحت ستوران نصب کرده بود از عهده بیرون آید و اگر نی نی س اگر کسی بوقت نکاح
حیوانی المهد بسته که بیدا از تسمیه نیابت دارد یا نی ج اگر عوضش تسمیه بعین حیوان بود روا بود و اگر عوضش جواب مطلق بود نی س اگر گوسفند
قربانی اگر بچه آرد حکم بچه چه بود ج اگر او را پیش از ما در قربانی کنند حکم مادرش بود و اگر پیش از ما در ذبح کنند

و جواب بسنده نزدانند شتابیدن اجتهاد کردن باری چه گوییم اگر از اهل اجتهاد بود شاید و اگر نی و اهل اجتهاد کسی بود که صوابش بر خطا
غالب بود و بعضی گفته اند که یکی شرط اجتهاد آن بود که مرد صاحب طبیعت بود که مبسوط را یاد دارد و آن شش صد کاغذ بیش نیست
پس اگر پرسند خدای تعالی عدد انفاس بهشتیان از بهر آنکه عمرات نزا انقطاع نیست پس اگر پرسند که خداوند تعالی قادر هست
بر آفریدن همچون خود یا نی چه گوییم این سوال درست نیست پس جواب لازم نبود و بیان فساد سوال آنست که خداوند تعالی
از مثل نیست و آنچه آفریده شود مثل او نشاید و چیزی که تصور ندارد عجز و قدرت بروی اطلاق نکنند پس اگر پرسند که شما
بر ملت کیستید چه گوییم بر ملت سید الرسل محمد بن عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد المناف بن قصی بن کلاب بن مرة بن
کعب بن لوی بن غالب بن فهر بن مالک بن النضر بن نزار بن معد بن عدنان پس اگر گویند در مذهب که اید در اصول گوییم بر مذهب اهل
سنت و جماعت و آن مذهب صحابه و تابعین و سلف بوده است رضوان الله علیهم اجمعین چنانچه بخارا و سمرقند و بلخ و مرو بوده
بوده اند پس اگر گویند در مذهب که در آید در فروع گوییم بر مذهب امام اعظم سراج الائمة ابو حنیفه کوفی رحمة الله که او نعمان بن
ثابت المرزبان الکوفی شاگرد حماد بن ابی سلیمان و حماد شاگرد ابراهیم بن یزید نخعی و او شاگرد علقمه و اسود و ایشان شاگردان
عمر و علی و عبد الله بن مسعود رضوان الله علیهم اجمعین بوده اند و ایشان شاگردان محمد رسول الله اند صلی الله علیه و سلم
پس اگر پرسند که قرآن بقرائت که میخوانند چه گوییم بقرائت عاصم بن بهدلة بن ابی النجود الکوفی بروایة حفص بن سلیمان
البزاز الاسدی و این اختیار اهل سمرقند و فرغانه و نسف است اما بخاریان و بعضی از مردمان ترکستان چون طراز و بلاساغون
قرائت عاصم خوانند بروایة ابی بکر عیاش و حفص و ابی بکر هر دو شاگردان عاصم اند و عاصم شاگرد ابو عبد الرحمن السلمی در
قرآن شاگرد امیر المومنین علی بن ابی طالب بوده است و نیز شاگرد عبد الله بن عبد الله بن مسعود بوده است رضی الله

عنهم و از ایشان از پیغامبر علیه السلام ملفوظا یاد گرفته اند

والله اعلم بالصواب

تمت

تمت بالخیر والعافیت